از دیدگاه اهل سنت

حجة السالکین فی رد المنکرین

و

شرح کتاب

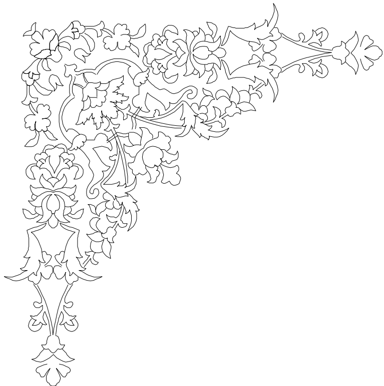
مصباح السالکین فی رد الطاعنین

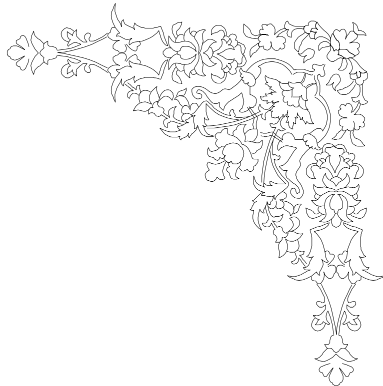
تألیف:

حضرت مولانا غوث محمد نقشبندی مجددی

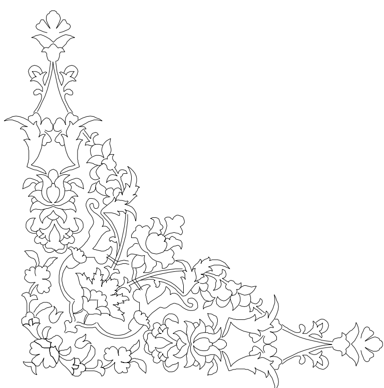
قدس سره الشریف

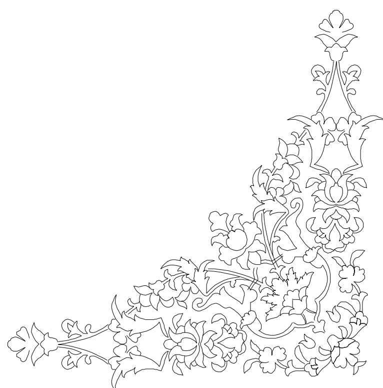
جلد اول





بسم الله الرحمن الرحيم





وَاِذْ لَمْ يَهْتَدُوْا بِهٖ فَسَيَقُوْلُوْنَ هٰذَا اِفْكٌ قَدِيْمٌ

حجة السالکین فی رد المنکرین

و شرح کتاب مسمّی به

مصباح السالکین فی رد الطاعنین

جلد اول

از تالیفـات : جـامع المعقــول و المنقــول قطــب الاقطــاب رئــیس المحقّقین عمدة العلماء العلام و زبدة المشایخ الکرام حضرت مولانا غوث محمِد صاحب نقشبندی مجدِدی قدِس ســـــره الشریف

تجدید چـاپ (اعراب گذاری و ترجمه) درمورخه ۱۳۸۳/۸/۲۹ هــ . ش مطابق ۶ شوال سال ۱۴۲۵ هــ . ق توسط الحاج سید عبدالله نقشبندی مجددی خادم خانقاه مشایخین کبـــــار طریقهٔ عالیه نقشبنـــدیهٔ مجددیهٔ امانیهٔ شمسیه



سرشناسه	: نقشبندی مجدّدی، غوث محمد
عنوان و نام پدیدآور	: حجةُ السالکین فی رد المنکرین (جلد اول)، غوث محمد نقشبندی مجدّدی
مشخصات نشر	: تربت جام: خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	: ۷۵۶ ص.
شابک (ج ۱)	: ۰-۱۶-۷۵۷۲-۶۰۰-۹۷۸
شابک دوره	: ۴-۱۸-۷۵۷۲-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
شناسه افزوده	: ترجمه و شرح: الحاج سیّد عبدالله نقشبندی مجددی
موضوع	: تصوف.
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۵ ۹ ت ۸ س / ۱۰۵۶ LB
رده‌بندی دیویی	: ۳۷۲ / ۳۱۲۹۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۵۹۱۹۲۷

حجة السالکین فی رد المنکرین (جلد اول)

تالیف	حضرت مولانا غوث محمد صاحب نقشبندی مجدّدی
ترجمه و شرح	الحاج سیّد عبدالله نقشبندی مجدّدی
ناشر	خواجه عبدالله انصاری
چاپ	خوشه
شمارگان	۱۰۰۰ نسخه
نوبت چاپ	اول (ناشر) ۱۳۹۵
قطع	وزیری
تعداد صفحه	۷۵۶

قیمت دوره: ۵۰۰۰۰ تومان

شابك ج ۱: ۰-۱۶-۷۵۷۲-۶۰۰-۹۷۸

شابک دوره : ۴-۱۸-۷۵۷۲-۶۰۰-۹۷۸

******



آدرس سایت: shamsiyeh.com آدرس تلگرام: @Habib_5488

تربت جام، خیابان قاضي محمد نعیم، پلاك ۱۰۹ تلفن: ۰۵۱-۵۲۵۲۸۵۶۱

فهرست مطالب

عنوان صفحه

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه مترجم

اَلْحمدلله نَحْمَدُهُ وَ نَسْتَعِيْنُهُ وَ نَسْتَغْفِرُهُ وَ نَعُوْذُ بِاللهِ مِنْ شُرُوْرِ اَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ اَعْمَالِنَا وَ نَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيْكَ لَهُ وَ نَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ الَّذِیْ اَعْطَاهُ اللهُ الْوَسِيْلَةَ وَ الْفَضِيْلَةَ وَ الدَّرَجَةَ الرَّفِيْعَةَ وَصَلَّ اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَلَى آلِهِ وَ عِتْرَتِهِ الطَّيِّبِيْنَ الطَّاهِرِيْنَ وَ خُلَفَاءِ الرَّاشِدِيْنَ وَ اَصْحَابِهِ وَاَزْوَاجِهِ اَجْمَعِيْنَ وَسَلِّمْ تَسْلِيْمًا كَثِيْراًكَثِيْرًا **حمد بی حد وثنای بـی عـدد مر پادشاهی را که وجود هر موجود، مظهر و مجلای وجود اوست و وجود هرذی جود حمد و ثناگوی جود او بقوله تعالی** ﴿ وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ ﴾[1]

آن خداوندی که از بدیع فطرت و صنیع حکمت، به قلم کرم نقوش نفوس را ازصحیفه عدم بر صفحه وجود رقم فرمود و آب حیات معرفت را در ظلمات صفات خلقت بشریت تعبیه کرد. به قوله تعالی : ﴿ وَفِيٓ أَنفُسِكُمۡۚ أَفَلَا تُبۡصِرُونَ ﴾[2] **اما بعد** اَلْعِلْمُ عِلْمَانِ عِلْمُ الظَّاهِرِ وَ عِلْمُ الْبَاطِنِ (علم المكاشفه) **ازآن جایی که بحث مورد نظر در پیرامون حقیقت و معرفت و شناخت علم باطن می باشد لازم می دانم اشاراتی داشته باشم.**

علم المکاشفه (وَهُوَ نُوْرٌيُظْهِرُفِی الْقَلْبِ فَيُشَاهَدُ بِالْغَيْبِ وَ مُتَحَقَّقٌ اِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ) **به قوله تعالی :** ﴿ **أَفَمَن شَرَحَ ٱللَّهُ صَدۡرَهُۥ لِلۡإِسۡلَٰمِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٖ مِّن**

---

۱ – سوره اسراء آیه ۴۴ «ونیست هیچ چیز مگر به پاکی یاد می کنند به ستایش او»

۲ – سوره ذاریات آیه ۲۱ «و در ذات شما نشانه هاست آیا نمی نگرید»

رَّبِّهِۦ ﴾[1] و این علم حاصل نمی شود مگر به عنایات خداوند و به مجاهده فی الله و این علم حاصل نمی شود مگرنزد اهل الله که همان رجال الله و اولیاء الله می باشند. به قوله تعالی:﴿ وَٱلَّذِينَ جَٰهَدُواْ فِينَا لَنَهۡدِيَنَّهُمۡ سُبُلَنَاۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَمَعَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ﴾[2]. علم مکاشفه یا علم باطن همان علم تصوف می باشد که علم تصوف، اصل جمله علم هاست و حلیت مردان خدا می باشد و به علم باطن معروف است. به هر کس این علم عطا شود تأثیر در صفات باطن او پیدا می شود و محصولش تصفیه دل از کدورات و شهوات و تزکیه نفس از اخلاق قبیحه و مواظبت جوارح بر طاعات و مرضیات نفحات ربانی در اوقات خلوت است و هر کس که شیفته دنیای دنی شود و سخرهٔ ابلیس و اسیر شهوت شود آخر الامراز این طایفه گریخته است.

جعفرخلدی (رح) می گوید که سه مسأله بر من مشکل افتاد از هر عالمی سؤال کردم جواب نداد تا شبی نبی مکرم اسلام را به خواب دیدم از آن حضرت سؤال کردم فرمودند: بیان کن آن سه مسأله چیست؟ گفتم:

۱. تصوف

۲. توحید

۳. عقل

---

۱ – سوره زمر آیه ۲۲«آیا کسی که گشاده کرده است خدا سینه او را برای دین اسلام پس او بر روشنی باشد از جانب پروردگار خود»

۲ – سوره عنکبوت آیه ۶۹«و آنانکه جهاد کردند در راه ما البته دلالت کنیم ایشان را به راههای خود و هر آیینه خدا با نکوکاران است»

رسول خدا ﷺ فرمودند: تصوف تَرْكُ الدَّعَاوِیْ وَ كِتْمَانُ الْمَعَانِیْ گفتم توحید چیست؟ فرمودند : مَاحَدَّهُ فِكْرُكَ اَوْ اَحَاطَ بِهِ فَهْمُكَ اَوْاَصِبْهُ بِفَهْمِكَ فَاللهُ بِخِلَافِ ذَلِكَ. اِنَّمَا تَجَرُّدِالتَّوْحِيْدَمِنْ اَرْبَعَةِ: مِنَ الشِّرْكِ وَالشَّكِّ وَالتَّشْبِيْهِ وَ التَّعْطِيْل.
ترجمه: هرچه اندیشه تو آن راحدی نهد و یا وهم تو آن راگردآورد و یابه حواس خمسه دریابی ذات خداخلاف آن است و انباز (شریک)گرفتن و به گمان افتادن و مثل گرفتن و فروگذاشتن در ذات خدا نمی‌آید.

سؤال کردم یا رسول‌خدا عقل چیست؟ فرمودند: اَدْنَاهُ تَرْكُ الدُّنْيَا وَ اَعْلَاهُ تَرْكُ النَّظَرْ فِی ذَاتِ اللهِ. و اماتصوف چیست؟ در معنای تصوف گفتند: چون چهار حرف دارد هر کدام به یک معنا اشاره است، ت عبارت است از توبه کردن از اعمال ناشایست. ص عبارت است از صدق نیت و گفتار. واو عبارت است طلب ورع از شبهات. ف عبارت است از فنا در توحید و یکتاپرستی و آن نهایت کار بود که در شهود جلال حق ﷻ وجود و صفات خلق جمله فانی بیند.

در زمان حاضر اغلب مردم آنچنان اسیر دام مادیات گشته‌اند که در افکار و اذهان آنان، حتی تصوری از معنویات خطور نمی‌کند. دانش و علوم فقط در فنون و حرفه های مادی محدود گشته است تا جایی که فرهنگ اصیل معنویت جزء علوم به حساب نمی‌آید وعده معدودی که به علوم اسلامی روی می‌آورند، آنچنان به ظاهر اکتفا می‌کنند که از باطن و علوم آن بی‌بهره و بی‌اطلاع هستند. بدین ترتیب علم احسان که همان تصوف و شناخت معرفت الله و نتیجه و روح کل ایمان و اسلام است، رخت سفر بر بسته و از دنیا کوچ نموده است و همانند عنقا و سیمرغ نادیده گردیده است. از رهروان این میدان نه دعوت گری باقی مانده و نه کسی به این گروه

ابراز محبت و علا قه می کند، به ویژه در این روزگار که افکار به اصطلاح روشن فکر به جای نور، ظلمت بار آورده و به جای تعالی، انحطاط بجا گذاشته است و با تمسک به ﴿ وَرَهۡبَانِيَّةً ٱبۡتَدَعُوهَا ﴾[۱] از احسان و تصوف کناره گیری می شود . در حالیکه اگر با عمق نظر و تفکر صحیح به آیات و احادیث نبوی و عصر درخشان صحابه و تابعین نظری بیندازیم خواهیم فهمید که احسان و تزکیه که همان تصوّف و عرفان می باشد، جایگاه بزرگی دارد. اگر ما به منابع فوق رجوع کنیم درک خواهیم کرد که قرآن‌کریم شعبه‌ای از دین و وظیفه مهمی از وظایف نبی مکرم اسلام را یاد آور می شود و آن را به لفظ تزکیه تعبیر نموده است و جزء ارکان چهار گانه اسلام به شمار می رود که محقق کردن و به کمال رسانیدن آنها از مقاصد بعثت پیامبر اکرم است . چنانچه بیان می کند قرآن کریم می فرماید: ﴿ هُوَ ٱلَّذِى بَعَثَ فِى ٱلۡأُمِّيِّـۧنَ رَسُولاً مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَـٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَـٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلُ لَفِى ضَلَـٰلٍ مُّبِينٍ ﴾[۲]

هدف از تزکیه نفس آراستن بافضائل و پاک ساختن از رذائل اخلاقی است به تعبیر دیگر آن شکل از تزکیه است که نمونه های عالی آن در زندگی گهربار صحابه ـ رضوان الله علیهم ـ به صورت اخلاص در عمل به اخلاق نیکو متجلی شده است. تزکیه ای که نتیجه آن ایجاد جامعۀ صالح و نمونه و تشکیل خلافت راشده و حکومت عادله بوده که تا ابد الگو بوده و تاریخ نظیر آنرا به یاد نمی آورد و می بینیم که در زمان نبوت همراه با ایمان

---

۱ - سوره حدید آیه ۲۷«و گوشه نشینی که خود پیدا کرده بودند آنرا»

۲ -سوره جمعه آیه ۲«اوست آن که بر انگیخت در ناخواندگان (در میان قوم عرب)که خواننده و نویسنده نبود پیغامبری از قوم ایشان می خواند بر ایشان آیات او را و پاک می کند ایشان را ومی آموزد ایشان را کتاب و دانش و هر آیینه ایشان بودند پیش از این در گمراهی ظاهر»

و اسلام درجه و مرتبه خاصی را ذکر می کند و آنرا به احسان تعبیر می کند که رسیدن به این درجه برای هر مؤمن و اهل یقین امری لازمی است.

زمانی که به شریعت اسلامی نظر می کنیم می بینیم که اقوال و احوال رسول اکرم به دو دسته تقسیم می شود. **دسته اول:** حرکات ظاهری می باشد مانند قیام، رکوع، سجود، قنوت، تلاوت، تسبیح، احکام و مناسک که شناخت آنها از علم فقه و حدیث می شود. خداوند فقها و محدّثین امّت پیامبر را رحمت کندکه کار را بر امّت آسان کردند. **دسته دوم**: عبارت از کیفیات و حالات باطنی است که ادای آن اعمال و حرکات مستلزم این کیفیات است. رسول اکرمﷺ قیام و رکوع و سجود، ذکر، دعا، امر به معروف و نهی از منکر را در محیط منزل و میدان جهاد و خلاصه در تمام مراحل زندگی گهربارخود پیاده می‌کردند. مانند اخلاص و احتساب صبر و توکل زهد و استغناء، ایثار، سخاوت، ادب، حیاء، خشوع و خضوع، انابت، تضرع، عجز و فروتنی در حال نیایش، ترجیح آخرت بر دنیا، شوق رضایت و دیدار خداوند و دیگر کیفیّات باطنی و اخلاقی مزین از ایمان که همان جایگاه انسان در شریعت اسلامی همانند جایگاه روح نسبت به جسم و مغز نسبت به پوست می باشد. سپس تحت این عناوین و جزئیات، آداب و احکام زیادی وجود دارد که آنها را به صورت علمی مستقل درآورد. سپس علمی که به دسته اول تعلق دارد فقه ظاهر (علم ظاهر) و علمی که این کیفیات معنوی را بررسی می کند و راه رسیدن به آن را نشان می دهد به علم باطن و به تعبیر دیگر تصوف نامیده می‌شود.

لذا تزکیه و احسان و فقه باطنی همه از حقایق علمی و شرعی و مفاهیم دینی هستند که از کتاب و سنت ثابت می شوند و همه مسلمین بر آنها اعتراف دارند اگر افرادی با تقوا و پرهیزکار و تزکیه شده و کسانی که

به درجه احسان وفقه باطنی رسیده اند در جامعه اسلامی نمی بودند کاخ ایمانی و روحانی جامعه اسلامی فرو می ریخت و اجزای آن از هم می پاشید و امواج خروشان مادیت اندک ایمان باقی مانده را می بلعید و رابطه دلها را با خداوند، پیوند زندگی با روح و تعلق اجتماع با اخلاق حسنه، گسسته می‌شد و اخلاص و عمل و احتساب رخت بر می‌بست و امراض باطنی و بیماری های قلبی و روانی شیوع پیدا می‌کرد.

خداوند را شاکریم که جهت حفظ پیکر اسلام دعوتگران واقعی جهان از همین طبقه که تسلط در علم باطن داشتند قیام نمودند؛ جهت نمونه نهضت حضرت شیخ عبد القادر جیلانی(رح) در بغداد و نقش آن در دعوت و تربیت اسلامی و یا قیام امام ربانی سرهندی معروف به مجدد الف ثانی ـ رحمه الله علیه ـ در زمان حکومت اکبر شاه در هندوستان و یا در قرن هفتم هجری که طوفان عقل گرایی در اثر گسترش علم کلام به صورت تنها مشغله مسلمین در قرون اخیر در آمده بود و وزیدن گرفت. این طوفان چنان فراگیر شد که کانون گرم دلها را خاموش و سرد می‌کرد اگر در نقطه‌ای شراره‌ای از عشق و عاطفه باقی مانده بود، زیر انبوه خاکستر مدفون و مغلوب گشته بود و بسیاری از مسلمین که مشعل فروزان عشق و حیات و زندگی سرشار از ایمان بودند به توده های انسانی افسرده و بی‌اراده تغییر هویّت دادند. در آن محیط بی تحرّک و خاموش وپر ملال مولانا جلال الدین رومی ـرحمه اللهـ ندای عشق را سر می‌دهد که بر اثر این فریاد انسان ساز و نیرومند عرفانی جهان اسلام بار دیگر از خواب غفلت بیدار شد و تجدید حیات نمود و دعوت مولانا به عشق و عاطفه و محبت، دعوتی بسیار آشکار و روشن گرانه بود که عجایب و شگفتیهای عشق به خداوند(ج) را با تفصیل بیان می کرد و چنین میگوید:

از محبّت تلخها شیرین شود واز محبّت مس ها زرین شود

از محبّــت دردها صافی شــود　　واز محبّــت دردها شافــی شود
از محبّت سجن گلشن می شود　　بی محبّت روضه گلخن می شود
از محبّت سنگ روغن می شود　　از محبّــّت مــوم آهن می شود
از محبّت سقم صحت می شود　　وز محبّت قهر رحمــت می شود
از محبّت مرده زنــده می شود　　وز محبّــّت شــاه بنــده می شود

مصلحان امت و رهنمایان این خیل در ادوار تاریخ ، کسانی بودند که بر قلوب انسانها تسلط داشتند. ضمن اینکه دارای شهامت و شجاعت بودند، دارای زهد و قناعت نیز بوده و مشایخ و اصل تصوف هرگز بر اسباب دنیــوی دل نبسته اند و همواره از دنیا و مقام و منصب های آن گریخته اند و از قبول پست های سلطنتی و هدایا و تحفه های دولت مردان اجتناب کردند و همان روش امام ابو حنیفه (رح) را که در زمان زندگی خود بــا حکومتهــای وقــت پشت کرده بود ، دنبال کردند. ایشان نمونه هایی از تقــوا ،زهــد ، اســتغناء، قناعت و توکل به خــدا بودنــد. بــرای نمونــه بــه کتــاب تــاریخ تصــوف در هندوستان مراجعه کنید تا وقایع حیرت انگیزی را ببینید.

زندگی حضرت شمس الدین حبیب الله دهلوی معروف به میرزا جان جانان متوفی ۱۱۹۵ هجری قمری که یکی از بزرگان سلسلهٔ مبارکهٔ نقشبندی مجددی بوده است. پادشاه هندوستان پیام فرستاد که میرزا جان جانان ، خداوند ملک عظیمی به من داده قسمتی را شما اداره کنید، حضرت در جواب گفت: خداوند هفت اقلیم دنیا را گفته ﴿ مَتَٰعُ ٱلدُّنۡيَا قَلِيلٞ ﴾[1] حال از هفت اقلیم یک ولایت کوچک به دست تو می باشد این چه ارزشی دارد که حقیر طمع آن را بکنم. و یا امیرآصف جاه وزیر مملکت مغول در

---

۱ – سوره نسا آیه ۷۷ « بهرمندی دنیا اندک است »

هندوستان ۲۰ هزار روپیه تقدیم کرد تا حضرت شیخ شمس الدین بین فقرا تقسیم کند ایشان قبول نکردند و گفتند :«خودت از اینجا که بیرون شدی تا منزلت بین فقراء تقسیم کن تمام می شود.» و یا حضرت غلام علی شاه دهلوی که یکی دیگر از بزرگان سلسلهٔ مبارکهٔ نقشبندی مجددی می باشد. حاکم وقت به نام نواب میر خان امیر ولایت اورنگ می گوید: من برای شما ماهانه مستمری تعیین می کنم قبول نمی کند و می فرماید :«ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم به میرخان بگویید که روزی مقدر است».

به هر حال این طایفه مشایخ در قرون و اعصار تا حال در بین امت حضور داشتند و باعث عزّت و افتخار امت بوده و از راه درونی وباطنی و یا از طریق تألیفات کتب و یا توجهات قدسیه خویش ،قلوب مردم را به هم پیوند و با محبت خداوند مرتبط می کردند. و این سلسله های طریقت چون از هر گونه سمعه و ریا به دور بوده و با اخلاص و اخلاق حمیده پیش می رفته، هرگز با شکست مواجه نشده اند .اگر چه عده ای سود جو و دنیا طلب با اغراض وحیله و نیرنگ به اسم صوفی و اهل تصوف و مشایخ طریقت به لباس اهل صلاح قد علم کردند اما دیری نگذشته که از بین رفته و نام آنها از صفحه اذهان امت محو شده است .کسانی نام شان باقیمانده که فقط خلوص نیت داشته اند .

برای صدق مدعا از بزرگ مردان طریقه مبارکه نقشبندیه مجددی امانیه بگوییم که این طریقه از زمان رسول اکرم و صحابه کرام و تابعین و مشایخ بزرگواری که از این سلسله نام آنها ذکر می شود مانند حضرت خواجه خواجگان ، بدر الـملة والدّین،حضرت بهاء الدین محمد نقشبند(رح) که این طریقه به نام مبارک ایشان معروف و مشهور گردیده است و به طور سلسله‌وار از آن حضرت به دیگر بزرگان طریقه عالیه نقشبندیه این

مسئولیت سپرده شده است تا زمان قطب الاقطاب، رئیس المحققین، سلطان اهل جذبه، حضرت مولانا شاه امان الله نقشبندی مجددی(رح) که وظیفه اصلاح و تربیت روحی و ارشاد خلق الله به سوی حضرت باری تعالی را عهده دار شده وعالمی را از نور تبلیغ دین منور کردند.

اینک پس از حدود یک قرن این فقیر وظیفه مهم و پرمسئولیت خدمت به مخلوق وترویج طریقهٔ عالیه را به دوش گرفته که الحمدلله این طریقه عالیه سلسله وار وبدون نوآوری به دست ما رسیده و ما نیز ادامه دهنده راه بزرگان خویشیم . در حال حاضر که مردم از ارتباط وهمنشینی به دور هستند و اطلاع کافی و شافی راجع به پیرو مریدی ندارند، در اثر بی خبری وآشنا نبودن با اصل تصوف ، سیر وسلوک وسر رشتهٔ بزرگان را انکار می کنند. اما سالکان این راه چون هدفشان رضای خدا است هرگز شکست نخواهند خورد و با متانت و آرامش سیرت بزرگان خویش را ادامه می دهند.

اما بعد: بر سالکان راه طریقت و حقیقت بشارت باد مبنی بر اینکه کتاب حجة السالکین فی رد المنکرین که از تألیفات عارف‌نامی، عالم ربانی،فقیه بزرگ، جد امجدم حضرت مولانا غوث محمد صاحب ـ قدس سره الاقدس ـ بود این کتاب توسط خلیفه اجل، عالم بزرگوار خلیفه عبد الواحد نقشبندی که از خلفای حضرت ایشان است شرح و حاشیه گذاری شده است به نام مصباح السالکین فی رد الطاعنین. اگرچه خلیفه صاحب زحمات بی شائبه ای را متحمل شده اند جَزَاهُ اللهُ عَنَّا وَ عَنِ الْمُسْلِمِيْنَ خَيْرَ الْجَزَاءِ و لکن برای همه طالبان به علت اغلاط زیاد در چاپ ، قابل استفاده مطلوب نبود لذا با مراجعه مکرر دوستان و محبان و اعلان احتیاج به مطالب کتاب مذکور، مصلحت بر این شد که برای همگانی شدن مطالب کتاب و فایده بردن همه خلق که مقصد اصلی مؤلف محترم و شارح گرامی بوده است

دست به اصلاحاتی زده شود که از آن جمله می توان به اعراب گذاری آیـات و احادیث و شرحهایی که بر آیات و احادیث به زبـان عربـی شـده اسـت و ترجمه کلی مطالب از جمله تغییر لغات قدیمه به لغات متداول در این زمـان و بازبینی دوباره نشانی آیات و احادیث و جمله بندی و ویـرایش مطالـب از نظر ادبی و تصحیح اغلاط چاپی را می توان نام برد. البته مطلبی که این جا قابل ذکر است این است که مطالب کتاب با همه تسـهیلاتی کـه در آن بـه وجود آمده است هیچ گونه تغییر یا تبدیل در آن پیش نیامـده اسـت و بـا امانت کامل مطالب آن حفظ شده است.

خداوند را سپاس می گوییم که این کار بزرگ با همـه مشـکلات و زحمات و کمی امکانات شامل وسایل تسهیل و تکثیر و رسیدگی و خـدمت به خانقاه حضرات خواجگان نقشبندیه مجددیه و بیماری و هجرت صرف بـه فضل و احسان ذات اقدس الهی خود به اتمام رسانید و امیـدواریم کـه ایـن کتاب کمیاب و مفید در دسترس طالبان راه حق قرار گیرد و از این رهگذر، خلق کثیری در راه تعلیم ذکر و طریقت آگاهی بـر اعتقـادات و روش اهـل سنت و جماعت فایده بر دارند. و در آخر از خداوند متعال مسئلت داریم که همه ما و جمیع امّت حضرت ختمی مرتبت علیه افضل الصلوات والتسلیمات را در راه استقامت شریعت و نصب العین ساختن طریقت یاری فرماید.

به حرمت سِیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ و اَصْحَابِهِ الْاَمْجَادِ. وَالسَّلَامَ وَ مَا تَوْفِیْقِیْ اِلَّا بِاللهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ اِلَیْهِ اُنِیْبُ.

﴿ رَبَّنَا ظَلَمْنَآ أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلْخَـٰسِرِينَ ﴾ [1]

الداعی : خادم خانقاه پیران کبار طریقهٔ عالیهٔ نقشبندیهٔ مجددیهٔ شمسیهٔ

الحاج سید عبدالله نقشبندی مجددی

---

۱ – جزء ۸ سوره اعراف آیه ۲۳«ای پرور دگار را ما ستم کردیم بر خویش و اگر نیامرزی ما را و مهربان نکنی بر ما البته از زیانکاران باشیم»

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

مقـدمه

اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِیْ اَنْزَلَ الذِّکْرَ ، وَ حَفِظَهُ بِفَضْلِهِ الْعَظِیْمِ ، وَ الصَّلَوةُ وَ السَّـلَامُ عَلَـی رَسُوْلِهِ الَّذِیْ اَرْسَلَهُ بِالْهُدَی لِیُظْهِرَهُ عَلَی الْفِرَقِ الضَّـالِّیْنَ وَ عَلَـی آلِـهِ وَ اَصْـحَابِهِ الَّـذِیْنَ جَعَلَهُمُ اللهُ نُجُوْمَ الْهِدَایَةِ وَالْعِرْفَانِ وَ الْیَقِیْنِ،وَ جَعَلَهُمُ اللهُ لِذِکْرِهِ حَامِیْنَ اِلَـی یَـوْمِ الـدِّیْنِ وَ عَلَی اُمَّتِهِ اَجْمَعِیْنَ . **اما بعد ، حمد وسپاس خدایی را که قـرآن را فـرو فرسـتاد وآن را با فضل بزرگ خویش حفظ نمود. ودرود و سلام بر رسـولش کـه او را برای هدایت وراهنمایی فرستاد تا او را بر گروه گمراهان پیروز گرداند ودرود وسلام بر اولاد واصحا بش، کسانی کـه خداونـد آنـان را سـتارگان هـدایت وعرفان ویقین وحافظ ویا سبانان قرآنش تـا روز قیامـت قـرار داد ، ودرود وسلام بر تمامی امتش باد . فقیر پر تقصیر ، مذنب بی نظیر ، مفلس از اعمال صالحه ، عاری از اخلاق محموده ، جامع اخـلاق مذمومـه واز همـه حقیرتـر می گوید :« مانند من دیگر کسی نخواهد بودکه بـه درگـاه مالـک حقیقـی خودملامتکار ونهکار باشد یعنی خلیفه عبدالواحد نقشبندی ـ عفی الله عنه وتجاوز عنه معاصیه الخفیِّ والجلیِّ ـ که از جمله فنّ تصوف ، کتابی جـامع و نافع برای اهل سلوک وقت که ضروریات عقیدتی به آن رفع شود ، بهتـر از این کتاب حجة السالکین فی رد المنکرین ندیدم ».**

دیگر اینکه در حیات سجاده نشینی مصنّف این کتاب ـ قدس سره الشریف ـ غوث زمان ، قطب دوران ، محبوب ربا نی ، غواص بحـر پنهـانی ، حاجی الحرمین الشریفین ، السیّد حضرت بهـاء الـملة والـدین صـاحب ، دستور به نوشتن حاشیه وچاپ این کتاب را به من داده بـود . متاسـفا نـه درآن وقت و زمان موفق نشدم . بار دیگر سجاده نشین (جانشین و خلیفه)

موجــود آن حضــرت ، صــاحب جــذبات الهیــه یعنــی حضــرت صــاحب عبدالقدیرنقشبندی مجددی دامت برکاته دوباره امر بــه نوشــتن حاشــیه و چاپ این کتاب را به من فرمودند . حال آنکه از یک طرف نا آگــاهی مــن در فن تصوف واز طرف دیگر زحمت هجرت و بار ســنگین فریضــه جهــاد فــی سبیل الله واز طرفی مشغول بودن به تربیــت مریــدان و مشــکلات دیگــر ، نتوانستم که در این کتاب تحقیق وتفصیل مغلقات آن را آن طور که بایست انجام دهم . به علت ضیق وقت فقط در این کتاب گرانبها آیه های مبارکه آن را تصحیح وترجمه مختصر نمودم واحادیث نبویﷺ که بــه دســتم رســید ، راوی آن حدیث وکتاب وفصل وباب وصفحه آن حدیث شریف را نقل نمــودم و کتابهایی را که در این کتاب به آنها حواله شده بود عبارات شان را تطبیق و جلد وصفحه آن را نقل نمودم . این هم طبق تقاضــای مهــم وقــت ، چنــد مسأله که برای معلومات بیشتر ضرورت داشت ، اضافه نمودم وچنــد دلیــل همراه آن برای اشاره ذکر نمودم.از خداوند متعالﷻ مــی خــواهم کــه ایــن زحمت ناچیز مرا به درگاه وسیع خود قبول نمایــد وســبب نفــع مســلمانان گرداند وسهو و خطای مرا عفو عنایت فرماید (و من الله التوفیق) . چنانچــه شرح مصباح السالکین فی ردالطاعنین است،بعضی عناوین و مبــاحثش یــا بعضی تبصره ها و در بعضی جاها نظم ویا نثر به پشــتو نوشــتم تــا بــرادران پشتو زبان که به زبان عربی آگاهی ندارند بکلی محروم نشــوند . از خداونــد متعال می خواهم که این زحمت اندک ما را بــه فضــل عــام ودرگــاه وســیع خویش قبول نماید .

﴿ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ وَتُبْ عَلَيْنَا اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيْمُ ﴾[1]

۱-سوره بقره آیه ۲۷و۲۸«ای پروردگار قبول کن از ما هر آیینه تویی شنوا دانا» «و به مهربانی باز آیی بر ما هر آیینه تویی باز آینده مهربان»

بسم الله الرحمن الرحيم

خطبــه

اَلْحَمْدُلِلّهِ الَّذِیْ اَحْرَقَ قُلُوْبَ اَوْلِیَائِهِ بِنَارِ مَحَبَّتِهِ ، وَاسْتَوْفَی هِمَمَهَمْ وَ اَرْوَاحَهَمْ بِالشَّوْقِ اِلَی لِقَائِهِ وَ مُشَاهَدَتِهِ ، وَ وَقَّفَ اَبْصَارَهُمْ وَ بَصَائِرَ هُمْ عَلَی مُلَاحَظَةِ جَمَالِ حَضْرَتِهِ حَتَّی اَصْبَحُوْا مِنْ تَنَسُّمِ رَوْحِ الْوِصَالِ سَكْرَی، وَاَصْبَحَتْ قُلُوْبُهُمْ مِنْ مُلَاحَظَةِ سُبُحَاتِ الْجَلَالِ وَالِهَةً حَیْرَی، فَلَمْ یَرَوْا فِی الْكَوْنَیْنِ شَیْئًا سِوَاهُ، وَلَمْ یَذْكُرُوْا فِی الدَّارَیْنِ اِلَّا اِیَّاهُ، اِنْ سَنَحَتْ لِاَبْصَارِهِمْ صُورَةٌ عَبَرَتْ إِلَی الْمُصَوِّرِ بَصَائِرُهُمْ، وَ اِنْ قَرَعَتْ أَسْمَاعَهُمْ نَغْمَةٌ سَبَقَتْ إِلَی الْمَحْبُوبِ سَرَائِرُهُمْ.

به نام خداوند بخشاینده ومهربان. حمد وثنا خدایی را که قلوب اولیای خویش را به آتش محبت خویش شعله ورساخت وهمت ها وارواح ایشان را با شوق به لقا ومشاهده اش به تمامی گرفت وچشمها ودیدگان دلشان را بر ملاحظه جمال حضرتش آگاه گردانید تا اینکه از وزش باد وصال بیخود گردیدند. قلبهایشان از ملاحظه جلال و انواربارى تعالى متحیر وسرگردان گشتند. پس در دو جهان چیزی به غیر از او ندیدند ودر دو دنیا کسی جز او را یاد نکردند واگر برای چشمهای شان صورتی عارض شود دیدگان دلشان به سوی مصوّر عبور می کند واگر گوشهایشان را نغمه وآوازی بکوبد، رازهایشان به سوی محبوب می گذرد.

وَ إِنْ وَرَدَتْ عَلَیْهِمْ صَوْتٌ مُزْعِجٌ أَوْ مُقْلِقٌ أَوْ مُطْرِبٌ أَوْ مُحْزِنٌ أَوْ مُشَوِّقٌ أَوْ مُهَیِّجٌ لَمْ یَكُن انْزِعَاجُهُمْ اِلَّا اِلَیْهِ ، وَلَا طَرَبُهُمْ إِلَّا بِهِ، وَ لَا قَلَقُهُمْ إِلَّا عَلَیْهِ، وَ لَا حُزْنُهُمْ إِلَّا فِیهِ، وَ لَا شَوْقُهُمْ إِلَّا إِلَی مَالَدَیْهِ، وَ لَا انْبِعَاثُهُمْ إِلَّا لَهُ، وَ لَا تَرَدُّدُهُمْ إِلَّا

حَوَالِيْهِ، فَمِنْهُ سَمَاعُهُمْ وَ إِلَيْهِ اسْتِمَاعُهُمْ،[۱] فَقَدْ أَقْفَلَ عَنْ غَيْرِهِ أَبْصَارَهُمْ وَاَسْمَاعَهُمْ، أُولَئِكَ الَّذِينَ اصْطَفَا هُمُ اللهُ لِوِلَايَتِهِ، وَ اسْتَخْلَصَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَصْفِيَائِهِ وَ خَاصَّتِهِ،

---

۱ - وَ فِی الْحَدِيثِ الْقُدْسِیِّ اِشَارَةٌ اِلَی ذَلِكَ ، يَقُولُ :لَايَزَالُ الْعَبْدُ يَتَقَرَّبُ اِلَیَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّی اُحِبَّهُ، فَاِذَا اَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِیْ يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِی يُبْصِرُ بِهِ .و در حديث قدسی اشاره بر آن است، می گويد:« همواره بنده به وسيله نوافل به من تقرب می جويدتا اينكه او رادوست بدارم وهنگامی كه او را دوست بدارم ،گوش او می شوم كه به وسيله آن می شنود وچشم او كه به وسيله آن می بيند».

وَ عَنْ اَبِی هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ : اِنَّ اللهَ تَعالَی قَالَ: مَنْ عَادَی لِیْ وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ ، وَ مَا تَقَرَّبَ لِی عَبْدِیْ بِشَیْءٍ اَحَبَّ اِلَیَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ ، وَ مَا يَزَالُ عَبْدِیْ يَتَقَرَّبُ اِلَیَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّی اُحِبَّهُ ، فَاِذَا اَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِی يَسْمَعُ بِهِ ، وَ بَصَرَهُ الَّذِی يُبْصِرُ بِهِ ، وَ يَدَهُ الَّتِی يَبْطِشُ بِهَا ، وَ رِجْلَهُ الَّتِی يَمْشِی بِهَا .و ازابی هريره ﷺ روايت است كه گفت: رسول خداﷺ فرمودند :« هما نا خداوند تبارک وتعالی فرمود : كسی كه با ولی ازاوليای من دشمنی نمايد ، پس به تحقيق كه به او اعلام جنگ می كنم وبنده من تقرب نجست به سوی من به وسيله چيزی كه آن درنزدمن محبوب ترازفرايض باشد وهمواره بنده من به وسيله نوافل به سوی من تقرب می جويدتا اينكه اورادوست بدارم وهنگامی كه او را دوست بدارم ،گوش او می شوم كه به وسيله آن می شنود و چشم او كه به وسيله آن می بيند ودست او كه به وسيله آن می گيرد وپای او كه به وسيله آن راه می رود.»

و در بعضی روايات وَ فُؤَادَهُ الَّذِیْ يَعْقِلُ بِهِ. (قلبش كه به وسيله آن می انديشد)در آخر اين حديث و در بعضی روايات اين كلمات آمده است : وَبِیْ يَسْمَعُ ، وَ بِی يُبْصِرُ ، وَ بِیْ يَبْطِشُ ، اِنْ سَأَلَنِیْ لَاُعْطِيَنَّهُ ، وَ لَئِنِ اسْتَعَاذَنِیْ لَاُعِيْذَنَّهُ ، وَ مَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَیْءٍ اَنَا فَاعِلُهُ تَرَدُّدِیْ عَنْ نَفْسِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ اَنَا اَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ. و به وسيله من می شنود وبه وسيله من می بيند وبه وسيله من می گيرد واگر از من چيزی بخواهد،به اوعطامی كنم واگر به من پناه ببرد به او پناه می دهم ودرنگ نكردم در چيزی كه من انجام دهنده آن هستم مانند

وَالصَّلَوةُوَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ الْمَبْعُوْثِ بِرِسَالَتِهِ وَ عَلَى آلِهِ وَاَصْحَابِهِ أَئِمَّةِ الْحَـقِّ وَ قَادَتِهِ وَسَلَّمَ كَثِيْرًا.

و اگر صدای ناراحت کننده یا نگران کننده یا خوشحال کننده یا اندوهناک کننده یاتشویق کننده یاهیجان آورنده ای به آنها برسد ، ناراحتی آنان جز برای او وخوشحالی شان جز برای او نمی باشد ونگرانی آنها مگر برای او واندوه آنان مگر در او نمی باشد . اشتیاقشان مگر به آنچه نزد اوست نمی باشد .و نیست حرکت آنان مگر برای اووتردد آنان مگر بسوی او.

شنوایی و بینایی دیدگان ودلشان از اوست. خدا شنوایی وبینایی ایشان را از غیر خود باز داشت . آنان کسانی هستند که خداوند آنها را برای ولایتش برگزید وآنان را از بین پاکان وخاصان خودش خالص گردانید . ودرود و سلام بر محمدﷺ فرستاده شده به رسالت او و درود وسلام بر اولاد و اصحابش ، بادکه پیشوایان و رهبران حق می باشند وسلام زیاد برآنان باد .

أَمَّا بَعْدُ، فَيَقُوْلُ اَحْقَرُ الْبَرِيَّةِ، وَ أَضْعَفُ الْخَلِيْقَةِ بَلْ لَاشَيْءَ فِى الْحَقِيقَةِ، الْمُفْتَقِرُ اِلَى اللهِ الصَّمَدِ غَوْثُ مُحَمَّدٍ الْحَنَفِيُّ مَذْهَبًا، وَ النَّقْشِبَنْدِيُّ مَشْرَبًا، وَ اللُّوْدِيْنِيُّ نَسَبًا، وَ الْغُوْرُ مَوْطِنًا، وَ الشَّلَنْجِيُّ مَسْكَنًا، جَعَلَ اللهُ آتِيَهُ خَيْرًا مِنْ مَاضِيْهِ، وَ عَفَى لَهُ مَا كَانَ مِنْ مَعَاصِيهِ، ابْنُ غَوْثِ الزَّمَانِ قُطْبِ الدَّوْرَانِ، اِمَامِ الْهُدَى وَ الْيَقِيْنِ، مِقْدَامِ السَّالِكِيْنَ وَ الْعَارِفِيْنَ، الْخَالِصِ طَوِيَّتُهُ فِيْ اِعْلَاءِ كَلِمَاتِ الرَّحْمَنِ، الصَّادِقِ نِيَّتُهُ فِيْ اِحْيَاءِ سُنَّةِ مَنْ بُعِثَ مِنْ بَنِيْ عَدْنَانَ، مِفْتَاحِ خَزَائِنِ الْعَرْشِ، اَمِيْنِ كُنُوزِ الْفَرْشِ،

درنگ کردنم ازنفس مؤمن درحالی که ازمرگ کراهت داردومن بدی اوراکراهت دارم.ودر بعضی نسخ وَلَا بُدَّ لَهُ مِنْهُ **(چاره ای نیست برای او)آمده است** رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ اَشِعَّةُ اللُّمَعَاتِ .

صَارِفِ عِنَانِ الْعِنَايَةِ نَحْوَ حِمَايَةِ الْاِسْلَام، عَامِرِ بُنْيَانِ الْهِدَايَةِ إِثْرَ مَا اَشْرَفَ عَلَى الْاِنْهِدَامِ، سَحَابٍ مَطَّارٍ عَلَى الْعَالَمِينَ قَطَرَاتِ الْاِفْضَالِ وَ الْاِنْعَامِ، سَمَاءٍ مِدْرَارٍ عَلَى الْعَالَمِينَ، بَابُهُ قِبْلَةُ الشَّرِيعَةِ يَتَوَجَّهُ اِلَيْهَا طَالِبُو السَّدَادِ ، جَنَابُهُ كَعْبَةٌ يَطُوفُ حَوْلَهَا قَاصِدُوا الْاِرْشَادِ، مُعَمِّرِ قُلُوبِ الْمُرِيدِينَ بِالْحَقِيقَةِ وَ الْاَيْقَانِ، مُفَرِّحِ اَرْوَاحِ الْمُسْتَرْشِدِينَ بِالْمَعْرِفَةِ وَ الْاِذْعَانِ، حَبِيْبِ الْاَوَاخِرِ وَ الْاَوَائِلِ، جُنَيْدِ الْوَقْتِ، اَبِى الْفَضَائِلِ، سَنَدِى، وَمُعْتَمَدِى، وَ ذَخِيرَةِ يَوْمِى وَ غَدِى، مُرْشِدِى وَ سَيِّدِى، مَكَانِ الرُّوحِ مِنْ جَسَدِى، غِيَاثِ العُرَفَاءِ، مُغِيثِ الْمُسْلِمِينَ، خواجه خواجگان، پیر پیران، سُلْطَانِ اَهْلِ الْجَذَبَةِ، وَسِيلَتِنَا إِلَى اللهِ الْوَاهِبِ، جَنَابِ حَضْرت شاه وَلِىِّ اللهِ صَاحِبْ الْمُجَدِّدِىِّ وَ النَّقْشبَنْدِىِّ، ـ قَدَّسَنَا اللهُ تَعَالَى بِاَسْرَارِهِ السَّامِى ـ اَللَّهُمَّ اجْعَلْ عَاقِبَتِى مَعَهُ وَ مَعَ الْمَشَائِخِ الْعِظَامِ بِالْعَافِيَةِ ، وَ لَا تَحْرِمْنَا مِنْ اَلْطَافِكَ الْكَافِيَةِ وَ اِنْعَامِكَ الْوَافِيَهِ.

اما بعد: پس حقیرترین خلق وضعیف ترین مخلوقات، بلکه این ناچیز در حقیقت نیازمند ومحتاج به درگاه الهی، غوث محمدکه حنفی مذهب و بر طریقه نقشبندی بوده ونسبش لودینی وموطنش غور و محل سکونتش شلنج بوده است ـ . خداوند آینده او را بهتر ازگذشته اش قرار دهد. وگناهانش را ببخشاید ـ . فرزندغوث زمان وقطب دوران وامام هدایت ویقین ، پیشوای سالکان و عارفان،که نیت وی دربالابردن کلمات خداوند بخشاینده خالص ودر زنده کردن سنت پیامبرش که ازفرزندان عدنان است صادق می باشد.کلید گنجینه های عرش ، امین گنجینه های روی زمین، برگرداننده افسار عنایت به سوی حمایت از اسلام، آباد کننده بنیان هدایت بعد از این که در شرف انهدام بود، ابری که بر عالمیان قطرات فضل ونعمت

را می بارد، آسمان ریزان بر جهانیان که باب او قبله شریعت است وطالبان راستی وصواب به سوی او روی می آورند. جناب او کعبه است که قاصدان ارشاد وهدایت حول آن طواف می کنند ، آباد کننده قلبهای مریدان به وسیله حقیقت ویقین ، شاد کننده روح مسترشدین وسیله معرفت وشناخت ویقین ، محبوب اواخر و اوائل، جنید وقت، پدر فضا ئل، سند ومورد اعتماد من وذخیره امروز و فردای من، مرشد وسید من می باشد که به منزله روح از جسد من است، یاری دهنده عارفان ویاری کننده مسلمانان، خواجه خواجگان، پیر پیران، سلطان اهل جذبه، وسیله ما به سوی خداوند بخشنده، جناب حضرت شاه ولی الله صاحب، مجددی نقشبندی ـ پاک ومقدس گرداند خداوند مارا به اسرار بلند مرتبه آنان ـ. پروردگارا ! عاقبت من را همراه بااووهمراه بامشایخ بزرگ به سلامت وعافیت قرار بده ومارااز الطاف کافی ونعمتهای وافی خودت محروم مگردان .

آن قبله سالکان یزدان — آن کعبه رهروان عرفان
آن مشعل محفل ولایت — و آن شمع مجالس هدایت
آن مهرسپهرحسن خوبی — و آن ماه سماء بی عیوبی
آن زیب و ساده هدایت — زینت ده جاده عبادت
آن‌قطب جهان وغوث عالم — قیوم زمان و فخر آدم
فیّاض حقایق الهی — دریای فیوض لایتناهی
غوّاص محیط علم عرفان — در دانه بحر حسن احسآن
طیّار عروج لا مکانی — سیار ریاض بی نشانی
کشّاف و قایع ولایت — دانای حقایق کمالت
محبوب جناب کبریائی — شاهنشه ملک پارسایی
بحر کرم و عطا ورأفت — در صدف محیط رحمت
ولی الله صاحب در دو عالم — درویشدهایندو وصف باهم

بعضی از احبّا و برادران دینی ، استدعا نمودند که برای ما مختصری در بیان سماع و جذب و رابطه بیان نمایید از جهت این کـه بعضـی علمـای بی عمل از عدم نارسایی ایشان به معنای احادیث شریف و اقوال فقها(رح) و اقوال مشایخ عظام ـ رحمهم الله تعالی ـ و بعضی از تمرد و عناد و عـداوت که به اهل الله داشتند، احادیـث نبـوی ﷺ و اقـوال فقهـا و مشـایخ عظـام ـ رحمهم الله تعالی ـ که در شأن غنا و سرود و اشعار اهـل فسـقه وجـذب اختیاری واقع شده است ، دلیل خود سـاختندحتی کـه بـه هـوای نفـس[1]

۱- این قول مصنف ـ قدس سره الشریف ـ که به هوای نفس الی آخر. چنانچـه که امروز و فردا در سده پانزدهم در لباس اسلام مقدس، مذاهب وفرقـه هـای مختلـف و تنظیمهای (گروه) مختلف به وجود آمده جهت تضادهای مختلف از طرف کفار تربیت شده ومی شوند که توسط علمای سوء تبلیغات فرهنگی از تاریخ ۶۶۱ قمری شروع شـده وتـا تاریخ ۱۴۰۷ قمری ادامه دارد. هم از نظر کردار و گفتار و هم از نظـر نظریـات واعتقـادات مانند طوفان ویرانگر این مصیبت افراط وتفریط ادامه داشته ودارد که بعضی ها سیاسی و بعضی ها صورت شبیه دین داشته اند.

این دو راه را به خاطر جلب وجذب عام وخاص اختیار نموده اند. آن گروهی کـه به لباس دینی جلب وجذب عوام را اختیار نموده اند به دو گروه تقسیم می شوند:

یک گروه به نام توحید که از تقلید مذاهب چهارگانه انکار مـی کننـد و انبیـاء عظام ـ علیهم الصلوة والسلام ـ و اولیاء کرام ـ علیهم الرضوان ـ را که از دنیا رفته انـد، جماد محض می دانند. ـ نعوذ بالله من ذلک ـ

و گروه دوم طرف مقابل گروه اول علاوه بر تقلید فقـط بـه محبـت وعبـادت انبیای ـ علیهم الرضوان ـ و اولیای کرام مبتلا شده اند ـ العیاذ بالله من ذلک ـ حال آنکه دین مقدس اسلام از افراط وتفریط پاک ومبرا است . وگروهی ناجیه، متصف به صفت وسط می باشدکه برمعیارتقلید مذهب، حق را ازباطل جدامی کنند. وآن گروهی که متلبس بـه لباس سیاست است؛دو گروه است: اول گروه تو خالي و پوچ به نام عدل کـه بـه خـاطر

رساله ها می سازند وبه هر کس از عوام اهـل سـلوک نشـان مـی دهنـد و مطلب شان بجز این نیست که مردم را از راه راست کـه صـراط المسـتقیم است، بلغزانند. صرف وجوه الناس را به طرف خود کنند و شیطان لعین آنـان را در متابعت نفس مبتلا ساخته ودر عیب گویی اهل الله انداخته آیهٔ کریمـهٔ ﴿ وَّ يَحْسَبُوْنَ اَنَّهُمْ عَلَى شَيْءٍ اَلَا اِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُوْنَ اِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَاَنْسَاهُمْ ذِكْرَاللهِ اُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ اَلَا اِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُوْنَ﴾ [۱]

جلب و جذب سیاستمداران ناآگاه، راه افراط و تفریط را اختیار نموده بـه نـام (عـدالت و مساوات و اشتراک ملکیت است) بشریت و انسانیت را اغواء نموده و تحصیل قوانین ضـد اسلامی را گسترش دادند وحیثیت بشریت را متنزل نمودند.

گروه دوم به نام انصاف و ترحیم (حقوق بشر) شریعت مقدس اسلام واحکام آن را ظلم می دانند. با وجودی که قانون مقدس اسلام، نه تنها برای بشریت بلکه برای تمـام موجودات ومخلوقات، قانون تمدن وترقی است وتامین زندگی تمام نظام جهان را به نـوع کامل واحسن مد نظر قرار داده است.

مصنف ــ قدس الله سره الشریف ــ در کتاب خود به همه گروههای مذکور، اشاره ضمنی فرموده است و به عالم اسـلام بشـارت داده کـه نظامهـای باطـل و ظلـم و زور و دیکتاتوری در مقابل حق، طبق بشارتهای قرآنی مطمئنـا محـو و نـابود شـدنی اسـت. (ان شاء الله). بعضی از مسا یلی(خراب کننده اذهان وافکار) که در بالا ذکر شد، در عقیده بعضی ناآگاهان که به طور سطحی و بدون تحقیق و تعمق به آن نگاه کرده اند، تأثیر سـوء گذاشته است .در حاشیه این کتاب مضمون مناسب و آشکار نمـودن راه مسـتقیم، بـرای مداوای اعتقادی مریضان بد افکار و نظریات ناروا و جواب سؤالات سفیهان، طبق فریضـه امر به معروف ونهی از منکر به خاطر رضای خدای متعال به جواب سؤالات سؤال کنندگان، اقدام نمودم.

۱ – سوره مجادله آیه ۱۹و۱۸« اِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ» اَيْ اَلْوَهُمْ ، «فَاَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللهِ»بِتَسْوِيْلِ اللَّذَّاتِ الْحِسِّيَّةِ وَالشَّهَوَاتِ الْبَدَنِيَّةِ لَهُمْ وَتَزْيِيْنِ الدُّنْيَا وَزَبْرَجَهَا فِي عُيُونِهِمْ ،«لَا تَجِدُ

قَوْمًا يُؤْمِنُوْنَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» الْإِيْمَانَ الْيَقِيْنِيَّ «يُوَادُّوْنَ مَنْ حَادَّ اللهَ وَرَسُوْلَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَائَهُمْ» اِلَى آخِرِهِ ، لِاَنَّ الْمَحَبَّةَ اَمْرٌ رُوحَانِيٌّ . فَاِذَا اَيْقَنُوا وَ عَرَفُوا الْحَقَّ وَ اَهْلَهُ غَلَبَتْ قُلُوبُهُمْ وَ اَرْوَاحُهُمْ نُفُوسَهُمْ وَ اَشْبَاحَهُمْ ، فَمَسَخَتِ الْمَحَبَّةُ الرُّوحَانِيَّةُ وَ الْمُنَاسَبَةُ الْحَقِيقِيَّةُ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْحَقِّ وَ اَهْلِهِ الْمَحَبَّةَ الطَّبِيعِيَّةَ الْمُسْتَنَدَةَ اِلَى الْقَرَابَةِ وَ اتِّصَالِ اللَّحْمَةِ ، لِاَنَّ الْاِتِّصَالَ الرُّوحَانِيَّ اَشَدُّ وَاَقْوَى وَالَذُّ وَاَصْفَى مِنَ الطَّبِيعِيِّ ،« كَتَبَ فِيْ قُلُوبِهِمُ الْاِيْمَانَ» بِالْكَشْفِ وَالْيَقِينِ الْمُذَكِّرِ لِلْعَهْدِ الْاَوَّلِ الْكَاشِفِ عَنْهُ،«وَاَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ» لِاتِّصَالِهِمْ بِعَالَمِ الْقُدْسِ اَوْ بِنُورِ تَجَلِّى الذَّاتِ،« وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ» مِنَ الْجَنَّاتِ الثَّلَاثِ «تَجْرِىْ مِنْ تَحْتِهَا اَنْهَارُ» عُلُوْمِ التَّوْحِيْدِ وَالتَّشْرِيْعِ ،« رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ» بِمَحْوِ صِفَاتِهِمْ بِصِفَاتِهِ بِنُورِ التَّجَلِّى ، «وَرَضُوا عَنْهُ» بِالْاِتِّصَالِ بِصِفَاتِهِ ،« اُولَئِكَ حِزْبُ اللهِ» السَّابِقُوْنَ الَّذِينَ لَا يَلْتَفِتُوْنَ اِلَى غَيْرِهِ ، وَلَا يُثَبِّتُوْنَهُ ، «هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ» الْفَائِزُوْنَ بِالْكَمَالِ مُطْلَقًا.

شیطان برایشان غالب آمده است یعنی اَلَوهُمْ پس یاد کردن خدا را از خاطر ایشان با تزیین لذتهای حسی و شهوتهای بدنی برای آنان و آراستن دنیا وزیور آلات آن در چشمانشان فراموش ساخت . هرگز نمی یابی قومی را که ایمان آورده اند به خداوند و روز قیامت ایمان یقینی که دوست بدارند کسانی را که با خدا و رسولش دشمنی می کنند و اگر چه آن دشمنان پدرانشان باشند تا آخر آن. زیرا که محبت یک امر روحانی است. پس هنگامی که یقین آوردند وحق و اهل آن را شناختند قلبها و ارواح ایشان بر نفس ها و اشباح آنان غلبه می یابد پس محبت روحانی و مناسبت حقیقی بین آنان و بین حق و اهلش محبت طبیعی مستندبرقرابت و اتصال گوشت (بدن) را دگرگون می سازد زیراکه اتصال روحانی شدیدتر و قوی تر و لذیذ تر و خالص تراز اتصال طبیعی می باشد. خداوند در قلبهای آنان ، ایمان را نوشت با کشف و یقین که یاد آور عهد اول وکاشف آن می باشد و آنهارا به دلیل اتصالشان به عالم قدس یا اتصالشان به نور تجلی ذات با روحی از خودش مؤید و منصور گرداندوآنان را و آنها را در بهشتی از بهشتهای سه گانه که در آنها رودهای علوم توحید و شریعت جاری می باشد داخل می نماید. خداوند از آنها راضی باشد با محونمودن صفاتشان به صفات خودش با نور تجلی و از ا و راضی باشند با اتصال به صفاتش . آنها حزب سابق خداوند هستند که به غیر او توجه نمی کنند وغیر او را تثبیت

«ومی پندارند که ایشان بر چیزی هستند. آگاه شوید هـر آیینـه ایشـانند دروغگویان . شیطان بر ایشان غالب آمده است. پس از خـاطر ایشـان یـاد کردن خدارا فراموش ساخت این جماعت لشکر شیطان اسـت آگـاه شـوید هرآیینه لشکرشیطان زیان کاران اند.» آیه نشـان حالشـان اسـت ودیگـر نمی دانند وتفکر نمی کنند که باطل پایان ندارد وقتی که حق آشـکارا شـد باطل نیست ومضمحل می گردد وَلِقَوْلِهِ تَعَالَى:﴿وَ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَـقَ الْبَاطِـلُ اِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًـا﴾[1]«و به دلیل سخن خداوند بلند مرتبه : بگو آمد دیـن

می کنند . آنها رستگاران و دست یافتگان به کمال مطلق ونهایت عروج ، هستند. تفسیر القران الکریم ابن العربی ص۶۱۸ ـ جلد۲

✓ تبصره :

چنانچه که آیات قرآنی و احادیث نبوی ﷺ و به استناد کتاب هـای عقایـد ایـن مسأله ثابت می گردد که ؛ کرامت اولیای کرام حق است و منکرش کافر گفته می شـود. و این کرامت به اصطلاح اولیای کرام، کار غیر مقصود و غیر معتبـر اسـت و آن کـاری کـه مقصود اولیای کرام ـ علیهم الرضوان ـ است کاری به جا است که به آن وسـیله، واسـطه وصول به الله ﷻ می باشد. و باز به آیات و احادیث مجتهدین اثبات شد به علاوه مسلک و مشرب مجتهدین و بـاز آن راه و روش انکـار کـردن و نسـبت شـرک و کفـر را بـه آن دادن؛چگونه سبب خرابی وخسران دنیاوآخرت نباشد؟وچگونه موجب و سبب خارج شدن از اسلام مقدس و نظام پاک او نشود . (نعوذ بالله) در این صورت بر امت مسلمان لازم است که خود و ایمان خود را از این فرقه حفظ نمایند و به خاطر امکانات و منابع دنیوی ایمـان خود را به سبب متابعت از آن فرقه های باطل از دست ندهند. (و ما ذلک علی الله بعزیز)

۱- (سوره اسراء آیه ۸۱)این پیشگویی عظیم الشأن درمکه معظمه واردشده بود که آنجا به طورآشکار برای غلبه حق برباطل هیچ وسایلی موجـود نبـود .یعنـی بگـو ای محمد ﷺ قرآن بزرگ که به مسلمانان بشارت دهنده و دورکننده و محو کننده باطل است نازل شد.حال این حق غالب شد ، و کفرنه تنها ازمکه معظمه بلکه ازتمـام جزیـرة العـرب

حق و نابود شد دین باطل ، هر آیینه باطل نابود شونده است.» وشـــمه ای از احوال علمای سوء وصوفیان ناقص درمواضع متعدده ودر خاتمه کتاب بیـــان خواهد شد ــ ان شاء الله تعالی ــ لهذا باوجود عدم فرصت ورقی چند بعبارت دل پسند تحریرنمودم و زبان رابه طوالت کلام نگشودم ازجهت اَلْقَلِيْـلُ يَـدُلُّ عَلَى الْكَثِيْرِ،وَالْقَطْرَةُ تُنْبِىءُ عَنِ الْبَحْرِوَالْغَدِيْرِ. **(کم ، دلالت بر بسیار مـــی کنـــد و قطره از دریا و حوض خبرمی دهد .) ودیگرموافقت حدیث شریف نمودم** .قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: خَيْرُ الْكَلَامِ مَاقَلَّ ، وَدَلَّ ، وَلَمْ يُمِلَّ. **(رسول خداﷺ فرمود : بهترین کلام آن است که کم باشد و دلالت بر مقصود کند و شنونده را کسل نسازد) ومسمی گردانیدم به** حجة السالکین فی رد المنکرین **ومرتب ساختم این مختصـــر را بر مقدمه وبیست وپنج باب ویک خاتمـــه** وَاللهُ الْهَـادِیْ اِلَـى سَـبِيلِ الْقَبُـولِ آمین.

نابود شد. درحدیث آمده ، وقتی که نبی اکرم ﷺ پیروزمندانه وارد مکــه معظمــه شــدند دراین وقت درمکه معظمه (یعنی خانه خدا) ۳۶۰ بت بود. و حضرت محمــدﷺ بــا چــوب بتها را می زد و این آیه کریمه را می خواند.﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ﴾درپیشگویی دوم ایــن پیــام بیان نمود که آن کفاری که ازمکه گریختند، دوباره به مکه نمـــی آینـــد و ایـــن پیشـــگویی برخلاف عقیده کافران درست اتفاق افتاد . (الحمد لله علی ذلک) ترجمه و تفســـیرقرآن مجید جلد سوم ص ۲۸۵ منزل ۴ سوره بنی اسرائیل

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

مقــدمه

بدان که انسان را آموختن علم فرض است کَمَـا قَـالَ رَسُـوْلُ اللهِ ﷺ: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَمُسْلِمَةٍ.[1] (همانطور که رسول خدا ﷺ فرمود: طلب علم و دانش برهرمرد و زن مسلمانی فرض اســت)رئـیس المحــدثین شیخ عبدالحق دهلوی می فرماید:« که مراد در این جـا علمــی اســت کــه ضروری وقت مسلمان است. مثلا چون در اسلام درآمد، بر وی معرفت صانع وصفات وی وعلم بر نبوت رسول الله عليه السلام و جــز آن از آنچــه ایمــان بــی آن صحیح نیست واجب شد وچون وقت نماز در آمد، بر وی آمــوختن علــم بــه احکام نماز واجب شد چون رمضان در آمد بر وی تعلیم احکام صــوم واجــب شد و هرگاه مالک نصاب گردید، تعلیم احکام زکات واجب شد و اگر پیش از فرض شدن اینها مُرد، عاصی نباشد وچون زن خواست علم حــیض و نفــاس وجزآن ازآنچه متعلق به احکام زن وشوهری است واجــب شــد. علــی هــذا القیاس و بزرگان دین وامامان اهل یقین واولیای عارفین گویند که مراد علم اخلاص و معرفت آفات نفوس وخواطر وتزکیه نفس و تطهیر قلب است و هــر

---

[1] - وَعَنْ اَنَسٍ رضي الله عنه ، قَالَ : قَالَ رَسُـولُ اللهِ ﷺ : طَلَـبُ الْعِلْـمِ فَرِيضَـةٌعَلَى كُـلِّ مُسْـلِمٍ وَمُسْلِمَةٍ، وَوَاضِعُ الْعِلْمِ عِنْدَ غَيْرِ اَهْلِهِ كَمُقَلِّدِ الْخَنَازِيرِ الْجَوْهَرَ وَاللُّؤْلُؤَ وَالذَّهَبَ . رَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ ، وَرَوَى الْبَيْهَقِيُّ فِي شُعَبِ الْاِيْمَانِ اِلَى قَوْلِهِ (مُسْلِم).(مِشْكَوةُكِتَابُ الْعِلْمِ فِي فَضِيلَةٍص۳۵در مسـند ابوحنیفه (رح) عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ:اَشِعَّةُاللُّمَعَاتِ ص۱۶۱ ج۱كِتَـابُ الْعِلْـمِ فصـل۱۰)و از انس رضي الله عنه **روایت شده است ، گفت : رسول خدافرمود:« طلب علم بر هر مرد و زن مســلمان فرض است» و گذارنده علم و دانش در نزد غیر اهل آن، همانند منظم کننده رشــته هــای جوهر و مروارید و طلا در گردن خوکان می باشد .**

طایفه حمل بر علمی کرده که مخصوص اوست وصواب قول اولیاء الله است که گفته شد.

وچون اخلاص وصدق نیت ، شرط تامه اعمال ظاهر وباطن است ودر نزد صوفیه ـ قدس سرهم ـ سهل باشد و صاحب عین العلم می گوید که مرادشارع به علم ، علم معامله قلبیه است که واجب بر هرمسلما ن است به جهت ممتنع بودن اراده غیرمعامله قلبیه.

اما امتناع اراده علم توحید پس به جهت حصول اوست لِاَنَّ كُلَّ مُسْلِمٍ مُوَحِّدٌ (زیرا که هر مسلمانی خداپرست می باشد) و اما امتناع اراده علم نماز یعنی علم معامله قالبی پس به جهت جواز این که اهلیت نماز به هم رساند . شخصی وقت چاشت به بلوغ یا به اسلام رسد و بمیرد پیش از دخول وقت ظهر واما امتناع غیر علم توحید و معامله قالبی از علم فقه که مسمی به علم معامله است پس ظاهر تر است از امتناع اراده او.

بدان که فرض دایمی نیست مگر علم معامله قلبیه. در **ینبوع الحکم** آورده است: فَيَمْتَنِعُ اِرَادَةُ عِلْمِ الصَّلَوةِ ، وَكَذَا الصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَ الزَّكَوةِ مِنْ هَذَا النَّصِّ الْمُطْلَقِ الْمُوْجِبِ لِفَرِيضَةِ طَلَبِ الْعِلْمِ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ فِىْ جَمِيْعِ الْاَحْوَالِ وَالْاَزْمَانِ، لِاِطْلَاقِهِ وَ فَرِيضَتِهِ. عِلْمُ الْمُعَامَلَةِ الْقَلْبِيَّةِ يَتَحَقَّقُ فِى كُلِّ زَمَانٍ وَمَكَانٍ عَلَى كُلِّ شَخْصٍ ، كَذَا فِى بَعْضِ الْحَوَاشِىْ .

پس امتناع اراده ی علم نماز و همچنین روزه و حج و زکات از این نصِّ مطلق و واجب کننده فریضه طلب علم بر هر مرد و زن مسلمانی در تمامی احوال و زمانها به دلیل اطلاق و فرضیت آن می باشد. علم معامله قلبی در هر زمان و مکانی بر هر شخصی تحقق می یابد. و همچنین در بعضی حواشی آورده شده است. ملاعلی قاری گفته است:

وَ اِنَّمَا يَصِحُّ كَلَامُ الْمَاتِنِ عَلَى الْقَضِيَّةِ النَّادِرَةِ الْوُقُوعِ الخ . **و همانا کلام مؤلف بر قضیه ای صحیح می باشد که وقوع آن نادر است .**

وجوابش این است که اَلصَّلَوةُ وَالزَّكَوةُ وَالصَّوْمُ وَالْحَجُّ يُوْقَعُ فِيْ مَحَلٍّ دُونَ مَحَلٍّ ، وَلَايُوْقَعُ فِي جَمِيْعِ الْاَوْقَاتِ وَالْاَحْوَالِ ،وَاَمَّا عِلْمُ الْمُعَامَلَةِالْقَلْبِيَّةِ يَتَحَقَّقُ فِي كُلِّ زَمَانٍ وَمَكَانٍ وَ فِي جَمِيْعِ الْاَوْقَاتِ .

(نماز و زکات و روزه وحج در یک محل غیر از محل دیگرواقع می شود و در تمامی اوقات و احوال واقع نمی شود اما علم معامله قلبیه در هر زمان و مکانی و در تمامی اوقات محقق می گردد.)

وَ در يَنْبُوْعُ الْحِكَمْ [1] در تَحْتِ قَوْلِهِ :(الْعِلْمُ عِلْمَانِ عِلْمُ الْمُكَاشَفَةِ الخ) آورده است : اَلْمُرَادُ مِنَ الْعِلْمِ الْعِلْمُ الْمُعْتَبَرُ فِي بَابِ السُّلُوْكِ اَوالدِّين ، اَوِ النَّافِعُ ، اَوْ عِلْمُ الْآخِرَةِ .وَقِيلَ :هُوَ نُورٌ يُذْهِبُ الْغَفْلَةَ . قَالَ مَالِكٌ (رح) : لَيْسَ الْعِلْمُ بِكَثْرَةِ الرِّوَايَاتِ ، اِنَّمَا الْعِلْمُ نُوْرٌ ، يَجْعَلُ اللهُ تَعَالَى فِي الْقَلْبِ ، كَذَافِي خُلَاصَةِ السُّلُوكِ .

(و در ینبوع الحکم زیر کلام او « علم دو گونه است: علم مکاشفه و...» آورده است مراد از علم ، علم معتبر در باب سلوک و دین یا علم سودمند یا علم آخرت می باشد وآن نوری است که غفلت و نادانی را از بین می برد . مالک (رح) گفت : علم ، به کثرت روایات نیست . همانا علم ، نوری است که خداوند بلند مرتبه در قلب انسان قرار می دهد . و همچنین است در خلاصة السلوک)

۱- حاشیهٔ علی العین العلم المقدمة فی العلم ص۱۴

و در **طریقه محمدیه** آورده است[۱]. وَكَذَلِكَ يُفْتَرَضُ عَلَيْهِ عِلْمُ اَحْوَالِ الْقَلْبِ مِنَ التَّوَكُّلِ وَالْاِنَابَةِ وَالْخَشْيَةِ وَالرِّضَاءِ ، فَاِنَّهُ وَاقِعٌ فِى جَمِيْعِ الْاَحْوَالِ.

(و همچنین بر او علم احوال قلب از جمله توکل و انابت و ترس از پروردگار و رضاء فرض می شود.پس همانا آن در تمامی احوال واقع است.)

امام غزالی (رح) در منهاج العابدین آورده است [۲] که مدار این کار بر طاعت باطن است که آن تعلق به دل دارد و آموختن آن نیز بر تو واجب است. چنانچه توکل وتفویض ورضا وصبر وتوبه واخلاص وغیر آن چنانکه خدای تعالی می فرماید که ﴿وَعَلَى اللهِ فَتَوَكَّلُوْا اِنْ كُنْتُم مُّؤْمِنِيْنَ﴾[۳] **وبر خدا توکل کنید اگر مسلمان هستید** . وَ اَيْضًا قَالَ اللهُ تَعَالَى:﴿ وَ اشْكُرُوْا لِلّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ اِيَّاهُ تَعْبُدُوْنَ﴾[۴]**«وخدا راسپاس گویید اگر اورا می پرستید.»**وَ اَيْضًا قَالَ اللهُ تَعَالَى: ﴿وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ اِلَّا بِاللهِ ﴾[۵] **«و شکیبایی کن و شکیبایی تو نیست مگر به توفیق خدا.»** وَ اَيْضًا قَالَ اللهُ تَعَالَى:﴿ وَتَبَتَّلْ اِلَيْهِ تَبْتِيْلًا ﴾.[۶] **و از همه جهت گسسته شو و متوجه شده به سوی او نوعی گسسته شدن .**

و غیر این از آیات که در این باب است پس چیست مرتورا که نماز و روزه و زکات وحج را فرض می دانی وترک این فرایض کرده وهر دو را

---

۱ - طریقه محمدیه النوع الاول فی الماموربها ص۹۰ جلداول

۲ - حاشیۀ علی العین العلم ص۱۷

۳ - سوره مائده آیه ۲۳

۴ - سوره بقره آیه۱۷۲

۵ - سوره نحل آیه ۱۲۷

۶ - سوره مزمل آیه ۸

فرماننده یکی و کتاب یکی بلکه از این فرایض غافلی ، تایکی را از ایشان نام هم ندانی. ندانم که به فتوای که این عقیده کرده ای مگر به فتوای کسی که همه همت او دنیا ست تامعروف، منکر کرده است ومنکر را معروف وعلوم را که خدای تعالی درکتاب خویش به نور وحکمت وهدی نام کرده است ، به کلی اهمال کرده وهمه روی به کسب کردن مال حرام آورده به ترس ازآنکه چیزی ازاین فرایض ترک کنی وبه صوم وصلوات نفل مشغول شوی این تورا هیچ نفع نکند .

ملا علی قاری در کتب خودآورده است علمی که فرض است بعـد از **توحید بر دو نوع** است :

نوع اول: آن است که فرض شده است بر بنده به حکم اسـلام وآن علم معامله قلبیه است که اصلاح باطن واز دیاد انوار یقینیه و ازالـه اخـلاق رذیله و اثبات شمایل مرضیه به آن می شود.

نوع ثانی: آن است که فرض می شـود بـر بنـده از جهـت تجـدد وتحدث آن مثل دُخُوْلِ وَقْتِ الصَّلَوةِ وَالصَّوْمِ وَوُجُوْبِ الْحَجِّ وَالزَّكَوةِ وَعِلْمِ الْبَيْعِ وَالشِّرَاءِوَسَائِرِالْمُعَامَلَاتِ (مانند داخل شدن وقت نماز و روزه و واجـب شـدن حج و زکات و علم خرید و فروش و سایر معاملات) هرگـاه شخصـی اسـلام آورددر وقتی که واجب نمی شد براو همین امور مذکوره،پس فرض نمی شود براو آموختن علوم همین اشیا چرا که ادراک وقت ایشان را نکـرده وَمَا لَمْ يُدْرِكْ وَقْتُهَا لَايَكُونُ فَرْضًا عِلْمُهَا.(وآنچه وقـت آن فرانرسـد علـم آن فـرض نمی باشد .) و اگر فرضا قبل تجدد همین اشیای مذکوره موت به آن شـخص عارض شد، به روز قیامت مطالبه نمی شود به تعلم علم ایشـان . چـون کـه برای هر کس معلوم و هویدا شد که اشیای مذکوره درجمیع احوال و زمانهـا

متحقق نمی شود.پس علم شـان نیزدرهرزمـان و مکـان فـرض و متحقـق نمی شوداما علم معامله قلبیه چون که در هر زمان و مکان متحقق می شود، علم آن نیز فرض ومتحقق در هر زمان ومکان می شود .

بدان که هر بنده بعد از اسلام از دو حـال خـالی نخواهـد بـود. یـا متصف به رذائل و خسائس خواهد بود که واجب است بر آن شخص ازالـه آن واثبات ضد آن در مکان آن رذائل ،یا متصف نخواهدبود پس واجب است بـر آن علم باطن و تحصیل ازدیاد یقین وآن چیزی که درمـابین او ومـابین الله تعالی باشد در همین وقت مِنَ الْاَحْوَالِ الْبَاطِنَةِ الْقَلْبِيَّـةِ **و اگر پیـدا کـرد بنـده فرصت فراغت را بعد از اسلام آوردن ومشغول نشد در تحصیل علم معاملـه قلبیه ، گویا تارک شد مفروضه را. و دیگر سؤال کرده می شود به روز قیامت از عدم تعلم علم معامله قلبیه اگر چه در نیابد از فـروض ظـاهره چیـزی را** كَالصَّلَوةِ وَ نَحْوِهَا ، فَافْهَمْ اِنْتَهَى. **وهم صاحب تفسیر مظهری در سوره توبـه در تفسیر آیۀ شریفۀ:**﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَـةٌ لِّيَتَفَقَّهُـوْا فِـى الـدِّيْنِ﴾ [۱] **«پس چرا از هر جمعی چند کس بیرون نیامدند تا دردین دانشـمند شـوند» آورده است که** وَ اَمَّا الْعِلْمُ اللَّدُنِّيُّ الَّذِى يُسَـمُّونَ اَهْلَهَـا بِالصُّـوْفِيَّةِ الْكِـرَامِ ، فَهُـوَ فَرْضُ عَيْنٍ.

(اما علم لَدُنِّی که اهل آن را به صوفیه کرام نام مـی نهنـد پـس آن فرض عین می باشد .) چرا که از ثمـره آن علـم ، تصـفیه قلـب اسـت عَـنِ الْاِشْتِغَالِ بِغَيْرِ اللهِ تَعَـالَى **(از مشغول شدن به غیر خدا)ومتصف بودن صـاحب**

---

۱ – سوره توبه آیه ۱۲۲

آن علم به دوام حضور وتزکیه نفس خود از رذائل اخلاق مثل عجـب ، کبـر، حسد، حب دنیا، کسل درطاعت ، اتباع شهوات ، ریـا وغیرذلـک و متحلـی کردن نفس خود به بهترین اخلاق ، مثل توبه ، رضا به قضا ، شکر کـردن بـر نعمت ، صبرکردن دربلا وغیر ذلک . ودر طریقه محمدیه آورده است :

وَ اِذَا اَخَذَ الْاِنْسَانُ حَظًّا وَافِرًامِنَ الْفِقْهِ يَنْبَغِيْ اَنْ لَّا يَقْتَصِرَعَلَى الْفِقْهِ ، وَ لَكِنْ يَنْظُرَ فِيْ عِلْمِ الزُّهْدِ وَ فِيْ كَلَامِ الْحُكَمَاءِ وَ فِي شَمَائِلِ الصَّالِحِيْنَ . فَاِنَّ الْاِنْسَانَ اِذَا تَعَلَّمَ الْفِقْهَ ، وَلَمْ يَنْظُرْ فِيْ عِلْمِ الزُّهْدِ وَالْحِكْمَةِ قَسَا قَلْبُهُ ، وَالْقَلْبُ الْقَاسِيْ بَعِيْدٌ مِنَ اللهِ تَعَالَى . فَاِذَا كَانَ الْحَالُ هَذَا فِي الْفِقْهِ فَمَا ظَنُّكَ بِسَائِرِ الْعُلُومِ الْغَيْرِالزَّاجِرَةِ كَعُلُومِ الْعَرَبِيَّةِ وَ نَحْوِهَا ! فَاِنَّهَا تُوجِبُ قَسْوَةَالْقَلْبِ وَالْبُعْدَعَنِ اللهِ بِالطَّرِيقَةِ الْاَوْلَى لِكُلِّ مَنِ اقْتَصَرَ عَلَيْهَا فِي الْاِشْتِغَالِ وَلَمْ يَنْظُرْ فِيْ عِلْمِ الزُّهْدِ وَالْحِكْمَةِ انْتَهَى .

و هر گاه انسان بهره فراوانی از فقه بگیرد، شایسته است که بر فقـه اکتفا نکند، بلکه در علم زهد وکلام حکیمان و خصایل نیکان نظـاره کنـد . پس همانا انسان هر گاه فقه بیاموزد و در علم زهد و حکمت ننگـرد، قلـبش سخت می گردد و سنگدل ، دور از خداوند بلند مرتبه اسـت. و اگرحـال در فقه این گونه باشدپس گمان تو نسبت به سایر علوم غیر زاجر (غیر مقصود) مانند علوم عربی و مانند آن چیست؟ . پس همانا آن به طریقه اولی موجـب سنگدلی و دوری از خداوندمی شود برای هر کسی که بر آن اکتفا کنـد و در علم زهد وحکمت ننگرد.

در الحديقة الندیه آورده است که مـراد از علـم زهـد ه در طریقـه محمدیه واقع شده است علم تصوف است که معلوم می شود بـه آن امـراض قلبیه و ادویه آن ورفع می کند از آن شخص اخلاق مذمومه را مثل کبر وریـا و حسـد وبغـض وعـداوت وتجسـس وبـدگمانی و غیـر ذلـک و متصـف

می گرداندآن شخص رابه اخلاق محموده ، مثــل تواضــع واخــلاص ومــروت وحسن ظن ومرافقه وبردباری و انکسار وغیر ذلک ومــراد از کــلام الحکمــاء کلام حکمای الهی است که عارفین بالله اند وحق ﷻ به ایشان حکمــت داده است كَمَا قَالَ سُــبْحَانَهُ:﴿ يُّوتِى الْحِكْمَةَ مَنْ يَّشَاءُ وَمَنْ يُّؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ اُوْتِىَ خَيْرًا كَثِيْرًاوَمَا يَذَّكَّرُاِلَّا اُولُواالْاَلْبَاب ﴾[1]

«دانش می دهد هر که را خواهد و هر که داده شد او را دانــش پــس هر آیینه داده شد نیکویی زیاد وپند پذیرنمی شود مگر صاحبان خرد.»

وآن علوم الهام وحقایق الهی است نه علوم فلسفه وحکمة العین که تعمق وجستجو در ایشان حرام است .

ومراد از علم حکمت، حکمت الهی است وآن علمی است که محققین صوفیه آن را ظاهر نمودند مثل آن که در عبارات خود نکات واشارات بیان کرده اند وهر کس که به معنی آن فهمیده ، بر طبق کتاب وسنت (حمدهم علیه)[2] وهر کسی که نفهمیده وادراک معنی آن را نکرده از جهت خفا و دقت آنها پس آنها را به اهل شان بسپارند که اهل الله اند وباید که درنفس خود به خود معترف شوند اگر چه از اعلم علمای ظاهری باشند.

فَاِنَّ لِكُلِّ مَجَالٍ رِجَالًا ، وَلِكُلِّ مَقَامٍ مَقَالًا .[3] **(همانــا بــرای هــر میــدانی مردانی است و برای هر مکانی نکته ای)و مراد** از قوله قَسَا قَلْبُــه **یعنــی دل او مثل صخره می شود که در آن موعظه و حکمت اثر نمی کند وچشم بــاطن او**

---

۱ - سوره بقره آیه ۲۶۹

۲- الحدیقة الندیه ص ۳۷۱ ج ۱

۳ - الحدیقة الندیه ص ۳۷۴ ج الباب الثانی

کور می شود که قادر بر فهم هیچ چیز نخواهد بود مگر از ظاهر حیات دنیا وغلبه می کند بر وی به سبب همین قساوت وساوس شیطان لعین حتی که آن را گمراه می کند و به عیب گفتن بر اهل الله مبتلا می سازد.چنان افترایی بر اهل الله می کنند که ذره از مفتریات مموّه ایشان بر وجود شریف ایشان نخواهد بود ودیگر منکر می شوند به سبب عنادی که با اهل الله دارند طریق تقوی قلبیه را اَلَّتِی قَالَ اللهُ تَعَالَی:﴿ ذَالِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللهِ فَاِنَّهَامِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾[1]«وهر که شعائر خدا را بزرگ وعظیم شمارد پس این تعظیم از تقوی دلها است .»

و آخرهلاک خواهند شدند به سبب همین عناد خود من حیث لایشعر. در کتاب **تنویر الابصار** آورده است : وَاعْلَمْ اَنَّ تَعَلُّمَ الْعِلْمِ مَنْدُوبٌ ، وَهُوَ التَّبَحُّرُ فِي الْفِقْهِ وَعِلْمِ الْقَلْبِ انْتَهَى . قَالَ فِي رَدِّ الْمُحْتَارِ[2] : قَوْلُهُ : (وَعِلْمُ الْقَلْبِ الخ) وَهُوَ مَعْطُوفٌ عَلَى الْفِقْهِ لَا عَلَى التَّبَحُّرِ ، لِمَا عَلِمْتَ مِنْ اَنَّ عِلْمَ الْاِخْلَاصِ وَالْعُجْبِ وَالْحَسَدِ وَالرِّيَاءِ فَرْضُ عَيْنٍ ، وَمِثْلُهَا غَيْرُهَا مِنْ آفَاتِ النُّفُوسِ كَالْكِبْرِ ، وَالشُّحِّ ، وَالْحِقْدِ ، وَالْغِشِّ ، وَالْغَضَبِ ، وَالْعَدَاوَةِ ، وَالْبَغْضَاءِ ، وَالطَّمَعِ ، وَالْبُخْلِ ، وَالْبَطَرِ ، وَالْخِيَلَاءِ ، وَالْخِيَانَةِ ، وَالْمُدَاهَنَةِ ، وَالْاِسْتِكْبَارِ عَنِ الْحَقِّ ، وَالْمَكْرِ ، وَالْمُخَادَعَةِ ، وَالْقَسْوَةِ ، وَطُولِ الْاَمَلِ وَنَحْوِهَا . وَلَا يَنْفَكُّ عَنْهَا اَحَدٌ مِنَ الْبَشَرِ ، فَيَلْزَمُهُ اَنْ يَتَعَلَّمَ مِنْهَا مَا يَرَى نَفْسَهُ مُحْتَاجًا عَلَيْهِ، وَاِزَالَتُهَا فَرْضُ عَيْنٍ انْتَهَى.

---

۱ - سوره حج آیه ۳۲

۲ - ردالمحتار ج ۱ ص ۳۰مطلب فی فرض العین افضل من فرض الكفاية

بدان که همانا آموختن علم ، مستحب است و آن مهارت یـافتن در فقه وعلم قلب است. درردالمحتاردرمورد کلام او « **علم القلب** » آمده اسـت : آن معطوف بر فقه است نه بر تبحر، به خاطر آنچه دانستی کـه همانـا علـم اخلاص و خودپسندی و حسد و ریا ، فرض عین می باشد و ماننـد آن اسـت غیر آن از آفتهای نفس مانند کبر،آزمندی ، کینه ، غش ، غضب ، عـداوت و دشمنی ، طمع ، بخل ، ناسپاسی ، تکبر ، خیانـت ، چاپلوسـی ، سرکشـی از حق ،مکر و فریب ، سنگدلی ، طول امـل (امیـد دراز) و ماننـد آن وهـیچ بشری از آن جدانمی باشد. پس براو واجـب اسـت کـه از آن ،آن چیـزی را بیاموزدکه نفس خویش را به آن محتاج می بیند و آنچه که از بین رفـتن آن فرض عین می باشد .

بدان ای طالب صادق ! از این اوصاف رذیله خلاص شـدن بـه سـعی واهتمام خود، متعذر است. مگر آنکه علم طریقت را نزد مرشد کامل ومکمل که به سعادت فنا وبقا مستسعد گشته باشد، بیاموزید . ومقامات را تا ولایـت کبری کسب نمایید. آن زمان از این اوصاف مذمومه خلاصی می یابیـد وبـه صفات حمیده متصف می گردید. مثل صبر وشکر ورضا به قضـا وخـود را از همه مخلوقات دون دیدن ، ونفس خود را محل شرور ومنقصه دانستن وَغَیْـرُ ذَلِكَ مِنَ الْاَوْصَافِ الْحَمِیْدَةِ چنانچه قیوم زمان قُطْبُ الدَّوْرَانِ مَحْبُـوْبُ السُّـبْحَانِ وَسِیْلَتُنَا اِلَی اللهِ الْمَجِیْـدِ **جناب حضرت شاه احمـد سـعید** درکتـاب **انهاراربعـه می فرماید** :وَاِذَاوَصَلَ السَّالِكُ اِلَی مَقَامِ الْوِلَایَةِ الْكُبْرَی حَصَلَ لَهُ فِـی هَـذَا الْمَقَـامِ الْعَالِی انْشِرَاحُ الصَّدْرِ، وَالصَّبْرُ ، وَالشُّكْرُ، وَالرِّضَـاءُ عَلَـی حُكْـمِ الْقَضَـاءِ ، وَتَلَقِّـی التَّكْلِیفَاتِ الشَّرْعِیَّةِ بِالْقَبُولِ مِنْ غَیْرِ احْتِیَاجِ ذَلِكَ اِلَی دَلِیلٍ ، وَصَیْرُورَةُ الْاِسْتِدْلَالَاتِ بَدِیْهِیَّاتٍ، والطُّمَأْنِینَةُ مِنَ الْاِضْطِرَابِ الْحَاصِلَةِ مِنَ الْجَذْبَـةِ ،وَقُـوَّةُ الْـیَقِینِ بِمَوَاعِیْـدِ

رَبِّ الْعَا لَمِينَ، وَالْاِسْـتِهْلَاكُ وَالْاِضْـمِحْلَالُ لِلـنَّفْسِ ، وَذَوْبَانُهَـا كَـذَوْبَانِ الـثَّلْجِ فِـى الشَّمْسِ، وَظُهُورُ التَّوْحِيدِ الشُّهُودِىِّ ، وَانْتِفَاءُ اَنَانِيَّةِ السَّالِكِ بِحَيْثُ لَا يَـرَى الْوُجُـودَ وَتَوَابِعَهُ اِلَّااللّهِ سُبْحَانَهُ وَمَالَهُ مِنْ ذَلِكَ الشَّىْءِ الْبَتَّةَ ، فَلَا يَكَادُ يَسْمَحُ بِاِطْلَاقِ لَفْظِ اَنَا عَلَيْهِ، وَفِيْهِ اتِّهَامُ نَفْسِهِ فِى النِّيَّاتِ ، وَرُؤْيَةُ الْقُصُورِ فِىْ سَـائِرِ الْعِبَـادَاتِ بِحَيْـثُ لَـا يَرَى نَفْسَهُ مَحَلًّالِشَىْءٍ سِوَى الشُّرُورِوَالْمَنْقَصَـةِ الْمَشُـوبَةِ بِـالْغُرُورِ، وَفِيـهِ تَهْـذِيبُ الْاَخْلَاقِ ، وَتَطْيِيْبُ الْاَغْرَاضِ ، وَتَزْكِيَةُ الْخَصَـائِلِ عَـنْ سَـائِرِ الرَّذَائِـلِ كَـالْحِرْصِ ، وَالْبُخْلِ ، وَالْحَسَدِ ، وَالْحِقْدِ ، وَالْكِبْرِ، وَحُبِّ الْجَاهِ ، وَغَيْرِ ذَلِـكَ مِمَّايَذُمُّـهُ الشَّـرْعُ ، وَيَأْبَاهُ ، انْتَهَى.

هنگامی که سالک به مقام ولایت کبری برسد برای او در ایــن مقــام عالی گشادگی صدر ، صبر ، شکر بر نعمت ، رضا بر حکم قضــا ، و پــذیرفتن تکلیفات شرعی بدون احتیاج به دلیل، بدیهی شدن استدلالات ،آســایش و راحتی از اضطراب حاصل از جذبه ، یقین به وعده هــای پروردگــار جهــان ، هلاک شدن و ناپدید شدن نفس و ذوب شدن آن مانند ذوب شدن بــرف در مقابل خورشید ، آشکار شدن توحید شهودی و از بین رفتن خــود خــواهی سالک حاصل می گردد ، به گونه ای که وجود و توابع آن را جز برای خداوند پاک نمی بیند و برای او از آن هرگز چیزی نمی باشد . و نزدیک نیست کــه به اواجازه دهد به رها ساختن لفظ« انا» و در آن اتهام نفــس مــی باشــد در نیات و دیدن کوتاهی در سایر عبادتها می باشد به گونه ای که نفس خــود را جزمحلی برای بدیها و کمی آمیخته شده به غرور نمی بیند و در آن تهــذیب اخلاق و پاکی هدفها و مقاصد و تزکیه خصلتها از سایر خصــلتهای ناپســند، مانند حرص ، بخل ، حسد ، کینه ، کبر ، حب جاه وغیره ازآنچه که شــرع آن رانکوهیده است وازآن ابا دارد، می باشد .

هرگاه علم بر ازاله این اوصاف مذمومه بنا به فرموده قول رد المحتار فرض العین شد، پس ازاله اینها بر هیچ وجه ممکن نیست مگر به اخـذ علـم طریقت از دست مرشد کامل مکمل طی نمودن مقامات را تا ولایـت کبـری چنانچه از عبارات کتاب انهار اربعه معلوم شد . پس علم طریقت فرض شـد چنانچه علما می فرمایند : وَمَا لَا يَصِلُ الْعَبْدُ اِلَى الْفَـرْضِ اِلَّـا بِـهِ صَـارَ فَرْضًـا.[1] **(مقدمات یک عمل فرض نیز فرض محسوب می شود) اگر کسـی گویـد کـه خلاص شدن از این اوصاف رذیله راموقوف به کسب ولایت کبری کردی کـه مرتبه منتهیان است باوجودآنکـه اکثـر مـردم از لطیفـه قلـب و روح بـالا نمی روند ، پس معلوم شد کسی که به ولایت کبـری نرسـد مثـل سـالکان مبتدی و متوسط از این اوصاف ذمیمه خلاص نخواهد شد. هـر گـاه از ایـن اوصاف خلاص نشوند علم آن نیز بر ایشان فرض نمی شود . جواب گویم کـه حضرت شاه نقشبنـد ـ قدس سره ـ می فرمایدکه : طریقه ما** اِنْدِرَاجُ النِّهَايَـةِ فِي الْبَدَائَةِ **است یعنی حالاتی وجذباتی که منتهیـان را موجـود مـی گـردد، مبتدیان را نیز شبیه آن موجود می گـردد. چنانچـه مجـدد الـف ثـانی در مکتوب ۲۸۷ از جلد اول مـی فرمایـد:« بعضـی سـالکان را در مقـام ابتـدا بی آنکه قطع منازل سلوک نمایند فنا وبقای شـبیه بـه فنـا وبقـای اربـاب سلوک، حاصل می شود وشربی از مقام تکمیل نیز به دست می آید .»**

وَ اَيْضًا قَالَ فِي رَدِّ الْمُحْتَارِ : قَالَ الْعَلَّامِيُّ فِيْ فُصُولِهِ : مِنْ فَرَائِضِ الْاِسْلَامِ تَعَلُّمُ مَا يَحْتَاجُ اِلَيْهِ الْعَبْدُ فِي اِقَامَةِ دِيْنِهِ وَاِخْلَاصِ عَمَلِهِ لِلَّهِ تَعَالَى انْتَهَى . وَفِيْ تَبْيِيْنِ الْمَحَارِمِ : لَا شَكَّ فِيْ فَرْضِيَّةِ عِلْمِ الْفَرَائِضِ الْخَمْسِ وَعِلْمِ الْاِخْلَاصِ لِاَنَّ صِحَّةَ

---

۱ - عوارف المعارف ص ۵۲

الْعَمَلِ مَوْقُوفَةٌ عَلَيْهِ ، وَعِلْمِ الْحَسَدِ وَالْعُجْبِ اِذْهُمَا يَأْكُلَانِ الْعَمَلَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ انْتَهى .

و همچنین در ردالمحتار آمده است:علامی گفته است در کتاب فصول خود می نویسد : از جمله فرایض اسلام ، آموختن آن چیزی است که بنده در بر پا داشتن دینش و اخلاص در عملش برای خداوند بلند مرتبه، نیاز دارد. و در تبیین المحارم آمده است : هیچ شکی نیست در فرض بودن علم فرایض پنجگانه و علم اخلاص که صحت و درستی عمل، موقوف بر آن است و همچنین علم حسد و خود پسندی زیرا که آن دو عمل انسان را می خورند همانطور که آتش هیزم را می خورد.

وَقَالَ فِيْ كِتَابِ عَوَارِفِ الْمَعَارِفِ فِى الْبَابِ الثَّالِثِ بَعْدَ ذِكْرِ هَذَاالْحَدِيْثِ (اُطْلُبُوا اْلعِلْمَ وَلَوْ بالصِّينِ فَاِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَمُسْلِمَةٍ)[1]: وَاخْتَلَفَ الْعُلَمَاءُ فِى الْعِلْمِ الَّذِى هُوَ فَرِيضَةٌ، قَالَ بَعْضُهُمْ : هُوَ طَلَبُ عِلْمِ الْاِخْلَاص ،

---

۱ - أُطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بالصِّين ، فَاِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ. ـ (عق ، عد ، هب، وَابْنُ عَبْدِ الْبرِّ فِى الْعِلْمِ ـ كَنْزُ الْعُمَّالِ فِى سُنَنِ الْاَقْوَالِ وَالْاَفْعَالِ ص۱۳۷ ج۱۰ **علم را بیاموزید اگر چه آن در چین باشد. پس همانا آموختن علم بر هر مسلمانی واجب است.**

قَالَ الْمَنَاوِىُّ فِى الْفَيْض : لَمْ يَصِحَّ فِيهِ اِسْنَادُ ـ حاشیه علیه ـ مِنْ قِسْمِ الْاَقْوَالِ كِتَابُ الْعِلْمِ وَفِيهِ ثَلاثَةُ اَبْوَاب : اَلْبَابُ الْاَوّلُ فِى التَّرْغِيبِ فِيهِ ، مَوْسُوعَةُ اَطْرَافِ الْحَدِيثِ النَّبَوِىِّ الشَّرِيفِ ص۵۷۰ ج۱ اْلَالِفُ مَعَ الطَّاءِ . **مناوی در کتاب « الفیض» گفت : صحیح نیست درآن اسناد ـ حاشیه علیه ـ در قسم اقوال کتاب علم که در آن سه باب می باشد. باب اول در تشویق به آن است .**

وَمَعْرِفَةُ آفَاتِ النُّفُوسِ وَمَا يُفْسِدُ الْاَعْمَالَ لِاَنَّ الْاِخْلَاصَ مَأْمُورٌ بِهِ كَمَا اَنَّ الْعَمَلَ بِالْعِلْمِ مَأْمُورٌ بِهِ .

و در کتاب **عوارف المعارف** در باب سوم بعد از ذکر این حدیث (علم بیاموزید و اگر چه در چین باشد همانا آموختن علم بر هر مرد و زن مسلمان واجب است .) آمده است : علما در مورد علمی که آن فرض می باشد اختلاف دارند . بعضی از آنان گفتند : آن آموختن **علم اخلاص** و شناخت آفات نفوس و آنچه که اعمال انسان را فاسد کند، می باشد. زیرا که اخلاص امر شده بر آن همانطور که عمل به علم به آن امر شده است .

قَالَ اللهُ تَعَالَى:﴿وَمَا اُمِرُوْا اِلَّا لِيَعْبُدُوااللهَ مُخْلِصِيْنَ لَهُ الدِّيْنَ حُنَفَاءَ﴾ [1]

«وفرموده نشدند مگر آنکه خدارا عبادت کنندوبرای او پرستش راخالص ساخته متدین به دین ابراهیم شده .»

فَالْاِخْلَاصُ مَأْمُورٌ بِهِ ، وَخِدَاعُ النَّفْسِ وَغُرُورُهَا وَ وَسَاوِسُهَا وَشَهَوَاتُهَا الْخَفِيَّةُ تُخَرِّبُ مَبَانِي الْاِخْلَاصِ الْمَأْمُورِ بِهِ ، فَصَارَ عِلْمُ ذَلِكَ فَرْضًا ،حَيْثُ كَانَ الْاِخْلَاصُ فَرْضًا وَمَا لَايَصِلُ الْعَبْدُ اِلَى الْفَرْضِ اِلَّا بِهِ صَارَ فَرْضًا . وَقِيلَ : هُوَ طَلَبُ عِلْمِ الْبَاطِنِ ، وَهُوَ مَا يُزَادُ الْعَبْدُ بِهِ يَقِينًا ، وَهَذَا الْعِلْمُ هُوَ الَّذِي يُكْتَسَبُ بِصُحْبَةِ وَمُجَالَسَةِ الصَّالِحِينَ مِنَ الْعُلَمَاءِ الْمُوقِنِينَ وَالزُّهَّادِ الْمُقَرَّبِينَ الَّذِيْنَ جَعَلَهُمُ اللهُ تَعَالَى مِنْ جُنُودِهِ لِيَسُوقَ الطَّالِبِينَ اِلَيْهِمْ ، وَيُقَوِّيَهُمْ بِطَرِيْقِهِمْ ، وَيُرْشِدَهُمْ بِهِمْ، فَهُمْ وُرَّاثُ عِلْمِ النَّبِيِّ ﷺ انْتَهَى

---

[1] - سوره بینه آیه ۵

پس **اخلاص** ازجمله اعمالی است که به آن امر شده است و نیرنگ و حیله نفس و وسوسه ها و شهوتهای پنهانی اساس وپایه های اخلاص راکه به آن امر شده است خراب می نماید ، پس علم آن فرض شـد از آنجـایی کـه اخلاص ، فرض است و مقدمات فرض نیز فرض محسوب می شود. و گوینـد: آن طلب **علم باطن** است و آن چیزی است که یقین بنده به وسیله آن افزوده می شود و این علمی است که کسب می شود با همنشینی و صحبت نیکـان از علمای با ایمان و زاهدان مقربی که خداوند بلند مرتبه آنان را از سـربازان خویش قرار داد تاطالبان را به سوی شان براند وآنان را به طریقشان تحریک سازد وآنها را به وسیله ایشان راهنمایی کند . پس آنان وارثان علـم پیـامبر اکرم ﷺ می باشند.

وَقَالَ الشَّيْخُ اَبُوطَالِبِ الْمَكِّيُّ فِيْ قُوَّةِ الْقُلُوبِ : هُوَ عِلْمُ الْفَـرَائِضِ الْخَمْـسِ الَّتِي بُنِيَ عَلَيْهَا الْاِسْلَامُ لِاَنَّهَا افْتُرِضَتْ عَلَى الْمُسْلِمِينَ ،وَالْاِخْلَاصُ دَاخِـلٌ فِـيْ ذَلِـكَ لِاَنَّ ذَلِكَ مِنْ ضَرُورَةِ الْاِسْلَامِ ، وَعِلْمُ الْاِخْلَاصِ دَاخِلٌ فِيْ صُحْبَةِ الْاِسْلَامِ انْتَهَى

و شیخ ابوطالب در کتاب «**قوت القلـوب**» گفـت : آن علـم فـرایض پنجگانه است که اسلام بر آن بنا شده است. زیرا که آن بر مسلمانان فـرض شده است و اخلاص داخل در آن می باشد . زیرا که آن از جملـه ضـروریات اسلام است و علم اخلاص، داخل در صحبت اسلام می باشد.

هر گاه از عبارات کتاب رد المحتار وکتاب تبیـین المحـارم وکتـاب عوارف المعارف وقول شیخ ابوطالب مکـی، صـراحتا معلـوم شـد کـه علـم اخلاص، فرض عین است. پس بدان که اخلاص در تو موجود نخواهد شـد تـا که علم طریقت را نیاموزی از نزد مرشد کامل مکمـل وبـه برکـات سـلوک طریقت خود را متبرک نگردانی از جهت آنکه اخلاص وقتی متحقق می شود که فنای نفس تو را حاصل گردد وفنای نفس، غیر ازسلوک طریقت، حاصـل

نمی شود چنانچه مجدد الف ثانی ـ قدس سره العزیزـــ در مکتـــوب پنجـــاه وسوم از جلد ثالث می فرماید :

اَلْمُتَحَقَّقُ فِی الْفَنَاءِ اِنَّمَا هِیَ لَطِیفَةُ النَّفْسِ الَّتِیْ هِیَ فِی الْحَقِیقَةِ الْاِنْسَانُ الْمُشَارُ اِلَیْهَا بِاِشَارَةِ قَوْلِ اَنَا ، فَهِیَ الْاَمَّارَةُ بِالسُّوءِ اَوَّلًا، وَالْمُطْمَئِنَّةُ آخِرًا ، وَ الْقَائِمَةُ بِعَدَاوَةِ الرَّحْمَنِ جَلَّ شَأْنُهُ ابْتِدَاءً ،وَ الرَّضِیَّةُ عَنْهُ الْمَرْضِیَّةُ انْتِهَاءً ،فَهِیَ شَرُّالْاَشْرَارِ، وَ خَیْرُالْاَخْیَارِ،فَاِنَّ شَرَّهُ زَادَ شَرَّ اِبْلِیْسَ ،وَزَادَ خَیْرُهُ خَیْرَ اَهْلِ التَّسْبِیحِ وَالتَّقْدِیْسِ انْتَهَی.

متحقق در فنا همانا آن لطیفه نفس است که آن در حقیقت انســان است که با قول« أنا » بر آن اشاره شده است . پس آن در ابتدا امر کننده بــه بدی است و در انتها مطمئنۀ است و قائم به دشمنی خداوند بخشــاینده ﷻ در ابتدا ، و راضیه و مرضیه می گردد در انتهــا . پــس آن بــدترین بــدیها و بهترین خوبیها می باشد . و شراو به شر ابلیس و خیر اوبه خیر و برکت اهــل تسبیح و تقدیس می افزاید.

چون فنای نفس تورا حاصل شدآن صفات ذمیمه که اولا تعلــق بــه نفس داشت مثل کبرو عجب وریا وحسد وغیر ذلک که در سابق گذشت نیز از تو زایل می گردد وبه صفات حمیده متصف می شوی که بقابــالله عبــارت ازآن است. در این زمان می توانی که به أمور شــرعیه عمــل نمــایی از روی اخلاص که شائبه ریا وعجب وکبر وحسد در او نبــا شــد. اگــر خــواهی کــه بی سلوک طریقت به طریق اخلاص، عمل به احکام شــرعیه نمــایی، ممکــن نیست چنانچه مولانا عبدالغنی النابلسی در کتاب حدیقة الندیة[1] می فرماید:

---

۱ – حدیقة الندیه ص ۳۷۳-۳۷۵

وَلَا يُمْكِنُ الْعَمَلُ بِاَحْكَامِ الشَّرِيْعَةِ مَعَ الْاِخْلَاصِ بِهَا اِلَّا لِصَاحِبِ عِلْمِ الزُّهْدِ وَالْحِكْمَةِ . الْمُرَادُ مِنْ عِلْمِ الزُّهْدِ وَ هُوَ عِلْمُ التَّصَوُّفِ الَّذِیْ يُعْرَفُ مِنْهُ اَمْرَاضُ الْقَلْبِ وَ اَدْوِيَتُهَا لِيَرْفَعَ عَنْهُ الْاَخْلَاقَ الْمَذْمُومَةَ ، وَيَتَّصِفَ بِالْاَخْلَاقِ الْمَحْمُودَةِ . وَ الْمُرَادُ مِنْ عِلْمِ الْحِكْمَةِ الْاِلَهِيَّةِ وَهِيَ عُلُومُ مَوَاجِيْدِ الْقَوْمِ مِنَ الصُّوفِيَّةِالْعَارِفِيْنَ بِاللهِ تَعَالَى الَّذِينَ آتَاهُمُ اللهُ تَعَالَى الْحِكْمَةَ كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ :﴿ يُّوتِی الْحِكْمَةَ مَنْ يَّشَاءُ وَمَنْ يُّؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ اُوْتِیَ خَيْرًا كَثِيْرًا ﴾ [1] هُوَ عُلُومُ الْاِلْهَامِ وَالْحَقَائِقِ الْاِلَهِيَّةِ لَاعُلُومُ الْفَلْسَفَةِوَحِكْمَةُ الْعَيْنِ انْتَهَى.

---

۱ -سوره بقره آیه۲۶۹ « يُؤْتِی الْحِكْمَةَ » الْعِلْمَ النَّافِعَ الْمُؤَدِّیَ اِلَی الْعَمَلِ. تَفْسِيرُ الْجَلالَيْنِ (ص۴۲ سطر۲۰)(می دهد دانش)علم سودمندی که کشاننده به سوی عمل است .

حَدَّثَنِیْ يُونُسُ ،قَالَ : اَخْبَرَنَا ابْنُ وَهَبٍ ،قَالَ : قَالَ ابْنُ زَيْدٍ : الْحِكْمَةُ الْعَقْلُ. حَدَّثَنِیْ يُونُسُ ، قَالَ : اَخْبَرَنَا ابْنُ وَهَبٍ ، قَالَ : قُلْتُ لِمَالِكٍ : وَ مَا الْحِكْمَةُ ؟ قَالَ: الْمَعْرِفَةُ بِالدِّيْنِ وَالْفِقْهُ فِيهِ وَ الْاِتِّبَاعُ لَهُ . وَقَالَ آخِرُونَ : الْحِكْمَةُ الْفَهْمُ ، ذَكَرَ مَنْ قَالَ ذَلِكَ حَدَّثَنَا ابْنُ وَكِيْعٍ ،قَالَ : ثَنَا اَبِیْ ،قَالَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ عَنْ اَبِی حَمْزَةَ ،عَنْ اِبْرَاهِيمَ ،قَالَ : الْحِكْمَةُ هِیَ الْفَهْمُ.وَقَالَ آخِرُونَ : هِیَ الْخَشْيَةُ، ذَكَرَ مَنْ قَالَ ذَلِكَ .تَفْسِيرُ الطَّبَرِیِّ ص ۶۰ ج ۳ جزء ۳ .

یونس برای من نقل کرد که ابن وهب برای من خبر داد که ابن زید گفت : « حکمت همان عقل است ». یونس برای من نقل کرد که ابن وهب به ما خبرداد که گفت : « برای مالک گفتم : نظر تو در مورد حکمت چیست ؟ گفت : « حکمت، شناختن دین و اندیشیدن در آن و پیروی از آن است .» و دیگران گفتند : حکمت همان فهم است. بیان کرد کسی که آن را گفت : نقل کرد برای ما ابن وکیع گفت نقل کرد پدرم گفت نقل کرد سفیان از ابی حمزه از ابراهیم گفت : حکمت همان فهم است و دیگران گفتند : حکمت همان ترس از پروردگار می باشد . ذکر کرد کسی که آن را گفت.

وعمل به احکام شریعت همراه با اخلاص به آن جز برای صاحب علم زهد و حکمت ممکن نمی باشد . و مراد از علم زهد، **علم تصوف** است کـه بـه وسیله آن امراض قلب و دارو و درمان آن شناخته می شود تا اینکـه اخـلاق ناپسند را از او دور کنـد و متصـف بـه اخـلاق پسـندیده گـردد و مـراد از **علم حکمت الهی**، که آن علوم جوانمردان قـوم از صـوفیان عـارف بـه خـدا می‌باشد که خداوند بلند مرتبه به آنان حکمت عطا نموده است.

همانطور که خداوندپاک فرمود : « می دهد دانش هر که را خواهد و هر که را داده شد او را دانش پس هر آیینه داده شـد نیکـویی بسـیار» آن علوم الهام و حقایق الهی است نه علوم فلسفه و حکمت عین .

وحضرت مجدد الف ثانی ـ قدس سره العزیزـ نیز فرموده که حصول اخلاص، منوط بر اخذ علم طریقت است. غیر از **علم طریقت**،حصـول اخـلاص ممکن نیست. چنانچه در مکتوب سی وششم از جلد اول می فرمایـد:« کـه شریعت راسه جزو است: علـم ـ عمل ـ اخلاص تا این هر سه جزو ، متحقق نشوند، شریعت متحقق نشود وچون شریعت متحقق شـد، رضـای حـق ﷻ حاصل گشت که فوق جمیع سعادات دنیویه واخرویه است.»

﴿وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللهِ اَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِـيْمُ ﴾[1] « و خشـنودی خـدا بزرگتر است از همه این است پیروزی بزرگ»پس شـریعت متکفـل جمیـع

---

۱ – سوره توبه آیه ۷۲ « وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللهِ» و خشنودی از نزدیک خدای مؤمنان «اَکْبَـرُ» بزرگتر است از بهشت و نعیم او زیرا که مبدأ جمیع سعادات ومنشاء تمام کرامات، رضای حضرت عزت است و مؤدی به نیل وصال وفوز لقاء ذوالجلال اوست و محققان راه و عارفان آگاه رادر گاه و بیگاه جز رضای حضرت الله ﷻ مطلوبی نیست .

سعادات دنیویه واخرویه آمد ومطلبی نماند که بــه مــاورای شــریعت در آن مطلب احتیاج افتد. طریقت و حقیقت که صوفیه ــ قدس الله اسرارهم ــ بــه آن ممتازگشته اند، هر دو خادم شریعت اند، در تکمیل جزء ثالث که اخلاص است. پس مقصوداز تحصیل آن هر دو تکمیل شریعت است نه امردیگر ورای شریعت. احوال و مواجید و علوم ومعارف که صوفیه را در اثنــای راه دســت می دهد ازمقاصد نیستند. بَلْ اَوْهَامٌ وَخَيَالَاتٌ تُرَبَّى بِهَا اَطْفَالُ الطَّرِيقَـةِ.[1] **(بلکــه گمانها و خیالاتی است که به وسیله آن اطفال طریقت تربیــت مــی شــوند.) ازجمیع اینها گذشته به مقام رضا باید رســید کــه نهایــت مقامــات ســلوک وجذبه است. که مقصود از طی منازل طریقــت وحقیقــت، مــاورای تحصــیل اخلاص نیست که مستلزم مقام رضا است. آری حصول مقام اخلاص و وصول به مرتبه رضا منوط به طی این احوال ومواجید است و مربوط به تحقق ایــن علوم ومعارف.پس اینها معــدات مطلــوب باشــدومقدمات مقصود.وحضــرت مجدد الف ثانی ــ قدس سره العزیزــ درمکتوب چهلم ازجلد اول می فرماید: « بعد از طی منازل سلوک وقطع مقامات جذبه معلوم شد که مقصود از ایــن**

✓ **مثنوی:**

یکی می خواهــد از تو جنت و حــور
یکی خواهد که از دوزخ شود دور
و لکن ما نخواهیم این وآن جست
مراد ما همان خشنودی توســت
چو تو خشنود گــردی در دو عالــم
همین مقصود بــس و الله اعلــم

تفسیر حسینی ص ۴۲۱

۱ - مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی ص ۱۰۱ دفتر اول مکتوب ۳۶

سیر وسلوک، تحصیل مقام اخلاص است که مربوط به فنـای آلهـه آفـاقی و انفسی است واین اخلاص، جزئی است از اجزا شریعت که شریعت را سه جـز است: **علم ــ عمل ــ اخلاص**. پس طریقت و حقیقت خادمان شـریعت انـد در تکمیل جزو او که اخلاص است حقیقت کار این است.» ایضا در مکتوب چهل ویکم از از جلد اول می فرماید :« که باطن، متمم ظاهر است ومکمل آن سر مویی با یکدیگر مخالفت ندارند. مثلا دروغ بر زبان ناگفتن، شریعت است واز دل، نفی خاطر کذب نمودن، طریقت وحقیقت است. اگر این نفی به تکلّف و تعمّل است، طریقت است و اگر بی تکلّف میسر است، حقیقت است. پـس در حقیقت ، باطن که طریقت وحقیقت است. مـتمم ومکمـل ظـاهر آمـد کـه شریعت است.» هرگاه از این عبارات معلوم گردید که حصول اخلاص، منـوط بر اخذ علم طریقت است وعلم اخلاص بنا به فرموده علما فرض عـین شـد. پس اخذ علم طریقت نیز فرض عین است. چرا که علم اخلاص نیسـت مگـر عین علم طریقت و دیگر از این عبارات معلوم گردید صراحتا که شـریعت و طریقت یک چیز است که سر مویی بـا یکـدیگر مخالفـت ندارنـد. هرگـاه مخالفت درما بین ایشان پیدا نشد، پس بعضی از بی انصـافان متفقهـه چـرا شریعت را مختص به یک جزو می دانند که علم است و دو جزودیگـر را کـه عمل واخلاص است از شریعت نمی دانند و طریقت را مبـاین شـریعت مـی انگارند با وجود آنکه حصول عمل واخلاص بدون علم طریقت، متصور نیست بلکه ممکن نیست چنان که در سابق گذشت. این انکار ایشان از جهـت آن است که شمه ای از انوار وفیوضات ربانی که به کسب طریقـت حاصـل مـی شود ،به مشام ایشان نرسیده و آن حضرتﷺ فرموده:« مَنْ لَمْ یَذُقْ لَمْ یَجِـدْ»

(کسی که نچشد نمی یابد) ودیگر علما فرموده اند : مَـن جَهِـلَ شَـيْئًا عَـادَاهُ ، وَمَنْ كَرِهَ شَيْئًا جَافَاهُ .[1] (کسی که نسبت به چیزی نادان باشـد آن را دشـمن مـی دارد و کسی کـه چیزی را ناپسند دارد آن را فـرو مـی گـذارد.) و یـا بعضی از بی انصافان متصوفه، علم را حصر بر دو جزو آخر می دانند که عمل واخلاص است که به کسب طریقت حاصل می شوند واز جزو ثالث آن که علم ظاهر است، انکار می نمایند از جهت آنکه به منافع علم ظاهرکه تعلم کتـب فقه و تفسیر واحادیث باشند، منتفع نگشتند البته که انکار می کنند.

✓ **كَمَا قَالَ الشَّاعِرُ مِصْرَاعٌ :**

اَلْمَرْءُ لَايَزَالُ عَدُوًّا لِمَا جَهِلَ

(همانطور که گفت شاعر ، مصرع ، انسان همـواره دشـمن چیـزی است که آن را نمی داند) ودرحقیقت عالم آن کس است که جامع علم ظاهر و باطن باشد و جامع هرسه جزو شریعت باشد که علم و عمل واخلاص است.

كَمَا قَالَ فِي الْحَدِيقَةِ النَّدِيَّةِ: [2]وَمَنْ طَلَبَ اللهَ تَعَالَى بالزُّهْدِ وَحْدَهُ بلَا شَـيْءٍ مِنَ الْعُلُومِ ابْتَدَعَ لِعَدَمِ عِلْمِهِ الطَّرِيقَ الْمَسْنُونَ ، وَمَنْ طَلَبَ اللهَ تَعَالَى بالْفِقْـهِ وَحْـدَهُ تَفَسَّقَ بِاَنْ صَارَ خَارجًا عَن الطَّرِيقِ الْمُوْصِلِ اِلَى مَعْرِفَـةِ اللهِ تَعَـالَى لَـايَتَخَلَّصُ مِـنَ التَّقْلِيـدِ ، وَ لَـايُمَيِّزُ مَـا يُصْلِحُ الْقَلْـبَ مِمَّـا يُفْسِـدُهُ مِـنَ الصِّـفَاتِ الْبَاطِنَـةِ . قَـالَ اَبُو اللَّيْثِ (رح): مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمَ الْفِقْهِ وَلَمْ يَنْظُرْ فِيْ عِلْمِ الزُّهْدِوَ الْحِكْمَةِ يَسْوَدُّ قَلْبُـهُ ،

---

۱ – الحديقة النديه ص۳۷۳ج۱ الباب الثانى

۲ – الحديقة النديه ص ۳۷۵ ج ۱ **النوع الثالث فى بيان العلوم المندوب اليها**

وَمَنْ تَفَنَّنَ بِاَنْ تَعَلَّمَ الْفُنُونَ تَخَلَّصَ عَنِ الْاِبْتِدَاعِ وَالتَّفَسُّقِ ، وَ يَكُونُ فِيْ طَلَبِهِ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ انْتَهَى .

همانطور که درالحدیقة الندیه گفت : « کسی که خداوند را فقط با زهد بدون چیز دیگر از علوم طلب نماید ، بدعت آورده است به دلیل عدم علم و دانش او به راه روشن و درست .و کسی که خداوند بلند مرتبه را فقط با فقه طلب نماید، دروغ آورده به خاطر اینکه خارج شده از راهی که انسان را به شناخت خداوند بلند مرتبه می رساند . از تقلید رهایی نمی یابد و تشخیص نمی دهد بین آنچه که قلب رانیکو می گرداناز آنچه که قلب را فاسد می گرداند از صفات باطنی.» ابو لیث ــ رحمت خداوند بر او باد ــ گفت: «کسی که علم فقه رابیاموزد ودر علم زهد و حکمت ننگرد ، قلبش سیاه می گردد و کسی که قصد کند به اینکه فنون را بیاموزد ، از بدعت و دروغ رهایی می یابد و در طلب آن بر راه راست می باشد .»

حضرت مجدد الف ثانی ــ قدس سره الاقدس ــ در مکتوب پنجاه و نهم از جلد ثانی می فرماید :« که علما به تبلیغ ظاهر، مخصوصند و صوفیه به باطن اهتمام دارند و آن که عالم وصوفی است، کبریت احمر است و شایان دعوت وتبلیغ ظاهر و باطن است و نایب و وارث پیغمبر ــ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ الصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ **ــ است.»**

قَالَ بَعْضُهُمْ : الْعِلْمُ بِغَيْرِ عَمَلٍ عَقِيمٌ ، وَ الْعَمَلُ بِغَيْرِ عِلْمٍ سَقِيمٌ ، وَالْعِلْمُ مَعَ الْعَمَلِ صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ اِنْتَهَى.**یکی از آنان گفت:«علم بدون عمل، بی فایده است و عمل بدون علم، ناقص است و علم با عمل راه مستقیم است.»**

بدان ای طالب صادق ! بر تو مخفی مباد که جناب حضرت غوث السالکین و قطب العارفین ، وارث کمالات نبویه ، قائم بر جادۀ شریعت

مصطفویه ، رافع لواء شریعت غرّاء ، مقیم ومستدیم بر مسند طریقت بیضاء ، اعنی والد ماجدی قبله گاهی وارشاد پناهیم ، جـامع علـوم ظـاهر وبـاطن ومجذوب سالک است ودر زمانه خود ، کبریت احمر است که به یـک توجـه شریف خود ، مس وجود مسترشدان را زر می سازد ونظر او شـافی امـراض قلبیه است و توجه شریف او دافع علل معنویه.

✓ **بیت :**

چو کیمیای نظـر جانب تو اندازد

مس وجود توراددرزمان چو زرسازد

واین عتبه بوس آستان دربار علیه، صفت حضرت قبله گاهی وارشاد پناهی خودرا در این موضع و باقی مواضع این کتاب که می نمـایم از جهـت آنکه هرگاه این چنین پیری کامل مکمل واین چنین مجذوب سالک در ایـن آخر زمان پر افتنان حضرت حق ﷻ ازفضل وکرم خود ، برما احوال تباهـان عطا فرموده ، باید که صفت شریف ایشان در سمع هر کـس از خـاص وعـام برسد . هر کس که طالب وجه الله باشد خود را به زیارت شـریف او مشـرف سازد و به صحبت کثیر البرکة اومصحوب گرداند و وجود شریف او را مغتـنم داند وخود را به تمام به او سپارد وسـعادت خـود را در مرضـیات او دانـد و شقاوت خود را در خلاف مرضیات او شناسد. چنان که حضرت مجـدد الـف ثانـی ـ قدس سـره الاقدس ـ در مکتـوب دویسـت و نود و دو از جلد اول می فرماید:« که پیرآن است که به دولت جذبه وسلوک ، مشرف شده باشـد وبه سعادت فنا وبقا ، مستعد گشته باشد و چهار سیررا به انصـرام رسـانیده باشد واگر جذبه او بر سلوک او مقدم است ، کبریت احمر است. کـلام او دوا است ونظر او شفاو احیای دلهای مرده به توجه شریف او منوط است وتازگی جانهای افسرده به التفات لطیف اومربوط واگر به عنایت الله تعالی طالب رابه

این طور پیر کامل مکمل ، دلالت فرمودند که وجود شریف او را مغتنم داند وخود را به تمام به او سپارد وسعادت خود درمرضیات او داندوشقاوت خودرادرخلاف مرضیات اوشناسدبالجمله هوای خود را تابع رضای او سازد .»

در خبر نبوی است ـ عَلَیْهِ وَعَلَی آلِهِ الصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ ــ : لَنْ یُؤْمِنَ اَحَدُکُمْ حَتَّی یَکُونَ هَوَاهُ تَبَعًا لِمَا جِئْتُ بِهِ انْتَهَی[1]**(حضرت محمدﷺ فرمودند : هرگز ایمان نخواهد آورد کسی از شما مگر زمانی که هوای اوپیروآن چیزی باشد که من آوردم .) و به برکت توجه شریف حضرت قبله گاهی و ارشاد پناهی ام فیوضات و واردات ربانی برمستفیضان به قدر استعدادشان فایض می گردد و طالبان را به فنا که در ولایت صغری است و بقا که در ولایت کبری است، می رسانند و از چهار سیر که آخر ایشان ولایت علیا است، طالبان حق را گذرانیده و به کمالات نبوت که مورد ذات بحت است می رسانند .**

---

۱ – عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَمْرو ، قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: لَایُؤْمِنُ اَحَدُکُمْ حَتَّی یَکُونَ هَوَاهُ تَبَعًا لِمَا جِئْتُ بِهِ ، رَوَاهُ فِیْ شَرْحِ السُّنَّةِ. وَقَالَ النَّوَوِیُّ فِیْ اَرْبَعِینهِ : هَذَا حَدِیثٌ صَحِیحٌ رَوَیْنَاهُ فِی کِتَابِ الْحُجَّةِ بِاِسْنَادٍ صَحِیْحٍ. مِشْکَوةُ الْمَصَابِیْحِ (ص۳۰بَابُ الْاِعْتِصَام بِالْکِتَاب وَالسُّنَّةِ)وَرَوَی التِّرْمِذِیُّ بِاِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ عَمْرٍو(رض) بِلَفْظِ لَا یُؤْمِنُ... مِشْکَوةُ (ص۳۰بَابُ الْاِعْتِصَامِ بِالْکِتَابِ وَالسُّنَّةِ الفصل).

از عبدالله بن عَمرو روایت است گفت : رسول خدا ﷺ فرمود:« ایمان نمی آورد کسی از شما مگر زمانی که هوای اوپیرو آن چیزی باشد که من آوردم.» روایت کرد آن را در « شرح السنۀ » و نووی در کتاب « اربعین » خود گفت : این حدیث صحیح می باشد. روایت کردیم آن را در کتاب « الحجة » با اسناد صحیح .

وَ يَسِيرُ بِهِمْ فِيْ ذَاتِ الْبَحْتِ اِلَى اَنْ يَتَرَقَّى اِلَى دَائِرَةِ لَاتَعَيُّنَ ، وَهِيَ آخِرُ مَقَامَاتِ الْمُجَدِّدِيَّةِ النَّقْشبَنْدِيَّةِ .

(وآنها رابه ذات خالص می کشاند تا اینکه تا دایـرهٔلا تعـین ترقـی نماید و آن آخرین مقامات مجددیه نقشبندیه است .)

وَاعْلَمْ اَيُّهَا الْاَخُ الصَّالِحُ وَ الْغَرَضُ مِنْ اِظْهَارِ بَعْضِ كَمَالَاتِ وَالِدِيَ الْمَاجِدِ فِيْ هَذَا الْمَوْضِعِ وَمَوَاضِعَ مُتَعَدِّدَةٍ ـ سَنَذْكُرُ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالَى فِيْ هَذَاالْمُخْتَصَرِـ تَرْغِيْبُ الطُّلَّابِ اِلَى جَنَابِهِ الْعَلِيَّةِ ، وَاِلَّا مَالِيْ وَلِشَرْحِ كَمَالَاتِهِ الرَّفِيعَةِ.

بدان ای برادر صالح ! هدف از بیان کمالات والد ماجـد مـن درایـن موضـع و در مواضع متعـدد ـ. اگر خداوند بلنـد مرتبه بخواهـد در ایـن مختصرذکر خواهیم نمود ـ تشویق طلاب به سوی آستان بلند مرتبه اوسـت و گر نه مرا با شرح کمالات بلند مرتبه او کاری نیست .

✓ **بیت :**

اگـر وصـفش کنـم مـن سـال و مـاهـان
نـگـردد وصـف دلبـر هیـچ پایـان



آنچه که خودظاهراست،حاجت اظهارچیست؟
مشک که خود بودهد، گفتن عطار چیست؟



به آفتـاب چه حاجت سـتـودنش به ضیـاء
چـه احتیـاج به مشـاطـه روی زیبـا را

✓ **مثنوی :**

شرح او حیف است بر اهل جهان

همچو راز عشق بـاشد در نهـــــان

مدح او حیف است بر زندانیـــان

گفتــن آنــدر مجمـــع روحــانیـان

لیک گفتم وصف او تا ره بـــرند

پیش ازآن کز فوت‌آن‌حسرت خورند

وحضرت قبله گاهیم با وجود این اوصاف که در ایشان موجود است وانوار ولایت اومانند نور آفتاب، تمام عالم را منور ساخته و آوازه ارشاد ایشان به جهان وجهانیان رسیده. اهل انکار ومحجوبان تیره روزگار، همچو خفاش از انوار ولایت آن کامل مکمل، محروم و بی نصیب اند.

✓ **قطـعه:**

گشته طالع آفتابی این چنین عالم فروز

دیده خفاش را یک ذره در وی نورنی

از شعاع روز روشن روی گیتی مستنیر

تیرگی شب هنوز از دیده وی دورنی

پس به سر سخن رَوِیم هرگاه شریعت و طریقت به هم متحد شد. سر مویی با یکدیگر مخالفت پیدا نشد. لهذا بعضی از علما شــریعت وطریقــت را به منزله لبن (شیر) دانسته اند و حقیقت را به منزله زبد(کره) .

کَمَا قَالَ فِیْ رَدِّ الْمُحْتَار:الطَّرِیقَةُ سُلُوكُ طَرِیْق الشَّرِیْعَةِ ، وَالشَّرِیعَةُ اَعْمَـالُ شَرِیعَةٍ مَحْدُودَةٍ ، وَهُمَاوَالْحَقِیقَهُ ثَلَاثَةٌ مُتَلَازِمَةٌ لِاَنَّ الطَّرِیقَ اِلَیْهِ تَعَالَی ظَاهِرٌ وَبَاطِنٌ، فَظَاهِرُهَا الطَّرِیقَـةُ وَالشَّـرِیعَةُ ، وَبَاطِنُهَـا الْحَقِیقَـةُ.فَبُطُونُ الْحَقِیقَـةِ فِـی الشَّـرِیعَةِ وَ

الطَّرِيقَةِ كَبُطُونِ الزُّبْدِ فِيْ لَبَنِهِ ، لَا يُظْفَرُ بِزُبْدِهِ بِدُونِ مَخْضِهِ ، وَ الْمُرَادُ مِنَ الثَّلَاثَةِ اِقَامَةُ الْعُبُودِيَّةِ عَلَى وَجْهِ الْمُرَادِ مِنَ الْعَبْدِ انْتَهَى .

همانطورکه در«ردالمحتار»آمده است:طریقت،پیمودن راه شریعت است و شریعت، اعمال شریعت محدودی است . و آن دو و حقیقت، سه شیء ملازم یکدیگر هستند زیرا که راه به سوی خداوند بلند مرتبه ظاهر و باطن است. پس ظاهر آن طریقت و شریعت است و باطن آن حقیقت می باشد. پس بطون حقیقت در شریعت و طریقت است مانند بطون کره در شیر آن می باشد. رسیده نمی شود به کره آن بدون تکان دادن آن و منظور از آن سه چیز،بر پا داشتن عبادت و بندگی است بر وجهی که ازبنده خواسته می شود .

و بعضی از علما شریعت را به منزلۀ جسم دانسته اند و طریقت را به منزلۀ قلب ویا شریعت را به منزلۀ اسلام دانسته اند و طریقت را به منزلۀ ایمان كَمَا قَالَ فِى الْحَدِيْقَةِ النَّدِيَّةِ : عِلْمُ الْبَاطِنِ وَعِلمُ الظَّاهِرِ اَصْلَانِ لَايَسْتَغْنِى اَحَدُهُمَا عَنْ صَاحِبِهِ بِمَنْزِلَةِ الْاِيْمَانِ وَالْاِسْلَامِ مُرْتَبِطٌ كُلٌّ مِنْهُمَا بِالْآخَرِ كَالْجِسْمِ وَالْقَلْبِ ، لَايَنْفَكُّ اَحَدُهُمَا عَنْ صَاحِبِهِ انْتَهَى .

همانطور که در الحدیقة الندیه گفت:« علم باطن و علم ظاهر دو اصل هستند که هیچ یک از آن دو از صاحب خویش بی نیاز نیست و آن به منزله ایمان و اسلام است که هر یک از آن دو به دیگری مرتبط است، همانند جسم و قلب که هیچ یک از آن دو از صاحبش جدا شدنی نیست.»

وبعضی از علما شریعت را به منزلۀ جسم دانسته اند و طریقت را به منزلۀ روح. كَمَا قَالَ مَوْلَانَا سُلَيْمَانُ الزَّاهِدِيُّ الْمَكِّيُّ فِيْ كِتَاب سَيْرِ السَّالِكِيْنَ : اَلَا اِنَّ الطَّرِيْقَةَ وَ الشَّرِيْعَةَ تَوْأَمَانِ كَالرُّوْحِ وَالْجَسَدِ، اَحَدُهُمَا هُوَ الطَّرِيْقَةُ لِتَحْصِيْلِ كَمَالِ

الْاِخْلَاصِ الَّذِیْ هُوَ الْعَمَلُ بِالْجَوَارِحِ، فَاِنَّ الرُّوْحَ بِلَاجَسَدٍ مَالَهُ قِیَامٌ ، وَاِنَّ الْجَسَدَ بِلَا رُوْحٍ مَا لَهُ دَوَامٌ ، وَذَلِكَ اَمَرٌ مُشْتَرَكٌ بَیْنَ الرِّجَالِ وَالنِّسْوَانِ انْتَهَی .

همان طور که مولانا سلیمان زاهدی مکی در کتاب«سیر السالکین» گفت :« آگاه باشید همانا طریقت و شریعت دو چیز همزاد هستند مانند روح و جسد . یکی از آن دو ، راه و روش تحصیل کمال اخلاص می باشد که آن عمل با جوارح و اعضای بدن است. پس همانا روح بدون جسم، قیامی برای آن نیست و همانا جسد بدون روح، دوامی برای آن نیست و آن امری مشترک بین مردان و زنان است.»

هرگاه از این عبارات کتب معلوم گردید که شریعت و طریقت با یکدیگر متحداند پس معنی این آن است که هر دو در عمل برابرند که سر مویی با یکدیگر مخالفت ندارند مگر آنکه شریعت، عمل به ظاهر است و طریقت، عمل به باطن است. مثل این که دروغ به زبان ناگفتن، شریعت است واز دل نفی خاطر کذب نمودن، طریقت ویا غیبت به زبان ناکردن ، شریعت است و نفی خاطر آن از دل،طریقت وَ کَذَا النَّمِیْمَةُ ، وَعَلَی هَذَا الْقِیَاسِ الْبَاقِیْ.**ویا معنی این آن است که علم شریعت** بِقَدْرِ مَایَحْتَاجُ اِلَیْهِ الْعَبْدُ **(به اندازه ای که بنده به آن نیاز دارد .) فرض است بر هر مکلف و مکلفه . وعلم طریقت نیز فرض است برایشان چنان که در سابق گذشت واگر این دومعنی را مرادنسازید شریعت، تعلق به تعلم کتب ظاهر دارد و طریقت، تعلق به قطع منازل سلوک ومعرفت اخلاق و صفات قلب**

کَمَا قَالَ فِی الْحَدِیْقَةِ النَّدِیَّةِ : الطَّرِیْقَةُ هِیَ مَعْرِفَةُ اَخْلَاقِ النَّفْسِ وَصِفَاتِ الْقَلْبِ وَکَیْفِیَّةِ قَطْعِ الْمَنَازِلِ فِی السَّیْرِاِلَی اللهِ تَعَالَی اِنْتَهَی .

همانطورکه درالحدیقة الندیه گفت:طریقت ، همان شناخت خوی و خصلت نفس و صفات قلب و چگونگی طی نمودن منازل در سیر به سوی خداوند بلند مرتبه می باشد . ودیگرشریعت ، تعلق به قالب وظاهردارد وطریقت ، تعلق به قلب وباطن .

كَمَا قَالَ فِی الْحَدِیْقَةِ النَّدِیَّةِ : عِلْمُ الْبَاطِنِ یَخْرُجُ مِنَ الْقَلْبِ ، وَ عِلْمُ الظَّاهِرِ یَخْرُجُ مِنَ اللِّسَانِ ، فَلَا یُجَاوِزُالْآخَرَانِ انْتَهَی .

همانطورکه در الحدیقة الندیه گفت :علم باطن از قلب خارج می شودو علم ظاهراززبان خارج می شود و ازحدخویش تجاوز نمی کنند.

وبعضی ازعلما ، علم باطن رابرعلم ظاهر نافع تر می دانند و ثبوت آن را به این احادیث می نمایند. وَعَنْ جَابِر ،قَالَ :قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ : الْعِلْمُ عِلْمَانِ: فَعِلْمٌ فِی الْقَلْبِ فَذَلِكَ الْعِلْمُ النَّافِعُ ، وَعِلْمٌ عَلَى اللِّسَانِ فَذَلِكَ حُجَّةُ اللهِ عَلَى ابْنِ آدَمَ[1].وَعَنْ عَلِیٍّ رضی الله عنه ،قَالَ:قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ :عِلْمُ الْبَاطِنِ سِرٌّ مِنْ اَسْرَارِ اللهِ عزوجل وَحُكْمٌ مِنْ حِكَمِ اللهِ ،یَقْذِفُهُ فِی قُلُوْبِ مَنْ یَشَاءُ مِنْ[2] عِبَادِهِ.قَالَ

---

۱ – (قَوْلُهُ وَعَنْ جَابِر)عَنِ الْحَسَنِ الْبَصْرِیِّ (رح) ،قَالَ : الْعِلْمُ عِلْمَانِ ؛ فَعِلْمٌ فِی الْقَلْبِ فَذَلِكَ الْعِلْمُ النَّافِعُ ، وَعِلْمٌ عَلَى اللِّسَانِ فَذَلِكَ حُجَّةُ اللهِ عزوجل عَلَى ابْنِ آدَمَ . رَوَاهُ الدَّارِمِیُّ، مِشْكَوةُ الْمَصَابِیْحِ، كِتَابُ الْعِلْمِ، الْفَصْلُ الثَّالِثُ (ص۳۸ج۱) . **(کلام مصنف عن جابر: از حسن بصری روایت است گفت : «علم دو گونه است، علمی که در قلب است که آن سودمند است و علمی بر زبان است که آن حجت خداوند عزیز و بزرگ بر فرزند آدم می باشد.»**

۲ – (قَوْلُهُ عِلْمُ الْبَاطِنِ) قَالَ النَّبِیُّ ﷺ : عِلْمُ الْبَاطِنِ (ص۵۲۷سطر ۱۴جَامِعُ الْاَحَادِیْثِ لِلْجَامِعِ الصَّغِیْرِ وَ زَوَائِدِهِ وَالْجَامِعُ الْكَبِیْرُ، الْجُزْءُ الرَّابِعُ، قِسْمُ الْاَقْوَالِ).

رَسُوْلُ اللّٰہِﷺ: اِنَّ مِنَ الْعِلْمِ کَھَیْئَةِ الْمَکْنُوْنِ لَایَعْلَمُهُ اِلَّا اَھْلُ الْمَعْرِفَةِ بِاللّٰہِ[1]. قَالَ الْاِمَامُ مَالِكٌ :لَیْسَ الْعِلْمُ بِکَثْرَةِالرِّوَایَةِ ، اِنَّمَا الْعِلْمُ نُوْرٌ یَقْذِفُهُ اللّٰہُ فِی الْقَلْبِ . یُشِیْرُ اِلَی عِلْمِ الْبَاطِنِ . قَالَ بَعْضُ الْعَارِفِیْنَ :[2] مَنْ لَمْ یَکُنْ لَهُ نَصِیْبٌ[3] مِنْ عِلْمِ الْبَاطِنِ یُخَافُ عَلَیْهِ سُوْءُ الْخَاتِمَةِ، وَ اَدْنَی النَّصِیْبِ مِنْهُ التَّصْدِیْقُ بِهِ ، وَتَسْلِیْمُهُ لِاَھْلِهِ .اِنْتَھَی .

و از جابر روایت است گفت : رسول خدا ﷺ فرمود:« علم دو گونه است، علمی در قلب است پس آن علم ، سودمند است و علمی بر زبان است، پس آن حجت خداوندبرفرزند آدم است.» و علیؓ گفت: « رسول خدا ﷺ

عَنْ عَلِیٍّ بْنِ اَبِی طَالِبِ: عِلْمُ الْبَاطِنِ .فَیْضُ الْقَدِیْرِ ، الدَّیْلَمِیُّ عَنْ عَلِیٍّ بْنِ اَبِیْ طَالِبٍ وَ رَمَزَ لَهُ السُّیُوْطِیُّ بِالضَّعْفِ، قَالَ الْمَنَاوِیُّ وَرَوَاهُ اَیْضًا ابْنُ شَاھِیْنَ وَغَیْرُهُ کَنْز .تَنْزِیْهُ الشَّرِیعَةِ ـ ابْنُ الْجُوْزِیِّ فِی الْوَاھِیَاتِ مِنْ حَدِیْثِ عَلِیٍّ (رض)وَقَالَ:لَایَصِحُّ وَعَامَّةُ رُوَاتِهِ لَایُعْرَفُوْنَ.قَالَ ابْنُ عِرَاقٍ، قَالَ الذَّھَبِیُّ فِیْ تَلْخِیْصِهِ: ھَذَابَاطِلٌ وَاللّٰہُ اَعْلَمُ، الْفِرْدَوْسُ بِمَأْثُوْرِ الْخِطَابِ، (ص۴۲ج۳بَابُ الْعَیْنِ)

عَنْ عَلِیٍّ ، قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ ﷺ : عِلْمُ الْبَاطِنِ اَبُوْعَبْدِالرَّحْمَنِ السُّلَمِیُّ وَ الدَّیْلَمِیُّ وَابْنُ الْجُوْزِیُّ فِی الْوَاھِیَاتِ، وَ قَالَ: لایَصِحُّ وَعَامَّةُ رُوَاتِهِ لَایُعْرَفُوْنَ .کَنْزُ الْعُمَّالِ فِیْ سُنَنِ الْاَقْوَالِ وَالْاَفْعَالِ، (ص۲۸۴ج۱۰)حَرْفُ الْعَیْنِ، کِتَابُ الْعِلْمِ مِنْ قِسْمِ الْاَقْوَالِ .

۱– (قَوْلُهُ اِنَّ مِنَ الْعِلْمِ) الْحَدِیْثَ رَوَاهُ الدَّیْلَمِیُّ فِیْ مَسْنَدِ الْفِرْدَوْسِ عَنْ اَبِیْ ھُرَیْرَةَؓ بِلَفْظِ (لَایَعْلَمُهُ اِلَّا الْعُلَمَاءُ بِاللّٰہِ) حَاشِیَةٌ لِمُلَّا عَلِیٍّ الْقَارِیْ (رح) عَلَی عَیْنِ الْعِلْمِ(ص۱۵ سطر۱).مقدمة و کنز العمال (ص۱۸۱ج۱۰)

۲ – اِرْشَادُ السَّارِیْ لِشَرْحِ الْبُخَارِیِّ (ص۱۵۴ ج اَوَّلُ کِتَابِ الْعِلْمِ) قَالَ بَعْضُ الْعَارِفِیْنَ: مَنْ لَمْ یَکُنْ لَهُ ...اِرْشَادُ السَّارِیْ لِشَرْحِ صَحِیْحِ الْبُخَارِیِّ .

۳– (قَوْلُهُ مَنْ لَمْ یَکُنْ لَهُ نَصِیْبٌ الخ) یَنْبُوْعُ الْحِکَمِ حَاشِیَةٌ عَلَی عَیْنِ الْعِلْمِ(ص۵ سطر۱)

فرمود:علم باطن،سری از اسرارخداوند عزیز و بزرگ است وحکمی از احکام خداوندمی باشدکه آن را در قلبهای کسانی که می خواهد از بندگانش، مـی اندازد.» رسول خداﷺ فرمود:« همانا از جمله علوم، علمی است که هماننـد هیأتی پنهان و پوشیده است، نمی داند آن را مگر اهل معرفـت بـه خـدا .» امام مالک گفت : «علم به کثرت روایات نیست، همانا علم، نوری اسـت کـه خداوند آن را در قلب می اندازد.»یکی ازعارفـان گفـت :«کسـی کـه بـرای اونصیبی ازعلم باطن نباشدازعاقبت بداوترسیده می شود.وکمترین نصـیب ازآن تصدیق نمودن اووتسلیم اودربرابراهلش می باشد.»

و بعضی ازعلما،علم باطن را بر علم ظاهر تفوق می دهنـد از جهـت آنکه عمل ، به علم ظاهر واخلاص بدان را منوط بر علم بـاطن دانسـته انـد چنانکه در سابق گذشت وهر علمی کـه عمـل واخـلاص در آن نباشـد او را فضیلت نیست كَمَا قَالَ فِی الْحَدِيْقَةِ النَّدِيَّةِ : وَفَضْلُ الْعِلْمِ اِنَّمَا يَكُـوْنُ بِالْمُوَاظَبَـةِ عَلَى الْعَمَلِ بِهِ مَعَ الْاِخْلَاصِ، وَ اِنْ لَمْ يَعْمَلْ بِهِ مُخْلِصًـا فَلَافَضِـيْلَةَ لِعِلْمِـهِ ، بَـلْ هُـوَ اَخَسُّ مِنَ الْجَاهِلِ وَاَحْقَرُمِنْهُ انْتَهَى .

همانطور که در **الحدیقة الندیـه** گفت:« و فضل علم همانا با مواظبت بر عمل کردن به آن همراه با اخلاص می با شد و اگر مخلصانه بـه آن عمـل نکند ، پس هیچ فضیلتی برای علم او نیست. بلکه او پسـت تـر از جاهـل و خوارتراز او می باشد.

ومقصود ازعلم، عمل است نه غیر آن كَمَا جَاءَ فِـی الْحَـدِيْثِ [۱]، وَعَـنْ اَبِی الدَّرْدَاءِ،قَالَ:قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ :لَا يَكُوْنُ الْمَرْءُ عَالِمًا حَتَّى يَكُوْنُ بِعِلْمِهِ عَامِلًـا[۲].

۱- رَوَى الْبَيْهَقِیُّ وَابْنُ حَبَّانَ بِاِسْنَادِهِمَا، الْحَدِيقَةُ النَّدِيَّةُ، ص ۵۶۳ج۱

---

۲ -(قَوْلُهُ لَا يَكُوْنُ الْمَرْءُ الْحَدِيثَ) وَ يَنْقَسِمُ الْعِلْمُ بانْقِسَام الْمَعْلُوْمَاتِ ، وَهِيَ لَاتُحْصَى، فَمِنْهَا الظَّاهِرُ ،وَالْمُرَادُ بِهِ الْعِلْمُ الشَّرْعِيُّ الْمُقَيَّدُ بِمَا يَلْزَمُ الْمُكَلَّفَ فِيْ اَمْرِ دِيْنِهِ عِبَادَةً وَمُعَامَلَةً ، وَ هُوَ يَدُوْرُ عَلَى التَّفْسِيْرِ وَالْفِقْهِ وَالْحَدِيْثِ . وَقَدْ عَدَّ الشَّيْخُ عِزُّ الدِّيْن بْنُ عَبْدِ السَّلَام تَعَلُّمَ النَّحْوِ ، وَحِفْظَ غَرِيْبِ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ، وَتَدْوِيْنَ أُصُوْلِ الْفِقْهِ مِنَ الْبِدَعِ الْوَاجِبَةِ.

علم تقسیم می شود به تقسیم شدن معلومات و آن قابل شمارش نیست . پس ازآن علمها، علم ظاهر است و مراد از آن علم شرعی است که مقید می باشد به آنچه که برای مکلف در امر دینش از نظر عبادت و معامله واجب است و آن عبارتست از تفسیر و فقه و حدیث . و شیخ عزالدین بن عبدالسلام آموختن نحو و حفظ نمودن کلمات غریب کتاب و سنت و تدوین اصول فقه را از بدعت های واجب شمرده اند .

وَمِنْهَا عِلْمُ الْبَاطِنِ ، وَ هُوَ نَوْعَانِ : الْاَوَّلُ عِلْمُ الْمُعَامَلَةِ ،وَ هُوَ فَرْضُ عَيْنٍ فِي فَتْوَى عُلَمَاءِ الْآخِرَةِ . فَالْمُعْرِضُ عَنْهُ هَالِكٌ بِسَطْوَةِ مَالِكِ الْمُلُوْكِ فِي الْآخِرَةِ كَمَا اَنَّ الْمُعْرِضَ عَنِ الْاَعْمَالِ الظَّاهِرَةِ هَالِكٌ بِسَيْفِ سَلَاطِيْنِ الدُّنْيَا بِحُكْمِ فَتْوَى فُقَهَاءِ الدُّنْيَا .

و از جمله آن علم باطن می باشد و آن دو نوع است: نوع اول علم معامله است و آن در فتوای علمای آخرت فرض عین است ، پس کسی که از آن روی گرداند ، با قدرت مالک الملوک در آخرت هلاک می گردد ، همچنان که کسی که از اعمال ظاهرروی گرداند، با شمشیر سلاطین دنیا به حکم فتوای فقیهان دنیا هلاک می گردد .

حَقِيْقَتُهُ النَّظَرُ فِيْ تَصْفِيَةِ الْقَلْبِ وَ تَهْذِيبِ النَّفْسِ بِاتِّقَاءِ الْاَخْلَاقِ الذَّمِيْمَةِ الَّتِيْ ذَمَّهَا الشَّارِعُ كَالرِّيَاءِ وَالْعُجْبِ وَالْغِشِّ وَحُبِّ الْعُلُوِّ وَالثَّنَاءِ وَالْفَخْرِ وَالطَّمَعِ لِيَتَّصِفَ بِالْاَخْلَاقِ الْحَمِيْدَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ كَالْاِخْلَاصِ وَالشُّكْرِ وَالصَّبْرِ وَالزُّهْدِ وَالتَّقْوَى وَالْقَنَاعَةِ لِيَصْلُحَ عِنْدَ اَحْكَامِهِ ذَلِكَ لِعَمَلِهِ بِعِلْمِهِ لِيَرِثَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ، فَعِلْمُهُ بِلَا عَمَلٍ وَسِيْلَةٌ بِلَا غَايَةٍ ، وَ عَكْسُهُ جِنَايَةٌ ، وَاِتْقَانُهُمَا بِلَا وَرَعٍ كُلْفَةٌ بِلَا أُجْرَةٍ . فَاَهَمُّ الْاُمُوْرِ الزُّهْدُ وَ الْاِسْتِقَامَةُ لِيَنْتَفِعَ بِعِلْمِهِ وَ عَمَلِهِ . وَسَاُشِيْرُ اِلَى نُبْذَةٍ مَنْثُوْرَةٍ فِيْ هَذَا الْكِتَابِ مِنْ مَقَاصِدِ هَذَاالنَّوْعِ ــ اِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى ــ بِأَلْطَفِ اِشَارَةٍ ، وَ اُعَبِّرُ عَنْ مُهِمَّاتِهِ الشَّرِيْعَةَ بِاَرْشَقِ عِبَارَةٍ جَمْعًا لِفَرَائِدِ الْفَوَائِدِ .

قَالَ النَّبِیُّ ﷺ : مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ وَرَّثَهُ اللهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ .[۱] همانطور که در حدیث آمده و از ابی درداء روایت است گفت : رسول خدا ﷺ فرمود:« انسان

حقیقت آن نظر در تصفیه قلب و پاکی نفس با پرهیز از اخلاق ناپسندنمی باشد که شارع دین آن را نکوهش نموده است مانند ریا ، خودپسندی ، مکر و حیله ، حب مقام والا ، حب ستایش ، فخر ، حرص و طمع ، تا اینکه به اخلاق پسندیده محمدیﷺ مانند اخلاص ، شکر ، صبر ، زهد ، تقوی وقناعت متصف گردد و نزد احکام آن به دلیل عمل نمودن او بر علمش صالح گردد تا اینکه آنچه نمی دانست را ارث ببرد. پس علم او بدون عمل به آن مانند وسیله بدون هدف است و عکس آن جنایت می باشد و مهارت یافتن در آن بدون پرهیز گاری زحمتی بدون مزد واجرت است . پس مهمترین امور، زهد و استقامت می باشد تا اینکه از علم و عملش سودمند گردد . به زودی دراین کتاب به خلاصه ای از مقاصد این نوع ــ اگر خداوند بخواهد ــ اشاره ای لطیف ، خواهم نمود و آنچه که ازدیدگاه شریعت قابل اعتباراست را با زیباترین عبارت بیان خواهم نمود .

وَاَمَّا النَّوْعُ الثَّانِیْ : فَهُوَ عِلْمُ الْمُكَاشَفَةِ ، وَهُوَ نُوْرٌ يَظْهَرُ فِی الْقَلْبِ عِنْدَ تَزْكِيَتِهِ ، فَتَظْهَرُ بِهِ الْمَعَانِی الْمُجْمَلَةُ ، فَتَحْصُلُ لَهُ الْمَعْرِفَةُ بِاللهِ تَعَالَى وَاَسْمَائِهِ وَصِفَاتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ ، وَتَنْكَشِفُ لَهُ الْاَسْتَارُ عَنْ مُخْبَئَاتِ الْاَسْرَارِ. فَافْهَمْ، وَسَلِّمْ تَسْلَمْ ، وَلَاتَكُنْ مِنَ الْمُنْكِرِيْنَ تَهْلُكْ مَعَ الْهَالِكِيْنَ.

اما نوع دوم : علم مکاشفه است و آن نوری است که در قلب هنگام تزکیه آن ظاهر می گردد . پس به وسیله آن معانی مجمل ظهور می کند . در نتیجه برای او شناخت نسبت به خداوند بلند مرتبه و اسماء وصفات و کتب و پیامبرانش حاصل می شودو برای او پرده از مخفی گاه اسرار برداشته می شود. پس بفهم و تسلیم شو ، اگر تسلیم شوی سلامت خواهی ماند و از جمله منکرین نباش پس اگر منکر باشی، با هلاک شوندگان هلاک خواهی شد.

۱ - قَالَ النَّبِیُّ ﷺ : مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ وَرَّثَهُ اللهُ مَا لَمْ يَعْلَمْ . مَوْسُوْعَةُ اَطْرَافِ الْحَدِيْثِ النَّبَوِیِّ الشَّرِيْفِ (ص۴۰۳ج۸) حَرْفُ الْمِيْمِ اِتّحَاف ۱ــ ۳،۴۰۳ ــ ۴۴۹ ، ۷ ــ۳۲۳ ــ منثور ۱ ــ ۳۷۲ ــ قرطبی ۱۳ ــ ۳۶۴ ــ حلیة ۱۰ ــ ۱۵ عر ــ ۱ــ ۷۱ اسرار ۳۲۵ ــ تذکره ۲۰ فوائد

عالم نمی باشد مگر زمانی که به علــم خــویش عمــل نمایــد .» نبــی اکــرم فرمود:« هر کس که عمل کند به آنچه که علم دارد، خداوند علم آنچه را کــه نمی داند به او عطا می کند.» و دیگرآن حضرتﷺ از علم بی عمل، اســتعاذه خواسته آنجا که فرموده« اَللَّهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَایَنْفَعُ »[۱]وَهُوَ حُجَّــةٌ عَلَـی صَـاحِبِهِ .(« پروردگارا هما نا من پناه می برم به تو از علمی که ســودی در آن نیست» و این دعای پیامبر حجتی بر علیه صاحب آن علم در قیامت است).

وآن حضرت ﷺ بااحادیث متعدد ، ذم علمای بی عمل را نموده است ان شاءالله تعالی در محل آن ذکر خواهد شد و بعضی ازمتفقه نمی دانند کــه علم چه چیز است بعضی از مسایل را از کتب حفظ می نمایند ویاتمــام علــم ظاهر را می دانند و بدان عمل نمی نمایند بلکه از جهت جاه ومنزلت وکبــر و رفعت برهم عصران خود وبر باقی عوام النــاس علــم رامــی آموزنــدوگمان می کنند که علم همین است و عالم ما می باشیم و خبر ندارندکــه عــالم آن است که اگر تمام علوم راحفظ داشته باشد، باید که خود را مذنب و قاصــر و عاجز داند و خودرا از همه مخلوقات حقیر ودون محسوب دارد .

---

۲۸۹ ـ خفا ۲ ـ ۳۶۵ ـ (نبی اکرم ﷺ فرمود : هر کس عمل نماید به آنچه کــه علــم دارد خداوند به او ارث می دهد آنچه را که نمی داند.)

۱ – وَ عَنْ زَیْدِ بْنِ اَرْقَمَ الْحَدِیْثَ ، قَالَ :کَانَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ یَقُوْلُ : اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا یَنْفَعُ ،وَمِنْ قَلْبٍ لَایَخْشَعُ ،وَمِنْ نَفْسٍ لَاتَشْبَعُ ، وَمِنْ دَعْوَةٍ لَـا یُسْـتَجَابُ لَهَـا . مِشْـكَوٰةُ الْمَصَابِیحِ ص ۳۱۶ج۱سطر۲۳)کِتَابُ الْاَسْمَاءِ، بَابُ الْاِسْتِعَاذَةِ، سطر ۵ حدیث شریف

و زید بن ارقم گفت : رسول خدا ﷺ می فرمود : « پروردگارا ! همانــا مــن پنــاه می برم به تو از علمی که سودی ندارد و از قلبی که خشوع نمی کند و از نفسی که ســیر نمی گردد و از دعوتی که اجابتی برای آن نیست.»

كَمَا قَالَ فِی الْحَدِيْقَةِ النَّدِيَّةِ فِیْ تَرْجَمَةِ هَذَا الْحَدِيْثِ : (قَالَ النَّبِیُّ ﷺ : مَنْ قَالَ اِنِّیْ عَالِمٌ فَهُوَ جَاهِلٌ) لَا يَعْلَمُ مَاالْعِلْمُ ؟ فَهُوَ يَحْفَظُ بَعْضَ الْمَسَائِلِ فَيَظُنُّ اَنَّهُ صَارَ عَالِمًا بِهَا ، وَالْعِلْمُ هُوَ النُّوْرُ الَّذِیْ يَقْذِفُهُ اللهُ تَعَالَى فِی الْقَلْبِ، فَيَكْشِفُ الْعَبْدُ بِهِ عَنْ كُلِّ شَیْءٍ ، وَلَا يَخْفَى عَلَيْهِ بِسَبَبِهِ اَمْرٌ مِنَ الْاُمُوْرِ مُطْلَقًا ، وَيَكْشِفُ بِهِ عَنْ نَفْسِهِ ، فَيَرَاهَا جَاهِلَةً قَاصِرَةً عَاجِزَةً مُذْنِبَةً حَقِيْرَةً ، فَلَا يَدَّعِیْ لِنَفْسِهِ عِلْمًا ، وَاِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللهِ تَعَالَى كَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَى :«وَاللهُ يَعْلَمُ وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ » وَفِی الْحَدِيْثِ :(اتَّقُوْا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ ، فَاِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُوْرِ اللهِ)[1] انْتَهَى .

همانطور که در الحديقة النديه در ترجمه این حدیث آورده است : پیامبر اکرم ﷺ فرمود:« هر کس که بگوید همانا من عالم هستم، پس او جاهل است . نمی داند که علم چیست پس او بعضی مسایل راحفظ می کند وگمان می کند که اوبه آن عالم شده است » و علم، همان نوری است که خداوند بلند مرتبه آن را در قلب می اندازد. پس بنده به وسیله آن هر چیزی را کشف و آشکار می کند و به سبب آن هیچ امری برای اوپنهان نمی ماند و به و سیله آن نفس خویش را کشف و آشکار می کند. پس آن را جاهل و قاصر وعاجز و گنه کار و ناچیز می بیند. درنتیجه برای نفس خود

---

۱ – عَنْ عَطِيَّةَ عَنْ اَبِیْ سَعِيْدٍ الْخُدَرِیِّ ﷺ، عَنِ النَّبِیِّ ﷺ ،قَالَ : اتَّقُوْا وَالْحَدِيْثُ بِعَيْنِهِ رَوَاهُ الْبُخَارِیُّ فِیْ تَارِيْخِهِ ، وَالتِّرْمِذِیُّ فِیْ جَامِعِهِ . مَسْنَدُ الْاِمَامِ اَبِیْ حَنِيْفَةَ (رح) فِیْ شَرْحِهِ لِمُلَّا عَلِیٍّ الْقَارِیْ، ص۲۷۷، مَجْمَعُ الزَّوَائِدِ وَمَنْبَعُ الْفَوَائِدِ ، ص ۲۶۸ ج۹،۱۰ اَلْمُجَلَّدُ الْخَامِسُ لِلْحَافِظِ نُوْرِالدِّيْنِ عَلِیِّ بْنِ اَبِیْ بَكْرٍ الْهَيْثَمِیِّ الْمُتَوَفَّى سَنَةَ۸۰۷ هـ.

علمی را ادعا نمی کند و بدرستی که علم نزد خداوند بلند مرتبه است همانطور که خداوند بلند مرتبه گفت: (خداوند می داند و شما نمی دانید) ودرحدیث آمده است (از دانایی و هوشیاری مؤمن بپرهیزید پس همانا او به واسطه نورخدا می بیند.)

بدان که آن علمی که به سبب او هر چیز بر آن شخص مکشوف می شود وبه سبب آن علم هیچ چیز بر او پوشیده نمی ماند وبا وجود این علوم شتّی (مختلفه)که او را است خود را جاهل ومذنب وقاصر می داند واز همه کس خود را حقیر ودون می شمارد، خاصه اولیاء الله است که جامع علوم ظاهر وباطن باشد :

كَمَا قَالَ فِي الْحَدِيْقَةِالنَّدِيَّةِ :وَالْعَارِفُوْنَ بِاللهِ لَايَرَوْنَ اَعْمَالَهُمْ اِلَّاقَاصِرَةً ،وَاِنْ بَالَغُوْا فِيْهَا مَا عَسَى اَنْ يُبَالِغُوْاوَلَايَرَوْنَ اَنْفُسَهُمْ مَعَ ذَلِكَ كُلِّهِ اِلَّامُذْنِبَةً عَاصِيَةً .كَمَا نَقَلَ الشَّيْخُ بْنُ عَلَانٍ الصِّدِّيْقِيُّ فِيْ شَرْحِهِ عَلَى حِكَمِ اَبِيْ مَدْيَنَ (رح) : اَنَّ الْخَواجَةَ بَهَاءَ الدِّيْنِ النَّقْشَبَنْدِ ـ قَدَّسَ اللهُ سِرَّهُ ـ لَمَّا سُئِلَ عَنِ الْكَرَامَاتِ قَالَ :اَىُّ كَرَامَةٍ اَعْظَمُ مِنْ اَنِّيْ مَعَ هَذِهِ الذُّنُوْبِ الْكَثِيْرَةِ اَمْشِيْ عَلَى وَجْهِ الْاَرْضِ انْتَهَى .

همانطور که در الحديقة الندیه آمده است : عارفین به خدا اعمال خودشان را جزقاصر و کوتاه نمی بینند هر چند نهایت مبالغه را به کار ببرند و با وجود آن نفس های خویش را جز گنه کار و عاصی نمی دانند . همانطور که شیخ بن علان صدیقی درشرح خود بر« حِکَمِ » ابی مدین (رح)نقل کرد: همانا خواجه بهاء الدین نقشبندـ خداوند سرّش را پاک گرداندـ هنگامی که از کرامات سؤال شد ؛ گفت :« چه کرامتی بزرگتر از این که همانا من با وجود این گناهان بسیار بر روی زمین راه می روم .»

بدان ای برادر عزیز وافر التمیز که مقصد این بی عمل وبد خصال ، دراین موضع و بقیه مواضع این کتاب که ذمّ علما وصوفیه را نمودم ، ذم متفقهه (فقها) بی عمل ومتصوفه جاهل وناقص است ، چنانکه از لفظ متفقهه ومتصوفه معلوم می شود كَمَا لَا يَخْفَى عَلَى مَنْ لَهُ اَدْنَى مُمَارَسَةٍ فِيْ عِلْمِ التَّصْرِيْفِ وَالْعَرَبِيَّةِ .(چنانچه پوشیده نیست بر کسی که کمترین مهارتی در علم تصریف و عربی) لهذا در هر موضع که ذم علما را نمودم لفظ متفقهه را ذکر کردم ویا عالم بی عمل نامیدم ودر هر موضع که ذم صوفیه رانمودم لفظ متصوفه را ذکر کردم ویا صوفی ناقص وجاهل نامیدم زیرا که لفظ متفقهه ولفظ متصوفه از باب تفعل است وَبَابُ التَّفَعُّل اَكْثَرُهُ اِظْهَارُ الصِّفَةِ الَّتِيْ لَيْسَتْ مَوْجُوْدَةً فِيْهِ فِيْ نَفْسِ الْاَمْرِ ،كَمَاقَالَ الْعُلَمَاءُ فِيْ تَرْجَمَةِ الْمُتَصَوِّفَةِ وَ الْمُتَفَقِّهَةِ: اَيْ مُدَّعِيْنَ التَّصَوُّفَ وَالتَّفَقُّهَ،وَلَيْسُوْا بِصُوْفِيَّةٍ وَلَا فَقِيْهَةٍ عَلَى الْجِدِّوَالْحَقِيْقَةِ انْتَهَى.

باب تفعل غالبا برای اظهار صفتی است که نفس امر در آن موجود نمی باشد. همانطور که علماء در ترجمه متصوفه و متفقهه می گویند : یعنی ادعا کنندکان تصوف و تفقه در حالی که در حقیقت صوفی و فقیه نیستند.

نه ذم علمای عاملین المتقین که ظاهر ایشان متحلی به حلیهٔ شریعت غرا است ونه ذم صوفیه صافیه العارفین الواصلین که مقیم ومستدیم بر مسند طریقت بیضااند که همیشه بصر وبصیرت ایشان ، مکتحل به کحل متابعت حضرت خَيْرِ الْوَرَى است ـ عَلَيْهِ اَلْفُ صَلَوةٍ وَتَحِيَّةٍ ـ ودیگر خیر وشر در هر طایفه از مخلوقات موجودند الی یوم المیعاد ومراد این کم بضاعت، ذم طایفه شر است به طریق عموم نه خصوص، بلکه مراد جمیع مصنفین در مصنفات خود، ذم طایفه شر است به طریق عموم نه

خصوص ومتفقه بی عمل اقوال ایشان را دلیل خود می سازند وبدان اقــوال، ذم اهل صلاح را می نمایند به طریق خصوص نه عموم واین حرام است .

كَمَا قَالَ مَوْلَانَا عَبْدُالْغَنِيِّ فِيْ كِتَابِ الْحَدِيْقَةِ النَّدِيَّةِ : لِاَنَّ الْخَيْرَ وَالشَّرَّ فِيْ كُلِّ طَائِفَةٍ مِنَ النَّاسِ مَوْجُوْدٌ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، فَلَيْسَ كُلُّ الصُّوْفِيَّةِ سَوَاءً كَمَا اَنَّهُ لَيْسَ كُلُّ الْعُلَمَاءِ وَالْفُقَهَاءِ وَالْمُدَرِّسِيْنَ سَوَاءً ، فَاِنَّ الصُّوْفِيَّةَ فِيْ كُلِّ زَمَانٍ فِيْهِمْ جَهَلَةٌ، وَفِيْهِمْ عُلَمَاءُ عَارِفُوْنَ ، كَمَا اَنَّ الْفُقَهَاءَ كَذَلِكَ فِيْهِمْ فَسَقَةٌ مُكِبُّوْنَ عَلَى اَكْلِ الْحَرَامِ ، وَفِيْهِمْ صَالِحُوْنَ زَاهِدُوْنَ ، وَكَذَلِكَ الْمُفَسِّرُوْنَ ،وَالْمُحَدِّثُوْنَ ، وَسَائِرُ اَنْوَاعِ الْعُلَمَاءِ حَتَّى الْجُنُوْدُ ،وَالْعَسَاكِرُ ،وَالْمُلُوْكُ ، وَالْقُضَاةُ ،وَالْاُمَرَاءُ ،وَاَهْلُ الْاَسْوَاقِ فِيْهِمُ الصَّالِحُ ، وَفِيْهِمُ الْاَصْلَحُ ،وَفِيْهِمُ الْفَاسِدُ ، وَفِيْهِمُ الْاَفْسَدُ فِيْ كُلِّ زَمَانٍ .وَهُوَ اَمْرٌ شَائِعٌ مَشْهُوْرٌ لَاشُبْهَةَ فِيْهِ عِنْدَ الْجُمْهُوْرِ. وَالنَّوْعُ الْفَاسِدُ هُوَ الْمَذْمُوْمُ فَقَطْ،دُوْنَ النَّوْعِ الصَّالِحِ.وَالنَّاقِصُ الْقَاصِرُ مِنَ الْمُتَفَقِّهَةِ الْجَاهِلِيْنَ هُوَ الَّذِيْ يَتَتَبَّعُ الْفَاسِدَ ، وَيَسْتَكْشِفُ عَنْ عَوْرَاتِ الْمُسْلِمِينَ، وَاَهْلُ الْكَمَالِ لَايَرَوْنَ اِلَّا الْكَمَالَ وَيَسْتُرُوْنَ الْمَقَابِحَ وَالْعُيُوْبَ بِالْاِعْرَاضِ وَالتَّأْوِيْلِ بِاَشْرَفِ الْخِصَالِ ، وَاِنَّمَا الْاَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَاللهُ اَعْلَمُ بِالطَّوِيَّاتِ .

همانطورکه مولانا عبدالغنی درکتاب الحدیة الندیه گفت :« زیرا کـه خیر و شر در هر طایفه و گروهی از مردم تا روز قیامت، موجــود مــی باشــد، پس همه صوفیان یکسان ومساوی نیستند همانطور که همه علما و فقیهان و مدرسان مساوی ویکسان نمی باشند؛ پس همانا در میــان صــوفیه ، در هــر زمانی هم جاهل و هم علمای عارف وجود دارد. همانطور که فقها نیز اینگونه هستند. در آنها فاسقانی است که به خوردن حرام روی می آورند. و هــم در میان آنها نیکوکاران پرهیزگار می باشند . و همچنین مفسران و محــدثان و سایر علما حتی سربازان ، نظامیان ، پادشاهان ، قاضیان ، امیران وبازاریــان

نیزاین گونه می باشند . درهرزمانی هم در میان آنها صالح و اصلح است وهم فاسد و افسد می باشد . و این امری رایج ومشهور است کـه هـیچ شـبهه و شکی در آن در نزد عموم نیست . و نوع فاسد فقط مذموم و نکوهیده اسـت بدون نوع صالح. و ناقصان کوته نظر از متفقهان جاهل همان کسانی هستند که از فاسد پیروی می کنند وعیوب مسلمانان را آشکار مـی سـازند و اهـل کمال جز کمال را نمی بینند و عیوب و زشتیها را با روی گردانـدن و تأویـل نمودن به شریف ترین خصلتها می پوشانند و همانا اعمال بـه قصـد و اراده بستگی دارد . و خداوندبه نیات داناتر است.»

وَلَا يُفْتَرَى عَلَى هَذَا الْمُصَنِّفِ اَوْ غَيْرِهِ بِاَنَّهُ يَحْكُمُ عَلَى طَائِفَـةٍ مَخْصُوْصَـةٍ بِمَا يَذْكُرُهُ فِيْ كِتَابِهِ ، فَيُنْكِرُ هُوَ عَلَى اَهْلِ زَمَانِهِ بِسُـوْءِ ظَنِّـهِ وَتَجَسُّسِـهِ ، وَيَتَعَلَّـلُ بِكَلَامِ غَيْرِهِ مِنَ الْعُلَمَاءِ ، فَاِنَّ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فِـى الـدِّيْنِ مِـنْ اَصْـلِهِ وَارِدٌ عَلَـى الْعُمُوْمِ. وَالتَّخْصِيْصُ مِنْ فَهْمِ الْمُتَفَقِّهَةِ الْقَاصِرِ لِقُبْحِ نِيَّتِهِ وَخُبْثِ طَوِيَّتِـهِ ،وَ يُسِـيْئُوْنَ الظُّنُوْنَ بِكَلَامِ الْمُصَنِّفِ هَهُنَا ،وَكَلَامِ غَيْرِهِ مِنْ اَهْلِ التَّصَـانِيْفِ الْمُصَـرِّحِيْنَ بِالْاِنْكَـارِ عَلَى مَنْ خَالَفَ الشَّرِيْعَةَ وَنَابَذَ اَحْكَامَهَا عَلَى الْعُمُوْمِ فِيْ كُـلِّ مَـنْ خَـالَفَ وَ نَابَـذَ ، فَتَرَاهُمْ يُخَصِّصُـونَ هُـمْ فِـيْ اِنْكَارِهِمْ،وَيَقْـذِفُوْنَ قَوْمًـا مَخْصُوْصِـيْنَ ،وَيَلْعَنُـوْنَهُمْ ، وَيَشْتُمُوْنَهُمْ ، وَيَنْسِبُوْنَ ذَلِكَ الصَّنِيْعَ اِلَى الْكُتُبِ ، فَيَقُوْلُوْنَ : قَـالَ فُلَـانٌ فِـيْ كِتَابِـهِ كَذَا، وَقَالَ فُلَانٌ فِيْ كِتَابِهِ كَذَا ،وَ فُلَانٌ اِنَّمَا قَالَ فِيْمَنْ هُوَ مَوْصُوْفٌ بِـذَلِكَ ،وَجَمِيْـعُ الْعُلَمَاءِ عِنْدَهُ بَرِيْئُوْنَ مِمَّا قَالَ ،وَاِنَّمَا قَالَ مِمَّا هُوَ مَوْجُوْدٌ فِيْ زَمَانِنَا فَاِنَّ مَا لَـمْ يُعْلَـمْ بِعَيْنِهِ لَا اِثْمَ فِيْهِ **.و دروغ نیست اگر گفته شود که این مصنف یاغیر او با آنچـه در کتابش ذکرمی نماید برگروه وطایفه مخصوصی حکم می کند . پـس اوبـر اهل زمان خویش با بدگمانی و تجسس عیب می گیرد و بـه کـلام غیـر او از**

علمادلیل می آوردپس همانا نهی از منکر در دین در اصل آن بر عمــوم وارد است . و تخصیص از فهم متفقهان کوته نظر به دلیــل بــدی نیــت و اراده او می باشد. و بدگمان هستند به کلام مصنف دراینجــاو کــلام غیــر او از اهــل تصنیف در حالی که به تصریح انکار می کنند بر کسی که مخالفت می کند با شریعت و احکام آن بر عموم در مورد هر کسی که مخالفت و ستیزه جــویی می کند. پس می بینی آنان را که در انکارشان تخصیص مــی آورنــد و قــوم مخصوصی رامواردطعن قرارمی دهندوآنان را لعنت می کنندوناسزامی گویند وآن عمل را به کتابهانسبت می دهند پس مــی گوینــد « فلانــی در کتــابش اینگونه گفت و فلانی درکتابش آن گونه گفت و فلانی فقــط گفــت در مــورد کسانی که موصوف به آن می باشــند» وتمــامی علمــادر نــزد او پــاک ودور می باشند از آنچه که گفت وهمانا او سخن گفت ازآنچه که درزمان ما موجود می باشد پس هماناآنچه عین آن دانسته نشود ، هیچ گناهی درآن نیست.

وَالْكِتَابُ وَالسُّنَّةُ عَلَى اِنْكَارِ الْمَنَـاكِرِ بوَجْـهِ الْعُمُـوْمِ لَـا الْخُصُـوْصِ لِـاَنَّ الْخُصُوْصَ فَضِيْحَةٌ وَ هَتْكٌ وَسُوْءُ ظَنٍّ وَتَجَسُّسٌ ، وَكُلُّ هَذَا حَرَامٌ فِيْ عِلْمِهِمُ الَّـذِيْ هُمْ يَزْعَمُوْنَ الْقِيَامَ بِهِ . فَالْوَاجِبُ عَلَيْنَا اَنْ لَا نُسِيْءَ الظَّنَّ بِاَحَدٍ مِنَ النَّاسِ بِعَيْنِـهِ ، وَ نُأَوِّلَ الْـاَقْوَالَ وَالْاَعْمَـالَ لِإِخْوَانِنَـا الْمُسْـلِمِيْنَ سَـتْرًا عَلَـيْهِمْ ، وَ لَـا نَتَجَسَّـسَ عَـنْ عَوْرَاتِهِمْ، وَنَتَّضِحَهُمْ عَلَى الْعُمُوْمِ مِنْ غَيْرِ اَنْ نَظُنَّ فِيْهِمْ مَا نَذْكُرُهُ لَهُـمْ فَضْـلًا عَـنِ التَّصْرِيْحِ لَهُمْ بِاَنَّهُ فِيْهِمْ ، وَنَتَّبِعَ فِيْ ذَلِكَ طَرِيْقَةَ اللهِ وَرَسُوْلِهِ فِـي الْـاَمْرِ بِـالْمَعْرُوْفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ ، وَاللهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ .

و کتاب و سنت بر انکار منکرها به وجه عموم می باشد نه خصــوص، زیرا که خصوص رسوایی و پرده دری و بدگمانی و تجسس می باشــد و همــه آن در علم آنانی که قیام به آن را گمان می کنند حرام می باشد.

پس بر ما واجب است که به احدی از مردم بعینه بد گمان نباشـیم و گفتارها و کردارها را برای برادران مسلمانمان به خاطر پوشـاندن بـر آنـان تأویل نماییم وبه دنبال عیوب آنان نگردیم وعیب شـان را بـر عمـوم فـاش نسازیم بدون اینکه در مورد آنان آنچه را که برای آنان ذکر نمـودیم گمـان کنیم چه برسد بر اینکه تصحیح کنیم بر آنان به اینکه همانـا آن در ایشـان می باشد . ودر آن راه و روش خداوند و رسولش را در امر به معروف ونهـی از منکر پیروی کنیم وتنها خداوند است که مفسد را از مصلح می شناسد .

وَنُخَالِفُ عَلَى مَا اصْطَلَحَ عَلَيْهِ عُلَمَاءُ هَذَا الزَّمَانِ وَ وُعَّاظُهُمْ مِنْ تَخْصِيْصِ النَّاسِ بِالْمَقَاصِدِ فِي الْكَلَامِ وَتَقْرِيْعِهِمْ وَتَوْبِيْخِهِمْ وَفَضِيْحَتِهِمْ عَلَى رُؤُوْسِ الْأَنَامِ مَعَ التَّجَسُّسِ وَالظُّنُوْنِ السَّيِّئَةِ فِي الْخَاصِّ وَالْعَامِّ وَ اعْتِقَادِهِمْ كُلَّ ذَلِكَ طَاعَةً وَ هُوَ مِـنْ اَقْبَحِ الْآثَامِ ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ انْتَهَى .

و ما مخالف هستیم با آنچه که علمای این زمان و وعـاظ آن اختیـار نمودند از تخصیص مردم در مقاصد سخن و کوبیدن و توبیخ نمودن و رسـوا ساختن آنان جلوی مردم همراه با تجسس وبـد گمـانی در خـاص و عـام و اعتقادشان بر اینکه همه آن طاعت و عبادت می باشد . در حالی که آن ازبد ترین گناهان است. و هیچ نیروی برطاعت وهیچ بازدارنده ای از گناه نیسـت مگربه خواست خداوند بلند مرتبه بزرگ .

بدان ای طالب صادق ! هر گاه از عبارات سـابق معلـوم گردیـد کـه وجود اخلاص وعمل هر دو موقوف بر کسب طریقت شد، .باید که شـب وروز به ذکر حق جل جلاله مشغول باشی تا کـه بـاطن شـما از آلـودگی عجـب وریـا و بدگمانی وتجسس و باقی اوصاف مذمومه خلاص شود وبـه اوصـاف حمیـده مثل اخلا ص وعمل نیک وتواضع وانکسار وغیر ذلک متصف گردد وخلاصی از این اوصاف مذمومه ومتصف شدن به اوصاف حمیده ،موقوف بر ذکر قلبـی

است که خاصه طریقه حضرات نقشبندیه مجددیه می باشد وبه مجـرد ذکـر زبانی با وجود غفلت قلب کار نمی گشاید .چنانـکه مولوی ـ قدس سره ـ در مثنوی به آن تصریح نموده .

✓ **مثنوي :**

مشک را بر تن مزن بر دل بمال

مشک چه بود نام پاک ذوالجلال

قَالَ فِیْ كِتَابِ مَنْهَجِ الْقُوَى فِیْ تَرْجَمَةِ هَـذَا الْبَيْـتِ : الْمَعْنَـی؛ الْمِسْـكُ لَـا تَضْرِبْهُ وَتَحُطَّهُ عَلَى الْبَدَنِ بَلِ امْسَحْهُ عَلَى الْقَلْبِ ، اَیْ لَا تُعَطِّرْ ظَاهِرَ بَشَـرَتِكَ بَـلْ عَطِّرْ قَلْبَكَ ، فَاِنْ قُلْتَ : مَا يَكُوْنُ هَذَا الْعِطْرُ وَالْمِسْكُ اَجَابَـكَ اسْـمَ اللهِ الطَّـاهِرِ ذِی الْجَلَالِ ، فَاِنَّ الْقَلْبَ يَتَعَطَّرُ بِهِ.

در کتاب «منهج القوي» در ترجمه این بیت گفت : مشک را بر بـدن خود نزن بلکه آن را بر قلب خود بزن، یعنی ظاهر بدن خودت را معطر نکـن بلکه قلبت رامعطر کن. پس اگر گفتی این عطر و مشـک چیسـت؟ بـه تـو جواب می دهم ، نام خداوند پاک صاحب جلال و بزرگی. پس همانا قلـب بـه وسیله آن معطر می گردد .

تَنْبِيْهٌ : قَالَ اللهُ تَعَالَى فِیْ حَدِيْثِهِ الْقُدْسِیِّ : مَنْ قَالَ (لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ) دَخَـلَ حِصْنِیْ ، وَمَنْ دَخَلَ حِصْنِیْ اَمِنَ مِنْ عَذَابِیْ [۱]. وَقَالَ عليه السلام: ثَمَـنُ الْجَنَّـةِ (لَـا اِلَـهَ اِلَّـا

۱- اَلْفِرْدَوْسُ بِمَأْثُوْرِ الْخِطَابِ، ص۲۵۱، ج۵، بَابُ الْيَاءِ، كَنْـزُ الْعُمَّـالِ ص۴۱۶، ج۱، اَلْاِتِّحَافَاتِ والسَّنِيَّةُ بِالْاَحَادِيْثِ الْقُدْسِيَّةِ، ص.۴۱

اللهُ)[1] : وَبِذِكْرِاللهِ تَعَالَى يَتَعَطَّرُ الْقَلْبُ ، وَيَتَطَهَّرُ . قَالَ اللهُ تَعَالَى: ﴿ اِنَّ اللهَ يُحِبُّ التَّوَّابِيْنَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِيْنَ ﴾ [2]وَقَالَ ﷺ: اِنَّ اللهَ تَعَالَى طَهُوْرٌ ،لَا يَقْبَلُ اِلَّا طَهُوْرًا.[3]

۱-كَنْزُ الْعُمَّال ص۴۰۹ ثَمَنُ الْجَنَّةِ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ.(عَدْوُ بْنُ مَرْدَوِيَّةَ عَنْ اَنَسٍ) وَعَبْدَةُ بْنُ حَمِيْدٍ فِيْ تَفْسِيْرِهِ عَنِ الْحَسَنِ مُرْسَلاً (كَنْزُالْعُمَّالِ ص۴۱۹ ج ۱) **حدیث شماره ۱۷۹۰:« بها و قیمت بهشت ، لا اله الا الله است .»**

حَدَّثَنِیْ جِبْرَئِيْلُ ، قَالَ : يَقُوْلُ اللهُ تَعَالَى :(لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ) حِصْنِیْ ، فَمَنْ دَخَلَهُ اَمِنَ مِنْ عَذَابِیْ . اِبْنُ عَسَاكِرَ .

جبرئیل برای من نقل کرد ، گفت : خداوند بلند مرتبه می فرماید :« لا اله الا الله دژ من است هر کس که در آن وارد شود از عذاب من در امان می ماند.» عَنْ عَلِیٍّ ﷛كَنْزُ الْعُمَّالِ ص۴۱۶ ج ۱

۲-سوره بقره آیه ۲۲۲

۳ - وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ ، قَالَ :قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ :لَا تُقْبَلُ صَلَوةٌ بِغَيْرِ طَهُوْرٍ ،وَلَا صَدَقَةٌ مِنْ غُلُوْلٍ . رَوَاهُ مُسْلِمٌ ــ مِشْكَوةُ الْمَصَابِيْحِ، ص۴۱، كِتَابُ الطَّهَارَةِ ، بَابُ يُوْجَبُ الْوُضُوْءَ، الْفَصْلُ الْاَوَّلُ ــ

و ابنَ عمر گفت ، رسول خدا ﷺ فرمود:« پذیرفته نمی شود نمازی بدون پاکی وطهارت ونه صدقه ای از آن مالی که از خیانت بدست آورده باشد.

قَالَ اَبُوهُرَيْرَةَ: يَا اَيُّهَاالنَّاسُ اِنَّ اللهَ طَيِّبٌ،لَا يَقْبَلُ اِلَّا طَيِّبًا ، وَاِنَّ اللهَ اَمَرَ الْمُؤْمِنِيْنَ بِمَا اَمَرَ بِهِ الْمُرْسَلِيْنَ ، فَقَالَ : «يَااَيُّهَاالنَّاسُ كُلُوْا مِمَّا فِی الْاَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا » وَقَالَ: « يَا اَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوْا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوْاصَالِحًا»تَسْدِيْدُ الْقَوْس(مُسْلِمٌ وَاَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِیُّ)عَنْ اَبِیْ هُرَيْرَةَ مُسْلِمٌ اَلزَّكَوةُ بَابُ قَبُوْلِ الصَّدَقَةِ مِنَ الْكَسْبِ الطَّيِّبِ ۸۵/۳و۸۶ تَحْرِيْرُ تُحْفَةِ الْاَحْوَذِیْ ۳۳۵/۳۳۳/۸اَحْمَدُ ۲/ ۳۲۸وَانْظُرِ الدَّارِمِیَّ ۳۰۰/۲ ،اَلْبَغَوِیَّ ۱ــ۱۴۰،تَفْسِيْرَ ابْنِ كَثِيْرٍ ۴۷۱/۵، اَلْفِرْدَوْسَ بِمَأْثُوْرِالْخِطَابِ ص۲۷۵ ج۵ بَابَ الْيَاءِ،

قَالَ الْقُشَيْرِیُّ : الْقَلْبُ مَوْضِعُ نَظَرِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ ، فَيَا عَجَبَا مِمَّنْ يَهْتَمُّ بِوَجْهِهِ الَّـذِیْ هُوَ مَنْظَرُ الْخَلْقِ، فَيَغْسِلُهُ مِنَ الْاَقْذَارِوَالْاَدْنَاس ، فَيُزَيِّنُهُ بِمَا اَمْكَنَهُ لِئَلَّا يَطَّلِعَ مَخْلُوْقٌ عَلَى عَيْبِهِ ،وَلَا يَهْتَمُّ بِقَلْبِهِ الَّذِی هُوَ مَنْظَرُ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ حَتَّى يُطَهِّرَهُ ، وَيُطَيِّبَـهُ لِنَظَـرِ رَبِّهِ. قَالَ تَعَالَى: « وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ» قَالَ الْبَيْضَاوِیُّ : اَیْ نَفْسَكَ مِنَ الْاَخْلَاقِ الذَّمِيْمَـةِ وَ الْاَفْعَالِ الرَّدِيَّةِ انْتَهَى .

خداوند متعال در حدیث قدسی فرمود : « هر کس که بگویـد لا الـه الا الله (هیچ خدایی بجز او نیست) به دژمن داخل می گردد و هر کس به دژ من وارد گردد از عذاب من در امان می مانـد.» پیـامبرﷺ فرمـود : « بهـا و قیمت بهشت لا اله الا الله می باشد. وقلب به ذکر خداوند بلند مرتبه، پاک و معطر می گردد.»

خداوند بلند مرتبه فرمود : « همانا خداوند توبه کنندگان و پاکان را دوست دارد.»وپیامبر ﷺ فرمود : « همانا خداوند بلند مرتبـه پـاک اسـت و قبول نمی نماید مگر پاک را » وقشیری گفته اسـت ، قلـب محـل نظـر رب العالمین است پس جای تعجب می باشد از کسی که به چهره خویش کـه آن محل نظر مردم می باشد اهتمام می ورزد .

پس آن را از ناپاکی ها می شوید و آن را بـا آنچـه کـه امکـان دارد مزین می سازد . تا اینکه مخلوقی بر عیب او مطلع نگردد وبه قلبش کـه آن

ابو هریره گفت : ای مردم همانا خداوند پاک است و جز پاکی را قبول نمی کنـد وهمانا خداوند مؤمنین را امر نمود به آنچه که مرسلین را امر نمود.پس فرمود : « ای مردم بخورید از آنچه که در زمین است حلال و پاک آن را » . وفرمود : « ای پیامبران بخورید از پاکی ها وعمل صالح و نیکو انجام دهید.»

محل نظر پروردگار جهانیان است ، اهتمام نمی ورزد . تا اینکــه آن را بــرای نظر پروردگارش پاک و مطهر گرداند.» خداوند بلند مرتبه فرمــود :« وَثِيَابَـكَ فَطَهِّـرْ **» وجامه های خودراپاک ساز. بیضاوی گفت : یعنی نفست را از اخــلاق ناپسند و اعمال زشت پاک کن.**

فَعُلِمَ اَنَّ عَدَمَ السَّعْيِ فِيْ طَهَارَةِ الْقَلْبِ لَا يَكُـوْنُ اِلَّـا مِـنَ النِّفَـاقِ ، وَلِهَـذَا يَقُوْلُ: فَذِكْرُ اللهِ مِسْكُ الْبَاطِنِ ، وَلَكِنَّهُ لِمَا جَعَلَهُ الْمُنَافِقُ عَلَى لِسَانِهِ وَلَمْ يُشْـغِلْ بِـهِ قَلْبَهُ صَارَ مَعْصِيَةً ، وَمِنْ هَذِهِ الْمَعْصِيَةِ ظَهَرَتِ الرَّوَائِحُ الْقَبِيْحَةُ،

پس دانسته شد که همانا کوشش ننمودن در پاکی قلب، جــز از روی نفاق و دو رویی نمی باشد و به همین دلیل می گوید پس ذکر ویاد خدا، عطر خوشبو کننده باطن است و اما چون منافق آن را بر زبانش قرار داد و قلبش را به آن مشغول نساخت معصیت و گناه شد و از این گنــاه بوهــای ناپســـند ظاهر گردید .

فَاعْلَمْ اَنَّ الذِّكْرَ عَلَى ثَلَاثَةِ اَنْوَاعٍ ؛ ذِكْرٌ بِاللِّسَانِ مَعَ غَفْلَةِ الْقَلْبِ ، وَيُسَـمَّى ذِكْرَ الْعَادَةِ ، وَهُوَ ذِكْرُ الْعَوَامِّ ، وَثَمَرَتُهُ الْعِقَابُ لِاَنَّهُ ذَنْبٌ . وَذِكْرٌ بِاللِّسَانِ مَعَ حُضُوْرِ الْقَلْبِ ، وَيُسَمَّى ذِكْرَ الْعِبَادَةِ ، وَهُوَ ذِكْرُ الْخَوَاصِّ ، وَثَمَرَتُهُ الثَّوَابُ . وَذِكْـرٌ بِجَمِيْـعِ الْجَوَارِحِ وَالْاَعْضَاءِ ، وَيُسَمَّى ذِكْرَ الْمَعْرِفَةِ وَالْمَحَبَّةِ ، هُوَ ذِكْرُ الْخَوَاصِّ الْخَـوَاصِّ ، وَثَمَرَتُهُ لَايُمْكِنُ التَّعْبِيْرُ عَنْهَا ، وَلَا يَعْلَمُ قَدْرَ ذَلِكَ الذِّكْرِ اِلَّا اللهُ تَعَالَى انْتَهَى .

پس بدان همانا ذکر بر سه نوع می باشد:

نوع اول: ذکر با زبان همراه با غفلت و ناآگاهی قلب که ذکر عادت نامیده می شودوآن ذکرعوام است وثمره آن عقاب وعذاب الهی است .

نوع دوم: ذکر بازبان همراه باحضور وآگاهی قلب که ذکر عبادت نامیده می شودوآن ذکر خواص است و ثمره آن ثواب می باشد.

نوع سوم : و ذکر با تمامی جوارح و اعضای بدن که ذکر معرفت ومحبت نامیده می شود و آن ذکر خواص خواص است و امکان بیان نمودن ثمره آن نیست . و جز خداوند بلند مرتبه قدر و ارزش آن را کسی نمی داند .

حق ﷻ نویسنده ـ عُفِیَ عَنْهُ ـ و جمیع مسلمانان را از زمره ذاکران صادق محسوب گرداند وبر محبت ایشان بمیراند واز عداوت وانکار حالات ایشان نگاه دار ـ بمنه وکرمه ـ

بحــث اول
ذبح عندالقبور

بعضی کسانی که رساله هایی در این باره نوشته اند که بــه حــلال ، حرام می گویند وحال آنکه این مسأله قابل تحقیق و تأمّل است.همان گونــه که خداوند متعال می فرماید: ﴿ فَكُلُوْا مِمَّا ذُكِرَ اسْـمُ اللهِ عَلَيْـهِ اِنْ كُنْـتُمْ بِآيَاتِـهِ مُؤْمِنِيْنَ﴾[1] **«پس بخورید از آنچه نام خدا برآن ذکر شده است (یعنی نزدیــک ذبح وَی) اگر به آیات خدا مؤمن هستید. »**

﴿ فَكُلُوْا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ﴾ اَیْ ذُبِحَ عَلَـى اسْـمِهِ ﴿اِنْ كُنْـتُمْ بِآيَاتِـهِ مُؤْمِنِيْنَ ﴾ ﴿ وَ مَالَكُمْ اَلَّا تَأْكُلُوْا مِمَّا ذُكِرَاسْمُ اللهِ عَلَيْهِ مِنَ الـذَّبَائِحِ وَ قَـدْ فَصَّـلَ ﴾ بِالْبَنَاءِ لِلْمَفْعُوْلِ وَ لِلْفَاعِلِ فِی الْفِعْلَيْنِ ﴿لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ ﴾ فِی آيَاتِهِ : ﴿ حُرِّمَـتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ ﴾ ، ﴿ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ اِلَيْهِ ﴾ مِنْهُ فَهُوَ اَيْضًا حَلَالٌ لَكُـمُ، الْمَعْنَـى لَـا مَانِعَ لَكُمْ مِنْ أَكْلِ مَا ذُكِرَ وَ قَدْ بَيَّنَ لَكُمُ الْمُحَرَّمَ اَكْلُهُ وَ هَذَا لَيْسَ مِنْهُ[2].

« پس بخورید از آنچه نام خدا بر آن ذکر شده اســت.» ذبــح کــرده شده به نام خدا« اگر شما به آیات او ایمان دارید.» « و شما را چه شده است که نمی خورید از آن قربانی هایی که نام خدا بر آن ذکر شده اســت. وحــال آنکه در آیاتش برای شما به تفصیل بیان کرده است.آنچه را که بر شما حرام ساخته است. خداوندمی فرماید:﴿ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ﴾**«حیوان خود مرده بر شما حرام گردانیده شد » مگر آنچه مضطر (مجبور) به خــوردنش باشــید .**

---

۱ - سوره انعام آیه ۱۱۸

۲- تفسیر جلالین ص ۱۲۳ سطر ۱۷

پس آن نیز بر شما حلال است. یعنی هیچ مانعی برای شمادرخوردن آنچه نام خدا درآن ذکر شده نیست وبه تحقیق برای شما بیان کرده است آنچه خوردن آن حرام شده است . واین(حیوانی که نام خداوند هنگام ذبحش گفته شده)ازحرام کرده شده ها نیست .

یَقُولُ تَعَالَی ذِکْرُهُ لِنَبِیِّهِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِیْنَ بِهِ وَ بِآیَاتِهِ فَکُلُوْا اَیُّهَاالْمُؤْمِنُونَ مِمَّا ذَکَّیْتُمْ مِنْ ذَبَائِحِکُمْ ، وَ ذَبَحْتُمُوهُ الذَّبْحَ الَّذِی بَیَّنْتُ لَکُمْ اَنَّهُ تَحِلُّ بِهِ الذَّبِیْحَةُ لَکُمْ ، وَ ذَلِكَ مَاذَبَحَهُ الْمُؤْمِنُونَ بِی مِنْ اَهْلِ دِینِکُمْ دِینِ الْحَقِّ، وَ ذَبَحَهُ مَنْ دَانَ بِتَوْحِیدِی مِنْ اَهْلِ الْکِتَابِ ، دُونَ مَا ذَبَحَهُ اَهْلُ الْاَوْثَانِ وَ مَنْ لَا کِتَابَ لَهُ مِنَ الْمَجُوسِ ،« اِنْ کُنْتُمْ بِآیَاتِهِ مُؤْمِنِینَ ». یَقُولُ: اِنْ کُنْتُمْ بِحُجَجِ اللهِ الَّتِی اَتَتْکُمْ اَعْلَامُهُ بِاِحْلَالِ مَا اَحْلَلْتُ لَکُمْ وَ تَحْرِیمِ مَا حَرَّمْتُ عَلَیْکُمْ مِنَ الْمَطَاعِمِ وَ الْمَآکِلِ مُصَدِّقِیْنَ ، وَ دَعُوْا عَنْکُمْ زُخْرُفَ مَا تُوحِیْهِ الشَّیَاطِینُ بَعْضُهَا إِلَی بَعْضٍ مِنْ زُخْرُفِ الْقَوْلِ لَکُمْ ، وَ تَلْبِیسِ دِینِکُمْ عَلَیْکُمْ غُرُورًا الخ .[1]

خداوندی که یاد وذکرش بلند است به پیامبرش محمد ﷺ وبرای بندگانش که به او وآیاتش ایمان دارندمی گوید:پس بخورید ای مؤمنان از آنچه تزکیه (پاک) می کنید از ذبحهای تان وآن را ذبح می کنید ذبحی که بیان کردم هماناذبح نمودن آن برای شما حلال است . آن ذبح حلال ، ذبحی است که ایمان آورند گان به من از اهل دین شما (دین حق) آن را ذبح نمایند یا کسی از اهل کتاب پیرو یکتا پرستی من است، نه آن حیوانی که بت پرستان ومجوسیان که اهل کتاب نیستند ، ذبح نمایند. اگرشما به آیات

---

۱ - تفسیرالطبری جلد ۵ صفحه ۹ البحث الثامن

او ایمان دارید . خداوند می فرماید: اگر شما به حجت های خداوند که نشانه های آن به سوی شما آمد به حلال بودن آنچه برای شما حلال کردم وحرام بودن آنچه برای شماحرام نمودم از طعامها وخوردنیها تصدیق کننده هستید ، رها کنید اباطیلی را که شیطانها به شما از سخنهای بیهوده می گویند و دین شما را بر شما از روی فریب و حیله مشتبه می گردانند.

اَلسُّؤَالُ الثَّالِثُ: قَوْلُهُ ﴿ فَكُلُوْا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ﴾[1] صِيغَةُ الْاَمْرِ وَ هِيَ لِلْاِبَاحَةِ ، هَذِهِ الْاِبَاحَةُ حَاصِلَةٌ فِي حَقِّ الْمُؤْمِنِ وَ غَيْرِ الْمُؤْمِنِ ، وَ كَلِمَةُ (إنْ) فِي قَوْلِهِ ﴿ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِيْنَ﴾[2] تُفِيدُ الْاِشْتِرَاطَ .

وَ الْجَوَابُ: التَّقْدِيرُ لِيَكُنْ اَكْلُكُمْ مَقْصُورًا عَلَى مَا ذُكِرَ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ اِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِيْنَ. وَ الْمُرَادُ أَنَّهُ لَوْحَكَمَ بِاِبَاحَةِ اَكْلِ الْمَيْتَةِ لَقُدِحَ ذَلِكَ فِي كَوْنِهِ مُؤْمِنًا.[3]

سؤال سوم: این گفته خداوند:« پس بخورید از آنچه نام خدا بر آن ذکر شده است» صیغه امر است وآن برای اباحت می باشد واین حلال بودن در حق مؤمن وغیر مؤمن حاصل است وکلمه « اِنْ» در کلام خداوند تبارک وتعالی « اِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ » افاده شرط می کند.

جواب :تقدیر کلام این است : باید خوردن شمامقصور(محدود) باشد بر ذبیحه ای که نام خداوند بر او یاد شده است اگرشما به آیات او

۱- سوره انعام آیه ۱۱۸

۲ - سوره انعام آیه ۱۱۸

۳ - تفسیرکبیر جزء ۱۳ ص ۱۶۵

ایمان دارید ومرادآن است که اگر شخصی به مباح بودن خوردن مـردارحکم کند حتما در مؤمن بودنش عیب و نقص خواهد بود.

اَلْمَسْأَلَةُ الْأُولَى: قَوْلُه (وَكُلُوْا) صِيْغَةُ الْاَمْرِ ، وَ ظَاهِرُهَا لِلْوُجُوْبِ لَا اَنَّ الْمُرَادَهَهُنَا الْاِبَاحَةُوَ التَّحْلِيْلُ.[۱]

مسأله اول:کلام خداوند تعالی (وَكُلُوْا) صیغه امر است وظاهر آن برای وجوب است. نه اینکه مراد از آن در این جا اباحت وتحلیل باشد .

اَمْرٌ مُتَرَتِّبٌ عَلَى النَّهْيِ عَنِ اتِّبَاعِ الْمُضِلِّيْنَ الَّـذِينَ مِـنْ جُمْلَـةِ اَضْـلَالِهِمْ تَحْلِيـلُ الْحَرَامِ وَتَحْرِيمُ الْحَلَالِ.[۲]

امری است که مترتب شده است بر نهی از پیروی کردن گمراهـانی که از جمله گمراهیهای آنان ، حلال کردن آنچه حرام است وحـرام شـمردن آنچه حلال است، می باشد .

قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿فَكُلُوْا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ﴾ هَذَا جَوَابٌ لِقَوْلِ الْمُشْرِكِيْنَ حَيْـثُ قَالُوْا لِلْمُسْلِمِيْنَ : أَتَأْكُلُوْنَ مِمَّا قَتَلْتُمْ ، وَ لَا تَـأْكُلُونَ مِمَّـا قَتَـلَ رَبُّكُـمْ ؟ فَقَـالَ اللهُ تَعَـالَى لِلْمُسْلِمِيْنَ : (فَكُلُوْا) أَنْتُم(مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ) مِنَ الذَّبَائِحِ (اِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُـؤْمِنِيْنَ) . وَ قِيلَ : كَانُوْا يُحَرِّمُونَ اَصْنَافًا مِنَ النَّعَمِ ، وَيُحِلُّونَ الْمَيْتَـةَ ، فَقِيـلَ : اَحِلُّـوا مَااَحَـلَّ اللهُ ، وَ حَرِّمُوْا مَا حَرَّمَ اللهُ . فَعَلَى هَذَا الْقَوْلِ تَكُونُ الْآيَةُ خِطَابًا لِلْمُشْرِكِيْنَ .

و کلام خداوند تبارک وتعالی : «پس بخورید از آنچه اسم خدا بر آن ذکر شده است» این جوابی است برای سخن کافران آنجا که بـه مسـلمانان گفتند:آیا می خورید از آنچه که خودتان کشته اید و نمـی خوریـد ازآنچـه

---

۱ - تفسیر کبیر ج ۱۲ ص ۷۲

۲ - روح معانی ج ۸ ص ۱۲ سطر ۱۰

پروردگار شما می کشد؟ پس خداوند بلند مرتبه به مسلمانان فرمود : پس بخورید از ذبحهایی که نام خداوند بر آن ذکر شده است (اگر به آیات او ایمان دارید) وگفته شده : و ایشان گروهی ازحیوانا ت را حرام ومردار را حلال می شمردند. پس گفته شد حلال بشمارید آنچه خداوند حلال ساخته است وحرام بشمارید آنچه خداوند حرام ساخته است . پس بنابر این قول ، آیه خطاب به مشرکین می باشد .

وَ عَلَى الْقَوْلِ الْاَوَّلِ تَكُوْنُ الْآيَةُ خِطَابًا لِلْمُسْلِمِيْنَ ،وَ هُوَ الْاَصَحُّ لِقَوْلِهِ فِي آخِرِ الْآيَةِ﴿ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِيْنَ ﴾ ﴿وَ مَا لَكُمْ أَنْ لَّا تَأْكُلُوْا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ﴾ [1]يَعْنِي وَ اَيُّ شَيْءٍ لَكُمْ فِي أَنْ لَا تَأْكُلُوا وَ مَا يَمْنَعُكُمْ مِنْ أَنْ تَأْكُلُوْا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ؟وَ هَذَا تَأْكِيدٌ فِيْ اِبَاحَةِ مَا ذُبِحَ عَلَى اسْمِ اللهِ دُوْنَ غَيْرِهِ.﴿وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ﴾ [2]يَعْنِي وَ قَدْ بَيَّنَ لَكُمُ الْحَلَالَ مِنَ الْحَرَامِ فِي مَا تَطْعَمُوْنَ.

و بنابر قول اول ، آیه خطاب بر مسلمین می باشد واین صحیح تر است به دلیل قول خداوند در آخر آیه « اِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِيْنَ» (اگر به آیات خداوند ایمان دارید و چه شده است شما را که نمی خورید از آنچه نام خداوند برآن ذکر شده است)یعنی چه چیز است شما را در این که نمی خورید وچه شما را منع می کند از اینکه بخورید از آنچه نام خداوند بر آن ذکرشده است .واین تاکیدی است برحلال بودن آنچه بر نام خداوندذبح شده است بدون غیر آن.﴿وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ ﴾ یعنی« وبیان کرده است برای شما حلال را از حرام در آنچه که می خورید .»

---

۱ -سوره انعام آیه ۱۱۹

۲ -سوره انعام آیه ۱۱۹

وَ قَالَ جُمْهُوْرُ الْمُفَسِّرِيْنَ : الْمُـرَادُ بِقَوْلِـهِ ﴿ وَ قَـدْ فَصَّـلَ لَكُـمْ مَـا حَـرَّمَ عَلَيْكُمْ﴾ اَلْمُحَرَّمَاتُ الْمَذْكُوْرَةُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى:﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللهِ بِهِ﴾[1]

جمعی از مفسرین گفتند: منظور از سخن خداوند بلند مرتبه «وَقَـدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ» حرام شده های مذکور در سخن خداوند بلند مرتبه است که می فرماید : «حرام شده است برای شما مردار و خون یعنی خـون ریخته شده وگوشت خوک وآنچه نام غیر خدا بر آن یاد شود. »

وَ اَوْرَدَ الْاِمَامُ فَخْرُالدِّينِ الرَّازِيُّ هَهُنَا اِشْكَالًا ، فَقَـالَ فِـي سُـورَةِ الْاَنْعَـامِ مَكِّيَّةٌ وَ سُورَةِ الْمَائِدَةِ مَدَنِيَّةٌ ، وَ هِيَ آخِرُ مَا اَنْزَلَ اللهُ تَعَالَى بِالْمَدِينَـةِ ، وَ قَوْلُـهُ (وَ قَدْ فَصَّلَ)يَجِبُ اَنْ يَكُوْنَ ذَلِكَ الْمُفَصَّلُ مُتَقَدِّمًا عَلَى هَذَا الْمُجْمَلِ ، وَالْمَدَنِيُّ مُتَـاَخِّرٌ عَنِ الْمَكِّيِّ ، فَيَمْتَنِعُ كَوْنُهُ مُتَقَدِّمًا .ثُمَّ قَالَ :بَلِ الْاَوْلَى اَنْ يُقَالَ الْمُرَادُ قَوْلُهُ تَعَالَى بَعْدَ هَذِهِ الْآيَةِ:﴿ قُلْ لَا اَجِدُ فِيمَا أُوْحِيَ اِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَّطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَّكُونَ مَيْتَـةً أَوْدَمًا مَّسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ﴾[2]وَ هَذِهِ الْآيَةُ وَ اِنْ كَانَتْ مَذْكُورَةً بَعْدَ هَـذِهِ الْآيَـةِ بِقَلِيْلٍ اِلَّا اَنَّ هَذَا الْقَدْرَ مِنَ التَّأْخِيرِ لَا يَمْنَعُ اَنْ يَكُونَ هُوَ الْمُرَادَ . قَالَ كَاتِبُـهُ : وَلَمَّـا ذَكَرَ الْمُفَسِّرُونَ وَجْهًا وَ هُوَ اَنَّ اللهَ لِمَا عَلِمَ اَنَّ سُورَةَ الْمَائِدَةِ مُتَقَدِّمَـةٌ عَلَـى سُـورَةِ الْاَنْعَامِ فِي التَّرْتِيبِ لَا فِي النُّزُولِ حَسَّنَ عَوْدَ الضَّمِيْرِ فِي قَوْلِهِ ﴿وَ قَـدْ فَصَّـلَ لَكُـمْ

---

۱ - سوره مائده آیه ۳

۲ -سوره انعام آیه ۱۴۵

مَّاحَرَّمَ عَلَيْكُمْ ﴾ اِلَى مَا هُوَ مُتَقَدِّمٌ فِى التَّرْتِيبِ ،وَ هُوَ قَوْلُهُ (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَـةُ) اَلْآيَةُ وَاللهُ اَعْلَمُ بِمُرَادِهِ .[1]

امام فخرالدين رازی در اينجا اشكالی را وارد كرده است. پس گفت: همانا سوره انعام ، مكی وسوره مائده مدنی است وآن آخرين سوره ای است كه خداوند در مدينه نازل فرمود. وسخن خداوند بلند مرتبه: «وَقَدْ فَصَّلَ» ايجاب می كند كه آن تفصيل، متقدم باشد بر اين مجمل ومدنی، متاخر از مكی است ، پس مقدم شدن آن ممتنع می باشد. سپس گفت بلكه بهتر آن است كه گفته شود: منظور از آن گفته خداوند بلند مرتبه بعد از اين آيه باشد كه می فرمايد :« بگو نمی يابم در آنچه به من وحی فرستاده شده هيچ چيز حرام بر خورنده كه آن را خورد مگر آنكه مردار يا خون ريخته شده يا گوشت خوک باشد» واين آيه اگر چه بعد از اين آيه به فاصله كمی ذكر شده است ولی اين مقدار از تأخير ممانعت نمی كند كه آن مراد ومنظور باشد . نويسنده كتاب گفت: وهنگامی كه مفسرين وجهی را ذكر كردند وآن اين است كه همانا خداوند به دليل آنكه می دانست كه سوره ما ئده مقدم بر سوره انعام است در ترتيب نه در نزول ، زيبا دانست كه برگرداندضمير را در قولش﴿ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَّا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ﴾ به آنچه در ترتيب مقدم است وآن سخن خداوند بلند مرتبه﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ﴾ می باشد وخداوند به مراد خويش دانا تر است.

﴿فَكُلُوْا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ اِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِيْنَ﴾ هُوَ مُسَبَّبٌ عَنْ اِنْكَارِاتِّبَاعِ الْمُضِلِّيْنَ الَّذِينَ يُحِلُّوْنَ الْحَرَامَ ، وَ يُحَرِّمُوْنَ الْحَلَالَ ، وَ ذَلِكَ اَنَّهُمْ كَانُوْا

---

۱ - تفسير خازن ج ۲ ص ۴۱

يَقُوْلُوْنَ لِلْمُسْلِمِيْنَ : اِنَّكُمْ تَزْعَمُوْنَ اَنَّكُمْ تَعْبُدُونَ اللهَ ! فَمَا قَتَلَ اللهُ اَحَقَّ اَنْ تَأْكُلُوا مِمَّا قَتَلْتُمْ اَنْتُمْ . فَقِيلَ لِلْمُسْلِمِيْنَ : اِنْ كُنْتُمْ مُتَحَقِّقِينَ بِالْاِيْمَانِ فَكُلُوْا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ خَاصَّةً اَىْ عَلَى ذَبْحِهِ دُونَ مَا ذُكِرَ عَلَيْهِ اسْمُ غَيْرِهِ مِنْ آلِهَتِهِمْ اَوْمَاتَ حَتْفَ اَنْفِهِ« وَ مَا لَكُمْ اَلَّاتَأْكُلُوْا» (مَا) اسْتِفْهَامٌ فِى مَوْضِعِ رَفْعٍ بِالْاِبْتِدَاءِ (وَ لَكُمْ) اَلْخَبَرُ اَىْ وَ اَىُّ غَرَضٍ لَكُمْ فِى اَنْ لَاتَأْكُلُوْا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ « وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ» بَيَّنَ لَكُمْ «مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ» مِمَّا لَمْ يُحَرِّمْ بِقَوْلِهِ: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ ».[1]

(پس بخورید از آنچه بر آن نام خداوند ذکر شده است اگر به آیات او ایمان دارید) . این قول پیدا شده از پیروی انکار گمراه کنندگان که حرام را حلال وحلال را حرام می شمرند و این ثابت است. چون آنها به مسلمانان می گفتند: همانا شما گمان می کنید که خداوند را عبادت می کنید ، پس آنچه خداوند کشته بهتر است که بخورید از آن چه خودتان کشته اید.پس خداوند به مسلمین فرمود : « که فقط از آنچه نام خداوند بر آن ذکر شده است ،بخورید » اگر حقیقتا ایمان دارید نه اینکه از آن چه نام بتهایشان بر آن ذکر شده و یا حیوانی که مرده است بخورید (وَ مَالَكُمْ اَلَّا تَأْكُلُوْا) ما استفهامیه است و مرفوع محلا مبتدا است و« لَكُمْ» خبر است یعنی چه هدفی برای شمااست که نمی خورید از آنچه نام خداوند بر آن ذکر شده است(وَ قَدْ فَصَّل لَكُمْ) یعنی برای شما بیان کرد آنچه راکه بر شماحرام ساخته است از آنچه حرام نکرده است باقولش « حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ » بر شما مردارحرام شد.

---

۱ – تفسیر مدارک ج ۲ ص ۴۷

﴿ وَ مَا لَكُمْ اَلَّا تَأْكُلُوْا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَّا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ اِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ اِلَيْهِ﴾[1]

«و شما را چه شده است که نمی خورید از آنچه نام خداوند بر آن ذکر شده است و به تحقیق بیان نموده است آنچه بر شما حرام ساخته است مگر آنچه که به آن مضطر باشید .»

ثَوَابٌ بِالْكَفِّ عَنْ اَكْلِهِ ، وَ ذَلِكَ يَكُونُ مِمَّنْ آمَنَ بِالْكَفِّ اتِّبَاعًا لِاَمْرِ اللهِ وَ تَسْلِيمًا لِحُكْمِهِ ، وَ لَا نَعْلَمُ اَحَدًا مِنْ سَلَفِ هَذِهِ الْاُمَّةِ كَفَّ عَنْ اَكْلِ مَا اَحَلَّ اللهُ مِنَ الذَّبَائِحِ رَجَاءً ثَوَابَ اللهِ عَلَى تَرْكِهِ ذَلِكَ وَ اعْتِقَادًا مِنْهُ اَنَّ اللهَ حَرَّمَهُ عَلَيْهِ. فَبَيَّنَ بِذَلِكَ اِذَاكَانَ الْاَمْرُ كَمَا وَصَفْنَا اَنَّ اَوْلَى التَّأْوِيْلَيْنِ فِي ذَلِكَ بِالصَّوَابِ مَا قُلْنَا وَ قَدْ بَيَّنَّا فِيمَا مَضَى قَبْلُ اَنَّ مَعْنَى قَوْلِهِ فَصَّلَ وَ فَصَّلْنَا وَ فَصَّلَ بَيَّنَ اَوْ بَيِّنٌ بِمَا يُغْنِى عَنْ اِعَادَتِهِ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ .[2]

ثوابی است در خود داری کردن از خوردن آن و آن برای کسی است که تصدیق کند خودداری ازآن را به خاطر پیروی امر خداوند و تسلیم در برابر او و بر حکم و دستورات او . و هیچ یک از گذشتگان این امت را نمی شناسیم که از خوردن ذبائحی که خداوند حلال نموده خودداری کند به امید دستیابی به ثواب خداوند بر ترک آن و به دلیل اعتقادش بر اینکه خداوندآن را بر اوحرام نموده است. پس واضح شد وقتی که امر آن گونه باشد که ما وصف کردیم بی گمان بهترین دو تأویل در حق آیه و محق ترین آنها بر حق بودن گفته ما است (و حال آنکه در گذشته بیان کردیم که معنی

---

۱ - سوره انعام آیه ۱۱۹

۲ - جامع البیان تفسیر قرآن جزء هشتم

قولش (فَصَّلَ و فَصَّلْنَا وفَصَلَ) آشکار و واضح است یا خداوند آن را بیان نمود با آن چیزی که از دوباره آوردن آن در اینجا بی نیاز می کند .)

اِنْکَارٌ لِأَنْ یَکُونَ لَهُمْ شَیْءٌ یَدْعُوهُمْ اِلَی الْاِجْتِنَابِ عَنْ اَکْلِ مَا ذُکِرَ اسْمُ اللهِ تَعَالَی عَلَیْهِ ، فَمَا لِلْاِسْتِفْهَامِ الْاِنْکَارِیِّ وَ لَیْسَتْ نَافِیَةً .[1]

آیه انکار است براینکه برای شان چیزی باشد که ایشان را به اجتناب از خوردن آنچه نام خدای متعال بر آن یاد شده است بخواند، پس ما برای استفهام انکاری است و نافیه نیست .

﴿ وَ مَا لَکُمْ اَلَّا تَأْکُلُوْا مِمَّا ذُکِرَ اسْمُ اللهِ عَلَیْهِ وَ قَدْ فَصَّلَ لَکُمْ مَّاحَرَّمَ عَلَیْکُمْ اِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ اِلَیْهِ﴾ اِخْتَلَفَ اَهْلُ الْعِلْمِ بِکَلَامِ الْعَرَبِ فِی تَأْوِیْلِ قَوْلِهِ: (وَ مَا لَکُمْ اَنْ لَّاتَأْکُلُوْا)

« وشما راچه شده است که نمی خورید از آنچه نام خداوند بر آن ذکر شده است وبه تحقیق برای شما بیان نموده آنچه بر شما حرام ساخته است مگر آنچه به خوردن آن مضطر (مجبور) باشید». علمای کلام عرب در تاویل این سخن خداوند بلند مرتبه﴿ وَمَا لَکُمْ اَلَّا تَأْکُلُوْا﴾ اختلاف دارند .

فَقَالَ بَعْضُ النَّحْوِیِّینَ الْبَصْرِیِّینَ: مَعْنَی ذَلِکَ وَ اَیُّ شَیْءٍ لَکُمْ فِی اَنْ لَا تَأْکُلُوْا، قَالَ : وَذَلِکَ نَظِیْرُ قَوْلِهِ :﴿وَ مَا لَنَا اَنْ لَّا نُقَاتِلَ﴾ یَقُولُ: اَیُّ شَیْءٍ لَّنَا فِی تَرْکِ الْقِتَالِ قَالَ : وَ لَوْ کَانَتْ لَا زَائِدَةً لَا یَقَعُ الْفِعْلُ،وَ لَوْ کَانَتْ فِی مَعْنَی وَ مَا لَنَا وَکَذَا لَکَانَتْ وَ لَنَا وَ اَنْ لَّانُقَاتِلَ .

---

۱ -روح المعانی ج ۸ ص ۱۲ سطر ۲۷ -جزء ۸ ص ۱۰ المجلس الخامس

پس یکی از نحویین بصری گفت: معنای آن اینگونه است : وچه چیزی است برای شما در این که نمی خورید. وآن مثل قول خداوند متعال که از قول آنان می فرماید: (وچه شده است بر ما که نجنگیم).چه چیزی است برای ما در ترک کردن جنگ وگفت :اگر «لا» زائده باشد فعل واقع نمی شود واگر در معنای« وَمَا لَنَا وَكَذَا » **باشد بطور حتم این گونه می باشد** «ولَنَا وَ اَلَّا نُقَاتِلَ ». وَ قَالَ غَيْرُهُ : اِنَّمَا دَخَلَتْ لَالِلْمَنْع لِاَنَّ تَأْوِيلَ مَا لَكَ وَ مَا مَنَعَكَ وَاحِدٌ ، مَا مَنَعَكَ لَا تَفْعَلُ ذَلِكَ وَ مَالَكَ لَا تَفْعَلُ وَاحِدٌ ، فَلِذَلِكَ دَخَلَتْ لَا. قَالَ : وَ هَذَا الْمَوْضِعُ تَكُونُ فِيْهِ لَا وَ تَكُونُ فِيْهِ اَنْ مِثْلَ قَوْلِهِ:﴿يُبَيِّنُ اللهُ لَكُمْ اَنْ تَضِلُّوا﴾[1] يَمْنَعُكُمْ مِنَ الضَّلَالِ بِالْبَيَانِ .

و دیگری گفت: « همانا لا برای منع وارد شده است ، زیرا که تأویل ما لک و ما منعک یکی است؛ وَمَا مَنَعَكَ لَا تَفْعَلُ **(چه چیزی تو رامنع کردکه آن را انجام نمی دهی)** وَمَا لَكَ لَا تَفْعَلُ **(چیست تو را که انجام نمی دهی) در واقع به یک معنا می باشد. وبه همین دلیل لا وارد شده است. گفت: ودر چنین موضعی هم « لا » و هم « ان» جایزمی باشد مثل سخن خداوند بلند مرتبه**﴿يُبَيِّنُ اللهُ لَكُمْ اَنْ تَضِلُّوا ﴾ **بیان نمود خداوند بلند مرتبه تا اینکه گمراه نگردید» یعنی شما رااز گمراهی به وسیله بیان منع می کند.**

وَ اَوْلَى الْقَوْلَيْنِ فِي ذَلِكَ بِالصَّوَابِ عِنْدِي قَوْلُ مَنْ قَالَ: مَعْنَى قَوْلِهِ:(وَ مَا لَكُمْ) فِي هَذَا الْمَوْضِعِ وَ اَيُّ شَيْءٍ يَمْنَعُكُمْ اَنْ تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ ، وَ ذَلِكَ اَنَّ اللهَ ـ تَعَالَى ذِكْرُهُ ـ تَقَدَّمَ اِلَى الْمُؤْمِنِيْنَ بِتَحْلِيْلِ مَا ذُكِرَ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ وَ

---

۱ -سوره نساء آیه ۱۶۷

اِبَاحَةِ اَکْلِ مَا ذُبِحَ بِدِیْنِهِ اَوْ بِدِینِ مَنْ کَانَ یُدِیْنُ بِـبَعْضِ شَـرَائِعِ کُتُبِـهِ الْمَعْرُوفَـةِ وَ بِتَحْرِیمِ مَا اُهِلَّ بِهِ لِغَیْرِهِ مِنَ الْحَیَوَانِ ، وَ زَجَرَهُمْ عَنِ الْاِصْغَاءِ لِمَا یُـوْحِی الشَّـیَاطِینُ بَعْضُهُمْ اِلَی بَعْضٍ مِنْ زُخْرُفِ الْقَوْلِ فِی الْمَیْتَةِ وَ الْمُنْخَنِقَةِوَ الْمُتَرَدِّیَةِ وَ سَائِرِ مَا حَرَّمَ اللهُ مِنَ الْمَطَاعِمِ . ثُمَّ قَالَ : وَ مَا یَمْنَعُکُمْ مِنْ اَکْلِ مَا ذُبِحَ بِدِیْنِ الَّذِی ارْتَضَـیْتُهُ ، وَ قَدْ فَصَّلْتُ لَکُمُ الْحَلَالَ مِنَ الْحَرَامِ فِیمَا تَطْعَمُـوْنَ ، وَ بَیَّنْتُـهُ لَکُـمْ بِقَوْلِـهِ: ﴿حُرِّمَـتْ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَةُ وَ الدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِیرِ وَ مَا اُهِلَّ بِـهِ لِغَیْـرِ اللهِ ﴾[1] اِلَـی قَوْلِـهِ: ﴿فَمَـنِ اضْطُرَّ فِی مَخْمَصَةٍ غَیْرَ مُتَجَانِفٍ لِّاِثْمٍ ﴾[2] فَلَابَأْسَ عَلَیْکُمْ فِی حَرَامِ ذَلِکَ مِنْ حَلَالِهِ، فَتَمْتَنِعُوا مِنْ اَکْلِ حَلَالِهِ حَذَرًا مِنْ مُوَاقَعَةِ حَرَامٍ ، فَاِذَا کَانَ ذَلِـکَ مَعْنَـاهُ فَلَـا وَجْـهَ لِقَوْلِ مُتَاَوِّلِیْ ذَلِکَ وَاَیُّ شَیْءٍ لَکُمْ فِی اَنْ لَاتَأْکُلُوا ، لِاَنَّ ذَلِکَ اِنَّمَا یُقَالُ کَـذَلِکَ لِمَـنْ کَانَ کَفَّ عَنْ اَکْلِهِ رَجَاءَ ثَوَابٍ.[3]

بهترین و شایسته ترین قول در این مسأله نزد من قول کسی است که گفته است : معنای گفته خداوند (وَمَالَکُمْ) **دراین جـا یعنــی** (وَ اَیُّ شَـیْءٍ یَمْنَعُکُمْ اَنْ تَأْکُلُوْا مِمَّا ذُکِرَ اسْمُ اللهِ عَلَیْـهِ)**(و چه چیزی شما را منـع مـی کنـد ازخوردن آنچه نام خدا بر آن ذکر شده است) می باشـد و آن ثابـت اسـت. چون خداوند متعال به مؤمنین امر فرمود به حلال بودن آنچه نام خداوند بـر آن ذکر شده است.و مباح بودن خوردن حیـوانی کـه آن را مسـلمانی و یـا کسی که پیرو یکی از شرایع کتابهای معروف خداوند باشد ذبح کرده باشد و**

---

۱ سوره بقره آیه ۱۷۳

۲ - سوره مائده آیه ۳

۳ - مضمون طبری ص ۱۱ ، ج ۵

حرام بودن حیوانی که نام غیر خدا بر آن ذکـر شـده اسـت . و ایشـان را از گوش دادن به وساوس شیطا نی و سخنان به ظاهر آراسـته آنـان در مـورد حیوان مردار و آنچه به خفه شدن مرده باشد و آنچه از جای بلنـد افتـاده و مرده باشد و سایر طعامهایی که خداوند آن راحرام نموده است منع می کند. سپس فرمود و چه چیزی شما را منع می کند از خـوردن آنچـه ذبـح شـده است به دینی که آن را برگزیدم و حال آنکه بیان نمودم برای شما حلال را از حرام در آنچه می خورید و ذکر نمودم برای شما با این قـولش (بـرای شـما مردار و خون (خون ریخته شده) و گوشت خوک و آنچه نام غیر خدا بـر آن یاد شده است حرام شد.)تا این کلامش (فَمَنِ اضْطُرَّ) یعنـی (پـس هـر کـه ناچار شود در گرسنگی غیر مایل به گناه) پس هـیچ اشـکالی بـر شـما در تشخیص حرام آن از حلالش نیست.بنابراین از خوردن حلال آن بـه خـاطر پرهیز از افتادن در حرام آن اجتناب می کنید.واگر این معنای آن باشد پس هیچ وجه و دلیلی نیست برای قول تأویل کننده گان آن به اینکه معنای آیه اینگونه است،(وَاَیُّ شَیْءٍ لَّکُمْ فِیْ اَنْ لَّا تَأْکُلُوْا)(و چه چیزی است برای شـما اینکه نمی خورید...) زیرا که به طور حتم بـه شخصـی ایـن چنـین گفتـه می شودکه ازخوردن آن به امیددسترسی به ثواب خودداری می کند.

اَلْمَسْأَلَةُ الرَّابِعَةُ فِی حُکْم قَوْلِهِ :﴿وَ مَا اُهِلَّ بِهِ لِغَیْرِاللهِ،﴾ مِنَ النَّاس مَـنْ زَعَمَ اَنَّ الْمُرَادَ بِذَلِكَ ذَبَائِحُ عَبَدَةِ الْأَوْثَانِ الَّتِی کَانُوا یُذَبِّحُونَهَا لِاَصْنَامِهِمْ ، وَ اَجَـازَ ذَبِیْحَةَ النَّصَارَی اِذَا سُمِّیَ عَلَیْهَا بِاسْمِ الْمَسِیْحِ ، وَ هُوَ مَذْهَبُ الْعَطَاءِ وَ الْمَکْحُـول وَ الْحَسَنِ وَالشَّعْبِیِّ وَ سَعِیدِ بْنِ الْمُسَیَّبِ لِعُمُوْمِ قَوْلِهِ: ﴿ وَطَعَامُ الَّذِیْنَ اُوْتُـوا الْکِتَـابَ

حِلٌّ لَّكُمْ ﴾[1] وَ قَالَ الْمَالِكُ وَالشَّافِعِيُّ وَ اَبُوحَنِيفَةَ (رح) : لَا يَحِلُّ ذَلِكَ وَالْحُجَّةُ فِيْهِ اَنَّهُمْ اِذَا ذَبَحُوا عَلَى اسْمِ الْمَسِيحِ فَقَدْ اَهَلُّوا بِهِ لِغَيْرِاللهِ فَوَجَبَ اَنْ يَحْرُمَ . وَ رُوِىَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ اَبِى طَالِبٍ اَنَّه' قَالَ : اِذَا سَمِعْتُمُ الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى يُهِلُّوْنَ لِغَيْرِاللهِ فَلَا تَأْكُلُوا،وَ اِذَا لَمْ تَسْمَعُوهُمْ فَكُلُوْا،فَاِنَّ اللهَ قَدْ اَحَلَّ ذَبَائِحَهُمْ ، وَ هُوَ يَعْلَمُ مَا يَقُوْلُوْنَ [2].

مسأله چهارم:در حکم سخن خداوند بلندمرتبه(وَمَا اُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِاللهِ) **می باشد و از مردم کسانی هستند که گمان کرده اند که مراد از آن ذبائح بت پرستان است که آنها را برای بتهایشان ذبح می کردند ، و همین افراد ذبح کرده های نصاری را هنگامی که نام مسیح بر آن برده شودجایز دانستند . و آن مذهب عطاء و مکحول و حسن و شعبی و سعید بن مسیب می باشد به دلیل عام بودن کلام خدای تعالی :**

(وَطَعَامُ الَّذِيْنَ اُوْتُواالْكِتَابَ حِلٌّ لَّكُمْ) **(طعام کسانی که کتاب داده شده اند برای شما حلال است) و مالک و شافعی و ابوحنیفه ـ رحمة الله علیهمـ گفته اند آن حلال نمی باشد. و حجت در آن این است که همانا آنها اگر بر اسم مسیح ذبح کنند ،پس به تحقیق نام غیر خدا را بر آن یاد کرده اند.بنابراین واجب است که حرام گردد. از علی ابن ابی طالب ﷺ و روایت شده است که ایشان فرمودند :« اگر از یهود و نصاری شنیدید که در هنگام ذبح غیر خدا را ندا می کنند ، پس نخورید . اگر نشنیدید پس بخورید ،چرا که خداوند ذبائح ایشان را حلال نموده است و او می داند آنچه آنها می گویند» .**

---

۱ - سوره مائده آیه ۵

۲ -تفسیر خازن ص۱۰۴ جلد۱

﴿وَاِذْ قَالَتِ امْرَاَتُ عِمْرَانَ رَبِّ اِنِّیْ نَذَرْتُ لَكَ مَا فِیْ بَطْنِیْ مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّیْ اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ ﴾[1]

یاد کن ای محمد چون گفت زن عمران بن ماشان ـ که حنه بنت فاقوذابودـ در وقتی که حامله شد (رَبِّ اِنِّیْ نَذَرْتُ) ای پروردگار من بدرستی که نذر کردم (لَكَ مَا فِیْ بَطْنِیْ) برای تو آنچه در شکم من است (مُحَرَّرًا) آزاد کرده شده از قید تعلقات دنیا تا خاص تو را پرستد و خدمت مسجد تو کند . در آن زمان خدمت مسجد بیت المقدس را بزرگ می داشتند و فرزندان را برای آن کار نذر می کردند و در شریعت ایشان بر فرزندان ، انقیاد والدین در چنین نذرها فریضه بود . بعد از نذر حنه ، شوهر او عمران گفت که وَیْحَکِ این چیست که کردی شاید که در شکم تو دختر باشد وخدمت مسجد را نشاید . بر زبان حنه جاری شد که (فَتَقَبَّلْ مِنِّیْ) پس قبول کن خدایا از من آنچه نذر کرده ام (اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِیْعُ) بدرستی که تو شنوایی سخنی را که در باب نذر گفتم (الْعَلِیْمُ) دانایی به قصد من در این نذر که جز رضای تو نخواستم. [2]

آنگاه که گفت زن عمران ای پروردگار من هر آیینه من نذر تو کردم آنچه در شکم من است آزاد کرده ، یعنی از خدمت والدین معاف داشته. پس قبول کن از من هر آیینه تو شنوا و دانا هستی.

---

۱ - سوره آل عمران آیه ۳۵ ـ در این آیه شریفه تخصیص مکان در نذر یا عبادات نافله ، ثابت شد .

۲ - تفسیرحسینی ص ۱۱۳ جزء۳ سوره۳ آیه۳۵

﴿یَارَبِّ اِنِّیْ نَذَرْتُ﴾ اَنْ اَجْعَلَ ﴿لَکَ مَا فِیْ بَطْنِیْ مُحَرَّرًا﴾ عَتِیْقًا خَالِصًا مِنْ شَوَاغِلِ الدُّنْیَا لِخِدْمَةِ بَیْتِكَ الْمُقَدَّس .[1]

پروردگارا !هر آیینه من نذر کردم که برای تو قرار دهم آنچه در شکم من است . در حالی که آزاد شده و پاک و خالص از تعلقات و شواغل دنیایی است تا خدمت خانه مقدس تو را کند.

اَلْقَوْلُ فِیْ تَأْوِیلِ قَوْلِهِ: ﴿اِذْ قَالَتِ امْرَاَتُ عِمْرَانَ رَبِّ اِنِّیْ نَذَرْتُ لَکَ مَا فِیْ بَطْنِیْ مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّیْ اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ﴾ یَعْنِی یَقُولُ جَلَّ ثَنَائُهُ:﴿ اِذْ قَالَتِ امْرَاَتُ عِمْرَانَ رَبِّ اِنِّیْ نَذَرْتُ لَکَ مَا فِیْ بَطْنِیْ مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّیْ ﴾ فَاِذْ مِنْ صِلَةِ سَمِیْعٍ ،وَاَمَّا امْرَأَةُ عِمْرَانَ فَهِیَ اُمُّ مَرْیَمَ ابْنَةِ عِمْرَانَ اُمِّ عِیْسَی بْنِ مَرْیَمَ ـ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ ـ ، وَ کَانَ اسْمُهَا فِیمَا ذُکِرَ لَنَا حَنَّةَ ابْنَةَ فَاقُوْذَ بْنِ قَتِیلٍ.[2]

این کلام در تاویل کلام خداوند متعال ﴿ اِذْ قَالَتِ امْرَاَتُ عِمْرَانَ﴾

«و چون زن عمران گفت:پروردگارا ! به درستی که من نذر کردم برای تو آنچه در شکم من است آزاد کرده شده.پس از من قبول کن به درستی که تو شنونده دانا هستی .» یعنی خداوند تعالی می فرماید : « و چون زن عمران گفت:پروردگارا! به درستی که من نذر تو کردم آنچه در شکم من است در حالی که آزاد کرده شد پس قبول کن از من . » در نتیجه کلمه (اذ) از صله سَمِیْع می باشد . اما زن عمران پس او مادر مریم دختر عمران ، مادر عیسی

---

۱ - تفسیر جلالین ص ۴۹ سطر ۱۷

۲ - صفحه۱۵۷ جامع البیان در تفسیر قرآن ج سوم ، جزء سوم

بن مریم می باشدـ درود خداوند بر او بادـ. نام اوبر اساس آنچه بر مـا ذکـر شده است حَنَّةَ دختر فاقوذا پسر قتیل است.

حَدَّثَنِیْ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ الْاَسْوَدِ الطَّفَاوِیُّ ،قَالَ :ثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ رَبِیعَةَ ،قَالَ :ثَنَا النَّضْرُ بْنُ عَرَبِیٍّ عَنْ مُجَاهِدٍ فِـی قَوْلِـهِ:(مُحَـرَّرًا) ،قَـالَ : خَادِمًـا لِلْبِیْعَـةِ . حَـدَّثَنَا اَبُو کُرَیْبٍ ،قَالَ:ثَنَاجَابِرُبْنُ نُوْحٍ عَنِ النَّضْرِبْنِ عَرَبِیٍّ،عَنْ مُجَاهِدٍ ،قَالَ :خَادِمًا لِکَنِیْسَةٍ.[1]

نقل کرد برای من عبد الرحمن بن اسود طفاوی گفت روایت کرد بـه ما محمد ابن ربیعه گفت روایت کرد به ما نضر بن عربی از مجاهـد در مـورد کلام خداوند به نقل از زن عمران که گفت: (مُحَـرَّرًا) منظورش خدمت گذاری برای بیعهٔ بود (محل عبادت) .حدیث بیان کرد برای ما ابوکریب گفت آورده است جابربن نوح از نضربن عربی ازمجاهدگفت: مـراد از آن خـادمی بـرای کلیسا است.

حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ ،قَالَ :ثَنَا الْحُسَیْنُ، قَالَ :ثَنِی حَجَّـاجٌ عَـنِ ابْـنِ جَـرَیْجٍ ، عَـنِ الْقَاسِمِ بْنِ اَبِی بَزَّةَ ، اَنَّه ُ اَخْبَرَهُ عَنْ عِکْرِمَةَ وَاَبِی بَکْرٍ عَنْ عِکْرِمَةَ، اَنَّ امْرَأَةَ عِمْـرَانَ کَانَتْ عَجُوْزًا عَاقِرًا تُسَمَّی حَنَّةَ ،وَکَانَتْ لَا تَلِدُ، فَجَعَلَـتْ تَغْـبِطُ النِّسَـاءَ لِاَوْلَـادِهِنَّ، فَقَالَتِ: اللَّهُمَّ اِنَّ عَلَیَّ نَذْرًا شُکْرًا اِنْ رَزَقْتَنِی وَلَدًا اَنْ اَتَصَدَّقَ بِهِ عَلَی بَیْتِ الْمُقَدَّسِ، فَیَکُونَ مِنْ سَدَنَتِهِ وَخُدَّامِهِ. قَالَ :وَقَوْلُه ُ: ﴿نَذَرْتُ لَکَ مَا فِیْ بَطْنِـیْ مُحَـرَّرًا﴾ اِنَّهَـا لِلْحُرَّةِ ابْنَةِ الْحَرَائِرِ مُحَرَّرًا لِکَنِیسَةٍ یَخْدِمُهَا .[2]

---

۱ – ص۱۵۸ تفسیر طبری ج سوم ، جزء سوم

۲ – ص۱۵۸ جامع البیان در تفسیر قرآن ، ج سوم ، جزء سوم

قاسم برای ما نقل کرد که آورده است حسین که حجاج از ابن جریج از قاسم ابن ابی بزّۀ روایت کرد که همانا خبر داده است به او از عکرمه و ابی بکراز عکرمه، که زن عمران پیر زن نازائی بود که حنه نامیده می شد و او فرزندی نمی آورد.پس به زنان به خاطر فرزندانشان غبطه می خورد. پس گفت:پروردگارا همانا بر من نذری است شکر و سپاس تو را اگر که به من فرزندی عطا کنی تا او رابر بیت المقدس صدقه بدهم تا که از پرده داران و خادمان آن باشد گفت و کلام او « نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا» (نذر کردم برای تو آنچه در شکم من است آزاد کرده شده)به تحقیق برای زن آزاده گفته می شود (که آن زن دخترآزادگان است) آزاد کرده شده برای کلیسا تا به آن خدمت کند.

﴿فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا﴾[1]«پس بگو هر آیینه من برای خدا روزه نذر کرده ام پس امروز با هیچ آدمی سخن نخواهم گفت. »دراین آیه شریفه تخصیص زمان در نذریاعبادات نافله ،ثابت شد.

(فَكُلِي وَاشْرَبِي) پس بخور از رطب وبیاشام از آب (وَقَرِّي عَيْنًا) و روشن ساز چشم را به فرزند تا خوشدل شوی به سبز شدن درخت و میوه دادن او که مناسبت با حال تو دارد. چنان که قادر است بر اظهار خرما از درخت خشک ، قدرت دارد بر ایجاد ولد از مادر بی واسطه پدر. پس حق تعالی ملائکه را فرستاد تا به گرد مریم در آمدند وچون عیسی علیه‌السلام متولد شد اورا فرا گرفتند و بشستند ودر حریر بهشت پیچیده در کنار مریم نهادند و ندا رسید که(فَإِمَّا تَرَيِنَّ) پس اگر ببینی (مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا) از آدمیان

---

۱ – سوره مریم آیه ۲۶

یکی را واز تو پرسند که این فرزند از کجاســت(فَقُــوْلِیْ اِنِّــیْ نَــذَرْتُ لِلــرَّحْمَنِ صَوْمًا) پس تو بگو به درستی که من نذر کــردم بــرا ی خداونــد بخشــایش کننده روزه را و(روزه ایشان ترک طعام وکلام بود) (فَلَــنْ اُکَلِّــمَ الْیَــوْمَ اِنْسِــیًّا) پس سخن نخواهم گفت امروز با هیچ آدمی ، بلکه با ملائکه سخن می گــویم وبا حق تعالی مناجات می کنم واین مقدار سخن به جهت اخبار از نذر بــوده یا به اشارت از این حال خبر داده .[1]

(رَبِّ اِنِّیْ نَذَرْتُ لَكَ) اَوْجَبْتُ (مَا فِیْ بَطْنِیْ مُحَرَّرًا) هُــوَ حَــالٌ مِــنْ مَــا ، وَهِیَ بِمَعْنَی الَّذِی، اَیْ مُعْتَقًا لِخِدْمَةِ بَیْتِ الْمَقَدَّسِ ، لَا یَدَ لِی عَلَیْــهِ وَلَــا اَسْــتَخْدِمُهُ. وَکَانَ هَذَا النَّوْعُ مِنَ النَّذْرِمَشْرُوْعًاعِنْدَهُمْ،اَوْمُخْلَصًالِلْعِبَادَةِ .[2]« رَبِّ اِنِّیْ نَذَرْتُ لَكَ»

(پروردگارا من نذر تو کردم) یعنی واجب کردم «مَا فِیْ بَطْنِیْ مُحَرَّرًا» آنچه در شکم من است در حالی که آزاد شده از تعلقات می باشــد (مُحَــرَّرًا) حال است از لفظ (مَا) و ما به معنی (الَّذِیْ) می باشد یعنی آزاده کــرده شــده برای خدمت بیت المقدس .هیچ دستی برای من بر او نیست (هیچ اختیــاری بــر او ندارم)ونــه اورابــه خــدمت خــودمی گیــرم ـــ وایــن نــوع از نذردرنزدآنهامشروع بوده است . ـ ویادرحالی که خالص کــرده شــده بــرای عبادت وپرستش تواست نذر کردم.

---

۱ -تفسیر حسینی ص۶۶۶ جزء۱۶ سوره ۱۹ رکوع۲ آیه۲۶

۲ - تفسیر مدارک ص۲۲۳ جلد ۱

(اِنِّیْ نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا) اِمْسَاکًا عَنِ الْکَلَامِ فِی شَأْنِهِ وَ غَیْرِهِ مَعَ الْاَنَاسِیِّ[1] **(به در ستی که من نذر کردم برای خداوند بخشاینده روزه را) به دلیل امتناع ورزیدن از کلام در شأن او و غیر او با آدمیان.**

اِعْلَمْ اَنَّ هَذِهِ الْآیَةَ شَبِیهَةٌ بِمَا تَقَدَّمَ مِنْ قَوْلِهِ ﴿کُلُوْا مِمَّا فِی الْاَرْضِ حَلَالًا طَیِّبًا﴾[2] **(بدان همانا این آیه شبیه است به آنچه از کلام خداوند بلند مرتبه گذشت:«**کُلُوْا مِمَّا فِی الْاَرْضِ حَلَالًا طَیِّبًا**» بخورید از آنچه در زمین است در حالی که پاک و حلال می باشد.**

بعضی افراد در رساله های خود ، چنین نوشته اند که« تعیین جا در عبادات مالی وجانی شرک است». ـ العیاذ بالله ـ حال اینکه از ادیان سابقه گرفته تا دین محمدی ﷺ تعیین جا برای عبادات ، مشروع است . مانند طواف بر بیت الله ـ زاد الله تعالی شرفها ـ و مانند این مثالهای دیگر موجود است .

﴿یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوْا کُلُوْا مِنْ طَیِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاکُمْ وَ اشْکُرُوْا لِلَّهِ اِنْ کُنْتُمْ اِیَّاهُ تَعْبُدُوْنَ﴾[3]

«ای مسلمانان بخورید از پاکیزه ها آنچه روزی دادیم شما را و سپاس گویید خدا را اگر که خاص او را می پرستید .»

از این آیه این ثابت می شود که باید حلال خورد و از حلال پرهیز نمودن را ، عبادت دانستن کار ممنوع است.

---

۱ - تفسیر جلالین ص۲۵۵ سطر ۱۶

۲ - تفسیر کبیر ص۹ ج۵

۳ - سوره بقره آیه ۱۷۲

يَعْنِى يَقُوْلُ تَعَالَى ذِكْرُهُ بِقَوْلِهِ (يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوْا) يَا اَيُّهَا الَّـذِينَ صَـدَّقُوا اللهَ وَ رَسُولَهُ ،وَ اَقَرُّوا اللهَ بِالْعُبُوْدِيَّةِ ،وَ اَذْعَنُوْا لَهُ بِالطَّاعَةِ ،كَمَا حَدَّثَنِىَ الْمُثْنَى ، قَالَ: ثَنَا اِسْحَاقُ ،قَالَ :ثَنَا اَبُوذُهَيْر عَنْ جُوَيْبِر فِى قَوْلِهِ (يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوْا)يَقُوْلُ صَـدَّقُوا (كُلُوْا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ) يَعْنِى اطْعَمُوامِنْ حَلَال الـرِّزْق الَّـذِى اَحْلَلْنَـاهُ لَكُـمْ، فَطَابَ لَكُمْ بِتَحْلِيلِى اِيَّاهُ لَكُمْ مِمَّا كُنْتُمْ تُحَرِّمُونَ اَنْتُمْ ، وَلَمْ اَكُنْ حَرَّمْتُهُ عَلَـيْكُمْ مِـنَ الْمَطَاعِمِ وَ الْمَشَارِب، (وَ اشْكُرُوْا لِلَّهِ)يَقُولُ :وَ اثْنُوْا عَلَى اللهِ بِمَـا هُـوَ اَهْلُـهُ مِـنْكُمْ عَلَى النِّعَم الَّتِىْ رَزَقَكُمْ، وَ طَيَّبَهَـا لَكُـمْ (اِنْ كُنْـتُمْ اِيَّـاهُ تَعْبُـدُوْنَ)يَقُـوْلُ : اِنْ كُنْـتُمْ مُنْقَادِينَ لِاَمْرِهِ سَامِعِيْنَ مُطِيْعِيْنَ فَكُلُوْا مِمَّا اَبَاحَ لَكُمْ اَكْلَهُ وَ حَلَّلَهُ وَ طَيَّبَـهُ لَكُـمْ ، وَ دَعُوْا فِى تَحْرِيمِهِ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ .وَ قَـدْ ذَكَرْنَـا بَعْـضَ مَـا كَـانُوْا فِـى جَـاهِلِيَّتِهِمْ يُحَرِّمُونَهُ مِنَ الْمَطَاعِمِ ، وَهُوَالَّذِى نَدَبَهُمْ اِلَى اَكْلِهِ ، وَنَهَاهُمْ عَنِ اعْتِقَادِ تَحْرِيْمِهِ ، اِذْ كَانَ تَحْرِيمُهُمْ اِيَّاهُ فِى الْجَاهِلِيَّةِ طَاعَةً مِنْهُمْ لِلشَّيْطَانِ وَ اتِّبَاعًا لِاَهْلِ الْكُفْرِ مِنْهُمْ بِـاللهِ مِنَ الْآبَاءِ وَ الْاَسْلَافِ. [۱]

یعنی خداوندی که نام ویادش بلند است با ایـن کلامـش :(يَـا اَيُّهَـا الَّذِيْنَ آمَنُوْا).می گوید: ای کسانی که ایمان آورده اید ، ای کسانی کـه خـدا و رسولش را تصدیق کردید وبندگی و عبودیتتان را برای خداوند اقرارنمودید و به اطاعت و فرمانبرداری اواعتراف کردید. آن چنان که نقل کرد برای مـن المثنی ، بیان کرد اسحاق گفت: بیان کرد ابو ذهیراز جویبر در مـورد کـلام خداوند بلند مرتبه(ای کسانی که ایمان آورده اید) می گوید :یعنـی خـدا و

---

۱ – ص۵۰ جامع البيان در تفسير قرآن ج دوم جزء دوم

رسول را تصدیق کردید(بخورید از روزیهای پاکی که به شما روزی دادیــم) یعنی بخورید از روزی حلال که برای شماحلال نمودیم ،پس برای شما پاک و حلال گردید با حلال نمودن من ،آن چه را که بــر خودتــان حــرام و ممنــوع می کردید در حالی که من آن را برای شما حرام نکرده بودم از خوردنیهــا و آشامیدنیها (وَاشْكُرُوْا لِلَّهِ ، خدا را شکر کنید) یعنی خداوند را حمد وستایش گویید به آنچه او شایسته آن است از شما بر نعمت هایی که به شما عطا کرد و آن را برای شما حلال وپاک نمود (اِنْ كُنْـتُمْ اِيَّـاهُ تَعْبُـدُوْنَ) : اگــر او رامــی پرستید. می فرماید : اگر فرمان بردار و مطیع امر او هستید، پس بخوریــد از آنچه برای شما خوردن آن را مباح کرده و حلال و پاک نمــوده اســت و در حرام نمودن آن پیروی از شیطان رارها کنید. به تحقیق بعضی طعامهایی که آن را در جاهلیتشان حرام وممنوع می کردند را ذکر کــرده ایــم و خداونــد کسی است که آنها را به خوردن آن امر کرد و آنها را از اعتقاد به حرام بودن آن نهی نمود. زیرا که حرام نمودن آنها آن را در جاهلیــت اطاعــت آنهــا از شیطان و پیروی از اهــل کفــر بــه خداونــد از جملــه پــدران و گذشــتگان بوده است .

اَلْمَسْأَلَةُ الثَّانِيَـةُ : قَوْلُـهُ ﴿وَ قَـدْ فَصَّـلَ لَكُـمْ مَـا حَـرَّمَ عَلَـيْكُمْ ﴾ اَكْثَـرُ الْمُفَسِّرِيْسنَ قَالُوا: الْمُرَادُ مِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى فِى اَوَّلِ سُـورَةِ الْمَائِـدَةِ (حُرِّمَـتْ عَلَـيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيْرِ). [1]

مسأله دوم: کلام خداوند بلند مرتبه (وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ) و بیان نموده است آنچه راکه برشماحرام ساخته) بیشترمفســرین گفتــه انــد :

۱ – تفسیر کبیر ص ۱۶۶ جزء ۱۳

مراد از آن کلام خداوند بلند مرتبه در اول سوره ما ئده است ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيْرِ﴾**:حرام شد بر شما مردار ، خون ریخته شده و گوشت خوک .**

﴿ يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوْا كُلُوْا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ ﴾ مِنْ مُسْتَلَذَّاتِهِ اَوْ مِنْ حَلَالَاتِهِ .[1] **« ای کسانی که ایمان آورده اید بخورید از پاکیزه ها آنچه روزی دادیم شما را» از خوردنیهای لذیذ یا از حلال های آن .**

﴿وَ كُلُوْا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللهُ حَلَالًا طَيِّبًا﴾ يَعْنِى وَ كُلُوْا اَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ مِنْ رِزْقِ اللهِ الَّذِى رَزَقَكُمْ ، وَاَحَلَّهُ لَكُمْ مِنَ الْمَطَاعِمِ وَ الْمَشَارِبِ .[2]

« و بخورید از آنچه خداوندبر شماروزی داد،» در حالی که پاک و حلال است . یعنی بخورید ای مؤمنان از روزی خداوند که به شما روزی داده و از خوردنیهاو آشامیدنیهاکه برشماحلال کرده است.

﴿ يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوْا لَا تُحَرِّمُوْا طَيِّبَاتِ مَا اَحَلَّ اللهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوْا اِنَّ اللهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ [3] **«ای مومنان حرام مکنید لذائذی راکه خدا برای شما حلال ساخته است وازحد مگذرید هر آیینه خدا از حد گذرندگان را دوست ندارد .» از این آیه ثابت شد که حلال را حرام دانستن،تعدی وتجاوز وکارممنوع است .**

---

۱ - تفسیر خازن ص ۱۰۲ ج ۱
۲ - تفسیر خازن ص ۴۸۲ ج ۱
۳ - سوره مائده آیه ۸۷

اَلْمَسْأَلَةُ الثَّانِيَةُ : قَوْلُهُ ﴿ لَا تُحَرِّمُوْا طَيِّبَاتِ مَا اَحَلَّ اللهُ لَكُمْ﴾ يَحْتَمِلُ وُجُوهًا؛ اَحَدُهَا: لَا تَعْتَقِدُوْا تَحْرِيْمَ مَا اَحَلَّهُ اللهُ لَكُمْ .وَ ثَانِيْهَا : لَا تُظْهِرُوْا بِاللِّسَانِ تَحْرِيمَ مَا اَحَلَّهُ اللهُ لَكُمْ .وَ ثَالِثُهَا :لَا تَجْتَنِبُوْا عَنْهَا اجْتِنَابًا شَبِيْهَ الْاِجْتِنَابِ مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ. فَهَذِهِ الْوُجُوْهُ الثَّلَاثَةُ مَحْمُولَةٌ عَلَى الْاِعْتِقَادِ وَالْقَوْلِ وَ الْعَمَلِ . وَرَابِعُهَا: لَا تُحَرِّمُوْا عَلَى غَيْرِكُمْ بِالْفَتْوَى . وَ خَامِسُهَا : لَا تَلْتَزِمُوا تَحْرِيمًا بِنَذْرٍ اَوْ يَمِينٍ .[1]

مسأله دوم:کلام خداوند بلند مرتبه ﴿ لَا تُحَرِّمُوْا طَيِّبَاتِ مَا اَحَلَّ اللهُ لَكُمْ﴾ **«حرام نکنید لذائذ را آنچه خداوند متعال برای شماحلال ساخته است» احتمال چند وجه دارد.وجه اول‌این است که معتقد نباشید به حرام بودن آنچه خداوند برای شما حلال نموده است. دوم‌آن که ظاهر مسازید بر زبان تحریم آنچه خداوند برای شما حلال نموده است. وسوم آن که از آن ماننداجتناب ازحرام کرده شده ها اجتناب مکنید و این وجوه سه گانه بر اعتقاد و قول و عمل حمل شده است . وچهارم آن که بر غیر خودتان با فتوی حرام وممنوع نکنید . وپنجم:تحریمی (حرام کردنی) را با نذر یا قسم بر خود لازم نکنید .**

اَیْ لَاتَمْنَعُوهَا اَنْفُسَكُمْ كَمَنْعِ التَّحْرِيْمِ ، وَقِيلَ : لَاتَلْتَزِمُوْاتَحْرِيمَهَا بِنَحْوِ يَمِينٍ وَقِيلَ :لَاتَقُوْلُوْا حَرَّمْنَاهَا عَلَى اَنْفُسِنَا مُبَالَغَةً مِنْكُمْ فِي الْعَزْمِ عَلَى تَرْكِهَا تَزَهُّدًا مِنْكُمْ. وَكَوْنُ الْمَعْنَى لَاتُحَرِّمُوْهَاعَلَى غَيْرِكُمْ بِالْفَتْوَى ، وَالْحُكْمُ مِمَّا لَا يُلْتَفَتُ اِلَيْهِ.[2] **یعنی آن را از نفسهای خودتان ماننددمنع کردن حرام منع نکنید . و گفته شده**

---

۱ - تفسیر کبیر ص۷۱ ج۱۲

۲ - روح المعانی ص۸-۷ جزء ۷ سطر ۳۳

است : تحریم آن را به طریق سوگندلازم مگردانید وگفته شده : نگوییــدآن را برنفس هایمان حرام کردیم به خاطر مبالغــه دراراده بــه تــرک آن وبــه خاطر زهد و پرهیزگاری از شما، معنی« حرام مکنید آن را برغیر خودتان بــا فتوا » وحکم از جمله چیزهایی است که به آن توجه نمی شود (بــی اعتبــار است).

اَیْ كُلُوْا مَا حَلَّ لَكُمْ وَطَابَ مِمَّا رَزَقَكُـمُ اللهُ .[۱] **یعنی بخورید آنچــه کــه برای شماحلال و پاک است از آنچه خداوند به شما روزی کرده است .**

دراکثر تفاسیر ذکر کرده اندکه روزی حضرت رسالت پناه ﷺ بــرای صحابه وصف قیامت می کرد وازاحوال آن روز شمه ای بیان می نمــود. تنــی چند اصحاب که صدیق ومرتضــی وابــن مسعودومقدادوابوذروســلمان رضی الله عنهم از ایشان بودند درخانه عثمان بن مظعون رضی الله عنه جمع شده بر آن اتفاق کردند کــه بقیه عمر روزبه صیام وشب به قیام گذرانند وبر فراش خواب نکنند و گوشت وچربی نخورند وگرد زنان نگردندوترک دنیاکرده وگلیم پوشیده گرد عالم بر آیندوبراین اتفاق سوگندیادکردند.این خبربه حضرت رسالت پناه ﷺ رسیده به ایشان گفت که من مأمور نیستم بر آنچه شما فکرکرده اید به درستی کــه نفس شما را برشما حق است. پــس روزه داریدوافطارکنیــدودر شــب قیــام نماییدو بخسبیدکه من برمی خیزم و خواب می کنم وروزه می دارم وافطــار می نمایم و گوشت و چربی می خورم و به زنان در می آیم . فَمَــنْ رَغِــبَ عَــنْ سُنَّتِیْ فَلَیْسَ مِنِّی **.کسی که از سنت من روی گرداند پس ازامت من نیســت. و**

---

۱ - روح المعانی ص۸ ج۷ سطر۳۰

این آیت نازل شد[۱] ﴿ فَا ذْكُرُوا اسْمَ اللهِ عَلَيْهَاصَوَافَّ فَإِذَاوَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوْا مِنْهَا وَاطْعِمُواالْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ﴾ [۲]

پس یادکنید نام خدا را برنحر(کشتن شتر) آن برچهار پای ایستاده پس بر زمین افتد پهلوی آن، بخوریداز آن و درویش بی سؤال را وسؤال کننده را بخورانید.

(وَ نَادَى اَصْحَابُ النَّاراَصْحَابَ الْجَنَّةِ) بَعْدَ اَنِ اسْتَقَرَّ بِكُلٍّ مِنَ الْفَرِيقَيْنِ الْقَرَارُ ، وَاطْمَأَنَّتْ بِهِ الدَّارُ (اَنْ اَفِيضُوْا) اَىْ صُبُّوا(عَلَيْنَا) شَيْئًا (مِنَ الْمَاءِ) ، نَسْتَعِينُ بِهِ عَلَى مَانَحْنُ فِيهِ. وَظَاهِرُ الْآيَةِ يَدُلُّ عَلَى اَنَّ الْجَنَّةَ فَوْقَ النَّار،(اَوْ مِمَّارَزَقَكُمُ اللهُ) اَىْ اَوْ مِنَ الَّذِىْ رَزَقَكُمُوْهُ اللهُ تَعَالَى مِنْ سَائِرِالْاَشْرِبَةِ لِيُلَائِمَ الْإِفَاضَةُ ، اَوْمِنَ الْاَطْعِمَةِ .[۳]

اهل آتش (جهنم) اهل بهشت را ندا کردند بعد از این که هر کدام ازدو گروه آرام و قرار گرفتند و جایگاه بر آنها ثابت گردید که (اَفِيْضُوْا) یعنی بریزید برما چیزی از آب تا به وسیله آن کمک بجوییم بر آنچه بر ما است . و ظاهر آیه دلالت براین می کند که همانا بهشت بالای (جهنم) است یا بریزید از آنچه خداوند به شما روزی داده است یعنی ازسایر نوشیدنیهایی که خداوندبه شماروزی داده است تامناسب ریختن باشدیاازخوردنی ها.

---

۱ -تفسیر حسینی ص۲۵۷ جزء۷ سوره مائده آیه۸۷
۲ - سوره حج آیه۳۶
۳ - روح معانی ص۱۱۰ جزء۸ سطر ۱۳

«وَ مَا اُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللّٰهِ»

و آنچه نام غیرخدا بر آن یاد شود.

مَعْنَاهُ ذُبِحَ بِهِ لِاسْمِ غَيْرِ اللهِ مِثْلِ لَاتَ وَعُزَّى وَاَسْمَاءِ الْاَنْبِيَاءِ وَغَيْرِ ذَلِكَ، فَاِنْ اَفْرَدَ بِاسْمِ غَيْرِ اللهِ، اَوْ ذَكَرَمَعَ اسْمِ اللهِ عَطْفًا بِاَنْ يَقُولَ : بِسْمِ اللهِ وَ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللهِ بِالْجَرِّحَرُمَ الذَّبِيحَةُ ، وَاِنْ ذَكَرَمَعَهُ مَوْصُولًا لَامَعْطُوْفًا بِاَنْ يَقُولَ: بِسْمِ اللهِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللهِ كُرِهَ وَلَايَحْرُمُ ، وَاِنْ ذَكَرَ مَفْصُولًا بِاَنْ يَقُولَ قَبْلَ التَّسْمِيَةِ وَقَبْلَ اَنْ يَضَعَ الذَّبِيحَةَ اَوْبَعْدَهُ لَابَأْسَ بِهِ، هَكَذَا فِى الْهِدَايَةِ .

معنای آن: به اسم غیر خداوند ذبح شودمثل لات و عزی و اسم های انبیا و غیره . پس اگر تنها اسم غیر خداوند را بیاورد یا اسم غیر خدا راهمراه با اسم خدا با عطف کردن ذکر کند به این صورت که بگوید باسم الله و محمد رسول الله با جر ذبیحه حرام می گردد. اگر اسم غیر خدا راهمراه آن بدون عطف ذکر کند به این که بگوید (باسم الله محمد رسول الله) مکروه است ولی حرام نمی گردد. واگربا فاصله ذکر کندبه این که قبل ازیاد کردن نام خدا و قبل از این که قربانی را قرار دهدیا بعد از آن بگوید، هیچ اشکالی برآن وارد نیست ودر هدایه این چنین آمده است.

وَمِنْ هٰهُنَا عُلِمَ اَنَّ الْبَقَرَةَ الْمَنْذُورَةَ لِلْاَوْلِيَاءِ كَمَا هُوَ الرَّسْمُ فِی زَمَانِنَا حَلَالٌ طَيِّبٌ لِاَنَّهُ لَمْ يُذْكَرِاسْمُ غَيْرِ اللهِ عَلَيْهَا وَقْتَ الذَّبْحِ.[1]

و از اینجا دانسته می شود که گاوی که برای اولیاء نذر می شود ، آن گونه که در زمان ما رسم است ، حلال و پاک است. زیرا اسم غیر خدا بر آن در هنگام ذبح یاد نمی شود.

قَوْلُهُ تَعَالَى(وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ) اَیْ ذُكِرَاسْمُ الصَّنَمِ عَلَى ذَلِكَ الْمَذْبُوْحِ ، فَاِنْ فَعَلَ ذَلِكَ مُسْلِمٌ لِوَلِیٍّ وَقَصَدَالتَّقَرُّبَ لَهُ كَمَا يَتَقَرَّبُ لِلَّهِ فَهُوَمُرْتَدٌّ وَلَاتُؤْكَلُ ذَبِيحَتُهُ، وَاَمَّا اِنْ قَصَدَ اَنَّ الذِّبْحَ لِلَّهِ وَثَوَابَهُ لِلْوَلِیِّ فَلَا بَأْسَ بِذَلِكَ . فَاِنْ نَذَرَذَبِيْحَتَهُ لِلْوَلِیِّ الْمَيِّتِ كَالسَّيِّدِالْبَدَوِیِّ مَثَلًا فَاِنْ قَصَدَ انْتِفَاعَهُ بِهَا كَالْحَیِّ فَهُوَ نَذْرٌبَاطِلٌ، وَاَمَّااِنْ قَصَدَاَنَّهَاتُذْبَحُ فِی مَحَلِّهِ مِنْ غَيْرِقَصْدِفُقَرَاءِ ذَلِكَ الْمَحَلِّ فَلَا يَسُوقُهَا لِذَلِكَ الْمَحَلِّ بَلْ يَذْبَحُهَا بِاَیِّ مَحَلٍّ شَاءَ. قَالَ مَالِكٌ (رح)سُوقُ الْهَدَايَا لِغَيْرِ مَكَّةَ ضَلَالٌ، وَاَمَّا اَنْ يَسُوقَهَا فُقَرَاءَ ذَلِكَ الْمَحَلِّ لَزِمَهُ سُوقُهَا.[2]

---

۱ - تفسیراحمدی سوره البقره ص۴۴

۲ -تفسیر صاوی شریف ص۲۳۱ ج۱، فتاوی جامع الفوائد ص۳۹ فصل فی النذر، تفسیر روح البیان ص۲۴۶ ج۱، بحر الرائق ص۲۵۸ ج۲ کتاب الصوم باب عقد لبیان مَايَجِبُ الْاِنْسَانَ عَلَى نَفْسِهِ .

و درکلام خداوند بلند مرتبه آمده است و آنچه ذبح شود بـر بتهـا یعنی اسم بت بر آن مذبوح ذکر شود ، پس اگر آن کار را مسلمان برای ولـی انجام دهد و قصد او تقرب به سوی او باشد ، آن گونه که به سـوی خداونـد بلند مرتبه تقرب می جویـد پـس او مرتـد مـی باشـد وقربـانی اوخـورده نمی شود. اما اگر قصد کند که همانا این ذبح برای خداونـد اسـت وثـوابش برای ولی می باشد ، پس هیچ اشکالی با آن وارد نیست.

پس اگر کشته خود را برای ولی مرده مانند سید بدوی نذر کند اگر قصد او سود و فایده بردن آن ولی ازنذربه مانند شمس زنده باشد، پـس آن نذری باطل است ، اما اگر قصد کند تادر محل آن ولی ذبح شود بدون قصـد نمودن فقرای آن محل پس آن را به آن محل نبرد بلکه ذبح کند آن را در هر محلی که بخواهد .

مالک (رح) گفت :«راندن هدیه ها به سوی غیر مکه گمراهی است . اما اگر اراده راندن آن هدیه ها را به سوی فقرای آن محل کند بر آن شخص راندن آن لازم می شود».

قَالَ النَّوَوِیُّ (رح) : الْمُرَادُ الذَّبْحُ باسْمِ غَیرِاللهِ کَمَنْ ذَبَحَ لِلصَّنَمِ اَوْ لِمُوْسَی اَوْ غَیْرِهِمَا. ذَکَرَ الشَّیْخُ اِبْرَاهِیمُ الْمُرَادِیُّ: اَنَّ مَا یُذْبَحُ عِنْدَ اسْـتِقْبَالِ السُّـلْطَانِ تَقَرُّبًـا اِلَیْهِ اَفْتَی اَهْلُ بُخَارَی بِتَحْرِیمِهِ لِاَنَّهُ مِمَّااُهِلَّ بِهِ لِغَیْرِ اللهِ، اللَّهُمَّ اعْصِمْنَا مِنَ الزَّلَّاتِ.[1]

---

۱ - تفسیر روح البیان جزء سوره بقره ص۲۴۶ ج۱

نووی گفت : «مراد ذبح به اسم غیرخدا می باشد. مانند کسـی کـه برای بت یا برای موسی یا غیر آن دوذبح کند ذکر کرد شیخ ابراهیم مـرادی همانا آنچه ذبح شود هنگام استقبال از سلطان به خـاطر تقـرب و نزدیکـی جستن به او، علمای بخارا به حرام بودن آن فتوی دادند. زیـرا آن از جملـه ذبح هایی است که نام غیر خدا بر آن یاد کرده شده اسـت . پروردگـارا مـا راحفظ کن از لغزشها .

مسـألە: **وقت ذبح کردن اگرقصد تقـرب آدمـی باشـدیایکی ازایـن مذکورات درآن صورت حلال نیست . واگردر وقت ذبح کردن قصـد ، تقـرب الی الله است وقصدتعظیم آدمی نیست، حلال است . وآن قصـدتعظیم وقـت ذبح کردن است و اگردر وقت ذبح غیر خدای تعالی را در دل تعظـیم نکنـد بالاتفاق حلال است .کَذَا فِی الْغَرَائِبِ واز این تفصیل مردم غا فل اند.**[1]

فَقَالَ الشَّیْخُ الْقَاسِمُ فِی شَرْحِ الدُّرَرِ: وَ اَمَّا النَّذْرُ الَّذِیْ یَنْذُرُهُ اَکْثَـرُ الْعَـوَامِّ عَلَى مَا هُوَ مُشَاهَدٌ کَأَنْ یَکُونَ لِاِنْسَانٍ غَائِبٌ اَوْ مَرِیضٌ اَوْ لَهُ حَاجَةٌ ضَرُورِیَّةٌ، فَیَأْتِی بَعْضَ الصُّلَحَاءِ، فَیَجْعَلُ سِتْرَهُ عَلَى رَأْسِهِ، فَیَقُولُ: یَا سَـیِّدِی فُلَـانٌ اِنْ رُدَّ غَـائِبِی، اَوْ عُوفِیَ مَرِیْضِی، اَوْ قُضِیَتْ حَاجَتِی فَلَكَ مِنَ الذَّهَبِ اَوْ مِنَ الْفِضَّةِ كَذَا اَوْ مِنَ الطَّعَـامِ كَذَا اَوْمِنَ الْمَاءِ كَذَا اَوْ مِنَ الشَّـمْعِ كَـذَا اَوْ مِـنَ الزَّیْـتِ كَـذَا، فَهَـذَا النَّـذْرُ بَاطِـلٌ بِالْاِجْمَاعِ لِوُجُوهٍ؛ مِنْهَا اَنَّهُ نَذْرٌ لِلْمَخْلُوقِ، وَالنَّذْرُ لِلْمَخْلُـوقِ لَـا یَجُـوزُ لِاَنَّـهُ عِبَـادَةٌ، وَالْعِبَادَةُ لَا تَكُونُ لِلْمَخْلُوقِ .

---

۱ – فتوی نور الهدی المشهور بفتاوی جامع الفوائد ص۳۲۹ فصل النذر

شیخ قاسم درشرح الدرر می نویسد : اما نذری که اکثر مـردم نـذر می کنند آن را آن گونه که آن مشاهده می شود مثل اینکه شخصی ، غایبی یا مریضی یا حاجتی ضروری داشته باشد. پس می آید نزد یکی از صالحان و سترش را بر سرش قرار می دهد و می گوید:

ای آقای من اگر غایب من باز گردد یا مریض من شفا یا بد یا حاجت من برآورده شود ، پس برای تو از طلا ونقره فلان مقدار یا از طعام یا از آب یا از شمع یا از روغن فلان مقدار است، پس این نذر به اجماع با چندین دلیـل باطل است از جمله آن این است که آن نذری برای مخلوق است و نذر بـرای مخلوق جایز نیست. زیرا که آن عبادت وبنـدگی و عبـادت بـرای مخلـوق نمی باشد .

وَمِنْهَا: اَنَّ الْمَنْذُوْرَ لَهُ مَيِّتٌ وَالْمَيِّتُ لَا يَمْلِكُ، **واز جمله آن دلایل ایـن است که همانا کسی که برای او نذری می شود ، مرده اسـت و مـرده مالـک نمی شود .**

وَمِنْهَا : اِنْ ظَنَّ اَنَّ الْمَيِّتَ يَتَصَرَّفُ فِي الْاُمُورِ دُونَ اللهِ وَ اعْتِقَادُهُ ذَلِكَ كُفْرٌ، اَللّٰهُمَّ اِلَّا اَنْ يَقُولَ: يَا اللهُ اِنِّي نَذَرْتُ لَكَ، اِنْ شَفَيْتَ مَرِيْضِي اَوْ رَدَدْتَ غَائِبِي اَوْقَضَيْتَ حَاجَتِي، اَنْ اَطْعَمَ الْفُقَرَاءَ الَّذِينَ بِبَابِ السَّيِّدَةِ نَفِيسَةَ اَوِ الْفُقَرَاءَ الَّذِينَ بِبَابِ الْاِمَامِ الشَّافِعِيِّ (رح) اَوِ الْاِمَامِ اللَّيْثِ، اَوْ اَشْتَرِى حَصِيرًا لِمَسَاجِدِهِمْ، اَوْزَيْتًا لِوُقُوْدِهَا، اَوْدَرَاهِمَ لِمَنْ يَقُومُ بِشَعَائِرِهَا، اِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يَكُونُ فِيهِ نَفْعٌ لِلْفُقَرَاءِ وَالنَّذْرُ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ.

و از جمله آن این است که گمان کند که مرده در امور ، بدون خداوند دخالت وتصرف می کند که این اعتقاد او کفر است. (آن کلام وی تأویلی ندارد) مگر اینکه بگوید:خدایا همانا من برای تو نذر کردم اگر مریضم را شفا دهی یا غائبم را برگردانی یا حاجتم را برآورده سازی که فقیران باب سیده نفسیه را یا فقراء بارگاه امام شافعی (رح) را یا امام لیث را طعام دهم ، یا حصیری را برای مساجدشان یا روغن چراغی برای چراغهایشان بخرم یا بپردازم در هم هایی برای کسی که به امور آنان می پردازد وغیره از آنچه که در آن نفعی برای فقیران باشد ونذر برای خداوند عزیز و بلند مرتبه باشد .

وَ ذَكَرَ الشَّيْخُ اِنَّمَا هُوَ مَحَلٌّ لِصَرْفِ النَّذْرِ لِمُسْتَحِقِّيهِ الْقَاطِنِينَ بِرِبَاطِهِ اَوْ مَسْجِدِهِ اَوْ جَامِعِهِ، فَيَجُوزُ بِهَذَا الْاِعْتِبَارِ اِذْمَصْرَفُ النَّذْرِ الْفُقَرَاءُ. وَقَدْ وُجِدَالْمَصْرَفُ، وَ لَا يَجُوزُ اَنْ يُصْرَفَ ذَلِكَ لِغَنِيٍّ غَيْرِ مُحْتَاجٍ ، وَلَا لِشَرِيفِ مَنْصَبٍ لِاَنَّهُ لَا يَحِلُّ لَهُ الْاَخْذُ مَا لَمْ يَكُنْ مُحْتَاجًا فَقِيْرًا، وَلَالِذِى نَسَبٍ لِاَجْلِ نَسَبِهِ مَا لَمْ يَكُنْ فَقِيْرًا، وَلَا لِذِىْ عِلْمٍ لِاَجْلِ عِلْمِهِ مَا لَمْ يَكُنْ فَقِيرًا ،وَ لَمْ يَثْبُتْ فِى الشَّرْعِ جَوَازُ الصَّرْفِ لِلْاَغْنِيَاءِ لِلْاِجْمَاعِ عَلَى حُرْمَةِ النَّذْرِ لِلْمَخْلُوقِ، وَلَايَنْعَقِدُ، وَلَاتَشْتَغِلُ الذِّمَّةُ بِهِ، وَلِاَنَّهُ حَرَامٌ بَلْ سُحْتٌ ، وَلَا يَجُوزُ لِخَادِمِ الشَّيْخِ اَخْذُهُ وَلَا اَكْلُهُ وَ لَا التَّصَرُّفُ فِيهِ بِوَجْهٍ مِنَ الْوُجُوهِ اِلَّا اَنْ يَكُونَ فَقِيْرًا، اَوْ لَهُ عَيَالٌ فُقَرَاءُ عَاجِزُونَ عَنِ الْكَسْبِ وَ هُمْ مُضْطَرُّونَ، فَيَأْخُذُونَهُ عَلَى سَبِيلِ الصَّدَقَةِ الْمُبْتَدَاَةِ ، فَاَخْذُهُ اَيْضًا مَكْرُوهٌ مَا لَمْ يَقْصُدْ بِهِ النَّاذِرُ التَّقَرُّبَ اِلَى اللهِ تَعَالَى وَصَرْفَهُ اِلَى الْفُقَرَاءِ ، وَيَقْطَعِ النَّظَرَ عَنْ نَذْرِ الشَّيْخِ ، فَاِذَا عَلِمْتَ هَذَافَمَا يُؤْخَذُ مِنَ الدَّرَاهِمِ وَالشَّمْعِ وَالزَّيْتِ وَ غَيْرِهَا، وَيُنْقَلُ اِلَى ضَرَائِحِ

الْاَوْلِيَاءِ تَقَرُّبًا اِلَيْهِمْ، فَحَرَامٌ بِاِجْمَاعِ الْمُسْلِمِينَ مَا لَمْ يَقْصُدْ وَ يَصْرِفْهَا لِلْفُقَرَاءِ الْاَحْيَاءِ قَوْلًا وَاحِدًا .[۱]

وذکر کرد شیخ ، فقط آن محلی است برای ادا نمودن نذر برای کسانی که سزاوار آن هستند که در مهمان خانه های بین راه ویا در مسجدش یا مسجد جامعش مقیم می باشند . پس به این اعتبار جایز می باشد زیرا که محل مصرف شدن نذر ، فقراء می باشند و جایز نیست که آن برای ثروتمند بی نیاز یا شخصی که دارای منصب شریف است مصرف گرددزیرا که گرفتن این نذر برای او تا زمانی که نیازمند و فقیر نباشد حلال نیست و همچنین جایز نمی باشد برای صاحب نسبی به خاطر نسبش تا زمانی که فقیر نباشد و نه برای صاحب علمی به دلیل علمش تا زمانی که فقیر نباشد .ودر شرع نیز جواز پرداختن آن برای ثروتمندان به دلیل اجماع برحرام بودن نذر برای مخلوق ثبت نشده است و هیچ اعتماد واطمینان به آن نیست زیرا که آن حرام است. و بلکه حرام است.

برای خادم شیخ ، گرفتن و خوردن و دخل وتصرف در آن به هیچ وجهی و جایز نمی باشد ، مگر اینکه فقیر باشد یا دارای خانواده ای فقیر و عاجز از کسب باشد و آنها مجبور باشند،پس آن را به روش صدقه مبتدأ بگیرند وگرفتن آن همچنین مکروه می باشد تا زمانی که نذر کننده ، قصد تقرب جستن به خدا وپرداختن نذر به فقرا را نداشته باشد وتا زمانی که نظر خود را از نذر شیخ قطع نکند. پس هر گاه دانستی این را پس آنچه گرفته می شود از درهم ها وشمع وروغن چراغ وغیره وبه ضریح اولیا به خاطر نزدیکی جستن به آنهامنتقل می شود ، حرام است به اجماع مسلمانان حرام

---

۱ - بحر الرائق ص ۲۹۸ جزء ۲

است تا زمانی که قصد او فقیران زنده نباشد و برای آنان نکند وصرف نکنـد قَوْلًا وَاحِدًا .

بعضی اشخاص در رساله های خود بیان کردند که «نذری کـه در راه خدا باشد و بر سر مزارهای مشایخ تقسیم شود، همه حـرام وشـرک اسـت. (العیاذ بالله) چون به عقیده آنها تعیین جا برای عبادت شرک اسـت و حـال آنکه به آیات قرآنی ثابت شد که در نذر برای خدا، تعیین جا و محل، مشروع بلکه محمود و پسندیده است.

و آن کسانی که به این عقیده اند که (به غیر از الله کسـی دیگـری مشکلی را می تواند حل کند ؛ از این جهت بعضی کسان، نـذر بـر قبرهـای مشایخ توزیع می کنند.) عنوان جواب : در نزد آنهـا آن افـراد بـدون نـذر، مشرک است؛ زیرا کل بحث لازم نیست.

مطلب اساسی اختلاف، این است که در مذهب وهابیت، تبـرک بـه غیر از الله ﷻ شرک است ؛ از این جهت در استدلالهای خود می گویند : که « اگر این نذر الله است پس چرا در محل و خانه خود او را توزیع نمی کننـد. وقتی که نذر کننده، نذر شده خود را بـه مزارهـای مشـایخ ببـرد و تبـرّک حاصل نماید؛ پس به این تبرک، مشرک می شود و نذرش هم به غیر الله شد نه برای الله (العیاذ بالله) اما ما حنفی ها تبرک به اماکن مقدسه مانند مزارهـا را مستحسن می دانیم.

بحــث دوم
مصلحین دین می گویند که بر قبر بنا ساختن و درست کردن به خاطر نفع مسافرین و زائرین به منظورعزت جایز است.

قَالَ اللهُ تَعَالَی :﴿ اِذْ یَتَنَازَعُوْنَ بَیْنَهُمْ اَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوْا عَلَیْهِمْ بُنْیَانًا ﴾ [1]

«وقتی که آن مردمان با یکدیگر در امر ایشان نزاع می کردند پــس گفتند: عمارتی بر غار ایشان بنا کنید.»

﴿ قَالَ الَّذِیْنَ غَلَبُوْا عَلَی اَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَیْهِمْ مَسْجِدًا ﴾[2]**«پس آنان کــه برامر ایشان قدرت یافتند،گفتند: البته بر در غار ایشان مسجدی بسازیم.»**

«لَنَتَّخِذَنَّ عَلَیْهِمْ »حَوْلَهُمْ «مَسْجِدًا » یُصَلَّی فِیْهِ ، وَ فُعِلَ ذَلِكَ عَلَـی بَـابِ الْكَهْفِ[3] **البته در اطراف غار آنان مسجدی سازیم تــا در آن نمــاز بخواننــد مردم و آن در باب کهف انجام شد.**

﴿اِذْ یَتَنَازَعُونَ بَیْنَهُمْ اَمْرَهُمْ﴾ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فِی الْبُنْیَانِ: فَقَالَ الْمُسْلِمُونَ : نَبْنِیْ عَلَیْهِمْ مَسْجِدًا یُّصَلِّی فِیهِ النَّاسُ لِاَنَّهُمْ عَلَی دِیننَا[4].

۱- سوره کهف آیه ۲۱

۲ -سوره کهف آیه ۲۱

۳-تفسیر جلالین ص۲۴۳ سطر۹

۴ - تفسیر خازن ص ۱۹۳ سطر ۱۷

هنگامی که در میان خود بر امر ایشان نزاع می کردند ابـن عبـاس گفت:« در مورد ساختن بنا اختلاف کردند، پس مسلمانان گفتند: بـر درغـار آنان مسجدی می سازیم که مردم در آن نماز بخوانند ، زیرا آنان بر دین مـا هستند.»

قِیلَ : الْمُرَادُ بِهِ الْمَلِكُ الْمُسْلِمُ، وَ قِیلَ: اَوْلِیَـاءُ اَصْـحَابِ الْکَهْـفِ، وَ قِیـلَ: رُؤَسَاءُ الْبَلَدِوَ(لَنَتَّخِذَنَّ عَلَیْهِمْ مَسْجِدًا) نَعْبُدُ اللهَ فِیهِ، وَ نَسْتَبْقِی آثَارَ اَصْحَابِ الْکَهْفِ بِسَبَبِ ذَلِكَ الْمَسْجِدِ.[1]

آمده است : مراد از منازعه کنندگان پادشاهان مسلمان است ونیـز گفته اند: اولیا و نزدیکان اصحاب غار می باشد. ودر جایی دیگر آمده اسـت مراد از آن رؤسای آن شهر می باشد که گفتند: البته بردر غار آنها مسجدی می سازیم که خدا را در آن عبادت کنیم وآثار صاحبان غار را به وسـیله آن مسجد حفظ نماییم.

وَالْقَوْلُ الثَّالِثُ: اِنَّ بَعْضَهُمْ قَـالَ: الْـاَوَلَی اَنْ یُسَـدَّبَابُ الْکَهْـفِ لِئَلَّایَـدْخُلَ عَلَیْهِمْ اَحَدٌ،وَلَایَقِفَ عَلَی اَحْوَالِهِمْ اِنْسَانٌ. وَ قَالَ آخِرُونَ: بَلِ الْـاَوَلَی اَنْ یُبْنَـی عَلَـی بَابِ الْکَهْفِ مَسْجِدٌ ، وَهَذَاالْقَوْلُ یَدُلُّ عَلَی اَنَّ اُولَئِكَ الْـاَقْوَامَ کَـانُوْا عَـارِفِیْنَ بِـاللهِ مُعْتَرِفِینَ بِالْعِبَادَةِوَالصَّلَوةِ .

وَالْقَوْلُ الرَّابِعُ: اِنَّ الْکُفَّارَقَالُوْا: اِنَّهُمْ کَانُوْا عَلَی دِینِنَا فَنَتَّخِذُ عَلَـیْهِمْ بُنْیَانًـا. وَالْمُسْلِمُوْنَ قَالُوْا :کَانُوْا عَلَی دِینِنَا فَنَتَّخِذُ عَلَیْهِمْ مَسْجِدًا.[2]

---

۱ - تفسیر کبیر ص ۱۰۵ ، ج۲۱

۲ - تفسیر کبیر ص ۱۰۵ ، ج۲۱

و قول سوم این است که همانا از آنها گفت :« بهتر این است که در غار بسته شود تا که داخل نشود بر آنها کسی و بر احوال آنان انسانی آگاهی نیابد.» ودیگران گفتند:«بلکه بهتر این است که بر در غار مسجدی ساخته شود »واین کلام دلالت می کند بر اینکه بی گمان آن اقوام ، خداوند را می شناختند و معترف به پرستش ونماز بودند.

و قول چهارم این است بی گمان کفار گفتند: که به تحقیق آنان بر دین ما بودند پس بر در غار آنان بنیانی را بسازیم. ومسلمانان گفتند: بر دین ما بودند پس بر آنها مسجدی را بسازیم.

قَوْلُهُ:(وَ قِيلَ لَا يُكْرَهُ الْبَنَاءُ اِذَا كَانَ الْمَيِّتُ الخ) فِى رُوحِ الْبَيَانِ عِنْدَ قَوْلِهِ تَعَالَى:﴿ اِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَاللهِ مَنْ آمَنَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ اَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَوةَ وَلَمْ يَخْشَ اِلَّا اللهَ فَعَسَى اُولَئِكَ اَنْ يَّكُونُوْا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ﴾[1] مِنْ سُورَةِ التَّوْبَةِ مَا نَصَّهُ.

وکلام او (گویند:بنا ناپسند نیست اگر که مرده...) در روح البیان در نزد این کلام خداوند بلند مرتبه که فرمود:« جز این نیست که مساجد خداوند را کسی آباد می کندکه به خدا وروز قیامت ایمان آوردونماز بر پا داشت وزکات داد وجز از خداوند نترسید.پس امید است آنان از هدایت شدگان باشند. »

۱ -سوره توبه آیه ۱۸

قَالَ الشَّيْخُ عَبْدُ الْغَنِىِّ النَّابُلُسِىُّ فِى كَشْفِ النُّور عَنْ اَصْحَاب الْقُبُور مَا خُلَاصَتُهُ: اَنَّ الْبِدْعَةَ الْحَسَنَةَ الْمُوَافِقَةَ لِمَقْصُوْدِ الشَّرْعِ تُسَمَّى سُنَّةً، فَبَنَاءُ الْقِبَاب عَلَى قُبُور الْعُلَمَاءِ وَالْاَوْلِيَاءِ وَالصُّلَحَاءِ، وَ وَضْعُ السُّتُور وَالْعَمَائِم وَالثِّيَاب عَلَى قُبُورهِمْ اَمْرٌ جَائِزٌ اِذَا كَانَ الْقَصْدُ بِذَلِكَ التَّعْظِيمَ فِى اَعْيُن الْعَامَّةِ حَتَّى لَا يَحْتَقِرُوا صَاحِبَ هَذَا الْقَبْر، وَ كَذَا اِيقَادُ الْقَنَادِيل وَالشَّمْع عِنْدَ قُبُور الْاَوْلِيَاءِ وَ الصُّلَحَاءِ مِنْ بَاب التَّعْظِيم وَالْاِجْلَال اَيْضًا لِلْاَوْلِيَاءِ ،فَالْمَقْصُودُ فِيهَا مَقْصُودٌ حَسَنٌ،وَنَذْرُالزَّيْتِ وَالشَّمْع لِلْاَوْلِيَاءِيُوقَدُعِنْدَ قُبُوْرِهِمْ تَعْظِيمًا لَهُمْ وَمَحَبَّةً فِيهِمْ جَائِزٌاَيْضًا لَايَنْبَغِى النَّهْىُ عَنْهُ، آه.[1]

شیخ عبدالغنی نابلسی در کتاب(کشف النور عن اصحاب القبور) می نویسد آنچه که خلاصه آن این است:«به تحقیق بدعت حسنه ای که موافق با اهداف شرع باشد ، سنت نامیده می شود.

پس ساختن گنبدبر قبرهای علما واولیا ونیکان و قرار دادن پرده ها و عمامه ها ولباس ها بر قبرها، امری جایز است اگر هدف از آن بزرگ شمردن درچشم مردم باشد .تا اینکه صاحب این قبرها را خوار نشمرند. همچنین روشن نمودن فانوس (چراغ) و شمع در نزد قبرهای اولیا ونیکان به جهت بزرگداشت و اجلال آنان نیز جایزاست .

بنا براین هدف در آن ، هدفی نیکو است و نذر نمودن روغن چراغ و شمع برای اولیا که نزد قبرها یشان به خاطر بزرگداشت آنان و به خاطر محبت بر آنان روشن شود. جایز است ونهی از آن شایسته نیست.

۱ – اَلْجُزْءُ الْاَوَّلُ مِنَ التَّقْدِيرِ الْمُسَمَّى بالتَّحْرِيرُ الْمُخْتَارُ لِرَدِّ الْمُحْتَار فی صفحه ۱۲۳

(اَلْفَائِدَةُ) : وَضْعُ السُّتُوْرِ وَالْعَمَائِمِ وَالثِّيَابِ عَلَى قُبُورِ الصَّالِحِيْنَ وَالْاَوْلِيَاءِ كَرِهَهُ الْفُقَهَاءُ حَتَّى قَالَ فِى فَتَاوَى الْحُجَّةِ: وَتُكْرَهُ السُّتُوْرُ عَلَى الْقُبُوْرِ آه. وَلَكِنْ نَحْنُ الْآنَ نَقُولُ: اِنْ كَانَ الْقَصْدُ بِذَلِكَ التَّعْظِيمَ فِى اَعْيُنِ الْعَامَّةِ حَتَّى لَا يَحْتَقِرُوا صَاحِبَ هَذَا الْقَبْرِ الَّذِىْ وُضِعَتْ عَلَيْهِ الثِّيَابُ وَالْعَمَائِمُ ، وَ لِجَلْبِ الْخُشُوْعِ وَالْاَدَبِ لِقُلُوْبِ الْغَافِلِيْنَ الزَّائِرِيْنَ، لِاَنَّ قُلُوبَهُمْ نَافِرَةٌ عِنْدَ الْحُضُوْرِ فِى التَّاَدُّبِ بَيْنَ يَدَىْ اَوْلِيَاءِ اللهِ تَعَالَى الْمَدْفُونِيْنَ فِى تِلْكَ الْقُبُورِ، كَمَا ذَكَرْنَا مِنْ حُضُورِ رُوحَانِيَّتِهِمُ الْمُبَارَكَةِ عِنْدَ قُبُورِهِمْ ، فَهُوَ اَمْرٌ جَائِزٌ لَا يَنْبَغِى النَّهْىُ عَنْهُ ، لِاَنَّ الْاَعْمَالَ بِالنِّيَّاتِ ، وَلِكُلِّ امْرِءٍ مَا نَوَى، فَاِنَّهُ وَ اِنْ كَانَ بِدْعَةً عَلَى خِلَافِ مَا كَانَ عَلَيْهِ السَّلَفُ، وَلَكِنْ هُوَ مِنْ قَبِيلِ قَوْلِ الْفُقَهَاءِ فِى كِتَابِ: اِنَّهُ بَعْدَ طَوَافِ الْوَدَاعِ يَرْجِعُ الْقَهْقَرَى حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ الْمَسْجِدِ لِاَنَّ فِى ذَلِكَ اِجْلَالَ الْبَيْتِ، حَتَّى قَالَ فِى مِنْهَاجِ السَّالِكِيْنَ: وَمَا يَفْعَلُهُ النَّاسُ مِنَ الرُّجُوْعِ الْقَهْقَرَى بَعْدَ الْوَدَاعِ فَلَيْسَ فِيهِ سُنَّةٌ مَرْوِيَّةٌ وَلَا اَثَرٌ مَحْكِىٌّ ، وَقَدْ فَعَلَهُ اَصْحَابُنَا الخ. مِنْ كَشْفِ النُّورِ عَنْ اَصْحَابِ الْقُبُورِ لِلشَّيْخِ عَبْدِ الْغَنِىِّ النَّابْلُسِىِّ، نَفَعَنَا اللهُ بِهِ آمِين[1].

---

۱ – فتاوى تَنْقِيحِ الْحَامِدِيَّةِ الجزء الاول ص۳۲۴ كِتَابُ الْفَرَائِضِ مَطْلَبٌ فِى وَضْعِ السُّتُوْرِ عَلَى الْقُبُوْرِ

✓ **فایده:**

فقها قرار دادن پرده ها وعمامه ها ولباس ها بر قبرهای نیکان واولیا را ناپسند دانسته اند ، تا اینکه در کتاب فتاوی الحجۀ گفت :« قرار دادن پرده بر قبرها مکروه است» اما هم اکنون ما می گوییم: اگر هدف از آن بزرگ نمودن آن در چشم مردم باشد تا صاحب آن قبرهایی که بر آن لباس و عمامه قرار داده شده است را تحقیر نکندویا هدف از آن ، جلب خشوع وادب بر قلبهای زائرین غافل باشد ــ زیرا که قلبهای آنان در هنگام حضور از اظهار ادب در مقابل اولیای خداوند بلند مرتبه که در آن قبرها دفن شده اند نفرت دارد، همان گونه که از حضور روحانیت مبارکشان نزد قبرهای شان ،ذکر کردیم ــ پس آن امری جایز است و نهی کردن از آن، شایسته نیست .چرا که اعمال انسان بسته به نیات اوست وبرای هر فردی آن چیزی است که نیت می کند . زیرا آن اگر چه بدعتی است بر خلاف آنچه که گذشتگان بر آن بودند ولیکن آن از قبیل سخن فقها می باشد در کتابی که گفنه اند: حاجی بعد از طواف وداع (خداحافظی) عقب عقب بر می گردد تا اینکه از مسجد خارج شود.زیرا که در آن اجلال خانه کعبه است تا اینکه در کتاب منهاج السالکین گفت :وآنچه مردم آن را از بازگشتن به عقب بعد از وداع انجام می دهندپس در آن سنت روایت شده یا اثر حکایت شده ای نیست و به تحقیق اصحاب ما آن را انجام داده اند .

كَرِهَ بَعْضُ الْفُقَهَاءِ وَضْعَ السُّتُورِ وَالْعَمَائِمِ وَالثِّيَابِ عَلَى قُبُورِ الصَّالِحِينَ وَ الْاَوْلِيَاءِفِي فَتَاوَى الْحُجَّةِ،وَ تُكْرَهُ السُّتُوْرُعَلَى الْقُبُورِ،وَلَكِنْ نَحْنُ نَقُولُ الْآنَ اِذَا قُصِدَ بِهِ التَّعْظِيمُ فِي عُيُونِ الْعَامَّةِ حَتَّى لَا يَحْتَقِرُوا صَاحِبَ الْقَبْرِ، وَلِجَلْبِ الْخُشُوْعِ وَالْاَدَبِ لِلْغَافِلِينَ الزَّائِرِينَ فَهُوَ جَائِزٌ ، لِاَنَّ الْاَعْمَالَ بِالنِّيَّاتِ وَاِنْ كَانَ بِدْعَةً ، فَهُوَ كَقَوْلِهِمْ

بَعْدَطَوَافِ الْوَدَاعِ يَرْجِعُ الْقَهْقَرَى حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ الْمَسْجِدِ اِجْلَالًا لِلْبَيْتِ حَتَّى قَالَ فِى مِنْهَاجِ السَّالِكِينَ : اِنَّهُ لَيْسَ فِيهِ سُنَّةٌ مَرْوِيَّةٌ ، وَلَا اَثَرٌ مَحْكِيٌّ وَقَدْ فَعَلَهُ اَصْحَابُنَا آه ، كَذَافِى كَشْفِ النُّوْرِعَنْ اَصْحَابِ الْقُبُوْرِلِلْاُسْتَاذِ عَبْدِالْغَنِىِّ النَّا بْلُسِىِّ ـ قُدِّسَ سِرُّهُ ـ.[1]

وبعضی از فقها قرار دادن پرده وزره ولباس بر قبرهای صالحین و اولیا را ناپسند دانسته اند. در فتاوی الحجة آمده است: و قرار دادن پرده ها بر قبرها، مکروه می باشد.اما ما هم اکنون می گوییم: اگر هدف از آن بزرگ نمودن آن در چشم مردم باشد تا اینکه صاحب قبر را خوار نشمارندویا اگر به قصد جلب خشوع وادب زایران غافل باشد ، پس آن امری جایز است ، زیرا که اعمال انسان بسته به نیات اوست .واگر چه آن بدعت باشد .مثل سخن علما است که می گویند بعد از طواف وداع عقب عقب بر می گردد تا اینکه از مسجد خارج شود واین به خاطر بزرگداشت خانه کعبه است ،تا اینکه در منهاج السالکین گفت :همانا آن سنت روایت شده یا اثر حکایت شده ای نیست وبه تحقیق اصحاب ما آن را انجام داده اند، همینگونه در کتاب کشف النور عن اصحاب القبور تألیف استاد عبدالغنی ـ قدس سره ـ نیز آمده است .آمین .

✓ **تبصره:**

بعضی اشخاص در رساله های خود نوشته اند که«ساختن مساجد برقبور انبیاء ـ علیهم الصلوة والسلام **ـ و اولیای کرام، شرک در عبادات و کفر است،** (نعوذ بالله)**وحال آنکه با اثبات و شهود قرآن عظیم الشأن بر**

---

۱ -رَدُّ الْمُحْتَارِ عَلَى الدُّرِ الْمُخْتَارِ عَلَى مَتْنِ تَنْوِيرِ الْاَبْصَارِ ص۲۳۲جلد ۵

اصحاب کهف مسجد بنا شده و هم چنان بــر انبیــاء بزرگوارخصوصًاحضــرت محمد رسول الله ﷺ که در روضه مبارک ومنورشان گنبد سبز وجود دارد.

و همچنین بر مزارهای اولیای کرام و صالحان، مســاجد و تعمیراتــی وجود داشته که بر امت مسلمان گذشته و حالا بر همین منــوال بــه صــورت پی در پی آمده است؛ که در آن خیر القرون نیز شامل اســت از مجتهــدین و فقهای کرام مذهب، عبارات آشکاری موجود است که بر قبور صــالحین بــه لحاظ اعزار دین و برای آسا یش زائــران، تعمیــر کــردن بنــا ،کارمســتحب است.حتی بر بعضی قبرهای مشایخ اسلام انداختن یک نوع پارچه های سبز ثواب دارد.به فرض محال اگرشرک گفته شود (نعوذ بالله) نسبت شــرک بــه خیر القرون می شود.(العیاذ بالله) باز مــی گــویم کــه ایــن اســلام رااز کجــا آورده اند؟ زیرا بر آنها لازم است که منبع و منشأ اسلام آوردن خود را واضح وآشکاربیان نمایند.

﴿رَبَّنَا لَاتُزِغْ قُلُوْبَنَابَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنَاوَهَبْ لَنَامِنْ لَّدُنْكَ رَحْمَةً اِنَّكَ اَنْتَ الْوَهَّابُ ﴾[1]

---

۱ - سوره آل عمران آیه ۸«ای پروردگار ما کج مکن دلهای ما را بعد از آنکه راه نمودی ما را و عطا کن برای ما از نزد خودت نعمت هر آیینه تویی عطاکننده.»

بحــث سوم

دربارۀ شفاعت

که شفاعت شفیع المذ نبین محمد رســول الله ﷺ و شــفاعت همــه شفاعت کنندگان حق است؛ به اجازه خداوند متعال که در فن عقاید و (علم کلام) با دلایل تفصیلی ثابت شده است.قال الله تعالی : ﴿ وَلَسَوْفَ يُعْطِيْكَ رَبُّكَ فَتَرْضَــى ﴾[1]والبته پروردگارت به تو نعمت خواهد داد. پس خشــنود خــواهی شد .﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيْكَ رَبُّكَ﴾ وزود با شد که عطا دهــد آفریــدگار تــو یعنــی مرتبه شفاعت در باره گنهکاران امت(فَتَرْضَــى) پس تو خشنود شــوی یعنــی چندان عطا ارزانی دارد که گویی بس است ومن راضی شــدم . امــام محمــد باقر(رح)می فرماید : «که ای اهل عراق شما مــی گوییــد امیــدوارترین آیــه قرآن این است که ﴿ لَا تَقْنَطُوْا مِنْ رَّحْمَةِ اللهِ﴾[2] وما اهل بیت بر آنیم که امیدبه آیه ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيْكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾ بیشتر است چه حضرت رسالت پنــاه ﷺ راضی نشودکه یکی ازامت وی دردوزخ باشد»

---

۱ - سوره والضحی آیه ۵

۲ - سوره زمر آیه ۵۳« نا امید مشوید از رحمت خدا »

✓ **نظم:**

نماند به دوزخ کســـی درگرو

کــه دارد چنین سیــدی پیشرو

عطای شفاعت چنانش دهند

که امــت تمامی زدوزخ رهنــد [۱]

﴿مَنْ ذَا الَّذِیْ یَشْفَعُ عِنْدَ هُ اِلَّا بِاِذْنِهِ﴾ [۲]

«کیست آن که شفاعت کند نزد اومگر به حکم او.»

﴿ لَایَمْلِکُوْنَ الشَّفَاعَةَ اِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ﴾[۳]

«نتوانند شفــاعت کننــد مگــر کســی که از جانــب خــدا عهـــدی گرفته است.»

﴿ یَوْمَئِذٍ لَّا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ اِلَّا مَنْ اَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِیَ لَهُ قَوْلًا ﴾ [۴]

آن روز شفاعت نفع ندهدمگر برای کسی که خــدا بــه او دســتوری داده است او را از روی گفتارپسندیده است.

﴿ عَسَی اَنْ یَّبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا ﴾ [۵]

نزدیک است که پروردگارت تو رابه مقامی پسندیده مبعوث نماید.

---

۱ - تفسیر حسینی ص۱۳۷۴ جزء ۳۰سوره والضحی

۲ - سوره بقره آیه ۲۵۵

۳ - سوره مریم آیه ۸۷

۴ - سوره طه آیه ۱۰۹

۵ - سوره اسراء آیه ۷۹

منبع کتب شفاعت: نبراس (ص**۳۷۱**)بَحْثُ الشَّفَاعَةِ ثَابِتَةٌ لِلرُّسُل. مشکوة(ص**۴۸۹**ج**۲**، بَابُ الْحَوض وَالشَّفَاعَةِ، الفَصْلُ الْاَوَّلُ) •سُنَنُ ابْنِ مَاجَةَ (ص**۳۲۹** الی ص**۳۰** بَابُ ذِكْرِ الشَّفَاعَةِ) مسلم(ص**۱۵۴** ج**۱** بَابُ اِثْبَاتِ الشَّفَاعَةِ). موطاء محمد(ص**۳۸۴**بابُ الشَّفَاعَةِ).

﴿ مَنْ ذَاالَّذِى يَشْفَعُ عِنْدَهُ اِلَّا بِاِذْنِهِ ﴾ وَتَقَرَّرَ فِى هَذِهِ الْآيَةِ اَنَّ اللهَ يَأْذَنُ لِمَنْ يَشَاءُ فِى الشَّفَاعَةِ ، وَهُمُ الْاَنْبِيَاءُ وَالْعُلَمَاءُ وَالْمُجَاهِدُوْنَ وَ الْمَلَا ئِكَةُ وَغَيْرُ هُمْ مِمَّنْ اَكْرَمَهُمْ ، وَشَرَّفَهُمُ اللهُ ، ثُمَّ لَايَشْفَعُونَ اِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى ، كَمَا قَالَ : (لَايَشْفَعُوْنَ اِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى). قَالَ ابْنُ عَطِيَّةَ : وَ الَّذِى يَظْهَرُ اَنَّ الْعُلَمَاءَ وَالصَّالِحِيْنَ يَنْفَعُوْنَ فِيمَنْ لَمْ يَصِلْ اِلَى النَّارِ وَهُوَ بَيْنَ الْمَنْزِلَتَيْنِ ، اَوْ وَصَلَ وَلَكِنْ لَهُ اَعْمَالٌ صَالِحَةٌ .

مَنْ ذَالَّذِىْ.« **کیست که شفاعت کند نزد او مگر به حکم او.» ودر این آیه بیان نمود که بی شک خداوند اجازه می دهد در شفاعت به هر کس که بخواهد وآنان پیامبران ،علما ، جهاد کننند گان ،فرشتگان وغیره اند از کسانی که خداوند آنها را گرامی وبزرگ داشت، سپس آنان شفاعت نمی کنند مگر برای کسی که خداوند بر گزید. چنان که فرمود:« شفاعت نمی کنند مگر برای کسی که او برگزید». ابن عطیه گفت :« چیزی که ظاهر است اینست که به تحقیق علما ونیکان در حق کسی فایده وسود می رسانندکه به جهنم نرسیده باشد وبین دو منزل باشد یا رسیده باشد ولی برای او اعمال نیکو باشد».**

وَ فِی الْبُخَارِیِّ فِی بَابِ« بَقِیَّةٌ مِنْ اَبْوَابِ الرُّؤْیَةِ» اَنَّ الْمُـؤْمِنِینَ یَقُولُـونَ : رَبَّنَا اِنَّ اِخْوَانَنَا کَانُوْا یُصَلُّونَ مَعَنَا وَیَصُومُونَ مَعَنَا ، وَهَذِهِ شَفَاعَةٌ فِیمَنْ یُقَرِّبُ اَمْرَهُ ، وَ کَمَا یَشْفَعُ الطِّفْلُ الْمُحْبَنْطِئُ [1] عَلَی بَـابِ الْجَنَّـةِ، وَهَـذَا اِنَّمَـا هُـوَ فِـی قَرَابَـاتِهِمْ وَمَعَارِفِهِمْ ، وَ اَنَّ الْاَنْبِیَاءَ یَشْفَعُونَ فِیْمَنْ حَصَلَ فِی النَّـارِمِنْ عُصَـاةِ اُمَمِهِـمْ بِـذُنُوبٍ دُونَ قُرْبَی وَلَا مَعْرِفَةٍ اِلَّا بِـنَفْسِ الْاِیمَـانِ ، ثُـمَّ تَبْقَـی شَـفَاعَةُ اَرْحَـمِ الـرَّاحِمِینَ فِـی الْمُسْتَغْرَقِیْنَ فِی الْخَطَایَا وَ الذُّنُوْبِ الَّذِیْنَ لَمْ تَعْمَـلْ فِـیهِمْ شَـفَاعَةُ الْاَنْبِیَـاءِ ، وَ اَمَّـا شَفَاعَةُ مُحَمَّدٍ ﷺ [2] فِی تَعْجِیْلِ الْحِسَابِ فَخَاصَّةٌ لَهُ.

---

۱ – اَلْمُحْبَنْطِئُ: اللَّازِقُ بِالْاَرْضِ ، وَ فِی الْحَدِیثِ اَنَّ السَّقْطَ یَظِـلُّ مُحْبَنْطِئًـا عَلَـی بَـابِ الْجَنَّةِ . قَالَ ابْنُ الْاَثِیْرِ: الْمُحْبَنْطِئُ (بِالْهَمْزَةِوَتَرْکِهِ) الْمُتَغَضِّبُ الْمُسْتَبْطِئُ ، وَ اِمَّا شَـفَاعَةٌ لِلشَّـیْءِ ، وَقِیلَ : هُوَ الْمُمْتَنِعُ امْتِنَاعَ طَلَبَةٍ لَا امْتِنَاعَ اِبَاءٍ.

المحبنطی یعنی طفل سقط شده و افتاده بر زمین (چسبیده)و در حدیث آمـده است که همانا طفل سقط شده همواره بر در بهشت چسبیده است مـی مانـد. ابـن اثیـر گفت:المحبنطی(با همزه و بدون همزه) به معنای غضبناک: در حال تضرع و زاری به زمین چسبیده باشد یا به معنای شفاعت برای چیزی است و گفته شده است به معنای بازدارنده است از روی طلب نه از روی سرپیچی .

۲ – شَفَاعَةُ مُحَمَّدٍ ﷺ فِیْ تَعْجِیلِ الْحِسَابِ فَخَاصَّةٌ لَهُ.تَفْسِیرُ الْقُرْطُبِـیِّ اَلْجُـزْءُ الثَّالِـثُ، سُورَةُ الْبَقَرَةِ (ص۲۷۳ ج۲الی ص۲۷۴ ج۲.)

در بخـــاری در بـــاب «بقیـــة مـــن ابـــواب الرؤیـــة» آمـــده اســـت: «به تحقیق مومنین می گویند: پروردگـارا ! بـی گمـان بـرادران مـا بـا مـا نماز مـی خواندنـد و بـا مـا روزه مـی گرفتنـد وایـن شـفاعتی است در حق کسی که کارش نزدیک است وهمانطور که طفل (سـقط شـده) بـر در بهشت شـفاعت مـی کنـدواین فقـط در موردخویشـاوندان ونزدیکانشـان می باشد . پیامبران گناه کاران امتشان را که بـه خـاطر گناهـان در آتـش واقع شده اند بدون هیچ شـناختی و خویشـاوندی، مگـر بـه نفـس ایمـان شفاعت می کنند.

سپس شفاعت ارحم الراحمین در مورد کسانی که غرق در گناهـان وخطاها هستندکسانی که شفاعت پیامبران در آنهـا عمـل نمـی کنـد،باقی می ماند.واما شفاعت محمدﷺ در جلـو انـداختن حسـاب ، پـس خـاص او می باشد.

وَشَفَاعَةُ الْاَنْبِيَاءِ حَقٌّ كَائِنٌ، وَشَفَاعَةُ نَبِيِّنَا عليه السلام لِلْمُؤْمِنِينَ الْمُـذْنِبِيْنَ وَلِاَهْـلِ الْكَبَائِرِ مِنْهُمُ الْمُسْتَوْجِبِيْنَ لِلْعِقَابِ حَقٌّ ثَابِتٌ بِالْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ اِجْمَاعِ الْاُمَّةِ.

و شفاعت پیامبران حقـی ثابـت اسـت و شـفاعت پیامبرمـا عليه السلام برای مؤمنـان گناهکـار و اهـل گناهـان کبیـره از ایشـان کـه مسـتوجب عذاب شدند ، حق ثابتی در کتاب سنت و اجماع امت است.

قَالَ اللهُ تَعَالَی: ﴿ مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ اِلَّا بِاِذْنِهِ ﴾ ، وَهُوَ اِشَارَةٌ اِلَی شَفَاعَةِ مَنْ اَذِنَ لَهُ بِهَا . وَقَالَ ﷺ : شَفَاعَتِی لِاَهْلِ الْکَبَائِرِ مِنْ اُمَّتِیْ ، مَنْ کَذَّبَ بِهَا لَمْ یَنَلْهَا .وَ قَالَ ﷺ : یَشْفَعُ اُمَّتِی اَیْ لِاَجْلِ اُمَّتِی یَوْمَ الْقِیَامَةِ ثَلَاثَةٌ ؛ الْاَنْبِیَاءُ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ ،ثُمَّ الْعُلَمَاءُ ،ثُمَّ الشُّهَدَاءُ.[1]

خدای متعال فرمود : (کیست آنکه شفاعت کند نزد او مگر به اجازه او) و آن اشاره است به سوی شفاعت کسی که خداوند به او اجازه داده است.، پیامبر ﷺ فرمود:« شفاعت من برای اهل گناهان کبیره از امت من است کسی که آن راتکذیب کند به آن دست نمی یابد.»

و فرمود:« سه گروه امت مرا روز قیامت شفاعت می کنند: پیامبران ـ علیهم السلام ـ سپس علما سپس شهدا.»

۱ - ابو المنتهی(ص۹۲)

بحــث چهارم
محبت

که همراه انبیای عظام ـ علیهم الصلوة والسلام ـ و اولیای کرام و مؤمنان، محبت قلبی و روحی، عشق به الله و فی الله داشتن، موجب رضای حــق ﷻ است. امر قرآن و هدایت نبوی ﷺ حکم شرعی است .قَالَ اللهُ تَعَالَى : ﴿ وَالَّذِيْنَ آمَنُوْا اَشَدُّ حُبًّا لِّلَّهِ ﴾[1] **وکسانی که ایمان آورده اند قوی ترند در دوستی خدا .**

عَنْ عُمَرَ ﷺ ،قَالَ :قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ : اِنَّ مِنْ عِبَادِ اللهِ لَأُنَاسًا ، مَا هُمْ بِاَنْبِيَاءَ وَلَاشُهَدَاءَ ، يَغْبِطُهُمُ الْاَنْبِيَاءُ وَ الشُّهَدَاءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَكَانِهِمْ مِنَ اللهِ .قَالُوْا: يَا رَسُولَ اللهِ ﷺ تُخْبِرُنَا مَنْ هُمْ ؟ قَالَ:هُمْ قَوْمٌ تَحَابُّوْا بِرُوْحِ اللهِ عَلَى غَيْرِاَرْحَامٍ بَيْنَهُمْ ، وَ لَا اَمْوَالٍ يَتَعَاطُوْنَهَا ،فَوَ اللهِ اِنَّ وُجُوهَهُمُ النُّوْرُ ، وَ اِنَّهُمْ لَعَلَى نُورٍ لَا يَخَافُوْنَ اِذَا خَافَ النَّاسُ ، وَلَا يَحْزَنُونَ اِذَا حَزِنَ النَّاسُ ، وَقَرَاَ هَذِهِ الْآيَةَ : ﴿اَلَا اِنَّ اَوْلِيَاءَ اللهِ لَاخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ﴾[2] ، رَوَاهُ اَبُو دَاوُدَ ، وَ فِى شَرْحِ السُّنَّةِ عَنْ اَبِى مَالِكٍ بِلَفْظِ الْمَصَابِيحِ مَعَ زَوَائِدَ وَكَذَا فِى شُعَبِ الْاِيمَانِ .[3]

---

۱ - سوره بقره آیه ۱۶۵

۲ -سوره یونس آیه ۶۲

۳ - مشکوة ص۴۲۶

از عمر ﷺ روایت شد که گفت رسول خدا ﷺ فرمود: « همانا از بندگان خداوند، افرادی هستند که نه انبیا هستند و نه شهدا بلکه انبیا و شهدا در روز قیامت به خاطر جایگاه آنان نزد خداوندبر آنان غبطه می خورند.» گفتند: ای رسول خدا ﷺ به ما خبرده آنها چه کسانی هستند؟ فرمود: « آنها قومی هستند که به خاطر خدا به یکدیگر محبت می کنند بدون اینکه در بینشان خویشاوندی باشد و نه مالی که به یکدیگر بدهند. به خدا قسم بی گمان چهره هایشان نور است و به تحقیق آنها بر نوری هستند که نمی ترسند هرگاه مردم بترسند. و اندوهگین نمی شوند هرگاه مردم اندوهگین شوند.» واین آیه راخواند « آگاه باشید هر آئینه دوستان خداوند هیچ ترسی بر آنها نیست و نه آنها اندوهگین می شوند» آن را ابوداود روایت کرد و در شرح السنه از ابی مالک بالفظ مصابیح همراه بازواید آورده شده و همچنین در« شعب الایمان ».

وکسانی که ایمان آورده اند قوی تراند دردوستی خدا به جهت آنکه مشرک می بیند ودوست می دارد . ومؤمن ، نادیده دوست گرفته است و به امید دیدن عمر گذراند . ودیگر محبت کفار، محبتی است فانی نفسانی . ودوستی مؤمنان، محبت باقی ربانی وحقیقت در معنی(اَشَدُّ حُبًّا)آن است که اول خدا ایشان را دوست داشت که يُحِبُّهُمْ تا ایشان اورا دوست گرفتند که يُحِبُّونَهُ پس دوستی ایشان مر خدای را به دوستی خدای است مر ایشان را پیرطریقت ــ قدس سره ــ فرمود :

✓ **مصرع:**

که اگر تخم یحبهم نکشتی ، نهال یحبونه نرستی

✓ **فـــرد:**

اگر از جانب معشوق نباشدکششی

طلب عاشق بیچاره بجائی نرسد[۱]

﴿ قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللهَ فَاتَّبِعُوْنِىْ يُحْبِبْكُمُ اللهُ وَيَغْفِرْ لَكُـمْ ذُنُـوْبَكُمْ وَاللهُ غَفُوْرٌ رَّحِـيْمٌ﴾[۲] « **ای محمد بگو اگر خدا را دوست می دارید پس پیـروی مـن کنید تا خدا شما را دوست دارد و برای شما گناهان شما را بیـامرزد و خـدا آمرزنده مهربان است.** »

« قُلْ اِنْ كُنْتُمْ » : **بگو ای محمداگر هستید شما ای یهود ونصاری کـه لاف** نَحْنُ اَبْنَاءُ اللهِ وَاَحِبَّائُـهُ **(ما فرزندان خداوند و دوسـتداران او هسـتیم)در عالم افکنده اید ودعوی می کنید که** « تُحِبُّوْنَ اللهَ» **ودوست می دارید خدا را** فَاتَّبِعُوْنِىْ **پس پیروی کنید مرا** « يُحْبِبْكُمُ اللهُ» **تا خدا شـما را دوسـت دارد** « وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ » **وبیامرزد گناهان شما را** « وَاللهُ غَفُوْرٌ» **وخدا آمرزنده اسـت گناهان کسانی را که برمتابعت من راسخ باشند** « رَّحِيْمٌ » **مهربان است**

---

۱ - تفسیر حسینی ص۵۰

۲ - آل عمران آیه۳۱

بر ایشان به رحمت خاصه. یاخطاب با قریش است که می گفتند که ما بتان رابرای خدا دوست می داریم وبه شفاعت ایشان، نزدیک خدای آسمان امیدواریم ایشان را . گفت : اگر حق را دوست می دارید متابعت حبیب او را فرونگذارید. [۱]

متابعت دایم بدون محبت، به طور کامل، مشکل و یا غیر ممکن است از این جهت این حقیقت ثابتی است که محبت همراه حضرت رسالت پناه ﷺ وسیله محبت رب العزت جل جلاله است . که این محبت فی الله در وجود رسول ﷺ می باشد.

از این آیه ثابت شد که؛ شرط رسیدن به محبت خداوند متعال جل جلاله متابعت سردار عالم، فخر آدم ﷺ است. و همچنین متابعت و پیروی وارثان آن حضرت ﷺ موجب محبت رب العزت جل جلاله است.

قِيلَ : وَهُوَ خِلَافُ مَذْهَبِ الْعَارِفِيْنَ مِنْ اَهْلِ السُّنَّةِ وَ الْجَمَاعَةِ ، فَاِنَّهُمْ قَالُوا: الْمَحَبَّةُ تَتَعَلَّقُ حَقِيقَةً بِذَاتِ اللهِ تَعَالَى ، وَيَنْبَغِي لِلْكَامِلِ اَنْ يُحِبَّ اللهَ سُبْحَانَهُ لِذَاتِهِ ، وَ اَمَّا مَحَبَّةُ ثَوَابِهِ فَدَرَجَةٌ نَازِلَةٌ. [۲]

گفته شد : آن خلاف مذهب عارفین از اهل سنت وجماعت می باشد چون آنها گفتند : محبت حقیقتاً به ذات خداوند بلند مرتبه متعلق می گردد وبرای انسان کامل شایسته است که خداوند پاک ومنزه را به خاطر ذاتش دوست بدارد واما محبت ثواب او پس درجه ای پایین است .

---

۱ - تفسیر حسینی ص۱۱۲

۲ -تفسیر روح المعانی جزء ۳ ص۱۱۴ سطر ۱

« قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّهَ »يُشِيرُ اِلَى طَرِيْقِ الْوُصُوْلِ اِلَى هَذَا الْمَـوْلَى جَلَّ جَلالُه فَكَانَ قَائِلًا يَقُولُ: بِاَىِّ شَىْءٍ يُنَالُ كَمَالُ الْمَحَبَّةِ وَ مُوَالَاةُ الرَّبِّ ؟ فَقِيـلَ : بَعْـدَ قَطْـعِ مُوَالَاةِ اَعْدَائِنَا تُنَالُ تِلْكَ الدَّرَجَةُ بِالتَّوَجُّهِ اِلَى مُتَابَعَةِ حَبِيْبِنَا ، اِذْ كُـلُّ طَرِيـقٍ سِـوَى طَرِيقِهِ مَسْدُودٌ ، وَ كُلُّ عَمَلٍ سِوَى مَا اَذِنَ بِهِ مَرْدُودٌ.[1] **(بگو اگر خـدا را دوسـت می دارید) اشاره دارد به طریقه رسیدن به حضـرت بـاری تعـالی جَلَّ جَلالُه پـس قائلی گفت : کمال محبت و دوستی خداونـد بـا چـه چیـزی کسـب کـرده می شود؟ پس در جواب گفته شد : بعد از قطع دوستی دشمنان، آن درجه با روی آوردن به پیروی از حبیبمان کسب می شود . زیرا که هر طریقـی بجـز طریق او مسدود و هر عملی بجز آنچه او اجازه داده است مردود می باشد .**

اَلْقَوْلُ فِى تَأْوِيْلِ قَوْلِهِ ﴿ قُلْ اِنْ كُنْـتُمْ تُحِبُّـوْنَ اللّهَ فَـاتَّبِعُوْنِىْ يُحْبِـبْكُمُ اللّهُ وَيَغْفِرْلَكُمْ ذُنُوْبَكُمْ وَاللّهُ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ﴾ اِخْتَلَفَ اَهْلُ التَّأْوِيلِ فِى السَّبَبِ الَّذِى اُنْزِلَـتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِيهِ ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ : اُنْزِلَتْ فِى قَوْمٍ قَالُوا عَلَى عَهْدِ النَّبِـىِّ صلى الله عليه وسلم :اِنَّـا نُحِـبُّ رَبَّنَا . فَاَمَرَ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ نَبِيَّهُ مُحَمَّدًا صلى الله عليه وسلم اَنْ يَقُوْلَ لَهُمْ : اِنْ كُنْتُمْ صَـادِقِيْنَ فِيمَـا تَقُولُـونَ فَاتَّبِعُونِى، فَاِنَّ ذَلِكَ عَلَامَةُ صِدْقِكُمْ فِيمَا قُلْتُمْ مِنْ ذَلِكَ ، ذَكَرَ مَنْ قَالَ ذَلِكَ حَـدَّثَنِىَ الْمُثَنَّى، قَالَ :ثَنَااِسْحَاقُ ،قَالَ :ثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَبْـدِ اللهِ عَـنْ بَكْـرِ بْـنِ الْاَسْـوَدِ ، قَالَ : سَمِعْتُ الْحَسَنَ ،يَقُولُ :قَالَ قَوْمٌ عَلَى عَهْدِ النَّبِىِّ صلى الله عليه وسلم :يَا مُحَمَّدُ اِنَّا نُحِبُّ رَبَّنَـا .

---

۱ – تفسیر روح المعانی جزء ۳ ص ۲۴ سطر ۲۹

فَـاَنْزَلَ اللهُ ﷻ :﴿ قُـلْ اِنْ كُنْـتُمْ تُحِبُّـوْنَ اللهَ فَـاتَّبِعُوْنِىْ يُحْبِـبْكُمُ اللهُ وَيَغْفِـرْ لَكُـمْ ذُنُوْبَكُمْ﴾ فَجَعَلَ اتِّبَاعَ نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ﷺ عَلَمًا لِحُبِّهِ وَ عَذَابِ مَنْ خَالَفَهُ.[1]

این کلام در تأویل سخن خداوند بلند مرتبه است (قُلْ اِنْ كُنْـتُمْ...الخ)، **« بگو اگر خدا را دوست می دارید از مــن پیــروی کنیــدتا خداونــد شــما را دوست بدارد و گناهان شما را بیامرزد »**

اهل تأویل در سبب نازل شدن این آیه باهم اختلاف دارند. یکــی از آنها گفت: این آیه درمورد قومی نازل شده است که درزمان پیامبر اکــرمﷺ گفتند ما پروردگارمان را دوست داریم. پس خداوندﷻ به پیامبرش محمدﷺ امر کرد که به آنها بگوید : اگر شما در آنچه می گویید ، راستگو هستید پس از من پیروی کنید . چون آن علامت راستی و صداقت شــما اســت درآنچــه گفتید . و کسی که آن را بیان نمود این حدیث را یادآوری کرد که ، نقل کرد برای من ، المثنی گفت آورده است اسحاق گفت آورده است عبدالرحمن بن عبدالله از بکر بن اسود گفت : شنیدم از حسن که می گوید : قومی در عهــد نبی اکرم ﷺ گفتند : ای محمد مــا پروردگــار مــان را دوســت داریــم . پــس خداوندﷻ این آیه رانازل کرد.« بگو اگرخدا را دوســت مــی داریــد از مــن پیروی کنیدتا خداوند شما را دوست بدارد و گناهان شما را بیامرزد » ، پــس پیروی پیامبرش محمد ﷺ را علامتی برای دوستی اش وعذاب کسی که با او مخالفت کند ، قرارداد .

﴿قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللهَ فَاتَّبِعُوْنِى يُحْبِبْكُمُ اللهُ﴾ لِمَا كَانَ عَلَيْهِ الصَّـلَوةُ وَ السَّلَامُ حَبِيبَهُ ، فَكُلُّ مَـنْ يَـدَّعِى الْمَحَبَّـةَ لَزِمَـهُ اتِّبَاعُـهُ ، لِـاَنَّ مَحْبُـوْبَ الْمَحْبُـوْبِ

---

۱ - ص۱۵۵ جامع البیان تفسیر قرآن ج سوم ، جزء سوم

مَحْبُوْبٌ، فَتَجِبُ مَحَبَّةُ النَّبِیِّ ، وَمَحَبَّتُهُ اِنَّمَا تَکُوْنُ بِمُتَابَعَتِهِ وَسُلُوْکِ سَبِیلِهِ قَوْلًا وَعَمَلًا وَخُلْقًا وَحَالًا وَسِیرَةًوَعَقِیدَةً ، وَلَا تَمْشِیْ دَعْوَی الْمَحَبَّةِ اِلَّا بِهٰذَا ، فَاِنَّهُ قُطْبُ الْمَحَبَّةِ وَمَظْهَرُهُ ، وَطَرِیقَتُهُ طِلَسْمُ الْمَحَبَّةِ فَمَنْ لَمْ یَکُنْ لَهُ مِنْ طَرِیقَتِهِ نَصِیبٌ لَمْ یَکُنْ لَهُ مِنَ الْمَحَبَّةِ نَصِیبٌ . وَ اِذَا تَابَعَهُ حَقَّ الْمُتَابَعَةِ نَاسَبَ بَاطِنُهُ وَسِرُّهُ وَقَلْبُهُ وَنَفْسُهُ بَاطِنَ النَّبِیِّ وَسِرَّهُ وَقَلْبَهُ وَنَفْسَهُ ، وَهُوَ مَظْهَرُ الْمَحَبَّةِ فَلَزِمَ بِهَذِهِ الْمُنَاسَبَةِ اَنْ یَکُوْنَ لِهَذَا الْمُتَابِعِ قِسْطٌ مِنْ مَحَبَّةِ اللهِ تَعَالَی بِقَدْرِ نَصِیْبِهِ مِنَ الْمُتَابَعَةِ، فَیُلْقِی اللهُ تَعَالَی مَحَبَّتَهُ عَلَیْهِ ، وَیَسْرِیْ مِنْ بَاطِنِ رُوحِ النَّبِیِّ نُورُ تِلْكَ الْمَحَبَّةِ اِلَیْهِ، فَیَکُوْنُ مَحْبُوْبًا لِلَّهِ مُحِبًّا لَهُ ،وَلَوْ لَمْ یُتَابِعْهُ لَخَالَفَ بَاطِنُهُ بَاطِنَ النَّبِیِّ فَبَعُدَ عَنْ وَصْفِ الْمَحْبُوبِیَّةِ ، وَزَالَتِ الْمَحَبَّةُ عَنْ قَلْبِهِ اَسْرَعَ مَا یَکُوْنُ،اِذْ لَوْ لَمْ یُحِبَّهُ اللهُ تَعَالَی لَمْ یَکُنْ مُحِبًّا لَهُ.[1]

« بگو اگر خدا را دوست می دارید مرا پیروی کنید تا خداوند شما را دوست بدارد » چون پیامبر اکرم ﷺ حبیب و دوست او است. پس هر کسی که ادعای دوستی خداوند کند، پیروی از او برایش لازم می آید.

زیرا که دوست و حبیب محبوب ، دوست داشتنی و محبوب است. پس محبت و دوستی پیامبرواجب می باشدومحبت او فقط با پیروی کردن از او و رفتن به راه و روش او در قول و عمل و خلق و خوی و حال ، سیرت و عقیده می باشد و ادعای محبت جز به این روش نمی باشد . چون او قطب محبت و مظهر آن می باشد. و طریقه و روش وی طلسم محبت است پس هر کسی که از روش و طریقه او نصیبی نباشد، از محبت برای او نصیبی نیست

---

۱ -تفسیر قرآن کریم ابن عربی ص۱۷۸ ج۱

واگرآن طور که سزاوار است از وی پیروی کند، باطن و سر و قلب و نفسش با باطن و سر و قلب و نفس نبی اکرم ﷺ موافق می گردد وآن مظهر محبت است .

پس به خاطر این موافقت ، لازم می گردد که برای این پیرو بهره ای از محبت خداوند بلند مرتبه به اندازه نصیب او از پیروی و متابعتش باشد . پس خداوند بلند مرتبه محبت خودش را بر او می اندازد و از باطن روح نبی، نور آن محبت به او سرایت می کند .در نتیجه محبوبی برای خداوند و شیفته او می باشد و اگر از او پیروی نکند ، باطن اوبا باطن نبی مخالف می گردد پس از وصف محبوبیت دور می گردد و محبت از قلب او باتمام سرعت از بین می رود. زیرا که اگرخداوند او را دوست نداشته باشد او شیفته خدا نخواهد بود .

وَاَخْرَجَ ابْنُ اَبِیْ حَاتَمٍ عَنْ سُفْیَانَ بْنِ عُیَیْنَةَ، اَنَّهُ سَأَلَ عَنْ قَوْلِهِ (اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ) فَقَالَ: اَلَمْ تَسْمَعْ قَوْلَ اللهِ﴿ قُلْ اِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِیْ یُحْبِبْکُمُ اللهُ﴾ یَقُولُ : یُقَرِّبْکُمْ ، وَالْحُبُّ هُوَ الْقُرْبُ ، وَاللهُ لَا یُحِبُّ الْکَافِرِیْنَ ، لَا یُقَرِّبُ الْکَافِرِیْنَ[1].

ابن ابی حاتم از سفیان بن عیینه به تحقیق روایت کرده است : او درمورد این کلام رسول خدا (شخص به آئین کسی است که او را دوست

---

۱ - (اَلدُّرُّ الْمَنْثُورُ فِی التَّفْسِیرِ بِالْمَأْثُورِ ص۴۷ ج۲۰) (سُنَنُ ابْنِ مَاجَةَ ص۳۱۳ بَابُ «مُجَالَسَةِ الْفُقَرَاءِ» مسلم ص۵۲ اَلْجِلْدُ الْاَوَّلُ ، بَابُ بَیَانِ وَ اِنَّ مَحَبَّةَ الْمُؤْمِنِینَ مِنَ الْاِیْمَانِ) (موطاء امام محمد (رح) ص۳۹۰ باب الْحُبِّ فِی اللهِ مَکْتُوْبات قدسیة امام ربانی قُدِّسَ سِرُّهُ ' مکتوب ع۱۲۴ وع۱۵۶ دفتر، ا، حصه ۳)

می دارد) سؤال کرد . پس گفت : آیا سخن خداوند بلنـد مرتبـه را نشنیدی : « بگو اگر خدا را دوست می دارید مرا پیروی کنید تا خداوند شما را دوست بدارد» می گوید یعنی خداوند شما را از نزدیکان خود می سازد . و حب و دوستی تقرب است و خداوند کافرین را دوست نمی دارد یعنی آنها را از نزدیکان خود قرار نمی دهد .

همچنان بعضی مسایل دینی دیگری است که بعضی افراد در مـورد آنها رساله های جداگانه ای نوشته اند که می خواهند مسلمانان را از صـراط مستقیم به گمراهی بکشانند.

قَالَ النَّبِیُّ ﷺ :یَقُولُ اللهُ :(الْمُتَحَابُّوْنَ لِجَلَالِیْ فِی ظِـلِّ عَرْشِـی یَـوْمَ لَاظِـلَّ اِلَّا ظِلِّیْ).[1]

پیامبر اکرم ﷺ فرمود :« خداوند بلند مرتبه می فرماید : دوستداران عظمت و جلال من در زیر سایه عرش من هستند در روزی که هیچ سایه ای جز سایه من نیست. »

قَالَ النَّبِـیُّ ﷺ: یَقُـولُ اللهُ تَعَـالَی : (قَـدْ حَقَّـتْ مَحَبَّتِـی لِلَّـذِینَ یَتَحَـابُّونَ مِـنْ اَجْلِـیْ، وَقَـدْ حَقَّـتْ مَحَبَّتِـی لِلَّـذِینَ یَتَـزَاوَرُونَ مِـنْ اَجْلِـیْ ،وَقَـدْ حَقَّـتْ مَحَبَّتِی لِلَّذِینَ یَتَبَاذَلُونَ مِنْ اَجْلِیْ ،وَقَدْ حَقَّتْ مَحَبَّتِی لِلَّذِینَ یَتَصَادَقُونَ مِـنْ اَجْلِـیْ ،

---

۱ – (حم) اِبْنُ اَبِی الدُّنْیَا فِی کِتَابِ «الْاِخْوَانِ» (طب،حل) عَنِ الْعِرْبَاضِ ﷺ، جَـامِعُ الْاَحَادِیْثِ لِلسُّیُوْطِیِّ وَالْمَنَاوِیِّ ، الْجُزْءُ الثَّامِنُ ، ص۱۴۹ الیاء مع القاف اکمال ۲۸۷۵۹ـ

وَقَدْ حَقَّتْ مَحَبَّتِی لِلَّذِینَ یَتَنَاصَرُونَ مِنْ اَجْلِیْ ،مَا مِنْ مُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ یُقَدِّمُ اللهُ لَـهُ ثَلَاثَةَ اَوْلَادٍ مِنْ صُلْبِهِ ،لَمْ یَبْلِغُوا الْحِنْثَ اِلَّا اَدْخَلَهُ اللهُ الْجَنَّةَ بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ اِیَّاهُمْ).[۱]

پیامبر اکرم ﷺ فرمود :« خداوند بلند مرتبه می فرماید: بدرستی که محبت من برای کسانی تحقق یافت به خاطرمن یکدیگر را دوست می دارند و به خاطرمن به زیارت یکدیگر می روند و به یکدیگر بذل و بخشش می کنند وبا یکدیگر دوستی می کنند و یکدیگر را یاری می نمایند وهیچ مردوزن مؤمنی نیست که خداوند به آنان سه فرزندازصلبشان به آنان داده باشد و به سن تکلیف نرسیده و از دنیا رفته باشند مگر اینکه خداوند از فضل و رحمت خویش بر ایشان او را داخل بهشت می گرداند .»

---

۱ – (اِبْنُ اَبِی الدُّنْیَا فِی کِتَابِ الْاِخْوَانِ (طب) عَنْ عَمْرِو بْنِ عَبْسَةَ رَضِیَ اللهُ عَنْهُ ص۱۴۷ الی ص۱۴۸ الیاء مع الکاف اکمال) جَامِعُ الْاَحَادِیثِ لِلْجَامِعِ الصَّغِیْرِ وَزَوَائِدِهِ ، وَالْجَامِعُ الْکَبِیرُوالْجَامِعُ الْاَزْهَرُ لِلْحَافِظَیْنِ السُّیُوْطِیِّ وَالْمَنَاوِیِّ ، الْجُزْءُ الثَّامِنُ قِسْمُ الْاَقْوَالِ .

بحـــث پنجم
در اثبات علم لدنی

اجازه گرفتن از پیر کامل برای ذکر الهی یا احزاب و اوراد دیگر و عبادات نافله، کار مشروع و مستحب است؛ چرا که برای یاد گرفتن علم لدنی و تصفیه قلب و باطن، کسب طریقه های چهارگانه و عبادات نافله آنها منقول و مأثور شده است.

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيْلِيْ اَدْعُوْ اِلَى اللهِ عَلَى بَصِيْرَةٍ اَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِيْ وَسُبْحَانَ اللهِ وَ مَا اَنَامِنَ الْمُشْرِكِيْنَ﴾ [1]

«بگو این راه من است می خوانم به سوی خدا با حجتی ظاهر من وپیروان من نیز می خوانند وپاکی خدا را است ونیستم من از شریک مقرر کنندگان.»

(قُلْ) بگو ای محمد(هَذِهِ) این دعوت به توحید (سَبِيلِيْ) راه من اســت وبر این راه ثابتم(اَدْعُوْ) می خوانم خلق را (اِلَى اللهِ)به خدای (عَلَى بَصِـيرَةٍ) بر بینایی هویدا وحجتی روشن(اَنَا) من تأکید ضمیر مستتر است در ادعو(وَمَنِ اتَّبَعَنِى) ومی خواند به خدای هر که پیــروی کــرده اســت مــرا و (سُبْحَانَ اللهِ)

---

1 - سوره یوسف آیه ۱۰۸

و پاک است از خدای شرکتی که شما او را بدان وصف می کنید (وَمَا اَنَـا)**ومن نیستم** (مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ) **از شرک آرندگان .**[۱]

﴿قَالَ لَهُ مُوْسَی هَلْ اَتَّبِعُكَ عَلَی اَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا﴾[۲]

(قَالَ لَهُ مُوْسَی)**گفت به موسی**علیه السلام **مرخضررا** (هَلْ اَتَّبِعُكَ)**آیا پیـروی کنم مرتورا** (عَلَی اَنْ تُعَلِّمَنِ)**به شرط آنکه بیا موزانی مرا** (مِمَّا عُلِّمْـتَ)**از آنچـه آموخته اند** (رُشْدًا) **علمی کـه مبنـی بـر رشـد باشـد یعنـی اصـابت خیـر** (قَالَ اِنَّكَ)**گفت خضر**علیه السلام **به درستی که تو** (لَنْ تَسْـتَطِيْعَ) **نمـی تـوانی** (مَعِـیَ صَبْرًا) **بامن شکیبایی کردن را . موسی** علیه السلام **گفت :چرا صـبر نتـوانم کـرد ؟ گفت :به جهت آنکه تو پیغمبری و حکم تو بر ظاهر است. شـاید کـه ازمـن عملی صادر شود که در ظاهر آن منکر و ناشایسته نمایدوتو وجه حکمت آن را ندانی و صبر کردن نتوانی.** [۳]

وَکَانَ رَجُلًا يَعْلَمُ عِلْمَ الْغَيْبِ ، قَدْعَلِمَ ذَلِـكَ ، فَقَـالَ مُوْسَـی : بَلَـی. قَـالَ : ﴿وَکَيْفَ تَصْبِرُعَلَی مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا﴾ اَیْ اِنَّمَا تَعْرِفُ ظَاهِرَ مَا تَرَی مِـنَ الْعَـدْلِ وَلَمْ تُحِطْ مِنْ عِلْمِ الْغَيْبِ بِمَا اَعْلَمُ .[۴]

و حال آنکه حضرت خضرعلیه السلام **کسی بود کـه ازعلـم غیـب آگـاهی داشت ، و از عدم تحمل حضرت موسی آگاه گشت . حضرت موسی درجواب**

---

۱ -تفسیر حسینی ص۵۳
۲ -سوره کهف آیه ۶۶
۳ - تفسیر حسینی ص۶۵۲
۴ -تفسیرطبری ص۱۸۱ ج۸

حضرت خضر که فرموده بود : ﴿ اِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيْعَ مَعِىَ صَبْرًا ﴾ گفت : بلی صبر خواهم کرد . حضرت خضر فرمود : چطور صبرخواهی کرد بر چیزی که از آن خبر نداری . یعنی تو فقط ظاهر آنچه را که ازعدل می بینی می دانی. و تو از علم غیب بر آن چیزی که من می دانم احاطه نداری .

از آیه شریفه معلوم شد که؛ رسول اولوالعزم چون موسی عليه‌السلام به دستور الله جل‌جلاله به خاطر حصول علم لدنی رفاقت حضرت خضر را اختیار نمود.

﴿فَسْئَلُوْا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ﴾ [1] پس سؤال کنید از اهل کتاب اگر نمی دانید .

اَلْمَسْأَلَةُ الثَّانِيَةُ:اِخْتَلَفَ النَّاسُ فِى اَنَّهُ هَلْ يَجُوزُ لِلْمُجْتَهِدِ تَقْلِيْدُ الْمُجْتَهِدِ؟مِنْهُمْ مَنَ حَكَمَ بِالْجَوَازِ وَ احْتَجَّ بِهَذِهِ الْآيَةِ فَقَالَ: لَمَّا لَمْ يَكُنْ اَحَدُ الْمُجْتَهِدِينَ عَالِمًا وَجَبَ عَلَيْهَا الرُّجُوعُ اِلَى الْمُجْتَهِدِ الْآخَرِ الَّذِى يَكُونُ عَالِمًالِقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ فَسْئَلُوْا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ﴾ فَاِنْ لَمْ يَجِبْ فَلَا اَقَلَّ مِنَ الْجَوَازِ.

و مسأله دوم: مردم اختلاف دارند در این که آیا برای مجتهد جایز است که از مجتهد دیگرتقلید کند ؟ واز آنها کسی است که به جایز بودن آن حکم کرد و به این آیه دلیل آورد . پس گفت : هرگاه یکی از مجتهدین عالم نباشد ، بر او واجب است که بر مجتهد دیگری که عالم است ، رجوع نماید . به دلیل کلام خداوند بلند مرتبه : « پس بپرسید از اهل کتاب اگر نمی دانید. » پس اگر آن واجب نباشد ، لا اقل جایز است .

---

۱ - سوره نحل آیه ۴۳

اَلْمَسْأَلَةُ الثَّالِثَةُ:احْتَجَّ نُفاةُالْقِيَاس بِهَذِهِ الْآيَةِ ، فَقَالُوا : الْمُكَلَّفُ اِذَا نَزَلَتْ بِهِ وَاقِعَةٌ، فَاِنْ كَانَ عَالِمًا بِحُكْمِهَا لَمْ يَجُزْ لَهُ الْقِيَاسُ ، وَاِنْ لَمْ يَكُنْ عَالِمًا بِحُكْمِهَا وَجَبَ عَلَيْهِ السُّؤَالُ مِمَّنْ كَانَ عَالِمًابِهَا لِظَاهِرِهَذِهِ الْآيَةِ ، وَلَوْكَانَ الْقِيَاسُ حُجَّةً لَمَا وَجَبَ عَلَيْهَا سُؤَالُ الْعَالِمِ لِاَجْلِ اَنَّهُ يُمْكِنُهُ اسْتِنْبَاطُ ذَلِكَ الْحُكْمِ بِوَاسِطَةِ الْقِيَاسِ، فَثَبَتَ اَنَّ تَجْوِيزَ الْعَمَلِ بِالْقِيَاسِ يُوجِبُ تَرْكَ الْعَمَلِ بِظَاهِرِ هَذِهِ الْآيَةِ ، فَوَجَبَ اَنْ لَايَجُوزَ وَاللهُ اَعْلَمُ . وَ جَوَابُهُ : اَنَّهُ ثَبَتَ جَوَازُ الْعَمَلِ بِالْقِيَاسِ بِاِجْمَاعِ الصَّحَابَةِ ،وَالْاِجْمَاعُ اَقْوَى مِنْ هَذَاالدَّلِيلِ وَاللهُ اَعْلَمُ.[1]

مسأله سوم : نفی کنندگان قیاس به این آیه دلیل آوردند پس گفتند: هرگاه برای مکلف واقعه ای نازل شود ، اگر عالم به حکم آن بود قیاس بر او جایز نیست و اگر عالم به حکم آن نبود ، بر اوواجب است که از کسی که عالم به آن است به دلیل ظاهر این آیه سؤال نماید . و اگر قیاس حجت بود ، بی شک بر آن شخص سؤال کردن از عالم واجب نمی بود . چرا که برای او استنباط آن حکم به واسطه قیاس ممکن می باشد .

پس ثابت گردید همانا جایز دانستن عمل به قیاس ، ترک عمل را به دلیل ظاهر این آیه واجب می گرداند . پس واجب است که عمل به قیاس جایز نباشد خداوندبهتر می داند جواب بر این گروه این است که عمل کردن با قیاس با اجماع صحابه ثابت شده است. و اجماع ، قوی تر از این دلیل می باشد ، و خدا دانا تر است.

وَاَنَا اَقُولُ : يَجُوزُ اَنْ يُرَادَ مِنْ اَهْلِ الذِّكْرِ اَهْلُ الْقُرْآنِ ، وَ اِنْ قَالَ ابُو حَيَّانَ مَا قَالَ وَسَتَعْلَمُ وَجْهَهُ قَرِيبًا اِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى الْمَنَّانُ . وَقَالَ الرُّمَانِىُّ وَ الزُّجَاجُ وَ

---

۱ -تفسیرکبیر ص۳۶ ج۲۰

الْاَزْهَرِیُّ : الْمُرَادُ بِاَهْلِ الذِّکْرِ عُلَمَاءُ اَخْبَارِ الْاُمَمِ السَّالِفَةِکَائِنًا مَنْ کَانَ ، فَالذِّکْرُ بِمَعْنَی الْحِفْظِ کَاَنَّهُ قِیلَ : اسْأَلُوا الْمُطَّلِعِینَ عَلَی اَخْبَارِ الْاُمَمِ لِیُعَلِّمُوکُمْ بِذَلِکَ[1].

من می گویم : جایز است که مراد از اهل ذکر اهل قرآن باشد و اگر چه گفته ابوحیان آنچه را که گفته است . و وجه آن را به زودی ، اگر خداوند بلند مرتبه و منان بخواهد خواهی دانست . رمانی و زجاج و ازهری گفتند : مراد از اهل ذکر، آگاهان به اخبار امم گذشته می باشند هر کس که باشد. پس ذکر به معنی حفظ است گویادرآیه شریفه گفته شده است : بپرسید از آگاهان بر اخبار امم تا شما را به آن دانا سازند .

﴿لِکُلِّ اُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَکًا هُمْ نَاسِکُوهُ فَلَایُنَازِعُنَّکَ فِی الْاَمْرِ وَادْعُ اِلَی رَبِّکَ اِنَّکَ لَعَلَی هُدًی مُسْتَقِیمٍ﴾ [2]

« برای هرگروهی شریعتی را معین کرده ایم که ایشان عمل کننده برآن هستند پس باید که با تو درایـن کـارنزاع نکنند وبخوان به سوی پروردگار خویش هر آیینه تو به راه راست هستی .»

﴿لِکُلِّ اُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَکًا﴾ ، بِفَتْحِ السِّیْنِ وَ کَسْرِهَا شَرِیْعَةً ، (هُمْ نَاسِکُوهُ)عَامِلُونَ بِهِ (فَلَا یُنَازِعُنَّکَ) یُرَادُ بِهِ لَا تُنَازِعُهُمْ (فِی الْاَمْرِ) اَمْرِ الذَّبِیحَةِ اِذْ قَالُوا : مَا قَتَلَ اللهُ اَحَقُّ اَنْ تَأْکُلُوهُ مِمَّا قَتَلْتُمْ [3].

---

۱ -تفسیر روح المعانی ص۱۳۴ج۱۴ سطر۱۵

۲ - سوره حج آیه ۶۷

۳ -تفسیر جلالین ص۲۸۵ ـ سطره ۱۶

برای هر امتی منسکی قرار دادیم یعنی شریعتی را (هُمْ نَا سِکُوْهُ) ایشان عمل کننده برآنند (فَلَا یُنازِعُنَّكَ) مراد از آن این است که به آنان نزاع نکنی (فِی الْاَمْرِ) یعنی در امر قربانی زیرا که گفتند : آنچه خداوند کشت سزوارتر است که بخورید آن را از آنچه که شما کشتید .

وَقَالَ ابْنُ عَرَفَةَ: مَنْسَکًا اَیْ مَذْهَبًا مِنْ طَاعَتِهِ تَعَالَی.[1] **ابن عرفه گفت : منسکاً یعنی روشی از اطاعت خداوند بلند مرتبه .**

لِکُلِّ اُمَّةٍ کَلَامٌ مُسْتَأْنَفٌ ، جِیْءَ بِهِ لِزَجْرِ مُعَاصِرِیهِ ﷺ مِنْ اَهْلِ الْاَدْیَانِ السَّمَائِیَّةِ عَنْ مُنَازَعَتِهِ ﷺ بِبَیَانِ حَالِ مَا تَمَسَّکُوا بِهِ مِنَ الشَّرَائِعِ وَ اِظْهَارِ خَطَئِهِمْ فِی النَّظَرِ، اَیْ لِکُلِّ اُمَّةٍ مُعَیَّنَةٍ مِنَ الْاُمَمِ الْخَالِیَةِ وَ الْبَاقِیَةِ (جَعَلْنَا) وَضَعْنَاوَ عَیَّنَّا (مَنْسَکًا) اَیْ شَرِیعَةً خَاصَّةً.[2]

﴿ لِکُلِّ اُمَّةٍ﴾ برای هر امتی کلام نوو تازه ای است که آورده شد برای باز داشتن معاصران رسول خدا ﷺ از اهل ادیان آسمانی از خصومت و دشمنی کردن با او ﷺ با بیان حالت قوانین و دستورهایی که به آن تمسک می جستند و آشکار کردن خطاهایشان در نظرشان. یعنی برای هر امتی از امتهای گذشته و باقیمانده (جَعَلْنَا) قرار دادیم و معین کردیم (مَنْسَکًا) یعنی شریعت و راه و روش خاصی را .

---

۱ -تفسیر روح المعانی جزء۱۷ص۱۳۹ سطره ۲۵

۲ -تفسیر روح المعانی جزء۱۷ص۱۷۷

فصل سوم درفرض عین و فرض کفایه از علوم

اَلْفَصْلُ الثَّالِثُ : فِی فَرْضِ الْعَیْنِ وَفَرْضِ الْکِفَایَةِ مِنَ الْعُلُومِ اَمَّا الْاَوَّلُ: فَقَدْ ذُکِرَ فِی مُنْتَخَبِ الْاِحْیَاءِ ـ قَالَ عليه السلام : طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِیضَةٌ عَلَی کُلِّ مُسْلِمٍ . وَقَالَ : اُطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصِّینِ . ـ اخْتَلَفَ النَّاسُ فِی اَیِّ عِلْمٍ طَلَبُهُ فَرْضٌ ؟ قَالَ الْمُتَکَلِّمُونَ :وَهُوَ عِلْمُ الْکَلَامِ اِذْبِهِ یُدرِکُ التَّوْحِیدُ ، وَیُعْلَمُ ذَاتُ اللهِ وَصِفَاتُهُ. وَقَالَ الْفُقَهَاءُ : هُوَ عِلْمُ الْفِقْهِ اِذْبِهِ یُعْرَفُ الْحَلَالُ وَالْحَرَامُ وَالْعِبَادَاتُ. وَقَالَ الْمُفَسِّرُونَ وَالْمُحَدِّثُونَ : وَهُوَ عِلْمُ الْکِتَابِ وَالسُّنَّةِ اِذْبِهِمَا یُتَوَصَّلُ اِلَی سَائِرِ الْعُلُومِ . وَقَالَ بَعْضُهُمْ : وَهُوَ عِلْمُ الْعَبْدِ بِحَالِهِ وَمَقَامِهِ مِنَ اللهِ تَعَالَی .وَ قِیْلَ : هُوَ الْعِلْمُ بِالْاِخْلَاص وَآفَاتِ النُّفُوس .وَقِیلَ: بَلْ هُوَ عِلْمُ الْبَاطِنِ . وَقَالَ الْمُتَصَوِّفَةُ : هُوَعِلْمُ التَّصَوُّفِ وَ طَرِیقَتِهِمْ .وَقَالَ بَعْضُهُمْ : هُوَ الْعِلْمُ بِمَا یَشْتَمِلُ عَلَیْهِ قَوْلُهُ عَلَیْهِ السَّلَامُ : « بُنِیَ الْاِسْلَامُ عَلَی خَمْسٍ » (الحدیث) .[1]

در « منتخب الاحیاء » ذکر شده است پیامبر ﷺ فرمود :« آموختن علم بر هر مرد و زن مسلمانی واجب است.» و فرمود :« علم بیاموزید اگر چه در چین باشد.» مردم اختلاف دارند در مورد اینکه : چه علمی آموختن آن فرض می باشد ؟ متکلمان گفتند : و آن علم کلام است چرا که به وسیله آن، توحید درک می شود و ذات باری تعالی و صفاتش شناخته می شود .و فقها گفتند : آن علم فقه می باشد ، زیرا که به وسیله آن حلال و حرام و عبادات شناخته می شود .

---

۱ - ص۷۶ـ الفتاوی التاتارخانیه ، مقدمه کتاب ، ج اول

و مفسرین و محدثین گفتند : و آن علم کتاب و سنت مـی باشـد ، زیرا که به وسیله آن دو ، به سایر علوم رسیده می شـود . و بعضـی از آنـان گفت : و آن علم بنده می باشد به حال و مقام او در نزد خداوند بلند مرتبه . و گفته شد و آن علم به اخلاص وبلاهای نفس می باشد . و گفته شد بلکه آن علم باطن است. و متصوفه گفتند : و آن علم تصوف و طریقت آنها می باشـد ویکی از آنان گفت : علم به آن چیزی که پیامبر ﷺ فرمودنـد : « اسـلام بـر پنج چیز بنا شده است » شامل آن می شود .

وَ اَمَّـا عِلْـمُ الْمُعَامَلَـةِ : فَهُـوَعَلَى الْمُـؤْمِنِ الْمُتَّقِـى كَالزُّهْـدِ ، وَالتَّقْـوَى ، وَالرِّضَاءِ، وَالشُّكْرِ ، وَالْخَوْفِ وَالْمِنَّةِ لِلَّهِ فِى جَمِيعِ اَحْوَالِهِ ، وَ الْاِحْسَـانِ ، وَ حُسْـنِ الظَّنِّ ، وَحُسْنِ الْخُلْقِ ، وَالْاِخْلَاص ، فَهَذِهِ عُلُومٌ نَافِعَةٌ اَيْضًا دُونَ الْـاَوَّل . اَمَّـا عِلْـمُ الْكَلَامِ : فَالسَّلَفُ لَمْ يَشْتَغِلُوا حَتَّى اَنَّ مَن اشْتَغَلَ بِهِ نُسِـبَ اِلَـى الْبِدْعَـةِ وَالْاِشْـتِغَالِ بِمَالَايَعْنِيْهِ . اَمَّا اِذَا تَبِعَ جَمَاعَةٌمِنَ الْمُسْـلِمِينَ فَبَرَّزَطَائِفَـةٌ مِـنَ الْمُسْـلِمِينَ فِـىْ دَفْـعِ الشُّبْهَةِ وَ اِزَالَةِ الْبِدَعِ كَلَامًا مُؤَلَّفًا فَجُـوِّزَ الْاِشْـتِغَالُ بِـتَعَلُّمِ هَـذَا الْعِلْـمِ بِحُكْـمِ هَـذِهِ الضَّرُورَةِ ، فَكَانَ مِنْ فُرُوضِ الْكِفَايَةِ.وَ اَمَّا عِلْمُ الْمُكَاشَفَةِ : فَاِنَّهُ لَايَحْصُـلُ بِـالتَّعْلِيمِ وَالتَّعَلُّمِ ،وَاِنَّمَايَحْصُـلُ بِالْمُجَاهَـدَةِالَّتِـى جَعَلَهَـا اللهُ مُقَدَّمَـةً لِلْهِدَايَـةِ ، حَيْـثُ قَـالَ : ﴿ وَّ اَلَّذِيْنَ جَاهَدُوْا فِيْنَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا ﴾ [1]

اما علم معامله ، پس آن بر مؤمن پرهیزگار مانند زهد ، تقوی ، رضا ، شکر ، خوف ، منت برای خداوند در تمامی احوالش ، احسان ، حسن گمـان ، اخلاق نیکو و اخلاص می باشد. پس اینها نیز علوم سـودمندی هسـتند نـه

---

۱ ـ سوره عنکبوت آیه ۶۹

اولی . اما علم کلام پس گذشتگان به آن مشغول نگشتند تا اینکه به تحقیق کسی که به آن مشغول می گردید به بدعت و اشتغال به آنچه که به او مربوط نیست منسوب می گشت .

اما اگر گروهی از مسلمانان از بدعت پیروی کنند باید طایفه ای از مسلمانان در رفع نمودن شبهه و ازبین بردن بدعت کلام مولفی را آشکار کنند ، پس اشتغال به این علم به حکم این ضرورت جایز شمرده می شود . بنابراین از فرضهای کفایه می باشد . و اما علم مکاشفه ، پس همانا آن با تعلیم و تعلم حاصل نمی گردد و به تحقیق آن فقط با جهاد که خداوند آن را مقدمه ای برای هدایت قرار داد حاصل می گردد . آنجا که فرمود : « کسانی که درراه ما جهاد می کنند هرآئینه آنها را به راه خودمان هدایت می کنیم »

وَلَقَدْ قَبَضَ رَسُولُ اللهِ ﷺ عَنْ آلَافٍ مِنَ الصَّحَابَةِ كُلُّهُمْ عُلَمَاءُ بِاللهِ اَثْنَى عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللهِ ﷺ وَلَمْ يَكُنْ فِيهِمْ اَحَدٌ يُحْسِنُ الْكَلَامَ . وَ اَمَّا عِلْمُ السِّحْرِ وَالنَّيْرَنْجَاتِ وَالطِّلَسْمَاتِ وَعِلْمُ النُّجُومِ وَ نَحْوُهَا فَهِىَ عُلُومٌ غَيْرُ مَحْمُودَةٍ.

رسول خدا ﷺ هزاران نفر از صحابه رارها نمود که همه آنان علماء بالله بودند و رسول خدا ﷺ از آنان سپاسگزاری نمود ودر میان آنان کسی نبود که علم کلام را نیکو بداند اما علم سحر ، شعبده بازی ، جادو ، علم ستارگان و مانند آن پس آنان ناپسندیده می باشند.

وَ رُوِىَ اَنَّهُ عليه السلام مَرَّ بِرَجُلٍ قَدِ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ النَّاسُ ، فَسَأَلَ عَنْهُ فَقَالُوا: رَجُلٌ عَلَّامَةٌ . فَقَالَ : بِمَاذَا ؟ قَالُوْا : بِالشِّعْرِ وَاَنْسَابِ الْعَرَبِ .فَقَالَ عليه السلام : عِلْمٌ لَايَنْفَعُ وَ جَهْلٌ لَايَضُرُّ، وَ اِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ ،آيَةٌ مُحْكَمَةٌ اَوْسُنَّةٌ قَائِمَةٌ اَوْ فَرِيضَةٌعَادِلَةٌ . وَاَمَّا

عِلْمُ الْفَلْسَفَةِ وَالْهَنْدَسَةِ فَاِنَّهُ بَعِيدٌ مِنْ عِلْمِ الْآخِرَةِ ، اسْتَخْرَجَ ذَلِكَ الَّذِينَ اسْتَحَبُّواالْحَيَاةَالدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ. [۱]

و روایت شد که به تحقیق پیامبر اکرم ﷺ از نزد مردی عبور کرد که مردم در اطراف او اجتماع کرده بودند پس در مورد او سؤال کرد . و گفتند: « مرد بسیار دانایی است» پس فرمود:« به چه چیزی»، گفتند: «به شعر و نسبهای عرب» پس پیامبرﷺ فرمود : « دانستن آن ، علمی است که سودی ندارد و ندانستن ، آن جهلی است که ضرری در آن نیست» و همانا علم سه گونه است علم قرآن(علم حکمت یا نشانه محکم) یا سنتی پا بر جا (اخلاق)یا واجب بر پا شونده(احکام) اما علم فلسفه و هندسه پس بی گمان آن دو علم از علم آخرت دور می باشد. استخراج نمودند آن را کسانی که دنیا را بر آخرت برگزیدند.

﴿مَنْ يُّطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ اَطَاعَ اللهَ﴾ [۲]**«هرکه رسول را فرمانبرداری کند پس هر آیینه خدارا فرمانبرداری کرده است .»**

مَنْ يُّطِعْ مِنْكُمْ اَيُّهَا النَّاسُ مُحَمَّدًا فَقَدْ اَطَاعَنِيْ بِطَاعَتِهِ اِيَّاهُ ، فَاسْمَعُوا قَوْلَهُ وَ اَطِيْعُوْا اَمْرَهُ ، فَاِنَّهُ مَهْمَا يأَمُرُكُمْ بِهِ مِنْ شَيْءٍ فَمِنْ اَمْرِيْ يَأْمُرُكُمْ ، وَمَانَهَاكُمْ عَنْهُ مِنْ شَيْءٍ فَمِنْ نَهْيِيْ الخ. [۳]

ای مردم هر کس از شما ازمحمدﷺ فرمانبرداری کند هر آیینه با فرمانبرداری از او مرا فرمانبرداری کرده است . پس به سخنش گوش دهید و

---

۱ - فتاوی تاتار خانیه (مقدمه الکتاب)ص۷۸،ج۱

۲ - سوره نساء آیه ۸۰

۳ -تفسیر الطبری ص۱۱۲ ج۴

از امرش اطاعت کنید. چراکه او هرگاه شما را به چیزی امر کند، پس آن از امر من می باشد و هر گاه شما را از چیزی نهی کند پس آن از نهی می باشد.

(مَنْ يُّطِعِ الرَّسُولَ) **هر که فرمان برد رسول را** (فَقَدْ اَطَاعَ اللّٰهَ) **پس بدرستی که فرمان برده باشد خدارابرای آنکه رسول به طاعت خدامی خواند به امر خدا. پس فرمانبرداری او فرمانبرداری حق باشد. در بحر الحقایق آورده که حضرت رسالت پناه محمد ﷺ به وصف فنا فی الله وبقا بالله موصوف بود. کسی که قائم بالله باشد، هر آیینه خلیفۀالله بود. پس خلافت حق، مرآن حضرت را ثابت بوده در هر معامله که با خلق می نموده** کَمَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى :﴿ وَمَارَمَيْتَ اِذْ رَمَيْتَ وَلَا كِنَّ اللّٰهَ رَمَا ﴾[1] **،و همانطور که خداوند بلند مرتبه فرمود: «نیفکندی هنگامی که تیر افکندی بلکه خدا افکند » و بی شک خلیفه بود در هر معامله که خلق با اومی کرده اند .**

كَمَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى : ﴿ اِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُوْنَكَ اِنَّمَايُبَايِعُوْنَ اللّٰهَ ﴾ [2] **آنچنان که خداوند بلند مرتبه فرمود: « همانا کسانی که با تو بیعت می کنند، بدرستی که با خدا بیعت می نمایند.» وطاعت چنین خلیفه بی شائبه شبهت، طاعت مستخلف است .**

✓ **مثنوی :**

چون تهی گشت از خودو پرشدزدوست

بیشکی فرمان این فرمان اوست

---

۱ ـ سوره انفال آیه ۱۷

۲ـ سوره فتح آیه ۱۰

مارمیـــــت فاش گویـــد بـرمـلا
کـــه نیفـکندی تـو افکنـدیم مـا
تــو در افکندن نـــئی جـز آلتـــی
فعـــل فاعــل را بــود بــی علتـــی
عقــل اینجــا ره نــدارد و هم نــیز
چشم بگشالب فرو بنــدای عزیــز[۱]

﴿مَنْ یُّطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْاَطَاعَ اللهَ وَمَنْ تَوَلّٰی﴾اَعْرَضَ عَنْ طَاعَتِهِ(فَلَایَهُمَّنَّكَ)[۲]

هر که از رسول فرمانبرداری کند ، هر آئینه از خدا فرمان بــرداری نموده است و هر که روی گرداند (یعنی روی گرداند از اطاعت او) پس تــو را اندوهگین نسازد.

اَلْمَسْأَلَةُ الْاُوْلَی : قَوْلُهُ ﴿مَنْ یُّطِعِ الرَّسُـولَ فَقَـدْ اَطَـاعَ اللهَ﴾[۳] مِـنْ اَقْـوَی الدَّلَائِلِ عَلَی اَنَّهُ مَعْصُومٌ فِی جَمِیعِ الْاَوَامِرِ وَالنَّوَاهِیْ ، وَفِیْ کُلِّ مَـا یُبَلِّغُـهُ عَـنِ اللهِ لِاَنَّهُ لَوْاَخْطَأَ فِیْ شَیْءٍ مِنْهَالَمْ تَکُنْ طَاعَتُهُ طَاعَةَاللهِ ، وَاَیْضًا وَجَبَ اَنْ یَکُونَ مَعْصُومًا فِیْ جَمِیعِ اَفْعَالِهِ لِاَنَّهُ تَعَالَی اَمَرَبِمُتَابَعَتِهِ فِی قَوْلِهِ(فَاتَّبِعُوهُ)، وَالْمُتَابَعَـةُ عِبَـارَةٌ عَـنِ الْاِتْیَانِ بِمِثْلِ فِعْلِ الْغَیْرِ لِاَجْلِ اَنَّهُ فِعْلُ ذَلِكَ الْغَیْرِ ، فَکَـانَ الْـآتِی بِمِثْـلِ ذَلِـكَ الْفِعْـلِ مُطِیعًالِلَّهِ فِی قَوْلِهِ (فَاتَّبِعُوْهُ) ، فَثَبَتَ اَنَّ الْاِنْقِیَادَ لَهُ فِـیْ جَمِیـعِ اَقْوَالِـهِ وَفِـی جَمِیـعِ اَفْعَالِهِ اِلَّا مَا خَصَّهُ الدَّلِیل طَاعَةُ اللهِ وَانْقِیَادٌ لِحُکْمِ اللهِ.[۴]

---

۱ - تفسیر حسینی ص۱۹۴
۲ - تفسیر جلالین ص۸۲ سطر
۳- سوره نساء آیه ۸۰
۴ - تفسیر کبیر ص۱۹۳ ج۱۰

مسأله اول: گفته خداوند بلند مرتبه « هر که از رسول فرمـانبرداری کند ، هر آیینه از خدا فرمان برده است » از جمله قوی ترین دلایل است بـر اینکه همانا او در تمامی اوامر و نواهی و در همه پیامهایی که از خداونـد بـه مردم می رساند معصوم است . زیرا که او اگر در چیزی از آنها خطـا نمایـد، فرمانبرداری از او فرمانبرداری از خدا نمی باشد و همچنین واجب است کـه در همه اعمالش معصوم باشد. چرا که خداوند بلند مرتبه امر نموده است بـه پیروی کردن از او در کلام خودش « پس او را پیـروی نماییـد.» و متابعـت و پیروی ، عبارتست از آوردن مثل عمل دیگری بـه دلیـل اینکـه آن ، عمـل دیگری است . پس به جا آورنده به مثل آن فعل، مطیع و فرمانبردار خداوند می باشد در کلام او« پس اورا پیروی نمایید.» پس ثابت گردید که بی گمـان فرمانبرداری از او در تمامی سخنـان و اعمالـش ـ مگر آنچه که آن را دلیل خاص کرده است ـ فرمانبرداری از خداوند و اطاعت از حکم او می باشد.

اَلْمَسْأَلَةُ الثَّالِثَةُ: قَوْلُهُ ﴿مَنْ يُّطِعِ الرَّسُوْلَ فَقَدْ اَطَاعَ اللهَ ﴾ يَدُلُّ عَلَى اَنَّهُ لَـا طَاعَةَ اِلَّا لِلَّهِ الْبَتَّةَ . وَ ذَلِكَ لِاَنَّ طَاعَةَ الرَّسُول لِكَوْنِهِ رَسُولًا فِيمَا هُوَ فِيهِ رَسُـولٌ لَـا تَكُونُ اِلَّاطَاعَةً لِلَّهِ ، فَكَانَتِ الْآيَةُ دَالَّةً عَلَى اَنَّهُ لَا طَاعَةَ لِاَحَدٍ اِلَّا لِلَّهِ . قَـالَ مُقَاتِـلٌ فِي هَذِهِ الْآيَةِ: اِنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَقُولُ : مَنْ اَحَبَّنِي فَقَدْ اَحَبَّ اللهَ ،وَمَنْ اَطَاعَنِي فَقَـدْ اَطَاعَ اللهَ . فَقَالَ الْمُنَافِقُونَ : لَقَدْ قَـارَبَ هَـذَا الرَّجُـلُ الشِّـرْكَ وَهُـوَ يَنْهَـى اَنْ نَعْبُـدَ غَيْرَ اللهِ ،وَيُرِيْدُ اَنْ نَتَّخِذَهُ رَبًّا كَمَا اتَّخَذَتِ النَّصَارَى عِيسَى، فَأَنْزَلَ اللهُ هَذِهِ الْآيَةَ .[1]

مسأله سوم : کلام خداوند بلند مرتبه (هر که از او فرمانبرداری کنـد هر آئینه از خدا فرمانبرداری نموده است) دلالت بر این دارد که بـی شـک

---

1 - تفسیر کبیرجزء 10 ص194

هیچ اطاعت وفرمانبرداری جزبرای خداوند بلندمرتبه نمی باشد. و آن به این دلیل است که بی گمان اطاعت از رسول به خاطررسول بودنش در آنچه که برای آن فرستاده شده است ، جز اطاعت از خداوند نمی باشد. پس این آیه دلالت بر این دارد که هیچ اطاعت وفرمانبرداری برای کسی نیست مگر برای خداوند . مقاتل در مورد این آیه گفت : به تحقیق پیامبرﷺ می فرمودند: هر که مرا دوست بدارد هر آیینه خدا را دوست داشته است و هر که مرا فرمانبرداری کند هر آیینه خدا را فرمانبرداری نموده است . پس منافقین گفتند : به خدا قسم این مرد مرتکب شرک شده است و او نهی می کند که غیر خدا را بپرستیم . می خواهد که او را خدای خویش بگیریم همانطور که نصاری عیسی را خدای خود گرفتند. پس خداوند این آیه را نازل نمود .

﴿ مَنْ يُّطِعِ الرَّسُوْلَ فَقَدْ اَطَاعَ اللهَ ﴾ بَيَانٌ لِاَحْكَامِ رِسَالَتِهِﷺ اِثْرَ بَيَانِ تَحقُّقِهَا. وَاِنَّمَا كَانَ كَذَلِكَ لِاَنَّ الْآمِرَ وَالنَّاهِيَ فِي الْحَقِيقَةِ هُوَالْحَـقُّ ﷻ ، وَالرَّسُـولُ اِنَّمَاهُوَمُبَلِّغٌ لِلْاَمْرِوَالنَّهْيِ ، فَلَيْسَتِ الطَّاعَةُ لَهُ بِالذَّاتِ اِنَّمَا هِيَ لِمَنْ بَلَّغَ عَنْـهُ . وَ فِـي بَعْضِ الْآثَارِ عَنْ مُقَاتِلٍ : اَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَقُولُ : مَنْ اَحَبَّنِيْ فَقَدْ اَحَبَّ اللهَ تَعَـالَى ، وَمَنْ اَطَاعَنِيْ فَقَدْ اَطَاعَ اللهَ تَعَالَى. فَقَالَ الْمُنَافِقُونَ : اَلَاتَسْمَعُونَ اِلَى مَـا يَقُـوْلُ هَـذَا الرَّجُلُ ، لَقَدْ قَارَبَ الشِّرْكَ وَ هُوَ نَهَى اَنْ يُعْبَدَ غَيْرُ اللهِ تَعَالَى ، مَا يُرِيدُ اِلَّا اَنْ نَتَّخِذَهُ رَبًّا كَمَا اتَّخَذَتِ النَّصَـارَى عِيسَـى ؑ ، فَنَزَلَـتْ . فَـالْمُرَادُ بِالرَّسُـولِ نَبِيُّنَـا ﷺ . وَالتَّعْبِيرُ عَنْهُ بِذَلِكَ وَوَضْعُهُ مَوْضِعَ الْمُضْمَرِ لِلْاِشْـعَارِ بِالْعِلِّيَّـةِ . وَقِيـلَ : الْمُـرَادُ بِـهِ الْجِنْسُ ، وَ يَدْخُلُ فِيهِ نَبِيُّنَاﷺ دُخُولًا اَوَّلِيًّا وَيَأْبَاه .[۱]

---

۱ -تفسیر روح المعانی جزء ۳ص۸۸

«هر که رسول را فرمانبرداری کند هر آیینــه خــدا را فرمــانبرداری کرده است» بیان احکام رسالت او ﷺ می باشد بعد از بیان تحقق آن .

اینگونه بودن آن فقط بخاطر این است که امر کننده و نهــی کننــده در حقیقت حق سبحانه و تعالی می باشد و رسول، فقط رساننده امر و نهــی مــی باشــد. پس فرمانبرداری از وی بالذات و اصالت نمی باشد بلکــه در واقــع آن بــرای کسی است که رسول از او ابلاغ می کنددر بعضی آثار از مقاتل آمده اســت : هماناپیامبر اکرم ﷺ می فرمود : « هر که مرا دوست بدارد هر آیینه خــدا را دوست دارد و هر که مرا فرمانبرداری کند هــر آیینــه خــدا را فرمــانبرداری کرده است.» پس منافقین گفتند : آیــا آنچــه را کــه ایــن مــرد مــی گویــد می شنوید . به خدا سوگند او مرتکب شرک شده اســت و در حالیکــه نهــی می کند از اینکه غیر الله عبادت شود ، اوچیــزی نمــی خواهــد جزاینکــه او راپروردگارخویش بگیریم همانطور که نصاری ، عیسی را علیه السلام خدای خویش گرفتند .» پس این آیه نازل شد . پس مراد از رسول پیامبرمان مــی باشــد و بیان آن به این صورت و قرار دادن آن در جایگاه ضمیر به دلیــل اشــعار بــه بزرگی و عظمــت او اســت و گفتــه شــد مــراد از آن جــنس اســت و در آن پیامبرمان ﷺ در اولین مرحله داخل می گردد.

(قُلْ اَطِيْعُوا اللهَ وَالرَّسُوْلَ)يَعْنِى اَنَّ طَاعَةَ اللهِ مُتَعَلِّقَةٌ بِطَاعَةِ رَسُول اللهِ ﷺ ، فَاِنَّ طَاعَتَهُ لَاتَتِمُّ مَعَ عِصْيَانِ رَسُول اللهِ ﷺ.وَ لِهَذَا قَالَ الشَّافِعِيُّ (رح): كُـلُّ اَمْـرٍ اَوْ نَهْيٍ ثَبَتَ عَنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ جَرَى ذَلِكَ فِى الْفَرِيْضَةِ وَاللُّزُوْمِ مَجْرَى مَا اَمَرَ اللهُ بِـهِ

فِی کِتَابِهِ اَوْنَهَی عَنْهُ . وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما : فَاِنَّ طَاعَتَکُمْ لِمُحَمَّدٍ ﷺ طَاعَتُکُمْ لِیْ ، فَاَمَا اِنْ تُطِیْعُوْنِی وَتَعْصُوْا مُحَمَّدًا فَلَنْ اَقْبَلَ مِنْکُمْ .[1]

(بگوفرمانبرداری کنید خدا و رسولش را) یعنی به تحقیق اطاعت خداوند وابسته به اطاعت رسول ﷺ می باشد. پس بی شک اطاعت وفرمانبرداری از او با نافرمانی از رسول ﷺ کامل نمی شود . و به همین دلیل شافعی (رح) گفت : هر امر و نهیی که از پیامبر ثابت می گردد در فرض بودن و لازم بودن مانند امر خداوند و نهی او می باشد . و ابن عباس رضی الله عنهما گفت : که منظور خداوند این گونه است که از خداو رسول اطاعت کنید چون فرمانبرداری شما ازمحمد ﷺ فرمانبرداری شما از من می باشد. آگاه باشید اگر از من اطاعت کنید ولی نافرمانی محمد کنید ، پس هرگز از شما قبول نخواهم کرد.

﴿ مَنْ یُّطِعِ الرَّسُولَ ﴾ اَلْآیَةَ: اَخْرَجَ ابْنُ الْمُنْذِرِ وَالْخَطِیْبُ عَن ابْنِ عُمَرَ ، قَالَ : کُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللهِ ﷺ فِیْ نَفَرمِنْ اَصْحَابِهِ فَقَالَ: یَاهَؤُلَاءِ اَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ اَنِّیْ رَسُولُ اللهِ اِلَیْکُمْ ؟ قَالُوا : بَلَی. قَالَ : اَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ اَنَّ اللهَ اَنْزَلَ فِی کِتَابِهِ اَنَّهُ مَنْ اَطَاعَنِیْ فَقَدَ اَطَاعَ اللهَ؟ قَالُوا : بَلَی نَشْهَدُ اَنَّهُ مَنْ اَطَاعَكَ فَقَدْ اَطَاعَ اللهَ وَ اَنَّ مِنْ طَاعَتِهِ طَاعَتَكَ . قَالَ : فَاِنَّ مِنْ طَاعَةِ اللهِ اَنْ تُطِیعُونِیْ ، وَاِنَّ مِنْ طَاعَتِیْ اَنْ تُطِیعُوا اَئِمَّتَکُمْ ، وَ اِنْ صَلَّوْا قُعُودًا فَصَلُّوا قُعُودًا اَجْمَعِینَ.[2]

۱- تفسیر خازن ص۲۲۲ج ۱
۲ - الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور جزء۲ص۱۸۵

«هر که از رسول فرمانبرداری کند » آیه : ابن منذر و خطیب از ابن عمرروایت می کنند که گفت : « نزد رسول خـدا ﷺ در جمعـی از اصـحابش بودیم. پس فرمود :" ای گروه (مردم) آیا نمی دانید که بی شک من فرستاده خداوند به سوی شـما هسـتم ؟"گفتنـد : آری مـی دانـیم . فرمـود :" آیـا نمی دانید بی گمان خداوند در کتابش نازل کـرد بـه تحقیـق هـر کـه مـرا فرمانبرداری کند بدرستی که خدا را فرمانبرداری نموده است؟ "گفتنـد آری می دانیم ، گواهی می دهیم بی شک هر که تو را فرمانبرداری کند هر آیینه خدا را فرمانبرداری کرده است و بدرستی از جملـه فرمـانبرداری هـای او ، فرمانبرداری از تو می باشـد . فرمـود : "« همانـا ازجملـه فرمانبرداریهـای خداونـداین اسـت کـه مرافرمـانبرداری کنیـد وبـه تحقیـق ازجملـه فرمانبرداریهای من این است که ازامامانتان فرمانبرداری کنید واگر در حالت نشسته نماز خواندند شما نیز همگی در حالت نشسته نماز بخوانید.»"

(اِرْجِعُوا اِلَى اَبِيْكُمْ) اَلرُّوْحُ عَلَى اَقْـدَامِ الْعُبُودِيَّـةِ وَتَبْـدِيل الْاَخْلَـاق (اِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ)لِاَنَّهُ وُجِدَ فِى رَحْلِهِ مَشْرَبَةُ الْمَحَبَّةِ الَّتِى بهَا يُكَـالُ الْحُـبُّ عَلَـى وَفْـدِهِ، (وَمَاكُنَّا لِلْغَيْب)عِنْدَ ارْتِحَالِنَا مِنَ الْغَيْب اِلَى الشَّهَادَةِ (حَافِظِينَ) ، لِاَنَّهُ جَعَـلَ السِّـقَايَةَ فِيْ رَحْلِهِ فِيْ غَيْبَتِنَا ، وَاسْأَلْ اَهْلَ مِصْرَ الْمَلَكُوتَ وَاَرْوَاحَ الْاَنْبِيَاءِ وَالْاَوْلِيَـاءِ . (قَـالَ بَلْ سَوَّلَتْ)فِيهِ اَنَّ لِلنَّفْسِ تَزْيِينَاتٍ وَلِلْاَوْصَافِ الْبَشَرِيَّةِخَيَالَاتٍ ، يَتَاَذَّى بهَا يَعْقُـوبَ الرُّوحُ لَكِنْ عَلَيْهِ اَنْ يَصْـبِرَ عَلَـى اِمْضَـاءِ اَحْكَـام اللهِ وَتَنْفِيـذِ قَضَائِهِ(عَسَـى اللهُ اَنْ يَأْتِيَنِيْ) فِيـهِ اَنَّ مُتَوَلِّـدَاتِ الـرُّوحِ مِـنَ الْقَلْـب وَالْاَوْصَـافِ وَغَيْرِهَـا وَاِنْ تَفَرَّقُـوا وَتَبَاعَدُواعَنِ الرُّوحِ فِى الْجَسَدِ لِلْاِسْتِكْمَالِ فَاِنَّ اللهَ بِجَذَبَاتِ الْعِنَايَةِ يَجْمَعُهُـمْ (فِـى

مَقْعَدِصِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ) (اِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ) بِافْتِرَاقِهِمْ (اَلْحَكِيمُ) بِمَافِى التَّفْرِيـقِ وَ الْجَمْعِ مِنَ الْفَوَائِدِ.[۱]

(به سوی پدر خویش برگردید) روح بر قدم بندگی و تبدیل اخــلاق (هر آیینه پسر تو دزدی کرد) زیرا دربار سفرش ظرف (پیاله) محبت یافته شد که به وسیله آن عشق و دوستی برای گروهش وزن کرده می شد. (و ما نبودیم علم غیب را) هنگام کوچ کردنمان ازغیب به ســوی شــهادت (یــاد دارنده) زیرا که او ظرف را در بار سفرش در هنگام غیبــت مــا قــرار داد . و بپرس از اهل مصر از فرشتگان و ارواح پیامبران و اولیا . (گفت بلکه آراسته کرده است) به تحقیق برای نفس ، تزئینات و برای اوصاف بشری ، گمانهایی است که به وسیله آن یعقوب روح آزار می بیند اما بر او است که بر احکــام خداوند و جاری شدن قضای اوصبر کند . (امید آن است که الله بیارد پــیش من) به تحقیق متولدات روح از قلب و اوصــاف و غیــره مــی باشــد . اگــر پراکنده گردند واز روح در جسد برای طلب کمــال دور گردنــد، پــس همانــا خداوند با جاذبه های توجه خویش آن را جمع می کند.(درمجلــس راســتی نزدیک پادشاه توانا) بی شک او به پراکندگی آنان داناوبه آنچه در پراکندگی و جمع می باشد حکیم است .

عَنْ اَبِیْ سَعِيدٍ الْخُدُرِیِّ رضی الله عنه : اَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ : اِتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ، فَاِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِاللهِ ، ثُــمَّ قَــرَأَ﴿اِنَّ فِــى ذَلِــكَ لَآيَــاتٍ لِلْمُتَوَسِّــمِيْنَ﴾.[۲] **ابــو ســعید خدری رضی الله عنه روایت کرد همانا رسول خدا ﷺ فرمود : « بپرهیزیــد از دانــایی و**

---

۱ -ص۳۶ج۱۱-۱۴ الجزء ۱۳ غَرَائِبُ الْقُرْآنِ وَرَغَائِبُ الْفُرْقَانِ

۲ - الحجر ۷۵ جامع الاصول فی احادیث الرسول ص۲۰۵ ، ج۲ سورهٔ ابراهیم

هوشیاری مؤمن به تحقیق او به واسطه نور خدا می بیند.» پس قرائت نمود: همانا در آن درسها و عبرتهایی برای اهل فراست و عاقلان است.

عَنِ الْحَسَنِ قَالَ : الْعِلْمُ عِلْمَانِ فَعِلْمٌ فِى الْقَلْبِ فَذَاكَ الْعِلْمُ النَّافِعُ ، وَ عِلْمٌ عَلَى اللِّسَانِ فَذَاكَ حُجَّةُ اللهِ ﷻ عَلَى ابْنِ آدَمَ . ـ رَوَاهُ الدَّارْمِىُّ ـ[1] حسن گفت : « علم دو نوع است. پس علمی در قلب است که آن علم سودمند باشد . و علمی در زبان است که آن حجت خداوند ﷻ بر فرزندان آدم است .»

عَنْ اَبِى هُرَيْرَةَ قَالَ : حَفِظْتُ مِنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ وعَائَيْنِ ، فَاَمَّا اَحَدُهُمَا فَبَثَثْتُهُ فِيكُمْ ، وَاَمَّاالْآخِرُ فَلَوْ بَثَثْتُ قُطِعَ هَذَا الْبُلْعُوْمُ يَعْنِى مَجْرَى الطَّعَامِ . ـ رَوَاهُ الْبُخَارِىُّ ـ[2]

ازابی هریره روایت است گفت :« از رسول خدا دو ظرف (علم) راmواظبت نمودم . اما یکی از آنها را در میان شما گستراندم و اما دیگری را اگر بگسترانم این بلعوم یعنی مجرای غذابریده می شود »

اَلْمُجَاهِدُ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ فِى اللهِ تَعَالَى[3] مجاهد کسی است که با نفس خویش در راه خداوند ، جهاد کند.

---

۱ - مشکوة المصابیح ص۳۷ ج۱ کتاب علم ، فصل سوم

۲ - مشکوة المصابیح ص۳۷ ج ۱ کتاب علم ، فصل سوم

۳ - ت حسن صحیح حب والعسکری فی الامثال عن فضاله بن عبید رَوَاهُ التِّرْمِذِىُّ فِى كِتَابِ الْجِهَادِ بَابُ مَا جَاءَ فِى فَضْلِ مَنْ مَاتَ مُرَابِطاً رَقَمُ (۱۶۲۱) وَ قَالَ حَدِيثُ فُضَالَةَ حَسَنٌ صَحِيحٌ ص كَنْزُ الْعُمَّالِ فِى سُنَنِ الْاَقْوَالِ وَالْاَفْعَالِ ص۴۳۱ ج ـ۴ اَلْبَابُ السَّادِسُ فِى اَحْكَامِ الْقَتْلَى وَمُتَفَرِّقَاتِ الْاَحَادِيثِ الْمُتَعَلِّقَةِ

اَفْضَلُ الْجِهَادِ اَنْ تُجَاهِدَ نَفْسَكَ وَهَوَاكَ فِی ذَاتِ اللهِ تَعَالَی.[1] **بهترین جهاد این است که با نفس و هوای خویش در راه ذات خداوند بلند مرتبه جهاد کنی .**

لَیْسَ عَدُوُّكَ الَّذِی یَقْتُلُكَ ،فَیُدْخِلُكَ اللهُ بِهِ الْجَنَّةَ ، وَ اِنْ قَتَلْتَهُ كَانَ لَكَ نُوْرٌ ، وَلَكِنْ اَعْدَی الْاَعْدَاءِ نَفْسُكَ الَّتِی بَیْنَ جَنْبَیْكَ وَامْرَأَتُكَ الَّتِی تُضَاجِعُكَ[2].

نیست دشمن تو کسی که تو را می کشد . پس خداوند تورا به خاطر آن در بهشت داخل می کند و اگر او را بکشی برای تو روشنایی می باشد . و اما دشمن ترین دشمنان تو، نفس تو است که بین دو پهلوی تو است و زن تو که با تو همبستر است .

لَیْسَ عَدُوُّكَ الَّذِی اِنْ قَتَلَكَ اَدْخَلَكَ اللهُ الْجَنَّةَ ،وَ اِنْ قَتَلْتَهُ كَانَ لَكَ نُورٌ ، وَلَكِنْ عَدُوُّكَ نَفْسُكَ الَّتِیْ بَیْنَ جَنْبَیْكَ وَ امْرَأَتُكَ الَّتِی تُضَاجِعُكَ عَلَی فِرَاشِكَ وَ وَلَدُكَ الَّذِیْ مِنْ صُلْبِكَ ، فَهَؤُلَاءِ اَعْدَی عَدُوٍّ لَكَ .[3]

نیست دشمن تو کسی که اگر تو را بکشد خداوند تو را وارد بهشت می گرداند و اگر او را بکشی ، برای تو روشنایی می باشد و اما دشمن ترین

۱- (اَلدِّیْلَمِیُّ عَنْ اَبِی ذَرٍّ)كَنْزُالْعُمَّال فِی سُنَنِ الْاَقْوَالِ وَالْاَ فْعَالِ ص۴۳۱ ج ۴ اَلْبَابُ السَّادِسُ فِی اَحْكَامِ الْقَتْلَی وَمُتَفَرِّقَاتِ الْاَحَادِیثِ الْمُتَعَلِّقَةِ

۲- (اَلْعَسْكَرِی فِی الْاَمْثَال عَنْ سَعِیدِ بْن اَبِی هِلال مُرْسَلاً كَنْزُالْعُمَّال فِی سُنَنِ الْاَقْوَالِ وَ الْاَفْعَال (ص۴۳۱ج۴) اَلْبَابُ السَّادِسُ فِی اَحْكَامِ الْقَتْلَی

۳- اَلدَّیْلَمِیُّ عَنْ اَبِی مَالِكٍ الْاَشْعَرِیِّ ،كَنْزُالْعُمَّالِ فِی سُنَنِ الْاَقْوَالِ وَ الْاَفْعَالِ ص۴۳۱ج۴اَلْبَابُ السَّادِسُ فِیْ اَحْكَامِ الْقَتْلَی .

دشمنان تو ، نفس تو است که بین دو پهلوی تو است و زن تو که با تو همبستر است و فرزند تو که از اصل و ریشه تو است .پس آنان دشمن ترین دشمن تو هستند.(البته زن وفرزندانی که اهل دیانت نباشند وتربیت اسلامی نشده باشند.)

عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ : اُنْزِلَ الْقُرْآنُ عَلَى سَبْعَةِ اَحْرُفٍ، لِكُلِّ آيَةٍ مِنْهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ ، وَلِكُلِّ حَدٍّ مُطَّلَعٌ . رَوَاهُ فِى شَرْحِ السُّنَّةِ. [1]

از ابن مسعود روایت است که گفت:« رسول خدا ﷺ فرمود: قرآن بر هفت حرف فرستاده شده است. برای هر آیه ای از آن ظاهری و باطنی است و برای هر حدی آگاهی و اطلاع از مراحل بعدی است.»

وَاِلَى هَذِهِ الْمُجَاهَدَةِ الْاِشَارَةُ بِقَوْلِهِ ﷺ:« رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْاَصْغَرِاِلَى الْجِهَادِ الْاَكْبَرِ . [2]»

و به این نوع از جهاد اشاره است با سخن نبی اکرم ﷺ:« از جهاد اصغر به سوی جهاد اکبربرگشتیم » .

وَرُوِىَ عَنْ اَنَسٍ قَالَ :قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ:اَلْعِلْمُ عِلْمَانِ ؛فَعِلْمٌ ثَابِتٌ فِى الْقَلْبِ فَذَاكَ الْعِلْمُ النَّافِعُ ، وَ عِلْمٌ فِى اللِّسَانِ فَذَاكَ حُجَّةُاللهِ عَلَى عِبَادِهِ . [3]

---

۱ – مشکوة المصابیح ص۳۵ ج۱ ،کتاب علم ، فصل اول

۲ – اِتِّحَافُ السَّادَةِ الْمُتَّقِينَ ص۲۱۸ج۷ بَيَانُ جُنُودِ الْقَلْبِ .

۳– رَوَاهُ اَبُومَنْصُورٍ الدَّيْلَمِىُّ فِىْ مَسْنَدِ الْفِرْدَوْسِ، وَ الْاِصْبِهَانِىُّ فِىْ كِتَابِهِ ، وَ رَوَاهُ الْبَيْهَقِىُّ عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ عَيَاضٍ مِنْ قَوْلِهِ غَيْرِ مَرْفُوعٍ،اَلتَّرْغِيبُ وَالتَّرْهِيبُ،ص۱۰۳ج۱،کتاب العلم.

از انس روایت شد گفت : رسول خدا ﷺ فرمود :« **علم بردونوع** است.**یک نوع** آن علمی است که در قلب ثابت است که آن سودمند است و **نوع دیگری** علمی است در زبان که آن حجت خداوند بر بندگانش می باشد.»

عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ رضی الله عنه اِنَّ مِنَ الْعِلْمِ کَهَیْئَةِ الْمَکْنُونِ لَایَعْلَمُهُ اِلَّاالْعُلَمَاءُ بِاللهِ فَاِذَا نَطَقُوا بِهِ لَا یُنْکِرُهُ اِلَّا اَهْلُ الْغِرَّةِ بِاللهِ عزوجل [1]

ابوهریره رضی الله عنه روایت کرد :« همانا از جمله علوم ، علمی است که همانند هیأتی پنهان است که آن را جزعالمان به خدا نمی دانند . پس هنگامی که به آن سخن گویند ، آن را انکارنمی کند مگر کسانی که نسبت به پرودگار عزوجل مغرور هستند».

اَلْجِهَادُ الْاَکْبَرُ وَ الْاَصْغَرُ

عَنْ مَوْلًی لِاَبِی بَکْرٍ قَالَ: قَالَ اَبُوبَکْرٍ الصِّدِّیقُ : مَنْ مَقَتَ نَفْسَهُ فِی ذَاتِ اللهِ اَمَّنَهُ اللهُ مِنْ مَقْتِهِ .[2]

از برده ابوبکر روایت است گفت : ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود:« هر کسی که از نفس خویش در راه ذات خداوندنفرت و بیزاری جوید ، خداوند او را از بیزاری و نفرت خویش در امان نگاه می دارد.»

---

۱ – مَا بَیْنَ الْقَوْسَیْنِ سَقَطَ مِنَ الْاَصْلِ وَ اَثْبَتْنَاهُ مِنْ جَمْعِ الْجَوَامِعِ الْحَدِیثِ رَقَمَ وَ عَزَاهُ السُّیُوطِیُّ الدَّیْلَمِیَّ وَ اَبُوْ عَبْدِالرَّحْمَنِ السِّلْمِیُّ لَهُ فِی الْاَرْبَعِینَ فِی التَّصَوُّفِ عَنْ اَبِی هُرَیْرَةَ وَ اِسْنَادُهُ ضَعِیفُ اَلْفِرْدَوْسُ بِمَأْثُورِالْخِطَابِ ص۲۱۰ج۱ بَابُ الْاَلِفِ .

۲– اِبْنُ اَبِی الدُّنْیَا فِی مُحَاسَبَةِ النَّفْسِ

عَنْ جَابرٍ قَالَ: قَدِمَ عَلَى النَّبیِّ ﷺقَوْمٌ غُزَاةٌ ، فَقَالَ : قَدِمْتُمْ خَیْرَ مَقْدَمٍ ، قَدِمْتُمْ مِنَ الْجِهَادِ الْاَصْغَرِ اِلَی الْجِهَادِ الْاَکْبَرِ مُجَاهَدَةِ الْعَبْدِ هَوَاهُ [1] .

ازجابر روایت شد، فت :« گروهی مجاهد بر نبی اکرم ــ درود خداوند بر او باد ــ وارد شد ، پس فرمود : « وارد شدید به بهترین ورود وارد شدید از جهاد اصغر به سوی جهاد اکبر ، جهاد و مبارزه بنده با هوا و نفس خویش .»

عَنْ اَبِی ذَرٍّ، قَالَ : قُلْتُ : یَا رَسُولَ اللهِ اَیُّ الْجِهَادِ اَفْضَلُ ؟ قَالَ :اَنْ یُجَاهِدَ الرَّجُلُ نَفْسَهُ وَ هَوَاهُ[2].**ابوذرگفت :« گفتم : ای رسول خدا کدام جهاد برتر است؟ گفت : اینکه انسان با نفس و هوای خویش جهاد و مبارزه کند .»**

قُلْ یَا مُحَمَّدُ هَذِهِ الدَّعْوَةُ اِلَی التَّوْحِیدِ وَ الْاِعْدَادِ لِلْمَعَادِ سَبِیلِیْ سُنَّتِیْ مِنْهَاجِیْ ، وَالسَّبِیلُ یُذَکَّرُ وَ یُؤَنَّثُ کَالطَّرِیقِ ، ثُمَّ فَسَّرَ السَّبِیلَ بِقَوْلِهِ (اَدْعُواِلَی اللهِ) اَیْ اِلَی الْاِیمَانِ بِوُجُودِهِ وَوَحْدَانِیَّتِهِ وَ تَنْزِیهِهِ عَمَّا لَایَلِیقُ بِهِ ، وَ ابْتِغَاءِ دَرَجَاتِ قُرْبِهِ (عَلَی بَصِیرَةٍ) اَیْ عَلَی یَقِینٍ وَمَعْرِفَةٍ ، اَیْ لَسْتُ مِنَ الْخَرَّاصِینَ الَّذِینَ یَقُولُونَ بِاَشْیَاءَ مِنْ غَیْرِعِلْمٍ،اَوالْمَعْنَی عَلَی بَصِیرَةٍ اَیْ بَیَانٍ وَحُجَّةٍ وَاضِحَةٍ غَیْرِ عَمْیَاءَ،(اَنَا) تَأْکِیدٌلِلْمُسْتَتِرِ فِیْ (اَدْعُوْ)اَوْ فِیْ (عَلَی بَصِیرَةٍ)لِاَنَّهُ حَالٌ مِنْهُ اَوْمُبْتَدأٌ خَبَرُهُ (عَلَی بَصِیرَةٍ)،(وَمَنِ اتَّبَعَنِی)عَطْفٌ عَلَیْهِ اَیْ مَنْ آمَنَ بِیْ،وَصَدَّقَنِیْ فَهُوَاَیْضًا یَدْعُواِلَی اللهِ.

بگو ای محمد این دعوت به سوی خدا پرستی و توحید و آمادگی برای جهان آخرت راه و روش و سنت من است و (سبیل) هم مذکر و هم

---

۱ - **رواه الدیلمی**

۲ -اِبْنُ النَّجَّارِ ۱۲ کَنْزُالْعُمَّالِ فِیْ سُنَنِ الْاَقْوَالِ وَ الْاَفْعَالِ ص۶۱۶ ج۴بَابُ فِیْ لَوَاحِقِ الْجِهَادِ

مؤنث می شود مانند(طریق) سپس تفسیر نمود سبیل را با کلامش (اَدْعُوْ اِلَی اللهِ)، می خوانم به سوی الله .یعنی به سوی ایمان به وجود و وحدانیتش و پاک بودنش از آنچه شایسته او نیست و طلب درجات قرب و نزدیکی او(عَلَی بَصِیْرَةٍ)با حجت ظاهر یعنی بر یقین و شناخت .یعنی نیستم از دروغگویانی که چیزهایی را می گویند که به آن علمی ندارند یا« عَلَی بَصِیْرَةٍ» یعنی بر بیان و حجت ظاهر و غیر کورکورانه،« انا» تأکید است برای ضمیر مستتر در(اَدْعُوْا) یا در (عَلَی بَصِیْرَةٍ) زیرا که آن حال می باشد از آن یا مبتدا است که خبر آن (عَلَی بَصِیْرَةٍ) می باشدو (وَ مَنِ اتَّبَعَنِیْ) عطف بر آن شده است یعنی هر کس که به من ایمان آورد و مرا تصدیق نمود پس او نیز به سوی خداوند دعوت می کند.

قَالَ الْكَلْبِیُّ وَ ابْنُ زَیْدٍ : حَقٌّ عَلَی مَنْ تَبِعَهُ اَنْ یَدْعُوَ اِلَی مَا دَعَا اِلَیْهِ ، وَ یَذْكُرَ الْقُرْآنَ .اَوِ الْمَعْنَی اَنَا وَ كُلُّ مَنِ اتَّبَعَنِیْ فَهُوَ عَلَی بَصِیرَةٍ . قَالَ ابْنُ عَبَّاس رضی الله عنه: یَعْنِی بِهِ اَصْحَابَ مُحَمَّدٍ ﷺ كَانُوا عَلَی اَحْسَنِ الطَّرِیقَةِ ، وَ اَقْصَدِ الْهِدَایَةِ مَعْدِنِ الْعِلْمِ وَكَنْزِ الْاِیْمَانِ وَ جُنْدِ الرَّحْمَنِ . وَ قَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ : مَنْ كَانَ مُسْتَنًّا فَلْیَسْتَنَّ بِمَنْ قَدْمَاتَ . اُولَئِكَ اَصْحَابُ مُحَمَّدٍ ﷺ كَانُوا خَیْرَ هَذِهِ الْاُمَّةِ اَبَرَّهَا قُلُوبًا ،وَاَعْمَقَهَا عِلْمًا،وَ اَقَلَّهَا تَكَلُّفًا،قَوْمٌ اخْتَارَ هُمُ اللهُ لِصُحْبَتِهِمْ نَبِیِّهِ ﷺ،وَنَقْلِ دِینِهِ فَتَشَبَّهُوابِاَخْلَاقِهِمْ وَطَرَائِقِهِمْ ، فَهُمْ كَانُوا عَلَی الْهُدَی الْمَسْتَقِیم .وَ(سُبْحَانَ اللهِ)عَطْفٌ عَلَی(اَدْعُو)یَعْنِی اَدْعُو اِلَی اللهِ ، وَاُنَزِّهَهُ تَنْزِیْهًا مِنَ الشُّرَكَاءِ ،(وَ مَا اَنَامِنَ الْمُشْرِكِینَ.)[1] **کلبی و ابن**

۱- تفسیر مظهری ج ۵ ص۲۰۶ - ۲۰۷

زید گفتند :« حق است بر کسی که از ا و پیروی می کند که دعوت کند به سوی آنچه که او دعوت نمود و قرآن آن را ذکر نماید .یا اینکه معنی این است که من و هر کس که از من پیروی نمود پس او بر بیان و حجت ظاهر است .» ابن عباس رضی الله عنه گفت :« قصد کرد از من اتبعنی که اصحاب رسول خدا ﷺ بر بهترین روش و مقصود ترین هدایت ومعدن علم و دانش و گنج ایمان و سربازان خداوند بخشاینده بودند .»

و ابن مسعود گفت : کسی که می خواهد روشی را پیروی کند ، روش کسانی را پیروی کند که قبل از او فوت شدند » ـ آنان اصحاب پیامبر اکرم ﷺ می باشند که از نظر پاکی قلب ، بهترین ا ین امت و از لحاظ علم ، عالم ترین آنها و درتکلف کم ترین آنان بودند . آنان قومی هستند که خداوند آنان را برای یاری کردن پیامبرش ﷺ و ابلاغ دینش برگزید . پس خود را به اخلاق و روش شان شبیه سازید چون آنان بر راه راستی بودند .» و (سُبْحَانَ اللهِ) عطف شده بر (اَدْعُوْ) یعنی به سوی الله می خوانم و او را از نسبت شریک پاک ومنزه می دانم ومن از مشرکان نیستم.

(قُلْ هَذِهِ سَبِيلِیْ) اَلْآیَةَ اَخْرَجَ ابْنُ اَبِی حَاتِمٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِیَ اللهُ عَنْهُمَا فِیْ قَوْلِهِ(قُلْ هَذِهِ سَبِيْلِیْ) ، قَالَ: دَعْوَتِیْ .وَاَخْرَجَ ابْنُ جَرِيرٍ وَاَبُو الشَّيْخِ عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ اَنَسٍ رَضِیَ اللهُ عَنْهُ مِثْلَهُ . وَ اَخْرَجَ اَبُو الشَّيْخِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِیَ اللهُ عَنْهُمَا (قُلْ هَذِهِ سَبِيْلِیْ) ، قَالَ : صَلَاتِیْ. اَخْرَجَ ابْنُ جَرِيرٍ وَ ابْنُ اَبِیْ حَاتِمٍ عَنْ قَتَادَةَ رضی الله عنه فِی قَوْلِهِ (قُلْ هَذِهِ سَبِيْلِیْ)،قَالَ : اَمْرِی وَسُنَّتِیْ وَمِنْهَاجِیْ.وَ اَخْرَجَ ابْنُ جَرِيرٍ وَابْنُ اَبِی حَاتِمٍ عَنْ قَتَادَةَ رضی الله عنه فِیْ قَوْلِهِ (عَلَی بَصِيرَةٍ)اَیْ عَلَی هُدًى اَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِیْ . (بگو ای محمداین راه و روش من است)ابن ابی حاتم از ابن

عباس رضی الله عنهما در مورد کلام خداوند بلند مرتبه (قُلْ هَذِهِ سَبِيْلِیْ) روایت کرد ، گفت : یعنی دعوت من . و ابن جریر و ابو شیخ از ربیع بن انس رضی الله عنه مانند آن را روایت نمودند ، وابوشیخ ازابن عباس رضی الله عنهما در مورد کلام خداوند (قُلْ هَذِهِ سَبِيْلِیْ) روایت کرد، گفت یعنی نمازم . ابن جریر و ابن ابی حاتم از قتاده رضی الله عنه در مورد کلامش (قُلْ هَذِهِ سَبِيْلِیْ) روایت کردند ، گفت : یعنی امر من و سنت و روش من است . و ابن جریر و ابن ابی حاتم از قتاده رضی الله عنه در مورد کلام خداوند بلند مرتبه (عَلَیْ بَصِيْرَةٍ) روایت نمودند : یعنی بر هدایت هستم من وکسانی که مرا پیروی می کنند .

﴿وَتَبَتَّلْ اِلَيْهِ تَبْتِيْلًا ﴾[1]« و از همه جهت گسسته شو متوجه شده به سوی او نوعی گسسته شدن .»

(وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ)و یادکن نام پروردگار خودرا به اسمای حسنی اورابخوان (وَتَبَتَّلْ)وبریده شواز خلق وتوجه کن(اِلَيْهِ)به سوی او به عبادت (تَبْتِيلًا)برید نی کامل یعنی نفس خود را از اندیشه مَاسِوَی الله مجرد ساز وبه همگی روی بدو آر.

✓ **فرد:**

دل دروبند ز غیرش بگسل   هرچه جزاوست برون کن ازدل[2]

۱- سوره مزمل آیه ۸

۲ -تفسیر حسینی ص ۱۳۱۸

(وَتَبَتَّلْ) اِنْقَطِعْ (اِلَيْهِ)فِی الْعِبَـادَةِ .[1]**يعنی بريده شو از خلق و متوجه شـو به سوی او درعبادت**

قَوْلُهُ تَعَالَى : (وَ اذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ اِلَيْهِ تَبْتِيلًا) وَ هَذِهِ الْآيَةُ تَدُلُّ عَلَى اَنَّهُ تَعَالَى اَمَرَ بِشَيْئَيْنِ ؛اَحَدُهُمَا الذِّكْرُ ،وَالثَّانِى التَّبَتُّلُ .اَمَّا الذِّكْرُ فَاعْلَمْ اَنَّهُ اِنَّمَاقَـالَ (وَاذْكُراسْمَ رَبِّكَ)هَهُنَا،وَ قَالَ فِی آيَةٍ اُخْرَى : « وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِیْ نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَّخِيْفَةً » [2] لِاَنَّهُ لَابُدَّ فِیْ اَوَّلِ الْاَمْرِ مِنْ ذِكْرِ الْاِسْمِ بِاللِّسَانِ مُـدَّةً ، ثُـمَّ يَـزُولُ الْاِسْـمُ وَيَبْقَى الْمُسَمَّى ، فَالدَّرَجَةُ الْـاُولَى هِـیَ الْمُـرَادُ بِقَوْلِـهِ هَهُنَـا (وَاذْكُراسْـمَ رَبِّـكَ) ، وَالْمَرْتَبَةُ الثَّانِيَةُ هِیَ الْمُرَادُ بِقَوْلِهِ فِی السُّورَةِ الْاُخْرَى (وَاذْكُـرْ رَبَّـكَ فِـی نَفْسِـكَ) وَاِنَّمَا تَكُونُ مُشْتَغِلًا بِذِكْرِ الرَّبِّ اِذَاكُنْتَ فِی مَقَامِ الرُّ بُوبِيَّةِ ، وَ الرُّبُوبِيَّةُ عِبَـارَةٌ عَـنْ اَنْوَاعِ التَّرْبِيَةِ لَكَ وَ اِحْسَانِهِ اِلَيْكَ ، فَمَا دُمْتَ فِی هَذَا الْمَقَامِ تَكُـونُ مَشْـغُولَ الْقَلْـبِ بِمُطَالَعَةِ آلَائِهِ وَنِعَمَائِهِ ، فَلَا تَكُونَ مُسْتَغْرِقَ الْقَلْبِ بِهِ ، وَحِينَئِذٍ يَزْدَادُ التَّرَقِّی فَتَصِيْرُ مُشْتَغِلًا بِذِكْرِ الْاِلَهِيَّةِ ، وَاِلَيْهِ الْاِشَارَةُ بِقَوْلِهِ (اُذْكُرُوا اللهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ) وَفِی هَـذَا الْمَقَامِ يَكُونُ الْاِنْسَانُ فِیْ مَقَامِ الْهَيْبَةِ وَالْخَشْيَةِ لِاَنَّ الْاِلَهِيَّةَ اِشَارَةٌ اِلَى الْقَهَّارِيَّةِ وَالْعِزَّةِ وَالْعُلُوِّ وَالصَّمَدِيَّةِ ، وَلَايَزَالُ الْعَبْدُ يَرْقَى فِیْ هَذَا الْمَقَامِ مُتَرَدِّدًا فِی مَقَامَـاتِ الْجَلَـالِ وَالتَّنْزِيهِ وَالتَّقْدِيسِ اِلَى اَنْ يَنْتَقِلَ مِنْهَا اِلَى مَقَامِ الْهُوِيَّةِ الْاَحَدِيَّةِ الَّتِی كَلَّتِ الْعِبَارَاتُ عَنْ شَرْحِهَا ، وَ تَقَاصَرَتِ الْاِشَارَاتُ عَنِ الْاِنْتِهَاءِ اِلَيْهَا ، وَ هُنَاكَ الْاِنْتِهَاءُ اِلَى الْوَاحِـدِ الْحَقِّ ،ثُمَّ يَقِفُ لِاَنَّهُ لَيسَ هُنَاكَ نَظِيرٌ فِی الصِّفَاتِ حَتَّى يَحْصُلَ الْاِنْتِقَـالُ مِـنْ صِـفَةٍ

---

۱ -تفسير جلالين ص۴۷۸سطره۷

۲ - جزء ۹ سوره اعراف آيه ۲۰۵

اِلَی صِفَةٍ،وَ لَا تَکُونُ الْهُوِیَّةُ مُرَکَّبَةً حَتَّی یَنْتَقِلَ نَظَرُ الْعَقْلِ مِنْ جُزْءٍ اِلَی جُزْءٍ، وَلَا مُنَاسَبَةٌ لِشَیْءٍ مِنَ الْاَحْوَالِ الْمُدْرَکَةِ عَنِ النَّفْسِ حَتَّی تُعْرَفَ عَلَی سَبِیلِ الْمُقَایَسَةِ، فَهِیَ الظَّاهِرَةُ لِاَنَّهَا مَبْدَأُ ظُهُورِ کُلِّ ظَاهِرٍ، وَهِیَ الْبَاطِنَةُ لِاَنَّهَا فَوْقَ عُقُولِ کُلِّ الْمَخْلُوقَاتِ ، فَسُبْحَانَ مَنِ احْتَجَبَ عَنِ الْعُقُولِ لِشِدَّةِ ظُهُورِهِ ، وَاخْتَفَی عَنْهَا بِکَمَالِ نُورِهِ.[۱]

و این آیه دلالت بر این دارد که همانا خداوند بلند مرتبه به دو چیزامر فرمود . که اولی ذکر و دومی(تَبَتُّل) می باشد. اما ذکر، پس بدان بی شک خداوند در اینجا فقط گفت:(ذکر کن نام پروردگارت را) و در آیه دیگری گفت : (یاد کن پروردگارت را در ضمیر خود به زاری و ترس) زیرا که به تحقیق در ابتدای امرچاره ای جز یاد کردن نام خدا با زبان مدتی نیست ، سپس اسم از بین می رود و مسمی باقی می ما ند . پس درجه اول همان مراد از کلا م او در اینجا یعنی (یاد کردن نام پروردگارت) می باشد و مرتبه دوم همان مراداز کلام او درسوره دیگر یعنی (یاد کردن پروردگارت را در ضمیرت) می باشد. وهماناتوفقط مشغول به ذکر پروردگارمی باشی هر گاه که درمقام ربوبیت باشی وربوبیت عبارتست ازانواع تربیت برای توواحسان ونیکی خداوندبرتو.

پس تا زمانی که در این مقام هستی ،قلبت مشغول مطالعه نعمتهای او می باشد . پس مشغول و مستغرق در او نمی باشی. و در این هنگام به تدریج ترقی و پیشرفت زیاد می شود و به ذکر الهیت مشغول می گردی و به آن اشاره است با کلام خداوند متعال « یاد کنید پرودگارتان را همانند یاد کردن شما پدرانتان را » . و دراین مقام انسان درمقام هیبت وترس

---

۱ - تفسیرکبیر ص۱۷۷ ج۳۰ الی ص۱۷۸ ج۳۰

می باشد. زیرا که الهیت به قهاریت و عزت و علو و صمدیت اشاره دارد . و همواره بنده در این مقام ترقی می کند در حالی که بین مقامات جلال و تنزیه و تقدیس در تردد و رفت و آمد است . تا اینکه از آن به سوی مقام هویت احدیت منتقل می شود که عبارات از شرح دادن آن ، ناتوان و اشارات از انتهای به سوی آن ، کوتاه می باشد. و در آنجا انتها به سوی خداوند یکتای حق می باشد. سپس می ایستد زیرا که در آنجا نظیری در صفات نیست تا اینکه انتقال از صفتی به صفتی دیگر حاصل گردد. و هویت ، شیء ترکیب یافته ای نمی باشد تا اینکه نظر عقل از یک جزء به جزء دیگری منتقل گردد و یا هویت موافق با چیزی از احوالات مدرکه از نفس نیست ، تا به طریق قیاس شناخته شود. پس خدا ظاهر می باشد . زیرا که مبدأ ظهور هر شئ ظاهر است و باطن است .زیرا که بالاتر از عقلهای مخلوقات است . پس پاک و منزه است، کسی که به خاطر شدت ظهور خودش از عقلها محجوب است و از آن با کمال نورش پنهان است .

وَاعْلَمْ اَنَّ مَعْنَى الْآيَةِ فَوْقَ مَا قَالَهُ هَؤُلَاءِ الظَّاهِرِيُّونَ لِاَنَّ قَوْلَهُ (وَتَبَتَّلْ) اَى انْقَطِعْ عَنْ كُلِّ مَا سِوَاهُ اِلَيْهِ ، فَالْمَشْغُولُ بِطَلَبِ الْآخِرَةِ غَيْرُ مُتَبَتِّلٍ اِلَى اللهِ تَعَالَى، بَلِ التَّبَتُّلُ اِلَى الْآخِرَةِ وَالْمَشْغُولُ بِعِبَادَةِ اللهِ مُتَبَتِّلٌ اِلَى الْعِبَادَةِ ، لَا اِلَى اللهِ . وَالطَّالِبُ لِمَعْرِفَةِ اللهِ مُتَبَتِّلٌ اِلَى مَعْرِفَةِ اللهِ ، لَا اِلَى اللهِ . فَمَنْ آثَرَ الْعِبَادَةَ لِنَفْسِ الْعِبَادَةِ اَوْ لِطَلَبِ الثَّوَابِ اَوْ لِيَصِيرَ مُتَعَبِّدًا كَامِلًا بِتِلْكَ الْعُبُودِيَّةِ فَهُوَ مُتَبَتِّلٌ اِلَى غَيْرِ اللهِ، وَ مَنْ آثَرَ الْعُبُودِيَّةَ لَا لِلْعُبُودِيَّةِ بَلْ لِلْمَعْبُودِ فَهُوَ مُتَبَتِّلٌ اِلَى غَيْرِاللهِ ، وَمَنْ آثَرَ الْعِرْفَانَ، لَالِلْعِرْفَانِ بَلْ لِلْمَعْرُوفِ فَقَدْ خَاضَ لُجَّةَ الْوُصُولِ ، وَهَذَا مَقَامٌ لَا يَشْرَحُهُ الْمَقَالُ وَلَا يُعَبِّرُ عَنْهُ الْخَيَالُ ، وَمَنْ اَرَادَهُ فَلْيَكُنْ مِنَ الْوَاصِلِينَ اِلَى الْعَيْنِ دُونَ السَّامِعِينَ لِلْاَثَرِ ،

وَلَا يَجِدُ الْاِنْسَانُ لِهَذَا مِثَالًا اِلَّا عِنْدَ الْعِشْقِ الشَّدِيدِ اِذَا مَرِضَ الْبَدَنُ بِسَبَبِهِ وَانْحَبَسَتِ الْقُوَى وَعَمِيَتِ الْعَيْنَانُ وَزَالَتِ الْاَغْرَاضُ بِالْكُلِّيَّةِ وَانْقَطَعَتِ النَّفْسُ عَمَّا سِوَى الْمَعْشُوقِ بِالْكُلِّيَّةِ فَهُنَاكَ يَظْهَرُ الْفَرْقُ بَيْنَ التَّبَتُّلِ اِلَى الْمَعْشُوقِ وَبَيْنَ التَّبَتُّلِ اِلَى رُؤْيَةِ الْمَعْشُوقِ ـ .[۱]

بدان بی شک معنی آیه، بالاتر ازآن چیزی است که ظاهریون می گویند، زیرا که خداوند متعال فرموده است:«تَبَتَّلْ» یعنی بریده شو از هر چه غیر اوست و به سوی اوتوجه کن. پس کسی که به طلب آخرت مشغول است پس او بریده به سوی خداوند بلند مرتبه نیست، بلکه بریده به سوی آخرت است و کسی که مشغول عبادت خدا است پس او بریده به عبادت است نه به خداوند . و کسی که معرفت و شناخت خداوند را می طلبدبریده‌به‌سوی‌معرفت‌خداوند است نه به‌سوی خداوند.وکسی که عبادت‌را به‌دلیل‌نفس عبادت‌برگزیندیابرای‌طلب‌ثواب‌یا به این دلیل که با آن عبودیت عبادت کننده کاملی گردد بنابر این او بریده به سوی غیر خدا است و کسی که بندگی را برای عبودیت « برنگزیند بلکه برای معبود برگزیند پس او بریده به‌غیرخداونداست‌وهر که عرفان (شناخت خداوند) را برگزیند نه به خاطرعرفان،بلکه به خاطر معروف، پس به درستی که در عمق دریای وصول غرق گشته است و این مقامی است که کلام ، توانایی شرح ندارد و خیال نمی تواند آن را بیان کند. پس هر که آن را بخواهد پس باید از رسیدگان به عین باشد نه از شنوندگان اثر و انسان مثال و نظیری را برای این نمی یابد ، مگر در هنگام عشق شدید . آن هنگام که بدن به سبب آن مریض و قوا

---

۱ - تفسیر کبیر ص۱۷۸ ج۳۰

محبوس و چشمها کور گردد و تمامی اغراض از بین برودو نفس به تمامی از غیر معشوق منقطع گردد . پس در آنجا فرق بین گسسته شدن به سوی معشوق وگسسته شدن به سوی دیدن معشوق ظاهر می گردد.

(وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ) الَّذِى هُوَ اَنْتَ اَى اعْرِفْ نَفْسَكَ ، وَاذْكُرْهَا ، وَتَنْسَاهَا فَيَنْسَاكَ اللهُ ، وَاجْتَهِدْ لِتَحْصِيلِ كَمَالِهَا بَعْدَ مَعْرِفَةِ حَقِيقَتِهَا ، وَ(تَبَتَّلْ)وَانْقَطِعْ اِلَى اللهِ بِالْاِعْرَاضِ عَمَّا سِوَاهُ انْقِطَاعًا تَامًّا مُعْتَدًّا بِهِ ، (رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ) اَى الَّذِى ظَهَرَ عَلَيْكَ نُورُهُ ، فَطَلَعَ مِنْ اُفُقِ وُجُودِكَ بِاِيجَادِكَ وَالْمَغْرِبِ الَّذِى اخْتَفَى بِوُجُودِكَ ، وَغَرَبَ نُورُهُ فِيكَ وَاحْتَجَبَ بِكَ ، (لَا اِلَهَ) فِى الْوُجُودِ (اِلَّا هُوَ) اَىْ لَا شَىْءَ فِى الْوُجُودِ يَعْبُدُ غَيْرَهُ ، هُوَ الْاَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ ، فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا اَى انْسَلِخْ عَنْ فِعْلِكَ وَتَدْبِيرِكَ بِرُؤْيَةِ جَمِيعِ الْاَفْعَالِ مِنْهُ ، فَيَكُونُ اَمْرُكَ مَوْكُولًا اِلَيْهِ ، يُدَبِّرُ اَمْرَكَ وَيَفْعَلُ بِكَ مَا يَشَاءُ ، فَكُنْتَ مُتَوَكِّلًا [۱].

(ذکر کن پروردگارت را) کسی که او تو است یعنی نفست را بشناس و او را یاد کن و اگر نفست را فراموش کنی پس خداوند تو را فراموش می کند و برای کسب کمال آن بعد از شناخت حقیقت آن تلاش کن. و (تَبَتَّل) یعنی بریده شو و به سوی خدا توجه کن با روی گرداندن از آنچه غیر اوست بریدن کامل (پروردگار مشرق و مغرب) یعنی کسی که نورش بر تو ظاهر گردید پس از افق وجود تو با به وجود آوردن تو طلوع کرد و مغربی که وجود تو پنهان گردید ونورش در توغروب کرد و به وسیله تو

---

۱ - تفسیر قرآن ابن عربی ص۷۲۰ ج۲

پنهان گردید. (هیچ معبودی) در وجود نیست (مگر او) یعنی هیچ چیـزی در وجود نیست که غیر او راعبادت کند.

او اول و آخر و ظاهر وباطن می باشد . پـس او را وکیـل و نماینـده خویش بگیر یعنی در گذر از عمل و تدبیر خودت با دیدن تمامی اعمال از او. پس امر تو موکول بر او می باشد امر تو را تـدبیر مـی کنـد و بـا تـو انجـام می دهد آنچه را بخواهد پس تو متوکل هستی .

﴿يَرْفَعِ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِيْنَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾[1] **«وبـالامی بـرد خداوند کسانی را که ایمان آوردند از شما و کسانی که علـم داده شـده انـد درجاتی .»**

مِنْ عَطْفِ الْخَاصِّ عَلَى الْعَامِّ تَعْظِيمًا لَهُمْ بِعَدِّهِمْ كَأَنَّهُمْ جِنْسٌ آخَرُ ، وَلِـذَا أُعِيدَ الْمَوْصُولُ فِى النَّظْمِ الْكَرِيمِ . وَقَدْ أَخْرَجَ التِّرْمِذِىُّ وَأَبُودَاوُدَ وَالدَّارَمِىُّ عَنْ أَبِى الدَّرْدَاءِ رضي الله عنه مَرْفُوعًا :فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَـرِ لَيْلَـةَ الْبَـدْرِ عَلَـى سَـائِرِ الْكَوَاكِبِ.وَأَخْرَجَ الدَّارْمِىُّ عَنْ عُمَرَ بْنِ كَثِيرٍ، عَنِ الْحَسَنِ، قَالَ :قَالَ رَسُـولُ اللهِ صلى الله عليه وسلم: مَنْ جَاءَهُ الْمَوْتُ وَهُوَ يَطْلُبُ الْعِلْمَ لِيُحْيِيَ بِهِ الْإِسْـلَامَ فَبَيْنَـهُ وَبَـيْنَ النَّبِـيِّينَ دَرَجَـةٌ . وَعَنْهُ عليه السلام: بَيْنَ الْعَالِمِ وَالْعَابِدِ مِائَةُ دَرَجَةٍ ، بَيْنَ كُلِّ دَرَجَتَيْنِ حُضْرُ الْجَوَادِ الْمُضْـمِرِ سَبْعِينَ سَنَةً. وَعَنْهُ عليه السلام: يَشْفَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةٌ :الْأَنْبِيَاءُ ،ثُمَّ الْعُلَمَاءُ ،ثُـمَّ الشُّـهَدَاءُ ، فَـأَعْظَمُ مَرْتَبَـةٍ بَـيْنَ النُّبُـوَّةِ وَالشَّـهَادَةِ بِشَـهَادَةِ الصَّـادِقِ الْمَصْـدُوقِ .وَ عَـنِ ابْـنِ

---

۱ - سوره مجادله آیه ۱۱

عَبَّاس رضي الله عنه: خُيِّرَ سُلَيْمَانُ عليه السلام بَيْنَ الْعِلْمِ وَالْمُلْكِ وَالْمَالِ ، فَاخْتَارَ الْعِلْمَ ، فَأَعْطَاهُ اللهُ الْمُلْكَ وَالْمَالَ تَبَعًا لَهُ. [1]

از جمله عطف خاص بر عام می باشد به خاطر تعظیم و بزرگداشت آنان با شمردنشان گویا که آنان جنسی دیگر هستند و به همین دلیل الفاظ موصول در قرآن کریم تکرار شد. وترمذی و ابو داود و دارمی ازابی درداء رضي الله عنه در حالیکه حدیث موضوع به پیامبرنسبت داده شده است روایت کردند برتری عالم بر شخص عابد مانند برتری ماه شب چهارده بر سایر ستارگان است .

دارمی از عمربن کثیر ازحسن روایت کرد ، گفت :« رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: هر کسی که مرگ به سراغ او آید در حالیکه او علم می آموزد تا به وسیله آن اسلام را زنده گرداند پس بین او وبین پیامبران فقط یک درجه تفاوت است.»پیامبراکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند :« بین عالم و عابد صد درجه است بین هر دو درجه به اندازه هفتاد سال دویدن اسب تیز رو، فاصله است .» و از پیامبر اکرم عليه السلام روایت است:« در روز قیامت سه گروه شفاعت می کنند . پیامبران ، سپس علما و سپس شهدا».

پس چه بزرگ است مرتبه بین نبوت و شهادت با شهادت صادق مصدوق . و از ابن عباس رضي الله عنه روایت است : سلیمان عليه السلام بین علم و جاه و مال مختار گردید. پس علم را برگزیدو خداوند به او جاه و مال را به صورت تابع کردن آن دو به علم عطا نمود.

۱- روح المعانی جزء ۲۸ ص۲۶ ، ج ۳

وَالدَّالُّ عَلَى فَضْلِ الْعِلْمِ وَالْعُلَمَاءِ اَكْثَرُ مِنْ اَنْ يُحْصَى ، وَاَرْجَى حَدِيْثٍ عِنْدِيْ فِيْ فَضْلِهِمْ مَا رَوَاهُ اَبُوحَنِيفَةَ فِيْ مَسْنَدِهِ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ رضي الله عنه: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وسلم: يَجْمَعُ اللهُ الْعُلَمَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، فَيَقُولُ اَلَا لَمْ اَجْعَلْ حِكْمَتِيْ فِيْ قُلُوبِكُمْ ، اَلَا وَاَنَا اُرِيدُ بِكُمُ الْخَيْرَ اذْهَبُوا اِلَى الْجَنَّةِ ، فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ عَلَى مَا كَانَ مِنْكُمْ . وَاسْتَدَلَّ غَيْرُ وَاحِدٍ بِآيَةٍ عَلَى تَقْدِيمِ الْعَالِمِ ، وَلَوْ بَاهِلِيًّا شَابًّا عَلَى الْجَاهِلِ وَلَوْ هَاشِمِيًّا شَيْخًا .[1]

و دلیل بر برتری علم و علما بیشتر از آن است که شمرده شود و بهترین حدیثی که در مورد برتری آنان در نزدمن می باشد ، حدیثی است که ابو حنیفه(رح) آن را در مسندش از ابن مسعود رضي الله عنه روایت کرد : رسول خدا صلى الله عليه وسلم فرمود :« خداوند در روز قیامت علما را جمع می کند پس می گوید آیا حکمتم را در قلبهای شما قرار ندادم. جز این نیست که برای شماخیر را می خواهم . بروید به بهشت. و به تحقیق من گناهان شما را بخشیدم.» و افراد زیادی به این آیه استدلال نمود بر تقدیم و افضلیت عالم اگر چه از طائفه باهل و جوان باشد بر جاهل اگر چه هاشمی پیر باشد.

﴿ هُوَالَّذِيْ بَعَثَ فِي الْـاُمِّيِّيْنَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوْ عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيْهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ ﴾[2]، اَلْآيَةَ ـ

اِشَارَةٌ اِلَى عَظِيمِ قُدْرَتِهِ تَعَالَى وَاَنَّ اِفَاضَةَ الْعُلُومِ لَا تَتَوَقَّفُ عَلَى الْاَسْبَابِ الْعَادِّيَّةِ ، وَمِنْهُ قَالُوْا : اِنَّ الْوَلِيَّ يَجُوزُ اَنْ يَكُونَ اُمِّيًّا كَالشَّيْخِ الْمَعْرُوفِ الْكَرْخِيِّ عَلَى

---

۱ – تفسیر روح المعانی ص۲۶ جزء۲۸ سطر۷

۲ – سوره جمعه آیه ۲

مَا قَالَ ابْنُ الْجُوْزِیِّ، وَعِنْدَهُ مِنَ الْعُلُومِ اللَّدُنِّيَّةِ مَا تَقْصُرُ عَنْهَا الْعُقُولُ ، وَقَالَ الْعِزُّ بْنُ عَبْدِالسَّلَام : قَدْ يَكُونُ الْاِنْسَانُ بِاللهِ تَعَالَى ذَا يَقِيْنٍ ، وَ لَيْسَ عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنْ فُرُوضِ الْكِفَايَاتِ ، وَقَدْ كَانَ الصَّحَابَةُ اَعْلَمَ مِنْ عُلَمَاءِ التَّابِعِينَ بِحَقَائِقِ الْيَقِينِ وَدَقَائِقِ الْمَعْرِفَةِ مَعَ اَنَّ فِيْ عُلَمَاءِ التَّابِعِينَ مَنْ هُوَ اَقْوَمُ بِتَعَلُّمِ الْفِقْهِ مِنْ بَعْضِ الصَّحَابَةِ .

« او کسی است که در میان بیسوادان رسولی از آنان فرستاد که آیاتش را بر ایشان تلاوت کند و آنان راپاک سازد و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد .»

اشاره است بر قدرت بزرگ خداوند بلند مرتبه و بر اینکه به تحقیق بهره گرفتن از علوم ، موقوف بر اسباب عادی نیست و از آن جمله گفتند : همانا جایز است که ولی درس نخوانده باشد. مانند شیخ معروف کرخی بر اساس آنچه ابن جوزی گفت و در نزد ا و از علوم لدنی آن چیزی است که عقول از درک آن کوتاه است .

و عز بن عبد السلام گفت : گاهی انسان نسبت به خداوند متعال علم یقین دارد اما در نزد او علمی از فرضهای کفایه نیست. وصحابه از علمای تابعین نسبت به حقایق یقین و دقایق معرفت عالم تر بوده اند با وجود اینکه در میان علمای تابعین کسانی هستند که آنان به آموختن فقه از بعضی صحابه راست تر می باشند.

وَمَن انْقَطَعَ اِلَى اللهِ تَعَالَى وَخَلَصَتْ رُوحُهُ أُفِيضَ عَلَى قَلْبِهِ الْاَنْوَارُ الْاِلَهِيَّةُ، تَهَيَّأَتْ بِهَا لِاِدْرَاكِ الْعُلُومِ الرَّبَّانِيَّةِ وَالْمَعَارِفِ اللَّدُنِّيَّةِ ، فَالْوِلَايَةُ لَا تَتَوَقَّفُ قَطْعًا عَلَى مَعْرِفَةِ الْعُلُومِ الرَّسْمِيَّةِ كَالنَّحْوِ وَالْمَعَانِيْ وَالْبَيَانِ وَغَيْرِ ذَلِكَ ، وَلَا عَلَى مَعْرِفَةِ الْفِقْهِ مَثَلًا عَلَى الْوَجْهِ الْمَعْرُوفِ ، بَلْ عَلَى تَعَلُّمِ مَا يَلْزَمُ الشَّخْصَ مِنْ فُرُوضِ الْعَيْنِ عَلَى

اَیِّ وَجْهٍ کَانَ مِنْ قِرَاءَةٍ وَسَمَاعٍ مِنْ عَالِمٍ اَوْ نَحْو ذَلِكَ .وَلَا یُتَصَوَّرُ وِلَایَةُ شَخْص لَا یَعْرِفُ مَا یَلْزَمُهُ مِنَ الْاُمُور الشَّرْعِیَّةِ کَاَکْثَر مَنْ تُقَبَّلُ یَدُهُ فِی زَمَانِنَا ، وَقَدْ رَأَیْتُ مِنْهُمْ مَنْ یَقُوْلُ وَقَدْ بَلَغَ مِنَ الْعُمْر نَحْوَ سَبْعِینَ سَنَةً اِذَا تَشَهَّدَ (لَا اِلَهَ اِنَّ اللهَ) بِاِنَّ بَدَلَ اِلَّا ، فَقُلْتُ لَهُ : مُنْذُکَمْ تَقُولُ هَکَذَا ؟ فَقَالَ : مِنْ صِغَرِی اِلَی الْیَوْمِ . فَتَکَرَّرْتُ عَلَیْهِ الْکَلِمَةَ الطَّیِّبَةَ ، فَمَا قَالَهَا عَلَی الْوَجْهِ الصَّحِیحِ اِلَّا بِجَهْدٍ، وَلَا اَظُنُّ ثُبَاتَهُ عَلَی ذَلِكَ. وَ خَبَرُ (لَا یَتَّخِذُ اللهُ تَعَالَی وَلِیًّا جَاهِلًا ، وَ لَو اتَّخَذَهُ لَعَلَّمَهُ) لَیْسَ مِنْ کَلَامِهِﷺ،وَ مَعَ ذَلِكَ لَا یُفِیدُ فِیْ دَعْوَةِ وِلَایَةِ مَنْ ذَکَرْنَا.

و هر کسی که به سوی خداوند بلند مرتبه گسسته شود و روح او ، صاف و خالص گردد،انوار الهی بر قلبش ریخته می شود .پس به وسیله آن برای درک علوم ربانی ومعارف لدنی آماده می گردد. پس ولایت به طور حتم موقوف برشناخت علوم رسمی مانند نحو ومعانی و بیان و غیر آن نمی باشد. و نه بر شناخت فقه مثلا بر همان وجه و روش معروف بلکه موقوف بر آموختن فرض عینی است که برای شخص واجب می باشد از بر هر وجهی که باشد از خواندن و گوش دادن به عالم یا مانند آن . و تصور نمی شود ولایت شخصی که نمی داند آنچه که برای او از امور شرعی واجب است ، مانند بیشتر کسانی که دستشان در زمان ما بوسیده می شود. و من دیده ام در میان آنان کسی را که در حالی که هفتاد سال عمر دارد در هنگام تشهد می گوید: لا اله ان الله . با اِنَّ به جای اِلّا پس به او گفتم :از چه زمانی تو این گونه می گویی ؟پس گفت:از کودکی تا هم اکنون . پس برای او کلمه طیبه را تکرار کردم. پس آن را به صورت صحیح نگفت مگر بعد از تلاش بسیار و ثبات و دوام او را بر آن گمان نمی کنم. واین حدیث که« نمی گیرد خداوند ولی جاهلی را و اگر بگیرد حتمًا او را عالم می گرداند » ازکلام پیامبر

اکرم ﷺ نمی باشد و با وجود آن هیچ فایده ای در دعوت ولایت کسی که ذکر کردیم نمی باشد.

وَذَكَرَ بَعْضُهُمْ اَنَّ قَوْلَهُ تَعَالَى (وَيُزَكِّيْهِمْ) بَعْدَ قَوْلِهِ تَعَالَى : (يَتْلُوْ عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ) اِشَارَةٌ اِلَى الْاِفَاضَةِ الْقَلْبِيَّةِ بَعْدَ الْاِشَارَةِ اِلَى الْاِفَادَةِ الْقَالِبِيَّةِ اللِّسَانِيَّةِ . وَقَالَ بِحُصُولِهَا لِلْاَوْلِيَاءِ الْمُرْشِدِينَ ، فَيُزَكُّونَ مُرِيْدِيْهِمْ بِاِفَاضَةِ الْاَنْوَارِ عَلَى قُلُوبِهِمْ حَتَّى تَخْلُصَ قُلُوبُهُمْ ، وَتَزْكُوَ نُفُوسُهُمْ ،وَهُوَ سِرٌّ مَا يُقَالُ لَهُ : التَّوَجُّهُ عِنْدَ السَّادَةِ النَّقْشِبَنْدِيَّةِ ، وَقَالُوا بِالرَّابِطَةِ لِيَتَهَيَّأَ بِبَرَكَتِهَا الْقَلْبُ لِمَا يُفَاضُ عَلَيْهِ ، وَلَا اَعْلَمُ لِثُبُوتِ ذَلِكَ دَلِيلًا يَقُولُ عَلَيْهِ عَنِ الشَّارِعِ الْاَعْظَمِ عليه السلام وَلَا عَنْ خُلَفَائِهِ الْمُرْشِدِينَ رضي الله عنهم،وَكُلُّ مَا يَذْكُرُونَهُ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ وَيَعُدُّونَهُ دَلِيلًا لَا يَخْلُو عَنْ قَادِحٍ بَلْ اَكْثَرُ تَمَسُّكَاتِهِمْ فِيهَا تَشَبَّهَ التَّمَسُّكَ بِحِبَالِ الْقَمَرِ ،وَلَوْ لَا خَوْفَ الْاِطْنَابِ لَذَكَرْتُهَا مَعَ مَا فِيهَا وَمَعَ هَذَا لَا اُنْكِرُ الخ .[1]

و بعضی از آنان ذکر کرده اند که به تحقیق کلام خداوند بلند مرتبه (يُزَكِّيْهِمْ)بعد از کلام او(يَتْلُوْ عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ)اشاره است بر افاضه قلبی بعد از اشاره به افاده قالبی زبانی و حکم کرد به حصول آن برای اولیای مرشد. پس مریدان خودشان را با ریختن نورها بر قلب آنان تزکیه می دهند(پاک می گردانند)تا اینکه قلبهایشان خالص گردد و نفسهایشان پاک گردد. و آن سرّ چیزی است که به آن نزد بزرگان نقشبندیه توجه گفته می شود وحکم کردند به رابطه تا اینکه قلب به وجود آن آماده گردد برای گرفتن آنچه بر آن ریخته می شود. و نمی دانم برای ثبوت آن دلیلی را که می گویند

۱-تفسیر روح المعانی جزء۲۸ ـ ۳۰ ص۹۴ سطر ۲۷

بر آن ، از شارع بزرگ علیه السلام ونه از خلفای راشدین و تمام آنچه کـه در ایـن مسأله ذکر می کنند و آن را دلیل می شمارند خالی از نکوهش نیست. بلکـه بیشتر تمسکات آنان شبیه به تمسک جسـتن بـه ریسـمان مـاه اسـت .و اگرترس ازطولانی شدن و زیاده گویی نبود قطعا آن را ذکرمی کردم با آنچه که درآن است و باوجوداین انکارنمی کنم.

﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوْا فِي الدِّيْنِ وَلِيُنْذِرُوْا قَـوْمَهُمْ اِذَا رَجَعُوْا اِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُوْنَ﴾[1]

پس چرا بیرون نیامدند یعنی باید که بیرون آینـداز هـر جمعـی از ایشان چند کس تا دانشمند شوند در دین وتا بیم کنند قوم خود را چون باز آیند به سوی ایشان بود که ایشان بترسند.

اَيْ عَمَّا يُنْذِرُونَ مِنْهُ ، وضَمِيرُ يَتَفَقَّهُوا وَيُنْذِرُوا عَائِدٌ اِلَـى الْفِرْقَـهِ الْبَاقِيَـةِ الْمَفْهُومَةِ مِنَ الْكَلَامِ . وَقِيلَ : لَا بُدَّ مِنْ اِضْمَارٍ وَتَقْدِيرٍ اَيْ فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُـلِّ فِرْقَـةٍ طَائِفَةٌ وَاَقَامَ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُـوا الخ . وَكَـانَ الظَّـاهِرُ اَنْ يُقَـالَ لِيُعَلِّمُـوا بَـدَلَ لِيُنْـذِرُوا، وَيَفْقَهُونَ بَدَلَ يَحْذَرُونَ ، لَكِنَّهُ اخْتِيرَ مَا فِي النَّظْمِ الْجَلِيلِ لِلْاِشَارَةِ اِلَى اَنَّهُ يَنْبَغِـي اَنْ يَكُونَ غَرَضُ الْمُعَلِّمِ الْاِرْشَادَ وَالْاِنْذَارَ ، وَغَرَضُ الْمُتَعَلِّمِ اكْتِسَابَ الْخَشْيَةِ لَا التَّسَبُّطَ وَالْاِسْتِكْبَارَ . قَالَ حُجَّةُ الْاِسْلَامِ الْغَزَّالِيُّ (رح): كَانَ اسْمُ الْفِقْهِ فِي الْعَصْرِ الْاَوَّلِ اسْـمًا لِعِلْمِ الْآخِرَةِ وَمَعْرِفَةِ دَقَائِقِ آفَاتِ النُّفُوسِ وَ مُفْسِدَاتِ الْاَعْمَالِ وَقُوَّةِ الْاِحَاطَةِ بِحَقَارَةِ الدُّنْيَا وَشِدَّةِ التَّطَلُّعِ اِلَى نَعِيمِ الْآخِرَةِ وَاسْتِيلَاءِ الْخَوْفِ عَلَى الْقَلْبِ . وَيَدُلُّ عَلَيْهِ هَـذِهِ الْآيَةُ ، فَمَا بِهِ الْاِنْذَارُ وَالتَّخْوِيفُ هُوَ الْفِقْهُ دُونَ تَعْرِيفَـاتِ الطَّلَـاقِ وَاللِّعَـانِ وَالسَّـلَمِ

---

[1] - سوره توبه آیه ۱۲۲

وَالْاِجَارَةِ . وَسَأَلَ فَرْقَدُالسَّنْجِيُّ الْحَسَنَ عَنْ شَيْءٍ ، فَأَجَابَهُ ، فَقَالَ : اِنَّ الْفُقَهَاءَ يُخَالِفُونَكَ . فَقَالَ الْحَسَنُ ثَكِلَتْكَ اُمُّكَ ! هَلْ رَاَيْتَ فَقِيهًا بِعَيْنِكَ ؟ اِنَّمَا الْفَقِيهُ الزَّاهِدُ فِي الدُّنْيَا ، الرَّاغِبُ فِي الْآخِرَةِ، الْبَصِيرُ بِدِينِهِ، الْمُدَاوِمُ عَلَى عِبَادَةِ رَبِّهِ، الْوَرِعُ، الْكَافُّ عَنْ اَعْرَاضِ الْمُسْلِمِينَ، الْعَفِيفُ عَنْ اَمْوَالِهِمْ ، النَّاصِحُ لِجَمَاعَتِهِمْ[1] .

یعنی از آنچه بیم می دهند از آن و ضمیر در« یتفقهوا و ینذروا » بر می گردد به فرقه باقیمانده ای که از کلام فهمیده می شود. و گفته شد که ناگزیر از اضمار و تقدیر می باشد. یعنی چرا بیرون نیامد از هر جمعی ، گروهی وچرا ماندگار نشدند و طایفه ای دیگر برای اینکه در دین دانشمند شوند. و ظاهر ومناسب بود که گفته می شد« لیعلموا» به جای« لینذروا» و «یفقهون» به جای «یحذرون» اما انتخاب شد آنچه در قرآن کریم است برای اشاره کردن به اینکه بی گمان شایسته است که هدف معلم ، راهنمایی و بیم دادن باشد و هدف متعلم کسب خوف و ترس از پروردگار نه گردنکشی و سرکشی نمودن. حجۀ الاسلام غزالی گفت :در عصر اول فقه نامی برای علم آخرت ، شناخت دقائق آفات نفوس و فاسد کننده های اعمال ، قوت احاطه بر خواریهای دنیا ، شدت چشم دوختن بر نعمتهای آخرت وچیره ساختن ترس بر قلب بود. و این آیه بر آن دلالت می کند. پس آنچه که به وسیله آن ترس یا بیم داده می شود آن فقه می باشد نه تعریفات طلاق ولعان و سلم واجاره .

فرقد سنجی از امام حسن در مورد چیزی سؤال نمود واو نیز جواب داد، پس فرقد گفت:«بی شک فقها باتو مخالف هستند .»پس امام فرمود :

---

۱ - تفسیر روح المعانی ص۴۴ جزء ۱۰ و ۱۱

ـ مادرت بی فرزند باد ـ آیا فقیهی رابه چشم خود دیدی؟ بدرستی که فقیه رویگردان دنیا ، مایل به سوی آخرت ، بینا و عالم در دین ، مواظب بر عبادت پروردگارش ،پرهیزگار، حفظ کننده خویش ازریختن آبروی مسلمانان ، پاک از طمع به اموالشان ونصیحت کننده جماعت آنان می باشد.

علم تصوف هم در فرض عین داخل می باشد

احکام ظاهری نماز و روزه همه می شناسند که فرض عین است و حاصل نمودن این علم (تصوف) هم فرض عین است. حضرت قاضی ثناء الله پانی پتی (رح) در تفسیر مظهری تحت این آیه می فرماید:«که از جمله علوم که در عرف به آنها علم تصوف گفته می شود علم باطنی بر هر نفر فرض عین است امروز آن علمی که تصوف به آن گفته می شود سبب کشف معلومات علوم زیاد می باشد اینجا از فرض عین مراد فقط این است نه به خاطر این که علوم باطنی و فرایض و واجبات است.

مثلا عقیده صحیح که تعلق به باطن دارد یا صبر، شکر، توکل ، قناعت و غیره و یک درجه خاص فرض عین است یاغرور و تکبر ،حسد، بخل و حرص دنیاو غیره که در قرآن و سنت حرام اعلام شده برای این حقیقت و حاصل نمودن آن و راه پیدا کردن نجات از صفت مذمومه ذکر شده بر هر مردو زن مسلمانی فرض است صرف بنیاد علم تصوف این است فرض عین است .[1]

---

۱ - معارف قرآن پاره ۱۱ سوره توبه ۹ ص ۷۰

معنی و تفسیر حکمت

﴿يُؤْتِی الْحِكْمَةَ مَنْ يَّشَاءُ﴾[1] الایه

مفهوم و تعبیر به الفاظ مختلف و تعبیرات بی شمار شده در بعضی جاها مراد از آن قرآن کریم است. در بعضی جاها حدیث شریف است. در بعضی جاها علم صحیح و بعضی جاها عمل نیک و بعضی گفتار راست و بعضی عقل سالم و بعضی آگاهی در دین و در بعضی جاها ترس از خدا ذکر شده ، و معنی آخر در حدیث شریف هم ذکر شده است که می فرماید: (رَأْسُ الْحِكْمَةِ خَشْيَةُ اللهِ)یعنی اصل حکمت ،ترس ازخداوندمتعال است . در آیه شریفه(يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ) تفسیر حکمت از صحابه ﷺو تابعین (رح)و از حدیث و سنت نقل است بعضی بزرگان فرمودند که در این آیه (يُؤْتِی الْحِكْمَةَ)این همه اقوال را مراد دانسته اند.[2]

و قول ظاهر این است و ارشاد قرآن(وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ اُوْتِیَ خَيْرًا كَثِيْرًا)اشاره می کندکه معنای آن این است:به هر کسی که حکمت داده شده به او خیر بزرگی داده شده است(وَ اللهُ تَعَالَی اَعْلَمُ).[3]

اَلْحِكْمَةُ قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ وَالْفِكْرَةُ فِيهِ ، وَعَنْ مُجَاهِدٍ: اَنَّهَا الْاِصَابَةُ فِی الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ . وَفِی رِوَايَةٍ عَنْهُ ، اَنَّهَا الْقُرْآنُ وَالْعِلْمُ وَالْفِقْهُ . وَفِی اُخْرَی : الْعِلْمُ الَّذِی تَعْظُمُ مَنْفَعَتُهُ ، وَتَجِلُّ فَائِدَتُهُ .

---

1 - حکمت می دهد به هر که بخواهد»

2 - بحر محیط ص320 جلد 2

3 - معارف قرآن پاره3سوره بقره2 ص46

حکمت، خواندن قرآن و تفکر در آن است. و از مجاهد روایت است که به تحقیق حکمت، درستی و راستی در گفتار و کردار می باشد . و در روایتی از او آمده است که بی شک حکمت ، قرآن ، علم و فقه می باشد . و در دیگری آمده است که علمی می باشد که منفعت آن عظیم و فایده آن بزرگ است .

وَعَنْ عَطَاء: اَنَّهَا الْمَعْرِفَةُ باللهِ تَعَالَی . وَقَالَ اَبُو عُثْمَانَ : هِيَ نُورٌ يُفْرَقُ بهِ بَيْنَ الْوَسْوَاسِ وَالْاِلْهَامِ، وَقِيلَ غَيْرُ ذَلِكَ .وَفِي الْبَحْرِ:اَنَّ فِيهَا تِسْعَةً وَ عِشْرِيْنَ قَوْلًا.[1] **و از عطاء روایت است که بی گمان حکمت، معرفت و شناخت خداوند بلند مرتبه می باشد . و ابو عثمان گفت : آن نوری است که به وسیله آن بین وسواس و الهام فرق داده می شود . و غیرآن نیز گفته شده است:و در کتاب «البحر» در مورد آن ۲۹ قول آمده است .**

﴿يَااَيُّهَا النَّبِيُّ اِذَا جَاءَ كَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ﴾[2] اَلْآيَةَ اَيْ فِيْمَا تَأْمُرُهُنَّ بهِ مِنْ مَعْرُوفٍ ، وَ تَنْهَا هُنَّ عَنْهُ مِنْ مُنْكَرٍ، وَالتَّقْيِيْدُ بِالْمَعْرُوْفِ مَعَ اَنَّ الرَّسُوْلَ ﷺ لَايَأْمُرُ اِلَّابهِ لِلتَّنْبِيْهِ عَلَى اَنَّهُ لَايَجُوزُ طَاعَةُ الْمَخْلُوقِ فِيْ مَعْصِيَةِالْخَالِقِ ، وَيَرُدُّ بهِ عَلَى مَنْ زَعَمَ مِنَ الْجَهَلَةِ اَنَّ طَاعَةَ اُولِي الْاَمْرِ لَازمَةٌمُطْلَقًا ، وَخَصَّ بَعْضُهُمْ هَذَا الْمَعْرُوفَ بتَرْكِ النِّيَاحَةِ، لِمَا اَخْرَجَ الْاِمَامُ اَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ وَحَسَّنَه وَابْنُ مَاجَةَ وَغَيْرُهُمْ عَنْ اُمِّ سَلَمَةَ الْاَنْصَارِيَّةِ : قَالَتِ امْرَاَةٌمِنْ هَذِهِ النِّسْوَةِ : مَا هَذَا الْمَعْرُوْفُ الَّذِيْ لَايَنْبَغِيْ لَنَااَنْ نَعْصِيَكَ فِيهِ؟ فَقَالَ ﷺ:لَاتَنُحْنَ الْحَدِيثَ . وَنَحْوُهُ مِنَ الْاَخْبَارِ الظَّاهِرَةِفِيْ تَخْصِيصِهِ

---

۱ - تفسیر روح المعانی ص ۳۵ ،ج ۳ـ۱ سطر ۳۰

۲- سوره ممتحنه آیه ۱۲

بِمَا ذُكِرَ كَثِيْرٌ ، وَالْحَقُّ الْعُمُوْمُ . وَمَا ذُكِرَ فِى الْاَخْبَارِ مِنْ بَابِ الْاِقْتِصَارِ عَلَى بَعْضِ اَفْرَادِالْعَامِّ لِنُكْتَةٍ، وَيَشْهَدُ لِلْعُمُومِ قَوْلُ ابْنِ عَبَّاسٍ وَاَنَسٍ وَ زَيْدِ بْنِ مُسْلِمٍ : هُوَ النَّوْحُ ، وَشَقُّ الْجُيُوبِ ، وَ وَشْمُ الْوُجُوهِ ، وَ وَصْلُ الشَّعْرِ ، وَ غَيْرُذَلِكَ مِنْ اَوَامِرِ الشَّرِيْعَةِ فَرْضِهَا وَنَدْبِهَا . وَ تَخْصِيصُ الْاُمُورِ الْمَعْدُودَةِ بِالذِّكْرِ فِىْ حَقِّهِنَّ لِكَثْرَةِ وُقُوعِهَا فِيمَا بَيْنَهُنَّ مَعَ اخْتِصَاصِ بَعْضِهَا بِهِنَّ عَلَى مَا سُمِعَتْ اَوَّلًا .

« ای پیامبر هنگامی که زنان مؤمن نزد تو آمدند تا با تو بیعت نمایند.» . یعنی تابیعت کنند در مورد آنچه که از اعمال نیکو به آنان امر می نمایی و آنان را از اعمال زشت و ناپسند نهی می کنی. قید آوردن اعمال نیک در تعبیر آیه با وجوداینکه پیامبر اکرم ﷺ امر ننمود مگر به آن، به خاطر آگاه ساختن و تنبیه به این است که به تحقیق اطاعت از مخلوق با نافرمانی از خداوند ،جایز نیست و به وسیله آن جواب می دهد بر نادانانی که گمان می کنند اطاعت از اولی الامر مطلقا لازم می باشد.و بعضی این معروف را به ترک نوحه گری خاص گرداندند بر اساس آنچه که روایت کرد امام احمد و ترمذی و آن را حسن شمرد و آنچه که ابن ماجه و غیر آنان از امّ سلمه انصاری روایت کردند : زنی از میان این زنان ،گفت: این کار نیکی که بر ما شایسته نیست که در آن از تو نافرمانی کنیم چیست ؟" پس رسول خدا ﷺ فرمود:نوحه گری نکنید . مانند آن از اخبار ظاهر در تخصیص آن بر آنچه که ذکر شده است ، بسیار است اما حق عموم است . و آنچه که در اخبار از باب اقتصاربر بعضی از افراد عام ذکر شده است به خاطر نکته ای است و قول ابن عباس وانس و زید بن مسلم گواه بر عموم است : آن قیودات نوحه گری ، پاره کردن گریبان ، خال کوبی چهره ، بستن موهها یکدیگر به هم و غیره از اوامر شرعی چه فرض و چه سنت آن است . و

تخصیص امور معدود به ذکر، در حق آنان به دلیل کثرت وقوع آن در بین آنان می باشد با وجود اختصاص بعضی از آن به آنان بر اساس آنچه که اولاً شنیده شده است.

وَهَذِهِ الْآيَةُ نَزَلَتْ عَلَى مَا اَخْرَجَ ابْنُ اَبِی حَاتِمٍ عَنْ مُقَاتِلٍ يَوْمَ الْفَتْحِ ، فَبَايَعَ رَسُولُ اللهِ ﷺ الرِّجَالَ عَلَى الصَّفَا ، وَعُمَرُ يُبَايِعُ النِّسَاءَ تَحْتَهَا عَنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ، وَجَاءَ اَنَّهُ عليه السلام بَايَعَ النِّسَاءَ اَيْضًا بِنَفْسِهِ الْكَرِيمَةِ.

و این آیه بر اساس آنچه که ابن ابی حاتم از مقاتل آورده است ، در روز فتح مکه نازل شد.پس رسول خدا ﷺ با مردان بر روی کوه صفا بیعت نمود و عمر با زنان در زیر آن از جانب رسول خدا ﷺ بیعت می نمود و آمده است که به تحقیق پیامبر اکرم ﷺ همچنین خود با زنان بیعت نمود.

اَخْرَجَ الْاِمَامُ اَحْمَدُ وَالنِّسَائِیُّ وَ ابْنُ مَاجَةَ وَالتِّرْمِذِیُّ وَصَحَّحَهُ ، وَغَيْرُهُمْ عَنْ اَمِيمَةَ بِنْتِ رُقِيَّةَ ، قَالَتْ : اَتَيْتُ النَّبِیَّ ﷺ لِنُبَايِعَهُ فَأَخَذَ عَلَيْنَا مَافِی الْقُرْآنِ اَنْ لَانُشْرِكَ بِاللهِ شَيْئًا حَتَّى بَلَغَ ﴿وَلَا نَعْصِيَكَ فِیْ مَعْرُوْفٍ﴾ فَقَالَ: فِيمَا اسْتَطَعْنَ وَاَطَقْنَ. قُلْنَا: اللهُ وَرَسُولُهُ اَرْحَمُ بِنَا مِنْ اَنْفُسِنَا ، يَا رَسُولَ اللهِ ﷺ اَلَاتُصَافِحُنَا؟ قَالَ : اِنِّی لَا اُصَافِحُ النِّسَاءَ ، اِنَّمَا قَوْلِی لِمِائَةِ امْرَاَةٍ كَقَوْلِی لِامْرَاَةٍ وَاحِدَةٍ.

آورده است امام احمد و نسائی و ابن ماجه و ترمذی و آن را صحیح دانسته است و روایت کرده اند غیر آنان از امیمه دختر رقیه ، که گفت : نزد رسول خدا ﷺ آمدم تا با او بیعت کنیم . پس از ما تعهد گرفت درمورد آنچه که در قرآن آمده بر اینکه برای خداوند شریک قرار ندهیم تا اینکه این آیه رسید « و نافرمانی نکنند تو را در امر نیکی » پس فرمود در آنچه که می توانند و تحمل آن را دارند . گفتیم :خدا و رسولش به ما از خودمان

مهربانتراند . ای رسول خدا ﷺ آیا با ما مصافحه نمی کنی. پس فرمود: « بی شک من با زنان مصافحه نمی کنم به تحقیق کلام من برای صد زن همانند کلام من برای یک زن می باشد. »

وَ اَخْرَجَ سَعْدُ بْنُ مَنْصُور وَابْنُ سَعْدٍ عَنِ الشَّعْبِیِّ ، قَالَ: کَانَ رَسُولُ اللهِﷺاِذَا بَایَعَ النِّسَاءَوَضَعَ عَلَی یَدِهِ ثَوْبًا. وَفِی بَعْضِ الرِّوَایَاتِ: اَنَّهُعليه السلام یُبَایِعُهُنَّ وَبَیْنَ یَدَیْهِ وَ اَیْدِیهِنَّ ثَوْبٌ قَطْوِیٌّ ، وَمَنْ یُثْبِتُ ذَلِكَ یَقُولُ بِالْمُصَافَحَةِ وَقْتَ الْمُبَایَعَةِ ، وَالْاَشْهَرُ الْمُعَوَّلُ عَلَیْهِ اَنْ لَامُصَافَحَةَ.

و سعد بن منصور و ابن سعد از شعبی آورده اند که گفت : رسول خداﷺ هنگامی که با زنان بیعت می نمود بر روی دستش پارچه ای را قرار می داد و در بعضی روایات آمده است : بی گمان آن حضرتﷺ با آنان بیعت می نمود و بین دست ایشان و دست زنان پارچه پنبه ای سفیدی بود . و کسی که آن را اثبات نمود می گوید : بیعت با مصافحه بوده است . و مشهورترین چیزی که قابل اعتماد است این است که بامصافحه نبوده است .

وَاَخْرَجَ ابْنُ سَعْدٍ وَابْنُ مَرْدَوِیَّةَ عَنْ عُمَرَ، وَابْنُ شُعَیْب عَنْ اَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ، قَالَ :کَانَ رَسُولُ اللهِﷺاِذَا بَایَعَ النِّسَاءَ دَعَا بِقَدَحٍ مِنْ مَاءٍ ، فَغَمَسَ یَدَهُ ، ثُمَّ یَغْمِسْنَ اَیْدِیَهُنَّ فِیهِ ، وَکَانَ هَذَا بَدَلَ الْمُصَافَحَةِ، وَ اللهُ تَعَالَی اَعْلَمُ بِصِحَّتِهِ.[1]

و ابن سعد و ابن مردویه از عمر و ابن شعیب از پدر و او از جد خویش آورده است که گفت : پیامبر اکرم ﷺ هنگامی که با زنان بیعت می نمود،ظرفی پر از آب را طلب می نمود. پس دست خویش را در آن فرو

١- تفسیر روح المعانی ص٧١ جزء ٢٨ سطر ٨

می کرد و سپس زنان دستان خویش را در آن فرو می کردند و این به جـای مصافحه بود و خداوند بلند مرتبه داناتر به صحت آن می باشد.

وَ قَالَ آخِرُونَ : هِیَ الْخَشْیَةُ ، ذَکَرَ مَنْ قَالَ ذَلِـکَ حَـدَّثَنی الْمُثَنَّـی، قَـالَ : حَدَّثَنَا اِسْحَاقُ، قَالَ :حَدَّثَنَا ابْنُ اَبی جَعْفَر عَنْ اَبیهِ ،عَنِ الرَّبِیْـعِ فِـی قَوْلِـهِ :﴿یُّـؤْتِی الْحِکْمَةَ مَنْ یَّشَاءُ وَ مَنْ یُّؤْتَ الْحِکْمَةَ﴾[1] الْآیَةُ قَالَ: الْحِکْمَةُ الْخَشْیَةُ لِاَنَّ رَأْسَ کُـلِّ شَیْءٍ خَشْیَةُ اللهِ، وَ قَرَأَ﴿ اِنَّمَا یَخْشَی اللهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾[2]

و دیگران گفتند حکمت همان خشیت و ترس از خداوند می باشـد . یاد آوری کرد کسی که این قول را گفت. نقل نمود برای من مثنی گفت: نقل نمود آن را اسحاق وگفت آورده است ابن ابـی جعفـر از پـدرش از ربیـع در مورد کلام خداوند « می دهد حکمت به هر که بخواهد و هر که را دانش داده شد » گفت : حکمت ، خشیت و ترس از پروردگار است. زیرا کـه اصـل هـر چیزی ترس از خداوند بلند مرتبه می باشد . و خواند « فقـط بنـدگان عـالم خداوند از پروردگارمی ترسند » .

وَقَالَ آخِرُونَ : هِیَ النُّبُوَّةُ ، ذَکَرَ مَنْ قَالَ ذَلِکَ حَدَّثَنی مُوْسَی، قَالَ :حَـدَّثَنَا عُمَرُ، وَ قَالَ: ثَنَا اِسْبَاطُ عَنِ السُّدِی : قَوْلُهُ (یُؤْتِی الْحِکْمَـةَ مَـنْ یَّشَـاءُوَمَنْ یُّـؤْتَ الْحِکْمَةَ) اَلْآیَةُ قَالَ : الْحِکْمَةُ هِیَ النُّبُـوَّةُ .[3]**و دیگران گفتنـد : حکمـت ، نبـوت است.ذکرنمودکسی که گفت حکمت نبوت است. نقل نمود برای من موسـی گفت آورده است عمر وگفت: آورده است اسـباط از سـدی در مـورد کـلام**

۱- سوره بقره آیه ۲۶۹

۲ – سوره فاطر آیه ۲۸

۳ – جامع البیان تفسیر قرآن ج ۳ جزء ۳ ص ۶۰ الی ۶۱

خداوند بلند مرتبه (می دهد حکمت هر که را بخواهد و هر راکه حکمت داده شد)گفت :حکمت،همان نبوت است .

✓ **تبصره:**

چنانچه در هدایات قرآنی و ارشادات نبوی ﷺ و از عبارات مفسرین واضح گشت که حصول علم لدنی به مانند علم ظاهری ، فرض است بر مــرد و زن و بعضی کسان در رساله های خود نوشته اند که علم لدنی به مانند علم غیب ، بلکه علم غیب است و علم غیب خاص صفت مخــتص خداونــد متعــال ﷻ است واین علم غیب رابه غیر الله نسبت دادن ،شرک است ـ نعــوذ بــالله من ذلــک ـ البته انصــاف باید کرد که به آیات قــرآنی و احادیــث نبــوی و فقه شریف و عبارات مفسرین ، ثابت منصوص که فرض ثابت شده اگر کســی شرک بگوید و نسبت شرک به انبیــای کــرام ـ علــیهم الســلام ـ و اولیــای کرام ـ علیهم الرضوان ـ بدهدازنگاه دین مقدس اسلام حکم اوچه می باشد.

و این علم لدنی از عالمی باید گرفته شود که قابلیــت تعلــیم علــم لدنی را داشته باشد . که آنها چه انبیا عظام علیهم السلام باشند ویا چــه وارثــان آن حضرات (اولیای کرام) باشند جامع العلوم ظاهری و بــاطنی هســتند و بــه اصطلاح مشایخ از آن به پیر کامل و مکمل تعبیر می شود و شرط تعلیم علم لدنی ، در متن این کتاب که (حجة السالکین) می باشد و شــرح آن مصــباح السالکین و در کتابهای دیگر صوفیه موجوداست و مطالعه کامل آن ضروری است. از این جهت لازم و ضروری است برهرمسلمان که ازاین فرقــه آبــروی خودوایمان خودراحفظ نماید.

وَ اَمَّا الْعِلْمُ اللَّدُنِّیُّ الَّذِی یُسَمُّوْنَ اَهْلَهَا بِالصُّوفِیَّةِ الْکِرَامِ فَهُوَ فَـرْضُ عَـیْنٍ لِاَنَّ ثَمَرَاتِهَا تَصْفِیَةُ الْقَلْبِ عَنِ الْاِشْتِغَالِ بِغَیْرِ اللهِ تَعَالَی ، وَ اتِّصَافُهُ بِدَوَامِ الْحُضُورِ، وَ تَزْکِیَةُ النَّفْسِ عَنْ رَذَائِلِ الْاَخْلَاقِ مِنَ الْعُجْبِ ، وَالْکِبْرِ، وَالْحَسَـدِ ، وَ حُـبِّ الـدُّنْیَا ،

وَالْكَسَلِ فِی الطَّاعَاتِ ، وَاِيثَارِ الشَّهَوَاتِ ، وَالرِّيَاءِ ، وَالسُّمْعَةِ ، وَغَيْرِ ذٰلِكَ، وَتَحَلِّيْهَا بِكِرَامِ الْاَخْلَاقِ مِنَ التَّوْبَةِ ، وَالرِّضَاءِ بِالْقَضَاءِ ، وَالشُّكْرِ عَلَى النَّعْمَاءِ، وَالصَّبْرِ عَلَى الْبَلَاءِ ، وَغَيْرِ ذٰلِكَ.

اما علم لدنی که اهلش آن را به صوفيه كرام نام می نهند ،پس آن فرض عين است. زيرا كه ثمره آن ؛ تصفيه قلب از مشغول شدن به غير خدا و متصف بودن صاحب آن علم به دوام حضور و تزكيه كردن نفس از رذايل اخلاق، مثل عجب ، كبر ، حسد ، حب دنيا ، تنبلی در طاعت ، برگزيدن شهوات ، ريا ، شهرت وآوازه و غيره و آراسته نمودن نفس به بهترين اخلاق، مانند توبه ، رضا به قضا ، شكر كردن بر نعمت ، صبر كردن در بلا و غيره است.

وَلَاشَكَّ اَنَّ هٰذِهِ الْاُمُورَ مُحَرَّمَاتٌ وَفَرَائِضُ عَلَى كُلِّ بَشَرٍ اَشَدَّ تَحْرِيمًا مِنْ مَعَاصِی الْجَوَارِحِ ، وَاَهَمَّ افْتِرَاضًا مِنْ فَرَائِضِهَا، فَالصَّلٰوةُوَالصَّوْمُ وَشَیْءٌ مِنَ الْعِبَادَاتِ لَا يُعْبَأُ بِشَیْءٍ مِنْهَا مَالَمْ تَقْتَرِنْ بِالْاِخْلَاصِ وَالنِّيَّةِ. قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ:اِنَّ اللهَ لَا يَقْبَلُ مِنَ الْعَمَلِ اِلَّا مَاكَانَ لَهُ خَالِصًا ،وَابْتُغِیَ بِهِ وَجْهُهُ . رَوَاهُ النَّسَائِیُّ عَنْ اَبِی اُمَامَةَ.وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اِنَّ اللهَ لَا يَنْظُرُ اِلَى صُوَرِكُمْ وَ اَمْوَالِكُمْ ، وَلٰكِنْ يَنْظُرُ اِلَى قُلُوبِكُمْ. رَوَاهُ مُسْلِمٌ عَنْ اَبِی هُرَيْرَةَ . وَكُلُّ مَا يَتَرَتَّبُ عَلَيْهِ مِنَ الْفُرُوضِ الْاَعْيَانِ فَهُوَ فَرْضُ عَيْنٍ، وَاللهُ اَعْلَمُ .[۱]

و شكی نيست كه همانا اين امور حرام ها و فرايضی هستند بر هر بشری، حرام تر از گناهان جوارح و فرض تر از فرايض آن. پس روزه و نماز

---

۱ - تفسير مظهری ج ۴ ص۳۲۴

وعبادات دیگر منجر به چیزی از آن نمی شود تا زمانی که همراه با اخلاص و نیت نباشد.رسول خدا ﷺ فرمود: بی گمان خداوند اعمال شخصـی را قبـول نمی کند مگر آنچه که برای او خالص باشد و وجه ورضای او طلب شده باشد. نسائی آن را از ابی امامه و روایت نمود.

و پیامبر اکرم ﷺ فرمود:« به تحقیق خداوند به چهره ها و اموال شما نظاره نمی کند بلکه به قلب های شما نظاره می کند ». مسـلم آن را از ابـی هریره روایت کرد. و هر چیزی که مترتّب می شود برآن از فرضـهای عـین ، پس آن فرض عین می باشد و خداوند داناتر است .

قَوْلُهُ تَعَالَى :﴿وَاَوْفُوْا بعَهْدِ اللهِ اِذَاعَاهَدْتُّمْ وَلَاتَنْقُضُوا الْاَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيْدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللهَ عَلَيْكُمْ كَفِيْلًا اِنَّ اللهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُوْنَ﴾[1]فَالْمُرَادُ مِنَ الْعَهْدِ كُلُّ مَـايَلْزَمُ الْاِنْسَانَ الْوَفَاءُ بِهِ سَوَاءٌ اَوْجَبَهُ اللهُ عَلَى الشَّخْص، اَوالْتَزَمَهُ مِنْ نَفْسِهِ كَعُهُوْدِالْمَشَائِخِ الَّتِيْ يَأْخُذُونَهَا عَلَـى الْمُرِيـدِ بـاَنَّهُمْ يُلَـازِمُونَ طَاعَـةَاللهِ، وَلَايُخَالِفُونَـهُ فِـيْ اَمْـرِهِ ، فَالْوَاجبُ عَلَى الْمُرِيْدِينَ الْوَفَاءُ بِهَا حَيْثُ كَانَتِ الْمَشَائِخُ مَوْزُونِينَ بِمِيْـزَانِ الشَّـرْعِ، مُتَّصِفِيْنَ بِالْاَخْلَاقِ الْحَمِيْدَةِوَالْاَفْعَالِ السَّدِيدَةِ .[2]

(و وفا کنید به عهد خداوند چون عهد بندید و مشکنید سـوگندرا بعد از محکم ساختن آنها و هر آئینه ساخته اید الله را نگاهبان خویش ، هـر آئینه الله می داند آنچه می کنید) پس مراد از عهد هر آنچه که وفای بـه آن بر انسان واجب است ،چه خداوند آن را بر انسان واجب نموده باشد چه خود شخص آن را بر خود واجب گردانده باشد. مانند عهدهای مشایخی که آن را

---

۱ - سوره نحل آیه ۹۱

۲ -تفسیر صاوی ص ۲۷۳ جلد۷

با مریدان خویش می بندند به اینکه آنها بر طاعت خداوند باشند و در امر او با او مخالفت نکنند. پس بر مریدان واجب است که به آن وفا نمایند تا هر وقت که مشایخ هم وزن و برابر با میزان شریعت و متصف به اخلاق پسندیده و اعمال صواب باشند.

قَوْلُهُ تَعَالَی ﴿وَلَاتَتَّخِذُوْا اَیْمَانَکُمْ دَخَلًا بَیْنَکُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوْتِهَا﴾[1] اَیْ اَقْدَامُکُمْ عَنْ مَحَجَّةِ الْاِسْلَامِ اَیْ طَرِیقِهِ ، وَمِثْلُ ذَلِكَ مَن زَلَّ بِهِ الْقَدَمُ فِی عَهْدِ شَیْخِهِ فَنَقَضَهُ ، فَاِنَّهُ مَطْرُودٌ عَنْ طَرِیقَتِهِ ، وَمَتَی طُرِدَ عَنْ طَرِیقَتِهِ فَقَدْ سُلِبَ مَا وَهَبَهُ اللهُ مِنَ النُّوْرِ الْاِلَهِیِّ ، فَلَا یُرْجَی لَهُ الْفَتْحُ فِی طَرِیقِهِ لِاَنَّ غَایَةَ الطُّرُقِ وَاحِدَةٌ، وَهُوَ قَدْ طُرِدَ عَنِ الْغَایَةِ.[2]

و کلام خداوند بلند مرتبه « و مسازید سوگندهای خود را مکر در میان خویش و آنگاه بلغزد قدم بعد از استواری آن » یعنی قدمهایتان از راه اسلام یعنی طریق و راه آن . و مثل آن است کسی که قدمش در عهد شیخ او بلغزدپس آن را بشکنند .بنابر این از طریقت او مطرود می باشد. و هر گاه از طریقت او طرد شود هر آیینه نور الهی که خداوند به او بخشیده است گرفته می شود پس به گشایش در طریق او امیدی نیست . زیرا که هدف و غایت همه طرق ، یکی است و او از غایت طرد شده است .

---

۱ - سوره نحل آیه ۹۴

۲ - تفسیر صاری (ص۲۷۴ج۲)جَامِعُ الْاُصُولِ فِی الْاَوْلِیَاءِ(ص۱۳ بَحْثُ آدَابِ الْمُرِیدِ. تَفْسِیرُ الْمَظْهَرِیِّ (ص۲۵۸ ج۴) .جزء ۲۱ سورة ۲۱ ع ۲

عَوَارِفُ الْمَعَارِفِ(ص۱۴۹) عُمْدَةُ الْقَارِی فِی شَرْحِ صَحِیحِ الْبُخَارِیِّ لِبَدْرِالدِّیْنِ اَبِی مُحَمَّدٍ مَحْمُودِ بْنِ الْاَحْمَدِ الْعَیْنِیِّ الْحَنَفِیِّ (ص۱۸۶ج۲) بَابُ الصَّعِیدِ الطَّیِّبِ وَ ضُوْءِ الْمُسْلِمِ

فصـــل اول
در بیان حدیث شریف

قَالَ النَّبِیُّ ﷺ : (مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ.)[1] پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:« کسی که خود را شناخت بدرستی که خدای خویش را شناخته است»

---

۱ -« مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ .» قَالَ السُّیُوْطِیُّ (رح) :قَالَ النَّوَوِیُّ (رح): غَیْرُ ثَابِتٍ . وَقَالَ ابْنُ سَمْعَانَ : هُوَ مِنْ کَلَام یَحْیَی بْنِ مَعَاذٍ الرَّازِیِّ (رح) . وَقَالَ ابْنُ حَجَر (رح) : هُوَ مِنْ کَلَام عَلِیٍّ رَضِیَ اللهُ تَعَالَی عَنْهُ . وَذَکَرَ الْمَاوَرْدِیُّ بلَفْظِ اَنَّ عَائِشَةَ (رض) قَالَتْ :یَا رَسُوْلَ اللهِ مَتَی یَعْرفُ الْاِنْسَانُ رَبَّهُ ؟ قَالَ : اِذَا عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ . (خُلاصَةُ مَا فِیْ تَشْیِیْدِ الْمَبَانِیْ مَکْتُوْبَاتِ الْاِمَام الرَّبَّانِیِّ رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْهِ) ص ۶۵۵ سطر۱۵ دفتراول مکتوب ۱۱۰ .

« کسی که خود را شناخت براستی که خدای خویش را شناخته است.» سیوطی به نقل از نووی (رح) گفت:آن غیر ثابت است. و ابن سمعان گفت : آن از کلام یحیی بن معاذ است و ابن حجر(رح) گفت:آن از کلام علی ﷺ می باشد و ما وردی آن را به این لفظ روایت می کند. به تحقیق عائشه (رض)گفت : ای رسول خدا چه موقع انسان خدای خویش را می شناسد؟ آن حضرت فرمود: هنگامی که خود را بشناسد براستی که خدای خودرا شناخته است.

قِیْلَ : اِنَّهُ مِنْ کَلَام یَحْیَی بْنِ مَعَاذٍ الرَّازِیِّ . وَقِیْلَ : مِنْ کَلَام عَلِیٍّ ﷺ . وَقَالَ الشَّیْخُ ابْنُ عَرَبِیٍّ: وَهَذَا حَدِیْثٌ ثَابِتٌ . وَفِیْ کِتَاب اَدَبِ الدُّنْیَا قَدْ رُوِیَ عَنْ عَائِشَةَ (رض) ،

✓ **بیت :**

جهدکن جهدکه خودرابشناسی به یقین

که به غیر از تو در این دار ندارم یــاری

بدان ای طالب صادق که حضرت پیغمبر ﷺ چنــین مــی فرماینــد : « که هر کس شناخت نفس خود را بدرستیکه شناخت پروردگــار خــود را.» اولا باید دانست که عبارت از نفس چیست؟ عبارت از نفس چیزی، حقیقــت آن چیز است ونفس بردو قسم است: نفس انسانی ونفــس حیــوانی. وآدمــی مرکب است از این دو نفس. نفس انسانی آن فطری است که عبــارت از روح روح از امر الهی است از دریای حقیقت خود درقالب آدم دمیدکَقَوْلِهِ تَعَالَی :

قَالَتْ: یَارَسُوْلَ اللهِ مَتَی یَعْرِفُ الْاِنْسَانُ رَبَّهُ ؟ قَالَ : اِذَا عَرَفَ نَفْسَهُ . (تَشْــیِیْدُ الْمَبَــانِیْ حَاشِیَةُ مُنْتَخَبَاتِ مَکْتُوْبِ اَلْاِمَامِ الرَّبَّانِیِّ رح) ص **۶۳۵** دَفْتَرُ الْاَوَّلِ التَّفْسِیْرُ الْکَبِیْرُ ، ص ۱۳۷ جلد ۹.

و گفته شد به راستی آن از کلام یحیی بن معاذ رازی ا ست و گفته شد از کــلام علیؓ می باشد. و شیخ ابن عربی گفت و این حــدیثی ثابــت اســت . و درکتــاب « ادب الدّنیا» روایت شده است که عایشه (رض) گفت : ای رسول خدا چه موقع انســان خــدای خویش را می شناسد فرمود هنگامی که خود را بشناسد.

قَالَ النَّوَوِیُّ :لَیْسَ بِحَدِیْثٍ . وَنَسَبَهُ بَعْضُهُمْ اِلَی اَبِیْ سَعِیْدٍ الْخَرَّازِ ، وَبَعْضُهُمْ اِلَی یَحْیَــی بْنِ مَعَاذٍ الرَّازِیِّ . اَسْنَی الْمَطَالِبِ فِیْ اَحَادِیْثٍ مُخْتَلِفَةِ الْمَرَاتِبِ ص۲۳۴ تَأْلِیْفُ الْعَــالِمِ مُحَمَّــدِ بْــنِ السَّیِّدِ دَرْوِیْشِ الْحُوْتِ تَغَمَّدَهُ اللهُ بِرَحْمَتِهِ .

و نووی گفت : این حدیث نیست و بعضی این حدیث را به ابی سعید خراز نسبت داده اند وبعضی دیگر به یحیی بن معاذ رازی

﴿ فَاِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيْهِ مِنْ رُّوْحِي ﴾[۱] بعداز آن به ید قــدرت خــود صورت آدم را راست ساخت ودل اورا عرش خود گردانیــد: قَـالَ النَّبِـيُّ ﷺ: ﴿ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ اللهِ الْاَعْظَمِ. ﴾[۲] رسول اکرم ﷺ فرمود:« قلب مــؤمن عــرش خداوند بزرگ است .»

✓ **بیت :**

دل عــرش اعظم است خدا را به اتفاق

آنجاست جای سلطنت آنجاست جای دار

وَكَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَى: ﴿ اَلرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى ﴾[۳] و مراد ازعــرش، اینجا دل است.چون که دل آدم راعرش خودساخت بعــدازآن خواســت اورا جلوه گاهی باشد تا ذات شریف خودرا جلوه دهد. پس امر کرد به دنیــا کــه شو كَقَوْلِهِ تَعَالَى :﴿ اِنَّمَا اَمْرُهُ اِذَا اَرَادَ شَيْئًا اَنْ يَّقُوْلَ لَهُ كُنْ فَيَكُوْنُ ﴾[۴] ونفــس حیوانی را دروجود آدم ﷺ خلق کرد ومرکب او گردانید وآدم را بروی سوار ساخت واورا به جانب دنیافرستاد تا روح الهی را جلوه دهد .

---

۱ – سوره حجرات آیه ۸۲ «پس چون راست کنم وبدمم در وی روح خود را»

۲ – قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ اللهِ الْاَعْظَمِ. اِتِّحَافُ السَّادَةِ الْمُتَّقِيْنَ ص۲۱۰ج۷ بَيَانُ مَعْنَى النَّفْسِ وَالرُّوْحِ وَالْقَلْبِ وَالْعَقْلِ وَمَاهُوَ بِهَذه الْاَسَامِيْ . رسول اکـرم ﷺ فرمود:« قلــب مؤمن عرش خداوندگار بزرگ است .»

۳ – سوره طه آیه ۵ « خداوند رحمن برعرش علو وارتفاع یافت ـ علووارتفاعی که برآن مثل ومانندی نیســت ـ استوی معلوم اســت مابه آن ایمان داریم اما کیفیــت آن مجهول است وسؤال ازآن بدعت است.»

۴-سوره یس آیه ۸۲«فرمان خدا جز این نیست کــه چــون بخواهــد چیــزی را بیافریند به او می گویدش شو پس می شود».

وحديث (كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا، فَاَحْبَبْتُ اَنْ اُعْرَفَ ، فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِاُ عْرَفَ.)[1] **نیزمبین این معنی است حق ﷻ می گوید :« گنجی پنهان بودم .خواستم که**

---

۱ – قَالَ الْقَارِیْ : مَعْنَاهُ صَحِیْحٌ مُسْتَفَادٌمِنْ قَوْلِهِ تَعَالَی: ﴿وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّالِيَعْبُدُوْنِ ﴾ **(سوره ذاریات آیه ۵۶)** اَیْ لِيَعْرِفُوْنِ ، كَمَا فَسَّرَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِیَ اللهُ تَعَالَی عَنْهُمَا ـ تَشْيِيْدُ الْمَبَانِیْ مَکْتُوْبَاتُ شَرِيْفِ اِمَامِ رَبَّانِیْ مُجَدِّدِ اَلْفِ ثَانِیْ (رح) (ص ۵۶۸ دفتر دوم مکتوب ۱۲۲)

علی قاری فرمود: معنای آن صحیح است و برگرفته از کلام خداوند بلند مرتبه است « و نیافریدم جن وانس رامگربرای این که مراعبادت کنند»یعنی برای این که مرا بشناسند همانطورکه آن را ابن عباس ﷺ تفسیر نمود،

كُنْتُ كَنْزًا لَا اُعْرَفُ ، فَاَحْبَبْتُ اَنْ اُعْرَفَ، فَخَلَقْتُ خَلْقًا ، فَعَرَّفْتُهُمْ بِیْ فَعَرَفُوْنِیْ . نَصَّ الْحُفَّاظُ كَابْنِ تَيْمِيَّةَ وَ الزَّرْكَشِیِّ وَ السَّخَاوَرِ عَلَی اَنَّهُ لَا اَصْلَ لَهُ ـ

« گنجی بودم که شناخته نمی شدم و دوست داشتم ، شناخته شوم پس خلق را آفریدم و خود را به آنان شناساندم. پس مرا شناختند .» حافظان مانند ابن تیمیه و زرکشی و سخاور تصریح نمودند بر اینکه همانا برای آن اصلی نیست .

قَالَ الْاِمَامُ الْمُفَسِّرُ الْاٰلُوْسِیُّ فِیْ رُوْحِ الْمَعَانِیْ عِنْدَ تَفْسِيْرِ قَوْلِهِ تَعَالَی فِیْ سُوْرَةِ الذَّارِيَاتِ : «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّالِيَعْبُدُوْنِ »وَ قَدْ جَاءَ«كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا ، فَاَحْبَبْتُ اَنْ اُعْرَفَ ، فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِاُعْرَفَ .»ذَكَرَهُ بِهَذَا اللَّفْظِ سَعْدُالدِّيْنِ الْفَرَغَانِیُّ فِیْ مُنْتَهَی الْمَدَارِكِ الْمَصْنُوْعُ فِیْ مَعْرِفَةِ الْحَدِيْثِ الْمَوْضُوْعِ(ص ۱۴۱لِلْاِمَامِ الْفَقِيْهِ الْمُحَدِّثِ عَلِیٍّ الْقَارِی الْهِرَوِیِّ الْمَكِّیِّ)

شناخته شوم پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم.» یعنی غرض حــقﷻ از خلق کردن خلق اظهار جلال وجمال خودش بود .

✓**بیت :**

چو آدم را فرستادیم بیرون

جمال خویش برصحرا نهادیم

اما بدان که خوردن وآشامیدن و خفتن و شهوت راندن و امثال آنها، صفت نفس حیوانی است ونفس انسانی عبارت از روح الهی است و از اینهــا منزه است وجه اوصاف او حیات و علم وحکمت وقدرت وارادت وسمع وبصر و کلام ومانند اینها است او را بر قلب آدم نشاندو به دنیا فرســتاد از جهــت خلافت تعبیر کرد چرا که خلیفه، می باید بر طبق مستخلف باشد تا ســزاوار خلافت باشد. پس حضرت آدمؑ به دنیا آمد چون بر تخت خلافت نشست ودرهای نفوذ تصرفات در دنیا بر خود گشاده گردانید چون که ابلــیس عَلَيْــهِ اللَّعْنَةُ ملعون شده بود از جهت بی فرمانی کــه در ســجده حضــرت آدم ؑ کرده بود، بنیاد عداوت نهادبه حضرت آدم ؑ كَقَوْلِهِ تَعَالَى:﴿ اِنَّهُ لَكُمْ عَـدُوٌّ مُّبِــيْنٌ ﴾[1] چون که حقﷻ بنا بر حکمتی که گفته شــد، نفــس حیــوانی را در وجود آدم نهاده بود و شیطان را مناسبتی به آن نفس بود بــه یــاری نفــس، بنیادتصرف نهاد در آدم ؑ و حضرت آدم به تنهایی مقاومت نمی توانست

امام مفسر آلوسی در روح المعانی نزد تفسیر کلام خداوند بلند مرتبه در سوره الذاریات گفت :« نیافریدم جن و انس را مگر برای اینکه مرا عبادت کنند. »و آمده اســت (گنجی پنهان بودم خواستم که شناخته شوم ،پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم.)

۱ – سوره یس آیه ۶۰ «هر آیینه وی شما را دشمن آشکار است»

کرد پس حضرت حق ﷻ به کمال قدرت خود بی بی حوا را از پهلوی چپ آدم خلق کرد وجفت او ساخت وامر کرد به نکاح از جهت کثرت خلق ومبالغه نمود فرزندان آدم را کَقَوْلِهِ تَعَالَى:﴿ فَانْكِحُوْا مَا طَابَ لَكُمْ مِّنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعَ ﴾[1] آدمیان بسیار شوند ولشگری شوند.حضرت آدم را تا مجاهده و مقاتله کنند با شیطان لعین.

✓ **بیت :**

هر نبی که ا ندرین راه درست

معجزه بنمود همراهان بجست

زانکه انبوهی و جمعی کاروان

دشمنان رابشکندتیغ و سنان

حاصل این آمد که یارجمع باش

همچو بتگر ازحجریاری تراش

تا زمانی که حضرت آدمؑ در دنیا بود به محاربه و مقاتله، فرزندان را از شر شیطان نگاه می داشت. چون که حضرت آدم به مقر اصلی خود باز گشت آدمیان در دنیا بی سرماندند و شیطان بازبنیاد تصرف کرد.

✓ **بیت :**

هرکه را دیو از کریمان وا برد

بی کسش یابدسرش را اوخورد

---

۱ – سوره نساء آیه ۳ «پس آنچه شما را از زنان خوش آید .دو تا ، سه تا یا چهار تا نکاح کنید.»

یک بدست‌ازجمع‌رفتن یک زمان
مکرشیطان باشداین نیکو بـــدان
گرتـــو ایـــن انبـــار خواهی پرزبـــر
نیم ساعت تو زهـــمدستان مبـــر
گرتو یک ساعت ببری زان معین
مبتلا گردی تو بابلـــیس القرین

آدمیان به خوردن آب ودانه دردنیا مشغول شـــدند. نفـــس حیـــوانی قوت گرفت شیطان لعین به اویارشد اکثر آدمیان رااز‌راه راســـت کـــه صـــراط المستقیم است به راه خود برد وایشان را گمراه و کـــافر ســـاخت ودر دنیـــا خرابیها کردند. پس حق ﷻ از کمال شـــفقت و مهربـــانی در هرزمـــانی نبـــی فرستاد بر سر آن قوم تا ایشان را به راه راست درآورد وازشر شیطان لعـــین نگاه دارد .

✓بیت :

هر نبی که اندر این راه درست
معجزه بنمود همراهان بجست
زآنکه انبوهی و جمع کـــاروان
دشمنان رابشکندتیغ وسنـــان

بعداز ایشان ، قائم مقام انبیاء اولیاء الله اند. ایشان با شـــیطان لعـــین محاربه ومقاتله کردند ومریدان و منتسبان خود را از شر شیطان لعین نگـــاه داشتند الی یومنا هذا چونکه سنت الله چنین جاری شده است پس چاره ای

نباشد مردمان را از پیروی پیر ذکر تا ایشان را از شرشیطان نگاه دارد و بـه راه رحمن درآرد .

✓ بیت :

پـــیر بـــاید راه را تنــها مــرو
از ســر عـــمیادرین دریـا مــرو
هر که شــد در ظـل صاحــب دولتــی
نبــودش در راه هــرگــز خجلتــی
پــیر مـا لابـــد راه آمــد تــو را
در همــه کــاری پنــاه آمــد تــو را



قطع این مرحله بی همرهی خضر مکن
ظلمات است بترس از خطرگمراهی
بـــی پیـــــر مرو تـــــو در خرابـات
هــر چنـــد سکنـــدر جـــهانــی

فصــل دوم
دربیان فرق شیخ کامِل از ناقِص و مُقَلِّد

بدان ای طالب صادق که‌شیخ بر سه قسم است:کامل ومکمـل ونـاقص ومقلد آن است که شیخی از این جهان رحلت کند و خلیفــه در جــای خــود نگذاشته باشد وارثی که شایان این امر بود بر ســجاده و مســنداو نشســته وخود را از نزد خود خلیفه ساخته و مطلب او غیر از حطام دنیا دنی و صرف وجوه الناس را به طرف خود از جهت جمع کردن مال وعز و جاه دیگر چیزی نیست واین نوع شیخی را مشایخ عظام، منظور نداشته اند (یَفِرُّمِنْهُ کَمَـا یَفِـرُّ مِنَ النَّمْرَةِ)(فرار می کنداز او به مانند فرار کردن از پلنگ)و شــیخ نــاقص آن است که به سلوک وجذبه کار را تمام نکرده به مسند شیخی خود را کشیده است. طالب را صحبت او ، سم قاتل اســت وانابــت او مــرض مهلــک اســت. استعداد بلند طالب را اینچنین صحبت به پستی مــی آرد و رو بــه حضــیض می اندازد. مثلا مریضی که از طبیب ناقص دارو خورد در ازدیاد مــرض خــود می کوشدو قابلیت ازاله مرض خود را ضایع می سازد هــر چنــد آن دارو در ابتدا نحوی از تخفیف بخشد امافی الحقیقه نفس به مرض آلوده اســت. ایــن نوع شیخ را مشایخ عظام نیزمنظورنداشته اند. (یَفِرُّ مِنْهُ کَمَا یَفِـرُّ مِـنَ الْاَسَـدِ) شمّه ای از احوال شیخ ناقص در خاتمه نیز بیان خواهد شــد. شــیخ کامــل ومکمل آن است که این ده شرط در او موجود باشد.

شرط اول : اعظم آن است که ظاهرش به اتباع کمال متابعت حضرت رسالت پناه ﷺ آراسته باشد و باطنش از ما سوی الله خلاص باشد. علم ظاهری شرط ولایت نیست. شرط ارشاد است به قدر مفروض.

شرط دوم : دَوَامُ الذِّكْرِ وَالشُّغْلِ مَعَ اللهِ سُبْحَانَهُ ، وَالرَّجَاءِ مِنَ اللهِ تَعَالَى بِالصَّبْرِ وَ التَّوَكُّلِ وَالْقَنَاعَةِ وَالرِّضَاءِ وَالتَّسْلِيْمِ وَالْإِعْرَاضِ عَنِ الْخَلْقِ وَالْيَأْسِ عَنْهُمْ بَاطِنًا لَا ظَاهِرًا .

(مداومت نمودن بر ذکر خداوند و مشغول شدن به خداوند پاک و منزه و امید از خداوند بلند مرتبه به صبر و توکل و قناعت و رضا و تسلیم و روی گرداندن از خلق و ناامید شدن از آنها در باطن نه در ظاهر،)

چرا که غفلت ظاهر در حضور باطن تاثیر نکند. باطن را تمام پشت به جانب ظاهر گشته است واز ظاهر به باطن هیچ در نمی رود. پس رواست که ظاهر غافل باشدوباطن آگاه ولا محذور مثلا روغن بادام تا مدام که به کنجاده آمیخته و مختلط است ،حکم هر دو متحد است وچون روغن از کنجاده جدا گشت، احکام متمایزه پیدا شد پس حکم یکی بر دیگری متمشی نشودوحضرت مجدد الف ثانی (رح) فرموده معرفت خدا ﷻ بر آن کس حرام است که به مانندانه خردل درباطن اومحبت دنیا بود.چرا که ظاهر او از باطن اوبه مراحل جدا افتاده است و از آخرت به دنیا آمده و اختلاط به مردم پیدا کرده لِحُصُوْلِ الْمُنَاسَبَةِ الْمَشْرُوْطَةِ فِی الْإِفَادَةِ وَالْإِسْتِفَادَةِ (به دلیل کسب مناسبتی که در افاده و استفاده شرط شده است.)واگر سخن از دنیا گوید وبه اسباب دنیوی تشبث نماید ،گنجایش دارد و هیچ مذموم نبود بلکه محمودبودتاحقوق عباد معطل نشود و طریق افاده

واستفاده مسدود نگردد. پس باطن این شخص بهتر از ظاهر اوست حکم جو نمای گندم فروش را دارد .

✓**بیت :**

از درون شـــو آشنا واز برون بیگانه شـــو

این چنین زیباروش کم می بواندر جهان

مردم ظاهر بین دو رنگ ، او را گنـــدم نمـــای و جـــو فـــروش تصـــور می نمایند و ظاهر او را از باطن او بهتر می دانند .

شرط سوم :آنکه سلسلـــه ازپیغمبـــرﷺوپیـــران کباربـــه اورســـیده باشد.

شرط چهارم :آنکه از پیر کامل مکمل اجازت داشته باشد .

شرط پنجم :آنکه فنای نفس و فنای قلب را حاصل کرده باشد.

شرط ششم :آنکه سلوک را تا ولایت کبری کسب کرده با شـــد. ایـــن زمان کامل می گردد چون فیض ولایت علیا واز باقی مقامات تادایره لاتعـــین بر وی فایض گردید،این زمان کامل و مکمل می باشد.

شرط هفتم : آنکه هر کس که در مجلس اوبنشیند دل او به حضـــرت حق سبحانه و تعالی میلی وتوجهی پیدا می کند و برودتی از ما سوی مفهوم شـــود ایـــن هم نظر به ارباب مناسب است بی مناسبت محض، محروم مطلق است

✓**بیت :**

هرکه او روی به بهبود نداشت

دیـــدن روی نبی سود نداشت

شرط هشتم : بدان که گفته اند اَلشَّیْخُ یُحْیِیْ وَیُمِیْتُ (شیخ زنده مـــی کند و می میراند)اِحْیَاء واِمَاتَت از لوازم شیخی است مـــراد از احیـــاء، احیـــای

روحی است نه جسمی و همچنین مراد از اماتت ، اماتـت روحـی اسـت نـه جسمی ومراد از حیات و موت فنا وبقاست که به مقـام ولایـت وکمـال مـی رساند و شیخ مقتدی به اذن الله ﷻ متکفل این دو امر است پـس شـیخ را از این احیا و اماتت چاره نباشد معنی یُحْیِیْ وَ یُمِیْتُ یُبْقِیْ وَ یُفْنِیْ(زنـده مـی کند و می میراند یعنی باقی نگه می دارد و نا بود می کنـد) احیـاء واماتـت جسمی را به منصب شیخی کاری نیست.

شرط نهم : آنکه پیر باید که به دولت جذبه و سلوک، مشـرف شـده باشد و به سعادت فنا و بقا مستسعد گشته وسَیْرٌ اِلَـی اللهِ، وَ سَـیْرٌ فِـی اللهِ ،وَ سَیْرٌ مَعَ اللهِ ،وَ سَیْرٌ مِنَ اللهِ(سیر به سوی خداونـد و سـیر در خداونـد و سـیر همراه خداوند و سیر از خداوند بلند مرتبه) را به اتمام رسا نیده و اگر جذبه او بر سلوک او مقدم است و به تربیت مرادان مربی شده صحبت او ، کبریت احمر است کلام او دواست و نظر او شفا و احیای دلهای مرده به توجه شریف او منوط است و تازگی جانها ی فسرده به التفات لطیف او مربوط .و اگـر بـه عنایت حق ﷻ طالبی رابه این طور پیر کامل مکمل دلالت فرمودند، باید که وجود شریف او را مغتنم داند و خود رابه تمام به او سپارد و سعادت خـود را در مرضیات او داند و شقاوت خود رادر خلاف مرضیا ت او شناسد. بالجملـه هوای خود راتابع رضای او سازد در خبر نبوی است عَلَیْهِ الصَّلَوٰةُ وَالسَّلَامُ :(لَنْ یُؤْمِنَ اَحَدُکُمْ حَتَّی یَکُوْنَ هَوَاهُ تَبَعًا لِمَا جِئْتُ بِـهِ)[1].(هرگزیکـی از شـما ایمـان نخواهد آورد مگر زمانی که هوای او پیرو آنچه که آوردم باشد)

---

۱ – رَوَاهُ فِیْ شَرْحِ السُّنَّةِ ،وَقَالَ النَّوَوِیُّ فِیْ اَرْبَعِیْنِهِ : هَذَا الْحَدِیْثُ صَحِیْحٌ رَوَیْنَاهُ فِیْ کِتَابِ الْحُجَّةِ بِاِسْنَادٍصَحِیْحٍ.مِشْکَوٰةٌ،کِتَابُ الْاِیْمَانِ،بَابُ فِی الْاِعْتِصَـامِ بِالْکِتَـابِ وَالسُّـنَّةِ ص۳۰

شرط دهم: آنکه براعتقاد اهل سنت وجماعت معتقد وراسخ باشد .

بدان ای برادر عزیز که وجود اهـل الله، کرامتـی اسـت از کرامـات حقﷻودعوت ایشان خلق را به حق ﷻ رحمتی است از رحمتهای حق ـ عم برهانه ـ واحیای قلوب اموات آیتی است از آیتهای عظیم ایشان، امان اهل زمینند و غنیمت روزگارند بِهِمْ يُمْطَرُوْنَ وَبِهِمْ يُرْزَقُوْنَ[1].(به وسیله ایشان برآنان باران باریده می شود و به وسیله آنان روزی داده می شوند.) در شأن ایشان است کلام ایشان دواست ونظر ایشان شفاست هُمْ جُلَسَاءُ اللهِ، وَهُمْ قَوْمٌ لَا يَشْقَى جَلِيْسُهُمْ ، وَلَا يَخِيْبُ اَنِيْسُهُمْ[2](آنان هم نشینان خـدا هسـتند و آنـان

---

۱ –عَنْ شُرَيْحِ بْنِ عُبَيْدٍ، قَالَ :ذُكِرَ اَهْلُ الشَّامِ عِنْدَ عَلِيٍّ ،وَقِيْلَ: الْعَنْهُمْ يَا اَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ. قَالَ :لَااِنِّيْ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ يَقُوْلُ:اَلْاَبْدَالُ يَكُوْنُوْنَ بِالشَّامِ،وَهُمْ اَرْبَعُوْنَ رَجُلًا،كُلَّمَا مَاتَ رَجُـلٌ اَبْدَلَ اللهُ مَكَانَهُ رَجُلًا، يُسْقَى بِهِمُ الْغَيْثُ ، وَيُنْتَصَرُ بِهِمْ عَلَى الْاَعْدَاءِ ، وَيُصْرَفُ عَنْ اَهْلِ الشَّامِ بِهِمُ الْعَذَابُ. ـ مِشْكوٰةُ الْمَصَابِيْحِ ص۵۸۳ ج۳ اِلَى ص بَابُ ذِكْرِ الْيَمَنِ وَالشَّامِ وَذِكْرِ اُوَيْسٍ الْقَرَنِيِّ .

کلام خداوند بلند مرتبه (به وسیله آنان بر آنها بارانده می شود) از شریح بـن عبیدروایت شده است که گفت:نزد علیؓ سخن ازاهل شام به آمدپس گفته شد:ای امیر المؤمنین آنان را لعنت کن.گفت:نه به تحقیق من ازرسول خداﷺشنیدم که فرمود :«ابدال در شام می باشند و آنان چهل نفر هستند. هر گاه یکی از ایشان بمیرد، خداوند به جای او شخص دیگری قرار می دهد. به وسیله ایشان بر آنان باران باریده می شود و بـه وسـیله ایشان بر دشمنان پیروز می شوند و به وسیله آنان عذاب از اهل شام دورمی شود.»

۲ – رَوَاهُ شُعْبَةُ عَنِ الْاَعْمَشِ ، وَلَمْ يَرْفَعْهُ وَرَوَاهُ سُهَيْلٌ عَنْ اَبِيْهِ عَـنْ اَبِـيْ هُرَيْـرَةَ عَـنِ النَّبِيِّ ﷺ صَحِيْحُ الْبُخَارِيِّ بَابُ فَضْلِ ذِكْرِ اللهِ تَعَـالَى ص۹۴۸ ج۲ سـطر ۱۲ كِتَـابُ الـدَّعَوَاتِ، اَلْجُزْءُ ۲۶، بَابُ فَضْلِ ذِكْرِ اللهِ تَعَالَى.

قومی هستند که همنشین آنان بدبخت نمی شود و همدم آنان نا امید نمـــی گردد)بدان که انسان را بعد از تصــحیح عقایــد ومســایل جزئیــات لابدیــه

قَوْلُهُ : (هُمُ الْجُلَسَاءُ) جَمْعُ جَلِيْس . وَفِيْ رِوَايَةِ مُسْلِمٍ هُمُ الْقَوْمُ لَا يَشْقَى بِهِمْ جَلِيْسُهُمْ . وَفِيْهِ اَنَّ الصُّحْبَةَ لَهَا تَأْثِيْرٌ عَظِيْمٌ ، وَ اَنَّ جُلَسَاءَ السُّعَدَاءِ سُعَدَاءُ، وَالتَّحْرِيْضُ عَلَى صُحْبَةِ اَهْلِ الْخَيْرِ وَالصَّلاحِ . ـ عَمْدَةُ الْقَارِيْ شَرْحُ صَحِيْحِ الْبُخَارِيِّ الْمُسَمَّى بِهِ الْعَيْنِيُّ عَلَى الْبُخَارِيِّ ص ٢٨ ج٢٣

و کلام او (هُمُ الْجُلُسَاءِ) جمع جلیس می باشد و در روایت مسلم آمده است: آنان همان قومی هستند که همنشین آنان به وسیله آنان تیره روز و بدبخت نمی گــردد. و در آن کتاب است بی شک برای صحبت و همنشینی تأثیر بسیاری است . همنشینان آدمهای سعادتمند ، سعادتمند هستند و تشویق بر همنشینی اهل خیر و صلاح می باشد .

رَبَّنَا اِنَّ فِيْهِـمْ فُلَانًا، هُمُ السُّعَدَاءُ لَا يَشْقَى جَلِيْسُهُـمْ ـ حِلْيَةُ الْاَوْلِيَـاءِ ص١١٧ جلـد ٨ . **(پروردگارا همانا در میان آنان فلانی می باشد.) (آنان همان ســعادتمندانی هســتند کــه همنشین آنان بدبخت و تیره روز نمی گردد .)**

قَالَ : هُمُ الْقَوْمُ لَا يَشْقَى جَلِيْسُهُمْ . حِلْيَةُ الْاَوْلِيَاءِ ص١١٨ ج ٥ **(گفــت آنــان همــان قومی هستند که همنشین آنان بدبخت و تیره روز نمی گردد.)**

يَقُوْلُوْنَ : اِنَّ فِيْهِمْ فُلَانًا اَخْطَأَ . قَالَ : هُمُ الْقَوْمُ لَا يَشْقَى بِهِـمْ جَلِيْسُـهُمْ . حِلْيَـةُ الْاَوْلِيَـاءِ **ص١١٨ سطر ٨ ج٥)می گویند: (بی گمان در بین آنان فلانی خطا کــرد. گفــت: ایشــان، همان قومی هستند که همنشین آنان به وسیله آنان بدبخت و تیره روز نمی گردد.)**

قَالُوْا : رَبَّنَا اِنَّ فِيْهِمْ فُلَانًا وَفُلَانًا . قَالَ : هُمُ الْقَـوْمُ لَـا يَشْـقَى بِهِـمْ جُلَسَـاءُهُمْ . ـ حِلْيَـةُ الْاَوْلِيَاءِ **ص١١٨ ج٥ سطر ٥)گفتند: پروردگارا همانا در میان آنان فلانی است. گفت: ایشان همان قومی هستند که همنشین آنان به وسیله آنان بدبخت و تیره روز نمی گردد.**

فَيَقُوْلُ رَبُّنَا تَعَالَى : غَشِيَتْهُمْ رَحْمَتِيْ ، هُمُ الْقَوْمُ لَا يَشْقَى بِهِمْ جَلِيْسُهُمْ . حِلْيَـةُ الْاَوْلِيَـاءِ **ص٢٦٨ ج٦ پس پروردگار ما می فرماید :« رحمت من آنان را فرا گرفــت. ایشــان همــان قومی هستند که همنشین آنان به وسیله آنان بدبخت و تیره روز نمی گردد.»**

(ضروریه) فقهیه، اخذ طریقه نمودن از شیخ مقتدا وبیعت کردن بـه دسـت پیر رهنما از اهم مهمات است. تا توانی دست از ایشـان مـدار تـا از جرعـه محبت الهی بهره مند شوی.

✓ابیات :

شرف خواهی به گردمقبلان گرد | که زوداز مقبلان مقبل شود مرد
هیچ کس رانیست‌ره سوی‌وصال | تا نباشد رهبـرش صاحب کمال
رهنماآن است کان ره‌دیده است | در منازلهای جان گردیده است
منزل امن و خـطر دانسته است | از بدو نیک جهان وارسته است
پـیر باید که بـدانـد علم دیـن | تا بودره دان ره بـیـن از یقین
باشدش از هر مقـامی صدنشان | هم شنیـدی بلکه از عین عیان
پیر آن باشدکه‌بیناشد به دوست | جمله عالم از طفیل دید اوست
رهبـــر راه طـریقـت او بـــود | کان بـه احکام شریعت می رود
دامن او گیـر دست از وی مدار | این چنین رهبرکه بینی زینهار

ای عزیز زود باش که خود را به عزیزی رسانی که دانا وکامل باشد تا تو را از بیماری خواب غفلت وارهاند. بی مرشد کامل از خواب غفلـت بیـدار شدن، محال است. .

✓ابیات :

در طریقت عارف حق‌کی شوی | گـر نگردی کامـلان را پیروی
گـر هوای این سفر داری درآی | دامـن رهبر بگیـر و در ره‌آی
گر سفر خواهی‌بجوی اول‌رفیق | پس برو ایمن ز دزدان طریق
دامـن رهـبر بگیر ای راه جو | هر چـه داری کـن نثـار راه او
رهـنما شرط ره است ای‌راهرو | راهرو از شرط ره غافل مشو

شرط این ره چیست پیرراه دان الرفیق ثم الطـریق آنگه بخوان
در طـریقت گر نـداری راهبر کی خبـریابی زحق ای بیخبـر
اندرین ره گر بـه تنهایی روی ریشخند سخره شیطان شـوی
گـر روی ایـن راه را بی‌راهبـر کی به منزل می رسی ای بیخبر
انـدرین ره گر روی بی پیشـوا کی ز وصل دوست گردی بانـوا
صد هزاران سال گر طاعت کنی گر تو عمری در ریاضت بگذری
گـر به روز آری تو شبهای دراز در خشوع و ذکر وفکر ودرنماز
دائما در روزه باشی سـال و ماه درریاضت‌خویشتن‌سازی‌چوکاه
چون نباشد پیرره دان رهـبرت کی‌شودمکشوف این‌سردرکفت
کی شوی واقف تو از اسرار دین کی شودحاصل تو را نوریقیـن
پـیر بایـد راه را تنهـا مـرو از سر عـمیادریـن دریـا مـرو
پیـر مـا لابـد راه آمد تو را در همـه کاری پناه آمد تـورا
هر که شددرظل صاحب دولتی نبودش در راه هرگـز خجلتی

چرا که آن پیر وسیله است به سوی او ـ تعالی وتقدس ـ وبدرسـتی این وسیله بلا حجت وحیله به کمال توضیح از نص صریح ثابت است قَـالَ اللهُ تَعَالَی :﴿ یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَابْتَغُوْا اِلَیْـهِ الْوَسِـیْلَةَ وَجَاهِـدُوْا فِـیْ سَـبِیْلِهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُوْنَ﴾[1] خداوند تبارک و تعالی می فرمایـد : (ای مسـلمانان از خـدا بترسید وقرب بسوی او را بطلبید ودر راه او جهاد کنیدتا رسـتگار شـوید.) لاجرم شخصی که از این ارادت به منزل هدایت نرسیده است ومرید شخصی نگردیده است مرغ روحش از قالب قفس بپرد ومرید می گـردد آنکـس بـه

---

۱ - سوره مائده آیه ۳۵

مصداق : مَنْ لَا شَیْخَ لَهُ فَشَیْخُهُ الشَّیْطَانُ [1] (کسی که برای او شیخی نباشد پس شیخ او شیطان است) مرید شیطان است و هرچه بدو می رسد به واسطه آن لعین بی دین و بی ایمان است ـ عیاذنا الله عن ذلک ـ وخوش گفت آنکه گفت :

✓**بیت :**

خواجگی بی پیر کردن کار نادانان بود

هر که را پیری نباشد پیر او شیطان بود

ونیز هم چنانکه طهارت ظاهری منوط به اعمال شریعت است، نظافت باطنی که عبارت از تصفیه قلب وتزکیه نفس است، موقوف به توسل پیر طریقت است. پس جستجوی مرشد کامل وتکاپوی آن هادی آگاه دل، لازم آمد.بدان ای طالب صادق که این شغاف بی نهایت که متمنای اولیاء است جزپاسبانی دل خودودل دوستان حق ﷻ وبه ورزش نسبت شریف وبه صحبت شریف ایشان، محصول هیچ کس ازانبیاواولیا نشده ونخواهد شد.

---

۱ - قَالَ الشَّیْخُ اَبُوْ یَزِیْدَ الْبِسْطَامِیُّ : مَنْ لَمْ یَکُنْ لَهُ شَیْخٌ فَشَیْخُهُ الشَّیْطَانُ.خَزِیْنَةُ الْاَسْرَارِ الْکُبْرَی ص۲۲۱)شیخ ابویزیدبسطامی فرمود:کسی که برای اوشیخی نباشدپس شیخ اوشیطان است.

وَ قَالَ اَبُوْ سَعِیْدٍ مُحَمَّدُ الْخَادِمِیُّ: مَنْ لَمْ یَکُنْ لَهُ شَیْخٌ فَیَکُوْنُ مَسْخَرَةً لِلشَّیْطَانِ .خَزِیْنَةُ الْاَسْرَارِ الْکُبْرَی ص ۲۲۱ وَ قَالَ الشَّیْخُ اَبُو عَلِیٍّ الدَّقَّاقُ : لَوْ اَنَّ رَجُلًا یُوْحَی اِلَیْهِ ، وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ شَیْخٌ لَا یَجِیْءُ مِنْهُ شَیْءٌ مِنَ الْاَسْرَارِ . خَزِیْنَةُ الْاَسْرَارِ الْکُبْرَی ص ۲۲۱

ابو سعید محمد خادمی گفت : کسی که برای او شیخی نباشد پس مسخره و بازیچه شیطان است. و شیخ ابو علی دقاق گفت : اگر مردی بر او وحی شود در حالی که برای او شیخی نباشد چیزی از اسرار به سوی او نمی آید.

✓**بیت :**

هیچ کس را ازخود انگیزی نشد

هیچ کس از خویشتن چیزی نشد

دانـــه انگـــورو تخـم خربـزه

تـابـــردهقـان نرفت چیزی نشد

بر تو باد میان خود را در جســتجوی اولیـاء الله چسـت بـر بنـدی وایشان را اگر در مغرب ومشرق باشند ،بجویی تـا بیـابی. دسـت در دامـن متابعت وموافقت ایشان بزنی تا به برکت صحبت شریف ایشان وهمنشـینی ایشان این سعادت محصول تو گردد.

✓**بیت :**

رو غذای دل طلـب از هـمدلی — رو بـجـوی اقبـال را از مقبلی

گفت پیغمبر علی را کای عـلی — شـیر حقی پهلـوانی پر دلـی

لیک بر شیری مکن‌هم اعتمید — انـدرا در سـایه نخل امیـد

یـا علـی ازجملـه طاعـات راه — برگزیـن تو سـایه خـاص اله

هر کسی درطاعتی بگـریختند — خویشتـن را مخلصی انگیختند

تو برو در سایـه عاقل گـریـز — تا رهی ازدشمن پنهـان ستیـز

ازهمه طاعات اینت بهتر است — سبق ثانی رهروان‌سابق تراست

قَالَ النَّبِیُّ ﷺ : اِصْحَبُوْا مَعَ اللهِ ، فَاِنْ لَمْ تُطِیْقُوْا فَاصْحَبُوْا مَعَ مَـنْ اَصْـحَبَ مَعَ اللهِ.[1] **پیامبر اکرمﷺ فرمودند:با خدا همنشینی کنید،پس اگر نتوانستید بـا**

---

۱ – سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِالرَّحْمَنِ السِّلْمِیَّ ،یَقُولُ :سَمِعْتُ عَبْدَاللهِ بْنَ الْمُعَلِّـم ،یَقُـولُ : سَـمِعْتُ اَبَابَکْرٍ الطَّمِستَانِیَّ، یَقُولُ :اِصْحَبُوا مَعَ اللهِ ، فَاِنْ لَمْ تُطِیقُوا فَاصْحَبُوا مَعَ مَنْ یَصْحَبُ مَعَ اللهِ تَعَـالَی

کسی همنشینی کنید که با خداوند هم نشینی می کند.) یعنی حاضر واگـاه باشید با حق واگر نتوانید حاضر به کسانی باشید که آنان حاضرند بـه حـق یعنی حاضر به این طایفه باشید از برای آنکه حضور وآگـاهی علـی الـدوام، صفت این طایفه است.

این حدیث اشاره است به صـحبت شـریف ایـن طایفـه چـون کـه صاحبدل به حقیقت ایشانند. کسب این سعادت بی نهایت ، جـز در صـحبت شریف وبه ورزش نسبت شریف ایشان نمی توان کرد از این جهـت صـحبت ایشان بهترین جمیع اعمال قلبی و قالبی است.

ای طالب صادق یقین دان و جزاین مدان که هیچ عملـی از اعمـال صالحه و ریاضتی شاقه از ریاضات شاقه و مقبوله برابری نمی کند به صحبت این طایفه، زیرا طریق حضرت رسول الله ﷺ و اصحاب کرام صـحبت بـوده است. آنچه در یک ساعت به صحبت شریف ایشان حاصـل مـی شـود، بـه سالهای دراز به عمل دیگر حاصل نمی شود.

✓**بیت :**

صحبت پیر به ز هر عمل است
هرکه با او نشست در عمل است

لِیُوصِلَكُمْ بَرَكَاتِ صُحْبَةِ اللهِ ﷻ. اَلرِّسَالَةُ الْقُشَـيْرِيَّةُ فِـيْ عِلْـمِ التَّصَـوُّفِ ص ۱۳۴ سـطر ۳۳، اَلْبَرِيقَةُ الْمَحْمُودِيَّةُ فِيْ شَرْحِ الطَّرِيقَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ ص ۹۶ ج ۳.

ازابا عبدالرحمن سلمی شنیدم که به نقل ازعبدالله بن معلم می گفت که ازابابکر طمستانی شنیدم که گفت:باخداهم نشینی کنیدپس اگرنتوانستید،باکسی همنشینی کنید که باخداوندهمنشینی می کندتابرکات صحبت وهمنشینی با خداوند را به شما برساند.

این عمل هم چو راز پنهان است

رهبـــرت سوی وصل جانانست

بدان ا ی عزیز صحبت شریف ایشان وقتی به تو نفع می رساند که به صدق واخلاص همنشینی ایشان را کنی چرا که اکابر طریقت ــ قدس الله اسرارهم ــ می فرمودند اِذَا جَالَسْتُمْ اَهْلَ الصِّدْقِ فَاجْلِسُوْهُمْ بِالصِّدْقِ، فَاِنَّهُمْ جَوَاسِیْسُ الْقُلُوْبِ یَدْخُلُوْنَ فِیْ قُلُوْبِکُمْ ، وَ یَنْظُرُوْنَ اِلَی هِمَمِکُمْ وَ نِیَّاتِکُمْ.**یعنی هرگاه به صحبت این طایفه از اهل صدق مشرف شویددر صحبت شریف ایشان ازراه صدق واخلاص بنشینید چراکه اینها جاسوسان دلهایند. که در دلهای شمادرمی آیند ودرهمتها ونیتهای شما نظر می کنند. مبادا که نیتهای شما وهمتهای شما بد باشد و درپیش ایشان رسوا شوید.**

بدان که رعایت آداب صحبت ومراعات شرائطه از ضروریات این راه است [1]تا راه افاده و استفـــاده مفتــوح گـــردد و بِـدُوْنِهَا لَانَتِیْجَـةَ لِلصُّـحْبَةِ وَ لَاثَمَرَةَ لِلْمَجْلِسِ.[2]**(بدون آن نه برای صحبت نتیجه ای و نــه بــرای همنشـــینی فایده ای است.)**

بعضی آداب وشرائط ضروریه درمعرض بیان آورده می شود به گوش هوش باید شنید. بدان که طالب را باید که روی دل خود را از جمیع جهــات گردانیده متوجه پیر خود سازد وخود راکَالْمَیِّتِ بَیْنَ یَـدَیِ الْغَسَّـالِ[3](هماننــد

---

۱ -دربیان رعایت آداب صحبت درمبحث ششم مصباح السالکین (رعایت آداب صحبت) مفصلًا صحبت می گردد.

۲ - مکتوبات امام ربانی ص ۶۹ دفتر اول حصه پنجم

۳ - عَیْنُ الْعِلْمِ **ص ۶۶۹** اَلْبَابُ الْعِشْرُونَ فِی التَّوْحِیدِ

مرده در دست مرده شوی) بداند وباوجود پیر بی اذن او به نوافـل و اذ کـار نپردازد ودرحضور او به غیراو التفات ننماید وبه کلیه خود متوجه او بنشیند حتی که به ذکر مشغول نشود مگر آنکه او امر کند صراحتا اودلالتـا وغیـراز نماز فرض وسنت درحضور او ادا نکند که سوء ادب است. واین حقیر نابکـار اززبان فصیح اللسان در فشان قبله گاه خـود شـنیدم کـه مـی فرمودنـد : « روزی به قریه استوی دروقت ظهر درمسجد نشسـته بـودم ودرآن حالـت قبضیت برمن استیلا نموده بود که ناگاه مرید صاحب حالی ازمریدان من آمد واذان را ادا نمود. در قلب من خطره شد که این یکـدم از روی جـرأت بـه حضور من اذان را ادا می کند. البته که بی ادب است فی الحال آن مـوذن از حال خود تغیر خورد و حال از نزد او رفت . بعد از آن مـؤذن بـه عنایـت الله تعالی از تغیر خود و از سبب تغیر آن متنبه شد چون که عنایـت الله شـامل حال او بود به گریه و عجز و تضرع بسیار در نزد این فقیر آمد، او رابخشیدم. حال او دوباره به جای و منزل خود رجـوع کـرد .بایـد و لازم اسـت حَتَّـی الْوُسْع که مقدور تو باشد از تو بی ادبی صادر نشود چرا کـه مولانـا جـلا ل الدین رومی فرمودند :

✓ **مثنوی:**

از خدا جوئیم تـوفـیـق ادب
بی ادب محروم مانداز لطف رب
بی ادب تنها نه خود را داشت بد
بلکه آتش در همـه آفـاق زد
ادب تاجی اسـت از لطـف الهـی
بنه باسر برو هر جا که خواهـی

نقل نمودند از سلطانی که وزیرش پیش او ایستاده بود اتفاقاً درایــن اثنا آن وزیر التفاتی به جانب جامه خود کرد. بند آن رابه دست خود راســت می ساخت در این حال نظر سلطان بر آن وزیر افتــاد، دیــد کــه بــه غیــر او متوجه است به زبان عتاب گفت که این را هضم نمی توانم کرد تو وزیــر مــن باشی و در حضور من به بند جامه خود التفــات نمــایی . بایــد اندیشــید ای سالکان راه حقیقت هر گاه وسایل دنیای دنی را آداب دقیقه در کار اســت و سایل وصول الله را بر وجه اتم و اکمل رعایت آداب لازم است و تا آنجــا کــه ممکن است در جایی نه ایستد که سایه او بر جامه یا بر ســایه او افتــد و بــر مصلای او پای ننهد و در متوضاء او طهــارت نکنــد و بــه ظــروف خاصــه او استعمال نکند و در حضور او آب نخورد و طعام تناول ننماید مگر بــه اذن او صراحتا یا دلالتا. و با کسی سخن نگوید بلکه متوجه احدی نشود و در غیبت پیردر جایی که اوست پای دراز نکند و بزاق دهن به آن جانب نیندازد و هــر چه از پیر صادر شود آن را صواب دانداگر چه به ظاهر هــم صــواب ننمایــد ، چرا هر چه که می کند به الهام می کند و به اذن الله کار مــی کنــد بــر ایــن تقدیر اعتراض راگنجایش نباشد و اگرچه در بعضی صور در الهامش خطــائی راه یابد چه خطای الهامی در رنگ خطای اجتهادیست ملامت و اعتــراض بــر آن مجاز نیست وایضا چون این سالک را محبتی به پیر پیدا شــده اســت در نظر محب هر چه از محبوب صادرمی شود محبوب نمایــد پــس اعتــراض را مجال نباشد و در کلی و جزئی اقتدا به پیر کند چــه در خــوردن وپوشــیدن وچه درخفتن وطاعت کردن نماز را به طرز او بباید ادا کرد وفقه را ازعمــل او اخذ باید نمود .

✓**بیت :**

آن راکه در سرای نگاریست فارغ است

از باغ و بوستـــان و تماشـــای لاله زار

و هیچ اعتراض رادر حرکات و سکنات پیر مجال ندهد اگــر چــه آن اعترض مقدار دانه خردل باشد . زیرا که اعترض غیــر ازحرمــان و گمراهــی نتیجه ای ندارد و بی سعادت ترین جمیع خلایق ، عیب بین این طایفه علیــه است نَجَّانَا اللهُ سُبْحَانَهُ عَنْ هَذَا الْبَلَاءِ الْعَظِيْمِ.**(خداوند ما را از این بــلای بــزرگ برهاند.) باید دانست که حقوق پیر فوق سایر ارباب حقوق است بلکه حقوق پیربا حقوق دیگران،نسبت ندارد . بعد از انعامات حضرت سبحانه و احسانات رسول او ولادت صوری هر چند از والدین است امــا ولادت معنــوی بــه پیــر مخصوص است. ولادت صوری راحیــات چنــد روزه اســت ولادت معنــوی را حیات ابدی است.**

پیراست که نجاسات معنویه مرید رابه قلــب و روح خــود کناســی می نماید و تطهیر می فرماید. پیراست که به توسل او به خدا می رسند کــه افضل جمیع سعادات دنیویه و اخرویه است . پیر است که به وسیله او نفــس اماره که با لذات خبیث است ، مزکّی مــی گــردد و از امــارگی بــه اطمینــان می رسد و از کفر جبلی به اسلام حقیقی می آید. پس رضای حق سبحانه در پس پرده رضای پیرنهاده اند تامرید در مراضی پیر خود را گم نســازد و بــه مرضیات حق سبحانه نرسد و طلب خوارق و کرامات ازپیر خود نکند اگر چه آن طلب به طریق خواطر ووساوس باشد .هیچ شنیدی که مومنی از پیغمبــر معجزه طلب کرده باشد ؟معجزه طلبان کفارند و اهل انکارند.

✓**بیت :**

معجزات از بهرقهر دشمنست

بوی جنسیت پی دل بردنست

موجب ایمان نباشد معجــزات

بوی جنسیت کندجذب صفات

وبی اذن ازپیر جدانشودکه غیراو را بــر وی گزیــدن منــافی ارادت است و آوازخودرا از او بلند نکند و سخن بلند به او نگوید که سوء ادب است و هر فیض و فتوح که برسد آن را به توسط پیر تصور نماید بِالْجُمْلَـةِ الطَّرِیْـقُ کُلُّه' اَدَبٌمثل مشهور است که هیچ بی ادب بــه خــدا نرســد. اگــر مریــد در رعایت بعضی از آداب خود را مقصر داند و در ادای ما ینبغــی نرســد و اگــر سعی هم نتواند که از عهده برآید معفو است . اما ازاعتراف به تقصــیر ناچــار است و اگر عیاذ بالله سبحانه رعایت آداب نکند و خود را مقصر هم نداند، از برکات این بزرگوا ران محروم است .

✓**بیت :**

هر که راروی به بهبود نبود

دیدن روی نبی ســود نبود

واگر در واقعه ببیند که فیض از مشایخ دیگر به او رسیده است ، آن نیز از پیر خود داند چراکه پیر خودش به صورت آن شیخ ظاهرشده در مقام امتحان مرید درآمده است و مرید خیال می کند که این از شیخ دیگر به من رسیده این مغلطه عظیم است حق ســبحانه از زلّــت قــدم نگــاه دارد و بــر اعتقاد و محبت پیر نگاه دارد به حرمت سید البشرـ عَلَیْهِ وَ عَلَی آلِهِ الصَّلواتُ وَالتَّسْلِیمَاتُ ـ و همان قصه حضرت موسی علیه السلام که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید یاد فرموده به خواطر گذراند و امتحان این طایفه برای دون همتان است.

✓**بیت :**

بنده وقت امتحان آید پدید

امتحان کن تا نشان آید پدید

گر نبودی امتحان هر بـدی

نیـک از بداز کجا ظاهر شدی

چنانچه طالبی پیش حضرت شبلی ـ قدس سره ـ عرض نمـود کـه مرا نیز در سلک مریدان خود منتظم فرمایید حضرت شبلی ارشاد فرمودند: « که کلمه ا سلام یاد داری ؟» طالب عرض نمود بلی . «فرمودند چگونـه ؟» طالب گفت:« لااله الا الله محمد رسول الله »حضرت شبلی فرمودنـد :« ایـن چنین بگو لا اله الاالله شبلی رسول الله» آن کس که طالـب صـادق بـودبلا توقف هم چنان گفت . شبلی فرمود : « که من کمینه امت ویم مقصـود مـن امتحان تو بود معلوم شد که اراده و اخلاص قوی داری » پـس در تربیـت او شروع نموده و به مطلب و مقصد رسانیـد ـ رحم الله علیهمـا ـ و همچنـین بزرگان امتحانها در اول طلب مرید مـی کردنـد تـا صـدق طـلاب معلـوم نمی کردند در تربیت شروع نمی نمودند.

منقول است که حضرت شمس الدین تبریزی وقتـی از مریـد خـود مولانای روم ـ قدس سرّهماـ ارشاد نمودند که «مولانا این وقت دلم قوّالی را می خواهد» بلا توّقف آن هم به خـدمت رسـانیدند. پـس فرمودنـد :« کـه محبو ب نازنین هم باید » مولانا دست بسته عرض نمودند« کـه دختـر مـاه پیکری دارم کسی دست به او نرسانیده اگرقبول فرمایید » زهی عزّوشـرف . فرمودند :« که بـه زن رغبـت نـدارم امـردی صـبیح الوجـه بایـد» عـرض نمودند: «که پسر من به این صفت حاضر است » فرمودند:« که مـن بـه ایـن چیزها ملتفت نیستم مقصود من امتحان شما بودمعلوم شد کـه بـس ظـرف عالی دارید» .

و دیگرمنقول است ازحضرت خواجه بزرگ خواجه بهاءالحق و الدین ـ قدس سره ـ که یکی ازیاران خود راکه خواجه نجم الدین اوزک نام داشته بنابر امتحان گفت :که دزدی اگر فرمایم توانی کـرد ؟ ایشـان متامّـل شـده قبول نکردند چون که قبل ازاین به حضرت ایشـان ظـاهر شـده بـود کـه جماعتی از دزدان قصد خانه مسلمانی کردند که در خانه آن رخت بسـیاری توده کرده است بعد از آن حضرت ایشان با یاران خود رفته دیـوار خانـه را شکافته رختها رابیرون آوردند. هنوز ایشان در پس دیوار بودند که دزدان از جانب دیگر دیوار آن خانه را سوراخ کرده در آمدند دیدند که رختها را از آن جانب بیرون آورده اند بعـد از آن حضـرت ایشـان رختهـا را بـه صـاحبش سپردند. خواجه نجم الدین به همین مقدار بی ادبـی مـردود شـدند و کـار ایشان به جائی رسید که شیخی بوده در آن زمان بر در خانه آن شیخ رفتند و در زدند . یکی برخاست که در را بگشاید. شیخ گفـت کـه جـانوری تیـر خورده است غالبًا گزارید که گرگان او راخورند - نعوذ بالله - هیچ مسلمانی را حق ﷻ به این بلا مبتلانگرداند چنانکه گفته اند کسی از آسمان بر زمـین افتد ، بهتر است که از نظر این طایفه افتد .

بحث ششم
در بیان رعایت آداب صحبت

بدانکه رعایت آداب صحبت ومراعات شرایط از ضروریات این راه است .﴿یَا اَیُّهَاالَّذِیْنَ آمَنُوْا لَاتَرْفَعُوْا اَصْوَاتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ وَلَا تَجْهَرُوْالَهُ بِالْقَوْلِ کَجَهْرِ بَعْضِکُمْ لِبَعْضٍ اَنْ تَحْبَطَ اَعْمَالُکُمْ وَاَنْتُمْ لَاتَشْعُرُوْنَ ﴾[1]

« ای کسانی که ایمان آورده اید ،صدای خود را از صدای پیغمبر بلند تر مکنید، و همچنان که با یکدیگر سخن می گویید ، با او به آواز بلند سخن مگویید، تا نادانسته اعمالتان بی اجر و ضایع نشود.»

« یَا اَیُّهَاالَّذِیْنَ آمَنُوْا » ای گروه گرویدگان « لَا تَرْفَعُوْا » بلند مکنید « اَصْوَاتَکُمْ » آوازهای خود را« فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ » بالای آواز پیغمبر، ایشان را تعلیم مراسم ادب می فرماید یعنی چون سخن گویید آواز خود را بلندتر از آواز وی برمدارید « وَلَا تَجْهَرُوْا » وآشکارا مسازید « لَهُ بِالْقَوْلِ » برای او سخن رایعنی آواز بلند مکنید« کَجَهْرِ بَعْضِکُمْ » همچون آشکارا کردن برخی از شما« لِبَعْضٍ» مر بعضی را بلکه آواز خود را نرم تر سازید تامراعات لوازم آداب کرده باشید و گفته اند او را به نام و کنیت مخوانیدچنانچه یکدیگر رامی خوانید بلکه اورا (یا نبی الله ویا رسول الله ویاحبیب الله) خطاب کنید « اَنْ تَحْبَطَ اَعْمَالُکُمْ» تاباطل نشود

---

۱ - سوره حجرات آیه ۲

عملهای شما به سبب این جرأت و بی ادبی« وَاَنْتُمْ لَاتَشْعُرُونَ » وشما ندانید که عملهای حبط شده به تر ک ادب بزرگان گفته اند مَنْ تَرَكَ الْاَدَبَ رُدَّ عَنِ الْبَابِ(کسی که ادب و احترام بزرگان را رعایت ننماید ازدرگاه طرد و محروم خواهد شد) نهصد هزار(۹۰۰۰۰۰)ساله طاعت ابلیس به یک بی ادبی ضایع شد.

✓**بیت :**

نگاهدار ادب در طریق عشق و نیاز

که گفته اندطریقت تمام او ادب است[۱]

﴿اَنْ تَحْبَطَ اَعْمَالُكُمْ وَ اَنْتُمْ لَا تَشْعُرُوْنَ﴾اَ یْ خَشْیَةُ ذَلِكَ[۲]«تا نادانسته عملهای شما بی اجر و ضایع نشود .» یعنی به جهت خشیت و ترس ازآن.

﴿وَلَوْاَنَّهُمْ صَبَرُوْا حَتَّی تَخْرُجَ اِلَیْهِمْ لَكَانَ خَیْرًا لَّهُمْ ﴾ اَیْ وَلَوْ ثَبَتَ صَبْرُهُمْ وَانْتِظَارُهُمْ (حَتَّی تَخْرُجَ اِلَیْهِمْ لَكَانَ) الصَّبْرُ (خَیْرًا لَهُمْ)مِنَ الْاِسْتِعْجَالِ لِمَافِیهِ مِنْ حِفْظِ الْاَدَبِ وَتَعْظِیمِ النَّبِیِّ ﷺ الْمُوْجبِینَ لِلثَّنَاءِ وَالثَّوَابِ .[۳]

« اگر آنها صبر کنند تا تو بیرون آیی و پیش ایشان روی هر آیینه برای آنان بهتر نواهد بود » یعنی اگر صبر و انتظار آنان حاصل شود (صبر کنند)تا اینکه خارج شوی هر آئینه صبر کردن برای ایشان بهتر عجله

---

۱ - تفسیر حسینی ص۱۱۶۹

۲ - تفسیر جلالین ص ۴۲۷سطر۲

۳ - تفسیر روح المعانی ص۱۳۰ جزء۲۶سطر۸

نمودن است به دلیل اینکه در این عمل حفظ ادب و تعظیم نبی اکرم ﷺ است و این دوموجب ستایش و ثواب می باشد

✓ **تبصره:**

این حقیقت ثابت است که سبب ناکامی سالک درراه سلوک غالباً دو چیز است : یکی این است که پیرش ناقص باشد.دوم این است که سالک بی ادب باشد . این دو موانع عمده و مشکل بزرگ بر سر راه سالک در راه سلوک است .ادب انواع و اقسام زیادی دارد به مطالعه متن این کتاب و شرحش بستگی دارد .

خلاصه تعریف آن این است که در فضای شرعی همراه پیرکامل و مکمل خود و تربیت شیخ و صحبت شیخ و تلقین شیخ و معلم باطنی و معلم احوالات ، رضایت آنها را داشته باشد و کسب سلوک خود را به حالت انفرادی و اجتماعی در تمام شئونات زندگی تأمین نماید .

﴿يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوْا اِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُوْلَ﴾[1] اَىْ اِذَا اَرَدْتُمُ الْمُنَاجَاةَ مَعَهُ ﷺ لِاَمْرٍ مَا مِنَ الْاُمُورِ ﴿ فَقَدِّمُوْا بَيْنَ يَدَىْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً﴾[2] اَىْ فَتَصَدَّقُوا قَبْلَهَا . وَفِى الْكَلَامِ اسْتَعَارَةٌ تَمْثِيلِيَّةٌ ، وَ الْاَصْلُ فِىْ هَذَا الْاَمْرِ تَعْظِيمٌ لِلرَّسُولِ ﷺ، وَنَفْعٌ لِلْفُقَرَاءِ ، وَتَمِييزٌ بَيْنَ الْمُخْلِصِ وَالْمُنَافِقِ ، وَمُحِبِّ الْآخِرَةِ وَمُحِبِّ الدُّنْيَا ، وَدَفْعٌ لِلتَّكَاثُرِ عَلَيْهِ ﷺ مِنْ غَيْرِحَاجَةٍ مُهِمَّةٍ .[3]

---

۱ - سوره مجادله آیه ۱۲

۲ - سوره مجادله آیه ۱۲

۳ - تفسیر روح المعانی ص۲۷جزء۲۸ س ۱۹

« ای کسانی که ایمان آوردید هر گاه بخواهید با رسول سخن سری بگویید »یعنی هرگاه بخواهید به خاطر امری با رسول ﷺ راز و نیاز بکنید .

پس باید در مقابل این رازو نیاز خود، صدقه ای بپردازید یعنی قبل از آن صدقه بدهید. و در کلام استعاره تمثیلی است و آنچه مهم و قابل توجه است این است که در این امر احترام به پیامبر اکرم ﷺ و سود رسانی و منفعت برای فقیران و تشخیص. بین مخلص و منافق و دوستدار آخرت ودوستدار دنیا و نیز دفعی برای جمع آوری مال بر آن حضرت ﷺ بدون حاجت و نیاز مهم است.

﴿ يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوْا لَا تَرْفَعُوْا اَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِىِّ ﴾ شُرُوعٌ فِى النَّهْىِ عَنِ التَّجَاوُزِ فِىْ كَيْفِيَّةِ الْقَوْلِ عِنْدَ النَّبِىِّ ﷺ بَعْدَ النَّهْىِ عَنِ التَّجَاوُزِ فِىْ نَفْسِ الْقَوْلِ وَالْفِعْلِ ،وَ اِعَادَةُ النِّدَاءِ مَعَ قُرْبِ الْعَهْدِ بِهِ لِلْمُبَالَغَةِ فِى الْاِيقَاظِ وَ التَّنَبُّهِ، وَالْاِشْعَارِ بِاسْتِقْلَالِ كُلٍّ مِنَ الْكَلَامَيْنِ بِاسْتِدْعَاءِ الْاِعْتِنَاءِ بِشَأْنِهِ . اَىْ لَاتُبْلِغُوا بِاَصْوَاتِكُمْ وَرَاءَ الْحَدِّ الَّذِىْ يُبْلِغُهُ ﷺ بِصَوْتِهِ . وَقَرَأَ ابْنُ مَسْعُودٍ (لَاتُرَفِّعُوْا بِاَصْوَاتِكُمْ) بِتَشْدِيدِ تُرَفِّعُوا وَزِيَادَةِ الْبَاءِ .

« ای کسانی که ایمان آوردید صدای خود را از صدای پیغمبر بالاتر مکنید.» آغازی است در نهی از تجاوز نمودن در سخن گفتن نزد پیامبر اکرم ﷺ بعد از نهی نمودن از تجاوز در نفس قول و عمل و تکرار ندا با وجود نزدیکی عهد آن،(که در آیه قبلی نیز آمده است)به دلیل مبالغه در تنبیه و آگاه سازی و خبر دادن است به اینکه هر یک از دو کلام، مستقل و جدا می باشد با طلب نمودن توجه به شأن آن یعنی نرسانید آواز خودتانرا بالاتر

از حدی که پیامبر اکــرم ﷺ مــی رســاند و ابــن مســعود (لَـاتُرَفِّعُوْا بِاَصْوَاتِكُمْ) را با تشدید فاء و زیادت باء خوانده است.

وَالتَّشْدِيدُ فِيهِ لِلْمُبَالَغَةِ كَزِيَادَةِ الْبَاءِ فِى الْقِرَاءَةِ اِلَّا اَنْ لَيْسَ الْمَعْنَـى فِيهَـا اَنَّهُمْ نُهُوْا عَنِ الرَّفْعِ الشَّدِيدِ تَخَيُّلًا اَنْ يَكُونَ مَـادُونَ الشَّـدِيدِ مُسَـوَّغًالَهُمْ ، وَلَكِـنَّ الْمَعْنَى نَهْيُهُمْ عَمَّا كَانُوا عَلَيْهِ مِنَ الْجَلْبَةِ ، وَاسْتِجْفَاؤُهُمْ فِيْ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ، وَهُـوَ نَظِيرُ قَوْلِهِ تَعَالَى:﴿ يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوْا لَاتَأْكُلُوا الرِّبَوا اَضْعَافًا مُضَـاعَفَةً ﴾[1] ﴿ وَلَـا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ﴾[2] .

و تشدید آن برای مبالغه است مانند زیادی باء در قرائت. جز اینکــه به تحقیق معنی آن این است که آنان ، نهی شــدند از بلنــد کــردن بســیار شدید با این تصور که پایین تر از شدید برای آنان جایز می باشد. بلکه معنــا نهی آنان می باشد از سرو صدا و غوغایی که بر آن بودند و طلب دوری آنان ازآنچه که انجام می دادنــد . وآن نظیــر کــلام خداونــد بلندمرتبــه اســت . «ای کسانی که ایمان آورده اید نخورید ربا در حالیکه چند برابر است »«و با او بلند سخن نگویید مانند بلند گفتن بعضی شما با بعضی »

وَاللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ، بَلِيغُ الْمَغْفِرَةِ وَالرَّحْمَةِ ، فَلِذَا اقْتَصَرَ سُبْحَانَهُ عَلَى النُّصْحِ وَالتَّقْرِيْعِ لِهَؤُلَاءِ وَ الْمُسِيئِينَ الْاَدَبَ التَّارِكِينَ تَعْظِيْمِ رَسُولِهِ ﷺ . وَقَدْ كَانَ مُقْتَضَـى ذَلِكَ اَنْ يُعَذِّبَهُمْ اَوْ يُهْلِكَهُمْ اَوْ فَلَمْ تَضُقْ سَاحَةُ مَغْفِرَتِهِ وَرَحْمَتِهِ عَزَّ وَجَلَّ عَنْ هَؤُلَاءِ اِنْ تَابُواوَ اَصْلَحُوا ، وَيُشِيرُ اِلَى هَذَا قَوْلُهُ ﷺ لِلْاَقْرَعِ بَعْدَ اَنْ دَنَا مِنْهُ ﷺ ،

۱- سوره آل عمران آیه ۱۳۰

۲ – (سوره حجرات آیه ۲) تفسیر روح المعانی ص ۱۲۲ جزء۲۶ سطر ۲۳

وَقَالَ : اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَاَنَّكَ رَسُولُ اللهِ مَا يَضُرُّكَ مَا كَانَ قَبْلَ هَذَا . وَفِي الْاٰيَاتِ مِنَ الدَّلَالَةِ عَلَى قُبْحِ سُوءِ الْاَدَبِ مَعَ الرَّسُولِ ﷺ مَا لَا يَخْفَى ، وَمِنْ هَذَا وَ اَمْثَالِهِ تَقْتَطِفُ ثَمَرَ الْاَلْبَابِ ، وَتَقْتَبِسُ مَحَاسِنَ الْآدَابِ كَمَا يُحْكَى عَنْ اَبِى عُبَيْدٍ وَهُوَ فِي الْفَضْلِ هُوَ اَنَّهُ قَالَ : مَادَقَّقْتُ بَابًا عَلَى عَالِمٍ حَتَّى يَخْرُجَ فِيْ وَقْتِ خُرُوجِهِ ، وَنَقَلَهُ بَعْضُهُمْ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سَلَامٍ الْكُوفِيِّ .

وخداوند بخشاینده مهربان است. او بسیار آمرزنده است و رحمت او فراوان است و به همین دلیل خداوند پاک و منزه اکتفا نمود بر نصیحت و آگاهیدن آنان و بی ادبانی که تعظیم و بزرگداشت رسولش را ترک می کردند، در حالی که اقتضای آن این بود که آنان را عذاب دهد ویا هلاک سازد و تنگ نگردید عرصه رحمت و مغفرت خداوند عزیز و بلند مرتبه بر آنان اگر توبه کنند و اصلاح کنند. و اشاره می کند به این کلام او ﷺبر مرد کچل بعد از اینکه به حضرت نزدیک شد و گفت (گواهی می دهم که هیچ خدایی بجز او نیست وهمانا تو رسول اویی)به توضرر نمی رساند آنچه که قبل از این بود ودرآیات قرآن مجیددلالت بر زشتی بی ادبی بارسول اکرم ﷺ موجود است به گونه ای که برکسی پوشیده نمی باشد .و از این ، و امثال این از آیات کسب نتیجه خرد راکسب می نمایی محاسن آداب را بدست می آوری حکایت شد ازعبید و آن افضل است و آن این است که گفت : نکوبیدم دری را بر عالمی تا اینکه خارج شود در وقت خروجش . ویکی از ایشان آن را از قاسم بن سلام کوفی روایت نمود .)

وَرَأَيْتُ فِيْ بَعْضِ الْكُتُبِ اَنَّ الْحِبْرَ بْنَ عَبَّاس كَانَ يَذْهَبُ اِلَى اَبِيْ فِيْ بَيْتِهِ لِاَخْذِ الْقُرْآنِ الْعَظِيْمِ عَنْهُ ، فَيَقِفُ عِنْدَ الْبَابِ ، وَلَا يَدُقُّ الْبَابَ عَلَيْهِ حَتَّى يَخْرُجَ ، فَاسْتَعْظَمَ ذَلِكَ اَبِيْ مِنْهُ ، فَقَالَ لَهُ : يومًا هَلَّادَقَّقْتَ الْبَابَ يَا ابْنَ عَبَّاس .فَقَالَ : الْعَالِمُ فِيْ قَوْمِهِ كَالنَّبِيِّ فِيْ اُمَّتِهِ . وَقَدْ قَالَ اللهُ تَعَالَى فِيْ حَقِّ نَبِيِّهِ عَلَيْهِ الصَّلَوةُ وَ السَّلَامُ : ﴿ وَ لَوْ اَنَّهُمْ صَبَرُوْا حَتَّى تَخْرُجَ اِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ ﴾ [1]وَقَدْ رَأَيْتُ هَذِهِ الْقِصَّةَ صَغِيرًا ، فَعَمِلْتُ بِمُوْجَبِهَا مَعَ مَشَائِخِيْ ، وَالْحَمْدُلِلَّهِ تَعَالَى عَلَى ذَلِكَ.[2] **و در بعضی کتابها دیدم که به راستی حبربن عباس برای آموختن قرآن کریم بـه خانـه اُبی بن کعب می رفت پس نزدیک درب می ایستاد و درب را نمی کوبید تـا اینکه خارج شود، پس پدرم آن کار را از او بزرگ شمرد.. روزی به او گفـت : چه می شد اگردررا می کوبیدی ای ابن عباس؟ ابن عباس گفـت : عـالم در نزد قوم خویش مانند پیامبر در میان امتش است. و خداوند بلنـد مرتبـه در حق پیامبرش ﷺ فرموده است : «و اگر آنها صبر می کردند تا اینکه به سوی آنان خارج شوی هر آئینه آن برایشان بهتـر بـود »و ایـن قصـه را در سـن کوچکیم دیدم پس به موجب آن عمل نمودم همراه مشایخ و خداونـد بلنـد مرتبه را به خاطرآن حمدوسپاس می گویم.**

(يَا اَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ) الْمُلْتَبِسُ بِدِثَارِالْبَدَنِ الْمُحْتَجَبُ بِصُورَتِهِ (قُمْ) عَمَّا كُنْتَ اِلَيْهِ ، وَتَلَبَّسْتَ بِهِ مِنْ اِشْغَالِ الطَّبِيعَةِ ، وَ انْتَبِهْ عَنْ رَقْدَةِ الْغَفْلَةِ ، (فَاَنْذِرْ) نَفْسَكَ وَقُوَاكَ وَجَمِيعَ مَنْ عَدَاكَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ، (وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ)اَيْ اِنْ كُنْتَ تُكَبِّرُ

۱- جزء ۲۶ سوره حجرات آیه ۵

۲ - تفسیر روح المعانی ص۱۳۰جزء۲۶سطر ۳۳

شَيْئًا،وَتُعَظِّمُ قَدْرَهُ فَخَصِّصْ رَبَّكَ بِالتَّعْظِيمِ وَالتَّكْبِيرِ ، لَايُعَظَّمُ فِيْ عَيْنِكَ غَيْرُهُ، وَيُصَغَّرُ فِيْ قَلْبِكَ كُلُّ مَا سِوَاهُ بِمُشَاهَدَةِ كِبْرِيَائِهِ .[۱]

« ای مرد جامه برخود پیچیده» یعنی بر خود پیچیده روپوش بدن را و پنهان نموده خود را با صورتش «برخیز» از آنچه که در آن هستی و به آن پوشیده شده ای، از مشغول شدن به طبیعت و از خواب غفلت بیدار شو. پس بترسان نفس و قوای خود و تمام کسانی که دشمنی دارند برای تو عذاب روز قیامت را.«پس پروردگارخودرابه بزرگی یاد کن» یعنی تو اگر چیزی رابزرگ می شمری و قدرومنزلت آن راعظیم می پنداری پس تعظیم و تکبیررامخصوص پروردگار خویش قراربده‌وغیراودر چشم تو بزر گ نباشدوهر آنچه غیراوست بامشاهده کبریائی وعظمت اودرقلب توکوچک شمرده شود.

(اِنَّ الَّذِيْنَ يُنَادُوْنَكَ): **بدرستی آنان که ندامی کنند تو را**(مِنْ وَّرَاءِ الْحُجُرَاتِ)**بیرون از حجره هایا از پیش آن**(اَكْثَرُ هُمْ لَا يَعْقِلُوْنَ)**بیشتر ایشان ذهن انسانیت ندارند ومراعات آداب نمی نمایند**(وَ لَوْ اَنَّهُمْ) **و اگرایشان**(صَبَرُوْا)**صبرکردند**(حَتَّى تَخْرُجَ)**تابیرون آیی تو**(اِلَيْهِمْ)**بسوی ایشان**(لَكَانَ) **هر آئینه بودی**(خَيْرًا لَهُمْ)**بهترمرایشان را چه تمام اسیران را آزاد می کردی**(وَ اللّٰهُ غَفُوْرٌ)**وخدا آمرزنده است کسی را که توبه کند از بی ادبی**(رَحِيْمٌ) **مهربان است بر اهل آداب که تعظیم سید اولوالالباب می کنند، چه آداب، جاذب رحمت است و حرمت، جالب نعمت .**

---

۱ - تفسیر قرآن کریم ابن عربی ص ۷۲۵ جلد ۲

✓**بیت :**

سرمایه ادب به کف آور که این متاع

آن را که هست ادب آیدش به دست [۱]

وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكِ ، اَیِ انْقُصْ مِنْهُ وَاَقْصُرْ.[۲] **(پست کن آواز خودت را) یعنی فرو دار آن را و کوتاه کن.**

وَ الظَّاهِرُ اَنَّ الْمُرَادَ بِالْغَضِّ مِنَ الْصَّوْتِ الْغَضُّ مِنْهُ عِنْدَ التَّكَلُّمِ وَالْمُحَاوَرَةِ . وَ قِيلَ : الْغَضُّ مِنَ الصَّوْتِ مُطْلَقًا، فَيَشْمُلُ الْغَضَّ مِنْهُ عِنْدَ الْعُطَاس، فَلَا يَنْبَغِي اَنْ يَرْفَعَ صَوْتَهُ عِنْدَهُ اِنْ اَمْكَنَهُ عَدَمُ الرَّفْعِ . وَ رُوِیَ عَنْ اَبی عَبْدِاللهِ ﷺ مَا يَقْتَضِيْهِ . ثُمَّ اِنَّ الْغَضَّ مَمْدُوحٌ اِنْ لَمْ يَدْعُ دَاعٍ شَرْعِيٌّ اِلَى خِلَافِهِ[۳] .

و ظاهر آن این است که منظور از پست کردن صدا ، فرو داشتن آن در هنگام تکلم و سخن گفتن می باشد و گفته شده است منظور ازآن پست کردن صدا به طور کلی است . پس پست نمودن آواز در هنگام عطسه کردن را نیز شامل می گردد. بنابر این شایسته نیست که صدای خودش را در هنگام عطسه کردن بلند کند اگر برای او بلند نکردن آن امکان داشته باشد. و از ابی عبدالله ﷺ روایت شد آنچه که اقتضای آن را می کند سپس به راستی پست کردن آواز ممدوح و پسندیده است اگر که مسأله شرعی با آن مخالف نباشد.

---

۱ - تفسیر حسینی ص۱۱۷۰

۲ - تفسیر روح المعانی جزء ۲۱ ص ۸۱ سطر۲۸

۳ - تفسیر روح المعانی ص ۸۲ جزء ۲۱ سطر ۲۹

وَ اسْتَدَلَّ الْعُلَمَاءُ بِالْآيَةِ عَلَى مَنْعِ مَنْ رَفَعَ الصَّوْتَ عِنْدَ قَبْرِهِ الشَّـرِيفِ ﷺ ، وَ عِنْدَ قِرَائَةِ حَدِيْثِهِ ﷺ لِاَنَّ حُرْمَتَهُ مَيِّتًا كَحُرْمَتِهِ حَيًّا . وَ ذَكَرَ اَبُوحَبَّانَ كَرَاهَةَ الرَّفْعِ اَيْضًا بِحَضْرَةِ الْعَالِمِ ، وَ غَيْرُ بَعِيْدٍ حُرْمَتُهُ بِقَصْدِ الْاِيْذَاءِ وَ الْاِسْتِهَانَةِ لِمَنْ يَحْرُمُ اِيْذَاؤُهُ وَ الْاِسْتِهَانَةُ بِهِ مُطْلَقًا لَكِنْ لِلْحُرْمَةِ مَرَاتِبُ مُتَفَاوِتَةٌ كَمَالَا يَخْفَى .[۱]

علما به این آیه بر منع بلند کردن آواز در نزد مقبره آن حضرت ﷺ و هنگام خواندن حدیث او ﷺ استدلال نمودند زیرا که احترام به او در حالیکه مرده است همانند احترام به او در حالی که زنده است می باشد. و ابوحبان بلند کردن صدا را در حضور عالم مکروه دانسته و دور نیست حرمت بلند کردن صدا اگر به قصد ضرر رساندن و اهانت باشد برای کسی که ضرر و اهانت او مطلقاً حرام است مگر برای حرمت مراتب مختلفی است چنانچه پوشیده نیست .

احترام و ادب علمای دینی و پیشوایان دینی لازم است

بعضی علما می فرمایندحکم علمای دینی و مشایخ هم همین است. چون که آنها وارثان انبیا هستند و دلیل آنها واقعه ای است که حضرت ابودرداء رضی الله عنه و صحابه دیگر را نبی اکرم ﷺ دید که جلوی حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه راه می رفتند آن حضرت ﷺ به آنها تذکر داد . فرمود: «آیا شما از آن چنان شخصی جلو راه می روید که در دنیا و آخرت از شما بهتر است» و فرمود در دنیا از جایی که آفتاب طلوع می کند تا جایی که

---

۱ - تفسیر روح المعانی جزء ۲۶ ص ۱۳۵ سطر ۶

غروب می کند بعد از انبیا از ابوبکر صدیق ﷺ افضل و بهتر کسی وجود ندارد (روح البیان ازکشف الاسرار).

از این جهت علمامی فرمایند احترام ادب استاد و مرشد هم ضروری و لازم است ﴿لَا تَرْفَعُوٓاْ أَصْوَٰتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ ٱلنَّبِيِّ﴾[1]. این ادب دوم در مجلس نبی ﷺ بیان شده است در حضور نبی اکرم ﷺ صحابه صدای خودرا بلند کردند چنانچه که در مجلس خود با صدای بلند صحبت می کردند این یک قسم بی ادبی است و گستاخی است .

چون این آیه نازل شد بر صحابه ﷺ یک حالی عارض شد . حضرت ابوبکر صدیق ﷺ عرض کرد :« یا رسول الله قسم به خدا از این بعد با شما چنان حرف می زنم چنانچه کسی با کسی پوشیده حرف می زندتادم مرگ» (در المنثور عن البیهقی)

وعمر فاروق این قدر به آهستگی با پیامبر ﷺ صحبت می کردند که بعضی اوقات پیامبر متوجه نمی شد و می گفت :« چه گفتی ای عمر ؟» (کذا فی الصحاح) و حضرت ثابت بن قیس ﷺ که به طور طبیعی صدای بلند داشت و بعد از نزول این آیه ترس بر او غالب شد گریه کرد و صدای خود را بعداً کم کرد (بیان القرآن از درالمنثور).

در حضور روضۀ اقدس آن حضرت ﷺ با صدای بلند سلام کردن یا حرف زدن ممنوع است .

قاضی ابوبکر ابن عربی می فرماید که تعظیم و ادب نبی اکرم ﷺ بعد از وفاتش همچنان واجب است چنانچه که در حیات آن حضرت ﷺ واجب بود. از این جهت بعضی علما می فرمایند که در حضور قبر شریف باصدای

۱- سوره حجرات آیه ۲« بلند مکنید آوازهای خود را بالای آواز پیغمبر»

بلندسلام وحرف زدن ،خلاف ادب است. همچنان در آن مجلسی که احادیث نبی ﷺ قرائت می شود در آن مجلس هم شور و شعف کردن بی ادبی است . زیرا در هنگام شنیدن حدیث آن حضرت که از زبان مبارکش ادا مـی شـد ، همه سامعین ساکت و خاموش می شـدند و گـوش دادنـش لازم و واجـب و ضروری بود همچنان بعد از رحلت آن حضرت ﷺ در هر مجلسـی کـلام آن حضرت ﷺ شنیده شود ، سرو صدا کردن کمال بی ادبی است.

مسـأله : چنانچه که در حضور عالمان دین به حیثیت وارثان انبیا و جانشینان ایشان ، با صدای بلند حرف زدن همان حکم را دارد که در حضور سرور عالم ﷺ داشت منظور از صدای بلند این قدر است که از صدای عـالم بلندتر باشد (قرطبی) .

« اَنْ تَحْبَطَ اَعْمَالُکُمْ وَ اَنْتُمْ لَا تَشْعُرُوْنَ »لفظ ان « تَحْـبَطَ» مفعـول لـه است«وَ لَا تَرْفَعُوْا» که در آن حکم علت نشان داده شده است به حذف مصدر یعنی خشیة(اَنْ تَحْبَطَ)معنای آیه این شد که صدای خود را بـر صـدای نبـی اکرم ﷺ بلند نکنید که به سبب آن خطر نابودی و ضایع شدن اعمـال شـما نشود. این جا در کلیات شرعیه مسلمه به اعتبار اصول ، چند تا سؤال پیـدا می شود: یکی اینکه ضایع و باطل کنندهٔ عمل به اتفاق اهل سنت و جماعت ، صرف کفر است. و به سبب گناه و معصیت اعمال نیکو ضایع نمی شـود ، و در این جا خطاب به مؤمنان و صحابه کرام است که به لفظ « یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا»که به نسبت آن چیزی که کفر آن ثابت نمی شود. پس باطـل و ضـایع شدن اعمال نیکو چه طور می شود؟

سؤال دوم : این است که ایمان یک فعل اختیاری است تا زمانی کـه یک فردبه اختیارخود ایمان نیاورد ،مؤمن نیسـت . همـین طـور کفـر هـم

اختیاری است تا زمانی که یک فرد قصدا کفر اختیار نکند ، کافر گفته نمی شود و در آخر آیه وضاحت داده که﴿ اَنـتُمْ لَـا تَشْـعُرُوْنَ﴾« شما خبر نخواهید داشت» که اعمالتان ضایع خواهد شد . پس ضایع شدن اعمال که خالص در توجیه این چنین بیان کرده با آن چیزی که همه اشکالات و سؤالات اختتام می یابد آن این است که معنای آیه طوری شود که : مسلمانان شما صدای خود را بر صدای رسول اکرم ﷺ بلند نکنید و از این کار پرهیز نمایید چرا که در این کار خطر ضایع شدن اعمال وجود دارد . خطر از این جهت پیش قدمی از رسول خدا ﷺ به سبب صدای خود در شأن رسول خدا ﷺ گستاخی و بی ادبی است .

و سبب آزار و اذیت رسول خدا ﷺ خواهد شد . اگر چه از شأن صحابه کرام بعید است که آنها قصدا کاری انجام دهند که سبب آزار رسول ﷺ شود ، لیکن بعضی افعال و اعمال مانند پیش قدمی و رفع صوت اگرچه به قصد صدای بلند نباشد باز هم احتمال صدا را داشت. از این جهت مطلقا منع و معصیت گفته شد. و در بعضی گناهان خاصه این است که انجام دهنده آن گناه نه توبه می کند و نه توقع ضایع شدن عمل را دارد . و در گناه کردن اصرار می ورزد و آخر کاربه کفرمی انجامد . آن کفری که سبب ضایع شدن اعمال است آن کسانی که د رمقابل پیشوایان دینی ، مانند استاد و مرشد صدای خودرا بلند می کنند آنها هم در معصیت داخل هستند که درآن سلب توفیق وجود دارد از این جهت این افعال یعنی تقدم علی النبی و رفع الصوت اینها معصیتهایی است که سبب خذلان است و بالا خره آخرش به کفر می رسد که سبب ضایع شدن همه اعمال می گردد . بعضی علمامی فرمایند:کسی که یک انسان صالح و بزرگی را مرشد خود قرار دهد

و باز با او گستاخی و بی ادبی کند همین حال را دارد که بعضی اوقات همـین سبب سلب توفیق می گرددکه آخرکارایمان هم ضایع می شود«نعوذ بالله»[۱]

✓تبصره :

چنانچه ثبوت ادب به آیات کریمه و احادیث شـریفه ثابـت اسـت . متاسفانه بعضی افراد چشـمهای خـودرا از آیـات صـریحه مـی بندنـد ودر رساله های خود می نویسند زندگی مؤدبانه همراه پیر و مرشد خود و حفـظ ادبشان این تعظیم است و تعظیم به غیر از الله شرک اسـت . از ایـن جهـت مشایخ عظام طریقه های چهار گانه ، مشرکند ـ نعوذ بالله ـ چنانچه همـین مضمون رایکی از نامبرد گان در کتاب خود در الفرید به تفصیل نوشته است. نامبردگان منحرف آگاه اند که شرط فایده و اسـتفاده در راه طریقـت ، ادب است چنانچه آنها از فایده و استفاده باطنی منکر انـد دسـت درازی مـی کنند که تعلیـم علم لدنی را کفـر می دانند .ـ نعوذ بالله ـــ پـس شـــرایط تعلیم که ادب است آن را هم کفر و شرک می دانند پروردگار متعال ما وهمه مسلمین را از مکر و فریب آنها حفظ نماید . آمین .

﴿اِنَّ الَّذِیْنَ یُنَادُوْنَكَ مِنْ وَّرَ آءِ الْحُجُرَاتِ اَکْثَرُهُمْ لَا یَعْقِلُـوْنَ﴾[۲]**«هر آیینه آنانکه تو را از بیرون حجره ها آواز می دهند اکثرشان نمی فهمند.»**

قَالَ تَعَالَی : ﴿ اِنَّ الَّذِیْنَ یَغُضُّوْنَ اَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُـوْلِ اللهِ اُوْلَئِـكَ الَّـذِیْنَ امْتَحَنَ اللهُ قُلُوْبَهُمْ لِلتَّقْوَی﴾[۳]**خداوند بلند مرتبه فرمـود:«همانـا کسـانی کـه**

۱- معارف قرآن سوره حجرات ۴۹ جزء ۲۶ ص ۱۷۰

۲ – سوره حجرات آیه ۴

۳ ـ سوره حجرات آیه ۳

آوازهای خود را نزد پیامبر پست می کنند آنان کسانی هستند کـه خداونـد دل آنان را برای ظهور تقوا آزموده است».

وَ فِيْهِ الْحَثُّ عَلَى مَا اَرْشَدَ هُمْ اِلَيْهِ مِنْ وَجْهَيْنِ : اَحَدُهُمَا ظَاهِرٌ لِكُلِّ اَحَدٍ وَ ذَلِكَ فِيْ قَوْلِهِ تَعَالَى : (اِمْتَحَنَ اللهُ قُلُوْبَهُمْ لِلْتَّقْوَى) وَ بَيَانُهُ هُوَ اَنَّ مَن يُقَدِّمُ نَفْسَـهُ، وَ يَرْفَعُ صَوْتَهُ يُرِيْدُ اِكْرَامَ نَفْسِهِ وَ احْتِرَامَ شَخْصِهِ . فَقَالَ تَعَالَى : تَرْكُ هَذَا الْـاِحْتِرَام يَحْصُلُ بِهِ حَقِيْقَةُ الْاِحْتِرَامِ ، وَ بِالْاِعْرَاضِ عَنْ هَذَا الْاِكْرَام يَكْمُـلُ الْـاِكْرَامُ لِـاَنَّ بِـهِ تَتَبَيَّنُ تَقْوَاكُمْ ، ﴿ وَ اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ اَتْقَاكُمْ ﴾ [1] وَ مِنَ الْقَبِيْحِ اَنْ يَدْخُلَ الْاِنْسَـانُ حَمَّامًا ، فَيَتَخَيَّرَ لِنَفْسِهِ فِيْهِ مَنْصَبًا ، وَ يَفُوْتَ بِسَبَبِهِ مَنْصَبُهُ عِنْـدَ السُّـلْطَانِ، وَ يُعَظِّـمَ نَفْسَهُ فِى الْخَلَاءِ وَ الْمُسْتَرَاحِ ، وَ بِسَبَبِهِ يُهَوِّنُ فِى الْجَمْعِ الْعَظِيْمِ.

و در آن تشویقی اسـت برآنچـه آنـان را بـه سـوی آن راهنمـایی می کند از دو وجه : یکی آنکه ظاهر است برای هـر شخصـی و آن در کـلام خداوند بلند مرتبه است : «خداوند آنان را برای ظهور تقوا آزمـوده اسـت.» بیان آن این است کسی که نفس خویش را مقدم بدارد و آواز خویش را بلند کند اکرام و احترام شخص خودش را می خواهد . پس خداوند بلنـد مرتبـه فرمود : با ترک این احترام حقیقـت احتـرام حاصـل مـی گـردد و بـا روی گرداندن از این اکرام،حقیقت اکرام کامل می گردد .زیرا کـه بـه وسـیله آن تقوای شما آشکار می گردد .

«و همانا گرامی ترین شما نزد خداوندباتقوارین شماست». و زشـت است که انسانی وارد حمام گردد پس برای خودش درآن منصبی برگزینـد و

---

۱ - سوره حجرات آیه ۱۳

به دلیل آن منصب خود را در نزد سلطان ازدست بدهد و بزرگ بشمارد خودش را در مستراح و به سبب آن در جمع بزرگی اهانت شود.

وَ قَوْلُهُ تَعَالَی : (اِمْتَحَنَ اللهُ قُلُوْبَهُمْ لِلتَّقْوَی) فِیْهِ وُجُوهٌ ؛ اَحَدُهَا امْتَحَنَهَا لِیُعْلَمَ مِنْهَا التَّقْوَی ، فَاِنَّ مَنْ یُعَظِّمُ وَاحِدًا مِنْ اَبْنَاءِ جِنْسِهِ لِکَوْنِهِ رَسُولَ مُرْسَلٍ یَکُوْنُ تَعْظِیْمُهُ لِلْمُرْسِلِ اَعْظَمَ ، وَ خَوْفُهُ مِنْهُ اَقْوَی ،وَ هَذَا کَمَا فِی قَوْلِهِ تَعَالَی :﴿ ذَالِكَ وَ مَنْ یُّعَظِّمْ شَعَائِرَ اللهِ فَاِنَّهَا مِنْ تَقْوَی الْقُلُوْبِ﴾ [1]، اَیْ تَعْظِیمُ اَوَامِرِ اللهِ مِنْ تَقْوَی اللهِ فَکَذَلِكَ تَعْظِیْمُ رَسُوْلِ اللهِ مِنْ تَقْوَاهُ [2]

و خداوند بلند مرتبه می فرماید: (خداوند دلهای آنان را برای تقوا آزموده است . در آن وجوهی می باشد که یکی از آن این است که آن را آزموده تا تقوا از آن دانسته شود. چون کسی که شخصی از فرزندان جنس خود را بزرگ بشمارد به دلیل آنکه او فرستاده فرستنده ای است پس تعظیم او برای فرستنده بزرگتر وترس او از ایشان بیشتر می باشد. همانطور که در کلام خداوند بلند مرتبه است :« کسی که قوانین و اوامر الهی را بزرگ بشمارد براستی آن از تقوا و ترس دلها است.» یعنی بزرگ شمردن اوامر خداوند به خاطر تقوای نسبت به پروردگار است. و همچنین تعظیم و بزرگداشت رسول خدا از تقوی خداست.

۱- سوره حج آیه ۳۲

۲ - تفسیر کبیر ص ۱۱۴ جلد ۲۸

وَثَانِيْهَا:ذِكْرُ اللهِ اِشَارَةٌ اِلَى وُجُوْبِ احْتِرَامِ الرَّسُوْلِ ﷺ وَالْاِنْقِيَادِ لِاَوَامِرِه[1]

و دوم اینکه ذکر خداوند اشاره به واجب بودن احترام رسول و فرمانبرداری از اوامرش می باشد .

وَقَوْلُهُ تَعَالَى : ﴿لَا تَرْفَعُوْااَصْوَاتَكُمْ ﴾ يَحْتَمِلُ وُجُوْهًا ، اَحَدُهَا اَنْ يَكُوْنَ الْمُرَادُ حَقِيْقَةً ، وَذٰلِكَ لِاَنَّ رَفْعَ الصَّوْتِ دَلِيْلُ قِلَّةِ الْاِحْتِشَامِ ، وَتَرْكِ الْاِحْتِرَامِ، وَهَذَامِنْ مَسْأَلَةٍ حُكْمِيَّةٍ وَهِيَ اَنَّ الصَّوْتَ بِالْمَخَارِجِ ، وَمَنْ خَشِيَ قَلْبُهُ ارْتَجَفَ، وَتَضْعَفُ حَرَكَتُهُ الدَّافِعَةُ ، فَلَا يَخْرُجُ مِنْهُ الصَّوْتُ بِقُوَّةٍ ، وَ مَنْ لَمْ يَخَفْ ثَبَتَ قَلْبُهُ، وَ قَوِيَ ، فَرَفْعُ الْهَوَاءِ دَلِيْلُ عَدَمِ الْخَشْيَةِ[2]

و کلام خداوند بلند مرتبه : « بلند نکنید آواز خودتان را »وجوهی را در بر می گیرد اول آنکه منظور، حقیقت آن باشد و آن به دلیل این است که بلند کردن آواز ، دلیل بر کمی حیاو شرم و ترک احترام می باشد. و این از یک مسأله حکمی نشأت می گیرد و آن اینکه به تحقیق صدا به مخارج است و کسی که قلبش بترسد می لرزد و حرکت دافعه او ضعیف می گردد . پس از آن صدا با قوت خارج نمی گردد. و کسی که نترسد قلبش استوار و قوی می باشدپس بلند کردن آواز دلیل بر عدم ترس می باشد.

قَالَ تَعَالَى : ﴿ وَلَوْاَنَّهُمْ صَبَرُوْا حَتَّى تَخْرُجَ اِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ ﴾ [3]اِشَارَةٌ اِلَى حُسْنِ الْاَدَبِ الَّذِيْ عَلَى خِلَافِ مَا اَتَوْابِهِ مِنْ سُوْءِ الْاَدَبِ ، فَاِنَّهُمْ لَوْصَبَرُوْا لَمَا

---

۱ - تفسیر کبیر ص ۱۱۱ ج ۲۸

۲ - تفسیر کبیر ص ۱۱۲ ج ۲۸

۳-سوره حجرات آیه ۵

احْتَاجُوْا اِلَى النِّدَاءِ ، وَاِذَا كُنْتَ تَخْرُجُ اِلَيْهِمْ فَلَا يَصِحُّ اِتْيَانُهُمْ فِىْ وَقْتِ اخْتِلَائِكَ بِنَفْسِكَ اَوْبِاَهْلِكَ اَوْ بِرَبِّكَ ، فَاِنَّ لِلنَّفْسِ حَقًّا ، وَ لِلْاَهْلِ حَقًّا .[1]

خداوند بلند مرتبه فرمود : « اگر آنان صبر می کردند تا به سوی ایشان خارج شوی هر آیینه برایشان بهتر بود» اشاره می کند به حسن ادبی که بر خلاف بی ادبی است که آنان انجام دادند. چون آنان اگر صبر می کردند هر آیینه به ندا احتیاج پیدا نمی کردند واگر به سوی آنان خارج می شدی آمدن آنان نزد تو در وقت خلوت کردن تو با خودت یابا اهل و خانواده خودت یاباپروردگارت درست نمی بود. چون برای نفس حقی و برای اهل خانه حقی است.

قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿ اِنَّ الَّذِيْنَ يُنَادُوْنَكَ مِنْ وَّرَاءِ الْحُجُرَاتِ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُوْنَ ﴾[2] بَيَانًا لِحَالِ مَنْ كَانَ فِى مُقَابَلَةِ مَنْ تَقَدَّمَ ، فَاِنَّ الْاَوَّلَ غَضَّ صَوْتَهُ ، وَ الْآخِرَ رَفَعَهُ. وَ فِيْهِ اِشَارَةٌ اِلَى اَنَّهُ تَرْكٌ لِاَدَبِ الْحُضُوْرِ بَيْنَ يَدَيْهِ وَعَرْضِ الْحَاجَاتِ عَلَيْهِ.[3]

کلام خداوند بلند مرتبه : « هر آیینه آنانکه ترا از پس حجره ها ندا می دهند اکثرآنها نمی فهمند » بیانی است بر حال کسانی که در نقطه مقابل اشخاصی که گذشت قرار دارند زیرا اولی آواز خودش را پست کرد و دیگری آواز خودش رابلند کرد و در آن اشاره ای است بر اینکه بی شک آن ترک ادب حضور در مقابل رسول اکرم ﷺ و عرض حاجت کردن براو است .

---

۱ - تفسیر کبیر ص ۱۱۷ ج ۲۸

۲ - سوره حجرات آیه ۴

۳- تفسیر کبیر ص۱۱۷ ج ۲۸

قَوْلُهُ تَعَالَى : ﴿ اَكْثَرُهُمْ لَايَعْقِلُوْنَ ﴾فِيْهِ بَيَانُ الْمَعَايِبِ بِقَدْرِ مَا فِيْ سُوْءِ اَدَبِهِمْ مِنَ الْقَبَائِحِ[1]کلام خداوند بلند مرتبه:« اکثر آنان نمی فهمند» درآن بیان عیوب است به اندازه زشتی که دربی ادبی آنان می باشد.

قَوْلُهُ: ﴿اَنْ تَحْبَطَ﴾ اِشَارَةٌ اِلَى اَنَّكُمْ اِنْ رَفَعْتُمْ اَصْوَاتَكُمْ وَ تَقَدَّمَتْكُمْ تَتَمَكَّنُ مِنْكُمْ هَذِهِ الرَّذَائِلُ ، وَ تُؤَدِّيْ اِلَى الْاِسْتِحْقَارِ ، وَ اِنَّهُ يُفْضِيْ اِلَى الْاِنْفِرَادِ وَالْاِرْتِدَادِ الْمُحْبِطِ ، وَقَوْلُهُ تَعَالَى:﴿وَ اَنْتُمْ لَاتَشْعُرُوْنَ ﴾ اِشَارَةٌ اِلَى اَنَّ الرِّدَّةَ تَتَمَكَّنُ مِنَ النَّفْسِ بِحَيْثُ لَايَشْعُرُالْاِنْسَانُ ، فَاِنَّ مَن ارْتَكَبَ ذَنْبًا لَمْ يَرْتَكِبْهُ فِيْ عُمْرِهِ تَرَاهُ نَادِمًا غَايَةَ النَّدَامَةِ خَائِفًا غَايَةَ الْخَوْفِ ، فَاِذَا ارْتَكَبَهُ مِرَارًا يَقِلُّ الْخَوْفُ وَالنَّدَامَةُ، وَ يَصِيْرُ عَادَةً مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ اَنَّهُ لَا يَتَمَكَّنُ . [2]

خداوند متعال فرمود : « احتراز از اینکه نابود شود» اشاره بر این است که براستی شما اگر آواز خودتان را بلند کنید و صدای شما از شما سبقت بگیرد این رذایل برای شما ممکن می گردد وموجب حقارت و خواری می شود. و بی شک آن کار باعث انفراد و کناره گیری (مردودیت) محبط می گردد. و کلام خداوند بلند مرتبه « و شما آن را احساس نمی کنید » اشاره بر این است که بی گمان بازگشت و کناره گیری قرار می گیرد در نفس به طوری که انسان آن را احساس نمی کند . زیرا کسی که مرتکب گناهی می گردد که درطول عمرش به آن مرتکب نگردیده است ، می بینی او را که بی نهایت پشیمان و ترسیده است . پس اگر آن را بارها مرتکب شود این

---

۱ - تفسیر کبیر ص۱۱۶ج۲۸

۲ - تفسیر کبیر ص ۱۱۴ ج ۲۸

ترس و پشیمانی کمتر می گردد و عادت می شود به طوری که نمی داند که همانا او نمی تواند.

وَاعْلَمْ اَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ دَلَّتْ عَلَى اَنَّ كُلَّ مَنْ وَسَّعَ عَلَى عِبَادِ اللهِ اَبْوَابَ الْخَيْرِوَ الرَّاحَةِ وَسَّعَ اللهُ عَلَيْهِ خَيْرَاتِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ، وَلَا يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ اَنْ يُقَيِّدَ الْآيَةَ بِالتَّفَسُّحِ فِى الْمَجْلِسِ ، بَلِ الْمُرَادُ مِنْهُ اِيْصَالُ الْخَيْرِ اِلَى الْمُسْلِمِ ، وَ اِدْخَالُ السُّرُوْرِ فِيْ قَلْبِهِ ، وَ لِذَلِكَ قَالَ عليه السلام :لَايَزَالُ اللهُ فِى عَوْنِ الْعَبْدِ مَازَالَ الْعَبْدُ فِيْ عَوْنِ اَخِيْهِ الْمُسْلِمِ .[1]

(و بدان که به تحقیق این آیه دلالت بر این دارد که هر کسی که درهای خیر و برکت و راحتی را بر بندگان خداوند بگشاید خداوند بر او خیر و برکت دنیا و آخرت را می گشاید .و برای عاقل شایسته نیست که آیه را به فسحت و گشادگی در همنشینی مقید کند . بلکه منظور از آن رساندن خیر و برکت بر مسلمان و داخل نمودن خوشحالی و سرور در قلبش می باشد. و به همین دلیل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود همواره خداوند بنده اش را یاری می دهدتا زمانی که بنده ، برادر مسلمان خودش رایاری می دهد .

﴿يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوْا لَاتُقَدِّمُوْا بَيْنَ يَدَى اللهِ وَرَسُوْلِهِ ﴾[2] طَلَبًا لِلْجَمْعِ بَيْنَ اَدَبَى الظَّاهِرِ وَالْبَاطِنِ مِنْ اَهْلِ الْحُضُوْرِ ، وَنَهَى عَنِ التَّقَدُّمَةِ الْمُطْلَقَةِ ،فِى حَضْرَةُ الْاِلَهِيَّةُ وَالْحَضْرَةُ النَّبَوِيَّةُ الْمُتَنَاوِلَةُ لِلتَّقَدُّمَةِ فِى الْاَقْوَالِ وَالْاَفْعَالِ وَحَدِيْثِ النَّفْسِ وَالظُّهُوْرِ بِالصِّفَاتِ وَالذَّاتِ . وَلِحَضْرَةِ كُلِّ اسْمٍ مِنْ اَسْمَاءِ اللهِ تَعَالَى اَدَبٌ يَجِبُ

---

۱ -تفسیر کبیر ص ۲۶۹ جز ۲۹

۲ -سوره حجرات آیه ۱

مُرَاعَاتُهُ عَلَى مَنْ تَجَلَّى اللهُ لَهُ بِهِ ، وَلِكُلِّ مَقَامٍ وَحَالٍ اَدَبٌ يَجِبُ عَلَى صَاحِبِهِ الْمُحَافَظَةُ . فَالتَّقَدُّمَةُ بَيْنَ يَدَى اللهِ فِيْ مَقَامِ الْغِنَاءِ هِيَ الظُّهُوْرُ بِالْاَنَانِيَّةِ فِيْ حَضْرَةِ الذَّاتِ ، وَفِيْ مَقَامِ الْمَحْوِ الظُّهُوْرُ بِصِفَةٍ تُقَابِلُ الصِّفَةَ الَّتِيْ تُشَاهِدُ تَجَلِّيْهَا فِيْ حَضْرَةِ الْاَسْمَاءِ كَالظُّهُوْرِ بِاِرَادَتِهِ فِيْ مَقَامِ الرِّضَاءِ وَمُشَاهَدَةِ الْاِرَادَةِ فِيْ حَضْرَةِ تَجَلِّى اسْمِ الْمُرِيْدِ وَالظُّهُوْرِ بِعِلْمِهِ بِالْاِعْتِرَاضِ فِى مَقَامِ التَّسْلِيْمِ بِحَضْرَةِ الْعَلِيْمِ، وَبِالتَّجَلُّدِ فِيْ مَقَامِ الْعَجْزِ وَمُشَاهَدَةِ الْقَادِرِ وَتَحْدِيْثِ النَّفْسِ فِيْ مَقَامِ الْمُرَاقَبَةِ وَالشُّهُوْدِ الْمُتَكَلِّمِ ، وَبِالْفِعْلِ فِيْ مَقَامِ التَّوَكُّلِ وَالْاِنْسِلَاخِ عَنِ الْاَفْعَالِ فِيْ حَضْرَةِ الْفَعَّالِ ، وَهَذِهِ كُلُّهَا اِخْلَالٌ بِأَدَبِ الْبَاطِنِ مَعَ اللهِ تَعَالَى ، وَاَمَّا الْاِخْلَالُ بِأَدَبِ الظَّاهِرِ مَعَهُ فَكَثَّرَكَ الْعَزَائِمَ اِلَى الرُّخَصِ وَالْاِقْدَامَ عَلَى الْفُضُوْلِ الْمُبَاحَةِ مِنَ الْاَقْوَالِ وَالْاَفْعَالِ وَ اَمْثَالِهِمَا.

« ای کسانی که ایمان آورده اید پیش دستی مکنید رو به روی الله و رسول او» جمع بین ادب ظاهر وادب باطن از اهل حضور و نهی نمودن از پیش دستی و سبقت مطلق در حضور الهی و حضور نبوی که شامل تقدم در اقوال و کارها ودر حدیث نفس و ظاهر شدن نفس با صفات و ذات می شوند و برای حضور هر اسمی از اسمهای خداوند بلند مرتبه ، ادبی است که رعایت کردن آن بر کسی که خداوند برای او به وسیله آن اسم تجلی یابد واجب است و برای هر مقام و حالی ، ادبی است که بر صاحب آن حال و مقام واجب است که آن را حفظ نماید. پس تقدم و پیش دستی در رو بروی الله در مقام غنا و ثروتمندی ، ظهور خودخواهی و انانیت در پیشگاه ذات باری تعالی است و در مقام محو ظهور به صفتی است که مقابل صفتی می باشد که تجلی آن را در حضور اسماء مشاهده می کنی . مانند ظاهر شدن به اراده اش در مقام رضا و مشاهده کردن اراده در هنگام تجلی نام مرید و

ظاهر شدن به علمش با روی گرداندن در مقام تسلیم در حضــور پروردگــار دانا . و تظاهر به شجاعت کردن درمقام عجز و انکساری و مشــاهده کــردن ذات قادر و توانا را، و سخن گفتن با نفس در مقام مراقبه و مشــهود گشــتن متکلم و مشغول شدن با کار در مقام توکل و جدا شدن از افعــال در حضــور ذات اقدس فعال، همــه اینهــا بــه آداب بــاطنی باخــدای تعــالی خلــل وارد می کند. اما خلل درآداب ظاهرش پس در تو قصد کردن به سوی رخصت ها و شانه خالی کردن و اقدام کردن بر چیزهای اضافی مباح از اقوال و کارهــا و امثال این دو را زیاد می کند.

وَ اَمَّا التَّقَدُّمُ بَیْنَ یَدَیِ الرَّسُوْلِ بِاِخْلَالِ اَدَبِ الظَّاهِرِ فَهُوَ کَالتَّقَدُّمِ عَلَیْهِ فِیْ الْکَلَامِ وَالْمَشْیِ وَرَفْعِ الصَّوْتِ وَالنِّدَاءِ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ وَالْجُلُوْسِ مَعَـهُ وَاللَّبْـثِ عِنْدَهُ لِلْاِسْتِئْنَاسِ بِالْحَدِیْثِ وَالدُّخُوْلِ عَلَیْهِ وَالْاِنْصِرَافِ عَنْهُ بِغَیْرِالْاِسْتِئْذَانِ وَاَمْثَالِهِ .

اما پیش دستی نمودن در جلوی رسول خدا ﷺ به ادب ظــاهر خلــل وارد می کند مانند پیش دستی نمودن بر او در سخن گفتن ، راه رفتن ، بلند کردن صدا ، فریاد کردن از بیرون خانه ها ، نشستن و درنگ کــردن نــزد او برای انس گرفتن به صحبت ، وارد شدن بر او و بیرون شدن از نــزد او بــدون اجازه و مانند آن می باشد .

وَ اَمَّا اِخْلَالُ اَدَبِ الْبَاطِنِ مَعَهُ فَکَالطَّمَعِ فِی اَنْ یُطِیْعَهُ الرَّسُوْلُ فِی اَمْرٍ،وَظَنِّ السُّوْءِ فِیْ حَقِّهِ ،وَاَمْثَالِ ذٰلِکَ . وَاَمَّـا الْمُخَالَفَـاتُ الَّتِـیْ تَتَعَلَّـقُ بِالْـاَوَامِرِ وَ النَّـوَاهِیْ وَالْاِقْدَامِ عَلَی الشَّیْءِ قَبْلَ مَعْرِفَةِ حُکْمِ اللهِ تَعَالَی وَحُکْمِ الرَّسُوْلِ فِیهِ فَهِیَ مِنْ سُـوءِ اَدَبِ اَهْلِ الْغَیْبَةِ ، لَاالْحُضُـوْرِ الَّـذِیْ نَحْـنُ فِیـهِ .(وَاتَّقُـوا اللهَ) فِـیْ هَـذِهِ التَّقَـدُّمَاتِ کُلِّهَا،فَاِنَّ مَنِ اتَّقَی اللهَ حَقَّ تُقَاتِهِ لَایَصْـدُرُعَنْهُ اَمْثَـالُ هَـذِهِ التَّقَـدُّمَاتِ فِـی الْمَوَاقِـعِ

الْمَذْكُوْرَةِ .(اِنَّ اللهَ سَمِيْعٌ) لِلتَّقَدُّ مَاتِ الْقَوْلِيَّةِ فِيْ بَابِ اَدَبِ الظَّاهِرِوَلِاَحَادِيْثِ النَّفْسِ فِي بَابِ اَدَبِ الْبَاطِنِ،(عَلِيْمٌ) بِالْفِعْلِيَّاتِ وَالْوَصْفِيَّاتِ وَبِظُهُوْرِالْبَقِيَّاتِ .[1]

اما خلل در آداب باطنی نسبت به او پس مانند طمع بر اینکه رسول ﷺ اورا در امری اطاعت نماید و یا بدگمانی در حق او ﷺ و مانند آن می باشد . اما تخلفاتی که متعلق به امر و نهی و اقدام نمودن بر امری پیش از شناختن حکم خدا و حکم رسول در او می باشد ، پس این از بی ادبی اهل غیبت است نه از بی ادبی اهل حضور که صحبت ما در مورد آن است در این جلو رویها از خدا بترسید. زیرا کسی که از خدا بترسد آن طور که حق و شایسته است از او مانند این زیاده روی ها در مواضع یاد شده صادر نمی شود .(همانا خداوند می شنود) جلو رویهای گفتاری را در باب ادب ظاهر و خواهشهای نفسانی را در باب ادب باطن و او به فعلیات ، وصفیات و ظهور باقی مانده ها دانا است .

﴿يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوْا قُوْا اَنْفُسَكُمْ﴾[2] **« ای کسانی که ایمان آورده اید خویشتن را نگه دارید» (حفظ کنید).**

وَوِقَايَةُ النَّفْسِ عَنِ النَّارِ بِتَرْكِ الْمَعَاصِيْ وَفِعْلِ الطَّاعَاتِ ، وَوِقَايَةُ الْاَهْلِ بِحَمْلِهِمْ عَلَى ذَلِكَ بِالنُّصْحِ وَالتَّأْدِيْبِ . **نگاهداشتن نفس از آتش به ترک گناهان و انجام طاعات و عبادات و نگه داشتن اهل و خانواده با واداشتن آنان به آن با نصیحت کردن و ادب نمودن.**

---

۱ - تفسیر قرآن کریم ابن عربی ص ۵۱۷ جلد ۲

۲ - سوره تحریم آیه ۶

وَرُوِیَ اَنَّ عُمَرَ ؓ قَالَ حِیْنَ نَزَلَتْ : یَا رَسُوْلَ اللهِ ﷺ نَقِیْ اَنْفُسَنَا ، فَکَیْفَ لَنَا بِاَهْلِنَا ؟ فَقَالَ ﷺ : تَنْهَوْهُنَّ عَمَّا نَهَاکُمُ اللهُ عَنْهُ ، وَتَأْمُرُوْهُنَّ بِمَا اَمَرَکُمُ اللهُ بِهِ ، فَیَکُوْنُ ذَلِكَ وِقَایَةً بَیْنَهُنَّ وَبَیْنَ النَّارِ.

و روایت شد به تحقیق عمر ؓ هنگامی که این آیه نازل شد گفت : « ای رسول خدا ﷺ نفس های مان را نگه داشتیم پس اهل خانواده مان را چگونه نگه داریم ؟» پس پیامبر اکرم ﷺ فرمودند :« نهی می کنید آنها را از آنچه که خداوند شما را از آن نهی کرد و امر می کنید آنها را به آنچه که خداوند شما را به آن امر کرد . پس آن نگهدارنده ای بین آنها و بین آتش می باشد .»

وَاَخْرَجَ ابْنُ الْمُنْذِرِ وَالْحَاکِمُ وَ صَحَّحَهُ ،وَجَمَاعَةٌ عَنْ عَلِیٍّ کَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ، اَنَّهُ قَالَ فِی الْآیَةِ : عَلِّمُوْا اَنْفُسَکُمْ وَ اَهْلِیَکُمُ الْخَیْرَ ، وَاَدِّبُوْهُمْ . وَالْمُرَادُ بِالْاَهْلِ عَلَی مَاقِیلَ مَا یَشْمُلُ الزَّوْجَةَ وَالْوَلَدَ وَالْعَبْدَ وَالْاَمَةَ . وَاسْتُدِلَّ بِهَا عَلَی اَنَّهُ یَجِبُ عَلَی الرَّجُلِ تَعَلُّمُ مَا یَجِبُ مِنَ الْفَرَائِضِ ، وَتَعْلِیمُهُ لِهَؤُلَاءِ . وَ اَدْخَلَ بَعْضُهُمُ الْاَوْلَادَ فِی الْاَنْفُسِ لِاَنَّ الْوَلَدَ بَعْضُ النَّفْسِ یَعْنِیْ مِنْ اَبِیْهِ . وَ فِی الْحَدِیْثِ رَحِمَ اللهُ رَجُلًا : قَالَ یَا اَهْلاهْ صَلَاتَکُمْ وَصِیَامَکُمْ زَکَاتَکُمْ مِسْکِینَکُمْ یَتِیْمَکُمْ جِیْرَانَکُمْ لَعَلَّ اللهَ یَجْمَعُکُمْ مَعَهُ فِی الْجَنَّةِ . وَقِیلَ : اِنَّ اَشَدَّالنَّاسِ عَذَابًا یَوْمَ الْقِیَامَةِ مَنْ جَهِلَ اَهْلَهُ[1]

ابن منذر وحاکم آن را روایت نموده اند و آن راصحیح دانسته اند جماعتی از علی ؓ روایت کردند: براستی او درمورد این آیه گفت : به نفس ها و اهلتان خیرو نیکی را بیاموزید و آنها را ادب نماییدومنظور از اهل

---

۱ - تفسیر روح المعانی ص۱۳۷ جز۲۸-۳۰ سطر ۲۱

بر اساس آنچه گفته شد آنچه شامل همسر و فرزند ، برده و کنیز می شود و استدلال می کنند که به تحقیق بر مرد واجب است که بیاموزد فرائضی را که واجب می باشد و آن را به اهل خویش نیز تعلیم دهد و بعضی از آنـان اولاد را داخل در انفس نموده اند . زیرا که فرزند بعضی از نفـس یعنـی بعضـی از پدرش می باشد . و در حدیث آمده است خداوند رحمت کند مـردی را کـه گفت یا اهل من نماز ،روزه و زکات خیش را بجا آوریـد وحقـوق مسـکین و یتیم و همسایگان خویش را مراعات کنید تا که خداونـد شـما را همـراه بـا اهلتان در بهشت جمع کند و آمده است: بی گمان شدیدترین مردم از نظـر عذاب در روز قیامت ، کسی است که اهل خود را نشناسد .

هَذِهِ آيَاتٌ اَدَّبَ اللهُ تَعَالَى بِهَا عِبَادَهُ الْمُـؤْمِنِيْنَ فِيمَـا يُعَـامِلُوْنَ بِـهِ رَسُـوْلَ اللهِﷺ مِنَ التَّوْقِيْرِ وَ التَّجْلِيْلِ وَالْاِحْتِرَامِ وَالْاِعْظَامِ ، فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَـالَى :﴿ يَـا اَيُّهَـا الَّذِيْنَ آمَنُوْا لَا تُقَدِّمُوْا بَيْنَ يَدَى اللهِ وَرَسُوْلِهِ﴾[1]

اَىْ لَاتَسْرَعُوْا فِى الْاَشْيَاءِ بَيْنَ يَدَيْهِ اَىْ قُبُلَهُ ، بَلْ كُوْنُوْا تَبَعًا لَهُ فِى جَمِيْـعِ الْاُمُوْرِ حَتَّى يَدْخُلَ فِى عُمُوْمِ هَذَا الْاَدَبِ الشَّرْعِىِّ .

این آیاتی است که خداوند بلند مرتبه به وسیله آن بندگان مؤمنش را ادب آموخت در آنچه که با رسول خدا ﷺ انجام می دهنـد از جملـه ایـن آداب بردباری و احترام ، تجلیل و بزرگ شـمردن رسـول مـی باشـد. پـس خداوند تبارک و تعالی فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده اید پیش دسـتی نکنید روبه روی خدا و رسولش »یعنی شتاب نکنید در امور در مقابل او بلکه پیرو او در تمامی امور باشید تا اینکه در عموم این ادب شرعی داخل شود

---

۱ - سوره حجرات آیه ۱

حَدِيْثُ مَعَاذٍ ﷺ حَيْثُ قَالَ لَهُ النَّبِیُّ ﷺ : حِيْنَ بَعَثَهُ اِلَی الْيَمَن : بِمَ تَحْكُمُ؟ قَالَ : بِكِتَابِ اللهِ تَعَالَی . قَالَ ﷺ : فَاِنْ لَمْ تَجدْ ؟ قَالَ :بِسُنَّةِ رَسُول اللهِ ﷺ .قَالَ ﷺ : فَاِنْ لَمْ تَجدْ ؟ قَالَ ﷺ : اَجْتَهِدُ رَأْيِیْ . فَضَرَبَ فِیْ صَدْرِهِ ، وَقَالَ :اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّـذِیْ وَفَّقَ رَسُولَ رَسُـولِ اللهِ ﷺ لِمَـا يَرْضَـی رَسُـوْلُ ﷺ . وَقَـدْ رَوَاهُ اَحْمَـدُ وَ اَبُـودَاوُدَ وَالتِّرْمِذِیُّ وَابْنُ مَاجَةَ.

حديث معاذ ﷺ آنجایی که نبی اکرم ﷺ هنگامی کــه اورابــه یمــن فرستاد به او فرمود :« به چه چیزی حکم و داوری می کنی ؟ گفت:به کتــاب خداوند بلند مرتبه. فرمود ﷺ: اگر نیافتی؟ پس گفت:به سنت رسول خــداﷺ فرمود: پس اگر نیافتی ؟ گفت ﷺحکم می کنم به رأی خــودم . پــس زد بــر سینه اش و گفت سپاس خدایی را که موافق گرداند فرستاده رسول خــدا را بر آنچه رسول خدا ﷺ راضی است.»

فَلِغَرَض مِنْهُ اَنَّهُ اَخَّرَ رَأْيَهُ وَنَظَرَهُ وَاجْتِهَادَهُ اِلَی مَابَعْدَ الْكِتَاب وَالسُّنَّةِ، وَلَوْ قَدَّمَهُ قَبْلَ الْبَحْثِ عَنْهُمَا لَكَانَ مِنْ بَابِ التَّقْدِيْمِ بَيْنَ يَدَی اللهِ وَرَسُـوْلِهِ.**پس به دلیل غرض و هدفی این کار را نمود از جمله اینکه بی شک او رأی و نظر و اجتهاد خودش را بعد از کتاب و سنت آورد و اگر آن را مقدم می نمود هــر آیینــه از باب تقدیم و پیش دستی در جلوی خدا و رسولش می بود .**

قَالَ عَلِیُّ بْنُ اَبِیْ طَلْحَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاس رَضِـیَ اللهُ عَنْهُمَـا :لَاتُقَـدِّمُوْا بَـيْنَ يَدَیِ اللهِ وَرَسُوْلِهِ ، لَاتَقُوْلُوْا خِلَافَ الْكِتَـاب وَالسُّـنَّةِ . وَقَـالَ عُفِـیَ عَنْـهُ : نُهُـوْا اَنْ

يَتَكَلَّمُوْا بَيْنَ يَدَىْ كَلَامِهِ . وَ قَالَ مُجَاهِدُ: لَا تَفْتَاتُوا عَلَى رَسُولِ اللهِ ﷺ بِشَىْءٍ حَتَّى يَقْضِيَ اللهُ تَعَالَى عَلَى لِسَانِهِ .[1]

علی بن ابی طلحه از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است:« پیش دستی نکنید روبه روی خدا و رسولش و خلاف قرآن و سنت نگویید» و نویسنده کتاب ـ عفی عنه ـ از ابن عباس اینگونه روایت کرده است: نهی شدند از اینکه جلوتر از رسول خداسخن بگویند و مجاهد گفت :« رسول خدا را با اصرار مجبوربه فرمان دادن به چیزی نکنید تااینکه خداوندبلندمرتبه برزبانش فرمان دهد».

﴿ وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْاَرْضِ مَرَحًا اِنَّ اللهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُوْرٍ ﴾[2]**«و هرگز با تکبر از مردم روی بر مگردان و در زمین با غرور و تبختر راه مرو که خداوند هرگز متکبر خود ستا را دوست ندارد»**

اَیْ وَلَا تَمُدُّ عَنْهُمْ ، وَ لَا تُوَلِّهِمْ صَفْحَةَ وَجْهِكَ تَكَبُّرًا الخ . (وَ لَا تَمْشِ فِىْ الْاَرْضِ مَرَحًا) اَیْ فَرَحًا وَ بَطَرًا الخ .[3] **از آنان درنگذر و صورتت را از آنان از روی تکبر و خود بزرگ بینی بر مگردان. و بر روی زمین خرامان یعنی شاد و خوشحال راه مرو.**

---

۱ - تفسیر قرآن ص۲۲۰ ج۴ سوره حجرات آیه ۱

۲ - سوره لقمان آیه ۱۸

۳ - تفسیر مظهری ص۲۵ ج۷ جزء ۲۱ سوره ۳۱

اَلْبَابُ الْحَادِی وَ الثَّلَاثُونَ فِیْ ذِکْرِ الْاَدَبِ وَ مَکَانهِ مِنَ التَّصَوُّفِ : وَ الْـاَدَبُ تَقَعُ فِیْ حَقِّ بَعْضِ الْاَشْخَاصِ مِنْ زِیَادَةِ مُمَارَسَةٍ وَ زِیَادَةِ الْقُـوَّةِ مَـا اَوْدَعَ اللهُ تَعَـالَی فِیْ غَرَائِزِهِمْ ، کَمَا قَالَ رَسُولُ اللهِﷺ: اَدَّبَنِیْ رَبِّیْ فَاَحْسَنَ تَأْدِیْبِیْ. [1]

باب سی و یکم در بیان ادب و قدر و منزلـه آن در تصـوف اسـت: و ادب در حق بعضی از افراد با تمرین و ممارست فـراوان و نیـروی بسـیار از آنچه خداوند آن را در غرایز ایشان نهاده است واقع می گردد همـانطور کـه رسول خدا ﷺ فرمود:« پروردگارم مرا ادب نمود پس مرا نیکو ادب نمود.»

وصیت پنجم لقمان حکیم متعلق به ادب ومعاشرت است در این آداب و معاشرت چهار چیز ذکرشده است. اول همراه مردم درحرف زدن و ملاقـات کردن به نحو متکبرانه و روی گردان ممانعـت نمـوده دوم بـر زمـین رفتـار متکبرانه ممانعت شدهسوم در میان مردم به طرزمیانه روی راه رفتن چهارم بلند و با شور و شعف حرف زدن ممانعت شده و در عـادات و شـمایل نبـی کریم ﷺ همه چهار چیز مذکور جمع شده است. [2]

﴿وَاقْصِدْ فِیْ مَشْیِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ﴾[3] **«و در رفتارت میانـه روی کن و آواز خودرا فرود آر.»**

اَلثَّالِثُ: هُوَ اَنَّ لُقْمَانَ اَرَادَ اِرْشَادَ ابْنِهِ اِلَی السَّدَادِ فِی الْاَوْصَافِ الْاِنْسَـانیَّةِ، وَالْاَوْصَافِ الَّتِیْ هِیَ لِلْمَلَكِ الَّذِیْ هُوَ اَعْلَی مَرْتَبَةً مِنْهُ ، وَالْاَوْصَـافِ الَّتِـیْ لِلْحَیَـوَانِ

---

۱ -عَوَارِفُ الْمَعَارِفِ ص ۱۵۰ سطر ۱۲، مَعَارِفُ الْقُرْآنِ پاره۲۱ سوره لقمان ۳۱ ص ۱۳۴.

۲ – معارف القرآن جزء ۲۱ سوره لقمان ۳۱ ص ۱۳۴

۳ – سوره لقمان آیه ۱۹

الَّذِیْ هُوَ اَدْنٰی مَرْتَبَةً مِنْهُ . فَقَوْلُهُ: ﴿وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوْفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ ﴾[1] اِشَارَةٌ اِلَی الْمَكَارِمِ الْمُخْتَصَّةِ بِالْاِنْسَانِ ، فَاِنَّ الْمَلَكَ لَا يَأْمُرُ مَلَكًا آخَرَ بِشَیْءٍ ، وَلَا يَنْهَاهُ عَنْ شَیْءٍ . وَقَوْلُهُ : ﴿وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِی الْاَرْضِ مَرَحًا﴾الَّذِیْ هُوَ اِشَارَةٌ اِلَی عَدَمِ التَّكَبُّرِ وَالتَّبَخْتُرِ اِشَارَةٌ اِلَی الْمَكَارِمِ الَّتِیْ هِیَ صِفَةُ الْمَلَائِكَةِ ،فَاِنَّ عَدَمَ التَّكَبُّرِ وَالتَّبَخْتُرِ صِفَتُهُمْ .وَقَوْلُهُ:﴿وَاقْصِدْ فِیْ مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ﴾ اِشَارَةٌ اِلَی الْمَكَارِمِ الَّتِیْ هِیَ صِفَةُ الْحَيَوَانِ.[2]

و سوم اینکه لقمان قصد نمود ارشاد و راهنمایی فرزندش را به سوی راستی و درستی در اوصاف انسانی و اوصافی که برای فرشته است فرشته ای که آن در مرتبه والاتر از اوست و اوصاف حیوانی که آن در مرتبه پایین تر از او می باشد،نمود. پس کلام خداوند بلند مرتبه :«به کار نیک امر کن و از کار زشت و ناپسندباز دار.»اشاره ای است به سوی مکارمی که مختص به انسان می باشد. چون فرشته امر نمی کند فرشته دیگری را به چیزی و نهی نمی کند او را از چیزی و کلام خداوند بلند مرتبه« و بر مگردان چهره خودت را از مردم یعنی به تکبر و راه مرو خرامان در زمین » که آن اشاره ای است به عدم تکبر و غرور اشاره ای است به سوی مکارمی که آن صفت فرشتگان می باشد . زیرا که زیرا عدم تکبر و غرور صفت آنها می باشد.و کلام خداوندبلندمرتبه (و میانه روی کن در رفتار خودت و پست کن آواز خودت را.) اشاره ای است به مکارمی که آن صفت حیوان است.

---

۱ - سوره لقمان آیه ۱۷

۲ - تفسیر کبیر ص۱۵۰ جزء۲۵

(وَاقْصِدْ فِيْ مَشْيِكَ)بَعْدَ الْاِجْتِنَابِ عَنِ الْمَرَحِ فِيْهِ، اَىْ تَوَسَّطْ بَيْنَ الدَّبِيْبِ وَالْاِسْرَاعِ مِنَ الْمَقْصَدِ، وَهُوَ الْاِعْتِدَالُ.[۱] **ومیانه روی کن دررفتارخودت بعد از دوری نمودن از خرامیدن درآن یعنی میانه روی کن بین آهسته و تند در رفتار و آن اعتدال می باشد.**

بعضی ادبهای مجلس

به هر حال از آیت و هر دو حدیث متعلق به آداب مجلس یکی این خبر معلوم شد که برای مردم مجلس ، لازم است که برای کسانی که به مجلس می آیند ، جا بدهند. خبر دوم این ثابت شد که کسی از جای خود بلند نشود.

خبرسوم : برای صاحب مجلس این ثابت شد اگر ضرورت می دانست که بعضی مردم را از مجلس بلندکند و از بعضی از آیت و حدیث ثابت می شود که برای آیندگان به مجلس ، ادب این است که در هر مکان ، جای نشستن بود بنشینند .کسانی که قبلا در مجلس نشسته بودند باید جایی را باز کنند تا دیگران که وارد مجلس می شوند جای شوند . چنانچه که در صحیح بخاری در رابطه با سه نفری که در مجلس حاضرشد ذکر است که یکی از آنها در مجلس جا نیافت به یک گوشه ای نشست نبی اکرم ﷺ توصیف و تعریف او را نمود.

مسأله :جزء ادبهای مجلس یکی این است که وسط دو نفرکه با هم نشسته اند بدون اجازه ایشان ننشیند چرا که دو نفر در یک جا نشسته اند بنا به مصلحت خاصی در آنجا نشسته اند.حضرت اسامه بن زیدلیثی رضی الله عنه

---

۱ – ص۸۱ جزء۲۱ سطر ۱۱

روایت کرده است که نبی اکرم ﷺ فرموده(لَا يَحِلُّ لِرَجُلٍ اَنْ يُفَرِّقَ بَيْنَ الْاِثْنَيْنِ اِلَّا بِاِذْنِهِمَا)[1] **جایز نیست برای شخصی که دو نفر را از هم جدا کنند مگر به اجازه آنها. به این جهت به اعتباراسلوب قرآنی در حقیقت یک ضابطه مهمی است که هم عقلی است وهم نقلی. کسانی ازمردم که احکام را نمی دانند ، از دانشمندان بپرسند و به آن عمل کنند و بر ناآگاهان فرض است که به راهنمایی دانشمندان عمل کنند و این حکم واضح قرآن است و عقلی هم است .**[2]

وَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ ﴾اَیْ لَا تُبَالِغْ فِی الْكَلَامِ ، وَلَا تَرْفَعْ صَوْتَكَ فِیْ مَا لَا فَائِدَةَ فِيهِ. قَالَ:﴿ اِنَّ اَنْكَرَ الْاَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيْرِ﴾وَقَالَ مُجَاهِدُ وَغَيْرُ وَاحِدٍ : اِنَّ اَقْبَحَ الْاَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيْرِ اَیْ غَايَةُ مَنْ رَفَعَ صَوْتَهُ اَنَّهُ يُشْبِهُ بِالْحَمِيْرِ فِیْ عُلُوِّهِ وَرَفْعِهِ . وَمَعَ هَذَا هُوَ بَغِيْضٌ اِلَى اللهِ ، وَهَذَا التَّشْبِيْهُ فِیْ هَذَا بِالْحَمِيْرِ يَقْتَضِیْ تَحْرِيْمَهُ وَذَمَّهُ غَايَةَ الذَّمِّ ، لِاَنَّ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ قَالَ : لَيْسَ لَنَا مِثْلُ السُّوْءِ الْعَائِدِ فِیْ هِبَتِهِ كَالْكَلْبِ ؟يَقِیْءُ ، ثُمَّ يَعُوْدُ فِیْ قَيْئِهِ.وَ قَالَ النَّسَائِیُّ عِنْدَ تَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ : حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ ،حَدَّثَنَا اللَّيْثُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ رَبِيْعَةَ ، عَنِ الْاَعْرَجِ ، عَنْ اَبِیْ هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِیِّ ﷺ ، قَالَ : اِذَا سَمِعْتُمْ صِيَاحَ الدِّيَكَةِ فَاسْأَلُوا اللهَ مِنْ فَضْلِهِ ، وَاِذَا سَمِعْتُمْ نَهِيْقَ الْحَمِيْرِ فَتَعَوَّذُوْا بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ ، فَاِنَّهَا رَأَتْ شَيْطَانًا.[3]

---

۱ - معارف القرآن سوره مجادله جزء ۲۸ ص ۲۶

۲ - معارف القران سوره نحل پاره ۱۴ ص ۱۰۰

۳ -تفسیرابن کثیر ۴۵۵ قرآن عظیم ص ۲۵۵ جلد ۲۷

و کلام خداوند بلند مرتبه « پست کن صدای خـودت را » یعنـی در کلام مبالغه نکن وآواز خودت را بدون فایده بلند مکن .خداوند بلنـد مرتبـه فرمود :« همانا بدترین صداها، صدای خران است»و مجاهد وبسیاری گفتند : « بی گمان زشت ترین صداها صدای خران است» یعنی نهایـت کسـی کـه آوازش را بلند می کند این است که براستی شبیه به خـران مـی گـردد در بلندی و علو آن . و با وجود این ، آن نزد خداوندگار زشت و ناپسند اسـت و این تشبیه نمودن آن به خران تحریم و نکوهش بسیار آن را اقتضامی کند . زیرا که رسول خدا ﷺ فرمود: کسی که به عطا و بخشش خویش بر می گردد و قصد پس گرفتن آن را دارد مانند سگی است که قی می کند و سـپس بـر می گردد در قی خود یعنی آن را می خورد » و نسائی در تفسـیر ایـن آیـه گفت : روایت کرد برای ما قتیبهٔ بن سعید و روایت کرد برای ما لیث از جعفر بن ربیعهٔ از اعرج و او از ابی هریره واز پیامبر اکرم ﷺ فرمود :« هنگامی کـه آواز خروس را شنیدند از خداوند فضل و برکت آن را طلب کنید و هنگـامی که آواز خران را شنیدید پس به خداوند پناه ببرید از شیطان پس چـون آن شیطانی را دیده است.»

﴿يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوْا اِذَا قِيْلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوْا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوْا يَفْسَحِ اللهُ لَكُمْ وَاِذَا قِيْلَ انْشُزُوْا فَانْشُزُوْا يَرْفَعِ اللهُ الَّذِيْنَ آمَنُوْا مِنْكُمْ وَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ ﴾ [1]

«ای اهل ایمان هرگاه گفتندکه درمجالس خودجـای رابـر یکـدیگر فراخ دارید امرخدا رابشنوید تاخدا برای شما وسعت و گشادگی ایجاد نماید و هر گاه گفتند که از جای خود برای توسعه مجلس یا کـار خیـر دیگـر بـر

---

۱ – سوره مجادله آیه ۱۱

خیزید نیز حکم خدا را اطاعت کنید که خدا مقام اهل ایمان و صاحبان علـم را رفیع می گرداند .»

بِاَنْ یَقْذِفَ فِیْ قَلْبِهِ نُوْرًا فَیَنْفَسِحَ لَهُ وَیَقْبَلَهُ کَمَا وَرَدَ فِیْ حَـدِیثٍ.[1] **به اینکه خداوند در قلبش نوری را بیندازد پس بر او گشاده کند و آن را قبول نمایـد. همانطور که در حدیث آمده است.**

وَ اعْلَمْ اَنَّ لَفْظَ الشَّرْحِ غَیْرُ مُخْتَصٍّ بِالْجَانِبِ الْحَقِّ لِاَنَّهُ وَارِدٌ فِـی الْاِسْـلَامِ فِیْ قَوْلِهِ: ﴿اَفَمَنْ شَرَحَ اللهُ صَدْرَهُ لِلْاِسْلَامِ ﴾[2] ، وَفِی الْکُفْرِ فِیْ قَوْلِهِ: ﴿وَلَکِـنْ مَـنْ شَرَحَ بِالْکُفْرِ صَدْرًا ﴾.[3]

و بدان به تحقیق لفظ شرح (وسعت و گستردگی) مختص به جانب حق نمی باشد . زیرا که آن هم در اسلام آمده است مانند کلام خداوند «آیـا کسی که خداوند سینه او را برای اسلام وسعت بخشید» و هم در کفر آمـده است « و اما کسی که سینه او وسعت یافت به کفر»

قَالَ الْمُفَسِّرُوْنَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآیَةُ سُئِلَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ ، وَقِیْلَ لَهُ : کَیْفَ یَشْرَحُ اللهُ صَدْرَهُ ؟ فَقَالَ ؈ :یَقْذِفُ فِیْهِ نُوْرًاحَتَّی یَنْفَسِحَ وَیَنْشَـرِحَ .فَقِیْـلَ لَـهُ : وَهَلْ لِذَلِكَ مِنْ اَمَارَةٍ یُعْرَفُ بِهَا ؟ فَقَالَ ؈ : (الْاِنَابَةُ اِلَی دَارِ الْخُلُـوْدِ ، وَالتَّجَـافِیْ عَنْ دَارِالْغُرُوْرِ ، وَالْاِسْتِعْدَادُ لِلْمَوَاتِ قَبْلَ نُزُوْلِ الْمَوْتِ)[4].

---

۱ - تفسیر جلالین ص۱۲۴ سطر ۱۴

۲ - سوره زمر آیه ۲۲

۳ - سوره نحل آیه ۱۰۶

۴ - تفسیر کبیر ص۱۸۲ ج ۱۳

مفسرین گفتند :هنگامی که این آیه نـازل شـد ازرسـول خـدا ﷺ پرســیده شــد:چگونه خداوندســینه او را وســعت مــی بخشــد؟پس رسول خدا ﷺ فرمودند :« در قلب او نوری را می اندازد تا اینکه وسعت یابد و گشاد گردد». پس گفته شد آیا برای آن نشانه ای است که بـه وسـیله آن شناخته شود؟» پس رسول خدا ﷺفرموده :« بازگشت بـه سـوی آخـرت و دوری گزیدن از دنیا و آمادگی برای مردن قبل از فرا رسیدن مرگ ».

حاشیه: وحفظ احترام او چه حاضر و چه غایب وچه زنده و چه مـرده باشد. و پرداختن به حقوق او تاجایی که امکان آن باشدبدون کوتاهی کردن.

اَلْمَسْاَلَةُ الْاُوْلَی: قَالَ ابْنُ عَبَّاس : اِذَا قِیْلَ لَکُمُ ارْتَفِعُوْا فَـارْتَفِعُوْا . وَاللَّفْـظُ یَحْتَمِلُ وُجُوْهًا ؛ اَحَدُهَا: اِذَا قِیْلَ لَکُمْ قُوْمُوْا لِلتَّوْسِعَةِ عَلَی الدَّاخِلِ فَقُوْمُوْا.وَثَانِیْهَا :اِذَا قِیْلَ لَکُمْ قُوْمُوْا مِنْ عِنْدِ رَسُوْلِ اللهِ ﷺ ،وَلَا تَطُوْلُوْا فِی الْکَلَـامِ فَقُوْمُـوْا وَلَـاتَرْکَزُوْا مَعَهُ ، کَمَا قَالَ : (وَلَامُسْتَأْنِسِیْنَ لِحَدِیْثٍ اِنَّ ذَلِکُـمْ کَـانَ یُـؤْذِی النَّبِـیَّ)وَهُـوَ قَـوْلُ الزَّجَّاجِ .وَثَالِثُهَا : اِذَا قِیْلَ لَکُمْ قُوْمُوْا اِلَی الصَّلَاةِ وَالْجِهَادِ وَاَعْمَالِ الْخَیْرِ،وَتَأَهَّبُوْا لَـهُ فَاشْتَغِلُوْا بِهِ ،وَتَأَهَّبُوْا لَهُ ، وَلَا تَتَثَاقَلُوْا فِیْهِ . قَالَ الضَّحَّاكُ وَابْنُ زَیْدٍ : اِنَّ قَوْمًا تَثَاقَلُوْا عَنِ الصَّلَاةِ فَأُمِرُوْا بِالْقِیَامِ لَهَا اِذَا نُوْدِیَ.[1]

مسأله اول: ابن عباس گفت : اگر به شما گفته شد که بلند شوید پس بلند شوید و این کلام چند احتمال دارد؛ یکی آنکه اگر به شماگفته شد کـه برای گسترش بر داخل شونده برخیزید پس برخیزید.دوم آنکه اگر به شـما گفته شد از نزد رسول خدا ﷺ برخیزیـد و کـلام را طـولانی نسـازید پـس

---

۱ - تفسیر کبیر ص۲۷۰ ج۲۹

برخیزید و در نزد او درنگ نکنید. همانطور که گفت:«نزد پیامبر به خاطر تکلم و صحبت درنگ نکنید »همانا آن پیامبر را آزار می دهد»و آن کلام زجاج است. وسوم اینکه اگر گفته شد برخیزید به نماز و مبارزه و اعمال نیکو و برای آن آماده گردید پس به آن مشغول گردید و برای آن آماده گردید و در آن کاهلی نکنید . ضحاک و ابن زید گفتند : همانا قومی کاهلی (تنبلی) می کردند از نماز خواندن پس امر شدند که به آن قیام کنند هنگامی که نماز ندا داده می شود .

﴿فَافْسَحُوْايَفْسَحِ اللهُ لَكُمْ﴾ [1] اَي افْسَحُوْا مِنْ ضَيْقِ التَّنَافُسِ فِي الْجَاهِ وَالنَّخْوَةِ، فَاِنَّهُ مِنَ الْهَيْأَةِ النَّفْسَانِيَّةِ، وَاسْتِيْلَاءِ الْقُوَّةِ السَّبُعِيَّةِ ، وَرُكُوْدِ النَّفْسِ فِيْ ظُلْمَةِ الْاَنَانِيَّةِ ، وَ احْتِجَابِهَا عَنِ الْاَنْوَارِ الْقَلْبِيَّةِ وَالرُّوْحِيَّةِ ، فَتَنَزَّهُوْا عَنْهَا يَفْسَحِ اللهُ لَكُمْ بِالتَّجْرِيْدِ عَنِ الْهَيْأَةِ الْبَدَنِيَّةِ ، وَالْاِمْدَادِ بِالْاَنْوَارِ، فَتَنْشَرِحُ صُدُوْرُكُمْ تَنْفَسِحُ وَيَتَّسِعُ مَكَانُكُمْ فِيْ فَضَاءِ عَالَمِ الْقُدْسِ.[2]

«پس وسعت وگشایش ایجاد نماییدتا خداوند برای شما وسعت ببخشد» . یعنی تنگی رقابت در جاه و تکبر را کنار بگذارید چون آن از هیأت نفسانی و سلطه و چیرگی قوای درندگی و سقوط نفس در تاریکی خود خواهی وپوشیده بودن آن از انوار قلبی و روحی است پس از آن پاک گردید تا خداوند برای شما به وسیله جدا کردن از هیأت بدنی و به یاری انوار ، فراخی بخشد. پس سینه هایتان فراخ و گسترده گردد ومکانتان در فضای عالم قدس وسعت یابد.

۱- سوره مجادله آیه ۱۱

۲ - تفسیر قرآن کریم ابن عربی ص۶۱۴ ـ ج ۲

﴿فَمَنْ يُرِدِ اللهُ اَنْ يَّهْدِيَهُ ﴾[1] مِنْ هَذِهِ الْقُوَى لِلْاِنْقِيَادِ لِلْعَقْلِ ﴿يَشْرَحْ صَدْرَهُ﴾ اَیْ يَسْهَلْ عَلَيْهِ ، وَيَجْعَلْ وَجْهَهُ الَّذِیْ يَلِیَ الْقَلْبَ ذَانُتُوء وَسَّعَهُ لِقَبُوْلِ نُوْرِهِ، وَمُمْكِنًا مِنِ اسْتِسْلَامِهِ لَهُ . ﴿وَمَنْ يُّرِدْ اَنْ يُّضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا﴾ [2]يُعْسِرْ عَلَيْهِ ، وَيُعْجِزْهُ عَنْ ذَلِكَ ،﴿حَرَجًا﴾ ذَا ظُلْمَةٍ وَ قُصُوْرِ اسْتِعْدَادٍ عَنْ قَبُوْلِ النُّوْرِ ، كَاَنَّمَا يُزَاوِلُ اَمْرًا مُمْتَنِعًا فِی الْإِسْتِنَارَةِ بِنُوْرِ الْقَلْبِ، وَطَلَبِ الْفَيْضِ مِنْهُ عَلَى هَذَا التَّأْوِيْلِ الَّذِیْ ذَكَرْنَاهُ.**«و کسی که خداوند بخواهد» او را هدایت کند از این توانایی ها برای فرمانبرداری و اطاعت از قلب ، سینه او را فراخ می گرداند . یعنی بر او نرم و آسان می کند و چهره او را که نزدیک قلب است خروشان و وسیع برای قبول نورش قرار می دهد و آن را برای تسلیم در برابر او آماده می کند. «و کسی را که بخواهد او را گمراه سازد سینه اش را تنگ قرار می دهد.» بر او سخت می گرداند و او را از آن عاجزمی گرداند (تنگی) دارای تاریکی و کمی استعداد و آمادگی از قبول نور گویا که تلاش می کند بر امر محال در طلب روشنایی کردن به نور قلب و طلب بهره و فیض نمودن از آن بر این تأویلی که ذکر نمودیم.**

وَ عَلَى الْمَعْنَى الظَّاهِرِ الْمُرَادُ مِنَ الْآيَةِ السَّابِقَةِ ﴿فَمَنْ يُّرِدِ اللهُ اَنْ يَّهْدِيَهُ﴾ لِلتَّوْحِيْدِ ﴿يَشْرَحْ صَدْرَهُ ﴾ بِقَبُوْلِ نُوْرِالْحَقِّ وَاِسْلَامِ الْوُجُوْدِ اِلَى اللهِ بِكَشْفِ حُجُبِ صِفَاتِ نَفْسِهِ عَنْ وَجْهِ قَلْبِهِ الَّذِیْ يَلِیَ النَّفْسَ فَيَنْفَسِحُ لِقَبُوْلِ نُوْرِ الْحَقِّ . ﴿وَ مَنْ يُّرِدْ اَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا ﴾ بِاسْتِيْلَائِهَا عَلَيْهِ وَ ضَغْطِهَا لَهُ ، كَاَنَّمَا يَصْعَدُ

---

۱ - سوره انعام آیه ۱۲۵

۲ - سوره انعام آیه ۱۲۵

فِیْ سَمَاءِ رُوْحِهِ مَعَ تِلْكَ الْهَیْأَةِ الْبَدَنِیَّةِ ، وَ ذَلِكَ اَمْرٌ مُحَالٌ ، كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللهُ رِجْسَ التَّلَوُّثِ بِالتَّعَلُّقَاتِ الْمَادِّيَّةِ اَوْرِجْسَ التَّعَذُّبِ بِالْهَیْأَةِ الْبَدَنِیَّةِ عَلَى الَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ .[1] **و بر معنی ظاهر منظور ازآیه سابق این است که هرکسی را که خداوند بخواهد به توحید و خداپرستی هدایت کند سینه او را با قبول نور حق و تسلیم وجود به خداوند با برداشتن حجاب صفات نفسش از چهره قلبش که نزدیک نفس می آید وسعت می بخشد پس برای قبول نور حق فراخ می گردد و هر کسی را که بخواهد گمراه سازد ،سینه او را تنگ و باریک قرار می دهد با چیرگی و سلطه و فشار آوردن نفس بر او گویا که در آسمان روحش همراه آن هیأت بدنی بالا می رود . و آن امری محال و نشدنی است و همچنین خداوند نجاست آلودگی به تعلقات مادی و یا نجاست عذاب به هیأت بدنی را بر کسانی که ایمان نمی آورند قرار می دهد.**

﴿ اَفَمَنْ شَرَحَ صَدْرَهُ لِلْاِسْلَام ﴾[2]بِنُوْرِهِ حَالَ الْبَقَاءِ بَعْدَ الْفَنَاءِ ، وَنَقَّى قَلْبَهُ بِالْوُجُوْدِ الْمَوْهُوْبِ الْحَقَّانِيِّ فَيَسَعُ صَدْرُهُ الْحَقَّ وَالْخَلْقَ مِنْ غَيْرِ احْتِجَابٍ بِاَحَدِهِمَا عَنِ الْآخَرِ، فَيُشَاهِدُ التَّفْصِيْلَ فِيْ عَيْنِ الْوَحْدَةِ وَالتَّوْحِيْدَ فِيْ عَيْنِ الْكَثْرَةِ، وَالْاِسْلَامُ هُوَ الْفَنَاءُ فِى اللهِ وَتَسْلِيْمُ الْوَجْهِ اِلَيْهِ .اَىْ شَرَحَ صَدْرَهُ فِى الْبَقَاءِ لِاِسْلَامِهِ وَجْهَهُ حَالَ الْفَنَاءِ ، فَهُوَ عَلَى نُوْرٍ مِّنْ رَّبِّهِ يَرَى رَبَّهُ. (فَوَيْلٌ لِّلَّذِيْنَ قَسَتْ قُلُوْبُهُمْ) مِنْ قَبُوْلِ ذِكْرِ اللهِ لِشِدَّةِ مَيْلِهَا اِلَى اللَّذَّاتِ الْبَدَنِيَّةِ وَ اِعْرَاضِهَا عَنِ الْكَمَالَاتِ الْقُدْسِيَّةِ (اُولَئِكَ فِيْ ضَلَالٍ مُّبِيْنٍ)عَنْ طَرِيْقِ الْحَقِّ مُتَشَابِهًا فِى الْحَقِّ وَ الصِّدْقِ مَثَانِى لِتَنَزُّلِهَا عَلَيْكَ فِيْ

---

۱ - تفسیر قرآن کریم ابن عربی ص ۴۰۲ ــ ج۱

۲- سوره مجادله آیه۱۱

مَقَامِ الْقَلْبِ قَبْلَ الْفَنَاءِ وَبَعْدَهُ ، فَتَكُوْنُ مُكَرَّرَةً بِاعْتِبَارِ الْحَقِّ وَ الْخَلْقِ ، فَتَارَةً يَتْلُوْهَا الْحَقُّ وَتَارَةً يَتْلُوْهَا الْخَلْقُ ، تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُوْدُ اَهْلِ الْخَشْيَةِ مِنَ الْعُلَمَاءِ بِاللهِ لِانْفِعَالِهَا بِالْهَيْأَةِ النُّوْرَانِيَّةِ الْوَارِدَةِ عَلَى الْقَلْبِ النَّازِلِ اَثَرُهَا اِلَى الْبَدَنِ ، ثُمَّ تَلِيْنُ جُلُوْدُهُمْ وَقُلُوْبُهُمْ وَاَعْضَائُهُمْ بِالْاِنْقِيَادِ وَالسَّكِيْنَةِ وَالطُّمَأْنِينَةِ اِلَى ذِكْرِ اللهِ ، ذَلِكَ هُدَى اللهِ بِالْاَنْوَارِ الْيَقِيْنِيَّةِ ، يَهْدِيْ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ اَهْلِ عِنَايَتِهِ .[1] **«آیا کسی که سینه اش را برای اسلام با نورش» در حالت بقای بعد از فنا فراخ گرداند و قلبش را با وجود موهوب حقانی پاک گرداند پس سینه اش حق و خلق را در برمی گیرد ، بدون پنهان شدن با یکی از آنها از دیگری. پس جدایی را در عین اتحاد و یگانگی و توحید را در عین کثرت مشاهده می کند. و اسلام همان فنا و نابودی در خداوند بلند مرتبه و تسلیم نمودن وجه به او می باشد یعنی سینه اش را در بقا به دلیل تسلیم نمودن وجهش در حالت فنا فراخ گرداند پس او بر نوری از پروردگارش می باشد، پروردگارش را می بیند (پس وای بر کسانی که قلبهای آنانسخت گردید)و از قبول ذکر خداوند به دلیل شدت گرایش آن به لذتهای بدنی و روی برگرداندن آن از کمالات قدسی سرباز زدند آنان در گمراهی آشکار از راه حق هستند ، در حالی که متشابه است آن ذکر الله درحق و صدق به آیات مکرر به خاطر فرود آمدن آن بر تو در مقام قلب قبل از فنا و بعد از آن. بنابراین به اعتبار حق و خلق مکرر می باشد پس گاهی حق آن رامی خواند و گاهی خلق .**

پوست علمای خاشع و با تقوای الهی از آن می لرزد به خاطر متاثر شدن از هیأت نورانی که وارد بر قلب می شود که آن اثرش به بدن نزول

---

۱ - تفسیر قرآن کریم ابن عربی ص ۳۷۸ ـ ج۲

می کند.پس پوست و قلب و اعضای آنان با فرمانبرداری و آرامش و اطمینان به ذکرخداوند نرم می شود.آن هدایت خداوند به وسیله انوار یقینی است وبه وسیله آن کسی را که بخواهدازاهل عنایتش هدایت می کند.

فَيَتَّسِعُ لَهُ وَيَنْفَسِحُ ، وَهُوَ مَجَازٌ وَ كِنَايَةٌ عَنْ جَعْلِ النَّفْسِ مُهَيَّأَةً لِحُلُوْلِ الْحَقِّ فِيْهَا، مُصَفَّاةً عَمَّا يَمْنَعُهُ وَيُنَافِيْهِ كَمَا اَشَارَ اِلَيْهِ ﷺ حِيْنَ قِيْلَ لَهُ :كَيْفَ الشَّرْحُ يَا رَسُوْلَ اللهِ ؟ فَقَالَ: نُوْرٌ يُقْذَفُ فِي الصَّدْرِ، فَيَنْشَرِحُ لَهُ، وَيَنْفَسِحُ . فَقِيْلَ: هَلْ لِذَلِكَ مِنْ آيَةٍ يُعْرَفُ بِهَا يَارَسُوْلَ اللهِ ؟ فَقَالَ عليه السلام : الْاِنَابَةُ اِلَى دَارِ الْخُلُوْدِ ، وَالتَّجَافِيْ عَنْ دَارِ الْغُرُوْرِ ، وَالْاِسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ قَبْلَ لِقَاءِ الْمَوْتِ .[1]

پس برای او وسعت می یابد و گشاده می گردد و آن مجاز و کنایه از این است که خداوند نفس را آماده برای فرود آمدن رحمت حق در آن و پاک و صاف از آنچه که آن را منع می کند و با آن مخالف است قرار می دهد . همانطور که رسول خدا ﷺبه آن اشاره نمود هنگامی که به ایشان گفته شد : ای رسول خدا وسعت و گستردگی سینه چگونه است ؟فرمود: « نوری است که در سینه انداخته می شود پس برای او وسیع و گشاده می گردد .» گفته شد : ای رسول خدا ﷺ آیا برای آن نشانه و علامتی است که به وسیله آن شناخته شود؟فرمود ﷺ :« بازگشت به سوی آخرت و دوری از دنیا و آماده شدن برای مرگ قبل از فرا رسیدن مرگ.»

يَقُوْلُ تَعَالَى: مُؤْذِنًا عِبَادَهُ الْمُؤْمِنِيْنَ ،وَآمِرًا لَهُمْ اَنْ يُحْسِنَ بَعْضُهُمْ اِلَى بَعْضٍ فِي الْمَجَالِسِ ﴿يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوْا اِذَا قِيْلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوْا فِي الْمَجَالِسِ﴾[2]وَ

---

۱ - روح المعانی ص۲۰ ـ جزء ۸ سطر ۴
۲ - سوره مجادله آیه۱۱

قُرِئَ فِی الْمَجْلِسِ ﴿فَافْسَحُوْا يَفْسَحِ اللهُ لَكُمْ ﴾وَ ذَلِكَ اَنَّ الْجَزَاءَ مِنْ جِنْسِ الْعَمَـلِ ، كَمَا جَاءَ فِی الْحَدِيْثِ الصَّحِيحِ: مَنْ بَنَی لِلَّهِ مَسْجِدًا بَنَی اللهُ لَهُ بَيْتًا فِی الْجَنَّةِ . وَ فِی الْحَدِيثِ الْآخَرِ :وَ مَنْ يَسَّرَ عَلَى مُعْسِرٍ يَسَّرَ اللهُ عَلَيْهِ فِی الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ ، وَ اللهُ فِی عَوْنِ الْعَبْدِ مَا كَانَ الْعَبْدُ فِی عَوْنِ اَخِيْهِ .[1]

خداوند بلند مرتبه می فرماید در حالیکه به بندگان مؤمنش اعـلام می دارد و آنان را به نیکی نمودن یکـدیگر در مجـالس امـر مـی کنـد(ای کسانی که ایمان آورده اید چون گفته شد به شما کـه گشـاده بنشـینید در مجلسها) و خوانده شد (در مجلس)« پس جای را گشاده کنید تا خدا بـرای شما گشاده کند»و آن به این دلیل است که جزاء و پـاداش از جـنس عمـل می باشد. همانطور که در حدیث صحیح آمد : « کسی که برای خدا مسجدی را بنا کند خداوند برای او خانه ای در بهشت بنا می کند» و در حدیث دیگـر آمده است:« کسی که مشکلی را برگرفتاری آسان گرداند خداوند در دنیـا و آخرت بر او آسان می گرداند و خداوند بنده را یاری می کنـدتا وقتـی کـه ایشان برادرش را یاری می کند».

قِيْلَ :لَمَّا وَرَدَ اَبُوْ حَفْصٍ الْعِرَاقِيُّ جَاءَ اِلَيْـهِ الْجُنَيْـدُ (رح)، فَـرَأَى اَصْـحَابَ حَفْصٍ وُقُوْفًا عَلَى رَأْسِهِ ، يَأْتَمِرُوْنَ لِاَمْرِهِ ، لَايُخْطِئُ اَحَدٌ مِنْهُمْ ، فَقَالَ :يَا اَبَـا حَفْـصٍ اَدَّبْتَ اَصْحَابَكَ اَدَبَ الْمُلُوْكِ ! فَقَالَ : لَا وَلَكِنْ حُسْنُ الْاَدَبِ فِی الظَّاهِرِ عُنْوَانُ الْاَدَبِ فِی الْبَاطِنِ .[2]

---

۱ - تفسیر قرآن عظیم ص۳۴۲ ــ ج۴ ــ للامام الحافظ ابی الغداءاسماعیل ابن کثیر

۲ - عوارف معارف ص۱۵۰ سطر ۱۹

وگفته شد هنگامی که ابوحفص عراقی وارد شد، جنید نزد او آمد، پس دید اصحاب حفص را در حالی که بالای سراوایستاده و دستوراتش را اجرا می نمودند وهیچ یک ازآنان خطا نمی کردند، پس گفت :« ای ابا حفص اصحاب خودت رامانند ادب نمودن پادشاهان ادب نمودی » پس گفت :« نه ولی حسن ادب در ظاهرعلامت ادب در باطن است.»

اَلْبَابُ الثَّانِیْ وَالثَّلَاثُونَ فِی آدَابِ الْحَضْرَةِ الْاِلَهِیَّةِ لِاَهْلِ الْقُرْبِ:کُلُّ الْآدَابِ تَتَلَقَّی مِنْ رَسُوْلِ اللهِ ﷺ، فَاِنَّهُ عَلَیْهِ السَّلَامُ مَجْمَعُ الْآدَابِ ظَاهِرًاوَ بَاطِنًا ، وَ اَخْبَرَ اللهُ تَعَالَی عَنْ حُسْنِ اَدَبِهِ فِی الْحَضْرَةِ بِقَوْلِهِ تَعَالَی: «مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَی» . وَهَذَا غَامِضَةٌ مِنْ غَوَامِضِ الْآدَابِ اُخْتُصَّ بِهَا رَسُوْلُ اللهِﷺ، اَخْبَرَ اللهُ تَعَالَی عَنِ اعْتِدَالِ قَلْبِهِ الْمُقَدَّسِ فِی الْاِعْرَاضِ وَالْاِقْبَالِ، اَعْرَضَ عَمَّا سِوَی اللهِ ، وَتَوَجَّهَ اِلَی اللهِ، وَتَرَكَ وَرَاءَ ظَهْرِهِ الْاَرْضِیْنَ وَ الدَّارَ الْعَاجِلَةَ بِحُظُوْظِهَاوَالسَّمَوَاتِ وَالدَّارَالْآخِرَةَبِحُظُوْظِهَا .[1]

باب سی و دوم در آداب حضرت الهی برای مقربان : تمامی آداب از رسول اکرم ﷺ گرفته می شود چون ایشان ﷺ مجمع تمامی آداب ظاهری و باطنی می باشند و خداوند بلند مرتبه از حسن ادب او در درگاه الهی خبر داد . با کلام خود (کجروی نکرد چشم پیامبر و از مقصد تجاوز ننمود) و این امر پیچیده ای از پیچیدگی های آداب است که رسول خدا ﷺ به آن اختصاص داده شد. خداوند بلند مرتبه از میانه روی قلب پاک او در روی گرداندن و روی آوردن خبر داد. روی گرداند از آنچه غیر خدا است و به خداوند بلند مرتبه روی آورد و زمینها و دنیا و بهره های آن را و آسمانها و آخرت و بهره های آن را در پشت سر رها نمود.

---

۱ - عوارف معارف ص۱۵۱سطر ۲۸

وَقَالَ ذُوالنُّونِ (رح): اِذَا خَرَجَ الْمُرِيْدُ عَنْ حَدِّ اسْتِعْمَالِ الْآدَابِ فَاِنَّهُ يَرْجِعُ مِنْ حَيْثُ جَاء.[1] **ذوالنون (رح) فرمود: اگر مرید از حد استعمال آداب خارج شود پس بی شک او برمی گردد از جایی که آمده است .**

وَاَيْضًا قَالَ ابْنُ الْمُبَارَكِ : نَحْنُ اِلَى قَلِيْلٍ مِنَ الْاَدَبِ اَحْوَجُ مِنَّا اِلَى كَثِيرٍ مِنَ الْعِلْمِ![2] **همچنین ابن مبارک گفته است :ادب کم برای ماسودمندتر از علم زیاد است .**

بدان که رعایت آداب صحبت و مراعات شراط از ضروریات این راه است تا راه افاده و استفاده مفتوح گردد وَبِدُوْنِهَا لَا نَتِيْجَةَ لِلصُّحْبَةِ، وَلَا ثَمَرَةَ لِلْمَجْلِسِ.**(و بدون آن هیچ نتیجه ای برای صحبت و هیچ فایده ای برای همنشینی نیست) بعضی از آداب وشرائط ضروریه در معرض بیان آورده می شود بگوش هوش باید شنید.**

بدان که طالب راه باید که روی دل خود را از جمیع جهات گردانیده متوجه پیر خود سازد و با وجود پیر بی اذن او به نوافل و اذکار نپردازد و در

---

۱ - عوارف معارف ص۱۵۳ سطر ۳۳

۲ - وَقَالَ اَيْضًا : لِلْمَعَارِفِ بِمَنْزِلَةِ التَّوْبَةِ اسْتَأْنِفْ ص۱۵۳ عَوَارِفُ . وَبِمِثْلِ هَذَا فِيْ الرِّسَالَةِ الْقُشَيْرِيَّةِ ص۱۴۰

بَابُ الْآدابِ طُبِعَ بِمِصْرَ (ذکر استنباط الاحکام منهم)الاول فِيهِ اسْتِحْبَابُ سُلُوْكِ الْاَدَبِ مَعَ الْاَكَابِرِ كَمَا فَصَّلَ عُمَرُ ﷛ فی ایقاظ النبی ﷺ **الخ**

(عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری الحنیفی ص ۱۸۶ ج۱۰ باب الصعید الطیب وضوء المسلم یکفیه من الماء)

حضور او به غیر او التفات ننماید و به کلیت خود متوجه او بنشیند حتی که به ذکر هم مشغول نشود مگر آن که او امر کند و غیر از نماز فرض وسنت در حضور او ادا نکند . هر گاه وسایل دنیای دنیّه را آداب دقیقه در کار است وسائل الی الله را بر وجه اتم و اکمل رعایت این آداب لازم خواهد بود وَمَهْمَااَمْكَنَ (تا آنجایی که ممکن است)در جایی نایستد که سایه او بر جامه او یا بر سایه او افتد و بر مصلای او پا ننهد و در موضای او طهارت نکند و به ظروف خاصه او استعمال نکند و در حضور او آب نخورد وطعام تناول ننماید و با کسی سخن نگوید . بلکه متوجه احدی نگردد ودر غیبت پیر در جانبی که اوست پا دراز نکند و بزاق دهن به آن جانب نیندازدوهر چه از پیر صادر شود آنرا صواب داندا‌گر چه به ظاهر صواب ننماید .او هر چه می کند از الهام می کند و به اذن کار می کند(الخ **تحفة السالکین** که تصنیف خواجه محمدپارسا (رح) است که اول خلیفه شاه نقشبند است) و در کلی وجزئی اقتدا به پیرکند . چه در خوردن وپوشیدن و چه در خفتن و طاعت کردن نماز را به طرز او بباید کرد و فقه را از عمل او اخذ نمود. الخ [1].

و طلب خوارق کرامات از پیر نکند اگر چه آن طلب به طریق خواطر و وساوس باشد و واقعه ای که روی دهد ازپیر پنهان ندارد وتعبیر وقایع از او طلب کند و بی ضرورت و بی اذن از او جدا نشود.

اَلطَّرِيْقُ كُلُّهَا آدَابٌ ، فَمَنْ لَزِمَ الْآدَابَ بَلَغَ مَبْلَغَ الرِّجَالِ الخ. [1]

(راه و طریقه همه اش آداب است وکسی که آداب را لازم گرفت رسیده است به جایی که مردان رسیده اند) و آوازخود رابر آواز او بلند

---

۱ - تحفة السالکین ص۱۲۰

۱- تحفة السالکین ص۱۳۸ در بیان ذکر لسانی و قلبی الخ

نکند و سخن بلند با او نگوید که سوء ادب است و هر فیضی و فتوحی که برسد ، آن را به توسط پیرتصور نماید واگر در واقعه بیند که فیضی ازمشایخ دیگر رسیده است ، آن رانیز از پیرداند و بداندکه چون پیر ، جامع کمالات وفیوض است.فیض خاص ازپیر مناسب است استعداد خاص مرید ملایم کمال شیخی از شیوخ که صورت افاضه از وی ظاهر شده است به مرید رسیده است . لطیفه ای از لطایف پیرکه مناسبت به آن فیض دارد و به صورت آن شیخ ظاهر شده است به واسطه ابتلای مریدان ولطیفه را شیخ دیگر خیال کرده است و فیض را از آنان دانسته این مغلط عظیم است .

بدان که گفته اند اَلشَّیْخُ یُحْیِیْ وَ یُمِیْتُ(شیخ زنده می کند و می میراند) الخ و مراد از حیات و موت فنا و بقا است که به مقام ولایت و کمال می رساند. الخ [۲]

۲- مکتوب امام دفتر اول حصه پنجم ص ۱۲۲ مکتوب ص ۲۹۲ مطبوعه لاهور پاکستان تسهیل مقامات ص۴۹

فصل سوم

دربیان طریقه اصحاب کرام ﷺ و شناختن طریقه صوفیه ما تقدم ـ رحمهم الله تعالی ـ و در بیان مدح طریقه علیه نقشبندیه ـ رحمهم الله تعالی ـ بدان که مقصود از خلقت انسان تحصیل معرفت خالق است

کَمَا وَرَدَ فِیْ قَوْلِهِ تَعَالَی :﴿ وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْاِنْسَ اِلَّا لِیَعْبُدُوْنِ ﴾[1] اَیْ لِیَعْرِفُوْنِ. همانطورکه خداوندبلندمرتبه فرمود : «و من جن و انس را نیافریدم مگر برای اینکه مرابه یکتایی پرستش کنند.»یعنی تا مرا بشناسند.

ورسیدن به اعلی مراتب قرب و اخلاص وفایز شدن به اقصی مراتب شهودواحسان وبعثت انبیای کرام ـ علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام ـ به جهت همین است صحابه کبار و اهل بیت اطهار به ادراک شرف صحبت رسول خداﷺبا مقامات عرفانی رسیدند از تجلیات اسماء و صفات گذشته به تجلیات ذاتیه فایز شدند و به یمن صحبت مقدس تصفیه قلوب و تزکیه نفوس و تهذیب اخلاق ، نقد حال ایشان بود وطریقه ایشان متوسط است در هر امر از اکل و شرب و لباس و مسکن و مالوفات و عادات و در اعمال و احوال کمال متابعت حضرت مصطفی ﷺ داشتند . اما کثرت نوافل و عبادات و ترک مألوفات و اختیار ریاضات شدیده و اعمال شاقه از این اکابر دین

۱- سوره ذاریات آیه۵۶(وَمَاخَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ)ونیافریدم پریان وآدمیان را از اهل ایمان(اِلَّا لِیَعْبُدُوْنِ) مگر تا مرا بپرستندویانیافریدیم مجموع ایشان رامگرامرکنیم به عبادت و همه را امرکرده ایم(وَمَااُمِرُوْا اِلَّالِیَعْبُدُوااللهَ)ومجاهدگفت نیافریدیم ایشان رامگرتامرا بشناسند. وهمه او را می شناسند، غایتش اینکه بعضی فرمان نمی برند و برخی درعبادت شریک می گیرند و دقائق این آیت حواله بجواهرالتفسیر است (تفسیر حسینی ص ۱۱۸۹)

مروی نیست مگر به ندرت.چراکه در آیه شریفه وارد شده﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّيْنِ مِنْ حَرَجٍ﴾[1]«و در دین برای شما هیچ حرج و تنگنایی نیست» وبا این همه علو درجات قرب خدا ، مصدر خوارق عادات چندان نبودند ، که کثرت این امور از مقتضیات علو مقامات نیست . تابعین این درجات عالیه را از فیض صحبت ایشان یافتند و اتباع تابعین این مرتبه علیاء را از برکت صحبت ایشان جستند و بعد از قرن صحابه و تابعین اکابران طریقت و پیشوایان حقیقت متقدمین برای حصول مقامات سلوک عبارت از زهد و انابت و توبه و قناعت و توکل و رضا و تسلیم وغیرها است مجاهدت شاقه و ریاضات شدیده اختیار کردند و بنای طریق ایشان بر کم خوردن و کم خفتن و کم گفتن و کم با خلق بودن و خلاف نفس و دوام طهارت ودوام ذکر نهادند و ریاضات کثیره اختیار کردند. بعضی را هزار رکعت نماز و بعضی را پانصد وظیفه بود . کسی هر روزی دو ختم کلام و کسی یک ختم می نمود. کسی چهل سال خواب نکرد . بعضی تاهفتاد سال پشت در زمین ننهاد. کسی هفتاد حج با احرام از اماکن بعیده و کسی پنجاه حج سر و پا برهنه بی زاد و راحله ادا نموده .برخی صوم وصال تا ده و بیست بلکه چهل روز اختیار نموده ترک اوطان کرده در صحرا و کوه به برگ درختان و بیخ گیاه و لباس از کهنه افتاده پیوند بر پیوند می ساختند. یکی کلاه پنجاه ساله بر سر یکی گلیم سی ساله دربر داشته از غلبه حالات و مقتضای کمالی که به ایشان عطافرموده بودند، مجاهدات شاقه برایشان آسان می شد .

ثُمَّ ازْدَادَ الْبُعْدُ عَنْ عَهْدِ النُّبُوَّةِ وَ شَمْسِ الرِّسَالَةِ ، وَارْتَفَعَ الْاَنْوَارُالْحَقَّانِيَّةُ ، فَتَقَاصَرَهِمَمُ اَكْثَرِ الطَّالِبِيْنَ عَنْ هَذِهِ الْمُجَاهَدَاتِ الشَّاقَّةِ اِلَّا مَنْ شَذَّمِنْهُمْ وَ نَدَرَ .

---

۱ -سوره حج آیه ۷۸« و در دین بر شما تنگنایی قرار نداد» مشقت واشکال و نساخت بر شما در دین هیچ تنگی»

سپس به تدریج فاصله زمانی از عهد پیامبر اکرم و خورشید رسالت زیادگردیدوانوار حقانی از بین رفتند.پس همت بیشتر طالبان ازاین تلاشها و مجاهدات سخت کم گردید مگرکسانی از میان آنان نادر و کمیاب می باشند.

لهذا حق ﷻ حضرت خواجه خواجگان و پیر پیران امام الطریقه برهان الحقیقهٔ مرهم ناسور(داروی دردبی درمان) دلهای دردمند حضرت خواجه بهاءالدین نقشبند مشکل گشاء (رح) را که از سادات کرامند برای فیض رسانی خلق طریقه جدید ، عنایت فرمودند.

✓ **مصرع : خاص کند بنده ای مصلحت عام را**

کسی از ایشان سؤال کرد که درویشی شما موروثی است یا مکتسب فرمودند : که «به حکم جَذَبَةٌ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تُوَازِیْ عَمَلَ الثَّقَلَیْنِ.[1]**(جذبه ای از**

---

۱ – قَالَ النَّبِیُّ ﷺ: جَذَبَةٌ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تُوَازِیْ عَمَلَ الثَّقَلَیْنِ(**پیامبر اکرم ﷺفرمود : جذبه ای از جذبات الهی برابر است با عمل جن و انس**)

كَمَا قَالَتِ الصُّوْفِيَّةُ: اِنَّ لِرَبِّكُمْ فِیْ اَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ ، اَلَا فَتَعَرَّضُوْا لَهَا ، فَاِنَّ جَذَبَةً مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تُوَازِیْ عَمَلَ الثَّقَلَيْنِ .مرقات المفاتيح ص۱۴۶ اَلْجُزْءُ الثَّالِثُه **همان طور که صوفیه گفت : همانا برای پروردگار در ایام زندگانی شما وزشهای روحانی است آگاه باشید وخودرا درمعرض آنها قرار دهید . پس همانا جذبه ای از جذبات الهی برابر است با عمل جن و انس.**

وَاعْلَمْ: اَنَّ الطَّرِيْقَةَ النَّقْشبَنْدِيَّةَ تَنْتَهِیْ اِلَی الشَّيْخِ خَواجَةِ بَهَاءِالدِّيْنِ النَّقْشبَنْدِیِّ ، وَ لَنَذْكُرُ بَعْضًا مِنْ مَنَاقِبِهِ ، فَنَقُوْلُ: اَصْلُ هَذِهِ الطَّرِيْقَةِ الخَواجَةُ بَهَاءُالدِّين النَّقْشبَنْدِیُّ ـ قُدِّسَ سِرُّهُ الْعَزِيزُ ـ اسْمُهُ الشَّرِيفُ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبُخَارِیُّ كَانَ نِسْبَتُهُ فِی الطَّرِيْقِ اِلَی السَّيِّدِ اَمِيْرِ كَلَالٍ ، وَ تَلَقَّنَ مِنْهُ الذِّكْرَ ، وَ تَرَبَّی اَيْضًا مِنْ رُوْحَانِيَّةِ الشَّيْخِ عَبْدِالْخَالِقِ الْغَجْدَوَانِیِّ. سُئِلَ هُوَ عَنْ طَرِيْقِهِ، وَ قِيْلَ : اِنَّهَا مُكْتَسَبَةٌ اَوْ مَوْرُوْثَةٌ ؟ فَقَالَ : شَرَفْتُ بِمَضْمُوْنِ جَذَبَةٍ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تُوَازِیْ عَمَلَ الثَّقَلَيْنِ الخ. البضاعة المزجاة لمن يطالع المرقاة ص۷ ج۱

جذبات الهی برابر است باعمل جن و انس) به این سعادت مشرف شــده ام» تا دوازده سال مدارس بخارا را با دست مبارک خود پاک نمودنــد و از غایــت تواضع بر نقش قدم سلک سر نهاده از جناب الهی حاجت خود می خواستند و از کمال شفقت و رحمت بر خلق الله که شیوه مرضیه ایشان بود این همــه مجاهدات شاقه که از اکابر صوفیه ما تقدمه بود برهمم قاصره سالکان ، شاق دانسته به جناب الهی تضرع نمودند و تا دوازده روز سر به سجده نهاده دعا فرمودند که الهی مرا طریقه ای عنایت کن آسان وســهل کــه البتــه موصــل باشد. دعای ایشان به اجابت رسید وطریقه ای جدیده الهام گردید مشابه به طریقۀ انیقۀ صحابه کرام ــ علیهم الرضوان ــ که آسان تر است و موصل تر و روش طریقه ایشان ، دوام توجه به قلب است و کثرت ذکر به لحاظ مــذکور و اقتصار بر فرایض و سنن مؤکده متوسط در همه اموراز نوافل و عبادات وترک عادات از اکل و شرب و لباس و غیرها و حفظ قلب از خواطر و التزام صحبت شیخ مقتدا و رعایات آداب او به حضور و غیبت . پس طریقه علیه نقشبندیه که عین طریقه صحابه کرام است ، البته از طرق دیگر افضل شد و به دســت اکابر این طریقه بیعت کردن و سلوک باطن نمودن اولی و اهم گشت .حضرت نقشبند صاحب می فرمودند :«که حق ــ جــل ســلطانه ـــ مــرا طریقــه ای

بدان‌براستی‌طریقه‌نقشبندی به‌شیخ‌خواجه‌بهاء الدین‌نقشبندی‌منتهی می شود و ما و بعضی از مناقب ایشان را ذکر می کنیم پس می گوییم : اصل این طریقــه ، خواجــه بهاء الدین نقشبندی ــپاک و منزه باد سر عزیز او ــ می باشد و اسم شریف ایشان، محمد بن محمدبخاری است ونسبت اودرطریق‌به سید امیر کلال می رسد و از او ذکر را فراگرفت و همچنین نزد روحانیت شیخ عبدالخالق غجدوانی تربیت شــد ، و از اودربــاره طریقــت سؤال شد و گفته شد : آیا آن کسب شده است یا ارث گذاشته شده؟ پس گفت : مشــرف گردیدم به مضمون این حدیث : جذبه ای از جذبات الهی برابر است با عمل جن و انس .

عنایت کرده اند که در آن محرومی نیست یافت بسیار است به فضـل الهــی فیضها می رسد» می فرمودند «طریقه ما عروة الوثقی است چنــگ در ذیــل متابعت حضرت رسالت پناهﷺ زدن است و اقتدا به آثار صحابه کرام کــردن است در این طریقه به اندک عمل فتوح بسیار اســت ؛ امــا رعایــت متابعــت سنت کار بزرگ . هر که از این طریقه ما رو گردانــد خطــر دیــن دارد» مــی فرمودند :«ما فضلیانیم ما مرادانیم در طریقه ما مجاهده نیــست» حضـــرت خواجه نقشبنــد ـ قدس سره ـ می فرمودند : « که طریقه ما اِنْـدِرَاجُ النِّهَایَـةِ فِیْ الْبَدَائَـةِ است ما نهایت را در بدایت درج می کنیم» معنی این عبــارت آن است که انجذاب و محبتی که منتهیان سلاسل دیگر را در نهایت میسر می شود، در این طریقه علیه انجذاب و محبت که در ابتدا پیدا می شود ، مندرج است زیرا که انجذاب منتهی روحی است و از مبتدی جذب قلبــی . و چــون قلب برزخ است میان روح و نفس، پس در ضمن جذب قلبی، جذب روحــی نیز حاصل است و تخصیص کردن این اندراج را به این طریقه علیه (هر چند این معنی در جمیع جذبات حاصل است) بنا بر آن است که اکابر این خانواده طریقی از برای حصول این معنی وضع نموده اند و مسلکی از بــرای وصــول این مطلب که تقدیم جذبه است تعیین کردند و سلاسل دیگر را ایــن معنــی بر سبیل اتفاق گاهی میسر می شود و ضابطه به دست ندارنــد و ایضــا ایــن بزرگواران را در مقام جذبه شأن خاص است که دیگران را نیست واگر هست نادراست و لهذابعضی ایشان را دراین مقام بی آنکه قطع منازل سلوک نماید فنا و بقایی شبیه به فنا و بقای ارباب سلوک حاصل می شودو شربی از مقــام تکمیل که تشبیه به مقام سیر عن الله بالله است نیز به دست می آید که بــه آن تربیت مستعدان می نماید. بدان که مراد از انــدراج نهایــت در بــدایت ، اندراج صورت نهایت است در بدایت و حقیقت نهایت که اندراج اودربــدایت

شود، محال است.سؤال :چونکه اندراج صورت نهایت دربدایت شدندحقیقت می آید که نقشبند صاحب لفظ صورت را در عبارت خود ذکرمی کرد . جواب تواند بود که عدم اتیان لفظ صورت به عبارت خود برای ترغیب طـلاب ایـن طریقه عالیه بوده باشد.

بدان ای طالب صادق که حضرات خواجگان مـا ــ قـدس سـرهم ــ طریقی را اختیار کرده اند که به هیچ یک اینها متعنّت نیستند و این طریـق ایشان را گفته اند به آن شخص می ماند که به کعبه می خواهد رود بـر بـال کبوتری نشسته وچشم خودراپوشیدوهنگامی که گشاددیدکه درکعبه است.

✓**بیت :**

مور خواهد که تا به کعبه رود — کی میسـر شود ورا بـی پـر
چه کنـد تـا میسرش گـردد — سفـر کعبـه از بخـــار ز پـر
بـرود تـــا کبـــوتری یابـد — که آشیانش به کعبه است مقر
به قــدمهــای او در آویـــزد — تـا رسانـــد ورا به کعبه مگر
کعبه آن حضرت و کبوتر پیر — مـور ذات تو ای ضعیف بصـر
گرجزآن می کنی که گفت‌نظام — همــه کارت هبا شنــاس هدر

دیگرآنکه طریقهٔ حضرات خواجگان ما ــ قدس الله ارواحهم ــ نسخه ای جامعه است . گفته اند مر طریق جمیع اولیاء الله را و مسمی است **بسلسلة الذهب لنفاسة** و شرفه و طریق اهل بیت این اسـت زیـرا موصـل اسـت بـه مقصود .چون بدایت این نهایت دیگران اسـت . بایددانسـت کـه درمشـایخ نقشبندیه ــ رحمة الله علیهم ــتصرفات عجیبه و غریبه اند .مثل که توجه بر قلوب طالبان فرمایند اجرای ذکر در قلوبشان می نمایند و القـای سـکینت می فرمایند. مانند جمع کردن همت بر کاری آن کار موافـق همـت ایشـان می شود یعنی تأثیر در طالب و سلب مرض از مریض و افاضه توبه در عاصـی

و تصرف دردلهای مردم تاکه محبت نمایندوتعظیم کنندودرمدارک ایشان تا که متمثل شود درآن واقعات عظیمه اطلاع برنسبت اهل الله از احیاء و اهـل قبورواشراف برخواطر مردم وکشف وقایع مستقبله ودفع بلیه نازله و ازحالی به حالی بردن وازمقامی به مقامی رسانیدن،کاراین مقربان درگاه است.

✓ **بیت :**

نقشبندند ولی بنـد به هـر نقش نینـد

هردم از بوالعجبی نقش دیگر می بینند

وگفته اند هرکس به کمترین خادمـان ایـن مخـدومان پیونـددهر آیینه به مقصود و مطلوب رسد

✓ **ابیات :**

نقشبندیه عجب قافـــله ســـالارنـد

که بـرند از ره پنهـان به حرم قافله را

از دل ســـالـک ره جاذبه صحبتــشان

می برد وسوســه خلوت و فکر چلــه را

طاعنی گر کنداین طایفه راطعن قصــور

حــاش لله که بر آرم به زبان این گله را

همه شیران جهان بسته این‌سلسله اند

روبه ازحیله‌چه‌سان‌بگسلداین‌سلسله‌را

نقشبندانی که دراقلیم وحدت سرورند

درپی احیای‌دل هریک مسیحا افسرند

منتهی‌درراه‌این‌شاهان‌برنگ مبتدیست

دیگران مثل‌صدفهایند ایشان گوهرند

از ره دلهــا نهانــی ایــن محمدمشربان
در حریم لی مع الله سالکان را رهبرند
گشته جان پاکشان مستغرق دریای نور
فانی از خویشند باقی با خدای اکبرند
قطب الاقطابند غوث دین‌قوام العالمین
بــر سر یــر رهنمــایی نایب پیغمبــرند
پیرو صدیــق و فاروقند و عثمان وعلی
چون‌صحابه‌درصف‌خاصان حق سردفترند
نقشبندانــد نقاشــان نقــش اسم ذات
این پیمبرخصلتان اسماء حق‌رامظهرند
درپی اثبات‌آن‌بی‌چون خلیل الله صفت
روزوشب درنفی آن نسرویغوث آذرند؟
منصب‌مشکل گشایی خاصه ایشان بود
زآن‌جهت‌مشکل گشای خلق دربحروبرند
طائــران گلشــن غیبند لاهوت آشیان
درهوای‌غیب‌چون‌مرغان‌نه‌محتاج پرند
پاس‌انفاسست‌دائم خصلت این‌عاشقان
پاسبــانانند اما شاه هفتم کشــورنــد
سروریــن نقشبنــدان شاه ولی الله بود
حضرتندمثل‌قمرخلفایشان‌چون‌اخترند
من چه گویم وصف‌این‌شیران‌قاع‌ذوالجلال
برجهاد نفس هریک چون امیرصفدرند

یا الهی بر طفیــل جمله مقبــولان خود
رحم‌کن‌برماکه‌ایشان‌دردوعالم سرورند

لا شیک را تو مکن محروم از اسرار شان
زآنکه‌ایشان‌مجذوب‌باشندمثل‌کبریت‌احمرند

واز اولیاء همین سلوک و تسلیک تصرف نسبت شریف تا زمانه دراز باقی ماند: حَتَّى مَضَتِ الْقُرُوْنُ ،وَ انْدَرَسَ اَكْثَرُ آثَارِ الطَّرِيْقَةِ ، وَ انْهَدَمَ جُلُّ اَرْكَانِ النِّسْبَةِ الشَّرِيْفَةِ ، وَ نَشأَ فِيْهِ الْبِدَعَاتُ ، وَ حَدَثَتْ فِيْهِ الْمُحْدَثَاتُ ،وَ خَبَأَتْ اَنْوَارُهَا ، وَ جُهِلَ مَكَانُهَا.**(تا اینکه قرن ها گذشت و بیشتر آثار طریق کهنه و مندرس گردید و غالب ارکان نسبت شریف از بین رفتند و در آن بدعتها و محدثاتی به وجود آمد و انوار آن خاموش گردید و مکان آن ناشناخته ماند)**

و بعد از نقشبند صاحب پس حضرت حق جل‌جلاله وجود با جود جناب حضرت مجدد را ظاهر فرمود:وَهُوَ حَضْرَةُ غَوْثُ الْمُحَقِّقِيْنَ قُطْبُ الْعَارِفِيْنَ بُرْهَانُ الْوِلَايَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ حُجَّةُ الشَّرِيعَةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ الْإِمَامُ الْهُمَامُ قُدْوَةُ الْاَوْلِيَاءِ الْكِرَامِ الْمَحْبُوبُ الرَّبَّانِيُّ الْمُجَدِّدُ وَ الْمُنَوِّرُ لِلْاَلْفِ الثَّانِى اِمَامُنَا وَ قِبْلَتُنَا حَضْرَةُ الشَّيْخِ اَحْمَدُ السَّرْهَنْدِيُّ الْفَارُوقِيُّ النَّقْشبَنْدِيُّ و **اولیاء کبار مثل حضرت مولانا شیخ احمد جام و شیخ خلیل الله بدخشی بشارات به وجود شریف ایشان داده اند:**

بَلْ بَشَّرَ النَّبِیُّ ﷺ بِظُهُوْرِهِ، كَمَا اَوْرَدَ الْحَدِيْثَ الْاِمَامُ السُّيُوْطِیُّ فِی جَمْعِ الْجَوَامِعِ : يَكُوْنُ فِیْ اُمَّتِیْ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ صِلَّةٌ يُدْخَلُ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِهِ كَذَا وَ كَذَا. اَخْرَجَهُ ابْنُ سَعْدٍ عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ جَابِرٍ[1].

بلکه پیامبر اکرم ﷺ به ظهور او بشارت داد همانطور که این حدیث را امام سیوطی درجوامع الجوامع آورده است:درمیان‌امت من‌مردی است که به اوصِلّة گفته می شودکه افرادبسیاری به شفاعت‌اودر بهشت داخل می شوند.

۱- جَامِعُ الْاَحَادِيثِ لِلْجَامِعِ الصَّغِيرِ وَ زَوَائِدِهِ وَ الْجَامِعُ الْكَبِيْرُ ص۱۵۸ـ ج۸ قِسْمُ الْاَقْوَالِ ـ الْيَاءُ مَعَ الْكَافِ اكمال

وخودحضرت ایشان نوشته اند اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِیْ جَعَلَنِیْ صِلَّةً بَیْنَ الْبَحْرَیْنِ[1](حمد و سپاس خدایی را که مرا صله بین دو دریا قرار داد)واین لقب حضرت ایشان در میان اصحاب ایشان مشهور و معروف است و منسب ارشادحضرات خواجگان نقشبندیه ـ رحمة الله علیهم ـ به ایشان مسلم شد و آوازه ارشاد ایشان به جهان وجهانیان رسید و گلبانگ هدایت به رنگ افروزی دلها در ربع مسکون بر آمد و کوس قطب الاقطاب به نام ایشان زدند و وصول مدارج ولایت حواله به التفات ایشان گشت . ابدال و اوتاد را رحلت به ایشان افتاد. طلاب حقیقت و معرفت مانند مور و ملخ گرد آمدند و ملوک و صعلوک [2]مثل پروانه بر آن شمع هدایت ریختند و مشاهده بی مجاهده و حصول توحید بی ترک و تجرید رواج یافت . شهود وحدت در کثرت و جذبات محبت و معرفت دلها را به اندک التفات آن حضرت میسر گشت. نسبت نقشبند از نو رونق یافت و انوار ولایت و برکات و کرامت به توجهات عالیه ایشان آنقدر ظاهر گردیده بود که تحریر و تقریر ازآن قاصر است.

✓ **بیت:**

ازهند تا به روم منور شده جهان   از نور فیض باطن آن معجز زمان

و مقامات دیگر که ایشان را به عنایت الله الملک الاکبر مکشوف شده بود سالکان را تسلیک می فرمودند و مقاماتشان از حقیقت کعبه تا لاتعین می باشد بر هر یک از سلوک طریقت بیان مقاماتشان معلوم خواهد بود بنا برآن تفصیل ننمودیم وبه هر کس که معلوم نباشد به رساله های بزرگان دین و امامان اهل یقین ببیند و به او مدلل خواهد شد.

---

۱ - اَلْبَهْجَةُ السَّنِیَّةُ ص۷۷ اَلْفَصْلُ الثَّانِیْ

۲-صعلوک بِالضَّمِّ درویش را گویند

بدان که بر سر هر مأته مجدد گذشته است اما مجدد مائـةدیگر است و مجدد الف دیگر .چنانچه فرق در میان مائة و الف است ، در مجددین آنهـا هم همان قدر فرق است. بلکه زیاده از آن فرق است مجــدد آن اســت کــه هرچه در آن مدت از فیوض و برکات به امتان برسد توسط او می رســد اگــر چه اقطاب و اوتاد آن وقت بودند و اگر چه بدلا نجبا باشند وقــت ظهــور آن جناب وقتی بود که در امم سابقه در آن طور وقــت پــر از ظلمــت ، پیغمبــر اولوالعزم پیدامی شد و اتیان به شریعت جدیده می کردند و در این امت کــه خیر الامم است و پیغمبر ایشان که خاتم الرسل است ، علماء بالله را مرتبــه انبیای بنی اسرائیل داده اند و به وجود علماء بــالله از وجــود انبیــا کفایــت فرموده اند در این طور وقت عالمی عارفی تام المعرفت از این امــت در کــار است که قائم مقام نبی اولوالعزم امم سابقه باشد .

حضرت مجدّد صاحب می فرمودند روزی قصور در اعمال و نــدامت و انفعال بر من بسیار غالب بود به حکم مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللهُ.[1] **(کســی کــه برای خداوند تواضع و فروتنی کند خداوند او را بالا می برد)نــدا در رســید** غَفَرْتُ لَكَ وَلِمَنْ تَوَسَّلَ بِكَ بِوَاسِطَةٍ اَوْ بِغَيْرِ وَاسِطَةٍ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.[2] **(بخشــیدم بر تو و بر کسی که به واسطه یا غیر واسطه ای به تو توســل بجویــد تــا روز قیامت) می فرمودند هر که داخل طریقه ما شده و خواهد شــد و از ذکــور و**

۱–قَالَ النَّبِیُّ ﷺ اِذَا تَوَاضَعَ الْعَبْدُ رَفَعَهُ اللهُ اِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ. **پیامبراکرم ﷺ فرمودند:اگر بنده فروتنی کند،خداونداورابه آسمان هفتم بالا می برد.** اَلْخَرَّاطِیُّ فِیْ مَكَارِمِ الْاَخْلَاقِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه فِیْ جَامِعِ الْاَحَادِيثِ لِلْجَامِعِ الصَّغِيرِ وَزَوَائِدِهِ وَالْجَامِعِ الْكَبِيْرُ،الْجُزْءُ الْاَوَّلُ **ص۲۳۹ جلد۷**

۲– اَلْبَهْجَةُ السَّنِيَّةُ فِیْ بَعْضِ مَنَاقِبِ الْاِمَامِ الرَّبَّانِیِّ(رح) **ص۸۰**

اناث تا روز قیامت به واسطه و بی واسطه همه را در نظر من در آوردند و اسم و نسب و مسکن و اینها را به من نمودند .اگرخواهم همه را بیان کنم و همه را به من بخشیدند . می فرمودند مرا مبشر ساختند به آن که با هر جنازه که تو به نماز او حاضر شوی او مغفور است و نیز ملهم فرمودند که به هر مقبره که تو طلب آمرزش کنی عذاب از اهل آن مقبره بردارند و نیز الهام فرمودندکه اگر مشت از خاک روضه تودرقبری بیندازند او مغفور است پس چگونه است کسی که درآن مقبره مدفون شود. می فرمودند:«قباب اهل الله صفات بشریه ایشان است» کَمَا وَرَدَ فِی الْحَدِیثِ الْقُدْسِیِّ : اَوْلِیَائِیْ تَحْتَ قَبَائِیْ،لَا یَعْرِفُهُمْ غَیْرِیْ.[1](اولیای من زیرقبای من هستند کسی جزمن آنان را نمی شناسد). یعنی به هر چه سایر مردم محتاجند از اکل و شرب و تزوج و کسب و غیرها این بزرگواران نیز محتاجند .ولایت ، ایشان را از احتیاج نمی برآرد . می فرمودند:« حضرت حق سبحانه اولیا را به نهج مستور ساخته

۱- این حدیث در مأخذ معتبر صوفیه به کرات نقل شده است از جمله در (احیاء العلوم جلد چهارم ص۲۵۶ کشف المحجوب ص۷۰ صوفی نامه ص۱۸۳ مصباح الهدایة ص۳۷۸ و نیز رجوع شود به احادیث مثنوی ص۵۲و۵۸ سلک السلوک ص۱۹۶)

وَ الْفُقَرَاءُ الصُّبَرَاءُ اَنَّهُمْ جُلَسَاءُ اللهِ تَعَالَی یَوْمَ الْقِیَامَةِ.(نیازمندان صبور ، همنشینان خداوند در روز قیامت هستند .) و چنین است در کشف الاسرار ۷۴۸/۳ و در احیاء العلوم ربع منجیات ص۱۵۴از قول عمر چنین نقل شده است:اَلْمَسَاکِیْنُ وَ الْفُقَرَاءُ الصُّبَرَاءُ هُمْ جُلَسَاءُ اللهِ تَعَالَی یَوْمَ الْقِیَامَةِ . سِلْکُ السُّلُوْکِ ص۱۹۶ ص۸۳-(حاجتمندان و فقیران صبور ، همنشینان خداوند بلند مرتبه در روز قیامت هستند)لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ. (اگر تو نبودی هر آیینه افلاک را نمی آفریدم.) این حدیث شریف در شرح تعرف ج۲ ص۴۶ چنین است لَوْ لَا مُحَمَّدٌ ﷺ (اگرمحمد ﷺ نبود) سِلْكُ السُّلُوْكِ

است که ظاهرایشان ازکمالات باطن ایشان خبرنداردفکیف ما عدی» ایشان می فرمودند:«الهی چیست آن که اولیای خودراکردی که باطن ایشـان، زلال خضـر اسـت . هـر کـه قطـره ای از آن چشـید حیـات ابـدی یافـت و ظاهرایشان،سم قاتل است هرکه به آن نگریست به موت ابدی گرفتار شد» .

می فرمودند:« که بر ما مکشوف شده که حضرت مهدی موعـود ﵁ بر این نسبت عالیه خواهد بود و معارف و حقایق ما را مطالعه خواهند کـرد و قبول خواهند نمود» می فرمودند:« که این سلسله مـن تـا روز قیامـت بـه واسطه اولاد و اتباع من باقی خواهند ماند» می فرمودند:« که الله تعـالی بـه محض فضل و کرم خود هر کمالی را که حصول آن در بشر متصور است به ما کرامت فرموده فضایل و خصایص آن حضرت مقدور بیان نیست اگر کنم وفـا نیز خواهد شد» بدان که اهل الله اطبا امراض قلبیه اند ازاله باطنیه منوط بـه توجه این بزرگواران است کلام ایشان دوا و نظر ایشان شفا است هُمْ قَـوْمٌ لَـا یَشْقَی جَلِیْسُهُمْ ، وَ هُمْ جُلَسَاءُ اللهِ ، بِهِمْ یُمْطَرُوْنَ وَ بِهِمْ یُرْزَقُوْنَ.[1] **(قـومی هسـتند**

١- عَنْ شُـرَیْحِ بْـنِ عُبَیْـدٍ ،قَـالَ :ذُکِـرَ اَهْـلُ الشَّـامِ عِنْـدَ عَلِیٍّ، وَ قِیْـلَ : الْعَـنْهُمْ یَـا اَمِیرَالْمُؤْمِنِیْنَ. قَالَ :لَا اِنِّیْ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ یَقُوْلُ : اَلْاَبْدَالُ یَکُوْنُوْنَ بِالشَّامِ ، وَ هُـمْ اَرْبَعُـوْنَ رَجُلًا ، کُلَّمَا مَاتَ رَجُلٌ اَبْدَلَ اللهُ مَکَانَهُ رَجُلًا یُسْقَی بِهِمُ الْغَیْثُ ، وَ یُنْتَصَرُ بِهِـمْ عَلَـی الْاَعْـدَاءِ ، وَ یُصْرَفُ عَنْ اَهْلِ الشَّامِ بِهِمُ الْعَذَابُ . ـ مِشْکَوةُ الْمَصَابِیحِ ص۵۸۲ ج۲ بَابُ ذِکْرِ الْـیَمَنِ وَ الشَّـامِ وَ ذِکْرِ اُوَیْسِ الْقَرَنِیِّ **شریح بن عبید روایت کرد : نزد علی ﵁ سخن از اهل شام بـه میـان آمد و گفته شد ای امیر المؤمنین آنان را لعنت کن گفت،نه این کاررا نمی کنم چون من از رسول اکرم ﷺ شنیدم که فرمود:ابدال درشام می باشندوآنان چهل نفرهستندهرگاه یکی ازآنان بمیرد، خداوندبه جای اوفرددیگری را قرار می دهد.به سـبب آنـان برآنـان بـاران**

باریده می شود. و به سبب آنان بر دشمنان یاری داده می شود و به سبب آنـان عـذاب از اهل شام دور می گردد.

حَدَّثَنَاسُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ،ثَنَامُحَمَّدُبْنُ طَلْحَةَ ،عَنْ طَلْحَةَ ،عَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَعْدٍ ،قَالَ : رَأَى سَعْدٌ اَنَّ لَهُ فَضْلًاعَلَى مَنْ دُونَهُ.فَقَالَ النَّبِيُّﷺ:هَلْ تُنْصَرُوْنَ وَتُرْزَقُوْنَ اِلَّابِضُعَفَائِكُمْ.صَحِيْحُ الْبُخَارِيِّص۴۰۵ج۱الجزء۱۱،كِتَابُ الْجِهَادِ،بَابُ مَنِ اسْتَعَانَ بِالضُّعَفَاءِوَالصَّالِحِيْنَ فِي الْحَرْبِ . **برای ما سلیمان بن حرب از محمد بن طلحه از طلحه و او از مصعب بن سعد روایت کردو گفت : سعد دید که به تحقیق برای او فضل و برتری است بر کسانی که پایین تـر از او هسـتند. پس پیامبر اکرم ﷺ فرمود:« یاری داده و روزی داده نمی شوید مگر به سبب ضعیفانتان .»**

قَالَ: هُمُ الْجُلَسَاءُ لَا يَشْقَى جَلِيْسُهُمْ . ـ رَوَاهُ شُعْبَةُ عَنِ الْاَعْمَشِ ، وَ لَمْ يَرْفَعْهُ . وَ رَوَاهُ سُهَيْلٌ عَنْ اَبِيْهِ ، عَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. صَحِيحُ الْبُخَارِيْ ص۹۴۸ ج۲ جزء۲۶ كِتَابُ الدَّعَوَاتِ ، بَابُ فَضْلِ ذِكْرِ اللهِ تَعَالَى .

قَوْلُهُ : (هُمُ الْجُلَسَاءُ)جَمْعُ جَلِيْسٍ ، وَ فِيْ رِوَايَةِ مُسْلِمٍ : هُمُ الْقَوْمُ لَا يَشْقَى بِهِمْ جَلِيْسُهُمْ وَ فِيهِ اَنَّ الصُّحْبَةَ لَهَا تَأْثِيْرٌ عَظِيْمٌ ، وَ اَنَّ جُلَسَاءَ السُّعَدَاءِ سُعَدَاءُ وَ التَّحْرِيْضَ عَلَى صُحْبَةِ اَهْلِ الْخَيْرِ وَ الصَّلَاحِ . عَمْدَةُ الْقَارِيْ شَرْحُ صَحِيْحِ الْبُخَارِيْ ص۲۸ ج۱۲ **کلام او (هم الجلساء) جمع جلیس می باشد. و در روایت مسلم آمده است : آنان قومی هستند که همنشین آنان بـه سبب آنان بدبخت و تیره روز نمی شـود . و در آن آمـده اسـت : بـه تحقیـق صـحبت و همنشینی تأثیر بزرگی دارد بدرستی که همنشـینان آدم هـای سـعادتمند ، سـعادتمند هستند وتشویق بر همنشینی اهل خیر و صلاح... .**

قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: الْاَبْدَالُ فِي اُمَّتِيْ ثَلَاثُوْنَ بِهِمْ تَقُوْمُ الْاَرْضُ ، وَ بِهِمْ تُمْطَرُوْنَ ، وَ بِهِمْ تُنْصَرُوْنَ . ـ (طب) عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ رضي الله عنه ص۴۸۹ اللام و الالف مع الياء ـــ اِكْمَالُهُ قِسْمُ الْاَقْوَالِ جَامِعُ الْاَحَادِيْثِ لِلْجَامِعِ الصَّغِيْرِ وَ زَوَائِدِهِ وَ الْجَامِعُ الْكَبِيْرُ الْجُزْءُ السَّابِعُ **پیـامبر**

اکرمﷺفرمود : ابدال در امت من سی نفر هستند به سبب آنان زمین برپا می مانـد و بـه سبب آنان بر شما باران باریده می شود و به سبب آنان یاری داده می شوید.

وَعَنْهُ (اَبِیْ هُرَیْرَةَ ؓ)، قَالَ: قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ:اِنَّ لِلّٰهِ مَلَائِکَةً یَطُوْفُـوْنَ فِـیْ طُـرُقٍ ، یَلْتَمِسُوْنَ اَهْلَ الذِّکْرِ ، فَاِذَا وَجَدُوْا قَوْمًا یَذْکُرُوْنَ اللهَ تَنَادَوْا : هَلُمُّوْا اِلَی حَاجَتِکُمْ . قَالَ : فَیَحِفُّوْنَهُمْ بِاَجْنِحَتِهِمْ اِلَی السَّمَاءِالدُّنْیَا.قَالَ: فَیَسْأَلُهُمْ رَبُّهُمْ وَ هُوَ اَعْلَمُ بِهِمْ ، مَا یَقُوْلُ عِبَادِیْ ؟ قَالَ : یَقُوْلُوْنَ: یُسَبِّحُوْنَكَ،وَ یُکَبِّرُوْنَكَ،وَ یُحَمِّدُوْنَكَ،وَ یُمَجِّدُوْنَكَ.**ازابی هریرهؓروایت‌شده‌است‌کـه گفـت: رسول خداﷺ فرمود:«براستی خداوندفرشتگانی داردکه درراههامی گردندو اهـل ذکـررا می جویند پس هر گاه قومی را یافتند که خداوند را ذکر می کنند ندا می دهند بشتابید به سوی حاجاتتان. آن حضرت فرمودند:پس آنها را بـا بالهـای خودشـان تـا آسـمان دنیـا می پوشانند ، پس پروردگارشان از آنان می پرسد در حالی که او دانا تر اسـت بـه آنـان : بندگان من چه می گویند؟ فرشتگان می گویند :تـو را تسـبیح و تکبیـر و حمـد و ثنـا می گویند .»**

قَالَ :فَیَقُوْلُ : هَـلْ رَأَوْنِـیْ ؟ قَـالَ : فَیَقُوْلُـوْنَ : لَـا وَاللهِ مَـا رَاَوْكَ قَـالَ :فَیَقُوْلُ:فَکَیْـفَ لَوْرَاَوْنِی؟ قَالَ یَقُولُونَ : لَوْ رَأَوْكَ کَانُوا اَشَدَّ لَكَ تَمْجِیْدًا وَ تَحْمِیْدًا وَ اَکْثَرَ لَـكَ تَسْـبِیْحًا . قَـالَ : فَیَقُوْلُ : فَمَا یَسْأَلُوْنَ ؟ قَالُوْا : یَسْأَلُوْنَكَ الْجَنَّةَ . قَالَ : یَقُوْلُ : وَ هَلْ رَأَوْهَا قَالَ؟ یَقُولُـونَ: لَـا وَ اللهِ یَارَبِّ ! مَا رَأَوْهَا . قَالَ : یَقُوْلُ : فَکَیْفَ لَوْ اَنَّهُمْ رَأَوْهَا ؟ قَالَ : یَقُولُونَ : لَوْ اَنَّهُمْ رَأَوْهَا کَانُوْا اَشَـدَّ عَلَیْهَا حِرْصًا ، وَ اَشَدَّ لَهَا طَلَبًا ، وَ اَعْظَـمَ فِیْهَـا رَغْبَـةً .**رسـول اکـرم فرمودنـد:پس خداونـد می فرماید:« آیا مرا دیده اند؟» پس می گویند: نه به خدا قسم ! تو را ندیده اند خداونـد می فرماید :«اگر مرا می دیدند حال آنان چگونـه بـود ؟ پیـامبراکرم فرمـود :فرشـتگان می گویند اگر تو را می دیدند بیشتر تو را حمد و ستایش و تسبیح مـی گفتنـد. پیـامبر فرمودند:پس خداوندمی فرماید:پس چه می خواهند؟می گویند:ازتو بهشت را می خواهند. می فرماید : آیا آن را دیده اند ؟ پس می گویند : نـه بـه خـدا قسـم آن را ندیـده انـد.**

می فرماید : اگر آن را می دیدند چگونه بود ؟ می گویند : اگر آنها آن را می دیدند حریص تر و جوینده تر و مشتاقتر به آن بودند .

قَالَ:فَمِمْ يَتَعَوَّذُوْنَ ؟ قَالَ:يَتَعَوَّذُوْنَ:مِنَ النَّار.قَالَ:فَيَقُوْلُ:وَهَلْ رَأَوْهَا؟قَالَ:يَقُوْلُوْنَ:لَاوَاللهِ يَا رَبِّ مَا رَأَوْهَا قَالَ يَقُولُ فَكَيْفَ لَوْرَأَوْهَا؟قَالَ:يَقُوْلُوْنَ:لَوْرَأَوْهَا كَانُوْا اَشَدَّ مِنْهَا فِرَارًاوَاَشَدَّ لَهَا خِيْفَةً.قَالَ:فَيَقُولُ فَمَا يَسْأَلُوْنَ ؟قَالُوْا:يَسْأَلُوْنَكَ جَنَّتَكَ.قَالَ:وَ هَلْ رَأَوْا جَنَّتِي؟قَالُوْا:لَا اَيْ رَبِّ . قَالَ:وَ كَيْفَ لَوْ رَأَوْا جَنَّتِيْ؟!قَالُوْا:وَ يَسْتَجِيْرُوْنَكَ.قَالَ:وَمِمَّ يَسْتَجِيْرُوْنِيْ ؟قَالُوْا:مِنْ نَارِكَ يارب قال:وَهَلْ رَأَوْا نَارِيْ؟ قَالُوْا:لَا.قَالَ:فَكَيْفَ لَوْ رَأَوْا نَارِيْ؟قَالُوْا:وَيَسْتَغْفِرُونَكَ.فَيَقُولُ : قَدْ غَفَرْتُ لَهُمْ فَاَعْطَيْتُهُمْ مَا سَأَلُوْا ، وَ آجَرْتُهُمْ مِمَّا اسْتَجَارُوْا . قَالَ : فَيَقُوْلُوْنَ : رَبِّ فِيْهِمْ فُلَانٌ عَبْدٌخَطَّاءٌ ، اِنَّمَا مَرَّ ، فَجَلَسَ مَعَهُمْ. فَيَقُوْلُ: وَلَهُ غَفَرْتُ،هُمُ الْقَوْمُ لَا يَشْقَى بِهِمْ جَلِيْسُهُمْ صحيح بخاری رقم حدیث ۵۹۲۵نگاه شود .گفت پس از چه پناه می جویند رسول خدا فرمود :فرشتگان می گویند :از جهنم، رسول خدا فرمود :خداوند می فرماید :آیا آن را دیده اند فرشتگان می گویند:نه به خدا سوگند آنها ندیده اند.خداوند می فرماید: اگر آنها می دیدند حال آنها چگونه بود ؟ فرشتگان می گویند : اگر آنها می دیدند بیشتر از آن می ترسیدند و بیشتر از آن فرار می کردند .خداوند می فرماید: چه می خواهند ؟می گویند: ازتو بهشت را می خواهند. می فرماید : آیا بهشت مرا دیده اند ؟می گویند نه ای پروردگار– می فرماید : اگر آن رامی دیدند چگونه بود ؟ می گویند به تو پناه می جویند .می فرماید : از چه چیزی پناه می جویند؟ می گویند:از جهنم تو . می فرماید : آیا جهنم مرا دیده اند؟ می گویند:ندیده اند.می فرماید : اگر جهنم مرا می دیدند حال آنان چگونه بود؟ می گویند:از تو طلب غفران و بخشش می کنند. پس می فرماید : بر آنان بخشیدم پس به آنان عطا کردم آنچه را طلب نمودند و پناه دادم به آنان از آنچه پناه می جستند. فرشتگان می گویند : پروردگارا در میان آنان فلانی است بنده گنه کاری است همانا بر آنان گذشت و با آنان همنشینی نمود . پس می فرماید : و برای او بخشیدم آنان قومی هستند که همنشین آنان به سبب آنان بدبخت و تیره روز نمی شود .

که همنشین آنان بدبخت و تیره روز نمی گرددوآنان همنشینان خدا هستند به وسیله آنان باران بارانده می شوند و به وسیله آنان روزی داده می شوند.)

رأس امراض باطنیه و رئیس علل معنویه ، گرفتاری قلب است به مادون حق ﷻ و تا از این گرفتاری به تمام آزادی میسر نشود، سلامتی محال است چه شرکت را در آن حضرت ـ جل سلطانه ـ اصلا بار نیست کَمَا فِی قَوْلِهِ تَعَالَی:﴿اَلَا لِلَّهِ الدِّیْنُ الْخَالِصُ﴾[1]**چگونه است که شریک را غالب ساخته باشد. نهایت بی حیائی است محبت غیر حق را سبحانه بر نهج غالب ساختند که محبت او تعالی در جنب آن معدوم گردد یا مغلوب**(اَلْحَیَاءُ شُعْبَةٌ مِنَ الْاِیْمَانِ)[2]**این حیا را گفته باشند چون که نزد حکما مقرر است که مریض تا زمانی که از مرض به نشود هیچ غذا او را سودمند نیست اگر چه مرغ ملنجن باشد بلکه مقوی مرض است مصرع« هر چه گیرد علتی علت شود» پس**

---

۱ - (اَلَا لِلَّهِ)بدانید که مر خدای تعالی را است (الدِّیْنُ الْخَالِصُ)پرستیدن پاک از شرک یعنی او سزاوار آن است که طاعت او خالص باشد زیرا که منفرد است به صفت الوهیت (تفسیر حسینی ص۱۰۳۶ جزء وما لی۲۳ سورزمرآیه ۳)

۲- حَدَّثَنَا زُهَیْرُ بْنُ حَرْبٍ ، قَالَ : حَدَّثَنَا جَرِیْرٌ عَنْ سُهَیْلٍ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ دِیْنَارٍ، عَنْ اَبِیْ صَالِحٍ ، عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ الْاِیْمَانُ بِضْعٌ وَّ سَبْعُوْنَ ، اَوْ بِضْعٌ وَ سِتُّوْنَ شُعْبَةً ، فَاَفْضَلُهَا قَوْلُ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ ، وَ اَدْنَاهَا اِمَاطَةُ الْاَذَی عَنِ الطَّرِیْقِ ، وَ الْحَیَاءُ شُعْبَةٌ مِّنَ الْاِیْمَانِ. صَحِیحُ الْمُسْلِمِ ص۴۷ بَابُ بَیَانِ عَدَدِ شُعَبِ الْاِیْمَانِ **.زهیر بن حوب روایت کرد که جریر از سهیلو اوازعبدالله‌بن‌دینارو او ابی صالح از ابی هریره روایت کرد:رسول خدا ﷺ فرمود : «ایمان هفتادواندی یا شصت و اندی شعبه است پس بهترین آن لا اله الا الله و پایین ترین آنها دور کردن آزار و اذیت از راه می باشد. و حیاء شعبه ای از ایمان است .»**

حکیم ، اول ازاله مرض اومی نماید . بعد از آن به غذاهای مناسب به تدریج او را به قوت اصلی او می آرند پس آدمی تا زمانی که به مرض قلبی مبتلا است ﴿فِیْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللهُ مَرَضًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ بِمَا کَانُوْا یَکْذِبُوْنَ﴾[1] **هیچ عبادت و طاعت اورانافع نیست بلکه مضر است** رُبَّ تَالٍ لِلْقُرْآنِ ، وَ الْقُرْآنُ یَلْعَنُهُ .**(چه بسا خواننده قرآنی که قرآن او را لعنت می کند) حدیث معروف است** وَ کَمْ مِنْ صَائِمٍ لَیْسَ لَهُ مِنْ صِیَامِهِ اِلَّا الْجُوْعُ وَ الظَّمَأُ،وَ کَمْ مِنْ مُّصَلٍّ لَیْسَ لَهُ مِنْ صَلَاتِهِ اِلَّا الطَّرْدُ وَ الرَّدُّ.[2]**(و چه بسا روزه داری که برای او**

۱-سوره بقره آیه۱۰«دردل ایشان بیماری است پس افزون داد خدابه ایشان بیماری را و ایشان راست عذاب درد دهنده بسبب آنکه دروغ می گفتند»«فِیْ قُلُوْبِهِمْ**»،دردلهای ایشان «**مَرَضٌ**»بیماری است وآن نفاق باشدوشک در دین درحقدمؤمنان وحسدبر ایشان«** فَزَادَهُمُ اللهُ**» پس زیادکردخدامر ایشان را «**مَرَضًا**» بیماری یعنی هر چند قرآن فرو می آید شک و شبهه ایشان می افزایدوحقدوحسدایشان روی به ازدیاد می نهد «**وَلَهُمْ**»مر ایشان را است «**عَذَابٌ اَلِیمٌ**» عذاب دردناک که آنرا انقطاع نباشد «**بِمَا کَانُوْا**» به سبب آنچه بودند که با مؤمنان «**یَکْذِبُوْنَ**» دروغ می گفتند و از روی نفاق اظهار ایمان می کردند ـ (تفسیر حسینی ص۴)**

۲-وَ عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ رضی الله عنه ،قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صلی الله علیه وسلم :وَ کَمْ مِنْ صَائِمٍ لَیْسَ لَهُ مِنْ صِیَامِهِ اِلَّا الظَّمَأُ ، وَ کَمْ مِنْ قَائِمٍ لَیْسَ لَهُ مِنْ قِیَامِهِ اِلَّا السَّهَرُ . رَوَاهُ الدَّارْمِیُّ قَوْلُهٗ(الظَّمَأُ) اَیِ الْعَطَشُ وَ نَحْوُهُ مِنَ الْجُوْعِ.)مرقات مِشْکَوٰةُ الْمَصَابِیْحِ ص۱۹۳ج۱سطره ۱۷، کِتَابُ الصَّوْمِ ، بَابُ تَنْزِیْهِ الصَّوْمِ ، **(و ابی هریره رضی الله عنه روایت نمود: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند : « وچه بسا روزه دارانی که برای آنها از روزه ایشان جزتشنگی بهرهای نیست و چه بسا شب زنده دارانی که برای آنها از شب زنده داریشان شوری مگر بی خوابی نیست.» روایت نمود آن را دارمی «کلام او اَلظَّمَاً یعنی عطش و تشنگی و مانند آن از گرسنگی»)**

از روزه اش جز گرسنگی وتشنگی بهره ای نیست و چه بسا نماز خوانی کـه برای او از نمازش جز طرد و رد فایده ای نیست.)

جزء صحیح است اطبا امراض قلبیه نیــز اول بــه ازالــه مــرض امــر می فرمایند و آن مرض عبارت از گرفتاری به غیر حق است - سبحانه- بلکه گرفتاری است به خود ، زیرا هر کسی هر چیزی را که می خواهد برای خــود می خواهد . اگر فرزند را دوست می دارد بــرای خــود دوســت مــی دارد و همچنین اموال و ریاست و حب جاه . پس فی الحقیقت معبود او هوای نفــس اوست تا از این گرفتاری خلاص نشود ، امید نجات مستبعد است . پــس بــر علماء أُوْلُوالْأَلْبَابِ وَ حُكَمَاء ذَوُوالْأَبْصَارِ **فکر ازاله این مرض لازم است.**

وَعَنْ حُذَيْفَةَ ، قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ :اِقْـرَؤُوا الْقُـرْانَ بِلُحُـوْنِ الْعَـرَبِ وَ اَصْـوَاتِهَا ، وَاِيَّاكُمْ وَ لُحُوْنَ اَهْلِ الْعِشْقِ وَلُحُوْنَ اَهْلِ الْكِتَابَيْنِ.وَ سَيَجِيءُ بَعْدِيْ قَوْمٌ يُرَجِّعُوْنَ بِـالْقُرْانِ تَرْجِيْـعَ الْغِنَاءِ وَالنَّوْحِ ، لَا يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ مَفْتُوْنَةٌ قُلُوْبُهُمْ ، وَ قُلُوْبُ الَّذِيْنَ يُعْجِبُهُمْ شَأْنُهُمْ . رَوَاهُ الْبَيْهَقِـيُّ فِيْ شُعَبِ الْاِيْمَانِ وَرَزِينٌ فِيْ كِتَابِهِ مِشْكَوةُ الْمَصَابِيْحِ ص۲۰۸ كِتَابُ فَضَائِلِ الْقُرْآنِ فِيْ مُرَاعَاتِـهِ بَابُ الْفَصْلِ الْاَوَّلِ.**و از حذیفه روایت شده است : رسول خدا ﷺفرمودند :« قرآن را به لهجه عرب و اصوات آنان بخوانید و از لهجه اهل عشق و اهل کتابها بر حذر باشید و بعد از مــن قومی خواهد آمد که قرآن را مانند آواز و نوحه می خوانند که از گلوها تجاوز نمی کنــد و در فتنه افتاده است قلبهای آنان وقلبهای کسانی که ازشان آنان خوششان می آید »**

اَبُوْهُرَيْرَةَ رضي الله عنه :رُبَّ قَائِمٍ حَظُّهُ مِنْ قِيَامِهِ السَّهَرُ،وَ رُبَّ صَائِمٍ حَظُّهُ مِنْ صِيَامِهِ الْجُـوْعُ وَ الْعَطَشُ.فَيْضُ الْقَدِيْر۴۴۰۵-وَعَزَاهَا السُّيُوْطِيُّ لِلطِّبْرَانِيِّ فِي الْكَبِيْرِ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ وَ اَحْمَدُ وَ الْحَاكِمُ وَالْبَيْهَقِيُّ عَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ رضي الله عنه.**ابوهریره روایت نمود:چه بساشب زنده داری که بهره اواز شــب زنده داری اش بی خوابی است وچه بساروزه داری که بهره اوازروزه اش گرسنگی وتشنگی است.**

✓**مصرع:** در خانه اگر کس است یک حرف بس است

بدانکه محبت اهل الله ازاجل نعم خداوندیست جل سلطانه ازجهت این که متفرع برمعرفت است تاکه کدام دولتمندرابه این نعمت عظمی مشرف سازند. شیخ الاسلام هروی می فرماید : الهی چیست اینکه دوستان خود را کردی که هرکه ایشان راشناخت، تو را یافت وتا تو را نیافت ، ایشان را نشناخت.

قَالَ الْحَافِظُ الْعِرَاقِيُّ : اِسْنَادُهُ حَسَنٌ . وَ قَالَ تِلْمِيْذُهُ الْهَيْثَمِيُّ : رِجَالُهُ مَوْثُوْقُوْنَ : رُبَّ قَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ قِيَامِهِ اِلَّا السَّهَرُ . ـ اِبْنُ مَاجَةَ ۱۶۹۰– اَلدُّرُ الْمَنْثُوْرُ ۲۰۱/۱ **حافظ عراقی گفت: اسناد آن نیکو است و شاگرد او هیثمی گفت : رجال آن معتبر و قابل اعتماد می باشند. چه بسا شب زنده داری که برای او از شب زنده داری اش جز بی خوابی بهره ای نیست.**اَلْاَغَرُّالْمُزْنِيُّ:اِنَّهُ لَيُغَانُ عَلَى قَلْبِيْ، فَاَسْتَغْفِرُ اللهَ ﷻ فِيْ الْيَوْمِ مِائَةَ مَرَّةٍ ، يَعْنِيْ يَتَغَشَّى الْقَلْبَ مَا يَلْبِسُهُ .الاغر المزنی:**رسول خداﷺفرمود:«اضطراب وشوریدگی درقلب من است پس روزی صد بار از خداوند طلب غفران و بخشش می کنم .» یعنی از آنچه که قلب را می پوشاند.**

مُسْلِمٌ كِتَابُ الذِّكْرِ ۱۲– رقم۴۱ و رَوَاهُ بِلَفْظِهِ فَتْحُ الْبَارِيْ ۱۰۱/۱۱ وَ ذَكَرَ الْحَدِيْثَ الْاَغَرُّ الْمُزْنِيُّ مَرْفُوْعًا . وَعَزَاهُ لِمُسْلِمٍ: اَلْفِرْدَوْسُ بِمَأْثُوْرِ الْخِطَأَبِ ص۴۲۵ بِالْاَلِفِ ۱۲ .قَالَ اَنَسُ بْنُ مَالِكٍ : رُبَّ تَالٍ لِلْقُرْآنِ، وَ الْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ . اِتِّحَافُ السَّادَةِ الْمُتَّقِيْنَ ص۴۶۸ ج۴ فَضِيلَةُ الْقُرْآنِ. **انس بن مالک گفت : چه بسا خواننده قرآنی که قرآن او را لعنت کند.**

فصل چهارم
در خسـارت جماعتـی که بر اهـل الله اعتـراض می کننـد
قَالَ اللّٰهُ تَعَالَی :«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ اَسَاءَ فَعَلَیْهَا»
« هر که کار نیک انجام دهد نفع او راست و هر که بدکاری کند پس وبال بر وی است»

خواجه عبدالله انصاری می فرماید: الهی هر که را خواهی برانـدازی با ما دراندازی

✓بیت :

ترسم آن قوم که بادرد کشان می خندند
در سـر کـار خرابات کنند ایمان را
بی عنایـات حـق و خاصـان حـق
گر ملـک باشـد سیاهستـش ورق

در اَلْحَدِیقَةُ النَّدِیَّةُ آورده است قَالَ سَیِّدِیْ اَفْضَلُ الدِّیْنِ: مَنْ آذَی الْاَوْلِیَاءَ بِسُوْءِ ظَنِّهِ فَقَدْ خَرَجَ مِنْ دَائِرَةِ الشَّرِیْعَةِ. قَالَ الشَّیْخُ الْاَکْبَرُ مُحْیِ الدِّیْنِ بْنُ الْعَرَبِیِّ: اِنَّ مُعَادَاةَ الْاَوْلِیَاءِ وَ الْعُلَمَاءِ الْعَامِلِیْنَ کُفْرٌ عِنْدَ الْجُمْهُوْرِ ، وَ اَیْضًا قَالَ : مَنْ عَادَی وَاحِدًا مِنَ الْاَوْ لِیَاءِ وَ الْعُلَمَاءِ الْعَامِلِیْنَ فَقَدْ عَادَی اِیْمَانَهُ .

سرورم افضل الدین گفت : «کسی که اولیاء را با بـدگمانی خـویش بیازارد ، پس هر آئینه از دایره شریعت خـارج گشـته اسـت » شـیخ اکبـر محی الدین بن عربی گفت : «بی شک دشمنی با اولیا و علمـای عـاملین در

نزد همگان کفر است.» و همچنین گفت :« کسی که با یکی از اولیا و علما عاملین دشمنی کند هر آیینه با ایمان و اعتقاد خود دشمنی نموده است .»

وَ قَالَ سَیِّدِیْ عَلِیٌّ الْخَوَاصُّ : مَنْ عَادَی وَاحِداً مِنَ الْاَوْلِیَاءِ وَ الْعُلَمَاءِ الْعَامِلِیْنَ فَقَدْ وَقَعَ فِی الضَّلَال وَ الْهَلَاكِ . قَالَ ذُوالنُّوْنِ الْمِصْرِیُّ : مَنْ صَاحَ صَیْحَةً بِالْکَذِبِ ،وَ اَنْکَرَ عَلَیْهِ اَحَدٌ فَلَایَجِدُ الصِّدْقَ فِیْ تَکْذِیْبِهِ لِاَنَّ الْاِنْکَارَ رَاجِعٌ اِلَی الْاَصْلِ ، لِاَنَّ الْاِنْکَارَ شُوْمٌ ، وَ الْمُنْکِرَ مَحْرُوْمٌ . وَ مَنْ اَنْکَرَ عَلَی وَاحِدٍ مِنَ الصُّوْفِیَّةِ فَقَدْ اَنْکَرَ عَلَی الْکُلِّ، لِاَنَّ طَرِیْقَتَهُمْ وَاحِدٌ فِی الْحَقِیْقَةِ، وَ مَقْصُوْدَهُمْ وَاحِدٌ وَ هُوَ اللهُ تَعَالَی.

و سرورم علی خواص گفت :«کسی که با یکی از اولیا و علمای عاملین دشمنی کند بدرستی که در گمراهی و هلاکت افتاده است .» ذوالنون مصری گفت : « کسی که به دروغ فریاد بزندو شخصی بر او انکار کند پس راستی و صداقت را در تکذیب او نمی یابی. زیرا که انکار به اصل بر می گردد . و چون انکار شوم است و شخص انکار کننده محروم می باشد . و کسی که بر یکی از صوفیه انکار کند پس هر آئینه جمیع آنان را انکار نموده است زیرا که طریقت آنان در حقیقت یکی است و هدفشان یکی می باشد و آن خداوند بلند مرتبه است.

وَ الْحَاصِلُ اَنَّ الْاِنْکَارَ بِالْقَلْبِ اَوْ بِاللِّسَانِ عَلَی اَحَدٍ مِنْ اَوْلِیَاءِ اللهِ تَعَالَی الَّذِیْنَ هُمُ الْعُلَمَاءُ الْعَامِلُوْنَ سَوَاءٌ عَرَفَهُمْ مَنْ یُنْکِرُ عَلَیْهِم اَوْلَمْ یَعْرِفْهُمْ ، وَ اَنْکَرَ مَا لَمْ یَعْرِفْ مِنْ اَحْوَالِهِمُ الصَّحِیْحَةِ وَ اَفْعَالِهِمُ الْمُسْتَقِیْمَةِ عِنْدَ اللهِ تَعَالَی فَهُوَ کُفْرٌ صَرِیْحٌ ، وَ الْمُنْکِرُ کَافِرٌ بِاِجْمَاعِ الْمُسْلِمِیْنَ عَلَی مُقْتَضَی جَمِیْعِ مَذَاهِبِ اَهْلِ الْاِسْلَامِ ، لِاَنَّهُ اَنْکَرَ دِیْنَ الْاِسْلَامِ وَ الشَّرِیْعَةَ الْمُحَمَّدِیَّةَ ، وَ هُوَ لَا یَعْرِفُ اَنَّهُ اَنْکَرَ لِجَهْلِهِ وَ غَبَاوَتِهِ

بَلْ يَظُنُّ اَنَّهُ اِنَّمَا اَنْكَرَ اَمْرًا بَاطِلًا وَ فِعْلًا قَبِيْحًا، تَصَوَّرَهُ فِيْ نَفْسِهِ وَ حَكَمَ بِاَنَّهُ فِعْلُ ذَلِكَ الْوَلِيِّ اَوْ قَوْلُهُ ، فَحَكَمَ بِسَبَبِهِ عَلَى ذَلِكَ الْوَلِيِّ اَنَّهُ لَيْسَ بِوَلِيٍّ ، وَ اَنَّهُ فَاسِقٌ اَوْ كَافِرٌ اَوْ مُلْحِدٌ اَوْ زِنْدِيْقٌ .

و نتیجه اینکه براستی انکار به قلب یا به زبان بر یکی از اولیای الهی کسانی که آنان علمای عاملین هستند ـ چه بشناسد کسی که آنان را انکار می کند و چه نشناسد و انکار کند آنچه را که از احوال صحیح ایشان و اعمال راست و درست ایشان نزد خداوند بلند مرتبه نمی داند ـ پس آن کفر آشکار است وانکار کننده به اجماع مسلمانان به مقتضای جمیع مذاهب اهل اسلام کافر است. چرا که او دین اسلام و شریعت محمدی را انکار نموده است. درحالی که او نمی داند که انکار نموده به دلیل نادانی و حماقتش . بلکه او گمان می کند که به تحقیق او امر باطل یا عمل زشتی را که در نفس خود تصور کرده انکار نموده است و حکم کرد به اینکه آن چیز عمل آن ولی یا کلام او می باشد .پس به سبب آن حکم کرد که آن ولی ، ولی نیست و فقط او فاسق ، کافر و بی دین و زندیق می باشد.

وَالْوَلِيُّ فِيْ حَقِيْقَةِ اَمْرِهِ مِنْ حَيْثِ مَايُعَلِّمُهُ اللهُ تَعَالَى مِنْهُ بَرِيْءٌ مِنْ جَمِيْعِ مَا اعْتَقَدَهُ فِيْهِ ذَلِكَ الْمُنْكِرُ ، وَ عَمَلُهُ ذَلِكَ الَّذِيْ اَنْكَرَهُ عَلَيْهِ ، وَ قَوْلُهُ ذَلِكَ الَّذِيْ اَنْكَرَهُ عَلَيْهِ اَيْضًا لَيْسَ شَيْءٌ مِنْهُمَا بَاطِلًا فِي الشَّرِيْعَةِ وَلَا كُفْرًا وَ لَا اِلْحَادًا وَ لَا زَنْدَقَةً ، بَلْ ذَلِكَ الْفِعْلُ طَاعَةٌ وَقُرْبَةٌ اِلَى اللهِ تَعَالَى، وَذَلِكَ الْقَوْلُ قَوْلٌ حَقٌّ وَصَوَابٌ ، وَ هُوَ مَحْضُ اِيْمَانٍ وَ حَقِيْقَةٍ وَ مَعْرِفَةٍ وَ اِيْقَانٍ ، وَ لَكِنْ سَمَّاهُ ذَلِكَ الْمُنْكِرُ كُفْرًا وَ اِلْحَادًا وَ زَنْدَقَةً لِمَحْضِ جَهْلِهِ وَ عِنَادِهِ ،وَ عَدَمِ اعْتِرَافِهِ بِالْقُصُوْرِ مِنْ عُلُوْمِ الْاَوْلِيَاءِ وَ مَعَارِفِ

الصِّدِّیْقِیْنَ ، وَ عَدَمِ اِحْسَاسِهِ بِطَمْسِ بَصِیْرَتِهِ وَ عَمْیِ قَلْبِـهِ عَـنْ اِدْرَاكِ مَـدَارِكِهِمْ وَ الْكَشْفِ عَنْ حَقَائِقِ اَسْرَارِهِمْ وَ لَمَحَاتِ اَنْوَارِهِمْ.

و ولی در حقیقت امرش از آنجایی که خداوند اورا از آن آگاه نمود ، از تمامی آنچه که انکار کننده در مورد او معتقـد اسـت ، پـاک اسـت و آن عمل و گفتاری را که بر او انکار کرده بود ، هـیچ یـک در شـریعت باطـل و کفر و الحاد و بی دینی نیست . بلکه آن طاعت و نزدیکی بـه خداونـد بلنـد مرتبه است و آن گفتار، حق و صواب است و آن سـخن ایمـان و حقیقـت و معرفت و یقین خالص می باشد. اما آن منکر آن را کفر والحـاد وبـی دینـی نامیده است . به دلیل نـادانی و خودسـری و عـدم اعتـراف او بـه قصـور و کوتاهی اش ازعلوم اولیا و معارف صدیقین و عدم احساس اوبه کوری چشـم و دلش از درک و حصول مدارک آنان و پرده برداشتن از حقـایق اسـرارو در روشنایی انوارشان.

فَالْمُنْكِرُ یَتَقَلَّبُ فِیْ اَوْدِیَةِ الْكُفْرِ وَ الضَّـلَالِ وَ الْاِلْحَـادِ وَ الزَّنْدَقَـةِ ، وَ هُـوَ مُعْتَقِدُ اَنَّهُ یَتَقَلَّبُ فِی اَوْدِیَةِ الْاِیْمَانِ وَ الطَّاعَـةِ وَ اِرْشَـادِ النَّـاسِ اِلَـی الْـاِحْتِرَازِ عَـنِ الْخَطَاءِ وَ الضَّلَالِ وَ النَّصِیْحَةِ وَ الْهُدَی ، وَ هُـوَ لَـا یَشْـعُرُ . فَكُفْـرُهُ عِنْـدَاللهِ تَعَـالَی سَیَظْهَرُ لَهُ وَ لِاَمْثَالِهِ مِمَّنْ یُوَافِقُهُ عَلَـی الْاِنْكَـارِ الْمَـذْكُوْرِ یَـوْمَ الْقِیَامَـةِ یَـوْمَ یَقُـوْمُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِیْنَ ، فَاِنَّهُ الْحَاكِمُ الْعَدْلُ الَّذِیْ یَعْلَمُ الْمَظْلُوْمَ مِنَ الظَّـالِمِ ، وَ یَعْلَـمُ الْمُحِقَّ مِنَ الْمُبْطِلِ .

پس منکر در بیابان کفر ، گمراهی ، الحاد و بی دینی سرگردان است در حالی که او معتقد است که در وادی ایمان و اطاعت و راهنمایی مردم بـه سر می برد به اجتناب از خطا و گمراهی و نصیحت نمودن و هدایت کردن در حالی که او احساس نمی کند. پس کفر او نزدخداوند بلندمرتبـه بـرای او و

برای امثالش از کسانی که با او در این انکار موافــق هســتند در روز قیامــت آشکار خواهــد شــد ، روزی کــه مــردم بــرای پــرو ردگــار جهانیــان قیــام می کنند.چون او حاکم عادلی است که مظلوم را از ظــالم و حــق را از باطــل می شناسد.

وَ لَكِن الْآنَ فِی الدُّنْیَا لَا یَحْکُمُ الْمُنْکِرُ هُوَ بنَفْسِهِ عَلَی نَفْسِهِ بالْکُفْر ، وَ لَـا اَمْثَالُهُ یَحْکُمُوْنَ عَلَیْهِ بذَلِكَ ، لِاِصْرَار الْمُنْکِـرِیْنَ کُلِّهِـمْ عَلَـی عَقِیْـدَةِ الْوَاحِـدَةِ هِـیَ الْاِنْکَارُ . فَالْحُکْمُ عَلَیْهِمْ بالْاِسْلَام مَبْنِیٌّ عَلَی مُجَرَّدِ زَعْمِهِـمْ ذَلِـكَ ، کَمَـا اَنَّ الْحُکْـمَ عَلَیْهِمْ بالْکُفْر مَبْنِیٌّ عَلَی اعْتِقَادِ اَهْل الْاِسْلَام الْعَارفِیْنَ بکَلَام الْاَوْلِیَاءِ الْمُطَّلِعِیْنَ عَلَـی اَحْـوَالِهِمُ الصَّـحِیْحَةِ الْمُسْـتَقِیْمَةِ ، وَ لَـا یَعْـذِرُوْنَ الْمُنْکِـرِیْنَ بالْجَهْـل لِـاَنَّ لَهُـمْ مَنْدُوْحَـــةٌ عَـــن الْاِنْکَـــار بِاِیْکَـــال الْـــاَمْر اِلَـــی اللهِ تَعَـــالَی وَ التَّسْـــلِیْم فِیْمَـــا لَا یَعْرِفُهُ، وَالْاِعْتِرَافِ بَاَنَّ اللهَ یَعْلَمُ مِـنْ اَحْـوَال النَّـاس مَـا لَـا یَعْلَـمُ هُـوَ ، وَالْجَهْـلُ فِی الشَّرِیْعَةِ لَیْسَ بعُذْر فِی مِثْل هَذَا، اِذْ هُوَ مِثْلُ جَهْل الْیَهُوْدِ وَالنَّصَارَی وَ الْمَجُوْس وَ عُبَّادِ الْاَصْنَام بمَاجَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمَ مِنَ الْحَقِّ وَ الدِّیْن الصَّحِیْح . فَاِنَّهُ لَیْسَ بعُذْر عِنْدَ اَهْل التَّصْدِیْق بذَلِكَ کَمَا اَنَّهُ لَیْسَ بعُذْر عِنْدَ اللهِ تَعَالَی اَیْضًا، وَ اِنْ کَانَ عُذْرًا عِنْدَ هَذِهِ الْمِلَل الْبَاطِلَةِ ، بَلْ فِی زَعْمِهِـمْ اَنَّ مَـااَنْکَرُوْهُ هُـوَ الْبَاطِـلُ ، وَ مَا اَنْکَرُوْا بهِ هُوَ الْحَقُّ.

و اما هم اکنون در این دنیا منکرخودش را محکوم به کفر نمی کنــد و نه امثال او ، او را به خاطر آن کارش محکوم به کفر مــی کننــد بــه دلیــل پافشاری همه منکران بر یک عقیده و آن انکار است . پس حکم اســلام بــر آنان به مجرد گمانشان بر آن می باشد همانطور که حکم به کفر بر آنــان بــر اساس اعتقاد مسلمانان آگاه به کلام اولیا و دانا بر احوال صــحیح و درســت

آنان می باشد . و معذور نمی دارند منکرین را به سبب جهل و نـادانی زیـرا که برای آنان علاج و چاره ای از انکار می باشد با واگذاری امـر بـه خداونـد بلند مرتبه و تسلیم در آنچه که آن را نمی داند و اعتراف به اینکه خداونـد می داند از احوال مردم آنچه را که او نمی داند و جهل و نادانی در شـریعت، عذر و بهانه نیست در مثل این مورد زیرا که آن مثل جهل یهـود و نصـاری و مجوس و بت پرسـتان بـه آنچـه محمـدﷺ از حـق و دیـن صـحیح آورد می باشند .چون آن در نزد اهل تصدیق عذر و بهانه نیست همانطور کـه آن نزد پروردگار بلند مرتبه نیز عذر نمی باشد و اگر چه نزد این ملتهای باطـل عذر باشد ، بلکه به گمان آنان همانا آنچه که آن را انکار می کننـد باطـل و آنچه که به سبب آن انکار می کنند حق است.

وَ حَيْثُ كَانَ حُكْمُ الْمُنْكِرِ عَلَى اَوْلِيَاءِ اللهِ هُوَ الْكُفْرُ ، فَيَتَرَتَّبُ عَلَى ذٰلِكَ مَا يَتَرَتَّبُ عَلَى الْكُفْرِ مِنْ اَحْكَامِ الشَّرِيْعَةِ كَفَسْخِ النِّكَاحِ وَالْاِسْـتِتَابَةِ وَاِهْـرَاقِ الـدَّمِ اِنْ اَصَرَّ ، وَ كَذٰلِكَ بَقِيَّةُ اَحْكَامِ الْمُرْتَدِّ.

و از آنجایی که حکم شخص منکر بر اولیای الهی ، همان حکم کفـر می باشد از این رو راست می گردد بر آن آنچه را که از احکـام شـریعت بـر کفر راست می گردد . مانند فسخ نکاح و طلب توبه کـردن و ریخـتن خـون اگر بر آن پا فشاری کند و بقیه احکام مرتد نیز چنین است.

وَ هٰذَا كُلُّهُ اِنْ تَحَقَّقْنَا مِنْهُ ذٰلِكَ وَ قَدَرْنَا عَلَيْهِ ، فَاِنْ لَمْ تَحَقَّقْ وَغَـابَ عَنَّـا نَحْكُمُ بِرُجُوْعِهِ عَنْهُ . نَظِيْرُ مَا قَالَ الْعُلَمَاءُ فِی الْمُرْتَدِّ ، وَ قَـالُوْا : بِـاَنَّ اِنْكَـارَ الـرِّدَّةِ تَوْبَةٌ ، وَلَا نَحْكُمُ بِالظَّنِّ فِیْ اَحَدٍ وَ لَا بِالتَّجَسُّسِ عَلَيْهِ اَنَّهُ مُنْكِرٌ عَلَى وَلِیٍّ مِنْ اَوْلِيَاءِ اللهِ تَعَالَى اَصْلًا ، كَمَا اَنَّا لَا نُسِیْءُ الظَّنَّ فِیْ اَحَدٍاَنَّهُ يُنْكِرُ فَرْضًا مِنَ الْفُرُوْضِ ، وَ لَـا نَتَجَسَّسُ عَلَيْهِ فِی ذٰلِكَ ، وَ لَكِنَّا نَحْكُمُ بِمَا نَتَحَقَّقُهُ فِيْهِ.

و این در صورتی است که یقین حاصل کنیم انکــار اولیــاء الله را از او وبر آن قادر باشیم . پس اگر محقق نگردد واز ما پنهان شود بــه برگشــتن او از آن حکم می کنیم. مانند آنچه که علما در مورد مرتد گفتند بــه اینکــه انکار نمودن ارتداد ، توبه است و با ظن و گمان در مورد کسی حکــم نکنــیم ونه با تجسس نمودن بر او بر اینکه او در اصــل منکــر بــر ولیــی از اولیــای خداوند بلند مرتبه می باشد همانطور که گمان بــد نمــی کنــیم بــر کســی به اینکــه بــی شــک او انکــار مــی کنــد فرضــی از فــرایض را و نــه بــر او تجسس می کنیم در آن و بلکه حکم می کنیم بــر اســاس آنچــه کــه در آن اطمینان حاصل نمودیم .

وَاتَّهِمْ نَفْسَكَ فِی الْقُصُوْرِ عَنْ مَعْرِفَةِ اَوْلِیَاءِ اللهِ تَعَالَی ، وَلَاتُسِئِ الظُّنُوْنَ فِیْ اَحَدٍ مِنْهُمْ ،وَ لَا تَجَسَّسْ فِیهِمْ ،فَاِنَّ الظَّنَّ السُّوْءَ وَالتَّجَسُّسَ حَرَّمَهُمَا اللهُ تَعَالَی ، وَحَرَّمَهُمَا رَسُوْلُهُ ﷺ ، فَلَا یَتَرَتَّبُ عَلَیْهِمَا اِذَا فُعِلَا حُکْمٌ مِنْ اَحْکَامِ اللهِ تَعَالَی ،کَمَا اَنَّ النَّمَّامَ اِذَا نَقَلَ الْقَذْفَ فَهُوَ فَاسِقٌ بِنَقْلِهِ ذَلِكَ لِفَعْلِهِ الْحَرَامَ ، فَلَا یَتَرَتَّبُ عَلَی قَوْلِهِ حُکْمُ اِقَامَةِ الْحَدِّ عَلَی الْمَنْقُوْلِ عَنْهُ لِعَدَمِ عَدَالَةِ النَّاقِلِ بِفِسْقِهِ بِنَفْسِ النَّقْلِ اَوْ عَدَمِ وُجُوْدِ نِصَابِ الشَّهَادَةِ . و نفس خود را به کوتاهی درشناخت اولیای ا لهی متهم کن و بریکی از آنان بدگمان مباش و در مورد آنان تجسس مکن چون خداوند بلند مرتبه و رسولش ﷺ بد گمانی و تجسس را حرام نموده انــد پــس بــر آن دو ـ اگر انجام شــوندـ حکمی از احکام خداوند بلنــد مرتبه تعلق نمــی گیــرد همانطور که سخن چین هرگاه افترایی را از جایی به جایی می برد .پس او به دلیل انتقال آن و انجام دادن کار حرام فاسق است پــس برگفتــارش حکــم اقامه حد بر منقول عنه به دلیل عدم عدالت ناقل به سبب نفس انتقال و یــا به دلیل عدم وجود نصاب شهادت درست نمی گردد .

فَكَذَا فِی التَّجَسُّسِ وَ سُوْءِ الظَّنِّ یَفْسُقُ فَاعِلُهُمَا، فَلَا یُقْبَلُ قَوْلُهُ فِی الشَّرِیْعَةِ وَ لَوْ قَبِلَهُ مَنْ لَمْ یَعْلَمْ حَالَهُ، فَاِنَّ الْعَدَالَةَ شَرْطٌ فِی الدِّیَانَاتِ . وَ عَنْ عَبْدِالرَّحْمَن بْن عَوْفٍ ﷺ: حَرَسْتُ مَعَ عُمَرَالْفَارُوْق لَیْلَةً بِالْمَدِیْنَةِ ، فَبَیْنَا نَحْنُ نَمْشِی اِذْ ظَهَرَ لَنَا سِرَاجٌ ، فَانْطَلَقْنَا ، فَلَمَّا دَنَوْنَا مِنْهُ اِذَا بَابٌ مُغْلَقٌ عَلَی قَوْمٍ لَهُمْ لَغْطٌ وَ اَصْوَاتٌ . فَاَخَذَ عُمَرُ بِیَدِیْ فَقَالَ : اَتَدْرِیْ بَیْتَ مَنْ هَذَا ؟ قُلْتُ : لَا . قَالَ : هَذَا بَیْتُ رَبِیْعَةَ بْنِ اُمَیَّةَ بْنِ خَلَفٍ ، وَ هُمُ الْآنَ شَرَبٌ ، فَمَا تَرَی ؟ قُلْتُ : اَرَی اَنَّا قَدْ اَتَیْنَا مَا نَهَانَا اللهُ تَعَالَی وَ رَسُوْلُهُ عليه السلام عَنْهُ،قَالَ اللهُ تَعَالَی:﴿وَلَا تَجَسَّسُوْا ﴾[1] اَلْآیَةَ وَ قَالَ عَلَیْهِ الصَّلَوةُ وَ السَّلَامُ : وَ لَا تَجَسَّسُوْا وَ لَا تَحَسَّسُوْا ، اَلْحَدِیْثَ. فَرَجَعَ عُمَرُ رضي الله عنه وَ تَرَکَهُمْ .

و در مورد تجسس وبدگمانی نیز چنین است و فاعل آن دو فاسق می گردد پس گفتارش در شریعت قبول نمی شود اگر چه قبول کند آن را کسی که حال اورا نمی دانست چون در دیانات عدالت شرط است. و از عبدالرحمان بن عوف رضي الله عنه روایت است : نگاهبانی می دادم شبی را همراه عمر فاروق در مدینه پس در حالی که راه می رفتیم ناگهان دیدیم که چراغی بر ما ظاهر گشت . پس به سوی آن رفتیم هنگامی که به آن نزدیک شدیم ناگهان ملاحظه نمودیم در بسته ای را بر قومی که بانگ و خروش می کردند. عمر دستم راگرفت وگفت :«آیا می دانی خانه کیست ؟»

---

۱ ـ سوره حجرات آیه ۱۲ « و جاسوسی نکنید»

گفتم نه، گفت: «این خانه ربیعه بن امیه بن خلف است و آنـان هـم اکنون در حال نوشیدن شراب هستند پس نظر تو چیست ؟» گفتم می بینم که ما کاری را انجام داده ایم(یعنی تجسس کرده ایم) که خداوند بلند مرتبه و رسولش ﷺ ما را از آن نهی نمودند و پیـامبر اکرم ﷺ فرمـود : و جاسوسـی نکنید و نپرسید خبری راپس عمر رضی الله عنه برگشت وآنان را ترک نمود.

وَ فِی شَرْحِ الشَّرْعَةِ الْمُسَمَّی بِجَامِعِ الشُّرُوْحِ : رُوِیَ اَنَّ عُمَرَ الْفَـارُوْقَ رضی الله عنه كَانَ يَعُسُّ بِالْمَدِيْنَةِ مِنَ اللَّيْلِ ، فَسَمِعَ صَوْتَ رَجُلٍ فِی بَيْتٍ يَتَغَنَّی ، فَتَسَـوَّرَ عَلَيْـهِ ، فَوَجَدَ عِنْدَهُ امْرَأَةً وَ خَمْرًا ، فَقَالَ: يَا عَبْدَاللهِ اَظَنَنْـتَ اَنَّ اللهَ تَعَـالَی يَسْـتُرُكَ وَ اَنْـتَ عَلَی مَعْصِيَةٍ؟ فَقَالَ : وَ اَنْتَ يَا اَمِيْرَ الْمُؤْمِنِينَ فَلَا تَعْجَلْ اِنْ اَكُنْ قَدْ عَصَيْتُ اللهَ تَعَالَی فِی وَاحِدَةٍ ، فَقَدْ عَصَيْتَ اللهَ تَعَالَی فِی ثَلَاثٍ . قَالَ اللهُ تَعَالَی : «وَ لَا تَجَسَّسُـوْا» [1] وَ

۱ ــ و باید دانست که گمان چهار قسم است اول مأمور به و آن حسن الظن است من الایمان ــ دوم حرام و آن گمان بد به خدا و مؤمنانســت که موجـب اثم است ــ ســوم مندوب الیه وآن تحری باشد در امر قبله و غیــره و بنـا نهـادن بـر غلبـه ظـن در امـور اجتهادیه ــ چــهارم مباح و آن در امور دنیـا و مهمات معیشـت و در این صورت بد گمانی موجب سلامت و انتظام مهمات اسـت و از قبیـل حـزم شـمرده انـد.الخ وَلَـا تَجَسَّسُـوْا « وتجسـس مکنیـد » چنانچــه در کـار اسـامه بـد گمـان شـدید و تجســس کردیـد (تفسیر حسینی ص۱۱۷۳)

وَ عَنْ اَبِیْ هُرَيْرَةَ، قَالَ :قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ:اِيَّاكُمْ وَ الظَّنَّ، فَاِنَّ الظَّنَّ اَكْذَبُ الْحَدِيْثِ ،وَ لَا تَجَسَّسُوْا ،وَ لَا تَنَاجَشُوْا ،وَ لَا تَحَاسَدُوْا ،وَ لَا تَبَاغَضُوْا ،وَ لَا تَدَابَرُوْا ،وَ كُوْنُوْا عِبَادَ اللهِ اِخْوَانًـا . وَ فِی رِوَايَةٍ: وَ لَا تَنَافَسُوْا. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.(مِشْكوٰةُ الْمَصَابِيْحِ ص۴۲۷بَابُ مَا يُنْهَی عَنْهُ مِنَ التَّهَـاجُرِ وَالتَّقَاطُعِ وَ اتِّبَاعِ الْعُوْرَاتِ وَ فِـی الْجَامِعِ الْاَحَادِيْثِ لِلْجَامِـعِ الصَّغِيْرِ وَزَوَائِدِهِ لِلْاِمَامِ السُّـيُوْطِیِّ ــ ص۳۸۳ ج۳ سطره ۵ مَعَ زِيَادَةٍ مِنْ قِسْمِ الْاَقْوَالِ–)

و از ابی هریره ﷺ روایت است رسول خدا ﷺفرمود : (برحذر باشید از ظـن و گمان چون ظن وگمان دروغ ترین سخن است . و تجسس مکنید و یکدیگر را نکوبیـد . و حسد نورزید و بر یکدیگر بغض و کینه نداشته باشید و با یکدیگر دشمنی نکنید و باشید بندگان خداونـد در حـالی کـه بـا یکـدیگر بـرادر هسـتید.و در روایتـی آمـده اسـت «ولا تنافشوا») این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده اند .

عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ ﷺ اَنَّ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ قَالَ : اِیَّاکُمْ وَالظَّنَّ ، فَاِنَّ الظَّنَّ اَکْذَبُ الْحَـدِیْثِ ، وَلَا تَحَسَّسُوْا ،وَ لَا تَجَسَّسُوْا ،وَ لَا تَنَافَسُوْا ، وَ لَا تَحَاسَدُوْا ، وَ لَا تَبَاغَضُوْا ، وَ لَا تَدَابَرُوْا ، وَکُوْنُوْا عِبَادَاللهِ اِخْوَانًا.(صَحِیحُ الْمُسْلِمِ ص۳۱۶ ج۲ ، کِتَابُ الْبِرِّ وَالصِّلَةِ ، بَابُ تَحْرِیْمِ الظَّنِّ وَ التَّجَسُّـسِ وَالتَّنَافُسِ۱۲–۱۳ ، سُنَنُ اَبِیْ دَاوُدَ ص۳۲۵ ج۲ ، کِتَابُ الْاَدَبِ ، بَابٌ فِی الظَّنِّ۱۲)

از ابی هریره ﷺ روایت است ، بی گمان رسول اکرم ﷺفرمـود :« بپرهیزیـد از ظن وگمان بدرستی که ظن و گمان دروغ ترین سخن است و تفحص و جاسوسی نکنیـد و با یکدیگر رقابت نکنید و حسد نورزید و بغض و کینه نداشته باشید و با یکدیگر دشمنی نکنید و باشید بندگان خداوند در حالیکه با یکدیگر برادرید »

ثُمَّ قَالَ تَعَالَی:(وَلَا تَجَسَّسُوْا) ، اِتْمَامًا لِمَا سَبَقَ لِاَنَّهُ تَعَالَی لَمَّا قَالَ: (اِجْتَنِبُوْا کَثِیْـرًا مِّـنَ الظَّنِّ) فُهِمَ مِنْهُ اَنَّ الْمُعْتَبَرَ الْیَقِیْنُ ، فَیَقُوْلُ الْقَائِلُ : اَنَا اَکْشِفُ فُلَانًا یَعْنِیْ اَعْلَمُهُ یَقِیْنًا ، وَ اَطَّلِعُ عَلَی عَیْبِهِ مُشَاهَدَةً ، فَاَعِیْبُ ، فَاَکُوْنُ قَدِ اجْتَنَبْتُ الظَّنَّ. فَقَالَ تَعَالَی : وَ لَا تَتَّبِعُوْا لِظَـنٍّ ، وَلَـا تَجْتَهِـدُوْا فِیْ طَلَبِ الْیَقِیْنِ فِیْ مَعَایِبِ النَّاسِ. (اَلتَّفْسِیْرُ الْکَبِیْرُ ص۱۳۴ ج۲۸۰)

سپس خداوند بلند مرتبه فرمود: تجسس نکنید ، به حجت اتمام بـر آنچـه کـه گذشت . زیرا که خداوند بلند مرتبه هنگامی که فرمود : اجتناب کنید از بسیاری گمانها ، از آن اینگونه فهمیده می شود که براستی آنچه معتبر می باشد یقین است. پس گوینده ، می گوید من فلانی را کشف نمودم یعنی ا و را یقینا می شناسم و بر عیب او آگاه هستم از طریق مشاهده پس اورا عیب نمودم وازگمان اجتناب کردم.پس خداوند بلند مرتبه فرمود: «و پیروی نکنید ظن و گمانی را و کوشش نکنیدتایقین حاصل نماییددر عیوب مردم .»

اَنْتَ قَدْ تَجَسَّسْتَ ، وَ قَالَ اللهُ تَعَالَى :﴿وَلَيْسَ الْبِرُّ بِاَنْ تَأْتُوا الْبُيُوْتَ مِنْ ظُهُوْرِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُوا الْبُيُوْتَ مِنْ اَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ﴾[1] وَ قَدْ تَسَوَّرْتَ عَلَيَّ ، وَ قَالَ اللهُ تَعَالَى :﴿يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوْا لا تَدْخُلُوْا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوْا وَ تُسَلِّمُوْا عَلَى اَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُوْنَ﴾[2] وَ قَدْ دَخَلْتَ بَيْتِيْ بِلَا اِذْنٍ وَلَاسَلَام . فَقَالَ عُمَرُ ﷺ : هَلْ عِنْدَكَ مِنْ خَيْرٍ اِنْ عَفَوْتُ عَنْكَ ؟ قَالَ: نَعَمْ وَاللهِ يَا اَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ لَئِنْ عَفَوْتَ عَنِّيْ لَا اَعُوْدُ لِمِثْلِهَا اَبَدًا . فَعَفَا عَنْهُ وَ تَرَكَهُ وَ خَرَجَ .

(و در شرح الشرعه مسمی به **جامع الشروح** آمده است : روایت شد به تحقیق عمر فاروق ﷺ شبی را در مدینه پاسبانی می نمود پس صدای مردی را در خانه ای شنید که آواز می خواند . پس بر دیوار خانه او بالا رفت و نزد او خمر و زنی را دید پس گفت :«ای عبدالله آیا گمان می کنی که خداوند بلند مرتبه تو را می پوشاند در حالیکه تو بر انجام گناه هستی؟» پس گفت :« و تو ای امیر المؤمنین عجله نکن اگر من خداوند بلند مرتبه را در یک امر نافرمانی نمودم پس تو خداوند بلند مرتبه را در سه امر نافرمانی کردی خداوند بلند مرتبه فرمود : جاسوسی نکنید در حالی که جاسوسی کردی ، و خداوند بلند مرتبه فرمود: و نیست نیکوکاری به آنکه درآیید در خانه ها در حالت احرام از پس پشت آنها و لیکن صاحب نیکوکاری آن است که پرهیزگاری کند و در آید در خانه ها از راه دروازه ها و حذر کنید از خدا تا باشد که رستگار شوید)و تو از دیوار خانه من بالا

۱- سوره بقره آیه ۱۸۹
۲ - سوره نور آیه ۲۷

رفتی و خداوند بلند مرتبه فرمود: (ای مسلمانان در نیایید به غیرخانه های خویش تا آنکه دستوری طلبید و سلام کنید بر اهل آن این بهتر است شما را باشد که پند پذیر شوید).در حالیکه تو به خانه من وارد شدی بدون اجازه و سلام کردن». پس عمر رضي الله عنه گفت : «آیا نزد تو خیری است اگر از تو درگذرم .» گفت بله ، به خدا قسم ای امیر المؤمنین اگر از من گذشت نمایی دوباره هرگز به مثل این کار بر نمی گردم . پس عمر از او در گذشت واورا ترک نمودوخارج شد.

وَ هَاتَانِ الْعِبَارَتَانِ تَدُلَّانِ عَلَى وُجُوْبِ السَّتْرِ وَ تَرْكِ التَّتَبُّعِ عَنْ عَوْرَاتِ الْمُسْلِمِيْنَ وَ الْمُسْلِمَاتِ فِيْ جَمِيْعِ الْاَوْقَاتِ .انْتَهَى عِبَارَةُ الْحَدِيْقَةِ النَّدِيَّةِ .

و این دو عبارت بر واجب بودن عیب پوشی و ترک رفتن به دنبال کشف عورات مردان و زنان مسلمان در تمامی اوقات دلالت می کند.

قَالَ رُوَيْمٌ الْبَغْدَادِيُّ ـ قَدَّسَ اللهُ تَعَالَى سِرَّهُ الْعَزِيْزَ ـ : مَنْ جَالَسَ الصُّوْفِيَّةَ، وَ خَالَفَهُمْ فِيْ شَيْءٍ مِمَّا يَتَحَقَّقُوْنَ بِهِ نَزَّلَ اللهُ تَعَالَى نُوْرَ الْاِيْمَانِ مِنْ قَلْبِهِ.رویم بغدادیـ قدس سره الشریفـ گفت : «کسی که با صوفیه همنشینی کند و مخالفت کند با آنان در چیزی که به آن اطمینان حاصل می کنند ، خداوند نورایمان را از قلبش بیرون می آورد» .

در **عقائد الموحدین** که ازتصنیف شیخ عبدالکریم بن محمد لاهوری است آورده است : بدان ای مرید صادق که حق تعالی دور گردانیده مریدان کاذب را از حضرت علیه خود و خاص گردانیده ایشان را در طبقه سفلی از نار لِقَوْلِهِ تَعَالَى:﴿إِنَّ الْمُنَافِقِيْنَ فِى الدَّرْكِ الْاَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَنْ تَجِدَ

لَهُمْ نَصِيْرًا ﴾[1] «هر آیینه منافقان را در جهنم پست ترین جایگاه است و هرگـز برای ایشان هیچ یاری دهنده ای نخواهی یافت.» بدانکه نفـاق بـردو قسـم است : نفاق در شریعت و نفاق در طریقت . نفـاق شـریعت تکـذیب رسـول الله ﷺ است در قلب نه در لسان لِقَوْلِهِ ﷻ: ﴿اِذَا جَاءَكَ الْمُنَـافِقُوْنَ قَـالُوْا نَشْـهَدُ اِنَّكَ لَرَسُوْلُ اللهِ وَاللهُ يَعْلَمُ اِنَّكَ لَرَسُوْلُهُ وَاللهُ يَشْـهَدُ اِنَّ الْمُنَـافِقِيْنَ لَكَـاذِبُوْنَ[2] ﴾«ای رسول خدا چون منافقان نزد تو آمده گفتند که ما به یقین و حقیقت گواهی می دهیم که تو پیغمبر خدایی و خدا می داند که تو پیغمبر اویی و خدا هـم گواهی می دهد که منافقان سخن دروغ می گویند.»

وَ لِقَوْلِهِ ﷻ :﴿يَقُوْلُوْنَ بِاَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِى قُلُوْبِهِمْ﴾[3] «به زبان خود می گویند آنچه در دل ایشان نیست.»نفاق طریقت تکذیب کردن مرید است مر شیخ خود را باطنًا اگر چه اقرار کرده باشد در ظاهر و عدم تصدیق اوست بر کمال شیخ خود باید دانست که نفاق طریقت سخت تر و بد تر است از نفاق شریعت . چرا که طریقت باطن شریعت است وَالْبَاطِنُ اَدَقُّ مِـنَ الظَّـاهِرِ بـاطن دقیقتر و پیچیده تر از ظاهر است . و دیگر مرید چون مصدق به کمال شـیخ نباشد گویا مصدق به کمال نبیﷺ نیست لِقَوْلِهِ عليه السلام : اَلشَّيْخُ فِىْ قَوْمِهِ كَالنَّبِىِّ فِىْ اُمَّتِهِ.[1](شیخ در میان قوم خویش مانند نبی در میان امتش اسـت.) چـرا کـه

---

۱ - سوره نساء آیه ۱۴۵

۲ - سوره منافقون آیه ۱

۳ - سوره فتح آیه ۱۱

۱- قَالَ السُّيُوْطِىُّ فِى الدُرَرِالْمُنْتَثِرَةِ : اَسْنَدَهُ الدَّيْلَمِىُّ مِنْ حَدِيْثِ اَبِىْ رَافِعٍ وَذَكَرَهُ اَيْضًا فِىْ جَامِعِهِ الصَّغِيْرِبِلَفْظِ (الشَّيْخُ فِىْ اَهْلِهِ كَالنَّبِىِّ فِىْ اُمَّتِهِ) وَعَزَاهُ اِلَى الْخَلِيْلِ وَابْنِ النَّجَّارِ عَنْ اَبِىْ

رَافِعٍ بِلَفْظِ (الشَّيْخُ فِيْ بَيْتِهِ كَالنَّبِيِّ فِيْ أُمَّتِهِ) وَعَزَاهُ اِلَى ابْنِ حَبَّانَ فِي الضُّعَفَاءِ وَالشِّيْرَازِيِّ فِي الْاَلْقَابِ عَنِ ابْنِ عُمَرَ وَرَدَّهُ السُّيُوْطِيُّ اِلَى ضِعْفِهِ وَلَكِنْ يُؤَيِّدُهُ (الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْاَنْبِيَاءِ، عُلَمَاءُ اُمَّتِيْ كَاَنْبِيَاءِ بَنِيْ اِسْرَائِيْلَ)فَقَدْ اَسْرَفَ مَنْ عَدَّهُ فِي الْمَوْضُوْعَاتِ ،حَاشِيَةُ مَكْتُوبَاتِ الْاِمَامِ الرَّبَّانِيُّ حَضْرَتِ مُجَدِّدِ لِلْاَلْفِ الثَّانِيْ ص ۳۷۰ دفتراول مکتوب۲۴.اَلْخَلِيْلِيُّ فِيْ مَشِيْخَتِهِ وَابْنُ النَّجَّارِعَنْ اَبِيْ رَافِعٍ : الْجَامِعُ الصَّغِيْرُفِيْ اَحَادِيْثِ الْبَشِيْرِالنَّذِيْرِ ص۹۰جلد۲

حب رضي الله عنه لِا بْنِ حَبَّانَ فِي الضُّعَفَاءِ ، الشِّيْرَازِيُّ فِي الْاَلْقَابِ عَنِ ابْنِ عُمَرَ : حَدِيْثٌ ضَعِيْفٌ الْجَامِعُ الصَّغِيْرُ فِيْ اَحَادِيْثِ الْبَشِيْرِ النَّذِيْرِ ص ۹۰جلد ۲ .وَجَزَمَ ابْنُ حَجَرٍ وَغَيْرُهُ بِاَنَّهُ مَوْضُوْعٌ : اَلْفَوَائِدُ الْمَجْمُوْعَةُ فِي الْاَحَادِيْثِ الْمَوْضُوْعَةِ ص ۲۸۶ . لِشَيْخِ الْاِ سْلَامِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الشَّوْكَانِيِّ الْمُتَوَفَّى سَنَةَ ۱۲۵۰**ابن حجر و غیر او معتقدند به اینکه آن موضوع است .**

وَرَوَى الْخَطِيبُ فِي الْجَامِعِ عَنْ اَنَسٍ : اَنَّ مِنَ الْاِجْلَالِ تَوْقِيْرُ الشَّيْخِ مِنْ اُمَّتِيْ ، وَ لَعَلَّهُ مِنْ جَوَامِعِ الْكَلِمِ ، فَاِنَّ الشَّيْخَ يُطْلَقُ عَلَى ذِي الشَّيْبَةِ وَ الْعَالِمِ وَالرَّئِيسِ . وَمِنْهُ مَا رُوِيَ : الشَّيْخُ فِيْ قَوْمِهِ كَالنَّبِيِّ فِيْ اُمَّتِهِ . مِرْقَاةُ الْمَفَاتِيْحِ (شَرْحُ مِشْكَوةُ الْمَصَابِيْحِ ص۲۲۸ الجزء ۹) .

خطیب در جامع از انس روایت کرده است:به تحقیق از بز رگی امت مـن اسـت حرمت واحترام گذاشتن برای شیخ شاید این جمله از جوامع کلم باشد چون به درستی به هر یک از پیر مرد .عالم وبزرگ قوم ، شیخ گفته می شود واز جمله آن این روایـت اسـت (شیخ در قوم خود مانند نبی درمیان امت خود می باشد.

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: الشَّيْخُ فِيْ اَهْلِهِ كَالنَّبِيِّ فِيْ اُمَّتِهِ . الْخَلِيْلِيُّ فِيْ مَشِيْخَتِهِ وَابْنُ النَّجَّارِ عَنْ اَبِيْ رَافِعٍ رضي الله عنه ص۳۹۴ـ سطر ۵ـ ج۴). وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ :الشَّيْخُ فِيْ بَيْتِهِ كَالنَّبِيِّ فِيْ قَوْمِهِ. (حب) فِي الضُّعَفَاءِ وَ الشِّيْرَازِيُّ فِي الْاَلْقَابِ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنه جَامِعُ الْاَحَادِيْثِ لِلْجَامِعِ الصَّغِيْرِ وَزَوَائِدِهِ وَالْجَامِعُ الْكَبِيْرُ لِلْاِمَامِ السُّيُوطِيِّ ص۳۹۴ ـ ج۴ مِنْ قِسْمِ الْاَقْوَالِ. قَالَ النَّبِيُّ ﷺ:اَلشَّيْخُ فِيْ اَهْلِهِ كَالنَّبِيِّ فِيْ اُمَّتِهِ .الْخَلِيلِيُّ فِيْ مَشِيخَتِهِ وَابْنُ النَّجَّارِعَنْ اَبِيْ رَافِعٍ رضي الله عنه (ص۹۴ ـ ج۴). قَالَ

شیخ نایب نبی است ﷺ در طلب کردن خلق به سوی حَقَّ ـــ جَلَّ سُلْطَانُهُ (وَ النَّائِبُ كَالْمَنُوب) کسی که انقیاد وفرمان برداری کرد امر نایب را گویا انقیاد کرد امر منوب را . کسی که انقیاد نکرد امر نایب را گویا انقیاد نکرد امر منوب را چرا که نیابت نایب از منوب است .لِقَوْلِهِ عليه السلام : مَنْ اَطَاعَ خَلِيْفَتِيْ فَقَدْ اَطَاعَنِيْ ، وَ مَنْ عَصَى خَلِيْفَتِيْ فَقَدْ عَصَانِيْ.[1] **به جهت قول رسول اکرم ﷺ :«کسی که از جانشین من اطاعت کند بی شک از من اطاعت نموده است،**

النَّبِيُّ ﷺ :اَلشَّيْخُ فِيْ بَيْتِهِ كَالنَّبِيِّ فِيْ قَوْمِهِ. حب فِي الضُّعَفَاءِ وَالشِّيْرَازِيُّ فِي اَلْاَلْقَابِ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنه ص۳۹۴ ـ سطر۷ـ ج۴ ـ قِسْمُ الْاَقْوَال، جَامِعُ الْاَحَادِيث.

۱- حَدَّثَنَا اَبُوالْيَمَانِ عَنْ شُعَيْب ، حَدَّثَنَا اَبُوالزِّنَادِ اَنَّ الْاَعْرَجَ حَدَّثَهُ ، اَنَّهُ سَمِعَ اَبَا هُرَيْرَةَ، اَنَّهُ سَمِعَ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ ، يَقُوْلُ : نَحْنُ الْآخِرُوْنَ السَّابِقُوْنَ . وَبِهَذَا الْاِسْنَادِ: مَنْ اَطَاعَنِيْ فَقَدْ اَطَاعَ اللهَ،وَمَنْ عَصَانِيْ فَقَدْ عَصَى اللهَ ، وَ مَنْ يُطِعِ الْاَمِيْرَ فَقَدْ اَطَاعَنِيْ ، وَمَنْ يَعْصِ الْاَمِيرَ فَقَدْ عَصَانِيْ ، وَاِنَّمَا الْاِمَامُ جُنَّةٌ يُقَاتَلُ مِن وَرَائِهِ ، وَ يُتَّقَى بِهِ ، فَاِنْ اَمَرَ بِتَقْوَى اللهِ وَ عَدَلَ فَاِنَّ لَهُ بِذَلِكَ اَجْرًا ، وَاِنْ قَالَ بِغَيْرِهِ فَاِنَّ عَلَيْهِ مِنْهُ . صَحِيْحُ الْبُخَارِيِّ ص ۴۱۵ ـ الجزء ۱۲ ـ كِتَابُ الْجِهَادِ بَابُ يُقَاتَلُ مِنْ وَّرَاءِ الْاِمَامِ وَ يُتَّقَى بِهِ سُنَنُ النِّسَائِيِّ(ص۱۸۴ ـ ج۲ ـ کتاب بیعه)

روایت کرد برای ما ابو الیمان از شعیب ، روایت کرد برای ما ابوالزناد بی شک اعرج برای او روایت کرد و او از ابو هریره شنید و او از پیامبر اکرم ﷺ شنید که می فرماید : « ما آخرون سابقون هستیم و با این اسناد کسی که مرا اطاعت کند خدا را اطاعت نموده است و کسی که مرا نافرمانی کند خدا را نافرمانی کرده است و کسی که امیر را اطاعت کند مرا اطاعت نموده و کسی که امیر را نافرمانی کند مرا نافرمانی کرده است . همانا امام سپر و پناهگاهی است که از پس آن کارزار می شود و به وسیله آن از بلا نگه داشته می شود. پس اگر به تقوای الهی امر کند و عدالت برقرار سازد پس بدان سبب برای او اجری است و اگر به غیر آن گفت پس ضرر آن به او بر می گردد».

وکسی که ازجانشین من نافرمانی کند به تحقیق نا فرمانی من را کرده است» .

بدان که نفاق در طریقت آن است که کسی مبایعت به همراهی شیخی بکند و مطلب و مقصد آن در همین مبایعت نباشد مگر عز و جاه در نزد مردم . تلبیس وخلاص کردن خود را از ملامتی ایشان و به شأن این کس این حدیث صادق خواهد بود قَالَ النَّبِیُّ ﷺ : مَنْ تَهَيَّأَ لِلنَّاسِ بِقَوْلِهِ وَ لِبَاسِهِ ، وَ خَالَفَ ذَلِكَ اَعْمَالُهُ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ اَجْمَعِيْنَ.[1] **هر کس هیئت وظاهر خود را برای مردمبا قول و لباس خود بیاراید و عملش با آن مخالف باشد پس بر او لعنت خدا و فرشتگان و تمامی مردم باد.**

بدان که ارتداد نیز بر دو قسمت است : ارتداد در شریعت و ارتداد در طریقت . ارتداد در شریعت آن است که کسی مرتد شود و از دین بگردد بعد از ایمان آوردن به رسول الله ﷺ وَبِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللهِ **.و این قسم ارتداد کفر است در شرع** لِقَوْلِهِ ﷻ:﴿وَ مَنْ يَّرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِيْنِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ فِی الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أُولَئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيْهَا خَالِدُوْنَ﴾[2]**«و هر که از شما از دین خود بر گردد پس کافر بمیرد اعمال چنین اشخاصی در دنیا و آضایع و باطل می گردد و آنان اهل جهنمند و در آن همیشه معذب خواهند بود».ارتداد در طریقت آن است که مرید بعد از اعتقاد داشتن به شیخ خود از شیخ خود منکر شود و اعتقاد او زائل گردد**

---

۱ – وَرَوَى الدَّيْلَمِیُّ عَنْ عَقَبَةَ بْنِ عَمْرٍو عَنِ النَّبِیِّ ﷺ، اَنَّهُ قَالَ : مَنْ تَهَيَّأَ الخ .اَلْبَرِيقَةُ الْمَحْمُوْدِيَّةُ فِیْ شَرْحِ الطَّرِيْقَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ (ص ۱۳۴ جلد ۳ سنه)

۲ – سوره بقره آیه۲۱۷

خسر الدنیا و الآخره خواهد شد و این قسم ارتداد کفر است در طریقت لِقَوْلِهِ عليه السلام : مَنْ عَرَفَ طَرِيْقًا اِلَى اللهِ ، فَسَلَكَهُ ، ثُمَّ يَرْجِعُ عَنْهُ عَذَّبَهُ اللهُ بِعَذَابٍ لَمْ يُعَذِّبْ بِهِ اَحَدًا مِنَ الْعَالَمِيْنَ.(اگر کسی راهی را به سوی خداوند شناخته و در آن سلوک نماید سپس از آن برگردد خداوند او را به گونه ای عذاب خواهد داد که کسی از عالمیان را عذاب نداده است .)

دیگر حضرت رسالت پناه ﷺ فرموده :اَلصَّلَاةُ اِلَى الصَّلَاةِ كَفَّارَةٌ ، وَ الرَّمَضَانُ اِلَى الرَّمَضَانِ كَفَّارَةٌ اِلَّا مِنَ الثَّلَاثَةِ ، الْاِشْرَاكُ بِاللهِ وَ تَرْكُ السُّنَّةِ وَ نَقْضُ الصَّفَقَةِ.[1](یعنی نماز تا نماز کفارت است و رمضان تا رمضان کفارت است مگر از سه چیز شرک آوردن به خدای تعالی و بیرون آمدن از سنت و جماعت و شکستن بیعت که یکی با درویشی بیعت کند پس از وی برگردد ـ نعوذ بالله منه ـ) .

و این ارتداد **طریقت** است و این ارتداد طریقت بد تر از ارتداد شریعت است.زیرا مرتد شریعت هر چه کرده باشد ، چون باز آید و به اسلام رجوع آرد کلمه « لا اله الاالله» بگوید از کفر نجات یابد و باز بر سر کار آید و مرتد طریقت ، خلاص نیابد تا شیخ وی باز وی را قبول نکند و بعد از ارتداد خود به شیخ دیگرکه رجوع کند اگر مرجوع الیه شیخ دین است اورا قبول نخواهد کرد مثال او

---

۱ – رَوَىَ اَبُوْ هُرَيْرَةَ رضي الله عنه عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ : اَلصَّلَوةُ اِلَى الصَّلَوةَ ...اَحْيَاءُ عُلُومِ الدِّيْنِ ص ۲۲ ج ۴ وَ بِمَضْمُومِهِ صحيح البخارى ص ۱۶ ج ۱ الْجزء الاول كِتَابُ الْعِلْمِ قَبْلَ الْقُوْلِ وَ الْعَمَلِ

مثل بیضه گنده پوده و تخم مرغ فاسد است که هیچ کس او را به صلاح نتواند آورد.

✓ **بیت:**

اگر از طاق ابرویت بیفتم بر نمی خیزم
اگر از آسمان افتم امید زندگی دارم

و اگر مرجوع الیه شیخ دنیا است ضال و مضل است از او جز کفر و ضلال دیگر نخواهد گشود حق ﷻ کافه اهل اسلام را از ارتداد و انکار فقرا و طعن درویشان نگاه دارد به حرمت سید البشر ﷺ.

فصل پنجم

در بیان آنکه ولایت عبارت از قرب الهی است وخوارق و کرامات شرط آن نیست .

بدان که ظهور خوارق و کرامات، شرط ولایت نیست چنا نچه علمای عاملین مکلف به حصول خوارق نیستند؛ اولیا نیز بـه ظهورخـوارق مکلـف نیستند؛ زیرا ولایت عبارت از قرب الهی ـ جل سلطانه ـ اسـت کـه بعـد از نسیان ما سوی به اولیای خود کرامت می فرماید. اما کثرت ظهور خوارق بـر افضلیت ولایت تأثیرندارد و تفاضل آنجا به اعتبـار قـرب الهی ـ جل شأنه ـ توا ند بود.

که در ولی اقرب، ظهور خوارق اقل بـا شـد و خـوارق کـه از بعـض اولیای این امت به ظهور آمده از اصحاب کرام ﷺ عشر عشیر آن نیامده تـا آنکه افضل اولیا به مرتبه ادنی صحا بی نرسد نظر بر ظهور خـوارق از کوتـاه نظری است ودلیل است بر قصور استعداد تقلیدی شایان قبول فیض نبـوت و ولایت جماعتی هستند که استعداد تقلیدی در ایشـان غالـب نیسـت بـر قـوت نظـر ایشان.حضـرت صـدیق اکبـر ﷺبـه واسـطه آن قـوت اصـلا محتاج بلم نگشت.

و لهذا اسبق سابقان این امت آمد و ابوجهل لعین به واسـطه قصـور همین استعداد با وجود ظهور چندین آیات با هره ومعجزات قا هره به دولـت تصدیق نبوت، مشرف نشد. شخصی را از این قرب عطا فرماینـد واز احـوال مغیبات محدثات، هیچ اطلاع ندهند. و شخص دیگر با شد که او را هـم ایـن قرب دهند و هم اطلاع بر مغیبات بخشند. و شخص ثالـث را از قـرب هـیچ

ندهند و ا طلاق در مغیبات بخشند. شخص ثالث از اهل ا ستدراج ا ست و صفای نفس او را به کشف مغیبات مبتلا ساخته ودر ضلالت ا نداخته کریمه ﴿وَيَحْسَبُوْنَ اَنَّهُمْ عَلَى شَیْءٍ اَلَا اِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُوْنَ اِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَاَنْسَاهُمْ ذِكْرَاللهِ اُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ اَلَا اِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُوْنَ﴾[1]

۱- سوره مجادله آیه ۱۸ و۱۹ «ومی پندارند که ایشان بر چیزی هستند ، آگاه شوید هر آیینه ایشان دروغ گو هستند. شیطان بر ایشان چیره شده است، و یاد خدا را از خاطر شان برده است. این جماعت لشکر شیطان هستند. آگاه باشید هر آیینه لشکر شیطان زیان کارهستند.» «وَيَحْسَبُوْنَ» وآن روز می پندارد« اَنَّهُمْ » همانا ایشان«عَلَى شَیْءٍ» و بر چیز ی اند و کاری می کنند که سوگند می خورند وخدا می فرماید«اَلَا اِنَّهُمْ»بدانید بدرستی که ایشان«هُمُ الْكَاذِبُوْنَ» ایشانند دروغگویان دروغ ایشان به غایت رسیده که به دانای نهان وآشکارا نیز دروغ می گویند« اِسْتَحْوَذَ» مستولی شد و غلبه کرد«عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ» برایشان دیو وبه وسوسه میل داد ایشان را به معاصی«فَاَنْسَاهُمْ»پس فراموش گردانید بر ایشان«ذِكْرَاللهِ» یاد کردن خدا تا نه به دل یادکنند و نه به زبان.«اُولَئِكَ» آن گروه فراموش کاران «حِزْبُ الشَّيْطَانِ» لشکر دیوانند ومتابع او«اَلَا اِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ»بدانید به درستی که سپاه دیو«هُمُ الْخَاسِرُوْنَ» ایشانند زیان کاران که نعیم مؤبد از دست دادند و در عذاب مخلد افتادند (تفسیر حسینی ص ۱۲۴۳)

(وَيَحْسَبُوْنَ)فِی الْآخِرَةِ(اَنَّهُمْ)بِتِلْكَ الْاَيْمَانِ الْفَاجِرَةِ (عَلَى شَیْءٍ)مِنْ جَلْبِ مَنْفَعَةٍ اَوْ دَفْعِ مَضَرَّةٍ كَمَا كَانُوْا عَلَيْهِ فِی الدُّنْيَا ، حَيْثُ كَانُوْا يَدْفَعُوْنَ بِهَا عَنْ اَرْوَاحِهِمْ وَ اَمْوَالِهِمْ ، وَيَسْتَجِرُّوْنَ بِهَا فَوَائِدَ دُنْيَوِيَّةٍ (اَلَا اِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُوْنَ) الْبَالِغُوْنَ فِی الْكَذِبِ اِلَى غَايَةٍ لَيْسَ وَرَائُهَا غَايَةً حَيْثُ تَجَاسَرُوْا عَلَى الْكَذِبِ بَيْنَ يَدَیْ عَلَّامِ الْغُيُوْبِ ، وَزَعَمُوْا اَنَّ اِيْمَانَهُمُ الْفَاجِرَةَ تُرَوِّجُ الْكِذْبَ لَدَيْهِ عَزَّوَجَلَّ كَمَا تُرَوِّجُهُ عِنْدَ الْمُؤْمِنِيْنَ . (اِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ) اَیْ غَلَبَ عَلَى عُقُوْلِهِمْ

نشان حالشان است و شخص اول وثا نی که از اولیاء الله به دولت قرب مشرف شده ا ند کشف مغیبات نه در ولایت شان می افزاید و عدم کشف اینها نه در ولایت ایشان نقصان می آرد تفاوت آنها به اعتباردر جات قرب است. بسی اوقات است که صاحب عدم کشف صور غیبی ازصاحب کشف آن صور، افضل بود وپیش قدم به واسطه مزیت قربی که او را حاصل شده است؛ بعد از ذکر کرامات وخوارق مواهب حق اند ــ جل شأنه ــ گاهی هست که قومی را به آن مکاشفه مشرف سازند و این دولت بدهند و گاهی هست که در مرتبه فوق آن مقام باشد شخصی از این طایفه که او را هیچ از این کرامت و خوارق ندهند. زیرا که این همه کرامات از برای تقویت یقین

بِوَسْوَسَتِهِ وَتَزْيِيْنِهِ حَتَّى اتَّبَعُوْهُ ، فَكَانَ مُسْتَوْلِيًا عَلَيْهِمْ. (تَفْسِيرُ رُوحِ الْمَعَانِيْ جزء٢٨ــ ص٣٠٠ ــ سطر ٨)

و گمان می کنند درآخرت، به درستی که ایشان با این ایمان فاجره بی اعتبار بر درجه ای ازجلب کردن منفعت یا دفع کردن ضررهستند. هم چنانکه برآن در دنیا می بودند، چنانچه به وسیله آن ایمان ، روحها و اموال شان را از هلاکت دور می کردند و به آن فایده های دنیایی خود را طلب می کردند.آگاه شوید همانا ایشان دروغگویانند. که در کذب و دروغ مبالغه می کنند به گونه ای که برای آن نهایتی نمی باشد به نحوی که در پیشگاه علام الغیوب جسارت بر کذب نمودند وچنین گمان کردند که ایمان فاجره ایشان، کذب را نزد خداوند بلند مرتبه ارزش داده است ،چنانچه آن را نزد مؤمنین ارزش داده است. شیطان برایشان چیره گشته است یعنی شیطان بر عقلهای ایشان به وسوسه کردن خود و زینت دادن خود غالب شد تا اینکه او را پیروی کردند پس بر آنها مسلط گشت.

عطا می فرماید. کسی را که صرف یقین داده شده است او را بـه آن کرامـت حاجت نبود واین همه کرامات دون ذکر ذات است.

وامام این طایفه خواجه عبد الله انصاری که ملقب به شـیخ الاسـلام است در کتاب منازل السایرین فرموده است: « که فراست بر دو نوع اسـت: فراست اهل معرفـت اسـت و فراسـت اهـل جـوع واهـل ریاضـت اسـت. فراست اهل معرفت، متعلق به شناختن اسـتعداد طـلاب اسـت وشـناختن اولیای حق سبحانه که به حضرت جمع واصـل گشـته انـد و فراسـت اهـل ریاضت و ارباب رجوع مخصوص به کشف صور و احوال مغیبات است که بـه مخلوقات تعلق دارند و چون اکثر خلایـق از جنـاب قـدس حـق ﷻ اهـل انقطاع اند واشتغال به دنیا دارند دلهای ایشان مایل به کشف صُوَر است و به اخبار مغیبات مخلوقات است. ایـن معنـی نزدشـان عظـیم اسـت وگمـان می برند که اینها اهل الله اند و خاص اویند سبحانه وتعالى و اعراض می نمایند از کشـف اهل حقیقت و متهم می سازند اهل حقیقت را در آنچه از حضـرت حـق سبحانه وتعالى اخبار می نمایند .

و می گویند«که اینها اگر از اهل حـق مـی بودنـد چنانچـه گمـان می برند هر آیینه این جماعت خبر می دادند از احوال غیبی مـا و از احـوال غیبی سایر مخلوقات وچون ایشان را قدرت بر کشـف احـوال مـا نیسـت، چگونه قدرت خواهد بود بر کشف اموری که اعلی است از احوال مخلوقات» و تکذیب می نمایند فراست اهل معرفـت راکـه بـه ذات و صـفات و افعـال واجبی جل سلطانه تعلق دارد به این قیاس فاسد خود این گمراهان محـروم مانده اند از این جماعت و از علوم صحیحه این بزرگان و ندانسـته انـد کـه حضرت حق سبحانه وتعالى حمایت این بزرگان. را فرمـوده اسـت از ملاحظـه خلـق و مخصوص گردانیده است ایشان را به جناب قدس حقﷻ مشـغول سـاخته

است ایشان را از ما سوای خود از جهت حمایت ایشان و غیرتی که بر ایشان دارد. اگر ایشان به احوال خلق معترف می شدند، صلاحیت بزرگ جناب قدس جل جلاله در ایشان نمی نمایاند.

حضرت شیخ محی الدین ابن العربی می فرمودند :« که بعضی اولیای کرام، کرامات و خوارق از ایشان بسیار به ظهور آمده است، در آخرنفس از ظهوراین کرامات خود نادم بودند و تمنا می کردند که کاش این همه خوارق از ما به ظهور نمی آمد.» پس بدانید ای سالکان راه دین اگر تفاضل به اعتبار کثرت ظهور خوارق بودی، ندامت بر این طور معنی نداشتی.

سؤال :چون ظهور خوارق در ولایت شرط نَبُوَد ولی از غیر ولی چگونه متمیز شود و محق از مبطل چه نوع جدا کرده شود ؟جواب : متمیز نشود گفته محق ومبطل ممتزج بود اختلاط حق به باطل لازم این نشاء دنیویست علم به ولایت ولی همچنین در کار نیست بسیاری از اولیا ءالله اند که به ولایت خود اطلاع ندارند پس چگونه دیگری را اطلاع در ولایت ایشان لازم بود. ودر نبی از خوارق چاره نبود تا نبی از غیر نبی ، متمیز شود که علمبه نبوت نبی،واجب است وولی چون به شریعت نبی خود دعوت می نماید معجزه نبی، اورا کافیست اگر ولی به ما ورای شریعت نبی خود دعوت می نموداز خوارق چاره نبود و چون دعوت او مخصوص به شریعت نبی است خوارق هیچ در کار نیست.

علماي عاملین دعوت به ظاهر شریعت می نمایند. و اولیاء الله هم دعوت به ظاهر شریعت می نمایند و هم به باطن شریعت می فرمایند. اول مریدان وطالبان حق را به توبه و انابت دلالت می نمایند و به اتیان احکام شریعت ترغیب می فرمایند و ثانیا به ذکرحق جل جلاله راه می نمایند و تأکید می فرمایند که جمیع اوقات خود را مستغرق ذکر الهی عز وجل دارند به حدی که

ذکر استیلا فرماید یقین است که ولی را از برای این دعـوت کـه بـه ظـاهر شریعت و به باطن شریعت متعلق است،آوردن خـوارق چـه در کـار اسـت. پیری و مریدی عبارت از این دعوت است ، به خوارق کار ندارد و به کرامـت او را مساس نیست به آنکه گوییم مرید رشید و طالب مستعد هر ساعت در سلوک طریق ، خوارق و کرامات پیر را احسـاس مـی نمایـد . و در معاملـه غیبی هر زمان از وی مددی می خواهد، می یابـد و ظهـور خـوارق نسـبت به دیگران در کار نیست ؛ امـا نسـبت بـه مریـدان ، کرامـات درکرامـات و خوارق در خوارق است.

چگونه مرید احساس خوارق پیر نکند کـه پیـر، دل مـرده را زنـده گردانیده اسـت و بـه مشـاهده و مکاشـفه رسـانیده. نـزد عـوام ، احیـای جسدی، عظیم الشان است ونـزد خـواص، احیـای قلبـی و روحـی برهـان رفیع الشأن است.

خواجه محمد پارسـا ــ قـدس سره ــ در رساله قدسیه می فرمایـد: « احیای جسـدی پیش اکثر مردم چون اعتبار داشـت اهـل الله از آن احیـا اعراض نموده به احیای روحی پرداخته اند و متوجه احیای دل مـرده طالـب گشته اند. والحق که احیـای جسـدی نسـبت بـه احیـای قلبـی و روحـی کالمطروح فی الطریق است و نظر به این داخل عبث چـه ایـن احیـا سـبب حیات چند روزه است و آن احیا وسیله حیات دایمی است.

علامتی که محق این طایفه از مبطل اینها جداشود آن است که اگـر شخصی باشد که استقامت در شریعت داشته باشد و در مجلس او دل را بـه حضرت حق ﷻ میلی و توجهی پیدا می گردد وبرودتی از ماسـوای مفهـوم مـی شـود آن شـخص، شـخص محـق اسـت و در عـدد اولیـاء الله اسـت علی تفاوت الدرجات. این هم نظر به ارباب مناسبت بـی مناسـبت محـض ، محرومی مطلق است .

✓ **بیت :**

هر که را روی به بهبود نبود   دیـــدن روی نبــی سود نبود

✓ **مصرع:**

اِنَّمَا يَعْرِفُ ذَاالْفَضْلِ مِنَ النَّاسِ ذَوُوْهُ[1]

یعنی فقط صاحب فضل و بزرگی را از مردم هــم مثــل و مانندشــان می شناسد. یعنی ولی، ولی را می شناسد و عالم، عالم را و طبیــب، طبیــب دیگر را علی هذا القیاس. و غیر، امثال ایشان را نخواهد شناخت و اگر احوال و علم ایشان را انکار کنند به جهت عدم مناسبت که به ایشان تأثیر نکــرده باشدپس انکارایشان را اعتبار نخواهد بود.چراکه مَنْ لَمْ يَذُقْ لَمْ يَجِدْ **(کســی که نچشد نمی یابد.)**

✓**مصرع :**   **لذت مِیْ نشنا سی به خدا تا نچشی**

و بعضی از علمای بی عمل و عوام که مشارکت است ایشان را با هــم اعمال صوری را ملاحظه نموده ، خواص اولیاء الله را بلکه اخص خــواص را در رنگ خودشان تصور کرده در مقام انکــار و اعتــراض مــی آینــد و محــروم می مانند.قَوْلُهُ تَعَالَى:﴿ فَقَالُوْا اَبَشَرٌ يَّهْدُوْنَنَا فَكَفَرُوْا ﴾.[2]وَقَوْلُهُ تَعَالَى:﴿وَ قَـالُوْا مَـا لِهٰذَا الرَّسُوْلِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَ يَمْشِيْ فِي الْاَسْوَاقِ﴾[3]**نشان حالشان است .**

۱ـ در آیه شرح هدایه النحو صفحه ۱۴۴ المقصد الثالث فی المجرورات

۲- ﴿فَقَالُوْا اَبَشَرٌ يَّهْدُوْنَنَا فَكَفَرُوْا وَتَوَلَّوْا وَاسْتَغْنَى اللّٰهُ وَاللّٰهُ غَنِيٌّ حَمِيْدٌ﴾**سوره التغابن آیه۶ «پس گفتند: آیا آدمیان ما را هدایت می کنندراهنمایند ما را پس کــافر شــدند و رو گردانیدند والله بی نیاز، توانگر و ستوده شده است.»**

۳ -سوره فرقان آیه۷ «و می گوینــد: ایــن چــه پیغمبــری اســت؟ کــه او غــذا می خورد، و در بازارها راه می رود.»

✓**بیت:**

هر کس افسانه بخواند افسانه است
و آنکه دیدش نقد خود مردانه است
آب نیل است و به قبطی خون نمود
قوم موســی را نــه خون بود آب بود

﴿رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوْبَنَا بَعْدَ اِذْ هَـدَيْتَنَاوَهَبْ لَنَـامِنْ لَّـدُنْكَ رَحْمَـةً اِنَّـكَ اَنْـتَ الْوَهَّابُ﴾[1] وَالسَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى، وَ الْتَزَمَ مُتَابَعَةَ الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ الصَّلَواةُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ

«می گویند: پروردگارا دلهای ما را منحرف مگردان بعد از آنکه ما را رهنمود نموده ای، و از جانب خود رحمتی به ما عطا کن،بی گمان بخشایشگر تویی تو».

۱ – سوره آل عمران آیه۸

فصل ششم
در بیان آنکه فوج فوج
رفتن در همه جا منع نیست.

جوابش آنکه فوج فوج رفتن درجایی منع است که به تکبر و تفخر و تجبر در جایی روند. هرگاه به تواضع و انکسار و خدا طلبی در جایی روند هیچ کس از علما منع نخواهد نمود چرا که در عهد نبی ﷺ مردم فوج فوج از اطراف و اکناف به جهت خداطلبی می آمدند كَمَا وَرَدَ فِيْ قَوْلِهِ تَعَالَى:

﴿اِذَا جَاءَ نَصْرُاللهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُوْنَ فِيْ دِيْنِ اللهِ اَفْوَاجًا﴾[1]

جواب اول از عبارت ایشان این است که این محض افترا است نمی بینی که محبوب سبحانی، غوث الثقلین، حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی که سر حلقه پیران است و از مشایخ سلف می باشد تمام بلده طیبه

۱-سوره نصرآیه ۲«وقتی که بیاید نصرت خدا وبه ظهور آید فتح وببینی که مردمان گروه گروه در دین خدا داخل می شوند.»«اِذَا جَاءَ نَصْرُاللهِ»چون بیاید یاری کردن خدا یعنی ظفر دادن تو را بر قریش«وَالْفَتْحُ»و فتح مکه تو را وفتح سایر بلدان (شهرها) امت تو را«وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُوْنَ» بینی تو مردمان را که در می آیند « فِي دِيْنِ اللهِ اَفْوَاجًا» در دین خدا که اسلام است گروه گروه . در سال نزول این سوره تتابع وفود بود چون بنی اسد و بنی قریظه و بنی مرّه و بنی البکا وبنی کنانه و بنی هلال و بلخای و نجیب و دارم وغیر ایشان از اکناف و اطراف به خدمت آن حضرتﷺآمده به شر ف اسلام مشرف شدند.(تفسیر حسینی ص۱۳۹۰)

بغداد و ماوراءالنهر داخل طریقه علیّه ایشان است و دیگر تمام بلاد و قــرا از خلفا و مریدان ایشان هزاران هزار است .

و دیگر خواجه خواجگان و پیر پیران بــدر الملــۀ والــدین، حضــرت خواجه بهاءالدین نقشبند مشکل گشا(رح) که سر حلقه طریقــه نقشــبندیه است و از مشایخ سلف می باشد ، نمی بینی و نظر انصاف نمی کنی که تمام اهل بلده طیبه مشرفه منوره بخارا و هندوســتان و خراســان و روم، رشــته طریقه علیّه در گردنشان است و باقی پیران کبار نیز در هر بلده و قریه کــه بودند همه اهل آنها را داخل طریقه خود گردانیدند تا امــروز مثــل کــه جــد امجدی غوث زمان، قطب دوران، محبوب سبحان، عاشق الله، محبــوب الله ، خواجه خواجگان، پیر پیران، سلطان اهل جذبــه وســیلتنا الــی الله جنــاب حضرت مولانا امان الله صاحب مجددی (رح) وقتی که از هندوســتان قــدوم آوردند، تمام سیابند و غورات و سبزوار وهرات و بکوا و فراه و زمــین داور و موسی قلعه و فرسی و شهرک حتی کوهستان را به قدوم شریف خود منــور ساخته اند و اهل آنها را داخل طریقه انیقه خود ساخته اند.

بعضی به دست خود ایشان بیعت کــرده بعضــی بــه دســت خلفــای ایشان پس به برکت وجود حضرت جد امجد مــا و خلفــای ایشــان هــزاران هزار کس از گرداب بُعد و حرمان به شاه راه قرب ووصل رحمــن، ســرافراز و ممتاز گشتند .

و جواب ثانی آن که حضرت مجدد الف ثانی در کتاب خود که مسمی به **معرفت الحقایق** است آورده است :«که شیخ مقتدا حکم کهربــا دارد. هــر کس را که به او مناسبت است در رنگ خس و خاشاک در عقــب او مــی دود ونصیب خود را از وی استیفا می نماید؛ خــوارق و کرامــات از بــرای جــذب مریدان نیست. مریدان به مناسبت معنوی، منجذب می گردند و آنکه به این

بزرگواران مناسبت ندارد از دولت کمالات ایشـان محـروم اسـت اگـر چـه هزار معجزه و خوارق وکرامات بیند ابو جهل و ابولهب را شـاهد ایـن معنـی باید گرفت.»

قَالَ اللهُ تَعَالَى : ﴿وَاِنْ يَّرَوْاكُلَّ آيَةٍ لَّايُؤْمِنُوْا بِهَا حَتَّى اِذَا جَاءُوْكَ يُجَادِلُوْنَكَ يَقُوْلُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا اِنْ هَذَا اِلَّا اَسَاطِيْرُ الْاَوَّلِيْنَ ﴾[1]

جواب ثالث آنکـه در تکثیـر مریـدان واخـوان دینـی بـه موجـب قَوْلِ عليه السلام: اَكْثِرُوْا اِخْوَانَكُمْ فِي الدِّيْنِ.«**به گفته حضرت رسول ﷺ برادران تـان رادر دین زیاد کنید» . امیدواریها است** وقَوْلَهُ تَعَالَى:﴿سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِاَخِيْكَ ﴾[2] **نیز مؤید این معنی است و دیگر آن علما نیز در رساله خود فرموده بودند هر پیری که خلیفه و مرید بسیار داشت، نشان او اعتزال اسـت. جـوابش ایـن است که ایشان خبر ندارند که در یوم حدیبیه به همراه آن حضـرت ﷺ یـک هزاروپانصد کس و به قولی دیگر یکهزاروچهارصد کس بیعت کردند.**

۱- سوره انعام آیه ۲۵«اگر آنان همه دلایل و نشانه های حق را هـم ببیننـد آن را باور نمی کنند و ایمان نمی آرند تا آنجاکه وقتی برای مجادله به پیش تو می آیند ، می گویند: اینها جز افسانه های پیشینیان چیز دیگری نیست.»

۲-﴿قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِاَخِيْكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُوْنَ اِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا اَنْتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُوْنَ﴾

سوره قصص آیه۳۵«خدا گفت: ما بازوان تو را به وسیله برادرت تقویـت خـواهیم کرد و به شما سلطه و برتری خواهیم داد و لذا به سبب معجزات ما، آنان به شما دسترسی نمی یابند و بر شما پیروز نمی گردند، بلکه شما و پیروانتان چیره و پیروزید.»

كَمَا قَالَ الْبُخَارِیُّ فِیْ آخِرِ جُزْءِ السَّادِسَ عَشَرَ: حَدَّثَنَا الصَّلْتُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، قَالَ : حَدَّثَنَا یَزِیْدُ بْنُ زَرِیْعٍ عَنْ سَعِیْدٍ ، عَنْ قَتَادَةَ ، قُلْتُ لِسَعِیْدِ بْنِ الْمُصَیَّبِ : بَلَغَنِیْ اَنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللهِ كَانَ یَقُوْلُ: كَانُوْا اَرْبَعَ عَشْرَةَ مِائَةٍ، فَقَالَ لِیْ سَعِیْدٌ : حَدَّثَنِیْ جَابِرٌ كَانُوْا خَمْسَ عَشْرَةَ مِائَةٍ الَّذِیْنَ بَایَعُوا النَّبِیَّ ﷺ یَوْمَ الْحُدَیْبِیَّةِ.حَدَّثَنَا اَبُوْ دَاوُدَ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، حَدَّثَنَا عَلِیٌّ ، حَدَّثَنَا سُفْیَانُ ، قَالَ عَمْرُو:سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللهِ ،قَالَ : قَالَ لَنَا رَسُوْلُ اللهِ ﷺ یَوْمَ الْحُدَیْبِیَّةِ : وَ اَنْتُمْ خَیْرُ اَهْلِ الْاَرْضِ .وَ كُنَّا اَلْفًاوَ اَرْبَعَمِائَةٍ اِنْتَهَى.[۱]

چنانچه امام بخاری(رح) درآخرجزء شانزدهم ذکر نمودکه صلت بن محمدبرای ما روایت کرد که یزید بن زریع از سعید از قتاده نقل نمود که گفت:به سعید بن مصیب رضی الله عنه گفتم به من خبر رسید که جابر بن عبدالله رضی الله عنه گفت: «آنهایی که با پیامبر خدا ﷺ بیعت کردند ۱۴۰۰ نفر بودند.» و سعید گفت:جابر برای من روایت کرده است که آنها ۱۵۰۰ نفر بودند که در صلح حدیبیه با پیامبر خدا ﷺ بیعت کردند. وابوداود برای ما از شعبه روایت می کند و او از علی و از سفیان نقل می نمایدکه عمروگفت: که از جابر بن عبد الله رضی الله عنه شنیدم که گفت: پیامبر ﷺ درصلح حدیبیه برای ما فرمودند: «شما بهترین کسان در روی زمین هستید.» و ما ۱۴۰۰ نفر بودیم.

جواب ثانیآنکه در**مناقب احمدیه**آورده است که حضرت عروة الوثقی ـ خواجه محمد معصوم صاحب ـ که ابن حضرت مجدد الف ثانی صاحب می باشد و خلعت قیومیت در برداشت؛ ایشان را نهصدهزار کس مرید بود که به دست خود ایشان بیعت کرده بودند و هفت هزار کس را آن

۱- صحیح بخاری ص۵۹۸ ج۲ جزء۱۶ باب غزوه حدیبیه

حضرت خلافت داده اند و دیگر سید آدم بنوری صاحب که از خلفای حضرت مجدد الف ثانی صاحب بودند، چهار صد هزار نفر بردست ایشان توبه نمودند و رشته طریقه علیّه را بر گردن خویش نهادند و هزار خلیفه کامل داشتند. و دیگر شیخ حبیب الله بخاری که از خلفای حضرت محمد معصوم صاحب است و اعظم ترین مشایخ خراسان و ماوراءالنهر بود، چهارصد نفر را شیخ کامل مکمل کرده و خلافت داده است.

جواب ثالث آنکه در **مناقب احمدیه** نیز آورده است که حضرت قیوم زمان، قطب الدوران، وسیلتنا الی الله المجید، جناب حضرت شاه احمد سعید احمدی می فرمودند که با وجود تحصیل نسبت باطن تا تهذیب ظاهری نورزد قابل اجازت نمی شود؛ واگر من قبل از رسیدن به این مرتبه اجازت می دهم به جهت ضرورت ومصلحت خواهد بود و مفید به شرط وَ اِذَاَ فَاتَ الشَّرْطُ فَاتَ الْمَشْرُوْطُ.(هر وقت که شرط از بین رود، مشروط «یعنی چیزی که بر آن شرط کرده شده» نیز از بین می رود.)

چنانچه به نظر ترویج طریقه علیه و هدایت خلق الله در آخر الزمان پر فتنه در هر سال هفت و هشت کس را کم و بیش از اجازت و خلافت بهره ور می فرمودند تا آنکه از خلفا و خلفای خلفای حضرت ایشان جهانی در حیات جناب ایشان از این طریقه فیض یاب و منّور گردیده خصوصاً بلاد خراسان و ماوراءالنهر».

پس بدان ای طالب صادق و به گوش هوش بشنو و دیده بصیرت خود را خلاص کن و به انصاف بنگر به اقوال ایشان که هر گاه کثرت خلفا و مریدان نشان اعتزال باشد پس از عهد نبیﷺ الی یومنا هذا اگر خلفاءالراشدین بودند واگر اولیاء الله بودند، هزاران هزار به دست

ایشان بیعت کردندو رشته طریقه علیّه به گردن خود نهادنــد و صــدها نفــر به خلافت رسیدند.

بایدکه تمامی اولیاءالله از اهل اعتزال باشنــد ــ نعوذ بالله من ذلک ــ که نسبت اعتزال را به پیشوایان دین و امامان اهل یقین می کنند پس ایــن خبرها به اجماع ثابت شده است که اولیاء الله از اهــل ســنت و جماعــت واز فریقه ناجیه می باشند مگر ایشان خبــر ندارنــد کــه علمــای دیــن چنــین فرموده اند که :

مَنْ قَالَ لِمُؤْمِنٍ :اَنْـتَ کَـافِرٌ وَ هُـوَ بَـرِیْءٌ مِنْـهُ یَعُـوْدُ الْکُفْرُاِلَیْـهِ ، فَکَـذَا الْـاِعْتِزَالُ.کسی که به مسلمانی بگویدکه تو کــافر هســتی و او از کفــر بیــزار باشد (کافر نباشد) ،کفر به سوی خودش بر می گردد و اعتــزال نیــز همــین طور است.

و دیگر آن علما می گویند :«که بر رساله، عمل روا نیست عمــل بــه آیه و حدیث و فقه باید نمود» و جواب ایشان آن است بدان رساله عمــل روا نیست که از نزد خود اختراع کرده باشند. چنانچه خود ایشــان از نفســهای خود رساله ها اختراع می کنند. هر گاه رساله ای کــه متضــمن بــر آیــات و احادیث باشد و مشتمل بر اقوال فقها باشد از کــدام جهــت عمــل بــدان روا نیست بلکه عمل به چنین رساله ، عمل به آیت و حدیث و فقه است .

فصل هفتم
در بیان آنکه بعضی از علما می گویند
که الحال الهام را رواج نیست

ودر قالع البدعة آورده است: اَلْاِلْهَامُ لَيْسَ سَبَبًا لِلْمَعْرِفَةِ الهـام سـببی برای معرفت نیست .

جواب عبارت ایشان آنکه این عبارت ایشان مناقض است مر ظـاهر عبارت قرآن مجید و فرقـان حمیـد را و آیـات ایـن اسـت قَـالَ اللهُ تَعَـالَى:
﴿وَ لَقَدْ مَنَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى اِذْ اَوْحَيْنَا اِلَى أُمِّكَ مَا يُوْحَى﴾[1]« هر آیینه ما یـک بار دیگربه تو نعمت فراوان دادیم آنگاه که به سوی مادرتو الهام فرسـتادیم آنچه الهام کردنی بود. »

قَالَ فِي الْبَيْضَاوِيِّ : بِالْاِلْهَامِ اَوْ فِيْ مَنَامٍ مِمَّا يَنْبَغِيْ اَنْ يُّوْحَى اِنْتَهَى . قَـالَ فِي تَفْسِيرِ الْجَلَالَيْنِ وَ مَعَه ُ بَعْضُ عِبَارَاتِ الْجُمَلِ : مَنَامًا اَوْ اِلْهَامًا،لِاَنَّهَا لَيْسَتْ بَيِّنَةً.

در **تفسیر بیضاوی**: گفت (با الهام یا در خواب از آنچه سزاوار است که وحی شود) و در تفسیر جلالین آمده است وهمـراه آن ، بعضـی عبارتهـای تفسیرجُمَلْ است یعنی در خواب یا با الهام؛ زیرا که آن یعنی الهامی که بـه حضرت مریم شد، بینه وحجت نیست.

۱- سوره طه آیه ۳۸و ۳۷

و در تفسیر حسيني آورده است یعنی او را الهام دادیم کـه در وقتـی که تورا زاده بود و در تفسیر فتح الرحمن آورده است چون الهام فرسـتادیم به سوی مادر تو آنچه الهام کردنی بود و در باقی تفاسـیر نیـز ایـن چنـین ذکر شده است.

وَ اَیْضًا قَالَ اللهُ تَعَالَی: ﴿ وَ اَوْحَی رَبُّكَ اِلَی النَّحْلِ اَنِ اتَّخِذِیْ مِنَ الْجِبَـالِ بُیُوْتًا وَّ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا یَعْرِشُوْنَ ﴾[1]

و همچنین خداوند متعال فرموده است :« و پروردگار تو بـه زنبـور عسل الهام کرد که از کوهها و درختان و آنچه مردم بنا می کنند خانه بگیـر یعنی در آنها خانه بساز»

قَالَ فِیْ تَفْسِیْرِالْبَیْضَاوِیِّ : اَلْهَمَهَا ، وَ قَذَفَ فِیْ قُلُوْبِهَـا بِـاَنِ اتَّخِـذِیْ مِـنَ الْجِبَالِ بُیُوْتًا انتهی.**(در تفسیر بیضاوی آمده است : خداوند بـه زنبـور عسـل الهام کردو دردل او انداخت اینکه در کوه ها خانه هایی را بساز.)**

قَالَ فِیْ تَفْسِیْرِ الْجَلَالَیْنِ :اَلْوَحْیُ اِلْهَامٌ . قَالَ فِـیْ تَفْسِـیْرِ الْجُمَـلِ: اَلْاِیْحَـاءُ فِی الْآیَةِ بِمَعْنَی الْاِلْهَـامِ.**(در تفسیر جلالین آمده است که : وحی ، الهام اسـت. صاحب تفسیر جمل می نویسـد: وحـی کـردن، در آیـه بـه معنـی الهـام می باشد.) و در تفسیرحسینی و در فتح الـرحمن آورده اسـت «کـه الهـام فرسـتاد پروردگـار تـو بـه سـوی زنبـور عسـل یعنـی در دل ایشـان افکنـد تـا آنکـه فراگیـرد از شـکاف کـوه هـا خانـه هـا آراسـته به حسن صنعت الهی» پس از این عبـارت تفاسـیر معلـوم شـد کـه مـراد از (وحی) الهام است.**

---

۱ - سوره نحل آیه ۶۸

زیرا که مادر موسی عليه السلام نبی نبود که وحی بر وی فرود آید از جهت آنکه اجماع در این است که در زمره نسای(درگروه زنان) نبی نیست اگرچه نسای ولیات بسیار است. لهذا مفسرین تفسیر وحی را به الهام نمودند. زیرا که وحی خاصه انبیا است که به واسطه ملک باشد و خَاصَّةُ الشَّيْءِ مَا يُوجَدُ فِيْهِ ، وَلَا يُوجَدُ فِيْ غَيْرِهِ.**(صفت ویژه هر چیزی ، چیزی است که در آن وجود داشته باشد و در دیگری وجود نداشته باشد) و الهام، القای خیر است در قلوب به طریق فیض پس در الهام، انبیا و اولیا و سایر مؤمنان شریک هستند. آن علما از کدام جهت و به کدام دلیل خود الهام را خاصه انبیا می دانند و اولیا و مؤمنان را در آن شریک نمی دانند وآن علما این قدر توجه نمی کنند؟ هرگاه بر نحل که از زمره حشرات است و از اضعف مخلوقات است و از زمره موذیات است حق جل جلاله به لطف و کرم خود بر آن الهام می کند پس بر بنی آدم که حق جل جلاله در شأن او فرموده:**

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِيْ آدَمَ ﴾[1]

---

۱ - سوره اسراء آیه ۷۰ ﴿ وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِيْ آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيْرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيْلًا ﴾

«ما آدمی زادگان را گرامی داشته ایم و آنان را درخشکی و دریا حمل کرده ایم واز چیزهای پاکیزه روزیشان نمودیم و بر بسیاری از آفریده های خود ایشان را کاملاً برتری داده ایم.»

﴿وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِيْ آدَمَ﴾.قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : هُوَ اَنَّهُمْ يَأْكُلُوْنَ بِالْاَيْدِيْ ، وَ غَيْرَ الْآدَمِيِّ يَأْكُلُ بِفَمِهِ مِنَ الْاَرْضِ . وَ قَالَ اَيْضًا: بِالْعَقْلِ. **(تفسیر خازن ص ۱۷۲ ج۳ س۴)**

ابن عباس رضی الله عنه گفت : « کرامت انسان این است که آدمیان با دستهایشان می خورند و غیر آدمی با دهان خود از زمین می خورد و نیزگفت: همچنین کرامت انسان با عقل است .»

﴿وَ لَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِیْ آدَمَ﴾. اَیْ جَعَلْنَاهُمْ قَاطِبَةً بِـرَّهُمْ وَ فَـاجِرَهُمْ ذَوَیْ کَـرَمٍ اَیْ شَـرَفٍ وَ مَحَاسِنَ جَمَّةٍ، لَا یُحِیْطُ بِهَا نِطَاقُ الْحَصْرِ. وَ عَنِ ابْـنِ عَبَّـاس رَضِـیَ اللهُ تَعَـالَى عَنْهُمَـا : کَـرَّمَهُمْ سُبْحَانَهُ بِالْعَقْلِ . وَ فِیْ رِوَایَةٍ : بِتَنَاوُلِهِمُ الطَّعَامَ بِاَیْدِیْهِمْ لَا بِـاَفْوَاهِهِمْ کَسَائِرِ الْحَیَوَانَـاتِ . وَ عَـنِ الضَّحَّاكِ : بِالنُّطْقِ . وَ عَنْ عَطَاءٍ : بِتَعْدِیْلِ الْقَامَةِ وَ امْتِدَادِهَا . وَ عَـنْ زَیْـدِ بْـنِ اَسْـلَمَ : بِالْمَطَـاعِمِ وَاللَّذَّاتِ . وَ عَنْ یَمَانٍ : بِحُسْنِ الصُّوْرَةِ. وَ عَنِ ابْنِ جَرِیْـرٍ : بِالتَّسَـلُّطِ عَلَـى غَیْـرِهِمْ مِـنَ الْخَلْـقِ وَ تَسْخِیْرِهِ لَهُمْ .

یعنی همه ایشان را (نیک ایشان را و فاجر ایشان را)صاحب کرامت یعنی صاحب شرف و صاحب نیکیهای بی شمار و زیاد گرداندیم که زبان حصر آن را احاطه نمی کند. از ابن عباس روایت شده است که «خداوند بلندمرتبه انسان را به عقـل شـرافت داد.» و در روایتی است که انسان را به خوردن ایشان طعام را با دستانش کرامت داده است نه مانند سایر حیوانات که با دهانشان می خورند. و از ضحاک روایت شده به سخن گفتن انسان، و از عطا روایت است به برابر بودن قامت انسان و امتداد آن، و از زید پسر اسلم روایت است به خوراکیها و لذتها. و از یمان روایت است به زیبا بودن صورت ، و ازابن جریـر روایـت است :با مسلط بودن انسان بر غیر خود از خلق و مسخَّر کردنش آنها را، خداوند به انسان کرامت و شرف داده است .

وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ کَعْبٍ : بِجَعْلِ مُحَمَّدٍ ﷺ مِنْهُمْ . وَ قِیْلَ : بِخَلْقِ اللهِ تَعَالَى اِیَّاهُمْ آدَمَ بِیَدَیْهِ . وَ قِیْلَ : بِتَدْبِیْرِ الْمَعَا ش وَالْمَعَادِ . وَ قِیْلَ : بِالْخَطِّ . وَ قِیْلَ :بِاللِّحْیَةِ لِلرَّجُلِ ، وَ الـذَّوَائِبِ لِلْمَـرْأَةِ . وَقِیْلَ : وَالْکُلُّ فِی الْحَقِیْقَةِ عَلَى سَبِیْلِ التَّمْثِیْلِ . وَ مَنِ ادَّعَى الْحَصْرَ فِیْ وَاحِدٍ کَـابْنِ عَطِیَّـةَ حَیْـثُ قَالَ : اِنَّمَا التَّکْرِیْمُ بِالْعَقْلِ لَا غَیْرُ فَقَدِ ادَّعَـى غَلَطًـا ، وَ رَامَ شَـطَطًا ، وَ خَـالَفَ صَـرِیْحَ الْعَقْـلِ ، وَ صَحِیْحَ النَّقْلِ . وَ لِذَا اسْتَدَلَّ الْاِمَامُ الشَّافِعِیُّ بِالْآیَةِ عَلَى عَدَمِ نَجَاسَـةِ الْـآدَمِیِّ بِـالْمَوْتِ . (تفسیر روح المعا نی ص١٠٩ جزء١٥).

و از محمد پسر کعب روایت است: کرامت انسان به قرار دادن محمدﷺ از ایشان است، و آمده است به خلق کردن خداوند بلند مرتبه آدم را با دست بلا کیفش می باشد و نیز کرامت آدمی در جایی به تدبیر معاش و معاد زندگانی (دنیوی و اخروی) و در وضعی دیگر به خط نوشتن است، و در مکانی دیگر به ریش برای مردان و گیسو برای زنان ذکر شده است ، وگفته شده است: تمامی در حقیقت بر سبیل تمثیل است و کسی که در یکی ادعای انحصار نماید ، مانند پسر عطیه در جایی که گفت:«کرامت انسان فقط به عقل است نه غیر آن» به تحقیق ادعای غلط کرده است و با کراهت از حد گذشته و از حقیقت دورشده و با صریح العقل (عقل آشکار) و با روایتها و حدیثهای صحیح مخالفت کرده است .و به خاطر این امام شافعی به وسیله این آیه بر نجس نبودن آدمی با مرگ استدلال می کند.

وَ خَامِسُهَا قَالَ بَعْضُهُمْ: مِنْ كَرَامَاتِ الْآدَمِيِّ اَنْ آتَاهُ الْخَطَّ.**و پنجم اینکه: بعضی علما گفته اند: از کرامت آدمی این است که به او خط عطا نموده است.(تفسیرکبیر ص۱۳ ج۲۱)**

وَالْوَجْهُ الْحَادِيْ عَشَرَ- قَالَ بَعْضُهُمْ : هَذَا التَّكْرِيْمُ مَعْنَاهُ اَنَّهُ تَعَالَى خَلَقَ آدَمَ بِيَدِهِ ، وَ خَلَقَ غَيْرَهُ بِطَرِيْقِ كُنْ فَيَكُوْنُ ، وَ مَنْ كَانَ مَخْلُوْقًا بِيَدِاللّٰهِ كَانَتِ الْعِنَايَةُ بِهِ اَتَمَّ ، وَ اَكْمَلَ ، وَ كَانَ اَكْرَمَ وَاَكْمَلَ . وَ لَمَّا جَعَلْنَا مِنْ اَوْلَادِهِ وَجَبَ كَوْنُ بَنِيْ آدَمَ اَكْرَمَ وَاَكْمَلَ ، وَاللّٰهُ اَعْلَمُ.

و وجه یازدهم ـ بعضی از علما گفته اند: «که معنای تکریم این است به درستی که خداوند بلند مرتبه آدم را به دست بلا کیف خود خلق کرد و غیر آدم را به روش کن فیکون آفرید و کسی که مخلوق به دست بلاکیف خدا باشد، عنایت به آن تمام تر و کاملتر می باشد وآن مخلوق با کرامت تر و کاملتر ، و وقتی که ما را از اولاد او گردانید با کرامت تروکاملتر بودن بنی آدم واجب شد.» والله اعلم.(تفسیرکبیر ص۱۵ ج۲۱).

وَ يُخْبِرُ تَعَالَى عَنْ تَشْرِيْفِهِ لِبَنِيْ آدَمَ وَ تَكْرِيْمِهِ اِيَّاهُمْ فِيْ خَلْقِهِ لَهُمْ عَلَى اَحْسَنِ الْهَيْئَةِ وَ اَكْمَلِهَا لِقَوْلِهِ تَعَالَى﴿ لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِيْ اَحْسَنِ تَقْوِيْمٍ﴾ **سوره تین جزء۳۰** اَنْ يَّمْشِيَ قَائِمًا مُنْتَصِبًا عَلَى رِجْلَيْهِ ، وَ يَأْكُلَ بِيَدَيْهِ وَ غَيْرُهُ مِنَ الْحَيَوَانَاتِ يَمْشِيْ عَلَى اَرْبَعَ ، وَ يَأْكُلُ بِفَمِهِ ، وَ جَعَلَ لَهُ سَمْعًا وَ بَصَرًا وَ فُوَادًا يَفْقَهُ بِذَلِكَ كُلِّهُ ، وَ يَنْتَفِعُ بِهِ ، وَ يُفَرِّقُ بَيْنَ الْاَشْيَاءِ وَ يَعْرِفُ

چرا الهام نكند و راه خیر را بر او مدلل نسازد؟ با آنكه حــق ﷻ بــه نفس انسان سوگند خورده و فرموده كه راه خیر و شــر را بــر انســان الهــام كردم و اعلام دادم .

كَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَى :﴿ وَ نَفْسٍ وَّ مَا سَوَّاهَا فَاَلْهَمَهَا فُجُوْرَهَا وَ تَقْوَاهَا ﴾[1]

« یعنی سوگند به نفس بنــی آدم و كســی كــه تســویه اعضــای او فرموده است پس به آن نفس دروغ و ناپــاكی و بــی بــاكی و پرهیزكــاری و نیكوكاری او را الهام نموده است» .اگر كسی گوید كه تعریف الهام این است كه : اِلْقَاءُ الْخَیْرِ فِی الْقَلْبِ بِطَرِیْقِ الْفَیْضِ ، وَ یَنْشَرِحُ لَهُ الصَّدْرُ وَ یَطْمَئِنُّ.

(القا كردن نیكی در قلب به روش فیض وبه جهت فیض ، سینه بــاز و مطمئن می گردد.)

مَنَافِعَهَا وَ خَوَاصَّهَا وَ مَضَارَّهَا فِی الْـاُمُوْرِ الدِّیْنِیَّــةِ وَ الدُّنْیَوِیَّــةِ . (ص۵۸ ج۳ الجــزء۱۵ سُوْرَةُ الْاِسْرَاءِ آیَةُ ۷۰ تَفْسِیرُ الْقُرْآنِ الْعَظِیْمِ)

و خدای تعالی از شرافت دادن خود به بنی آدم و كرامت دادن خــود ایشــان را در آفریدن ایشان بر نیک ترین شكل و كامل ترین آن خبر می دهد

لِقَوْلِهِ تَعَالَى:﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِیْ اَحْسَنِ تَقْوِیْمٍ﴾

به دلیل كلام خداوند بلند مرتبه :« هــر آینــه آدمــی را در نیكــو تــرین صــورت آفریدیم» در حالت ایستاده بر پاهای خود راه می رود و با دو دست خود می خورد و غیــر از انسان حیوانات بر چهار دست و پای خود راه می روند و به دهان خود می خورند و حال آنكه خداوند متعال برای انسان شنوایی و بینایی و قلبی را قرار داد كه به وســیله تمــامی آنها می فهمد و با آن فایده می گیرد و میان اشیا فــرق مــی گــذارد و منــافع ،خــواص و ضررهای آن را در امور دینی و دنیوی می شناسد.

۱ – سوره والشمس آیه۸و۷ «و قسم به نفس آدمی و به ذاتی كه اورا درست اندام كرد .پس گناه وتقوارا به او تعلیم كرد.»

پس اطلاق الهام بر فجور جایز نبود زیـرا کـه فجـور القـای شـردر قلب است. جواب گویم که: «اطلاق الهام را بـر فجـور در اینجـا بـه طریـق تسامح کردند.»

قَالَ فِیْ تَفْسِیْرِ الْجُمَـلِ : فَاِطْلَـاقُ الْاِلْهَـامِ عَلَـی الْفُجُـوْرِ تَسَـامُحٌ انتـهی.

در تفسـیر جمـل گفـت :« پـس اطـلاق الهـام بـر تبهکـاری بـه طریـق تسامح می باشد.»

تعریف تسامح این است حَمْلُ الْکَلَامِ عَلَی الْمَرَامِ مِنْ غَیْرِ جَـزْمٍ وَاهْتِمَـامٍ **(حمل کلام بر مقصود بـدون هـیچ گونـه نیـت و تلاشـی) جـواب از ایـن عبارت ایشان که** اَلْاِلْهَامُ لَیْسَ سَبَبًا لِلْمَعْرِفَةِ.**آن است که الهـام سـبب احکـام شریعت نیست که همین الهام او سبب علم او و علم عامـه مخلوقـات شـود و از کتـاب و سـنت و احکـام شـریعت مسـتغنی گردنـد و خـاص بـدان الهام عمل نمایند .**

کَمَا قَالَ فِی الطَّرِیْقَةِ الْمُحَمَّدِیَّةِ : وَ قَدْ صَرَّحَ الْعُلَمَاءُ بِاَنَّ الْاِلْهَامَ لَـیْسَ مِـنْ اَسْبَابِ الْمَعْرِفَةِ بِالْاَحْکَامِ الشَّرْعِیَّةِ التَّکْلِیْفِیَّةِ اِنْتَهَی. قَـالَ فِـی الْحَدِیْقَـةِ النَّدِیَّـةِ فِـیْ تَرْجَمَةِ هَذِهِ الْعِبَارَةِ :ثُمَّ الظَّاهِرُ اَنَّهُ اَرَادَ اَنَّ الْاِلْهَامَ لَیْسَ سَبَبًا یَحْصُلُ بِهِ الْعِلْـمُ لِعَامَّـةِ الْخَلْقِ ، وَ یَصْلُحُ الْاِلْزَامُ عَلَی الْغَیْرِ، وَ اِلَّا فَلَا شَكَّ اَنَّهُ قَدْ یَحْصُلُ بِهِ الْعِلْمُ ، وَ قَدْ وَرَدَ الْقَوْلُ بِهِ فِی الْخَبَرِ .

وَ قَدْ حُکِیَ عَنْ کَثِیْرٍ مِنَ السَّلَفِ و طَائِفَةِ الْمُحَقِّقِـیْنَ مِـنْ اَهْـلِ اللّٰهِ تَعَـالَی جَمِیْعُ عُلُوْمِهِمُ الَّتِیْ یَعْتَمِـدُوْنَ عَلَیْهَـا فِـیْ دِیْـنِهِمْ اِلْهَامِیَّـةٌ وَهْبِیَّـةٌ . وَ اَمَّـا الْعُلُـوْمُ الْاِکْتِسَابِیَّةُ فَهِیَ آلَةٌ عِنْدَهُمْ لِتَحْصِیْلِ مَقَامِ الْاِلْهَامِ . فَالْحَاصِلُ اَنَّ الْاِلْهَامَ لَیْسَ حُجَّـةً عِنْدَ عُلَمَاءِ الظَّاهِرِ وَ الْبَاطِنِ بِحَیْثُ تَثْبُتُ بِهِ الْاَحْکَامُ الشَّرْعِیَّةُ ، فَیَسْتَغْنُوْنَ بِذَلِكَ

عَنِ النَّقْلِ مِنَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ ،بَلْ هُوَ طَرِيْقٌ صَحِيْحٌ لِفَهْمِ مَعَانِی الْكِتَـابِ وَ السُّنَّةِ عِنْدَ الْمُحَقِّقِيْنَ مِنْ عُلَمَاءِ الْبَاطِنِ اِنْتَهَى.

وچنانچه مصنف طریقه محمدیه می نویسد:«همانا علما به صـراحت گفته اندکه الهام ازاسباب معرفت بـه احکـام شـرعیه تکلیفیـه نیسـت ». درحدیقة الندیه درترجمه این عبارت آمده است: سپس ظاهر عبـارت ایـن است که مصنف اراده کرد که : همانا الهام ،سببی نیست که با آن علم بـرای عامه خلق حاصل شود و صلاحیت الزام را بر غیر داشته باشد. وگرنه شـکی نیست که گاهی باالهام، علم حاصل می شود.» و به تحقیق حکم کردن با آن در خبر واردشده است.

و به تحقیق از بسیاری از علمای سلف و طایفه محققین از دوستان خداوند متعال حکایت شده است که تمامی علومی که ایشان دردینشان بـر آن اعتماد می کنند، الهامی و بخششی است. وامـاعلوم اکتسـابی، پـس آن نزد ایشان آلتی برای کسب مقام الهام است، پس نتیجه اینسـت کـه همانـا الهام، در نزد علمای ظاهرو باطن به نحوی که بـا آن احکـام شـرعیه ثابـت شودو به وسیله آن از نقل کردن از کتاب و سنت بی نیازشوند، حجت نیست بلکه الهام ، روش صحیحی برای درک معانی کتـاب و سـنت نـزد محققـین از علمای باطن است.

تَمَّتْ هَذَا الْفَصْلُ

بحث هفتم

در بیان ثبوت کشفیات

﴿ذَلِكَ مِنْ اَنْبَآءِ الْغَيْبِ نُوْحِيْهِ اِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ اِذْ اَجْمَعُوْآ اَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُوْنَ﴾[1] (یا محمد) «این قصه از اخبار غیب بود که ما بر تو به وحی رساندیم و گر نه تو آنجا که برادران یوسف بر مکر و حیله تصمیم گرفتند حاضر نبودی .»

«ذَلِكَ» الْمَذْكُوْرُ مِنْ اَمْرِ يُوْسُفَ «مِنْ اَنْبَآءِ الْغَيْبِ» اَخْبَارِ مَا غَابَ عَنْكَ (يَا مُحَمَّدُ)[2] **آن ذکر شده از امر یوسف علیه السلام ازاخبارآن چیزی بودکه ازتو پوشیده بود ای محمد صلی الله علیه و آله**

مِنْ اَنْبَآءِ الْغَيْبِ يَعْنِى اَخْبَارَ الْغَيْبِ.[3]

وَ قِيْلَ : اِقْسَامٌ بِالنُّفُوْسِ حَالَ سُلُوْكِهَا وَ تَطْهِيْرِ ظَاهِرِهَا وَ بَاطِنِهَا بِالْاِجْتِهَادِ فِى الْعِبَادَةِ وَ التَّرَقِّىْ فِى الْمَعَارِفِ الْاِلَهِيَّةِ ، فَاِنَّهَا تَنْزِعُ عَنِ الشَّهَوَاتِ، وَ تَنْشِطُ اِلَى عَالَمِ الْقُدْسِ، فَتَسْبَحُ فِىْ مَرَاتِبِ الْاِرْتِقَاءِ ، فَتَسْبِقُ اِلَى الْكَمَالَاتِ حَتَّى تَصِيْرَ مِنَ الْمُكَمِّلَاتِ لِلنُّفُوْسِ النَّاقِصَةِ[4]

۱- سوره یوسف آیه۱۰۲

۲ - تفسیر جلالین ص ۱۹۹ سطر ۴

۳ - تفسیر خازن ص۴۵ ج۳ س۹

۴ - تفسیر روح المعانی ص۲۴ جزء۳۰

(النازعات الخ)گویند: این قسم خوردنی از جانب خداوند به نفوس در حال سلوک ایشان و پاک نمودن ظاهر و باطنشان با سعی و کوشش در عبادت و پیشرفت در معارف الهی است. چون این نفسها از شهوات و خواسته ها خودداری می کنند و به سوی عالم قدس روی می آورند، پس در مراتب ارتقاء غوطه ور هستند وبه سوی کمالات سبقت می گیرند تا اینکه از کامل کنندگان برای نفوس ناقص می گردند.

وَرُبَّمَا يَقَعُ السُّؤَالُ عَلَى الْوَجْهِ الْمَحْظُوْرِ شَرْعًا فَيُظْهِرُ سُبْحَانَه' نَحْوَ ذَلِكَ مَكْرًا بِالسَّائِلِ وَ اسْتِدْرَاجًا لَهُ.وَ نَقَلَ الْإِمَامُ فِيْ هَذَا الْمَقَامِ عَنِ الْغَزَّالِيِّ اَنَّهُ قَالَ :اِنَّ الْاَرْوَاحَ الشَّرِيْفَةَ اِذَا فَارَقَتْ اَبْدَانَهَا ، ثُمَّ اتَّفَقَ اِنْسَانٌ مُشَابِهٌ لِلْاِنْسَانِ الْاَوَّلِ فِي الرُّوْحِ وَ الْبَدَنِ فَاِنَّه'لَا يَبْعُدُ اَنْ يَحْصُلَ لِلنَّفْسِ الْمُفَارِقَةِ تَعَلُّقٌ بِهَذَا الْبَدَنِ حَتَّى تَصِيْرَ كَالْمُعَاوِنَةِ لِلنَّفْسِ الْمُتَعَلِّقَةِ بِذَلِكَ الْبَدَنِ عَلَى اَعْمَالِ الْخَيْرِ ، فَتُسَمَّى تِلْكَ الْمُعَاوَنَةُ اِلْهَامًا ، وَ نَظِيْرُهُ فِيْ جَانِبِ النُّفُوْسِ الشَّرِيْرَةِ وَسْوَسَةً اِنْتَهَى.[1]

و چه بسا طلب و درخواست به گونه ای ممنوع از نظر شرعی واقع می گردد. پس خداوند پاک همانند آن را به جهت حیله کردن به طلب کننده و به خاطر استدراج او (اندک اندک او را به شقاوت انداختن) ظاهر می کند و امام در این مورد از غزالی نقل نمود:« همانا ارواح شریف زمانی که از بدنهایشان جدا شوند ، سپس انسانی مشابه انسان اول در روح و بدن گرد آیند پس بعید نیست که برای نفس جدا شده از بدن ، تعلق به این بدن حاصل شود تا اینکه نفس جدا شده برای نفس تعلق یافته به آن بدن همانند معاون و یاوری بر انجام اعمال خیرمی گردد ، پس آن معاونت ویاری ، الهام نامیده می شودمانند آن درجانب نفوس شریره ، وسوسه نامیده می شود.

---

۱ - تفسیر روح المعانی ص۲۵ جزء۳۰س۹

اِشَارَةٌ اِلَی مَا ذُکِرَ مِنْ اَنْبَاءِ یُوْسُفَ علیه السلام ، وَ مَا فِیْهِ مِنْ مَعْنَی الْبُعْدِ لِمَا مَـرَّ مِرَارًا ، وَالْخِطَابُ لِلرَّسُوْلِ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ مُبْتَدأٌ وَ قَوْلُهُ تَعَالَی :«مِنْ اَنْبَآءِ الْغَیْبِ» الَّذِیْ لَایَحُوْمُ حَوْلَهُ اَحَدٌ، خَبَرُهُ،وَ قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ : «نُوْحِیْهِ اِلَیْكَ» خَبَرٌ بَعْدَ خَبَرٍ اَوْ حَالٌ مِـنَ الضَّــمِیْرِ فِــی الْخَبَــرِ ، وَ جُــوِّزَ اَنْ یَکُــوْنَ «ذَلِــكَ» اِسْــمًا مَوْصُــوْلًا مُبْتَـدَاً، وَ«مِنْ اَنْبَاءِ الْغَیْبِ» صِلَةً ، وَ «نُوْحِیْهِ اِلَیْكَ» خَبَرَهُ ، وَ هُوَ مَبْنِیٌّ عَلَی مَذْهَبِ مَرْجُوْحِ مَنْ جَعَلَ سَائِرَاَسْمَاءِ الْاِشَارَةِ مَوْصُوْلَاتٍ ،«وَمَا کُنْتَ لَدَیْهِمْ» یُرِیْدُ اِخْوَةَ یُوْسُـفَ (اِذْ اَجْمَعُوْآ اَمْرَهُمْ) وَ هُوَ جَعْلُهُمْ اِیَّاهُ فِیْ غَیَابَةِ الْجُبِّ.[1]

اشاره است به آنچه از اخبار یوسف علیه السلام ذکر شد و آنچه درآن بود از دور بودن معنی به دلیل آنچه بارها گذشت و خطاب برای رسول صلی الله علیه و آله اسـت و«هو»مبتدا است و گفتهٔ خداوند بلند مرتبه«مِنْ اَنْبَاءِ الْغَیْبِ»آن طور اخباری که در اطـراف آن کسـی نمـی گـردد ، خبـر آن اسـت. و گفتـه خداونـد پاک«نُوْحِیهِ اِلَیْكَ»خبر بعد خبر است یا حال است از ضمیری که درخبراسـت و جایز دانسته شده اینکه«ذَلِكَ» اسـم موصـول مبتـداء باشـدو «مِـنْ اَنْبَـاءِ الْغَیْبِ»صله آن و(نُوْحِیْهِ اِلَیْـكَ)خبر آن و این مبنی است بـر مـذهب مرجـوح کسی که سایر اسمای اشاره را از موصولات می گرداند«وتـو نـزد ایشـان » مراد برادران یوسف علیه السلام است «چـون برمشـورت خـویش عـزم کردنـد» ومشورتشان ، انداختن حضرت یوسف به داخل چاه بود.

۱ - تفسیر روح المعانی ص۵۸ ج۱۳

﴿اِلَّا مَنِ ارْتَضَی مِنْ رَّسُوْلٍ فَاِنَّـه ٗ یَسْـلُکُ مِـنْ بَـیْنِ یَدَیْـهِ وَ مِـنْ خَلْفِـهِ رَصَـدًا﴾[1]**«مگر آن کس که از رسولان خود برگزیده است (مراد از آن پیـامبر است)که بر محافظت او (فرشتگان را)از پیش رو و شت سر می فرستد.»**

اَیْ لَکِنَّ الرَّسُوْلَ الْمُرْتَضَی تُظْهِرُه ٗ ـ جَلَّ وَعَلَـی ـــ عَلَـی بَعْـضِ الْغُیُـوْبِ الْمُتَعَلِّقَةِ بِرِسَالَتِهِ[2].**لکن خداوند بلند مرتبه رسول مرتضی را بر بعضی از غیـوب که متعلق رسالت او است ظاهر و آگاه می کند.**

یَقُوْلُ تَعَالَی لِمُحَمَّدٍ ﷺ لَمَّا قَصَّ عَلَیْهِ نَبَأً اِخْوَةِ یُوْسُفَ ، وَ کَیْفَ رَفَعَـهُ اللهُ عَلَیْهِمْ ، وَ جَعَلَ لَهُ الْعَافِیَةَ وَالنَّصْرَ وَ الْمُلْکَ وَ الْحُکْمَ مَعَ مَا اَرَادُوْا بِـهِ مِـنَ السُّـوْءِ وَالْهَلَاکِ وَالْاِعْدَامِ ، هَذَا وَ اَمْثَالُهُ یَا مُحَمَّدُ مِنْ اَخْبَارِ الْغُیُوْبِ السَّابِقَةِ (نُوْحِیْهِ اِلَیْـکَ) وَنُعَلِّمُکَ بِهِ یَـا مُحَمَّـدُ لِمَـا فِیْـهِ مِـنَ الْعِبْـرَةِ لَـکَ ، وَالْاِتِّعَـاظِ لِمَـنْ خَالَفَـکَ (وَمَـا کُنْتَ لَدَیْهِمْ) حَاضِرًاعِنْدَهُمْ وَلَامُشَـاهِدًا لَهُـمْ (اِذْاَجْمَعُـوْااَمْرَهُمْ) [3] اَیْ عَلَـی اِلْقَائِـهِ فِی الْجُبِّ،(وَ هُمْ یَمْکُرُوْنَ) بِهِ، وَلَکِنَّا اَعْلَمْنَاکَ بِهِ وَحْیًا اِلَیْکَ وَ اِنْزَالًا عَلَیْکَ، کَقَوْلِـهِ: ﴿وَ مَا کُنْتَ لَدَیْهِمْ اِذْ یُلْقُوْنَ اَقْلَامَهُمْ﴾[4] اَلْآیَةَ ،وَ قَالَ تَعَـالَی:﴿وَمَـا کُنْـتَ بِجَانِـبِ الْغَرْبِیِّ اِذْ قَضَیْنَا اِلَی مُوْسَی الْـاَمْرَ﴾[5] اَلْآیَـةَ اِلَـی ، قَوْلِـهِ: ﴿وَمَـا کُنْـتَ بِجَانِـبِ

۱- سوره جن آیه ۲۷

۲ - تفسیر روح المعانی ص۹۶ جزء۲۹ سطر۱۸

۳ - سوره یوسف آیه ۱۰۲

۴ -سوه آل عمران آیه ۴۴

۵ -سوره قصص آیه ۴۴

الطُّوْرِاِذْ نَادَيْنَا﴾[1] اَلْآيَةَ وَقَالَ:﴿وَمَاكُنْتَ ثَاوِيًافِيْ اَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوْعَلَيْهِمْ آيَاتِنَا﴾[2] اَلْآيَةَ.

وَ قَالَ:﴿مَا كَانَ لِيَ مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَاِ الْاَعْلَى اِذْ يَخْتَصِمُوْنَ اِنْ يُّوْحَى اِلَيَّ اِلَّا اَنَّمَا اَنَا نَذِيْرٌ مُّبِيْنٌ﴾[3]. يَقُوْلُ تَعَالَى: اِنَّهُ رَسُوْلُهُ وَ اِنَّهُ قَدْ اَطْلَعَهُ عَلَى اَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ مِمَّا فِيْهِ عِبْرَةٌ لِلنَّاسِ وَ نَجَاةٌ لَهُمْ فِيْ دِيْنِهِمْ وَ دُنْيَاهُمْ وَ مَعَ هَذَا مَا آمَنَ اَكْثَرُ النَّاسِ . وَ لِهَذَا قَالَ:﴿وَمَا اَكْثَرُ النَّاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِيْنَ﴾[4]

خداوند بلند مرتبه وقتی بر محمدﷺ خبر برادران یوسف عليه السلام را تعریف کرد. و اینکه چگونه او را خداوند بر ایشان بلند گردانید و برای او عافیت ، نصرت ، پادشاهی و حکم را قرار داد با وجود آنچه به او ازبدی و هلاکت و معدوم ساختن وی اراده کردند.می فرماید: ای محمدﷺ این وامثال آن ،از اخبارغیبی گذشته است(نُوْحِيْهِ اِلَيْكَ)که به تو تعلیم می دهیم به دلیل آنکه در آن برای تو عبرت و برای کسی که با تو مخالفت کند پند گرفتن است . و تو در نزد ایشان حاضر نبودی و آنان را مشاهده نمی کردی . « چون بر مشورت خویش عزم کردند» یعنی برانداختن او در چاه«و در حالی که ایشان حیله می کردند »به یوسف و لکن ما با وحی کردن ونازل کردن بر تو،تو رابه آن دانا گردانیدیم.مانند کلام او «و تو نزد آن قوم نبودی چون قلمهای خویش را می انداختند» و کلام خداوندبلند مرتبه «وتوبه جانب غربی نبودی چون به سوی موسی وحی را به انجام رسانیدیم».

---

۱ -سوره قصص آیه ۴۶

۲ -سوره قصص آیه ۴۵

۳-سوره ص آیه ۷۰و ۶۹

۴ - تفسیر القرآن العظیم ص۵۱۱ ج۲ جزء۱۳ سوره یوسف آیه۱۰۳

«و تو به طرف طور نبودی چون آواز دادیم» وفرمود «و تو باشنده در اهل مدین نبودی که بر ایشان آیـات مـا را بخـوانی» و کـلام او و مـرا بـر فرشتگان عالم بالاکه «در قصهٔ خلـق عـالم و غیـر آن» خصـومت وگفتگـو داشتند علمی (بیش از وحی خدا)نبود و به من وحی نمی رسد جز اینکه من ترسانندهٔ آشکار هستم .

خدای تعالی می فرمایـد: «بـه درسـتی کـه او رسـول خداسـت و بدرستی که خداوند او رابر اخبارآنچه که گذشته از آنچه درآن بـرای مـردم عبرت است؛ ونیز برای ایشان در دین و دنیایشان نجات است آگاه ساخت و با این همه بیشتر مردم ایمان نیاوردند و به این جهت فرمود: «و اکثر مـردم مسلمان نیستند و اگر چند که تو بر ایمانشان حرص می ورزی»

﴿وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَّدُنَّا عِلْمًا﴾[1]«و او را از نزدیک خود علمی آموختیم.»

﴿وَعَلَّمْنَاهُمِنْ لَّدُنَّاعِلْمًا﴾مِنْ قِبَلِنَا(عِلْمًا)مَفْعُوْلُ ثَانٍ اَیْ مَعْلُوْمًامِنَ الْمَغِیْبَاتِ.[2]

(عَلَّمْنَهُ مِنْ)یعنی از طرف خودمان (عِلْمًا) مفعـول دوم عَلَّمْنَـا اسـت یعنی چیزهای معلومی از غیب شده ها.

اَلتَّأْوِیْلُ:اَنَّ فِیْ خَلْقِ سَمَوَاتِ الْقُلُوْبِ وَ اَطْوَارِهَا وَ خَلْـقِ اَرْضِ النُّفُـوْسِ وَ قَرَارِهَا وَاخْتِلَافِ لَیْلِ الْبَشَرِیَّةِ وَ صِفَاتِهَا وَ نَهَارِ الرُّوْحَانِیَّةِ وَ اَنْوَارِهَا لَآیَـاتٍ لِّـاُوْلِی الْاَلْبَابِ الَّذِیْنَ عَبَرُوْا بِقَدَمِی الذِّکْرِ وَ الْفِکْرِ عَنْ قِشْرِ الْوُجُوْدِ الْجِسْمَانِیِّ ، وَ وَصَـلُوْا اِلَی لُبِّ الْوُجُوْدِ الرُّوْحَانِیِّ ، فَشَاهَدُوْا بِعُیُوْنِ الْبَصَـائِرِ وَ نَـوَاظِرِ الضَّـمَائِرِ اَنَّ لَهُـمْ وَ لِلْعَالَمِ اِلَهًا قَادِرًا حَیًّا عَلِیْمًا سَمِیْعًا بَصِیْرًا مُتَکَلِّمًـا مُرِیْـدًا بَاقِیًـا ، وَ اِنَّمَـا نَـالُوْا هَـذِهِ

---

۱ -سوره کهف آیه۶۵

۲ -تفسیر جلالین ص۲۴۹ س۶

الْمَرَاتِبَ لِاَنَّهُمْ یَذْکُرُوْنَ اللهَ فِیْ جَمِیْعِ الْاَحْوَالِ بِالظَّاهِرِ وَ الْبَاطِنِ ، وَ یَتَفَکَّرُوْنَ فِیْ خَلْقِ الْمَصْنُوْعَاتِ مِنَ الْبَسَائِطِ وَالْمُرَکَّبَاتِ.[۱]

تأویل:به درستی که در خلق آسمان قلبها و طبقات آن و در خلق زمین نفسها و در قرار و سکون آن و در اختلاف شب بشری و صفات آن و روز روحانی و انوار آن حتماً نشانه هایی برای صاحبان عقل است کسانی که با دو قدم «ذکر و فکر» از پوست وجود جسمانی عبور کردند و به سوی خالص و اصل وجود روحانی رسیدند.پس باچشمهای بینا و نگاههای درونی مشاهده کردند. که بی گمان برای ایشان و برای عالم، خدایی قادر، زنده ، دانا ، شنوا ، بینا ، متکلم، اراده کننده و باقی است .و جز این نیست که ایشان به این مراتب رسیدند زیرا که ایشان خدا را در تمامی احوال به ظاهر و باطن ذکر می کنند و درخلقت مصنوعات ازاشیای ساده و اشیای مرکب و ترکیب یافته تفکر می کنند.

فَنَزَلَتْ ، وَ الْاِجْتِبَاءُ الْاِسْتِخْلَاصُ کَمَا رُوِیَ عَنْ اَبِیْ مَالِكٍ ، وَ یُؤَوِّلُ اِلَی الْاِصْطِفَاءِ وَالْاِخْتِیَارِ ،وَهُوَ الْمَشْهُوْرُ فِیْ تَفْسِیْرِهِ .وَ یُقَالُ : جَبَوْتُ الْمَالَ وَ جَبَیْتُهُ بِالْوَاوِ وَالْیَاءِ یَجْتَبِیْ هُنَا اِمَّا عَلَی اَصْلِهَا اَوْ مُنْقَلِبَةٌ مِنْ وَاوٍ لِانْکِسَارِ مَاقَبْلَهَا ، وَ عُبِّرَ بِهِ لِلْاِیْذَانِ بِاَنَّ الْوُقُوْفَ عَلَی الْاَسْرَارِ الْغَیْبِیَّةِ لَایَتَأَتَّی اِلَّا مِمَّنْ رَشَّحَهُ اللهُ تَعَالَی لِمَنْصَبٍ جَلِیْلٍ تَقَاصَرَتْ عَنْهُ هِمَمُ الْاُمَمِ ، وَ اصْطَفَاهُ عَلَی الْجَمَاهِیْرِ لِاِرْشَادِهِمْ .

وَ (مِنْ) لِابْتِدَاءِ الْغَایَةِ وَ تَعْمِیْمِ الْاِجْتِبَاءِ لِسَائِرِ الرُّسُلِ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ لِلدَّلَالَةِ اَنَّ شَأْنَه عَلَیْهِ الصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ فِیْ هَذَا الْبَابِ اَمْرٌ مُبِیْنٌ ، لَه اَصْلٌ اَصِیْلٌ ، جَارٍ

---

۱ - **جامع البیان فی تفسیر القرآن ص۱۷۴ ج۴** حَاشِیَةٌ عَلَیْهِ تَفْسِیْرُ غَرَائِبِ اْلقُرْآنِ وَ رَغَائِبِ الْفُرْقَانْ.

عَلَی سُنَّةِ اللهِ تَعَالَی الْمَسْلُوْکَةِ فِیْ مَا بَیْنَ الرُّسُـلِ صَـلَوةُ اللهِ وَ سَـلَامُه' عَلَـیْهِمْ . وَ قِیْلَ: اِنَّهَا لِلتَّبْعِیْضِ فَاِنَّ الْاِطِّلَاعَ عَلَی الْمَغِیْبَاتِ مُخْتَصٌّ بِبَعْضِ الرُّسُـلِ وَ فِـیْ بَعْـضِ الْاَوْقَاتِ حَسْبَمَا تَقْتَضِیْهِ مَشِیَّتُهُ تَعَالَی ، وَ لَا یَخْفَی اَنَّ کَوْنَ ذَلِكَ فِیْ بَعْضِ الْاَوْقَـاتِ مُسَلَّمٌ ، وَ اَمَّا کَوْنُهُ مُخْتَصًّا بِبَعْضِ الرُّسُلِ فَفِی الْقَلْبِ مِنْـهُ شَـیْءٌ ، وَلَعَـلَّ الصَّـوَابَ خِلَافُهُ وَ لَا یُشْکِلُ عَلَی هَذَا اَنَّ اللهَ تَعَالَی قَدْ یُطْلِعُ عَلَی الْغَیْبِ بَعْضَ اَهْـلِ الْکَشْـفِ ذَوِی الْاَنْفُسِ الْقُدْسِیَّةِ لِاَنَّ ذَلِكَ بِطَرِیْـقِ الْوِرَاثَـةِ لَـا اسْـتِقْلَالًا . وَ هُـمْ یَقُوْلُـوْنَ : اِنَّ الْمُخْتَصَّ بِالرُّسُلِ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ هُوَ الثَّانِیْ عَلَی اَنَّه' اِذَا کَانَ الْمُرَادُ مَا اَیَّدَهُ السَّـوْقُ بَعْدَ هَذَا الْاِسْتِشْکَالِ ، وَ اِظْهَارُ الْاِسْمِ فِیْ الْمَوْضِعَیْنِ لِلتَّرْبِیَةِ الْمُهَابَةِ[1]

پس نازل شد. و (اجتباء) یعنی چیزی را برای خود برگزیدن چنانچه ازابی مالک روایت شده است و آن را به بر انگیختن و برگزیدن تأویل کـرده است و این در تفسیر اجتباء مشهور است .و گفته می شود«جَبَـوْتُ الْمَـالَ وَ جَبَیْتُهُ**»یعنی مال را فراهم آوردم و آن با واو ویاء استعمال می شود«**یَجْتَبِـیْ**» یا بر اصل خود است و یا قلب شده از واو به یاء به جهت مکسور بودن ما قبل آن است وبا آن عبارت را بیان نموده است برای اعلام به اینکه همانا آگـاهی یافتن بر اسرار غیبی حاصل نمی شود؛ مگر برای کسی که او را خداوند بلند مرتبه برای منصب جلیلی که همّت امتها از آن کوتاه است لیاقت بخشـید.و او را برای تمامی مردم بر انگیخت تا آنان را راهنمایی کند.**

مِنْ برای ابتدای است غایت و عـام گردانیـدن (اجتبـاء) یعنـی بـر انگیختن و انتخاب کردن برای سایر رسولان ــ علیهم السلام ــ بـرای دلالت

---

1 - تفسیر روح المعانی ص۱۲۲ الی ص۱۲۳ج۴-۶

بر این است که همانا او ـ علیه الصلوة و السلام ـ در این باب امری آشکار است که دارای اصل اصیلی که بر سنت و راه خداوند بلند مرتبه جاری است، سنتی که در بین پیامبران - صلوة الله و سلامه علیهم - پیموده شده است.

و گفته شده است که (مِنْ)برای تبعیض می باشد. چون آگاه شدن برغیبها مختص بعضی رسولان و مختص بعضی وقتها و بر حسب اقتضای مشیت الهی است و پوشیده نیست که آگاهی یافتن بر آن در بعضی اوقات امری مسلم است و اما اینکه مختص به بعضی رسولان باشد در قلب ازآن چیزی است یعنی مسلم و دلنشین نیست. و شاید که صواب خلاف آن باشد. و اشکالی وارد نیست بر اینکه به تحقیق خداوند ﷻ گاهی بعضی اهل کشف را که صاحبان نفس های قدسی هستند بر غیب مطلع می گرداند.زیرا این به طریق وراثت می باشد نه به طریق استقلال. و ایشان می گویند:«آنچه به رسولان ـ علیهم السلام ـ اختصاص داده شده،همان دومی است‌به علاوه اگر آن مرادو مقصود بودتایید نمی کرد آن را سوق سیاق کلام بعد از این که امر مشتبه گردیدوظاهر نمودن اسم در دو جای برای تربیت مهابت می باشد.

﴿وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ﴾[1] الْوُصُوْل « فِيْهَا اَشْجَارُ » التَّوَكُّلِ وَ الْيَقِيْنِ وَ الزُّهْدِ وَالْوَرَعِ وَالتَّقْوَى وَالصِّدْقِ وَالْاِخْلَاصِ وَالْهُدَى وَالْقَنَاعَةِ وَالْعِفَّةِ وَالْمُرُوَّةِ وَالْفُتُوَّةِ وَالْمُجَاهَدَةِ وَالشَّوْقِ وَالذَّوْقِ وَالرَّغْبَةِ وَالرَّهْبَةِ وَالْوَفَاءِ وَالطَّلَبِ وَ الْمَحَبَّةِ وَالْحَيَاءِ وَالْكَرَمِ وَالشُّجَاعَةِ وَالْعِلْمِ وَالْعَمَلِ وَالْعِزَّةِ وَالْقُدْرَةِ وَالْهِمَّةِ وَ غَيْرِهَا مِنَ الْمَقَامَاتِ

۱-سوره آل عمران آیه ۱۹۵

وَالْاَخْلَاقِ ، «تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ» اَنْهَارُ الْعِنَایَةِ «ثَوَابًا» مِنْ مَقَامِ الْعِنْدِیَّةِ ، «وَاللهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ»لَا یَکُوْنُ عِنْدَ الْجَنَّةِ وَغَیْرِهَا اِلَخْ.[1]

و البته ایشان رادر باغهای وصول داخل می کنم که در آن درختهای توکل ، یقین ، زهد ، ورع ، تقوی ، صدق ، اخلاص ، هدایت ، قناعت ، عفت ، مروت ، فتوت ، مجاهدت ، شوق ،ذوق ،رغبت ، رهبت، وفا ، طلب ، محبت ، حیا ،کرم ،شجاعت ، علم ، عمل ، عزت ، قدرت ، همّت و غیر اینها از مقامات و اخلاق وجود دارد؛که از زیر آن بوستانها رودهاجاری می شود یعنی رودهای عنایت،و آن پاداشی است از مقام نزدیکی به خداوند و پاداش نیک ، نزد خداوند است.و نزد جنت و غیر آن نمی باشد.

وَفِیْ هَذِهِ الصُّوْرَةِ قَدْ جَاعَ مُرِیْدُهُ ، فَکَشَفَ اللهُ لَهُ الْهِمَّةَ ، فَوَصَلَ اللهُ بِهِ الطَّعَامَ کَرَامَةً لَهُ ، فَلَا بُعْدَ فِیْهِ . قَالَ الْعَلَّامَةُ الْاُلُوْسِیُّ : نَعَمْ لَا یَنْبَغِی التَّوَقُّفُ فِیْ اَنَّ اللهَ قَدْ یُکَرِّمُ مَنْ شَاءَ مِنْ اَوْلِیَائِهِ بَعْدَ الْمَوْتِ کَمَا یُکَرِّمُهُ قَبْلَهُ بِمَا شَاءَ ، فَیُبْرِئُ سُبْحَانَهُ الْمَرِیْضَ وَ یَنْقُضُ الْفَرِیْقَ ، وَ یَنْصُرُ عَلَی الْعَدُوِّ ، وَیُنَزِّلُ الْغَیْثَ ، وَکَیْتَ وَکَیْتَ کَرَامَةً لَه ُ.

و در این صورت به تحقیق مرید او گرسنه شد پس خداوند برای او همّت را کشف کرد. و از روی کرامت برای او طعام رساند واین واقعه از عقل دور نیست (بعید نیست) . علامه آلوسی گفت: بله، شایسته نیست توقف شود در این که خداوند گاهی به کسی که بخواهد از اولیای خود بعد از موت کرامت می دهد چنانچه قبل از موت ، به آنچه بخواهد به او کرامت

---

۱ -جَامِعُ الْبَیَانِ فِیْ تَفْسِیْرِ الْقُرْآنِ ص۱۷۴ ج۴ حَاشِیَةٌ عَلَیْهِ تَفْسِیْرُ غَرَائِبِ الْقُرْآنِ وَ رَغَائِبِ الْفُرْقَانِ

می بخشد. پس خداوند پاک ، مریض را شفا می دهد و فرقه رامی شکند و در برابر دشمنان یاری می کند و باران فرو می فرستد وچنین وچنان از روی کرامت برای او می دهد. [1]

اِعْلَمْ اَنَّ عِلْمَ الْغَيْبِ مُخْتَصٌّ بِاللّٰهِ تَعَالَى ، وَمَا وَقَعَ عَلَى لِسَانِ رَسُوْلِ اللّٰهِ ﷺ وَغَيْرِهِ فَهُوَ بِتَعْلِيْمِ اللّٰهِ تَعَالَى. **بدان به درستی که علم غیب مختص به خدا است و آنچه بر زبان رسول خدا ﷺ و غیر او واقع می گردد. پس آن با تعلیم دادن خداوند است .**

﴿قَالُوْاسُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا اِلَّا مَاعَلَّمْتَنَااِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِيْمُ الْحَكِيْمُ﴾[2] **«گفتند: پروردگارا ما تو را به پاکی یاد می کنیم و ما را هیچ دانش نیست مگر آنچه تو خودبه ما تعلیم فرمودی ،هر آیینه تو دانای با حکمت هستی.»**

وَالْغَرَضُ مِنْ هَذِهِ الْجَوَابِ الْاِعْتِرَافُ بِالْعَجْزِ عَنْ اَمْرِ الْخِلَافَةِ ، وَالْقُصُوْرُ عَنْ مَعْرِفَةِ الْاَسْمَاءِ عَلَى اَبْلَغِ وَجْهٍ كَاَنَّهُمْ قَالُوْا : لَا عِلْمَ لَنَا اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا ، وَلَمْ تُعَلِّمْنَا الْاَسْمَاءَ فَكَيْفَ نَعْلَمُهَا.[3]

و غرض از این جواب ، اعتراف کردن به عجز از امر خلافت و قصور ازمعرفت اسماء بر رساترین و کاملترین وجه است گویا که ایشان گفتند: ﴿لَا عِلْمَ لَنَا اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا﴾**«و ما را هیچ دانش نیست مگر آنچه تو خود به ما تعلیم فرمودی.» و اسما را به ما نیاموختی پس ماچگونه بدانیم.**

---

۱ - ص۲۵ ج۳۰ روح المعانی (۷)

۲ - سوره بقره آیه۳۲

۳ -تفسیر روح المعانی ص۲۰۸ ج۱ جزء۱

هَذَا تَقْدِيْسٌ وَ تَنْزِيْهٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ لِلّٰهِ تَعَالَى اَنْ لَا يُحِيْطَ اَحَدٌ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ اِلَّا بِمَا شَاءَ ، وَ اَنْ لَا يَعْلَمَ شَيْئًا اِلَّا مَا عَلَّمَهُمُ اللهُ تَعَالَى ، وَ لِهَذَا﴿ قَالُوْا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِيْمُ الْحَكِيْمُ﴾ اَی الْعَلِيْمُ بِكُلِّ شَيْءٍ الْحَكِيْمُ فِيْ خَلْقِكَ وَاَمْرِكَ وَ فِيْ تَعْلِيْمِكَ مَا تَشَاءُ وَ مَنْعِكَ مَا تَشَاءُ لَكَ الْحِكْمَةُ فِيْ ذَلِكَ وَالْعَدْلُ التَّامُّ.

این تقدیس و تنزیهی از جانب فرشتگان برای خداوند ﷻ است اینکه کسی به چیزی ازعلم خدا احاطه نکند، مگر به آنچه خدا خواست و این که کسی چیزی را نداند مگر آنچه ایشان را خداوند تبارک و تعالی تعلیم داده است، و برای این﴿قَالُوْا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِيْمُ الْحَكِيْمُ﴾**«گفتند: پروردگارا ما تو را به پاکی یاد می کنیم ، ما را هیچ دانشی نیست ؛ مگر آنچه تو خود به ما تعلیم فرمودی ، هرآینه تو دانای با حکمت هستی » یعنی به همه چیز بسیار دانا هستی و در آفرینش و امرخود و در تعلیم دادن و منع کردن آنچه که بخواهی حکیم هستی. برای تو در آن حکمت و عدل تام است .**

قَالَ ابْنُ اَبِيْ حَاتَمٍ : حَدَّثَنَا اَبُوْسَعِيْدٍ الْاَشْجَعِيُّ ، حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ غِيَاثٍ عَنْ حَجَّاجٍ ، عَنِ ابْنِ اَبِيْ مَلِيْكَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ، (سُبْحَانَ اللهِ)قَالَ : تَنْزِيْهُ اللهِ نَفْسَهُ عَنِ السُّوْءِ ، ثُمَّ قَالَ عُمَرُ لِعَلِيٍّ وَ اَصْحَابُهُ عِنْدَهُ :لَااِلَهَ اِلَّا اللهُ قَدْ عَرَفْنَا هَا ، فَمَا سُبْحَانَ اللهِ ؟ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ : كَلِمَةٌ اَحَبَّهَا اللهُ لِنَفْسِهِ ، وَ رَضِيَهَا ، وَ اَحَبَّ اَنْ تُقَالَ .

قَالَ : وَ حَدَّثَنَا اَبِیْ ، حَدَّثَنَا فُضَیْلُ بْنُ النَّصْرِ بْنِ عَدِیٍّ ، قَالَ :سَأَلَ رَجُلٌ مَیْمُوْنَ بْنَ مِهْرَانَ عَنْ سُبْحَانَ اللهِ .قَالَ : اسْمٌ یُعَظِّمُ اللهُ بِهِ، وَ یُحْشَی بِهِ مِنَ السُّوءِ.[1]

پسر ابی حاتم گفت: «ابوسعید اشجعی رضی‌الله‌عنه برای ما روایت کرد که حفص پسر غیاث برای ما از حجاج پسر ابی ملیکه از ابن عباس رضی‌الله‌عنه نقل نمود که ایشان در مورد «سبحان الله» فرمودند :آن تنزیه نمودن خداوند و نفس خویش را از بدی می باشد . حضرت عمر رضی‌الله‌عنه به حضرت علی رضی‌الله‌عنه در حالی که اصحاب او نزدش بودند فرمود: به تحقیق ما کلمه «لا اله الا الله» را شناختیم ؛پس «سبحان الله » چیست؟پس حضرت علی رضی‌الله‌عنه فرمود : «کلمه ای است که خداوند آن را برای نفس خود دوست داردو به آن راضی است و دوست دارد که گفته شود.»

گفت: پدرم برای ما روایت کرد که فضیل بن نصر بن عدی نقل نمود که مردی از میمون پسر مهران در مورد سبحان الله پرسید ، گفت : اسمی است که به وسیلهٔ آن خدا به بزرگی یاد می شود، و به وسیله آن نسبتهای بد ازخداوند دورمی شود.

در اصطلاح قرآن کریم علم غیب و قدرت مطلقه عام ، صرف صفت خاص الله است که هیچ مخلوقی در این صفت ، همراه الله تعالی شریک نمی باشد . مراد از لفظ غیب آن چیزهایی است که تا الان به وجود نیامده است یاآمده است الله جل‌جلاله کسی را از آن خبر نکرده است (مظهری).

مثال قسم اول :همه آن حالا ت و واقعاتی است که تعلق به قیامت دارد یا تعلق به کاینات آینده دارد ، مثلا چه کسی در چه وقت و در کدام جا پیدا می شود؟ و چه کارهایی می کند؟ و چند سال عمرمی کند؟ و

۱- تفسیر قرآن عظیم از ابن کثیر ص۷۹ ج۱ جزء الاول سورهٔ بقره

در عمر خود چند بار نفس می کشد؟ چه انــدازه قــدم بــر مــی دارد؟ کجــا می میرد؟ کجا دفن می شــود؟ و روزی او چــه انــدازه اســت و چــه وقــت میّسرمی شود؟ باران چه وقت و در کجا و چه اندازه می بارد؟

مثال قسـم دوم :مانند جنینی است که در رحم زن حامله جـا دارد و معلوم نیست که این پسریا دختراست . زیبا یا بدرنگ است. خوش خلق یـا بد خلق است و مانند اینها . چیزهای دیگر که به وجود می آینــد . لــیکن از نظر و دسترس مردم غایبند﴿وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ ﴾[1]«کلید خزانه های غیــب در نزد او و در ملک اوست». مطلب این شد که خزانه های غیب علم هــم در قبضه اوست . به وجودآوردن و آشکار نمودن در قبضه قدرت اوست . که کی و چه اندازه به وجود می آورد چنانچه در قرآن کــریم در آیــه دیگــر اســت ﴿وَ اِنْ مِّنْ شَیْءٍ اِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ اِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُوْمٍ﴾[2]یعنی «هیچ چیــزی در وجود نیست مگر خزانه های آن نزد ما است و مــا آن را جــز بــه انــدازه معلوم فرو نمی فرستیم.»خلاصه اینکه از ایــن جملــه مثــال کمــال علمــی حق جَلَّ جَلَالُهُ و قدرت کمال او و اینکه علم پیدا کننده هر چیزی و قــدرت مطلقــه ، صفت الله جَلَّ جَلَالُهُ است وبه هیچ کسی این حاصل نمی شود و در ارائه لفظ عنــده در آیه کریمه طبق لغت عربی ، خاص به یکتایی خود اشــاره کــرده اســت و پیش از این اشاره برای آشکار نمودن وبه نحو کامل یقین انــداختن در دلهــا ارشاد می فرماید:(لَا يَعْلَمُهَا اِلَّا هُوَ) یعنی این خزانه های غیب را هیچ کسی به جز الله تعالی نمی شناسد به این وجه از این جمله دو چیز ثابت شد یکی

۱- سوره انعام آیه ۵۹

۲-سوره حجر آیه ۲۱

محیط علم الله ﷻ بر همه مغیبات ، قدرت کامله داشتن دوم به جز ذات حق ، هیچ مخلوقی را به این علم ، قدرت نیست.

دراصطلاح قرآن کریم معنای لفظ غیب درتفسیر مظهری بیان شده است یعنی «آن چیزهایی که تا الان به وجود نیامده یا آمده لیکن تا الان به مخلوق آشکارنشده است.»اگراین در نظر گرفته شود پس مسأله غیب که به نظرصریح بعضی شبهاتی که به نظر عوام می آید، خود به خود حل می شود.

لیکن به طور عام از لفظ غیب، معنای لغوی را مراد می گیرند که آن غیب از نظر و علم ما غایب است و از نظر آنها سبب حاصل نمودن علم موجود باشد و به آنها هم غیب می گویند. و نتیجه این شباهت پی در پی ظاهرمی شود. مثلا علم نجوم ، رمل و جفر و غیره که برای واقعات آینده، علم حاصل می شود یا به سبب کشف و الهام کسی به انسان ، واقعات آینده را خبر داد یا هوا شناسان باریدن باران را پیش گویی کنند و در این رابطه هم خبر های صحیح پیدا می شود همه این چیز ها به نظر عوام ،علم غیب است و بر آیات ذکر شده شبهه وارد می کنند که قرآن کریم علم غیب را مختص الله ﷻ بیان نموده بود دیدید که این به غیر از الله هم حاصل شد. جواب این آشکار است که کشف و الهام یا وحی که به سبب الله به بنده داده می شود، از واقعات آینده خبر می دهد .

به اصطلاح قرآن کریم این علم غیب نیست و هم چنین به سبب اسباب هرعلمی که حاصل می شودآن هم دراصطلاح قرآن،علم غیب نیست بلکه از ایستگاه هوا شناسی خبر می دهد یا به سبب نبض گرفتن ، دکتر درد پوشیده مریض را می داند وجه آن این است که ایستگاه هوا شناسی و یا دکتر به موقع تجربه کردن این خبر، اوضاع و احوال به دستش می آید چیزهایی می گویدکه تا الان به وقوع نپیوسته است که عوام ازآن خبرندارند.

وقتی که مادۀ آن قوی شود، آن وقت ظهورمی یابد : به ایــن خــاطر ایستگاه هواشناسی نمی تواند یک ماه یا دو مــاه از بارنــدگی خبــر بدهــد. و همچنین دکتر یک سال بعد از غذا یا دارویی که خورده شده، بــا گــرفتن نبض نمی تواند اثرات دارو را بفهمد. زیرا اثــرات دارو از بــین رفتــه اســت. خلاصۀ کلام این است که از هر چیزی که خبر می دهد، به وســیلۀ علامتهــا و نشانه های آن مشخص می کنند.

پس این غیب نیست بلکه از دیدنیها می باشد. مگر اینکه به خــاطر پوشیدگی آن علامت ها و دلایل، برای عموم مردم ظاهر می شود و به ظهور بپیوندد، آن زمان همه مردم می بینند. علاوه بر این خبر دادن از این چیزها، تخمینی است و یقینی نیست. به این خاطر است که بیشتر اوقات در خبرها اتفاق می افتد. پس علم نجوم و دیگر چیزهایی که بــه حســاب تعلــق دارد، آن علم است بلکه غیب نیست.

مانندکسی که حساب کنــد و بگویــد امــروز ســاعت ۵ و۴۱ دقیقــه خورشید طلوع می کند و یا در فلان ماه و فلان تــاریخ خورشــید گرفتگــی و یا ماه گرفتگی صورت می گیرد . پس این خبر آشکار است که یــک چیــز معلومی است یا مانند کسی که بــر هواپیمــا ســوار باشــد و یــا در قطــار از فرودگاه حرکت کند و به مسافرین اعلام می کند که فلان ساعت بــه مقصــد می رسیم و به طرف مقابل خبر مــی دهــد فــلان ســاعت در فرودگــاه ویــا ایستگاه قطار منتظر باشید . مانند جنینی که در رحم مادر باشــد و دکترهــا می گویند که این پسراست یا دختر و این درجه تخمینی است نه یقینی کــه در حرف آنها ۴ الی ۵ درصد احتمال درست بودن وجود دارد .

خلاصه اینکه آنچه در اصطلاح قرآن کریم، غیــب اســت، جــز نــزد خداوند پاک نزد هیچ کس دیگر علم غیب نیست. آن چیزهایی که به خلــق به سبب بعضی اسباب و آلات به طور عادت حاصل می گردد این درحقیقت

غیب نیست، اگر چه از نظر عوام به آن غیب می گویند و همچنان بـه یـک رسول یا نبی به سبب وحی یا یک ولـی بـه سـبب کشـف و الهـام کـه از غیب چیز هایی خبر دهد این از حد غیب بیرون است . در قـرآن بـه جـای غیب ،«انباء الغیب »گفته شده است چنانچه در آیات فراوان ذکر شده است ﴿تِلْكَ مِنْ اَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيْهَا اِلَيْكَ﴾[1]به این وجه در آیات ذکر شده﴿لَـا يَعْلَمُهَـا اِلَّا هُوَ﴾آمده است در این گنجایش هیچ شبهه ای نیست در این جمله خـود خداوندﷻاین را صفت خاص خود نشان داده است که او عالم الغیب است و بس. در جمله های آینده د رمقابل غیب، «علم شهادت» بیان شده که ایـن علم هم از خصوصیات الله عزّوجلّ است.

ارشاد می فرماید که او می شناسد هر آن چیـزی کـه در خشـکی است و هر آن چیزی که در دریا است و هیچ گیاهی نمـی باشـد کـه علـم خداوند بر او محیط نباشد. همچنان یک دانه ای کـه در زیـر زمـین پنهـان شده باشد، در علم او است و هر چیزی خشک و تر کـه در ذره ذره کاینـات وجود دارد در علم او هست و در لوح محفوظ نوشـته شـده اسـت. خلاصـه اینکـه در متعلـق علم دو چیـز از خصوصیـات الله ـ جل شأنه ـ اسـت که هیچ فرشته یا رسولی یا مخلوق دیگری شریک او نیست. یکی «علم غیـب» دوم «احاطه علم بر ذره ذره پنهان و آشکار کاینات» است، در آیـات اول در مخصوص بودن ایـن دو صـفت ایـن چنـین ارشـاد فرمـوده اسـت ﴿عِنْـدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا اِلَّا هُوَ﴾[2] ودرجملات بعـدی درباره احاطه علم او بر تمام

۱- سوره هود آیه ۴۹ «این قصه از اخبار غیب است وحی می فرشتیم آن را به سوی تو»
۲- سوره انعام آیه ۵۹ «و نزدیک اوست کلید های غیب نمی داندش مگر او»

کاینات و موجودات چنـــین مـــی فرمایـــد« وَ یَعْلَمُ مَا فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ» او می داند آنچه در خشکی و دریا است.

و مراد او کل کاینات و موجودات است. چنانچه لفظ شب و روز بر تمام زمانه اطلاق می شود . لفظ مشرق و مغرب بر تمام زمین مراداست و ذکر خشکی و تری را که نمود مراد او تمام عالم کاینات و موجودات است. از این معلوم شد که علم الله ﷻ برتمام کاینات احاطه کننده است. قبلاً تشریح و تفصیل چنان بیان شد که الله تعالی برتمام کاینات احاطه و علم دارد. صرف این نیست که چیزهای دور دور در علم وی است بلکه هر چیز هر چند بسیار کوچک کاملا پنهان، در علم او است . می فرماید:﴿وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَّرَقَةٍ اِلَّا یَعْلَمُهَا﴾[1]« هیچ برگ و گیاهی در تمام دنیا نمی افتد مگر که در علم او هست.»

مراد این است که هر چیز پستی که در هر درختی که باشد باد آن را به این طرف و آن طرف تکان می دهدو سقوط می کند درهمه مراحل ، در علم الله است . ذکر سقوط را از این جهت نموده که به همه حالات او اشاره شود و از این جهت نیز نمود که از وقت آمدن برگ ،حالات رشد شروع می شود و تمام عمر برگ ونهایتا سقوط آن درعلم قادر مطلق است . از این به بعد ارشادمی فرماید :﴿وَ لَا حَبَّةٍ فِی ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ﴾[2]« هیچ دانه ای و بذری در تاریکیهای زمین نیست مگر اینکه در علم او هست. اول برگ را ذکر نمود جهت این که سقوط او در نظر عوام آشکار است بعد دانه را ذکر

۱-سوره انعام آیه ۵۹

۲ -سوره انعام آیه ۵۹

کرد که دهقانان در زمین بذر می پاشند بعد از این به همـه کاینـات احاطه علم او باریتعالی و فرمود این همه چیزها تنها در علم الله است.

در کتاب المبین هم نوشته شده اسـت مـراد از کتـاب المبـین در تفاسیر بعضی از حضرات، لوح محفوظ است و بعضی فرموده که مراد ، عـالم الهی است و از این جهت به کتاب مبین تعبیر شـد چنانچـه کـه در کتـاب چیزی نوشته شود محفوظ است امکان فراموشی و غلطی را ندارد همچنـان در علم الله تعالی این علم محیط بـر تمـام ذره ذره کاینـات نـه صـرف بـه اندازه بلکه یقینی است .در قرآن کریم آیات زیادی بر این گـواه اسـت کـه چنان علمی که احاطه شده آن تمام ذره ذره کاینات و حال همه کائنات این علم خاص ومختص الله جل جلاله است[1]

يُخْبِرُ تَعَالَى عَنْ قَوْلِ مُوْسَى عليه السلام لِذَلِكَ الرَّجُلِ الْعَالِمِ ، وَهُوَ الْخِضْـرُ الَّـذِیْ خَصَّهُ اللهُ بِعِلْمٍ لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهِ مُوْسَى عليه السلام كَمَا اَنَّه' اَعْطَى مُوْسَى عليه السلام مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يُعْطِهِ الْخِضْرَ،(قَالَ لَه' مُوْسَى هَلْ اَتَّبِعُكَ) سُؤَالُ تَلَطُّفٍ لَا عَلَى وَجْهِ الْاِلْزَامِ وَالْاِجْبَار، وَ هَكَذَا يَنْبَغِی اَنْ يَكُوْنَ سُؤَالُ الْمُتَعَلِّمِ مِنَ الْعَالِمِ . وَقَوْلُه' (اَتَّبِعُـكَ) اَیْ اَصْحَبُكَ وَ اَرْفَقُكَ (عَلَى اَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا) اَیْ مِمَّا عَلَّمَكَ اللهُ شَيْئًا اَسْتَرْشِـدُ بِـهِ فِـیْ اَمْرِیْ مِنْ عِلْمٍ نَافِعٍ وَعَمَلٍ صَالِحٍ ، فَعِنْدَهَا (قَالَ) الْخِضْرُ لِمُوْسَى : (اِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيْعَ مَعِیَ صَبْرًا) اَیْ اِنَّكَ لَا تَقْدِرُ عَلَى مُصَاحَبَتِی لِمَا تَرَى مِنِّی مِنَ الْاَفْعَالِ الَّتِی تُخَـالِفُ شَرِيْعَتَكَ ، لِاَنِّیْ عَلَى عِلْمٍ مِنْ عِلْمِ اللهِ مَا عَلَّمَكَهُ اللهُ ،وَاَنْتَ عَلَى عِلْمٍ مِنْ عِلْمِ اللهِ مَا عَلَّمَنِيْهِ اللهُ ، فَكُلٌ مِّنَّا مُكَلَّـفٌ بِـاُمُوْرٍ مِّـنَ اللهِ دُوْنَ صَـاحِبِهِ ، وَاَنْـتَ لَاتَقْـدِرُ عَلَـى صُحْبَتِیْ ، (وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا) ؟فَاَنَا اَعْرِفُ اَنَّكَ سَتُنْكِرُ عَلَیَّ مَـا

---

۱ – معارف القرآن سوره انعام ۶ ص ۱۸۴ جزء ۷

اَنْتَ مَعْذُوْرٌ فِيْهِ ، وَلَكِنْ مَا اطَّلَعْتَ عَلَى حِكْمَتِهِ وَمَصْلَحَتِهِ الْبَاطِنَةِ الَّتِى اطَّلَعْتُ اَنَـا عَلَيْهَا دُوْنَكَ . (قَالَ) اَىْ مُوْسَى : (سَتَجِدُنِىْ اِنْ شَاءَ اللهُ صَابِرًا) اَىْ عَلَى مَا اَرَى مِنْ اُمُوْرِكَ ، (وَلَا اَعْصِى لَكَ اَمْرًا) اَىْ وَلَـا اُخَالِفُـكَ فِـىْ شَـىْءٍ . فَعِنْـدَ ذَلِـكَ شَـارَطَهُ الْخِضْرُ ﷺ: (قَالَ فَاِنِ اتَّبَعْتَنِىْ فَلَا تَسْأَلْنِىْ عَنْ شَىْءٍ) اَى ابْتِدَاءً (حَتَّـى اُحَـدِّثَ لَـكَ مِنْهُ ذِكْرًا) اَىْ حَتَّى اَبْدَأَكَ بِهِ قَبْلَ اَنْ تَسْأَلَنِىْ . قَالَ ابْـنُ جَرِيْـر : حَـدَّثَنَا حَمِيْـدُ بْـنُ جُبَيْر،حَدَّثَنَا يَعْقُوْبُ عَنْ هَارُوْنَ ، عَنْ عُبَيْدَةَ ، عَنْ اَبِيْهِ ، عَـن ابْـن عَبَّاس،قَالَ:سَـأَلَ مُوْسَى ﷺرَبَّه ' ﷻ فَقَالَ :اَىْ رَبِّ اَىُّ عِبَادِكَ اَحَبُّ اِلَيْكَ؟ قَالَ : الَّذِىْ يَذْكُرُنِىْ وَ لَا يَنْسَانِىْ . قَالَ : فَاَىُّ عِبَادِكَ اَقْضَى ؟ قَالَ : الَّذِىْ يَقْضِىْ بِالْحَقِّ، وَ لَـا يَتَّبِـعُ الْهَـوَى. قَالَ: اَىْ رَبِّ اَىُّ عِبَادِكَ اَعْلَمُ ؟ قَالَ:الَّذِىْ يَبْتَغِىْ عِلْمَ النَّـاس اِلَـى عِلْمِـهِ عَسَـى اَنْ يُصِيْبَ كَلِمَةً تَهْدِيْهِ اِلَى هُدًى اَوْ تَرُدُّهُ عَنْ رَدًّى . قَالَ : اَىْ رَبِّ هَلْ فِىْ اَرْضِكَ اَحَدٌ اَعْلَمُ مِنِّىْ ؟ قَالَ:نَعَمْ . قَالَ : فَمَنْ هُوَ؟ قَالَ : الْخِضْرُ. الْحَدِيْثَ.[1]

خداوند متعال از قول حضرت موسی ﷺ که به شخصی عالم یعنـی حضرت خضر ﷺ گفته بود، خبر می دهد. حضرت خضری که خدای تعـالی برای او علمی را خاص کـرده بـود، کـه حضـرت موسـی ﷺ از آن آگـاهی نداشت. همان طوری که خداوند علمی را به حضرت موسی ﷺ داده بود که حضرت خضر از آن بی خبر بود. حضرت موسـی ﷺ بـه خضـر گفـت «هَـلْ اَتَّبِعُـكَ» یعنی آیا به تو تابع شوم؟ این سؤالی از روی خوش رفتاری و فروتنی است نه اینکه بر وجه الزام و اجبار باشد. و شایسته است که سؤال متعلم از عالم نیز بر همین صورت باشد.

---

۱ -تفسیر القرآن العظیم ص۱۰۴ ج۳ جزء۱۶ سوره کهف آیه۷۰

قول حضرت موسی (اتبعـك) یعنی آیا با تو رفیق و هم صحبت شــوم برای اینکه تو از آنچه خداوند از علم نافع و عمل صالح به تو تعلیم داده، مرا بیاموزی تا اینکه به وسیلهٔ آن در کارم راهنمایی یابم. در آن هنگام حضــرت خضر عليه السلام به موسی عليه السلام گفت که: به تحقیق تو بر رفاقت و مصاحبت من قادر نخواهی شد.از آن جهت که تو کارهایی را از من مشاهده کنــی کــه مخــالف شریعت تو است چون علمی از علوم خداوند در من هست که خداونــد آن را به تو تعلیم نداده است و در تو نیز علمی از علوم خداوند است که مرا به آن آگاه نکرده است. پس هر کدام از ما بر اموری از جانب خداوند مکلف اســت که رفیقش بر آن مکلف نیست. و تو بر هم صحبتی من قادر نخواهی شــد«و بر چیزی که تو بر آن احاطه و خبری از آن نداری چگونه صبر خواهی کرد؟» و من می دانم که تو به زودی بر کارهای من انکار خواهی کــرد. تــو در ایــن انکار کردن معذور هستی چون تو از حکمت و مصلحت و باطنی آن که من از او خبر دارم، اطلاعی نداری.

حضرت موسی عليه السلام فرمودند: «به زودی اگــر خــدا بخواهــد مــرا بــر کارهایی که از تو می بینم، صابر خواهی یافت و من در هــیچ کــاری بــه تــو عاصی نخواهم شد.» یعنی در هیچ چیز با تو مخالفت نخواهم کرد. پــس در آن هنگام حضرت خضر عليه السلام با حضرت موسی عليه السلام شرط کــرد و گفــت: «اگــر خواهی که به من تابع شوی در ابتدا در هیچ مورد و چیزی از من مپــرس تــا اینکه برای تو از آن صحبت کنم. یعنی از من مپرس تــا وقتــی کــه قبــل از سؤال کردن تو من آن را بر تو آشکار کنم.»

ابن جریر فرمود: که برای ما از حمیــد بــن جبیــر از یعقــوب و او از هارون و او از عبیده و اواز پدرش و پدرش نیــز از حضــرت ابــن عبــاس رضي الله عنه روایت کرد که حضــرت موسی عليه السلام از خداوند پرسید : « ای پروردگار مــن ، کدام یک از بندگانت پیش تو محبوبتر است؟» خداوند عزّ وجلّ فرمــود: «کســی

که مرا یاد کند و فراموشم نکند.» حضرت موسی ﷺ فرمودند: «کدام یک از بندگان تو حاکم تر است؟» خداوند ﷻ فرمود: «کسی که به حق حکم کندوتابع هواو هوس نگردد.» باز حضرت موسی ﷺ فرمودند: «ای پروردگار من کدام یک از بندگانت عالم تر است؟» خداوند ﷻ فرمودند: «کسی که از مردم علم طلب کند که شاید به کلمه ای (علمی) برسد که آن علم، او را به راه راست هدایت کند و یا به علمی برسد که او را از مردود کردن من باز دارد.» حضرت موسی ﷺ فرمودند: «پروردگارا آیا بر روی زمین تو کسی عالم تر از من هست؟» خداوند ﷻ فرمودند: «بلی.» حضرت موسی گفتند: «او کیست؟» خداوند ﷻ فرمودند: «او خضر است».

﴿وَ عَلَّمَ آدَمَ الْاَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ اَنْبِئُوْنِيْ بِاَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ﴾[1] **«خداوند متعال به آدم همه نامها را آموخت. سپس آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: اگر راست می گویید ، اسمهای اینها را برشمرید.»**

﴿قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ اَنْفُسُكُمْ اَمْرًافَصَبْرٌجَمِيْلٌ﴾[2] **«یعقوب گفت:بلکه برای نفوس شماتدبیری رابرای‌شما آراسته‌کرده است.پس کارمن،صبرنیک است.»**

(قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ) زَيَّنَتْ (لَكُمْ اَنْفُسُكُمْ اَمْرًا) ، فَفَعَلْتُمُوْهُ ،اتَّهَمَهُمْ لِمَا سَبَقَ مِنْهُمْ فِيْ اَمْرِيُوْسُفَ.[3] **(یعقوب گفت: بلکه آراسته است) یعنی زینت داده است (برای شما نفوس شما تدبیری را) پس آن را انجام دادید . متهم نمود آنان را بر آنچه از آنان در امر یوسف گذشت.**

---

۱ - سوره بقره آیه۳۱

۲ - سوره یوسف آیه۱۸

۳ - تفسیر جلالین ص۱۹۷ س۹ و تفسیر خازن ص۹ ج۳

(وَعَلَّمَ آدَمَ الْاَسْمَاءَ) اَیْ اَسْمَاءَ الْمُسَمَّیَاتِ (کُلَّهَا) حَتَّی الْقَصْعَةَ وَالْقُصَیْعَةَ وَالْفَسْوَةَ وَالْفُسَیَّةَ وَالْمِغْرَفَةَ بِاَنْ اَلْقَی فِیْ قَلْبِهِ عِلْمَهَا.[1] **و خداوند اسمها را به آدم یاد داد یعنی همه اسمهای نام نهاده شده ها را حتی اسم کاسه بزرگ وکاسه کوچک و قارچ بزرگ و قارچ کوچک وقاشق را آموخت طوری که در قلب او علم آنها را انداخت .**

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : عَلَّمَهُ اسْمَ کُلِّ شَیْءٍ حَتَّی الْقَصْعَةَ وَالْقُصَیْعَةَ .وَ قِیْلَ : خَلَقَ اللهُ کُلَّ شَیْءٍ مِنَ الْحَیَوَانِ وَالْجمَادِ وَ غَیْرِ ذَلِكَ ، وَ عَلَّمَ آدَمَ اسْمَائَهَا کُلَّهَا ، فَقَالَ : یَا آدَمُ هَذَا بَعِیْرَةٌ ، وَ هَذَا فَرَسٌ ، وَ هَذِهِ شَاةٌ حَتَّی اَتَی عَلَی آخِرِهَا . وَقِیْلَ :وَعَلَّمَ آدَمَ اَسْمَاءَ الْمَلَائِکَةِ . وَ قِیْلَ : اَسْمَاءَ ذُرِّیَّتِهِ . وَ قِیْلَ :عَلَّمَهُ اللُّغَاتِ کُلَّهَا.[2]

ابن عباس رضی الله عنه گفت:«اسم هرچیزراحتی کاسه بزرگ وکاسه کوچک را تعلیم داد.»وگفته شده است:خداوندهمه چیزازحیوان وجمادوغیراینهارا آفریدوبه آدم اسمهای تمامی آنها را تعلیم داد. پس گفت : «ای آدم این شتر است.این اسب است و این گوسفند است» تا اینکه به آخر آنها رسیدو گفته شده است به آدم اسمهای فرشتگان راتعلیم دادو درمکانی دیگرآمده است: اسمهای ذریه اش(اولادش) را و نیزگفته اند: تمامی لغات را به اوتعلیم داد .

۱- تفسیر جلالین ص۸ سطره۳

۲ - تفسیر خازن ص۴۱ ج

اَلْمَسأَلَةُ الثَّانِیَةُ : مِنَ النَّاسِ مَنْ قَالَ : قَوْلُهُ (عَلَّمَ آدَمَ الْاَسْمَاءَ کُلَّهَا) اَیْ عَلَّمَهُ صِفَاتِ الْاَشْیَاءِ وَ نُعُوْتَهَا وَ خَوَاصَّهَا :[1]

مسأله دوم : بعضی گفته اند : کلام خداوند بلند مرتبه (و خدا بـه آدم نامهای تمام مخلوقات)را آموخت یعنی به او صفت اشیا و خوبیهـا و خـواص آن راتعلیم داد.

اَلْمَسْأَلَةُ السَّادِسَةُ : هَذِهِ الْآیَةُ دَالَّةٌ عَلَی فَضْلِ الْعِلْمِ ، فَاِنَّهُ سُبْحَانَه ُ مَا اَظْهَرَ کَمَالَ حِکْمَتِهِ فِیْ خِلْقَةِ آدَمَ عليه السلام اِلَّا بِاَنْ اَظْهَرَ عِلْمَه ُ ، فَلَوْ کَانَ فِی الْاِمْکَانِ وُجُوْدُ الشَّیْءِ اَشْرَفَ مِنَ الْعِلْمِ لَکَانَ مِنَ الْوَاجِبِ اِظْهَارُ فَضْلِهِ بِذَلِکَ الشَّیْءِ لَا بِالْعِلْمِ .[2]

مسأله ششم: این آیه برفضیلت علم دلالت می کنـد.چون او سبحانه و تعالی کمـال حکمت خودرادرخلقت آدم عليه السلام ظاهرنکردمگربه خاطراینکه علم خودراظاهر نمود.پس اگروجود چیزی با ارزش ترازعلم درعالم امکان می بـود،هر آیینـه واجب بودفضل خویش رابه وسیلهٔ آن چیز اظهار می نمود نه به وسیلهٔ علم.

ثُمَّ التَّفَکُّرُ اِنَّ اللهَ تَعَالَی مَا اَعْطَی مِنَ الْعِلْمِ اِلَّا قَلِیْلًا ، قَالَ :﴿ وَمَا اُوْتِیْتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ اِلَّا قَلِیْلًا ﴾[3]، وَ سَمَّی الدُّنْیَا بِاَسْرِهَا قَلِیْلًا ﴿قُلْ مَتَاعُ الدُّنْیَا قَلِیْلٌ﴾[4] ، فَمَا سَمَّاهُ قَلِیْلًا لَا یُمْکِنُنَا اَنْ نُدْرِکَ کَمِیَّتَه ُ ، فَمَا ظَنُّکَ بِمَا سَمَّاهُ کَثِیْرًا ؟! ثُمَّ الْبُرْهَانُ الْعَقْلِیُّ عَلَی قِلَّةِالدُّنْیَا وَ کَثْرَةِ الْحِکْمَةِ ، اِنَّ الدُّنْیَا مُتَنَاهِی الْقَدْرِ، مُتَنَاهِی الْعَدَدِ ،

---

۱ -تفسیر کبیر ص۱۷۶ ج۲

۲ - تفسیر کبیر ص۱۷۸ ج۳

۳ - سوره اسراء آیه ۸۵

۴ -سوره نساءآیه ۷۷

مُتَنَاهِی الْمُدَّةِ ، وَالْعِلْمُ لَا نِهَايَةَ لِقَدْرِهِ وَعَدَدِهِ وَ مُدَّتِهِ ، وَلَا لِلسَّعَادَاتِ الْحَاصِلَةِ مِنْهُ ، وَ ذَلِكَ يُنَبِّهُكَ عَلَى فَضِيْلَةِ الْعِلْمِ.[1]

سپس تفکر ، به درستی که خداوند جل جلاله از علم جز اندکی عطا نکـرده است. خداوند درقرآن فرمود: «و از علم مگر اندکی داده نشده اید.» خداوند دنیا را با کالاهایش اندک نام نهاد « بگو بهره مندی دنیا ، اندک است» پـس آنچه را که خداوند اندک نامید، امکان درک کمیت آن برای ما نیست ؛ پـس گمان تو چیست به آنچه بسیار نام نهاده است؟ سپس دلیل عقلی بـر کمـی دنیا و زیادی حکمت این است که به درستی دنیـا انـدازه ، مـدت، زمـان و عدد مشخص دارد و پایان پـذیر اسـت ولـی بـرای قـدر ، عـدد ، مـدت و همچنین سعادت حاصله از علم، نهایتی نیست و این مطلب تو را به برتـری علم آگاه می کند.

اَلثَّالِثُ : قَوْلُهُ ﴿اَطِيْعُوااللهَ وَ اَطِيْعُوا الرَّسُوْلَ وَ اُولِی الْاَمْرِ مِنْكُمْ﴾[2] وَالْمُـرَادُ مِنْ اُولِی الْاَمْرِ الْعُلَمَاءُ فِیْ اَصَحِّ الْاَقْوَالِ ، لِاَنَّ الْمُلُوْكَ يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَـةُ الْعُلَمَـاءِ ، وَلَا يَنْعَكِسُ.[3] **و سوم کلام خداوند بلند مرتبه : «و خدا و رسول و فرمانروایـان از جنس خویش را فرمانبرداری کنید». منظور از اولی الامر برطبـق صـحیح ترین قول ، علما هستند. چون بر پادشاهان لازم است کـه از علمـا پیـروی کنند و بر عکس(لازم نیست حتماً علما از پادشاهان پیروی کنند.)**

وَ قَالَ الْاِمَامُ : الْمُرَادُ بِالْاَسْمَاءِ صِفَاتُ الْاَشْيَاءِ وَ نُعُوْتُهَا وَ خَوَاصُّهَا ، لِاَنَّهَـا عَلَامَاتٌ دَالَّةٌ عَلَى مَاهِيَّاتِهَا ، فَجَازَ اَنْ يُعَبَّرَ عَنْهَا بِالْاَسْمَاءِ ، وَ فِيْهِ كَمَا قَالَ الشَّـهَابُ

---

۱ -تفسیر کبیر ص۱۷۹- ج۲

۲ - سوره نساءآیه۵۹

۳ -تفسیر کبیر ص۱۷۹ ج۲

نَظَرٌ ، اِذْلَمْ يُعْهَدْ اِطْلَاقُ الْاِسْمِ عَلَى مِثْلِهِ حَتَّى يُفَسَّرَ بِهِ النَّظْمُ .وَ قِيْلَ : الْمُرَادُ بِهَا اَسْمَاءُ مَا كَانَ وَمَايَكُوْنُ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، وَعُزِيَ اِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا.[1]

امام گفت: « منظور از اسما ، صفات اشـیاء و خوبیهـا و خاصـیتهای آنها است چون که صفات و خواص ، نشانه هایی است که به چگونگی اشیاء دلالت می کند. پس جایز اسـت کـه از آن بـه اسـما تعبیـر شـود و در آن قول چنانچه شهاب گفت: نظرو اعتراض است از این جهت که اطـلاق اسـم برمثلش مشهود نیست تا این که نظم به آن تفسیر شود. و گفته شده اسـت منظور ازآن اسما ، چیزهایی می باشد که تا هم اکنون بوده و روز قیامت نیز خواهد بود. این کلام به ابن عباس ﷺ نسبت داده شده است .

حَدَّثَنَا اَبُوْكُرَيْبٍ ، قَالَ : حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ سَعِيْدٍ ، قَالَ : حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ عَمَّارَةَ عَنْ اَبِيْ وَرَقٍ ، عَنِ الضَّحَّاكِ ،عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ، قَالَ : عَلَّمَ اللهُ آدَمَ الْاَسْمَاءَ كُلَّهَا ، وَ هِيَ هَذِهِ الْاَسْمَاءُ الَّتِى يَتَعَارَفُ بِهَا النَّاسُ ، اِنْسَانٌ وَ دَابَّةٌ وَ اَرضٌ وَ سَهْلٌ وَ بَحْرٌ وَ جَبَلٌ وَ حِمَارٌ وَ اَشْبَاهُ ذَلِكَ مِنَ الْاِسْمِ وَ غَيْرِهَا [2]

ابوکریب برای ما روایت نمود که عثمان بن سعید برای مااز بشر بـن عماره و او از ابی وَرَق از ضحاک و از ابن عباس ﷺروایـت نمـوده کـه ابـن عباس گفت:« خداوند متعال به حضـرت آدم اسـمهای تمـام موجـودات را آموخت که منظور از این اسما، اسمهایی است کـه انسـان چیزهـا را بـا آن می شناسد :مانند انسان ، چهار پایان ، زمـین ، زمـین نـرم ، دریـا ، کـوه، خر، و آنچه مشابه اینها است از اسم و غیره »

---

۱ - تفسیر رو ح المعانی ص۲۰۵ ج۱ جزء۱

۲ -تفسیر الطبری ص۱۶۱ سوره البقره

﴿وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَّدُنَّا عِلْمًا﴾[1] اَیْ عِلْمًا لَایُکْتَنَهُ کُنْهُه ، وَلَا یُقَادَرُ قَدْرُه ، وَ هُوَ عِلْمُ الْغُیُوْبِ وَ اَسْرَارُ الْعُلُوْمِ الْخَفِیَّةِ وَ ذَکَرَ لَدُنَّا ، قِیْلَ: لِاَنَّ الْعِلْمَ مِنْ اَخَصِّ صِفَاتِهِ تَعَالَی الذَّاتِیَّةِ ، وَ قَدْ قَالُوْا : اِنَّ الْقُدْرَةَ لَا تَتَعَلَّقُ بِشَیْءٍ مَالَمْ تَتَعَلَّقِ الْاِرَادَةُ ، وَ هِیَ لَا تَتَعَلَّقُ مَا لَمْ یَتَعَلَّقِ الْعِلْمُ ، فَالشَّیْءُ یُعْلَمُ اَوَّلًا ،فَیُرَادُ ، فَتَعَلَّقُ بِهِ الْقُدْرَةُ ، فَیُوْجَدُ، وَ ذُکِرَ اَنَّهُ یُفْهَمُ مِنْ فَحْوَی « مِنْ لَدُنَّا» اَوْ مِنْ تَقْدِیْمِهِ عَلَی «عِلْمًا» ، اخْتِصَاصُ ذَلِکَ بِاللهِ تَعَالَی کَاَنَّه قِیْلَ : عِلْمًا یُخْتَصُّ بِنَا ، وَ لَا یُعْلَمُ اِلَّا بِتَوْفِیْقِنَا .وَ فِی اخْتِیَارِ «عَلَّمْنَاهُ» عَلَی آتَیْنَاهُ مِنَ الْاِشَارَةِ اِلَی تَعْظِیْمِ اَمْرِ هَذَا الْعِلْمِ بِمَا فِیْهِ ، وَ هَذَا التَّعْلِیْمُ یَحْتَمِلُ اَنْ یَکُوْنَ بِوَاسِطَةِ الْوَحْیِ الْمَسْمُوْعِ بِلِسَانِ الْمَلَکِ وَ هُوَ الْقِسْمُ الْاَوَّلُ مِنْ اَقْسَامِ الْوَحْیِ الظَّاهِرِیِّ کَمَا وَقَعَ لِنَبِیِّنَا ﷺ فِیْ اِخْبَارِهِ عَنِ الْغَیْبِ الَّذِی اَوْحَاهُ اللهُ تَعَالَی اِلَیْهِ فِی الْقُرْآنِ الْکَرِیْمِ ، وَ اَنْ یَکُوْنَ بِوَاسِطَةِ الْوَحْیِ الْحَاصِلِ بِاِشَارَةِ الْمَلَکِ مِنْ غَیْرِ بَیَانٍ بِالْکَلَامِ ، وَ هُوَ الْقِسْمُ الثَّانِیْ مِنْ ذَلِکَ ، وَ یُسَمَّی بِالنَّفْثِ کَمَا فِیْ حَدِیْثٍ : اِنَّ رُوْحَ الْقُدُسِ نَفَثَ فِیْ رُوْعِیْ اَنَّه لَنْ تَمُوْتَ نَفْسٌ حَتَّی تَسْتَکْمِلَ رِزْقَهَا فَاتَّقُوااللهَ تَعَالَی وَ اَجْمِلُوْا فِی الطَّلَبِ . وَ الْاِلْهَامُ عَلَی مَا یُشِیْرُ اِلَیْهِ بَعْضُ عِبَارَاتِ الْقَوْمِ مِنْ هَذَا النَّوْعِ ، وَ یُثْبِتُوْنَ لَه مَلَکًا یُسَمُّوْنَهُ مَلَکَ الْاِلْهَامِ ، وَ یَکُوْنُ لِلْاَنْبِیَاءِ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ وَ لِغَیْرِهِمْ بِالْاِجْمَاعِ ، وَ لَهُمْ فِی الْوُقُوْفِ عَلَی الْمَغِیْبَاتِ طُرُقٌ تَتَشَعَّبُ مِنْ تَزْکِیَةِ الْبَاطِنِ ، وَالْآیَةُ عِنْدَهُمْ اَصْلٌ فِیْ اِثْبَاتِ الْعِلْمِ اللَّدُنِّیِّ .

وَ شَاعَ اِطْلَاقُ عِلْمِ الْحَقِیْقَةِ وَالْعِلْمِ الْبَاطِنِ عَلَیْهِ . وَ لَمْ یَرْتَضِ بَعْضُهُمْ هَذَا الْاِطْلَاقَ ، قَالَ الْعَارِفُ بِاللهِ تَعَالَی الشَّیْخُ عَبْدُالْوَهَّابِ الشَّعْرَانِیُّ عَلَیْهِ الرَّحْمَةُ فِیْ

۱-سوره کهف آیه ۶۵« و آموختیم او را از نزدیک خود علمی»

كِتَابهِ الْمُسَمَّى بالدُّرَرِ الْمَنْثُوْرَةِ فِيْ بَيَانِ زُبَدِ الْعُلُوْمِ مَالَفْظُهُ : وَ اَمَّا زُبْدَةُ عِلْمِ التَّصَوُّفِ الَّذِيْ وَضَعَ الْقَوْمُ فِيْهِ رَسَائِلَهُمْ فَهُوَ نَتِيْجَةُ الْعَمَلِ بالْكِتَاب وَ السُّنَّةِ ، فَمَنْ عَمِلَ بمَا عَلِمَ تَكَلَّمَ بمَا تَكَلَّمُوْا ، وَ صَارَ جَمِيْعُ مَا قَالُوْهُ بَعْضَ مَا عِنْدَه' لِاَنَّه' كُلَّمَا تَرَقَّى الْعَبْدُ فِيْ بَابِ الْاَدَبِ مَعَ اللهِ تَعَالَى دَقَّ كَلَامَهُ عَلَى الْاَفْهَامِ حَتَّى قَالَ بَعْضُهُمْ لِشَيْخِهِ : اِنَّ كَلَامَ اَخِيْ فُلَانٍ يَدُقُّ عَلَى فَهْمِي .فَقَالَ : لِاَنَّ لَكَ قَمِيْصَيْنِ وَ لَه' قَمِيْصٌ وَاحِدٌ ، فَهُوَ اَعْلَى مَرْتَبَةً مِنْكَ . وَ هَذَا هُوَ الَّذِى دَعَا الْفُقَهَاءَ وَ نَحْوَهُمْ مِنْ اَهْلِ الْحِجَاب اِلَىْ تَسْمِيَةِ عِلْمِ الصُّوْفِيَّةِ بالْعِلْمِ الْبَاطِنِ ، وَ لَيْسَ ذَلِكَ بِبَاطِنٍ اِذِ الْبَاطِنُ اِنَّمَا هُوَ عِلْمُ اللهِ تَعَالَى ، وَ اَمَّا جَمِيْعُ مَا عَلَّمَهُ الْخَلْقَ عَلَى اخْتِلَافِ طَبَقَاتِهِمْ فَهُوَ مِنَ الْعِلْمِ الظَّاهِرِ ، لِاَنَّه' ظَهَرَ لِلْخَلْقِ ، فَاعْلَمْ ذَلِكَ انْتَهى.

﴿وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَّدُنَّا عِلْمًا﴾ يعنی علمی که به نهایت آن رسیده نمی شود و مقدار آن ، اندازه گرفته نمی شود و منظورازآن علم غیب و اسرار علوم پوشیده است و خداوند ذکر نمود «لَدُنَّا»: گفته شده است زیرا که علم از خاص ترین صفات ذاتی خداوند بلند مرتبه می باشد. و گفته اند: به درستی که قدرت به چیزی تعلق نمی گیرد تا زمانی که اراده تعلق نگیرد و اراده تعلق نمی گیرد تا وقتی که علم تعلق نگیرد .

پس شئ ، اول دانسته می شود و سپس اراده می شود ، سپس قدرت به آن تعلق می گیرد و بعد موجود می شود .و ذکر شد همانا از مضمون «مِنْ لَّدُنَّا» یا از تقدیم آن بر«علماً» ، مختص بودن آن به خدای تبارک و تعالی فهمیده می شود. چون گفته شده (علمی است که به ما اختصاص داده شده است و جز به توفیق ما دانسته نمی شود.)ودر اختیار عَلَّمْنَاهُ برآتَيْنَاهُ اشاره ای واضح به تعظیم امر این علم می باشد . واین تعلیم

احتمال دارد اینکه به واسطه وحی که از زبان فرشته شنیده می شود ، باشد و این قسم اول از اقسام وحی ظاهری است. چنانچــه بــرای پیامبرمــاﷺ در خبر دادن او از غیبی که وحی کرده است؛ خدای تعالی به او در قرآن کــریم وحی نمود ،واقع گردید.

و قسم دیگر وحی آنکه به واسطه وحی حاصـل بـه اشـاره فرشـته بدون بیان به کلام می باشد و این قسم دوم از آن اسـت و بـه دمیـدن نـام نهاده شده است، چنانچه در حدیث آمده است:« به درستی که روح القـدس در قلب من دمید که : به درستی هیچ نفســی تـا روزی اش کامـل نگـردد، نمی میرد. پس از خدا بترسید و در طلب رزق ، میانه روی کنید.»

و الهام بنا به آنچه از بعضی عبارات علمای تصوف بر می آید از ایــن نوع است و برای این کار فرشته ای اثبا ت می کنندکــه او را فرشــته الهــام می نامند و اینکه الهام برای انبیا عليهم السلام وبرای دیگـران اسـت اجمـاع علمـا می باشد ، و برای آنان در آگاهی یافتن بر امور غیبی ، راههایی است کــه از تزکیه باطن منشعب می شود. و آیه در نزد ایشان اصلی در ثابت کردن علـم لدنی است و اطلاق علم حقیقی و علم باطن بر آن رواج گردید و گروهی بـر این اطلاق راضی نشدند. عارف بالله شیخ عبدالوهاب شعرانی (رح) در کتاب دُرر المنثوره در بیان خلاصه علوم با این لفظ گفت:«و اما خلاصه علم تصوف که علماء و مشایخ تصوف در حق آن رساله هایشان را نوشتند این است کـه همانا تصوف نتیجه عمل به قرآن و سنت است. پس کسی که عمل کـرد بـه آنچه که دانست ، تکلم کردبه آنچه دیگران تکلم کردندو تمـامی آنچــه کـه دیگران گفتند بعضی از آنچه نزد او است گردیده چون هر وقت بنده درباب ادب با خداوند تعالی ترقی می کند کـلام اودقیــق مــی شــود وبـر اذهــان می نشیند تا اینکه یکی از ایشان به شیخ خود گفت : به درستی که کلام برادر من فلانی به ذهن و حافظه ام کوبیده می شود. پس گفت:چون برای تو

دو پیراهن است و برای او یک پیراهن است ، پس او بلند مرتبه تر ازتو است و این همان چیزی است که فقها و مانند ایشان از اهل حجاب را به سوی نامگذاری علم تصوف به علم باطن فرا خواند و این ، علم باطن نیست چون علم باطن، فقط علم خدا است و اما جمیع آنچه خداوند بلند مرتبه به خلق با وجود اختلاف طبقات ایشان تعلیم داد، از علم ظاهر است چون برای خلق آشکار شد. پس آن را بدان.

وَالْحَقُّ اَنَّ اِطْلَاقَ الْعِلْمِ الْبَاطِنِ اصْطِلَاحًا عَلَى مَا وَقَفُوْا عَلَيْهِ صَحِيْحٌ ، وَ لَا مُشَاحَّةَ فِى الْاِصْطِلَاحِ ، وَ وَجْهُه' اَنَّه' غَيْرُ ظَاهِرٍ عَلَى اَكْثَرِ النَّاسِ ، وَ يَتَوَقَّفُ حُصُوْلُه' عَلَى الْقُوَّةِ الْقُدْسِيَّةِ دُوْنَ الْمُقَدَّمَاتِ الْفِكْرِيَّةِ ، وَ اِنْ كَانَ كُلُّ عِلْمٍ يَتَّصِفُ بِكَوْنِهِ بَاطِنًا وَ كَوْنِهِ ظَاهِرًا بِالنِّسْبَةِ لِلْجَاهِلِ بِهِ وَالْعَالِمِ بِهِ ، وَ هَذَا كَاِطْلَاقِ الْعِلْمِ الْغَرِيْبِ عَلَى عِلْمِ الْاَوْفَاقِ وَالطِّلَّسْمَاتِ وَالْجَفْرِ ، وَ ذَلِكَ لِقِلَّةِ وُجُوْدِهِ وَالْعَارِفِيْنَ بِهِ ، فَاعْرِفْ ذَاكَ . وَ زَعَمَ بَعْضُهُمْ اَنَّ اَحْكَامَ الْعِلْمِ الْبَاطِنِ وَ عِلْمِ الْحَقِيْقَةِ مُخَالَفَةٌ لِاَحْكَامِ الظَّاهِرِ وَعِلْمِ الشَّرِيْعَةِ ، وَ هُوَ زَعْمٌ بَاطِلٌ عَاطِلٌ وَخَيَالٌ فَاسِدٌ كَاسِدٌ ! وَ سَيَأْتِىْ ـ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ ـ تَعَالَى نَقْلُ نُصُوْصِ الْقَوْمِ فِيْمَا يَرُدُّهُ ، وَ اَنَّهُ لَا مُسْتَنَدَ لَهُمْ فِىْ قِصَّةِ مُوْسَى وَ الْخِضْرِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ.[1]

و حقیقت این است که اطلاق علم باطن ، اصطلاحاً بر آنچه که به آن آگاهی یافتند صحیح است و گفتگویی در اصطلاح نیست و وجه آن این است که همانا علم باطن براکثر مردم ظاهر نیست و حاصل شدن آن بر نیرو و قوت قدسی موقوف است نه مقدمات فکری. اگر چه هر علمی نسبت به ،

۱- تفسیر روح المعانی ص۳۰۲ ج۱۵

جاهل و عالم به آن علم به صفت باطنی وظاهری متصف می شود و این مانند اطلاق علم غریب بر علم زمین شناسی و علم جادوگری و علم جفر (حروف) است که دلیل این اطلاق کم بودن آن علوم و کم بودن آگاهان به آن اســت . پس آن را بشناس ، بعضی گمان کردند که احکام علم لدنی و علم حقیقــت، مخالف با احکام ظاهری و علم شریعت است و این گمانی باطل و بی فایــده و خیالی فاسد و بی رونق است وـ ان شاء الله ـ نقل اســتدلالهای قــومی در آنچه که آن را رد می کنند می آید و به درستی که مدرک و استنادی بــرای ایشان در قصه موسی و خضر نیست.

وَرُوِیَ عَنْ اَبِیْ هُرَیْـرَةَ ،قَـالَ : قَـالَ رَسُـوْلُ اللهِﷺ:اِنَّ مِـنَ الْعِلْـمِ کَهَیْئَـةِ الْمَکْنُوْنِ لَا یَعْلَمُه ' اِلَّا الْعُلَمَاءُ بِاللهِ تَعَالَی ، فَاِذَا نَطَقُوْا بِـهِ لَـا یُنْکِـرُهُ اِلَّـا اَهْـلُ الْغِـرَّةِ بِاللهِﷻ.[1]**ازابی هریره روایت است که گفت: پیامبرخداﷺفرمودند :«به درستی از جملهٔ علوم علمی است که مانند گنجی پنهان اســت وآن را جــز علمــای ربانی نمی دانند. پس زمانی که سخن از آن علم گفتند:آن را جز اهل کبر به خدای تعالی انکار نمی کنند.»**

(وَعَلَّمَ آدَمَ الْاَسْمَاءَ کُلَّهَا) قَالَ السَّدِیُّ : عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنِ ابْنِ عَبَّاس ، (وَعلَّمَ آدَمَ الْاَسْمَاءَ کُلَّهَا) قَالَ: عَلَّمَهُ اَسْمَاءَ وَلَدِهِ اِنْسَانًا اِنْسَـانًا ، وَالـدَّوَابَّ ، فَقِیْـلَ : هَـذَا الْحِمَارُ ، هَذَا الْجَمَلُ ، هَذَا الْفَرَسُ .وَ قَالَ الضَّحَّاکُ : عَـنِ ابْـنِ عَبَّـاس (وَعَلَّـمَ آدَمَ الْاَسْمَاءَ کُلَّهَا) ، قَالَ : هِیَ هَذِهِ الْاَسْمَاءُ الَّتِیْ یَتَعَارَفُ بِهِ النَّاسُ ، اِنْسَـانٌ ، وَ دَوَابٌّ ، وَ سَمَاءٌ ، وَ اَرْضٌ ، وَ سَهْلٌ ، وَبَحْرٌ ، وَخَیْلٌ ، وَ حِمَـارٌ ، وَ اَشْـبَاهُ ذَلِـکَ مِـنَ الْـاُمَمِ

---

۱ – رَوَاهُ اَبُوْ مَنْصُوْر الدَّیْلَمِیُّ فِی الْمَسْنَدِ وَ اَبُوْ عَبْدِالرَّحْمَنِ السَّلَمِیُّ فِی الْاَرْبَعِیْنَ الَّتِیْ لَه ' فِی التَّصَوُّفِ ، التَّرْغِیْبُ وَالتَّرْهِیْبُ ص۱۰۳ ج۱ کِتَابُ الْعِلْمِ

وَغَيْرِهَا . وَرَوَى ابْنُ اَبِیْ حَاتَم وَابْنُ جَرِیْر مِنْ حَدِیْثِ عَاصِمِ بْن كُلَیْب عَنْ سَعِیْدِ بْنِ مَعْبَدٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاس (وَعَلَّمَ آدَمَ الْاَسْمَاءَ كُلَّهَا) ، قَالَ: عَلَّمَهُ اسْمَ الصَّحْفَةِ وَالْقِدْرِ ، قَالَ : نَعَمْ . حَتَّى الْفَسْوَةَ وَالْفُسَيَّةَ .[1]**سدی از کسی که از ابن عباس روایت کرده است در مورد (علم آدم الاسماء کلها) گفت: یعنی به او اسمهای فرد،فرداولادش وچهارپایان راتعلیم داد.پس گفته شداین الاغ واین شتروابن اسب است وضحاک به نقل ازابن عباس ﷺدرمورد(وبه آدم تمامی اسم ها را آموخت) گفت: این همین اسمهایی است که به وسیله آن مردم، اشیاء را می شناسند مانند:انسان، چهار پایان، آسمان و زمین ،دشت ، دریا ، اسبها،الاغ ها ،و مانند آن ازملتها و غیره. ابن ابی حاتم و ابن جریر از حدیث عاصم بن کلیب ازسعیدبن معبدازابن عباس ﷺروایت کردند: و به آدم تمام اسمها را آموخت وسائلی گفت: آیابه او اسم کاسه و دیگ را نیز آموخت؟ ابن عباس گفت: بله حتی اسم چیزهای کوچک و بزرگ را (تعلیم داد).**

﴿وَاَعْلَمُ مِنَ اللهِ مَالَاتَعْلَمُوْنَ﴾[2]**«ازجانب خداآنچه شمانمی‌دانید،می دانم.»**

﴿وَاَعْلَمُ مِنَ اللهِ مَالَا تَعْلَمُوْنَ﴾مِنْ اَنَّ رُؤْیَا یُوْسُفَ صِدْقٌ وَ هُوَ حَیٌّ .[3]

«آنچه شما نمی دانید من از جانب خدا می دانم» از اینکه همانا خواب یوسف راست است و یوسف زنده است .

﴿وَاَعْلَمُ مِنَ اللهِ مَالَا تَعْلَمُوْنَ﴾ یَعْنِیْ اَنَّهُ تَعَالَی مِنْ رَحْمَتِهِ وَ اِحْسَانِهِ یَأْتِیْ بِالْفَرَجِ مِنْ حَیْثُ لَا یُحْتَسَبُ ، وَ فِیْهِ اِشَارَةٌ اِلَی اَنَّه کَانَ یَعْلَمُ حَیَاةَ یُوْسُفَ ، وَ یَتَوَقَّعُ

---

۱ - تفسیر القرآن العظیم ابن کثیر ص۷۸ ج۱ سوره بقره آیه ۳۱

۲ - سوره یوسف آیه ۸۶

۳ - تفسیر جلالین ص۱۹۷ س۱۶

رُجُوْعَهُ اِلَيْـهِ.[1](و می دانم از جانب خدا آنچه نمـی دانیـد)یعنـی بدرسـتیکه خدای تعالی از رحمت و احسانش گشایش را از جایی مـی آورد کـه گمـان نمی شود و در این اشاره است به اینکه حضرت یعقوب عليه السلام بی گمان زنـده بودن یوسف را می دانست و انتظار بازگشت او را داشت.

(وَاَعْلَمُ مِنَ اللهِ) اَیْ مِنْ لُطْفِهِ وَ رَحْمَتِهِ (مَا لَا تَعْلَمُوْنَ) ، فَاَرْجُوْ اَنْ يَرْحَمَنِیْ وَ يَلْطِفَ بِیْ وَلَا يَخِيْبَ رَجَائِیْ . فَالْكَلَامُ عَلَى حَذْفِ مُضَافٍ وَ «مِن» بَيَانِيَّةٌ قُـدِّمَتْ عَلَى الْمُبَيِّنِ ، وَ قَدْ جَوَّزَهُ النُّحَاةُ .وَ جَوَّزَ اَنْ تَكُوْنَ ابْتِدَائِيَّةً ، اَیْ اَعْلَمُ وَحْيًا اَوْ اِلْهَامًا اَوْ بِسَبَبٍ مِنْ اَسْبَابِ الْعِلْمِ مِنْ جِهَتِهِ تَعَالَى مَا لَا تَعْلَمُوْنَ مِـنْ حَيَـاةِ يُوْسُـفَ عليه السلام. قِيْلَ : اِنَّهُ عليه السلام عَلِمَ ذَلِكَ مِنَ الرُّؤْيَا حَسْبَمَا تَقَدَّمَ . وَ قِيْلَ :اِنَّهُ رَأَى مَلَكَ الْمَوْتِ فِی الْمَنَامِ فَاَخْبَرَهُ اَنَّ يُوْسُفَ حَیٌّ ، ذَكَرَهُ غَيْرُ وَاحِدٍ ، وَ لَمْ يَذْكُرُوْا لَهُ سَنَدًا . وَ الْمَـرْوِیُّ عَنِ ابْنِ اَبِیْ حَاتَمٍ ، عَنِ النَّضْـرِ: اَنَّـهُ قَـالَ : بَلَغَنِـیْ اَنَّ يَعْقُـوْبَ عليه السلام مَكَـثَ اَرْبَعَـةً وَعِشْرِيْنَ عَامًا لَا يَدْرِیْ اَيُوْسُفُ عليه السلام حَیٌّ اَمْ مَيِّتٌ حَتَّى تَمَثَّلَ لَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ عليه السلام ، فَقَالَ لَهُ :مَنْ اَنْتَ ؟ قَالَ : اَنَا مَلَكُ الْمَوْتِ ، فَقَالَ : اَنْشُدُكَ بِالَهِ يَعْقُـوْبَ هَـلْ قَبَضْـتَ رُوْحَ يُوْسُفَ ؟ قَالَ :لَا .[2]

(می دانم ازجانب خدا)یعنی ازلطف ورحمتش(آنچه راشمانمی دانید). پس امید دارم که خداوند بر من رحم و مهربانی کند و مرا از درگـاه خـویش ناامید نسازد.پس کلام برحذف مضاف می باشدو«مِنْ بیانیه»است که برمبین خود مقدم شده است.به تحقیق نحویهاآن راجایزدانسته اند و همچنین جایز شمرده‌شده«مِنْ ابتدائیه»باشدیعنی ازروی وحی یا الهام یابه‌سبب دیگری از

---

۱ -تفسیر خازن ص۳۸ ج۳ س۲۷

۲ - تفسیرروح المعانی ص۳۹ الی ص۴۰ جزء ۱۳ س۲۹

اسباب علم ازطرف خداوندمتعال می دانم آنچه شمااز زنده‌بودن یوسف ﷺ نمی دانید.وگفته شده است که یعقوب ﷺ زنده‌بودن یوسف‌را ازطریق خواب که قبلاً گذشت دانست.ونیز گفته‌شده است که حضرت یعقوب ملک الموت را در خواب دید.پس ملک الموت به اوخبر داد که یوسف زنده است. افراد بسیاری این گفته را بیان کردند ولی برایش سندی بیان نکرده اند. و از ابن ابی حاتم به نقل از نضر روایت شده است که همانا او گفت: «به من خبر رسیده است که یعقوب ﷺ ۲۴سال ، منتظر ماند در حالی که نمی دانست آیا یوسف زنده است یا مرده تا اینکه ملک الموت ﷺ برای او مجسم شد. پس به او گفت: «کیستی؟» گفت :«من ملک الموت هستم» پس گفت: « قسم می دهم تو را به خدای یعقوب آیا تو روح یوسف را قبض کردی؟» گفت: «نه .»

﴿ وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيْرُ قَالَ اَبُوْهُمْ اِنِّیْ لَاَجِدُ رِيْحَ يُوْسُفَ لَوْ لَآ اَنْ تُفَنِّدُوْنِ﴾[1] **«وچون کاروان جدا شد یعنی ازمصر ، پدر ایشان گفت: هرآینه من بوی یوسف را می یابم اگر مرا به نقصان عقل نسبت نکنید.»**

«وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيْرُ» خَرَجَتْ مِنْ عَرِيْشِ مِصْرَ« قَالَ اَبُوْهُمْ» لِمَنْ حَضَرَ مِنْ بَنِيْهِ وَاَوْلَادِهِمْ :«اِنِّیْ لَاَجِدُ رِيْحَ يُوْسُفَ »اَوْصَلَتْهُ اِلَيْهِ الصَّبَا بِاِذْنِه تَعَالَی مِنْ مَسِيْرَةِ ثَلَاثَةِاَيَّامٍ اَوْثَمَانِيَّةٍ اَوْ اَكْثَرَ[2]« **هنگامی که کاروان جدا شد» ازدروازه مصرخارج شد ،پدرشان برای کسانیکه حاضر بودند ازپسرانش و اولاد ایشان گفت: «همانامن بو ی یوسف رامی یابم.»یعنی بادصبابه اذن خدای ـ تبارک و تعالی ـ بوی یوسف را به او از مسیرسه روزیاهشت روزیا بیشتررساند.**

---

۱ – سوره یوسف آیه۹۴

۲ – تفسیر جلالین ص۱۹۸ س۱۰

«اِنِّیْ لَاَجِدُ رِیْحَ یُوْسُفَ »قِیْلَ : اِنَّ رِیْحَ الصَّبَا اسْتَأْذَنَتْ رَبَّهَا فِیْ اَنْ تَأْتِیَ یَعْقُوْبَ بِرِیْحِ یُوْسُفَ قَبْلَ اَنْ یَأْتِیَهُ الْبَشِیْرُ ، وَ قَالَ مُجَاهِدٌ : اَصَابَتْ یَعْقُوْبَ رِیْحُ یُوْسُفَ مِنْ مَسِیْرَةِ ثَلَاثَةِ اَیَّام ، وَقَالَ ابْنُ عَبَّاس : مِنْ مَسِیْرَةِ ثَمَانِ لَیَالٍ : وَ قَالَ الْحَسَنُ :کَانَ بَیْنَهُمَا ثَمَانُوْنَ فَرْسَخًا. [1]

« همانا من بوی یوسف را می یابم» گفته شده است: به درستی که باد صبا از پروردگار خود اجازه خواست تا بوی یوسف را برای یعقوب بیاورد قبل از اینکه بشارت دهنده نزد او بیاید. مجاهد گفت: «بوی یوسف ازمسیرسه روزبه یعقوب رسید» و : ابن عباس رضی الله عنه گفت:«از مسیر هشت شب» و حسن گفت: «بین آن دو مسافت هشتاد فرسخ بود.»

(وَ لَمَّا فَصَلَتِ الْعِیْرُ)اَلْآیَةَ : أَخْرَجَ عَبْدُالرَّزَّاقِ وَالْفَرْیَابِیُّ وَ اَحْمَدُ فِی الزُّهْدِ وَ ابْنُ جَرِیْرٍ وَ ابْنُ الْمُنْذِرِ وَ ابْنُ اَبِیْ حَاتِم وَ اَبُوْشَیْخٍ وَ ابْنُ مَرْدَوِیَّةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ـ رَضِیَ اللهُ عَنْهُمَا ـ فِیْ قَوْلِهِ « وَ لَمَّا فَصَلَتِ الْعِیْرُ» ، قَالَ : خَرَجَتِ الْعِیْرُ هَاجَتْ رِیْحٌ ، فَجَاءَتْ یَعْقُوْبَ بِرِیْحِ قَمِیْصِ یُوْسُفَ ،﴿قَالَ اِنِّیْ لَأَجِدُ رِیْحَ یُوْسُفَ لَوْ لَا اَنْ تُفَنِّدُوْنِ﴾ تُسَفِّهُوْنِ، قَالَ : فَوَجَدَ رِیْحَهُ مِنْ مَسِیْرَةِ ثَمَانِیَةِ اَیَّامٍ.

وَ اَخْرَجَ ابْنُ اَبِیْ حَاتَمٍ وَ اَبُو الشَّیْخِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ـ رَضِیَ اللهُ عَنْهُمَا ـ فِیْ قَوْلِهِ اِنِّیْ لَاَجِدُ رِیْحَ یُوْسُفَ، قَالَ : وَجَدَ رِیْحَهُ مِنْ مَسِیْرَةِ عَشْرَةِ اَیَّامٍ . وَ اَخْرَجَ ابْنُ اَبِیْ حَاتَمٍ مِنْ وَجْهٍ آخَرَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ـ رَضِیَ اللهُ عَنْهُمَا ـ اَنَّهُ سُئِلَ مِنْ کَمْ

---

۱ - تفسیر خازن ص۴۱ ج۳ س۲۰

وَجَدَ يَعْقُوْبُ عليه السلام رِيْحَ الْقَمِيْصِ ، قَالَ : وَجَدَهُ مِنْ مَسِيْرَةِ ثَمَانِيْنَ فَرْسَخًا . وَ اَخْرَجَ ابْنُ الْمُنْذِرِ عَنِ الْحَسَنِ رضي الله عنه،قَالَ : وَجَدَ رِيْحَ يُوْسُفَ مِنْ مَسِيْرَةِ الشَّهْرِ [1]

عبدالرزاق و فریابی و احمد در زهد و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابو شیخ و ابن مردویه از ابن عباس رضي الله عنه در تفسیر آیه «و چون کاروان جدا شد » روایت نمودند که گفت:هنگامی که کاروان خارج شد ، بادی وزید. پس بوی پیراهن یوسف را نزد یعقوب آورد ،گفت: «همانا بوی یوسف را می یابم اگر مرا به کم عقلی نسبت ندهید» گفت پس بوی یوسف را از مسیر هشت روز یافت. و ابن حاتم و ابوالشیخ از ابن عباس رضي الله عنه در تفسیر این آیه روایت کرد که گفت: «بوی یوسف را از مسیر ده روز یافت» و ابن ابی حاتم از طریق دیگر از ابن عباس رضي الله عنه روایت کرد: همانا سوال شد ازچه مسافتی یعقوب بوی پیراهن رایافت؟گفت:«آن را از مسیر هشتاد فرسخ یافت» و ابن منذرازحسن رضي الله عنه روایت نمودکه گفت: «بوی یوسف را از مسیر یک ماه یافت.»

﴿قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَّكُمْ اِنِّى اَعْلَمُ مِنَ اللهِ مَالَاتَعْلَمُوْنَ﴾[2] يَعْنِىْ مِنْ حَيَاةِ يُوْسُفَ، وَاِنَّ اللهَ يَجْمَعُ بَيْنَنَا[3]**.گفت : «آیا به شما نگفته بودم که هر آیینه من می دانم از جانب خدا آنچه شما نمی دانید» یعنی از زنده بودن یوسف و به درستی که خداوند ما را دور هم جمع می کند.**

﴿قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَّكُمْ﴾ يَحْتَمِلُ اَنْ يَكُوْنَ خِطَابًا لِمَنْ كَانَ عِنْدَهُ مِنْ قَبْلُ اَىْ اَلَمْ اَقُلْ لَّكُمْ اِنِّىْ لَاَجِدُ رِيْحَ يُوْسُفَ و يَحْتَمِلُ اَنْ يَكُوْنَ خِطَابًا بِالْبَنِيْهِ الْقَادِمِيْنَ اَىْ اَلَمْ اَقُلْ لَّكُمْ لَا تَيْأَسُوْا مِنْ رَحْمَةِ اللهِ ، وَهُوَ الْاَنْسَبُ بِقَوْلِهِ:﴿اِنِّىْ اَعْلَمُ مِنَ اللهِ

---

۱ - دُرُّالْمَنْثُورُ فِی التَّفْسِیرِ بِالْمَأثُورِ ص۳۵ ج۴

۲ - سوره یوسف آیه ۹۶

۳ - تفسیر خازن ص۴۲ج۳سطره۶

مَالَاتَعْلَمُونَ﴾.احتمال دارد اینکه خطاب برای کسانی باشد که قبلا پیش حضرت یعقوب بودند یعنی نگفتم بی شک من بوی یوسف را می یابم. یا احتمال زیاد خطاب به فرزندانش که آمده بودند، باشد. که آیا به شما نگفتم که ازرحمت خدا نا امید نباشید و این مناسب تر است با این کلام «من می دانم از جانب خداوند آنچه نمی دانید »

فَاِنَّ مَدَارَالنَّهْی الْعِلْمُ الَّذِیْ اُوْتِیَهُ عليه السلام مِنْ جَهَةِ اللهِ سُبْحَانَه . وَالْجُمْلَةُ عَلَی الْاِحْتِمَالَیْنِ مُسْتَأْنفَةٌ ، وَعَلَی الْاَخِیْرِ یَجُوْزُ اَنْ تَکُوْنَ مَقُوْلَ الْقَوْلِ ، وَ هُوَ کَذٰلِكَ اَیْ (اَلَمْ اَقُلْ لَّکُمْ) حِیْنَ اَرْسَلْتُکُمْ اِلَی مِصْرَ ، وَاَمَرْتُکُمْ بِالتَّحَسُّسِ ، وَنَهَیْتُکُمْ عَنِ الْیَأْسِ مِنْ رَوْحِ اللهِ تَعَالَی ،(اِنِّیْ اَعْلَمُ مِنَ اللهِ مَالَا تَعْلَمُوْنَ) مِنْ حَیَاةِ یُوْسُفَ عليه السلام ،وَاسْتَظْهَرَ فِی الْبَحْرِ کَوْنُهَا مَقُوْلَ الْقَوْلِ.[1]

به درستی که محور نهی، علمی است که به او از طرف خدای سبحان داده شده بود و جمله بنا بر هر دو احتمال ، جمله مستأنفه است و بنا بر احتمال دوم ، جایز است که مقول قول باشد وآن چنین است؛ یعنی آیا نگفتم به شما وقتی شما را به مصر فرستادم و شما را به جستجو کردن یوسف امر نموده و از نا امیدی از رحمت خدای تعالی نهی کردم. همانا می دانم از جانب خداوند آنچه از زنده بودن یوسف عليه السلام نمی دانید. در صاحب کتاب «البحر» احتمال مقول قول بودن را ظاهرتر دانسته است.

---

۱ - تفسیر روح المعانی ص۵۰جزء۱۳

قَالَ : يَااَسَفَى عَلَى يُوْسُفَ ! اَلْاَسَفُ اَشَدُّالْحُزْنِ عَلَى مَافَاتَ . الظَّاهِرُاَنَّهُ عليه السلام اَضَافَه' اِلَى نَفْسِهِ، وَالْاَلِفُ بَدَلٌ مِنْ يَاءِ الْمُتَكَلِّمِ لِلتَّخْفِيْفِ ، وَالْمَعْنَى يَااَسَفَى تَعَالَ فَهَذَا اَوَانُكَ.[1]

گفت : ای افسوس بر یوسف! الاَسف: یعنی اندوه بسیار بر آنچه از دست رفته است .ظاهراً یعقوب آن را به خود نسبت داد. و الف در کلمه اَسَفَی عوض از یای متکلم است که برای تخفیف کلمه استفاده شده است و معنایش این است ای افسوس من ، بیا که این زمان توست!

﴿وَمَا كَانَ اللهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللهَ يَجْتَبِى مِنْ رُّسُلِهِ مَنْ يَّشَاءُ﴾[2] **«وهرگز خداوند شمارا بر غیب مطلع نکند و لیکن خدا بر می گزیند ازپیغمبران خود هر که را که بخواهد.»**

وَمَا كَانَ اللهُ لِيَجْعَلَكُمْ كُلَّكُمْ عَالِمِيْنَ بِالْغَيْبِ مِنْ حَيْثُ يَعْلَمُ الرَّسُوْلُ حَتَّى تَصِيْرُوْا مُسْتَغْنِيْنَ عَنِ الرَّسُوْلِ ، بَلِ اللهُ يَخُصُّ مَنْ يَّشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ بِالرِّسَالَةِ ، ثُمَّ يُكَلِّفُ الْبَاقِيْنَ طَاعَةَ هَؤُلَاءِ الرُّسُلِ[3]

و هرگز خداوند تمامی شما را عالم به غیب قرار نمی دهد به نحوی که پیامبر صلی الله علیه و آله می داند تا اینکه بی نیاز از رسول صلی الله علیه و آله گردید. بلکه خدای تعالی کسی را که بخواهد از بنده های خود به رسالت خاص می کند، سپس باقی را به فرمانبرداری از آن پیامبران مکلف می گرداند.

---

۱ -تفسیر روح المعانی ص۳۶جزء۱۳سطر۱

۲ -سوره آل عمران آیه ۱۷۹

۳ -تفسیرکبیر ص۱۱۱

(وَمَاكَانَ اللهُ لِيُطْلِعَكُمْ)عَلَى غَيْبِ وُجُوْدِكُمْ مِنَ الْحَقَائِقِ وَالْاَحْوَالِ الْكَامِنَـةِ فِيْكُمْ بِلَا وَاسِطَةِ الرَّسُوْلِ لِبُعْدِ مَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ ، وَعَدَمِ الْمُنَاسَـبَةِ ، وَانْتِفَـاءِ اسْـتِعْدَادِ التَّلَقِّىْ مِنْهُ ، وَ(لَكِنَّ اللهَ يَجْتَبِىْ مِنْ رُّسُلِهِ مَنْ يَّشَاءُ)

هرگزخداوند شما را بر غیب وجودتان از حقایق و احوالی که در شما به صورت پوشیده و پنهان موجود است بدون واسطهٔ رسول مطلع نمی کنـد به جهت دوری بین شما و بین خداوند و نبودن مناسبت و عـدم شایسـتگی گرفتن ازاو،لیکن خدابرمی گزینداز‌پیامبران خودهرکه راکه بخواهد.

فَيُطْلِعُهُ عَلَى اَسْرَارِهِ وَحَقَائِقِهِ بِالْكَشْفِ لِيَهْدِيَكُمْ اِلَـى مَاغَـابَ عَـنْكُمْ مِـنْ كُنُوْزِ وُجُوْدِكُمْ وَ اَسْرَارِ الْجِنْسِيَّةِ النَّفْسَـانِيَّةِ الَّتِـىْ بَيْنَـهُ وَبَيْـنَكُمُ الْمُوْجِبَـةُ لِاِمْكَـانِ اهْتِدَائِكُمْ بِهِ ، (فَآمِنُوْا بِاللهِ وَرُسُلِهِ) بِالتَّصْدِيْقِ الْقَلْبِىِّ وَالْاِرَادَةِ وَالتَّمَسُّـكِ بِالشَّـرِيْعَةِ لِيُمْكِنَكُمُ التَّلَقِّىْ وَالْقَبُوْلُ مِنْهُمْ ، (وَاَنْ تُؤْمِنُوْا) بَعْدَ ذَلِكَ الْاِيْمَانِ بِـالتَّحْقِيْقِ وَالسُّـلُوْكِ اِلَى الْيَقِيْنِ وَالْمُتَابَعَةِ فِى الطَّرِيْقَةِ ، (وَتَتَّقُوا) الْحُجُـبَ النَّفْسَـانِيَّةَ وَمَوَانِـعَ السُّـلُوْكِ ، (فَلَكُمْ اَجْرٌ عَظِيْمٌ مِنْ كَشْفِ الْحَقِيْقَةِ).[1] **پـس او رابـه وسـیله کشـف براسـرار و حقایقش مطلع می گرداند تا اینکه شما را به سوی گنجهای وجودیتان که از شما پنهان است و اسرار جنسیت نفسانی که بین او و بین شماست و موجب امکان هدایت شما به سوی او است هدایت کند. پس به خدا وپیامبران او بـا تصدیق قلبی و ارادت و تمسک به شریعت ایمان آوریدتا برای شما گرفتن و پذیرفتن ازاو ممکن شود و اگر بعد از آن ایمان با تحقیق و سلوک به سـوی یقین و متابعت در طریقه ایمان آوریدو از حجابهای نفسـانی و آنچـه مـانع سلوک است پرهیزکنید؛پس بارسیدن به حقیقت برای شمامزد بزرگ است .**

---

۱ -تفسیرقرآن کریم ص۲۳۸ج۱

وَ اَوْلَى الْاَقْوَالِ فِيْ ذَلِكَ بِتَأْوِيْلِهِ وَماكَانَ اللهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى ضَمَائِرِ قُلُوْبِ عِبَادِهِ . فَتَعْرِفُوا الْمُؤْمِنَ مِنْهُمْ مِنَ الْمُنَافِقِ وَالْكَافِرِ ، وَلَكِنَّهُ يُمَيِّزُ بَيْنَهُمْ بِالْمِحَنِ وَالْاِبْتِلَاءِ ، كَمَا مَيَّزَ بَيْنَهُمْ بِالْبَأْسَاءِ يَوْمَ اُحُدٍ وَجِهَادِ عَدُوِّهِ. وَمَااَشْبَهَ ذَلِكَ مِنْ صُنُوْفِ الْمِحَنِ حَتَّى تَعْرِفُوْا مُؤْمِنَهُمْ وَكَافِرَهُمْ وَمُنَافِقَهُمْ غَيْرَ اَنَّهُ تَعَالَى ذَكَرَهُ (يَجْتَبِيْ مِنْ رُّسُلِهِ مَنْ يَّشَاءُ) ، فَيَصْطَفِيْهِ ، فَيُطْلِعُهُ عَلَى بَعْضِ مَا فِيْ ضَمَائِرِ بَعْضِهِمْ بِوَحْيِهِ ذَلِكَ اِلَيْهِ وَرِسَالَتِهِ ، كَمَاحَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو، قَالَ : حَدَّثَنَا اَبُوْعَاصِمٍ عَنْ عِيْسَى ، عَنْ اَبِيْ نَجِيْحٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ فِيْ قَوْلِهِ (وَلَكِنَّ اللهَ يَجْتَبِيْ مِنْ رُّسُلِهِ مَنْ يَّشَاءُ) قَالَ : يُخْلِصُهُمْ لِنَفْسِهِ .[1]

و بهترین سخن در مورد این آیه با تأویل آن بدین صورت می باشد «و هرگز خداوند شما را برضمیر دل بنده های خودش مطلع نکند تا که مؤمن را از منافق و کافر، بشناسید. و لکن او میانشان با امتحان و آزمایش تمیز می دهد، همانگونه که بین ایشان با جنگ روز احد و جهاد با دشمنش و آنچه مشابه آن است ازانواع امتحانها و آزمایشها تمیز داد.» تا اینکه مؤمن و کافر و منافق ایشان را بشناسید. مگر اینکه همانا خدای تعالی ذکر کرد (از رسولانش هر کس را بخواهد، بر می گزیند.) پس او را بر می انگیزد و بر بعضی از آنچه در ضمیر بعضی ایشان باشد با وحی نمودن آن و فرستادن پیغام بر او آگاه می گرداند. همانطور که برای ما محمد بن عمرو از ابو عاصم به روایت عیسی از ابی نجیح از مجاهد ﵁ در مورد این آیه روایت نمود، گفت: یعنی ایشان را برای نفس خود خالص می گرداند.

---

۱ – جَامِعُ الْبَيَانِ فِيْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ ص۱۲۵الجزء۴

(وَمَاكَانَ اللهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللهَ يَجْتَبِىْ)اَىْ يَصْطَفِىْ وَيَخْتَارُ (مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَّشَاءُ) . الْكَلَامُ عَلَى ثَلَاثِ مَرَاتِبَ ؛ الْاُوْلَى : اَنَّ هَذَا الْمَنْصَبَ الَّذِى اسْتَأْثَرَ اللهُ تَعَالَى بِعِلْمِهِ لَايَلِيْقُ بِكُلِّ اَحَدٍ مِنْكُمْ ، وَاِنَّمَا هُوَ مَخْصُوْصٌ بِالْمُصْطَفَى مِنْ عَبِيْدِهِ . الثَّانِيَةُ : اَنَّ الرُّسُلَ اَيْضًا لَايَعْلَمُ الْمَغِيْبَاتِ بِاَنْ يَطَّلِعَ عَلَيْهَا مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِهِ وَبِخَاصِّيَّةٍ فِيْهِ ، وَلَكِنَّهُ اِنَّمَا يَعْلَمُ ذَلِكَ مِنْ طَرِيْقِ الْوَحْىِ وَاِطْلَاعِ اللهِ تَعَالَى اِيَّاهُ عَلَيْهِ، اِنَّ هَذَا اَيْضًا مُخْتَصٌّ بِبَعْضِ الرُّسُلِ . وَفِىْ بَعْضِ الْاَوْقَاتِ حَسْبَ مَشِيَّتِهِ وَاِرَادَتِهِ ، (فَآمِنُوْا بِاللهِ وَرُسُلِهِ) . وَمِنْ جُمْلَةِ الْاِيْمَانِ بِاللهِ اَنْ تَعْتَقِدُوْهُ وَحْدَهُ عَلَّامًا لِلْغُيُوْبِ ، وَمِنْ جُمْلَةِ الْاِيْمَانِ بِالرُّسُلِ اَنْ تُنَزِّلُوْهُمْ مَنَازِلَهُمْ بِاَنْ تَعْلَمُوْهُمْ عَبِيْدًا مُصْطَفَيْنَ لَايَعْلَمُوْنَ مِنَ الْغَيْبِ اِلَّا مَا عَلَّمَهُمُ اللهُ تَعَالَى.[1]

وخداوند هرگز شما را بر غیب مطلع نکند و لیکن برای این مقام از پیامبرانش هرکه مشیت او تعلق گرفت برمی گزیند.بنای کلام برسه قسم است: اول :به درستی این منصبی که خدای تعالی به علم خود بر گزید، برای هریک ازشمازیبنده نیست و فقط مخصوص بنده های برگزیده اش می باشد. دوم: اینکه رسولان مغیبات را خود به خود وبه اختیار و خاصیتی که در ایشان است نمی دانند. لکن ایشان آن راازطریق وحی وبا مطلع کردن خداوندمی دانند.به درستی که این نیز مختص به بعضی رسولان ، و در بعضی اوقات بر حسب مشیت و اراده خداوند می باشد.

پس به خدا و پیامبرانش ایمان آورید و از جمله ایمان به خدا «این است که تنها خداوند را داننده غیبها بدانید » و از جمله ایمان به پیامبران این است که ایشان را در جایگاهشان قرار دهید (یعنی درباره

۱-غرائب القرآن ورغائب الفرقان نیشابوری **جامع البیان‌فی‌تفسیرالقرآن ص۱۵۰ ج۳ جزء۴**

پیامبران دچار افراط و تفریط نشوید) به اینکه ایشان را بنده های برگزیده خداوند بدانید که از غیب هیچ گونه اطلاعی ندارنـد مگـر آنچـه ایشـان را خداوند تعالی تعلیم داده است.

قَالَ السُّدِیُّ : قَالُوْااِنْ کَانَ مُحَمَّدٌ صَادِقًا فَلْیُخْبِرْنَا عَمَّنْ یُؤْمِنُ بِهِ مِنَّا ، وَمَنْ یَکْفُرُ بِهِ ، فَاَنْزَلَ اللهُ تَعَالَی ﴿مَاکَانَ اللهُ لِیَذَرَ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلَی مَا اَنْتُمْ عَلَیْهِ حَتَّی یَمِیْزَ الْخَبِیْثَ مِنَ الطَّیِّبِ﴾ [1] اَیْ حَتَّی یُخْرِجَ الْمُؤْمِنَ مِنَ الْکَافِرِ ، رَوَی ذَلِكَ کُلَّهُ ابْنُ جَرِیْرٍ ، ثُمَّ قَالَ تَعَالَی: ﴿وَمَا کَانَ اللهُ لِیُطْلِعَکُمْ عَلَی الْغَیْبِ﴾ [2] اَیْ اَنْتُمْ لَاتَعْلَمُوْنَ غَیْبَ اللهِ فِی خَلْقِهِ حَتَّی یَمِیْزَ لَکُمُ الْمُؤْمِنَ مِنَ الْمُنَافِقِ لَوْلَامَا یَعْقِدُهُ مِنَ الْاَسْبَابِ الْکَاشِفَةِ عَنْ ذَلِكَ ، ثُمَّ قَالَ تَعَالَی:﴿وَلَکِنَّ اللهَ یَجْتَبِیْ مِنْ رُسُلِهِ مَنْ یَّشَاءُ﴾ [3] کَقَوْلِهِ تَعَالَی : ﴿عَالِمُ الْغَیْبِ فَلَایُظْهِرُعَلَی غَیْبِهِ اَحَدًا اِلَّا مَنِ ارْتَضَی مِنْ رَّسُولٍ فَاِنَّهُ یَسْلُكُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا﴾. [4] **وسدی گفت: «کـافران گفتنـد اگـر محمـد ﷺصادق است،به ما خبر دهد ازکسی ازمایان که بـه او ایمـان خواهـدآورد وازکسـیکه بـه اوکافرخواهدشـد ،پـس خـدای تعـالی نـازل کرد(خداوندهرگزمسلمانان رابدین حالی که شما درآن هستید(ومن ومنافق بـه یکدیگرمشـتبهند)وانگذاردتا آنکـه بدسرشـت راازپـاک گوهرجـدا کند.)یعنی تااینکه مؤمن راازکافر جداکندو تمام آن راابن جریرروایت کرد.**

---

۱ - سوره آل عمران آیه۱۷۹

۲-سوره آل عمران آیه ۱۷۹

۳ - سوره آل عمران آیه ۱۷۹(تَفْسِیرُ الْقُرآنِ الْعَظِیمِ ص۴۴۲ جلد۱سوره ال عمران الایه ۱۷۹)

۴ - سوره جن آیه۲۷ و۲۶

پس خداوند بلند مرتبه فرمود: « هرگز خداوند شما را بر غیب مطلع نکند. » یعنی شما غیب خدا را درخلق او نمی دانید تا وقتی که برای شما مومن را از منافق جدا کند اگر نبود آنچه خداوندبسته است از اسباب کشف کننده ازآن سپس خداوندبلندمرتبه فرمود (و لکن خدابر می گزینند از پیامبران خود هر که را بخواهد) مانند کلام خداوند بلند مرتبه : (داننده پنهان است پس برعلم غیب خود هیچ یک را مطلع نمی سازد جزآن کس که از رسولان خود برگزید .) «مراد از او پیغامبر است»که بر محافظت او فرشتگان نگهبان را از پیش رو و پشت سر را روانه می کند.

﴿وَلَايُحِيْطُوْنَ بِشَىْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ اِلَّا بِمَاشَاءَ﴾[1] **«از معلومات حق به چیزی دسترسی ندارند مگر به آنچه وی خواسته است.»**

اَمَّا قَوْلُهُ : (وَلَايُحِيْطُوْنَ بِشَىْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ اِلَّا بِمَاشَاءَ) فَاِنَّهُ يَعْنِىْ تَعَالَى ذِكْرُهُ اَنَّهُ الْعَالِمُ الَّذِىْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَىْءٌ ، مُحِيْطٌ بِذَلِكَ ،كُلُّهُ مَحْضٌ لَهُ دُوْنَ سَائِرِ مَنْ دُوْنَه،وَاِنَّهُ لَايَعْلَمُ اَحَدٌ سِوَاهُ شَيْئًا اِلَّا بِمَاشَاءَ هُوَ اَنْ يَعْلَمَهُ ، فَاَرَادَ فَعَلِمَهُ . وَاِنَّمَا يَعْنِىْ بِذَلِكَ اَنَّ الْعِبَادَةَ لَاتَنْبَغِىْ لِمَنْ كَانَ بِالْاَشْيَاءِ جَاهِلًا ، فَكَيْفَ يُعْبَدُ مَنْ لَايَعْقِلُ شَيْئًا الْبَتَّةَ مِنْ وَثَنٍ وَصَنَمٍ ! يَقُوْلُ : اَخْلِصُوا الْعِبَادَةَ لِمَنْ هُوَ مُحِيْطٌ بِالْاَشْيَاءِ ، كُلَّهَا يَعْلَمُهَا لَا يَخْفَى عَلَيْهِ صَغِيْرُهَا وَكَبِيْرُهَا ، وَ بِنَحْوِ الَّذِىْ قُلْنَا فِىْ ذَلِكَ قَالَ اَهْلُ التَّأْوِيْلِ ، ذِكْرَ مَنْ قَالَ ذَلِكَ حَدَّثَنِىْ مُوْسَى بْنُ هَارُوْنَ، قَالَ : ثَنَا عُمَرُ ، وَقَالَ : ثَنَا اَسْبَاطٌ عَنِ السُّدِىِّ (وَلَايُحِيْطُوْنَ بِشَىْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ) يَقُوْلُ : لَا يَعْلَمُوْنَ بِشَىْءٍ مِنْ عِلْمِهِ (اِلَّا بِمَاشَاءَ) هُوَ اَنْ يُعَلِّمَهُمْ .[2]

---

۱ - سوره بقره آیه ۲۵۵

۲ - جامع البیان ص۷ ج۳ جزء ۳

اما قول خداوند متعال:(و لا یحیطون)(الآیه)یعنی خدای تعالی ذکر کرده است که او عالمی است که چیزی بر او پوشیده نیست ؛ احاطه کننده تمام آن است و تمامی آن برای او خالص می باشد نه برای سایر کسانی که غیر او هستند و به درستی که هیچ کس غیر او چیزی را نمی داند مگر آنچه خداوند دانستنش را برای او بخواهد .پس خداوند اراده می کند و آن شخص از غیب مطلع می گردد و از این عبارت این را اراده کردکه بی شک عبادت شایسته نیست برای کسی که به اشیا جاهل باشد .

البته کسی که عقل ندارد؛(مانند بتها) چگونه عبادت شود؟! خداوند می گوید: عبادت را برای کسی که به تمامی اشیا احاطه دارد خالص کنید. تمامی اشیاء رامی داند و برای او ، کوچک و بزرگ آن پوشیده نیست. و مانند آنچه ما گفتیم اهل تاویل نیز گفته اند: ذکر کرد کسی که آن راگفت که مرا موسی پسر هارون ﵁ به روایت ازعمر﵁ و او به نقل اسباط از سدی روایت کردکه (و به چیزی از معلومات حق احاطه نمی یابند)می گوید یعنی به چیزی از علم او آگاهی ندارند مگرآنچه را او به ایشان تعلیم دهد.

اَیْ مَعْلُوْمِهِ کَقَوْلِهِمُ : « اَللّٰهُمَّ اغْفِرْلَنَا عِلْمَكَ فِیْنَا» ، وَالْاِحَاطَةُ بِالشَّیْءِ عِلْمًا عِلْمُهُ کَمَا هُوَ عَلَی الْحَقِیْقَةِ، وَالْمَعْنَی لَا یَعْلَمُ اَحَدٌ مِنْ هَؤُلَاءِ کُنْهَ شَیْءٍ مَا مِنْ مَعْلُوْمَاتِهِ تَعَالَی اِلَّا بِمَاشَاءَ اَنْ یَعْلَمَ ، وَ جُوِّزَ اَنْ یُرَادَ مِنْ عِلْمِهِ مَعْلُوْمُهُ الْخَاصُّ وَهُوَ کُلُّ مَا فِی الْغَیْبِ ، (فَلَایُظْهِرُعَلَی غَیْبِهِ اَحَدًا اِلَّا مَنِ ارْتَضَی مِن رَّسُولٍ) . وَعُطِفَتْ هَذِهِ الْجُمْلَةُ عَلَی مَا قَبْلَهَا لِمُغَایَرَتِهَا لَهُ لِاَنَّ ذَلِكَ یُشْعِرُ بِاَنَّهُ سُبْحَانَهُ یَعْلَمُ کُلَّ شَیْءٍ ، وَهَذِهِ تُفِیْدُ اَنَّهُ لَایَعْلَمُهُ غَیْرُهُ، وَمَجْمُوْعُهُمَا دَالٌّ عَلَی تَفَرُّدِهِ تَعَالَی بِالْعِلْمِ

الذَّاتِيِّ الَّذِيْ هُوَ مِنْ اُصُوْلِ صِفَاتِ الْكَمَالِ الَّتِيْ يَجِبُ اَنْ يَتَّصِفَ الْاِلَهُ تَعَالَى اللهُ شَأْنُهُ بِهَا بِالْفِعْلِ[1]

یعنی دانش او (دانسته ی وی)مانند کلام ایشان (بار خدایا ببخش بر ما آنچه در مورد ما می دانی) و احاطه کردن چیزی از روی علم یعنی دانستن آن همانگونه که حقیقتا موجود است ومعنی آیه این است (که نمی داند هیچ کس از آنان، حقیقت چیزی از معلومات خدای متعال را مگر اینکه خداوند بخواهد که او بداند) و جایز شمرده شد که از علم او علوم خاص او قصد شود و آن همه چیزهای غیبی است.(کسی را بر غیبش آگاه نمی کند مگر پیامبری را که او برگزیند و خشنود باشد) . و این جمله برما قبلش به دلیل مغایرتش با آن عطف شده است زیرا آن جمله بیان می کند که همانا خداوند پاک و منزه هر چیزی را می داند و این جمله معنی می دهد (همانا آن را جز خداوند متعال نمی داند)و مجموع دوجمله دلالت می کند بر یگانه بودن خداوند با علم ذاتی که آن از اصول صفات کمال است که متصف بودن خداوند بلند مرتبه به آن عملا لازم و واجب عقلی است.

﴿وَمَاهُوَعَلَى الْغَيْبِ بِضَنِيْنٍ﴾[2]**«ویارشمابرعلم‌غیب،بخل‌کننده‌نیست.»**

(وَمَا هُوَ) اَيْ مُحَمَّدٌ ﷺ (عَلَى الْغَيْبِ) مَا غَابَ مِنَ الْوَحْيِ وَخَبَرِ السَّمَاءِ (بِضَنِيْنٍ) بِمُتَّهَمٍ.[3]**و نیست اویعنی محمد ﷺ (بر غیب)آنچه پنهان است از وحی و خبر آسمان (بخل کننده) یعنی متهم به پنهان کاری نیست .**

---

۱ -تفسیرروح المعانی ص۸ جلد۱-۳ سوره بقره آیه ۲۵۵

۲ - سوره تکویر آیه ۲۴

۳ - تفسیر جلالین ص ۴۹۲

(وَ مَا هُوَ)اَیْ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ (عَلَى الْغَيْبِ) عَلَى مَا يُخْبِرُ بِهِ مِنَ الْوَحْىِ اِلَيْهِ وَغَيْرِهِ مِنَ الْغُيُوْبِ.[1] **او یعنی محمد ﷺ (برغیب) بر آنچه خبر می دهد از وحی به او ودیگر غیبها بخیل نیست .**

کسی که در کارهای غیب حرف می زند ، پس آن علم غیب نمی باشد ، از این آیات معلوم شد که الله تعالی غیب را به سبب وحی به هر کسی نمی دهد مگر به پیامبران منتخب او که به آنها از کارهای غیب خبر می دهد . باز این شبهه لازم نمی آید که انبیا عليهم السلام در علم غیب شریک هستند و عالم به غیب هستند ؛ زیراآن علم غیبی که به ذات الله تعالی اختصاص دارد ، هیچ مخلوقی به آن شریک نیست . این به دو چیز مشروط است . یکی اینکه آن علم ذاتی است و به کس دیگر داده نمی شود . دوم این که بر تمام کاینات در ماضی وآیند ه احاطه کننده است که یک ذره علم هم از او پنهان نباشد .الله تعالی وقتی که به سبب وحی به پیامبران خود کارهای غیب نشان می دهد ، آن حقیقتا علم غیب نیست ، بلکه خبر از غیب است که به پیامبران داده شده است . چنانکه در قرآن خود به لفظ(اَنْبَاءِ الْغَيْبِ**)تعبیر نموده**﴿تِلْكَ مِنْ اَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوْحِيْهَا اِلَيْكَ﴾[2] **یعنی این اخبار غیب است که ما به سبب وحی به تو فرستادیم .**

﴿وَاِذْ اَسَرَّالنَّبِیُّ اِلَى بَعْضِ اَزْوَاجِهِ حَدِيْثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَ اَظْهَرَهُ اللهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَاَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ اَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِیَ الْعَلِيْمُ الْخَبِيْرُ﴾[3]

---

۱ - تفسیر روح البیان ص۶۱ جزء ۳۰ سطره ۶

۲ - معارف القرآن سوره آل عمران جزء ۴ ص ۱۹۲

۳ - سوره تحریم آیه ۳

«یادکن وقتی را که پیغمبر با یکی از همسرانش رازی را در میان نهاد و او آن راز را به دیگری خبر داد و خداوند پیغمبرش را از این کار آگاه ساخت. پیغمبر برخی از آن را بازگو کرد و از برخی دیگر خودداری کرد. هنگامی که همسرش را از آن مطلع کرد، او گفت چه کسی تو را از این آگاه کرده است؟ پیغمبر گفت خداوند دانای آگاه به من خبر داده است.»

﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ اِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ اَنْ يَّأْتِيَكُمُ التَّابُوْتُ فِيْهِ سَكِيْنَةٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوْسَى وَآلُ هَارُوْنَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ﴾[1]

«و پیغمبرشان به ایشان گفت هر آیینه نشان پادشاهی او آن است که صندوقی برای شما می آید که در آن آرامش د ل است از جانب پروردگار شما و تبرکاتی را که در آن آل موسی و آل هارون باقی گذاشتند، و آن را فرشتگان به دوش برند.»﴿ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوْتُ﴾ الصُّنْدُوْقُ كَانَ فِيْهِ صُوَرُ الْاَنْبِيَاءِ اَنْزَلَهُ اللهُ تَعَالَى عَلَى آدَمَ ،وَاسْتَمَرَّ اِلَيْهِمْ ، فَغَلَبَتْهُمُ الْعَمَالِقَةُ عَلَيْهِ ، وَاَخَذُوْهُ ، وَ كَانُوْا يَسْتَفْتِحُوْنَ بِهِ عَلَى عَدُوِّهِمْ، وَيُقَدِّمُوْنَهُ فِى الْقِتَالِ ، وَيَسْكُنُوْنَ اِلَيْهِ.[2]

«تابوت به سوی شمامی آید»یعنی صندوقی که در آن تصویر انبیا می باشدکه آن راخدای تبارک وتعالی برآدم نازل کرده است وبعدها پیوسته درمیان آنان یعنی بنی اسرائیل بود.پس قوم عمالقه برایشان غلبه کردندوآن را گرفتند و به وسیله آن بر دشمنانشان طلب فتح و پیروزی می کردند و آن رادر هنگام جنگ مقدم می کردند و با آن آرامش حاصل می نمودند.

«قَالَ مَنْ اَنْصَارِیْ» اَعْوَانِیْ ذَاهِبًا اِلَى اللهِ لِاَنْصُرَ دِيْنَهُ «قَالَ الْحَوَارِيُّوْنَ نَحْنُ اَنْصَارُاللهِ» اَعْوَانُ دِيْنِهِ ، وَهُمْ اَصْفِيَاءُ عِيْسَى ، اَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِهِ ، وَ كَانُوْا اِثْنَیْ

---

۱ - سوره بقره آیه ۲۴۸

۲ - تفسیر جلالین کلان ص ۳۸ سطر۱۰

عَشَرَ رَجُلًا مِنَ الْحَوَرِوَهُوَالْبَيَاضُ الْخَالِصُ ، وَقِيْلَ :كَانُوا قَصَّارِيْنَ يَحُوْرُوْنَ الثِّيَابَ اَیْ يُبَيِّضُوْنَهَا.[1]

گفت : «کیست نصرت دهنده من ؟»یعنی یاری دهنده من برای رفتن به سوی خدا تااینکه دین او را نصرت دهد. (حواریون گفتند: ما یاری دهندگان الله هستیم.)یاری دهنده دین او وایشان یاران خالص و برگزیده عیسی علیه السلام بودند. یعنی اولین کسانی که ایمان آوردند به او دوازده مرد بودند. حواری از حور گرفته شده که به معنای سفیدی خالص است و گفته شده است که شویندگان لباس بودند که لباس را می شستند یعنی آن را سفید می کردند .

فَلَمَّا اَحَسَّ عِيْسَى الْقَلْبَ مِنَ الْقُوَى النَّفْسَانِيَّةِ ؛الْكُفْرَ ، الْاِحْتِجَابَ ، وَالْاِنْكَارَ، وَالْمُخَالَفَةَ ، «قَالَ مَنْ اَنْصَارِیْ اِلَى اللهِ» اَیِ اقْتَضَى مِنَ الْقُوَّةِ الرُّوْحَانِيَّةِ نُصْرَتَهُ عَلَيْهِمْ فِی التَّوَجُّهِ اِلَى اللهِ ، «قَالَ الْحَوَارِيُّوْنَ» اَیْ صَفْوَتُهُ وَ خَالِصَتُهُ مِنَ الرُّوْحَانِيَّاتِ الْمَذْكُوْرَةِ : «نَحْنُ اَنْصَارُاللهِ آمَنَّا بِاللهِ» بِالْاِسْتِدْلَالِ بِالتَّنَوُّرِ بِنُوْرِ الرُّوْحِ ، «وَاشْهَدْ بِاَنَّا مُسْلِمُوْنَ» مُذْعِنُوْنَ مُنْقَادُوْنَ.[2]

وقتی که عیسی دگرگونی را از قوای نفسانی ؛ کفر، احتجاب، انکارومخالفت احساس کرد گفت:« کیست نصرت دهنده من به سوی خدا ؟» یعنی از قوه روحانی نصرت خود را علیه ایشان ، در توجه به سوی خداوند تقاضا می کرد (حواریون گفتند) یعنی یاران خاص و مخلص او و از نظر صفات روحانی مذکور (ماییم یاری دهندگان الله به او ایمان آوردیم) با استدلال به

---

۱ - تفسیر جلالین ص ۵۲ سطر ۲

۲ -تفسیر القرآن الکریم ص ۱۸۹ جلد ۱

روشنایی گرفتن ازنور روح (گواه باش که ما فرمانبرداریم)یعنی ایمان آورندگان فرمانبرداریم.

اَلْمَسْأَلَةُ الْاُوْلَى اَنَّ مَجِيْءَ ذَلِكَ التَّابُوْتِ لَا بُدَّ اَنْ يَقَعَ عَلَى وَجْهٍ يَكُوْنُ خَارِقًا لِلْعَادَةِ حَتَّى يَصِحَّ اَنْ يَكُوْنَ آيَةً مِنْ عِنْدِ اللهِ دَالَّةً عَلَى صِدْقِ تِلْكَ الدَّعْوَى، ثُمَّ قَالَ اَصْحَابُ الْاَخْبَار: اِنَّ اللهَ تَعَالَى اَنْزَلَ عَلَى آدَمَ ؈ تَابُوْتًا فِيْهِ صُوَرُ الْاَنْبِيَاءِ مِنْ اَوْلَادِهِ ، فَتَوَارَثَهُ اَوْلَادُ آدَمَ اِلَى اَنْ وَصَلَ اِلَى يَعْقُوْبَ ، ثُمَّ بَقِيَ فِيْ اَيْدِيْ بَنِي اِسْرَائِيْلَ ، فَكَانُوْا اِذَا اخْتَلَفُوْا فِيْ شَيْءٍ تَكَلَّمَ ، وَ حَكَمَ بَيْنَهُمْ . وَ اِذَا حَضَرُوا الْقِتَالَ قَدَّمُوْهُ بَيْنَ اَيْدِيْهِمْ يَسْتَفْتِحُوْنَ بِهِ عَلَى عَدُوِّهِمْ ، وَ كَانَتِ الْمَلَائِكَةُ تَحْمِلُهُ فَوْقَ الْعَسْكَرِ، وَهُمْ يُقَاتِلُوْنَ الْعَدُوَّ ، فَاِذَا سَمِعُوْا مِنَ التَّابُوْتِ صَيْحَةً اسْتَيْقَنُوْا بِالنُّصْرَةِ ، فَلَمَّا عَصَوْا وَ فَسَدُوْا وَ سَلَّطَ اللهُ عَلَيْهِمُ الْعَمَالِقَةَ فَغَلَبُوْا هُمْ عَلَى التَّابُوْتِ ، وَ سَلَبُوْهُ، فَلَمَّا سَأَلُوْا نَبِيَّهُمُ الْبَيِّنَةَ عَلَى مُلْكِ طَالُوْتَ ، قَالَ ذَلِكَ النَّبِيُّ : اِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ اِنَّكُمْ تَجِدُوْنَ التَّابُوْتَ فِيْ دَارِهِ ، ثُمَّ اِنَّ الْكُفَّارَ الَّذِيْنَ سَلَبُوْا ذَلِكَ التَّابُوْتَ كَانُوْا قَدْ جَعَلُوْهُ فِيْ مَوْضِعِ الْبَوْلِ وَ الْغَائِطِ ، فَدَعَا النَّبِيُّ عَلَيْهِمْ فِيْ ذَلِكَ الْوَقْتِ ، فَسَلَّطَ اللهُ عَلَى اُولَئِكَ الْكُفَّارِ الْبَلَاءَ حَتَّى اَنَّ كُلَّ مَنْ بَالَ عِنْدَهُ اَوْ تَغَوَّطَ ابْتَلَاهُ اللهُ تَعَالَى بِالْبَوَاسِيْرِ ، فَعَلِمَ الْكُفَّارُ اَنَّ ذَلِكَ لِاَجْلِ اسْتِخْفَافِهِمْ بِالتَّابُوْتِ ، فَاَخْرَجُوْهُ ،وَ وَضَعُوْهُ عَلَى ثَوْرَيْنِ ، فَاَقْبَلَ الثَّوْرَانِ يَسِيْرَانِ ، وَ وَكَّلَ اللهُ تَعَالَى بِهِمَا اَرْبَعَةً مِنَ الْمَلَائِكَةِ يَسُوْقُوْنَهُمْ حَتَّى اَتَوْا مَنْزِلَ طَالُوْتَ ، ثُمَّ اِنَّ قَوْمَ ذَلِكَ النَّبِيِّ رَأَوُا التَّابُوْتَ عِنْدَ طَالُوْتَ ، فَعَلِمُوْا اَنَّ ذَلِكَ الدَّلِيْلُ عَلَى كَوْنِهِ مَلِكًا لَهُمْ ، فَذَلِكَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى :

﴿اِنَّ آیَةَ مُلْکِهِ اَنْ یَّاتِیَکُمُ التَّابُوْتُ ﴾[1]. وَ الْاِتْیَانُ عَلَی هَذَا مَجَازٌ لِاَنَّهُ اُتِیَ بِهِ وَ لَمْ یَأْتِ هُوَ ، فَنُسِبَ اِلَیْهِ تَوسُّعًا ، کَمَا یُقَالُ : رَبَحْتُ الدَّرَاهِمَ ، وَ خَسَرْتُ التِّجَارَةَ.[2]

مسأله اول :اینکه لازم است که آمدن تابوت به گونه خارق العاده ای واقع شود تا شایسته باشدکه نشانه ای از جانب خداوند و دلیلی بر صداقت این ادعا باشد.پس اخباریون گفتند:به درستی که خدای تعالی برآدم علیه السلام تابوتی را فرستاد که در آن تصویر انبیا از اولاد آدم بود پس آن را اولاد آدم ارث بردند تا اینکه به یعقوب علیه السلام رسید.بعد در دست بنی اسرائیل باقی ماند.پس آنها وقتی در چیزی اختلاف می کردند تابوت صحبت می کرد و در بین آنان داوری می نمود و وقتی که به جنگ حاضرمی شدند، آن را جلوی روی خود مقدم می کردند و با آن در برابردشمنشان طلب فتح و پیروزی می کردند. و ملایکه آن را بالای لشکرحمل می کردند و ایشان با دشمن می جنگیدند.پس وقتی از تابوت فریادی را می شنیدند به پیروزی و نصرت ، یقین حاصل می کردند. پس وقتی که نافرمانی کردند و فساد نمودند،خدا بر ایشان ، قوم عمالقه رامسلط کرد.ایشان برتابوت غالب و پیروز شدندوآن را گرفتند.پس وقتیکه ازپیامبرشان ازحجت ودلیل آشکاربرپادشاهی طالوت سوال کردند،آن نبی فرمود:« همانانشانه پادشاهی اواین است که شماتابوت رادرخانه اومی یابید.»پس کفاری که آن تابوت راسلب کرده بودندآن را درمحل بول و غایط قرار داده بودند .پس پیامبرآن وقت آنان را نفرین نمود.

و خدا بر این گروه از کفار بلا را مسلط کرد تا اینکه همانا هر کس که نزدآن بول و غایط می کرد او را خداوند تعالی به مرض (بواسیر) مبتلا

۱- سوره بقره آیه ۲۴۸«هر آیینه نشان پادشاهی او آن است که بیاید به شما صندوقی»

۲ - تفسیر کبیر ص۱۸۸ ج۶

می کرد.کفار دانستند به درستی که این به خاطر بی احترامی ایشان به تابوت است پس آن را بیرون کردند و بر بالای دو گاو نر نهادند. پس دو گاو نر شروع به رفتن کردند وخدای تبارک و تعالی به آن دو، چهارفرشته را موکل کرد که آنها را می راندند تا اینکه به سوی منزل طالوت آمدند. سپس همانا قوم آن پیامبر، تابوت را نزد طالوت دیدند بنابراین دانستند که همانا این دلیل پادشاهی او برایشان است. پس این همان کلام خدای تعالی است که فرمود:اِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ...)و آمدن آن به این صورت مجاز می باشد زیرا که آن تابوت ،آورده شد و خودش نیامد پس نسبت آمدن را به تا بوت دادند به خاطر وسعت و گستردگی که در آن می باشد؛ چنانچه گفته می شود: این پولها را فایده کردم و در تجارت ضرر کردم .

وَ قِيْلَ : هُمْ اِثْنَاعَشَرَ رَجُلًا اَوْتِسْعَةٌ وَ عِشْرُوْنَ مِنْ سَائِرِ النَّاسِ اتَّبَعُوْا عِيْسَى عليه السلام ،وَ كَانُوْا اِذَا جَاعُوْا قَالُوْا : يَا رُوْحَ اللهِ جُعْنَا . فَيَضْرِبُ بِيَدِهِ عَلَى الْاَرْضِ ، فَيَخْرُجُ لِكُلِّ وَاحِدٍ رَغِيْفَانِ ، وَ اِذَا عَطَشُوْا قَالُوْا : عَطَشْنَا. فَيَضْرِبُ بِيَدِهِ عَلَى الْاَرْضِ ، فَيَخْرُجُ الْمَاءُ ، فَيَشْرَبُوْنَ . فَقَالُوْا : مَنْ اَفْضَلُ مِنَّا اِذَا شِئْنَا اَطْعَمْتَنَا ، وَ اِذَا شِئْنَا اَسْقَيْتَنَا ، وَ قَدْ آمَنَّا بِكَ ؟ فَقَالَ : اَفْضَلُ مِنْكُمْ مَنْ يَعْمَلُ بِيَدِهِ ، وَ يَأْكُلُ مِنْ كَسْبِهِ ، فَصَارُوْا يَغْسِلُوْنَ الثِّيَابَ بِالْكِرَاءِ وَ يَأْكُلُوْنَ .[1]

و در اخبار آمده است که آنها دوازده مرد بودند یا بیست ونه نفر از سایر مردم که از حضرت عیسی عليه السلام پیروی می کردند و وقتی گرسنه می شدند، می گفتند: «ای روح خدا(حضرت عیسی) گرسنه ایم.» پس با دست خود برزمین می زد و برای هر نفر از زمین دو قرص نان بیرون می آمد

---

۱ - تفسیر روح المعانی ص۱۵۵ جزء۱-۳ سطر۲۶

و زمانی که تشنه می شدند،می گفتند: «تشنه ایم» پس با دست خود بر زمین می زد و آب بیرون می آمد و می نوشیدند. پس گفتند: «چه کسی از ما بهتر است هر وقت ، آب و طعام بخواهیم آن را به ما می دهی وبه تحقیق که ما به تو ایمان آوردیم.» پس گفت: «برتر از شما کسی است که با دست خود کارمی کند و از کسب خود می خورد.» پس آنها از دستمزد شستن لباس کسب روزی می کردند ومی خوردند.

وَ قَالَ فِی الْکَشْفِ : لَعَلَّ الْاَشْبَهَ فِیْ مَعْنَی الْآیَةِ ـ وَاللهُ تَعَالَی اَعْلَمُ ـ اَنْ یُحْمَلَ عَلَی مَعْنَی مَنْ یَنْصُرُنِیْ مِنْهَا نُصْرَةً اِلَی اللهِ تَعَالَی ،کَمَا یَقْتَضِیْهِ حَرْفُ الْاِنْتِهَاءِ دُوْنَ تَضْمِیْن ، کَاَنَّهُ عَلَیْهِ السَّلَامُ طَلَبَ مِنْهُمْ اَنْ یَنْصُرُوْهُ لِلَّهِ تَعَالَی لَالِغَرَض آخَرَ مُدْمِجًا اَنَّ نُصْرَةَ اللهِ تَعَالَی فِیْ نُصْرَةِ رَسُوْلِهِ ، وَجَوَابُهُمُ الْمَحْکِیُّ عَنْهُمْ بِقَوْلِهِ سُبْحَانَهُ (قَالَ الْحَوَارِیُّوْنَ نَحْنُ اَنْصَارُ اللهِ) شَدِیْدُ الطِّبَاقِ لَه.[1]

و در کشف الاسرار آمده است : شاید بهتر در معنی آیه ـ و خدای تعالی عالم است ـ این باشد که حمل شود بر معنا «چه کسی مرا به سوی خدا یاری می کند ، یاری کردنی»همانطور که حرف انتها(که (الی) باشد) بدون تضمین اقتضای این معنا را می کند گویا حضرت عیسی‌علیه‌السلام از ایشان درخواست کردکه او را برای خدا نه برای قصد و غرض دیگری یاری کنند. و در حالی که تاکید کرد همانا نصرت خدا در نصرت رسولش است و جواب ایشان که حکایت شده است با قول خداوند (حواریون گفتند ما یاری دهندگان خداییم) بسیار با این معنی مطابق است .

---

۱ -تفسیر روح المعانی ص۱۵۵ جزء۱-۳ سطر۵

وَ اَخْرَجَ اِسْحَاقُ بْنُ بِشْرٍ فِی الْمُبْتَدَأِ وَ ابْنُ عَسَاكِرَ مِنَ الطَّرِيْقِ الْكَلْبِیِّ عَنْ اَبِیْ صَالِحٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ :«الْبَقِيَّةُ» رُضَاضُ الْاَلْوَاحِ وَعَصَا مُوْسَی وَ عِمَامَةُ هَارُوْنَ وَ قَبَاءُ هَارُوْنَ الَّذِی كَانَ فِيْهِ عَلَامَاتٌ لِاَسْبَاطٍ ، وَ كَانَ فِيْهِ طَسْتٌ مِنْ ذَهَبٍ فِيْهِ صَاعٌ مِنْ مَنِّ الْجَنَّةِ ، وَ كَانَ يَفْطُرُ عَلَيْهِ يَعْقُوْبُ . وَ اَمَّا (السَّكِيْنَةُ) فَكَانَتْ مِثْلَ رَأْسِ هِرَّةٍ مِنْ زَبَرْجَدَةٍ خَضْرَاءَ.**و اسحاق بن بشر در کتاب مبتداء خود و ابن عساکر از طریق کلبی از ابی صالح از ابن عباس روایت کرده اند که گفت: بقیه یعنی تکه های لوح ها و عصای موسی و عمامه وقبای هارون که در آن نشانه هایی برای نوادگان بود و در او طشتی از طلا و در آن پیمانه ای از منّ بهشت بود که حضرت یعقوب عليه السلام با آن افطار می کرد. اما سکینه مثل سر گربه بود که از زبرجد سبز ساخته شده بود .**

وَ اَخْرَجَ عَبْدُالرَّزَّاقِ وَعَبْدُ بْنُ حَمِيْدٍ عَنْ قَتَادَةَ فِیْ قَوْلِهِ:«تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ» قَالَ : اَقْبَلَتْ بِهِ الْمَلَائِكَةُ تَحْمِلُهُ حَتَّی وَضَعَتْهُ فِیْ بَيْتِ طَالُوْتَ فَاَصْبَحَ فِیْ دَارِهِ. [1]

عبدالرزاق و عبد بن حمید از قتاده در مورد قول خداوند « فرشتگان آن را حمل می کنند» روایت کردند که گفت : فرشتگان به سوی تابوت روی آوردند در حالیکه آن را حمل می نمودند تا اینکه آن را درخانه طالوت نهادند پس به این ترتیب داخل منزل طالوت شد .

آن تبرکاتی که ازحضرت موسی و پیامبران دیگر عليهم السلام درصندوق بنی اسرائیل داده شده بودکه در جنگها، آن صندوق را به جلو حرکت می دادند و به برکت آن صندوق، الله تعالی پیروزی را نصیب بنی اسرائیل می گردانید . وقتی که جالوت بر بنی اسرائیل کامیاب شد، صندوق را از

---

١ –دُرُّ الْمَنْثُورُ فِی التَّفْسِيرِ بِالْمَأْثُورِ ص٣١٧ ج١

آنها گرفت و با خود برد. چون تقاضای رسول وقت بنی اسـرائیل در باز گرداندن صندوق منظور نشد، الله این حکمت را به خرج داد که هـر جـا (عمالقه) کافران وقت بنی اسرائیل که صندوق را برده بودند در هـر شـهری که می گذاشتند آنجا غم و مصیبت نازل می شد. در انتهای کـار پـنج تـا از شهرهای بزرگ آنها به سبب نزول بلا و آفت، ویـران شـدند. آنهـا مجبـور شدند آن صندوق رابیرون ببرند بر دو گاو بار کردند و گاوها را رهـا کردنـد. فرشته ها آن گاوها را تا جلوی در خانه طالوت راندند و بنـی اسـرائیل هـم با دیدن این صندوق بر پادشاهی طالوت یقین کردند و طالوت لشکر بزرگـی را آماده کرد و در هوای گرم بر جالوت حمله کرد.[1]

در تفسیر آیه ذکر شده از عبـارات مفسـرین(رح) چنـین آشـکار می شود که گفته پیامبر بنی اسرائیل بر بنای علم غیب و علم بر مالک بودن طالوت و علم بر تابوت و علم بر تاثیرات تابوت و علم بر حفظ مظروف تابوت بود که از حضرت سیدنا آدم علیه السلام گرفته تا پیامبران بنی اسرائیل چیزهـای متبرکی در آن تابوت محفـوظ بـود و اسـتمداد خواسـتن حضـرت سـیدنا عیسی علیه السلام از حواریون نشانه است و عیسی علیه السلام برای حواریون خود طعام و شراب می داد. این از غیب بود نه بر بنای اسـباب کـه حضـرت عیسـی بـه عنوان معجزه، رزق آنها را تکمیل می نمود . این علم غیب جزئـی و عطـای خدایی گفته می شود.

﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ اَحَدًا اِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِـنْ رَّسُـوْلٍ فَاِنَّـه' يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا﴾[2]«او داننده پنهان است پـس بـر علـم غیب خود هیچ کس را مطلع نمی سازد مگر آن کس را که از رسـولان خـود

---

۱ - معارف القرآن سوره بقره ص ۲۹۰

۲ - سوره جن آیه۲۷و۲۶

برگزید (مراد پیامبر است)که بر محافظت او فرشتگان نگهبان را از پیش رو و پشت سر روانه می کند.»

مَعَ اطِّلَاعِهِ عَلَى مَا شَاءَ مِنْهُ مُعْجِزَةً لَهُ اَیْ مِنَ الْغَیْبِ مُعْجِزَةً لَهُ[1] با مطلع بودنش بر آنچه از او به عنوان معجزه ای برایش بخواهد یعنی از غیب به طور معجزه ای برای او.(چون اخبار از غیب را خداوند متعال به وسیله ای پیغمبر که تبارز و اظهار نماید همین اخبار از غیب اثبات معجزه برای پیغمبر است که این هم نوعی از تأیید و تأکید برای اثبات نبوت است.)

اَلْاَنْبِیَاءُ ـ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ ـ مُخَالِفُوْنَ لِغَیْرِهِمْ فِی الْقُوَی الْجِسْمَانِیَّةِ وَالْقُوَی الرُّوْحَانِیَّةِ ، اَمَّا الْقُوَی الْجِسْمَانِیَّةُ فَهِیَ اِمَّا مُدْرِكَةٌ اَوْ مُحَرِّكَةٌ ، اَمَّا الْمُدْرِكَةُ فَهِیَ الْحَوَاسُّ الظَّاهِرَةُ اَوِ الْبَاطِنَةُ ، اَمَّا الظَّاهِرَةُ فَقَوْلُهُ ﷺ :ذُوِیَتْ لِیَ الْاَرْضُ ،فَرَاَیْتُ مَشَارِقَهَا وَ مَغَارِبَهَا ،وَقَوْلُهُ :اَقِیْمُوْاصُفُوْفَكُمْ تَرَاصُّوْا ،فَاِنِّی اَرَاكُمْ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِی[2]

انبیا با دیگران از نظر قوای جسمانی و قوای روحانی فرق می کنند. اما قوای جسمانی بر دو قسم است؛ یامدرکه است یامحرکه. اما مدرکه: پس آن یا حواس ظاهری است یا حواس باطنی .اما دلیل بر قوه حواس ظاهری پیامبران ، قول پیامبر است که فرمود:« بر من زمین فشرده شد پس مشارق و مغارب آن را دیدم. و کلام او ﷺ :صفهایتان را راست بگیرید وبه هم بچسبید . چون من شما را از پشت سرم می بینم.»

هُوَ (عَالِمُ الْغَیْبِ) وَحْدَهُ فَلَا یُطْلِعُ (عَلَى غَیْبِهِ اَحَدًا اِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَّسُوْلٍ) اَیْ اَعَدَّهُ فِی الْفِطْرَةِ الْاُوْلَى ، وَزَكَّاهُ ، وَ صَفَّاهُ مِنْ رَسُوْلٍ بِالْقُوَّةِ الْقُدْسِیَّةِ ،

---

۱ – تفسیر جلالین ص۴۷۷ و تفسیر المدارک ۱۲

۲ – حَاشِیَةُ جَامِعِ الْبَیَانِ فِیْ تَفْسِیْرِ الْقُرْآنِ ص۱۸۱ ج۳ غَرَائِبُ الْقُرْآنِ وَ رَغَائِبُ الْفُرْقَانِ

(فَاِنَّه ُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ) اَىْ مِنْ جَانبِ الْاِلَهِىِّ(وَ مِـنْ خَلْفِـهِ) وَجَهَـةِ الْبَدَنيَّةِ (رَصَدًا) حَفَظَةً ، اَمَّا مِنْ جَهَةِ اللهِ الَّتِى اِلَيْهَا وَجْهُهُ فَـرُوْحُ الْقُـدُسِ وَ الْـاَنْوَارُ الْمَلَكُوْتِيَّةُ وَ الرَّبَّانيَّةُ ، وَ اَمَّا مِنْ جَهَةِ الْبَدَنِ فَالْمَلَكَاتُ الْفَاضِلَةُ وَ الْهَيَئَـاتُ النُّوْرِيَّـةُ الْحَاصِلَةُ مِنْ هَيَاكِلِ الطَّاعَاتِ وَ الْعِبَادَاتِ ، يَحْفَظُوْنَـهُ مِـنْ تَخْبِـيْطِ الْجِـنِّ وَ خِلْـطِ كَلَامِهِمْ مِنَ الْوَسَاوِسِ وَ الْاَوْهَامِ وَالْخَيَالَاتِ بِمَعَارِفِهَا الْيَقِيْنيَّةِ وَ مَعَانيْهَا الْقُدْسِـيَّةِ وَ اِرَادَةِ الْغَيْبَةِ وَ الْكُشُوْفِ الْحَقِيْقِيَّةِ ، لِيُعْلَمَ اَنْ قَدْ اَبْلَغُوْا لِيَظْهَرَ عِلْمُهُ تَعَالَى فِىْ مَظَـاهِرِ الرُّسُلِ مِمَّا كَانَ مَكْنُوْنًا فِى اسْتِعْدَادِهِمْ ، فَيُكَمِّلُوْا وَ يُكَمَّلُوْا بِمَا اَمْكَـنَهُمْ حَمْلُـهُ مِـنْ رِسَالَاتِهِ وَ اِبْلَاغِهِ ، وَ اَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ مِنَ الْعَقْلِ الْفُرْقَانىِّ وَالْمَعَـانى الْمَكْنُوْنَـةِ فِـىْ فِطْرَتِهِمْ اَزَلًا، فَاَظْهَرَهَا ، وَ اَحْصَى كُلَّ شَىْءِ اَوْ ضَبَطَ عَدَدَ كُلِّ شَىْءِ بِالْعَقْلِ الْفُرْقَانىِّ وَاِبْرَازِ الْكَمَالِ التَّامِّ جُمْلَةً وَ تَفْصِيْلًا كُلِّيًّا وَ جُزْئِيًّا وَاللهُ تَعَالَى اَعْلَمُ.[1]

فقط خداوند، داننده مطلق غیب است. پس بر مغیبات وی جل شأنه آگاه نمی گردد جز پیامبری که خداوند او را برگزید یعنـی پیـامبری کـه در خلقت اول آماده اش کرده و او را با قوت قدسیه پاک و خالص نموده اسـت. چون خداوند از جلوی رسول یعنی از جانب خدا و از پشتش و طرف بـدنش نگهبانانی روانه می کند . اما نگهبانی که از جهت خداوند است آن جهتی که روی رسول به طرف آن است، جبرئیل و انوار ملکوتی و انوار خدایی است. و نگهبان از جهت بدن، خصلتهای نیک و هیأتهای نـورانی حاصـل از ترکیـب طاعات و عبادات است که وی را از به اشتباه انداختن جن، واز مخلوط شدن کلام پیامبر به وسوسه ها و وهم وخیالات به توسط معرفتهای یقینی و معانی قدسی آن و اراده غیبی و کشفهای حقیقی حفظ کند تـا معلـوم گـردد کـه

---

۱ -تفسیر القرآن الکریم ابن عربی ص۷۱۸ ج۲

پیامبران تبلیغ کرده اند تا ظاهر شود علـم خداونـد متعـال در ظهـور گـاه رسولان ازآنچه که دراستعدادهایشان پوشیده جای داده شده بود.

پس به توسط آنچه که حمل آن بر آنها از رسالتهای خداوند و ابـلاغ رسالت ممکن است کامل می کنند و کامل می شـوند و نیـز بتوسـط آنچـه احاطه کرده است به آنچه نزد آنها است از عقل فرقانی و معناهای پوشـیده در طبیعتشان در ازل .پس پیامبر آن اشیا را ظاهر می کنـد و هـر شـیئ را می شمارد یا عدد هر چیز را با عقل فرقانی و آشکار کردن کمال کامل اجمالًا و تفصیلا کلی و جزیی ضبط می کند و خداوند تعالی داناتر است .

فرق در بین علم غیب و خبرهای غیب:

(اِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَّسُوْلٍ فَاِنَّهُ يَسْلُكُ) الاية .

مطلب :این استثنا جواب شبهۀ آن به وقوفها است که در نفی کلـی علم غیب هر نفی مطلقاً مراد نیست بلکه در منصب رسالت کـه چنـد علـم غیب و خبرهای علم غیب (که دادن آنها به رسول اللهﷺ ضرورت بـود) ایـن از طرف الله جَلَّ جَلَالُهُ به سبب وحی داده شده بود و این هم به این طـرز محفـوظ داده می شد که هر وقت به او از طرف خداوند متعال وحی نـازل مـی شـد، از هر طرف فرشته ها محافظ بودند که شیطان در آن مداخله نکند و این بـه عنوان نوعیت غیب معین شد.

در جای جای قرآن کریم به لفظ انباء الغیب تعبیر کرده اسـت(تِلْكَ مِنْ اَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوْحِيْهَا اِلَيْكَ) بعضی نا آگاهان بین غیـب و انبـاء الغیـب فـرق نمی گذارند از این جهت به انبیا خصوصاً حضرت خاتم الانبیاﷺ علـم غیـب کلی ثابت می کنند و او را مانند خداونـد متعـال عـالم الغیـب بـر ذره ذره کاینات می دانند که این آشکارا شرک است و بـه رسـول خـدا ﷺ درجـه خدایی می دهنـد ـ نعوذ بالله منه ـ مانند کسـی اسـت که به دوسـت خود

حرف خصوصی و پنهانی بگوید و کسی دیگر از آن اطلاع نداشته باشد. آیا گفته می شود که دوست فلانی عالم به غیب است؟ همچنان خداوند متعال به انبیا ــ علیهم الصلــوة و السلام ــ به هزاران گونه از اخبار غیب به طریق وحی نشان داده است. پس به آنها هم عالم به غیب گفته نمی شود.

پس جاهلان عوام خوب بدانند که در آن دو چیز فرق نمی کند که آن دو چیز عبارت از علم به غیب و خبر از غیب است. هر وقت که جلو آنها گفته شود نبی کریمﷺ عالم به غیب نیست، آنها از این عبارت این مطلب را می فهمند که از غیب خبر ندارد ــ معاذ الله ــ و حال اینکه در دنیا کسی نیست که قایل باشد که انبیا از غیب خبر ندارند.

چرا که به گفتن این حرف نبوت و رسالت نفی می شود. چنانچه به عقیده مؤمن این امکان ندارد که حرفی بگوید که در آن نفی نبوت و رسالت باشد. در آخر می فرماید:(وَ اَحْصَی كُلَّ شَیْءٍ عَدَدًا) یعنی شمار هر چیز در نزد علم الله است. در کاینات هر چه ذره وجود داشته باشد و در دریاها هر چه قطره وجود داشته باشد تعداد و شمار آن در علم الله است. و تعداد قطره های باران و برگهای درختان و گرد و غبار بیابان در شمار و علم الله است. باز علم کلی غیب که مخصوص اللهﷻ است ثابت شد اگر در استثنای ذکر شده کج فهمی واقع نشود مسأله علم غیب در احکام سوره نمل درآیهٔ ﴿قُلْ لَّا یَعْلَمُ مَنْ فِی السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ الْغَیْبَ اِلَّا اللهُ...﴾[1] به تحقیق وتفصیل ذکر شده است آنجا مطالعه نمایید ــ والله سبحانه وتعالی اعلم ــ.[2]

۱- سوره نمل آیه ۶۵ «بگو نمی داند هر که در آسمانها و زمین است غیب را مگر خدا»

۲- معارف القرآن سوره جن ۷۳ ص۱۳۳

وَلَكَ اَنْ تَقُوْلَ : اِنَّ عِلْمَ هَذِهِ الْخَمْسَةِ وَاِنْ كَانَ لَا يَمْلِكُهُ اِلَّا اللهُ لَكِنْ يَجُـوْزُ اَنْ يُّعَلِّمَهُمَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ مُحِبِّيْهِ وَ اَوْلِيَائِهِ بِقَرِيْنَةِ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿اِنَّ اللهَ عَلِيْمٌ خَبِيْرٌ﴾[1] عَلَى اَنْ يَكُوْنَ الْخَبِيْرُ بِمَعْنَى الْمُخْبِرِ الخ.[2]

وبرای تواست که بگویی بی شک علم این پــنج تــارا اگرچــه آن را جزخدامالک نباشدلکن جایزاست که آن را به کسی که بخواهداز دوستان و اولیای خویش تعلیم دهد به قرینه قول خداوند که می فرمایــد:«بــی شــک خداوند دانا و آگاه است» بنا به این که خبیر به معنای خبر دهنده باشد .

فَعُلِمَ مِنْ كَلَامِ الْبَيْضَاوِيِّ هَذَا اَنَّ اللهَ تَعَالَى يُطْلِعُ الْاَوْلِيَـاءَ عَلَـى بَعْـضِ مَـا يَشَاءُ مِنَ الْغُيُوْبِ الْخَمْسَةِ . وَقَدْ ذَكَرَ صَاحِبُ الْمَدَارِكِ فِيْ تَفْسِيْرِ هَذِهِ الْآيَـةِ جَوَابًـا آخَرَ حَيْثُ قَالَ : وَالْوَلِيُّ اِذَا اَخْبَرَ بِشَيْءٍ فَظَهَرَ فَهُوَ غَيْرُ جَازِمٍ عَلَيْهِ وَلَكِنَّهُ اَخْبَرَهُ بِنَاءً عَلَى رُؤْيَاهُ اَوْ بِالْفِرَاسَةِ عَلَى اَنَّ كُلَّ كَرَامَةٍ لِلْوَلِيِّ فَهُوَ مُعْجِزَةٌ لِلرَّسُولِ . وَ ذُكِرَ فِـي التَّأْوِيْلَاتِ ، قَالَ بَعْضُهُمْ : فِيْ هَذِهِ الْآيَةِ دَلَالَةُ تَكْذِيْبِ الْمُنَجِّمَةِ . وَلَيْسَ كَذَلِكَ ، فَاِنَّ فِيْهِمْ مَنْ يَصْدُقُ خَبَرُهُ ، وَ كَذَلِكَ الْمُتَطَبِّبَةُ يَعْرِفُـوْنَ طَبَـائِعَ النَّبَـاتِ ، وَ ذَا لَـايُعْرَفُ بِتَأَمُّلٍ ، فَعُلِمَ اَنَّهُمْ وَقَفُوْا عَلَى عِلْمِهِ مِنْ جِهَةِ رَسُوْلٍ انْقَطَعَ اَثَرُهُ ، وَ بَقِيَ عِلْمُـهُ فِـي الْخَلْقِ . تَمَّ كَلَامُهُ.[3]

بنابراین ازکلام بیضاوی چنین دانسته می شود که خداوند،اولیارا بر بعضی ازغیبهای پنجگانه که اراده آگاه کردن از آن راکنند ،آگاه می ســازد . به تحقیق که صاحب مدارک در تفسیر این آیه جواب دیگری ذکر کرد به

۱- سوره لقمان آیه ۳۴

۲ - تفسیر احمدی ص۶۰۸

۳ - تفسیر احمدی ص۶۰۹

نحوی که گفت:«وقتی ولی ازچیزی خبردهد و آن چیز ظاهر شود پس ولی بر وقوع آن جزم نداشته است لکن بنا به خوابش آن را خبرداده است یا با فراست، و آگاهی بر اینکه هر کرامتی که برای ولی است معجزه ای برای رسول متبوع آن ولی می باشد»ـ در تأویلات ذکر شده است که بعضی از علما گفته اند :این آیه دلالت بر تکذیب منجمین می کند و حال آنکه این چنین نیست.چون در بین منجمین،کسانی هستند که خبرشان راست ازآب در می آیدوهمچنین اطبا، طبیعتهای نباتات رامی شناسندوطبیعتها با فکر کردن معلوم نمی گردد. بنابراین دانسته شد که اطبا بر علم طبیعت از جهت رسولی که اثرش منقطع شده و علمش باقی مانده است،واقف گشته اند .

قَالَ ابْنُ الشَّيْخِ : اِنَّهُ تَعَالَى لَا يُطْلِعُ عَلَى الْغَيْبِ الَّذِى يَخْتَصُّ بِهِ عِلْمُهُ اِلَّا الْمُرْتَضَى الَّذِى يَكُوْنُ رَسُوْلًا، وَ مَالَا يَخْتَصُّ بِهِ يُطْلِعُ عَلَيْهِ غَيْرَ الرَّسُوْلِ اِمَّا بِتَوَسُّطِ الْاَنْبِيَاءِ اَوْ بِنَصْبِ الدَّلَائِلِ وَ تَرْتِيْبِ الْمُقَدَّمَاتِ اَوْ بِاَنْ يُلْهِمَ اللهُ بَعْضَ الْاَوْلِيَاءِ وُقُوْعَ بَعْضِ الْمَغِيْبَاتِ فِى الْمُسْتَقْبَلِ بِوَاسِطَةِ الْمَلَكِ ، فَلَيْسَ مُرَادُ اللهِ بِهَذِهِ الْآيَةِ اَنْ لَا يُطْلِعَ اَحَدًا عَلَى شَىْءٍ مِنَ الْمَغِيْبَاتِ اِلَّا الرُّسُلَ لِظُهُوْرِ اَنَّهُ تَعَالَى قَدْ يُطْلِعُ عَلَى شَىْءٍ مِنَ الْغَيْبِ غَيْرَ الرُّسُلِ الخ.[1]

ابن شیخ گفت : «به یقین خداوند متعال کسی را بر غیبی که مخصوص علم خداوندی است آگاه نمی کند مگر پیامبری که از او راضی شده باشد و آن غیبی که مخصوص به علم خداوند نیست، غیر رسول را نیز به توسط انبیا و یا با برپاداشتن دلائل و نشانه ها و مرتب کردن مقدمات منطقی آگاه می کند یا اینکه خداوند به بعضی از اولیا واقع شدن بعضی از غایبات را در مستقبل ، به توسط فرشته الهام می کند . بنابراین مراد

---

۱ – تفسیر روح البیان ص۲۰۲ج۱۰ سوره جن

خداوند از آیه مذکور این نیست که هیچ کس بجز رسولان را بر چیزی از مغیبات آگاه نسازد به دلیل ظهور اینکه خداوند بلند مرتبه گاهی بر چیزی از غیبها غیر رسول را نیز آگاه می گرداند.»

عَلِمَ النَّبِیُّ ﷺ بِالْغَیْبِ وَقْتَ فِرَاقِهِ مِنَ الدُّنْیَا.[1] رسول ﷺ غیب راوقت فراقش از دنیا دریافت نمود .

قَوْلُهُ تَعَالَی :﴿فَلَا یُظْهِرُ عَلَی غَیْبِهِ اَحَدًا ﴾ اَلْآیَةَ : لَیْسَتِ الْآیَةُ نَافِیَةً کَرَامَاتِ الْاَوْلِیَاءِ.[2] قول خداوند «بر علم غیب خود کسی را مطلع نمی کند» کرامات اولیا را نفی نمی کند.

وَ یُفْتَحُ لِلْمُؤْمِنِ فِیْ قَبْرِهِ بَابٌ مِنَ الْجَنَّةِ مَادَامَ فِی الْبَرْزَخِ.[3] و برای مومن در قبرش دری از بهشت باز می شود تا زمانی که درعالم برزخ است .

فَاِنْ قُلْتَ : فَمَا صُوْرَةُ تَنَزُّلِ وَحْیِ الْاِلْهَامِ عَلَی قُلُوْبِ الْاَوْلِیَاءِ؟ فَالْجَوَابُ : صُوْرَتُهُ اَنَّ الْحَقَّ تَعَالَی اِذَا اَرَادَ اَنْ یُوْحِیَ اِلَی وَلِیٍّ مِنْ اَوْلِیَائِهِ بِاَمْرٍ مَا تَجَلَّی اِلَی قَلْبِ ذَلِكَ الْوَلِیِّ فِیْ صُوْرَةِ ذَلِكَ الْاَمْرِ ، فَیَفْهَمُ مِنْ ذَلِكَ الْوَلِیُّ التَّجَلِّیَ بِمُجَرَّدِ مُشَاهَدَتِهِ مَایُرِیْدُ الْحَقُّ تَعَالَی اَنْ یُعَلِّمَ ، فَهُنَا یَجِدُ الْوَلِیُّ فِیْ نَفْسِهِ عِلْمَ مَالَمْ یَکُنْ یَعْلَمُ مِنَ الشَّرِیْعَةِ قَبْلَ ذَلِكَ ، کَمَا وَجَدَ النَّبِیُّ ﷺ الْعِلْمَ فِی الضَّرْبَةِ بِالْیَدِ الْاِلَهِیَّةِ کَمَا یَلِیْقُ بِجَلَالِهِ تَعَالَی.اگر بگویی وحی والهام بر دلهای اولیا به چه صورتی نازل می شود؟ جواب :صورت آن چنین است خدای تعالی وقتی که اراده کند کاری را به ولیی از اولیای خود الهام کند ، بر قلب آن ولی در صورت آن کار

---

۱ - تفسیر صاوی شریف ص۷۷ ج۴ وص۲۹۱ ج۴

۲ - تفسیرصاوی شریف ص۲۵۸ ج۲

۳ - تفسیرصاوی ص۸۷ ج۴

تجلی می کند پس ولی به مجرد دیدن آن تجلی، مراد حق تعالی را می فهمد در این هنگام است که ولی در باطن خود علـم آن چیـزی را کـه تاکنون از شریعت نفهمیده بود ، می یابد . همانگونه که رسول اکـرم ﷺ در ضربه زدن با دست الهی که شایسته او تعالی است علم را یافت .

وَ كَمَا وَجَدَ الْعِلْمَ فِيْ شُرْبَةِاللَّبَنِ لَيْلَةَ الْاَسْرَاءِ ، ثُمَّ اِنَّ مِنَ الْاَوْلِيَاءِ مَنْ يَشْعُرُ بذَلِكَ ، وَ مِنْهُمْ مَنْ لَا يَشْعُرُ بَلْ يَقُوْلُ:وَجَدْتُ كَذَا وَكَذَا فِيْ خَاطِرِىْ وَ مَا يَعْلَمُ مَـنْ اَتَاهُ بِهِ . وَ لَكِنْ مَنْ عَرَفَهُ فَهُوَ اَتَمُّ لِحِفْظِهِ حِيْنَئِذٍ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ اَطَالَ فِيْ ذَلِكَ فِـى الْبَابِ الثَّانِى عَشَرَوَثَلَاثَمِائَةٍ. [1]

و همچنان که رسول اکرم علم را در جرعـه شـیر در شـب معـراج یافت. سپس بی شک از اولیاءالله کسانی هستند که از الهـام بـه خودشـان آگاه می شوند و کسانی هم هستند که از الهام به خودشان آگاه نمی شـوند؛ بلکه می گویند در قلب خود فلان و فلان چیز را یافتم و نمی دانـد کـه چـه کسی به او داده است. لکن کسی که از الهام به خود آگاه شود برای حفظ آن از شیطان در هنگام الهام، کامل تر است.

فَاِنْ قُلْتَ : فَاِذَنِ الْاِلْهَامُ خَبَرُ الْاِلَهِىِّ . فَالْجَوَابُ : نَعَمْ ، وَ هُوَ كَذَلِكَ اِذْ هُـوَ اِخْبَارٌ مِنَ اللهِ تَعَالَى لِلْعَبْدِ عَلَى يَدِ مَلَكٍ مَغِيْبٍ عَنِ الْمُلْهَمِ.

پس اگر بگویید بنابراین الهام خبر الهی است؟ جواب: بله چون الهام خبر دهی از طرف خداوند به بنده توسط فرشته ای که از الهام شونده غایب است می باشد .

---

۱ - باب ۳۱۲ ص ۸۴ ج ۲ کتاب الیواقیت والجواهر البحث السادس و الاربعون

فَاِنْ قُلْتَ : فَهَلْ يَكُوْنُ الْاِلْهَامُ بِلَا وَاسِطَةِ اَحَدٍ ؟ فَالْجَوَابُ : نَعَمْ قَدْ يُلْهَمُ الْعَبْدُمِنَ الْوَجْهِ الْخَاصِّ الَّذِىْ بَيْنَ كُلِّ اِنْسَانٍ وَ بَيْنَ رَبِّهِﷻ فَلَا يَعْلَمُ بِهِ مَلَكُ الْاِلْهَامِ، لَكِنْ عِلْمُ هَذَا الْوَجْهِ يَتَسَارَعُ النَّاسُ اِلَى اِنْكَارِهِ ، وَ مِنْهُ اِنْكَارُ مُوْسَى عَلَى الْخِضْرِ عَلَيْهِمَا الصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ ، وَ عُذْرُ مُوْسَى فِىْ اِنْكَارِهِ اَنَّ الْاَنْبِيَاءَ مَا تَعَوَّدُوْا اَخْذَ اَحْكَامِ شَرْعِهِمْ اِلَّا مِنْ يَدِ مَلَكٍ ، لَا يُعْرَفُ شَرْعًا مِنْ غَيْرِ هَذِهِ الطَّرِيْقِ ، فَعُلِمَ اَنَّ الرَّسُولَ وَالنَّبِىَّ يَشْهَدَانِ الْمَلَكَ وَ يَرَيَانِهِ رُؤْيَةَ بَصَرٍ عِنْدَ مَا يُوحَى اِلَيْهِمَا ، وَ غَيْرَ الرُّسُلِ يَحِسُّ بِاَثَرِهِ وَ لَا يَرَاهُ فَيُلْهِمُهُ اللهُ تَعَالَى بِوَاسِطَتِهِ مَا شَاءَ اَنْ يُلْهِمَهُ اَوْ يُعْطِيَهُ مِنَ الْوَجْهِ الْخَاصِّ بِارْتِفَاعِ الْوَسَائِطِ . وَهُوَ اَجَلُّ الْاِلْقَاءِ وَ اَشْرَفُهُ اِذَا حَصَلَ الْحِفْظُ لِصَاحِبِهِ . وَ يَجْتَمِعُ فِىْ هَذَا الرَّسُوْلُ وَالْوَلِىُّ اَيْضًا .[1]

پس اگر بگویی آیا الهام بدون واسطه هم واقع می شود؟جواب بله به تحقیق که به بنده از وجه خاصی که بین هر انسان و بین رب او ﷻمی باشد الهام می شود بنابراین فرشته الهام باخبر نمی گردد . لیکن علمی که به این طریق الهام‌حاصل شود،مردم بیشتربه‌انکارآن‌می شتابندوانکار موسی نسبت به خضر عليه السلام نیز از این قبیل است.و عذرموسی درانکارکارهای‌خضر عليه السلام این است که : انبیا ــ علیهم السلام ــ عادت نداشتند احکام الهی را بدون فرشته دریافت کنند و شرعاً از غیر این طریق شناخته نشده است. پس معلوم گشت بی شک رسول و نبی هنگام وحی ، فرشته را می بینند و با چشم مشاهده می کنند ، و غیر رسول یعنی ولی اثر آن الهام را حس می کند و فرشته را نمی بیند. پس خدای تعالی به واسطه فرشته آنچه را که الهام کردنش را اراده به او الهام می‌کند یا به وجه خاصی بدون وسایط(مستقیما)،

---

۱ -اَلْيَوَاقِيْتُ وَ الْجَوَاهِرُ فِى بَيَانِ عَقَايِدِ الْاَكَابِرِ ص۸۴ ج۲ بحث ۴۶

الهام می کند و این بهترین نوع الهام است. وقتی که بـرای صـاحب الهـام، حفظ الهام حاصل گردد و در این نوع الهام نبی و ولی مشترکند .

(عِلْمُ الْغَیْب) قَالَ الْاِمَامُ السُّیُوْطِیُّ : وَ لِلرُّوْحِ بِالْبَدَنِ اتِّصَالٌ بِحَیْثُ یَسْمَعُ وَ یَشْعُرُ وَ یَرُدُّ السَّلَامَ ، فَیَکُوْنُ ﷺ فِی الرَّفِیْقِ الْاَعْلَی وَ هِیَ مُتَّصِلَةٌ بِالْبَدَنِ بِحَیْثُ اِذَا سَلَّمَ الْمُسْلِمُ عَلَی صَاحِبِهَا رَدَّعَلَیْهِ السَّلَامَ وَ هِیَ فِیْ مَکَانِهَا هُنَا، وَ اِنَّمَا یَأْتِی الْغَلَـطُ مِنْ قِیَاسِ الْغَائِبِ عَلَی الشَّاهِدِ الخ .[۱]

امام سیوطی گفت: «و برای روح نسبت به بـدن اتصـال و ارتبـاطی وجود دارد به نحوی که می شنود و می فهمدوجواب سلام می دهد . بنابراین نبیﷺدر رفیق اعلی(بهشت علیین)است وحال آن که روح شریف بـه بـدن متصل است بطوری که وقتی شخص مسلمان بر آن حضرت سلام دهـد، آن حضرت جواب سلامش را می دهد در حالی که روح در رفیق اعلـی اسـت و اشتباهی که در این مورد واقع می شود ، به علت قیاس عالم غیب بـر عـالم مشاهده است.»

فَالْعِلْمُ الْاَوَّلُ هُوَ عِلْمُ الْمُعَامَلَةِ الَّذِیْ یَکُوْنَ بِطَرِیْقِ الدِّرَاسَةِ .وَالْعِلْمُ الثَّـانِیْ هُوَ عِلْمُ الْمُکَاشَفَةِ الَّذِی یَکُوْنُ بِطَرِیْقِ الْوِرَاثَةِ،وَهُوَ اَعْلَی وَاَجَلُّ مِنَ الْاَوَّلِ لِاَنَّ الْاَوَّلَ مِنْهُ بِمَنْزِلَةِ الْقِشْرِ مِنَ اللُّبِّ . نَسْأَلُ اللهَ الْفَیْضَ الْخَاصَّ الَّذِیْ ذَاقَهُ اَهْـلُ الْاِخْتِصَـاص تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهِمْ مِنْ تَحْتِ سُرُرِهِمُ الْمَرْفُوْعَةِ الْمَوْضُوْعَةِ فِی الْبَسَاتِیْنَ وَالرِّیَاض. [۲]

---

۱ -**تفسیر روح البیان ص۲۲۱ ج۷ سورة الاحزاب جزء۲۲ تحت تفسیر آیۀ**‹یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا صَلُّوْا عَلَیْهِ

۲ -**ص۱۹۰ الجزء۱۱ سورۀ یونس** اَلْجِلْدُ الرَّابِعُ مِنْ رُوْحِ الْبَیَانِ

پس علـم اول همان علم معامله است. علمی که به طریق یاد گیـری حاصل می گردد. علم دوم همان علم مکاشفه است ،که به طریق وراثـت بـه دست می آید و این بالاتر و بهتر از اول است. چون علم اول نسبت به آن به منزله پوست از مغز می باشد. طلب می کنم از خدا فـیض خاصـی کـه آن را بندگان خاص خدا چشیدند حالیکه در بهشت از زیر تختهـای بلنـد داخـل باغها گذاشته شده ایشان، نهرها جاری می گردد .

وَ بِالْجُمْلَةِ الْعِلْمُ بِالْغَيْبِ اَمْرٌ تَفَرَّدَ بِهِ اللهُ تَعَـالَى لَـا سَـبِيْلَ اِلَيْـهِ لِلْعِبَـادِ اِلَّـا بِاِعْلَامٍ مِنْهُ اَوْ اِلْهَامٍ بِطَرِيْقِ الْمُعْجِزَةِ اَوِ الْكَرَامَةِ اَوْ اِرْشَادٍ اِلَى الْاِسْتِدْلَالِ بِالْاَمَـارَاتِ فِيْمَا يُمْكِنُ فِيْهِ ذٰلِكَ .[1]

مجموعًا دانستن غیب ، کاری است که مخصـوص خداونـد اسـت و برای بندگان راهی به آن نیست . مگر اینکه خداونـد بنـده را آگـاه کنـد و بوسیله معجزه یا کرامت به او الهام نماید یا اینکه خداونـد بنـده اش را بـه استدلال با علاماتی که ممکن است با آن غیب دانسته شود و راهنمایی کند.

وَ هٰهُنَا بَحْثٌ وَ هُوَ اَنَّ اَهْلَ الْكَشْفِ يَرَوْنَ مَا بَـيْنَ قَبْـرِ النَّبِـيِّ ﷺ وَ مِنْبَـرِهِ رَوْضَةً مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ كَمَا فِى الْحَدِيْثِ الخ. قُلْنَا : اِنَّهَا رُؤْيَةٌ صَحِيْحَةٌ بِلَا غَلَطٍ فِى الْحِسِّ ، وَ ذٰلِكَ لِاَنَّ الْحَقَّ سُبْحَانَهُ يَخْلُقُ فِيْهِمْ قُوَّةَ اِدْرَاكِ الْمَوْجُوْدَاتِ الْمَحْجُوْبَةِ عَنْ اَبْصَارِنَا ، كَمَا لَا يَبْعُدُ اَنْ يَخْلُقَ فِيْ اَحَدِنَا قُوَّةَ اَبْصَـارِ الطُّعُـوْمِ وَالـرَّوَائِحِ عَلَـى مَـا يَقْتَضِـيْهِ قَوَاعِـدُ الْاَشَـاعِرَةِ ، فَتَصِـيْرُ تِلْكَ الْمَوْجُـوْدَاتُ الْخَفِيْفَـةُ لِبَاسًـا عَلَى الْمَوْجُوْدَاتِ الظَّاهِرَةِ وَ الْحَوَاسِّ الْعَامَّةِ.[2] و اینجا بحثی است و آن چنین

---

۱ - شرح العقاید ص۱۲۲ باب الکهانة ،نبراس

۲ - براس ص۵۲

است که اهل کشف،مابین قبر پیامبرﷺ ومنبـر اوروضـه و بـاغی از باغهای بهشت می بینند. چنانچه درحدیث آمده اسـت الـخ. مـی گـوییم : بدرستیکه آن رؤیتی صحیح بدون غلط در حس است و آن ثابت مـی باشـد چون حق ﷻ در ایشان قوه درک موجودات پوشیده از چشمان مـا را خلـق می کند چنانچه بعید نیست در یکی از ما قوه دیدن مزه ها و بویها را خلـق کند . بنابر آنچه قواعد اشعریان اقتضا می کند.پس این موجودات خفیف بر موجودات ظاهر و بر حواس عامه یعنی حواس پنجگانه که عبارت از سـمع و بصر و لمس و شامه و ذوق است به مانند لباس می گردند.

وَ فِیْهِ دَلِیْلٌ عَلَی اَنَّ مَا اَطْلَعَ اللهُ تَعَـالَی عَلَیْـهِ بَعْـضَ عِبَـادِهِ یُسَـمَّی غَیْبًـا بِالنِّسْبَةِ اِلَی غَیْرِهِ الخ.[1]**ودرآن دلیل است براینکه آن چیزی که خداوندبعضی از بندگانش را بر آن آگاه ساخت به نسبت غیر آن بعض،غیب نامیده می شود.**

وَ مِنَّا مَنْ یَنْظُرُ بِالنَّظَرِ الْمَلَکُوْتِیِّ ، فَیُشَاهِدُ الْمَلَائِکَةَ وَالْمَلَکُوْتِیَـاتِ بِـالنَّظَرِ الرُّوْحَانِیِّ کَمَا قَالَ تَعَالَی:﴿وَ کَذَلِکَ نُرِیْ اِبْرَاهِیْمَ مَلَکُوْتَ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ﴾ [2]

و ازماکسانی اندکه به نظر ملکوتی می نگرند پس ملائکه و ملکوتیان را به نظر روحانی می بینند. چنانچه خداوند بلند مرتبه فرمود: «و همچنین به ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را نشان دادیم.»

وَ قَالَ: ﴿اَوَلَمْ یَنْظُرُوْا فِیْ مَلَکُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ﴾[3]**وخداونـد بلنـد مرتبه فرمود:«آیا به پادشاهی الله در آسمان ها و زمین نظر نکردند.»**

---

۱ – شَیْخِ زَادِهِ عَلَی تَفْسِیْرِ الْقَاضِی الْبَیْضَاوِیِّ ص۲۵۳ ج۱. ایة: قَالُوْا سُبْحَانَکَ لَـاعِلْمَ لَنَا الخ. الجزء الاول سورة البقرة آیه ۳۲

۲ –سوره انعام آیه ۷۶

۳ – سوره اعراف آیه ۱۸۵

فَحِيْنَئِذٍ لَا يَكُوْنُ غَيْبًا، فَالْغَيْبُ مَا غَابَ عَنْكَ ، وَ مَا شَاهَدْتَهُ فَهُوَ شَهَادَةٌ ، فَالْمَلَكُوْتُ لِلْمَلَائِكَةِ شَهَادَةٌ وَالْحَضْرَةُ الْاِلَهِيَّةُ لَهُمْ غَيْبٌ ، وَ لَيْسَ لَهُمُ التَّرَقِّى اِلَى تِلْكَ الْحَضْرَةِ ، وَ اِنَّ فِى الْاِنْسَانِ صُوْرَةً مِنْ عِلْمِ الشَّهَادَةِالْمَحْسُوْسَةِ ،وَرُوْحًامِنْ عَالَمِ الْغَيْبِ الْمَلَكُوْتِىِّ غَيْرِ الْمَحْسُوْسِ ، وَ سِرًّا مُسْتَعِدًّا لِقَبُوْلِ فَيْضِ الْاَنْوَارِ الْاِلَهِيَّةِ . فَبِالتَّرْبِيَةِ يَتَرَقَّى مِنْ عَالَمِ الشَّهَادَةِ اِلَى عَالَمِ الْغَيْبِ وَ هُوَ الْمَلَكُوْتُ ، وَ بِسِرِّ الْمُتَابَعَةِ وَ خُصُوْصِيَّتِهَا يَتَرَقَّى مِنْ عَالَمِ الْمَلَكُوْتِ اِلَى عَالَمِ الْجَبَرُوْتِ وَالْعَظَمَةِ وَهُوَ غَيْبُ الْغَيْبِ ، وَيُشَاهِدُ بِنُوْرِ اللهِ الْمُسْتَفَادِ مِنْ سِرِّ الْمُتَابَعَةِاَنْوَارَ الْجَمَالِ وَ الْجَلَالِ . فَيَكُوْنُ فِىْ خِلَافَةِ الْحَقِّ عَالِمًا لِلْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ ، كَمَا اَنَّ اللهَ تَعَالَى ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ ﴾اَى الْغَيْبِ الْمَخْصُوْصِ بِهِ ـ وَ هُوَ غَيْبُ الْغَيْبِ ــ (اَحَدًا)يَعْنِىْ مِنَ الْمَلَائِكَةِ (اِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَّسُوْلٍ)يَعْنِىْ مِنَ الْاِنْسَانِ ، فَهَذَا هُوَ السِّرُّ الْمَكْنُوْنُ الْمَرْكُوْزُ فِى اسْتِعْدَادِ الْاِنْسَانِ الَّذِىْ كَانَ اللهُ يَعْلَمُ مِنْهُ وَ الْمَلَائِكَةُ لَايَعْلَمُوْنَهُ ، كَمَا قَالَ تَعَالَى:(اِنِّى اَعْلَمُ مَالَاتَعْلَمُوْنَ)

پس وقتی که خداوند از غیب مطلع گرداند دیگر غیب نیست. بنابراین غیب چیزی است که از تو غایب است، و آنچه تو آن را مشاهده نموده ای آن عیان است. پس عالم ملکوت برای فرشتگان عیان است . و حضرت خداوندی برایشان غیب است و برای فرشتگان ا مکان ترقی به حضرت خداوندی نیست. بی شک در انسان صورتی از علم مشاهده محسوس و روحی از عالم ملکوتی غایب و غیر محسوس و سری آماده برای قبول فیض انوار خداوندی وجود دارد.

در نتیجه انسان بوسیله تربیت از عالم مشاهده به عالم غیب ترقی می کند که آن عالم ملکوت است و با سر متابعت شریعت و خصوصیت آن از

عالم ملکوت به عالم جبروت و عظمت که غیب الغیب است، ترقی می نماید و با نور به دست آمده از سر متابعت ، انوار جمال وجلال را مشاهده می کند. پس در سایه خلافت خداوند به غیب و عیان عالم می گردد همانگونه که بی گمان الله تعالی چنین است « خداوند داننده غیب است بنابراین بر غیب خود مطلع نمی کند » یعنی به غیب مخصوص به خود خداوند مطلع نمی کند و آن غیب الغیب است (احداً) (کسی را) یعنی کسی از فرشتگان را «مگر رسولی که خداوند او را برگزیده»یعنی از انسانها، و این همان سر نهان گذاشته شده در استعداد انسان است که خداوند همیشه بر آن آگاه است ؛ ولی فرشتگان آن را نمی دانند چنانچه خداوند متعال فرمود: « به تحقیق چیزی که شما نمی دانید ،من می دانم»[1]

اَیْ یَفْتَرِضُ عَلَیْهِ عِلْمُ اَحْوَالِ الْقَلْبِ مِنَ التَّوَکُّلِ وَ الْاِنَابَةِوَ الْخَشْیَةِوَ الرِّضَی، فَاِنَّهُ وَاقِعٌ فِیْ جَمِیْعِ الْاَحْوَالِ ، وَ کَذَلِکَ فِیْ سَائِرِ الْاَخْلَاقِ نَحْوِ الْجُوْدِ وَ الْبُخْلِ الخ.[2]**یعنی بر او علم احوال قلب ازجمله توکل ، توبه ، ترس از خدا و رضا فرض می گردد. چون این مذکور در تمام احوال واقع است و همچنین در سایر اخلاق مانند جود و بخل واقع می باشد.**

(اِنَّ فِی ذَلِکَ)یَعْنِی الَّذِیْ تَقَدَّمَ ذِکْرُهُ مِنْ خَلْقِ الطَّیْرِ مِنَ الطِّیْنِ بِاِذْنِ اللهِ وَ اِبْرَاءِ الْاَکْمَهِ وَ الْاَبْرَصِ وَ الْاِخْبَارِ عَنِ الْمَغِیْبَاتِ الخ .[3]

---

۱ – تفسیر روح البیان ص۹۸ ج۱ سورة البقرة آیه ص ۳۰تحت آیة اِنِّی اَعْلَمُ مَا لَاتَعْلَمُوْنَ

ـ تفسیرروح البیان ص۳۸۸ ج۲ جزء۶ سورةالمائدة تحت ایةکریمه وَابْتَغُوْا اِلَیْهِ الْوَسِیْلَةَ :۱۲

۲ – تَفْسِیرُ رُوحِ الْبَیَانِ ص۸۳ جزء۲۳ سورة زمر آیه ۹ **تحت قوله تعالی** قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الَّذِیْنَ یَعْلَمُوْنَ وَالَّذِیْنَ لَا یَعَلَمُوْنَ .

۳ -تفسیر خازن ص۲۵۲ ج۱ سوره آل عمران

یعنی: آنچه از خلق کردن پرنده از گل به اجازه خداوند وشفا دادن کور مادر زاد و برص و خبر دادن از غایبات که ذکرش گذشت .

فَقَالَ : اَرَدْتُ بِقَوْلِیْ «اَلْمُؤْمِنُ يَعْلَمُ الْغَيْبَ» اَنَّ بَعْضَ الْاَوْلِيَاءِ قَدْ يُعَلِّمُهُ اللهُ بِبَعْضِ الْمَغِيْبَاتِ قَبْلَ مَوْتِهِ ذَلِكَ لِاَنَّهُ جَائِزٌ عَقْلًا وَ وَاقِعٌ نَقْلًا ، اِذْ هُوَ مِنْ جُمْلَةِ الْكَرَامَةِ الْخَارِجَةِ عَنِ الْحَصْرِ عَلَى مَمَرِّ الْاَعْصَارِ، فَبَعْضُهُمْ يَعْلَمُهُ بِخِطَابٍ ، وَ بَعْضُهُمْ يَعْلَمُهُ بِكَشْفِ حِجَابٍ ، وَ بَعْضُهُمْ يُكْشَفُ لَهُ عَنِ اللَّوْحِ الْمَحْفُوْظِ حَتَّى يَرَاهُ، وَ يَكْفِيْ بِذَلِكَ مَا اَخْبَرَ بِهِ الْقُرْآنُ عَنِ الْخِضْرِ بِنَاءً عَلَى اَنَّهُ وَلِيٌّ ، وَ هُوَ مَا نُقِلَ عَنْ جُمْهُوْرِ الْعُلَمَاءِ وَ جَمِيْعِ الْعَارِفِيْنَ ، وَ اِنْ كَانَ الْاَصْلَحُ اَنَّهُ نَبِيٌّ ﷺ ، وَ مَا جَاءَ عَنْ اَبِیْ بَكْرِ الصِّدِّيْقِ ﷛ اَنَّهُ اَخْبَرَعَنْ حَمْلِ امْرَاَتِهِ اَنَّهُ ذَكَرٌ ، وَ كَانَ كَذَلِكَ . وَعَنْ عُمَرَ﷛ كَشَفَ عَنْ سَارِيَةَ وَ جَيْشِهِ بِالْعَجَمِ عَلَى مِنْبَرِ الْمَدِيْنَةِ ، وَ هُوَ يَخْطُبُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ يَا سَارِيَةُ الْجَبَلَ يُحَذِّرُهُ الْكَمِيْنَ الَّذِیْ اَرَادَ اسْتِئْصَالَ الْمُسْلِمِيْنَ ، وَ مَا صَحَّ عَنْهُ ﷺ اَنَّهُ قَالَ فِیْ حَقِّ عُمَرَ ﷛ : اِنَّهُ مِنَ الْمُحَدَّثِيْنَ اَی الْمُلْهَمِيْنَ.[1]

بعد از آن گفت : منظور من از این کلام (مؤمن غیب را می داند) این است که گاهی خداوند به بعضی از اولیا قبل از مردنشان علم بعضی از اشیای غایب را می آموزد. و این امر ثابت است چون مغایرتی با عقل ندارد و نقلاً نیز واقع شده است ؛ چون دانستن مغیبات از جمله کراماتی است که در طول زمان از شمارش بیرون است .

بعضی از اولیا غیب را توسط خطاب و گفتاری که از طرف خداوند است می دانند و بعضی دیگر با برداشته شدن حجاب و پرده از غیب آگاه می شوند و برای بعضی دیگر لوح محفوظ کشف می شود تا او لوح را

---

۱ –وَ فِیْ رِسَالَةِ الْقُشَيْرِیِّ وَ عَوَارِفِ الْمَعَارِفِ فتوی حدثیه ص۱۱۲

می بیند و مطالعه می کند. و برای اثبات این آنچه که قرآن درمورد خضـر ــ علی نبینا و علیه الصّلاة والسّلام ــ مبنی بر ولی بودن او خبر داده است کافی است و ولی بودنش چیزی است که از همه علما و تمام عـارفین نقـل شـده است. اگر چه صحیح تر آن است که خضر نبی است ونیز کافی است آنچـه که از حضرت ابی بکر صدیق ﷺ نقل شده است کـه ایشـان از پسـر بـودن حمل همسر خود خبر دادند که پسر هم بـود . و همچنـین آنچـه در مـورد حضرت عمر ﷺ روایت شده است که برای ایشان از (ساریه و لشکرش) کـه در سرزمین عجم (نهاوند ایران) بودند به روی منبـر مدینـه در حـالی کـه خطبه روزجمعه می خواندندحجاب برداشته شدوندا دادند :ای ساریه از کوه بر حذر باش)و حضرت عمر ﷺ ساریه را از کمینی که کفار برای ریشه کنی مسلمین انجام داده بودند ، آگاه کرد . و کافی است آنچه از رسول الله ﷺ در حق عمر ﷺ نقل شده است که فرمودند عمر ﷺ از محدثین یعنـی از الهـام شدگان است.

وَ اَمَّا مَـا وَقَـعَ لِـبَعْضِ الْخَـوَاصِّ كَالْاَنْبِيَـاءِ وَالْاَوْلِيَـاءِ بِـالْوَحْيِ وَالْاِلْهَـامِ فَهُوَبَاِعْلَامٍ مِنَ اللهِ تَعَالَى ، فَلَيْسَ مِمَّا نَحْنُ فِيْهِ ، مُلَخَّصًا مِنْ حَاشِيَةِ نُوْحٍ مِنْ كِتَـابِ الصَّوْمِ . قُلْتُ : وَ حَاصِلُهُ اَنَّ دَعْوَى عِلْمِ الْغَيْبِ مُعَارِضَةٌ لِنَصِّ الْقُرْآنِ ، فَيَكْفُرُ بِهَا اِلَّا

اِذَا اَسْنَدَ ذٰلِكَ صَرِيْحًا اَوْ دِلَالَةً اِلَى سَبَبٍ مِنَ اللهِ تَعَالَى كَوَحْيٍ اَوْ اِلْهَامٍ ، وَ كَذَا لَوْ اَسْنَدَهُ اِلَى اَمَارَةٍ عَادِيَّةٍ بِجَعْلِ اللهِ تَعَالَى .[1]

و اما آنچه برای بعضی خواص مانند انبیا و اولیا به وحی یا الهام واقع شده است آن اشیا با آگاه نمودن از جانب خداوند ـ تبارک وتعالی ـ است و از آنچه که ما در صدد آن هستیم ، نیست. (خلاصه شده از حاشیه نوح از کتاب صوم) گفتم و حاصل کلام ،بی شک دعوی علم غیب معارض با نص قرآن کریم است پس با ادعای علم غیب کافر می گردد مگر اینکه ادعایش را صراحتاً یا دلالتاً به سببی از اسباب خداوندی مانند وحی و الهام نسبت دهد و یا به علامتی عادی نسبت دهد که به خلق خداوند است در این صورت کافرنمی گردد.

وَ قَدْ تَقَدَّمَ فِى الْمَبَاحِثِ السَّابِقَةِ اَنَّ جَمِيْعَ الْاَنْبِيَاءِ وَالْاَوْلِيَاءِ مُسْتَمِدُّوْنَ مِنْ مُحَمَّدٍ ﷺ.[2] **به تحقیق که در مباحث سابق گذشت بی شک جمیع انبیا و اولیا از محمد ﷺ کمک واستمداد طلب می کنند .**

اَلْمَبْحَثُ الْخَامِسُ وَالْاَرْبَعُوْنَ: فِىْ بَيَانِ اَنَّ اَكْبَرَ الْاَوْلِيَاءِ بَعْدَ الصَّحَابَةِ ﷺ الْقُطْبُ ، وَ مِنْ هٰذَا الْقُطْبِ يَتَفَرَّعُ جَمِيْعُ الْاِمْدَادِ الْاِلٰهِيَّةِ عَلَى جَمِيْعِ الْعَالَمِ الْعُلْوِىِّ وَالسُّفْلِىِّ الخ. وَاَيْضًا اَنَّ الْاَقْطَابَ لَا يَخْلُو الْعَصْرُ مِنْهُمْ ، قَالَ :وَجُمْلَةُ الْاَقْطَابِ الْمُكَمِّلِيْنَ مِنَ الْاُمَمِ السَّالِفَةِ مِنْ عَهْدِ آدَمَ اِلَى مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ خَمْسَةٌ

---

١ – قَالَ صَاحِبُ الْهِدَايَةِ فِىْ كِتَابِهِ مُخْتَارَاتِ النَّوَازِلِ الْجُزْءُ الثَّالِثُ مِنْ حَاشِيَةِ رَدِّ الْمُحْتَارِ عَلَى الدُّرِّ الْمُخْتَارِ ص٢٩٧ مَطْلَبٌ فِىْ دَعْوَى عِلْمِ الْغَيْبِ تحفة السالكين ص ٥٠-١٣٣-١٦٢-١٦٨-١٦٩-١٧٢

٢ – اليواقيت والجواهر للشيخ الشعرانى ص ٧١ج٢ بحث٤٢

وَ عِشْرُوْنَ قُطْبًا .اَمَّا الْقُطْبُ الْوَاحِدُ الْمُمِدُّ لِجَمِيْعِ الْاَنْبِيَاءِ وَ الرُّسُلِ وَالْاَقْطَابِ مِنْ حِيْنِ نَشْأَ الْاِنْسَانِ اِلَی يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَهُوَ رُوْحُ مُحَمَّدٍ ﷺ .[1]

بحث ۴۵ در بیان اینکه بی گمان اکبر اولیا بعد از صحابه رضی الله عنهم «قطب» است و از این قطب جمیع مددهای الهی بر جمیع عالم روحانی (عالم امر) و عالم جسمانی (عالم خلق)منتشر می گردد الخ. و هم چنین زمان از قطب خالی نمی باشد .گفت :و تعداد قطب های کامل کننده از امتهای سابقه از عهد حضرت آدم علیه السلام تا حضرت محمد ﷺ بیست و پنج قطب می باشد.اما تنها قطب امداد دهنده برای جمیع انبیا و رسل و دیگر قطبها از اول خلقت انسان تا روز قیامت «روح محمد ﷺ» است .

اِعْلَمْ: اَنَّ بِالْقُطْبِ تُحْفَظُ دَائِرَةُ الْوُجُوْدِ كُلُّهُ مِنْ عَالَمِ الْكَوْنِ وَالْفَسَادِ ، وَ بِالْاِمَامَيْنِ يَحْفَظُ اللهُ تَعَالَی عَالَمَ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ وَ هُوَ مَا اَدْرَكَهُ الْحِسُّ ، وَ بِالْاَوْتَادِ يَحْفَظُ اللهُ تَعَالَی الْجَنُوْبَ وَ الشَّمَالَ وَ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ ، وَ بِالْاَبْدَالِ يَحْفَظُ اللهُ الْاَقَالِيْمَ السَّبْعَةَ ، وَ بِالْقُطْبِ يَحْفَظُ اللهُ جَمِيْعَ هَؤُلَاءِ ، لِاَنَّهُ هُوَ الَّذِیْ يَدُوْرُ عَلَيْهِ اَمْرُ عَالَمِ الْكَوْنِ كُلِّهِ ، فَمَنْ عَلِمَ هَذَا الْاَمْرَ عَلِمَ كَيْفَ يَحْفَظُ اللهُ الْوُجُوْدَ عَلَی عَالَمِ الدُّنْيَا ، وَ نَظِيْرُهُ مِنَ الطِّبِّ عِلْمُ تَقْوِيْمِ الصِّحَّةِ ، فَاِنْ قُلْتَ : فَهَلْ لِلْقُطْبِ تَصْرِيْفٌ فِیْ اَنْ يُعْطِیَ الْقُطْبِيَّةَ لِمَنْ شَاءَ مِنْ اَصْحَابِهِ اَوْ اَوْلَادِهِ. فَالْجَوَابُ : لَيْسَ لَهُ تَصْرِيْفٌ فِیْ ذَلِكَ ، وَ قَدْ بَلَغَنَا عَنْ بَعْضِ الْاَقْطَابِ سَأَلَ اللهَ اَنْ يَكُوْنَ الْقُطْبِيَّةُ مِنْ بَعْدِهِ لِوَلَدِهِ، فَاِذَا بِالْهَاتِفِ يَقُوْلُ لَهُ : ذَلِكَ لَا يَكُوْنُ اِلَّا فِی الْاِرْثِ الظَّاهِرِ ، وَاَمَّا

---

۱ -الیواقیت والجواهر ص۸۱ ج۲ بحث ۴۵

الْاِرْثُ الْبَاطِنُ فَذٰلِكَ اِلَى اللهِ وَحْدَهُ، ﴿ اَللّٰهُ اَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ ﴾[1] انتهى. فَعُلِمَ اَنَّهُ مَا حُفِظَ مَنْ حُفِظَ مِنَ الْاَوْلِيَاءِ وَغَيْرِهِمْ مِنْ جِهَاتِهِ الْاَرْبَعِ اِلَّا بِالْاَوْتَادِ الَّذِيْنَ كَانَ مِنْهُمُ الْاِمَامُ الشَّافِعِيُّ رضي الله عنه،وَمَاحُفِظَ مَنْ حُفِظَ فِىْ صِفَاتِهِ السَّبْعِ اِلَّابِالْاَبْدَالِ السَّبْعَةِ.

بدان بی شک به توسط «قطب»،کل دایره وجودازعالم هستی و فساد حفظ می گردد و به توسط دو امام ، خداوند متعال جهان غیب (یعنی غایب از دیده بند گان) وعالم مشاهده کههمان اشیایی است که حس آن رادرک میکند راحفظ میکندوبه توسط«اوتاد»خداوند متعال جنوبوشمال ومشرق ومغرب راحفظمیکندوبه توسط «ابدال»خداونداقلیمهای هفتگانه راحفظ می کندوبه توسط « قطب»خداوند تمام اینها را حفظ می کند ؛ چون قطب است که تمام عالم وجودبرآن می چرخد.بنابراین هرکس این امرمذکوررابداند،می داندکه خداوندچگونه هستی رابرجهان دنیاحفظ می کندومشابه آن ازطب،علم بهداشت است.

اگر بگویی آیا برای قطب این اختیار هست که قطب بودن را برای کسی از یاران و اولادش که او را دوست دارد بگرداند؟ جواب: برای قطب تصرفی در آن نیست . به ما از بعضی از اقطاب خبر رسیده است که از خداوند می خواهد که قطب بودن را بعد از خودش برای فرزندانش قرار دهد که ناگهان صدای هاتفی (ندا دهنده از غیب)را می شنود که به او می گوید: این عمل جز در ارث و میراث ظاهری نیست. اما میراث باطنی تنها موکول به خداوند متعال است . (خدا به محل نهادن پیغامبری خود داناتر است) بنابراین معلوم شد که کسانی که از اولیا و غیر اولیا از جهت های چهار گانه

۱-سوره انعام آیه ۱۲۴

محفوظ مانده اند فقط توسط (اوتاد) حفظ شده اند کـه از جملـه آنهـا امـام شافعیرضی الله عنه بود و محفوظ شدگان در صفات هفت گانه نیز فقط توسـط ابـدال هفت گانه محفوظ مانده اند .

فَكُلُّ صِفَةٍ لَهَا بَدَلٌ يَحْفَظُهَا عَلَى صَاحِبِهَا مِنْ حَيَاةٍ وَ عِلْمٍ وَ قُـدْرَةٍ وَ اِرَادَةٍ وَ سَمْعٍ وَ بَصَرٍ وَكَلَامٍ اِنْتَهَى. وَ قَالَ الشَّيْخُ اَيْضًا فِى الْبَابِ الْخَامِسَ عَشَرَ : اعْلَـمْ اَنَّ لِكُلِّ بَدَلٍ مِنَ الْاَبْدَالِ السَّبْعَةِ قُدْرَةً تَمُدُّهُ مِنْ رُوْحَانِيَّةِ الْاَنْبِيَاءِالْكَائِنِيْنَ فِى السَّمٰوَاتِ، فَيَنْزِلُ مَدَدُ كُلِّ بَدَلٍ مِنْ حَقِيْقَةِ صَاحِبِهِ الَّذِىْ فِى السَّمَاءِ . قَالَ : وَ كَذٰلِكَ اِمْدَادُ الْاَيَّامِ السَّبْعَةِ تَتَنَزَّلُ مِنْ هٰؤُلَاءِ الْاَبْدَالِ ، لِكُلِّ يَوْمٍ مَدَدٌ يَخْتَصُّ بِهِ مِنْ ذٰلِكَ الْبَدَلِ. [1]

در نتیجه هر صفتی، دارای بدلی است که آن صفت را برای صاحبش نگه می دارد. آن صفات حیات ، علم ، قـدرت ، اراده ، سـمع ، بصـر و کـلام است و همچنین شیخ در باب پانزدهم گفته است: بدان بـرای هـر بـدلی از ابدال هفتگانه قدرتی است که آن را از روحانیـت انبیـایی کـه در آسـمانها هستند می گیرد. پس کمک هر بـدل از حقیقـت رفیـق وی اسـت کـه در آسمانها است و شیخ گفت: همچنان مددهای روزهای هفتگانه نیـز ازهمـین ابدال نازل می شود برای هر روز مددی خاص بر آن روز نازل می گردد.

وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ اَبِىْ طَالِبٍ رضی الله عنه قَالَ : اِذَا كُنْتَ بِوَادٍ تَخَافُ فِيْهِ السَّبُعَ ، فَقُلْ : اَعُوْذُ بِدَانْيَالَ وَ بِالْجُبِّ مِنْ شَرِّ الْاَسَدِ انتهى. فَعُلِمَ مِنْ ذٰلِـكَ اَنَّ الْاِسْـتِعَاذَةَ بِغَيْـرِ اللهِ مَشْرُوْعَةٌ فِى الْجُمْلَةِ لَكِنْ بِشَرْطِ التَّوْحِيْدِ وَ اعْتِقَادِ التَّأْثِيْرِ مِنَ اللهِ تَعَالَى الخ. [2]

و از علی بن ابی طالب رضی الله عنهروایت شده است که گفت: «وقتی که تـو در بیابان از حیوانات درنده می ترسی پس در آن زمان بگو به دانیـال و بـه

---

[1] - اَلْيَوَاقِيْتُ وَالْجَوَاهِرُ ص۸۲ ج۲ اَلْمَبْحَثُ۴۵ بَيَانُ الْاَقْطَابِ

[2] - روح البیان ص۱۹۲ ج۱ - سورة الجن

چاه از شر شیر پناه می برم.» پس دانسته شداز این که بی شک پناه بـردن به غیر خدا به شرط توحید و اعتقاد تاثیر از خدای تعالی، مشروع است.

وَ قَدْ يَدْخُلُ بَعْضُ الْاَحْيَاءِ مِنْ جِدَارٍ وَ نَحْوِهِ عَلَى بَعْضِ مَنْ لَهُ حَاجَةٌ فَيَقْضِيْهَا ، وَ ذَلِكَ عَلَى خَرْقِ الْعَادَةِ فَاِذَا كَانَ التَّدْبِيْرُ سَيْدَ الرُّوْحِ وَ هُوَ فِيْ هَذَا الْمَوْطِنِ ، فَكَذَا اِذَا انْتَقَلَ مِنْهُ اِلَى الْبَرْزَخِ بَلْ هُوَ بَعْدَ مُفَارَقَةِ الْبَدَنِ اَشَدُّ تَأْثِيْرًا وَ تَدْبِيْرًا لِاَنَّ الْجَسَدَ حِجَابٌ فِي الْجُمْلَةِ ، اَلَاتَرَى اَنَّ الشَّمْسَ اَشَدُّ اِحْرَاقًا اِذَا لَمْ يُحْجِبْهَا غَمَامٌ اَوْ نَحْوُهُ الخ.[1] و گاهی بعضی از اولیا از دیوار ومانند آن بر بعضی از کسانی که محتاج بودند داخل شده و حاجتش را بر آورده اند و این کـار بـر خـلاف عادت (خارق العاده) است. بنابراین وقتی که مدیریت ، کار روح باشد و روح در هنگام حضور در جسد بتواند چنین کاری را بکند ، پس وقتی کـه روح از جسد به عالم برزخ منتقل شود نیز می تواند انجام دهد بلکه بعد از جـدایی از بدن اثر گذاری ومدیریت روح قوی تر خواهد بود ؛ چون جسد در مجموع حجاب است. آیا نمی بینی که خورشید در صورتی که ابر ومانند آن جلویش را نگیرند سوزاننده تر است ،(روح نیز این چنین است) .

وَ فِيْ شَرْحِ التَّائِيَّةِ لِلْقَاشَانِيِّ : الْمُرَادُ بِالْاَبْدَالِ طَائِفَةٌ مِنْ اَهْلِ الْمَحَبَّةِ وَالْكَشْفِ وَالْمُشَاهَدَةِ وَالْحُضُوْرِ يَدْعُوْنَ النَّاسَ اِلَى التَّوْحِيْدِ وَالْاِسْلَامِ لِلّٰهِ تَعَالَى ، يُحْفَظُ بِوُجُوْدِهِمُ الْعِبَادُ وَ الْبِلَادُ ، وَيُدْفَعُ عَنِ النَّاسِ بِهِمُ الْبَلَاءُ وَالْفَسَادُ ،كَمَا جَاءَ فِي الْحَدِيْثِ النَّبَوِيِّ حِكَايَةً عَنِ اللهِ تَعَالَى اَنَّهُ قَالَ : (اِذَا كَانَ الْغَالِبُ عَلَى عَبْدِيَ الْاِشْتِغَالُ بِيْ جَعَلْتُ هَمَّهُ وَ لَذَّتَهُ فِيْ ذِكْرِيْ ، فَاِذَا جَعَلْتُ هَمَّهُ وَ لَذَّتَهُ فِيْ ذِكْرِيْ

---

۱ -روح البیان ص۳۱۶ ج۱۰ - سوره نازعات

عَشِقَنِیْ وَ عَشِقْتُهُ ، وَ رَفَعْتُ الْحِجَابَ فِیْمَا بَیْنِیْ وَ بَیْنَهُ ، لَا یَسْهُوْ اِذَا سَهَی النَّاسُ ، اُوْلَئِكَ كَلَامُهُمْ كَلَامُ الْاَنْبِیَاءِ ، وَ اُوْلَئِكَ هُمُ الْاَبْدَالُ حَقًّا ، اِذَا اَرَدْتُ بِاَهْلِ الْاَرْضِ عُقُوْبَةً وَ عَذَابًا ذَكَرْتُهُمْ فِیْهِ فَصَرَفْتُهُ بِهِمْ عَنْهُمْ .[١]

و در شرح التّائیه آورده است: مراد از ابدال طایفه ای از اهل محبت و کشف و مشاهده و حضور است که مردم را به سوی تو حید و اسلام برای خداوند تبارک و تعالی می خوانند ، به وجود ایشان بنده ها و سرزمین ها حفظ می گردند و به وسیله ایشان بلا و فساد از مردم دور کرده می شود. چنانچه در حدیث نبوی شریف به حکایت از خداوند تعالی آمده است: وقتی که مشغول شدن به من بر بنده من غالب باشد، فکر و لذت او را در ذکر خودم می گردانم. پس وقتی که فکر و لذت او در ذکرم گردید به من عشق می ورزد و من به او عشق می ورزم و حجاب را که در مابین من و اوست، بر می دارم و ایشان فراموش نمی کنند زمانی که مردم فراموش کنند . کلام این گروه کلام انبیا علیهم السلام **است و این گروه همان ابدال حقیقی هستند کسانی که وقتی به اهل زمین عذاب را اراده کنم ایشان را در زمین یاد می کنم پس عذاب را به احترام ایشان از گروهی که مورد عذاب قرار گرفته اند، بر می گردانم.**

وَ بَعْضُ الصُّوْفِیَّةِ قَالُوْا : اِنَّ الْاِسْتِعَانَةَ لَیْسَتْ طَلَبَ الْمَعُوْنَةِ بَلْ طَلَبَ الْعَیْنِ وَالْمُعَایَنَةِ ، فَالْمَعْنَی اَنَّ الْعِبَادَةَ مِنَّا وَالْوُصُوْلَ اِلَی الْمُعَایَنَةِ وَ اِلَی عَیْنِ الْیَقِیْنِ مِنَ اللهِ. وَ یُعْلَمُ اَنَّ الْاِسْتِعَانَةَ اِذَا كَانَ بِوَجْهٍ یَكُوْنُ الْاِعْتِمَادُ عَلَی غَیْرِ اللهِ فَهُوَ حَرَامٌ ، وَ اِذَا كَانَ بِوَجْهٍ یَمْحَضُ جَانِبَ الْحَقِّ وَ یَعْلَمُ اَنَّهُ اَحَدُ مَظَاهِرِ عَوْنِ اللهِ فَهُوَجَائِزٌ اِلَّا اَنْ یَمْنَعَ

---

١ – مَجْمُوْعَةُ الرَّسَائِلِ لِابْنِ عَابِدِیْنَ ص۴۶۶ جزء ثانی

الشَّرْعُ ، فَاِنَّ الْاَنْبِیَاءَ وَالْاَوْلِیَاءَ قَدِ اسْتَعَانُوْا بِاَمْثَالِهٖ فِیْ عَالَمِ الْاَسْبَابِ لِاَنَّهٗ فِی الْحَقِیْقَةِ اسْتِعَانَةٌ مِنَ اللهِ لَا مِنْ غَیْرِ اللهِ.[1]

و بعضی از صوفی ها گفته اند: «به یقین یاری جستن، طلب کمک کردن نیست. بلکه طلب کردن عین و معاینه می باشد.» پس معنا اینگونه می شود بی شک عبادت از ما است و رساندن به سوی دیداروعین یقین از خداوند است و دانسته شد که یاری جستن در صورتی که درآن اعتماد بر غیر خدا باشد؛ پس آن حرام است و زمانی که استعانت به صورتی باشد که طرف حق را خالص کند و بداند که کمک دهنده یکی از مظاهر یاری خداوند تعالی می باشد ؛ پس این استعانت جایز است مگر اینکه شرع منع کند. بدرستیکه انبیا و اولیا به ماننداین در عالم اسباب طلب کمک کرده اند. زیرا در حقیقت آن استعانت از خدا می باشدو از غیر خدانیست.

لیکن در اینجا باید فهمید که استعانت از غیر به وجهی که اعتماد بر آن غیر باشد و او را مظهر یاری الهی نداند ، حرام است و اگر التفات محض به جانب حق است و او را یکی از مظاهر یاری دانسته و نظر به کارخانه اسباب و حکمت خداوند تعالی در آن نموده استعانت به غیر کرده اند ودر حقیقت این نوع استعانت به غیر نیست بلکه استعانت به حضرت حق است لا غیر.[2]

وَ هَذَا الْمَذْهَبُ الَّذِیْ سَلَکَهٗ فِیْ هَاتِهِ الْمَسْاَلَةِ هُوَ الْمَذْهَبُ الْوَهَّابِیَّةُ مِنَ الْخَوَارِجِ حَیْثُ ضَلَّلُوا السَّوَادَ الْاَعْظَمَ مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ بِاسْتِغَاثَتِهِمْ بِالْاَوْلِیَاءِ وَالْاَنْبِیَاءِ وَ تَوَسُّلِهِمْ اِلَی اللهِ بِهِمْ ، وَ جَعَلُوا الْمُسْلِمِیْنَ مُشْرِکِیْنَ لِذَلِكَ. وَ لَوْ عَرَفْنَا تَارِیْخَ عَصْرِ

۱-ملخص الحواشی علی البیضاوی ص۱۰ متعلق ایاک نعبد وایاک نستعین حاشیه۱

۲ – **تفسیر عزیزی** ص۸ الجزء الاول سورة الفاتحه اِیَّاكَ نَعْبُدُ وَ اِیَّاكَ نَسْتَعِیْنُ

صَاحِبِ هَاتِهِ الرِّسَالَةِ لَعَرَفْنَا الْمُتَابَعَةَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ ابْنِ عَبْدِالْوَهَّابِ رَئِيْسِ تِلْكَ الطَّائِفَـةِ الَّذِيْ كَانَ ابْتِدَاءُ ظُهُوْرِهِ سَنَةَ(۱۱۴۳) [۱]

و این مذهبی که در این مسأله بر آن داخل شده ، مذهب وهابیت از خوارج است که گروه بزرگی از مسلمانان را به سبب یاری جستن ایشـان از اولیا و انبیا و توسل جستن ایشان به سوی خداوند به گمراهی نسبت دادند. و به خاطر این مسلمین را مشرک فرض نمودند و اگر ما تاریخ زمان صـاحب این رساله را بشناسیم، هر آیینه متابعت بین او و پسرعبد الوهاب بزرگ این طایفه را می شناسیم، چنانچه اول ظهور اوسال۱۱۴۳ بود.

وَ مَنْ لَهُ الْوِلَايَةُ عَلَى نَفْسِهِ جَازَ لَهُ الْوِلَايَةُ عَلَى غَيْرِهِ ، وَ اِذَا جَازَ ذَلِكَ فِى عُرْفِ الشَّرْعِ جَازَ فِيْ عُرْفِ الْحَقِيْقَةِ ، فَاِنَّ الْحَقِيْقَةَ عَلَـى وَزْنِ الشَّـرِيْعَةِ ، وَ التَّفْرِقَـةَ بَيْنَهُمَا كُفْرٌ. [۲]

وکسی که برنفس خودولایت دارد،ولایت برغیرش برای اوجایز است وزمانیکه این در عرف شریعت جایزاست درعرف حقیقت نیـز جـایز اسـت، چون حقیقت بر وزن شریعت می باشد و اعتقاد جدایی بین آنها کفر است .

امور غیبه بر این طایفه کشف شود آن را کاشفه خوانند و مکاشـفه هرگز کاذب نبود چه مکاشفه عبارت است از تفرد روح به مطالعـه مغیبـات در حال تجرد از بیهوشی بدن.[۳]

---

۱ – اَلسَّيْفُ الرَّبَّانِيْ ص۳۷

۲ – جَامِعُ الْاُصُولِ فِى الْاَوْلِيَاءِ ص۵ بَحْثُ مَقَامَاتِ الْاَوْلِيَاءِ

۳ – (ص۳۲ کلیات باقی بالله ملفوظات وص۳۳ وص۴۱وص۱۱۹وص۱۲۱ کلیات مذکور تحفة **السـالکین ص۵۲ و۱۳۱و۲۵۰ و۲۷۲ و۳۷۱ و۳۷۷و۳۷۸و۳۷۹و۳۸۰و۳۸۱ کنـز الهـدایات ص۹۴الی ص۱۰۳ رساله مختصر از مکتوبات قدسیه امام ربـانی وخواجـه محمـد معصـوم قدسنا الله تعالی باسرار هما و سر الاسرار ص۱۵ فصل ۴ فی بیان عددالعلوم تصنیف غوث**

فَالشَّیْخُ لِلْمُرِیْدِ صُوْرَةٌ: یَسْتَشِفُّ الْمُرِیْدُ مِنْ وَرَاءِ هَذِهِ الصُّوْرَةِ الْمُطَالَبَاتِ الْاِلَهِیَّةَ وَ الْمَرَاضِیَ النَّبَوِیَّةَ ، وَ یَعْتَقِدُ الْمُرِیْدُاَنَّ الشَّیْخَ بَابٌ فَتَحَهُ اللهُ تَعَالَى عَلَى جَنَابِ کَرَمِهِ ، مِنْهُ یُدْخِلُ ، وَ اِلَیْهِ یَرْجِعُ ، وَ یَنْزِلُ بِالشَّیْخِ سَوَانِحَهُ وَ مَهَامَّهُ الدِّیْنِیَّةَ وَ الدُّنْیَوِیَّةَ ، وَ یَعْتَقِدُ اَنَّ الشَّیْخَ یَنْزِلُ بِاللهِ الْکَرِیْمِ مَا یَنْزِلُ الْمُرِیْدُ بِهِ ، وَ یَرْجِعُ فِی ذَلِكَ اِلَى اللهِ کَمَا یَرْجِعُ الْمُرِیْدُ اِلَیْهِ ، وَالشَّیْخُ بَابٌ مَفْتُوْحٌ مِنَ الْمَکَانَةِ وَ الْمُحَادَثَةِ فِی النَّوْمِ وَ الْیَقْظَةِ ، فَلَا یَتَصَرَّفُ الشَّیْخُ فِی الْمُرِیْدِ بِهَوَاهُ فَهُوَ اَمَانَةُ اللهِ عِنْدَهُ ، وَ یَسْتَغِیْثُ اِلَى اللهِ بِحَوَائِجِ الْمُرِیْدِ کَمَا یَسْتَغِیْثُ بِحَوَائِجِ نَفْسِهِ وَ مَهَامِّ دِیْنِهِ وَ دُنْیَاهُ ، قَالَ اللهُ تَعَالَى :﴿وَمَا کَانَ لِبَشَرٍ اَنْ یُّکَلِّمَهُ اللهُ اِلَّا وَحْیًا اَوْ مِنْ وَّرَائِ حِجَابٍ اَوْیُرْسِلَ رَسُوْلًا﴾ [1]

پس شیخ برای مرید صورتی است که مرید از پشت این صورت ، مطالبات الهی و افعال نیک نبوی را جذب می کند و می کشد و مرید معتقد است که به یقین شیخ دری است که خداوند متعال به آستانه کرم خود باز می کند و ازآن در داخل می کند و به سوی او رجوع می کند وبه شیخ سوانح وکارهای دینی و دنیایی او را فرود می آورد و نیز معتقد است که به درستی شیخ به خدای کریم عرض می کندآنچه مریدبه اوعرض می کند و در آن به خداوند کریم رجوع می کند چنانچه مرید به او رجوع می کند.

الاعظم قدس الله سره الشّریف ارشاد الطالبین ص۲۳ فصل۳ و ص۱۵وص۵۱ و ص۲۷ لقاضی ثناء الله پانی پتی قدس الله تعالی سره در المعارف و ملفوظات حضرت شاه غلام علی صاحب قدس الله تعالی بسره الساری ص۳۴ و۴۷و۵۳ و۲۰۸ القول الجمیل مع شرح شفاء العلیل ص۱۰۷ تصنیف حضرت شاه ولی الله صاحب (رح).

۱-سوره شوری آیه ۵۱

و شیخ دری باز از احترام و مقام و گفتگو در خواب و بیداری اســت. پس شیخ درمرید به هوا و خواهش نفسانی خود، تصرف نمی کند زیرا مریــد امانت خدا نزد او است و از خداوند برای حاجت های مرید طلب فریاد رسی می کند، چنانچه برای نفس خــود و کارهــای دینــی و دنیــایی خــود طلــب فریادرسی می کند. و خداوند متعال فرموده است :»برای هیچ آدمی ممکــن نیست که خدا با او سخن بگوید مگر به اشارت یا از پس پرده یابا فرســتادن فرشته .»

فَاِرْسَالُ الرَّسُوْلِ يَخْتَصُّ بِالْاَنْبِيَـاءِ، وَالْـوَحْيُ كَـذٰلِكَ . وَالْكَلَـامُ مِـنْ وَرَاءِ حِجَابٍ بِالْاِلْهَامِ وَالْهَوَاتِفِ وَالْمَنَامِ وَغَيْرِ ذٰلِكَ لِلشُّيُوْخِ وَالرَّاسِخِيْنَ فِى الْعِلْمِ ، وَاعْلَمْ اَنَّ لِلْمُرِيْدِيْنَ مَعَ الشُّيُوْخِ اَوَانَ ارْتِضَـاعٍ وَ اَوَانَ فِطَـامٍ، وَ قَـدْ سَـبَقَ شَـرْحُ الْوِلَـادَةِ الْمَعْنَوِيَّةِ ، فَاَرَادَ اَنَّ الْاِرْتِضَاعَ اَوَانُ لُزُوْمِ الصُّحْبَةِ ، وَالشَّيْخُ يَعْلَمُ وَقْـتَ ذٰلِـكَ ، فَلَـا يَنْبَغِيْ لِلْمُرِيْدِ اَنْ يُفَارِقَ الشَّيْخَ اِلَّا بِاِذْنِـهِ.**پس فرستادن رسول اختصاص به انبیــا دارد و وحی نیز اینگونه است. و همچنین کلام از پشت حجاب بــه الهــام و آواز و خواب و غیره مخصوص شیخ هاو کسانی که در علم راســخ و محکــم هستند، می باشد. بدان به درستی که برای مریدان همراه شیخ ها مراحــل و اوقات خاصی است به مانند وقت شیر خوردن و وقت از شیر گــرفتن بــرای کودکان. به تحقیق که شرح ولادت معنوی قبلًا گذشت پس منظور گوینــده از سخن بالا این است که بی شک شــیر خــوارگی زمــان لــزوم صــحبت و همنشینی مرید با شیخ است و شیخ وقت آن را می داند پــس بــرای مریــد شایسته نیست که جز به اجازه شیخ از او جدا شود.**

قَالَ اللهُ تَعَالَی لِلْاُمَّةِ : ﴿اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِیْنَ آمَنُوْا بِاللهِ وَرَسُوْلِهِ وَاِذَا کَانُوْا مَعَهُ عَلَی اَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ یَذْهَبُوْا حَتَّی یَسْتَأْذِنُوْهُ اِنَّ الَّذِیْنَ یَسْتَأْذِنُوْنَكَ اُولَئِكَ الَّذِیْنَ یُؤْمِنُوْنَ بِاللهِ وَرَسُوْلِهِ فَاِذَا اسْتَأْذَنُوْكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَنْ لِّمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ﴾ [1]

مؤمنان واقعی کسانی هستند که به خدا و پیغمبرش ایمان دارند و هنگامی که در کار مهمی با او باشند، بدون اجازه وی نمی روند. کسانی که از تو اجازه می گیرندایشان همان ایمان آورندگان واقعی به خدا و رسولش هستند. پس هرگاه از تو برای انجام بعضی از کارهای خود اجازه خواستند، به هر کس از ایشان که می خواهی اجازه بده و از خدا برای آنان آمرزش بخواه. بی گمان خدا بخشایشگر و مهربان است.

وَ اَیُّ اَمْرٍ جَامِعٍ مِنْ اَمْرِ الدِّیْنِ فَلَا یَأْذَنُ الشَّیْخُ لِلْمُرِیْدِ فِی الْمُفَارَقَةِ اِلَّا بَعْدَ عِلْمِهِ بِاَنْ آنَ لَهُ اَوَانُ الْفِطَامِ وَ اَنَّهُ یَقْدُرُ اَنْ یَسْتَقِلَّ بِنَفْسِهِ ، وَ اسْتِقْلَالُهُ بِنَفْسِهِ اَنْ یُفْتَحَ لَهُ بَابُ الْفَهْمِ مِنَ اللهِ تَعَالَی ، فَاِذَا بَلَغَ الْمُرِیْدُ رُتْبَةَ اِنْزَالِ الْحَوَائِجِ وَالْمَهَامِّ بِاللهِ وَ الْفَهْمِ مِنَ اللهِ تَعَالَی بِتَعْرِیْفَاتِهِ وَتَنْبِیْهَاتِهِ تعالی لِعَبْدِهِ السَّائِلِ الْمُحْتَاجِ فَقَدْ بَلَغَ اَوَانَ فِطَامِهِ ، وَ مَتَی فَارَقَ قَبْلَ اَوَانِ الْفِطَامِ یَنَالُهُ مِنَ الْاَعْلَامِ فِی الطَّرِیْقِ بِالرُّجُوْعِ اِلَی الدُّنْیَا وَ مُتَابَعَةِ الْهَوَی مَایَنَالُ الْمَفْطُوْمَ لِغَیْرِ اَوَانِهِ فِی الْوِلَادَةِ الطَّبِیعِیَّةِ ، وَ هَذَا التَّلَازُمُ بِصُحْبَةِ الْمَشَائِخِ لِلْمُرِیْدِ الْحَقِیْقِیِّ یَلْبَسُ خِرْقَةَ الْاِرَادَةِ .[2]

چه امری جامع تر از امر دین است . بنابراین شیخ به مرید خود اجازه مفارقت و جدایی ندهد مگر بعد از دانستن اینکه یقینا وقت از شیر گرفتن فرارسیده است و قادر باشد به اینکه مستقل به نفس خود باشد. و

---

۱ – سوره نورآیه۶۲

۲-عوارف المعارف ۷۹

استقلال مرید به نفس خویش این گونه است که برای وی راه فهم از خداوند باز شود. پس وقتی که مرید به رتبه ای رسید که حاجت ها و کارها را به خدا عرض کند وامور را ازخداوند متعال توسط تعریفات و تنبیهاتش ﷻ برای بنده سوال کننده و محتاج خود ، بفهمد پس به تحقیق هنگـام از شـیر گـرفتن مرید فرا رسیده است . و اگر مرید قبل از وقت از شیر گرفتن (یعنی قبـل از کمال) از پیر خود جدا شود، بر او عوارض فراوانی با رجوع کردن بـه دنیـا و پیروی کردن از خواهشهای نفسانی خواهد رسید.مانند آن چیـزی کـه بـر کودکان از شیر گرفته شده ، قبل از اینکه وقـت از شـیر گـرفتن در ولادت طبیعی برسد عارض می شود .و این لازم گرفتن صحبت پیران بـرای مریـد حقیقی لباس اراده را به خود می پوشد.

وَمِنْهَا عِصْمَةُ الْاَنْبِيَاءِ وَ حِفْظُ الْاَوْلِيَـاءِ ، فَالْاَوْلِيَـاءُ يَـدْخُلُوْنَ وَ يَخْرُجُـوْنَ ، وَالْاَنْبِيَاءُ مُقِيْمُوْنَ فِيْهَا ، وَمَنْ اَقَامَ فِيْهَا مِنَ الْاَوْلِيَاءِ كَسَهْلِ بْـنِ عَبْـدِاللهِ التَّسْـتَرِىِّ وَ سَيِّدِیْ اِبْرَاهِيْمَ الْمَتْبُوْلِیِّ ، فَاِنَّمَا ذَلِكَ بِحُكْمِ الْاِرْثِ وَالتَّبَعِيَّـةِ لِلْاَنْبِيَـاءِ اسْـتِمْدَادًا مِـنْ مَقَامِهِمْ لَا بِحُكْمِ الْاِسْتِقْلَالِ ، فَافْهَمْ .[1] و از آن استقلال، معصومیت انبیا و محفوظ بودن اولیا می باشد.اولیا داخل می شوند و خارج مـی شـوند و انبیـا در آن مقیم اند.پس بدان که اولیائی که در آن ثابت ماندند مانند سهل بن عبد الله تستری و آقای من ابراهیم متبولی فقط به حکم ارث و پیروی کردن از انبیـا به جهت کمک گرفتن از مقام ایشان است نه به حکم استقلال.

---

۱ - اَلْيَوَاقِيْتُ وَالْجَوَاهِرُ- ص۲ جزء الثانی بحث۳۱

بحث هشتم
اثبات تصرف روحانی با آیات
و احادیث شریف نبوی ﷺ

﴿ قَالَ يَا اَيُّهَا الْمَلَؤُا اَيُّكُمْ يَأْتِيْنِىْ بِعَرْشِهَا قَبْـلَ اَنْ يَّـأْتُوْنِى مُسْـلِمِيْنَ قَـالَ عِفْرِيْتٌ مِّنَ الْجِنِّ اَنَا آتِيْكَ بِهِ قَبْلَ اَنْ تَقُوْمَ مِنْ مَّقَامِكَ وَ اِنِّىْ عَلَيْهِ لَقَوِىٌّ اَمِيْنٌ ﴾ [1]

سلیمان «گفت : ای عزیزان کدام یک ازشما تخت بلقیس را پیش از آنکه تسلیم امر من شود خواهد آورد .» پهلوانی از جن گفت : « من آن را نزد تو می آورم پیش از آنکه تو از جایگاه خود برخیزی و هر آیینه من بر آوردن آن عرش توانا و امین هستم .

وَفِىْ كَيْفِيَّةِ وُصُوْلِ الْعَرْشِ اِلَيْهِ عليه السلام حَتَّى رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ خِلَافٌ، فَاَخْرَجَ ابْنُ اَبِىْ شَيْبَةَ وَ ابْنُ الْمُنْذِرِ وَ ابْنُ الْعَسَاكِرِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ، اَنَّهُ قَالَ : لَمْ يَجْرِ عَرْشُ صَاحِبَةِ سَبَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ ، وَ لَكِنِ انْشَقَّتْ بِهِ الْاَرْضُ ، فَجَرَى تَحْتَ الْاَرْضِ حَتَّى ظَهَرَ بَيْنَ يَدَىِ السُّلَيْمَانِ ، وَ اِلَى هَذَا ذَهَبَ مُجَاهِدٌ وَ ابْنُ سَابِطٍ وَ غَيْرُهَا .[2]

---

۱ - سوره نمل آیه۳۹ و ۳۸

۲ -تفسیر روح المعانی ص۱۸۵ جزء۱۹ سطره۱۸

و در کیفیت رسیدن عرش به نزد سلیمان ﷺ به صورتی که تخت را نزد خودش مستقر و ثابت دید؛ اختلاف است. پس پسر ابن ابــی شــیبه و ابن منذر و ابن عساکر از ابن عباس ﷺ روایت نمود کــه وی گفــت :عــرش صاحب سبا (بلقیس) بین آسمان و زمین حرکت ننمود و لکن زمین بواسطه آن شکافته شد و از زیر زمین حرکت نمود تا روبــروی ســلیمان ﷺ ظــاهر شد .مجاهد و ابن سابط و غیر آن بر این اعتقادند.

﴿قَالَ الَّذِیْ عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْکِتَابِ اَنَا آتِیْکَ بِهِ قَبْـلَ اَنْ یَّرْتَـدَّاِلَیْکَ طَرْفُـکَ فَلَمَّارَآهُ مُسْتَقِرًّاعِنْدَه ُقَالَ هَذَامِنْ اَفَضْلِ رَبِّیْ لِیَبْلُوَنِیْ ءَاَشْکُرُاَمْ اَکْفُرُ﴾[1]

«کسی که علم و دانشی از کتاب داشت گفت: من تخت را پــیش از آنکه چشم بر هم زنی، نزد تو خواهم آورد. هنگــامی کــه ســلیمان تخــت را پیش خود آماده دید، گفت: این از فضل و لطف پروردگار من اســت تــا مــرا بیازماید که آیا شکر او را به جا می آورم یا ناسپاسی می کنم.»

(اَنَا آتِیْکَ بِهِ قَبْلَ اَنْ یَّرْتَدَّ اِلَیْکَ طَرْفُکَ)، اِذَا نَظَرْتَ بِهِ اِلَی شَیْءٍ مَـا ، قَـالَ لَهُ : انْظُرْ اِلَی السَّمَاءِ . فَنَظَرَ اِلَیْهَا ، ثُمَّ رَدَّ بَصَرَهُ ، فَوَجَدَهُ مَوْضُوْعًا بَیْنَ یَدَیْهِ ، فَمَتَی نَظَرَ اِلَی السَّمَاءِ دَعَا آصَفُ بِالْاِسْمِ الْاَعْظَمِ اَنْ یَأْتِیَ اللهُ بِهِ ، فَحَصَلَ بِاَنْ جَرَی تَحْتَ الْاَرْضِ حَتَّی ارْتَفَعَ عِنْدَ کُرْسِیِّ سُلَیْمَانَ .[2]

---

۱ - سوره نمل آیه۴۰

۲ - تفسیر جلالین ص۳۲۰ سطره۲۳

(الآیه) یعنی « من تخت را پیش از آنکه چشم بر هم زنی نزد تو خواهم آورد » زمانی که تو توسط آن ، سوی چیزی نظر کردی. عاصف به سلیمان گفت: « به آسمان نگاه کن. » پس به آن نگاه کرد. سپس نظرش را برگرداند. و تخت را روبرویش نهاده یافت. وقتی که حضرت سلیمان به آسمان نگریست ،آصف اسم اعظم را خواند تا خداوند به برکت آن ، تخت را بیاورد وچنین حاصل شد که تخت از زیر زمین سیر کرد تا وقتی که نزد تخت سلیمان ظاهر گشت و بیرون آمد.

﴿كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ اَنّٰى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَمِنْ عِنْدِ اللهِ اِنَّ اللهَ يَرْزُقُ مَنْ يَّشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾[1]

«هرگاه زکریا به نزد مریم در محراب مسجد داخل می شد . نزد او روزی را می یافت و می گفت : ای مریم این روزیها از کجا برای تو می ر سد؟ او می گفت : از نزدیک خدا است. هرآیینه خدا روزی هر کسی را که می نواهد، بیشمار می دهد.»

وَ عَنْ اَنَسٍ ﷺ : اَنَّ اُسَيْدَ بْنَ حُضَيْرٍ وَ عِبَادَ بْنَ بَشِيْرٍ تَحَدَّثَا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فِيْ حَاجَةٍ لَهُمَا حَتَّىٰ ذَهَبَ مِنَ اللَّيْلِ سَاعَةٌ فِي لَيْلَةٍ شَدِيْدِ الظُّلْمَةِ ، ثُمَّ خَرَجَا مِنْ عِنْدِ رَسُوْلِ اللهِ ﷺ يَنْقَلِبَانِ ، وَ بِيَدِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا عُصَيَّةٌ، فَاَضَاءَتْ عَصَا اَحَدِهِمَا لَهُمَا حَتَّى مَشَيَا فِيْ ضَوْئِهَا حَتَّى اِذَا افْتَرَقَتْ بِهِمَا الطَّرِيْقُ اَضَاءَتْ لِلْآخِرِ عَصَاهُ ، فَمَشَى كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا فِيْ ضَوْءِ عَصَاهُ حَتَّى بَلَغَ اَهْلَهُ.[2]

---

۱ - آل عمران آیه ۳۷

۲ –رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ خَيْرُ الْمَوَاعِظِ ص۳۳۶ ج۲ بَابُ الْكِرَامَاتِ.

از انس رضی الله عنه روایت است که اسید بن حضیر و عباد بن بشیر نزد پیامبر ﷺ درمورد حاجتی که برای آنها سخن گفتند بود تا پاسی ازشب گذشت در شبی که سخت تاریک بود. بعد از نزد رسول الله ﷺ خارج شدند در حالی که می رفتند و به دست هر یک از آنها عصایی بود. پس عصای یکی روشن شدو برای هر دو روشنایی داد تا اینکه در روشنی آن عصا هر دو رفتند تا زمانی که راه آنها جدا شد. پس عصای دیگری نیز روشن شد. پس هر یک از آنها در روشنی عصای خود رفتند تا اینکه به اهل خود رسیدند.

﴿وَ لَاتَقُوْلُوْا لِمَنْ يُّقْتَلُ فِيْ سَبِيْلِ اللهِ اَمْوَاتٌ بَلْ اَحْيَاءٌوَّ لَكِن لَّاتَشْعُرُوْنَ﴾ [1] «**و مگویید کسانی که در راه خدا کشته می شوند، مرده اند. بلکه آنان زنده اند و لیکن شما آگاه نمی شوید .»**

يَعْنِيْ اَنَّ اللهَ تَعَالَى يُؤْتِيْ لِاَرْوَاحِهِمْ قُوَّةَ الْاَجْسَادِ ، فَيَذْهَبُوْنَ مِنَ الْاَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَالْجَنَّةِ حَيْثُ يَشَاءُوْنَ، وَيَنْصُرُوْنَ اَوْلِيَائَهُمْ ، وَ يُدَمِّرُوْنَ اَعْدَائَهُمْ اِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى ، وَ مِنْ اَجْلِ ذَلِكَ لَا تَأْكُلُ الْاَرْضُ اَجْسَادَهُمْ وَ لَا اَكْفَانَهُمْ . وَ فِيْ صَحِيْحِ الْمُسْلِمِ عَنِ ابْنِ مَسْعُوْدٍ مَرْفُوْعًا : اَرْوَاحُ الشُّهَدَاءِ عِنْدَ اللهِ فِيْ طُيُورٍ خَضْرَاءَ تَسْرَحُ فِي الْجَنَّةِ حَيْثُ شَاءَتْ ، ثُمَّ تَأْوِي اِلَى قَنَادِيْلَ تَحْتَ الْعَرْشِ . فَذَهَبَ جَمَاعَةٌ مِنَ الْعُلَمَاءِ اِلَى اَنَّ حَيَوةَ الْاَنْبِيَاءِ مُخْتَصٌّ بالشُّهَدَاءِ ، وَ الْحَقُّ عِنْدِيْ عَدَمُ اخْتِصَاصِهَا بِهِمْ بَلْ حَيَوةٌ اَقْوَى مِنْهُمْ وَ اَشَدُّ ظُهُوْرًا آثَارُهَا فِي الْخَارِجِ حَتَّى لَا يَجُوْزُ النِّكَاحُ بِاَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ بَعْدَ وَفَاتِهِ بخِلَافِ الشَّهِيْدِ ، وَ الصِّدِّيْقُوْنَ اَيْضًا اَعْلَى دَرَجَةً مِنَ الشُّهَدَاءِ ، وَ الصَّالِحُوْنَ يَعْنِي الْاَوْلِيَاءَ

---

۱ – سوره بقره آیه ۱۵۴

مُلْحِقُــوْنَ بِهِــمْ ،كَمَــا يَــدُلُّ عَلَيْــهِ التَّرْتِيْــبُ فِــيْ قَوْلِــهِ تَعَــالَى (مِــنَ النَّبِيِّــيْنَ وَ الصِّــدِّيْقِيْنَ وَ الشُّــهَدَاءِ وَ الصَّــالِحِيْنَ)[1]، وَ لِــذَلِكَ قَــالَ الصُّــوْفِيَّةُ الْعَلِيَّــةُ : اَرْوَاحُنَا اَجْسَادُنَا وَ اَجْسَادُنَا اَرْوَاحُنَـا،وَ قَـدْ تَـوَاتَرَ عَـنْ كَثِيْـرٍ مِـنَ الْاَوْلِيَـاءِ اَنَّهُـمْ يَنْصُرُوْنَ اَوْلِيَـائَهُمْ ، وَ يُـدَمِّرُوْنَ اَعْـدَائَهُمْ ، وَ يَهْـدُوْنَ اِلَـى اللهِ تَعَـالَى مَـنْ يَشَـاءُ اللهُ تَعَالَى .[2]

یعنی به درستی که خدای تعالی بـرای ارواح ایشـان قـوه اجسـاد می دهد پس آنان از زمین و آسمان و بهشت هر جا که بخواهنـد مـی رونـد و دوستانشان را یاری می کنند و دشمنانشان را هلاک و نا پدید می سـازند. و از این جهت زمـین جسـدها و کفـن هـای ایشـان را نمـی خـورد. و در صحیح مسلم ازابن مسعود ﷺ به صورت مرفـوع روایـت شـده اسـت کـه روح های شهدا در نزد خداوند داخـل پرنـدگانی سـبز در جنـت هـر جـا که بخواهند سـیرمی کننـد. بعـداً در چراغهـایی کـه زیـر عـرش هسـت مکان می گیرند.

جماعتی از علما معتقدند حیات و زنده بودن انبیا خاص بـه شـهدا است. وحق نزدمن عدم اختصاص آن بـه ایشـان اسـت بلکـه زنـده بـودن پیامبران ، بالاتر از زنده بودن شهدا است. وآثار زنـده بـودن پیـامبران در خارج آشکارتر است حتی نکاح کردن با ازواج نبی ﷺ بعد از وفات او جـایز نمی باشد. به خلاف شهید که نکاح زوجه او جایز اسـت و صـدیقون نیـز از جهت درجه بالاتر از شهدا اند و صالحون یعنی اولیـا ملحـق شـوندگان بـه ایشان هستند همانگونه که ترتیب در گفته خدای تعـالی بـر ایـن مـدعی

۱- سوره نساء آیه ۶۹

۲ - تفسیر مظهری ص۱۵۲ ج۱ سوره بقره

دلالت می کند خدای تعالی می فرماید: (از پیامبران، صدیقین، شهدا، صالحین)و به همین جهت صوفیه عالی مقام گفته اند: (ارواح ما اجساد ما و اجساد ما ارواح ما است) به تحقیق که به تواتر از بسیاری از اولیا روایت شده است : به یقین آنها به دوستان خودکمک می دهندو دشمنان خود را هلاک و ناپدیدمی کنندوکسی راکه خداوندﷻمی خواهدبه سویش هدایت می کنند.

وَ الْكَرَامَةُ لِلْاَوْلِيَاءِ حَقٌّ اَى الْخَوَارِقُ الَّتِى تَصْدُرُ عَنِ الْاَوْلِيَاءِ تُسَمَّى كَرَامَاتٍ لِاَنَّ اللهَ تَعَالَى يُرِيْدُ بِصُدُوْرِهَا عَنْهُمْ اِكْرَامَهُمْ وَ اِعْزَازَهُمْ ، وَالْوَلِيُّ فِى اللُّغَةِ الْقَرِيْبُ ، فَاِذَا كَانَ الْعَبْدُ قَرِيْبًا مِنْ حَضْرَةِ اللهِ تَعَالَى بِسَبَبِ كَثْرَةِ طَاعَتِهِ وَ كَثْرَةِ اِخْلَاصِهِ كَانَ الرَّبُّ قَرِيْبًا مِنْهُ بِرَحْمَتِهِ وَ فَضْلِهِ وَ اِحْسَانِهِ . [۱]

و کرامت برای اولیا حق است؛ یعنی کارهایی که بر خلاف عادت از اولیاصادرمی شود ،کرامات نامیده می شود. چون خدای تعالی با صادر کردن کرامات از ایشان، حرمت و اکرام ایشان و عزیز گردانیدن ایشان را اراده کرده است. و ولی درلغت به معنی نزدیک است وقتی که بنده به سبب و طاعت و عبادت و اخلاص خود به خدا نزدیک می شود . خداوند با رحمت و بخشش و احسانش به او نزدیک می گردد.

﴿وَ لَاتَقُوْلُوْا لِمَنْ يُّقْتَلُ فِىْ سَبِيْلِ اللهِ اَمْوَاتٌ بَلْ اَحْيَاءٌ وَّلٰكِنْ لَّا تَشْعُرُوْنَ ﴾

فَقَدْ اَخْرَجَ ابْنُ جَرِيْرٍ عَنْ اِسْحَاقَ اَنَّ عِيْسَى عليه السلام جَلَسَ يَوْمًا مَعَ غِلْمَانٍ مِنَ الْكِتَابِ ، فَاَخَذَ طِيْنًا ، ثُمَّ قَالَ :اَجْعَلُ لَكُمْ مِنْ هٰذَا الطِّيْنِ طَائِرًا .قَالُوْا:اَتَسْتَطِيْعُ ذٰلِكَ ؟ قَالَ : نَعَمْ بِاِذْنِ رَبِّىْ . ثُمَّ هَيَّأَهُ حَتّٰى اِذَا جَعَلَهُ فِىْ هَيْئَةِ الطَّائِرِ وَ نَفَخَ فِيْهِ ، ثُمَّ

---

۱ –اَبُو الْمُنْتَهَى ص۶۹

قَالَ :كُنْ طَائِرًاباِذْنِ اللهِ تَعَالَی ، فَخَرَجَ يَطِيْرُ مِنْ بَيْنِ كَفَّيْهِ ، وَ خَرَجَ الْغِلْمَانُ بِذٰلِكَ مِنْ اَمْرِهِ ، فَذَكَرُوْهُ لِمُعَلِّمِهِمْ، وَ اَفْشَوْهُ فِی النَّاسِ .[1]

ابن جریراز اسحاق رضی الله عنه روایت نموده است که همانا عیسی علیه السلام روزی همراه بچه های مکتبی نشست پس گِلی را گرفت و گفت: «برای شما از این گل پرنده ای می سازم» گفتند:«آیا تو قدرت این کار را داری؟» گفت: «بله به اجازه پروردگار من»، بعد پرنده را مهیا کرد زمانی که آن را به هیأت پرنده گردانید، در آن دمید بعد گفت: «به اجازه خداوند تعالی پرنده شو.» پس پرنده بیرون گشت در حالی که از بین کف دستهای او می پرید. و بچه ها به سبب این کار از پیش او خارج شدند و آن قضیه را برای معلمشان ذکر کردند و در میان مردم فاش نمودند .

«وَ قَالَ الَّذِیْ عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» فَصَّلَهُ عَمَّا قَبْلَهُ لِلْاِيْذَانِ بِمَا بَيْنَ الْقَائِلِيْنَ وَ مَقَالَتِيْهِمَا وَ كَيْفِيَّتَیْ قُدْرَتَيْهِمَا عَلَی الْاِيْمَانِ بِهِ مِنْ كَمَالِ التَّبَايُنِ اَوْ لِاِسْقَاطِ الْاَوَّلِ عَنْ دَرَجَةِ الْاِعْتِبَارِ ، وَ اخْتُلِفَ فِیْ تَعْيِيْنِ هٰذَا الْقَائِلِ ، فَالْجُمْهُوْرُ وَمِنْهُمُ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِیَ اللهُ عَنْهُمَا وَ يَزِيْدُ بْنُ رُمَانٍ وَ الْحَسَنُ عَلَی اَنَّهُ آصَفُ بْنُ بَرْخِيَاءَ بْنِ شَمْعِيَاءَ بْنِ مَنْكِيْلَ ، وَ اسْمُ اُمِّهِ بَاطُوْرَا مِنْ بَنِیْ اِسْرَائِيْلَ ،كَانَ وَزِيْرَ سُلَيْمَانَ علیه السلام عَلَی الْمَشْهُوْرِ . وَ فِیْ مَجْمَعِ الْبَيَانِ اَنَّهُ وَزِيْرُهُ وَ ابْنُ اُخْتِهِ ، وَ كَانَ صِدِّيْقًا يَعْلَمُ اسْمَ الْاَعْظَمِ.[2]

---

۱ -تفسیر روح المعانی ص۱۴۹ ج۱-۳ سطر۸

۲ -تفسیر روح المعانی ص۱۸۳ جزء۱۹ سطره۱۹

« و گفت : کسی که نزد او دانشی از کتاب بود » آن را از جمله قبلی جدا کرده به دلیل اینکه به فرقی که بین دو گوینده و گفتار آنها و چگونگی قدرت آن دو بر ایمان به آن است آگاه کند و یا به جهت اینکه قول اول را از درجه اعتبار بیندازد . در مورد تعیین گوینده این سخن اختلاف نموده اند؛ همه علما که از جمله آنها ابن عباس ـ رضی الله عنهما ـ یزید بن رمان و حسن رضی‌الله‌عنه هستند ؛ بر آنند که قایل، آصف بن برخیا بن شمعیا بن منکیل است و اسم مادراو باطورا و از بنی اسرائیل است که بنا به قول مشهور، وزیر سلیمان عليه‌السلام بود ودر مجمع البیان آمده است که وزیر و پسر خواهر سلیمان بود و صدیقی بوده که اسم اعظم را می دانسته است.

وَ قَوْلُهُ تَعَالَی :﴿وَ لَاتَقُوْلُوْا لِمَنْ يُّقْتَلُ فِیْ سَبِيْلِ اللهِ اَمْوَاتٌ بَلْ اَحْيَاءٌ ﴾

يُخْبِرُ تَعَالَی اَنَّ الشُّهَدَاءَ فِیْ بَرْزَخِهِمْ اَحْيَاءٌ يُرْزَقُوْنَ ،كَمَا جَاءَ فِیْ صَحِيْحِ الْمُسْلِمِ :اَنَّ اَرْوَاحَ الشُّهَدَاءِ فِیْ حَوَاصِلِ طُيُورٍ خَضْرَاءَ ، تَسْرَحُ فِی الْجَنَّةِ حَيْثُ شَاءَتْ ،ثُمَّ تَأْوِی اِلَی قَنَادِيْلَ مُعَلَّقَة تَحْتَ الْعَرْشِ ، فَاطَّلَعَ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ اطِّلَاعَةً فَقَالَ : مَاذَا تَبْغُوْنَهَا ؟فَقَالُوْا :يَا رَبَّنَا وَ اَیَّ شَیْءٍ نَبْغِیْ وَ قَدْ اَعْطَيْتَنَا مَا لَمْ تُعْطِ اَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ .ثُمَّ عَادَ عَلَيْهِم بِمِثْلِ هَذَا فَلَمَّا رَأَوْا اَنَّهُمْ لَا يُتْرَكُوْنَ مِنْ اَنْ يُسْأَلُوْا ، قَالُوْا: نُرِيْدُ اَنْ تَرُدَّنَا اِلَی الدُّنْيَا، فَنُقَاتِلَ فِیْ سَبِيْلِكَ حَتَّی نُقْتَلَ فِيْكَ مَرَّةً اُخْرَی لِمَا يَرَوْنَ مِنْ ثَوَابِ الشَّهَادَةِ ، فَيَقُوْلُ الرَّبُّ جل‌جلاله :اِنِّیْ كَتَبْتُ اَنَّهُمْ اِلَيْهَا لَا يُرْجَعُوْنَ.

خدای تعالی خبر می دهد که بی گمان شهدا در عــالم بــرزخ زنــده هستند و روزی داده می شوند. همانگونه که در صحیح مسلم آمده است که ارواح شهدا در سینه های مرغانی سبزاند که در بهشــت بــه هــر کجــا کــه بخواهند سیرمی کنند؛ سپس در چراغهایی که زیر عــرش آویزاننــد مکــان می گیرند . پس پروردگار تو بر آنها ظاهر می شود و می گوید: «خواستار چه چیزی هستید؟» آنها می گویند: «خدایا ما چه بخواهیم در حالی که بــه مــا داده ای آنچه را که به هیچ یک از مخلوقاتــت نــداده ای.» ســپس خداونــد دوباره سخن قبلی را بر آنها تکرار مــی کنــد در نتیجــه وقتــی کــه شــهدا می بینند که تا چیزی نخواهند ترک نمی شوند، می گویند : «می خــواهیم که مارا به دنیا برگردانی تا در راه تو جهاد کنیم و دوبــاره در راه تــو کشــته شویم»، شهدا به خاطر آنچه که از ثواب شهادت دیده انــد آن را از خداونــد طلب می کنند . پس خداوند ﷻ می گوید: «من ثبــت کــرده ام کــه همانــا رفتگان به آخرت ، به دنیا باز گردانده نمی شوند.»

وَ فِی الْحَدِیْثِ الَّذِیْ رَوَاهُ الْاِمَامُ اَحْمَدُ عَنِ الْاِمَـامِ الشَّـافِعِیِّ، عَـنِ الْاِمَـامِ الْمَالِكِ ، عَنِ الزُّهْرِیِّ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَن بْنِ كَعْب بْنِ مَالِكٍ ، عَـنْ اَبِیْـهِ ،قَـالَ :قَـالَ رَسُوْلُ اللهِﷺ : تَسْمَةُ الْمُؤْمِنِ طَائِرٌ تُعَلَّقُ فِیْ شَجَرِ الْجَنَّةِ حَتّٰی یُرْجِعَهُ اللهُ اِلَی جَسَدِهِ یَــوْمَ یَبْعَثُــهُ ، فَفِیْــهِ دِلَالَــةٌ لِعُمُــوْمِ الْمُــؤْمِنِیْنَ اَیْضًــا ، وَ اِنْ كَــانَ الشُّــهَدَاءُ قَدْ خُصِّصُوْا بِالذِّكْرِ فِی الْقُرْآنِ تَشْرِیْفًا لَهُمْ وَ تَكْرِیْمًا وَتَعْظِیْمًا. [1]

---

۱ –تَفْسِیْرُ الْقُرْآنِ الْعَظِیْمِ ص۲۰۳ ج۱ اَلْجُزْءُ الثَّانِیْ سُوْرَةُ الْبَقَرَةِ آیة ۱۵۴

در حدیثی که امام محمد از امام شافعی از امــام مالــک از زهــری از عبد الرحمن بن کعب بن مالک ﷺ از پدر خود روایت کرده گفته است :کــه رسول خداﷺفرمود: «روح مؤمن پرنده ای است که به درخت بهشت آویزان می شود تــا وقتــی کــه خداونــد او را بــه جســدش در روزی کــه او را بــر می انگیزد، برگرداند.» پس این حدیث دلیلی است بر زنده بودن ارواح تمــام مؤمنین اگر چه شهدا مخصوصادر قرآن به جهــت شــرافت دادن بــه آنهــا و تکریم و تعظیم شان ذکر شده اند.

«واقعه تخت بلقیس کرامت بود یا تصرف »

شیخ اکبر محی الدین ابن عربی، واقعه آصف بن برخیــا را تصــرف مقررکرده است .

تصرف، در اصطلاح به استعمال خیال و نظر در کارهای حیرت انگیز به کار برده می شود که در آن نبی یا ولی حتی مســلمان بــودن هــم شــرط نیست. و صوفیان کرام برای اصلاح مریدان خــود بعضــی وقتهــا اســتعمال می کنند .ابن عربی می فرماید:«که انبیاــ علیهم السلام ــ چون که از تصرف پرهیز می نمایند از این جهت حضرت سلیمان علیه السلام درخواست این کار را از آصف بن برخیا نمود. مگر قرآن کریم نتیجــه تصــرف را (عِلْــمٌ مِــنَ الْكِتَــابِ) دانست نتیجه آن این می شود که این دعا اثر اسم اعظم بوده که در تصــرف هیچ واسطه ای اینجا نیست که در مطلب کرامت داخل می شود.

این شبهه باقی می ماند که آصف بن برخیا گفت (اَنَا آتِيْكَ بِهِ قَبْلَ اَنْ يَّرْتَدَّاِلَيْكَ طَرْفُكَ)یعنی من آن تخت راقبل از اینکه چشمهایت را بر هم زنی نزد تو می آورم. این نشانه این است که این کار به قصد واختیار او بوده است واین نشانه تصرف است.چرا که در کرامت، اختیار به دست ولی نمی باشد، آیا کارهای خوارق العاده ای که از اولیا سر می زند بدون اختیار است؟ جواب: آن امکان دارد که باشد الله تعالی به آصف بن برخیا اطلاع داده باشد تو اراده کن، ما آن کار را زود انجام می دهیم. این تقریر از حضرت سید الامت مولانا اشرف علی تهانوی ـ قدس السّره الشریف ـ است که در احکام القرآن تفسیر سوره نمل نوشته شده است. حضرت اشرف علی تهانوی یک رساله مستقلی به نام التَّصرف به زبان عربی نوشته که این حقیرآن را ترجمه نمودم[1]

«مسأله شنیدن مرده ها »

این مسأله که مرده می شنود یا نمی شنود از آن مسأله هایی است که بین صحابه کرام، اختلاف بوده است. حضرت عبدالله ابن عمر ﷺ شنیدن مرده ها را ثابت می داند وحضرت ام المؤمنین عایشۀ صدیقه (رضی الله عنها) شنیدن مرده ها را نفی می کند .از این جهت در بین صحابه وتابعین دو گروه شده اند بعضی قایل به اثبات و بعضی قایل به نفی هستند واین مضمون در قرآن کریم در سوره نمل آمده است و نیز در سوره روم تقریباً با

---

۱ - معارف القرآن ص ۲۰۲- سوره نمل ۲۷ جزء ۱۹

همین الفاظ وآیه دیگری در سوره فاطر که مضمون آن به ایــن الفــاظ آمــده است (وَمَا اَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّنْ فِی الْقُبُوْرِ)

یعني :(تو نمــی تــوانی آنهــایی کــه درقبرهاهســتند رابشــنوانی). این حرف درهرسه آیه قابـل نظـر اسـت کـه در هـیچ یکـی نیامـده کـه مرده نمی شنود، بلکه در هر سه آیه نفی آن را کرده که تو به آنها نمی توانی بشنوانی.در هر ســه آیــه اشــاره واضــحی اســت کــه در مــرده، صــلاحیت شنیدن است مگر مـا بـه اختیـار خـود بـه آنهـا نمـی تـوانیم بشـنوانیم. در مقابل این هر سه آیه، آیه چهارمی که در رابطه با شهدا آمده است که آن آیه این را ثابت می کند کـه بـه شـهدا در قبـر، یـک زنـدگی خـاص داده می شود ومطابق این زندگی، روزی هم به آنها داده می شـود. و نسـبت بـه متعلقین آنها که در دنیا از آنها مانده از طرف خداوند متعال به آنها خبرهای خوشی داده می شود.

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِیْنَ قُتِلُوْا فِی سَبِیْلِ اللهِ اَمْوَاتًا بَلْ اَحْیَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُوْنَ فَرِحِیْنَ بِمَا آتَا هُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ وَیَسْتَبْشِرُوْنَ بِالَّذِیْنَ لَمْ یَلْحَقُوْا بِهِمْ مِّنْ خَلْفِهِـمْ اَلَّـا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ﴾[۱]

«گمان نکنید کسانی که در راه خدا کشته می شوند مرده اند بلکـه زنده اند و نزد پروردگار خویش روزی داده می شوند آنان به فضل و رحمتی که از خدا نسیبشان گردیده شادمان اند و به آن مؤمنانی که هنوز بـه آنـان نپیوسته اند و بعداً در پی آنها به راه آخرت خواهند شتافت مژده دهند کـه از مردن هیچ نترسید و از فوت متاع دنیا هیچ غم مخورید. »

۱ــ سوره آل عمران آیه ۱۶۹و۱۷۰

در این آیه شریفه دلیل بر این است که بعد از مــرگ ، روح انســانی قابل شعور وادراک باقی می ماند، بلکه در معامله شهیدان، این آیــه وقــوع این شهادت را می دهد . اگر گفته شود که آیا ایــن حکــم مخصــوص شــهدا است و برای مردگان دیگر نیست؟ .جواب این است که در این آیــه حــداقل این قدر ثابت شد که بعد از مرگ، روح انسانی قابل شــعور و ادراک اســت و علاقه ای به دنیای گذشته دارد. چنانچه که الله تعالی به شهیدان این عــزت را بخشیده که تعلق ارواح آنها به جسم و قبر آنها قایم است. همچنان وقتی که الله خواسته باشد به مردگان دیگر این حالت را می دهد .حضرت عبدالله بن عمر رضي الله عنه که قایل به شنیدن مرده ها است بنا به یک حــدیث صــحیح کــه حضرت عبدالله بن عمر رضي الله عنه با سند نقل کرده است.

حدیث می فرماید: «مَا مِنْ اَحَدٍ يَمُرُّ بِقَبْرِ اَخِيْهِ الْمُسْلِمِ كَانَ يَعْرِفُـه' فِـی الدُّنْيَا فَيُسَلِّمُ عَلَيْهِ اِلَّا رَدَّ اللهُ عَلَيْهِ رُوْحَه' حَتّٰى يَرُدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ . ذَكَرَهُ ابْنُ كَثِيْرٍ فِیْ تَفْسِيْرِهِ مُصَحِّحًا عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنه.

یعنی هر فردی کــه بــر قبــر بــرادر دینــی خــود کــه در دنیــا او را می شناخته است بگذرد و بر او سلام کند الله تعالی روح او را به جسدش بر می گرداند تا این که جواب سلام او را بدهد . از این حدیث ثابت شد وقتــی که فردی بر قبر برادر دینی حاضر شود و سلام دهــد، آن مــرده ســلام او را می شنود و جواب می دهد. آن طوری است که الله تعالی روح او را به دنیــا و جسدش بر می گرداند. از این دو چیز ثابت شد: یکی این که مرده می شنود دوم این که شنیدن مرده ها آواز زنده ها را در اختیار ما نیســت. وقتــی کــه الله تعالی خواسته باشد به آن می شنواند وقتی که نخواسته باشد بــه وقــت سلام دادن مسلمان نمی شنواند.

این حدیث نشـان داد کـه الله تعـالی روح او را مـی آورد و سـلام را به او می شـنواند و بـه او قـدرت و جـواب سـلام دادن را مـی دهـد و درباره باقی حالات حکـم قطعـی داده نمـی شـود بـه ایـن صـورت امـام غزالی (رح) و علامه سبکی و غیره تحقیق شان این است کـه ایـن قـدر در احادیث صحیحه وآیات ذکر شده ثابت شد که بعضی اوقات مرده ها صـدای زنده ها رامی شنوند. لیکن این ثابت نیست که هر مرده ای بـه هـر حـالی و صدای هر نفری را حتما می شنود یانه و در تطبیق آیـات و روایتهـا چنـین می توان گفت که یک وقتی صدای زنده هـا را مـی شـنوند و وقـت دیگـر نمی شنوند و این هم امکـان دارد کـه بعضـی حرفهـا را بشـنوند و بعضـی حرفها را نشنوندو بعضی مرده ها بشنوند و بعضی نشنوند؛ چرا که در سـوره نمل و سوره روم و سوره فاطر از آیه ها چنین ثابت شده است که به مـرده ها شنوانیدن در اختیار ما نیست ؛ بلکه الله تعالی اگر بخواهد می‌شـنواند از این جهت در جاهایی که در احادیث صحیح ، شنیدن ثابت است . آنجا بایـد عقیده شنیدن داشته باشیم و آنجا یی که ثابـت نیسـت احتمـال هـر دو را دارد، نه قطعا اثبات و نه قطعا نفی و الله ﷻ اعلم، این حقیـر بـرای تحقیـق کامل این مسأله رساله ای مستقلی به نام تکمیل الحبور به سماع اهل القبور نوشته ام در احکام قرآن سوره روم حزب پنجم که بـه زبـان عربـی در آن آیات و روایتها اقوال نوشته شده است.

فصل هشتم

در بیان نفی حدیث جعلی

بعضی از علما می گو یند: آن کس که وجد و تواجد می کند شیطان انگشت خود را در دبر آن کس می کندو او مست می شود و به مستی شیطان، گریه آغاز می کند و نعره می زند و بر زمین می افتد. پس این زمان کافر می شود و این حدیث موضوعی را دلیل خود می سازند:

رَوَى رَجُلٌ عَنْ رَسُوْلِ اللهِ ﷺاَنَّهُ قَالَ : اِذَا رَقَصَ الرَّقَّاصُ جَاءَ الشَّيْطَانُ يَنْفُخُ فِيْ اِسْتِهِ .رَوَاهُ الشَّيْخُ الْحُجَّةُ فِيْ زُبْدَةِ الصَّالِحِيْنَ ، وَ رَوَاهُ الْبَسْتِيُّ مَرْفُوْعًا لِلْبَعْضِ : اِذَا رَقَصَ الصُّوْفِيُّ جَاءَالشَّيْطَانُ يَنْفُذُاِصْبَعَيْهِ فِى دُبُرِهِ ، وَ زَادَ فِى النَّشْرِ الطَّيِّبِ حَتَّى وَثَبَ يَمِيْنًا وَ شِمَالًا . اِنْتَهَى.

مردی از رسول خدا ﷺ روایت کرده است به درستی پیامبر ﷺ فرمودند: «وقتی که رقاص برقصد، شیطان می آید و در سرین او می دمد. » آن را شیخ حجت در زبدة الصالحین روایت کرد و نیز بستی به صورت مرفوع برای بعضی روایت نموده است :« زمانی که صوفی برقصد ، شیطان می آید و انگشتان خود را در دبر او داخل می کند.» و درکتاب نشر الطیب افزوده است تا اینکه به راست و چپ می پرد.

جواب: قَالَ اَبُوالْمَکَارِمِ بْنُ اِبْرَا هِـیْمَ بْـنِ دَاوٍرَ الْوَصَـالِیُّ :هَـذَا الْحَـدِیْثُ هَکَذَااَوْرَدَهُ الْبَسْتِیُّ فِیْ تَفْسِیْرِهِ وَطَائِفَةٌ مِنْ اَهْلِ الْعِلْمِ،وَلَمْ اَفِقْ لَهُ عَلَی اَصْلٍ.

ابوالمکارم بن ابراهیم بن داور وصالی گفت: این حدیث را بســتی در تفسیرش اینگونه ذکر کرده و بعضی از علماء هم ذکر کرده اند و مــن بــرای این حدیث اصلی نیافتم.

هرگاه این حدیث بر هیچ اصلی از اصول احادیث موافق نشد اگر چه حدیث غریب باشد پس این حدیث از موضوعات است و ادنی مرتبه احادیث، حدیث غریب است و حــدیث غریــب آن اســت کــه راوی آن حــدیث یــک شخص باشد.

کَمَا قَالَ رَئِیْسُ الْمُحَدِّثِیْنَ الشَّیْخُ عَبْدُ الْحَـقِّ الـدِّهْلَوِیُّ : اِنْ کَـانَ رَاوِی الْحَدِیْثِ وَاحِدًا یُسَمَّی غَرِیْبًا ، وَ اِنْ کَانَ اثْنَـیْنِ یُسَـمَّی عَزِیْـزًا ، وَ اِنْ کَـانُوْا اَکْثَـرَ یُسَمَّی مَشْهُوْرًا ، وَ اِنْ بَلَغَتْ رُوَاتُهُ فِی الْکَثْرَةِ اِلَی اَنْ یَسْتَحِیْلَ الْعَادَةُ تَوَاطُئَهُمْ عَلَی الْکِذْبِ یُسَمَّی مُتَوَاتِرًا.

چنانچه رئیس محدثین شیخ عبد الحق دهلوی فرمــود: «اگــر راوی حدیث یک نفر باشد حدیث «غریــب » نامیــده مــی شــود و اگــر راوی آن حدیث، دو نفر باشند ،«عزیــز »نامیــده مــی شــود و اگــر بیشــتر باشــند ، «مشهور» نامیده می شود و اگر راویان حدیث در زیاد بودن به حدی برسد که عادت ، موافقتشان را بر دروغ محال بشمارد ،«متواتر » نامیده می شود.»

و این حدیثی که ایشان بر وجــد و تواجــد و رقــص صــوفیه دلیــل می سازند نه از جمله احادیث غریب است که عمل بــدان نماینــد چــر ا کــه شیخ عبد الحق فرموده :

اَلْغَرَابَةُ لَا تُنَافِی الصِّحَّةَ ، وَ یَجُوْزُ اَنْ یَکُوْنَ الْحَدِیْثُ صَحِیْحًا غَرِیْبًا بِاَنْ یَکُوْنَ کُلٌّ وَاحِدٍ مِنْ رِجَالِهِ ثِقَةً.

غریب بودن حدیث ، منافی صحت حدیث نیست و جایز است حدیث صحیح غریب باشد ؛ به اینکه هر یک از راویان آن مورد اعتماد باشد زیرا که این حدیث ایشان اصلاراوی ندارداین جهت است که گفته اند.

رَوَی رَجُلٌ مِنَ الصَّحَابَةِ و نگفتند که رَوَی اَبُو هُرَیْرَةَ وَ رَوَی اَنَسٌ وَ رَوَی عَبْدُاللهِ بْنُ عُمَرَ وَ رَوَی ابْنُ عَبَّاسٍ مَثَلًا وَ غَیْرُ ذٰلِكَ مِنْ رُوَاةِ الْاَحَادِیْثِ.**و چون اسم صحابی را ذکر نکردند، معلوم شد که این حدیث موضوعی است و دیگر دلیل بر موضوعیت این حدیث ایشان آن است که اسم صوفی در زمانه آن حضرتﷺ مشروع نبوده بلکه تا سنه (۲۰۰) بعد از هجرت هنوز این اسم مشروع نگردیده بود و بعد از آن اسم صوفی در میان مردم مشروع گردید.**

کَمَا قَالَ فِیْ عَوَارِفِ الْمَعَارِفِ : وَاللهُ تَعَالَی ذَکَرَ فِی الْقُرْآنِ طَوَائِفَ الْخَیْرِ وَالصَّلَاحِ ، فَسَمَّی قَوْمًا اَبْرَارًا وَ آخِرِیْنَ مُقَرَّبِیْنَ ، وَ مِنْهُمُ الصَّابِرُوْنَ وَ الصَّادِقُوْنَ وَ الذَّاکِرُوْنَ وَ الْمُحِبُّونَ ، وَ اسْمُ الصُّوْفِیِّ یَشْمُلُ عَلَی جَمِیْعِ الْمُتَفَرِّقَةِ فِیْ هٰذِهِ الْاَسْمَاءِ الْمَذْکُوْرَةِ ، وَ اسْمُ الصُّوْفِیِّ لَمْ یَکُنْ فِیْ زَمَنِ رَسُوْلِ اللهِﷺوَ لَمْ یُعْرَفْ هٰذَا الْاِسْمُ اِلَی الْمِأَتَیْنِ مِنَ الْهِجْرَةِ الْعَرَبِیَّةِ ، لِاَنَّهُ فِیْ زَمَنِ رَسُوْلِ اللهِ ﷺکَانَ اَصْحَابُ رَسُوْلِ اللهِ ﷺ یُسَمَّوْنَ الرَّجُلَ صَحَابِیًّا لِشَرَفِ صُحْبَةِ رَسُوْلِ اللهِﷺوَ کَوْنِ الْاِشَارَةِ اِلَیْهَا اَوْلَی مِنْ کُلِّ اِشَارَةٍ وَ بَعْدَ انْقِرَاضِ عَهْدِ رَسُوْلِ اللهِ ﷺ مَنْ اَخَذَمِنْهُمُ الْعِلْمَ سُمِّیَ تَابِعِیًّا. ثُمَّ لَمَّا تَقَادَمَ زَمَانُ الرِّسَالَةِ ، وَ بَعُدَ عَهْدُ النُّبُوَّةِ ،وَ تَوَارَی النُّوْرُالْمُصْطَفَوِیَّةُ ،

وَ اخْتَلَفَتِ الْـآرَاءُ ، وَ تَنَوَّعَـتِ الْاَنْحَـاءُ ، وَ تَفَـرَّدَ كُـلُّ ذِىْ رَأْى برَأْيـهِ ، وَ غَلَبَـتِ الْجَهَالَاتُ ، وَ تَزَخْرَفَتِ الدُّنْيَا وَ كَثُرَتْ خِطَابُهَـا تَفَـرَّدَ طَائِفَـةٌ بِاَعْمَـالِ الصَّـالِحَةِ وَ اَحْوَالِ سَنِيَّةٍ وَ صِدْقٍ فِى الْعَزِيْمَةِ وَ قُوَّةٍ فِى الدِّيْنِ وَ زُهْدٍ فِـى الـدُّنْيَا ، وَ اغْتَنَمُـوا الْعُزْلَةَ وَالْوَحْدَةَ اُسْوَةً بِاَهْلِ الصُّفَّةِ تَـارِكِيْنَ لِلْاَسْبَابِ مُتَبَتِّلِـيْنَ اِلَـى رَبِّ الْاَرْبَـابِ ، فَاَثْمَرَتْ لَهُمْ صَالِحُ الْاَعْمَالِ سَنِىَّ الْاَحْوَالِ . وَ اِنَّمَا سُمُّوا صُـوْفِيَّةً لِـاَنَّهُمْ فِـىْ صَـفِّ الْاَوَّلِ بَيْنَ يَدَى اللهِ ﷻ بِارْتِفَاعِ هِمَمِهِـمْ وَ اِقْبَـالِهِمْ عَلَـى اللهِ بِقُلُـوْبِهِمْ وَوُقُـوْفِهِمْ بِسَرَائِرِهِمْ بَيْنَ يَدَيْهِ . وَ قِيْلَ : سُمِّىَ صُوْفِيَّةً لِصَفَاءِ بَـاطِنِهِمْ مِـنْ اَوْصَـافِ الذَّمِيْمَـةِ كَالْحَسَدِ وَ الْبَطَرِ وَ الْكِبْرِ وَالْخِيَلَاءِ وَسُوْءِ الظَّنِّ وَغَيْرِ ذَلِكَ .

وَقِيْلَ :سُمِّىَ صُوْفِيَّةً نِسْبَةً اِلَى الصُّفَّةِ الَّتِى كَانَتْ لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَـاجِرِيْنَ عَلَـى عَهْدِ رَسُوْلِ اللهِ لِاَنَّ الصُّوْفِيَّةَ تَشَاكَلَ حَالُهُمْ حَالَ اُولَئِكَ لِكَوْنِهِمْ مُجْتَمِعِـيْنَ مُتَـاَلِّفِيْنَ مُصَاحِبِيْنَ لِلَّهِ وَفِى اللهِ كَاَصْحَابِ الصُّفَّةِ ، فَظَهَرَ هَذَا الْاِسْمُ بَيْنَ الصُّوْفِيَّةِ وَتُسَمَّوْا بِهِ وَسَمَّوْا بِهِ ، فَالْاِسْمُ سِمَتُهُمْ وَالْعِلْمُ بِاللهِ صِفَتُهُمْ وَالْعِبَادَةُ حِلْيَـتُهُمْ وَالتَّقْـوَى شُـعَارُهُمْ وَحَقَائِقُ الْحَقِيْقَةِ اَسْرَارُهُمْ اِنْتَهَى .

چنانچه در کتاب عوارف المعارف آمده اسـت : و خداونـد در قـرآن طایفه های خیر و صلاح را ذکر کرد پس قـومی را نیکوکـار و قـومی دیگـر را مقربین نامید و از ایشـان صابرون،صـادقون،ذاکرون و محبـون اسـت . و اسـم صـوفی ، تمـامی گروههـا در ایـن اسـمهای ذکـر شـده را شـامل می گردد و اسـم صـوفی در زمـان رسـول خـدا ﷺ نبـود و ایـن اسـم تـا دویست سال از هجرت عربی شناخته شده نبـود ، چـون در زمـان رسـول خدا ﷺ ، اصحاب پیامبر ﷺ افراد را به جهت شرف صحبت پیـامبر خـدا ﷺ

صحابی می نامیدند و اینکه اشاره به صحبت با پیامبر از هــر اشــاره دیگــر بهتر بود. و بعد از گذشتن زمان پیامبرﷺکسی کــه علــم از ایشــان گرفــت، تابعی نامیده شد .

بعد از اینکــه کــه زمــان رســالت و عهــد پیــامبر ﷺ گذشــت،نور مصطفوی ﷺ دور و متواری شد و رأی های مــردم، مختلــف و انحــراف از راه حق بسیارو هرصاحب رأی به رأی خودتنهاشد و جهالت و نادانی بر همه جــا سایه گستراند . و دنیا مزین و گفتگوها زیــاد شــد .گروهــی اعمــال نیــک ، احوال نیک وپسندیده ، راستی درنیت ها ، قوت دردین ،زهــدوپرهیزگاری در دنیارا پیشه خود ساختند و گوشه نشینی و تنهایی را با اقتــدا بــه روش اصحاب صفه غنیمت شمردند در حالی که اسباب ظــاهری را تــرک کــرده و رجوع به رب الارباب نمودند. در نتیجه اعمال نیک آنها سبب احــوال نیــک برای آنان گشت .

و علت نامگذاری ایشان به صوفیه، به خاطر این است کــه آنهــا در صف اول در برابر خداوند ﷻ با بلندی همــت و توجــه قلبــی بــه خداونــد وآگاهی کامل به باطن های خود نسبت به خداوندﷻ هستند. گفتــه شــده است: نامگذاری آنان به صوفی به جهت صفای باطن ایشــان از صــفت هــای مذموم و ناپسند مانند حسد ، خود پسندی ، کبر و خیالات واهی و بدگمانی و غیره است .

و نیز گفته شده است : نامگذاری ایشان به صوفی جهت نســبت بــه صفۀ (ایوان) که مخصوص به فقــرای مهــاجرین در زمــان پیــامبرﷺ بــود ، می باشد چون حال ایشان مانند حال فقرای مهاجر است و به مانند ایشــان مجتمع و مونس و همنشین با یکدیگر بــه خــاطر خداونــد و در راه خداونــد هستند. پس این اسم بین صوفیان ظاهر گشت و به این قوم منسوب شدند و

به این اسم نام نهاده شده اند. پس اسم صوفی، سمت ایشان است وشناخت خداوند، صفت ایشان و عبادت، زیور آلات ایشان و تقواشعار ایشان و حقایق حقیقت، اسرار ایشان می باشد.

حدیث موضوعی آن است که آن حضرت ﷺ به آن تحدث نکرده باشد پس بعضی از متعصبان به جهت الزام خصم ، قولی چند از نزد خود اختراع می نمایند ونسبت آنها را به آن حضرت می کنند بلکه به آن سبب دلیل ایشان قوت پیدا کند و ایشان خبر ندارند که در شأن کسی که بر آن حضرت افترا گوید ونسبت کذب نماید وعید شدید وارد گردیده است.

فِیْ بَابِ اِثْمِ مَنْ کَذَبَ عَلَی النَّبِیِّ قَالَ النَّبِیُّ ﷺ :لَاتَکْذِبُوْاعَلَیَّ ، فَاِنَّهُ مَنْ کَذَبَ عَلَیَّ فَلْیَلِجِ النَّارَ.[1] قَالَ اَنَسٌ: اِنَّهُ لَیَمْنَعُنِیْ اَنْ اُحَدِّثَکُمْ حَدِیْثًا کَثِیْرًا ، اِنَّ النَّبِیَّ ﷺ قَالَ : مَنْ تَعَمَّدَ عَلَیَّ کَذِبًا فَلْیَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ.[2]

---

۱ – حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ الْجَعْدِ،قَالَ لِیْ شُعْبَةُ:قَالَ:اَخْبَرَنِیْ مَنْصُوْرٌ،قَالَ:سَمِعْتُ رِبْعِی بْنُ حَرَاشٍ یَقُولُ: سَمِعْتُ عَلِیًّا یَقُولُ: قَالَ النَّبِیُّ ﷺ:لَاتَکْذِبُوا عَلَیَّ ،...(صَحِیحُ الْبُخَارِیِّ ص۲۱جلد۱جزء۱سطر۱۶)

۲ – حَدَّثَنَا اَبُومَعْمَرٍ ، قَالَ :ثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ عَنْ عَبْدِ الْعَزِیْزِ ، قَالَ اَنَسٌ : اِنَّهُ لَیَمْنَعُنِیْ .... (صَحِیحُ الْبُخَارِیِّ، کِتَابُ الْعِلْمِ ص۲۱ ،جلد ۱ ، سطر ۲۰)

وَ عَنْ عَمْرِو بْنِ دِیْنَارٍ قَالَ : حَدَّثَنِیْ بَعْضُ وُلْدِ صُهَیْبٍ ﷺ اَنَّهُمْ قَالُوْا لِاَبِیْهِمْ : مَالَكَ لَا تُحَدِّثُنَا کَمَا یُحَدِّثُ اَصْحَابُ رَسُوْلِ اللهِ ﷺ ؟ قَالَ : اَمَا اِنِّیْ قَدْ سَمِعْتُ کَمَا سَمِعُوْا ، وَلَکِنْ یَمْنَعُنِیْ مِنَ الْحَدِیْثِ مَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُوْلِ اللهِ ﷺیَقُوْلُ : مَنْ کَذَبَ عَلَیَّ مُتَعَمِّدًا فَلْیَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ الخ. (ع، کر) ص ۵۳ سطر ۷ (جَامِعُ الْاَحَادِیْثِ لِلْمَسَانِیْدِ وَالْمَرَاسِیْلِ، الْجُزْءُ الثَّامِنُ، قِسْمُ الْاَفْعَالِ .

در بیان گناه کسی که به پیامبر ﷺ دروغ بندد (یعنی کلامی را که ایشان نفرموده اندبه ایشان نسبت دهد) پیامبر خدا ﷺ فرمود: «دروغ نبندید برمن چون هر کس بر من دروغ بندد حتما به آتش داخل خواهد شد». انس رضی الله عنه گفت: یقیناً قول نبی اکرم ﷺکه فرمود: «هر کس قصدا و دانسته بر من دروغ بندد برای جایگاه خود از آتش آماده شود.» مرا از روایت کردن حدیث زیاد برای شما باز می دارد.

جواب ثانی آنکه مراد از رقاص آن کسانند که به همراهی آلات ملاهی در میان مجمع فساق و فجار رقص می کنند از جهت جمع حطام دنیای پست مثل نوازندگان سرزمین ما که به همراه طبل خود با اشخاص دیگر از جهال در مجمع فساق وفجار می رقصند. پس شیطان در دبر همین رقاصان نفخ می کند تا که در رقص خود سرگرم شوند ودیگر ایشان فرق رقص واضطراب را ننموده اند. تعریف رقص این است.

قَالَ فِيْ رَدِّالْمُحْتَار: وَالرَّقْصُ التَّمَايُلُ وَالْخَفْضُ وَالرَّفْعُ بحَرَكَاتٍ مَوْزُوْنَةٍ . انْتَهَى قَالَ فِي الطَّرِيْقَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ : الرَّقْصُ وَهُوَ الْحَرْكَةُ الْمَوْزُوْنَةُ ،وَالْاِضْطِرَابُ وَهُوَ الْحَرْكَةُ غَيْرُ الْمُوْزُوْنَةِ .اِنْتَهَى

ازعمرو بن دینار روایت شده است که گفت:یکی از فرزندان صهیب رضی الله عنه به من گفت بدرستیکه ایشان به پدرخود گفتند:«چرابرای ما حدیث نمی گویی، چنانچه اصحاب رسول الله ﷺ حدیث می گویند. گفت: «به تحقیق من حدیث پیامبر را شنیده ام هم چنان که آنان شنیده اند و لکن مرا از روایت حدیث منع می کند آنچه من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود کسی که بر من قصدا دروغ بندد، برای جایگاه خود از جهنم آماده شود.»

در کتاب رد المحتار آمده است تمایل وبالا و پایین پریدن باحرکات برابر و موزون را رقص می گویند. در طریقه محمدیه آمده است، رقص همان حرکت برابرو موزون و اضطراب همان حرکات نامنظم است .

چون تعریف رقص واضطراب را دانستی، پس بدانکه صوفیه نقشبندیه رارقص نیست؛ اضطرابات است اگر چه درعبارت ایشان لفظ رقص ذکر شده است و دیگر این وجد وتواجد صوفیه اگر در این زمانه باشد واگر ماقبل بود ویا بعد ازاین از صوفیان صادق صادر شود، همه نوراست و هدایت است و اثرتوفیق از جانب حق ﷻ بر ایشان است.

كَمَا قَالَ فِى الْحَدِيْقَةِ النَّدِيَّةِ : فَاِنَّ طَرِيْقَ الْوَجْدِ وَالتَّوَاجُدِ الَّذِىْ تَعْمَلُهُ الْفُقَرَاءُ الصَّادِقُوْنَ فِىْ هَذَا الزَّمَانِ وَبَعْدَهُ كَمَا كَانُوْايَعْمَلُوْنَهُ مِنْ قَبْلُ فِى الزَّمَانِ الْمَاضِىْ نُوْرٌ وَهِدَايَةٌ وَاَثَرُ تَوْفِيْق مِنَ اللهِ تَعَالَى وَعِنَايَةٌ . وَرُبَّمَا غَلَبَ الْوَلْوَلَةُ عَلَى اَهْلِ اللهِ تَعَالَى وَالْوَجْدُ حَتَّى يَغِيْبُوْا عَنْ وُجُوْدِهِمْ ، تَبْدُومِنْهُمْ اَحْوَالٌ وَاَفْعَالٌ لَوْ صَدَرَتْ عَنْ اَحَدٍ وَهُوَ مُشَاهِدُ الْفِعْلِ وَالْاِحْسَاس بَيْنَ يَدَيْهِمْ لَحَكَمُوْا عَلَيْهِ اَنَّهُ خَرَجَ عَنْ حَدِّ الْعَقْلِ ، وَاَلْحَقُوْا تِلْكَ الْاَفْعَالَ بِاَحْوَالِ الْمَجَانِيْنِ كَالرَّقْصِ وَالدَّوَرَانِ وَتَخْرِيْقَ الْاَثْوَاب وَهِىَ حَالَةٌ شَرِيْفَةٌ ، عَلَامَةُ صِحَّتِهَا اَنْ تَحْفَظَ عَلَى صَاحِبِهَا اَوْقَاتَ الصَّلَاةِ وَ سَائِرَ الْفَرَائِضِ فَيَرُدُّ عَلَيْهِمْ فِيْهَا عُقُوْلَهُمْ . اِنْتَهَى.

چنانچه در الحدیقة الندیه آمده است: «چون راه و روش وجد وتواجدی که صوفیان صادق در این زمان انجام می دهند وبعد از این زمان هم انجام خواهند داد ، همانگونه که در زمان گذشته نیز انجام می دادند، روشنایی واست واثر توفیق و بخششی از جانب خداوند است و بسیاری از وقتها بر اهل الله تعالی ، سروصدا کردن (بی اختیار سروصدا کردن) و شوق غالب می شود تا اینکه از وجود خود غایب می گردند ، پس از ایشان احوال

و افعالی صادر می گردد که اگر از کسی دیگر صادر گردد در حالی کـه او در مقابل آنان مشاهده کننده افعال و احسـاس باشـد، هرآیینـه بـر او حکـم می کنند که او از حد عقل خارج شده است واین افعال رابه احوال دیوانه هـا ملحق می کنند مانند رقص ، دوران (گردش) و پـاره کـردن لباسـها و ایـن حالت، حالت شریفی است. نشانه درستی آن این اسـت کـه اوقـات نمـاز و فرایض دیگر را بر صاحب آن حفظ کند. (یعنی به جهت وجـد قضـا نشـود) پس وقت ادای فرایض عقل هایشان به خودشان برمی گردد.

قَالَ الْمَنَاوِیُّ (رح) فِیْ طَبَقَاتِ الْاَوْلِیَاءِ : اِنَّهُ قِیْلَ لِلْجُنَیْدِ قُدِّسَ سِرُّهُ : اِنَّ قَوْمًا یَتَوَاجَدُونَ وَیَتَمَایَلُوْنَ . فَقَالَ : دَعُوْ هُمْ مَعَ اللهِ یَفْرَحُوْنَ ، فَاِنَّهُمْ قَوْمٌ قَطَعَتِ الطَّرِیْقُ اَکْبَادَهُمْ ، وَمَزَّقَ النُّصُبُ فُؤَادَهُمْ ، وَضَاقَ ذَرْعًا ، فَلَا حَرَجَ عَلَیْهِمْ اِذَا تَنَفَّسُوْا مُدَاوَاةً لِحَالِهِمْ ، وَلَوْ ذُقْتَ مَذَاقَهُمْ عَذَرْتَهُمْ فِیْ صِیَاحِهِمْ وَ شَقِّ ثِیَابِهِمْ .

مناوی(رح)در طبقات اولیا می نویسد: «بی شک به جنید(رح) گفته شد به یقین قومی از مردم وجد وتواجد می نمایند .پس گفت : ایشـان را بـا خداوندتنها بگذارید خوشـحال باشـندچون آنهـا قـومی هسـتند کـه راه (طریقت) ،جگرهایشان را بریده و سختیها قلبهایشان را پاره پـاره کـرده و طاقتشان تنگ شده است. پس بر آنان گناهی نیست وقتی که برای مـداوا و درمان حالشان آه بکشند. اگر بچشی آنچه را که آنان چشیده اند، آنها را در شیون ها و لباس پاره کردنهایشان معذور خواهی شمرد.»

ودیگر صاحب رد المحتار رقص و وجدصوفیه را بیان نموده وجـایز دانسته و به کسانی که ذم رقص و وجدصوفیه رامی نمودند به وجـه احسـن جواب داده وعبارت رد محتار این است:

قَالَ فِيْ «رَدِّ الْمُحْتَار» تَحْتَ قَوْل «دُرِّ الْمُخْتَار»:«وَمَنْ يَسْتَحِلُّ الـرَّقْصَ» الخ اَلْمُرَادُ بِهِ التَّمَايُلُ وَالْخَفْضُ وَالرَّفْعُ بِحَرَكَاتٍ مَوْزُوْنَةٍ كَمَايَفْعَلُهُ بَعْضُ مَنْ يُنْسَبُ اِلَى التَّصَوُّفِ . وَقَدْ نَقَلَ فِي «الْبَزَازِيَّةِ» عَنِ الْقُرْطُبِيِّ اِجْمَاعَ الْاَ ئِمَّةِ عَلَى حُرْمَةِ هَـذَا الْغِنَاءِ وَضَرْبِ الْقَضِيْبِ وَالرَّقْصِ . قَالَ : وَرَاَيْتُ فَتْوَى شَيْخِ الْاِسْـلَامِ جَلَـالِ الْمِلَّـةِ وَ الـــدِّيْنِ الْكِرْمَـــانِيِّ اَنَّ مُسْـــتَحِلَّ هَـــذَا الـــرَّقْصِ كَـــافِرٌ ، وَ تَمَامُـــهُ فِـــيْ «شَرْحِ الْوَهْبَانِيَّةِ» .

وَنَقَلَ فِيْ «نُوْرِ الْعَـيْنِ» عَـنِ «التَّمْهِيْـدِ» اَنَّـهُ فَاسِـقٌ لَاكَـافِرٌ . ثُـمَّ قَـالَ : التَّحْقِيْقُ الْقَاطِعُ لِلنِّزَاعِ فِيْ اَمْرِ الرَّقْصِ وَالسَّمَاعِ يَسْتَدْعِيْ تَفْصِيْلًا ذَكَرَهُ فِيْ عَوَارِفِ الْمَعَارِفِ وَ اِحْيَاءِ الْعُلُوْمِ ، وَ خُلَاصَةُ مَا اَجَابَ بِهِ الْعَلَّامَةُ النِّحْرِيْـرُ بْـنُ كَمَـالِ بَاشَـا بِقَوْلِهِ : الرُّخْصَةُ فِيْ مَا ذُكِرَ مِنَ الْاَوْضَاعِ عِنْدَ الذِّكْرِ وَالسَّمَاعِ لِلْعَـارِفِيْنَ الصَّـارِفِيْنَ اَوْقَاتَهُمْ اِلَى اَحْسَنِ الْاَعْمَالِ السَّالِكِيْنَ الْمَالِكِيْنَ لِضَبْطِ اَنْفُسِهِمْ عَنْ قَبَائِحِ الْـاَحْوَالِ ، فَهُمْ لَايَسْتَمِعُوْنَ اِلَّا مِنَ اللهِ ، وَلَايَشْتَاقُوْنَ اِلَّا لَهُ ، اِنْ ذَكَـرُوْهُ نَـاحُوْا ، وَ اِنْ شَـكَرُوْهُ بَاحُوْا ، وَاِنْ وَجَدُوْهُ صَاحُوْا ، وَاِنْ شَهِدُوْهُ اسْتَرَاحُوْا ، وَاِنْ سَرَحُوْا فِيْ حَضْـرَةِ قُرْبِـهِ سَاحُوْا ، اِذَا غَلَبَ عَلَيْهِمُ الْوَجْدُ بِغَلَبَاتِهِ ، وَشَرِبُوْا مِنْ مَـوَارِدِ اِرَادَاتِـهِ ، فَمِـنْهُمْ مَـنْ طَرَقَتْهُ طَوَارِقُ الْهَيْبَةِ فَخَرَّ وَذَابَ ، وَمِنْهُمْ مَنْ بَرِقَتْ لَـهُ بَـوَارِقُ اللُّطْـفِ فَتَحَـرَّكَ وَطَابَ ، وَمِنْهُمْ مَنْ طَلَعَ عَلَيْهِ الْحُبُّ مِنْ مَطْلَعِ الْقُرْبِ فَسَكِرَ وَغَابَ ، هَذَا مَـا عَـنَّ لِيْ فِي الْجَوَابِ ، وَاللهُ تَعَالَى اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ.

وَمَنْ يَكُ وَجْدُهُ وَجْدًا صَحِيْحًا
فَلَـمْ يَحْتَجْ اِلَى قَـوْلِ الْمُغَنِّىْ
لَهُ مِـنْ ذَاتِـهِ طَـرَبٌ قَدِيْـمٌ
وَسُكْـرٌ دَائِـمٌ مِـنْ غَيْـرِ دَنٍّ

اِنْتَهَى كَلَامُهُ.

در رد المحتار در شرح این قول درالمختار (و من یستحل الرقص الخ) آمده است: مراد از رقص، مایل شدن و به بالا و پایین پریدن با حرکات منظم است مثل آنچه که بعضی از افرادی که به تصوف منتسب اند انجام می دهند . و به تحقیق در «بزازیه» از قرطبی اجماع امت را بر حرمت این غنا و نی زنی و رقص نقل کرده است گفت: «فتوای شیخ الاسلام کرمانی را دیدم که در آن چنین آمده است : بی شک حلال داننده این رقص کافر است و تمام این سخن در شرح وهبانیه ذکر شده است و در«نور العین» از «تمهید» نقل کرده است که حلال داننده کافر نیست بلکه فاسق است. سپس گفت: تحقیق درمورد نزاع و اختلاف در مسألۀ رقص و سماع احتیاج به تفصیل دارد که در عوارف المعارف و احیاء علوم الدین ذکر کرده اند. و خلاصه آنچه که علامه ماهر، ابن کمال پاشا با آن جواب داده این است:

رخصت در آن چه ذکر شد ازحالات هنگام ذکر و سماع عارفینی که وقتهای خود را به بهترین عملهاصرف می کنند و سیر کنندگانی (سالکین) که اختیار حفظ خود ازاحوال قبیح را دارند در نتیجه آنان جز از الله از دیگری نمی شنوند و جز بر او به دیگری مشتاق و شیفته نمی شوند.

اگر خدا را یاد کنند، نوحه می کنند واگر شکر کنند، مباحات و فخــر کننــد و اگر او را بیابند، صیحه کنند و اگر رب العزت را مشاهده کنند، راحت شوند و اگر در قرب حضرتش سیر کنند وقتی کــه بــر آنهــا وجــد غالــب گــردد، سیاحت کنند و از محلهای ورود اراده هــای خداونــد مــی نوشــند. پــس از آنان کسانی هستند که برایشان چکشهای هیبت خداوند اصابت کرده پــس افتاده و ذوب شده اند و از آنان کسانی اندکه برایشان انوار لطف الهی ظــاهر گشته پس به حرکت درآمده و خوشحال شده اند واز آنان کســانی انــد کــه بر ایشان از طلوع گاه قرب خدایی حب و دوســتی طلــوع کــرده و بیخــود و غایب گشته اند. این آن چیزی است که دربارۂ جواب به ذهن بنده خطــور نمودو خداوند به حقیقت داناتر است .

و هرکسی که وجدش وجد حقیقی و صحیح باشد به قول نغمه خوان احتیاج ندارد:

برای او از ذات خودش شادمانی قدیمی و مستی دائمی بدون خمره شراب می باشد.

فصل نهم
در بیان قول آخوند درویزه ننگهاری
و ملا حسین کشمیری

بعضـــی از علمـــا قـــول آخونـــد درویـــزه ننگهـــاری و مـــلا حســـین کشمیری ـ قدس سرهما ـ را دلیل خود می سازند. واز وجد وتواجد وسماع صوفیان انکار می کنند با آنکه اتفاق جمیع علما ومشایخ است بر اینکه وجد مختلف فیه نیست بلکه متفق علیه وجایز است ودر دونوع اول تواجـد نیـز بر جواز آن اختلاف نیست ودر نوع ثالث تواجد اتفاق علما اسـت بـر عـدم جواز آن از جهت آن که مبنای این نوع ثالـث را ریـاء اسـت (وَ الرِّيَـاءُ نِفَـاقٌ وَالنِّفَاقُ شِرْكٌ)(ریا نفاق است و نفاق کفر) و دلایل وجـد و آیـات و احادیـث و اجماع و مشایخ و انواع تواجد را در فصل جذب ذکر خواهم نمـود و دلایـل اثبات سماع را از آیات و احادیث و اجمـاع و قیـاس درفصـل سـماع بیـان خواهم نمود: ـ ان شاء الله تعالی ـ ودر هر کتابی از فقه واخلاق وباقی کتب که ذم وجد وتواجد وسماع صوفیان را نموده اند، مراد ایشـان همـین نـوع ثالث تواجد است همان سماع که در آن هجو وطعن عیب مسلمان باشد ویا در مجمع فساق وفجّار باشد؛ چنانچه تفصیل آن درفصل سماع بیان خواهـد شد زیرا که اگر همین نوع ثالث تواجد را مراد نکنیـد و همـین سـماع کـه درآن هجو باشد و یا مجمع فساق باشد مراد نکنید، گویا که برجمیع علمای ربانی و کملای صمدانی و علمای محق و فضلای مدقق که بر حلیت و اباحـت

وجدوتواجد و سماع وحکـم کردنـد،انکارنمودیـدو قـول ایشـان را باطـل ساختید. مثل حجه الاسلام امام محمد غزالی که احیـاء العلـوم از مصـنفات اوست و شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین کـه عـوارف المعـارف از مصـنفات اوست ومثل رئیس المشا یخ شیخ ابو الاسحاق کلا بادی کـه کتـاب تعـرف از مصنفات اوست ومثل فاضل نورعی و کامل المعی شـیخ محمـود بـن علـی الکاشانی که ترجمه العوارف از مصنفات اوست ومثل مولـوی عبـد الـرحمن جامی که مقبول جمیع طوایف علما است خصوصا در نـزد علمـای ظـاهر و مثل فخر الدین علی بن الواعظ الکاشفی که کتاب رشحات و آداب الاصحاب از مصنفات اوست و مثل امام ربانی، مجدد الف ثانی، امام شریعت و طریقـت و الحقیقت، قطب المدققین حضرت شیخ احمدفاروقی سرهندی و مثل خاتمة المحقّقین و عمدة ذوی الفضائل من المدققین العلامـة السید محمد بن محمد الحسینی که اتحاف سادة المتقین بشرح احیـاء علـوم الـدین از مصـنفات اوست. ومثل عارف بالله شیخ عبـد الغنـی بـن شـیخ اسـماعیل النابلسـی الدمشقی که کتاب الحدیقـة الندیه از مصنفات اوست ومثل مولوی عبید الله بن مولوی محمد بخش که کتاب استمداد و السماع از مصنفات اوست ومثـل فاضل قمقام محمد امین الشهیر بـابن عابـدین کـه رد محتـار از مصـنفات اوست وباقی علمای قمقام ومشایخ عظام که ذکـر ایشـان در ایـن مختصـر نگنجد .

هرگاهی این چنین علمای معتبر و معتمد بر اباحت و حلیـت وجـد وتواجد وسماع حکم کرده باشند ، پس آن بی انصافان را چه رسد که قـول آخوند در ویزه و ملاحسین ـ قدس سـرهما ـ را مستمسـک خود بســازند و اقوال اینچنین علمای کاملین المتقین را در پس پشت بیندازنـد بـا آنکـه

بنابه فرموده حدیث شریف که (اِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ مِنَ الْاِیْمَـانِ)برآخونـد درویـزه و ملا حسیـن ـ قدس سرهـما ـ گمان نیـک باید کـرد که در کتـب خـود ذم کسانی را نموده باشند که خود را مشابه به صوفیان کرده بودنـد ، مثـل متصوفه جاهل ودر حقیقت از زمره کفار ومبتدعه وملاحده و زنادقـه بودنـد مثل پیر تاریک که در ولایت ننگهار در میان طایفه افغانـان یوسـف زهـی، شهرت استدراجی یافته بود واین نادر است دیگران را بر آن قیـاس نبایـد کرد . قصه اش را آخوند درویزه ـ قدس سره ـ در کتاب فخر الاسلام افغانی خود چنین بیان نموده . «بدان که سبب تالیف این کتاب نیز معلوم بـاد کـه در زمان ما در افغانستان یوسف زهی یک شقی پیدا شده بـود کـه خـودرا گاهی خدا می گفت و گاهی پیغمبر و منکر از بعث بود و در آن ایـام شـهرت تام یافت و نام او بازید و لقب خود را (پیر روشن) کردو فقیر لقـب او راپیـر تاریـک نمـودم .» ایـن چنـد سـخن را در کتـاب خـود بیـان نمـوده ودر آخر کتاب خود می فرماید:

بیان هشتم در ذکر ملحدی که سبب شده است مر تألیف این کتاب را بدان ای فرزند که عبد الله نام شخصی بود در حـدود قنـدهار در موضـع (کانی کرم)در میان افغانان و مردی با علـم وصـلاح از اولاد علمـا وصـلحا بود تا به قضای قدیر، خداوند به او فرزندی داد که او را بازید نـام گذاشـت ، وی را نیز در تحصیل علم گماشت تا به قدر وسع حاصل آورده و در طاعـات و عبـادات جـد و جهـد نمـوده از منهیـات شـریعت متحـرز و مجتنـب حتی الامکان می گشت بعـد از حصـول منبـع از علـم روی بـه سـوداگری می نهاده تا از سمرقند دو اسب آورده به هندوستان برده،چـون در موضـع کلنجر رسیده او را با ملا سلیمان ملحد ملاقات افتاده تـا بعـد از صـحبت و مجالست همدیگری و خیالات و خطرات ناموجه در او مـتمکن سـاخت بـه

حدی که بازید را کافری مطلق و منکر دین حق گردانیده ــ نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنَ الْکُفْرِ ــ دین و ملت الحاد را اظهار ساخته اما چون پدرش با دیانت بوده اورا زخم کاردی زده تا بازید از آنجا گریخته در ننگهار درموضع مهمند در خانه ملک سلطان احمدمقر گرفته مدتی درآنجا تلبیس می نموده اما مردم ننگهاری چون معتقدان اهل سنت و جماعت بودند،نتوانست ایشان رافریفته ازآنجا تودیع نموده درمیشبوری به میان افغانان آمده در میان عزیخیل در قبیله خلیل مقام گرفته وچون افغانان بی علم بودند اکثر به قید تلبیس او در افتادند چه او خود را پیر وپیشوا شهرت داده بود.

القصه این ملحد چون مردم را به خود معتقد می ساخت آن زمان ایشان راخلوت می فرمود و ذکر می داد اما ذکر او نامی از نامهای باری تعالی نبوده بلکه افغانان رابه زبان افغانی یگان یگان سخن موافق طبع او موزون ساخته می داده وبعضی جمله فارسی را به زبان فارسی وهند یان را به زبان هندی وهکذا هشت نوع ذکر را قرار داده بود. چون از هشتم ذکر خود مرید را آگاه می کرده آن زمان می گفت اکنون تو از امر شریعت ونواهی فارغ آمدی زیرا که کار خود را تمام کرده این هنگام هر چیز یابی بخوری از حرام وحلال واتباع خود را امر می کرد که چون جز وجود خدای دیگر در وجود نیست پس حرام وحلال در نزد او چه معنی دارد مگر این که حکم پیر خود را رعایت دارید که من خدای شمایم وهم پیغمبر شمایم واین جاهلان نابکار، گفتار او را معتقد آمدند. پس آن ملحد هم دعوای خدایی می کرد وهم دعوای پیغمبری وبراین مضمون دو مهر کنده والی یومنا هذا اولاد او مهرهای او رانگه داشته ــ نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنَ الْکُفْرِ ــ و آنچه دعوای خدایی کرده نتیجه مهر او این است که سُبْحَانَ الْمَلِكِ

الْبَارِیْ جــدا کــرده عــالم نــوری از نــاری، بازیــد انصــاری و آنچــه دعــوی پیغمبری کرده نتیجه مهر اواین است که بــا زیــد مســکین هَــادِی الْمُضِــلِّیْنَ ـ نَعُوْذُ بِاللهِ مِنْ كُفْرِهٖ ـ.

القصه کیفیت اخبار او به کابل رسید محمد محسن خــان غــازی از آن جا حرکت کرده؛ آن سگ نابکار را بسته برده یک طرف گیسوی او بریده ویک طرف گذاشته تا خجل گردد آن ملحد به تلبیسات بسیار کــه داشــت، تایب شده و او را رها کرده از آنجا گریخته به کوه طوطی درآمــده وراهزنــی وعلما کشی وفقیر آزاری بنیاد کرد به قصد آنکــه دیــن محمــد ی را محــو و نابودخواهم ساخت و دین خود را رواج خواهم داد.ــ نَعُوْذُ بِاللهِ مِــنْ ذَلِــكَ ــــ آخر الامر آن مُلحِد، لشکر جمع کرده به جانــب ننگهــار بــر آمــده و در آن موضع بر او تاخته وبعد از تاخت روی به کوه آورده اما محسن خان غــازی از جلال آباد در پی او حرکت کرده به موضع تولاغه در رسیده ســواران اســلام یکایک حمله کردند تــا شکســت در کفــار پیــدا شــده وجمــاعتی عظــیم رااز ایشان بکشت . این ملحد خودش پیاده گریخته به همراه هشت نفــر بــه کوه بر آمده واز تشنگی هوای گرم بر او اثر کــرده مــریض شــد . از زحمــت آن هوای گرم بمرده وهر هشت نفر دفن کردندش.» این قصــه را بــه ســبیل اختصار در این جا ذکر نمودیم.و اگر توضیح بیشتری در این می خواهی پس باید به کتاب مخزن الاسلام مراجعه کن.

بدان که مقصــد نویســنــده ــ عفــی عنه ــ از ایــراد این قصه در این مختصر از جهت آن است که تا به هر کس از عام وخاص معلــوم گــردد کــه مقصد آخــوند درویزه ــ قــدس ســره ــ در کتــاب ارشــاد الطالبین ومخــزن الاسلام وتذ کرة الا برار والاشرار و باقی مصنفات او ذم متصوفه جاهل اســت

که به کفر والحاد مبتلا اند . مثل پیرتاریک. بلکه بعد از این علمای بی عمـل اقوال ارشاد الطالبین ومخزن الا سلام وغیر آنها را بر سماع و وجـد صـوفیه صافیه که از اهل سنت وجماعت وفرقه ناجیه مـی باشـند ، دلیـل نسـازند وبر غیر مراد آخوند درویزه ــ قدس سره ــ حکم نکنند که خسران ابدی نقد وقت ایشان خواهد شد .

واگرفرضـاً مراد آخـوند درویزه وملا حسیـن ــ قدس سـرهما ــ ذم صوفیه صافیه که از طایفه اهل سنت وجماعت و از فرقه ناجیـه انـد باشـد، مثل که علمای بی عمل می گویند، پس به قول ایشان عمـل نبایـد کـرد از جهت آن که علما فرموده اند که اگر در مسأله ای اختلاف در بین علما وارد گردید ، باید که به قول اکثر که معتمدین باشند، عمل نماییـد.کَمَـا قَـالَ فِـیْ رَدِّالْمُحْتَار :فَاِنِ اخْتَلَفُوْا فِیْ حُکْمٍ یُوْخَذُ بِقَوْلِ الْاَکْثَرِیْنَ ، ثُـمَّ الْـاَکْثَرِیْنَ مِمَّـا یَعْتَمِـدُ عَلَیْهِ الْکَبَائِرُ الْمَعْرُوْفُوْنَ اِنْتَهَی.

همانگونه که در ردالمحتارآمده است : وقتی که علمـا در مسـأله ای اختلاف کردند ، بر حکمی که اکثر علما بر آن باشند عمل می شود درجه بـه درجه در کثرت از علمایی که بر آنها بزرگان معروف دین اعتماد می کننـد . هر گاه در مسأله ای که ما در آن قرار داریم ، اِتِّفاق جَمِیع علمای معتمـدِین که ذکر ایشان گذشت بر حلیت واباحت آن باشد ودو شخص دیگر که نسبت به این علمای معتمد ومعروف کالمعدوم ومنسی است بر خلاف ایشان حکـم کرده باشد ، پس به طریق اولی به قول اکثر ومعتمدین عمل باید نمود ودیگر علما فرموده اند باید که مفتی به حال کسی که فتوی به قول آن مـی نمایـد باخبرباشد فقط معرفت اسم و نسب او کافی نیست بلکه بشناسدکه از کدام طبقه از طبقات فقها ومشایخ اند.



کَمَا قَالَ فِیْ رَدِّالْمُحْتَارِ: لَا بُدَّ لِلْمُفْتِیْ اَنْ یَعْلَمَ حَالَ مَنْ یُفْتِیْ بِقَوْلِهِ ، وَلَایَکْفِیْهِ مَعْرِفَتُه' بِاسْمِهِ وَنَسَبِهِ بَلْ لَا بُدَّ مِنْ مَعْرِفَتِهِ فِی الرِّوَایَةِ وَدَرَجَتِهِ فِی الدِّرَایَةِ وَطَبَقَتِهِ مِنْ طَبَقَاتِ الْفُقَهَاءِ وَالْمَشَائِخِ لِیَکُوْنَ عَلَی بَصِیْرَةٍ فِی التَّمْیِیْزِ بَیْنَ الْقَائِلِیْنَ الْمُتَخَالِفِیْنَ وَقُدْرَةٍ کَافِیَةٍ فِی التَّرْجِیْحِ بَیْنَ الْقَوْلَیْنِ الْمُتَعَارِضَیْنِ انْتَهَی .

چنا نچه صاحب رد المحتار می نویسد: مفتی باید حا ل کسی که به گفتهٔ او فتوی می دهد را بداند. و شناختن اسم ونسب او برایش کافی نیست، بلکه ناچار به شناخت او درروایت ودرجهٔ وی در علوم عقلی و طبقه وی از طبقات فقها و مشایخ است تا آگاهی کافی در تمییز دادن بین گوینده های مخالف و قدرت کا فی در ترجیح دادن بین گفته های متعارضین را دارا باشد. وعلما و مشایخ که وجد وتواجد وسماع را جایز می دانند، هر کدام از ایشان در علم ظاهر وباطن بحر عمیق اند ودر روایت و درایت بی مثل و بی نظیر اند از جهت اختصار شرح حال بعضی ایشان را اجمالا در اینجا بیان می نماییم تا که به هر کس از خاص و عام معلوم گردد که این بزرگواران معتقد جمیع طوایف و مقتدای زمان اند تا که بر قول این معتقدین و اکثریت عمل نمایند وازقول غیر معتمدین و اقلیت اجتناب فرمایند. بدان ای برادر عزیز وافر التمیز که امام محمد ابن محمد الغزالی الطوسی لقب او ما بین جمیع علما ومشایخ (حجة الاسلام**) است و مولوی محمد مظهر مناقب او را درکتاب احیاء العلوم به این طرز بیان نموده :**

وَاعْلَمْ اَنَّ اَجَلَّ الْکُتُبِ فِیْ سُلُوْكِ الْآخِرَةِ وَاَکْمَلَهَا وَاَحْسَنَهَا ضَبْطًا وَاَشْمَلَهَا وَاَرْشَقَهَا عِبَارَةً وَ اَتَمَّهَا اِشَارَةً وَاَعْظَمَهَا شَأْنًا وَاَوْفَاهَا بَیَانًا وَاَعْلَاهَا کَلَامًا وَاَشْرَفَهَا مَنْزِلَةً وَمَقَامًا هُوَ هَذَا الْکِتَابُ الْمُسَمَّی« بِاِحْیَاءِ عُلُوْمِ الدِّیْنِ» وَاَنَّه' لَحَرِیٌّ بِاَنْ یُکْتَبَ بِمَاءِ الذَّهَبِ لَا بِمَاءِ الْعُیُوْنِ بَلْ بِسُوَیْدَاءِ الْقُلُوْبِ اَوْ بِسَوَادِ الْعُیُوْنِ ، وَبَعْدُ

فَمُؤَلِّفُ هَذَا الْكِتَابِ هُوَ الْإِمَامُ حُجَّةُ الْإِسْلَامِ زَيْنُ الدِّيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْغَزَّالِيُّ الطُّوْسِيُّ ، مَنَاقِبُه مَعْرُوْفَةٌ خَارِجَةٌ عَنِ الْحَصْرِ ، وَأَلَّفَ كِتَابَ «اِحْيَاءِ عُلُوْمِ الدِّيْنِ» بِنَيْشَابُوْرَ فِيْ اَلْفِ يَوْمٍ وَخَمْسَةٍ وَعِشْرِيْنَ يَوْمًا ، بَلَغَ الْغَايَةَ فِيْ اِتْقَانِهِ وَ تَحْسِيْنِهِ ، وَكَانَ يَخْتِمُ كُلَّ يَوْمٍ خَتْمَةً ، وَ يَدْعُوْ بِاَثَرِهَا يَقُوْلُ : اللَّهُمَّ ارْفَعْ مَنْ رَفَعَه ، وَضَعْ مَنْ وَضَعَه ، بَلَغَتْ تَصَانِيْفُه اِلَى اَرْبَعِ مِائَةِ مُجَلَّدٍ مِثْلُ تَفْسِيْرِ يَاقُوْتِ التَّأْوِيْلِ اَرْبَعِيْنَ مُجَلَّدَاتٍ ، وَ كِيْمِيَاءِ السَّعَادَةِ ، وَالْبَسِيْطِ ، وَالْوَسِيْطِ ، وَالْوَجِيْزِ ،وَ الْخُلَاصَةِ ، وَالْمُسْتَصْفَى ، وَتَهَافُتِ الْفَلَاسَفَةِ ، وَمَحَكِ النَّظَرِ ،وَمِعْيَارِ الْعِلْمِ ، وَالْمَقَاصِدِ ، وَالْمَظْنُوْنِ بِهِ عَلَى غَيْرِ اَهْلِهِ ، وَالْمَقْصَدِ الْاَسْنَى فِيْ شَرْحِ اَسْمَاءِ اللهِ الْحُسْنَى ، وَجَوَاهِرِ الْقُرْآنِ ، وَمِشْكَوةِ الْاَنْوَارِ ، وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْكُتُبِ .

وَ اِحْيَاءُ عُلُوْمِ الدِّيْنِ وَلَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُ اِلَّا هَذَا الْكِتَابُ لَكَانَ كَافِيًا فِيْ فَضْلِهِ وَحُجَّةً بَيِّنَةً عَلَى تَقَدُّمِهِ ، وُلِدَ ﷺ بِطُوْسَ سَنَةَ خَمْسِيْنَ وَاَرْبَعِ مِائَةٍ ، وَتُوُفِّيَ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ الرَّابِعَ عَشَرَ مِنْ جَمَادِي الْآخِرِ سَنَةَ خَمْسٍ وَ خَمْسِ مِائَةٍ ، وَهُوَ ابْنُ خَمْسٍ وَخَمْسِيْنَ سَنَةً ، رَحِمَهُ اللهُ وَجَعَلَ الْجَنَّةَ مَأْوَاهُ انْتَهَى.

و بدان بدرستی که مهمترین کتابها در سلوک آخرت و کا ملترین و بهترین آنها در جمع آوری علوم آخرت که دارای عباراتی زیبا و اشاراتی کامل و شأنی عظیم و بیانی کافی و کلامی عالی و مقام ومنزلتی والا نسبت به سایر کتب می باشد، این کتاب است که به احیاء علوم الدین نامگذاری شده است و به یقین شایسته است که این کتاب با آب طلا نوشته شود نه به آب چشمه ها. بلکه شایسته است از اعماق دلها نوشته شود ویا با سیاهی چشم ها .اما بعد ، مؤلف این کتاب امام حجةالاسلام زین الدین محمدپسر

محمد غزالی طوسی است که فضایل او معروف واز حصـر وشـمارش بیـرون است وکتاب احیاءالعلوم الدین را در نیشابور درمدت هـزارو بیسـت و پـنج روز،تألیف کرده است.

امام غزالی در کمال و تحسین این کتاب ،آن را به نهایت رساند وهر روز یک بارقرآن کریم را ختم می کرد وبعد از فراغت یافتن از ختم ، چنـین دعا می کرد:(بار خدایا مقام ومنزلت کسی که شأن کتـاب احیـاء را بلنـد و عظیم قرار می دهدبلند کن وکسی که کتاب احیاء راذلیل می کند را خوار و ذلیل بگردان) وتصا نیف او به چهارصد جلد می رسد. مثل تفسـیر یـاقوت التاویل چهل جلد ،کیمیای سعادت، وسیط ، الوجیز، الخلاصة ، المستصـفی ، تهافت الفلاسفه ،محک النظر ، معیار العلم ، المقاصد ، المظنون به علی غیـر اهله ، المقصد الاسنی فی شرح اسماء الله الحسنی ، جواهر القرآن ،مشـکوة الانوارو کتابهای دیگر و احیاء علوم الدین واگر برای او جز این کتـاب نبـود هرآیینه آن در فضیلت وی کافی بود وحجت آشکاری بر پیشوایی وی است

امام غزالی (رح) در طوس سال چهارصدو پنجاه به دنیـا آمـدو روز دوشنبه چهاردهم جمادی الاخر در سال ۵۰۵ در حالی که ۵۵ ساله بود ودار فانی را وداع گفت. خداوند او را رحمت کند و جایگاه او را دربهشـت بـرین قرار دهد.

ودرنفحات الانس مناقب اورا به وجه احسـن بیـان نمـوده ازجهـت طولانی بودن ذکر ننمودیم و درآن مطالعه کنید .وانتساب وی در تصوف بـه شیخ ابا علی فارمدی و شیخ شهاب الدین است لقب او در بین جمیع علمـا، شیخ الشیوخ است ودر نفحات الانس آورده است که امـام یـافعی درالقـاب شیخ شهاب الدین چنین نوشته است استاد زمانـه ، فریـد آوانـه ، مطلـع الانوار ومنبع الاسرار، دلیل الطریقة وترجمان الحقیقة،استاد الشیوخ الاکـابر، الجامع بین علم الباطن والظا هر ، قدوة العارفین، عمـدة السـالکین، العـالم

ربانی شهاب الدین ابوحفص عمر ابن محمد البکری ـ قدس الله تعالی سره ـ از اولادابوبکرصدیق ﷺاست و انتساب وی درتصوف بعم وی شیخ ابوالنجیب سهروردیه است وبه صحبت شیخ عبدالقادر گیلانی رسیده است وحضرت خضر علیه السلام را دریافته است.

شیخ عبدالقادر وی را گفته است (اَنْتَ آخِرُ الْمَشْهُورِیْنَ بِالْعِرَاقِ) وی را تصانیف است چون عوارف المعا رف و رشف النصایح و اعلام التقی و غیرها. عوارف المعارف را در مکه مبارکه تصنیف کرده است هر گاه که بر وی امری مشکل افتادی به خدای تعالی باز گشتی وطواف خانه کردی وطلب توفیق کردی در رفع اشکال ودانستن آنچه حق است. در وقت خود شیخ الشیوخ بغداد بود و ارباب طریقت از بلاد دور و نزدیک استفتای مسایل از وی می کردند ولادت وی در رجب سنه تسعه و ثلاثین و خمس مائه (۵۳۹) بوده است و وفات وی در سنه اثنین وثلاثین وستمائه (۶۳۲). وشیخ ابو اسحاق کلابادی لقب او رئیس المشایخ است بر معتمدیت و منقبت او همین سخن بس است.

قَالَ الْعُلَمَاءُ:وَلَوْ لَا التَّعَرُّفُ لَبَطَلَ التَّصَوُّفُ.[1]علما گفته اند:اگرکتاب تعرف نبود هرآیینه تصّوف باطل می بود. و بر معتمدیت شیخ محمود بن علی الکاشانی عبارت نفحات دلالت می کند چرا که مولوی عبدالرحمان جامی که مقبول جمیع طوائف علما است، عبارات ترجمه العوارف را در کتاب خود آورده است و بر مدعی خود دلیل ساخته پس معلوم شد که شیخ محمود از زمره معتمدان است وشیخ عبدالغنی النابلسی مقبول جمیع علما است وبر

۱- مقدمه شرح التعرف ص۵



معتمدیت او؛ عبارت رد المحتار دلالت می کند چرا که شیخ عبدالغنی ووالد او شیخ اسماعیل هر دو در اجازت نامه فقه داخل اند واز اکابر فقها اند.

كَمَا قَالَ فِيْ رَدِّ الْمُحْتَار فِيْ اَوَّل كِتَابِهِ فِيْ بَحْثِ الْاِجَازَةِ : وَاَرْوٰى بِالْاِجَازَةِ عَنِ الْاَخَوَيْنِ الْمُعَمَّرَيْنِ الشَّيْخِ عَبْدِالْقَادِرِ وَالشَّيْخِ اِبْرَاهِيْمَ حَفِيْدِيِّ سَيِّدِيْ عَبْدُالْغَنِيِّ النَّابْلُسِيُّ شَارِحُ الْمُحْبِيَةِ وَغَيْرِهَا عَنْ جَدِّهِمَا الْمَذْكُوْرِ عَنْ وَالِدِهِ الشَّيْخِ اِسْمَاعِيْلَ شَارِحِ الدُّرَرِوَالْغُرَرِانتهى.

همان گونه که دررد المحتار در اول کتاب در بحث اجازه می گوید : سیراب شد با اجازه نامه گرفتن از دو برادر که عمر طولانی داشتند شیخ عبدالقادر وشیخ ابراهیم (نواده)[1]،آقایم عبدالغنی نابلسی شرح دهنده کتاب محبیهٔ وغیر آن از جد مذکور[2]آن دو و وی از پدرش شیخ اسماعیل شارح کتاب دررو غرر .

ودیگر شیخ عبدالغنی استاد صاحب رد محتار است چرا که در هر موضع از ردمحتار که عبارت شیخ عبد الغنی را ذکر می کند به این نمط به اسم او تلفظ می نماید ؛

قَالَ سَيِّدِيْ وَاُسْتَاذِيْ عَبْدُ الْغَنِيِّ النَّابْلُسِيُّ اِلَخْ.

وشیخ عبدالغنی در علم فقه وغیره مصنفات بسیار داشته است مثل شرح المحبیة **ومطالب الوفیة** **والحدیقة الندیة والتنبیه من النوم فی حکم مواجید القوم وایضاح الدلالة و غیرها ومنقبت ومعتمدیت و شهرت مولوی عبدالرحمان جامی و فخرالدین علی بن حسین الواعظ الکاشفی و امام ربانی مجدد الف ثانی و محمد امین الشهیر به ابن عابدین اظهر من**

۱- هر دو شیخ نوه ی شیخ عبدالغنی بوده اند .

۲- مراد همان شیخ عبدالغنی است که او از پدرش شیخ اسماعیل اجازت گرفته است .

الشمس است که بر هیچ کس از علما وصلحا پوشیده نخواهد بود لهذا از جهت اختصار منقبت ایشان رادر این جا ذکر ننمودیم .

هَکَذَا قَالَ اَبُوْطَالِبٍ الْمَکِّیُّ فِیْ قُوَّةِ الْقُلُوْبِ وَالْاَدْفَوِیُّ فِی الْاِمْتَاعِ وَفِیْ حَیَاةِ الْقُلُوْبِ .

هر گاه از این بیان معلوم شد کسانی که وجد و تواجد وسماع صوفیان را جایز دانسته اند وبر اباحت وحلیت آنها حکم کرده اند ، همه ایشان معتمدین و کاملین اند و از روی تعداد بیشترین اندباید ولازم است که بنا به فرموده قول صاحب ردمختار که قبلا گذشت به قول معتمدین و اکثریت وکسانی که حال ایشان از روی روایت ودرایت واجتهاد بر هر کس معلوم شد عمل نمایند واز قول کسانی که غیر معتمدین هستند واز روی تعدد اقل قلیل اند، پرهیز باید کرد وحالات صوفیه رااانکار نباید نمود تا که از برکات صوفیه محروم نمانی چرا که بزرگان فرموده اند:

اَلْاِنْکَارُ شُوْمٌ ، وَالْمُنْکِرُ مَحْرُوْمٌ .**(انکار کردن شوم است وانکار کننده از برکات آنچه انکار می کند محروم می باشد.)**

علما فرموده اند: وَاَقَلُّ عُقُوْبَةِ مَنْ یُنْکِرُ عَلَی الصُّوْفِیَّةِ اَنَّه' لَایَذُوْقُ مِنْ عُلُوْمِهِمْ وَ حَالَاتِهِمْ شَیْئًا.**کمترین عقوبت کسی که بر صوفیه انکارمی کند این است که از علوم و حالات ایشان چیزی نصیبش نمی گردد(نمی چشد).**

علما فرموده اند: وَاَدْنٰی نَصِیْبٍ مِنْ عِلْمِ الصُّوْفِیَّةِ التَّصْدِیْقُ بِهِ وَتَسْلِیْمُهُ لِاَهْلِهِ ، فَکَذَا الْوَجْدُ وَالسَّمَاعُ اِنْتَهَی.

کمترین نصیب ازعلم صوفیه ،تصدیق کردن به آن و تسلیم شدن بر اهل آن است وکمترین نصیب از وجد وسماع نیز این چنین است .واین حکم آخوند درویزه ننگهاری و ملا حسین کشمیری ــ قدس سرهما ــ که در نامه



و کلام خود برصوفیان نسبت کفر را کرده اند ، مخالف قول علمای اعلام و مشایخ کرام مفهوم می شود ؛ زیرا که علما فرموده اند «باید ولازم است که به تکفیر مسلمان حکم ننمایید و کلام او اگر ظاهر مخالف شرع انور باشد باید که به وجه خوب آن را تاویل نماییداگرچه به روایت ضعیف باشد.»

كَمَا قَالَ فِيْ تَنْوِيْرِ الْاَبْصَارِ : وَلَا يُحْكَمُ بِتَكْفِيْرِ مُسْلِمٍ اَمْكَنَ حَمْلُ كَلَامِهِ عَلَى مَحْمَلٍ حَسَنٍ اَوْ كَانَ فِيْ كُفْرِهِ خِلَافٌ وَلَوْ رِوَايَةً ضَعِيْفَةً ، فَكَذَا الْاِعْتِزَالُ وَالزَّنْدَقَةُ، وَ اَيْضًا قَالَ الْعُلَمَاءُ[1] : اِذَا كَانَ فِي الْمَسْأَلَةِ وُجُوْهٌ تُوْجِبُ الْاِكْفَارَ ، وَ وَجْهٌ وَاحِدٌ يَمْنَعُهُ يَمِيْلُ الْعَالِمُ اِلَى مَا يَمْنَعُهُ ، فَكَذَا الزَّنْدَقَةُ وَ الْاِعْتِزَالُ ، وَ اَيْضًا قَالَ الْعُلَمَاءُ: وَلَا يُسْمَحُ بِمَنْ ظَاهِرُهُ الْاِسْلَامُ اَنْ يُعْطِيَه لِلْكُفَّارِ بِمُجَرَّدِ فَهْمِهِ الْخَطَاءَ مِنْ كَلَامِهِ؛ اِنْتَهَى.

چنا نچه در کتاب تنویرالابصار آمده است:به تکفیر مسلمانی که امکان تاویل نمودن کلامش به وجه نیک وجود داشته باشد یا در کفر آن خلاف باشد حکم نمی شود. اگر چه این خلاف ، روایتی ضعیف هم باشد .هم چنین در نسبت دادن شخصی به معتزله وزندیق باید احتیاط کرد وموارد فوق را رعایت نمود.

همچنین علما گفته اند: «وقتی در مسأله ای چند وجه برای تکفیر باشد وفقط یک وجه بر منع تکفیر باشد ، عالم به وجه منع تکفیر میل کند در مورد زندقیت واعتزال نیز چنین باید عمل نماید. هم چنین علما گفته اند: و اجازه داده نمی شود بر اینکه کسی که به ظاهر مسلمان است به مجرد فهم خطااز کلام وی اورابه کفار ملحق گرداند.

۱- شَرْحُ الدُّرَرِ وَالْحَدِيْقَةُ النَّدِيَّةُ ص۲۰۲ج ۱ اَلبَابُ الثَّانِی

ودر این سخنان صوفیه که بعداز این ذکر می نمایم بـر ایشـان اثـم وارد نمی گردد چه جای آنکه کافر شوند و آخوند درویزه ـ قدس سـره ـ و ملا حسیـن ـ قدس سـره ـ بر عکـس علمـای دین حکـم نموده انـد اگـر مراد ایشان طایفه اهل سنت و جماعت باشد وبر مسلمانان به ادنـی سـخن ایشان که در نزد علمای ظاهر، مخالف معلوم می شد حکم کفر را کرده انـد؛ مسلمانان را از زمره اسلام خارج می نمایند و به اهـل کفـر مـی سـپارند و به کفار می دهند با آنکه انبیا ؑ در میان کفار سعی و اهتمـامی نمودنـد که کافری از کفار به دین اسلام مشرف شود واین علما و علمـای زمانـه مـا سعی می نمایندودلایل ضعیف ومرجوح رادلیـل خـوذ مـی سـازند تـا کـه مسـلمانان راکـافر سـازند نَعُـوْذُ بِـاللهِ مِـنْ ذَلِـكَ مگـر خبرندارندکـه علمـا فرمودند که :

مَنْ قَالَ لِمُؤْمِنٍ اَنْتَ كَافِرٌ وَهُوَ بَرِیْءٌ مِنْهُ يَعُوْدُ الْكُفْرُ اِلَيْهِ ، فَكَـذَا الزَّنْدَقَـةُ وَالْاِعْتِزَالُ .

کسی که برای مومن بگوید ، تو کافری در حالی که آن مومن از گفته وی پاک باشد، کفر به سوی خود او بر می گردد زندقه و اعتزال نیـز چنـین است.از این جا معتمدیت وغیر معتمدیت علما را دریاب فَافْهَمْ وَلَـا تَكُـنْ مِـنَ الْجَاهِلِيْنَ!

فصل دهم

در بیان اقوال آخوند درویزه ــ قدس سره ــ

قول اول این است که « بعضی ازصوفیان این آیت را حجت می سازند.»

قَالَ اللهُ تَعَالَى:﴿فَبَشِّرْعِبَادِ الَّذِيْنَ يَسْتَمِعُوْنَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُوْنَ اَحْسَنَهُ اُولَئِكَ الَّذِيْنَ هَدَاهُمُ اللهُ وَ اُولَئِكَ هُمْ اُولُواالْاَلْبَابِ﴾[1]واین را در باب سماع می آرند اگر اعتقاد بر آن داشته باشند، کافر گردند.

جواب گویم‌که جمیع مفسرین بر آن هستند که مراد از این قول حسن است اگر نثر باشد و اگر نظم باشد ودیگر شیخ الشیوخ در عوارف المعارف این آیت را در بحث سماع آورده است ــ آن شاء الله تعالی ــ در فصل سماع به تفصیل بیان آن ذکر خواهد شد. هر گاه شأن نزول آیت چنین باشد که مفسران گفته اند، پس بر این حجت خود اثم بر صوفیه لازم نمی شود چه جای آنکه کافر گردند ـ نَعُوْذُ بِاللهِ مِنْهُ ـ

قول ثاني آخوند در ویزه ــ قدس سره ــ آن است «که بعضی صوفیه می گویند ما دریاییم شما جامه اید . جامه به دریا رسد پاک گردد و هرگاه که گناه در وجود شما آید اگر روی ما را ببیند پاک می شوید پس هر مریدی که بر این اعتقاد کند ، کافر گردد .»

---

۱ - سوره زمر آیه ۱۸ و ۱۷«به بندگانم مژده بده آن کسانی که به همه سخنان گوش فرا می دهند و از نیکوترین و زیباترین آنها پیروی می کنند، ایشان همان کسانی هستند که خدا هدایتشان بخشیده است و ایشان واقعاً خردمند هستند.»

جواب گویم که اولیاءالله البته مستغرق بحر وحدت اند و مقربان درگاه حضرتند و وارثان صاحب شریعتند وباطن ایشان ، مانند بحر عمیق از انوار حقانی وفیوضات ربانی مواج مالامال است. هر گاه کسی که به این صفت موصوف باشد البته کسی را که باطن او به لوث ریا وحسدوعجب و بغض وحرص وامل وباقی اوصاف مذمومه ملوث وچرکین باشد ، پاک خواهد ساخت و ظرف ملوث او را مطهر خواهد گردانید واو را لا یق قرب بارگاه احدیت خواهد کرد چرا که مجدد الف ثانی ـ قدس سره ـ می فرماید :« پیر است که به قلب وروح خود کناسی باطن مرید را می نماید واو را از اوصاف ذمیمه به اوصاف حمیده مبدل می سازد» مثل جامه ملوث وچرکین که به آب برسد مطهر وپاکیزه می گردد وآن جامه لیاقت آن را می گیرد که مصلّی به همراهی آن جامه ، نماز را ـ که معراج مؤمن است ـ ادا سازد،

تاویل از این سخن ایشان که اگر گناه از شما صادر شود روی ما را ببینید پاک می شوید آن است که مراد از روی یا صورت ظاهر خواهد بود ویا رابطه هر که را که مراد داشته باشند رو است چرا که بزرگان کینونت را همراه اولیاء الله واجب ولازم دانسته اند کینونت صوری باشد ویا معنوی لقوله تعالی:

﴿یَا اَیُّهَاالَّذِیْنَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَ کُوْنُوْا مَعَ الصَّادِقِیْنَ﴾[1].

۱- سوره توبه آیه ۱۱۹«ای کسانی که ایمان آوردیدازخداوند بترسید و همراه صادقین باشید»

وَلَمَّا ذَکَرَ تَعَالَی مَا فَرَجَ بِهِ عَنْ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةِ مِنَ الضَّیْقِ وَالْکَرْبِ مِنْ هِجْرِ الْمُسْلِمِیْنَ اِیَّاهُمْ وَنَحْوَ مِنْ خَمْسِیْنَ لَیْلَةً بِاَیَّامِهَا وَضَاقَتْ عَلَیْهِمْ اَنْفُسُهُمْ ، وَضَاقَتْ عَلَیْهِمُ الْاَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ اَیْ مَعَ سِعَتِهَا فَسَدَتْ عَلَیْهِمُ الْمَسَالِكُ وَالْمَذَاهِبُ فَلَایَهْتَدُوْنَ مَا یَصْنَعُوْنَ ، فَصَبَرُوْا لِاَمْرِاللهِ ،

وَاسْتَكَانُوْا لِاَمْرِاللهِ ، وَثَبَتُوْا حَتَّى فَرَجَ اللهُ عَنْهُمْ بِسَبَبِ صِدْقِهِمْ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ فِيْ تَخَلُّفِهِمْ وَاَنَّه ُكَانَ عَنْ غَيْرِ عُذْرٍ ، فَعُوْقِبُوْا عَلَى ذَلِكَ هَذِهِ الْمُدَّةَ ، ثُمَّ تَابَ اللهُ عَلَيْهِمْ فَكَانَ عَاقِبَةُ صِدْقِهِمْ خَيْرًا لَهُمْ وَتَوْبَةً عَلَيْهِمْ ، وَلِهَذَا قَالَ : «يَاَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَكُوْنُوْا مَعَ الصَّادِقِيْنَ» اَيْ اَصْدِقُوْا وَالْزِمُوا الصِّدْقَ تَكُوْنُوْا مِنْ اَهْلِهِ وَتَنْجُوْا مِنَ الْمَهَالِكِ ، وَيَجْعَلْ لَكُمْ فَرَجًا مِنْ اَمْرِكُمْ وَمَخْرَجًا ، وَقَدْ قَالَ الْاِمَامُ اَحْمَدُ : حَدَّثَنَا اَبُوْ مُعَاوِيَةَ ، حَدَّثَنَا الْاَعْمَشُ عَنْ شَقِيْقٍ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ : عَلَيْكُمْ بِالصِّدْقِ ، فَاِنَّ الصِّدْقَ يَهْدِيْ اِلَى الْبِرِّ ، وَاِنَّ الْبِرَّ يَهْدِيْ اِلَى الْجَنَّةِ ، وَلايَزَالُ الرَّجُلُ يَصْدِقُ وَيَتَحَرَّى الصِّدْقَ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَاللهِ صِدِّيْقًا ، وَاِيَّاكُمْ وَالْكَذِبَ ، فَاِنَّ الْكِذْبَ يَهْدِيْ اِلَى الْفُجُوْرِ ، وَاِنَّ الْفُجُوْرَ يَهْدِيْ اِلَى النَّارِ ، وَلَا يَزَالُ الرَّجُلُ يَكْذِبُ وَيَتَحَرَّى الْكِذْبَ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللهِ كَذَّابًا .اَخْرَجَاهُ فِي الصَّحِيْحَيْنِ. وَقَالَ الشُّعْبَةُ : عَنْ عَمْرِوبْنِ مَرَّةَ سَمِعَ اَبَا عُبَيْدَةَ يُحَدِّثُ عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ مَسْعُودٍ ﷺ اَنَّه ُ قَالَ : الْكِذْبُ لَا يَصْلُحُ مِنْهُ جِدٌّ وَ لَا هَزْلٌ اقْرَءُوا اِنْ شِئْتُمْ.

و زمانی که خدای تعالی ذکر کرد آنچه را که به وسیله آن برای ایــن ســه نفــر، گشایش حاصل نمود از تنگی ومشقت که به سبب ترک کــردن مســلمانان بــرای ایشــان بوجود آمد و چیزی حدودپنجاه شب با روزهایش افزوده شد و نفسهای ایشان بر ایشــان تنگ گردید و نیز زمین با آن فراخی که داشت بر ایشان تنگ گردید . راه چــاره برآنــان بسته شد پس ندانستند که چه کنند . بنابراین برای امر خدا صبر کردند و برای امر خــدا فروتنی نمودند و ثابت ماندندتااینکه خداوند برای ایشان گشایش حاصل نمود به واســطه صدق ایشان به رسول خدا ﷺدر تخلفی که ایشان از جنگ نموده بودند و به درستی کــه بدون عذر بازمانده بودند. پس به این دلیل در این مدت ترک شدند و بدین وسیله مــورد عذاب خداوند قرار گرفتند بعد خداوند دشواری های آنان را آسان گردانید پــس عاقبــت صداقت ایشان خیر وبرکت بر ایشان و آسان شدن دشواری آنان بود. از این جهت فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بترسید و همراه صادقین باشــید» یعنــی راســتگو باشید و راستی را لازمه امر خویش گیرید تا از اهل آن باشید و از مهالک نجات یابیــد و برای شما در کارهایتان گشایش می گرداند و به تحقیق امام احمد گفت : ابو معاویه روایت

قَالَ مِنَ السَّادَاتِ الْكِبَارِ الشَّيْخُ عُبَيْدُ اللهِ الْاَحْرَارُ قُدِّسَ سِرُّهُ : الْكَيْنُونَةُ مَعَ الصَّادِقِيْنَ الْمَأْمُورُفِى كَلَامِرَبِّ الْعَالَمِيْنَ الْكَوْنُ مَعَهُمْ صُوْرَتًاوَمَعْنًا،ثُمَّ فَسَّرَ الْكَيْنُونَةَ الْمَعْنَوِيَّةَ بِالرَّابِطَةِ وَهُوَ عِنْدَ اَهْلِهِ مَشْهُوْرٌ،وَفِىْ كِتَابِ الرُّشَحَاتِ بِالتَّفْصِيْلِ مَسْطُورٌ.

گفت : همراه صادقین بودن که در کلام خداوند عالمیان امـر شـده است یعنی صورتًا ومعنًا همراه آنان بودن است. سپس عبیدالله احرار ــ قدس

کرد که اعمش از شقیق از عبدالله بن مسعودﷺ روایت نمود که گفـت : رسـول خـدا ﷺ فرمود: « شما را به راستی در کارهایتان سفارش می کنم چون راستی به سوی نیکوکـاری و نیکوکاری به سوی بهشت هدایت می کند و همواره شخص بر راستی مداومت می کند و دنبال راستی می رودتا اینکه نزدخداوندصدیق نوشته می شود.و ازدروغ پرهیزکنید چون دروغ ایشان را به سوی فسق وفجور می کشد و فجور به سوی آتش می بـرد و همـواره شخص بر دروغگویی مداومت می کند ودنبال دروغ می رود تا اینکه نزد خداوند، دروغگو نوشته می شود.» (این دو حدیث را درصحیحین روایت نموده است .) و شعبه از عمرو بن مره روایت نمود که او از ابا عبیده شنید که ازعبدالله بن مسعودﷺ روایت مـی کـرد بـه درستی که گفت : هیچ دروغی، چه جدی باشد چه شوخی باشد، انسـان را اصـلاح نمـی کند.اگر می خواهید بخوانید﴿يَا اَيُّهَاالَّذِيْنَ آمَنُوا اتَّقُوااللهَ وَ كُوْنُوْا مَعَ الصَّادِقِيْنَ﴾. هَكَذَا اَقرَأَهَـا، ثُـمَّ قَال : فَهَلْ تَجِدُوْنَ لِاَحَدٍ فِيْهِ رُخْصَةً ؟ وَعَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ عُمَرَ وَفِيْ قَوْلِهِ: (اِتَّقُوااللهَ وَ كُوْنُوْا مَـعَ الصَّـادِقِيْنَ) قَالَ : مَعَ مُحَمَّدٍ ﷺ وَاَصْحَابِهِ . وَقَالَ الضَّحَّاكُ: مَعَ اَبِيْ بَكْرٍ وَعُمَرَ وَاَصْحَابِهِمَا. وَقَالَ الْحَسَنُ الْبَصْـرِيُّ : اِنْ اَرَدْتَ اَنْ تَكُوْنَ مَعَ الصَّادِقِيْنَ فَعَلَيْكَ بِالزُّهْدِ فِى الدُّنْيَا وَالْكَفِّ مِنْ اَهْلِ الْمِلَّةِ. **اینگونـه آن را خوانـد . سپس گفت: «آیا برای کسی در دروغ گفتن رخصتی می یابیدآ» و ازعبدالله بـن عمـرﷺ روایت شده است که در مورد کلام خداوند** « اتَّقُوااللهَ وكُونُوْا مَـعَ الصَّـادِقِيْنَ » **گفـت : همـراه صادقین بودن یعنی همراه محمدﷺ و اصحاب او بودن است . و ضحاک گفت: یعنی همراه ابی بکرﷺ و عمر ﷺ و اصحاب آنها بودن است . حسن بصری گفت : اگر می خواهی همراه صادقین باشی پرهیز گاری را در دنیـا و نگـه داشـتن زبـان خـود را از اهـل حـق لازم گیر.(تفسیر ابن کثیر ص ۴۳۸ جلد ۳ سوره توبه)**

سره ـ معنی همراه صدیقین بودن را به رابطه تفسیر کرد ورابطه نزد اهل رابطه(اهل تصوف) مشهور است ودر کتاب رشحات تفصیلاً بیان شده است .

و آن است که می فرمودنداَلْکَیْنُوْنَةُ مَعَ الصَّادِقِیْنَ را به حسب صورت است وآن آن است که مجالست ومصاحبت را به اهل صدق که اهل الله اند لازم وقت خود کردند تا به سبب دوام صحبت ایشان، باطن وی از انوار صفات اخلاق ایشان منوّر شود.

لِقَوْلِهِ عَلَیْهِ الصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ : اِصْحَبُوْا مَعَ اللهِ ، فَاِنْ لَمْ تُطِیْقُوْا فَاصْحَبُوْا مَعَ مَنْ اَصْحَبَ مَعَ اللهِ.[1] **به فرموده پیامبرﷺ «هم صحبت شوید با خداوندپس اگر قدرت هم صحبت شدن با خداوند را ندارید ، پس هم صحبت شوید همراه کسی که با خداوند هم صحبت می شود.» تفصیل آن در بحث صحبت گذشت چون باطن ایشان به صحبت اهل الله منور گردد ، البته که از گناه خود نادم می شوند وتوبه می کنند چون توبه نمودند از گناه پاک شوند.**

قَالَ النَّبِیُّ ﷺ :اَلتَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ کَمَنْ لَا ذَنْبَ لَه.[2] **پیامبرخداﷺ فرمود: « توبه کننده از گناه مانند کسی است که گناهی براونیست. »**

۱- وَفِی الْقُشَیْرِیَّةِ قَوْلُهُ: اصْحَبُوْا مَعَ اللهِ، فَاِنْ لَمْ تُطِیْقُوْا فَاصْحَبُوْا مَعَ مَنْ اَصْحَبَ مَعَ اللهِ لِتُوصِلَکُمْ بَرَکَاتُ صُحْبَتِهِمْ اِلَی اللهِ. (اَلْبَرِیْقَهُ الْمَحْمُودِیَّةُ فِی شَرحِ الطَّرِیْقَةِ الْمُحَمَّدِیَّةِ ص۹۶ ج۳)**و در قشیریه این چنین گفته: «با خداوند هم صحبت شوید. پس اگر توانایی هم صحبت شدن با خداوند را ندارید ، پس همراه کسانی که با خداوند صحبت می کنند هم صحبت شوید تا به شما برکات صحبت ایشان با خدا برسد.» (الرسالة القشیریه فی علم التصوف ص۱۳۴ الطریقة المحمودیه فی شرح الطریقة المحمودیة ص۹۶ جلد۳)**

۲ -عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ :قَالَ النَّبِیُّ ﷺ : اَلتَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ کَمَنْ لَا ذَنْبَ لَه. رَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ وَ الْبَیْهَقِیُّ فِیْ شُعَبِ الْاِیْمَانِ ، وَ قَالَ : تَفَرَّدَ بِهِ النَّهْرَانِیُّ وَهُوْ مَجْهُوْلٌ ، وَفِیْ شَرْحِ

و دیگر هرگاه کسی که روی اهل الله راببیند خدا در یادش می آید.

كَمَا قَالَ النَّبِیُّ ﷺ : اَلَا اُنَبِّئُكُمْ بِخِيَارِكُمْ ؟ قَالُوْا : بَلَى يَا رَسُوْلَ اللهِ . قَالَ : خِيَارُكُمُ الَّذِيْنَ اِذَا رُؤُوْا ذُكِرَ اللهُ »[1] رَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ .

السُّنَّةِ رُوِیَ مَوْقُوْفًا قَالَ : النَّدَمُ تَوْبَةٌ ، وَالتَّائِبُ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَـهُ (مِشْكَوةُ ص۲۲۴ جلد ۱كِتَابُ الْاَسْمَاءِ فِی الْاِسْتِغْفَارِ وَالتَّوْبَةِ)

از عبدالله بن مسعود ﷺ روایت شده است که گفت رسول الله ﷺ فرمودند: «توبه کننده از گناه مانند کسی است که گناهی بر او نیست.» روایت کرده است ابن ماجه و بیهقی در کتاب شعب الایمان و گفت : این حدیث را فقط نهرانی روایت کرده است در حالی که وی مجهول الهویه است ودر کتاب شرح السنة به صورت موقوف (یعنی سند حدیث را به پیامبر نرسانده)روایت کرده است :پشیمانی از کرده خود ، توبه است وشخص توبه کننده مانند کسی است که گناه نکرده است.

۱ –اَلَا اُنَبِّئُكُمْ بِخِيَارِكُمْ؟ خِيَارُكُمُ الَّذِيْنَ اِذَا رُؤُوْا ذُكِرَ اللهُ . (حم، ه)عَنْ اَسْمَاءَ بِنْتِ يَزِيْدَ رَضِیَ اللهُ عَنْهَا. **از اسماء دختر یزید رضی الله عنها روایت شده است که گفت : رسول خداﷺ فرمودند : آیا خبر ندهم به بهترین شما ؟ الخ(جامع الاحادیث للجامع الصغیر و زوائد والجامع الکبیرص۳۱۳ ج۳ سطر ۱۲ قسم الاقوال الهمزه مع اللام)**

قَالَ النَّبِیُّ ﷺ :خِيَارُ اُمَّتِیَ الَّذِيْنَ اِذَا رُؤُوْا ذُكِرَ اللهُ، وَ شِرَارُ اُمَّتِیَ الْمَشَّاؤُونَ بِالنَّمِيْمِ الْمُفَرِّقُوْنَ بَيْنَ الْاَحِبَّةِ الْبَاغُوْنَ لِلْبَرَاءِ الْعَنَتَ (حم) عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ غَنَمٍ(عاصم) (طب) عَنْ عِبَادَةِ بْنِ الصَّامِتِﷺ (ص۸۷)

رسول اللهﷺ فرمودند: بهترین امت من کسانی هستند که وقتی دیده شوند، خدا را در یاد بیننده افکنند وبدترین امتم سخن چینانی هستند که در بین دوستان به سخن چینی رفت وآمد می کنند و بین دوستان جدایی می افکنند و فساد را برای نیکان می خواهند . (ج۴سطر۱۵ من قسم الاقوال الخاص الا الیاء جامع الاحادیث للجامع الصغیر و زوائده والجامع الکبیر)

همانگونه که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «آیا شما را بـه بهتـرین شـما آگاه نکنم، گفتند: بله آگاه کن یا رسول الله ﷺ گفت : بهترین شـما کسـانی هستند که وقتی دیده شوند خدا به یاد آید.»

چون در دیدن روی اهل الله خدا در یادش آید عذابهای او را نصـب العین خود گر داند، البته که از گناهان خود توبه می کند پـس بـه مضـمون قوله تعالی ﴿اِنَّهُ كَانَ تَوَّابًـا﴾[1] هر گاه توبه او پذیرفته شود البته از گناه پـاک می شود. مراد از اخیار ،اهل الله اند که وجود خود را در جنب وجـود واجـب الوجود نیست و مضمحل گردانیدند وغیر از ذات قدس، چیزی دیگر در نظـر ایشان نمی آید پس این زمان حق در وی متصـرف اسـت چنانچـه بزرگـی می فرماید :

✓ **مصراع:** رفتی ز میان همان خدا ماند خدا

اَلْفَقْرُ اِذَا تَمَّ هُوَ اللهُ . (فقر وقتی که کامل شـود بـه خداونـد رسـیدن است) این است وکینونت به حسب معنی آن است که اراده گذر باطن طریق رابطه ورزد وصحبت راحصر نکند برآن که همیشه به چشم ناظر باشد ، بلکه چنان سازد که صحبت دایمی شود واز صحبت به معنی عبور کند تا همیشه واسطه در نظر باشد. آیات و احادیث و اقوال مشایخ که در اثبات رابطه وارد گردیده در فصل رابطه ذکر خواهد شد ـ ان شاء الله تعالی ـ .

ولفظ﴿كُوْنُوْا مَعَ الصَّادِقِيْنَ﴾[2]ولفظ ﴿ اِصْحَبُوْا مَعَ اللهِ﴾ امـر اسـت اَلْـاَمْرُ لِلْوُجُوْبِ عِنْدَ الْاِمَامِ الْاَعْظَمِ (رح) كَمَا تَقَرَّرَ فِيْ عِلْمِ الْاُصُوْلِ .

---

۱ – سوره نصرآیه۳ «هر آیینه خدا به رحمت رجوع کننده است. یعنـی بسـیار توبه پذیر است »

۲ –سوره توبه آیه ۱۱۹« و با راستگویان باشید.»

(نزد امام اعظم(رح) امر برای واجب نمودن است همانگونــه کــه در علم اصول فقه ثبت شده است.)

هر گاه رؤیت اولیاءالله بر مریدان وغیرهم واجــب گردیــد پــس بــر اولیاءالله لازم است که بنا به فرموده حق ﷻ که ﴿وَاَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَـدِّثْ ﴾[1] برمریدان خود تحدث نمایند تا که راه حق بر ایشان معلوم شــود . پــس در این سخنان صوفیه که غیر از ثواب اثم بر ایشان لازم نمی گردد چــه جــای آنکه کافر گردد ـ نعوذ بالله منه ـ

قول ثالث : آخوند درویزه ـ قدس سره ـــ آن اســت کــه بعضــی از صوفیان می گویند که حور قصــور و باغهــا و درختــان گونــاگون را دیــدیم وپیغمبر وچهار یار وسایر پیغمبران را دیدیم وبعضی گویند که صفات حــق را دیدیم وذات حق را دیدیم واز مهتر موسی در گذشتیم واز مقام محمد ﷺ گذشتیم این جاهلان بدتر از کافراننــد . جــواب گــوییم اینهــا کــه صــوفیه می گویند که حور وقصور وپیغمبران وغیر ذلک را دیدیم ایــن سخنانشــان همه راست است؛ زیرا که این غیب دیدن به سبب علم مکاشفه می باشــد و علم مکاشفه بر حق است. چنانچه درکتب اخلاق ثابت اســت مثــل احیــاء العلوم وحدیقة الندیه وعین العلم وغیر ذلک.

قَالَ فِيْ اِحْيَاءِ الْعُلُوْمِ: الْعِلْمُ عِلْمَانِ ؛ عِلْمُ الْمُكَاشَفَةِ وَعِلْمُ الْمُعَامَلَـةِ ، فَاَمَّـا عِلْمُ الْمُكَاشَفَةِ هُوَ عِلْمُ الْبَاطِنِ وَذلِكَ غَايَةُ الْعُلُوْمِ . قَالَ بَعْضُ الْعَارِفِيْنَ : مَنْ لَمْ يَكُنْ

---

۱ - سوره ضحی آیه ۱۱ «واما به نعمت پرور دگار خود خبر ده»

لَه ' نَصِیْبٌ مِنْ هَذَا الْعِلْمِ یُخَافُ عَلَیْهِ سُوْءُ الْخَاتِمَةِ، وَاَدْنَی نَصِیْبٍ مِنْهُ التَّصْدِیْقُ بِـهِ وَتَسْلِیْمُهُ لِاَهْلِهِ .انتهی[۱]

در **احیاء العلوم** آورده که **علم دو نوع** است: **علـم مکـا شـفه و علـم معامله**.

اما علم مکاشفه وآن علم باطن است واین غایت علوم است . یکی از عارفین گفت: «کسی که از این علم برای او نصیبی نباشد، از عاقبـت بـد او می ترسم یعنی از بی ایمان رفتنش و کمترین نصیب از این علم تصدیق بـه آن وتسلیم شدن به اهل آن علم است.» و درعین العلـم گفـت: «امـا علـم مکاشفه، نوری است که در قلب ظاهر مـی گـردد پـس بوسـیله آن غیـب

---

۱ – حَدَّثَنَا سُلَیْمَانُ بْنُ اَحْمَدَ ثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ اِسْحَاقَ ، ثَنَا اِبْرَاهِیْمُ بْنُ الْمُعْتَمِرِ ، ثَنَا حَاتَمُ بْنُ عِبَادٍ، ثَنَا یَحْیَی بْنُ قَیْسِ الْکَنْدِیُّ عَنْ اَبِیْ حَازِم،عَنْ سَهْلِ بْن سَعْدٍ ، قَالَ :قَـالَ رَسُـوْلُ اللهِ ﷺ: نِیَّةُ الْمُؤْمِنِ خَیْرٌ مِنْ عَمَلِهِ ، وَعَمَلُ الْمُنَافِقِ خَیْرٌ مِنْ نِیَّتِهِ ، وَکُـلٌّ یَعْمَـلُ عَلَـی نِیَّتِـهِ ، فَـاِذَا عَمِـلَ الْمُؤْمِنُ عَمَلًا کَانَ فِی قَلْبِهِ نُوْرٌ . هَذَا حَدِیْثٌ غَرِیْبٌ مِنْ حَدِیْثِ اَبِیْ حَازِمٍ وَ سَهْلٍ ، لَمْ نَکْتُبْهُ اِلَّامِنْ هَذَا الْوَجْهِ. (حیلةالاولیاء و طبقات الاصفیاءص۲۵۵ سلمة بـن دینـار ۲۴۰ اذا دخـل النـور فی القلـب انشرح ـ کثیر ۳:۳۲۸ ـ بغوی ۷۳:۶ طبری ۲۱:۸ منثور۵:۳۲۵ اتحاف ۷ : ۲۵۸ ضعیفه ۹۶۵ موضوعه اطراف الحدیث النبی شریف ص ۳۰۴ جلد ۱ اذا دخل.)

سلیمان بن احمد از حسین بن اسحاق و وی از ابراهیم بن معتمر و او از حاتم بن عباد از یحیی بن قیس کندی از ابی حازم از سهل بن سعد ﷺ روایت کرد که رسول الله ﷺ فرمود: « نیت مؤمن، بهتر ازعمل او ، وعمل منافق بهتر از نیت او است و هر کس مطـابق نیت خود عمل می کند پس آن زمانی که مؤمن کاری را انجام دهد در قلب او نور آن عمل می باشد.» این حدیث در مرتبه غریب است از حدیث ابی حازم و سهل می باشد کـه مـا آن را جز به این جهت ننوشتیم.

مشاهده می گردد و آن متحقق است.» حدیثی مروی است که زمانی که نور در قلب داخل شود قلب باز و گشاده می گردد یعنی غیب را می بیند .

و دیگر این غیب دیدن ایشان کرامت است زیرا که دیدن این اشیاء به بصر تعلق دارد چون کسی به بصیرت خود بیند ، این خرق عادت است و خرق عادت، کرامت است وکرامت اولیا حق است . چنانچه در کتب عقاید ثابت است مثل ابو المنتهی وعلی القاری وشرح عقاید وخیالی وغیر ذلک حتی که در قصیده امالی ثابت است

✓ **شعر:**

كَرَامَاتُ الْوَلِيِّ بِدَارِ دُنْيَا لَهَا كَوْنٌ فَهُمْ اَهْلُ النَّوَالِي

کرامتهای اولیا در زندگی دنیا حق است و وجود خارجی دارد بنابراین آنان اهل احترام اند. و دیگر کرامات اولیاء الله به آیات ثابت گردیده است.

كَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَى: ﴿ كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ اَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللهِ﴾[1]

۱- سوره آل عمران آیه ۳۷ «كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا **»هرگاه که در آمدی بر مریم «**زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ **» زکریا به غرفه که مریم آنجا می بود«** وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا **» می یافت نزدیک او روزی که آن میوه تابستان بود در میان زمستان و محصول زمستان در فصل تابستان زکریا که چند نوبت این صورت معاینه دید ـ (تفسیر حسینی ص ۱۱۴)**

وَقَالَ الْحَافِظُ اَبُوْيَعْلَى : حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ زَنْجَلَةَ ، حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ صَالِحٍ ، حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ لَهِيْعَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ ، عَنْ جَابِرٍ: اَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ اَقَامَ اَيَّامًا لَمْ يَطْعَمْ طَعَامًا حَتَّى شَقَّ ذَلِكَ عَلَيْهِ ، فَطَافَ فِيْ مَنَازِلِ اَزْوَاجِهِ فَلَمْ يَجِدْ عِنْدَ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ شَيْئًا . فَأَتَى فَاطِمَةَ ، فَقَالَ : يَا بُنَيَّةِ هَلْ عِنْدَكِ شَيْءٌ آكُلُهُ ؟ فَاِنِّيْ جَائِعٌ ! قَالَتْ : لَا وَاللهِ بِاَبِيْ اَنْتَ وَاُمِّيْ ، فَلَمَّا خَرَجَ مِنْ

عِنْدِهَا بَعَثَتْ اِلَيْهَا جَارَةٌ لَهَا بِرَغِيْفَيْنِ وَ قِطْعَةِ لَحْمٍ ، فَاَخَذَتْهُ مِنْهَا ، فَوَضَعَتْهُ فِى جَفْنَةٍ لَهَا ، وَقَالَتْ : وَاللهِ لَأُوْثِرَنَّ بِهٰذَا رَسُوْلَ اللهِ ﷺ عَلَى نَفْسِى وَمَنْ عِنْدِىْ ، وَكَانُوْا جَمِيْعًا مُحْتَاجِيْنَ اِلَى شُبْعَةِ طَعَامٍ ، فَبَعَثَتْ حَسَنًا اَوْ حُسَيْنًا اِلَى رَسُوْلِ اللهِ ﷺ ، فَرَجَعَ اِلَيْهَا فَقَالَتْ : بِاَبِىْ اَنْتَ وَاُمِّىْ قَدْ اَتَى اللهُ بِشَىْءٍ ، فَخَبَأْتُه لَكَ . قَالَ : هَلُمِّىْ يَا بُنَيَّةِ . قَالَتْ : فَاَتَيْتُهُ بِالْجَفْنَةِ ، فَكَشَفْتُ عَنْهَا ، فَاِذَا هِىَ مَمْلُوءَةٌ خُبْزًا وَلَحْمًا ، فَلَمَّا نَظَرْتُ بُهِتُّ ، وَعَرَفْتُ اَنَّهَا بَرَكَةٌ مِنَ اللهِ ، فَحَمَدْتُ اللهَ ، وَصَلَّيْتُ عَلَى نَبِيِّهِ ، وَقَدَّمْتُهُ اِلَى رَسُوْلِ اللهِ ﷺ فَلَمَّا رَآهُ حَمِدَ اللهَ ، وَقَالَ : مِنْ اَيْنَ لَكِ هٰذَا يَا بُنَيَّةِ؟ قَالَتْ : يَا اَبَتِ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللهِ ، اِنَّ اللهَ يَرْزُقُ مَنْ يَّشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ.

و حافظ ابویعلی گفت بیان کرد برای ما سهل پسرزنجله ، بیان کرد برای ما عبدالله پسر صالح ، بیان کرد برای ما عبدالله پسر لهیعه از محمد پسر منکدر از جابر رضی الله عنه بدرستی که رسول الله ﷺ چند روزی را بدون طعام سپری نمود.تا اینکه این وضع بر او سخت آمد. پس به منازل همسران خویش رفت و در نزد هیچ یک چیزی نیافت. نزد فاطمه (رضی الله عنها)آمد وفرمود: «ای دخترم آیا در نزدتوچیزی است که بخورم چون من گرسنه ام؟» گفت: « نه قسم به خدا ــ پدر و مادرم فدای تو باد ــ » پس وقتی که رسول خدا از نزد فاطمه خارج شد . همسایه فاطمه ــ رضی الله عنها ــ به وی دو قرص نان وتکه گوشتی فرستاد . حضرت فاطمه از وی گرفت و آن را در کاسه ای که داشت پنهان کرد و پیش خود گفت :« به خدا قسم رسول خدا را برای خوردن این طعام بر خود و اهلم ترجیح خواهم داد .» در حالی که تمام آنها بر یک وعده غذا محتاج بودند. پس حسن یا حسین را به سوی رسول خدا ﷺ فرستاد و رسول خدا به سوی وی بر گشت. فاطمه ــ رضی الله عنها ــ گفت: «پدر و مادرم فدای تو باد ! به تحقیق خداوند چیزی به من داد که من آن را برای شما پنهان نمودم » رسول خدا ﷺ فرمودند: « دخترم آن را نزد من بیاور» . پس آن را به همراه کا سه آوردم وکاسه را باز کردم ناگهان دیدم که پر از نان وگوشت است . و قتی نگاه کردم ، بهت زده شدم و شناختم به یقین آن برکت از جانب خداوند است. پس خداوند را حمد گفتم و بر پیامبر او درود فرستادم و آن را به پیامبر خدا ﷺ تقدیم نمودم . پس وقتی که آن را دید خداوند بلند مرتبه را حمد گفت و فرمود: «دخترم این برای تو از

هَذَا وَرَدَ فِيْ قِصَّةِ مَرْيَمَ عِنْدَ وِلَادَةِ عِيْسَى عليه السلام ، وَكَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَى : ﴿ اَنَا آتِيْكَ بِهِ قَبْلَ اَنْ يَّرْتَدَّ اِلَيْكَ طَرْفُكَ ﴾ [1] هَذَا وَرَدَ فِي قِصَّةِ آصَفَ بْنِ بَرْخِيَا ، وَاِتْيَانِهِ بِعَرْشِ بِلْقَيْسَ.

کجا می باشد؟» گفت: « ای پدرم این از نزد خداوند است. همانا خداوند به کسی که بخواهد بدون حساب رزق می دهد. »

۱- ﴿قَالَ الَّذِيْ عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ اَنَا آتِيْكَ بِهِ قَبْلَ اَنْ يَّرْتَدَّ اِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّيْ﴾ **سوره نمل آیه ۴۰« و شخصی که نزد او علمی از کتاب الهی بود گفت : من آن را قبل از یک چشم بر هم زدن نزد تو می آورم . پس چون سلیمان آن را قرار گرفته نزد خویش دید ، گفت این خارق عادت از فضل پروردگار من است».**«قَالَ الَّذِيْ عِنْدَهُ»**گفت آن کسی که نزدیک او بود**«عِلْمٌ»**دانشی** «مِنَ الْكِتَابِ» **از کتب منزله یعنی کتب الهی خوانده بود اسم اعظم دانسته آن کس خضر بود یا ضبیه که ابو القبیله است . ودر تیسیر آورده که بنو ضبیه این ادعا دارند که من عنده علم الکتاب پدر ماست و گفته اند حضرت سلیمان عليه السلام بود یامردی مستجاب الدعوات که او را ایلخا گفتندی یا ذالنون یا اطوح یا ملکی که مؤید سلیمان بوده یا ملکی که دفتر مقادیر به دست اوست یا جبرئیل وبرآن تقدیر که یکی از ملایکه باشد. مراد از کتاب، لوح محفوظ است واشهر آن است آصف بن برخیا که وزیر سلیمان بوده است گفت** «اَنَا آتِيْكَ بِهِ» **من بیارم تخت بلقیس را به تو** «قَبْلَ اَنْ يَّرْتَدَّ» **پیش از آنکه باز گردد**«اِلَيْكَ» **به سوی تو** «طَرْفُكَ» **چشم تو یعنی چون در چیزی نگری تا چشم از آن برداری من تخت را حاضر گردانم. سلیمان عليه السلام اورا دستوری داده به سجده در افتاد وگفت** «يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ » **به عبرانی** « اهیااشراهیاً»**باشد وبه قول بعضی گفت** «يَا ذَاالْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ » **وبرهر تقدیر چون دعا کرد، تخت بلقیس در موضع خود به زمین فرو رفت وبه یک طرفه العین پیش تخت سلیمان از زمین بر آمد . ودر وسیط فرموده که حق سبحانه آنجا او را عدم کردونزد سلیمانعليه السلامایجاد فرمود** «فَلَمَّارَآهُ» **پس آن هنگامی که سلیمان دید آن تخت** « مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ» **قرار گرفته نزد او**

(هر گاه زکریا بر مریم در مسجد داخل می شد ، نزد او روزی را می یافت ، گفت : ای مریم این برایت از کجا آمده است ؟ مریم گفت که از طرف خداوند) این در قصه مریم هنگام ولادت عیسی عليه السلام حکایت شده

«قَالَ هَذَا» گفت سلیمان که این کرامت «مِنْ فَضْلِ رَبِّی» از فضل پروردگار من است. (تفسیر حسینی ص۸۵۰)

(آتِيْكَ بِهِ قَبْلَ اَنْ تَقُوْمَ مِنْ مَقَامِكَ) قَالَ ابْنُ عَبَّاس رضي الله عنه : يَعْنِی قَبْلَ اَنْ تَقُوْمَ مِنْ مَجْلِسِكَ . وَقَالَ مُجَاهِدٌ : مَقْعَدِكَ . وَقَالَ السُّدِیُّ وَغَيْرُهُ : كَانَ يَجْلِسُ لِلنَّاسِ لِلْقَضَاءِ وَالْحُكُوْمَاتِ وَالطَّعَامِ مِنْ اَوَّلِ النَّهَارِ اِلَى اَنْ تَزُوْلَ الشَّمْسُ .(وَاِنِّیْ عَلَيْهِ لَقَوِیٌّ اَمِيْنٌ) قَالَ ابْنُ عَبَّاس : اَیْ قَوِیٌّ عَلَى حَمْلِهِ اَمِيْنٌ عَلَى مَا فِيْهِ مِنَ الْجَوْهَرِ . فَقَالَ سُلَيْمَانُ ـ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ ـ : أُرِيْدُ اَعْجَلَ مِنْ ذَلِكَ، وَمِنْ هَهُنَا يَظْهَرُ اَنَّ سُلَيْمَانَ اَرَادَ بِاِحْضَارِ هَذَا السَّرِيْرِ اِظْهَارَ عَظَمَةِ مَا وَهَبَ اللهُ لَهُ مِنَ الْمُلْكِ ، وَمَا سَخَّرَ لَهُ مِنَ الْجُنُوْدِ الَّذِیْ لَمْ يُعْطِهِ اَحَدًا قَبْلَهُ ، وَلَا يَكُوْنُ لِاَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ ، وَلِيَتَّخِذَ ذَلِكَ حُجَّةً عَلَى نُبُوَّتِهِ عِنْدَ بِلْقَيْسَ وَ قَوْمِهَا لِاَنَّ هَذَا خَارِقٌ عَظِيْمٌ اَنْ يَأْتِیَ بِعَرْشِهَا كَمَا هُوَ مِنْ بِلَادِهَا قَبْلَ اَنْ يَقْدِمُوْا عَلَيْهِ هَذَا وَقَدْ حَجَبَتْهُ بِالْاَغْلَاقِ وَالْاَقْفَالِ وَالْحَفَظَةِ.

ابن عباس رضي الله عنه گفت: «یعنی پیش از اینکه از جایگاه خود بلند شوی» و مجاهد گفت: « مقعد تو» و سدی و غیر او گفتند: « سلیمان عليه السلام برای داوری و حکم کردن و طعام خوردن از اول روز تا وقت ظهربا مردم می نشست.» جنی گفت: «من بر آوردن تخت توانایم وامانت دار می باشم.» ابن عباس رضي الله عنه گفت: « یعنی قوی بر حمل آن وامین بر آنچه در آن از جواهرات می باشد» پس سلیمان عليه السلام گفت: « زودتر از آن می خواهم»، و از این جا ظاهر می شود که سلیمان می خواست با حاضر نمودن این تخت ، عظمت پادشاهی که خداوند به او بخشیده است و لشکریانی که برایش مسخر کرده و بر کسی قبل از وی نداده وبرای کسی بعد از او نیز نخواهد بود، ظاهر سازد وخواست نزد بلقیس وقومش آن را بر پیغمبریش حجت گیرد. چون آوردن تخت بلقیس ، درست همانگونه که در مملکت خودش بوده ، قبل ازآمدن آنها نزد او کار خارق العاده و بسیار بزرگی است وحال آنکه بلقیس تخت خود را با بستن وقفل کردن ونگهبانان مخفی کرده بود.

است و همانگونه که خداوند متعال با حکایت از آصف فرموده است : (من تخت را قبل از یک چشم بر هم زدن نزد تو می آورم) این در قصه آصف ابن برخیا و آوردن تخت بلقیس حکایت شده است .

بقیه آیات واحادیث را ذکر ننمودیم از جهت طولانی شدن وایـن سخن ایشان که صوفیه می گویند: « ما صفات حق را دیدیم و ما ذات حق را دیدیم» جواب گویم که این سخن صوفیه راست است چرا که بر صوفیه فیض اسما و صفات که منشأ آن دایره ولایت کبری است وارد می گردد. بعضی رامتخیل خواهدشد که همین عین اسماء وصفات است از غلبه محبت فرق فیض و فایض فیض را نمی توانند کرد وبر همین قیاس است این قول ایشان که ما ذات حق را دیدیم ویامرادازدیدن ایشان ذات حق رارؤیت قلبی وازبصیرت خواهدبودچنان چه رؤیت قلبی درنزدعلما متحقق است.

كَمَا قَالَ فِی الْحَدِیْقَةِ : وَجَمِیْعُ مَا وَقَعَ فِی كَلَامِ الصُّوْفِیَّةِ مِنْ اِثْبَاتِ رُؤْیَةِ اللهِ تَعَالَی فِی الدُّنْیَا مُرَادُهُمْ بِهِ الرُّؤْیَةُ الْقَلْبِیَّةُ ، وَهِیَ الشُّهُوْدُ لِلتَّجَلِّی الْاِلَهِیِّ مِنْ قَبِیْلِ قَوْلِهِ ﷺ فِی مَقَامِ الْاِحْسَانِ : اَنْ تَعْبُدَ اللهَ كَاَنَّكَ تَرَاهُ، فَاِنْ لَّمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَاِنَّه یَرَاكَ[1] . وَمِنْهُ قَالَ الصِّدِّیْقُ ﷺ : مَارَأَیْتُ شَیْئًا اِلَّا وَرَأَیْتُ اللهَ قَبْلَه. وَقَوْلُ السَّیِّدِ عُمَرَ ﷺ :مَارَأَیْتُ شَیْئًااِلَّاوَرَأَیْتُ اللهَ بَعْدَهُ.وَقَالَ عُثْمَانُ ﷺ:مَا رَأَیْتُ شَیْئًا اِلَّا وَرَأَیْتَ اللهَ مَعَه.وَقَالَ عَلِیٌّ ﷺ: اِنَّا لَا نَعْبُدُ رَبًّا لَم نَرَهُ.فَكُلُّ مَنْ قَالَ مِنَ الصُّوْفِیَّةِ : رَأَیْتُ

١- قَالَ : مَا الْاِحْسَانُ ؟ قَالَ : اَنْ تَعْبُدَ اللهَ كَاَنَّكَ تَرَاهُ ، فَاِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَاِنَّه یَرَاكَ .الخ.
(صحیح البخاری ص١٥ـ-ج١) بَابُ سُؤَالِ جِبْرَئِیْلَ النَّبِیَّ ﷺ وَعَنِ الْاِیْمَانِ وَالْاِسْلَامِ وَالْاِحْسَانِ وَالسَّاعَةِ وَبَیَانُ النَّبِیِّ ﷺ. كتاب الایمان الناشران مكتبه النهضة الحدیثة مكة المكرمة
گفت:«احسان چیست؟» گفت: « این که عبادت کنی خداوند را گویا که تو او را می بینی پس اگر او را نمی بینی به درستی که او تو را می بیند.»

اللهَ تَعَـالَى ، وَاِنِّـیْ اَرَی اللهَ مُـرَادُهُ شُـهُوْدُ اللهِ بِعَـیْنِ الْبَصِـیْرَةِ لَارُؤْیَتُـهُ سُـبْحَانَهُ بِالْبَصَرِحَتَّی لَوْ لَمْ یَکُنْ اَرَادَذَلِكَ یَجبُ عَلَی السَّامِعِ اَنْ یَحْمِلَ کَلَامَهُ عَلَی اِرَادَةِ ذَلِكَ لِئَلَّایُسِـیْءَ الظَّـنَّ بِالْمُسْـلِمِ مَتَـی اَمْکَـنَ حَمْـلُ کَلَامِـهِ عَلَـی مَحْمِـلٍ حَسَـنٍ مَـا لَمْ یَصْرَحْ ،فَیَقُوْلُ :رَأَیْتُ اللهَ بَعَیْنِیَ الَّتِیْ فِی وَجْهِیْ، فَـیُحْکَمُ حِیْنَئِـذٍ عَلَیْـهِ بِالْجَهْـلِ وَعَدَمِ مَعْرِفَةِ اللهِ تَعَالَی.

چنانچه درکتاب حدیقه گفت : و تمامی آنچه درکلام صو فیه از اثبات رؤیت خداوند بلند مرتبه در دنیا واقع است مراد ایشان به آن دیـدن قلبـی است و آن شهود برای تجلّی الهی است (از قبیل قول رسول اکرم ﷺکه در مقام احسان می فرماید: «احسان آن است که خدا را عبادت کنی گویا که او را می بینی واگر نمی بینی بدانی که یقینا او تورا می بینـد» واز جملـه ایـن است قول ابی بکر صدیقرضی الله عنهکه می فرماید : « هیچ چیـزی را ندیـدم مگـر اینکه خداوند را قبل از آن دیدم» وقـول سـیدنا عمـررضی الله عنه «هرگزچیـزی را ندیدم مگر خداوند را بعد آن دیدم» و حضرت عثمانرضی الله عنه گفت:«هرگز چیزی را ندیدم مگر اینکه خداوند را به همراه آن دیدم» و حضرت علی رضی الله عنهگفـت: «ما عبادت نمی کنیم خدایی را که ندیدیم »

پس هرکس از صوفیه گفت خداوند بلند مرتبه را دیـدم و بدرسـتی که من خداوند را می بینم مراد او شـهود او بـه چشـم بصیرت(چشـم دل) می باشد نه به چشم سر .حتی اگرگوینده چنین چیزی را هـم اراده نکـرده باشد بر شنونده واجب می شود که کلام وی رابر اراده این معنی حمل کند تا اینکه به مسلمان تا وقتی که امکان حمل کلام او بـر محمـل حسـن اسـت بدگمان نشود تا وقتی که صراحتًا نگوید خداوند را با چشمی که در صـورتم است دیدم،پس اگرصراحتًاچنین گفت بـه جهالـت وخدانشناسـی اوحکـم

می شود.)ویا این قول ایشان بر حذف مضاف است یعنی فیض صفات وفیض ذات را دیدیم به علم مشا هده وبر ایشان فیض ا سما وصفات ازذات وارد می گردد، چرا که منشأ فیض اسما وصفات دایره ولایت کبری است بلکه فیض شیون واعتباراتی که منشأ ایشان ولایت علیا است برایشان وارد می گردد.

ومراد از دیدن ذات حق، ورود فیض به ذات بحت است بر ایشا ن که منشأ ورود آن کمالات نبوت و رسالت واولوالعزم است. (اِلَی اَنْ یَتَرَقَّی اِلَی دَائِرَةِ لَاتَعَیُّنَ) **نه آنکه مراد صوفیه رؤیت صفات وذات حق است به بصر. زیرا که رؤیت دردنیا متصور نیست اگر چه جایز است حق ﷻ در جواب موسی علیه السلام فرمود که** ﴿لَنْ تَرَانِیْ﴾[1] **ودیگر چون، بیچون را نمی تواند دریافت بی چون باید که بیچون را دریابد.** ﴿ لَا تُدْرِکُهُ الْاَبْصَارُ وَهُوَ یُدْرِکُ الْاَبْصَارَ ﴾[2]**و**

۱- ﴿ قَالَ لَنْ تَرَانِیْ وَلَکِنِ انْظُرْ اِلَی الْجَبَلِ فَاِنِ اسْتَقَرَّ مَکَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِیْ فَلَمَّا تَجَلَّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَکًّا وَّ خَرَّ مُوْسَی صَعِقًا﴾ **سوره اعراف آیه ۱۴۳ «خداوند فرمود هرگز مرا نخواهی دید ولیکن به سوی کوه نظرکن پس اگر به جای خود قرار گیرد آنگاه مرا خواهی دید پس وقتی که پروردگار او برآن کوه ظهور کرد آن کوه را بر زمین هموار ساخت و موسی بیهوش بر زمین افتاد»**

۲ -﴿لَا تُدْرِکُهُ الْاَبْصَارُ وَهُوَ یُدْرِکُ الْاَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِیْفُ الْخَبِیْرُ﴾**سوره انعام آیه ۱۰۳«چشم ها او را درنمی یا بندیعنی در دنیا چشم ها او را در می یا بد و اوست مهربان وآگاه»** «لَا تُدْرِکُهُ الْاَبْصَارُ»**درنیابد او را دیده ها**« وَهُوَیُدْرِکُ الْاَبْصَارَ »**واو در یابد خداوندان دیده ها را این آیت دلالتی بر نفی ادراک داردکه وقوف است بر کنه شئ واحاطه بدونه بر نفی رؤیت چه رؤیت بی ادراک ممکن است واگرادراک را به معنی رؤیت دارند تقریر باید کرد که نبیند بصرها او را در دنیا چه رؤیت در عقبی به نص قرآن وحدیث ثا بت شده**

این سخن صوفیه که ما از مهتر موسی علیه السلام گذشتیم مراد ایشان آن است که از مقام موسی علیه السلام که در آسمان ششم است به تبعیت ووراثت محمد مصطفی ﷺ گذشتیم به سیر روحی نه قدمی. این تاویل موافق رای علمای ظاهر است . یا مراد ایشان آن است که از مقام موسی علیه السلام که به ولایت موسی علیه السلام تعلق دارد به واسطه متا بعت و وراثت محمد مصطفی ﷺ گذشتیم وبه تبعیت و وراثت محمد مصطفی ﷺ به مقام ولایت خود آن حضرت ﷺ رسیدیم.

زیرا که تعین موسی علیه السلام شأن الکلیم است و مورد فیض آن لطیفه سر است وتعیین محمدﷺ شأن العلم است وشان جامع نیز می نامند و مورد فیض آن لطیفه اخفی است. و هر سالکی که از راه سرّ واصل حق سبحانه وتعالی می‌شوداوراموسوی‌المشرب‌می گویندزیراکه لطیفه سرتحت قدم موسیعلیه السلام است وهرسالک که ازراه اخفی واصل مقصودمی شوداورامحمدی المشرب می نامند. زیرا که لطیفه اخفی تحت قدم خاتم الرسلﷺ است و علی هذه القیاس هر لطیفه از لطایف عالم امر، تحت قدم یک نبی اولو العزم است . یعنی لطیفه قلب،تحت قدم آدم صفی الله است ولطیفه روح، تحت قدم نوح نبی الله وابراهیم خلیل الله است ولطیفه خفی،تحت قدم عیسی روح اللهاست ودیگرتعین خاتم الرسل اول تعیینات استکَمَا قَالَ النَّبِیﷺ:اَوَّلُ مَاخَلَقَ اللّٰهُ نُوْرِیْ .[1](اولین چیزی که خداوندآفرید،نورمن است)

است.«وَهُوَ اللَّطِیْفُ» و اوست نیکو کار« الْخَبِیْرُ» ودانا به اسرار در ینابیع گفته که اوست باریک بین ونهان دان کسی نبیند آن چه وی داند. (تفسیر حسینی ص ۲۹۶)

۱ – وَرَوَی عَبْدُ الرَّزَّاق بِسَنَدِهِ عَنْ جَابِر بْن عَبْدِاللهِ رضی الله عنه ، قَالَ : قُلْتُ : یَا رَسُوْلَ اللهِ بِاَبِیْ وَاُمِّیْ ! اَخْبِرْنِیْ عَنْ اَوَّلِ شَیْءٍ خَلَقَهُ اللهُ تَعَالَی قَبْلَ الْاَشْیَاءِ . فَقَالَ علیه السلام : یَا جَابِرُ اِنَّ اللهَ

تَعَالَی خَلَقَ قَبْلَ الْاَشْیَاءِ نُوْرَ نَبِیِّكَ مِنْ نُوْرِهِ ، فَجَعَلَ ذَلِكَ النُّوْرُ یَدُوْرُ بِالْقُدْرَةِ حَیْثُ شَاءَ اللهُ تَعَالَی، وَ لَمْ یَكُنْ فِی ذَلِكَ الْوَقْتِ لَوْحٌ وَلَاقَلَمٌ وَلَاجَنَّةٌ وَلَانَارٌ وَلَا مَلَكٌ وَلَاسَمَاءٌ وَلَا اَرضٌ وَلَاشَمْسٌ وَلَا قَمَرٌ وَ لَا جِنِّیٌّ وَ لَا اِنْسِیٌّ ، فَلَمَّا اَرَادَ اللهُ تَعَالَی اَنْ یَخْلُقَ الْخَلْقَ قَسَّمَ ذَلِكَ النُّوْرَ اَرْبَعَةَ اَجْزَاء ، فَخَلَقَ مِنَ الْجُزْءِ الْاَوَّل الْقَلَمَ ، وَ مِنَ الثَّانِی اللَّوْحَ ، وَ مِنَ الثَّالِثِ الْعَرْشَ ، ثُمَّ قَسَّمَ الْجُزْءَ الرَّابِعَ اَرْبَعَةَ اَجْزَاء ، فَخَلَقَ مِنَ الْجُزْءِ الْاَوَّل حَمَلَةَ الْعَرْش ، وَمِنَ الثَّانِی الْكُرْسِیَّ ، وَمِنَ الثَّالِثِ بَاقِیَ الْمَلَائِكَةِ ، ثُمّ قَسَّمَ الْجُزْءَالرَّابِعَ اَرْبَعَةَ اَجْزَاء ، فَخَلَقَ مِنَ الْاَوَّل السَّمَوَات ،وَ مِنَ الثَّانِی الْاَرَضِیْنَ ، وَ مِنَ الثَّالِثِ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ ، ثُمَّ قَسَّمَ الرَّابِعَ اَرْبَعَةَ اَجْزَاء ، فَخَلَقَ مِنَ الْاَوَّل نُوْرَ اَبْصَار الْمُؤْمِنِیْنَ ، وَ مِنَ الثَّانِیْ نُوْرَ قُلُوبِهِمْ وَ هِیَ الْمَعْرِفَةُ بِاللهِ ، وَمِنَ الثَّالِثِ نُوْرَ اُنْسِهِمْ وَ هُوَ التَّوْحِیْدُ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ. (اَلْاَنْوَارُ الْمُحَمَّدِیَّةُ مِنَ الْمَوَاهِبِ اللَّدُنِّیَّةِ ص۱۳ تَذْكِرَةُ الْوَاعِظِیْنَ ص۴۳۸ اَلْبَابُ الثَّامِنُ وَ الثَّلَاثُونَ فِیْ شَرَفِ نُورِ مُحَمَّدٍ وَ فَضِیْلَةِ مَوْلِدِهِ).

عبدالرزاق این حدیث راباسندش ازجابرپسرعبد الله‌ﷺروایت کرد:« گفتم ای رسول اللهﷺـ پدر و مادرم فدای تو بادـ به من خبر ده از اولین چیزی که خداوندبلند مرتبه پیش از چیزهای دیگرخلق کرده است. » پس رسول خدا ﷺ فرمود: «ای جابر بی گمان خداوند بلند مرتبه پیش از همه چیزها نور نبی تو را از نور خودخلق کرد . پس آن نور با قدرت شروع به چرخیدن کرد هر جا که خداوند بلند مرتبه خواست و در آن وقت لوح ، قلم ، بهشت ، دوزخ ،ملک ،آسمان ،زمین ،خورشید ،ماه ،جن وانس وجود نداشتند.پس وقتی که خدای تبارک وتعالی اراده کرد اینکه مخلوقات راخلق کند،این نورراچهار جزءتقسیم کرد.و از جزء اول قلم و از جزء دوم لوح واز جزء سوم عرش راخلق کرد ،بعد ازآن جزء چهارم رابه چهار جزءتقسیم کرد ؛ پس از جزء اول فرشتگانی که عرش را بر می دارند و از جزء دوم کرسی و از جزء سوم باقی فرشتگان راخلق کرد.بعداز آن جزء چهارم را به چهار جزءتقسیم کرد. پس از جزء اول آسمانها واز جزء دوم زمینها واز جزء سوم بهشت و دوزخ راخلق کرد. سپس قسم چهارم را به چهارجزء تقسیم کرد؛پس از جزء اول نور چشمان مؤمنین را واز جزء دوم نور قلبهای ایشان را وآن معرفت به خدا است و ازجزء سوم نور اُنس ایشان را و آن توحید لا اله الاالله محمدرسول الله می باشد،آفرید.»

و مذهب شیخ محی الدین بن عربی و سایر صوفیه بـر آنسـت کـه تعین اول ، علم اجمالی است وآن مبدا تعین آن حضـرت ﷺ اسـت وتعـین ثانی علم تفصیلی است و تعین ثالث عالم ارواح است وتعین رابع عالم مثال است وتعین خامس عالم اجسام است که تنزلات خمسه وحضـرات خمسـه عبارت از اینها است.

ومجدد الف ثانی (رح)تعین اول را تعین وجـودی مـی گویـد وآن را مبدأ تعین محمدی می دانـد چنانچـه در آخـر مکتـوب ۸۸ از جلـد ثالـث می فرماید:« وجود حق تعالی عین ذات او نیسـت وبلکـه تعینـی اسـت از تعینات حضرت ذات تعالی و تقدس و آنکه وجود را عین ذات گفتـه اسـت ، تعین را لاتعین انگاشته است وغیر ذات را ذات دانسته ومناقشه در غیریـت محصل ندارد که از تنگی عبارت است . سؤال : این تعین اول وجودی را کـه تو یافته ای به آن تعین اول علم جملی که دیگران یافتـه انـد چـه نسـبت است؟ در میان این دو تعین دیگر هم است یا نه ؟ جواب : تعـین وجـودی ، فوق تعین علمی است وفوق تعین علمی کـه مرتبـه حضـرت ذات ولاتعـین گفته اند همین تعین وجودی است که عین حضرت ذات یافته اند و وجود را عین ذات دانسته ودر میان این دو تعین شأن الحیوة است که اقـدم جمیـع شیونات است. بعد از آن شأن العلم است اجمالا و تفصیلا وتابع اوست لیکن این تعیین میانگی را مظهر در نظردر نمی آید واو مناسبت بـه حضـرت ذات تعالی بیشتر دارد و استغنای ذاتی در وی بسیار جلوه گـر اسـت ایـن قـدر مفهوم می گردد که فیوض و برکات آن خصوصا بر روحانیان مستفاض اسـت « وَاللّٰهُ سُبْحَانَہ ٗ اَعْلَمُ بِحَقِیْقَةِ الْحَالِ.»

این سخنان که در این محل گذشت بسیار غامض و رکیک است فهم علمای ظاهر به اینها نمی رسد اگر چه جامع جمیع علوم باشند. مگر کسـی

که جامع علم ظاهر وباطن باشد واز اصطلاحات صوفیه کما حقه با خبر باشد. هر گاه اولیای محمدی المشرب را دانستی پس بدان که اولیای محمدی المشرب به سبب متابعت و وراثت آن حضرتﷺ از مقام سایرولایت انبیا می گذرند وبه مقام آن حضرتﷺ مشرف می گردند.

كَمَا قَالَ فِى الْحَدِيْقَةِ النَّدِيَّةِ : فَاعْلَمْ اَنَّ مَقَامَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ ﷺ الْخَاتِمِ لِمَقَامَاتِ النَّبِيِّيْنَ الْمُرْسَلِيْنَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْ اَعْلَى الْمَقَامَاتِ كُلِّهَا ، وَهُوَ الْجَامِعُ لِجَمِيْعِهَا ، وَقَدْ وَرِثَهُ فِى مَقَامِهِ هَذَا اَوْلِيَاءُ كَثِيْرُوْنَ مِنْ اُمَّتِهِ ، يُقَالُ لِلْوَاحِدِ مِنْهُمْ خَاتِمُ الْوِلَايَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ ،وَكُلُّ وَلِيٍّ دُوْنَهُ عَلَى مَشْرَبِ نَبِيٍّ مِنَ الْاَنْبِيَاءِعَلَيْهِمُ السَّلَامُ ، وَفِى كُلِّ زَمَانٍ خَتْمُ وِلَايَةٍ وَاَوْلِيَاء دُوْنَهُ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ اِنْ شَاءَاللهُ تَعَالَى ، وَمِنَ الْمَعْلُوْمِ اَنَّ جَمِيْعَ الْاَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لَمْ يُدْرِكُوْا عَصْرَ نَبِيِّنَا ﷺ فَلَمْ يَعْرِفُوْا مَا هُوَ مُتَحَقِّقٌ بِهِ مِنْ عُلُوْمِ خَتْمِ النُّبُوَّةِ ، وَاِنَّمَا لَهُمْ عِلْمُ النُّبُوَّةِ الْخَاصَّةِ بِهِمْ ، وَقَدْ وَرِثَهُ عليه السلام كَثِيْرٌ مِنْ اَكَابِرِ اَوْلِيَاءِ اُمَّتِهِ فِى عُلُوْمِ خَتْمِ النُّبُوَّةِ ، وَلَمْ يَفْهَمْ غَيْرُ النُّبُوَّةِ فَقَطْ ، فَيَعْلَمُ الْوَلِيُّ الْوَارِثُ الْكَامِلُ الْمُحَمَّدِيُّ بِسَبَبِ اِرْثِهِ لِخَاتَمِ النُّبُوَّةِ مَا لَمْ يَعْلَمْهُ الْاَنْبِيَاءُ الْاَوَّلُونَ وَ اِنْ كَانَ النَّبِىُّ الْوَاحِدُ مِنْهُمْ اَفْضَلَ مِنْ جَمِيْعِ اَوْلِيَاءِ الْاُمَّةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ ، اِذِ الْفَضِيْلَةُ اخْتِصَاصٌ اِلَهِىٌّ لَا بِاعْتِبَارِ كَثْرَةِ الْعِلْمِ ، اَرَاَيْتَ بِاَنَّ الرَّجُلَ اَفْضَلُ مِنَ الْمَرْاَةِ وَالْحُرَّ اَفْضَلُ مِنَ الْعَبْدِ وَ لَوْ كَانَتِ الْمَرْاَةُ حَاوِيَةً لِعُلُومٍ شَتَّى وَ كَانَ الرَّجُلُ جَاهِلًا ، فَاِنَّهُ مِنْ جِهَةِ صِفَةِ الرَّجُوْلِيَّةِ اَفْضَلُ مِنَ الْمَرْاَةِ وَ اِنْ كَانَتِ الْمَرْاَةُ اَكْثَرَ عِلْمًا مِنْهُ،وَ كَذَلِكَ الْحُرُّ الْجَاهِلُ اَفْضَلُ مِنَ الْعَبْدِ الْعَالِمِ وَ اِنْ كَانَ الْعَبْدُ اَكْثَرَ عِلْمًا مِنَ الْحُرِّ ،فَاِنَّ الْهُدْهُدَ وَهُوَ طَيْرٌ قَالَ لِسُلَيْمَانَ عليه السلام : (اَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَاٍ بِنَبَاٍ يَّقِيْنٍ) وَ كَذَلِكَ قِصَّةُ الْخِضْرِ مَعَ مُوْسَى عليه السلام وَالْخِضْرُ مُخْتَلَفٌ

فِیْ نُبُوَّتِهِ وَ مُوسَی مِنْ أُولِی الْعَزْمِ اِجْمَاعًا ، وَقَدْ وُجِدَ عِنْدَ الْخِضْرِ عُلُومٌ لَمْ تُوجَـدْ عِنْدَ مُوْسَی‌ علیه السلام حَتَّی اُمِرَ مُوْسَی علیه السلام بِالتَّعَلُّمِ مِنْهُ ، وَ لَا يَلْزَمُ مِنْ فَضِـيْلَةِ الْاَنْبِيَـاءِ عَلَی الْاَوْلِيَاءِ زِيَادَةُ عِلْمِ الْاَنْبِيَاءِ عَلَی الْاَوْلِيَاءِ ، فَاِنَّ الْفَضِيْلَةَ فِی النُّبُوَّةِ لِذَاتِهَا، وَهِـیَ طَوْرٌ مَخْصُوْصٌ فَوْقَ طَوْرِ الْوِلَايَةِ .

فَالْحَاصِلُ اَنَّ الْاَوْلِيَاءَ يَعْلَمُونَ الْعُلُوْمَ وَ يَسِيْرُوْنَ اِلَی الْمَقَامَاتِ لِاَنَّهُمْ وَرِثُوا الْاَنْبِيَاءَ فِی مَقَامَاتِ وِلَايَاتِهِمْ وَ هِیَ الْعِلْمُ بِاللهِ لَا فِیْ مَقَامَاتِ نُبُوَّاتِهِمْ لِانْقِطَاعِ النُّبُـوَّةِ دُوْنَ الْوِلَايَةِ اِلَی يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، فَالْاَنْبِيَاءُ اَوْلِيَاءُ اَيْضًا كَمَـا اَنَّهُـمْ اَنْبِيَـاءُ . فَمَـنْ وَرِثَ مُحَمَّدًا ﷺ فِی مَقَامِ وِلَايَتِهِ كَانَ عِنْدَهُ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَكُنْ عِنْدَ الْاَنْبِيَاءِ كُلِّهِمْ عَلَـيْهِمُ السَّلَامُ ـ فِی مَقَامِ وِلَايَاتِهِمْ ، وَ اَمَّا مَقَامَاتُ نُبُوَّاتِهِمْ فَفِيْهَا مِنَ الْعُلُـوْمِ مَـا لَـا يَعْلَمُـهُ جَمِيْعُ الْاَوْلِيَاءِ ، اِذْ لَا ذَوْقَ لِلْاَوْلِيَاءِ فِی النُّبُوَّةِ ، وَ اِنَّمَا ذَوْقُهُمْ فِی الْوِلَايَةِ.

وَ اِذْ تَقَرَّرَ لَكَ هٰذَا وَ ثَبَتَ عِنْدَكَ فَاعْلَمْ اَنَّ مِنْ هٰـذَا الْقَبِيْـلِ قَـوْلَ الشَّـيْخِ الْاَكْبَرِ رَحِمَهُ اللهُ : خُضْنَا بَحْرًا وَقَفَ الْاَنْبِيَاءُ بِسَاحِلِهِ ، فَاِنَّ الْبَحْرَ هُوَ عِلْمُ خَتْمِ الْوِلَايَةِ الْمَوْرُوثِ مِنْ خَاتَمِ النُّبُوَّةِ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَی ﷺ وَالْاَنْبِيَاءُ وَقَفُوا بِسَـاحِلِ بَحْـرِ خَـاتَمِ النُّبُوَّةِ بِلَا شُبْهَةٍ لِاَنَّهُمْ لَمْ يُدْرِكُوا وَلَا تَأَخَّرُوا عَنْهُ لِيَخُوْضُوا بِحْـرَ عُلُوْمِـهِ ﷺ مِثْـلَ اَتْبَاعِهِ الْوَارِثِيْنَ لَهُ .

همانگونه که در الحديقة الندية می نويسد : «بدان بی گمان مقام نبی ما حضرت محمد ﷺ نسبـت به مقامات نبيين و مرسليـن ـ عليهم السلام ـ از بالاترين مقامات است و اوجمع كننده جميع مقامات اسـت و بـه تحقيـق اين مقام وی را بسياری ازاولياى امت ، به ارث برده اندگفته می شود بـرای يكی از ايشان خاتم ولايت محمديه وهرولی غيرازآن برمشرب نبی ازانبيا

علیهم السلام ـ می باشد و در هر زمان خاتم ولایت محمدیه واولیا با درجه پایین تر وجود دارد تا روزقیامت ـ آن شاءالله تعالی ــ وآشکار است که جمیع انبیا ـ علیهم السلام ـ زمان نبی ما رادرک نکرده اند پس آن چه که از علوم ختم نبوت متحقق است را نشناخته اند وبرای ایشان علم نبوت خاص به خودشان بود و به تحقیق‌عليه‌السلام بسیاری از بزرگان اولیای امت در علوم ختم ولایت نبویّه از او ارث بردند.

یعنی پیامبران دیگر جز علوم مربوط به نبوت خویش ، علوم مربوط به وحی خاتم النبیین‌صلى‌الله‌عليه‌وآله‌را ندانندوعلوم آنها کمتر ازعلم خاتم النبیین است . پس وارث کامل محمدی به سبب ارث بردنش از خاتم پیغمبران آنچه را که انبیای اول ندانسته اند می داند و گر چه نبی تنها بهتر از تمامی اولیای امت محمدیه است.

چون این فضیلت اختصاص الهی می باشد و به اعتبارکثرت علم نمی باشد.آیانمی بینی که مرد بهتر از زن وآزاد بهتر از غلام است . اگر چه زن عالم به علوم مختلف و مرد جاهل باشد؟ چون مرد از جهت صفت مردانگی ، بهتر اززن است گرچه زن عالمتر از مرد باشد هم چنین آزاد جاهل، از غلام عالم بهتر است. گر چه غلام عالمتر از آزاد باشد ، چون که هُدهُد ـ و آن پرنده است ـ برای سلیمان عليه‌السلام گفت (دیدم و مشاهده کردم آنچه را که تو ندیده ای واز سرزمین سبابه توخبری یقینی آوردم)وقصه خضرعليه‌السلام‌همراه موسی عليه‌السلام نیز چنین است. و درنبوت خضرعليه‌السلام اختلاف است اماموسی عليه‌السلام به اجماع علما از پیامبران اولوالعزم می باشد وبه تحقیق که نزدخضرعلومی یافت می شدکه نزد موسی‌عليه‌السلام یافت نمی شد تا اینکه خداوند به موسی‌عليه‌السلام‌به تعلیم گرفتن از او امر کرد و از فضیلت انبیا بر

اولیا زیادت علم انبیا بر اولیا لازم نمی گردد چون فضیلت در نبوت برای ذات اوست و چون نبوت درجه مخصوصی فوق درجه ولایت است .

پس حاصل کلام به درستی که اولیا علوم را می دانند و به سوی مقامات سیر می کنند چون که ایشان انبیا را درمقامات ولایت ایشان ارث بردند و آن علم به خدا است نه درمقامات نبوت ایشان به جهت قطع شدن نبوت و قطع نشدن ولایت تاروز قیامت، پس انبیا اولیااند همچنان که ایشان انبیا اند. بنابراین کسی که از محمدﷺ در مقام ولایت، ارث ببرد نزد او علومی است که نزد تمامی انبیاـ علیهم السلام ـ درمقام ولایت شان نیست، می باشد. اما مقامات نبوت های ایشان پس درآن ازعلوم آن چیزی است که آن را تمامی اولیا نمی دانند چون برای اولیا در نبوت ذوقی نیست و فقط ذوق ایشان در ولایت است.

و زمانی که برای تو این مقرر گشت و نزد تو ثابت گردید پس بدان بی گمان کلام شیخ الاکبر(رح) که فرمودند : «ما به دریایی غوطه زدیم که انبیا به ساحل آن ایستاده اند.» از این قبیل است چون منظور از دریا در قول شیخ همان علم ختم ولایت موروث از خاتم نبوت، محمد مصطفی ﷺ است و انبیا بی شبه به ساحل دریای خاتم نبوت متوقف شده اند . چون ایشان با مصطفیﷺ ملاقات نکردند و از زمانه وی مؤخر نبودند تا اینکه در دریای علوم آن حضرتﷺ مانند پیروان وارثین آن حضرتﷺ غوطه زنند.

و این سخن آخوند درویزه ـ قدس سره ـ که بعضی صوفیان می گویند که ما از مقام محمدﷺ گذشتیم . تاویلش آن است که مراد از مقام محمد مصطفیﷺ مقام قاب قوسین است که در شب معراج آن حضرتﷺ به قدم در آنجا رفته بود بعد از آن قدم را جولانگاه نبود. حق ﷻ

حبیب خود را فرمود که «قِفْ یَا مُحَمَّدُ فَاِنَّ اللهَ یُصَـلِّی»[1] بعدازآن رسـول الله ﷺ به نظر سیر می کرد الی ما شاء الله و عارف تام المعرفـة بـه سـب متابعـت و

۱ـ وَ ذَکَرَ اَبُو الْحَسَنِ بْنُ غَالِبٍ فِی مَا تَکَلَّمَ فِیْـهِ عَلَـی اَحادِیْـثِ الْحُجُـبِ السَّـبْعِینَ وَ السَّبْعِ مِائَةٍ وَ السَّبْعِینَ اَلْفَ حِجَابٍ وَ عَزَاهَا لِاَبِی الرَّبِیعِ بْنِ السَّبْعِ فِیْ شِفَاءِ الصُّـدُورِ مِـنْ حَـدِیْثِ ابْنِ عَبَّاسٍ اَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ بَعْدَ اَنْ ذَکَرَ مَبْدَاً حَدِیْثِ الْاَسْرَاءِ: اَتَانی جبْرِئِیْلُ وَ کَانَ السَّفِیرُ بِیْ اِلَی رَبِّی اِلَی اَنِ انْتَهَی اِلَی مَقَامٍ ، ثُمَّ وَقَفَ عِنْدَ ذَلِکَ ، فَقُلْتُ یَا جبْرِئِیْلُ : فِی مِثْلِ هَذَا الْمَقَامِ یَتْرُکُ الْخَلِیلُ خَلِیْلَهُ ؟ فَقَالَ :اِنْ تَجَاوَزْتُهُ احْتَرَقْتُ بالنُّوْرِ . فَقَالَ النَّبیُّ ﷺ :یَا جبْرِئِیْلُ هَلْ لَـکَ مِـنْ حَاجَـةٍ اِلَی رَبِّکَ ؟ فَقَالَ : یَا مُحَمَّدُ سَلِ اللهَ فِی اَنْ اَبْسُطَ جَنَاحِی عَلَی الصِّرَاطِ لِاُمَّتِکَ حَتَّی یَجُوْزُوْا عَلَیْـهِ قَالَ النَّبیُّ ﷺ :ثُمَّ زَجَّ بِیْ فِی النُّورِ زَجًّا ، فَخَرَقَ بِی سَبْعُونَ اَلْفِ حِجَابٍ لَیْسَ فِیْهَـا حِجَـابٌ یُشْـبِهُ حِجَابًا ، وَ انْقَطَعَ عَنِّی حِسُّ کُلِّ مَلَکٍ وَاِنْسِیٍّ ، فَلَحِقَنی عِنْدَ ذَلِکَ اسْـتِیْحَاشٌ ، فَعِنْـدَ ذَلِـکَ نَـادَانی مُنَادٍ بلُغَةِ اَبِی بَکْرٍ ﷺ : قِفْ اِنَّ رَبَّکَ یُصَـلِّی ! فَبَیْنَمَـا اَنَـا اَتَفَکَّـرُ فِـی ذَلِـکَ اَقُـولُ : هَـلْ سَـبَقَنیْ اَبُو بَکْرٍ ؟ فَاِذَا النِّدَاءُ مِنَ الْعَلَی الْاَعْلَی : اَدْنِ یَا خَیْرَ الْبَرِیَّةِ، اَدْنِ یَا اَحْمَـدُ ، اَدْنِ یَـا مُحَمَّـدُ لِیُـدْنِ الْحَبِیْبُ ، فَاَدْنَانیْ رَبِّی حَتَّی کُنْتُ کَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَی : (ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّی فَکَانَ قَابَ قَوْسَیْنِ اَوْ اَدْنَی) قَالَ : وَ سَاَلَنیْ رَبِّی فَلَمْ اَسْتَطِعْ اَنْ اُجِیْبَهُ ، فَوَضَعَ یَدَهُ بَیْنَ کَتِفَی بلَا تَکَیُّفٍ وَ لَاتَحْدِیْـدٍ ، فَوَجَـدْتُ بَرْدَهَا بَیْنَ ثَدْیِیْ ، فَاَوْرَثَنی عِلْمَ الْاَوَّلِیْنَ وَالْآخَرِیْنَ ، وَ عَلَّمَنی عُلُومًا شَـتَّی ، فَعِلْـمٌ اَخَـذَنی عَلَـی کِتْمَانِهِ ، اِذْ عَلِمَ اَنَّهُ لَا یَقْدِرُ عَلَی حَمْلِهِ اَحَدٌ غَیْرِی ، وَ عِلْمٌ خَیَّرَنی فِیْهِ وَ عَلَّمَنِـیَ الْقُـرْآنَ ، فَکَـانَ جبْرِئِیْلُ ﷷ یَذْکُرُنی فِیْهِ بهِ ، وَ عِلْمٌ اَمَرَنیْ بتَبْلِیغِهِ اِلَی الْعَامِّ وَالْخَاصِّ مِنْ اُمَّتِی ، وَ لَقَـدْ عَاجَلْـتُ جبْرِئِیْلَ ـ عَلَیْهِ الصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ ـ فِی آیةٍ نَزَلَ عَلَیَّ بهَا ، فَعَاتَبَنی رَبِّی ، وَ اَنْزَلَ عَلَیَّ ﴿ وَ لَا تَعْجَلْ بالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ اَنْ یُّقْضَی اِلَیْکَ وَحْیُه ٗ وَقُلْ رَّبِّ زِدْنی عِلْمًا ﴾ (سوره طه آیه ۱۱۴) ثُـمَّ قُلْـتُ : اللَّهُمَّ اِنَّهُ لَمَّا لَحِقَنی اسْتِیْحَاشٌ قَبْلَ قُدُومِیْ عَلَیْکَ سَمِعْتُ مُنَادِیًّا یُنَادِیْ بلُغَةٍ تُشْبهُ لُغَةَ اَبِـی بَکْـرٍ ، فَقَالَ لِیْ : قِفْ اِنَّ رَبَّکَ یُصَلِّی ، فَعَجِبْتُ مِنْ هَاتَیْنِ هَلْ سَبَقَنِیْ اَبُو بَکْرٍ اِلَـی هَـذَاالْمَقَامِ؟ اِنَّ رَبِّـی

لَغَنِیٌّ عَنْ اَنْ یُّصَلِّیَ ! قَالَ : فَنَادَانی : اَنَا الْغَنِیُّ عَنْ اَنْ اُصَلِّیَ لِاَحَدٍ ، وَ اِنَّمَا اَقُوْلُ سُبْحَانی سُبْحَانی سَبَقَتْ رَحْمَتِی غَضَبی ، اِقْرَأْ یَا مُحَمَّدُ ﴿هُوَ الَّذِیْ یُصَلِّیْ عَلَیْکُمْ وَ مَلَائِکَتُه' لِیُخْرِجَکُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ اِلَی النُّوْرِ وَ کَانَ بِالْمُؤْمِنِیْنَ رَحِیْمًا﴾ سوره احزاب آیه ۴۳

وذکر کرد ابوالحسن پسر غالب در آنچه تکلم کرد در آن بر احادیث پرده های هفتاد هزاروهفتصدو هفتاد حجاب نسبت می داد آن را به ابی الربیع ابن السبع در شفاء الصدور از حدیث پسر عباس به درستی که پیامبر خداﷺ بعد از ذکر کردن مبدأ حدیث اسراء فرمود: «جبرئیل نزد من آمد در حالی که سفیر من به سوی پروردگار من بود تا اینکه رسید سوی مقامی بعد نزد آن ایستاد. پس گفتم یاجبر ئیل در مثل این مقام دوست، دوست خود را ترک می کند؟ پس گفت اگر از این مقام تجاوز کنم با نور می سوزم. پس پیامبرﷺ فرمود: ای جبرئیل آیا تو از پروردگارت حاجتی داری؟»پس گفت: «یا محمدﷺ از خدا بخواه در این که بال خود رابر صراط برای امت تو بگسترانم تا اینکه بگذرند و از آن عبور کنند.» پیامبرﷺ فرمود : «سپس من را در نور انداخت پس به سبب من هفتاد هزار پرده پاره شد در آن حجابها هیچ حجابی شبیه حجاب دیگر نبود و احساس هر ملک و انسان از من قطع شد . پس در این هنگام بر من احساس وحشت عارض شد. در این وقت مرا صدا کننده ای به لغت ابی بکرؓ صدا کرد . پس گفت: «بایست به درستی که رب تو، نماز می خواند .» پس در این هنگام من فکر می کردم دراین که آیا ابوبکر از من سبقت گرفت پس ندا از بالای بالا بود. ای خیر البریه نزدیک شو. ای احمدﷺ نزدیک شو. ای محمد ﷺ نزدیک شو. باید دوست من به من نزدیک شود، پس مرا رب من نزدیک کرد تا اینکه به مانند این کلام خداوند بودم. (باز نزدیک شد و فرود آمد پس به مسافت دو کمان یا نزدیکتر رسید.) پروردگار از من سوال کرد. پس استطاعت نداشتم که جواب دهم. پس دست (بِلَاْکَیْفِ)خودرابین شانه های من بدون کیفیت و شکل و بدون حد نهاد. پس سردی آن را بین سینه خود یافتم. پس به من علم اولین وآخرین را ارث داد و مرا علوم زیاد و مختلفی تعلیم داد.

پس از جمله آن علوم ، علمی است که خداوند بر کتمان آن عهد گرفت زیرا دانست به درستی که احدی غیرمن بر حمل آن قادر نمی باشد . وعلمی که مرا در آن مخیر کرد . و مراقرآن تعلیم داد.پس جبرئیلؑ یاد آوری می کردمرادرآن به آن وعلمی

که مرا به رساندن آن به عام و خاص از امت من امر کرد وبه تحقیق برجبرئیل﵇ تعجیل نمودم در آیه که بر من نازل کرد و پروردگار مرا به سبب آن سرزنش نمود و این آیه را نازل کرد « و شتاب مکن به خواندن قرآن پیش از آن که به انجام رسانیده شود به سوی تو وحی او و بگو ای پروردگار بر دانش من بیفزای.» بعد ازآن گفتم بار خدایا هنگامی که قبل از آمدنم وحشت وجودم را گرفت، صدایی شنیدم که شبیه صدای ابوبکر﵁ بود.پس به من گفت : بایست که پروردگار تو نماز می خواند . پس از این حالت تعجب کردم که آیا ابوبکر﵁ در این مقام از من سبقت گرفته است. به درستی که پروردگار من بی نیاز است از اینکه نماز بخواند . رسول خدا ﷺ گفت:پس صدا زد مرا که : من یقیناً بی نیاز هستم از اینکه برای کسی نماز بخوانم و به درستیکه می گویم﷯ :پاک و منزه هستم ،رحمت من برغضب من سبقت گرفت بخوان ای محمد . (اوست آنکه رحمت می فرستد بر شما و دعای رحمت می کنند بر شما فرشتگان او تا شمارا از تاریکیها به سوی روشنی بر آرد و خدا به مسلمانان مهربان است.)

فَصَلَاتِیْ رَحْمَةٌ لَكَ وَ لِأُمَّتِكَ ، وَ اَمَّا اَمْرُ صَاحِبِكَ يَا مُحَمَّدُ فَاِنَّ اَخَاكَ مُوْسَى كَانَ اُنْسُهُ بِالْعَصَا، فَلَمَّا اَرَدْنَا كَلَامَهُ قُلْنَا:﴿ وَمَا تِلْكَ بِيَمِيْنِكَ يَا مُوْسَى قَالَ هِيَ عَصَايَ﴾ (سوره طه آیه ۱۷و۱۸)وَ شَغَلَ بِذِكْرِ الْعَصَا عَنْ عَظِيْمِ الْهَيْبَةِ ، وَ كَذَلِكَ اَنْتَ يَا مُحَمَّدُ لَمَّا كَانَ اُنْسُكَ بِصَاحِبِكَ اَبِیْ بَكْرٍ ﵁ وَ اِنَّكَ خُلِقْتَ اَنْتَ وَ هُوَ مِنْ طِيْنَةٍ وَاحِدَةٍ ، وَ هُوَ اَنِيْسُكَ فِی الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ خَلَقْنَا مَلَكًا عَلَى صُورَتِهِ يُنَادِيْكَ بِلُغَتِهِ لِيَزُولَ عَنْكَ الْاِسْتِيحَاشَ لِئَلَّا يَلْحَقَكَ مِنْ عَظِيْمِ الْهَيْبَةِمَا يَقْطَعُكَ عَنْ فَهْمِ مَا يُرَادُ مِنْكَ. (اَلْاَنْوَارُ الْمُحَمَّدِيَّةُ ص۳۴۵ الی ص۳۴۷) اَلْمَقْصَدُ الْخَامِسُ فِی تَخْصِيْصِهِ عَلَيْهِ الصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ بِخَصَائِصِ الْمِعْرَاجِ وَالْاَسْرَاءِ وَ تَعْمِيْمِهِ بِعُمُومِ لَطَائِفِ التَّكْرِيْمِ فِی حَضْرَةِ التَّقْرِيْبِ بِالْمُكَالَمَةِ وَالْمُشَاهَدَةِ الْكُبْرَى)

پس صلاة من برای تو و برای امت تو رحمت است. واما کار رفیق تو یا محمد به درستی که برادر تو موسی به عصا انس گرفت پس وقتی ما تکلم با او را اراده کردیم گفتیم: «و چیست آنچه به دست راست تو است ای موسی؟ گفت این عصای من است » و از عظمت هیبت به ذکر عصا مشغول شد. و همچنین تو ای محمد وقتیکه انس تو به صاحب خود ابی بکر ﵁است و به درستیکه تو واو از گل واحدخلق شدید واو همدم و

وراثت آن حضرتﷺ از مقام آن حضرت ﷺ که قاب قوسین است می گذرد و این سیر عارف ، نظری است نه قدمی که گمان نکنید و بعد از مقام قاب قوسین آن حضرتﷺ را سیر نظری واقع می شد الی ما شاء الله و همین عارف تام المعرفة روح خود را به نظر آن حضرتﷺملصق می سازد و سیر می کند الی ما شاء الله تعالی.

وبعدازآن آن حضرتﷺراسیرروحی واقع می شدوهمین عارف نظری روح خودرابه روح آن حضرتﷺ ملصق می سازدوسیرمی کند الی ما شاء الله وبعدازآن آن حضرت ﷺراسیرنظری‌روح واقع می شدوهمین عارف نظری روح خودرابه نظرروح آن حضرتﷺ ملصق می سازد.وسیرمی کندالی ماشاء الله و همین سیرآن حضرتﷺتاتعین اول است که بعضی تعین حبی می گویندو بعضی تعین وجودی می گویندو بعضی تعین علمی جملی می گویند. صحیح قول اول است اگر وضاحتی در این باب می طلبی در مکتوب صد و بیست و دوم ازجلد ثالث مکتوبات مجددالف ثانی ــ قدس سره ــ دریاب.وهمین تعین اول مبدا تعین آن حضرتﷺ است و فوق تعین اول، مرتبه لا تعین است .

سؤال از این بیان لازم می آید که حضرت خاتم الرسل را ــ علیه و علیهم الصلوة و السلام ــ نیز از تعین اول ترقی واقع نشود. جواب: آن حضرت ﷺ نیز با علوشأن و با آن جاه و جلال همیشه ممکن است و هرگز از امکان برنخواهد برآمدوبه وجوب نخواهد پیوست که مستلزم تحقق است به‌الوهیت تَعَالَی اللهُ اَنْ یَکُونَ لَهُ نِدٌّ وَ شَرِیْكٌ ، دَعْ مَا ادَّعَتِ النَّصَارَی

انیس تو دردنیا و آخرت است، فرشته ای را به صورت او خلق کردیم که تو را به لغت او صدا کند تا اینکه احساس وحشت را در تو از بین ببرد و به تو اصابت نکند از عظمت هیبت آنچه قطع می کند تو را ازفهمیدن آنچه از تو اراده کرده شده است.

فِی نَبِـیِّهِمْ.(خداوند بلند مرتبه تر از این است که بـرای او شـریک و نظیـری باشد . رهاکن آنچه را که نصاری در مورد پیامبر شان ادّعا می کردند.)

سؤال از تحقیق سابق واضح گشت که اولیا را نیز به طفیل و وراثـت او ـ علیه الصلاة والسلام ـ وصولی به حقیقت الحقایق و الحاقی واتحادی بـه آن ثابت است و شرکتی در کمال خاص او کاین. پس بر این تقـدیر فـرق در میان متبوع و تابع و در میان اصلی وطفیلی در این کمال که متضـمن رفـع حجاب و ارتفاع واسطه است و فوق جمیع کمالات اسـت چـه بـود و کـدام مزیت باشد در متبوع واصیل که در تابع و طفیلی نیست؟

جـواب: وصول والحاق اولیاء الله به آن حقیقت ازقبیل الحاق خـادم است به مخدوم و وصول طفیلی است به اصیل وخادم کـه اولـش خوراسـت اوراچه شرکت به مخدوم وکـدام عـزت وآبـرو اسـت درجنـب اوو طفیلـی هرچندجلیس وهم لقمه است.

اما طفیلی، طفیلی است خادمان که با نگه عالیّه به تبعیـت مخـدوم می رسند و از طعمه مخصوص او لش می خورند و عزت و احترام می یابنـد، از بزرگی مخدوم است و از علو متابعت اوست. گویا مخدوم را باوجود عـزت ذاتی عزتی دیگر از راه الحاق خادمان پیدا می شود و ازدیاد ارتفاع شـأن او می نماید. نیک استماع نما که در حدیث نبوی ﷺ آمده است:

مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ اَجْرُهَا وَ اَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَـا.[1]کسـی کـه دسـتور نیکی وضع کند اجر آن و اجر کسی که به آن عمل کنـد بـرای اوسـت.پس

---

[1] - وَ عَنْ جَرِیرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ فِی آخرِ الْحَدِیْثِ ،قَالَ:قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ:مَنْ سَنَّ فِـی الْاِسْـلَامِ سُـنَّةً حَسَنَةً، فَلَهُ اَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ مِنْ غَیْرِ اَنْ یَنْقُصَ مِنْ اُجُوْرِهِمْ شَیْءٌ.(رَوَاهُ الْمُسْلِمُ مِشْـكَوةُ الْمَصَابِیْحِ ص۳۴اَلْجِلْدُالْاَوَّلُ کِتَابُ الْعِلْمِ الْفَصْلُ الثَّانِیْ)وازجریرپسـرعبدالله ﷺ درآخرحـدیث

متبوع را در سنت حسنه او هر چند تابعان بیشتر باشند او را مثل اجورشان زیا ده تر بود موجب ازدیاد منزلت او باشند . اولیا را هر کمالی که حاصل شده به متابعت آن نبی حاصل گردیده و به طفیل او به این دولت رسیده. پس آن کمال در حقیقت از آن نبی است و نتیجه متابعت اوست و آن ولی را بیش از خادم او نیست . ولی هر چند نبی نیست اما به تبعیت انبیا، شریک دولت خاصه انبیا است اگرچه طفیلی است اما سفره نشین خوان نعمت شان است و هر چند خادم است ، اما همنشین مخدومان است و آن تابع است که مصاحب و همراز متبوعان است .

این فضل هم او را چون به دولت متابعت ایشان میسر گشته است او بیش از امانت دار ایشان نیست در اینجا تابعان را با متبوع چه شرکت باشد و کدام مساوات متوهم گردد. بشنو رواست که جمعی در یک مقام باشند و شریک یک دولت باشند اما هر کدام شان را معامله جدا باشد و هیچ یکی را از دیگری اطلاع نبود. ازواج مطهرات در بهشت به آن سرور در یک مقام باشند و از یک طعام و شراب تناول فرمایند، لیکن معامله که به آن سرور باشد به آنها نباشد و التذاذی و سروری که اورا باشد اینان را نبود و اگر اینها را در جمیع امور آنجا شرکت با او بود افضلیت اینها نیز در رنگ افضلیت او بر همه لازم آید ـ علیه و علی اهل بیته الصلوة والسلام ـ که افضلیت ، اینجا به معنی کثرت ثواب عندالله است. این خلاصهٔ کلام مجدد الف ثانی ـ قدس سره ـ است. این سخنان از اسرار غامضه طریقت است.

اگر چه ایراد این سخنان در هر موضعی مناسب نیست اما از جهتی که کلام صوفیه گذشته صلاح پذیرد؛ بندی در این موضوع بیان نمودیم و

چنین روایت شده است که رسول خداﷺفرمود:«کسیکه دستورنیکی دراسلام پیاده کندپس برای اوست اجرکسی که بعد ازاو به آن عمل کند بدون اینکه ازاجرایشان چیزی کم شود.»

گرنه این چنین کلمات تا الحال از مشایخ وسالکان طریقه نقشبندیه صــادر نشده است و نخواهد شد . و دیگر چون که علمای دین فرمــوده بودنــد کــه تأویل قول برادر مسلمان خود را بنمایید، اگر چه به روایت ضعیف باشد لهذا حسبةً لله آنچه به خاطر فاتر این کم بضاعت می گذشت عبــارات ایشــان را تأویل نمودم و خواهم نمود. هر کس که به حقیقت این سخنان نرسد باید که به تمایل آن که صوفیه صافیه، صافیه اند بسپارند چرا که علما فرمــوده انــد که لِكُلِّ مَاءٍ كِيْزَانٌ، وَ لِكُلِّ مَيْدَانٍ فُرْسَانٌ . (برای هــر آبــی ظرفــی وجــود دارد و برای هر میدانی اسب سوارانی).

پس بدان که از این سخنان صوفیه کــه آخونــد درویــزه ـــ قــدس سره ـ به کفر ایشان حکم کرده است اگر چه در نزد علمــای ظــاهر مخــالف شرع معلوم می شود، پس در حقیقت امر، سر مویی مخالفت ندارند چنانچــه از تأویلات عبارات ایشان معلوم شد كَمَا لَا يَخْفَى عَلَى جَامِعِ عِلْمَيِ الظَّاهِرِ وَالْبَاطِنِ . (یعنی همچنان که بر جمع کننــده علــم ظــاهر و بــاطن مخفــی و پوشیده نیست.) چون کسی که به اصطلاحات صوفیه صــافیه خبــر نباشــد، البته که از سخنان ایشان انکار می کند. چرا که علما فرموده اند وَ مَنْ جَهِلَ شَيْئًا عَادَاهُ ، وَ مَنْ كَرِهَ شَيْئًا جَافَاهُ . (کسی که جاهل باشد و چیزی را ندانــد بــا آن دشمنی می کند و کسی که از چیزی خوشــش نیایــد آن را از خــود دور می نماید.)

مثل که از لفظ سُبْحَانِی وَ اَنَا الْحَقُّ علمای ظاهر بر ســلطان العــارفین و حلاج حکم کفر و زندقه را نمودند و خبر ندارند که علما فرموده کــه لِكُلِّ مَجَالٍ رِجَالٌ ، وَ لِكُلِّ مَقَامٍ مَقَالٌ،(یعنی برای هر عرصه و میدان مردانی و بــرای هر مکانی سخنی است) پس براین سخنان خودصوفیه که ازجهــت آشــکار

شدن برای شکر نعمت حق کرده اند غیر از ثواب، اثم بر ایشان لازم نمی شود چه جای آنکه کافر شوند ـ نعوذ بالله منه ـ سؤال: این سخنان اگر از عارف کامل صادر شود این تأویلات در شأن ایشان صادق است هر گاه اگر این سخنان از سالک مبتدی و سالک متوسط صادر شود پس این تأویلات در شأن ایشان صادق نخواهد شد.

جواب :حضرت شاه نقشبند ـ قدس الله سره ـ می فرماید :« که طریقه ما اندراج النهایة فی البدایة است »یعنی حالتی که منتهیان را موجود می شود مبتدیان و متوسط آن را نیز شبیه آن موجود می گردد . چنانچه مجدد الف ثانی ـ قدس سره ـ در مکتوب دویست و هشتاد و هفتم از جلد اول می فرماید : « بعضی سالکان را در مقام ابتدا بی آنکه قطع منازل سلوک نمایند فنا و بقایی شبیه به فنا و بقای ارباب سلوک حاصل می شود و شربی از مقام تکمیل به دست می آید » قول رابع آخوند درویزه ـ قدس سره ـ آن است که «بعضی از صوفیان می گویند که اگر عالمان کشته می شدند دین اسلام وقول حق اظهار یابد پس این هنگام کافران باشند.» تأویلش آن است که مراد صوفیه علمای بی عمل و علمای سوء است که آن حضرتﷺ از علم ایشان استعاذه نموده آنجا که فرموده: اَللَّهُمَّ اِنِّیْ اَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ .وَ هُوَ حُجَّةٌ عَلَى صَاحِبِهِ .[1]

۱- وَعَنْ زَيْدِ بْنِ اَرْقَمَ رضی الله عنه الْحَدِيْثُ ، قَالَ : كَانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ ، يَقُولُ : اللَّهُمَّ اِنِّى اَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ. (رَوَاهُ الْمُسْلِمُ مِشْكَوةُ الْمَصَابِيْحِ ص۲۲۳ جلد اول سطر ۱۴ كِتَابُ الْاَسْمَاءِ، بَابُ الْاِسْتِعَاذَةِ الْفَصْلُ الْاَوَّلُ): **و از زید پسر ارقم رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر ﷺ فرمودند: «خداوندا به درستی که من پناه می برم به تو ازعلمی که نفع ندارد.»**

خداوندا به درستی که من پناه می برم به تو ازعلمی که نفع نـدارد واین دعـای پیـامبر دلیـل وحجـت برعلیـه صـاحبش اسـت. و دیگـر آن حضرتﷺایشان را «شرار الناس» نامیده آنجا که فرموده: شِـرَارُ النَّـاسِ شِـرَارُ الْعُلَمَاءِ.[1] بدترین مردم بدترین علما هستند.و در ذم ایشان آیـات و احادیـث متعدده وارد گردیده است چنانکه در بیان علمای بی عمل در سـابق سـخن گفته شده است و آیات و احادیث که ذم ایشان را نموده در مواضع متعـدده از این مختصر ودر خاتمه بیان خواهد شدـ ان شاء الله تعالی ـ نه آنکه مـراد صوفیه ذم علمای بالله و علمای عالمین المتقین باشد زیرا که در شأن ایشان

عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ عُمَرَ: اَنَّ النَّبِیَّ ﷺ كَانَ يَتَعَوَّذُ مِنْ اَرْبَعٍ؛ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ ، وَ مِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ ،وَ دُعَاءٍ لَا يُسْمَعُ ، وَ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ. (سُنَنُ النِّسَـائِی ص۳۱۲ جلـد ۲ كِتَـابُ الْاِسْـتِعَاذَةِ ، الْاِسْتِعَاذَةُ مِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ).از عبدالله بن عمرﷺ روایت شده است«به درستی که پیامبر ﷺ پناه می جست از چهار چیز: ازعلمی که نفع ندارد و ازقلبی که خاشع نیست و از دعـایی که شنیده نمی شود(یعنی قبول نمی شود) واز نفسی که سیر نمی شود.»

۱ – (قُولُهُ شِرَارُ النَّاسِ) عَنِ الْاَحْوَصِ بْنِ حَكِيْمٍ ، عَنْ اَبِيْهِ ، قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللهِﷺ : اَلَا اِنَّ شَرَّ الشَّرِّشِرَارُ الْعُلَمَاءِ، وَاِنَّ خَيْـرَ الْخَيْـرِ خِيَـارُ الْعُلَمَـاءِ. (رَوَاهُ الـدَّارِمِیُّ حَاشِـيَةُ مُنْتَخَبَـاتِ مَكْتُوبَاتٍ امام ربانی رحمۀ الله علیه صفحه ۱۳۲ دفتر اول مکتوب ۵۳).در مـورد کـلام او (بدترین مردم) از احوص بن حکیم ازپدرش روایت شده است گفـت کـه رسـول خـداﷺ فرمود: «آگاه باشید به درستی که بدترین بدها، بدترین علما است و به درستی که بهترین بهترینها، بهترین علما است.» وَعَنْ اَبِی الدَّرْدَاءِ ، قَالَ : اِنَّ مِنْ اَشَرِّ النَّاسِ عِنْدَ اللهِ مَنْزِلَةً يَـوْمَ الْقِيَامَةِ عَالِمًا لَا يَنْتَفِعُ بِعِلْمِهِ. (رَوَاهُ الدَّارِمِیُّ مِشْكَوةِ الْمَصَابِيْحِ ص۳۸ ج۱ سطر۹فصل الثالث) و از ابی الدرداءروایت شده است که گفت:«به درستی که ازبـدترین مـردم نزدخداونـد روز قیامت عالمی است که از علم خود فایده نمی گیرد.»

آن حضرت ﷺ فرموده خِیَارُ النَّاسِ خِیَارُ الْعُلَمَـاءِ[1](بهترین مردم بهترین علمـا هستند) و ایشان وارثان علم نبی اند که اَلْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْاَنْبِیَاءِ[2] (علمـا وارثـان

---

۱ - اَخْیَارُ اُمَّتِیْ عُلَمَاؤُهَا ، وَخِیَارُعُلَمَائِهَـا رُحَمَاؤُهَـا ، اَلَـا وَاِنَّ اللهَ تَعَـالَی لَیَغْفِـرُ لِلْعَـالِمِ اَرْبَعِینَ ذَنْبًا قَبْلَ اَنْ یَغْفِرَلِلْجَاهِلِ یَجِیْءُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ ذَنْبًا وَاحِدًا، اَلَا وَاِنَّ الْعَالِمَ الـرَّحِیْمَ وَاِنَّ نُـوْرَهُ قَدْاَضَاءَ یَمْشِیْ فِیْهِ مَابَیْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ کَمَایُضِیْءُ الْکَوْکَبُ الدُّرِّیُّ.(حل،خط)عَنْ اَبِی هُرَیرَةَ (القضاعی)عَنِ ابْنِ عُمَرَ جَامِعُ الْاَحَادِیثِ لِلْجَامِعِ الصَّغِیْروَزَوَائِدِهِوَالْجَامِعُ الْکَبِیْرُص ۷۹ ج۴).

بهترین امت من علمای آنهاست و بهترین علمای آن مهربان ترین آن مـی باشـد. آگـاه باشید به درستی که خدای ﷻ برای عالم چهل گناه را می آمرزد پـیش از اینکـه بـرای جاهل یک گناه را بیامرزد. آگاه باشید به درستی که عالم مهربان روز قیامت می آید و بـه تحقیق نور او همه جا را روشن می کند در حالیکه آنچـه میـان شـرق و غـرب اسـت در روشنایی نو ر او راه می رود چنانچه کوکب دُرِّی روشن می کند .

۲-عَنْ قَیْسِ بْنِ کَثِیْرٍ، قَالَ :قَدِمَ رَجُلٌ مِنَ الْمَدِیْنَةِ عَلَی اَبِی الدَّرْدَاءِ وَ هُوَ بِدِمَشْقَ، فَقَـالَ: مَا اَقْدَمُکَ یَا اَخِیْ ؟ قَالَ : حَدِیْثٌ بَلَغَنِی اَنَّکَ تُحَدِّثُهُ عَنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ . قَالَ : اَمَا جِئْتَ لِحَاجَـةٍ ؟ قَالَ : لَا . قَالَ : اَمَا قَدِمْتَ لِتِجَارَةٍ ؟ قَالَ : لَا . قَالَ : مَا جِئْتُ اِلَّا فِـی طَلَـبِ هَذَاالْحَـدِیْثِ . قَـالَ : فَاِنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِﷺ یَقُولُ : مَنْ سَلَکَ طَرِیْقًا یَبْتَغِی فِیْهِ عِلْمًا سَلَکَ اللهُ بِهِ طَرِیْقًا اِلَی الْجَنَّـةِ ، وَ اِنَّ الْمَلَائِکَةَ لَتَضَعُ اَجْنِحَتَهَا رِضًی لِطَالِبِ الْعِلْمِ ، وَاِنَّ الْعَالِمَ لَیَسْتَغْفِرُ لَهُ مَنْ فِی السَّمَوَاتِ وَ مَـنْ فِی الْاَرْضِ حَتَّی الْحِیْتَانُ فِی الْمَاءِ . وَ فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَی الْعَابِدِ کَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَی سَائِرِ الْکَوَاکِـبِ، اِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْاَنْبِیَاءِ ، اِنَّ الْاَنْبِیَاءَ لَمْ یُوَرِّثُوا دِیْنَارًا وَلَا دِرْهَمًا ، اِنَّمَا وَرَّثُوا الْعِلْمَ ، فَمَنْ اَخَذَ بِـهِ فَقَدْ اَخَذَ بِحَظٍّ وَافِرٍ.

پیامبران هستند)ودر مدح ایشـان آیـات و احادیـث بسـیار وارد گردیده است شمه ای از آن در خاتمه کتاب ذکر نواهـد شـد ـ آن شـاء الله تعالی ـ.

پس به این سخن خود صوفیه که موافقـت قـول آن حضـرت ﷺرا کردند از کدام جهت کافر گردند. خود فهم کنید حاجت بـه گفـت و شـنید بسیار ندارد چهار قول آخوند درویزه ـ قدس سره ـ را در اینجا ذکر نمودیم وتاویل کردیم.

وَ عَلَی هَذَا الْقِیَاس الْبَاقِیْ

از قیس بن کثیر روایت شده است که گفت :مردی از مدینه بر ابی الدرداء که در دمشق بود وارد شد پس او گفت: « ای برادر چه چیزی تو را به اینجا آورد؟» گفت: « حدیثی که به من خبر رسیده که تو آن را از رسول خدا ﷺ روایت می کنـی .» گفـت: « آیـا بـرای حاجت نیامده ای؟» گفت: «نه» گفت: «آیا تو برای تجارت نیامده ای؟» گفـت: «نـه» گفـت: «نیامدم مگر در طلب این حدیث.» گفت: به درسـتی کـه ازرسـول خـدا ﷺ شـنیدم کـه می فرمود :« کسی که راهی را بپیماید که در آن راه علم طلب کند ، خداوند بـه توسـط او راهی را که به سوی بهشت است می پیماید و به درستی که ملایکه بالهـای خـود را بـرای طالب علم از روی رضایت می نهند و به درستی که آنچه در آسمانها و زمین اسـت و حتـی ماهیها در آب برای عالم استغفار می کنند و فضیلت عالم برعابد، مانند فضیلت ماه بر سایر ستارگان می باشد به درستی که علما، وارثان انبیا می باشند و به درستی که انبیا درهـم و دینار به ارث نگذاشتند بلکه علم را به ارث گذاشتند پس هر کسی که آن را بیـاموزد بـه درستی که بهره ای فراوان گرفته است.» وَلَا نَعْرِفُ هَذَا الْحَدِیْثَ اِلَّا مِنْ حَدِیْثِ عَاصِمِ بْنِ رَجَاءِ بْنِ حَیَوةٍ ، وَلَیْسَ اِسْنَادُهُ عِنْدِیْ بِمُتَّصِلٍ ، هَکَذَا حَدَّثَنَا مَحْمُودُ بْـنُ خَـدَّاش هَـذَا الْحَـدِیْثَ ، وَ اِنَّمَـا یَرْوِیْ هَذَا الْحَدِیْثَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ رَجَاءِ بْنِ حَیَوةٍ ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ جَمِیْلٍ ، عَنْ کَثِیْـرِ بْـنِ قَـیْسٍ ، عَنْ اَبِی الدَّرْدَاءِ ، عَنِ النَّبِیِّ ﷺ ، وَهَذَا اَصَحُّ مِنْ حَدِیْثِ مَحْمُودِ بْـنِ خَـدَّاش. (۱۲رواه الترمـذی ص۹۷ ج ۲) اَبْوَابُ الْعِلْمِ بَابُ مَا جَاءَ فِی فَضْلِ الْفِقْهِ عَلَی الْعِبَادَةِ طبع سـعیدکمپنی ادب پاکسـتان چوک کراچی).این حدیث را جز از عاصم بن رجا بن حیات نمی شناسیم و اسناد او نزد مـن متصل نمی باشد همینگونه محمود بن خدّاش این حدیث را روایت کرد و جز این نیست که این حدیث را از عاصم بن رجاء بن حیات از داوود بـن جمیـل از کثیـر بـن قـیس از ابـی الدرداءﷺ از پیامبرﷺ روایت می کندو این از حدیث محمود پسرخدّاش صحیح تر می باشد.

فصل یازدهم
در بیان اقوال ملا حسین کشمیری
ــ رحمه الله تعا لی ــ که بر عدم معتمدیت
او دلا لت می کند.

قول اول ملا حسین(رح) آ ن است که اولًا ذم سماع و وجد صــوفیان را به دلایل فاتر وضعیف خود نموده بعد از آن می گوید: «نظر در حال پیران و مریدان روز گار کن که چگونه شیطانان دکان تلبــیس و مکــر خــود را آرا سته اند و وجد وسماع ایشان بدعت و ضلالت وشعار ایشان زندقــه و الحــاد وکفر را طریقت و فقر نام کردند.»

جــواب گویم که مراد ملا حسین (رح) ذم متصوفه جاهل می باشــد که اصلا از دین وایمان خبر نداشته باشند. مثل پیر تاریک و امثال آن. ایــن هم نادر است دیگران را بر ایشان قیاس نباید کرد. و مراد از ســماع، غنــایی است که در آن آ لات ملا هی باشد و مراد از وجد، نوع ثالث تواجد می باشد و اگر فرضا مراد ملا حسین ــ قدس سره ــ ذم صوفیه صافیه که از اهل سنت وجماعت می باشند، باشد ویا ذم سماع و وجد حقانی باشد.

البته این انکار او منجر می شود بــه انکــار آ یــات واحادیــث وفقــه و اجماع علمای مشایخ. چرا که وجد و سماع به آیــت الله تعــالی و احادیــث نبوی ﷺ و اقوال فقهای عظام واجماع مشایخ ذو العز والاحترام ثابت گردیــده چنانچه بیان ایشان در فصل جذب وسماع مفصلا ذکر خواهد شد.ــ ان شــاء الله تعالی ــ پس ببین کسی که از آیات الله تعالی واحادیث نبــوی ﷺ واقــوال فقها ومشایخ انکار کند حال او چه خواهد بود واز زمره چه کسان محســوب خواهد شد؟ حاجت بیان ندارد والعاقل یکفیه الاشاره هرگاه چیــزی کــه بــه

آیات و احادیث واقوال علما ثابت شد آ ن را الحاد وزندقه وکفر چـرا نامنـد مگر این قول علما را نشنیده اند که: مَنْ قَالَ لِمُؤْمِنٍ : اَنْتَ کَافِرٌ وَهُوَ بَرِیْءٌ مِنْهُ یَعُوْدُ الْکُفْرُ اِلَیْهِ ، فَکَذَاالْاِلْحَادُ وَالزَّنْدَقَةُ.

کسی که به مـؤمنی بگویـدتو کـافر هسـتی و در حـالی کـه او از کفر پاک باشد کفر به سوی خـودش بـر مـی گـردد پـس الحـاد و زندقـه هم چنین است.

قول ثا نی ملاحسین آن است که: «شنیدن آواز خـوش گنـاه اسـت ولذت بدان مثل نعره زدن وسر جنبا نیـدن پـای کوبیـدن وغیـره آن همـه کفر است.

لِقَوْلِهِ علیه السلام:اسْتِمَاعُ الْمَلَاهِی مَعْصِیَةٌ ، وَالْجُلُوْسُ عَلَیْهَا فِسْقٌ ، وَالتَّلَذُّذُ بِهَا مِنَ الْکُفْرِ . انْتَهَی

به فرموده او علیه السلام استماع ملاهی، گناه مـی باشـد و نشسـتن بـرآن فسق است ولذت جستن به آن از کفر است.»

جواب گویم که تأ ویل این حدیث آن است شـعری کـه در آن هجـو وعیب گویی مسلمان باشد ویـا مجمـع فسـاق وفجـار باشـد اسـتماع آن نا رواست.

کَمَا قَالَ فِی الْحَدِیْقَةِ النَّدِیَّةِ : الْمُرَادُ مِنَ الْمَلَاهِی الْوَارِدَةِ فِیْ هَذَا الْحَـدِیْثِ التَّرَنُّمُ بِاَشْعَارِالْفَسَقَةِ وَ اَصْوَاتِ الدُّفُوْفِ وَالْمَزَامِیْرِ فِـیْ مَجَـالِسِ الْخُمُـوْرِ وَرَقْـصِ الْقَیْنَاتِ الدَّاعِیْ اِلَی الزِّنَا وَاللِّوَاطَةِ لَا مُطْلَقُ اسْتِعْمَالِ التَّرَنُّمِ مُجَرَّدًا عَنْ ذَلِـكَ ، فَاِنَّـهُ

مُبَاحٌ لِدَلِيْلِ قَوْلِهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ : الْهُوْا وَ الْعَبُوْا ، فَاِنِّى اَكْرَهُ اَنْ يُرَى فِىْ دِيْنِكُمْ غِلْظَةٌ .رَوَاهُ الْبَيْهَقِىُّ [1] اِنْتَهَى.

چنانچه در حدیقـةالنّدیه می نویسد:«مـراد از ملاهـی وارده درایـن حدیث ترنّم با اشعارفاسقان و صوتهای دفها و سـازها در مجـالس شـراب و رقص کنیزان که دعوت کننده به زنا و لواطـه اسـت مـی باشـد نـه مطلـق استعمال ترنّم خالی از آن ، چون آن مباح است. به دلیل قول پیامبر ﷺ «به بازی و سرگرمی بپردازید چون که من دوست ندارم در دین شـما شـدت و سختی دیده شود.»

ودیگر شنیدن آوازخوش به آیات واحادیث ثابت گردیده كَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَى ﴿يَزِيْدُ فِى الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ﴾ [2]**جمیع مفسران برآنند که مراد ازین زیاد صوت حسن است .**

---

١ – قَالَ النَّبِىُّ ﷺ: الْهُوْا وَالْعَبُوا ، فَاِنِّى اَكْرَهُ اَنْ يُرَى فِىْ دِيْنِكُمْ غِلْظَةٌ.پیامبرﷺفرمود:**«به بازی و سر گرمی بپردازید چون من ناپسند میدانم که دردین شما شدت وسـختی دیـده شود.»** (هب) عَنِ الْمُطَّلِبِ بْنِ عَبْدِاللهِ ص۵۷ سطره ۳).(جَامِعُ الْاَحَادِيثِ لِلْمَسَانِيْدِ وَالْمَرَاسِلِ اَلْجُزْءِ الثَّانِىْ قِسْمُ الْاَقْوَالِ وَ اَيْضًا حَدِيثُ شماره–۴۳۹۹ (هب)وَالدِّيْلَمِىُّ عَنِ الْمُطَّلِبِ بْنِ عَبْدِ اللهِ ﷺص ۱۱۲ سطره–۳ قِسْمُ الاقْوَالِ)

٢ – ﴿ يَزِيْدُ فِى الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ﴾ **سوره فاطرآیه۱ «زیاده می کند درآفرینش هرچـه خواهد.»** يَزِيْدُ فِى الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ مِنَ الْمُفَسِّرِيْنَ مَنْ خَصَّصَهُ وَقَالَ : الْمُرَادُ الْوَجْهُ الْحَسَنُ . وَمِنْهُمْ مَنْ قَالَ: الصَّوْتُ الْحَسَنُ . وَمِنْهُمْ مَنْ قَالَ : كُلُّ وَصْفٍ مَحْمُودٍ. وَالْاَولَى اَنْ يُعَمَّمَ وَيُقَالَ : اللهُ تَعَالَى قَادِرٌ كَامِلٌ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ فَيَزِيْدُ مَا يَشَاءُ وَيَنْقُصُ مَا يَشَاءُ. (اَلتَّفْسِيْرُ الْكَبِيْرُ ص۲۶ج۳) **.ا زمفسـرین کسـانی هستند که آن آیه را خاص به یک چیز گردانده اند و گفت : »منظـور از آن صـوت زیبـا**

است» و کسانی هستند که این آیه را به صوت نیک تفسیر کرده اند از ایشان کسانی هستند که گفتند

منظور آیه هر صفت نیک است و بهتر این است که عام گردانده شود و گفته شود خدای ﷻ قادروکامل است انجام می دهدآنچه می خواهد پس زیاده می کند آنچه می خواهد و کم می کند آنچه می خواهد .

بِاَنَّهُ ﷻ يَزِيْدُ فِى اَىِّ خَلْقٍ كَانَ كُلَّ مَا يَشَاءُ اَنْ يَزِيْدَهُ بِمُوجَبِ مَشِيَّتِهِ سُبْحَانَهُ ، وَمُقْتَضَى حِكْمَتِهِ مِنَ الْاُمُورِ الَّتِى لَايُحِيْطُ بِهَا الْوَصْفُ . وَقَالَ الْفَرَّاءُ وَالزُّجَّاجُ : هَذَا فِى الْاَجْنِحَةِ الَّتِى لِلْمَلَائِكَةِ اَىْ يَزِيْدُ فِى خَلْقِ الْاَجْنِحَةِ لِلْمَلَائِكَةِ مَا يَشَاءُ ، فَيَجْعَلُ لِكُلِّ سَنَةٍ اَجْنِحَةً اَوْ اَكْثَرَ . وَرُوِىَ ذَلِكَ عَنِ الْحَسَنِ ، وَكَانَتِ الْجُمْلَةُ لِدَفْعِ تَوَهُّمِ عَدَمِ الزِّيَادَةِ عَلَى الْاَرْبَعَةِ . وَعَنِ ابْنِ عَبَّاس :يَزِيْدُ فِى خَلْقِ الْمَلَائِكَةِ وَالْاَجْنِحَةِ مَا يَشَاءُ . وَ قِيْلَ : الْخَلْقُ خَلْقُ الْاِنْسَانِ ، وَ «مَا يَشَاءُ» الْخُلُقُ الْحَسَنُ اَوالصَّوْتُ الْحَسَنُ اَوالْخَطُّ الْحَسَنُ اَوِ الْمَلَاحَةُ فِى الْعَيْنَيْنِ اَوْ فِى الْاَنْفِ اَوْ فِى الْوَجْهِ اَوْ خِفَّةُ الرُّوْحِ اَوْ جُعُودَةُ الشَّعْرِ وَحُسْنُهُ اَوِ الْعَقْلُ اَوِ الْعِلْمُ اَوِ الصَّنْعَةُ اَوِ الْعِفَّةُ فِى الْفُقَرَاءِ اَوْ حَلَاوَةُ النُّطْقِ ، وَ ذَكَرُوا فِى بَعْضِ ذَلِكَ اَخْبَارًا مَرْفُوْعَةً ، وَالْحَقُّ اَنَّ ذَلِكَ مِنْ بَابِ الْمَثِيْلِ لَا الْحَصْرِ . (تَفْسِيْرُ رُوْحِ الْمَعَانِى ص ۱۵۳ جزء ۲۳ سطر ۱).

به درستی که خدای ﷻ زیاد می کند در هر خلقتی که باشد هر چه بخواهد؛ اینکه زیاده کند او را به موجب مشیت خود سبحانه و مقتضای حکمت خود از اموری که آن را وصفی احاطه نمی کند. و فراء و زجاج گفتند این در حق اجنحه ای(بال و پر) که برای ملایکه است می باشد .یعنی زیاد می کنددر خلق اجنحه برای ملائکه آنچه بخواهد . پس در برابر هر سال یک بال یا بیشتر قرار می دهد. این از حسن روایت شده است و جمله (یزید الآیه)برای دفع توّهم عدم زیادت بر چهارمی باشد و ازابن عباس رضی الله عنه روایت شده است زیاده می کند درخلقت ملائکه و اجنحه آنچه بخواهد و گفته شده است منظور ازخلق ،خلقت انسان است و آنچه بخواهد اخلاق نیک یا صوت نیک یا خط نیک یا زیبایی در چشمان یا دربینی یادرصورت یا زنده دلی و شور و نشاط یا پیچش موی و زیبایی آن یا عقل یا علم یاصنعت یاعفت در فقرا یا شیرینی و شیوایی نطق است و ذکر کردند در حق بعضی از این مذکورات اخبار بلند که به رسول خدا رسیده وحق اینکه این از باب مثال می باشد نه حصر.

وَاَيْضًا قَالَ اللهُ تَعَالى:﴿فَاَمَّا الَّذِيْنَ آمَنُوْا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِيْ رَوْضَةٍ يُّحْبَرُوْنَ .﴾[1] اَيْ يُسَرُّوْنَ

ودر تفسیر عین المعانی وحسینی آورده است : « که آواز خوش شنوانند ایشان را وهیچ لذتی برابر سماع آن نباشد . ودر خبر است که ابکار بهشت تغنی کنند به صورتی که خلایق مثل آن نشنیده باشند وآن افضل نعم بهشت است » پس بدانکه اگر آواز خوش از ذمره لهوو لغو می بودی وسماع آن ناروا بودی در جنت مؤمنان را آواز خوش نمی شنوانیدند و ایشان بدان مسرور ومتلذذ نمی گشتند. زیرا که حق ـ جل شانه ـ در قرآن مجید صفت اهل جنت را جنان نموده قَالَ اللهُ تَعَالَى:﴿لَايَسْمَعُوْنَ فِيْهَا لَغْوًا وَّلَا كِذَّابًا﴾[2]**هر گاه که جنت جای لغو وکذب نشد، پس معلوم شدکه آواز خوش از زمره لهو و لغو نیست که سماع آ ن حرام باشد** وَ اَيْضًا قَالَ اللهُ تَعَالَى:﴿ وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا﴾[3]**در تفسیر بیضاوی حسینی وعین المعانی آورده است که: « مرا د از این فضل صوت حسن است.»**

---

۱ -سوره روم آیه ۱۵ «اما آنان که ایمان آورده اند و کردارهای شایسته کرده اند پس ایشان در بهشت خوشحال کرده شوند .»وَ اَيْضًا قَالَ اللهُ تَعَالَى: ﴿وَاَمَّا الَّذِيْنَ آمَنُوْا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيْهِمْ اُجُوْرَهُمْ وَاللهُ لَايُحِبُّ الظَّالِمِيْنَ﴾**سوره آل عمران آیه ۵۷ «و اما کسا نی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند پس خدا مزد ایشان را تمام و کامل می دهد وخدا ظا لمان را دوست نمی دارد.»**

۲ – سوره انباء آیه ۳۵«نشنوند در آنجا سخن بیهوده را ونه دروغ شمردن را.»

۳ – سوره سبا آیه ۱۰« و هر آیینه داود را از نزدیک خود بزرگی دادیم.»

يُخْبِرُ تَعَالَى عَمَّا اَنْعَمَ بِهِ عَلَى عَبْدِهِ وَ رَسُوْلِهِ دَاوُدَ عليه السلام مِمَّا آتَاهُ مِنَ الْفَضْلِ الْمُبِيْنِ ، وَجَمَعَ لَهُ بَيْنَ النُّبُوَّةِ وَ الْمُلْكِ الْمُتَمَكِّنِ وَالْجُنُودِ ذَوِى الْعُدَّةِ وَ الْعَدَدِ ، وَمَا اَعْطَاهُ وَ مَنَحَهُ مِنَ الصَّوْتِ الْعَظِيْمِ الَّذِىْ



كَانَ اِذَا سَبَّحَ بِهِ تُسَبِّحُ مَعَهُ الْجِبَالُ الرَّاسِيَاتُ الصَّمُّ الشَّامِخَاتُ، وَ تَقِفُ لَهُ الطُّيُورُ وَ السَّارِحَاتُ وَالْغَادِيَـاتُ وَالرَّائِحَاتُ، وَتُجَاوِبُهُ بِاَنْوَاعِ اللُّغَاتِ. وَ فِى الصَّحِيْحِ اَنَّ رَسُولَ اللهِﷺ سَمِعَ صَوْتَ اَبِىْ مُوسَى الْاَشْـعَرِىِّ رضی الله عنه يَقْرَأُ مِنَ اللَّيْلِ ، فَوَقَفَ فَاسْتَمَعَ لِقِرَائَتِهِ ، ثُمَّ قَالَ ﷺ : وَلَقَدْ أُوْتِىَ هَذَا مِزْمَارًا مِنْ مَزَامِيْـرِ آلِ دَاوُدَ ، اِنَّ اللهَ تَعَالَى اَعْطَى دَاوُدَ شَيْئًا لَمْ يُعْطِهِ غَيْرَهُ مِنْ حُسْنِ الصَّوْتِ ، اِنَّهُ كَانَ اِذَا قَرَأَ الزَّبُـورَ تَجْتَمِـعُ الْوُحُـوشُ اِلَيْـهِ حَتَّى يَأْخُذَ بِاَعْنَاقِهَا،وَمَاتَنْفُرُ،وَمَاصَنَعَتِ الشَّيَاطِيْنُ الْمَزَامِيْرَوَالْبَرَابِطَ وَالصُّنُوْجَ اِلَّا عَلَى اَصْنَافِ صَوْتِهِ عليه السلام، وَ كَانَ شَدِيْدَ الْاِجْتِهَادِ ، وَكَانَ اِذَا افْتَتَحَ الزَّبُوْرَ بِالْقِرَاءَةِ كَاَنَّمَا يُنْفَخُ فِى الْمَزَامِيرِ ، وَكَـانَ قَـدأُعْطِىَ سَـبْعِيْنَ مِزْمَارًا فِى حَلْقِهِ .(تَفْسِيرُ ابْنِ كَثِيْرٍ ص٥٧٨ ـ ٥٧٩ ـ حج٣ـ اَلْجُزْءُ الثَّانِى وَالعِشْرُونَ سُورَةُ سَبَاءٍ).

خدای تعالی خبر می دهد از آن چیزی که با آن بر بنده ورسول خـود داود عليه السلام نعمت داد از آنچه که به او از فضل روشن بخشد . و برای او بین نبوت و پادشاهی پایدار و سربازان صاحب عدد و ساز و برگ بسیارجمع نمود و آنچه به او از صدای زیبا و بلند عطـا کرد صوت بزرگ چنان صوتی که وقتی که بـا آن تسـبیح مـی گفـت، کوههـای بلنـد و صخره های سخت و بزرگ تسبیح می گفتند و برای او پرنده ها و چهـار پایـان چرنـده و بادهای بامدادی و شبانگاهی می ایستادند و به او به انـواع لغتهـا جـواب مـی دادنـد. و درصحیح آمده است به درستی که رسول خداﷺ صوت ابی موسی اشعری رضی الله عنه را شنید که از سوره «والليل» می خواند. پس ایستاد و به قرائت اوگوش داد. بعد پیـامبر ﷺ فرمـود: « و به تحقیق که این شخص نغمه ای از نغمه های آل داود داده شده است به درستی کـه خداوند بلندمرتبه به داود عطا کرد، آنچه که آن را به غیراو از حسن و زیبایی صـدا عطـا نکرد. به تحقیق که او وقتی که زبور رامی خواند، وحوش به سوی او جمع مـی شـدند تـا اینکه گردنهای آنها را می گرفت وآن حیوانات رم نمی کردند . و شیطانها ، نایها و دفها و چنگ را بر اساس قسمتی از صدای داود عليه السلام ساختند و داود شدید الاجتهاد(کوشا) بود . و زمانی که شروع به قرائت زبورمی کرد گویا چنان است که درنایها می دمید و به تحقیق که هفتاد نی در حلق او عطا کرده شده بود.»

كَمَا قَالَ النَّبِیُّ ﷺ فِیْ مَدْحِ دَاوُدَ عليه السلام[1] : اِنَّهُ كَانَ حَسَنَ الصَّوْتِ بِالنِّيَاحَةِ عَلَى نَفْسِهِ وَفِی تِلَاوَةِ الزَّبُوْرِ حَتَّى كَانَ يَجْتَمِعُ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ وَ الْوَحْشُ وَالطَّيْرُ

---

١ – وَ فِی الْحَدِيْثِ فِی مَدْحِ دَاوُدَ عليه السلام : اَنَّهُ كَانَ حَسَنَ الصَّوْتِ بِالنِّيَاحَةِ عَلَى نَفْسِهِ وَبِتِلَاوَةِ الزَّبُورِ حَتَّى كَانَ يَجْتَمِعُ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ وَالطَّيْرُ لِسَمَاعِ صَوتِهِ وَكَانَ يُحْمَلُ مِنْ مَجْلِسِهِ آلَافُ مِنَ الْجَنَائِزِ . (كِتَابُ عَوَارِفِ الْمَعَارِفِ)**در حدیث درمدح داود عليه السلام آمده است: « به درستی که در نوحه کردن بر نفس خود و در تلاوت زبور صدای زیبایی داشت تا اینکه انسانها وجنها و وحش وپرنده برای شنیدن صدای او جمع می شدندوازمجلس اوهزاران جنازه حمل می شد.**

اَيْضًاوَفِی الْقُشَيْرِيَّةِ كَانَ دَاوُدُ عليه السلام يَسْتَمِعُ لِقِرَائَتِهِ الْجِنُّ وَالْاِنْسُ وَالْوَحْشُ وَالطَّيْرُ اِذَا قَرَأَ الزَّبُورَ، وَكَانَ يُحْمَلُ مِنْ مَجْلِسِهِ اَرْبَعَةُ مِأَةِ جِنَازَةٍ مِمَّنْ قَدْمَاتَ مِمَّنْ سَمِعُوا قِرَاءَتَهُ. (عوارف المعارف ص ١١٠ اَلْبَرِيْقَةُ الْمَحْمُوْدِيَّةُ فِی شَرْحِ الطَّرِيْقَةِ الْمُحَمَّدِيَّه ص ٢۶۶ـ جلد٣ ایضا).

و در قشیریه آورده است : زمانی که داوود عليه السلام زبور را می خواند جن، انس، وحش و پرنده ها به قرائت او گوش می دادند.از مجلس او چهار صد جنازه از کسانی که به دلیل شنیدن قرائت او مرده بودند حمل می شد .

يُخْبِرُ تَعَالَى عَمَّا اَنْعَمَ بِهِ عَلَى عَبْدِهِ وَ رَسُوْلِهِ دَاوُدَ عليه السلام مِمَّا آتَاهُ مِنَ الْفَضْلِ الْمُبِيْنِ ، وَجَمَعَ لَهُ بَيْنَ النُّبُوَّةِ وَ الْمُلْكِ الْمُتَمَكِّنِ وَالْجُنُودِ ذَوِی الْعُدَّةِ وَ الْعَدَدِ ، وَمَا اَعْطَاهُ وَ مَنَحَهُ مِنَ الصَّوْتِ الْعَظِيْمِ الَّذِیْ كَانَ اِذَا سَبَّحَ بِهِ تُسَبِّحُ مَعَهُ الْجِبَالُ الرَّاسِيَاتُ الصَّمُّ الشَّامِخَاتُ، وَ تَقِفُ لَهُ الطُّيُورُ وَ السَّارِحَاتُ وَالْغَادِيَاتُ وَالرَّائِحَاتُ، وَتُجَاوِبُهُ بِاَنْوَاعِ اللُّغَاتِ.وَ فِی الصَّحِيْحِ اَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ سَمِعَ صَوْتَ اَبِیْ مُوسَى الْاَشْعَرِیِّ رضي الله عنه يَقْرَأُ مِنَ اللَّيْلِ ، فَوَقَفَ فَاسْتَمَعَ لِقِرَائَتِهِ ، ثُمَّ قَالَ ﷺ : وَلَقَدْ اُوْتِیَ هَذَا مِزْمَارًا مِنْ مَزَامِيْرِ آلِ دَاوُدَ ، اِنَّ اللهَ تَعَالَى اَعْطَى دَاوُدَ شَيْئًا لَمْ يُعْطِهِ غَيْرَهُ مِنْ حُسْنِ الصَّوْتِ ، اِنَّهُ كَانَ اِذَا قَرَأَ الزَّبُورَ تَجْتَمِعُ الْوُحُوشَ اِلَيْهِ حَتَّى يَأْخُذَبِاَعْنَاقِهَا،وَمَا تَنْفُرُ،وَمَاصَنَعَتِ الشَّيَاطِيْنُ الْمَزَامِيْرَ وَالْبَرَابِطَ وَالصُّنُوْجَ اِلَّا عَلَى اَصْنَافِ صَوْتِهِ عليه السلام، وَ كَانَ شَدِيْدَ الْاِجْتِهَادِ ، وَكَانَ اِذَا افْتَتَحَ الزَّبُوْرَ بِالْقِرَاءَةِ كَاَنَّمَا يُنْفَخُ فِی الْمَزَامِيرِ ، وَكَانَ قَدْاُعْطِیَ سَبْعِيْنَ مِزْمَارًا فِی حَلْقِهِ .(تفسیر ابن کثیر ص۵۷۸ ـ ۵۷۹ ـ حج٣ـ الجزء ثانی والعشرون سوره سباء).

لِسَمَاعِ صَوْتِهِ ، وكَانَ يُحْمَلُ مِنْ مَجْلِسِهِ اَرْبَعُ مِائَةِ جَنَازَةٍ وَمَا يَقْرُبُ مِنْهَا مِنَ الْاَوْقَاتِ . وَقَالَ فِى الْحَدِيْقَةِ النَّدِيَّةِ ، وَقَالَ اَبُو الْقَاسِمِ الْقُشَيْرِىُّ فِى رِسَالَتِهِ : وَاِنَّ حُسْنَ الصَّوْتِ مِمَّا اَنْعَمَ اللهُ بِهِ عَلَى صَاحِبِهِ مِنَ النَّاسِ ،فَقَالَ ﷻ﴿ يَزِيْدُ فِى الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ﴾[1] جَاءَ فِى التَّفْسِيرِ مِنْ ذَلِكَ الصَّوْتِ ، وَذَمَّ اللهُ الصَّوْتَ الْقَبِيْحَ .وَ قَالَ:﴿اِنَّ اَنْكَرَالْاَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيْرِ﴾[2] وَاسْتِلْذَاذُ الْقُلُوْبِ وَاسْتِيْنَاسُهَا اِلَى الْاَصْوَاتِ الطَّيِّبَةِ وَاسْتِرْوَاحُهَاالَيْهَا مِمَّا لَا يُمْكِنُ جُحُودُهُ،فَاِنَّ الطِّفْلَ يَسْكُنُ اِلَى الصَّوتِ الطَّيِّبِ وَالْجَمَلُ يُقَاسِى تَعْبَ السَّفَرِوَمَشَقَّةَ الْحُمُولَةِ ،فَيَهُوْنُ عَلَيْهِ بِالْحِدَاءِ انتهى.

خدای تعالی خبر می دهد از آن چیزی که نعمت داده با آن بر بنده خود ورسول خود داوود ؑ از آنچه که به او از فضل روشن داده است. و برای او برای او بین نبوت و پادشاهی پایدار و سربازان صاحب عدد و ساز و برگ بسیارآنچه به او عطا کرده بود. و از صوت بزرگ چنان صوتی که وقتی که با آن تسبیح می گفت، کوههای بلند و صخره های سخت و بزرگ تسبیح می گفتند و برای او پرنده ها و چهار پایان چرنده و بادهای بامدادی و شبانگاهی می ایستادند و به او به انواع لغتها جواب می دادند. و درصحیح آمده به درستی که رسول خدا ﷺ صوت ابی موسی اشعری ؓ را شنید که در شب می خواند. پس ایستاد و به قرائت اوگوش داد. بعد پیامبر ﷺ فرمود: « و به تحقیق که این شخص داده شده است نغمه ای از نغمه های آل داوود به درستی که خداوند بلندمرتبه به داود عطا کرد، آنچه که آن را به غیراو از حسن و زیبایی صدا عطا نکرد. به تحقیق که او وقتی که زبور را می خواند، وحوش به سوی او جمع می شدند تا اینکه گردنهای آنها را می گرفت وآن حیوانات رم نمی کردند . و شیطانها ، نایها و دفها و چنگ را جز بر اساس قسمتی از صدای داود ؑ ساختند و داوود شدید الاجتهاد(کوشا) بود . و زمانی که شروع به قرائت زبور می کرد گویا چنان است که درنایها می دمید و به تحقیق که هفتاد نی در حلق او عطا کرده شده بود.»

۱- سوره فاطر آیه ۱

۲- سوره لقمان آیه۱۹ « وهر آیینه بدترین آوازها آواز خران باشد.»

چنانچه پیامبر ﷺ درمدح داود ؑ فرمود : « به درستی که او دارای صدای خوب و نیک در نوحه کردن بر نفس خود و در تلاوت زبور بود تا اینکه انسانها وجنها و حیوانات وحشی وپرندگان برای شنیدن صوت او جمع می شدندو از مجلس اوچهارصد جنازه وآنچه که به آن تعداد نزدیک بودحمل می شد .» در الحدیقه النّدیه آورده است و نیز و ابوالقاسم قشیری در رساله خود می نویسد : « و به درستی که صدای نیکو و زیبا از جمله چیزهایی است که خداوند آن را به صاحب صدا از میان مردم نعمت داده است.» پس خداوند ﷻ گفت:(زیاده می کند در آفرینش هر چه خواهد).

در تفسیر آمده است که از جمله چیزهایی که خداوند درآن می افزاید صوت است ، و خداوند صوت قبیح را ذم نموده است و گفت (هر آیینه بدترین آوازها، آواز فراخ خران است)و لذت بردن قلبها و انس گرفتن آن به صداهای زیبا و طلب آرامش و راحتی قلب به آن از جمله مسایلی است که امکان انکار آن وجود ندارد. چون که کودک به صدای زیبا آرام می گیردوشترسختی سفروسختی بار را تحمل می کند. پس بر او به وسیله سرود و آواز آسان می گردد.

در کتاب ترجمه العوارف آورده است هر که از آواز خوش لذت نیابد نشان آن است که دلش مرده است ویا سمع باطنش باطل گشته﴿فَاِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ اِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِيْنَ﴾[1]﴿اِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُوْلُوْنَ﴾[2]**وصف حال این طایفه است. وباقی آیات و احادیث و اقوال فقها و**

---

۱ -سوره روم آیه۵۲«پس هر آیینه تو نمی شنوانی مردگان را و نمی شنوانی کران را آواز خواندن چون روی بگردانند و پشت کنند.»

۲ - سوره شعراءآیه۲۱۲«هرآینه شیطانان از شنیدن یعنی ازشنیدن کلام ملایکه دور کرده گانند.»



مشایخ در فصل سماع ذکر خواهد شدـ اِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَی ـ پس به شنیدن آواز خوش، ولذت یافتن بدان بنا به فرمودۀ آیات واحادیث برصوفیان به غیر ازثواب،که اثم باشد لازم نمی شود،چه جای آنکه کافرگردند. ـ نَعُوْذُبِاللهِ مِنْهُ ـ

دو قول را از سخنان ملاحسین که در کتاب مفتاح القلوب وهدایة الاحمی ذکر کرده بود و ذم صوفیه را نموده بود، در اینجا بیان کردیم وتأویل نمودیم. وَ عَلَی هَذَا الْقِیَاسِ الْبَاقِی از جهت آنکه ایراد تمامی اقوال ایشان در این مختصر نگنجد.وعجب از ملا حسین کشمیری ـ قدس سره ـ آن است، که در کتب خود می فرماید: که در دست کودکی که در مکتب باشد، کتاب منظومه را ندهید. این چنین سخت گیری درشأن سماع و شعرمی نماید با آنکه کتب او از اشعاری که خودش انشا فرموده مملو است.

پس معلوم شد که مراد او از این اشعاری که منع ساخته، اشعاری است که مقترن به منکرات باشد مثل هجو وطعن و اظهار غیب . مُسَلَّمْ چنانچه حکم باقی علمای دین است والا این چنین نباشد که وی را جایز باشد ودیگران را حرام. چنانچه بعضی متفقهه سخنان او را مستمسک خود ساختند واز مطلق سماع، انکار می نمایند. هَدَانَا اللهُ وَ اِیَّاهُمْ بِحُرْمَةِ خَاتَمِ الْمُرْسَلِیْنَ ﷺ.

فصل دوازدهم

در بیان اقوال علماء : که فرموده بودند اگر در مُسْلِمْ نود و نه علامت کفر باشد و یک علامت از اسلام باشد، باید که قاضی ومفتی بر همان یک علامت اسلام، حکم نماید.

قَالَ عَلِیٌّ الْقَارِیْ : وَقَدْ ذَکَرَ الْعُلَمَاءُ اَنَّ الْمَسْأَلَةَ الْمُتَعَلِّقَةَ بِالْکُفْرِ ، اِذَا کَانَ لَهَا تِسْعٌ وَتِسْعُوْنَ احْتِمَالًا لِلْکُفْرِ وَاحْتِمَالًا وَاحِدًا فِیْ نَفْیِهِ فَالْاَوْلَی لِلْمُفْتِی وَالْقَاضِی اَنْ یَّعْمَلَ بِالْاِحْتِمَالِ النَّافِی لِاَنَّ الْخَطَاءَ فِی اِبْقَاءِ اَلْفِ کَافِرٍ اَهْوَنُ مِنَ الْخَطَاءِ فِیْ اِفْنَاءِ مُسْلِمٍ وَاحِدٍ انْتَهَی.**ملا علی قاری (رح) می فرماید: « علما درباره مسأله تکفیر چنین می فرمایند:« زمانی که برای آن مسأله نود ونه احتمال کفر ویک احتمال عدم کفر باشد ، برای مفتی وقاضی بهتر آن است که به همان احتمال عدم کفر عمل نماید . زیرا اشتــباه در باقی گذاشتن هــزار کافــر، آسان تر از اشتباه در تکفیر یک مسلمان است.»**

قَالَ فِی الْفَتَاوَی الْحَمَوِیِّ:اِذَاکَانَ فِی الْمَسْأَلَةِ وُجُوْهٌ تُوْجِبُ التَّکْفِیْرَ،وَوَجْهٌ لَا یُوْجِبُ،عَلَی الْمُفْتِی اَنْ یَمِیْلَ اِلَی وَجْهِ الَّذِی یَمْنَعُه ٗ تَحْسِیْنًا لِلظَّنِّ بِالْمُسْلِمِ اِنْتَهَی.
چنانچه درفتاوی حموی می نویسد؛زمانی که دلایل زیادی برای تکفیرو فقط یک دلیل برعدم تکفیر وجود داشته باشد،برمفتی لازم است به جهت حسن ظن نسبت به‌مسلمان،برطبق همان یک دلیل که آن رامنع می کندعمل‌کند.

قَالَ فِیْ شَرْحِ الدُّرَرِ لِلشَّیْخِ اِسْمَاعِیْلَ وَالِدِ شَیْخِ عَبْدِ الْغَنِیِّ النَّابْلُسِیِّ : اِذَا کَانَ فِی الْمَسْأَلَةِ وُجُوْهٌ تُوْجِبُ الْاِکْفَارَ ، وَ وَجْهٌ وَاحِدٌ یَمْنَعُه ٗ، یَمِیْلُ الْعَالِمُ اِلَی مَا یَمْنَعُه ٗ ، وَلَا یُرَجِّحُ الْوُجُوْهَ عَلَی الْوَاحِدِ لِاحْتِمَالِ اَنَّه ٗ اَرَادَ الْوَجْهَ الَّذِیْ لَایُوْجِبُ الْاِکْفَارَ انْتَهَی. **شیخ اسماعیل(پدر شیخ عبدالغنی نابلسی) در شرح الدرر**

می فرماید :« زمانی که در یک مسأله دلایل بسیاری برای تکفیر شخص وجود داشته باشد و فقط یک دلیل برای اسلام او وجودداشته باشد،عالم باید به همان یک دلیل که آن را منع می کند توجه نماید وبه خاطر دلایل زیاد همان یک دلیل را رها نکند زیرا احتمال دارد آن شخص قصدش همان یک دلیل بوده است که کفر را ایجاب نمی کند .»

قَالَ فِیْ تَنْوِیْرِ الْاَبْصَارِ : وَلَا یُفْتَی بِتَکْفِیْرِ مُسْلِمٍ اَمْکَنَ حَمْلُ کَلَامِهِ عَلَی مَحْمِلٍ حَسَنٍ اَوْ کَانَ فِیْ کُفْرِهِ خِلَافٌ وَلَوْ رِوَایَةً ضَعِیْفَةً اِنْتَهَی.**صاحب تنویر الابصار نیز می نویسد: « به تکفیر مسلمانی فتوا داده نمی شود اگر امکان تأویل کلام او به تأویلی نیک وجود داشته یا اینکه کوچکترین اختلافی در کفرش باشد اگر چه بنا به روایت بسیار ضعیفی نیز باشد ».**

قَالَ فِی الْاَشْبَاهِ وَالنَّظَائِروَفِی الصُّغْرَی:الْکُفْرُشَیْءٌ عَظِیْمٌ ، فَلَا اَجْعَلُ الْمُؤْمِنَ کَافِرًامَتَی وُجِدَتْ رِوَایَةٌ عَلَی اَنَّهُ لَایَکْفُرُ اِنْتَهَی.قَالَ فِی الْحَمَوِیِّ تَحْتَ قَوْلِ الْاَشْبَاهِ وَالنَّظَائِرِ(مَتَی وُجِدَتْ رِوَایَةٌ عَلَی اَنَّهُ لَایَکْفُرُ الخ.): یَعْنِیْ وَلَوْکَانَتْ تِلْكَ الرِّوَایَةُ لِغَیْرِ مَذْهَبِنَا. وَ یَدُلُّ عَلَی ذَلِكَ اشْتِرَاطُ کَوْنِ مَا یُوْجِبُ الْکُفْرَ مُجْمَعًا عَلَیْهِ . وَیَقَعُ فِی کَلَامِ اَهْلِ الْمَذْهَبِ تَکْفِیْرٌ کَثِیْرٌ لَیْسَ مِنْ کَلَامِ الْفُقَهَاءِ الْمُجْتَهِدِیْنَ ، بَلْ غَیْرِهِمْ وَ لَاعِبْرَةَ لِغَیْرِ الْفُقَهَاءِ.نَقَلَهُ ابْنُ الْهُمَامِ صَاحِبُ فَتْحِ الْقَدِیْرِ،ثُمَّ قَالَ:وَالَّذِیْ تُحُرِّزَ مِنْهُ اَنَّه لَایُفْتَی بِتَکْفِیْرِمُسْلِمٍ اَمْکَنَ حَمْلُ کَلَامِهِ عَلَی مَحْمِلٍ حَسَنٍ اَوْکَانَ فِیْ کُفْرِهِ اخْتِلَافٌ وَلَوْ رِوَایَةً ضَعِیْفَةً . فَعَلَی هَذَا فَاَکْثَرُ اَلْفَاظِ التَّکْفِیْرِ الْمَذْکُوْرَةِ فِیْ کُتُبِ الْفَتَاوَی لَا یُفْتَی بِهِ.قَالَ الْمُحَقِّقُ ابْنُ الْهُمَامِ:وَقَدْ اَلْزَمْتُ نَفْسِیْ اَنْ لَا اُفْتِیَ بِشَیْءٍ مِنْهَا اِنْتَهَی.

در اشباه والنظایر و در صغری می فرماید:« بدرستی که کفر امری بسیار بزرگ است ومن مسلمانی را به کفر نسبت نمی دهم تا زمانی که حتی



یک روایت بر عدم کفر او وجود داشته باشد. » حموی (رح) درباره این سخن صاحب اشباه والنظائر (متی وجدت الخ) می فرماید:«و اگر چه این روایت در غیر مذهب ما باشد . و شرط بودن اجماع بر چیزی که کفر را واجب می کند. دلیلی بر ادعای ما می باشد و در کلام متعصبان مذهبی تکفیر بسیاری واقع می شود که هیچ یک از آنها از اقوال فقهای مجتهدین نمی باشد بلکه از سخنان غیر آنها است وبرای سخن غیر فقها نیز اعتباری نیست.» ابن همام صاحب فتح القدیر می فرماید:« آنچه از آن پرهیز می شود این است که بر تکفیر مسلمانی که تأویل سخنش بر تأویلی نیک امکان دارد و یا در کفر وی اختلاف باشد اگر چه بنا به روایت ضعیفی باشد فتوی داده نمی شود. بنابراین با اکثر الفاظ تکفیری که در کتب فتاوی ذکر شده است حکم نمی شود . ابن همام رحمه الله می فرماید : من خودم را ملزم گرداندم که طبق هیچ یک ازآنها فتوا ندهم.

قَالَ فِی جَامِعِ الْفُصُوْلَیْنِ:رَوَی الطَّحَاوِیُّ عَنْ اَبِیْ حَنِیْفَةَ وَاَصْحَابِنَا(رح) اَنَّه ُ لَایُخْرِجُ الرَّجُلَ مِنَ الْاِیْمَانِ اِلَّاجُحُوْدُمَا اَدْخَلَه ُ فِیْهِ ثُمَّ مَا تَیَقَّنَ بِاَنَّه ُ رِدَّةٌ یُحْکَمُ بِهَا اِذِ الْاِسْلَامُ ثَابِتٌ لَا یَزُوْلُ بِالشَّكِّ مَعَ اَنَّ الْاِسْلَامَ یَعْلُوْ وَلا یُعْلَی عَلَیْهِ وَیَنْبَغِیْ لِلْعَالِمِ اِذَا رُفِعَ اِلَیْهِ هَذَااَنْ لَایُبَادِرِبِتَکْفِیْرِاَهْلِ الْاِسْلَامِ مَعَ اَنَّه ُیُقْضَی بِصِحَّةِ اِسْلَامِ الْمُکْرَهِ اِنْتَهَی.

صاحب جامع الفصولین به روایت طحاوی از امام ابوحنیفه و اصحاب او می فرماید: « بدرستی که شخص را از ایمان‌خارج‌نمی کند مگر انکارکردن آن چیزی که او را داخل ایمان کرده است انکار چیزی که یقین می شود آن ارتدادی است که به آن حکم می شود زیرا اسلام ثابت بوده و با شک از بین نمی رود علی رغم این که اسلام غالب است و چیزی بر او غالب نخواهد شد. برای عالم شایسته است زمانی که در باره این امر از او سؤال شود ، حکم به

تکفیر اهل اسلام نکند با وجود اینکه حتی کسی که مجبور به کفر شود ، به صحت اسلام او حکم می شود ».

قَالَ النَّوَوِیُّ فِیْ آدَابِ الْعَالِمِ وَالْمُتَعَلِّمِ مِنْ مُقَدَّمَةِ شَرْحِ الْمَذْهَبِ : یَجِبُ عَلَى الطَّالِبِ اَنْ یَّحْمِلَ اِخْوَانَه عَلَى الْمَحَامِلِ الْحَسَنَةِ فِیْ كُلِّ كَلَامٍ یُفْهَمُ مِنْهُ نَقْصٌ اِلَى سَبْعِیْنَ مَحْمِلًا ، ثُمَّ قَالَ : وَلَا یَعْجزُ عَنْ ذَلِكَ اِلَّا قَلِیْلُ التَّوْفِیْقِ اِنْتَهَى.

امام نووی در کتاب آداب عالم و متعلم از مقدمه شرح المذهب می نویسد:«بر طالب واجب و لازم است که سخن برادران خود را (درهرسخنی که درآن نقص و عیبی که احساس شودبرتأویلی نیک) تعبیر کند. اگر چه لازم باشد که هفتاد مرتبه تعبیر گردد و جز انسان کم توفیق، از این کار عاجز نمی ماند.»

سُئِلَ الشَّیْخُ تَقِیُّ الدِّیْنِ السَّبَكِیُّ عَنْ حُكْمِ تَكْفِیْرِ غُلَاةِ الْمُبْتَدِعَةِ ، وَاَهْلِ الْاَهْوَاءِ ، وَالْمُتَفَوِّهِیْنَ بِالْكَلَامِ عَلَى ذَاتِ الْمُقَدَّسِ ؟ فَقَالَ (رح): اِعْلَمْ اَیُّهَا السَّائِلُ اَنَّ كُلَّ مَنْ خَافَ مِنَ اللهِ اسْتَعْظَمَ الْقَوْلَ بِالتَّكْفِیْرِ لِمَنْ یَقُوْلُ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ ، اِذِ التَّكْفِیْرُ اَمْرٌهَائِلٌ ، صَعْبٌ ، عَظِیْمُ الْخَطَرِ ، لِاَنَّ مَنْ كَفَّرَ شَخْصًا فَكَاَنَّهُ اَخْبَرَ اَنَّ عَاقِبَتَهُ فِی الْآخِرَةِ الْخُلُوْدُ فِی النَّارِ اَبَدَ الْاَبَدَیْنِ ، وَاَنَّه فِی الدُّنْیَا مُبَاحُ الدَّمِ وَالْمَالِ ، لَا یُمْكِنُ مِنْ نِكَاحِ مُسْلِمَةٍ ، وَلَا تَجْرِیْ عَلَیْهِ اَحْكَامُ الْمُسْلِمِیْنَ ، لَا فِیْ حَیَاتِهِ ، وَ لَا بَعْدَ مَمَاتِهِ . وَالْخَطَاءُ فِیْ تَرْكِ اَلْفِ كَافِرٍ اَهْوَنُ مِنَ الْخَطَاءِ فِیْ سَفْكِ مِحْجَمَةٍ مِنْ دَمِ

امْرءِ مُسْلِمٍ . وَفِی الْحَدِیْثِ : لَاَنْ یُخْطِئَ الْاِمَامُ فِی الْعَفْوِ اَحَبُّ اِلَی اللهِ مِنْ اَنْ یُخْطِئَ فِیْ الْعُقُوْبَةِ[1] اِنْتَهَی.

---

۱ - (مِشْکَوةُ الْمَصَابِیْحِ ص ۲۱۱ـ جلد۲ـ کِتَابُ الْحُدُوْدِ لِلشَّیْخِ عَبْدِ الرَّحْمَن بْنِ نَاصِرِ السَّعْـدِیِّ ص۱۰۸ اَیْضًاالتِّرْمِذِیُّ ص۱۷۱ ـ ج۱ـ اَبْوَابُ الْحُدُوْدِ بَابُ مَا جَاءَ فِیْ مَنْ لَایَجبُ عَلَیْهِ الْحَدُّ ص ۸). عَنْ عَائِشَةَ (رض) قَالَتْ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ : ادْرَؤُوا الْحُدُوْدَ عَنِ الْمُسْلِمِیْنَ مَا اسْتَطَعْتُمْ ، فَاِنْ کَانَ لَهُ مَخْرَجٌ فَخَلُّوْا سَبِیْلَهُ ، فَاِنَّ الْاِمَامَ اَنْ یُخْطِئَ فِی الْعَفْوِ خَیْرٌ مِنْ اَنْ یُخْطِئَ فِی الْعُقُوْبَةِ(رَوَاهُ التِّرْمِذِیُّ مَرْفُوْعًا وَمَوْقُوْفًا وَقَالَ: قَدْ رُوِیَ عَنْهَا وَلَمْ یُرْفَعْ و هُوَ اَصَحُّ

حضرت عایشه(رض) روایت می کند که رسول خدا ﷺ فرمودند :«حدود شرعی را تا جایی که امکان دارد ، از مسلمانان دورکنید.پس اگر راهی برای رهایی آن بود ، آن را رها کنید زیرا اگر امام در عفو و بخشش کسی خطا کند، بهتراست از اینکه در عقوبت کسی اشتباه نماید ».

قَوْلُهُ (ادْرَؤُوا الْحُدُوْدَ) اَی ادْفَعُوْهَا قَبْلَ اَنْ یَصِلَ اِلَی الْاِمَام ، فَاِنَّ الْاِمَامَ اِذَا سَلَكَ سَبِیْلَ الْخَطَأَ فِی الْعَفْوِ الَّذِیْ صَدَرَ مِنْکُمْ خَیْرٌ مِنْ اَنْ یَسْلُكَ سَبِیْلَ الْخَطَأَ فِی الْعُقُوْبَةِ بِاَنْ یُعَاقِبَهُ بِخَطَأَ وَعَدَمِ تَشَخُّصِ الْقَضِیَّةِ ، فَاِذَا وَصَلَتْ اِلَیْهِ وَجَبَ عَلَیْهِ الْاِنْفَاذُ ، فَعَلَی هَذَا مَضْمُوْنُهُ مَضْمُوْنُ قَوْلِهِ : تَعَافَوُا الْحُدُوْدَ وَ الْخِطَابُ لِغَیْرِ الْاَئِمَّةِ. وَقَدْ یُحْمَلُ عَلَی دَرْءِ الْاِمَامِ الْحُدُوْدَ بِقَوْلِهِ : اَبِهِ جُنُوْنٌ ، اَشَرِبَ الْخَمْرَ ، وَلَعَلَّكَ قَبَّلْتَ ، أَوْ غَمَزْتَ ، وَنَحْوُهَا . فَالْخِطَابُ مَعَ الْاِمَام قَالَهُ فِی اللُّمَعَاتِ وَقَالَ عَلِیُّ الْقَارِی: هَذَا التَّأْوِیْلُ الْاَخِیْرُ مُتَعَیِّنٌ ، وَالتَّأْوِیْلُ الْاَوَّلُ لَا یُلَایِمُهُ قَوْلُهُ(فَاِنْ کَانَ لَهُ مَخْرَجٌ فَخَلُّوْا سَبِیْلَهُ ، فَاِنَّ عَامَّةَ الْمُسْلِمِیْنَ مَأْمُوْرُوْنَ بِا لسَّتْرِ مُطْلَقًا ، وَلَا یُنَاسِبُهُ اَیْضًا لَفْظُ خَیْرٍ کَمَا لَا یَخْفَی. (حاشیة مشکوة المصابیح ص۲۳۲)

کلام پیامبر اکرم ﷺ (ادرؤوالحدود) یعنی حدود شرعی را از مسـلمانان قبـل از رسیدن به امام دفع کنید چون امام هر وقت راه خطا را در عفوی که از شما صـادر شـده است در پیش بگیرد بهتر است از این که به اشتباه راه عقوبت را در پیش بگیرد به نحوی که به سبب خطا و عدم تشخیص قضیه او را مجازات نماید . پس زمانی که به محضر امام و

از شیخ تقی الدین سبکی درباره تکفیر غلو کنندگان اهل بدعت و اهل هوا و سخن گویان درباره ذات باری تعالی سؤال شد، ایشان فرمودند : « ای سا ئل آگاه باش هر کس که از خدا بترسدتکفیر کسی را که (لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللهِ)می گوید ، بزرگ می شمارد. زیرا تکفیرامری دشوار و بسیار خطرناک است. چون کسی که حکم به تکفیر شخصی بدهد در حقیقت حکم می کند به این که او در آخرت برا ی همیشه در جهنم می ماند و خون و مالش مباح است و نکاح زن مسلمان با وی جایز نمی باشد و احکام مسلمین بر او در زندگانی و بعد از مرگ جاری نخواهدشد. دیگر اینکه اشتباه درترک هزارکافر،ازخطا در ریختن خون یک مسلمان،به اندازه یک شیشه حجامت آسان تر است.چنانچه در حدیث آمده است که اگر امام به اشتباه کسی را عفو نماید، در نزد خدای متعال بهتر است از اینکه شخصی را به اشتباه عقوبت کند».

قاضی برسد بر او اجرای قوانین شرعی لازم می شود بر همین اساس مفهوم آن مفهوم این کلام پیامبر (تَعَافَوُا الْحُدُوْدَ)می باشد و خطاب بر غیر ائمه می باشد و گاهی نیز تأویل بر چشم پوشی امام نسبت به اجراء حدودمی شود به این نحو که مثلا بگوید : آیا وی دیوانه است؟آیا شراب نوشیده است؟یادرحد زناکه بگوید:شایدتو بوسه زده ای یا او را بغل گرفته ای ومثل این الفاظ در لمعات آمده است پس دراین صورت خطاب برائمه می باشد.

و نیز علامه ملا علی قاری می افزاید تأویل آخر یعنی مورد خطاب بودن امامان در این حدیث شریف متعین و مشخص است و تأویل اول یعنی مخاطب بودن عموم مسلمین با قول رسول اکرمﷺ که فرمود:« اگر برای وی جای فراری باشد پس وی را آزاد کنید.» همخوانی ندارد چون عموم مسلمانان مطلقا و بدون قید جای فرار یا غیر، بر ستر کردن و پوشیدن عیب مسلمانان مأمورند همچنین لفظ خیر نیز با تأویل اول مناسبت ندارد همانگونه که مخفی نیست.

قَالَ ابْنُ نُجَيْمِ الْحَنَفِيُّ فِي الْبَحْرِ : اَكْثَرُ اَلْفَاظِ التَّكْفِيْرِ الْمَذْكُوْرَةِ فِي الْكُتُبِ لَا يُفْتَى بِالتَّكْفِيْرِ بِهَا ، وَقَدْ اَلْزَمْتُ نَفْسِيْ اَن لَا اُفْتِيَ بِشَيْءٍ مِنْهَا اِنْتَهَى. **ابن نجیم حنفی (رح) می فرماید:« اکثر الفاظ تکفیر که در کتابها موجود است با آنها به کفر کسی فتوا داده نمی شود .و من خودم را ملزم گرداندم که بر طبق هیچ یک از آنها فتوی ندهم.»**

وَفِيْ طَبَقَاتِ الشَّعْرَاوِيِّ نَقَلَ الْقَزْوِيْنِيُّ عَنْ اِمَامِ الْحَرَمَيْنِ : اَنَّهُ كَانَ يَقُوْلُ حِيْنَ سُئِلَ عَنْ كَلَامِ غُلَاةِ الصُّوْفِيَّةِ : لَوْ قِيْلَ لَنَا فَصِّلُوْا مَا يَقْتَضِي التَّكْفِيْرَ مِنْ كَلَامِهِمْ مِمَّا لَايَقْتَضِيْهِ لَقُلْنَا: هَذَا طَمَعٌ فِيْ غَيْرِ مَطْمَعٍ ، فَاِنَّ كَلَامَهُمْ بَعِيْدُ الْمَدْرَكِ وَغَيْرُ الْمَسْلَكِ يُغْتَرَفُ مِنْ بِحَارِ التَّوْحِيْدِ . وَمَنْ لَمْ يُحِطْ عِلْمًا بِنِهَايَةِ الْحَقَائِقِ لَمْ يَحْصُلْ مِنْ دَلَائِلِ التَّكْفِيْرِ عَلَى وَثَائِقَ ،كَمَا اَنْشَدَ بَعْضُهُمْ فِيْ مَعْنَى ذَلِكَ شِعْرَ

تَرَكْنَا الْبِحَارَ الزَّاخِرَاتِ وَرَائَنَا فَمِنْ اَيْنَ يَدْرِي النَّاسُ اَيْنَ تَوَجَّهْنَا

امام قزوینی در طبقات الشعرا وی از امام الحرمین نقل کرده است : زمانی که از ایشان در باره غلو کنندگان صوفیه سؤال شد ایشان در جواب فرمودند: اگر به ما گفته شود: که سخنهای کفرآمیزآنهارا از غیر کفر آمیز جدا کنید :« ما می گوییم این طمع بی جا می باشد ، زیرا سخن ایشان اگرچه دور از مدرک و غیر ازمسلک می باشد،لیکن درحقیقت از دریای توحید گرفته می شود.وکسی که درعلم به نهایت حقایق نرسد،دلیل محکمی برتکفیرحاصل نمیکند»چنانچه بعضی دراین موردسروده اند شعر:
«ما دریاهای پر آب را پشت سر گذاشتیم پس مردم ازکجا بدانند که ما به کجا می رویم»

چون اقوال فقهاـ ذو العز و ا لاحترام ـ را استماع نمودید که بر نفسهای خود لازم کرده بودندکه اصلابرمسلمان حکم کفر را ننمایندو فرموده بودند

که اگر کسی کلمه طیبه(لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ)را به صــدق دل گوید و بعد از آن، نود و نه علامت کفر از آن شخص صادر شود ویک علامت اسلام در او باقی باشد، باید که قاضی ومفتی به کفر همین شخص حکم نکنند از جهت آنکه تکفیر مسلم ، امر هائل وصعب وعظیم الخطر است.

پس صوفیان که تمامی اقوال وافعال ایشان از اهل صلاح است وشب و روز به ذکر حق ﷻ مشغول اند واز طایفه اهل سنت والجماعت وفرقه ناجیه می باشد، به مجرد وجد وسماع ودیدن امور غیبیه که اهل کشف را حاصل می شود ویا سیر در مقامات می نمایند تا مرتبه لا تعین که اینجا از اصطلاحات صوفیه صافیه می باشند ، نسبت کفر والحاد و زندقه را بر صوفیه چرامی نمایند؟ واز حالات ایشان انکار می سازند وبه اقوال علما وفقها که بر مسلمان حکم کفر را جایز ندانستند، عمل نمی کنند واقوال ایشان رادر پشت سر می اندازند وبر مسلمانان به مجرد گمان خود، حکم کفر را می کنند. هر گاه کسی که به اقوال فقهای عظام، عمل ننماید، پس از کدام جهت به قول او عمل کرده شود و او را اززمره معتمدین دانند؟ بلکه همین عدم عمل او به اقوال فقها، دلیل است بر عدم معتمدیت او.

نویسنــده ـ عفــی عنه ـ چون ازبیان اقوال فقهاکه برمسلمان حکم کفر را جایز ندانسته بودند، فارغ گردید، حالا علامت کفر را بیان می ســازم استماع فرمایید تا که کافر را بشناسید وبعد از این بر ادنی ســخن بــر کفــر مسلمان اقدام ننمایید.بدان که کافرکسی است که به کلمه کفر تصریح نماید ودین اسلام رابالکل واگذار شود و به دین کفارملحق گردد واین نادرا ست.

کَمَا قَالَ فِی الْحَدِیْقَةِالنَّدِیَّةِ : فَمَا بَقِیَ الْحُکْمُ بِالتَّکْفِیْرِ اِلَّا لِمَنْ صَرَّحَ بِالْکُفْرِ ، وَاخْتَارَهُ دِیْنًا ، وَجَحَدَ الشَّهَادَتَیْنِ ، وَخَرَجَ عَنْ دِیْنِ الْاِسْلَامِ جُمْلَةً ، وَهَذَا نَادِرٌ وُقُوْعُهُ انتهی.

همانگونه که درحدیقـة الندیه گفته : پس در این صورت حکم تکفیر باقی نمی ماند مگر برای کسی که صــراحتاً کفــر کــرده باشــد و کفــررادین خودقرارداده و شهادتین(لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُـوْلُ اللهِ) را انکارکند و به طــور کامل از دین اسلام خارج شود که وقوع این بسیار اندک است .

ویاکافرکسی است که ازحکمی که اثبات آن به آیت وحدیث متــواتر واجماع قطعی شده باشد،انکارکندمثل نمازو روزه و زکات وحج و غیر ذالک.

كَمَا قَالَ فِيْ شَرْحِ الدُّرَرِ لِلشَّيْخِ اِسْمَاعِيْلَ وَالِدِ الشَّيْخِ عَبْدِالْغَنِيِّ النَّابْلُسِيِّ : وَمَن اعْتَقَدَ الْحَلَالَ حَرَامًا اَوْ بِالْعَكْسِ يَكْفُرُ اِذَا كَانَ حَرَامًا لِعَيْنِهِ ، وَاِنْ حَرَامًالِغَيْرِهِ لَا يَكْفُرُ ، وَاِنِ اعْتَقَدَه ُ ، وَ اِنَّمَا يَكْفُرُ اِذَا كَانَتْ حُرْمَتُه ُ ثَابِتَةً بِدَلِيْلٍ قَطْعِيٍّ ، وَاَمَّا لَوْ كَانَ بِاَخْبَارِ الْآحَادِ فَلَا يَكْفُرُ اِنْتَهَى.

چنانچه شیخ اسماعیل پدر شیخ عبد الغنی نابلسی در شرح الــدرر می فرماید:«کسی که حلال راحرام بداندویابر عکس در صورتی که آن حرام، حرام به جهت عین وذات آن چیز باشدکافر می شود و اما اگرحرام به جهت غیر عین و ذات باشد و حلال بداند،کافر نمی گردد، اگر چه حلال بودن آن را اعتقادکند. اما زمانی‌کافر می شودکه حرمت آن چیزبه یک دلیل قطعی ثابت شده باشد و اما اگر به وسیله اخبارآحاد ثابت شده باشدپس کافرنمی شود.»

قَالَ فِيْ جَامِعِ الْفَتَاوَى: اتَّفَقَ الْعُلَمَاءُ مِنَ الْمُتَكَلِّمِيْنَ وَ الْفُقَهَاءِ اَنَّه ُ اِذَا اَنْكَرَ الْحُكْمَ الشَّرْعِيَّ الثَّابِتَ بِالْقُرْآنِ ، اَوِ الْحَدِيْثِ الْمُتَوَاتِرِ ، اَوالْاِجْمَاعِ الْقَطْعِيِّ مِثْلَ الصَّلَوةِ وَالصَّوْمِ ،وَالزَّكَاةِ ،وَالْحَجِّ ،وَالْغُسْلِ مِنَ الْجَنَابَةِ، اَوْ مِنَ الْحَيْضِ،اَوالْوُضُوْءِبَعْدَ الْحَدَثِ يَكْفُرُ ،وَيُقْتَلُ اِنْ دَامَ عَلَى ذَلِكَ ،وَلَا يُقْبَلُ تَأْوِيْلُه ُ،وَلَا يَكُونُ جَهْلُه ُعُذْرًا،لِاَنَّ فَرْضَ الْعَيْنِ يَكُوْنُ شَائِعًا بَيْنَ الْمُسْلِمِيْنَ ،فَجَهْلُه ُلَا يَكُوْنُ عُذْرًا اِنْتَهَى.

صاحب جامع الفتاوی می فرماید: علما و متکلمین و فقها اتفاق نظـر نموده اندبر اینکه اگر کسی یکی از احکام شرعی را با قرآن یا حدیث متواتر و یا اجماع قطعی ثابت شده باشد مثل نماز ، روزه ، زکات، حج، غسل جنابت و حیض یا وضو بعد از بی وضو شدن را انکار کند کافر می گردد و در صـورت ادامه دادن بر این عقیده ریختن خون او مباح می گرددوهیچ تعبیر و تأویلی قابل قبول نمی باشدوعذرجهل ونادانی سبب نجات وی نخواهد گردید چون فرض عین دربین مسلمین شایع است بنابراین ندانستن وی عذرنمی باشد.

این قسم شخصی‌درمیان مسلمانان نادرپیدامی شود.تا الحال نشنیدیم کـه مسلمان دین کفررا اختیارکندویا ازچیزی کـه‌بـه‌نـص قطعـی ثابـت شـده باشد،انکارنمایند(اَلنَّادِرُکَالْمَعْدُوْمِ،وَالْمَعْدُوْمُ لَیْسَ بِشَیْءٍ)آنچـه کمیـاب اسـت مانند معدوم وازبین رفته است ومعدوم هیچ چیزی نیسـت.حق ﷻ ایـن کـم بضاعت و سراپا از نقص وکدورت واین بی عمل بد خصال واین فریفتـه علـم قیل وقال را وجمیـع اهـل اسـلام را ازکفروکـافری واعتقـاد بد،وبـدگمانی وتجسس بر یگـدیگر نگـاه داردوبرمتابعـت سـنت سـنیه آن حضـرت ﷺ و براعتقادفریقه ناجیه بمیراندوبه روزحشرمحشورگرداندآمین.﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا﴾[1]«ای پروردگارما مگیرما رابه عقوبت اگر فراموش کـردیم عملی نیکو از ما فوت شد یاخطـا کـردیم و بـدون قصـد مرتکـب منـاهی شدیم.»﴿رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾[2]«پس قبول کن ازماهر آیینـه توشنوای دانا هستی.»

---
۲ - سوره بقره آیه ۱۲۷
۱ - سوره بقره آیه ۲۸۶

فصل سیزدهم

در بيان اقوال بعضي از علماي بي عمل

بعضی از متفقهه بی عمل علم فقه را می آموزند و یا چند مسایل را از کتب حفظ می نمایند وآیات و احادیث [1] که در شأن فقهای ذو العز و الاحترام وارد گردیده، آنها رابر نفسهای خود دلیل می سازند. خصوصاً این حدیث را مستمسک خود می سازند که :

---

۱ – حَدَّثَنَا سَعِيْدُ بْنُ عُفَيْر : قَالَ :ثَنَا ابْنُ وَهَب ، عَنْ يُوْنُسَ ، عَن ابْنِ شَهَاب ، قَالَ : قَالَ حَمِيْدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَن : سَمِعْتُ مُعَاوِيَةَ خَطِيْبًا ، يَقُوْلُ : سَمِعْتُ النَّبِيَّﷺ، يَقُوْلُ : مَنْ يُرِدِاللهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّيْنِ ، وَاِنَّمَا اَنَا قَاسِمٌ وَ اللهُ يُعْطِيْ ، وَلَنْ تَزَالَ هَذِهِ الْاُمَّةُ قَائِمَةً عَلَى اَمْرِاللهِ ،لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَالَفَهُمْ ، حَتَّى يَأْتِيَ اَمْرُ اللهِ . (صحیح بخاری ص۱۶ـ جلد ۱ ـ جزء۱ـ كِتَابُ الْعِلْمِ بَابُ مَنْ يُّرِدِ اللهُ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّيْنِ وَقَوْلُه وَ لَفَقِيْهٌ وَاحِدٌ اَلْحَدِيْثَ)

سعیدبن عفیربرای ماروایت نمود که ابن وهب از یونس از ابن شهاب برای ما روایت نمودکه حمیدبن عبدالرحمن گفته است:ازمعاویهﷺدرحالی که برمنبرخطبه می خواند شنیدم که می گفت من از رسول اللهﷺ شنیدم که فرمودند:« کسی را که خدای تبارک وتعالی برایش خیر مقدر کرده باشد او را فقیه در دین می گرداند و به درستیکه من تقسیم کننده و خداوند ﷻ اعطا کننده می باشد و همواره این امت بر امر خداوند ثابت قدم و پا برجا خواهند بود و کسانی که با آنان مخالفت کنند به ایشان ضرری نخواهند رساند تا زمانی که وعده خداوند فرا رسد.» (رواه البخاری ـ ص۱۶ـ جلد۱ ـ کتاب العلم)

وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍﷺقَالَ:قَالَ رَسُوْلُ اللهِﷺ:فَقِيْهٌ وَاحِدٌاَشَدُّعَلَى الشَّيْطَانِ مِنْ اَلْفِ عَابِدٍ. (رواه ترمذی وابن ماجه مشکوة المصابیح ص۳۵ـ سطر ۵ ـ كِتَابُ الْعِلْمِ فِي فَضِيْلَتِهِ.)**ابن عباسﷺروایت کردکه رسول خداﷺ فرمود:به درستیکه یک فقه ودانشمند برعلیه شیطان ازهزارعبادت کننده جاهل سخت تروشدیدتراست.(ترمذی وابن ماجه، مشکوة ص۳۵)**

قَالَ النَّبِيُّ: ﷺ اِذَا اَرَادَ اللهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَقَّهَه فِي الدِّيْنِ وَاَلْهَمَه رُشْدَه. اَلْبَزَّارُ عَنِ ابْنِ مَسْعُوْدٍﷺ **رسول خدا ﷺ فرمودند:« زمانی که خدای متعال برای بنده ای اراده خیر نماید او را آگاه در دین می گرداند و به او راه ترقی را الهام می نماید .»**

وَ عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ ، عَنِ النَّبِیِّ ﷺ: مَا عُبِدَ اللهُ بِشَیْءٍ اَفْضَلَ مِنْ فِقْهٍ فِیْ دِیْنِ اللهِ،وَلَفَقِیْهٌ وَاحِدٌ اَشَدُّ عَلَى الشَّیْطَانِ مِنْ اَلْفِ عَابِدٍ. [۱]

حضرت ابی هریره ﷺ نقل می کند که رسول الله ﷺ فرمودند: « هیچ عبادتی افضل تر از آگاهی در دین خدا نیست و یک فقیه ودانشمند بر علیه شیطان از هزار عبادت کننده جاهل شدیدتر و سخت تر است .»

جواب می گوئیم: قَالَ فِی الْحَدِیْقَةِ النَّدِیَّةِ فِیْ تَرْجَمَةِ هَذَا الْحَدِیْثِ : الْمُرَادُ بِالْفَقِیْهِ هُوَ الْعَالِمُ بِاَ حْكَامِ اللهِ تَعَالَى عَلَیْهِ وَعَلَى غَیْرِهِ فِی الظَّاهِرِ وَالْبَاطِنِ ، الْعَامِلُ بِعِلْمِهِ ، الْمُخْلِصُ فِیْهِ ، وَالْمُرَادُ بِالْعَابِدِ هُوَ الْمُوَفَّقُ لِلْعَمَلِ الصَّالِحِ بِلَافِقْهٍ وَلَافَهْمٍ ، لِاَنَّ مَعَ الْفَقِیْهِ نُوْرَالْعِلْمِ زِیَادَةً عَلَى نُوْرِ الْعَمَلِ الصَّالِحِ ،فَلِلْفَقِیْهِ نُوْرَانِ ، فَهُوَ اَكْثَرُ امْتِنَاعًا وَ احْتِمَاءً مِنْ ظُلْمَةِ الشَّیْطَانِ مِمَّنْ لَهُمْ نُوْرٌ وَاحِدٌ ، وَهُمُ الْعَابِدُوْنَ الْمُنَوَّرُوْنَ بِالْعَمَلِ الصَّالِحِ اِنْتَهَى.

در کتاب حدیقة الندیه در توضیح این حدیث چنین آمده است منظور از فقیه همان عالم به احکام خداوند بلند مرتبه نسبت به خود و غیر خود ، در ظاهر و باطن بوده و همچنین به علم خود با اخلاص تمام عمل می نماید . و منظور از عابد ، همان کسی است که بدون هیچ آگاهی وعلم موفق به انجام کارهای صالح گشته است . چرا که به همراه فقیه علاوه بر نور عمل نیک نور علم نیز می باشد پس فقیه صاحب دو نور است . در نتیجه نسبت به کسی که صاحب یک نور است دارای قدرت امتناع و پرهیز بیشتری در مقابل گمراهی شیطان می باشد و آن گروه صاحب یک نور، گروه عابدانند که منور به عمل صالح می باشند.

---

۱ - اِبْنُ مَاجَةَ ص ۲۰ سطر ۹ بَابُ فَضْلِ الْعُلَمَاءِ ـ كِتَابُ الْاِیْمَانِ

و متفقهه بنا به فرموده این حدیث، خود را بــر عابــدان وزاهــدان و صالحان فوق و برتر می دانند و می گویند که ما بر شــیطان غالــب هســتیم و خود وغیر خود را از شر شیطان، خــلاص مــی نمــاییم ودر حقیقــت خبــر ندارند که زاهدان به مراتب از ایشان فوقیت دارند. از جهت آنکه زاهــدان را اگر چه نور علم، موجود نیست، اما نور عمل صالح در ایشان موجــود اســت. و درعلمای بی عــمل نــه نور علم موجود است ونه نور عمل. نور علم ازجهت آن نیست که آن حضرت از علم ایشان استعاذه خواسته آنجاکه فرموده :

(اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِـكَ مِـنْ عِلْـمٍ لَـا يَنْفَـعُ)[۱] وَهُـوَ حُجَّـةٌ عَلَـى صَـاحِبِهِ .

(پروردگارا بدرستی که من از علمی که سودی ندارد به تو پنــاه مــی بــرم) و این دعای پیامبر حجتی بر علیه صاحب آن می باشد . نور عمــل از جهــت آن نیست که به علم خود عمل نمی نمایند. پس اســیر نفــس و شــیطان در حقیقت خود ایشانند و به کبر ورفعت و جاه و منزلت و سوء ظــن و تجســس وحسد و بغض و غیر ذالک از اوصاف مذمومه گرفتارند وآنان کــه خــود را و خلق را از شر شیطان خلاص می سازند، علماء بالله که اهل الله انــد وعلمــاء عاملین المتقین است که جامع نور علم ونور عمل اند. چنــا نکــه از عبــارات کتب آتی صراحتا معلوم می شود.

قَالَ فِیْ دُرِّ الْمُخْتَارِ :

وَ خَيْـرُ عُلُوْمٍ عِلْـمُ الْفِقْهِ لِاَنَّهُ   يَكُوْنُ اِلَـى كُـلِّ الْعُلُـوْمِ تَوَسُّلًـا

فَاِنَّ فَقِيْهًـا وَ احِـدًا مُتَوَرِّعًـا   عَلَى اَلْفِ ذِیْ زُهْدٍتَفَضَّلَ وَاعْتَلَى

---

۱ – عَنْ زَيْدِ بْنِ اَرْقَمَ رضی الله عنه اَلْحَدِيْثَ قَالَ : كَانَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ يَقُوْلُ : اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُـوْذُ الخ. (رَوَاهُ مُسْلِمٌ مِشْكَوةُ الْمَصَا بِيْحُ ص۲۳۳ ـ جلد۱ ـ سطر۲۴ ـ كِتَابُ الْاَسْمَاءِ بَابُ الْاِسْتِعَاذَةِ الفصل الاول).

صاحب در المختار می فرماید:« بهترین علوم، علم فقه می باشد زیرا که علم فقه وسیله است برای رسیدن به تمامی علوم و همچنین یک فقیه و دانشمند پرهیزگار بر هزار زاهد فضیلت و برتری دارد».

قَالَ فِیْ رَدِّ الْمُحْتَارِ : قَوْلُه ُ(اِلَی کُلِّ الْعُلُوْمِ الخ.) وَکَانَ نُسْخَةُ طَحْطَاوِیٍّ اِلَی کُلِّ الْمَعَالِی ، حَیْثُ قَالَ: مُتَعَلِّقٌ بتَوَسُّلًا . وَالْمَعَالِی: الْمَرَاتِبُ الْعَالِیَةُ جَمْعُ مَعْلَاةٍ ، مَحَلُّ الْعُلُوِّ . وَ التَّوَسُّلُ : التَّقَرُّبُ اَیْ ذَا تَوَسُّلٍ اِلَی الْمَعَالِی اَوْ اِلَی الْعُلُوْمِ ، لِاَنَّ الْفِقْهَ الْمُثْمِرَ لِلتَّقْوَی وَالْوَرْعِ یُوْصَلُ بِهِ اِلَی غَیْرِهِ مِنَ الْعُلُوْمِ النَّافِعَةِ وَالْمَنَازِلِ الْمُرْتَفِعَةِ لِقَوْلِهِ تَعَالَی:﴿وَاتَّقُوا اللهَ وَیُعَلِّمُکُمُ اللهُ وَاللهُ بکُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ ﴾ [1]، وَلِلْحَدِیْثِ :قَالَ النَّبِیُّ ﷺ : (مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ عَلَّمَهُ اللهُ عِلْمَ مَالَمْ یَعْلَمْ.)[2]

همچنین صاحب رد المحتار می فرماید:قول صاحب درالمختار(الی کل العلوم الخ) در نسخه طحطاوی (الی کل المعالی) می باشد از این جهت که گفت (الی المعالی) متعلق به (توسلا) است المعالی یعنی درجه های بالا که جمع معلاة است یعنی محل بلندی و التوسل یعنی تقرب (نزدیکی جستن)یعنی فقه صاحب وسیله برای رسیدن به درجات بالا یا برای رسیدن به علوم است چون فقهی که تقوی وپرهیزگاری رابه بار نشاند توسط آن به علوم نافعه دیگر ومنازل بلند مرتبه رسیده می شود .بنابرقول خداوند ﷻ که می فرماید:﴿وَاتَّقُوا اللهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ اللهُ﴾و بنابر حدیث پیامبر که

---

۱ - سوره بقره آیه ۲۸۲ «و بترسید از خداومی آموزد شماراخدا و خدا به هر چیز داناست »

۲ – رَوَاهُ اَبُوْ نَعِیْمٍ فِی الْحِلْیَةِ مِنْ حَدِیْثِ اَنَس اتَّحَافُ السَّادَةِالْمُتَّقِیْنَ بِشَرْحِ اِحْیَاءِ عُلُومِ الدِّیْنِ ـ ص ۲۳۲ـ ج۷ـ بَیَانُ اَمْثَالِ الْقَلْبِ بِالاضَافَةِ اِلَی الْعُلُومِ خَاصَّتِهِ

می فرماید:« کسی که به آنچه می داند عمل کند خداوند جل جلاله به او دانش آن چیزی را که نمی داند عنایت می کند ».

وَقَيْدُ الْفَقِيْهِ بِالْمُتَوَرِّعِ اِشَارَةٌ اِلَى ثَمَرَةِ الْفِقْهِ الَّتِيْ هِيَ التَّقْوَى ، اِذْ بِدُوْنِهَا يَكُوْنُ دُوْنَ الْعَابِدِ الْجَاهِلِ ، حِيْثُ اسْتَوْلَى عَلَيْهِ الشَّيْطَانُ بِالْفِعْلِ انْتَهَى.

مقید نمودن فقیه به متورع (پرهیزگار بودن) اشاره است به نتیجه و ثمره فقه که همان تقوی است. زیرا فقیه بدون پرهیزگاری پست تر از عابد نادان است ،چون که بر عالم بدون تقوی شیطان عملًا مسلط می شود .

قَالَ فِيْ دُرِّ الْمُخْتَار:كُلُّ اِنْسَانٍ غَيْرُ الْاَنْبِيَاءِ لَا يَعْلَمُ مَا اَرَادَ اللهُ لَهُ وَ بِهِ ـ لِاَنَّ اِرَادَتَه تَعَالَى غَيْبٌ ـ اِلَّا الْفُقَهَاءُ فَاِنَّهُمْ عَلِمُوْا اِرَادَتَه تَعَالَى بِهِمْ بِحَدِيْثِ الصَّادِقِ الْمَصْدُوْقِ (مَنْ يُرِدِ اللهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّيْنِ) اِنْتَهَى.

چنانچه صاحب در المختار گفته است:« هیچ انسانی غیر از انبیا آنچه را که خداوند بلند مرتبه برای او از ثواب جزیل و صفات پسندیده اراده نموده است را نمی داند. زیرا اراده خداوندی از امور غیبی است مگر فقها زیرا ایشان اراده خداوندی را نسبت به خود می دانند از این حدیث راستین رسول صلی الله علیه وسلم که فرمودند کسی را که خداوند متعال برایش اراده خیر نماید او را فقیه در دین می گرداند.»

قَالَ فِيْ رَدِّ الْمُحْتَارِ : قَوْلُهُ (اِلَّا الْفُقَهَاءُ اِلخ): اَلْمُرَادُ بِهِمُ الْعَالِمُوْنَ بِاَحْكَامِ اللهِ تَعَالَى اعْتِقَادًا وَعَمَلًا ، لِاَنَّ تَسْمِيَةَ عِلْمِ الْفُرُوْعِ فِقْهًا تَسْمِيَةٌ حَادِثَةٌ ، قَالَ سَيِّدِيْ عَبْدُ الْغَنِيِّ النَّابْلُسِيُّ : وَيُؤَيِّدُه قَوْلُ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ اِنَّمَا الْفَقِيْهُ الْمُعْرِضُ عَنِ الدُّنْيَا ، الرَّاغِبُ فِى الْآخِرَةِ الخ .

صاحب رد المحتار در باره این جمله درالمختار (اِلَّا الْفُقَهَاءُ الخ) **می فرماید:« مراد به آن عالمان به احکام خداوند سبحانه و تعالی به طور اعتقادی و**

عملی می باشد. چون نامگذاری علم فروع به فقه، امری حادث و نو پیدا است. حضرت شیخ عبد الغنی نابلسی می فرماید:« و این مطلب را قول حسن بصری تأیید می کند که گفت: بدرستیکه فقیه کسی است که روی گردان از دنیا و راغب و میل کننده به سوی آخرت است »

قَالَ فِیْ دُرِّ الْمُخْتَار: کُلُّ شَیْءٍ یُسْأَلُ عَنْهُ الْعَبْدُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ اِلَّا الْعِلْمَ ، لِاَنَّهٗ طَلَبَ مِنْ نَّبِیِّهٖ اَنْ یَّطْلُبَ الزِّیَادَةَ مِنْهُ ﴿وَقُلْ رَّبِّ زِدْنِیْ عِلْمًا﴾.[1] فَکَیْفَ یَسْأَلُ عَنْهُ. انتهی.

صاحب در المختار روایت می کند : از انسان در روز قیامت درباره هر چیزی سؤال می شود مگر علم. زیرا خداوندﷻ از پیامبرش می خواهد که زیادت علم را از او طلب نماید آنجا که می فرماید .« بگو خدایا بر علم من بیفزای.» پس چگونه در مورد آن بپرسد .

قَالَ فِیْ رَدِّ الْمُحْتَار: قَوْلُهٗ (اِلَّا الْعِلْمَ الخ): اَلْمُرَادُ بِهِ الْعِلْمُ النَّافِعُ الْمُوْصِلُ اِلَی اللهِ تَعَالَی. وَهُوَ الْمَقْرُوْنُ بِحُسْنِ النِّیَّةِ مَعَ الْعَمَلِ بِهٖ وَالتَّخَلُّصِ مِنْ آفَاتِ النَّفْسِ ، فَلَا یَسْأَلُ عَنْهُ لِاَنَّهٗ خَیْرٌ مَحْضٌ بِخِلَافِ غَیْرِهٖ فَاِنَّهٗ یَسْأَلُ صَاحِبَهٗ عَنْهُ لِیُعَذِّبَهٗ بِهٖ انْتَهَی.

صاحب رد المحتار در باره این کلام در المختار (اِلَّا الْعِلْمَ الخ) می فرماید:« مراد از علم آن علم نافعی است که انسان را به خداوندﷻ می رساند. و همراه با حسن نیت و عمل به آن و رهایی از آفات نفس است. پس خداوند از آن سؤال نخواهد کرد زیرا که علم نافع خیر محض و خالص است بر خلاف غیر آن چون خداوند در باره هر چیزی غیر از علم از صاحبش سؤال خواهد نمود تا صاحب آن را به وسیله آن عذاب نماید .»

۱- سوره طه آیه ۱۱۴

قَالَ فِیْ دُرِّ الْمُخْتَار: الْفِقْهُ عِنْدَ اَهْلِ الْحَقِیْقَةِ الْجَمْعُ بَیْنَ الْعِلْمِ وَالْعَمَلِ لِقَوْلِ الْحَسَنِ الْبَصْرِیِّ : اِنَّمَا الْفَقِیْهُ الْمُعْرِضُ عَنِ الدُّنْیَا ، الرَّاغِبُ فِی الْآخِرَةِ ، الْبَصِیْرُ بِعُیُوْبِ نَفْسِهِ انتهی.

صاحب در المختار می نویسد : فقه در نزد اهل حقیقت، جمع بین علم و عمل است بدلیل قول حضرت حسن بصری (رح) که می فرماید: «بدرستی که فقیه، کسی است که روی گردان از دنیا ، و راغب و میل کننده به آخرت و بینا به عیبهای نفس خویش باشد.»

قَالَ فِیْ رَدِّ الْمُحْتَار: قَوْلُه‘(اِنَّمَا الْفَقِیْهُ الْمُعْرِضُ عَنِ الدُّنْیَا اِلَی آخِرِهِ) اَقُوْلُ : وَمِثْلُه‘فِی الْاِحْیَاءِ لِلْاِمَامِ الْغَزَّالِیِّ بِزِیَادَةٍ حَیْثُ قَالَ : سَأَلَ فَرْقَدُ السَّنَجِیُّ الْحَسَنَ عَنْ شَیْءٍ فَاَجَابَه‘، فَقَالَ : اِنَّ الْفُقَهَاءَ یُخَالِفُوْنَكَ ، فَقَالَ الْحَسَنُ : ثَكِلَتْكَ اُمُّكَ فَرْقَدُ ، وَهَلْ رَأَیْتَ فَقِیْهًا بِعَیْنِكَ ؟ اِنَّمَا الْفَقِیْهُ الزَّاهِدُ فِی الدُّنْیَا، الرَّاغِبُ فِی الْآخِرَةِ ، الْبَصِیْرُ بِدِیْنِهِ ، الْمُدَاوِمُ عَلَی عِبَادَةِ رَبِّهِ ، الْوَرِعُ ، الْكَافُّ عَنْ اَعْرَاضِ الْمُسْلِمِیْنَ ، الْعَفِیْفُ عَنْ اَمْوَالِهِمُ ، النَّاصِحُ لِجَمَاعَتِهِمْ وَلَمْ یَقُلْ فِیْ جَمِیْعِ ذَلِكَ الْحَافِظُ لِفُرُوْعِ الْفَتَاوَی اِنْتَهَی.

صاحب رد المحتار می فرماید : قول در المختار (انما الفقیه المعرض الخ)می گویم که امام غزالی (رح) مانند آن را با اضافاتی در کتاب احیاء العلوم آورده است آنجا که گفت : فر قد سنجی از حسن بصری در باره چیزی سؤال نمود بعد از این که جواب او را دادفرقد سنجی گفت :« فقها با تو مخالفت می کنند ،حضرت حسن بصری فرمود:« ای فرقد مادرت به داغ تو بنشیند آیا تو به چشم خود فقیهی را دیده ای ؟ فقیه، کسی است که روی گردان از دنیا، راغب به آخرت ، بینا به دین ، مداوم بر عبادت پروردگارخود ،خود از ریختن آبروی مسلمان ، پاک دامن و بی نیاز(بی طمع)

ازاموالشان و نصیحت کننده و خیر خواه آنان می باشد.» ولی در تعریف خود نفرمود کسی که حافظ فروع فتوا باشد.

قَالَ فِیْ اِحْیَاءِ الْعُلُوْمِ : اعْلَمْ اَنَّ مَنْشَاَ الْتِبَاسِ الْعُلُوْمِ الْمَذْمُوْمَةِ بِالْعُلُوْمِ الشَّرْعِيَّةِ تَحْرِيْفُ الْاَسَامِی الْمَحْمُوْدَةِ ، وَتَبْدِيْلُهَا وَنَقْلُهَا بِالْاَغْرَاضِ الْفَاسِدَةِ اِلَی مَعَانٍ غَيْرِ مَا اَرَادَهُ السَّلَفُ الصَّالِحُ ، وَالْقَرْنُ الْاَوَّلُ . وَهِیَ خَمْسَةُ اَلْفَاظٍ، اِثْنَانِ مِنْهَا لَفْظُ الْفِقْهِ وَالْعِلْمِ، فَهَذِهِ اَسَامٍ مَحْمُوْدَةٌ ، وَالْمُتَّصِفُوْنَ بِهَا اَرْبَابُ الْمَنَاصِبِ فِی الدِّيْنِ ، وَلَكِنَّهَا نُقِلَتِ الْآنَ اِلَی مَعَانٍ مَذْمُوْمَةٍ ، فَصَارَتِ الْقُلُوْبُ تَنْفِرُ عَنْ مَذَمَّةِ مَنْ يَتَّصِفُ بِمَعَانِيْهَا لِشُيُوْعِ اِطْلَاقِ هَذِهِ الْاَسَامِی عَلَيْهِمْ.

اَللَّفْظُ الْاَوَّلُ : الْفِقْهُ فَقَدْ تَصَرَّفُوْا فِيْهِ بِالتَّخْصِيْصِ لَا بِالنَّقْلِ وَالتَّحْوِيْلِ ، اِذْ خَصَّصُوْهُ بِمَعْرِفَةِ الْفُرُوْعِ الْغَرِيْبَةِ فِی الْفَتَاوَی ، وَالْوُقُوْفِ عَلَی دَقَائِقِ عِلَلِهَا، وَ اسْتِكْثَارِ الْكَلَامِ فِيْهَا ، وَحِفْظِ الْمَقَالَاتِ الْمُتَعَلِّقَةِ بِهَا ، فَمَنْ كَانَ اَشَدَّ تَعَمُّقًا فِيْهَا، وَاَكْثَرَ اشْتِغَالًا بِهَا، يُقَالُ هُوَ الْاَفْقَهُ ، وَلَقَدْ كَانَ اسْمُ الْفِقْهِ فِی الْعَصْرِ الْاَوَّلِ مُطْلَقًا عَلَی عِلْمِ طَرِيْقِ الْآخِرَةِ وَ مَعْرِفَةِ دَقَائِقِ آفَاتِ النُّفُوْسِ ، وَمُفْسِدَاتِ الْاَعْمَالِ ، وَقُوَّةِ الْاِحَاطَةِ بِحِقَارَةِ الدُّنْيَا ، وَشِدَّةِ التَّطَلُّعِ اِلَی نَعِيْمِ الْآخِرَةِ ، وَ اسْتِيْلَاءِ الْخَوْفِ عَلَی الْقَلْبِ . وَ يَدُلُّكَ عَلَيْهِ قَوْلُهُ ﷻ ﴿ لِّيَتَفَقَّهُوْا فِی الدِّيْنِ وَ لِيُنْذِرُوْا قَوْمَهُمْ اِذَا رَجَعُوْا اِلَيْهِمْ ﴾ [1]

۱ـ ﴿فَلَولَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوْا فِی الدِّيْنِ وَ لِيُنْذِرُوْا قَوْمَهُمْ اِذَا رَجَعُوْا اِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُوْنَ﴾ **سوره توبه آیه۱۲۲«پس باید که بیرون آید از هر طایفه چند کس تا دانشمند شو ند در دین وتا بیم دهند قوم خود را چون باز آیند به سوی ایشان شاید که ایشان بترسند.»**

وَفِی الْآیَةِ دَلِیْلٌ عَلَی اَنَّهُ یَجِبُ اَنْ یَکُوْنَ الْمَقْصُوْدُ مِنَ الْعِلْمِ وَالتَّفَقُّهِ دَعْوَةَ الْخَلْقِ اِلَی الْحَقِّ وَ اِرْشَادَهُمْ اِلَی الدِّیْنِ الْقَوِیْمِ وَالصِّرَاطِ الْمُسْتَقِیْمِ ، فَکُلُّ مَنْ تَفَقَّهَ وَتَعَلَّمَ بِهَذَا الْقَصْدِ کَانَ عَلَی الْمَنْهَجِ الْقَوِیْمِ وَالصِّرَاطِ الْمُسْتَقِیْمِ، وَمَنْ عَدَلَ عَنْهُ وَتَعَلَّمَ الْعِلْمَ لِطَلَبِ الدُّنْیَا کَانَ مِنَ الْاَخْسَرِیْنَ اَعْمَالًا الایة.و دراین آیه دلیلی است براین که باید مقصود اصلی از علم وتفقه ، دعوت خلق به سوی حق و ارشاد ایشان به سوی دین پا برجا و صراط مستقیم باشد . و هر کس که به این قصد تعلیم گیردبرروش استوار وصراط مستقیم می باشد.وهرکه از آن منحرف گردد و علم را برای مقاصد دنیوی کسب نماید، بی شک از گروه زیان کارترین افراد خواهد بود .

(ق) عَنْ مُعَاوِیَةَ ، قَالَ : سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللهِﷺ، یَقُوْلُ : مَنْ یُرِدِ اللهُ بِهِ خَیْرًا یُفَقِّهْهُ فِی الدِّیْنِ وَاِنَّمَا اَنَا قَاسِم وَیُعْطِی اللهُ وَلَمْ یَزَلْ اَمْرُ هَذِهِ الْاُمَّةِ مُسْتَقِیْمًا حَتَّی تَقُوْمَ السَّاعَةُ ، وَحَتَّی یَأْتِیَ اَمْرُ اللهِ. ازحضرت معاویهؓ روایت شده است : از رسول خداﷺ شنیدم که فرمودند: « کسی را که خدای متعال برای او چیزی اراده نماید پس او را در دین فقیه می گرداند و من فقط تقسیم کننده و خدایﷻ عطا کننده است همواره سرنوشت این امت بر شاهراه مستقیم ثابت خواهد بودتا زمانی که قیامت بر پا شود و وعده خداوندی فرارسد..

(ق)عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ ، قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِﷺ:تَجِدُوْنَ النَّاسَ مَعَادِنَ خِیَارُهُمْ فِی الْجَاهِلِیَّةِ خِیَارُهُمْ فِی الْاِسْلَامِ اِذَا فَقِهُوْا. حضرت ابو هریره ؓ روایت می کند که رسول خدا ﷺ فرمودند:« انسانها رامانند معادنی خواهیدیافت که بهترین آنها درجاهلیت بهترین آنها دراسلام است به شرط اینکه دردین عالم شوند».

عَن ابْن عَبَّاس:اَنَّ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ قَالَ:فَقِیْهٌ وَاحِدٌ اَشَدُّعَلَی الشَّیْطَانِ مِنْ اَلْفِ عَابِدٍ.اَخْرَجَهُ التِّرْمِذِیُّ. وَاَصْلُ الْفِقْهِ فِی اللُّغَةِ :الْفَهْمُ ، یُقَالُ : فَقِهَ الرَّجُلُ اِذَا فَهِمَ ، وَفَقِهَ فَقَاهَةً اِذَا صَارَ فَقِیْهًا.وَ قِیْلَ : الْفِقْهُ هُوَ التَّوَصُّلُ اِلَی عِلْمٍ غَائِبٍ بِعِلْمٍ شَاهِدٍ ، فَهُوَ اَخَصُّ مِنَ الْعِلْمِ ،وَ فِی الْاِصْطِلَاحِ الْفِقْهُ عِبَارَةٌ عَنِ الْعِلْمِ بِاَحْکَامِ الشَّرَّائِعِ وَاَحْکَامِ الدِّیْنِ. (تَفْسِیْرُ الْخَازِنِ لِلْاِمَامِ عَلَاءِ الدِّیْنِ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَغْدَادِیِّ ص۲۷۶ــ ج۲)حضرت عبد الله ابن عباسؓروایت می کندکه رسول خدا ﷺ فرمودند: « یک فقیه و دانشمند بر علیه شیطان سخت تر و شدید تر از هزار عابد است » (رواه ترمذی)و اصل فقه در لغت به معنای فهم و درک می باشد چنانچه گفته می شود

امام غزالی می فرماید:« به درستی که منشأ التباس علوم نا پسند با علوم شرعی در حقیقت تحریف اسامی نیک و مبدل نمودن ونقل آنها با اغراض فاسده به معانی است که هیچ ارتباطی با ایده و اراده سلف صالحین و قرون اول (خیر القرون)ندارد که آن اسامی تحریف شده پنج لفظ می باشد دو تای آنها فقه و علم است که این اسامی پسندیده و نیک

(فَقِهَ الرَّجُلُ) ، **زمانی که شخص درک کند و گفته می شود فقه فقاهۀ هنگامی کــه شــخص دانا و فقیه گردد و گویند فقه همان رسیدن به علم غیبی توسط علم حضوری اســت لــذا فقه خاص تر از علم است و در اصطلاح فقه عبارت از علــم بــه احکــام شــریعت و دیــن می باشد .** (تَفْسِیْرُ الخَازِن نلامَام عَلاءَالدِّیْن عَلِیِّ ابْن مُحَمَّدٍ البَغْدَادِیِّ)

اَلْمَسْأَلَةُ الرَّابِعَةُ : دَلَّتِ الْآیَةُ عَلَى اَنَّهُ یَجبُ اَنْ یَکُوْنَ الْمَقْصُوْدُ مِنَ التَّفَقُّهِ وَالتَّعَلُّم دَعْوَةَ الْخَلْقِ اِلَى الْحَقِّ ، وَاِرْشَادَهُمْ اِلَى الدِّیْنِ الْقَوِیْمِ وَالصِّرَاطِ الْمُسْتَقِیْمِ ، لِاَنَّ الْآیَةَ تَدُلُّ عَلَى اَنَّهُ تَعَالَى اَمَرَهُمْ بالتَّفَقُّهِ فِی الدِّیْنِ ، لِاَجْلِ اَنَّهُمْ إذَا رَجَعُوْا اِلَى قَوْمِهِمْ اَنْذَرُوْهُمْ بالدِّیْنِ الْحَقِّ ، وَأُولَئِكَ یَحْذَرُوْنَ الْجَهْلَ وَالْمَعْصِیَةَ وَیَرْغَبُوْنَ فِیْ قَبُوْلِ الدِّیْنِ . فَکُلُّ مَنْ تَفَقَّهَ وَتَعَلَّمَ لِهَذَا الْغَرَضِ کَانَ عَلَى الْمَنْهَجِ الْقَوِیْمِ وَالصِّرَاطِ الْمُسْتَقِیْمِ ، وَمَنْ عَدَلَ عَنْهُ ، وَطَلَبَ الدُّنْیَا بالدِّیْنِ کَانَ مِنَ الْاَخْسَرِیْنَ اَعْمَالًا الَّذِیْنَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی الْحَیَوةِ الدُّنْیَا ، وَ هُمْ یَحْسَبُوْنَ اَنَّهُمْ یُحْسِنُوْنَ صُنْعًا. (التَّفْسِیْرُ الْکَبِیْرُ لِلامَامِ الْفَخْرِ الرَّازِیِّ ص۲۲۸ جزء ۱۶)

و مسأله چهارم این است که آیه دلالت می کند بر اینکه باید مقصود از تفقّــه و تعلم ، دعوت کردن خلق به سوی حق و راهنمایی ایشان بر دین استوار و شاهراه مستقیم باشد . زیرا که آیه دلالت بر این می کند که خدای متعال آنان را امر به تفقه و آگــاهی در دین می کند زیرا ایشان زمانی که به سوی قوم خویش بازمی گردندآنان را، با دیــن حــق بترسانند و مردم نیز از جهل و نافرمانی بپرهیزند و برای قبول دین حق رغبت کنند. پس هرکس برای این غرض فقــه و علــم را کســب نمایــدبرروش اســتوار و صــراط مســتقیم می باشد و هرکه از آن منحرف گردیده و به وسیله دین دنیا را طلب نماید ، بدون شک از جمله افراد زیان کار خواهد بودکسانی که تلاش و کوشش آنها در زندگانی دنیا بــر هــدر رفته است در حالی که ایشان گمان می کنند که عمل شایسته انجام می دهند.

هستند و صاحبان اینان و متصفان به آن دو صاحب مقام و منصب در دین می باشند لیکن در این عصر وزمان به معانی ناپسند مبدل گشته است پس دلها از مذمت کسی که موصوف به آنها می باشد به دلیل شیوع اطلاق آن معانی ناپسند بر آنها متنفر گردید.

لفظ اول فقه است به تحقیق در این لفظ با تخصیص نمودن تصرف نموده اند نه با نقل و تحویل .زیرا که لفظ فقه را به شناخت فروع عجیب و غریب در فتوی و آگاهی یافتن بر علتهای دقیق و ریز آن و بحث و گفتگوی بسیار درآن و حفظ مقالاتی که متعلق به آن می باشد،اختصاص داده اند . پس کسی که از همه بیشتر در فروع تعمق و تفکر داشته و به آن مشغول می گردد را اَفْقَهْ (فقیه تر) نامیده اند در حالی که فقه در عصر اول بر دانستن راه علم آخرت، شناخت آفات ریز نفسها و فاسد کننده های اعمال و آگاهی کامل به رذالت و پستی دنیا و چشم دوختن به نعمتهای آخرت و چیرگی ترس بر قلب اطلاق می شد . و این قول خداوند: (و لیتفقهوا فی الدین و لینذروا الخ) تو را به آن راهنمایی می کند .

وَمَا يَحْصُلُ بِهِ الْاِنْذَارُ وَالتَّخْوِيْفُ هُوَ هَذَا الْفِقْهُ دُوْنَ تَفْرِيْعَاتِ الطَّلَاقِ وَالْعَتَاقِ وَاللِّعَانِ وَالسَّلَمِ وَالْاِجَارَةِ فَذَلِكَ لَايَحْصُلُ بِهِ اِنْذَارٌ وَلَاتَخْوِيْفٌ ، بَلِ التَّجَرُّدُ لَه عَلَى الدَّوَامِ يُقْسِي الْقَلْبَ وَيَنْزِعُ الْخَشْيَةَ مِنْهُ كَمَانُشَاهِدُ الْآنَ مِنَ الْمُتَجَرِّدِيْنَ لَه ، وَ قَالَ اللّهُ تَعَالَى: ﴿لَهُمْ قُلُوْبٌ لَّايَفْقَهُوْنَ بِهَا وَلَهُمْ اَعْيُنٌ لَّايُبْصِرُوْنَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّايَسْمَعُوْنَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْاَنْعَامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُوْنَ﴾[1]

---

۱ - سوره اعراف آیه ۱۷۹«ایشان را دلها ست که نمی فهمند به آن وایشان راچشمهاست که نمی بینندبه آن وایشان را گوشها است که نمی شنوند به آن. ایشان مانندچهارپایان اند بلکه ایشان گمراه ترند ایشانند بی خبران.»

وَ اَرَادَ بِهِ مَعَانِیَ الْاِیْمَانِ دُوْنَ الْفَتَاوَی.و آن چه که با آن ترساندن و بیم دادن حاصل می شود در حقیقت همان فقه است نه مسایل و فروعات طلاق، عتاق، لعان و معاملات سلم و اجاره زیرا که هیچ انذار و بیم دادنی بوسیله آن حاصل نمی شود بلکه مشغول گردیدن به آن بطور مداوم قلب را سخت می گرداند وخشوع را از قلب بیرون می کند . چنانچه الآن می بینیم عده زیادی را که در این مسایل غرق شده اند به این بیماری گرفتار شدند چنانچه خداوند متعال می فرماید: ﴿لَهُمْ قُلُوْبٌ لَّایَفْقَهُوْنَ بِهَا...﴾ خداوند در این آیه معانی ایمان را اراده نموده است نه فتاوی را.

اَللَّفْظُ الثَّانِی: الْعِلْمُ ، وَقَدْ كَانَ (فِی الْقَرْنِ الْاَوَّل) یُطْلَقُ ذَلِكَ عَلَی الْعِلْمِ بِاللهِ تَعَالَی ، وَبِآیَاتِهِ ، وَبِاَفْعَالِهِ فِیْ عِبَادِهِ ، وَخَلْقِهِ ، حَتَّی اَنَّه‘ لَمَّا مَاتَ عُمَرُ رضی الله عنه، قَالَ ابْنُ مَسْعُوْدٍ رضی الله عنه: لَقَدْمَاتَ تِسْعَةُ اَعْشَارِ الْعِلْمِ، فَعَرَّفَهُ بِالْاَلِفِ وَ اللَّامِ ثُمَّ فَسَّرَه‘ بِالْعِلْمِ بِاللهِ سُبْحَانَه‘. وَقَدْ تَصَرَّفُوْا فِیْهِ اَیْضًا بِالتَّخْصِیْصِ حَتَّی شَهَّرُوْهُ فِی الْاَكْثَرِ بِمَنْ یَشْتَغِلُ بِالْمُنَاظَرَةِ مَعَ الْخُصُوْمِ فِی الْمَسَائِلِ الْفِقْهِیَّةِ وَغَیْرِهَا ، فَیُقَالُ: هُوَالْعَالِمُ عَلَی الْحَقِیْقَةِ ، وَهُوَ الْفَحْلُ فِی الْعِلْمِ ، وَمَنْ لَایُمَارِسُ ذَلِكَ ، وَلَا یَشْتَغِلُ بِهِ یُعَدُّ مِنْ جُمْلَةِ الضُّعَفَاءِ ، وَلَایَعُدُّوْنَهُ فِیْ زُمْرَةِ اَهْلِ الْعِلْمِ ، وَهَذَا اَیْضًا تَصَرُّفٌ بِالتَّخْصِیْصِ.

لفظ دوم‌که در آن تصرف نموده اند،لفظ علم است که درقرن اول بر علم به خداوند و به آیات و افعال خداوندی نسبت به بندگان و مخلوقاتش اطلاق می شد ، چنانچه زمانی که عمر رضی الله عنه وفات کرد ابن مسعود رضی الله عنه گفت به درستیکه نه دهم علم،فوت کرد و پس در کلام خویش علم را با الف و لام معرفه نمود. سپس او علم را به علم به خداوند تفسیر نمود در لفظ علم نیز با تخصیص تصرف کرده اند تا اینکه علم را غالبا به کسی که به بحث و مناظره با مخالفان در مسایل فقهی و غیره مشغول

می شود مشهور گردانیده اند . و گفته می شود در حقیقت این شخص فاضل و دانشمند و عالم کامل می باشد و کسی که به این مناظرات نپردازد از جمله ضعفا شمرده شود و او را از جمله اهل علم به شمارنمی آورندکه این نیز،تصرف با تخصیص می باشد .

وَلَكِنْ مَاوَرَدَ مِنْ فَضَائِلِ الْعِلْمِ وَالْعُلَمَاءِ اَكْثَرُهُ (بَلْ كُلُّهُ) فِى الْعُلَمَاءِ بِاللهِ، وَبِاَحْكَامِهِ ، وَبِاَفْعَالِهِ ، وَصِفَاتِهِ . وَقَدْ صَارَ الْآنَ مُطْلَقًا عَلَى مَنْ لَايُحِيْطُ مِنْ عُلُوْمِ الشَّرْعِ بِشَىْءٍ سِوَى رُسُوْمٍ جَدَلِيَّةٍ فِىْ مَسَائِلَ خِلَافِيَّةٍ، فَيُعَدُّ بِذَلِكَ مِنْ فُحُوْلِ الْعُلَمَاءِ مَعَ جَهْلِهِ بِالتَّفْسِيْرِوَالْاَخْبَارِ، وَعِلْمِ الْمَذْهَبِ وَغَيْرِهِ ، وَصَارَ ذَلِكَ سَبَبًا مُهْلِكًا لِخَلْقٍ كَثِيْرٍ مِنْ طَلَبَةِ الْعِلْمِ. وَقِسْ بِهِمَا بَقِيَّةَ الْاَلْفَاظِ الثَّلَاثَةِ ، وَهِيَ التَّوْحِيْدُ ، وَالتَّذْكِيْرُ ، وَالْحِكْمَةُ ، وَاحْتَرِزْ عَنِ الْاِغْتِرَارِ بِتَلْبِيْسَاتِ عُلَمَاءِ السُّوْءِ ، فَاِنَّ شَرَّهُمْ عَلَى الدِّيْنِ اَعْظَمُ مِنْ شَرِّ الشَّيَاطِيْنِ ، اِذِ الشَّيْطَانُ بِوَاسِطَتِهِمْ يَتَذَرَّعُ اِلَى انْتِزَاعِ الدِّيْنِ مِنْ قُلُوْبِ الْخَلْقِ ، وَلِهَذَا لَمَّا سُئِلَ رَسُوْلُ اللهِﷺ عَنْ شَرِّالْخَلْقِ اَبَى ، وَقَالَ : اللَّهُمَّ غَفْرًا حَتَّى كَرَّرُوْا عَلَيْهِ ، فَقَالَ: هُمْ عُلَمَاءُ السُّوْءِ.**و لیکن در حقیقت احادیث و آیاتی که در مورد فضایل علم و علما وارد شده است ، بیشتر و حتی تمامی آن در باره علما به خداوند و احکام و افعال و صفات خداوندی می باشد اما امروزه بر عده ای که هیچ احاطه ای بر علوم شرعی بجز رسم و رسوم جدلی در مسائل اختلافی ندارد اطلاق می گردد پس به سبب آن چیزها او را از علما زبده به شمارمی آورندبا وجودجهالت اوبه تفسیر،اخبارو علم مذهب و غیره و این خود سبب مهلکی برای عده ی زیادی از طالبان علم گردیده است.**

و به لفظ فقه وعلم بقیه الفاظ سه گانه را یعنی توحید ، تذکیر و حکمت را قیاس کن . و از فریب خوردن به دسیسه های علمای سوء برحذر باش زیرا شرارت و ضرر ایشان بر دین بزرگتر از شر و بدی شیاطین است

زیرا شیطان به وسیله ایشان دین را از دلهای مخلوق بیرون می کند. به همین سبب زمانی که از حضرت رسولﷺ درباره بدترین مخلوق سؤال شد،ایشان ازجواب دادن سرباززدندفرمودند: بارخدایا ازتو مغفرت می طلبیم. و چون بر سؤال خویش اصرار کردند پیامبر فرمود : آنها علماء سوء اند .

فَقَدْ عَرَفْتَ الْعِلْمَ الْمَحْمُوْدَ وَالْمَذْمُوْمَ وَمِثَالَ الْاِلْتِبَاسِ ،وَاِلَيْكَ الْخِيَرَةُ فِیْ اَنْ تَنْظُرَ لِنَفْسِكَ فَتَقْتَدِیَ بِالسَّلَفِ ، اَوْتَتَدَلَّی بِحَبْلِ الْغُرُوْرِ وَتَتَشَبَّهَ بِالْخَلَفِ . فَكُلُّ مَا ارْتَضَاهُ السَّلَفُ مِنَ الْعُلُوْمِ قَدِ انْدَرَسَ ، وَ مَا اَكَبَّ النَّاسُ عَلَيْهِ فَاَكْثَرُهُ مُبْتَدَعٌ وَمُحْدَثٌ . وَقَدْصَحَّ قَوْلُ رَسُوْلِ اللهِﷺ :(بَدَأَ الْاِسْلَامُ غَرِيْبًا ، وَسَيَعُوْدُ غَرِيْبًا كَمَابَدَأَ، فَطُوْبَی لِلْغُرَبَاءِ . فَقِيْلَ : وَمَنِ الْغُرَبَاءُ ؟ قَالَ : (الَّذِيْنَ يُصْلِحُونَ مَا اَفْسَدَهُ النَّاسُ مِنْ سُنَّتِیْ وَالَّذِيْنَ يُحْيُوْنَ مَا اَمَاتُوهُ مِنْ سُنَّتِیْ .وَ فِی خَبَرٍ آخَرَ :هُمُ الْمُتَمَسِّكُوْنَ بِمَا اَنْتُمْ عَلَيْهِ الْيَوْمَ) [1] اِنْتَهَی.

۱- وَقَدْ صَحَّ قَوْلُ رَسُوْلِ اللهِﷺ :(بَدَأَ الْاِسْلَامُ غَرِيْبًا، وَسَيَعُوْدُ كَمَا بَدَأَ ، فَطُوْبَی لِلْغُرَبَاءِ.) هَكَذَا رَوَاهُ مُسْلِمٌ ، وَ ابْنُ مَاجَةَ مِنْ رِوَايَةِ يَزِيْدَ بْنِ كَيْسَانَ ، عَنْ حَازِمٍ ، عَنْ اَبِیْ هُرَيْرَةَ ، وَرَوَاهُ مُسْلِمٌ مِنْ رِوَايَةِ عَاصِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعُمْرِیِّ ، عَنْ اَبِيْهِ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ بِلَفْظِ (اِنَّ الْاِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيْبًا، وَ سَيَعُوْدُ غَرِيْبًا كَمَا بَدَأَ ، وَهُوَ يَأْرِزُ بَيْنَ الْمَسْجِدَيْنِ كَمَا تَأْرِزُ الْحَيَّةُ اِلَی جُحْرِهَا.) ـ وَقَالَ فِيْهِ الْبَزَّارُ: (فَطُوْبَی لِلْغُرَبَاءِ) وَرَوَی الطَّبَرَانِیُّ مِنْ رِوَايَةِ عِيْسَی بْنِ مَيْمُوْنٍ عَنْ عَوْنِ بْنِ شَدَّادٍ ، عَنْ اَبِیْ عُثْمَانَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ، مُخْتَصَرًا هَكَذَا اِلَی قَوْلِهِ كَمَا بَدَأَ. **بی شک قول رسول الله ﷺ که فرمودند:« اسلام در حالت تنهایی شروع شده به زودی به همان صورت تنهایی که شروع شده بود باز خواهد گشت. پس خوشا بحال غریبان.» تحقیق یافت . مسلم و ابن ماجه از روایت یزید بن کیسان و وی از حازم و وی از ابی هریره اینگونه روایت کرده اند. و مسلم این حدیث را از روایت عاصم بن محمد عمری و وی از پدرش و او از ابن عمر با این لفظ روایت کرده است :« بی گمان اسلام در حالت تنهایی شروع شد و به زودی به همان**

صورت تنهایی که شروع شده بود باز خواهد گشت و مانند ماری که به سوراخ خود پناه می برد به دو مسجد (مسجد الحرام و مسجد النبی)پناه خواهد برد .» و بزاز در روایت خودش :« پس خوشا به حال غریبان» را نیز اضافه کرده است .» و طبرانی از روایت عیسی بن میمون از عون بن شداد و وی از ابی عثمان و او از سلیمان.

وَ رُوِیَ فِی الْاَوْسَطِ مِنْ رِوَایَةِ عَطِیَّةَ الْعُوْفِیِّ عَنْ اَبِیْ سَعِیْدٍ الْخُدْرِیِّ مِثْلُه ُ اِلَی قَوْلِهِ (فَطُوْبَی لِلْغُرَبَاءِ) . وَ رَوَی ابْنُ مَاجَةَ مِنْ رِوَایَةِ سَنَانِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ اَنَسٍ هَکَذَا مُخْتَصَرًا ، وَقَالَ السَّخَاوِیُّ فِی الْمَقَاصِدِ ، وَ اَخْرَجَ الْبَیْهَقِیُّ فِی الشُّعَبِ مِنْ حَدِیْثِ شُرَیْحِ بْنِ عُبَیْدٍ مُرْسَلًا ، وَفِیْهِ زِیَادَةٌ ، وَهِیَ (اَلَا اِنَّهُ لَا غُرْبَةَ عَلَی مُؤْمِنٍ مَاتَ فِیْ اَرْضٍ غُرْبَةٍ غَابَتْ عَنْهُ بَوَاکِیْهِ اِلَّا بَکَتْ عَلَیْهِ السَّمَاءُ وَالْاَرْضُ) فَقِیْلَ : وَ مَنِ الْغُرَبَاءُ ؟ (قَالَ : الَّذِیْنَ یُصْلِحُوْنَ مَا اَفْسَدَ النَّاسُ مِنْ سُنَّتِیْ ، وَالَّذِیْنَ یُحْیُوْنَ مَا اَمَاتُوْهُ مِنْ سُنَّتِیْ) رُوِیَتْ هَذِهِ الزِّیَادَةُ مِنْ طُرُقٍ ، فَاَخْرَجَ التِّرْمِذِیُّ مِنْ رِوَایَةِ کَثِیْرِ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ عَنْ اَبِیْهِ ، عَنْ جَدِّهِ رَفْعَه ُ، فَذَکَرَ الْحَدِیْثَ وَفِیْهِ (اِنَّ الدِّیْنَ بَدَأَ غَرِیْبًا ، وَ یَرْجِعُ غَرِیْبًا، فَطُوْبَی لِلْغُرَبَاءِ الَّذِیْنَ یُصْلِحُوْنَ مَا اَفْسَدَ النَّاسُ بَعْدِیْ مِنْ سُنَّتِیْ .) وَقَالَ : هَذَا حَدِیْثٌ حَسَنٌ .وَرَوَاهُ عَبْدُاللهِ بْنُ اَحْمَدَ فِیْ زِیَادَاتِ الْمُسْنَدِ ، وَ الطَّبَرَانِیُّ فِی الْکَبِیْرِ مِنْ رِوَایَةِ اِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ اَبِیْ فَرْوَةَ عَنْ یُوْسُفَ بْنِ سُلَیْمَانَ ، عَنْ جَدَّتِهِ مَیْمُوْنَةَ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ سَنَةَ اَنَّه ُ سَمِعَ رَسُوْلَ اللهِﷺ یَقُوْلُ :(بَدَأَ الْاِسْلَامُ غَرِیْبًا ، ثُمَّ یَعُوْدُ غَرِیْبًا کَمَا بَدَأَ، فَطُوْبَی لِلْغُرَبَاءِ .) قِیْلَ : یَا رَسُوْلَ اللهِ وَمَنِ الْغُرَبَاءُ ؟ قَالَ الَّذِیْنَ یُصْلِحُوْنَ اِذَا فَسَدَ النَّاسُ .) وَاَخْرَجَ الطَّبَرَانِیُّ فِیْ مَعَاجِیْمِهِ الثَّلَاثَةِ مِنْ رِوَایَةِ بَکْرِ بْنِ سَلِیْمِ الصَّوَّافِّ عَنْ اَبِیْ حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِیِّ رَفْعَه ُ ،(اِنَّ الْاِسْلَامَ بَدَأَ غَرِیْبًا، وَ سَیَعُوْدُ غَرِیْبًا فَطُوْبَی لِلْغُرَبَاءِ .) قَالُوْا: یَا رَسُوْلَ اللهِ وَمَنِ الْغُرَبَاءُ ؟ قَالَ : (الَّذِیْنَ یُصْلِحُوْنَ عِنْدَ فَسَادِالنَّاسِ.)

به صورت مختصر تا قول رسول خدا ﷺ ﴿کما بدأ﴾ همین گونه روایت کرده است. و در کتاب اوسط از روایت عطیه عوفی از ابی سعید خدری مثل همین روایت تا قول شریف فطوبی للغرباء آمده است. و ابن ماجه از روایت سنان بن سعد و وی از انس به صورت مختصرمانند روایت مذکور روایت کرده است و سخاوی نیز در مقاصد و بیهقی در شعب الایمان از حدیث شریح بن عبید به صورت مرسل روایت کرده است و دراین روایت

زیادتی هست که آن این است:« آگاه باشید به تحقیق هیچ غربتی نیست بر مؤمنی که در سرزمین غربت مرده باشد و گریه کنندگانش از وی غایب شده باشند مگر اینکه آسمان و زمین بر وی گریه کنند. پس سوال شد غربا چه کسانی هستند ؟ حضرت فرمودند: کسانی که آنچه را که مردم از سنت من فاسد کرده اند اصلاح می کنند و آنچه را که مردم از سنت من از بین برده اند زنده می کنند . این زیاده به طرق مختلفی روایت شده است . ترمذی از روایت کثیر بن عبد الله بن عمر و بن عوف و وی از پدرش و او از جدش به صورت مرفوع این حدیث را روایت کرده و در روایت وی اینگونه است که:«به تحقیق دین به حالت تنهایی و غربت شروع شد و به حالت غربت باز می گردد پس خوشا به حال غریبانی که اصلاح می کنند آنچه را که مردم بعد از من از سنتم فاسد کرده اند» و ترمذی گفت این حدیث در مرتبه حسن است و این حدیث را عبد الله بن احمد در کتاب زیادات المسند و طبرانی در کتاب الکبیر از روایت اسحاق بن عبد الله بن ابی فروه از یوسف بن سلیمان و وی از مادر بزرگ خود میمونه از عبد الرحمن بن سنه روایت کرده است که وی از رسول خداﷺ شنید که می فرمود: « اسلام به حالت غربت و تنهایی شروع شد و به غذبت باز خواهد گشت همان گونه که شروع شد پس خوشا بحال غریبان.» گفته شد یا رسول الله غربا چه کسانی هستند ؟ فرمود:« کسانی که اصلاح می کنند وقتی که مردمان فاسد شدند.» و طبرانی در معجم های سه گانه خود از روایت بکر بن سلیم صواف از ابی حازم و وی از سهل بن سعد ساعدی به صورت مرفوع روایت کرده است که آن حضرت فرمودند:« به تحقیق اسلام در حالت غربت و تنهایی شروع شد و به زودی به غربت باز خواهد گشت پس خوشا بحال غریبان.» صحابه سؤال کردند: یا رسول الله غربا چه کسانی هستند؟ فرمودند:« کسانی که هنگام فساد مردم اصلاح می کنند.»

وَاَخْرَجَ اَبُوْبَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْآجُرِىُّ فِیْ كِتَابِ صِفَةِ الْغُرَبَاءِ ، وَ الطَّبَرَانِىُّ فِى الْكَبِيْرِ مِنْ رِوَايَةِ عَبْدِاللهِ بْنِ يَزِيْدَ بْنِ آدَمَ الدِّمَشْقِىِّ عَنْ اَبِى الدَّرْدَاءِ ، وَاَبِىْ اُمَامَةَ ، وَ وَاثِلَةَ ، وَاَنَسٍ رَفْعَهُ وَفِيْهِ فَقَالُوْا: وَمَنِ الْغُرَبَاءُ (قَالَ الَّذِيْنَ يُصْلِحُوْنَ اِذَا فَسَدَ النَّاسُ.) وَ اَخْرَجَ اَحْمَدُ وَ اَبُو يَعْلَى وَ الْبَزَّازُ فِیْ مَسَانِيْدِهِمْ مِنْ رِوَايَةِ اَبِىْ صَخْرٍ عَنْ اَبِىْ حَازِمٍ ، عَنِ ابْنِ سَعْدٍ ، قَالَ : وَ اَحْسَبُهُ عَامِرَ بْنَ سَعْدٍ.وَ قَالَ اَحْمَدُ وَ اَبُوْ يَعْلَى: سَمِعْتُ اَبِىْ يَقُوْلُ : سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللهِﷺ يَقُوْلُ : اِنَّ الْاِيْمَانَ بَدَأَ غَرِيْبًا، وَ سَيَعُوْدُ) قَالَ اَحْمَدُ: (غَرِيْبًا) ثُمَّ اتَّفَقُوْا (كَمَا بَدَأَ فَطُوْبَى لِلْغُرَبَاءِ يَوْمَئِذٍ اِذَا فَسَدَ النَّاسُ) وَ لَمْ يَقُلِ الْبَزَّازُ (يَوْمَئِذٍ الخ.)

ابوبکر محمد بن حسین آجری در کتاب صفةُ الغرباء و طبرانی در کتاب الکبیر از روایت عبد الله بن یزید بن آدم دمشقی و وی از ابی الدّرداء و ابی امامه و واثله و انس به صورت مرفوع روایت کرده است که در آن حدیث آمده است. پس صحابه پرسیدند: غربا چه کسانی هستند ؟ فرمود:« کسانی که اصلاح می کنند وقتی که مردم فاسد شوند.»

و احمد و ابویعلی و بزاز در مسانید شان از روایت ابی صخر و وی از ابی حازم و او از ابن سعد روایت کرده اند گفت: فکر می کنم که ابن سعد همان عامربن سعد باشد . و احمد وابو یعلی و ابی صخر گفتند : که عامربن سعد گفت که از پدرم شنیدم که می گوید از رسول خداﷺ شنیدم که می فرمودند:« بی گمان ایمان در حالت غربت و تنهایی شروع شد وبه زودی باز خواهد گشت.» و احمد (غریبا) را نیز اضافه نمود سپس هر سه راوی متفق شدند و گفتند: همان گونه که شروع شد پس خوشا بحال غریبان در آن روزکه مردمان فاسد شدند و بزاز در روایت خود لفظ«یومئذ» را نیاورد.

وَ قَدْ عُرِفَ بِمَجْمُوْعِ مَا سُقْنَاهُ اَنَّ قَوْلَ الْمُصَنِّفِ : (وَالَّذِيْنَ يُحْيُوْنَ)الخ لَيْسَ فِيْ سِيَاقِهِمْ لِلْحَدِيْثِ الْمَذْكُوْرِ وَ نَظَرُ الْمُصَنِّفِ اَوْسَعُ .وَ اَخْرَجَ التِّرْمِذِيُّ وَ اِبْنُ مَاجَةَ مِنْ رِوَايَةِ اَبِيْ اِسْحَقَ عَنْ اَبِى الْاَحْوَص عَنِ ابْنِ مَسْعُوْدٍ (رَفْعَهُ اِنَّ الْاِسْلَامَ بَداَ غَرِيْبًا وَسَيَعُوْدُ غَرِيْبًا) زَادَ التِّرْمِذِيُّ (كَمَا بَدَأَ) ثُمَّ اتَّفَقَا(فَطُوْبٰى لِلْغُرَبَاءِ) زَادَ ابْنُ مَاجَةَ قَالَ: قِيْلَ وَمَنِ الْغُرَبَاءُ؟ قَالَ: اَلنُّزَّاعُ مِنَ الْقَبَائِلِ).

و به تحقیق از تمام آنچه که ما بیان نمودیم دانسته شد که قول مصنف والذین (مفهوم نشد به اتحاف مراجعه شود) بدلیل حدیث مذکور و نظر و رأی مصنف بازتر است و ترمذی و ابن ماجه از روایت ابی اسحاق از ابی الاحوض و وی از ابن مسعود که به رسول خداﷺ نسبت داده روایت کرده که رسول خداﷺ فرمودند:« به تحقیق اسلام غریب شروع شد و زود به غربت باز نواهد گشت و ترمذی اضافه کرد:« همان گونه که شروع شد سپس هر دو راوی متفق شده گفتند: پس خوشا بحال غریبان» و در روایت ابن ماجه بعد از(فَطُوْبٰى لِلْغُرَبَاءِ) اضافه شده است(قَالَ قِيْلَ :وَمَنِ الْغُرَبَاءُ ؟ قَالَ :اَلنُّزَّاعُ مِنَ الْقَبَائِلِ ..) یعنی کسانی که جدا شدند از اهل و اولاد و قبیله خود.

قَالَ التِّرْمِذِيُّ: حَسَنٌ صَحِيْحٌ غَرِيْبٌ اَى الَّذِيْنَ نَزَعُوْا عَنْ اَهْلِهِمْ وَ عِشْرَتِهِمْ. قِيْلَ: وَ هُمْ اَصْحَابُ الْحَدِيْثِ فَاِنَّ هَذَا الْمَعْنَى صَادِقٌ عَلَيْهِمْ .قَالَ الْمَنَاوِيُّ: هُوَ تَخْصِيْصٌ بِغَيْرِ مُخَصِّص ،وَ فِى الْبَابِ عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ عَمْرٍو وَ اَبِيْ مُوسَى الْاَشْعَرِيِّ، وَ فِيْ خَبَرٍ آخَرَ: الْمُتَمَسِّكُوْنَ بِمَا اَنْتُمْ عَلَيْهِ الْيَوْمَ.

به تحقیق که تو ای سالک علم پسندیده و ناپسند و مثـال ملتـبس شدن آن دو با هم را دانستی پس تو صاحب اختیاری این که به خود بنگری و اقتدا به سلف صالحین نمایی یا این که بـه طنـاب حیلـه و غـرور چنـگ اندازی و خود را به خلف(مدعیان علم که بعد از سلف ظهور کردند.) تشـبیه نمایی . پس هر چیزی که علمای سلف از آن خشنود بودند کهنه و منـدرس گشته است و آن چیزی که مردم به آن روی آوردنـد اکثـراً بـدعت و امـور نو پیداست. اینجاست که این فرموده رسول خداﷺ به حقیقت مـی پیونـدد (بَدَأَ الْاِسْلَامُ غَرِيْبًا الخ) یعنی اسلام در حالت غربت و تنهایی شروع شـد و بـه زودی به همان حالتی که شروع شده بود باز خواهد گشت پـس خوشـا بـه حال غریبان. صحابه سؤال کردند:« غریبان چه کسانی هستند؟» فرمودنـد: « ایشان کسانی هستند که اصلاح می کنند آنچه را که مردم از سـنت مـن فاسد کرده اند کسانی که زنده می کنند آنچه را که مـردم از سـنت مـن از بین بردند و درخبری دیگر آمده است : « ایشان چنگ زنندگان هستند بـر آنچه شما امروز بر آن هستید.» خلاصه چون از بیان این کتب معتبره معلوم گردید که علم فقه عبارت از علم آخرت است و مراد از فقها کسانی هستند که زاهد دنیا و راغب آخرت باشند، پس زاهد دنیا و راغب آخرت نیسـتند مگر اولیا الله. چرا که علما می فر مایند که زهد، فراغ قلـب اسـت از دنیـا، نه فراغ ید. واین خاصه اولیاء است.

امام ترمذی(رح)گفت:حدیث حسن صحیح غریب است.معنای حـدیث اینگونـه است:«یعنی کسانی که بیرون (جدا) شدند از اهل و خویشاوندانشان.»گفته شده که منظور از غزیبان اهل حدیثند چون این معنی بر آنها صادق است. مناوی گفت این قول تخصیص کردن است بدون مخصص و درین بحث از عبد الله بن عمرو و ابی موسی الاشعری روایت شده است و در خبری دیگر آمده که:« غریبا چنگ زنندگانند به آنچـه کـه شـما امـروز بر آنید.» اِتَّحَافُ السَّادَةِ الْمُتَّقِيْنَ (ص۲۶۴ـ الی ص۲۶۵ ـ ج ۱بیان مابدل من الفاظ العلوم)

كَمَا قَالَ فِی الْحَدِيْقَةِ النَّدِيَّةِ: قَالَ الْمَنَاوِیُّ : فَلَيْسَ الزُّهْدُ تَجَنُّبَ الْمَالِ بِالْكُلِّيَّةِ بَلْ تَسَاوِیَ وُجُوْدِهِ وَعَدَمِهِ عِنْدَه' وَعَدَمَ تَعَلُّقِهِ بِالْقَلْبِ اِلَيْهِ ، وَ مِنْ ثَمَّةَ قَالَ الْغَزَّالِیُّ (رح) : الزُّهْدُ تَرْكُ طَلَبِ الْمَفْقُوْدِ مِنَ الدُّنْيَا ، وَتَفْرِيْقُ الْمَجْمُوْعِ مِنْهَا ، وَتَرْكُ اِرَادَتِهَا وَ اِخْتِيَارِهَا. قَالُوْا : وَ اَصْعَبُ الْكُلِّ تَرْكُ الْاِرَادَةِ بِالْقَلْبِ ، اِذْ كَمْ تَارِكٍ لَهَا بِظَاهِرِهِ مُحِبٌّ لَهَا بِبَاطِنِهِ .سُئِلَ اَحْمَدُ عَمَّنْ مَعَه' اَلْفُ دِيْنَارٍاَيَكُوْنُ زَاهِدًا ؟ قَالَ نَعَمْ بِشَرْطِ اَنْ لَا يَفْرَحَ اِذَا زَادَتْ ، وَ لَا يَحْزُنَ اِذَا نَقَصَتْ . فَالزُّهْدُ فَرَاغُ الْقَلْبِ مِنَ الدُّنْيَا لَا فَرَاغُ الْيَدِمِنْهَا ، وَقَدْ جَهَلَ قَوْمٌ فَظَنُّوْا اَنَّ الزُّهْدَ تَجَنُّبُ الْحَلَالِ ، فَاعْتَزَلُوا النِّسَاءَ فَضَيَّعُوا الْحُقُوْقَ ،وَقَطَعُوا الْاَرْحَامَ ، وَجَفَوُا الْاَنَامَ ، وَاَكْفَهَرُّوْا فِیْ وُجُوْهِ الْاَغْنِيَاءِ، وَ فِیْ قُلُوْبِهِمْ شَهْوَةُ الْغِنَى اَمْثَالُ الْجِبَالِ ، وَ لَمْ يَعْلَمُوْا اَنَّ الزُّهْدَ اِنَّمَا هُوَ بِالْقَلْبِ وَ اَنَّ اَصْلَه' مَوْتُ الشَّهْوَةِ الْقَلْبِيَّةِ فَلَمَّا اعْتَزَلُوْهَا بِالْجَوَارِحِ ظَنُّوْا اَنَّهُمُ اسْتَكْمَلُوا الزُّهْدَ فَاَدَّاهُمْ ذَلِكَ اِلَى الطَّعْنِ فِیْ كَثِيْرٍ مِنْ (اَئِمَّةِ الدِّيْنِ وَ اَوْلِيَاءِ الْعَارِفِيْنَ) وَ سُئِلَ بَعْضُ الصُّوْفِيَّةِ اِذَا كَانَ حَقِيقَةُ الزُّهْدِ تَرْكَ شَیْءٍ لَيْسَ لَهُ (كَمَا مَرَّ آنفًا فِیْ عِبَارَةِ الْغَزَّالِیِّ (رح)) فَالزَّاهِدُ جَاهِلٌ ، لِاَنَّه' مَا زَهَدَ اِلَّا فِیْ عَدَمٍ ، وَلَا وُجُوْدَ لَهُ ؟ فَقَالَ : صَحِيْحٌ لَكِنْ شُرِعَ الزُّهْدُ لِيُخْرِجَ مِنْ حِجَابِ الْمُزَاحَمَةِ عَلَى الدُّنْيَا ، فَالْمَحْجُوْبُ كُلَّمَا لَاحَ لَهُ شَیْءٌ قَالَ هَذَا لِیْ ، فَيَقْبِضُ عَلَيْهِ فَلَا يَتْرُكُه' اِلَّا عَجْزًا.

چنانچه صاحب حديقة النديه می فرماید: که مناوی گفت: « زهد دوری کامل از مال ومنال دنیا نیست بلکه برابری، بودن و نبودن مال دنیا نزد شخص زاهد و عدم دلبستگی قلبی وی به آن می باشد». به همین خاطر امام غزالی (رح) می فرماید:« زهد ترک خواستن چیزی که او نداشته و یا گم کرده است از دنیا و جدا نمودن جمع شده آن (یعنی بخشیدن و صدقه کردن دارایی خود) و ترک خواستن و تصاحب آن می باشد.» گفته اند که

مشکل ترین همه آنها رها کردن اراده به قلبی است. زیرا بسیارند کسانی که در ظاهر آنها را ترک نموده اند ولی در باطن خواهان و دوستدار آن هستند. از احمد سوال شد : آیا کسی که هزار دینار به همراه دارد می تواند زاهد باشد؟ فرمود: بلی به شرطی که بر زیادت آن خوشحال نشود و با کم شدن آن غمگین نگردد .

پس زهد،جدا شدن قلب از دنیا ست نه جـدایی دسـت از آن و بـه تحقیق عده ای جاهل و نادان گمان کردند که زهـد دوری جسـتن از حـلال است پس همسران خویش را رها کرده و حقوق را پایمال نموده و صله رحـم راقطع و برمردم جفا کردندو درچهره ثروتمندان روی ترش نموده ودر دلهای خود خوشی و هوس ثروت را همانند کوهها داشتندو ندانستندکه زهـد جـز به قلب نیست و بنیاد و اصل آن، از بین رفتن شهوات و خواسته های قلبـی می باشد و به گمان این که چون اعضای بدنشان ازآن دور مانـده زهدشـان کامل شده است . و همین وهم و گمان بی اساس آنها را بر زبـان گشـایی و طعن برعدۀ زیادی از ائمه دین و اولیاء و عرفا وادار کرد . از یکی از صـوفیان سؤال شد : اگر که حقیقت زهد ترک آن چیزی باشد که حقیقتًا متعلـق بـه انسان نیست (همان گونه که در عبارت غزالی قبلا گذشت) پس زاهد جاهل است. زیرا زاهد بجز از چیزی که وجودی برای آن نمی باشد پرهیز ننمـوده است. در جواب گفت : قول تو درست است لکن زهد برای این وضـع شـده است تا از حجاب به زحمت افتادن بردنیا خارج کند. پس انسان محجـوب و محروم هرگاه چیزی برایش آشکار گردد گوید ایـن مـال مـن اسـت آن را گرفته و رها نمی کند مگر زمانی که از قدرت و توان او خارج باشد.

وَ اَمَّا الْعَارِفُ فَلَا قِيْمَةَ لِلزُّهْدِ عِنْدَهُ لِعِلْمِهِ بِاَنَّ مَا قُسِمَ لَهُ لَا يُتَصَوَّرُ تَخَلُّفُهُ ، وَمَا لَا فَلَايُمْكِنُهُ اَخْذُهُ ، فَاسْتَرَاحَ ، وَالدُّنْيَا كُلُّهَا لَاتَزِنُ عِنْدَ الْاَوْلِيَاءِ جَنَاحَ بَعُوْضَةٍ ، لِاَنَّهُمْ فُقَرَاءُ اللهِ تَعَالَى الَّذِيْنَ حُبُّ اللهِ فِيْ قُلُوْبِهِمْ يَمْنَعُهُمْ مِنَ الْمَيْلِ اِلَى غَيْرِهِ ،

وَاِنْ كَانُوْا اَهْلَ الْاَمْوَالِ الْكَثِيْرَةِ حَيْثُ لَمْ يَكُوْنُوْا مُفْتَقِرِيْنَ اِلَى شَيْءٍ مِنْهَا، فَوُجُوْدُهَا عِنْدَهُمْ وَ عَدَمُهَا سَوَاءٌ ، فَلَا يَفْرَحُوْنَ بِزِيَادَتِهَا وَ لَايَحْزَنُوْنَ عَلَى نُقْصَانِهَا اِنْتَهَى.

و اما عارف ، زهد و پرهیز از دنیا برایش قیمتی ندارد زیرا می داند آن چیزی که برایش مقدر شده است،خلاف آن تصور نمی شودوآن چیزی که مقدر نباشد، امکان دسترسی به آن نیست پس راحت می گیرد و غم دنیا نمی خورد. پس تمامی زرق و برق دنیا نزد اولیای خداوند‌ﷻ به اندازه پر پشه ای ارزش ندارد. زیرا ایشان مستمندان درگاه الهی هستند کسانی که محبت خداوند دردلهایشان ایشان را از تمایل به غیر خدا منع می کند، اگر چه دارای ثروت و سرمایه زیادی باشند به طوری که به چیزی از دنیا محتاج نباشند پس بودن و نبودن مال دنیابرای آنها برابراست در نتیجه بر ازدیاد آن خوشحال نمی شوند و برکم شدن آن اندوهگین نمی گردند . چون از عبارات سابق معلوم گردید که فقها،کسانی هستند که زاهد دنیا و راغب آخرت باشند. و از این عبارات معلوم گردید که غیر از اولیاء الله هیچ کس زاهد دنیا وراغب آخرت نیستند.

پس در حقیقت امر، اولیاءالله که جامع علم ظاهر وباطن باشند، فقها اند نه غیر ایشان. وآیات و احادیثی که در شأن فقها وارد گردید، همه در شأن اولیاءالله صادق است. سؤال : هرگاه زهد، فراغ قلب شد از دنیا نه فراغ ید و این را خاصه اولیاءالله دانستی وفرمودی که وجود دنیا وعدم آن براولیاء برابر است، پس تعلق وکوشش و نسبت اولیاء الله به دنیا چرا باشد؟ جواب گوییم که حضرت مجدد الف ثانی ـ قدس سره ـ می فرماید: «که قباءاولیاء الله صفت بشریت ایشان است»

كَمَا وَرَدَ فِی الْحَدِیْثِ الْقُدْسِیِّ: اَوْلِیَائِیْ تَحْتَ قَبَائِیْ ، لَایَعْرِفُهُمْ غَیْرِیْ.[1] اَلْمُرَادُ مِنْ هَذَا الْقَبَاءِ الْقَبَاءُ الْبَشَرِیَّةُ .وَ اَیْضًا فِی الْحَدِیْثِ الْقُدْسِیِّ: كُنْ فِی النَّاسِ كَاَحَدٍ مِنَ النَّاسِ.[2] **چنانچه در حدیث قدسی می فرماید:« اولیای من زیر قبای من هستند کسی غیر از من آنان را نمی شناسد. و مراد از این قبا، قبای بشریت است.» و همچنین در حدیث قدسی می فرمایند: « درمیان مردم مثل یکی از آنان باش ». درشأن آن حضرت ﷺ وارد گردیده پس اولیا را چه رسد. یعنی به هر چه سا یر مردم محتاجند، این بزرگواران نیز محتاج اند. ولایت، ایشان را از احتیاج بر نمی آرد و همچنین این بزرگواران در اکل و شرب و مباشرت با اهل و عیال و مؤانست با ایشان با سائر الناس شریک اند. تعلقات شیئی که از لوازم بشریت است از خواص و عوام زائل نمی گردد.**

پس هر که نظر او به ظاهر اولیاءالله افتاد، محروم گشت و خسران دنیا و آخرت نقد وقت او آمد هر کس که به باطن ایشان نگریست، حیات ابدی یافت. حق جل جلاله راقم ـ عفی عنه ـ را و جمیع مسلمانان را از انکار اهل الله نگهدارد و به محبت و متابعت ایشان بمیراند آمین!

﴿رَبَّنَا لَاتُزِغْ قُلُوْبَنَا بَعْدَ اِذْ هَدَیْتَنَا وَهَبْ لَنَامِنْ لَّدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ اَنْتَ الْوَهَّابُ﴾.[3] **« ای پروردگار ما کج مکن دلهای ما را بعد از آن که راه نمودی ما راو عطا کن برای ما از نزد خود ، رحمت هر آیینه تویی بسیار عطا کننده هستی»**

---

۱ – مَرَبِّیَانَه ٬ مِنْ قَبْلُ

۲ –مُنَبِّهَاتِ ابْنِ حَجَرِ الْعَسْقَلَانِی ص۱۵ـ باب الثانی

۳ – سوره آل عمران آیه ۸

فصل چهاردهم
دربيان آنكه بعضي از علما قايل به اين قول مي باشند كه حضرت شاه نقشبند و مجدد الف ثاني ـ قدس سرهما ـ مي فرمايند:

بعضی از علما در رساله های خود آورده اند آنهاکـه قایـل بـه ایـن قول می باشند که حضرت شاه نقشبند و مجدد الف ثانی ـ قدس سرهما ـ می فرمایند که هر که در طریقه ما در آید حاجت بـه چلـه خانـه و مشـقت شاقه ،ندارد.و قول ایشان را ما جواب می دهیم و آن این است که این قـوم از ایشان که بزرگان و رهبران اهل دینند، چگونـه مـردم را از طاعـت منـع کنند و اگر احیانا این سـخن از ایشـان صـادر شـده باشـد ایـن را اعتبـار نمی باشد زیرا که این در حالت غلبه عشق از ایشان صادر شده است.

فَكَلَامُ الْعُشَّاقِ فِیْ حَالَةِ الْغَلَبَةِ هُوَ يَطْوِیْ وَ لَايُرْوَى اِنْتَهَی.سخن عاشقان درحالت غلبه پیچیده است وروایت نمی شود.جواب عبارت ایشان آنکه این کلام از حضـرت شاه نقشبنـد و مجـدد الف ثانی ـ قدس سرهماـ صادر شده است، نه آنکه در حالت غلبه از ایشان صادر شده، بلکه درحالت صحوو هوشیاری سخن فرموده اند و مقصد ایشان این نیست که مردم را از طاعت و عبادت حق ﷻ منع کنند. بلکه مقصد ایشان اقتصاد و توسط و میانه روی و رفع مشقت است از عبادالله تعالی. چنانچه حق ﷻدرقرآن مجید و فرقان حمید خود می فرماید:

﴿يُرِيْدُ اللهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيْدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾[1]

«خدا برای شما آسانی می خواهد و برای شما دشواری نمی خواهد.»

﴿وَ مَاجَعَلَ عَلَيْكُمْ فِی الدِّيْنِ مِنْ حَرَجٍ﴾[2]

۱ـ سوره بقرآیه۱۸۵

۲ ـ سوره حج آیه۷۸« و نساخت بر شما در دین هیچ تنگی.»

لِغَايَةِ رَأْفَتِهِ وَسَعَةِ رَحْمَتِهِ ، وَ اسْتَدَلَّ الْمُعْتَزِلَةُ بِالْآيَةِ عَلَى اَنَّهُ قَدْ يَقَعُ مِنَ الْعَبْدِ مَا لَا يُرِيْدُهُ اللهُ تَعَالَى وَ ذَلِكَ لِاَنَّ الْمَرِيْضَ وَالْمُسَافِرَ اِذَا صَامَا حَتَّى اَجْهَدَهُمَا الصَّوْمُ فَقَدْ فَعَلَا خِلَافَ مَا اَرَادَ اللهُ تَعَالَى لِاَنَّه ُ اَرَادَ التَّيْسِيْرَ وَ لَمْ يَقَعْ مُرَادُه ُ، وَ رُدَّ بِاَنَّ اللهَ تَعَالَى اَرَادَ التَّيْسِيْرَ وَ عَدَمَ التَّعْسِيْرِ فِیْ حَقِّهِمَا بِاِبَاحَةِ الْفِطْرِ ،وَ قَدْ حَصَلَ بِمُجَرَّدِ الْاَمْرِ بِقَوْلِهِ عَزَّشَأْنُه ُ:« فَعِدَّةٌ مِنْ اَيَّامٍ اُخَرَ»(ای‌یه) مِنْ غَيْرِ تَخَلُّفٍ ، وَ فِی الْبَحْرِ تَفْسِيْرُ الْاِرَادَةِ هُنَا بِالطَّلَبِ ، وَ فِيْهِ اَنَّهُ الْتِزَامٌ لِمَذْهَبِ الْاِعْتِزَالِ مِنْ اَنَّ اِرَادَتَهُ تَعَالَى لِاَفْعَالِ الْعِبَادِ عِبَارَةٌ عَنِ الْاَمْرِ، وَاَنَّهُ تَعَالَى مَا طَلَبَ مِنَّا الْيُسْرَ بَلْ شَرَعَه ُ لَنَا، وَتَفْسِيْرُ الْيُسْرِ بِمَا يَسُرَ بَعِيْدٌ،وَقَرَأَ اَبُوْجَعْفَرٍ الْيُسُرَ وَ الْعُسُرَ بِضَمَّتَيْنِ .

به جهت نهایت مهربانی و وسعت و فراخی رحمت خداوند. معتزله از آیـه فـوق چنین استدلال نمودند که گاهی از بنده چیزی سر می زنـد کـه خداونـد ﷻ آن را اراده ننموده است و این ثابت است زیرا زمانی که مریض و مسـافر روزه بگیرنـد و بـه مشـقت بیفتند پس در این صورت ایشان چیزی که خلاف اراده و مشیت خداوندی است را انجام داده اند زیرا خداوند متعال آسانی را در این آیه اراده نمود پـس ارداه خداونـدی حاصـل نشد و این استدلال معتزله را اینگونه در نمودند که خداوند متعال آسانی و نبودن سختی را در حق ایشان با مباح ساختن افطار اراده نموده است و این اراده خداوند با مجـرد امـر پروردگارﷻ که فرمود : (بر وی لازم است تعداد آنچه فوت شده از روزهای دیگر) بـدون هیچ تخلفی حاصل گشت.و صاحب البحر در این آیه اراده را به طلب تفسیر نموده است . که التزام است بر مذهب معتزله به نحوی که اراده خداوندی بر افعال بندگان عبارت از امر خداوندی است که خدای تبارک و تعالی طلب نکرده اسـت از مـا آسـانی را بلکـه آن را مشروع نموده است و تفسیر کرده. پس به آسانی یسر به معنی آسانی امر بعیدی به نظـر

قَالَ عَلَيْهِ الصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ : بُعِثْتُ بِالْحَنِيْفِيَّةِ[۱] السَّمْحَةِ السَّهْلَةِ ،وَ لَمْ أُبْعَثْ بِالرُّهْبَانِيَّةِ الصَّعْبَةِ يَعْنِىْ بَعَثَنِىَ اللهُ تَعَالَى عَلَى الْمِلَّةِ الْحَنِيْفِيَّةِ ، وَ هِىَ الْمَائِلَةُ عَنِ الْبَاطِلِ اِلَى الْحَقِّ الْمُشْتَمِلَةِ عَلَى الْمُسَامَحَةِ ، وَالتَّيَسُّرِ ، وَعَدَمِ الْعُسْرِ الَّتِىْ لَا تَشْدِيْدَ فِيْهَا، وَ لَمْ يَبْعَثْنِىَ اللهُ (عَلَى) الْاِنْقِطَاعِ لِلْعِبَادَةِ ،وَ التَّفَرُّغِ لَهَا بِالْكُلِّيَّةِ ،لِاَنَّ فِيْهَا حَرَجًا

می رسد. و ابو جعف« اليُسْرُ وَالعُسْرُ» را با ضمه می خواند. (التفسیر روح المعانی ص۵۴ جلد۱ جزء۲ سطر۱)

۱ -قَوْلُه ' :(بُعِثْتُ بِالْحَنِيْفِيَّةِ)عَنْ اَبِىْ اُمَامَةَ رضی الله عنه قَالَ : خَرَجْنَا مَعَ رَسُوْلِ اللهِ ﷺ فِىْ سَرِيَّةٍ ، فَمَرَّ رَجُلٌ بِغَارٍ فِيْهِ شَىْءٌ مِنْ مَاءٍ وَ بَقْلٍ، فَحَدَّثَ نَفْسَهُ بِاَنْ يُقِيْمَ فِيْهِ وَ يَتَخَلَّى مِنَ الدُّنْيَا، فَاسْتَأْذَنَ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ فِىْ ذٰلِكَ، فَقَالَ رَسُوْلُ اللهِ : اِنِّىْ لَمْ أُبْعَثْ بِالْيَهُوْدِيَّةِ ، وَ لَا بِالنَّصْرَانِيَّةِ ، وَ لٰكِنِّىْ بُعِثْتُ بِالْحَنِيْفِيَّةِ السَّمْحَةِ ، وَالَّذِىْ نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَغُدْوَةٌ اَوْ رَوْحَةٌ فِىْ سَبِيْلِ اللهِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيْهَا ، وَ لَمَقَامُ اَحَدِكُمْ فِى الصَّفِّ (اَىْ صَفِّ الْقِتَالِ اَوْ صَفِّ الْجَمَاعَةِ) خَيْرٌ مِنْ صَلَوتِهِ سَبْعِيْنَ سَنَةً (رَوَاهُ اَحْمَدُ خَيْرُ الْمَوَاعِظِ ـ ص۵۸۹ ـ ج۱ ـ كِتَابُ الْجِهَادِ مِشْكَوةُ الْمَصَابِيْحِ ـ ص۳۵۶ ـ ج۲ كِتَابُ الْجِهَادِ فِى فَضَائِلِهِ.)

کلام رسول خدا ﷺ (بعثت بالحنيفة) حضرت ابی امامه رضی الله عنه روایت می کند که به همراه رسول خدا ﷺ سریه ای بیرون شدیم پس مردی بر غاری که در آن مقداری آب و گیاه سبز بود گذر کرد ، با خود گفت : که در آن غار ساکن شده و از دنیا دوری گزیند پس در این مورد از رسول خدا ﷺ اجازه خواست . رسول خدا ﷺ فرمودند: من به دین سخت و پر مشقت یهودیت و نصرانیت فرستاده نشدم بلکه به دین صحیح و آسان مبعوث گشتم ، و قسم به آن ذاتی که جان محمد ﷺ به دست اوست بیرون شدن یک صبحگاه و یا یک شامگاه در راه خدای متعال بهتر است ازتمام دنیا و آنچه در آن است و ایستادن یکی از شما در صف(یعنی صف جهاد و یا صف نماز جماعت)از نمازهفتاد سال اوبهتراست. (مشکوة المصابیح ـ ص۲۵۶ـ جلد۲)

عَلَى النُّفُوْسِ الْبَشَرِيَّةِ . وَ اللهُ تَعَالَى لَمْ يَجْعَلْ فِى الدِّيْنِ مِنْ حَرَجٍ .كَذَا فِى الْحَدِيْقَـةِ النَّدِيَّةِ نَقْلًا عَنِ الْاِمَامِ الْخَبَّازِىِّ (رح).

پیغمبر خداﷺفرمودند که من بر دین صحیح و سهل و آسان فرستاده شدم نه بر رهبانیت مشکل. یعنی خداوندﷻ مرا بر ملت حنیف فرستاد و حنیف یعنی روی گردان از باطل به سوی حق و شامل بر آسانی و سهولت و نبود سختی و مشقت که هیچ افراطی در آن نیست می باشد . و خداوند تبارک وتعالی مرا فقط برای عبادت محض نفرستاده است.زیرا در این عمل مشقت و حرج فراوانی بر نفوس بشریت می باشد در حالی که خداوند متعال در دین هیچ تنگی و حرجی قرار نداده است و درحدیقة الندیه نیز با نقل از امام خبازی اینگونه آمده است .

وَ قَالَ فِىْ كِتَابِ حُسْنِ التَّنْبِيْهِ لِلنَّجْمِ الْغَزِىِّ (رح) : ثُمَّ اعْلَمْ اَنَّ الرُّهْبَانِيَّةَ الَّتِى ابْتَدَعَتْهَا النَّصَارَى لَا تَخْتَصُّ بِتَرْكِ النِّكَاحِ ، بَلْ هِىَ تَرْكُ الشَّهَوَاتِ الْمُبَاحَةِ كُلِّهَا ، وَ التَّقْلِيْلُ فِى الْمَآكِلِ ، وَالْمَشَارِبِ ، وَ كُلِّ شَىْءٍ ، وَالتَّشْدِيْدُ فِى الدِّيْنِ كَمُلَازَمَةِ الصِّيَامِ ، وَالْقِيَامِ ، وَ لِبَاسِ السَّوَادِ ، وَاِيْثَارِ الشُّعُوْثَةِ وَالْغُبُوْرَةِ ، وَ مُلَازَمَةِ الْغِيْرَانِ وَالْكُهُوْفِ ،ثُمَّ قَالَ بَعْدَ ذَلِكَ :وَاعْلَمْ اَنَّ الرُّهْبَانِيَّةَ لَيْسَتْ هِىَ الْعُزْلَةُ الْمُجَرَّدَةُ ، بَلْ هِىَ اِيْثَارُ الْاُمُوْرِ الَّتِىْ بَيَّنَّاهَا عَلَى سَبِيْلِ التَّشْدِيْدِ فِى الدِّيْنِ ، فَهُوَ الَّذِىْ يَنْصَرِفُ اِلَيْهِ النَّهْىُ الْوَارِدُ .

و در کتاب حسن التنبیه تألیف نجم غزی آمده است :« بدان رهبانیتی که نصاری آن را رایج کردند فقط مختص به ترک نکاح نیست، بلکه ترک تمامی خواسته های مباح و کم خوردن و کم آشامیدن و سختگیری در دین همانند بسیار روزه گرفتن ،و شب زنده داری کردن و پوشیدن لباس سیاه و رها کردن موهای به هم ریخته و گرد آلود مداومت بر پایبندی به غارنشینی است». بعد از آن می فرماید:« بدان که رهبانیت تنها عزلت نیست، بلکه ترجیح و ایثار اموری است که آن را بیان کردیم بر طریق تشدید در دین ، پس این آن چیزی است که آن را نهی وارده در بر می گیرد.

كَمَافِيْ حَدِيْثٍ رَوَاهُ عَبْدُ بْنُ حُمَيْدٍ : لَا رُهْبَانِيَّةَ فِي الْاِسْلَامِ . وَ رَوَى الطَّبَرَانِيُّ فِي الْاَوْسَطِ عَنْ اَبِيْ كَرِيْمَةَ،[1] قَالَ : سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ اَبِيْ طَالِبٍ ﷺ وَ هُوَ

---

۱ – عَنْ اَبِيْ كَرِيْمَةَ قَالَ : سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ اَبِيْ طَالِبٍ وَهُوَ يَخْطُبُ عَلَى مِنْبَرِ الْكُوْفَةِ ، وَ هُوَ يَقُوْلُ : يَا اَيُّهَا النَّاسُ اِنِّيْ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ يَقُولُ : اِيَّاكُمْ وَ لِبَاسَ الرُّهْبَانِ ، فَاِنَّه مَنْ تَرَهَّبَ اَوْ تَشَبَّهَ فَلَيْسَ مِنِّيْ . رَوَاهُ الطَّبَرَانِيُّ فِي الْاَوْسَطِ عَنْ شَيْخِهِ عَلِيِّ بْنِ سَعِيْدٍ الرَّازِيِّ وَ هُوَ ضَعِيْفٌ (مَجْمَعُ الزَّوَائِدِ وَ مَنْبَعُ الْفَوَائِدِ لِلْحَافِظِ نُورِ الدَّيْنِ عَلِيِّ بْنِ اَبِى بَكْرٍ الْهَيْثَمِيِّ ص۱۳۴ ـ ج۵ ـ بَابُ مُخَالِفَةِ اَهْلِ الْكِتَابِ فِي اللِّبَاسِ وَ غَيْرِهِ)

از ابی کریمه روایت است که گفت از علی‌ﷺ شنیدم که بر منبر کوفه خطبه می خواند و می گفت: ای مردم به تحقیق من از رسول خداﷺ شنیدم که فرمودند: خودتان را از لباس رهبانیت دور کنید چون کسی که رهبانیت پیشه کند یا خود را به راهبان شبیه سازد از من نیست.

اِيَّاكُمْ وَ لِبَاسَ الرُّهْبَانِ ، فَاِنَّهُ مَنْ يَتَرَهَّبْ اَوْ يَتَشَبَّهْ بِهِمْ فَلَيْسَ مِنِّيْ ، وَ مَنْ تَرَكَ اللَّحْمَ وَ حَرَّمَهُ عَلَى نَفْسِهِ فَلَيْسَ مِنِّيْ ، وَمَنْ تَرَكَ النِّسَاءَ كَرَاهِيَّةً فَلَيْسَ مِنِّيْ.

از حضرت علی‌ﷺ روایت شده است رسول خدا ﷺفرمودند :« خودتان را از لباس رهبانیت بر حذر بدارید زیرا کسی که رهبانیت پیشه کند و یا خود رابه آنان

يَخْطُبُ عَلَى مِنْبَرِ الْكُوْفَةِ ، وَ هُوَ يَقُوْلُ : يَا اَيُّهَا النَّاسُ اِنِّـىْ سَـمِعْتُ رَسُـوْلَ اللهِ ﷺ يَقُوْلُ : اِيَّاكُمْ وَ لِبَاسَ الرُّهْبَانِ ، فَاِنَّ مَنْ تَرَهَّـبَ ، اَوْ تَشَـبَّهَ ، فَلَـيْسَ مِنِّـىْ . وَ فِـىْ حَدِيْثٍ ذَكَرَهُ الْقُرْطُبِىُّ عَنِ ابْنِ مَسْعُوْدٍ[۱] ﷺاَنَّ رَسُوْلَ اللهِ ﷺقَالَ : اَتَدْرِىْ مَارُهْبَانِيَّةُ

تشبیه نماید از من نیست. و کسی که خوردن گوشت را ترک نمـوده و آن را بـر خـودش حرام گرداند از من نیست د و کسی که ازدواج را ترک کند در حالیکه آن را ناپسند بداند از من نیست.»

۱۵۳۴- (مَجْمَعُ الزَّوَائِدِ ۱۳۱/۵ قَالَ الْهَيْثَمِىُّ : رَوَاهُ الطَّبَرَانِىُّ فِى الْاَوْسَطِ عَـنْ شَـيْخِهِ عَلِىِّ بْنِ سَعِيْدٍ الرَّازِىِّ وَ هُوَ ضَعِيْفٌ، وَ ذَكَرَه' بِلَفْظِ اِيَّاكُمْ وَ لِبَـاسَ الرُّهْبَـانِ فَاِنَّـهُ مَـنْ تَرَهَّـبَ اَوْ تَشَبَّهَ فَلَيْسَ مِنِّىْ ـ اَلْفِرْدُوْسُ بِمَأْثُورِ الْخِطَابِ ص۳۸۱ ـ ج۱ بَابُ الاَلِفِ)

هیثمی گفت که این حدیث را طبرانی در اوسط از استاد خود علـی بـن سـعید رازی روایت کرده که وی ضعیف است و با لفظ« ايّاكم و لباس الرّهبان الخ» ذکر کرده یعنی از پوشیدن لباس راهبان بپرهیزید چون کسی که رهبانیت پیشه کند یا خود را بـه آنهـا مشابه سازد ، از ما نیست.

۱ - قَوْلُه' (عَنِ ابْنِ مَسْعُوْدٍ ﷺ عَنِ ابْنِ مَسْعُوْدٍ قَالَ : كُنْتُ رَدِيْفَ رَسُوْلِ اللهِ ﷺ عَلَى حِمَارٍ فَقَالَ لِىْ : يَا ابْنَ اُمِّ عَبْدٍ هَلْ تَدْرِىْ مِنْ اَيْنَ اَخَذَتْ بَنُوْ اِسْرَائِيْلَ الرُّهْبَانِيَّةَ ؟ فَقُلْتُ :اللهُ وَرَسُوْلُه' اَعْلَمُ . قَالَ : ظَهَرَتْ عَلَيْهِمُ الْجَبَابِرَةُ بَعْدَ عِيْسَى ﷺ يَعْمَلُوْنَ بِالْمَعَاصِى فَغَضِبَ اَهْلُ الْاِيْمَانِ ، فَقَاتَلُوْهُمْ ، فَهُزِمَ اَهْلُ الْاِيْمَانِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ، فَلَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ اِلَّا الْقَلِيْلُ ، فَقَالُوْا : اِنْ ظَهَرْنَا لِهَؤُلَاءِ اَفْنَوْنَا ، وَ لَمْ يَبْقَ اَحَدٌ لِلَّذِىْ نَدْعُوْ اِلَيْهِ ، فَتَعَالَوْا نَتَفَرَّقْ فِى الْاَرْضِ اِلَى اَنْ يَبْعَثَ اللهُ النَّبِىَّ الَّذِىْ وَعَدَنَا بِهِ عِيْسَى ، يَعْنِىْ مُحَمَّدًا ﷺ فَتَفَرَّقُوْافِىْ غِيْرَانِ الْجِبَالِ ، وَ اَحْدَثُوا الرُّهْبَانِيَّةَ ، فَمِنْهُمْ مَنْ تَمَسَّكَ بِدِيْنِهِ ، وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ ، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ «وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوْهَا » «فَآتَيْنَا الَّذِيْنَ آمَنُوْا مِنْهُمْ» يَعْنِىْ مَنْ ثَبَتُوْا عَلَيْهَا «اَجْرَهُمْ» ثُمَّ قَالَ النَّبِىُّ ﷺ: يَا ابْنَ اُمِّ عَبْدٍ اَتَدْرِىْ مَا رُهْبَانِيَّةُ اُمَّتِىْ ؟ قُلْتُ : اللهُ وَ رَسُوْلُهُ اَعْلَمُ، قَالَ : الْهِجْرَةُ وَ الْجِهَادُ ، وَ الصَّلَوةُ ، وَالصَّوْمُ وَ الْحَجُّ ، وَالْعُمْرَةُ، وَالتَّكْبِيْرُ عَلَى الْقَلَاعِ. (الحديقة النديه ــ ص۲۰۱ ــ ج۱)

أُمَّتِیْ ، اَلْهِجْرَةُ ، وَالْجِهَادُ ، وَالصَّوْمُ ،وَالصَّلَوةُ ، وَالْحَجُّ ، وَالْعُمْرَةُ ، وَالتَّكْبِيْرُ عَلَى كُلِّ شَرَفٍ ، وَالْمَعْنَى فِيْ ذَلِكَ اَنَّ فِيْ هَذِهِ الْعِبَادَاتِ الْمَشْرُوْعَةِ لِمَنْ حَافَظَ عَلَيْهَا ،وَ عَلَى آدَابِهَا ، وَ خَرَجَ مِنْ حُقُوْقِهَا غُنْيَةً عَنِ الرُّهْبَانِيَّةِ الَّتِى اِبْتَدَعَتْهَا النَّصَارَى مِنْ تَرْكِ عَامَّةِ الشَّهَوَاتِ الْمُبَاحَةِ . وَمَنْ اَرَادَ مُخَالَفَةَ الرُّهْبَانِ فِيْ ذَلِكَ فَسَبِيْلُهُ الْاِقْتِصَادُ وَالتَّوَسُّطُ فِيْ كُلِّ مَاذُكِرَ.

قول مصنف(عن ابن مسعود) از عبد الله بن مسعودؓ روایت شده است که گفت: همراه (پشت سر) رسول اللهﷺ بر روی الاغی بودم پس رسول خداﷺفرمود:« که ای پسر ام عبد آیا می دانی بنی اسرائیل رهبانیت را از کجا اختیار نمود ؟ من گفتم : خدا ورسول او بهتر دانند فرمود : ستم کاران بعد از عیسیؑ برایشان چیره گشتند در حالیکه گناهان بسیاری انجام می دانند پس اهل ایمان خشمگین شده و با آنان به کارزار پرداختند و اهل ایمان سه مرتبه مغلوب گشتند و از ایشان بجز عده اندکی باقی نماند ؛ پس گفتند : که اگر در مقابل آنان ظاهر گردیم ما را از بین خواهند برد و از ما پس بیایید بر روی زمین متفرق شویم تا زمانی که خداوند متعال پیغمبری که عیسیؑ به ما وعده داده است (یعنی محمدﷺ را بفرستد و بعد از آن داخل غارهای کوهها پراکنده شدند و رهبانیت را به وجود آورند پس بعضی از آنها دین خود را محکم گرفتند و بعضی از ایشان کافر شدند بعد از آن پیامبر خداﷺ این آیه را تلاوت نمودند (وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوْهَا الخ)« و گوشه نشینی که خود پیدا کرده بودند آن را »پس آنان را که ایمان آوردند .

یعنی کسانی که بر آن، ثابت شدند(اجر ایشان را دادیم.) سپس رسول خداﷺ فرموند:ای ابن ام عبد آیا می دانی رهبانیت امت من بر چیست؟ گفتم : خدا و رسول او بهتر می دانند پیامبر خداﷺ فرمودند رهبانیت امت من هجرت، جهاد،نماز،روزه، حج، عمره و تکبیر گفتن بر روی (قلعه ها در هنگام فتح)می باشد .

چنانچه در حدیثی که عبدبن حمید روایت نموده آمده است . (لَا رُهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ) (هیچ گوشه نشینی در اسلام وجود ندارد)و همچنین طبرانی دراوسط از ابی کریمه روایت می کند گفت : که از علی بن ابی طالب رضی الله عنه در حالی که بر منبر کوفه خطبه ایرادمی نمود شنیدم که می گفت: « ای مردم همانا من ازرسول الله ﷺ شنیدم که فرمود خود را از لباس رهبانیت دور سازید . زیرا کسی که رهبانیت اختیار نمود یا خود را به ایشان تشبیه کرد از من نیست». و نیز در حدیثی که قرطبی آن را ازابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند:«آیا می دانی که رهبانیت امت من چیست؟رهبانیت امت من هجرت، جهاد، روزه، نماز، عمره ، حج و تکبیر گفتن بر هر بلندی، است . معنی حدیث این است که: همانا برای کسی که بر این عبادات مشروع و بر آداب آن مداومت نموده و حقوق آنها را ادا نماید.

بی نیازی است از رهبانیتی که آن را نصاری از ترک تمامی خواسته های جایز بوجود آوردند .و کسی که قصد مخالفت رهبان را در این موارد دارد پس باید در همه اموری که بیان شد میانه روی نماید .

لِقَوْلِهِ تَعَالَى:﴿ وَ لَاتَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَ لَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيْلًا ﴾[1]

وَ اَيْضًا قَوْلِهِ تَعَالَى:﴿ وَ لَاتَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُوْلَةً إِلَى عُنُقِكَ وَ لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوْمًا مَّحْسُوْرًا ﴾[2].

۱- سوره بنی اسرائیل آیه۱۱۰« و بلند مخوان نماز خود را و پست مخوان آنرا و بجوی میان این وآن راهی یعنی متوسط بخوان.»

۲- سوره بنی اسرائیل آیه۲۹ «و مکن دست خود را بسته با گردن خود و مگشای آن را تمام گشادن که آن گاه بنشینی ملامت کرده شده درمانده گشته »یعنی در صورت اسراف﴿وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُوْلَةً إِلَى عُنُقِكَ وَ لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوْمًا مَحْسُوْرًا﴾ يَقُوْلُ

اللهُ تَعَالَى آمِرًا بِالْاِقْتِصَادِ فِي الْعَيْشِ ، ذَامًّا لِلْبُخْلِ ، نَاهِيًا عَنِ السَّرْفِ :﴿وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُوْلَةً إِلَى عُنُقِكَ ﴾ اَيْ لَا تَكُنْ بَخِيْلًا مَنُوْعًا لَا تُعْطِي اَحَدًا شَيْئًا كَمَا قَالَتِ الْيَهُوْدُ ـ عَلَيْهِمْ لَعَائِنُ اللهِ ـ ﴿غْلُوْلَةٌ ﴾اَيْ نَسَبُوْهُ اِلَى الْبُخْلِ ـ تَعَالَى وَ تَقَدَّسَ ـ الْكَرِيْمَ الْوَهَّابَ ، وَ قَوْلُه ُ﴿وَ لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ ﴾ اَيْ وَلَا تَسْرِفْ فِي الْاِنْفَاقِ فَتُعْطِيَ فَوْقَ طَاقَتِكَ ، وَ تُخْرِجَ اَكْثَرَ مِنْ دَخْلِكَ،﴿فَتَقْعُدَ مَلُوْمًا مَحْسُوْرًا﴾ وَ هَذَا مِنْ بَابِ اللَّفِّ وَ النَّشْرِ اَيْ فَتَقْعُدَ ، اِنْ بَخِلْتَ ، مَلُوْمًا يَلُوْمُكَ النَّاسُ ، وَ يَذُمُّوْنَكَ ، وَ يَسْتَغْنُوْنَ عَنْكَ ، كَمَا قَالَ زُهَيْرُ بْنُ اَبِي سَلْمَى فِي الْمُعَلَّقَةِ:

وَ مَنْ كَانَ ذَا مَالٍ فَيَبْخَلْ بِمَالِهِ

عَلَى قَوْمِهِ يُسْتَغْنَ عَنْهُ وَ يُذَمَّمُ

وَ مَتَى بَسَطْتَ يَدَكَ فَوْقَ طَاقَتِكَ قَعَدْتَ بِلَاشَيْءٍ تُنْفِقُه ُ ، فَتَكُوْنُ كَالْحَسِيْرِ ، وَ هُوَ الدَّابَّةُ الَّتِي قَدْ عَجَزَتْ عَنِ السَّيْرِ ،فَوَقَفَتْ ضَعْفًا وَعَجْزًا فَاِنَّهَا تُسَمَّى الْحَسِيْرَ وَ هُوَ مَأْخُوْذٌ مِنَ الْكَلَالِ ، كَمَا قَالَ : ﴿فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُوْرٍ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ اِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَّ هُوَ حَسِيْرٌ﴾ اَيْ كَلِيْلٌ عَنْ اَنْ يَرَى عَيْبًا . هَكَذَا فُسِّرَ هَذِهِ الْآيَةُ بِاَنَّ الْمُرَادَ هُنَا الْبُخْلُ وَ السَّرْفُ. (تَفْسِيْرُ ابْنِ كَثِيْرٍ ص۴۲-۴۳ ج۳ اَلْجُزْءُ الْخَامِسَ عَشَرَ سُوْرَةُ الاَسْرَاء۱۷)

و آیه ﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُوْلَةً... ﴾**خداوند متعال در حالیکه به میانه روی در زندگی امر نموده و بخل را نکوهش کرده و از اسراف باز داشته می فرماید:**« وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُوْلَةً اِلَى عُنُقِكَ »**یعنی بخیلی که به کسی چیزی نمی دهد ، مباش . چنانچه یهودـ لعنتهای خداوند بر آنها باد ـ گفتند**« يَدُ اللهِ مَغْلُوْلَةٌ » **«دست خدا بسته است» و بخل را به خدای متعال و پاک و بسیار عطا کننده نسبت دادند و کلام خداوند بلند مرتبه .** ﴿وَلَاتَبْسُطْهَاكُلَّ الْبَسْطِ﴾**یعنی و در بخشش زیاده روی نکن که به سبب آن بالا تر از طاقت و در آمد خود خرج کنی.که در نتیجه آن (ملامت شده و حسرت خورده بنشینی) یعنی اگر بخل بورزی مردم تو را ملامت و مذمت می کنند، و از تو بی نیازی می جویند. چنانچه زهیر بن ابی سلمی در معلقه می نویسد : (هر کسی که دارای مال باشد و بخل ورزد قوم او از او بیزاری می جویند و او را مذمت می کنند) و هر گاه بالا تر از توان خود ببخشی ، به گونه ای**

یعنی دست خود را بر بسته به گردن خود مسازتا بر بسط آن توانا باشی. بر بستن دست کنایت است از امساک. و مگشای دست خود را همه گشادن. بسط عبارت از عطا در حد اعتدال و کل البسط اشارت بر اسراف، یعنی اسراف مکن که بنشینی ملامت کرده شده دور مانده و محتاج. حق تعالی در این آیه به اعتدال می فرماید در صفت سخا و از طرفین او که تقصیر و تبذیر است ،منع می کند.

حضرت امام ربانی، مجــدد الف ثانی ــ قدس ســره ــ در مکتــوب سیصد و سیزدهم از جلد اول مکتوبات خود که به خواجه محمد هاشم صدور یافته، در حل بعضی اسوله(سؤالها) نوشته بود، می فرماید:« حاصل سؤال دوم آنکه در طریقه نقشبندیه التزام متابعت، سنت است و حال آنکه آن سرورﷺ ریاضات عجیبه وگرسنگی های شدیــد کشیده اند و در ایــن طریقــه از ریاضات منــع می نمایند. بلکه ریاضات را به واسطه ظهور کشوف صوریه مضر می دانند. عجب می نمایند که در متابعت سنت چگونه احتمال ضرر متصور شود.»

خواهی نشست که چیزی نداری انفاق کنی در نتیجه مانند حصیر یعنی چهار پایی که از راه رفتن عاجز شده و به سبب ضعف و ناتوانی توقف نموده خواهی شد . بدرستیکه آن حسیرنام نهاده شد، که مأخوذ از(الکلال)یعنی خستگی است.همانطور که خداوند بلند مرتبه فرمود : « فارجع البصر الخ» « پس باز گردان چشم را آیا می بینی هیچ شکستگی سپس بازگردان چشم را دوباره تا باز آید به جانب تو چشم خار شده ، مانده گشته » یعنی ازدیدن عیب ناتوان است.این آیه چنین تفسیرشده که مراد از آن بخل و اسراف است.

جواب آنکه محبت اطوارا ! که گفته است که ریاضات در این طریقه ممنوع اند و از کجا شنیده که ریاضات را مضر می دانند؟ بلکه در این طریق دوام محافظت به سنت و التزام متابعت سنت(عَلَی صَاحِبِهَا اَلْفُ صَلَوةٍ وَ تَحِيَّةٍ)**و سعی در ستر احوال و اختیار توسط حال ومراعات حد اعتدال در مطاعم و ملابس از ریاضات شاقه و مجاهدات شدیده است.**

مُخْتَصَرًا وَ اِذَا اَرَدْتَ الْوَضَاحَةَ فِیْ هَذَا الْبَابِ فَلْيُطْلَبْ هُنَاكَ .**جواب ثانی از عبارت ایشان آنکه آن علماء بدین تأویل خود که کلام حضرت شاه نقشبنـــد و مجـــدد الف ثانی ـ قدس الله ســرهما الاقدس ـ را نمــودند که در حالت غلبه از ایشان صادر شده و این را اعتباری نیست. مقصد ایشان بدین تأویل نیست مگر نقض کلام آن بزرگان دین و امامان اهل صدق و یقین با آنکه ایشان از اهل تأویل نیستند و نقض ایشان نیز در نزد علما بالله و علما عاملین اعتباری ندارد، زیرا که اهل تأویل و اهل نقض آن کسانند که جامع علم ظاهر و علم باطن باشند و از اصطلاحات صوفیه ـ قدس الله تعالی سرهم ـ و خطابات ایشان باخبر باشند.**

كَمَا قَالَ سَيِّدِیْ عَبْدُالْغَنِیِّ النَّابْلُسِیُّ فِیْ كِتَابِهِ الْحَدِيْقَةِ النَّدِيَّةِ : وَالَّذِیْ يَتَأَتَّی مِنْهُ نَقْضُه ُ هُوَ صَاحِبُ التَّحْقِيْقِ فِی الْعِلْمِ الظَّاهِرِ وَالْعِلْمِ الْبَاطِنِ لَاكُلُّ اَحَدٍ مِنَ النَّاسِ ، فَاِنَّ نَقْضَ الْقَاصِرِ فِیْ دَرَجَةِ الْكَمَالِ لَايُعْتَبَرُ لِعَدَمِ مَعْرِفَتِهِ بِالتَّطْبِيْقِ بَيْنَ بَوَاطِنِ الْحَقَائِقِ وَ ظَوَاهِرِالشَّرَائِعِ ، خُصُوْصًا اِذَا كَانَ لَا يَعْرِفُ اصْطِلَاحَاتِ الصُّوْفِيَّةِ فِیْ خِطَابَاتِهِمْ وَ مَوَاقِعِ كَلَامِهِمْ ، فَاِنَّ قَوْلَ اَبِیْ يَزِيْدَ الْبِسْطَامِیِّ (رح) : سُبْحَانِیْ مَا اَعْظَمَ شَأْنِیْ ، وَ قَوْلَ ابْنِ مَنْصُوْرِ الْحَلَّاجِ : اَنَا الْحَقُّ مَثَلًا، عِنْدَ مَنْ لَمْ يَعْرِفِ اصْطِلَاحَ الْقَوْمِ ،وَ لَمْ يَكُنْ صَاحِبَ تَحْقِيْقٍ فِیْ عِلْمِ الظَّاهِرِ وَ الْبَاطِنِ مَنْقُوْضٌ بِظَاهِرِ الْقُرْآنِ الْعَظِيْمِ ، فَاِنَّ ذَلِكَ دَعْوَی رُبُوْبِيَّةٍ مِنْهُ عِنْدَ الْقَاصِرِ مَعَ اَنَّ اَبَا يَزِيْدَ وَ الْحَلَّاجَ (رح)

عُرَفَاءُ رَبَّانِیٌّ وَکُمَلَاءُ صَمَدَانِیٌّ، فَلَا بُدَّ مِنْ عَالِمٍ مُحَقِّقٍ فِی الْعِلْمَیْنِ یَعْرِفُ اصْطِلَاحَ الْفَرِیْقَیْنِ ، یَشْرَحُ مَعْنَی ذَلِكَ عَلَی وَجْهٍ لَایُخَالِفُ ظَاهِرَ الْقُرْآنِ .

همانطور که شیخ عبد الغنی نابلسی در کتاب حدیقة الندیه می نویسد: کسی شایستگی نقض کردن دارد که بی شک صاحب تحقیق در علم ظاهر و باطن باشد نه همه مردم .زیرا نقض قاصر در درجه کمال به دلیل عدم آگاهی و شناخت او به تطبیق دادن بین باطن حقایق و ظاهر شرایع اعتباری ندارد بخصوص زمانی که از اصطلاحات صوفیه در گفتارشان و از موقعیت سخن های ایشان شناختی نداشته باشد چون به عنوان مثال سخن بایزید بسطامی(سُبْحَانِیْ مَا اَعْظَمَ شَأْنِیْ)(پاک و منزه هستم چه بزرگ است عزت و مقام من)و سخن منصور حلّاج (اَنَا الْحَقُّ) (من حق«خدا»هستم)کسی که هیچ شناختی نسبت به اصطلاحات این قوم نداشته و اهل تحقیق در علوم ظاهری و باطنی باشد بنا به ظاهر آیات قرآن مجید، رد می باشد زیرا این خود نزد جاهل از حقیقت آن، ادعای خدایی به نظر می رسد در حالی که ایشان (بایزید و منصور) هر دو ازعرفای ربانی و کاملان یزدانی می باشند.

پس به ناچار به وجود عالم محققی که دارای هر دو علم بوده و به اصطلاحات هر دو گروه آگاهی داشته و معانی این سخنان را به گونه ای تشریح نماید که با ظاهر قرآن مجید مخالفتی نداشته باشد لازم است .

مثــل مجــدد الف ثانی ـ قدس سره ـ که در مکتوب چهل وسوم از جلد اول می فرماید: که معنی« اَنَا الْحَقُّ » آن است که حق است، نه من. چون، خود را نمی بیند اثبات نمی کند، نه آنکه خود را می بیند و آنرا حق می گوید، این خود کفر است. و در (سُبْحَانِیْ)نیز تنزیه حق است نه تنزیه

خود که او به تمام از نظر او مرتفع شده است. حکمی به او تعلق نمی گیرد.» پس برسر سخن رویم.

فَاِذَا تَكَلَّمَ اَحَدٌ مِنَ الْعَارِفِيْنَ فِىْ هَذِهِ الزَّمَانِ بِكَلَامٍ نَظِيْرِ هَذَا الْكَلَامِ يَنْبَغِىْ اَنْ يُعْرَضَ كَلَامُهُ عَلَى اَهْلِ الْمَعْرِفَةِ الْجَامِعِيْنَ بَيْنَ عِلْمِ الظَّاهِرِ وَالْبَاطِنِ ، فَاِنَّهُمْ يَعْرِفُوْنَ مَعْنَاهُ مِنْ غَيْرِ اَنْ يَنْقُضَه ظَاهِرُ الْكِتَابِ وَاَمَّا الْقَاصِرُوْنَ مِنْ عُلَمَاءِ الرُّسُوْمِ الَّذِيْنَ لَا يَعْرِفُوْنَ اِلَّاظَوَاهِرَالْعُلُوْمِ فَلَا عِبْرَةَ بِكَوْنِهِ مُنَاقِضًا عِنْدَهُمْ لِظَاهِرِ الْقُرْآنِ ، لِاَنَّهُمْ لَا يَعْرِفُوْنَ وَلَا يَعْلَمُوْنَ اِشَارَاتِ الصُّوْفِيَّةِ وَ لَا مَوَاجِيْدَ اَهْلِ الْكَمَالَاتِ الْعِرْفَانِيَّةِ، فَغَايَتُهُمْ اَنَّهُمْ يَسْتَنْطِقُوْنَ الْكَلِمَاتِ بِحَسْبِ اِعْرَابِهَا وَ مَعَانِيْهَا اللُّغَوِيَّةِ وَ يَفُوْتُهُمُ الْوَضْعُ الْخَاصُّ الْمُسَمَّى بِالْاِصْطِلَاحِ ، فَيَقَعُوْا فِىْ سَبٍّ اَهْلِ الْكَمَالِ وَ هُمْ قَاصِرُوْنَ ،وَ يَحْكُمُوْا بِتَخْطِئَةِ الْمُصِيْبِ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُوْنَ ، فَاِنَّ لِكُلِّ مَيْدَانٍ مَجَالًا ، وَ لِكُلِّ مَجَالٍ رِجَالًا، وَ نَظِيْرُ هَذَا مَا وَقَعَ لِلشَّيْخِ اَبِى اللَّغِيْثِ بْنِ جَمِيْلٍ ـ قَدَّسَ اللهُ سِرَّهُ ـ اَنَّهُ جَاءَ اِلَيْهِ جَمَاعَةٌ مِنَ الْفُقَهَاءِ ، فَقَالَ لَهُمْ : مَرْحَبًا بِعَبِيْدِ عَبْدِىْ ! فَاشْتَدَّ اِنْكَارُهُمْ عَلَيْهِ ، فَذَكَرُوْا ذَلِكَ لِلشَّيْخِ اِسْمَاعِيْلَ الْحَضْرَمِىِّ (رح) وَ كَانَ مِنْ اَهْلِ عِلْمِ ظَّاهِرِ وَ الْبَاطِنِ ، فَقَالَ : صَدَقَ ، اَنْتُمْ عَبِيْدُ الْهَوَى وَالْهَوَى عَبْدُهُ . اِنْتَهَى كَلَامُهُ الشَّرِيْفُ.

پس چون یکی از عارفین دراین زمان همانند این سخنان را بگوید سزاوار است که سخن او بر اهل معرفت که بین علم ظاهر و باطن را جمع کرده اند عرضه شود. زیرا فقط ایشان معنی آن را بدون اینکه ظاهر کتاب خدا آن را نقض کند می دانند. و اما کوتاه نظران از علمای ظاهر که

هیچ آگاهی جز به ظاهر علوم ندارند ، پس هیچ اعتباری مبنی بر اینکه آن کلام عارف در نزد ایشان متناقض با ظاهر قرآن باشد نیست زیرا ایشان هیچ آگاهی و دانشی به اشارات صوفیان و وجدهای صاحبان کمالات عرفانی ندارندونهایت درک ایشان این است که کلمات را بر طبق اعراب و معانی لغوی آن جویا می شوند و از وضع مخصوص که اصطلاح نام دارد دورندپس نهایتا زبان به دشنام اهل کمال می گشایند درحالی که خود کوته نظرند و حکم به خطارفتن اهل صواب و هدایت می کنند در حالی که نفهمیده اند .

چون برای هر میدانی فرصتی و برای هر فرصتی مردانی می باشد و مانند این قضیه ، واقعه ای است که برای شیخ ابی اللغیث بن جمیل ـ قدس الله سره ـ اتفاق افتاد که به نزد ایشان جماعتی از فقها آمدند پس شیخ به ایشان گفت : ای بندگان بنده من خوش آمدید . پس انکار ایشان بر او شدت یافت . پس این سخن را برای شیخ اسماعیل حضرمی(رح) که وی از عرفا و عالمان به علم ظاهر و باطن بود، بیان کردند. در جواب فرمود:« راست گفته است شما بنده هوی و هوس هستید و هوا و هوس بنده او است».

فصل پانزدهم
در بیان آنکه بعضي از علماء در رساله خود آورده بودند که...

بعضی از علما که در ساله های خود آورده بودند که در این زمانه « یکی از جمله افعال ایشان آن است که یکی را به خود، شیخ ساخته وآب غساله دست او رامی گیرند وآن را می آشامند از برای تبرک وهمین آب غساله، به مذهب امام اعظم ابی حنیفه(رح) نجس است».کلام ایشان. جواب عبارت ایشان آنکه آن شخص که غسل ایدی خودرا می نماید از دو حال خالي نخواهد بود، یا متوضی ویا محدث است.اگر متوضی بود نیز از دو حال خالی نخواهد بود یا به نیت قربت.یا نیت تنظیف. هر گاه به نیت قربت باشد، حکم او حکم محدث است. اگر به نیت تنظیف باشد،بدون قربت پس حکم او آن است که آن آب غساله دست او مستعمل نمی شودبه اتفاق جمیع علما.وآن آب حکم ماء مطلق رادارد درطاهریت و طهوریت خود.

- ✓ **نظم:**

آب مطلق آب رود است وبــحار

آب جوی وآب چــاه و چشمه سار

دلیل برعدم استعمال آن آب ، این عبارات است :

قَالَ فِیْ دُرِّالْمُخْتَار : وَمَعَهُ بَعْضُ عِبَارَاتِ رَدِّالْمُخْتَار ، فَلَوْ تَوَضَّأَ مُتَوَضِّئٌ لِتَبَرُّدٍ اَوْ تَعْلِيْمٍ اَوْ لِطِيْنٍ بِيَدِهِ اَوْ نَحْوِهِ كَوَسَخٍ لَمْ يَصِرْ مُسْتَعْمَلًا اتِّفَاقًا لِعَدَمِ اِزَالَةِ الْحَدَثِ وَاِقَامَةِ الْقُرْبَةِ كَزِيَادَةٍ عَلَى الثَّلَاثِ بِلَا نِيَّةِ قُرْبَةٍ وَكَغَسْلِ نَحْوِ فَخْذٍ اَوْ ثَوْبٍ طَاهِرٍ وَنَحْوِهِ مِنَ الْجَامِدَاتِ كَالْقُدُوْرِ وَالْقِصَاعِ وَالثِّمَارِ انْتَهَى.

قَالَ فِيْ رَدِّ الْمُحْتَارِ: حَتَّى لَوْ لَمْ يَكُنْ جُنُبًا وَقَصَدَ بِغَسْلِ الْفَمِ وَالْاَنْفِ وَنَحْوِهِمَا مُجَرَّدَ التَّنْظِيْفِ لَا اِقَامَةَ الْقُرْبَةِ لَا يَصِيْرُ مُسْتَعْمَلًا . قَالَ فِي النِّهَايَةِ : بِخِلَافِ مَا اِذَا لَمْ يَكُنِ الْمُسْتَعْمِلُ مُحْدِثًا لِاَنَّهُ لَمْ يَتَحَوَّلِ الْمَاءُ لَا مِنْ حَيْثِ الْحَقِيْقَةِ وَلَامِنْ حَيْثِ الْحُكْمِ ،وَ اَيْضًا قَالَ فِي النِّهَايَةِ فِيْ مَوْضِعٍ آخَرَ : لَوْ غَسَلَ اَعْضَاءَ الْوُضُوْءِ مُتَبَرِّدًا لَا بِنِيَّةِ الْقُرْبَةِ فَاِنَّ الْمَاءَ يَبْقَى حِيْنَئِذٍ طَهُوْرًا عِنْدِيْ اِنْتَهَى.

در در المختار و به همراه آن بعضی عبارات رد المحتار چنین آمده است اگر شخص وضودار به جهت سرد شدن و یا تعلیم دادن و یا به جهت گلی که به دستش است و مانند آن مثل چرک وضو بگیرد ، پس آب وضوی او به اتفاق جمیع علما مستعمل نمی گردد زیرا به وسیله آن آب، نه حدثی از بین رفته و نه اقامه تقرب شده است مانند بیش از سه مرتبه شستن بدون نیت قربت و همچنین مانند آبی که به وسیله آن ران یا لباس پاک و یا سایر جمادات مانند دیگ و کاسه میوه و غیره شسته شود .

در رد المختار آمده است اگر کسی جنب نباشد و دهان و بینی و غیره را به نیت نظافت نه به نیت قربت، بشوید آن آب مستعمل نمی شود در نهایه می نویسد : بر خلاف این وقتی کسی که آب را استفاده می کند، بی وضو نباشد پس در این صورت آب مستعمل نمی گردد زیر آب حقیقتا تغییر نیافته است . حکما و همچنین در نهایه در جای دیگر می نویسد اگر اعضای وضو را به جهت سرد شدن شست نه به نیت قربت پس در این صورت نزد من آب بر پاکی خود باقی می ماند.

واگر مستعمل محدث بود ویا متوضی که نیت قربت داشت، پس حکم او آن است که آن آب به اتفاق جمیع علما مستعمل می گردد. چون

که ذکر کردن عبارات جمیع کتب به طوالت می انجامیدبنابراین اکتفا بر عبارات دو کتاب معتمد اکتفا نمودیم.

قَالَ فِی الْهِدَایَةِ : وَالْمَاءُ الْمُسْتَعْمَلُ هُوَ مَاءٌ اُزِیْلَ بِهِ حَدَثٌ اَوِ اسْتُعْمِلَ فِی الْبَدَنِ عَلَی وَجْهِ الْقُرْبَةِ انْتَهَی.

صاحب هدایه می فرمایدآب مستعمل آبی است که به وسیله آن بی وضویی برطرف شده باشدیادربدن به جهت قربت مورداستفاده قرارگیرد.

قَالَ فِیْ دُرِّ الْمُخْتَارِ : وَلَایَجُوْزُ التَّوَضُّؤُ بِمَاءِ اسْتُعْمِلَ لِاَجْلِ قُرْبَةٍ اَیْ ثَوَابٍ ، وَ لَوْ مَعَ رَفْعِ حَدَثٍ اَوْ غَسْلِ مَیِّتٍ اَوْ یَدٍ لِاَکْلٍ اَوْمِنْهُ بِنِیَّةِ السُّنَّةِ اَوْ لِاَجْلِ رَفْعِ حَدَثٍ، وَلَوْ مَعَ قُرْبَةٍ انْتَهَی.

در کتاب درالمختار می نویسد: وضو با آبی که به جهت قربت یعنی ثواب استعمال شده باشد اگر چه همراه رفع حدث یا غسل میّت و یا شستن دست برای خوردن غذا یا بعد از غذا به نیت سنت یا به جهت برطرف کردن بی وضویی اگر چه به همراه قربت هم باشد جایز نیست .

قَالَ فِیْ رَدِّالْمُحْتَارِ قَوْلُه :(بِنِیَّةِ سُنَّةٍ الخ) قَیَّدَ بِهِ فِی الْبَحْرِ اَخْذًا مِنْ قَوْلِ الْمُحِیْطِ ، لِاَنَّهُ اَقَامَ بِهِ قُرْبَةً لِاَنَّهُ سُنَّةٌ وَالسُّنَّةُ لَاتُقَامُ اِلَّا بِنِیَّتِهَا. قَالَ فِی النَّهْرِ : وَعَلَیْهِ فَیَنْبَغِی اشْتِرَاطُهُ فِیْ کُلِّ سُنَّةٍ کَغَسْلِ الْفَمِ وَالْاَنْفِ وَنَحْوِهِمَا ، وَفِیْ ذٰلِكَ تَرَدُّدٌ . قَالَ الرَّمْلِیُّ : وَلَا تَرَدُّدَ فِیْهِ ، حَتَّی لَوْ لَمْ یَکُنْ جُنُبًا، وَ قَصَدَ بِغَسْلِ الْاَنْفِ وَالْفَمِ وَنَحْوِهِمَا مُجَرَّدَ التَّنْظِیْفِ لَا اِقَامَةَ الْقُرْبَةِ لَایَصِیْرُ مُسْتَعْمَلًا انْتَهَی.

در کتاب رد المحتار درباره کلام در المحتار (بِنِیَّةِ سُنَّةٍ الخ)**آمده است : صاحب کتاب البحر در کتابش برگرفته از کلام صاحب محیط** (بنیة سنة) **را قید نموده است . به جهت این که با آن تقربی را انجام داده است چون آن**

سنت است و سنت جز با نیت به جا نمی آید . صاحب کتاب النهر می نویسد که اگر این چنین باشد پس شرط کردن نیت برای هر سنتی مناسب است . مانند شستن دهان و بینی و غیره در این قول صاحب نهر شک و تردید می باشد. رملی می گوید: در آن شک و تردیدی نیست چون حتی اگر شخص جنب نباشد و قصدش از شستن دهان و بینی و غیره فقط نظافت باشد نه اقامه قربت، آن آب مستعمل نمی گردد.

چون حکم متوضی ومحدث وسبب ثبوت صفت استعمال، بیان شد حالا از حکم ماء مستعمل استماع فرمایند و به روایتی که از ظاهر روایات باشد و مفتی به وراجح باشد به آن عمل نمایند و به روایت مرجوح و شاذ، عمل ننمایند. ودلائل عبارات آتی را بیان ننمودیم.

خَوْفًا مِنَ الطَّوَالَةِ ، فَرًّا مِنَ الثَّقَالَةِ .قَالَ فِی الْهِدَايَةِ : الْمَاءُ الْمُسْتَعْمَلُ لَا يُطْهِرُ الْاَحْدَاثَ ، خِلَافًا لِمَالِكٍ وَالشَّافِعِیِّ (رح)،وَقَالَ مُحَمَّدٌ (رح) ـ وَ هُوَ رِوَايَةٌ عَنْ اَبِیْ حَنِيْفَةَ (رح) ـ : هُوَ طَاهِرٌ غَيْرُ طَهُوْرٍ انْتَهَی.

قَالَ فِی الْعِنَايَةِ : وَهُوَالْمُخْتَارُ لِلْفَتْوَی لِعُمُوْمِ الْبَلْوَی . قَالَ فِی النِّهَايَةِ : قَوْلُه' طَاهِرٌ لِمَا رُوِیَ مِنْ سَعْدِ بْنِ اَبِیْ وَقَّاصٍ رضی الله عنه اَنَّه' مَرِضَ ، فَتَوَضَّأَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ وَصَبَّ الْغُسَالَةَ عَلَيْهِ ، فَاَفَاقَ . وَكَذَا فِیْ حَقِّ جَابِرٍ رضی الله عنه ،وَلَوْ كَانَ نَجَسًا لَمَا صَبَّه' رَسُوْلُ اللهِ ﷺ انْتَهَی.

دلایل وعبارات دیگررابه جهت ترس ازطولانی شدن کلام و به جهت فرار از سنگین شدن آن بیان ننموده ایم و صاحب هدایه می فرماید آب مستعمل بی وضویی ها و نا پاکی ها را پاک نمی کند . و نزد امام مالک (رح) و امام شافعی(رح) برخلاف این می باشد و امام محمد (رح) گفت: چنین آبی پاک است و پاک کننده نیست و این روایتی از امام ابوحنیفه (رح) می باشد.

صاحب عنایه می فرماید: همان سخن، به جهت مبتلا بودن عموم مردم به آن ، قول مختار و مورد قبول می باشد . و صاحب نهایه می فرماید: کلام محمد (رح) (پاک است) دلیل پاکی آن روایت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه است که ایشان مریض شدند و رسول خدا وضوء گرفته و آب آن را بر روی وی ریختند پس سعد بهبود یافت . درباره حضرت جابر رضی الله عنه نیز اینگونه روایت شده است پس اگر چنین آبی نجس می بود هرگز رسول الله ﷺ آن آب را بر سرشان نمی ریختند . وحدیث که در شأن جابر وارد گردیده این است.

قَالَ الْبُخَارِیُّ فِیْ کِتَابِ الْوُضُوْءِ : حَدَّثَنَا اَبُو الْوَلِیْدِ ، قَالَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْکَدَرِ ، قَالَ : سَمِعْتُ جَابِرًا یَقُوْلُ: جَاءَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ یَعُوْدُنِیْ وَ اَنَا مَرِیْضٌ لَا اَعْقِلُ ، فَتَوَضَّأَ وَصَبَّ عَلَیَّ مِنْ وُضُوْئِهِ ، فَعَقَلْتُ فَقُلْتُ :لِمَنِ الْمِیْرَاثُ ، اِنَّمَا یَرِثُنِیْ کَلَالَةٌ ، فَنَزَلَتْ آیَةُ الْفَرَائِضِ انْتَهَی. [1]

---

۱ - عَنْ جَابِر ، قَالَ : عَادَنِیَ النَّبِیُّ ﷺ وَاَبُوْبَکْر رضی الله عنه فِیْ بَنِیْ سَلَمَةَ مَاشِیَیْن ، فَوَجَدَنِی النَّبِیُّ ﷺ لَا اَعْقِلُ ، فَدَعَا بِمَاء ، فَتَوَضَّأَ مِنْهُ ، ثُمَّ رَشَّ عَلَیَّ ، فَاَفَقْتُ ، فَقُلْتُ : مَا تَأْمُرُنِیْ اَنْ اَصْنَعَ فِیْ مَالِیْ یَا رَسُوْلَ اللهِ ؟ فَنَزَلَتْ (یُوصِیْکُمُ اللهُ فِی اَوْلَادِکُمْ) . (بخاری ص۶۵۸ ـ ج۲ ـ جزء۱۸) (کتاب التفسیر باب قوله یُوْصِیْکُمُ اللهُ فِیْ اَوْلَادِکُمْ)

از حضرت جابر رضی الله عنه روایت شده است که گفت : رسول خدا ﷺ به همراه ابو بکر صدیق رضی الله عنه در بنی سلمه پیاده به عیادت من آمدند . پس مرا بیهوش یافتند . رسول خدا ﷺ آبی طلب نمودند پس وضو گرفته سپس آن آب وضوء خود را بر من ریختند پس من به هوش آمده و سؤال کردم یا رسول الله در باره اموالم چه حکم می فرمایید که من آن را انجام دهم پس آیه ﴿یُوصِیکُمُ اللهُ فِی اَوْلادِکُمْ﴾ یعنی « خداوند شمارا در حق اولادتان سفارش می کند » نازل شد.

وَاَيْضًا قَالَ فِی الْهِدَايَةِ ثُمَّ فِیْ رِوَايَةِ الْحَسَنِ (رح) عَنْ اَبِیْ حَنِيْفَةَ (رح)نَجَاسَةٌ غَلِيْظَةٌ ،وَفِیْ رِوَايَةِ اَبِیْ يُوْسُفَ (رح)وَ هُوَ قَوْلُه' نَجَاسَةٌ خَفِيْفَةٌ انْتَهَی.قَالَ فِی مَجْمَعِ الْاَنْهُرِ : رِوَايَةُ الْحَسَنِ رِوَايَةٌ شَاذَّةٌ غَيْرُ مَأْخُوْذَةٍ بِهَا انْتَهَی.

قَالَ فِیْ شَرْحِ الْوِقَايَةِ : وَالْاِخْتِلَافُ الثَّالِثُ فِیْ حُكْمِهِ ، فَعِنْدَ اَبِیْ حَنِيْفَةَ (رح) هُوَ نَجَاسَةٌ غَلِيْظَةٌ ، وَعِنْدَ اَبِیْ يُوْسُفَ (رح) نَجَاسَةٌ خَفِيْفَةٌ ، وَعِنْدَ مُحَمَّدٍ هُوَ طَاهِرٌ غَيْرُ طَهُوْرٍ انْتَهَی.

بخاری در کتاب وضو گفت : برای ما ابو ولید روایت کرد که گفت شعبه ازمحمد بن منکدر نقل نمود که گفت از حضرت جابر شنیدم که گفت : رسول خدا ﷺ به عیادت من آمدند در حالی که من مریض و بی هوش افتاده بودم و چیزی نمی فهمیدم. رسول خدا وضو گرفتند و آب وضو خود را بر من ریختند پس من به هوش آمدم و گفتم میراث برای چه کسی است؟ فقط از من کلاله میراث می برد (یعنی پدر و فرزندی ندارم.) بعد از آن واقعه آیه فرائض (میراث) نازل گردید.

وهمچنین درهدایه آمده است سپس درروایت حسن(رح)ازابو حنیفه آب‌مستعمل نجاست غلیظه استودرروایت ابویوسف ازابوحنیفه چنین آمده است که آب مستعمل نجاست خفیفه است واین قول ابویوسف نیزمی باشد.

در مجمع الانهر می گوید:روایت حضرت حسن نادراست وبرطبق آن عمل نمی گرددصاحب شرح الوقایه می نویسد:واختلاف سوم درباره حکم آن آب‌است‌پس درنزد امام ابو حـنیفه‌نجاست غلیظه و در نزد امام ابویوسف نجاست خفیفه و در نزد امام محمد پاک است اما پاک کننده نیست.

قَالَ فِی الْبِرْجَنْدِیِّ : قَوْلُ مُحَمَّدٍ ظَاهِرُ الرِّوَایَةِ ، وَ عَلَیْهِ الْفَتْوَی، ذَکَرَهُ فِی الْمَنْصُوْرِیَّةِ : اَنَّ الْفَتْوَی عَلَی اَنَّ الْمَاءَ الْمُسْتَعْمَلَ طَاهِرٌ اِلَّا فِی الْجُنُبِ ،فَاِنَّهُ غَیْرُ طَاهِرٍ ،وَبِهِ اَخَذَ اَبُواللَّیْثِ السَّمَرْقَنْدِیُّ انْتَهَی.

درکتاب برجندی گفت:قول امام محمدظاهرروایت است وفتوی بر همان می باشد در کتاب منصوریه آمده است : به تحقیق فتوی بر این است که آب مستعمل پاک است مگر درحق شخص جنب زیرا آب غسل جنابت پاک نیست. فقیه ابو اللیث سمرقندی نیز همین قول راترجیح داده است.

قَالَ فِیْ شَرْحِ الْاِلْیَاسِ : الْمَاءُ الْمُسْتَعْمَلُ عِنْدَ مُحَمَّدٍ طَاهِرٌ غَیْرُ طَهُوْرٍ ، وَهُوَ رِوَایَةٌ عَنْ اَبِیْ حَنِیْفَةَ اَیْضًا، وَعَلَیْهِ الْفَتْوَی ، وَقَالَ مَالِكٌ : وَهُوَ اَحَدُ قَوْلَیِ الشَّافِعِیِّ(رح) طَاهِرٌ وَ مُطَهِّرٌ . وَقَالَ زُفَرُ : وَ هُوَ اَحَدُ قَوْلَیِ الشَّافِعِیِّ(رح): اِنْ کَانَ الْمُسْتَعْمِلُ مُتَوَضِّأً فَطَاهِرٌ وَ مُطَهِّرٌ ، وَ اِلَّا فَطَاهِرٌ غَیْرُ مُطَهِّرٍ اِنْتَهَی.

در شرح الیاس می فرماید: آب مستعمل در نزد امام محمد پاک است و پاک کننده نیست و از امام ابو حنیفه نیز چنین روایت شده است و فتوی هم بر همین است. امام مالک (رح)فرمود : آب مستعمل پاک و پاک کننده است و این یکی از دو قول امام شافعی (رح) می باشد . امام زفر (رح) فرمود : اگر استفاده کننده از آب با وضو باشد در این صورت آب پاک و پاک کننده است و گرنه آب فقط پاک است و پاک کننده نیست و این یکی از دو قول امام شافعی (رح) می باشد .

قَالَ فِی الزَّیْلَعِیِّ : وَالْمَاءُ الْمُسْتَعْمَلُ لِقُرْبَةٍ اَوْ رَفْعِ حَدَثٍ اِذَا اسْتَقَرَّ فِیْ مَکَانٍ سَوَاءٌ کَانَ اِنَاءً اَوْ اَرْضًا طَاهِرٌ لَا مُطَهِّرٌ عِنْدَنَا. کَذَا قَالَ فَخْرُ الْاِسْلَامِ فِی الْمَبْسُوْطِ، وَ قَالَ عَبْدُ الْحَیِّ فِیْ فَتَاوَاهُ : رَوَی مُحَمَّدٌ عَنْ اَبِیْ حَنِیْفَةَ اَنَّ الْفَتْوَی عَلَی

اَنَّهُ طَاهِرٌ لِعُمُوْمِ الْبَلْوَى، وَ مَا رُوِيَ عَنْ اَبِيْ حَنِيْفَةَ مُغَلَّظٌ ، وَ عَنْ اَبِيْ يُوْسُفَ اَنَّهُ مُخَفَّفٌ فَهُوَ خِلَافُ ظَاهِرِالرِّوَايَةِ انْتَهَى.

زیعلی می فرماید:« آبی که برای قربت (ثواب)یا رفع بی وضویی استفاده شده باشد، زمانی که در محل قرار گیرد چه ظرف باشد و چه زمین نزد ما ، پاک است ولی پاک کننده نیست ». فخر الاسلام نیز در مبسوط اینگونه گفته است. و عبد الحی در فتاوای خود می فرماید: امام محمد (رح) از امام ابوحنیفه (رح) روایت می کند: فتوی بر این است که آب مستعمل، به جهت مبتلا بودن عموم مردم پاک است .و آن چه از امام ابو حنیفه(رح) روایت شده مبنی بر این که آب مستعمل نجاست غلیظه است و آنچه از ابو یوسف روایت شده بر اینکه آب مستعمل نجاست خیفه است هر دو خلاف ظاهر روایت می باشد .

قَالَ فِيْ دُرِّالْمُخْتَار:وَهُوَطَاهِرٌوَ لَوْ مِنْ جُنُبٍ،وَ هُوَ الظَّاهِرُ،لَكِنْ يُكْرَهُ شُرْبُهُ، وَالْعَجْنُ بِهِ تَنْزِيْهًا وَ عَلَى رِوَايَةٍ نَجَاسَتُهُ تَحْرِيْمًا وَ حُكْمُه ٗ اَنَّه ٗ لَيْسَ بِطَهُوْرٍ انْتَهَى.

قَالَ فِيْ رَدِّ الْمُحْتَار : قَوْلُه ٗ (وَ هُوَ طَاهِرٌ الخ) رَوَاهُ مُحَمَّدٌ عَنِ الْاِمَامِ ، وَ هَذِهِ الرِّوَايَةُ هِيَ الْمَشْهُوْرَةُ عَنْهُ ، وَ اخْتَارَهَا الْمُحَقِّقُوْنَ ، قَالُوْا : عَلَيْهَا الْفَتْوَى، لَا فَرْقَ فِيْ ذَلِكَ بَيْنَ الْجُنُبِ وَالْمُحْدِثِ . وَ اسْتَثْنَى الْجُنُبَ فِي التَّجْنِيْسِ اِلَّا اَنَّ الْاِطْلَاقَ اَوْلَى، وَ عَنْهُ التَّخْفِيْفَ وَ التَّغْلِيْظَ، وَ مَشَائِخُ الْعِرَاقِ نَفَوُا الْخِلَافَ ، وَقَالُوْا: اِنَّهُ طَاهِرٌ عِنْدَ الْكُلِّ. وَ قَدْ قَالَ فِي الْمُجْتَبَى: صَحَّتِ الرِّوَايَةُ عَنِ الْكُلِّ اَنَّهُ طَاهِرٌ غَيْرُ طَهُوْرٍ، فَالْاِشْتِغَالُ بِتَوْجِيْهِ التَّغْلِيْظِ وَالتَّخْفِيْفِ مِمَّا لَا جَدْوَى لَهُ . قَوْلُهُ: (وَ هُوَ الظَّاهِرُ الخ) كَذَا فِي الذَّخِيْرَةِ اَيْ ظَاهِرُ الرِّوَايَةِ ، وَ مِمَّنْ صَرَّحَ بِاَنَّ رِوَايَةَ الطَّهَارَةِ ظَاهِرُ الرِّوَايَةِ

وَعَلَيْهَا الْفَتْوَى فِى الْكَافِىْ وَالْمُصَفَّى، كَمَا فِىْ شَرْحِ الشَّيْخِ اِسْمَاعِيْلَ وَالِدِ سَيِّدِىْ عَبْدِالْغَنِىِّ انْتَهَى.

قَالَ فِىْ دُرِّ الْمُخْتَارِ : فَلَا يُؤَخِّرُ قَدَمَيْهِ (فِىْ حَالَةِ الْغُسْلِ)وَلَوْ فِىْ مَجْمَعِ الْمَاءِ لِمَا اَنَّ الْمُعْتَمَدَ طَهَارَةُ الْمَاءِ الْمُسْتَعْمَلِ ، قَالَ فِىْ رَدِّ الْمُحْتَارِ: قَوْلُه': (لِمَا اَنَّ الْمُعْتَمَدَ الخ) حَاصِلُ الْجَوَابِ اَنَّهُ لَا حَاجَةَ اِلَى غَسْلِهِمَا ثَانِيًا لِاَنَّ الْمُفْتَى بِهِ طَهَارَةُ الْمَاءِ الْمُسْتَعْمَلِ انْتَهَى.

قَالَ فِى النِّهَايَةِ : وَلِلشَّافِعِىِّ(رح) فِى الْمَاءِ الْمُسْتَعْمَلِ ثَلَاثَةُ اَقْوَالٍ اَظْهَرُهَا كَمَا قَالَ مُحَمَّدٌ(رح): اَنَّهُ طَاهِرٌ غَيْرُ طَهُوْرٍ ، وَقَالَ فِىْ قَوْلِهِ : طَاهِرٌ وَ مُطَهِّرٌ ، وَ قَالَ فِىْ قَوْلٍ :اِنْ كَانَ الْمُسْتَعْمِلُ مُتَوَضِّأً فَهُوَ طَاهِرٌوَ طَهُوْرٌ ، وَ اِنْ كَانَ مُحْدِثًا فَهُوَ طَاهِرٌ غَيْرُ طَهُوْرٍ. وَ بِهَذَا الْقَوْلِ اَخَذَ زُفَرُ(رح)، وَ قَالَ مَالِكٌ(رح): طَاهِرٌ وَطَهُوْرٌ انْتَهَى.

در در المختار آمده است که آب مستعمل پاک است اگر چه از جنب باشد و این ظاهر روایت است لیکن نوشیدن و خمیر کردن با آن، مکروه تنزیهی می باشد و در یک روایت نجاست آن مکروه تحریمی می باشد. و حکم آن این است که پاک کننده نیست!

صاحب رد المحتار در مورد قول او (هو طاهر الخ) می نویسد : این قول را امام محمد از امام ابوحنیفه (رح) روایت کرده است و این همان روایت مشهور از ایشان می باشد و علمای محققون این قول را اختیار نموده و گفتند که فتوی نیز بر همین است که هیچ فرقی در آب مستعمل میان جنب و بی وضو نیست. و مصنف در المختار در کتاب تجنیس جنب را استثنانموده است لیکن مطلق گذاشتن (هیچ فرقی بین محدث و جنب قایل نشدن) بهتر است . و امام محمد (رح) از امام ابو حنیفه نجاست غلیظه

بودن و خفیفه بودن آب مستعمل را نیز روایت کرده است و مشایخ عراق وجود اختلاف را نفی نموده وفرمودند: که این آب نزد تمامی ائمه پاک است .

وبه تحقیق صاحب کتاب مجتبی چنین آورده است:روایتی که از تمامی ائمه به صحت رسیده این است که « آن آب ، پاک است و پاک کننده نیست.»پس مشغول شدن به توجیه کردن نجاست غلیظه یاخفیفه بودن آن مستعمل کار بیهوده ای است و در مورد قول صاحب در المختار : (هوالظاهر) می نویسد:و در ذخیره نیزچنین آمده است یعنی این حکم ظاهرروایت است وازجمله کسانی که تصریح نموده اند که (روایت آب مستعمل پاک است) ظاهر روایت بوده و فتوی نیز بر آن است مؤلفان کافی و مصفی هستند.

و در شرح شیخ اسماعیل والد سیدعبدالغنی نیز چنین آمده است .

در درالمختار می نویسدکه شخص غسل کننده در حالت غسل اگر چه در محلی باشد که آب جمع می گردد شستن پاهای خود را برای آخر نگذارد به جهت اینکه قول مورد اعتماد پاک بودن آب مستعمل است .

و نیز در مورد این قول در المختار (لما ان المعتمد الخ) در رد المحتار می افزاید : حاصل جواب این است که حاجتی بر شستن پاها برای بار دوم نیست اگر چه در آب مستعمل فرو رفته باشد زیرا قول فتوی داده شده پاکی آن آب است.

در نهایه آورده است : امام شافعی(رح) در این باره سه قول دارد که صریح ترین آنها همانند قول امام محمد (رح) است که می فرماید : آب مستعمل پاک است نه پاک کننده. و در یکی از اقوال خویش می فرماید هم پاک است و هم پاک کننده و در جایی دیگر می فرماید : اگر استفاده کننده وضو داشته باشد آن آب پاک است و پاک کننده اما اگر بی وضو باشد، پاک است نه پاک کننده. و امام زفر(رح) این قول را گرفته است. و امام مالک (رح) فرماید : پاک و پاک کننده است .

بدان ای طالب صادق و بر تو مخفی نباد چون که از جمیع عبارات کتب فقهیه معلوم شد که در مسأله آب مستعمل، فتوی بر قول امام محمد است که طاهر است. و قول امام محمد ظاهر روایت است و راجح است. وامام شافعی و امام مالک به طاهریت و طهوریت آب مستعمل، حکم نمودند. پس عمل به روایت (مفتی به) و راجح و ظاهر روایت باید نمود از جهتی که در کتاب رد المحتار آورده است.

قَالَ فِی الْبَحْرِ:اِنَّ الْفَتْوَی اِذَا اخْتَلَفَ کَانَ التَّرْجِیْحُ لِظَاهِرِالرِّوَایَةِ،وَفِیْهِ مِنْ بَابِ الْمَصْرَفِ اِذَا اخْتَلَفَ التَّصْحِیْحُ وَجَبَ الْفَحْصُ عَنْ ظَاهِرِالرِّوَایَةِ وَالرُّجُوْعُ اِلَیْهَا انْتَهَی.

صاحب بحر می فرماید:« زمانی که در فتوی اختلاف باشد ، ظاهر روایت ترجیح داده می شود و همچنین در بحر در باب مصرف آمده است زمانی که درباره صحیح بودن کلام اختلاف باشد باید از ظاهر روایت جستجو شود و به آن رجوع گردد.

هرگاه که در فتوی و تصحیح اختلاف نباشد بلکه اتفاق جمیع علما بر آن باشد که(مفتی به) وصحیح ، قول محمد است. پس ترجیح مر ظاهر روایت را از کدام جهت داده نشود به آن عمل ننمایید، بلکه به طریق اولی عمل به ظاهر روایت نمایند وترجیح طرف وی را دهند. و دیگر اتفاق جمیع مذاهب بر طاهریت آب مستعمل است. غیر از امام احمد حنبل از جهتی که قول او در کتب دیده نشد که حکم او در آب مستعمل چیست. باید ولازم است که به قول ایشان و قول مرجوح عمل ننمایید. در هیچ کدام جایی که عمل به قول مرجوح وفتوی بدان جهل است، وخرق است مر اجماع جمیع علما را.

کَمَا قَالَ فِیْ دُرِّ الْمُخْتَارِ: وَاِنَّ الْحُکْمَ وَالْفَتْوَی (وَکَذَا الْعَمَلُ لِنَفْسِهِ) بِالْقَوْلِ الْمَرْجُوْحِ جَهْلٌ وَ خَرْقٌ لِلْاِجْمَاعِ انْتَهَی.

قَالَ فِیْ رَدِّ الْمُحْتَار : وَمَذْهَبُ الْحَنَفِیَّةِ الْمَنْعُ عَنِ الْمَرْجُوْحِ حَتَّی لِنَفْسِهِ ، لِکَوْنِ الْمَرْجُوْحِ صَارَ مَنْسُوْخًا اِلَّا لِلضَّرُوْرَةِ ،کَقَوْلِ اَبِیْ یُوْسُفَ فِی الْمَنِیِّ:« اِذَا خَرَجَ بَعْدَ فُتُوْرِ الشَّهْوَةِ لَا یَجِبُ بِهِ الْغُسْلُ» ضَعِیْفٌ، وَاَجَازُوا الْعَمَلَ بِهِ لِلْمُسَافِرِ اَوالضَّیْفِ الَّذِیْ خَافَ الرِّیْبَةَ انْتَهَی.

چنانچه در درالمختار می نویسد:« حکم و فتوی و همچنین عمل نمودن خودبر طبق قول مرجوح جهالت و خلاف اجماع می باشد. و در ردالمحتار آمده است که اساس مذهب حنفی بر منع از عمل نمودن طبق قول مرجوح نهاده شده است ، حتی اگر چه برای شخص خودش هم باشد. زیرا قول مرجوح، جز در مواقع ضروری منسوخ می باشد .

چنانچه امام ابو یوسف درباره منی می فرماید: زمانی که منی بعد از سست و فرو نشستن شهوت خارج شود غسل واجب نمی گردد. این قول ضعیف می باشد ولی علما عمل نمودن برطبق این قول را برای مسافر و یا مهمانی که ازشک وتهمت صاحب خانه بترسد جایز شمرده اند. ودر مسأله (مَا نَحْنُ فِیْهِ)کدام ضرورت بود که آن بی انصافان بر قول مرجوح عمل می نمودند وقول (مفتی به) را ترک می کردند.

راقم ـ عفـی عنه ـ چون از اثبـات طاهریت آب مستعمل وعمل به قول(مفتی به) ظاهر روایت وراجح وترک عمل به قول ضعیف و مرجوح فارغ گشت، الحال از شرب و عجن آب مستعمل استماع فرمایند.

بدان که شرب وعجن(خمیر کردن) آب مستعمل درنزد جمیع علما، مکروه تنزیهی است ومکروه تنزیهی،به اتفاق جمیع علما به حل نزدیک است.

كَمَا قَالَ فِیْ دُرِّ الْمُخْتَارِ : وَاَمَّا الْمَكْرُوْهُ كَرَاهَةً تَنْزِيْهِيَّةً فَاِلَى الْحِلِّ اَقْرَبُ اتِّفَاقًا. قَالَ فِیْ شَرْحِ الْوِقَايَةِ: وَاَمَّا الْمَكْرُوْهُ كَرَاهَةً تَنْزِيْهِيَّةً فَاِلَى الْحِلِّ اَقْرَبُ.

همانگونه که در درالمختارآورده است: اما مکروه تنزیهی به اتفاق جمیع علمابه حلال نزدیکتر است و درشرح الوقایه می نویسد :که اما کراهت تنزیهی پس به حلال نزدیکتر است.

و درباقی کتب نیز چنین وارد است از جهت طوالت ذکر ننمودیم. هرگاه مکروه تنزیهی به حل نزدیک وقریب شد پس به اتفاق جمیع علماء، قریب شیء ،حکم شیء را دارد.

كَمَا قَالَ فِی الْهِدَايَةِ :وَمَنْ سَهَى عَنِ الْقَعْدَةِ الْاُوْلَى،ثُمَّ تَذَكَّرَوَهُوَاِلَى حَالَةِ الْقُعُوْدِ اَقْرَبُ عَادَ ،وَقَعَدَ ،وَتَشَهَّدَ ، لِاَنَّ مَايَقْرُبُ مِنَ الشَّیْءِ يَأْخُذُ حُكْمَهُ انْتَهَى.

قَالَ فِی الْكِفَايَةِ : قَوْلُه (يَأْخُذُ حُكْمَهُ الخ) كَفِنَاءِ الْمِصْرِ ، لَهُ حُكْمُ الْمِصْرِ وَكَحَرَمِ الْبِيْرِ لَهُ حُكْمُ الْبِيْرِ ، وَمَا قَرُبَ مِنَ الْعَامِرِ لَهُ حُكْمُ الْعَامِرِ فِی الْمَنْعِ عَنِ الْاِحْيَاءِ ،كَذَا فِی الْمُحِيْطِ . وَعَلَيْهِ قَوْلُ النَّبِیِّ ﷺ: لَقِّنُوْا مَوْتَاكُمْ .[1] انْتَهَى.

چنانچه در هدایه ذکر شده است اگر کسی تشهد اول را فراموش نمود سپس در حالی که به نشستن نزدیکتر است به خاطر آورد برگشته ، و بنشیند و تشهد بخواند زیرا آنچه که به چیزی نزدیک شود حکم آن را می گیرد. و در کفایه در شرح قول مصنف(يَأْخُذُ حُكْمَهُ الخ**) می گوید: همانند اطراف شهر که در حکم شهر می باشد و همانند حریم چاه که حکم چاه را**

۱- عَنْ اَبِیْ سَعِيْدٍ قَالَ: قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ لَقِّنُوْا مَوْتَاكُمْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ . (سنن النسائی کتاب الجنائز باب تلقین المیت ص۲۵۹ـ ج۲) **چنانچه از ابو سعید خدری مروی است که رسول خدا ﷺ فرمودند:« مردگان خود را** لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ **تلقین کنید».**

دارد و مانند اطراف زمین آبادشده که در منع احیای آن درحکم زمین آباد شده می باشد و همچنین بر این قول نبی اکرمﷺ تأییدی برآن می باشدکه فرمودند:«به مردگان خودکلمه تشهدراتلقین کنید.» ـ بیمارنزدیک به مردن رامیت فرموده اندـ.

سـؤال : چون به اتفاق جمیع علما، قریب شیء ،حکم شیء را گرفت. چون حکم شیء را گرفت، گویا عین شیء گشت. باید در جمیع امورشرعیه، ذکر قسمتین باشد که حل و حرمت است. پس از کدام جهت علما، دو تسمیه دیگر را مقررنمودند که کراهت تنزیهی و کراهت تحریمی می باشد؟

جواب :چون که ثبوت حل وحرمت اصلی به نص قطعی شده بود بعد از آن مجتهدین به دلیل ظنی خود هر چند حلیت و حرمت که از آیات و احادیث استنباط نموده بودند وحرمتی که به دلیلی قطعی، ثابت شده بود، ملصق نمودند. چون نص قاطع در باره حل وحرمتی که مجتهدان استنباط نموده بودند، وارد نشده بود.لهذا حلال وحرام ننامیدند، بلکه به کراهیت تنزیهی وکراهت تحریمی مسمی گردانیدند. از جهت آن که قریب شیء حکم شیء را دارد.

وَلِهَذَا قَالَ الْفُقَهَاءُ :مَا كُرِهَ[1] حَرَامٌ عِنْدَ مُحَمَّدٍ وَلَمْ يَلْفَظْ بِاَنَّه' حَرَامٌ لِعَدَمِ نَصِّ الْقَاطِعِ. قَالَ الْعَلَّامَةُ التَّفْتَازَانِيُّ فِي التَّلْوِيْحِ :مَا يَأْتِيْ بِهِ الْمُكَلَّفُ اِنْ كَانَ تَرْكُهُ

---

۱ – فَاِنْ قِيْلَ : كَيْفَ يَصِحُّ عِبَارَةُ قَوْلِهِ :(مَا كُرِهَ حَرَامٌ عِنْدَ مُحَمَّدٍ (رح)) وَ الْحَالُ اَنَّ الْحَرَامَ عِنْدَهُ مَا مُنِعَ بِدَلِيْلٍ قَطْعِيٍّ ، وَمَا مُنِعَ بِدَلِيْلٍ ظَنِّيٍّ فَمَكْرُوْهٌ ؟ وَالْجَوَابُ : اَنَّ مَعْنَاهُ مَا كُرِهَ حَرَامٌ عَمَلًا عِنْدَه' لَا اعْتِقَادًا، حَتَّى لَا يَكْفُرُ مُسْتَحِلُّه'، فَيُعَاقَبُ كَالْحَرَامِ . غَايَةُ الْحَوَاشِيْ.اگر گفته شود که عبارت (مَا كُرِهَ حَرَامٌ عِنْدَ مُحَمَّدٍ (رح)) چگونه صحت دارد در حالی که حرام نزد او

اَوْلَی فَمَعَ الْمَنْعِ عَنِ الْفِعْلِ بِدَلِيْلٍ قَطْعِيٍّ حَرَامٌ، وَبِدَلِيْلٍ ظَنِّيٍّ مَكْرُوْهٌ كَرَاهَةَ التَّحْرِيْمِ وَبِدُوْنِ الْمَنْعِ عَنِ الْفِعْلِ مَكْرُوْهٌ كَرَاهَةَ التَّنْزِيْهِ انْتَهَی.

و به همین منظور فقها می فرمایند آن چه مکروه است، در نزد امام محمد حرام است و لیکن امام محمد تلفظ به حرام نکرده زیرا دلیل قاطعی از نص بر آن نمی باشد.علامه تفتازانی در تلویح می نویسد: آنچه که مکلف آن را انجام می دهد، اگر ترک کردن آن اولی بوده و با دلیل قطعی از انجام آن منع شده باشد ، حرام است و اگر با دلیل ظنی از آن منع شده باشد مکروه تحریمی و اگر ترک آن اولی بوده ولی از انجام آن عمل منع نشده باشد مکروه تنزیهی است. چون از عبارات سابق معلوم شد که کراهت تنزیهی، حکم حلال را دارد وشرب و عجن آب مستعمل، کراهت تنزیهی است، پس اگر کسی فرضا شرب وعجن آن آب را نمود بر وی عتاب نیست. پس چگونه که عقاب باشد ویا بر وی حرام گردد به اتفاق جمیع علما. ودیگر چون آب مستعمل کراهت تنزیهی شد، پس مرجع آن خلاف اولی است.

كَمَا قَالَ فِيْ رَدِّ الْمُحْتَارِ فِيْ مَوَاضِعَ مُتَعَدِّدَةٍ وَاحِدٌ مِنْهَا قَالَ فِي النَّهْرِ نَقْلًا عَنِ الْفَتْحِ مِنَ الْجَنَائِزِ وَالشَّهَادَاتِ :اَنَّ مَرْجِعَ كَرَاهَةِ التَّنْزِيْهِ خِلَافُ الْاَوْلَی انْتَهَی.

چنانچه در مواضع متعدد رد المحتار می گوید که یکی از آنها این است که در کتاب النهر به نقل از فتح القدیر در باب جنائز و شهادات نقل کرده و می گوید: منشأ مکروه تنزیهی عمل نمودن بر خلاف اولی می باشد .

آن چیزی است که با دلیلی قطعی منع شده باشد و آن چیزی که با دلیل ظنی منع شده باشد ، مکروه است. جواب این است : آن چه که مکروه دانسته می شود ، نزد امام محمد از نظر عمل مثل حرام و از نظر اعتقاد به مانند آن نمی باشد ، در نتیجه کسی که آن را حلال بشمارد کافر نمی گردد تاکه به سبب آن مانند مستحل حرام عذاب داده شود.

قَالَ فِی الْحَدِیْقَةِ النَّدِیَّةِ مِنَ الْجِلْدِ الثَّانِیْ : وَ الْکَرَاهَةُ التَّنْزِیْهِیَّةُ خِلَافُ الْاَوْلَی انْتَهَی.**درحدیقة الندیه از جلد دوم گفته: و مکروه تنزیهی عمل نمودن بر خلاف اولی است.**

واین سخن مقرر جمیع علما است که بِتَرْکِ الْاَوْلَی لَا یُوْجَبُ الْقُبْحُ وَالْعِقَابُ وَالْعِتَابُ.**با ترک کردن اولی (بهتر) قبح و عذاب و سرزنش لازم نمی آید .هر گاه به ترک اولی قبح وعتاب وسرزنش از جانب شرع نباشد، پس آن متفقهه بر شارب ماء مستعمل که اگر فرضا از جهت تبرک بیاشامند چرا عتاب و سرزنش می کند و به حرمت آن آب حکم می نمایند.**

هَدَا هُمُ اللهُ تَعَالَی وَاِیَّانَا بِحُرْمَةِ سَیِّدِ الْکَوْنَیْنِ عَلَیْهِ اَلْفُ صَلَوةٍ وَتَحِیَّةٍ **خداوند به حرمت سید الکونین که هزارسلام و درود بر او باد ما و ایشان را هدایت فرماید.با آنکه مشایخ عظام، در هر وقت از اوقات که غسل ایدی خود را می نمایند به جهت اکل هر گاه متوضی باشند، غسل ایدی خود را برای تنظیف می نمایند، نیت قربت را در آن نمی کنند از جهت آنکه مبادا بعضی از سالکان مجذوب به سبب غلبه محبت، آن آب را بیاشامند.**

چنانچه حضرت جابرﷺ **خون فصد آن حضرت** ﷺ **را بیاشامید واگر محدث باشند و قبل از آن، دست خود نشسته باشند، آن آب غساله دست خود را نمی دهند که کس بیاشامد،بلکه زجر بلیغ می نمایند(**کَمَا شَاهَدْتُ مِرَارًا**) و در صورتیکه متوضی باشند وبه نیت تنظیف، غسل ایدی خود رابنمایند نیز سالکان را از شرب آن آب منع می فرمایند. اگر احیانًا آن آب را که حکم آب مطلق را دارد چنانچه در سابق گذشت بعضی از سالکان به جهت تبرک بیاشامند. فورا بعضی از متفقهه به سبب ترفع وتفخرحکم ، حکم براستعمال آن آب می نمایند بلکه آن آب رانجاست مغلظه می دانند.**

مَعَه ' اَنَّ اَكْثَرَ مَنْ تَفَوَّهَ بِمِثْلِ هَذِهِ الْهَذْيَانَاتِ لَا يُمَيِّزُوْنَ الْغَثَّ مِنَ السَّمِيْنِ ، وَلَا يُفَرِّقُوْنَ بَيْنَ الشِّمَالِ وَالْيَمِيْنِ. **به همراه آن اکثر کسانی که این چنین سخنان بیهوده ای را به زبان می آورند لاغر را از چاق تشخیص نداده، و میان دست چپ و راست فرق نمی گذارند. باید که به اقوال لا طائل منکران نظر نکنید و متابعت قول حق را نمایید که باطل پایان ندارد. مثال کف روی آب است چون سیل حق آشکارا شود زبد باطل را نیست. و مضمحل و مغلوب می گرداند.**

كَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَى :﴿ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَآءً فَسَالَتْ اَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَّابِيًا ﴾[1]

هر وادی به مقدار خود به خردی و بزرگی وتنگی وفراخی برداشتند حظ خود را، مراد از وادی، اودیه استعداد طالبان حق است. یعنی هر کس به قدر استعداد خود قول حق را ازاهل حق که انبیاء واولیاء الله وعلمای عاملین می باشند، می شنوند وبدان منتفع می گردند. پس برداشت این آب روان ،کف بلند را به زیر آورد. همچنین که ذکر کرده شده مثل می زند خدای تعالی حق را وباطل‌را ما نند کفی روی آب و خبث بالای دریا.پس برود درحالتی که مطروح وساقط باشد ونیست ولاشئ گردد. واماآنچه سود ونفع

---

۱ -سوره رعد آیه ۱۷« فرو فرستاد از آسمان آب را. پس جاری شدرودها به اندازه خویش. پس برداشت آب روان کفی بر روی آب آینده » (اَنْزَلَ) فرو فرستاد (مِنَ السَّمَاءِ) از سحاب یا از جانب آسمان (مَاءَ) آبی را (فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ) پس برفت رودخانه ها از آب(بِقَدَرِهَا) به اندازه خود یعنی بر وادی بمقدار خود وبزرگی و تنگی و خرابی برداشت یا باندازه ای که خداوند مقرر نموده که سود رساند وزیان نکند (فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ) پس برداشت این آب روان (زَبَدَا رَّابِيًا)کف بلند را بر زبر آورد . تفسیر حسینی ص ۵۳۹

رساند مردمان را چون آب صافی که اولیا الله وعلمای عاملین وقول .... حق است پس بمانند در زمین ثابت وراسخ که خلق بدان منتفع شوند. تشبیهه می کند اهل حق و سخن حق را در افاده وثبات به آبی که جهت منافع خلق از آسمان فرود آید و تشبیه می کند اهل باطل وباطل را در قلت نفع بل عدم نفع و سرعت زوال به کفی که بر روی آب است .

بدان ای طالب صادق که مطلب ومقصد این کم بضاعت و سرا پا تقصیر وکدورت ازوضاحت که در این مقام درباره آب مستعمل نمودیم، از حلیت وطهارت تقویت قول حق و قوی است بر قول باطل و ضعیف. از جهت آنکه اگر احیانًا مسترشدان از جهت تبرک آب غساله دست مرشدان خود را آشامیدند، باید که عیب گوئی وطعن بر ایشان نکنید و ایشان رامبتدع وضال ننامید. ودیگر حکم بر حرمت ونجاست آب مستعمل و نا روای شرب آن نکنید که نقض قول مفتی به وظاهر روایت و تکذیب چنین علمای تحریر که فتوی بر طاهریت وحلیت آن نموده اند، می شود باید ولازم است که قبل از خوردن ماء که مستعمل باشد هیچ کس را به شرب و عجن آن امر نکنید. حتی الوسع منع نمائید از شرب و عجن آن به طریق نصیحت تا بیرون شوند از اختلاف روایتین مرجوحتین که از امام اعظم (رح) روایت شده است وتعصب وتعنت را از میان رفع نموده تا نصیحت بر ایشان اثر نماید .

« اَللّٰهُمَّ اَرِنَا الْحَقَّ حَقًّا وَارْزُقْنَا اتِّبَاعَهُ وَاَرِنَا الْبَاطِلَ بَاطِلًا وَارْزُقْنَا اجْتِنَابَهُ بِحُرْمَةِ مُحَمَّدِنِ الْمُصْطَفَى ﷺ » خداوندا بحرمت محمد مصطفیﷺ حق را به ما حق نشان ده ومتابعت آن راروزیمان فرما و باطل راباطل نشان ده ودوری ازآن را نصیبمان کن .

فصل شانزدهم
در بیان شستن دست

در بیان بعضی علماء که یکی از فعلهای بدعت و نامشروع که مردم عوام می کنند آن است که دست شیخ خود را تنها می شویند و این مخالف شرع است. لِقَوْلِهِ عليه السلام : اجْمَعُوْا وُضُوءَكُمْ جَمَعَ اللهُ شَمْلَكُمْ [1] اِنْتَهَى. آب دست خود را جمع کنید تا خداوند پراکندگی شما را جمع کند.

---

۱ – فَوَرَدَ الْحَدِيْثُ: اجْمَعُوْا وَضُوءَكُمْ جَمَعَ اللهُ شَمْلَكُمْ: الحديث اَىْ تَفَرُّقَكُمْ . وَالْحَدِيْثُ رَوَاهُ الْقُضَاعِيُّ مِنْ حَدِيْثِ اَبِىْ هُرَيْرَةَ بِاِسْنَادٍ لَا بَأْسَ بِهِ . وَكَانَ حَقُّ الْمُصَنِّفِ (رح) اَنْ يَأْتِيَ بِهَذِهِ الْجُمْلَةِ قَرِيْبًا مِمَّا سَبَقَ لِيَكُوْنَ مُتَعَلِّقُ غَسْلِ الْيَدِ عَلَى طِبْقِ النَّسَقِ ، وَالْحَاصِلُ اَنَّ الْاِجْتِمَاعَ عَلَى غَسْلِ الْاَيْدِىْ فِى الطَّسْتِ الْكَبِيْرِ لَا بَأْسَ بِهِ اِذَا كَانَ فِىْ حَالَةٍ وَاحِدَةٍ ، بَلْ هُوَ اَقْرَبُ اِلَى التَّوَاضُعِ وَالْاِنْكِسَارِ ، وَ اَبْعَدُ عَنْ طُوْلِ الْاِنْتِظَارِ . فَاِنْ لَمْ يَفْعَلُوْا فَلَا يَنْبَغِىْ اَنْ يُصِيْبَ مَاءُ كُلِّ وَاحِدٍ كَمَا يَفْعَلُ بَعْضُ الْمُتَكَبِّرِيْنَ مِنَ الْاَعْجَامِ لِمَا تَقَدَّمَ.

پس در حدیث وارد شده است که جمع کنید آب دست خود را تا خداوند تفرقه شما راجمع کند. و این حدیث را قضاعی از ابی هریره با اسنادی که هیچ باکی در آن نیست روایت نموده است : و این حق مصنف بود تا این جمله را متصل به بحث گذشته بیاورد . تا آنچه که متعلق به شستن دست می باشد بر طبق قاعده وقانون باشد . و حاصل این بحث این است که اگر گروهی دستان خود را داخل تشتی بزرگ بشویند ، هیچ اشکالی ندارد زمانی که در یک حال باشند بلکه به تواضع و عجز نزدیکتر می باشد و از انتظار طولانی به دور است . در غیر این صورت پس شایسته نیست آب هر شخص جداگانه

جواب اول از عبارت ایشان آنکه این حدیثی که ایشان بدان استدلال می نمایند ضعیف است عمل بدان نشایددلیل برضعیف آن قول ملا علی القاری (رح)است قَالَ :هَذَا الْحَدِیْثُ رَوَاهُ الْقُضَاعِیُّ مِنْ حَدِیْثِ اَبِیْ هُرَیْرَةَ بِاِسْنَادٍ لَا بَأْسَ بِهِ **.هر گاه به اسناد او باک نباشد، پس عمل بدان از کدام جهت جایز باشد. اگر کسی گوید هر گاه عمل به این حدیث جایز نباشد، پس صاحب عین العلم چگونه بر مدعی خود دلیل می ساخت؟ جواب گوییم که مقصد آن عالم بالله به آوردن این چنین احادیث که در کتاب خود آورده است آن است که بندگان خدا به اخلاق حسنه راهنمایی شوند اگر چه به اقوال بزرگان باشد.فکیف که به احادیث ضعیف باشدوعمل به مندوبات نمایند که اتیان بدان موجب ثواب است وعدم اتیان بدان، موجب عتاب نیست. پس عقاب کجا با شد چنانچه از تسمیه مندوب معلوم می شود.**

قَالَ فِیْ رَدِّ الْمُحْتَارِ : وَیُسَمَّی مَنْدُوْبًا مِنْ حَیْثُ اِنَّ الشَّارِعَ بَیَّنَ ثَوَابَه' وَفَضِیْلَتَه'؛ مِنْ نَدْبِ الْمَیِّتِ : وَ هُوَ تَعْدِیْدُ مَحَاسِنِهِ ، وَحُکْمُهُ الثَّوَابُ عَلَی الْفِعْلِ وَ عَدَمُ اللَّوْمِ عَلَی التَّرْكِ انْتَهَی.

ریخته شود همچنان که بعضی از متکبران عجمی آن را انجام می دادند چنانچه در قبل گذشت.(ملاعلی قاری مختصرا الحاشیه علی کتاب عین العلم باب فی الاتباع فی المعشیه ص۲۲۸)

در رد المحتار آمده است که مستحب را،مندوب نامیده اند . زیرا شارع(صاحب شریعت) ثــواب وفضیلت آن را بیان نموده است و مندوب از (ندب المیت) گرفته شده که عبارت از شمردن نیکی های میت است. وحکم مستحب این است که انجام آن ثواب و ترک آن ملامت و سرزنش ندارد .

نه آنکه مقصدصاحب عین العلم وباقی علمای اخلاق که احادیث ﷺ وآثار صحابه کرام واقوال تابعین و مجتهدین واقوال اولیاء الله و علماء عاملین را که در کتب خود ذکر نمودند، اعتراضات بربندگان خدا است وتشدید در دین. که هر کس این عمل را نمود فبها ونعمت وگرنه اخلاف شرع نموده مبتدع وضال است مثل که آن علمای بی عمل اقوال آن علما حق وناصحان دین را دلیل خود می سازند مقصد ایشان به جز اعتراض بر بندگان خدا وتشدید در دین از جهت ترفع و تفخر وجمع حطام مموَّه (نجاست زر اندود) دیگر چیز نیست با آنکه خود ایشان به گرد مندوبات نمی گردند و عوام الناس که ترک مندوب ویا ترک اموری که لابأس به است مثل مسأله ای که ما در آن قرار داریم. از ایشان صادر شود. فوراً به جهت تفخر وترفع نه به جهت نصیحت واظهار حق، ایشان را زجر می نمایند وحکم مبتدع وضال بر آن ساده دلان می کنند هر گاه به ترک مندوب آن شخص مبتدع وضال گردد و از جاده شرع بیرون شود باید ولازم است که اکثر اهل اسلام مبتدع وضال باشند از جهت آنکه سنن زوائد را که دو رکعت قبل از نماز ظهر است وچهار رکعت قبل از نماز عصر است و شش رکعت بعد از نماز

مغرب است وچهار رکعت قبل از عشاء و چهار رکعت بعد از عشاء می باشد و یا نماز تهجّدکه آن حضرت ﷺمانند فرائض او را ترک نمی کردند

الحال بر ما مندوب است هیچ کس را ندیدم و نشنیدم که آنها را بجا آرند مگر بعضی از زهاد و عباد. پس کجا مندوب دیگر رابجا آرند. جواب ثانی آن است که اگر فرضًا این حدیث به صحت پیوندد ولفظ امر در اینجا برای استحباب و ندب است از جهت آنکه خبر واحد وغریب است بغیر از استحباب وندب که واجب وسنت باشد از آن مفهوم نمی گردد.

كَمَا لَا يَخْفَى عَلَى مَنْ لَهُ اَدْنَى مُمَارَسَةٍ فِيْ هَذَا الْفَنِّ.چنانچه پوشیده نیست بر کسی که کم ترین مهارتی در این موضوع داشته باشد. بدان ای طالب صادق که مقصد این ذره نابکار ومذنب خاکسار از این تفصیل که در این مقام نمودم آن است که اگر بعضی از سالکان به جهت عزت و حرمت دست شیخ خود را در اناء علاحده (ظرف جداگانه)مغسول ساختند باید که به آن شخص عیب نگیرید ونسبت مبتدع وضال بر او نکنید زیرا که تبرک (مالا بأس به) حتی که تبرک مندوب وسنن زوائد از جانب شارع بر تارک آن عتاب نیست چنانکه در سابق گذشت. پس چه قدرت است غیر را که در ترک این امور کسی را عتاب کند یا نسبت نالایق وذم نامستحق بر او نماید.

فصل هفدهم
در بيان نصيحتي که مفيد است
هر شخصي را

بدان ای عزیز حتی الوسع که دارید باید فعلی که اتیان بدان موجب ثواب است از دست ندهید که دنیا، دار عمل است وجای جمع نمودن توشه اخروی است وآخرت، دار قرب جزااست وقرب وجزا به مقدار عمل می باشد هر چند که در دنیا عمل بیشتر نمایی در آخرت جزا بیشتر یابی. کوشش کن که ترک مندوبی از مندوبات وسنتی از سنن زوائد از تو به وجود نیاید اگر چه در ترک ایشان مؤاخذه نیست اما اتیان بدیشان موجب ثواب است باید که در هیچ عبادت از فرائض و واجبات سنن مؤکده و غیره عبادات تکاسلی وبی پروایی نورزید از جهتی که من سیدم ویا از نسل شریفم ویا سید زاده شیخ زاده وملا زاده ام و به نسب خود وپدران خود مغرور نشوید. اعتماد بر آنها ننمایید که اعتمادرا نشاید زیرا که اعتماد بر نسب وپدر عزت جستن است به چیزی که در غیر تو است وآن نیز به قدرت تو نیست. پس اعتماد برمجرد نسب بدون حسب و بر عمل غیر، حماقت صرف و جهل محض است. چنانچه شاعرمی فرماید:

✓ شعر:

لَـئِنْ فَـخَرْتَ بِـآبَاءٍ ذَوِیْ شَـرَفٍ

لَقَدْ صَدَقْتَ وَلَکِنْ بِئْسَ مَا وَلَدُوْا

ترجمه: اگر به پدران صاحب شرافت افتخار کنی راست گفتی لیکن آنان چه فرزند بد و ناخلفی زاییده اند.

اعتماد بر آن چیز باید کرد که در نفس تو موجود باشد وعملی که از نفس تو صادر شده باشد چرا که مجرد نسب بدون حسب وفخر نمودن به پدران تاوقتی که روح در بدن تو باشد، بدان نواهد نازید، چون ملک الموت با اعوان در رسد وروح تو را از بدن تو جدا سازد آن وقت بغیر از عمل تو دیگر به کارت نیاید وآن نسب وپدران که بدان فخر می نمودی در عقبت می ماند .

كَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَى:﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّوْرِ فَلَا اَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَّ لَا يَتَسَآءَ لُوْنَ﴾[1]**یعنی نسبی که هر روز بدان مفاخرت می کنند فردا ایشان را منفعت نبخشد از آن جهت است که فخر به پدران بر روز قیامت به کس دستگیری نمی کند بدون عمل آن کس پس فرمود آن حضرتﷺ:** يَا فَاطِمَةُ بِنْتَ مُحَمَّدٍ وَيَا صَفِيَّةُ بِنْتَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ اعْمَلَا لِاَنْفُسِكُمَا فَاِنِّى لَا اُغْنِى عَنْكُمَا شَيْئًا[2].

۱ـ سوره مؤمنون آیهٔ ۱۰۱«پس چون دمیده شود در صور پس قرابتها نباشد میان ایشان آن روز و نه با یکدیگر سؤال و جواب کنند. »

۲ ـ يَا فَاطِمَةُ بِنْتَ مُحَمَّدٍالخ عَيْنُ الْعِلْمِ ص۴۶۷ باب ۱۲ و ایضا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْن نُمَيْرٍ : قَالَ لَنَا وَكِيْعُ وَيُوْنُسُ بْنُ بُكَيْرٍ: قَالَ لَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَعَنْ اَبِيْهِ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : لَمَّا نَزَلَتْ (وَ اَنْذِرْ عَشِيْرَتَكَ الْاَقْرَبِيْنَ) قَامَ رَسُوْلُ اللهِﷺ عَلَى الصَّفَا يَا فَاطِمَةُ بِنْتَ مُحَمَّدٍ يَا صَفِيَّةُ بِنْتَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ يَا بَنِىْ عَبْدِالْمُطَّلِبِ لَا اَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللهِ شَيْئًا، سَلُوْنِىْ مِنْ مَالِىْ مَاشِئْتُمْ.(صحیح المسلم ص۱۱۴ـ ج۱كِتَابُ الْاِيْمَانِ ، بَابُ بَيَانِ مَنْ مَاتَ عَلَى الْكُفْرِفَهُوَ فِى النَّارِوَلَاتَنَالُهُ شَفَاعَةُ)

ازحضرت عایشه روایت شده است: زمانی که آیه (بیم ده ای پیامبرخویشان نزدیک خودرا) نازل شدرسول خد ا ﷺ روی کوه صفا ایستاده و فرمودند: « ای فاطمه دختر محمد و ای صفیه دختر عبد المطلب و ای فرزندان عبدالمطلب برای شما از جانب

چنانچه آن حضرت ﷺ فرمودنـد: « ای فاطمـه دختـر محمـد و ای صفیه دختر عبد المطلب عمل کنید برای خود زیرا من شما را از چیزی بـی نیاز نخواهم کرد ». هر گاه پیغمبر اولین وآخرین که خلاصه موجودات است، دنیا وما فیها را همه به سبب وجود ذی وجود آن حضرتﷺ آفریده اند ایـن چنین سخن را به عمه و دختر خـود فرمـود وایشـان را تنـذیر و تخویـف می نمود وبه عمل نفسـهای ایشان باعـث می گردانیـد پـس دیگـران را از امت او ﷺ چه رسد دفع عذاب از اولاد و اقرباء خود نماید.

✓ **بیت:**

کار نیکو کن اگرمزدنکو می طلبـی
که جزاهرچه نکوتربه نکوکاردهند
کاراگرنیست تورادرطمع اجرمباش
مـزد مزدور به اندازه کردار دهند

باید ولازم است که این آیه را همیشه اوقات نصب العین خود سازید که﴿ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ يُحْيِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ﴾[1]

خداوند هیچ چیزی را مالک نمی باشم از مال من آنچه می خواهید طلب نمائید .» این حدیث را صحیح مسلم در کتاب الایمان آورده است.

۱ - سوره روم آیه ۱۹ «بر می آرد زنده را از مرده وبر مـی آردمـرده را از زنـده وزنده می سازد زمین را بعد مردن آن وهمچنین بر آورده خواهید شد یعنی از قبور پـس چون دمیده شود در صور پس قرابتها نباشد میان ایشان. »

زیرا که از بعضی احیاکه انبیاء واولیاء و علما اند فرزندان مرده دروجود آمده اند مثل کنعان پسر نوح ﷺ که همه عالم را ازو ننگ وعار است چنانچه حق سبحانه درحق او فرموده که ﴿قَالَ يَا نُوْحُ اِنَّه لَيْسَ مِنْ اَهْلِكَ اِنَّه عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾[1] ویا مانند این لاشئ بی عمل که تمامی مردم از آن متنفرند بغیر ازگمراهی وخلاف امر جل جلاله دیگر چیز از آن سر نمی زند ازچنان شخصی به وجود آمده که تمام خراسان به نور آن کامل مکمل منوراند. واز بعض مردگان فرزندان زنده در وجود آمده مثل ابراهیم ﷺ که از آزر به وجود آمدو مثل محمد مصطفی ﷺ که از وجود شریف او همه عالم زنده است از عبد الله به وجود آمد اگرچه مذهب متأخرین علما برآنست که آبای آن حضرت ﷺ را به شب معراج حق جل جلاله زنده گردانید وهمه ایشان به آن حضرت ﷺ گرویدند وبر اسلام مردند وآنچه که متقدمین علما فرموده که « أَبَوَاهُ ﷺ مَاتَا عَلَى الْكُفْرِ» «پدر ومادر او بر کفر مردند »آن موت اول است که قبل از معراج بوده باید که گمان بد به کسی از مؤمنان نکنید خصوصا در حق بزرگان دین واولیای عارفین، چرا که مجدد الف ثانی ـ قدس سره ـ فرموده که بی سعادت ترین مردمان که خسران ابدی نقد وقت او باشد عیب گویی وعیب بین این طایفه علیّه است ازجهت آنکه بدگمانی بر مسلمان جایز نیست.

---

۱ - سوره هود آیه۴۶ «گفت ای نوح هر آیینه وی نیست از کسان تو هر آیینه وی خداوند کار ناشایست است .»

كَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَى: ﴿ يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا اجْتَنِبُوْا كَثِيْرًا مِّنَ الظَّنِّ اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ﴾[1]«ای کسانی که ایمان آوردید از بسیاری از گمانها بپرهزید چون به تحقیق بعضی از گمانها گناه کاری است.»

بدانید که ظن بر چهار قسم است

اول مأمور به وآن حسن ظن است به خدا وبه مومنان درخبر آمده است که« اِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ مِنَ الْاِيْمَانِ»[2]«گمان و ظن نیک از ایمان است » . دوم حرام و آن گمان بد به خدا و مؤمنان است که موجب اثم است .سوم مندوب الیه وآن تحری باشد در امر قبله وبنا نهادن بر غلبه ظن در امور اجتهادیه. چهارم مباح و آن ظن است در امور دنیا و مهمات معیشتی، در اینجا مراد قسم دوم است.

وَاَيْضًا قَالَ عليه السلام: اِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ ، فَاِنَّ الظَّنَّ اَكْذَبُ الْحَدِيْثِ [3]. **بر شماست که از گمان بد بپرهیزید ، زیرا گمان، دروغ ترین سخنها می باشد.**

---

۱ – سوره حجرات آیه ۱۲ « ای مسلمانان احتراز کنید از بسیار گمان بد هر آئینه بعضی از بد گمانی ها گناه است »

۲ – عَنْ اَبِیْ هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ : حُسْنُ الظَّنِّ مِنْ حُسْنِ الْعِبَادَةِ . **و همچنین روایت است از حضرت ابو هریره که پیامبر خداﷺ فرمودند: «گمان نیک از نیکویی عبادت است».** (رواه احمد وابوداود ــ مشکوة المصا بیح ص ۴۲۹ ــ ج۲)

۳ -عَنْ اَبِیْ هُرَيْرَةَ رضی الله عنه اَنَّ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ قَالَ : اِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ، فَاِنَّ الظَّنَّ اَكْذَبُ الْحَدِيْثِ، وَلَا تَحَسَّسُوا، وَلَا تَجَسَّسُوْا، وَلَا تَنَافَسُوْا، وَلَاتَحَاسَدُوْا، وَلَا تَبَاغَضُوْا، وَلَا تَدَابَرُوْا، وَكُوْنُوْا عِبَادَاللهِ اِخْوَانًا.(صحيح المسلم ــ ص ۳۱۶ ــ جلد ۲ ــ كِتَابُ الْبِرِّ وَالصِّلَةِ وَالْآدَاب بَابُ تَحْرِيْمِ الظَّنِّ وَالتَّجَسُّسِ وَالتَّنَاجُشِ وَنَحْوِهَا صحيح البخاری ــ ص۸۹۶ ــ ج۲ ــ جزء ۲۵ ــ كِتَابُ الْاَدَبِ بَابُ مَا يُنْهَى عَنِ التَّحَاسُدِ وَالتَّدَابُرِ) (صحيح المسلم ــ ج۲ــ ص۳۱۶) (صحيح البخاری ــ ج۲ــ

ودیگر بد گمانی بر مؤمنان تو را بر تجسس احوال و افعال ایشان مبتلامی سازد و تجسس، تو را در غیبت ایشان باعث می گرداند. این هردو نارواست.

كَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَى : ﴿ وَلَا تَجَسَّسُوْا وَلَايَغْتَبْ بَّعْضُكُمْ بَعْضًا اَيُحِبُّ اَحَدُكُمْ اَنْ يَّأْكُلَ لَحْمَ اَخِيْهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوْهُ وَاتَّقُوااللهَ اِنَّ اللهَ تَوَّابٌ رَّحِيْمٌ﴾[1]

یعنی آیا دوست می دارد یکی ازشما که بخورد گوشت برادر خود را در حالتی که مرده باشد آن برادر بلکه نفس شما از آن تنفر نماید. پس مکروه دارید آن را که بخورید پس همچنان که اکل گوشت مرده را کارهید (مکروه می دانید) باید که غیبت را کاره باشید.

✓ **رباعی:**

آن کــس که لــوای غیبت افراخته اســـت
او از تــن مردگــان غــذا ساختـــه است
وآن کــس که به عیب خلق پرداخته است
زآن است که عیب خویش نشناخته است

ص۸۹۶ـ کتاب الادب)از حضرت ابو هریره مروی است که رسول خداﷺفرمودند:« از گمان پرهیز کنید زیرا گمان، دروغ ترین سخن هاست و به دنبال سخن های مردم نگردید و تجسس نکنید و با هم رقابت نکنید (رقابت ناسالم) و حسادت نکنید و نسبت به یکدیگر کینه و دشمنی نداشته باشید و از همدیگر روی نگردانید و بندگان خدا باشید در حالی که با همدیگر برادرید.»

۱ ـ سوره حجرات آیه ۱۲«عیب دیگران راجستجو مکنیدوغیبت نکنید بعضــی از شما بعضی را آیا دوست می دارد کسی از شما که بخورد گوشت برادر خودرا که مــرده باشد. پس متنفرمی شوید از آن وبترسید از خدا هر آیینه خدای توبه پذیرنــده مهربــان است.»

وَاَیْضًا قَالَ ﷺ :وَلَا تَجَسَّسُوْا ، وَلَا تَحَسَّسُوْا، وَلَا تَقَاطَعُوْا ، وَلَاتَدَابَرُوْا، وَ كُوْنُوْا عِبَادَاللهِ اِخْوَانًا.[1]

و همچنین پیامبر خداﷺ فرمودند:« تجسس نکنید و به دنبال سخنان مردم نگردید، با هم قطع رابطه نکنید، به هم دیگر پشت نکنید، و بندگان خدا باشید در حالی که با هم برادرید.»

یعنی جستجوی اقوال و احوال و افعال ایشان را در پس وپشت نکنید تا بر اخبار وافعال ایشان مطلع شوید و به چشم وسمع، مراقب ومنتظر اخبار وافعال ایشان نباشید و قطع صله رحم نورزید و روشی که باهمدیگر داشته باشید قطع ننمایید که سبب پشت گردانی یکدیگر می شوید که این جمله همه مذموم می باشد و باشید برادران دینی و به نقص یکدیگر راضی نباشید که دراصل وضع همه شما اولاد یک ذکر و انثی می باشید که آدم ﷺ وحواء است چنانچه حق ﷻ می فرماید:

---

۱ - عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ اَنَّ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ قَالَ : اِیَّاکُمْ وَالظَّنَّ فَاِنَّ الظَّنَّ ، اَکْذَبُ الْحَدِیْثِ ، وَلَا تَحَسَّسُوْا ، وَلَاتَجَسَّسُوْا، وَلَاتَنَافَسُوْا ، وَلَاتَحَاسَدُوْا، وَلَاتَبَاغَضُوْا، وَلَا تَدَابَرُوْا ، وَكُوْنُوْا عِبَادَاللهِ اِخْوَانًا. (صحیح المسلم ـ ص ۳۱۶ ـ ج ۲ ـ کِتَابُ الْبِرِّ وَالصِّلَةِ وَالْاَدَبِ بَابُ تَحْرِیْمِ الظَّنِّ وَ التَّجَسُّسِ وَالتَّنَاجُشِ وَنَحْوِهَا)

و از ابی هریره ﷺ روایت است رسول خدا ﷺ فرمود : از ظن و گمان بر حذر باشید پس همانا ظن و گمان دروغ ترین سخن است . و دنبال سخن یکدیگر نروید و تجسس مکنید و با یکدیگررقابت نکنید (رقابت ناسالم) و حسد نورزید و بر یکدیگر بغض و کینه نداشته باشید و بر یکدیگر پشت نگردانید و بندگان خداوند باشید در حالی که با یکدیگر برادر هستید.

﴿يَآ اَيُّهَا النَّاسُ اِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ وَّ اُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوْبًا وَّ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوْا اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَاللهِ اَتْقَاكُمْ اِنَّ اللهَ عَلِيْمٌ خَبِيْرٌ﴾[1]

چون همه از یک پدر ومادر باشید پس به نسبت فخر کردن و درنسبی طعن زدن وگمان بد کردن وغیبت نمودن هیچ وجهی ندارد.

✓ **شعر:**

اَلنَّاسُ مِنْ جِهَةِ التِّمْثَالِ اَكْفَاءُ

اَبُوْهُمُ الْآدَمُ وَالْاُمُّ حَوَّاءُ

انسان ها از نظر شکل ظاهری با هم برابرهستند چون پدر همه آنها آدم ومادرشان حوا می باشد.

✓ **بیت :**

دادیم ترازگنج مقصود نشان

گرما نرسیدیم تو شایدبرسی

اَللَّهُمَّ وَفِّقْنِىْ بِاِتْيَانِ الْاَعْمَالِ الْحَسَنَةِ ، وَصَائِنِىْ مِنَ الْاَخْلَاقِ السَّيِّئَةِ بِحُرْمَةِ مُحَمَّدٍ اَفْضَلِ الْبَرِيَّةِ آمين.**خدایا به حرمت بهترین مخلوقات حضرت محمد ﷺ مرا به انجام اعمال نیک توفیق ده و از اخلاق بد محفوظ گردان .**

---

۱ - سوره حجرات آیه ۱۳«ای مردمان هرآیینه آفریدیم شما را ازیک مرد و از یک زن و ساختیم شما را جماعتها و قبیله ها تا یکدیگر را شناسد هر آیینه گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما ست هرآیینه خدا دانا و خبردارست .»

فصل هیجدهم :
در بیان آنکه بعضی از علما گفته اند در این زمان بدعت جدیده موجود شده که یکی خود را شیخ زاده و سید زاده نام کند ودیگران پیش اوایستند واواتکاء کرده این چنین فعل نامشروع می باشد.

بعضی ازعلما دررساله مفتریات ومخترعات خودآورده است که دراین زمان بدعت جدیده موجود شده که یکی خودراشیخ زاده وسید زاده نام کند و دیگران پیش او ایستند و او اتکاءکرده این چنین فعل نامشروع می باشد. كَمَا قَالَ صَاحِبُ عَيْنِ الْعِلْمِ فِي الْبَابِ الثَّانِيْ عَشَرَ : عَلَامَةُ الْكِبْرِ الْاِتِّكَاءُ وَقِيَامُ النَّاسِ . فَجَاءَ حَدِيْثٌ : اِنَّ مَنْ قَعَدَ وَالنَّاسُ بَيْنَ يَدَيْهِ قِيَامٌ فَهُوَ مِن اَهْلِ النَّارِ.

چنانچه صاحب عین العلم می نویسد : از علامتهای تکبرتکیه دادن است درحالی که مردم ایستاده باشند .و در حدیث آمده است هر کس بنشیند در حالی که مردم جلوی روی او ایستاده باشند، او اهل جهنم است.

جواب عبارت ایشان آنکه این وعید که در حدیث واقع شده است، درشأن آن شخص است که به قیام مردم راضی باشد که درنزد او بایستند ویا مردم رابه قیام در نزد خود امر کرده باشد مثل حکام وظلام ومتکبرین که از جهت کبر وترفع، خادمان خود رابه قیام در نزد خود امرمی کنند .

قَالَ فِيْ يَنْبُوْعِ الْحِكَمِ : قَوْلُه' (وَقِيَامُ النَّاسِ بَيْنَ يَدَيْهِ الخ)اَيْ حُبُّه' قِيَامُ النَّاسِ بَيْنَ يَدَيْهِ مِنْ غَيْرِ غَرَضٍ صَحِيْحٍ انْتَهَى.و صاحب ینبوع حدیث بالا را این طور تفسیر می کند یعنی او دوست داشته باشد مردم بدون هیچ قصد نیکی در مقابلش بایستند.

قَالَ الْمُفْتِی مُحَمَّدُ حَسَنٌ : قَوْلُه ُ (وَقِیَامُ النَّاسِ بَیْنَ یَدَیْهِ الخ)اَیْ بِرِضَاهُ وَرَغْبَتِهِ انْتَهَی.

مفتی محمد حسن این حدیث را این طور تفیسر می کند یعنی مردم به رضا و رغبت او ، در جلوی او بایستند.

قَالَ مُلَّاعَلِیٌّ الْقَارِیْ :وَالْحَدِیْثُ الْمَعْرُوْفُ بِلَفْظِ(مَنْ اَحَبَّ اَنْ یَتَمَثَّلَ لَهُ الرِّجَالُ قِیَامًا فَلْیَتَبَوَّأْ مَقْعَدَه ُمِنَ النَّارِ .رَوَاهُ اَحْمَدُ وَاَبُوْدَاوُدَ وَالتِّرْمِذِیُّ عَنْ مُعَاوِیَةَ [1] انْتَهَی.

ملا علی القاری می فرماید حدیث معروف در این مورد با این لفظ آمده است : «هر کس دوست بدارد که مردم جلوی او بایستند پس جایگاه خود را در جهنم آماده کند».

چون ازعبارت ینبوع الحکم ومفتی محمد حسن وملا علی قاری معلوم شد که در قیام منهی عنه حب ورضای قاعد، شرط است معلوم شد که بدون حب ورضا منهی عنه نیست و دیگر متکی ازدو حال خالی نخواهد بود یا از جهت تکبر و ترفع تکیه کرده باشد و یا ازجهت ضعف واسترواح وخستگی و مطلب دیگر که حاجت بدان موقوف باشد اتکاء نموده باشد هر گاه به نیت کبر تکیه کرده باشد ومردم در نزد او ایستاده باشندبه اتفاق جمیع علماء جایز نیست.

---

۱ – وَقَالَ النَّبِیُّ عَلَیْهِ السَّلَام ُ : مَنْ اَحَبَّ اَنْ یَتَمَثَّلَ لَهُ الرِّجَالُ بَیْنَ یَدَیْهِ قِیَامًا فَلْیَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّار(طمکس عَنْ عَمْرِو بْنِ مَرَّةَ الْجُهَنِیِّ ﷺ جَامِعُ الْاَحَادِیْثِ، لِلْجَامِعِ الصَّغِیْرِ وَزَوَائِدِهِ وَالْجَامِعُ الْکَبِیْرُ) (المیم مع نون ازهر ص۲۷۸ـ سطر ۵ ج۹ـ قسم الاقوال)

لِقَوْلِهِ تَعَالَی ﴿ اِنَّهُ لَا یُحِبُّ الْمُسْتَکْبِرِیْنَ ﴾. [۱]

وَفِی الْحَدِیْثِ الْقُدْسِیِّ: الْکِبْرِیَاءُ رِدَائِیْ وَالْعَظَمَةُ اِزَارِیْ ، فَمَنْ نَازَعَنِیْ فِیْهِمَا قَصَمْتُهُ اَیْ اَهْلَکْتُهُ، وَاَلْقَیْتُهُ فِیْ نَارِ جَهَنَّمَ [۲].

۱ - سوره نحل آیه ۲۳ «هر آیینه او دوست ندارد سرکشان را.»

۲ - وَعَنْ اَبِی هُرَیْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ: یَقُوْلُ اللهُ تَعَالَی : الْکِبْرِیَاءُ رِدَائِیْ وَالْعَظَمَةُ اِزَارِیْ ، فَمَنْ نَازَعَنِیْ وَاحِدًا مِنْهُمَا اَدْخَلْتُهُ النَّارَ. وَفِیْ رِوَایَةٍ قَذَفْتُهُ فِی النَّارِ. **حدیث حضرت ابو هریره ﷺ که قبلا ترجمه شده است.(رواه مسلم مشکوة المصابیح ص۴۳۳ـ جلد۲** بَابُ الْغَضَبِ وَالْکِبْرِ) (**ابو داود ص۲۱۱ج۲** کِتَابُ اللِّبَاسِ بَابُ مَاجَاءَ فِی الْکِبْرِ)

قَوْلُهُ: الْکِبْرِیَاءُ رِدَائِیْ اَیْ بِمَنْزِلَتِهِ فِی اِظْهَارِ مُلْکِیْ وَ مَلَکُوْتِیْ ،وَالْعَظَمَةُ اِزَارِیْ اَیْ بِمَنْزِلَتِهِ فِی اَسْرَارِ جَبَرُوْتِیْ وَ نَا سُوْتِی. وَالْمَعْنَی اَنَّهُمَا صِفَتَانِ بِیْ ، لَا یَنْبَغِیْ لِاَحَدٍ غَیْرِیْ ،کَمَا اَنَّ رِدَاءَ الْاِنْسَانِ وَاِزَارَهُ مُخْتَصَّانِ بِهِ ،وَلَا یُشَارِکُهُ اَحَدٌ فِیْ لَبْسِهِ.**(ملا علی القاری)**

مفهوم حدیث این است که:کبریاءردای من است یعنی کبریادراظهارنمودن ملک وملکوت منبه منزله ردا است و عظمت ازار من است یعنی عظمت به منزله ازار در اسرار عالم جبروت و عالم ناسوت من می باشد. و معنی اینگونه می شود که اینها دو صفت برای من می باشندکه مناسب هیچ شخصی غیرازمن نیست همان گونه که لباس انسان مختص به خودش می باشدوکسی با وی درپوشیدن آن شریک نیست.(ملاعلی قاری)

و درحدیث قدسی آمده است:«کبریاردای من است وعظمت ازار من است هر کس با من در آنها مجادله نماید او را هلاک می کنم و در جهنم می اندازم» .هرگاه به نیت کبر وترفع نباشد به اتفاق جمیع علماء جایزاست از جهت آنکه هیچ کس از علماء منع نفرموده اند چون حب قیام ورضای بدان ونیت کبر در حالت انکار از امور باطنی می باشد واطلاع بر آنها متعسّر است به غیر از خود آن شخص. باید ولازم است که گمان بد بر مؤمنان ننمایید که نارواست چنانچه بحث آن در سابق گذشت خصوصا در حق فقراء صوفیه که انکار بر مقلد ایشان برای جمیع اولیاء الله انکار است.

كَمَا قَالَ ذُوالنُّوْنِ الْمِصْرِىُّ رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ :مَنْ صَاحَ صَيْحَةً بِالْكِذْبِ ، وَاَنْكَرَ عَلَيْهِ اَحَدٌ فَلَا يَجِدُ الصِّدْقَ فِىْ تَكْذِيْبِهِ ، لِاَنَّ اِنْكَارَهُ رَاجِعٌ اِلَى الْاَصْلِ لِاَنَّ الْاِنْكَارَ شُومٌ وَ الْمُنْكِرُ مَحْرُومٌ . وَ مَنْ اَنْكَرَ عَلَى وَاحِدٍ مِنَ الصُّوفِيَّةِ فَقَد اَنْكَرَ عَلَى الْكُلِ لِاَن ّطَرِيْقَتَهُمْ وَاحِدٌ فِىْ الْحَقِيْقَةِ ،وَ مَقْصُودَ هُمْ وَاحِدٌ وَ هُوَ اللهُ ﷻ اِنْتَهَى

چنانچه ذوالنون مصری(رح) می فرماید:« اگر کسی به دروغ فریاد بزند و دیگری آن را انکار کند،در انکار خود،صداقتی نمی یابدچون انکار او به اصل بر می گردد زیرا که انکار شوم بوده و منکرمحروم است پس هر کس که بر یکی از صوفیان کرام انکار کند به تحقیق بر همه ایشان انکار کرده است زیرا در حقیقت راه و روش همه ایشان یکی بوده و هدفشان یک چیز است که آن الله ﷻ می باشد »و بر جمیع مؤمنان گمان نیک باید داشت که موجب سلامتی ایمان است.

قَالَ عليه السلام : اِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ مِنَ الْاِیْمَانِ[1].واَیْضًا قَالَ عليه السلام : ظَنُّ الْمُؤْمِنِ عَلَى مُؤْمِنٍ خَیْرٌ مَا لَا یُرَى.**رسول خدا ﷺ فرمودند:«که گمان نیکو از ایمان است». و همچنین فرمود:«باید گمان مؤمن برمؤمن خیرباشدمادامیکه ازوی بدی دیده نشود.»**

حب ورضا و نیت کبر از امور ظاهری نیست که دیده شود بر امور باطنی بر صاحب آن گمان بد نسازید که رؤیت موقوف بر امور ظاهری است آن هم به یقین باشد نه به شک .

بایدو لازم که به فرموده:حدیث شریف که لِکُلِّ امْرِءٍ مَانَوَى[2]**بر هیچ کس از مؤمنان گمان بد نکنیدکه نیت آن شخص درامور ظاهــری و باطنی معتبر اســت**

---

۱ – عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ : حُسْنُ الظَّنِّ مِنْ حُسْنِ الْعِبَادَةِ . رَوَاهُ اَحْمَدُ وَ اَبُوْدَاوُدَ.(مشکوة المصابیح ص۴۲۹)

۲ - عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضي الله عنه عَلَى الْمِنْبَرِ یَقُوْلُ: سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ یَقُوْلُ : اِنَّمَا الْاَعْمَالُ بِالنِّیَّاتِ ، وَ اِنَّمَا لِامْرِءٍ مَانَوَى فَمَنْ کَانَتْ هِجْرَتُه اِلَى الدُّنْیَا یُصِیْبُهَا اَوْ اِلَى امْرَأَةٍ یَنْکِحُهَا، فَهِجْرَتُه اِلَى مَا هَاجَرَ اِلَیْهِ.(صحیح البخاری ـ ص۲ ج۱ ـ بَابُ کَیْفَ کَانَ بَدْؤُ الْوَحْیِ اِلَى الرَّسُوْلِ ﷺ مشکوة)

﴿رَبَّنَـــا فَاغْفِرْلَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَاوَتَوَفَّنَا مَعَ الْاَبْرَارِ﴾ [۱]

«پروردگارما پس بیامرز گناهان ما را و دور کن از ما بدیهای ما راو بمیران ما را با نیکوکاران»

از حضرت عمر بن خطاب ﷺ در حالیکه بر منبر نشسته بودنـد روایـت شـده است که فرمودند: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود:« اصل و بنیاد اعمال، بر نیتهاست و برای هر شخصی آنچه را که نیت می کند است.پس کسی که هجـرت او بـه سـوی دنیـا باشد تااینکه به آن برسدتابرسدبه آن ویااین که به سوی زنـی تابـااو ازدواج نمایـد،پس هجرت او به سوی آنچه که هجرت کرده است می باشد.و اجر هجرت برای رضای خـدا را بدست نمی آورد.»

۱ - سوره آل عمران آیه ۱۹۳

فصل نوزدهم

در بیان فضیلت علمای عاملین

بعضی از علمای بی عمل که در رساله خود آورده اند که

فَضِیْلَةُ الْعُلَمَاءِ اَبْلَغُ مِنَ الْفُقَرَاءِ لِاَنَّهُ وَرَدَ فِیْ مَدْحِ الْعُلَمَاءِ خَمْسُ اَلْفٍ وَ ثَمَانیَةُحَدِیْثٍ انْتَهَی.

فضیلت علما، بلیغ تر و بیشتر از فقیران است زیرا در باره تعریف و فضیلت علماء بیش از پنج هزارو هشت حدیث وارد شده است.

جواب اول: عبارت ایشان بنابر تسلیم آنکه اگر مراد از علما که در آیات واحادیث واقع شده است علماء بالله که جامع علم ظاهر وباطن است وعلمای عاملین که به علم ظاهر خود عمل می نمایند باشد شک نیست که از فقرای مبتدی ومتوسط که به مقام ارشاد نرسیده باشند واز علم ظاهر به قدر مفروض، حظ فرا نگرفته باشند، افضل است.

به فرموده حدیث شریف که « خَیْرُ النَّاسِ مَنْ یَنْفَعُ النَّاسَ **»[1] زیرا که علم علماء عاملین متعدی است خلق بدان منتفع می گردند و علم باطنی**

---

۱ – جَاءَ فِیْ مَسْنَدِ الشَّهَابِ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِیَ اللهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبیِّ ﷺ انَّه قَالَ : خَیْرُ النَّاسِ اَنْفَعُهُمْ لِلنَّاسِ. **در مسند شهاب از حضرت عبدالله ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «بهترین مردم سودمند ترین آنها برای مردم است».**

شرف الامه المحمدیه تصنیف محمد ابن علوی المالکی الحسینی. القضاعی عن جابر حدیث جامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر (تألیف الامام جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی ص۶۲۳ ـ ج۱) (این حدیث از حضرت جابر در جامع الصغیر تألیف سیوطی آمده است.)

فقرای مبتدی ومتوسط،لازمی است غیرازایشان به دیگرکس تعدی نمی کند و فقرای منتهی که بی تحصیل علوم ظاهری به کمال ولایت رسیده اند .
و خلعت ارشاد در بر کرده اند وبه علم لدنی مفتخر گردیده اند مثل حضرت ابو سعود سندی ـ قدس سره ـ و شیخ نامقی ـ قدس سره ـ و شیخ برکه ـ قدس سره ـ حضرت خواجه عبید الله احرار ـ قدس سره ـ و باقی مشایخ که از علم ظاهری حظ فرا نگرفته باشند از زمره علما بالله وعلمای عاملین می باشند.

به جهت آنکه از این بزرگان دین نیز مردم منتفع می گردند بلکه علمای متبحر محتاج به استفاده علوم باطنی به ایشان می باشند مثل مولوی عبد الرحمن جامی ـ قدس سره ـ وفخر الدین علی بن الحسین الواعظ الکاشفی ـ قدس سره ـ ومولوی محمد ظاهر ـ قدس سره ـ وباقی علمای قمقام که ذکر ایشان به طوالت می انجامد؛ طریقت را از خواجۀ احرار ـ قدس سره ـ کسب نمودند به مقامات عالیه فایض گشتند وجامع علم ظاهر وباطن گردیدند. از این مبحث معلوم گردید که علم ظاهری شرط اعمال است نه شرط ولایت و فیوضات ربانی.

جواب ثانی: به طریق عدم تسلیم آنکه اگر از علما که در آیات واحادیث واردشده است آن علمای بی عمل و علمای غیرعاملین وعلمای سوء را مراد می کنند وبر نفسهای خود آیات واحادیث را فرود می آرند،این جهل محض است وآن علمای بی عمل بدان مغرورند که اسم علما نیز بر ایشان صادق است وبه حقیقت خبر ندارند که ایشان به علمای سوء مسمی اند از جهت آنکه به علم خود عمل نمی نمایند پس از زمره عوام و جاهلانند.

كَمَاقَالَ سَيِّدِیْ عَبْدُ الْغَنِیِّ قُدِّسَ سِرُّهُ : وَاِنْ لَمْ يَكُنْ عَامِلًا بِعِلْمِهِ فَهُوَ جَاهِلٌ لَا عَالِمٌ ، لِغَلَبَةِ اَحْكَامِ الْهَوَى وَالنَّفْسِ عَلَيْهِ . وَلِهَذَا اسْمُ الْعَالِمِ الْوَارِدِ فِی الْآيَاتِ

وَالْاَحَادِیْثِ الْمُقْتَضِیْ لِلْمَدْحِ وَالثَّنَاءِ لَا یَشْمَلُ اِبْلِیْسَ اللَّعِیْنَ مَعَ اَنَّه' کَثِیْرُ الْعِلْمِ بِجَمِیْعِ الشَّرَائِعِ وَالْاَدْیَانِ ، بَلْ بِالْمَذَاهِبِ وَالْخِلَافَاتِ ،کَمَا صَرَّحَ بِذَلِكَ الشَّعْرَاوِیُّ فِیْ بَعْضِ کُتُبِهِ ، لِعَدَمِ عَمَلِهِ بِشَیْءٍ مِنْ ذَلِكَ اَصْلًا، لِکُفْرِهِ بِاللهِ تَعَالَی. فَکَذَلِكَ لَا یَشْمَلُ کُلَّ عَالِمٍ غَیْرِ عَامِلٍ بِعِلْمِهِ انْتَهَی.

چنانچه شیخ عبد الغنی ـ قدس سره ـ می فرماید:« کسی که به علم خود عمل نکند او جاهل است نه عالم زیرا نفس و هوا بر او حاکم است و به همین جهت اسم عالمی که در آیات و در احادیث از آن تعریف شده است، شامل ابلیس نمی گردد با وجود این که علم بسیار ی نسبت به تمامی ادیان و شریعتها بلکه به مذاهب و مسائل اختلافی دارد ـ چنانچه شعرا وی در بعضی از کتب خود بر این امر تصریح نموده است ـ به خاطر عمل ننمودن شیطان بر چیزی از آن علم به جهت کفر او نسبت به خداوند متعال پس همچنین شامل هر عالم بی عمل نیز نمی گردد.

✓ **کَمَا قَالَ الشَّاعِرُ:**

لَوْکَانَ فِی الْعِلْمِ مِنْ دُوْنِ التُّقَی شَرَفٌ

لَـکَـانَ اَشْـــرَفَ خَلْقِ اللهِ اِبْلِیْسُ

اگردر علـم بـدون تقوی شـرفی می بود پس اشـرف تـرین مخلوقات ابلیس بود.

ودیگر علم مثل باران چون بر زمین خوب و حاصل خیز بارد از آن زمین سبزیهای تر وتازه وگلهای رنگارنگ رویاند چون برشور زارو زمین ریگی بارد خار وخاشاک از آن رویاند ویا علم به مانند باران است که از آسمان آب حلوّ وشیرین بارد چون بر عروق اشجار حلوالطعم رسد شیرینی آن را بیفزاید وچون برعروق اشجار مرارۀ الطعم رسد تلخی آنرا بیفزاید یعنی:

آب همان آب است وبه صفت آب بودن خود باقی است اما به اختلاط اشیاء گنده ومجانست ایشان مختلف گردد.

✓ **بیت:**

اگــر بابدنشینی عاقبت بد نام می گردی

اگربانیک بنشینی توبی غش چون طلاباشی

علم نیز در اصل، وضع صفت خالق است ولطفی است از جانب حقﷻ مر بندگان را که ایشان را به صفت خود مشرف گردانیده اما به اعتبار اشخاص بگردد اگر متکبر را حاصل شود کبر او را بیفزاید. همچنان که این لا شئ وعلمای بی عمل راحاصل شده است واگر متواضع راحاصل شود تواضع وانکساراو رابیفزاید مثل که علماء بالله وعلماء عاملین راحاصل شده است.

كَمَا قَالَ سَيِّدِىْ عَبْدُ الْغَنِيِّ فِيْ كِتَابِهِ الْحَدِيْقَةِ النَّدِيَّةِ : الْعِلْمُ كَالْغَيْثِ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ حُلْوًا صَافِيًا، فَتَشْرَبُهُ الْاَشْجَارُ بعُرُوْقِهَا، فَتُحَوِّلُه' عَلَى قَدْرِ طُعُوْمِهَا، فَتَزْدَادُ الْمُرَّةُ مَرَارَةً ، وَتَزْدَادُ الْحُلْوَةُ حَلَاوَةً ، وَيُكْثِرُ مَائَهَا بِالْحَلَاوَةِ ، وَيُكْثِرُ مَاءَ الْمُرَّةِ بِالْمَرَارَةِ ، فَكَذَلِكَ الْعِلْمُ تَحْفَظُهُ الرِّجَالُ ، فَتُحَوِّلُه' عَلَى قَدْرِ هِمَمِهَا وَ اَهْوَائِهَا، فَيَزِيْدُ الْمُتَكَبِّرَ كِبْرًا، لِأَنَّ مَنْ كَانَتْ هِمَّتُهُ الْكِبْرَ وَهُوَ جَاهِلٌ فَاِذَا حَفِظَ الْعِلْمَ وَجَدَ مَا يَتَكَبَّرُ بِهِ ، فَازْدَادَ كِبْرًا. وَاِذَا كَانَ الرَّجُلُ جَاهِلًا وَهُوَ يَخَافُ مِنَ اللهِﷻ، وَيَعْلَمُ اَنَّ حُجَّةَ اللهِ تَعَالَى لَازِمَةٌ ،وَاِنْ كَانَ جَاهِلًا فَاِذَا حَفِظَ الْعِلْمَ ، وَفَهِمَهُ ازْدَادَ خَوْفًا وَوَجَعًا وَذِلًّا وَتَوَاضُعًا وَاِشْفَاقًا . وَ اِذَا كَانَتْ هِمَّتُه' وَ هَوَاهُ الدُّنْيَا وَالتَّعَظُّمَ كَعُلَمَاءِ السُّوْءِ ازْدَادَ بِالْعِلْمِ كِبْرًا، وَاَنَفًا، وَحُقْرِيَّةً لِمَنْ دُوْنَهُ ، فَازْدَادَ عَلَى مَنْ هُوَ مِثْلُه' وَمَنْ فَوْقَه' كِبْرًا، وَ اَنَفًا وَحُبًّا لِلْغَلَبَةِ انْتَهَى.

شیخ عبد الغنی در کتاب حدیقة الندیه می فرماید:«علم مانند بارانی است که از آسمان صاف و گوارا فرود می آید ، درختان وگیاهان به وسیله ریشه های خود از آن سیراب می شوند ،پس آب باران را طبق طعم خود تغییر می دهند و پس به تدریج بر تلخی درخت تلخ و بر شیرینی درخت شیرین افزوده می شود و آب آن را با شیرینی زیاد می کند و آب درخت تلخ را با تلخی زیاد می کند.

پس علم نیز چنین است مردم آن را فرا می گیرند و بر حسب همت و نیتشان آن را دگر گون می سازند . پس به کبر و غرور متکبر می افزاید زیرا کسی که قصد او کبر بوده و خودش جاهل باشد زمانی که علم بیاموزد، چیزی را که با آن تکبر کند می یابد در نتیجه بر کبرش افزوده می شود . اما انسان جاهلی که از خدای متعال می ترسد و می داند که حجت خداوند لازم است، هر چند جاهل باشد. پس وقتی که علم بیاموزد و آن را درک کند برخوف، درد،فروتنی،تواضع وشفقت او افزوده می شود. و زمانی که همت و تلاش او دنیا و کبر و بزرگ نمایی باشد مثل علمای سوء پس با یاد گرفتن علم، تکبر و خود پسندی ،وتحقیر او بر زیردستانش اضافه تر می شود. در نتیجه کبر ، غرور و دوستی جاه و غلبه او بر کسی که مثل خودش و یا بالاتر از خودش باشد زیاد می شود .

ودیگر آن علما بی عمل آیات واحادیثی که در ذم وقبح ایشان واقع شده است. می پوشانند وخود را در آیات واحادیث که در مدح علمای بالله وعلمای عاملین واقع شده است شریک می سازند وخبر ندارند چیزی که خاصه کسی باشد به دیگری انتقال نمی کند زیرا که علماء فرموده اند که :

خَاصَّةُ الشَّیْءِ مَا یُوْجَدُ فِیْهِ وَلَایُوْجَدُ فِیْ غَیْرِهِ.**صفت ویژه هر چیز آن است که در او یافت شده و در غیر یافت نشود .**

آیات واحادیث که در شأن علمای بی عمل وارد شده بود شمه ای از آن احادیث در اینجا ذکر می نمایم استماع فرمایید تا علمای بی عمل به هر کس از عام وخاص معلوم شود تا از ایشان اجتناب نمایند وایشان را خوار وذلیل دارند وبه هر موضع که باشند مغلوب و بی اعتبار باشند.

رَوَی الْحَاکِمُ بِاِسْنَادِهِ عَنْ اَنَس اَنَّهُ قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ:الْعُلَمَاءُ اُمَنَاءُ الرُّسُلِ عَلَی الْعِبَادِ مَا لَمْ یُخَالِطُوا السُّلْطَانَ ، وَیَدْخُلُوْا فِی الدُّنْیَا، فَاِذَا دَخَلُوْا فِی الدُّنْیَا وَخَالَطُوا السُّلْطَانَ ، فَقَدْ خَانُوا الرُّسُلَ ، فَاعْتَزِلُوْهُمْ[1] رَوَی الْبَزَّارُ بِاِسْنَادِهِ عَنْ مَعَاذِ بْنِ جَبَلِ اَنَّهُ قَالَ : تَعَرَّضْتُ اَو تَصَدَّیْتُ لِرَسُوْلِ اللهِ ﷺ وَهُوَ یَطُوْفُ بِالْبَیْتِ ، فَقُلْتُ لَهُ یَا رَسُوْلَ اللهِ اَیُّ النَّاسِ شَرٌّ ؟ فَقَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ:اَللَّهُمَّ غَفْرًا اِسْأَلْ عَنِ الْخَیْرِ وَ لَا تَسْأَلْ ، عَنِ الشَّرِّ شِرَارُ النَّاسِ شِرَارُ الْعُلَمَاءِ.[2] **حاکم این حدیث را با**

۱ــ عَنْ اَنَس رضی الله عنه اَنَّهُ قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ:الْعُلَمَاءُ اُمَنَاءُ الرُّسُلِ عَلَی الْعِبَادِ مَا لَمْ یُخَالِطُوا السُّلْطَانَ، وَیَدْخُلُوْا فِی الدُّنْیَا، فَاِذَا دَخَلُوْا فِی الدُّنْیَا، وَخَالَطُوا السُّلْطَانَ، فَقَدْ خَانُوا الرُّسُلَ، فَاعْتَزِلُوْهُمْ.(اَلْحَدِیْقَةُ النَّدِیَّةُ شَرْحُ الطَّرِیْقَةِ الْمُحَمَّدِیَّةِ ص۵۶۱ـ ج۱) **(حدیث حضرت انس در همین بحث ترجمه شد.)**

(۱) (عق) (ح) اَلْحَسَنُ بْنُ سُفْیَانَ الْعَقِیْلِیُّ فِی الضُّعَفَاءِ عَنْ اَنَس ، حَدِیْثٌ حَسَنٌ.

(اَلْجَامِعُ الصَّغِیْرُ فِیْ اَحَادِیْثِ الْبَشِیْرِ النَّذِیْرِ ص۱۹۱ـ ج۲ـ **تألیف الامام جلال الدین عبد الرحمن ابی بکر السیوطی.)**

۱۴۵۲۹ـ الحسن بن سفیان (عق) عَنْ اَنَس رضی الله عنه جَامِعُ الْاَحَادِیْثِ لِلْجَامِعِ الصَّغِیْرِ وَزَوَائِدِهِ وَ الْجَامِعُ الْکَبِیْرُ لِلْاِمَامِ السُّیُوْطِی(رح) (ص۵۸۶ ـ ج۴ـ سطر۱۶ـ قِسْمُ الْاَقْوَالِ**(این حدیث قبلا ترجمه شده است.)**

۲ - رَوَی الْبَزَّارُ بِاِسْنَادِهِ عَنْ مَعَاذِ بْنِ جَبَلِ اَنَّهُ قَالَ : تَعَرَّضْتُ اَو تَصَدَّیْتُ لِرَسُوْلِ اللهِ ﷺ وَهُوَ یَطُوْفُ بِالْبَیْتِ ، فَقُلْتُ لَهُ: یَا رَسُوْلَ اللهِ! اَیُّ النَّاسِ شَرٌّ ؟ فَقَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ:

اسنادش از حضرت انس﷜ روایت می کند که انس گفت رسول خداﷺ فرمود: « علماء، امینان پیامبران بر بندگان خدا هستند تا زمانی که با سلاطین مخلوط نشده و در دنیا داخل نشوند. و زمانی که به دنیا آغشته شده و با سلاطین مخلوط شدند، به انبیا خیانت کردند، پس شما از آنها کناره گیری کنید.» همچنین بزار از حضرت معاذ بن جبل روایت می کند که می گوید:« من با پیامبر خداﷺ در حالی که ایشان مشغول طواف خانه بودند ملاقات نمودم پس عرض کردم یا رسول الله بدترین مردم چه کسانی هستند؟» رسول خداﷺ فرمود :« خدایا مغفرت کن و به من گفت : از خیر بپرس نه از شر ، بدترین مردم، بدترین علما می باشند.»

وَعَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: قَالَ رَسُوْلُ اللهِﷺ : مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِيُجَارِىَ بِهِ الْعُلَمَاءَ[1] **یعنی کسی علم بیاموزد تا همراهی کند علماء را در بحث وگفتگوی**

اَللّٰهُمَّ غَفْرًا سَلْ عَنِ الْخَيْرِ وَ لَا تَسْأَلْ عَنِ الشَّرِّ ، شِرَارُ النَّاسِ شِرَارُ الْعُلَمَاءِ . (الحديقة الندية ـ ص۵۶۲ ـ ج۱) (ح) اَلْبَزَّارُ عَنْ مَعَاذٍ حَدِيْثٌ حَسَنٌ. (اَلْجَامِعُ الصَّغِيْرُ فِىْ اَحَادِيْثِ الْبَشِيْرِ النَّذِيْرِ ص۷۵ـ ج۲ـ تَأْلِيْفُ الْاِمَامِ جَلَالِ الدِّيْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ اَبِىْ بَكْرٍ السُّيُوْطِىِّ.

حديث حضرت معاذ بن جبل ترجمه شده است.

قَالَ النَّبِىُّ ﷺ : سَلُوْا عَنِ الْخَيْرِ ، وَلَا تَسْأَلُوْا عَنِ الشَّرِّ ! شِرَارُ النَّاسِ شِرَارُ الْعُلَمَاءِ فِى النَّاسِ. (حل) عَنْ مَعَاذٍ﷜ (جَامِعُ الْاَحَادِيْثِ ــ قِسْمُ الْـاَقْوَالِ. السين مع اللام ص۳۱۹ــ ج۴) لِلْجَامِعِ الصَّغِيْرِ وَزَوَائِدِهِ وَالْجَامِعُ الْكَبِيْرُ لِلْاِمَامِ السُّيُوْطِىِّ.

۱- وَعَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ: مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِيُجَارِىَ بِهِ الْعُلَمَاءَ ، اَو لِيُمَارِىَ بِهِ السُّفَهَاءَ ، اَو يَصْرِفَ بِهِ وُجُوْهَ النَّاسِ اِلَيْهِ ، اَدْخَلَهُ اللهُ النَّارَ .(رَوَاهُ التِّرْمِذِىُّ وَرَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ عَنِ ابْنِ عُمَرَ)(مشكوة المصابيح ص۳۵ ج۱ كتاب العلم الفصل الثانى۱ـ قَوْلُه (عَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ (رح)) رَوَاهُ التِّرْمِذِىُّ ص۹ج۱ ابواب العلم

علم وخود را برابر سازد با علما و مباهات ومفاخرت نماید بدان(اَوْ لِیُمَارِیَ بِهِ السُّفَهَاءَ)یا از برای آنکه تا جدال ونزاع کند جاهلان وبی خبران را ودر شک اندازد ایشان را اَوْ یَصْرِفَ بِهِ وُجُوْهَ النَّاسِ اِلَیْهِ اَدْخَلَهُ اللهُ النَّارَ.یا برای اینکه به وسیله آن توجه مردم را به سوی خود جلب کند، خداوند او را در آتش جهنم داخل می کند .

رَوَی التِّرْمِذِیُّ بِاِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ عُمَرَ ،[1]عَنِ النَّبِیِّ ﷺ اَنَّهُ قَالَ : مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمًا لِغَیْرِ اللهِ اَوْ اَرَادَ بِهِ غَیْرَ اللهِ فَلْیَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ[2].

عبد الله بن عمر رضی الله عنه روایت می کند که رسول خدا فرمودند:« هر کس علم را برای غیر از رضای خدا کسب کند یا اینکه غیر از خدا را با علمش اراده کند پس جای خود را در جهنم آماده کند.»

حضرت کعب بن مالک می گوید رسول خدا ﷺ فرمودند:« هر کس علم را یاد بگیرد تا با علماء مناظره کند یا با جاهلان مجادله نماید و یا اینکه توجه مردم را به توسط علم به خود جلب کند،خدای متعال او رادر آتش جهنم داخل می کند».(رواه ترمذی و ابن ماجه.) (وَقَدْ کَثُرَ طُرُقُه ُ بِحَیْثُ کَادَ اَنْ یَکُوْنَ مُتَوَاتِرًا، اَلْمُلَّا عَلِیُّ الْقَارِیْ ،حَاشِیَةُ عَیْنِ الْعِلْمِ ، بَحْثُ الْمُقَدَّمَةِ فِی الْعِلْمِ ، ص۲۴ رَوَی الْحَاکِمُ بِاِسْنَادِهِ)**واین حدیث شریف را روایت کرده ابن ماجه از ابن عمر رضی الله عنه به تفاوت الفاظ و ابو داوود از حضرت جابر رضی الله عنه روایت کرده است.**

۱ - عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه ،عَنِ النَّبِیِّ ﷺ ، قَالَ : مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمًا لِغَیْرِ اللهِ اَوْ اَرَادَ بِهِ غَیْرَ اللهِ فَلْیَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ. (الترمذی ص۹۴ـ ج۲ـ ابواب العلم سنن ابی داود ص۱۵۹ـ ج۲ کِتَابُ الْعِلْمِ بَابُ فِیْ طَلَبِ الْعِلْمِ لِغَیْرِ اللهِ مَکْتَبَهُ . ملتان پاکستان)

۲ - یَعْنِیْ : تَعَلَّمَه ُ اَوَّلاً لِوَجْهِ اللهِ ثُمَّ اَرَادَ بِهِ غَیْرَ اللهِ. یعنی کسی که اول به خاطر خدا تعلیم بگیرد سپس با آن علم غیر خدا را اراده کند.

و ابن عمر از رسول خدا ﷺروایت می کند که هر کس تعلیم بگیرد علم را برای غیر از رضای خداوند متعال پس مهیا سازد جایگاه خود رادر جهنم (رواه ابو داود).

رَوَی اَبُوْ دَاوُدَ بِاِسْنَادِهِ عَنْ اَبِیْ هُرَيْرَةَ ﷺ [1]قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ : مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمًا مِمَّا يُبْتَغَی بِهِ وَجْهُ اللهِ لَا يَتَعَلَّمُه اِلَّا لِيُصِيْبَ بِهِ غَرَضًا [2] فِی الدُّنْيَا لَمْ يَجِدْ عَرْفَ الْجَنَّةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَعْنِیْ رِيْحَهَا.

از حضـرت ابو هريره ﷺ روايـت شـده است که رسول خدا ﷺ فرمودند:« هر کس تعليم بگيرد علمی را که با آن رضای خداوند خواسته می شود، به گونه ای که آن را فقط برای رسيدن به غرضی در دنيا فرا گرفته باشد هرگز در روز قيامت بوی بهشت را نخواهد يافت .»

رَوَی الْبُخَارِیُّ وَمُسْلِمٌ بِاِسْنَادِهِمَا عَنْ اُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ اَنَّه قَالَ : سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللهِ يَقُوْلُ : يُؤْتَی بِالرَّجُلِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، يُلْقَی فِی النَّارِ ، تَنْدَلِقُ اَقْتَابُ بَطْنِهِ ، يَدُوْرُ بِهَا كَمَا يَدُوْرُ الْحِمَارُ فِی الرَّحَی، يَجْتَمِعُ اِلَيْهِ اَهْلُ النَّارِ ، فَيَقُوْلُوْنَ : يَا فُلَانُ مَالَكَ اَلَمْ تَكُنْ تَأْمُرُ بِالْمَعْرُوْفِ ، وَتنْهَی عَنِ الْمُنْكَرِ ، فَيَقُوْلُ : بَلَی! كُنْتُ آمِرًا بِالْمَعْرُوْفِ وَلَا آتِيْهِ ، وَاَنْهَی عَنِ الْمُنْكَرِ وَ آتِيْهِ.

از حضـرت اسـامهﷺروايت شـده اسـت که گفـت :« از رسـول خدا ﷺ شنيدم که فرمودند: در روز قيامت شخصی آورده می شود ودر آتش جهنم انداخته می شود پس روده های او از داخل شکمش بيرون می شود و با آن می چرخد چنانچه الاغ به دور آسياب می چرخد، پس اهل

---

۱ – وَعَنْ اَبِی هُرَيْرَةَ قَالَ :قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ :مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمًا الخ(رَوَاهُ اَحْمَدُ وَاَبُوْدَاوُدَ وَابْنُ مَاجَةَ مِشْكَوةُ الْمَصَابِيْحِ ص۳۵ـ ج۱ـ سطر ۱۶ـ كِتَابُ الْعِلْمِ، الْفَصْلُ الثَّانِی)

۲ – اَیْ مَقْصَدًا وَحَظًّا نَفْسًا بِنَاءً لِمُحَرِّرِهِ. قصد و حصه

جهنم نزد او جمع می شوند و می گویند ای فلان تو را چه شده است آیا تو نبودی که امر به معروف و نهی از منکر می نمودی؟می گوید: چرا بودم ! اما من امر به معروف می کردم و خود انجام نمی دادم و نهی از منکر می کردم و خود انجام می دادم.»

وَزَادَ فِيْ رِوَايَةٍ[۱] قَالَ اُسَامَةُ:وَ اِنِّيْ سَمِعْتُه ' ﷺ يَقُوْلُ : مَرَرْتُ لَيْلَةً اُسْرِيَ بِيْ بِاَقْوَامٍ تُقْرَضُ شِفَاهُهُمْ بِمَقَارِيْضَ مِنْ نَّارٍ . قُلْتُ : مَنْ هَؤُلَاءِ يَا جِبْرَئِيْلُ ؟ قَالَ : خُطَبَاءُ[۲] اُمَّتِكَ الَّذِيْنَ يَقُوْلُوْنَ مَا لَا يَفْعَلُوْنَ .

مسلم در روایت دیگری می افزاید که اسامه گفت : از پیامبر خداﷺشنیدم که می فرمود :« شب معراج بر گروهی که لبهایشان با قیچی های آتشین بریده می شد گذر نمودم . گفتم : ای جبرئیل اینها چه کسانی هستند؟ گفت اینها خطیبان امت شما هستند که می گفتند آن چه خودشان عمل نمی کردند».

رَوَى ابْنُ مَاجَةَ بِاِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنه قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ :مَنْ تَعَلَّمَ لِلْمُبَاهَاتِ اَوِ الْمُمَارَاتِ اَوْ لِصَرْفِ وُجُوْهِ النَّاسِ فَهُوَ فِي النَّارِ . رَوَى الْاِمَامُ اَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ وَالْبَيْهَقِيُّ بِاِسْنَادِهِمَا عَنْ مَنْصُوْرِ بْنِ زَادَانَ اَنَّه ' قَالَ : نُبِّئْتُ اَنَّ بَعْضَ مَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ يَتَاَذَّى اَهْلُ النَّارِ بِرِيْحِهِ ، فَيُقَالُ لَهُ : وَيْلَكَ مَا كُنْتَ تَعْمَلُ ؟ اَمَا يَكْفِيْنَا مَا

---

۱ – عَنْ اَنَسٍ رضي الله عنه قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ : مَرَرْتُ لَيْلَةً اُسْرِيَ الخ .(رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَالَ هَذَا حَدِيْثٌ غَرِيْبٌ مِشْكَوةُ الْمَصَابِيْحِ ص۴۱۰ بَابُ الْبَيَانِ وَالشِّعْرِ)

۲ – قَالَ سَيِّدِيْ عَبْدُ الْغَنِيِّ : اَلْمُرَادُ بِالْخُطَّابِ الْعُلَمَاءُ .حديقه . **سرورم عبد الغنی گفت :« مراد از خُطاب علماء می باشند».**

نَحْنُ فِيْهِ!حَتَّى ابْتَلَيْنَا بِكَ وَبِنَتْنِ رِيْحِكَ.فَيَقُوْلُ: كُنْتُ عَالِمًا، فَلَمْ اَنْتَفِعْ بِعِلْمِيْ شَيْئًا.[1]

از ابن عمر ﷺ ر.وایت شده است که گفت : رسول خدا ﷺ فرمودند:« هر کس علم را به خاطر مباهات و یا مجادله کردن و یا برای جلب توجه مردم بیاموزد او در آتش می باشد.»امام احمد بن حنبل و بیهقی با اسناد خودشان از منصور بن زادان روایت کرده اند که وی گفت : به من خبر رسید که به تحقیق بعضی از کسانی که به آتش انداخته می شوند از بوی بد آنان اهل جهنم آزار می بینند .پس گفته می شود : وای بر تو در دنیا چه عمل زشتی انجام می دادی آیا همان عذابی که ما داشتیم برای ما کافی نبود تا اینکه به تو و بوی بد تو گرفتار شدیم پس در جواب می گوید :من عالمی بودم که از علم خود هیچ سودی نبردم.

۱– عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ : يُجَاءُ بِالرَّجُلِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُلْقَى فِي النَّارِ فَتَنْدَلِقُ اَقْتَابُه' فِي النَّارِ فَيَطْحَنُ فِيْهَا كَطَحْنِ الْحِمَارِ بِرَحَاهُ ، فَيَجْتَمِعُ اَهْلُ النَّارِ عَلَيْهِ فَيَقُوْلُوْنَ : اَيْ فُلَانُ مَا شَأْنُكَ ؟ اَلَيْسَ كُنْتَ تَأْمُرُنَا بِالْمَعْرُوْفِ وَتَنْهَانَا عَنِ الْمُنْكَرِ ؟ قَالَ: كُنْتُ آمُرُكُمْ بِالْمَعْرُوْفِ وَلَا آتِيْهِ وَاَنْهَاكُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَآتِيْهِ . مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ .(مِشْكَوةُ الْمَصَابِيْحِ ص۴۳۶ جلد۲) بَابُ الْاَمْرِ بِالْمَعْرُوْفِ: (خَيْرُ الْمَوَاعِظِ ص۱۰۹ـ ج۱ـ بَابُ مَاجَاءَ فِي عِلْمٍ بِلَا عَمَلٍ وَشِرَارِ الْعُلَمَاءِ)

اسامه بن زید ﷺ روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمودند:«شخص در روز قیامت آورده می شود و در آتش جهنم انداخته می شود، و روده هایش داخل آتش می ریزد و همانند گشتن الاغ به دور آسیاب به دور آن می گردد . پس اهل جهنم نزد او جمع می شوند ومی گویند ای فلان تو را چه شده است آیا تو نبودی که ما را امر به معروف و نهی از منکر می کردی. او می گوید: من شما را به معروف امر می کردم ولی خودم انجام نمی دادم و شما را از منکرنهی می کردم و خودم انجام می دادم».

رَوَی الطَّبَرَانیُّ عَنْ مُجَاهِدٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ اَنَّهُ قَالَ : لَا اَعْلَمُه' اِلَّا عَنِ النَّبیِّﷺ قَالَ: مَنْ قَالَ اِنِّیْ عَالِمٌ فَهُوَ جَاهِلٌ (رَوَی الْبَزَّارُ وَالطَّبَرَانیُّ فِی الْمُعْجَمِ الْاَوْسَطِ) **طبرانی از مجاهد از ابن عمر روایت می کند که ایشان فرمودند: من این حدیث را جز از رسول خداﷺ نمی دانم که ایشان فرمودند:« هر کس بگوید من عالم هستم پس او در حقیقت جاهل است.»**

عَنْ عُمَرَبْنِ الْخَطَّابِ رضی الله عنه اَنَّهُ قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ:یَظْهَرُ الْاِسْلَامُ[1] حَتَّی یَخْتَلِفَ التُّجَّارُ فِی الْبَحْرِ ، وَحَتَّی یَخُوْضَ الْخَیْلُ فِیْ سَبِیْلِ اللهِ ، یَعْنِیْ :سَوْفَ یَظْهَرُ وَیَشْتَهِرُ وَیَتَّضِحُ هَذَا الدِّیْنُ الْمُحَمَّدِیُّ حَتَّی یَتَرَدَّدَ التُّجَّارُ، فَیَأْتُوْنَ وَیَذْهَبُوْنَ فِی الْبَحْرِ فَیُسَافِرُوْنَ بِاَمْوَالِهِمْ ، وَیُؤْثِرُوْنَ السَّفَرَ فِیْهِ عَلَی السَّفَرِ فِی الْبَرِّ مِنْ کَثْرَةِ الْاَمْنِ بِظُهُوْرِ الْاِسْلَامِ ، وَانْتِصَارِ اَهْلِهِ ، وَاِخْمَارِ الْکُفْرِ ، حَتَّی یَصِیْرُوْا ذِمَّةً لِلْمُسْلِمِیْنَ ،فَلَا یَقْدِرُوْنَ اَنْ یُخِیْفُوْا طَرِیْقَ الْبَحْرِ ، وَحَتَّی یَدْخُلَ الْخَیْلُ فِیْ سَبِیْلِ اللهِ یَعْنِیْ فِیْ

۱- قَالَ النَّبیُّ ﷺ : یَظْهَرُ الْاِسْلَامُ حَتَّی تَخْتَلِفَ التُّجَّارُ فِی الْبَحْرِ وَحَتَّی تَخُوْضَ الْخَیْلُ فِیْ سَبِیْلِ اللهِ ، ثُمَّ یَظْهَرُ قَوْمٌ یَقْرَأُوْنَ الْقُرْآنَ یَقُوْلُوْنَ : مَنْ اَقْرَأُ مِنَّا، مَنْ اَعْلَمُ مِنَّا، مَنْ اَفْقَهُ مِنَّا، هَلْ فِیْ اُولَئِکَ مِنْ خَیْرٍ؟ اُولَئِکَ مِنْکُمْ مِنْ هَذِهِ الْاُمَّةِ ، وَاُولَئِکَ هُمْ وَقُوْدُ النَّارِ .«طس» عَنْ عُمَرَ رضی الله عنه ص۱۱۱ـ کِتَابُ جَامِعِ الْاَحَادِیْثِ، الْیَاءُ مَعَ الظَّاءِ، لِلْجَامِعِ الصَّغِیْرِ وَزَوَائِدِهِ وَالْجَامِعُ الْکَبِیْرُ وَالْجَامِعُ الْاَزْهَرُ لِلْحَافِظَیْنِ السِّیُوْطِیِّ وَالْمَنَاوِیِّ اَلْجُزْءُ الثَّامِنُ مِنْ قِسْمِ الْاَقْوَالِ)

رسول خدا ﷺ فرمودند:« اسلام آشکارا خواهد شد تا جائی که تجار در دریا رفت و آمد می کنند و سوارکاران به جهاد در راه خدای سبحانه و تعالی مشغول می شوند و سپس قومی ظهور می کنند که قرآن می خوانند در حالیکه می گویند چه کسی قاری تر از ما است؟ چه کسی عالم تر از ماست؟ چه کسی فقیه تر از ماست؟ آیا در این گروه خیری هست (استفهام انکاری است یعنی خیری در آنها نیست)؟ این ها از شما هستند، از میان همین امت و این ها هیزمهای جهنم هستند.»

مَرْضَاتِهِ .وَالْمَعْنَى يَكْثُرُ تَرَدُّدُالْخَيْلِ وَالْفُرْسَانِ فِيْ غَمَرَاتِ الْحُرُوْبِ لِكَثْرَةِ الْجِهَادِ فِيْ اَعْدَاءِ اللهِ تَعَالَى . وَهُوَ سَبَبُ كَثْرَةِ الْاَمْنِ الْمَذْكُوْرِ ، ثُمَّ يَظْهَرُ قَوْمٌ يَقْرَأُوْنَ الْقُرْآنَ يَقُوْلُوْنَ : مَنْ اَقْرَأُ مِنَّا، مَنْ اَعْلَمُ مِنَّا، مَنْ اَفْقَهُ مِنَّا اُولَئِكَ مِنْكُمْ مِنْ هَذِهِ الْاُمَّةِ ، وَاُولَئِكَ هُمْ وَقُوْدُ النَّارِ.

از حضرت عمر بن خطاب﷛ روایت شده است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند:« دین اسلام منتشر می شود تا جایی که تجار در دریاها رفت و آمد می کنند وسوارکاران به جهاد در راه خداوند مشغول می شوند . یعنی به زودی این دین محمدی آشکار و روشن و مشهور خواهد گشت تا جایی که تجار در دریاها به تردد ورفت و آمد می پردازند و با اموالشان مسافرت می کنند و سفر در دریا را بر سفر در خشکی ترجیح می دهند به جهت زیاد بودن امنیتی که ناشی از ظهور اسلام و نصرت یافتن اهل اسلام و مغلــوب شــدن کافــران ـ تا جایی که ذمی مسلمانان گشته و قادر بر ناامن ساختن راه دریا نبــرده ـ می باشــد . و تا اینکه سوارکاران در راه خشنودی خداوند به جهاد می پردازند و رفت و آمد و تردد اسبان و سوار کاران در سختی های جنگ به جهت مبارزه زیاد با دشمنان زیاد می شود . و همین سبب ازدیاد امنیت مذکور خواهد شد بعد از آن قومی ظهور می کنند قرآن می خوانند ومی گویند چه کسی قاری تر از ما است ، چه کسی داناتر از ما است و چه کسی فقیه تر از ما است آنها از شما و از همین امت هستند و ایشان هیزم های جهنم هستند.»

حدیث را ذکر کردیم وباقی رابه خاطر ترس از طولانی شدن ذکر ننمودیم این احادیث که ذکر کردیم ، بر این راقم بی عمل وبر علمای این زمانه صادق است بجز لفظ من وما بر زبان من وایشان دیگرچیز جاری نخواهد شد ومتعلمان، علم را به جهت ترویج شرع متین نمی آموزند بلکه از جهت مباهات ومهارات وجمع عشرو زکات می آموزند ومعلمان نیز از صرف



وجوه الناس وجمع حطام ممّوه دنیای دنی درکون بین ایدی الظلمة وکبر وترفع بر همقران خوددرس می گویند وکتب را استعمال می کنند وعلمای عاملین المتقین همه به جوار رحمن مشرف شدند، مگر قلیلی از ایشان باقی باشد از جهتی که هیچ زمانه از علمای بالله وعلمای عاملین خالی نیست ودر این زمانه بجز اسم علم وتصوف بدون مسمی وقشر بدون لب دیگر چیز نمانده (پوستی بدون مغز).

وَيَا لَهْفَى عَلَى انْقِلَابِ الْعَمَلِ اَجْوِبَةً وَمَسَائِلَ، وَيَا حَسْرَتَا عَلَى انْطِمَاسِ الْمَعْنَى عَنِ الْاِسْمِ وَ انْدِرَاسِ الْحَقِيْقَةِ عَلَى الرَّسْمِ ، وَيَا سُوْئَتَا عَلَى خُلُوِّ الْقِشْرِ عَنِ اللُّبَابَ وَاغْتِرَاءِ الْقَوْمِ بِلَامِعِ السَّرَابِ

وَاَمَّا الْخِيَامُ فَاِنَّهَا كَخِيَامِهِمْ وَأَرَى نِسَاءَ الْحَيِّ غَيْرَ نِسَائِهَا

ای دریغا بر وارونه کردن عمل و تبدیل شدن آن برسؤال و جوابهایی و، واحسرتا به خاموش شدن و برچیده شدن معنی از اسم و کهنه شدن حقیقت بر رسم و رسوم و چه بد است دور ماندن پوست از مغز و فریفته شدن مردم بر درخشش سراب . واما خیمه ها همچون خیمه های ایشان است و زنهای قبیله را غیر زنهای آنها می بینم .

واکثر علمای بی عمل این زمانه به هوای نفسانی به علم خود، مغرور می گردند و همرای علمای بالله وعلمای عاملین کینه وحسد می ورزند خصوصا با فقرای صوفیه که قدری مفروض از علم آموختند با درس یا سماعی لا تعمق درآن نورزیدند.

كَمَا قَالَ سَيِّدِيْ عَبْدُ الْغَنِيِّ ـ قُدِّسَ سِرُّهُ ـ وَ اَحْقَرُ النَّاسِ عِنْدَ عُلَمَاءِ السُّوْءِ فُقَرَاءُ الصُّوْفِيَّةِ الْمَشْغُوْلُوْنَ بِذِكْرِ اللهِ تَعَالَى عَلَى حَسْبِ مَااَقَامَهُمُ اللهُ تَعَالَى فِيْهِ مِنْ جَهْرٍ اَوْ مُخَافَتَةٍ وَنَحْوِ ذَلِكَ مِمَّا قَصْدُهُمْ بِهِ وَجْهُ اللهِ تَعَالَى. وَالْاَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، فَتَرَاهُمْ يَذُمُّوْنَهُمْ اَقْبَحَ الذَّمِّ لِكَوْنِهِمْ لَمْ يَتْرُكُوْا ذِكْرَ اللهِ تَعَالَى، وَيَشْتَغِلُوْا

بِتَعَلُّمِ مَسَائِلِ الْفِقْهِ ، وَيَنْهَمِكُوْا فِيْهَا ، وَيَصِيْرُوْا مِثْلَهُمْ يَحْفَظُوْنَ كَلَامًا يَقُوْلُوْنَهُ كُلَّمَا اَرَادُوا الْاِفْتِخَارَ بِهِ فِيْ مَا بَيْنَهُمْ وَعَلَى بَعْضِهِمْ بَعْضًا مِنْ غَيْرِ عَمَلٍ بِذَلِكَ .

وَيُعَلِّمُوْنَ الشَّرَائِعَ وَالْاَحْكَامَ اُصُوْلًا وَفُرُوْعًا لِيَتَوَصَّلُوْا بِذَلِكَ اِلَى جَمْعِ الْاَمْوَالِ مِنَ النَّاسِ، وَاَخْذِ الْوَظَائِفِ وَالْمَدَارِسِ ، وَتَوْلِيَةِ الْقَضَاءِ وَالْمَنَاصِبِ ، وَقَصْدُهُمُ التَّرَفُّعُ عَلَى النَّاسِ ، وَالتَّكَبُّرُ عَلَى الْجَاهِلِيْنَ . يُعَلِّمُوْنَ الْعِلْمَ النَّافِعَ وَلَا يَعْمَلُوْنَ بِهِ ، فَيَنْقَلِبُ عَلَيْهِمْ مُضِرًّا ، وَيَصِيْرُ سَبَبًا لِهَلَاكِهِمْ ، وَهُوَحُجَّةٌ عَلَيْهِمْ بَيْنَ يَدَى اللهِ تَعَالَى ، فَكُلَّمَا ازْدَادُوْا عِلْمًا ازْدَادُوْا مَقْتًا عِنْدَ اللهِ تَعَالَى ، وَغَضَبًا ، وَسَخَطًا مِنْهُ تَعَالَى عَلَيْهِمْ. فَكُلَّمَا تَعَلَّمُوْهَا وَعَلَّمُوْهَا كَانُوْا فِيْ مَعْصِيَةٍ يَتَقَلَّبُوْنَ وَهُمْ لَا يَشْعُرُوْنَ لِقَصْدِهِمْ بِذَلِكَ غَيْرَ وَجْهِ اللهِ تَعَالَى . فَمِثَالُهُمْ مِثَالُ مَنْ يُّصَلِّى صَلَاةً بِغَيْرِ طَهَارَةٍ فَيَخْشَعُ فِيْ صَلَاتِهِمْ وَيُطِيْلُ فِيْهَا الرُّكُوْعَ وَالسُّجُوْدَ وَ قِرَائَةَ الْقُرْآنِ مَعَ غَايَةِ الْاِتْقَانِ ، فَاِنَّ صَلَاتَهُ تِلْكَ كُلَّهَا مَعْصِيَةٌ مِنْ اَوَّلِهَا اِلَى آخِرِهَا ، لِاَنَّهَا بِغَيْرِ طَهَارَةٍ مَعَ الْقُدْرَةِ عَلَى الطَّهَارَةِ وَالتَّقْصِيْرِ عَنْهَا.

همان گونه که سرورم شیخ عبد الغنی (رح) گفت :« حقیر ترین مردم نزد علمای سوء، فقرای صوفیه می باشند که به ذکر خداوندﷻ بر طبق آنچه که خداوند برای آنها از ذکر بلند وآهسته میسر گردانیده و مانند اعمالی که قصد ایشان از آن رضایت خداوند است مشغول هستند و مدار اعمال بر نیتهاست.پس تو علمای سوء را می بینی که فقرای صوفیه را به دلیل اینکه ذکر خداوندی را رها ننموده و به یادگیری مسایل فقهی مشغول نشده و در آن غوطه ور نمی گشتند و به مانند ایشان کلامی را که خود به هنگام افتخار نمودن در بینشان و یا افتخار بر یکدیگر بدون عمل نمودن به آن می گفتند را حفظ نمی کردند ذم و نکوهش می کنند .

و آنان شریعت و اصول و فروع احکام را تعلیم می دهند تا توسط آن به جمع آوری اعمال مردم بپردازند و وظایف و مدارس را گرفته و مقام و منصب را از آن خویش گردانند و در حقیقت قصد ایشان ، فخر فروختن بر مردم و تکبر بر جاهلان است. و آنان علم نافع را می آموزند ولی خویش به آن عمل نمی کنند. پس آن علم برای آنها مضر و سبب هلاکت و دلیل و حجتی بر علیه آنان نزد پروردگارشان می گردد و هر اندازه بر علمشان اضافه گردد، نزد خداوند بر مقهور و مغضوب بودنشان اضافه می شود پس هر وقت علمی را بیاموزند و یا یاد دهند در معصیت خداوند غوطه ورند در حالیکه نمی دانند زیرا رضای خدا را در نظر ندارند پس مثل آنها همانند کسانی است که نمازمی خوانند و در نماز خشوع می کنند ورکوع و سجود را طولانی می سازند و قرآن را با نهایت محکم کاری و صحت می خوانند ، اما وضو ندارند. پس چنین نمازی همه آن از اول تا آخر گناه است. زیرا باوجود قدرت بر طهارت آن را انجام نمی دهند.

وَكَذَلِكَ هُمْ جَمِيْعُ اشْتِغَالِهِمْ بِالْعُلُوْمِ النَّافِعَةِ وَغَيْرِهَا مِنْ تَعَلُّمٍ وَتَعْلِيْمٍ مَعَاصٍ، وَذُنُوْبٌ، وَخَطَايَا، وَآثَامٌ يَقْتَرِفُوْنَهَا بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، حَيْثُ لَمْ يَقْصُدُوْا بِذَلِكَ وَجْهَ اللهِ تَعَالَى ، بَلْ كَانَ قَصْدُهُمْ مَا ذَكَرْنَا وَهُمْ قَاطِعُوْنَ اَنَّ مَا هُمْ فِيْهِ طَاعَةٌ مُثَابُوْنَ عَلَيْهَا، فَهُمْ يَتَقَرَّبُوْنَ اِلَى اللهِ تَعَالَى بِمَعَاصِيْهِمْ ، يَسْتَحِلُّوْنَ مَا هُمْ فِيْهِ مِنَ الرِّيَاءِ وَ الْعُجْبِ وَ التَّكَبُّرِ ، فَعَلَيْهِمْ مِنَ اللهِ مَا يَسْتَحِقُّوْنَ لِاَنَّ اَفْعَالَهُمْ اَقْبَحُ مِنْ اَفْعَالِ الْجَاهِلِيْنَ وَهُمْ مِنْ اَعْلَمِ الْعَالِمِيْنَ ، فَكَاَنَّهُمْ غَيْرُ مُطَالَبِيْنَ اِلَّا بِالْعِلْمِ فَقَطْ، وَكَأَنَّ الْعِلْمَ هُوَ دُخُوْلُ الْجَنَّةِ وَالنَّجَاةُ مِنَ النَّارِ لَا غَيْرُ. وَلَا تَرَاهُمْ يُطَالِبُوْنَ النَّاسَ اِلَّا بِالْعِلْمِ وَحْدَهُ ، فَالْاِمَامُ يَحْفَظُ شُرُوْطَ الْاِمَامَةِ ، وَشُرُوْطَ الصَّلَاةِ وَاَرْكَانَهَا ، وَمَا لَابُدَّ لَهُ مِنْ ذَلِكَ ، لِاحْتِمَالِ اَنْ يَّمْتَحِنَهُ اَحَدٌ فَيَجِدَ عِنْدَهُ الْعِلْمَ بِذَلِكَ .

وَمَنْ لَمْ يَحْفَظْ ذَلِكَ عِنْدَهُمْ فَصَلَاتُهُ بَاطِلَةٌ سَوَاءٌ عَمِلَ بِذَلِكَ ، اَوْلَمْ يَعْمَلْ ، وَكَاَنَّهُ مَتَى عَلِمَ ذَلِكَ فَقَدْ ثَبَتَ عِنْدَهُمْ عَمَلُه بِهَا قَطْعًا، وَمَتَى لَمْ يَعْلَمْ ذَلِكَ فَقَدْ ثَبَتَ عِنْدَهُمْ عَدَمُ عَمَلِهِ بِهَا قَطْعًا . فَمَنْ غَرِضَ خَاطِرُهُ عَلَى اَحَدٍ مِنْ هَذِهِ الْعُلَمَاءِ اَضَلُّوْهُ بِضَلَالِهِمْ ، وَكَذَلِكَ مَنْ اَطَاعَهُمْ فِيْمَا يَقُوْلُوْنَ وَيَنْصَحُوْنَ بِهِ الْاُمَّةَ عَلَى زَعْمِهِمْ ، فَهُمُ الْغَافِلُوْنَ الْمُغْفِلُوْنَ لِغَيْرِهِمْ .و همچنین تمام مشغولیت شان بر جمع آوری علوم نافع و غیره از تعلیم و تعلم، گناه و معصیت و خطا و اشتباه است که آن را در شب و روز مرتکب می شوند به جهت آن که قصد رضای خداوند را ندارند بلکه قصد ایشان آنچه ذکر کردیم است در حالیکه ایشان قا طع اند که آنچه انجام می دهند، طاعتی است که با آن ثواب داده می شوندو در نتیجه آنان به زعم و گمانشان به وسیله معاصی خود به سوی خدا تقرب حاصل می کنند و ایشان آنچه که از ریا ، عجب و تکبر انجام می دهند را حلال می شمارند بنابر این بر آنها باد از جانب خدا آنچه مستحق آنندزیرا افعال ایشان زشت تر از افعال جاهلین است، در حالیکه آنان قاطع اند که از جمله دانایان هستند گویا که جز به علم طلب کرده نمی شوند و گویا که فقط علم دخول به بهشت و نجات از آتش است نه چیز دیگری و نمی بینی آنان را که با مردم مطالبه نمایند مگر به علم فقط.

پس امام شروط امامت و نماز و ارکان و آنچه برای امامت لازم است را حفظ می نماید ، مبادایکی او را مورد آزمایش قراردهد،پس در نزد او علم آن را بیابد و کسی که چنین چیزها یی را حفظ نکند نماز او در نزدشان باطل است خواه بدان عمل کند یا نکند،گویا وقتی که آن را بداند در نزدایشان عمل کردن به آن قطعا ثابت می گرددوزمانی که آن را نداند عدم عمل به آن ثابت می شود، پس کسی که خاطرش مشتاق بر یکی از این علما شود ، او را با گمراهی خود گمراه می کنند همچنین کسی که از ایشان

اطاعت نماید در آنچه می گویند و به گمان خویش مردم را نصیحت می کنند پس ایشان در غفلتند و دیگران را نیز به غفلت وا می دارند. قَالَ اللّهُ تَعَالَی:
﴿وَلَا تُطِعْ مَنْ اَغْفَلْنَا قَلْبَه ُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ اَمْرُه ُ فُرُطًا﴾[1]

بدان ای طالب صادق که به حقیر داشتن منکران وعیب گفتن ایشان شما ناراحت و غمگین نشوید وباک به ایشان واقوال لا طائل ایشان نکنید وبه ذکر وفکر حق ﷻ مشغول باشیدکه حق ﷻ ناصر ومدد دهنده کسی است که بر حق ثابت وراسخ باشد. كَمَا قَالَ اللّهُ تَعَالَی: ﴿لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَ يُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُوْنَ ﴾[2]

- ✓ **ودر مثنوي معنوی اشارتی بدین معنا فرموده:**

حق تعالی از غم وخشـــم خصام

کـــی گــذارد اولیــاء را در غرام

۱-سوره کهف آیه۲۸«وفرمان مبر آنرا که غافل ساخته ایم دل او را از یاد خویش وپیروی کرده است خواهش خود را وهست کار او از حد گذشته» (وَلَا تُطِعْ) **و فرمان مبر** (مَنْ اَغْفَلْنَا) **آن را که غافل گردانیدیم** (قَلْبَه ُ) **دل او را** (عَنْ ذِكْرِنَا)**از یاد کردن ما وآن کس امیۀ بن خلف بود واتباع او یا عیینه واشباه او که آن حضرت را به طرد فقرا می فرمودند حق تعالی فرمود که ما دل او را غافل گردانیده ایم**(وَاتَّبَعَ) **واو پیروی کرده است** (هَوَاهُ) **آرزوی نفس خود را** (وَكَانَ اَمْرُهُ) **وهست کار او**(فُرُطًا)**تباه وضایع وموجب حسرت وندامت و هلاکت (تفسیر حسینی ص۶۴۳)**

۲ - سوره انفال آیه ۸ «و می خواست تا دین حق را ثابت کند و دین باطل را بر طرف سازد اگرچه گنه کاران ناخشنود باشند.» (لِيُحِقَّ الْحَقَّ) **تا ظاهر گرداند دین اسلام را به قتل ایشان یا نصرت دهد پیغمبر خود را** (وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ) **وزایل گرداند کفر را یا ضعیف سازد امر مشرکان را**(وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُوْنَ)**واگر چه کافران آن را نخواهندو ناپسند بدارند. (تفسیرحسینی ص۳۷۶)**

مه فشانــد نور و سگ عوعو کنــد

هر کســی بر خلقــت خود می تند

خس خــسانه می رود بر روی آب

آب صــافی مــی رود بی اضطــراب

مصطفی مه می شکافد نیمه شب

ژاژ می خــواهد ز کینــه بولهــب

آن مسیحا مرده زنــده مــی کند

و آن جهود از خشم سلت می کند

دیگر آن منکران چون صفات ذمیمه خود را می بینند اولیاء الله را بر خود قیاس می کنند باید که به ذم وغیب گویی ایشان التفات نکنید که به حقیقت همان صفات ذمیمه خود را ذم می کنند.

كَمَا قَالَ الشَّيْخُ عَبْدُ الْغَفَّارِ الْقُوْصِيُّ فِيْ كِتَابِ التَّوْحِيْدِ قَالَ :حَدَّثَنِيَ الشَّيْخُ عَبْـدُ الْعَزِيْزِ الْمُتَوَفَّـى عَنْ خَادِمِ الشَّيْـخِ مُحْيِ الدِّيْنِ بْنِ الْعَـرَبِيِّ ـ قَـدَّسَ اللهُ سِرَّهُ ـ قَالَ : كَانَ الشَّيْخُ يَمْشِيْ وَاِنْسَانٌ يَسُبُّه' وَهُوَسَاكِتًا لَا يَرُدُّ عَلَيْهِ ، فَقُلْتُ : يَا سَيِّدِيْ مَا تَنْظُرُ اِلَى هَذَا ؟ قَالَ : وَلِمَنْ يَقُوْلُ ؟ قُلْتُ :يَقُوْلُ لَكَ ، فَقَالَ :مَا سَبَّنِيْ اِيَّاىَ. قُلْتُ: كَيْفَ ؟ قَالَ :هَذَا تُصُوِّرَتْ لَهُ صِفَاتُ ذَمِيْمَةٌ وَهُوَ يَسُبُّ تِلْكَ الصِّفَاتِ وَمَا اَنَا مَوْصُوْفٌ بِهَا انْتَهَى. وَمَا اَكْمَلَ هَذِهِ الْقَضِيَّةَ مُشَابَهَتُهَا لِمَا وَقَعَ لِرَسُوْلِ اللهِ ﷺ ، فَاِنَّهَا شَاهِدَةٌ بِالْوِرَاثَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ وَذَلِكَ مَا رَوَاهُ الْحُمَيْدِيُّ فِي الْجَامِعِ بَيْنَ الصَّحِيْحَيْنِ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ ، عَنْ اَبِى الزِّنَادِ ، عَنِ الْاَعْرَجِ ، عَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ : اَلَا تَعْجَبُوْنَ كَيْفَ يَصْرِفُ اللهُ عَنِّيْ شَتْمَ قُرَيْشٍ وَ لَعْنَهُمْ، يَشْتُمُوْنَ مُذَمَّمًا وَيَلْعَنُوْنَ مُذَمَّمًا وَاَنَا مُحَمَّدٌ ﷺ انْتَهَى.

همان گونه که شیخ عبد الغفار قوصی در کتاب التوحید می گوید: «شیخ عبد العزیزمتوفی از خادم شیخ محی الدین ابن العربی ـ قدس سره ـ روایت می کند که گفت : شیخ می رفت و کسی او را دشنام می داد و ایشان ساکت بوده و چیزی نمی گفتند. من گفتم:« که سرورم آیا ندیدید که این شخص چه گفت؟» پرسید:« به چه کسی گفت ؟ » گفتم:« به شما» گفت: « اومرا دشنام نداد بلکه متصور شد بر وی صفات نا پسند و او آن صفات را دشنام می دهدصفتهایی که در وجودمن نیست پس مرا دشنام نداده است».

مشابهت این قضیه با آنچه که برای رسول خدا ﷺ پیش آمد، آن را کامل می کند ! چون این قضیه شاهد وراثت محمدی است و قضیه ای که برای رسول خداﷺرخ داد آن است که حمیدی در جامع بین الصحیحین از سفیان بن عیینه و وی از ابی الزناد و او از اعرج از ابو هریره رضی الله عنه روایت می کند رسول خدا ﷺفرمودند:« که آیا تعجب نمی کنید چگونه خدای متعال دشنام و لعن قریش را از من برگرداند آنها مذمم را دشنام و لعنت می کنند در حالیکه من محمدﷺ هستم .

چون از بحث سابق علمای بی عمل به هر کس از خاص وعام معلوم گردید لازم است که از صحبت ایشان ومتصوفه ناقص ومقلد دور باشید. يُفَرُّ مِنْهُمْ كَمَا يُفَرُّ مِنَ الْاَسَدِ (گریزان می شود از ایشان چنانچه از پلنگ می گریزد) بلکه به هر بلده وقریه که ایشان باشند در آنجا مسکن نگیرید که ضرر ایشان متعدی است مبادا به مرور ایام برشما سرایت کند چنانچه در حدیث وارد شده است.

رَوَی الْبُخَارِیُّ وَمُسْلِمٌ بِاِسْنَادِهِمَا عَنْ اَبِیْ مُوْسَی اَنَّ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ قَالَ: «اِنَّمَا مَثَلُ جَلِیْسِ السُّوْءِ کَنَافِخِ الْکِیْرِ ، اِمَّا اَنْ یَحْرُقَ ثِیَابَکَ بِشَرَرِ نَارِهِ الْمُتَطَائِرِ ، وَ اِمَّا اَنْ تَجِدَ مِنْهُ رِیْحًا خَبِیْثَةً» [۱] وَهَذَا مَثَلُ جَلِیْسِ السُّوْءِ فَاِمَّا اَنْ یَتْلِفَ عَلَیْکَ دِیْنَکَ، وَیُدَنِّسَ مِنْکَ عِرْضَکَ ، وَاِمَّا اَنْ تَجِدَ مِنْهُ رَائِحَةً مُنْتِنَةً مِنْ نَحْوِ غِیْبَةٍ ، اَوْ نَمِیْمَةٍ ، اَوْ نَحْوِ ذَلِکَ ، اَوْ مِنْ سَخَطٍ یَنْزِلُ عَلَیْهِ وَاَنْتَ عِنْدَهُ ، اَوْ عَذَابٍ یَأْخُذُهُ وَاَنْتَ مَعَهُ. فَمَنْ یُجَالِسِ الْعَبْدَ السُّوْءَ فَقَدْ تَعَرَّضَ لِذَلِکَ کُلِّهِ. رَوَی الْاِمَامُ اَحْمَدُ فِی الزُّهْدِ عَنْ مُعَاوِیَةَ بْنِ قُرَّةَ قَالَ : قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ : یَا بُنَیَّ !لَاتُجَالِسِ الْاَشْرَارَ ، فَاِنَّکَ لَا تُصِیْبُ مِنْ مُجَالَسَتِهِمْ خَیْرًا، وَلَعَلَّهُ اَنْ یَکُوْنَ فِیْ آخِرِ ذَلِکَ اَنْ تَنْزِلَ عَلَیْهِمْ عُقُوْبَةٌ فَتُصِیْبَکَ مَعَهُمْ . وَرَوَی الْبَیْهَقِیُّ فِی الشُّعَبِ عَنْ مَکْحُوْلٍ قَالَ : اِیَّاکَ وَرَفِیْقَ السُّوْءِ، فَاِنَّ الشَّرَّ لِلشَّرِّ خُلِقَ.

بخاری و مسلم با اسنادشان از ابو موسی رضی الله عنه روایت کرده اند که رسول خدا ﷺ می فرماید: «مثال همنشین بد، مانند کوره آهنگر است یا اینکه لباس تو را با شراره آتشی که از آن زبانه می کشد ، می سوزاند و یا

۱- وَ عَنْ اَبِیْ مُوْسَی قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ :مَثَلُ الْجَلِیْسِ الصَّالِحِ وَالسُّوْءِ کَحَامِلِ الْمِسْكِ وَنَافِخِ الْکِیْرِ ، فَحَامِلُ الْمِسْكِ اِمَّا اَنْ یَحْذِیَکَ ، وَاِمَّا اَنْ تَبْتَاعَ مِنْهُ ، وَاِمَّا اَنْ تَجِدَ مِنْهُ رِیْحًا طَیِّبَةً وَنَافِخُ الْکِیْرِ اِمَّا اَنْ یُحْرِقَ ثِیَابَکَ ، وَاِمَّا اَنْ تَجِدَ مِنْهُ رِیْحًا خَبِیْثَةً ، مُتَّفَقٌ عَلَیْهِ (مشکوة المصابیح ص۴۲۶ـ ج۱ـ سطر ۵ـ اَلْفَصْلُ الْاَوَّلُ بَابُ اَلْحُبِّ فِی اللهِ)(رواه البخاری مشکوة المصابیح ص۵۱۵ـ ج ۲ ـ باب الاسماء النبی ﷺ وصفاته)

حضرت ابو موسی رضی الله عنه روایت می کند که رسول خدا ﷺ فرمودند:« مثال همنشین نیک و بد ، همانند حمل کننده مشک و کوره آهنگر است. پس حامل مشک به تو ازآن می دهد یا این که تواز او می خری و یا بوی خوش از او به تو می رسد و اما کوره آهنگر یا لباس تو را می سوزا ند و یا این که بو ی بد او به تو می رسد». (متفق علیه)

اینکه بوی بدی از آن می یابی.» و این مثل همنشین بد است یا اینکه دین تو را تلف می کند و آبروی تو را لکه دار می کندیا اینکه بوی بد او از قبیل غیبت، سخن چینی و غیره به تومی رسدیا خشم و عقوبتی که بر او نازل می شود و تو در نزد او هستی یا عذابی که او را بگیرد و تو به همراه او هستی به تو نیز برسد پس هر کس که در کنار چنین بنده بدی باشد خود را در معرض این بلاها قرار داده است و از اینها در امان نخواهد بود.

امام احمد در کتاب الزهد از معاویة بن قره روایت می کند که لقمان به فرزندش گفت: « ای پسر با اشرار منشین زیرا از همنشینی با ایشان خیری به تو نخواهد رسید و شاید در آخر بر ایشان عقوبتی بیاید پس همراه آنها به تو هم برسد.» وبیهقی در کتاب شعب خود از حضرت مکحول روایت می کند که گفت :« خود را از رفیق بد بر حذر بدار زیرا شر، برای شر خلق کرده شده است».

✓ قطعه :

با بدان کــمتر نشیــن و دور بــاش
گــرچــه توپاکیــزه ای سازد پلــید
این چنین شمع جهان است آفتاب
انــدکی از ابـــر گـــردد نــاپدیــد

✓ مثنوي :

ای بــرادر دور بـــاش از یــار بـــد
یـــار بـــد بدتــر بــود از مــار بــد
مار بد جانــت ســتا نــد ای سلیــم
یـــار بد آرد تو را ســوی جحیــم

✓ رباعي :

باهرکه نشستی ونشدجمع دلـت

از تو نرهـید زحمت آب وگـلت

زنهار ازآن قوم گـریزان می باش

ورنــــه نکند روح عزیزان بحلت

تا توانی دوستی و همنشینی اولیاء الله و علمای عاملین را از دست نده که خیر الدارین منوط بر محبت وصحبت ایشان است و صحبت ایشان را فواید بسیار است.

كَمَا قَالَ عليه السلام :«اِنَّمَا مَثَلُ جَلِيْسِ الصَّالِحِ كَحَامِلِ الْمِسْكِ ، اِمَّا اَنْ يُحْذِيَكَ»اَیْ يُعْطِيَكَ مِنْ ذَلِكَ الْمِسْكِ ، وَ «اِمَّا اَنْ تَبْتَاعَ مِنْهُ» اَیْ تَشْتَرِیَ مِنْهُ ، «وَاِمَّا اَنْ تَجِدَ مِنْهُ رِيْحًا طَيِّبَةً »وَهِیَ رَائِحَةُ الْمِسْكِ . هَذَا مَثَلُ جَلِيْسِ الصَّالِحِ ، فَاِنَّه' اِمَّا اَنْ يُعْطِيَكَ مِنْ فَوَائِدِهِ ، وَيَهْدِيَكَ اِلَى مَقَاصِدِهِ ، وَاِمَّا اَنْ تَأْخُذَ اَنْتَ مِنْ اَخْلَاقِهِ ، وَيَسْرِیَ اِلَيْكَ مِنْ طِبَاعِهِ .

وَلِذَلِكَ قَالَ اَبُوْ حَامِدٍ الْجَرِيْرِیُّ (رح) كَمَالُ الرَّجُلِ فِیْ ثَلَاثَةٍ: فِی الْغُرْبَةِ ، وَالصُّحْبَةِ ، وَالْفِطْنَةِ ؛فَاَمَّا الْغُرْبَةُ ؛ فَلِتَذْلِيْلِ النَّفْسِ ، وَاَمَّا الصُّحْبَةُ؛ فَلِلتَّخَلُّقِ بِاَخْلَاقِ الرِّجَالِ ، وَاَمَّا الْفِطْنَةُ ؛ فَلِلتَّمْيِيْزِ ، (وَاِمَّا اَنْ تَجِدَ عِنْدَه' رِيْحًا طَيِّبَةً) مِنْ حِكْمَةٍ تَجِدُهَا عِنْدَهُ ، اَوْ رَحْمَةٍ تَنْزِلُ عَلَيْهِ وَاَنْتَ مَعَهُ ، فَتَرْتَحِمُ بِسَبَبِ مُجَالَسَتِهِ. قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ : يَا بُنَیَّ ! جَالِسِ الصَّالِحِيْنَ مِنْ عِبَادِ اللهِ فَاِنَّكَ تُصِيْبُ مِنْ مُجَالَسَتِهِمْ خَيْرًا ، وَلَعَلَّه' اَنْ يَكُوْنَ فِیْ آخِرِ ذَلِكَ اَنْ تَنْزِلَ عَلَيْهِمُ الرَّحْمَةُ فَتُصِيْبَكَ مَعَهُمْ . رَوَی

اَبُوْ دَاوُدَ وَالتِّرْمِذِیُّ بِاِسْنَادِهِمَا عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ مَرْفُوْعًا: اَلْمَرْءُ عَلَی دِیْنِ خَلِیْلِهِ فَلْیَنْظُرْ اَحَدُکُمْ مَنْ یُخَالِلُ[1].

ابو حامد جریری (رح) می فرماید: کمال شخص در سه چیز است : غربت، صحبت، زیرکی ، اما غربت؛ برای ذلیل کردن نفس و صحبت، برای متخلق شدن به اخلاق مردان و اما زیرکی ، برای متمایز ساختن همنشین صالح که در یابی در نزد او بوی خوشی از حکمت و یا رحمتی که از حق بر او نازل می شود وتو همراه او هستی پس به سبب همنشینی مورد رحم قرارمی گیری.

حضرت لقمان فرمود:« ای فرزندم ! با بندگان صالح خداوند بنشین که تو از همنشینی ایشان به خیر خواهی رسید وشاید در آخرچنین شود که بر ایشان رحمت نازل گردد وتو نیز بهره مند شوی». ابو داود ترمذی از حضرت ابوهریره ﷺ به صورت مرفوع روایت کرده اند : پیامبر ﷺ فرمودند: « شخص بر دین خلیل و دوست خود می باشد پس نگاه کند یکی از شما چه کسی را به عنوان خلیل(دوست) انتخاب می کند.»

✓ **بیت :**

یک چندروزصحبت نیکان کن اختیار

گلبـــانگ نیکیت زسمک تا سما رود

نشنیده ای که هرچه به کان نمک فتاد

یک چندروزبگذردآن هم نمک شود

۱- وَعَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ ﷺ قَالَ:قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ :اَلْمَرْءُ عَلَی دِیْنِ خَلِیْلِهِ ، فَلْیَنْظُرْ اَحَدُکُمْ مَنْ یُخَالِلُ ، (رَوَاهُ اَحْمَدُ مِشْکَوةِ الْمَصَابِیْحِ ص۴۲۷ـ ج۱ـ الفصل الثالث ـ بَابُ الْحُبِّ فِی اللهِ) (د ـ ت)(جَامِعُ الْاَحَادِیْثِ قِسْمُ الْاَقْوَالِ الْمُحَلَّی ص۲۴۵ـ ج۴)

اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا مِنَ الصَّالِحِيْنَ وَارْزُقْنَا مَحَبَّةَ الْاَوْلِيَاءِ وَالْعُلَمَاءِ الْعَامِلِيْنَ وَانْصُرْنَا عَلَى الْعُلَمَاءِ السُّوءِ وَالْمُتَصَوِّفَةِ الْجَاهِلِيْنَ.بارخدایا ما را از جمله صالحین بگردان و به ما محبت اولیاء و علمای راسخ را عطا کن و ما را بر علمای سوء و متصوفان جاهل پیروز بگردان.

✓ بیت :

دادیـــم تـــرا ز گنج مقصود نشان

گـــرما نـــرسیدیـــم تو شاید برسی

بدان ای طالب صادق وبر تو مخفی مباد اولیاء الله که جامع علم ظاهر وباطن می باشند مثل والد ماجدی، رئیس الاولیاء وسلطان الاصفیاء و برهان الاتقیاء، شمس فلک الشریعت وقمر سماء الطریقت، قبله عالم وکعبه امم، قبله جهان وکعبه مرادان، اعنی قبله گاهی وارشاد پناهی ام وباقی از اولیای دیگر نظر به علم ظاهری ایشان آیات واحادیث که درباره علمای عاملین وارد شده است در شأن ایشان صادق است. از جهتی که ایشان از علمای عاملین اند ونظر به علم باطنی ایشان آیات واحادیث که درباره ذاکرین وارد گردیده در شأن ایشان نیز صادق است به خاطر این که شب و روز به ذکر وفکر حق جل جلاله مشغولند پس ایشان از علمای عاملین و فقرای زاهدین، افضل می باشند به اعتبار آنکه هم از زمره ذاکرینند وهم از زمره علمای عاملین.واولیاکه از علم ظاهر حظ ندارند اززمره ذاکرانند وعلمایی که به علم ظاهر عمل می نمایند حظّ فرا نگرفته اند از زمره علمای عاملین اند. پس این هر دو در فضل خود مساویند بدان جهت که در شان هر دو طایفه آیات واحادیث وارد گردیده واز هر دو طایفه خلق منتفع می گردند افسوس

صد افسوس .بر این. نویسنده بد عمل از گناه بار و بر علمای بی عمل[۱]روزگار وبر متصوفه جاهل نابکار که از زمره هیچ طایفه از طوایف صلحا وعلما

---

۱ – قَالَ بَعْضُ الْمُحَقِّقِیْنَ : الْعُلَمَاءُ ثَلَاثَةٌ ؛ عَالِمٌ بِاللهِ غَیْرُ عَالِمٍ بِاَمْرِ اللهِ ، وَ عَالِمٌ بِاَمْرِاللهِ غَیْرُ عَالِمٍ بِاللهِ ، وَ عَالِمٌ بِاللهِ وَبِاَمْرِ اللهِ . اَمَّا الْاَوَّلُ ؛ فَهُوَ عَبْدٌ قَدِ اسْتَوْلَتِ الْمَعْرِفَةُ الْاِلَهِیَّةُ عَلَی قَلْبِهِ ، فَصَارَ مُسْتَغْرِقًا بِمُشَاهَدَةِ نُوْرِ الْجَلَالِ وَصَفَحَاتِ الْکِبْرِیَاءِ ، فَلَا یَتَفَرَّغُ لِتَعَلُّمِ عِلْمِ الْاَحْکَامِ اِلَّا مَا لَابُدَّ مِنْهُ. الثَّانی: هُوَ الَّذِیْ یَکُوْنُ عَالِمًا بِاَمْرِ اللهِ غَیْرَ عَالِمٍ بِاللهِ ، وَهُوَ الَّذِیْ عَرَفَ الْحَلَالَ ، وَالْحَرَامَ، وَحَقَائِقَ الْاَحْکَامِ لَکِنَّه ُ لَایَعْرِفُ اَسْرَارَ جَلَالِ اللهِ . اَمَّا الْعَالِمُ بِاللهِ وَ بِاَحْکَامِ اللهِ ؛ فَهُوَ جَالِسٌ عَلَی الْحَدِّ الْمُشْتَرَکِ بَیْنَ عَالَمِ الْمَعْقُوْلَاتِ وَعَالَمِ الْمَحْسُوْسَاتِ،فَهُوَ تَارَةً مَعَ اللهِ بِالْحُبِّ لَهُ ، وَتَارَةً مَعَ الْخَلْقِ بِالشَّفَقَةِ وَ الرَّحْمَةِ. فَاِذَا رَجَعَ مِنْ رَبِّهِ اِلَی الْخَلْقِ صَارَ مَعَهُمْ کَوَاحِدٍ مِنْهُ کَأَنْ لَا یَعْرِفُ اللهَ، وَاِذَا خَلَا بِرَبِّهِ مُشْتَغِلًا بِذِکْرِهِ وَخِدْمَتِهِ فَکَأَنْ لَا یَعْرِفُ الْخَلْقَ . فَهَذَا سَبِیْلُ الْمُرْسَلِیْنَ وَالصِّدِّیْقِیْنَ وَ هَذَا هُوَ الْمُرَادُ بِقَوْلِهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ :« سَائِلِ الْعُلَمَاءَ ، وَخَالِطِ الْحُکَمَاءَ ، وَجَالِسِ الْکُبَرَاءَ» فَالْمُرَادُ مِنْ قَوْلِهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ: (سَائِلِ الْعُلَمَاءَ) اَی الْعُلَمَاءَ بِاَمْرِ اللهِ غَیْرَ الْعَالِمِیْنَ بِاللهِ ، فَأَمَرَ بِمُسَائَلَتِهِمْ عِنْدَ الْحَاجَةِ اِلَی اللهِ اسْتِفْتَاءً مِنْهُمْ ، وَاَمَّا الْحُکَمَاءُ فَهُمُ الْعَالِمُوْنَ بِاللهِ الَّذِیْنَ لَا یَعْلَمُوْنَ أَوَامِرَ اللهِ ، فَأَمَرَ بِمُخَالَطَتِهِمْ ، وَالْکُبَرَاءُ فَهُمُ الْعَالِمُوْنَ بِاللهِ وَ بِاَحْکَامِ اللهِ ، فَامَرَ بِمُجَالَسَتِهِمْ ، لِاَنَّ فِیْ تِلْکَ الْمُجَالَسَةِ مَنَافِعَ الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ ، ثُمَّ قَالَ شَقِیْقُ الْبَلْخِیُّ : لِکُلِّ وَاحِدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ : اَمَّا الْعَالِمُ بِاَمْرِ اللهِ ؛ فَلَهُ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ : اَنْ یَکُوْنَ ذَاکِرًا بِاللِّسَانِ دُوْنَ الْقَلْبِ ، وَاَنْ یَکُوْنَ خَائِفًا مِنَ الْخَلْقِ دُوْنَ الرَّبِّ ، وَاَنْ یَسْتَحْیِیَ مِنَ النَّاسِ فِی الظَّاهِرِ وَلَا یَسْتَحْیِیَ مِنَ اللهِ فِی السِّرِّ . وَاَمَّا الْعَالِمُ بِاللهِ ؛ فَاَنْ یَکُوْنَ ذَاکِرًا خَائِفًا مُسْتَحْیِیًا . اَمَّا الذِّکْرُ ؛ فَذِکْرُ الْقَلْبِ لَا ذِکْرُ اللِّسَانِ، وَاَمَّا الْخَوْفُ؛ فَخَوْفُ الرِّیَاءِ لَا خَوْفُ الْمَعْصِیَةِ ، وَاَمَّا الْحَیَاءُ ؛ فَحَیَاءُ مَا یَخْطُرُ عَلَی الْقَلْبِ لَا حَیَاءُ الظَّاهِرِ . وَاَمَّا الْعَالِمُ بِاللهِ وَبِاَمْرِ اللهِ فَلَه ُ سِتَّةُ اَشْیَاءَ : الثَّلَاثَةُ الَّتِی ذَکَرْنَاهَا لِلْعَالِمِ بِاللهِ فَقَطْ مَعَ ثَلَاثَةٍ اُخْرَی: کَوْنُه ُجَالِسًا عَلَی الْحَدِّ الْمُشْتَرَکِ بَیْنَ عَالَمِ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ ، وَکَوْنُه ُمُعَلِّمًا لِلْقِسْمَیْنِ الْاَوَّلَیْنِ، وَکَوْنُه ُ بِحَیْثُ یَحْتَاجُ الْفَرِیْقَانِ الْاَوَّلَانِ اِلَیْهِ وَهُوَ یَسْتَغْنِیْ عَنْهُمَا. ثُمَّ قَالَ : مَثَلُ الْعَالِمِ بِاللهِ وَ بِاَمْرِ اللهِ کَمَثَلِ الشَّمْسِ ، لَایَزِیْدُ وَلَا یَنْقُصُ . وَمَثَلُ الْعَالِمِ بِاللهِ

فَقَطْ كَمَثَلِ الْقَمَرِ ، يَكْمُلُ تَارَةً وَ يَنْقُصُ تَارَةً أُخْرَى. ، وَمَثَلُ الْعَالِمِ بِاَمْرِ اللهِ فَقَطْ كَمَثَلِ السِّرَاجِ يُحْرِقُ نَفْسَهُ وَيُضِيءُ لِغَيْرِهِ . (اَلتَّفْسِيْرُ الْكَبِيْرُ لِلْاِمَامِ الْفَخْرِ الرَّازِيِّ ص۱۱۸ـ ج۲)

بعضی از محققین می فرمایند: که **علما سه گروهند :**

۱ـ عالم بالله غیر عالم به امر الله.

۲ـ عالم به امر الله غیر عالم بالله.

۳ـ عالم بالله و بامر الله

اما گروه اول بنده ای است که معرفت خدای متعال بر قلب او مستولی شده است پس او در مشاهدات نور جلال و صفات کبریایی غرق گردیده و به تعلیم احکام مشغول نمی گردد مگر آنچه را که ناچار است.

اما گروه دوم آن کسی است که حلال و حرام و حقیقت احکام را شناخته است لیکن از اسرار جلال خداوندی شناختی ندارد.

اما گروه سوم کسی است که در حد مشترک بین عالم معقولات و عالم محسوسات قرار دارد پس گاهی به همراه خداوند با عشق و محبت به او می باشد و گاهی به همراه خلق باشفقت و مهربانی می باشد.پس هر گاه از جانب خداوند به سوی خلق برگردد همانند یکی از آنها می شود. گویا که عارف نیست و هیچ ارتباطی با خداوند ندارد و هر گاه با خدای خود خلوت کند و به ذکر او مشغول شود به گونه ای است که گویا هیچ ارتباطی با خلق ندارد. و این راه و روش انبیاء و صدیقین،است و این همان چیزی است که از قول رسول خدا ﷺ اراده می شود آنجا که فرمودند :« از علماء سؤال کن و با حکما معاشرت و با بزرگان بنشین». مقصود پیامبر از (علما سؤال کن) یعنی ازعلمای به امر الله سؤال کن، نه از علمای بالله. پس به سؤال نمودن از ایشان در وقت حاجت به خدای متعال به طور فتوا خواستن از آنها امر فرمودند .و اما حکما: ایشان علمای بالله هستند کسانی که اوامر خداوندی(یعنی احکام فقه و غیره) را نمی دانند ، پس پیامبر ﷺ به معاشرت با ایشان امر نمود. و اما کبراء: ایشان علمای بالله و به احکام الله هستند که رسول الله ﷺ به همنشینی با ایشان امر نمودند. زیرا در چنین هم نشینی منفعت دنیا و آخرت می باشد. شیخ بلخی (رح)می فرماید : برای هر یک از این سه گروه علامات مخصوص می باشد . واما عالم به امر الله: پس او سه علامت دارد . با زبا نش ذکر می کند، نه با

محسوب نگردیدیم. کاشکی محبت ایشان را داشتی تا به موجب حدیث (اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ)[1]

(شخص به همراه کسی است که او را دوست دارد) تا از ایشان محسوب گردیدی.

قلبش. از خلق می ترسد واز پروردگارش نمی تر سد، از مردم در ظاهر حیا مـی کنـد از خدا در باطن حیا نمی کند. و اما عالم بالله : ذاکر، خایف (ترسنده) و حیا کننـده مـی بـا شدـ پس ذکرش ذکر قلبی است نه زبانی. ترس او ترس از ریا است نه از گناه و معصیت و حیای او،از آنچه که به قلبش عارض می شوداست و حیای ظاهر نیست.

و اما عالم بالله و بامر الله: دارای شش صفت می باشد . سه تای آن همان صـفات عالم بالله یعنی ذاکر بودن ، ترس وحیامی باشد به همراه سه صفت دیگر که یکـی از آن ، نشستن او برمرز (تعریف)مشترک بین عالم غیب و عالم شهود می باشد و دیگراین که او تعلیم دهندۀ دو گروه قبلی می باشد و سومی این است که هر دو گروه محتاج اوینـد و او بی نیاز از هر دو گروه می باشد. بعد از آن می فرماید: عـالم بـالله و بـه امـر الله هماننـد خورشید است که هیچ گاه کم و زیاد نمی شود. و عالم بالله تنها، همانند ماه است که گاهی کامل می شود و گاهی کاسته می شود و عالم به امر الله، همانند چراغی است که خـود را می سوزاند و به دیگران نور می رساند (تفسیر کبیرـ فخر رازی)

۱- قَالَ النَّبِیُّ ﷺالْعَبْدُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ (حم) عَنْ جَـابِرٍ (جَـامِعُ الاَحَادِیْـثِ، قِسْـمُ الاَقْـوَالِ الْمُحَلَّى بِأَلْ لِلْجَامِعِ الصَّغِیْرِ وَ زَوَائِدِهِ وَالْجَامِعُ الْكَبِیْرُ لِلاِمَامِ السُّیُوطِیِّ(رح)ص۵۷۵ ـ ج۴)

فصل بیستم
در بیان آیات و احادیث
در شأن ذاکرین

به آیات و احادیث در شأن ذاکرین وارد گردیده استماع فرمایید:

قَالَ اللهُ تَعَالَی:﴿فَاذْكُرُوْنِیْ اَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوْالِیْ وَلَا تَكْفُرُوْنِ ﴾[1]

در تفسیر حسینی آورده است که مراد از این ذکر، نه ذکر زبان است بلکه ذکر دل و جان است. ابن عیینه(رح) می گوید که در اخباری که به ما رسیده است که حق ﷻ فرمود که من بندگان خود را چیزی داده ام که اگر جبرئیل علیه السلام ومیکائیل را دادمی هر آیینه نعمت بزرگ بر ایشان تمام کردمی و آن این است که گفته ام﴿فَاذْكُرُوْنِی اَذْكُرْكُمْ﴾در تفسیر عزیزی آورده است که یاد کنید مرا به زبان مثل تلاوت کلام من ویاد نام من در حلقه های ذکر و به دل به کمال توجه واستغراق در حضور بی کیف که نصیب اهل سلوک و اشتغال است.

قَالَ اللهُ تَعَالَی:﴿ اَلَّذِیْنَ یَذْكُرُوْنَ اللهَ قِیَامًا وَّ قُعُوْدًا وَّ عَلَی جُنُوْبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُوْنَ فِی خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾[2]

۱-سوره بقره آیه ۱۵۲«پس یاد کنید مرا یادکنم شما را وسپاس گویید مرا و ناسپاسی من مکنید»

۲ - آل عمران آیه ۱۹۱«آنانکه یاد می کنند خدا را ایستاده ونشسته و بر پهلوی خویش خفته وتأمل می کنند در آفرینش آسمانها وزمین می گویند ای پروردگار ما نیافریده ای این را باطل پاکی است تو را پس نگاه دار مرا از عذاب آتش» (یَذْكُرُوْنَ اللهَ

مراد از این آیه دوام ذکر است یعنی دایم با ذکر حق اند وپیوسته در دریای محبتش مستغرق (مَنْ اَحَبَّ شَیْئًا اَکْثَرَ ذِکْرَهُ) **(کسی که چیزی را دوست بدارد آن را بسیار ذکر می کند .) در تفسیر حسینی آورده است که مراد از ذکر در این آیه دل است زیرا که دوام ذکر لسانی ممکن نیست اما ذکر دل را فتوری وقصوری نمی باشد مراد از این ذاکران صاحب دلانند که مشغول به ذکر دل و جانند.**

قَالَ اللهُ تَعَالَی﴿وَاذْکُرْ رَبَّکَ فِیْ نَفْسِکَ تَضَرُّعًا وَّخِیْفَةً وَّدُوْنَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَ لَا تَکُنْ مِّنَ الْغَافِلِیْنَ﴾[1] **در تفسیر حسینی آورده است**

قِیَامًا وَّ قُعُوْدًا وَّ عَلَی جُنُوْبِهِمْ)مُضْطَجِعِیْنَ اَیْ فِیْ کُلِّ حَالٍ (تَفْسِیْرِ جَلَالَیْنِ ص۲۷ـ سطر ۱۹) (اَلَّذِیْنَ یَذْکُرُوْنَ اللهَ) فِیْ جَمِیْعِ الْاَحْوَالِ وَعَلَی جَمِیْعِ الْهَیْئَاتِ (قِیَامًا) فِیْ مَقَامِ الرُّوْحِ بِالْمُشَاهَدَةِ (وَقُعُوْدًا) فِیْ مَحَلِّ الْقَلْبِ بِالْمُکَاشَفَةِ (وَعَلَی جُنُوْبِهِمْ) اَیْ تَقَلُّبَاتِهِمْ فِیْ مَکَانِ النَّفْسِ بِالْمُجَاهَدَةِ (وَ یَتَفَکَّرُوْنَ) بِاَلْبَابِهِمْ اَیْ عُقُوْلِهِمُ الْخَالِصَةِ عَنْ شَوْبِ الْوَهْمِ.

کسانی که یاد می کنند خدا را در هر حال و جمیع هیأتها، ایستاده در مقام روح با مشاهده و نشسته در محل قلب با مکاشفه و بر پهلو افتاده در حال نقل و انتقال در مکان نفس به وسیله مجاهده و فکر می کنند با عقل خودکه از آمیزش های وهم وخیال خالص است. (تفسیر القرآن الکریم ــ ص۲۴۱ــ ج۱)

۱ - سوره اعراف آیه ۲۰۵«ویاد کن پروردگار خود را در ضمیر خود به زاری وترس کاری ویاد کن پروردگار خود را به کلام پست تر از بلند آوازی بامداد و شبانگاه ومباش از غافلان»

(وَاذْکُرْ رَبَّکَ فِیْ نَفْسِکَ)عَطْفٌ عَلَی قُلْ: ﴿قُلْ اِنَّمَا اَتَّبِعُ مَا یُوْحَی اِلَیَّ مِن رَّ بِّیْ﴾ (آیه ۲۰۳سوره اعراف) وَعَلَی الثَّانِیْ فِیْهِ تَجْرِیْدُ الْخِطَابِ اِلَی رَسُوْلِ اللهِ ﷺ وَهُوَ عَامٌّ لِکُلِّ ذِکْرٍ ، فَاِنَّ الْاِخْفَاءَ اَدْخَلُ فِی الْاِخْلَاصِ ، وَ اَقْرَبُ مِنَ الْقَبُوْلِ . وَفِیْ بَعْضِ الْاَخْبَارِ یَقُوْلُ اللهُ تَعَالَی: ﴿مَنْ ذَکَرَنِیْ فِیْ نَفْسِهِ ذَکَرْتُه ُفِیْ نَفْسِیْ وَمَنْ ذَکَرَنِیْ فِیْ مَلَأٍ ذَکَرْتُه ُفِیْ مَلَأٍ خَیْرٌ مِّنْهُ﴾

این آیه (واذکر ربک فی ...) عطفی است بر آیه (قل انما اتبع ...) و بر این اساس در این آیه رسول خدا (ص) مورد خطاب واقع شده است در حالیکه ذکر عام است و هر ذکری را شامل می شود . زیرا ذکر خفی به اخلاص و قبولیت نزدیک تر می باشد. و در خبراست که، خدای متعال می فرماید:« هر کس مرا در نفس خود و به تنهایی یاد کند ، من او را در نفس خود و در تنهایی یاد می کنم و هر کس مرا میان جمعی یادکند من نیز او را در میان جمعی بهترازآن یادخواهم کرد».

وَقَالَ الْاِمَامُ : الْمُرَادُ بِالذِّكْرِ فِيْ نَفْسِهِ اَنْ يَكُوْنَ عَارِفًا بِمَعَانِى الْاَذْكَارِ الَّتِيْ يَقُوْلُهَا بِلِسَانِهِ مُسْتَحْضِرًا لِصِفَاتِ الْكَمَالِ وَالْعِزِّ وَالْعَظَمَةِ وَالْجَلَالِ ، وَذٰلِكَ لِاَنَّ الذِّكْرَ بِاللِّسَانِ عَارِيًا عَنِ الذِّكْرِ بِالْقَلْبِ كَاَنَّهُ عَدِيْمُ الْفَائِدَةِ ، بَلْ ذَكَرَ جَمْعٌ اَنَّ الذِّكْرَ اللِّسَانِيَّ السَّاذِجَ لَا ثَوَابَ فِيْهِ اَصْلًا ، وَمَنْ اَتَى بِالْكَلِمَةِ الطَّيِّبَةِ غَيْرَ مُلَاحِظٍ مَعْنَاهَا اَوْ جَاهِلًا بِهِ لَا يُعَدُّ مُؤْمِنًا عِنْدَ اللهِ تَعَالَى،وَقِيْلَ : الْخِطَابُ لِمُسْتَمِعِ الْقُرْآنِ وَ الذِّكْرُ الْقُرْآنُ ، وَالْمُرَادُ اُمِرَ الْمَأْمُوْمُ بِالْقِرَاءَةِ سِرًّا بَعْدَ فَرَاغِ الْاِمَامِ عَنْ قِرَائَتِهِ وَفِيْهِ بُعْدٌ وَلَوْ اُلْتُزِمَ قَوْلُ الْاِمَامِ ، وَقَوْلُه سُبْحَانَه وَتَعَالَى : (تَضَرُّعًا وَخِيْفَةً) فِيْ مَوْضِعِ الْحَالِ بِتَأْوِيْلِ اسْمِ الْفَاعِلِ اَىْ مُتَضَرِّعًا وَخَائِفًا ، اَوْ بِتَقْدِيْرِ مُضَافٍ اَىْ ذَا تَضَرُّعٍ وَخِيْفَةٍ ، وَكَوْنُه مَفْعُوْلًا لِاَجْلِهِ غَيْرُ مُنَاسِبٍ . وَجَوَّزَ بَعْضُهُمْ كَوْنَ ذٰلِكَ مَصْدَرًا لِفِعْلٍ مِنْ غَيْرِ الْمَذْكُوْرِ وَلَيْسَ بِشَيْءٍ ، وَ اَصْلُ خِيْفَةٍ خَوْفَةٌ ، وَدُوْنَ فِيْ قَوْلِهِ تَعَالَى:﴿وَدُوْنَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ﴾ صِفَةٌ لِمَعْمُوْلِ حَالٍ مَحْذُوْفَةٍ اَىْ وَمُتَكَلِّمًا كَلَامًا دُوْنَ الْجَهْرِ لِاَنَّ دُوْنَ لَاتُتَصَرَّفُ عَلَى الْمَشْهُوْرِ ، وَ الْعَطْفُ عَلَى تَضَرُّعًا،وَقِيْلَ:لَاحَاجَةَ اِلَى مَاذُكِرَوَالْعَطْفُ عَلَى حَالِهِ،وَالْمُرَادُاذْكُرْهُ مُتَضَرِّعًا وَ مُقْتَصِدًا.

امام می فرماید: مراد از ذکر در نفس این است که آن شخص به معانی اذکاری که به زبان می گوید آشنا باشد و به صفات کمال، عزت، عظمت و جلال پروردگار آگاه باشد و این ثابت است زیرا ذکر به زبان بدون حضور قلب. سودی ندارد بلکه گروهی گفته اند کـه ذکر زبانی ساده بدون حضور قلب، ثوابی ندارد. زیرا اگر کسی کلمه طیبه را بدون ملاحظه معنای آن یا نا آگاه به آن بر زبان جاری کند او در نزد خداونـد متعـال مـؤمن بـه شـمار نمی آید. و بعضی چنین تعبیر فرمودند که منظور از ذکر خفیه مورد خطابش شنونده قرآن می باشدوذکر نیز قرآن است و مقصود آن چنین است که مقتدی به آهسته خواندن قرآن

بعد ازفارغ شدن امام از قرائت امر شده است. ودر این تعبیردور شدن از حق است واگرچه قول امام لازم گرفته شود. و قول خداوند(تَضَرُّعًا وَ خِيْفَـةً) با تأویل نمودن آن دو بـه اسـم فاعل یعنی متضرعا و خایفاً و یا با تقدیر گرفتن مضاف یعنی ذا تضـرعًا خیفـه در موضـع حال می باشد .

و مفعول له بودن (تضرعا و خیفه) مناسب نیست و بعضی مصدر بودن (مفعـول مطلق) آن را برای فعل غیر مذکور جائز دانسته اند که معتبر نیست واصل (**خيفة، خوفة**) است و (دون) در قول خداوند:(و دون الجهر من القول) برای معمول حال حذف شده صفت می باشد یعنی در حالیکه گوینده هستی کلامی را که آهسته تر از جهر است چـون دون بنا بر قول مشهور صرف نمی شود و دون الجهر بر تضرعا عطف است و گویند که حـاجتی بر آنچه گفته شد نیست و عطف بر حال خود است و مراد از آن ایـن اسـت کـه آن را بـا تضرع و میانه روی ذکر کن .

وَقِيْلَ : اِنَّ الْعَطْفَ عَلَى قَوْلِهِ تَعَالَى :(فِيْ نَفْسِكَ) لَكِنْ عَلَى مَعْنَى اُذْكُرْهُ ذِكْرًا فِيْ نَفْسِكَ وَ ذِكْرًا بِلِسَانِكَ دُوْنَ الْجَهْرِ ، وَالْمُرَادُ بِالْجَهْرِ رَفْعُ الصَّوْتِ الْمُفْرَطِ وَبِمَا دُوْنَه ُنَوْعٌ آخَرُ مِنَ الْجَهْرِ . قَالَ ابْنُ عَبَّاس رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : هُوَ اَنْ يَسْمَعَ نَفْسُه ُوَقَالَ الْاِمَامُ : الْمُرَادُ اَنْ يَقَعَ الذِّكْرُ مُتَوَسِّطًا بَيْنَ الْجَهْرِ وَالْمُخَافَتَةِ كَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَى:﴿وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا﴾ سوره اسراء آیه ۱۱۰

وَيُشْعِرُ كَلَامُ ابْنِ زَيْدٍ اَنَّ الْمُرَادَ بِالْجَهْرِ مُقَابِلُ الذِّكْرِ فِي النَّفْسِ ، وَالْآيَةُ عِنْدَه ُ خِطَابٌ لِلْمَأْمُوْمِ الْمَأْمُوْرِ بِالْاِنْصَاتِ اَىْ اُذْكُرْ رَبَّكَ اَيُّهَا الْمُنْصِتُ فِيْ نَفْسِكَ وَلَا تَجْهَرْ بِالذِّكْرِ (بِالْغُدُوِّ) جَمْعُ غُدْوَةٍ كَمَا فِي الْقَامُوْسِ ، وَفِي الصَّحَاحِ الْغُدُوُّ نَقِيْضُ الرَّوَاحِ وَقَدْ غَدَا يَغْدُوْ غُدُوًّا. قَوْلُه ُتَعَالَى : (بِالْغُدُوِّ) اَىْ بِالْغَدَوَاتِ جَمْعُ غُدْوَةٍ وَهِيَ مَا بَيْنَ صَلَاةِ الْغَدَاةِ وَطُلُوْعِ الشَّمْس ، فَعُبِّرَ بِالْفِعْلِ عَنِ الْوَقْتِ كَمَا يُقَالُ : اَتَيْتُكَ طُلُوْعَ الشَّمْسِ اَىْ وَقْتَ طُلُوْعِهَا ، وَ هُوَ نَصٌّ فِيْ اَنَّ الْغُدُوَّ مَصْدَرٌ لَا جَمْعٌ ، وَعَلَيْهِ فَقَدْ يُقَدَّرُ مَعَهُ مُضَافٌ مَجْمُوْعٌ اَىْ اَوْقَاتِ الْغُدُوِّ لِيُطَابِقَ قَوْلَه ُ سُبْحَانَه ُ وَتَعَالَى: (وَالْآصَالِ) وَهُوَ كَمَا قَالَ الْاَزْهَرِيُّ : جَمْعُ اُصُلٍ ، وَاُصُلٌ جَمْعُ اَصِيْلٍ اَعْنى مَا بَيْنَ الْعَصْرِ اِلَى غُرُوْبِ الشَّمْـسِ ـ فَهُوَ جَمْعُ الْجَمْـعِ وَلَيْسَ لِلْقِلَّةِ وَلَيْسَ جَمْعًا لِاَصِيْـلٍ لِاَنَّ فَعِيْلًا لَا يُجْمَعُ عَلَى

اَفْعَال ، وَقِيْلَ : اِنَّهُ جَمْعُ لَهُ لِاَنَّهُ قَدْ يُجْمَعُ عَلَيْهِ كَيَمِيْنٍ وَ اَيْمَانٍ ، وَقِيْلَ : اِنَّهُ جَمْعٌ لِاُصُلٍ مُفْرَدًا كَعُنُقٍ وَيُجْمَعُ عَلَى اُصْلَانٍ اَيْضًا ، وَالْجَارُّ مُتَعَلِّقٌ بِاُذْكُرْ ، وَخُصَّ هَذَانِ الْوَقْتَانِ بِالذِّكْرِ . قِيْلَ : لِاَنَّ الْغُدْوَةَ عِنْدَهَا يَنْقَلِبُ الْحَيَوَانُ مِنَ النَّوْمِ الَّذِىْ هُوَ كَالْمَوْتِ اِلَى الْيَقْظَةِ الَّتِىْ هِيَ كَالْحَيَاةِ ، وَالْعَالَمُ يَتَحَوَّلُ مِنَ الظُّلْمَةِ الَّتِىْ هِيَ طَبِيْعَةٌ عَدَمِيَّةٌ اِلَى النُّوْرِ الَّذِىْ هُوَ طَبِيْعَةٌ وُجُوْدِيَّةٌ ، وَفِى الْاَصِيْلِ الْاَمْرُ بِالْعَكْسِ ، اَوْ لِاَنَّهُمَا وَقْتَا فَرَاغٍ فَيَكُوْنُ الذِّكْرُ فِيْهِمَا اَلْصَقَ بِالْقَلْبِ ، وَقِيْلَ : لِاَنَّهُمَا وَقْتَانِ يَتَعَاقَبُ فِيْهِمَا الْمَلَائِكَةُ عَلَى ابْنِ آدَمَ ، وَقِيْلَ : لَيْسَ الْمُرَادُ التَّخْصِيْصَ بَلْ دَوَامَ الذِّكْرِ وَ اتِّصَالَهُ اَىْ اُذْكُرْ كُلَّ وَقْتٍ.

گویند بی شک (و خفیه) بر قول خداوند (فی نفسک) عطف است لکن به این معنا می باشد . (خداوند را با دل و زبان خود بدون جهر ذکر کن) . مراد از جهر در آیه، بلند کردن بیش از اندازه صدا است ومراد از مادون افراط نوع دیگری از جهر می باشد. ابن عباس ﷺمی فرماید :« مراد این است که خودش بشنود» و امام (ح) می فرماید:« مراد این است که ذکر میان جهرواخفا باشد» چنانچه خداوند متعال می فرماید« بلند نکن دعای خود را و نه آن را پست کن » آیه.

و از کلام ابن یزید چنین بر می آید که مراد از جهر، مقابل ذکر در نفس می باشد و آیت در نزد وی خطاب به مقتدی است که به سکوت امر شده است یعنی ای شنونده پرور دگار خود را در نفس خود ذکر کن و صدای خود را در ذکر بلند نکن . (بِالْغُدُوِّ) جمع غدوه همان گونه که در قاموس اللغه آمده است و در صحاح این گونه است که «غدو» نقیض رواح به معنای شبانگاه است و از باب (غدا، یغدو، غدوا) است و قول خداوند (بالغدو) یعنی (بالغدوات)جمع غدوۀ که آن به معنای بامداد یعنی ما بین نماز بامداد و طلوع خورشید است . بنابراین وقت توسط فعل بیان شده است . همان گونه که گفته می شود طلوع خورشید نزد تو آمدم یعنی وقت طلوع خورشید و این به صراحت بیان شده است که غدو مصدر است نه جمع و تأیید بر این گاهی همراه غدو مضاف جمع مقدر می گردد یعنی (اوقات الغدو). تا با قول خداوند تعالی که می فرماید (وَالْآصَالِ) مطابقت کند . ازهری می گوید : اصال جمع اصل واصل جمع اصیل یعنی ما بین عصر تا غروب

خورشید است پس اصال جمع الجمع است و جمع (قلـة) نیست و جمع اصیل نیست چون فعیل بر وزن افعال جمع نمی شود و بعضی گفته اند که اصال جمع اصیل است چون گاهی فعیل بر وزن افعال جمع می شود مانند یمین که جمع آن ایمان است و بعضی گفته انـد : اصیل جمع اصل به معنی مفرد است مانند عنق و بر اصلان هم جمع می شـود و جـار در آیه متعلق به ذکر است.این دو وقت مخصوص به ذکر گردانیده شده اسـت زیـرا کـه هـر موجود زنده ای در بامداد از خواب که برادر مرگ است، به بیـداری کـه ماننـد حیـات و زندگی است انتقال می یابد و عالم نیز از ظلمت و تاریکی که طبیعـت عـدمی(نیسـتی) است به سوی نور که طبیعت وجودی است متحوّل می گردد. و در اصیل قضیه بـر عکـس است و یا به خاطر این مخصوص به ذکر گردانیده شده است که این دو وقت، وقت فراغت قلب می باشد پس در این دو وقت ذکر بیشتر به قلب اثر می کند و بعضی گفته اند به این جهت که در این دو وقت فرشتگان به دنبال هم بر ابن آدم فرود می آیند بعضی گفته اند : مراد تخصیص ذکر بر این دو وقت نیست بلکه دوام ذکر و اتصال آن است. پـس معنـایش چنین می شود خدا را در هر وقت ذکر کن.

وَقَرَأَ اَبُوْمُجْلِزٍ لَاحِقُ بْنُ حَمِيْدٍ السَّدُوْسِيُّ (وَ الْاِيْصَال) وَهُوَ مَصْدَرُ آصَلَ اِذَا دَخَلَ فِي الْاَصِيْلِ وَهُوَ مُطَابِقٌ لِغُدُوٍّ بِنَاءً عَلَى الْقَوْلِ بِاِفْرَادِهِ وَمَصْدَرِيَّتِهِ فَتَذْكُرُ (وَ لَا تَكُنْ مِّنَ الْغَافِلِيْنَ) عَنْ ذِكْرِ اللهِ تَعَالَى. (روح المعانی ص۱۳۶جزء۹سطر۳۱)

ابو مجلز لاحق بن حمید سدوسی آیه را با لفظ (والایصال) خوانده است و ایصال مصدر آصل است که وقتی در اصیل داخل شود گفته می شود و اصیل مطابق غدو است بنا بر قول مفرد بودن ومصدر بودن آن بنا بر این خدا را یاد کن واز غافلان مباش.

وَالظَّاهِرُ اَنَّ الْمُرَادَ مِنَ الذِّكْرِ الذِّكْرُ بِاللِّسَانِ لَكِنْ مَعَ حُضُوْرِ الْقَلْبِ اِذْ لَا تُمْدَحُ بِالذِّكْرِ بِدُوْنِهِ بَلْ اَجْمَعُوْا عَلَى اَنَّهُ لَاثَوَابَ لِذَاكِرٍ غَافِلٍ ، وَاِلَيْهِ ذَهَبَ كَثِيْرٌ ، وَعَدَّ ابْنُ جَرِيْحٍ قِرَاءَةَ الْقُرْآنِ ذِكْرًا فَلَا تُكْرَهُ لِلْمُضْطَجِعِ الْقَادِرِ ، نَعَمْ نَصَّ بَعْضُ الشَّافِعِيَّةِ عَلَى كَرَاهَتِهَا لَهُ اِذَا غَطَى رَأْسَهُ لِلنَّوْمُ . وَقَالَ بَعْضُ الْمُحَقِّقِيْنَ: الْمُرَادُ بِهِ ذِكْرُهُ تَعَالَى مُطْلَقًا سَوَاءٌ كَانَ ذَلِكَ مِنْ حَيْثِ الذَّاتِ اَوْ مِنْ حَيْثِ الصِّفَاتِ وَالْاَفْعَالِ ، وَ سَوَاءٌ قَارَنَهُ ذِكْرُ اللِّسَانِ اَوْلَا ، وَالْمَعْنَى عَلَيْهِ الَّذِيْنَ لَا يَغْفُلُوْنَ عَنْهُ تَعَالَى فِي

اگر چه این آیه خطاب به آن حضرت ﷺ است. اما در حقیقت خطاب به جمیع امت اوست. می فرماید که از من غافل مباشید وبعضی ازاین امت در تحت این خطاب در آمده در نیمه شبها از خدای تعالی التماس به این ذکر نموده به سعادت شعور وحضور مع الله مستعد گشته به دوام آگاهی مشرف شده اند و ذکر و طاعت ایشان دایم بر دل است وظاهر نیست چون طریقه سنیه خواجه های نقشبند ـ قدس سرهم ـ.

قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى: ﴿وَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَثِيْرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ﴾[1] **«و خدا را بسیار یاد کنید، باشد که رستگار شوید.»**

عَامَّةِ اَوْقَاتِهِمْ بِاطْمِئْنَانِ قُلُوْبِهِمْ بِذِكْرِهِ وَ اسْتِغْرَاقِ سَرَائِرِهِمْ فِيْ مُرَاقَبَتِهِ . (تَفْسِيْرِ رُوْحُ الْمَعَانِى ص ۱۴۰ـ ج ۴ ـ سطره ۱۴)

و ظاهرا مراد از ذکر، ذکرزبانی به همراه حضور قلب می باشد زیرا ذکر بدون حضور قلب، تعریف وستایش کرده نمی شود بلکه علماء اجماع کرده اند که برای ذاکر غافل، ثوابی تعلق نمی گیرد و بسیاری از علما بر این عقیده اند . حتی ابن جریح قرائت قرآن را نوعی ذکر می نامد پس قرائت برای کسی که روی بستر خواب است مکروه نمی باشد. بله !بعضی ازشافعی ها بر مکروه بودن قرائت برای مضطجع تصریح کرده اند هر گاه که سرش را برای خواب بپوشاند. و بعضی محققین گفته اند که مراد از ذکر، ذکر کردن خدای تعالی است به طور مطلق، برابر است که از حیث ذات ذکر گردد ویا از حیث صفات و افعال و برابر است که ذکر زبان با او باشد یا نه . آن وقت معنی چنین می شود کسانی که از خدای تعالی در عموم اوقات خود غفلت نمی کنند با اطمینان قلب به ذکر و استغراق باطنشان در مراقبه .

[1] – **سوره انفال آیه ۴۵** ﴿ يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللّٰهَ﴾ بِمَا هُوَ ـ جَلَّ وَعَلَى ـ اَهْلُهُ مِنَ التَّهْلِيْلِ ، وَ التَّحْمِيْدِ ، وَ التَّمْجِيْدِ ، وَالتَّقْدِيْسِ ذِكْرًا كَثِيْرًا يَعُمُّ اَغْلَبَ الْاَوْقَاتِ وَالْاَحْوَالِ ، كَمَا قَالَ غَيْرُ وَاحِدٍ . وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : الذِّكْرُ الْكَثِيْرُ اَنْ لَّا يُنْسَى جَلَّ شَأْنُه . وَ رُوِىَ ذَلِكَ عَنْ مُجَاهِدٍ اَيْضًا. (تفسیر روح المعانی ص ۴۰ـ جزء ۲۲)

قَالَ اللهُ تَعَالَی: ﴿یَااَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللهَ ذِکْرًا کَثِیْرًا وَّسَبِّحُوْهُ بُکْرَةً وَّ اَصِیْلًا﴾ [1] **«ای مسلمانان یاد کنید خدا را یاد کردن بسیاروبه پاکی بخوانید او را صبح وشام »**

درتفسیر حسینی آورده است که سلمی ـ قدس سره ـ فرموده: « که مراد از ذکر کثیر ذکر دل است چه دوام ذکر به دل بود به زبان ممکن نیست.»

قَالَ اللهُ تَعَالَی :﴿فَاِذَا قَضَیْتُمُ الصَّلَوةَ فَاذْکُرُوا اللهَ قِیَامًا وَّقُعُوْدًا وَّعَلَی جُنُوْبِکُمْ﴾ [2] **«پس چون نماز تمام کردیدپس خدا را ایستاده ونشسته وبر**

یعنی خداوند متعال را به نحوی که لایق شأن پروردگار است ذکر کنید . با گفتن (لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ) **الحمد لله، سبحان الله و غیره، ذکرفراوان تادر بر گیرد بیشتر اوقات و احوال را چنانچه ابن عباس می فرماید:ذکر زیادآن است که ذات باری تعالی هیچ وقت فراموش نشود.از مجاهد نیزاین گونه روایت شده است.**

وَاعْلَمْ اَنَّهُ تَعَالَی لَمَّا وَصَفَهُمْ بِالذِّکْرِ وَثَبَتَ اَنَّ الذِّکْرَ لَا یَکْمَلُ اِلَّا مَعَ الْفِکْرِ لَا جَرَمَ قَالَ بَعْدَه: ﴿وَیَتَفَکَّرُوْنَ فِیْ خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ﴾ وَفِیْهِ مَسَائِلُ(**تفسیر کبیر ـ ص۱۳۶ـ ج۹) پس بدان که خدای تعالی و قتی که ایشان را با صفت ذکر بیان کردو ثابت شد که ذکر بدون فکر، کامل نمی گردد لاجرم بعد از آن فرمود**﴿وَیَتَفَکَّرُوْنَ فِیْ خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ﴾ **و فکر می کنند در خلق آسمانها وزمین .در این آیه مسایلی وجود دارد.**

فَاِذَا کَانَ اللِّسَانُ مُسْتَغْرِقًا فِی الذِّکْرِ،وَالْاَرْکَانُ فِی الشُّکْرِ، وَالْجَنَانُ فِی الْفِکْرِ ، کَانَ هَذَا الْعَبْدُ مُسْتَغْرِقًا بِجَمِیْعِ اَجْزَائِهِ فِی الْعُبُوْدِیَّةِ.**پس زمانی که زبان مشغول درذکر باشد وجوارح در شکرو دل در فکر، آن وقت بنده با تمام اعضاء و اجزای خود مستغرق در عبادت می باشد.**

۱ - سوره احزاب آیات ۴۲ و۴۱

۲ – سوره نساء آیه ۱۰۳فَالْآیَةُ الْاُوْلَی دَالَّةٌ عَلَی کَمَالِ الرُّبُوْبِیَّةِ ، وَهَذِهِ الْآیَةُ دَالَّةٌ عَلَی کَمَالِ الْعُبُوْدِیَّةِ ، فَمَا اَحْسَنَ هَذَا التَّرْتِیْبَ فِیْ جَذْبِ الْاَرْوَاحِ مِنَ الْخَلْقِ اِلَی الْحَقِّ ، وَفِیْ نَقْلِ

الْاَسْرَارِ مِنْ جَانبِ عَالَمِ الْغُرُوْرِ اِلَی جَنَابِ الْمَلِكِ الْغَفُوْرِ ، وَنَقُوْلُ: فِی الْآیَةِ مَسَائِلُ: الْمَسْأَلَةُ الْاُوْلَی ـ لِلْمُفَسِّرِیْنَ فِیْ هَذِهِ الْآیَةِ قَوْلَانِ : الْاَوَّلُ : اَنْ یَکُوْنَ الْمُرَادُ مِنْهُ کَوْنَ الْاِنْسَانِ دَائِمَ الذِّکْرِ لِرَبِّهِ ، فَاِنَّ الْاَحْوَالَ لَیْسَتْ اِلَّا هَذِهِ الثَّلَاثَةَ ، ثُمَّ لَمَّا وَصَفَهُمْ بِکَوْنِهِمْ ذَاکِرِیْنَ فِیْهَا کَانَ ذَلِكَ دَلِیْلًا عَلَی کَوْنِهِمْ مُوَاظِبِیْنَ عَلَی الذِّکْرِ غَیْرَ فَاتِرِیْنَ عَنْهُ الْبَتَّةَ. (التَّفْسِیْرُ الْکَبِیْرُ لِلاِمَامِ الْفَخْرِ الرَّازِیِّ ـ ص۱۳۶ـ ج۹)

پس آیه اول بر کمال ربوبیت دلالت می کند و این آیه بر کمال عبو دیت (یعنی بندگی) دلالت می کند . و چه قدر خوش گوار است این ترتیب در جذب ارواح از خلق به سوی حق و منتقل نمودن اسرار از جانب عالم غرور (بسیار فریبکار) به سوی حضرت ملک غفور، پس می گوییم که در این آیه چند مسأله است.

مسأله اول این که برای مفسرین در این آیه دو قول است قول اول مراد ازآیه این است که انسان دایم به ذکر پروردگار خویش باشدچون احوال جز این سه حالت نیست سپس زمانی که خداوندایشان رادر آیه باذاکر بودن توصیف کرداین توصیف کردن دلیل بر آن است که ایشان بر ذکر خداوند دایمی هستندوهرگزدرآن فتور وکوتاهی نمی کنند .

وَالْمَسْأَلَةُ الثَّانِیَة ُـ یَحْتَمِلُ اَنْ یَکُوْنَ الْمُرَادُ بِهَذَا الذِّکْرِ هُوَ الذِّکْرَ بِاللِّسَانِ ، وَاَنْ یَکُوْنَ الْمُرَادُ مِنْهُ الذِّکْرَ بِالْقَلْبِ ، وَالْاَکْمَلُ اَنْ یَکُوْنَ الْمُرَادُ الْجَمْعَ بَیْنَ الْاَمْرَیْنِ . (التَّفْسِیْرِ الْکَبِیْرُ ص۱۳۶ج۹)

مسأله دوم این که احتمال دارد مراد ازاین ذکر، ذکر زبانی باشد همچنین احتمال داردکه ذکر قلبی باشد. و کامل تر این است که مراد از آن جمع میان دو ذکر (قلبی و زبانی) باشد.

وَقَوْلُهُ عَلَیْهِ الصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ» مَعْنَاهُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ بِالْحُدُوْثِ عَرَفَ رَبَّهُ بِالْقِدَمِ ، وَمَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ بِالْاِمْکَانِ عَرَفَ رَبَّهُ بِالْوُجُوْبِ ، وَمَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ بِالْحَاجَةِ عَرَفَ رَبَّهُ بِالْاِسْتِغْنَاءِ ، فَکَانَ التَّفَکُّرُ فِی الْخَلْقِ مُمْکِنًا مِنْ هَذَا الْوَجْهِ . (التَّفْسِیْرِ الْکَبِیْرِ ص۱۳۷ج۹)

و این فرموده پیامبر خداﷺ: «هــر کــس خــود را شــناخت پروردگــار خــود را شناخت.» معنایش چنین می شود که هر کـــس کــه نـــفس خـــودرا حــادث شناســد، پروردگارخود را ازلی و قدیمی می شناسد و کســی کــه نفــس خــود را ممکــن شناســد پروردگاررا واجب الوجود می شناسد واگر نفس را محتاج بشناسد رب خود را بــی نیــاز می داند، پس از این طریق تفکر در خلق برایش ممکن می باشد .

وَقَالَ النَّبِیُّ ﷺ:« لَا عِبَادَةَ كَالتَّفَكُّر» وَقِيْلَ : الْفِكْرَةُ تُذْهِبُ الْغَفْلَةَ وَتَجْذِبُ لِلْقَلْبِ الْخَشْيَةَ كَمَا يُنْبِتُ الْمَاءُ الزَّرْعَ . وَعَنِ النَّبِیِّ ﷺ :« لَا تُفَضِّلُوْنِیْ عَلَى يُوْنُسَ بْنِ مَتَى فَاِنَّه' كَانَ يُرْفَعُ لَهُ كُلَّ يَوْمٍ مِثْلُ عَمَلِ اَهْلِ الْاَرْضِ » قَالُوْا: وَكَانَ ذٰلِكَ الْعَمَلُ هُوَ التَّفَكُّرَ فِیْ مَعْرِفَةِ اللهِ ، لِاَنَّ اَحَدًا لَايَقْدُرُ اَنْ يَعْمَلَ بِجَوَارِحِهِ مِثْلَ عَمَلِ اَهْلِ الْاَرْضِ.

پیامبر خدا ﷺفرمودند:« هیچ عبادتی مانند تفکر نیست» و گفته شده است کــه تفکر غفلت راازبین می برد و خشــوع را در قلــب مــی آورد، همــانطور کــه آب گیــاه را می رویاند ، پیامبر خداﷺ فرمود:« که مرا از یونس بن متی برتر ندانید زیرا کــه بــرای او درهر روز به مثل عمل اهل زمین بالا برده می شد» مفسرین فرمودند : این عمل تفکر در شناخت خدای تعالی بود. زیرا هیچ انسانی قادر نیست حتی با تمامی جــوارح و اعضــای خویش به مثل عمل اهل زمین را انجام دهد .

(اَلْمَسْأَلَةُ الثَّالِثَةُ) ـ دَلَّـتِ الْآيَةُ عَلَى اَنَّ اَعْلَى مَرَاتِبِ الصِّدِّيْقِيْنَ التَّفَكُّرُ فِی دَلَائِلِ الذَّاتِ وَالصِّفَاتِ ، وَاَنَّ التَّقْلِيْدَ اَمْرٌ بَاطِلٌ لَاعِبْرَةَ بِهِ وَلَا الْتِفَاتَ اِلَيْهِ. وَ اعْلَمْ اَنَّهُ تَعَالَى حَكَى عَنْ هَؤُلَاءِ الصَّالِحِيْنَ الْمُوَاظِبِيْنَ عَلَى الذِّكْرِ وَالْفِكْرِ اَنَّهُمْ ذَكَرُوْا خَمْسَةَ اَنْوَاعٍ مِنَ الدُّعَاءِ(التَّفْسِيْرِ الْكَبِيْرٌ ص۱۳۸ ج۹)

و مسأله سوم: این آیه دلالت می کند بر این کــه بــالا تــرین مرتبــه صــدیقین تفکر در دلایل ذات و صفات است و بر اینکه به تحقیق تقلید امری باطل است کــه دارای اعتبار نمی باشد و هیچ توجهی به آن نیست. بدان کــه خداونــدﷻ از ایــن گــروه یعنــی صالحین و مواظبت کنندگان بر ذکر و فکرحکایت می کند که ایشان پنج نوع از انواع دعاء را ذکر می کردند .

پهلوی خویش یاد کنید.» در تفسیر حسینی آورده است مراد یاد کردن خداوند است در همه احوال نویسنده ـ عفی عنه ـ چون از ذکر کردن آیات فارغ گردید الحال از احادیث نبوی ﷺ که در شأن ذاکران وارد گردیده چندحدیثی را درج می نماید.

وَعَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ وَاَبِیْ سَعِیْدٍ رضی الله عنه قَالَا : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ :لَایَقْعُدُ قَوْمٌ یَذْکُرُوْنَ اللهَ اِلَّا حَفَّتْهُمُ الْمَلَائِکَةُ،وَغَشِیَتْهُمُ الرَّحْمَةُ ، وَنَزَلَتْ عَلَیْهِمُ السَّکِیْنَةُ ، وَذَکَرَهُمُ اللهُ فِیْ مَنْ عِنْدَهُ . رَوَاهُ مُسْلِمٌ[1].

یعنی در هیچ وقت از خداوند متعال غافل نمی شوند و یاد الله همیشه بر دل و زبانشان جاری می باشد. چنانچه عائشه صدیقه (رض) از شأن پیامبر ﷺ عایشه صدیقه (رض) حکایت می کند (کَانَ یَذْکُرُ اللهَ عَلَی کُلِّ اَحْیَانِهِ) **پیامبر ﷺ خدا را در تمام اوقات خود یاد می کرد . نماز ذکر بزرگ الله است. پس از این جهت پیامبر ﷺ ارشاد فرموده که اگر نماز را ایستاده نمی تواند بخواند، نشسته بخواند و اگر نشسته نمی تواند بر پهلو بخواند در بعضی روایت آمده که آن شب این آیه مبارکه نازل شد پیامبر ﷺ در حال ایستادن و نشسته و بر پهلو خدا را چنان یاد کرد که بسیار گریه هم کرد. (تفسیر کابلی ص۴۴۴ـ ج۱ـ پاره ۴ـ سوره آل عمران۳)**

۱ - عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ وَ اَبِیْ سَعِیْدٍ رضی الله عنه قَالَا : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ:لَا یَقْعُدُ قَوْمٌ یَذْکُرُوْنَ اللهَ اِلَّا حَفَّتْهُمُ الْمَلَائِکَةُ ، وَغَشِیَتْهُمُ الرَّحْمَةُ ، وَنَزَلَتْ عَلَیْهِمُ السَّکِیْنَةُ ، وَذَکَرَهُمُ اللهُ فِیْ مَنْ عِنْدَهُ . (رَوَاُه مُسْلِمٌ مِشْکَوةُ ص۱۱۳ـ ج۱ـ الی ص۲۱۴) (کِتَابُ الدَّعَوَاتِ فِی الذِّکْرِ وَالتَّقَرُّبِ اِلَیْهِ، رَوَاهُ الْبُخَارِیُّ(ص ۹۴۸ـ ج ۲ جزء۲۶ کِتَابُ الدَّعَوَاتِ، بَابُ فَضْلِ ذِکْرِ اللهِ تَعَالَی)

قَالَ النَّبِیُّ ﷺ :یَقُوْلُ الرَّبُّ عَزَّوَجَلَّ یَوْمَ الْقِیَامَةِ : سَیَعْلَمُ اَهْلُ الْجَمْعِ الْیَوْمَ مَنْ اَهْلُ الْکَرَمِ ، قِیْلَ : وَمَا اَهْلُ الْکَرَمِ یَا رَسُوْلَ اللهِ ؟ قَالَ : اَهْلُ مَجَالِسِ الذِّکْرِ فِی الْمَسَاجِدِ.

رسول خدا ﷺ فرمود:« خدای ﷻ در روز قیامت می گوید : به زودی اهل جمع خواهند دانست که اهل کرم چه کسانی هستند !؟ سؤال شد : یا رسول خدا ﷺ اهل کرم چه کسانی هستند؟ رسول خدا فرمودند:آنها اهل مجالس ذکر در مساجد می باشند.»

(حم هب) وَابْنُ شَاهِيْنَ فِي التَّرْغِيْبِ فِي الذِّكْرِ (هب)(ع) (ض) عَنْ اَبِیْ سَعِيْدٍ رضي الله عنه ص۱۴۷ـ اَلْيَاءُ مَعَ الْكَافِ ـ اِكْمَالُ جَامِعِ الْاَحَادِيْثِ لِلْجَامِعِ الصَّغِيْرِ وَزَوَائِدِهِ وَالْجَامِعُ الْكَبِيْرُ وَالْجَامِعُ الْاَزْهَرُ لِلْحَافِظَيْنِ السِّيُوْطِيِّ وَالْمَنَاوِيِّ، الْجُزْءُ الثَّامِنُ ،قِسْمُ الْاَقْوَالِ.

يَقُوْلُ اللهُ ﷻ : لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ حِصْنِیْ فَمَنْ قَالَهَا اُدْخِلَ حِصْنِیْ وَمَنْ دَخَلَ حِصْنِیْ اَمِنَ عَذَابِیْ.

خداوند تبارک و تعالی می فرماید (لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ) دژمحکم من است هرکس که آن را بگویداو را در این دژ داخل می کنم . و هر کس که داخل شد در دژ من از عذاب من در امان است.

اِسْنَادُ هَذَا الْحَدِيْثِ فِی زَهْرِ الْفِرْدَوْس۴/۲۶۵ ـ قَالَ اَبُوْ نَعِيْمٍ فِی الْحِلْيَةِ: حَدَّثَنَا اِبْرَاهِيْمُ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ اِسْحَاقَ، حَدَّثَنَا اَبُوْ عَلِیٍّ اَحْمَدُ بْنُ عَلِیٍّ الْاَنْصَارِیُّ، حَدَّثَنَا اَبُو الصَّلْتِ عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحٍ، حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ مُوْسَی بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ اَبِيْهِ، عَنْ جَدِّهِ ،عَنْ عَلِیٍّ مَرْفُوْعًا. الْفِرْدَوْسُ بِمَأْثُوْرِ الْخِطَابِ ص۲۵۱ـ ج۵ ـ بَابُ الْيَاءِ **(این حدیث را محدثین فوق نیز ذکر نموده اند)**

طَارِقُ بْنُ عَبْدِاللهِ : يَا اَيُّهَا النَّاسُ! قُوْلُوْا لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ تُفْلِحُوْا. **طارق بن عبد الله روایت می کند که ای مردم (لا اله الا الله) بگویید تا رستگار شوید.**

تَسْدِيْدُ الْقَوْس(اَحْمَدُ) بْنُ رَبِيْعَةَ عَنْ عِبَادٍ وَمِنْ طَرِيْقِ الْاَشْعَثِ ابْنِ سَلِيْمٍ سَمِعْتُ رَجُلًا فِیْ اِمْرَةِ بْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ: سَمِعْتُ وَ (الطَّبَرَانِیُّ) عَنْ طَارِقِ الْمَحَارِبِیِّ: ـ فِیْ مَجْمَعِ الزَّوَائِدِ ۶ ـ۲۲ و۲۳ رَوَاهُ الطَّبَرَانِیُّ وَفِيْهِ اَبُوْ الْحُبَابِ الْكَلَبِیُّ وَهُوَ مُدَلِّسٌ وَقَدْ وَثَّقَهُ ابْنُ حَبَّانَ ،وَبَقِيَّةُ رِجَالِهِ رِجَالُ الصَّحِيْحِ. اَحْمَدُ ۴۹۲/۳ـ اَلطِّبَرَانِیُّ فِی الْكَبِيْرِ ۳۷۶/۸/۵۶/۵ـ وَانْظُرْ مَوَارِدَ الظَّمَانِ اَلْفِرْدَوْسُ بِمَأْثُوْرِ الْخِطَابِ ص۲۷۲ـ ج۵ـ بَابُ الْيَاءِ.

از حضرت ابو هریره ﷺ و حضرت ابو سعید ﷺ روایت شده است که پیغمبر خدا ﷺ فرمود: « به تحقیق زمانی که گروهی گرد هم آمده و به ذکر خدای تعالی مشغول می شوند فرشتگان ایشان را احاطه می کنند و رحمت خداوند آنان را می پوشاند و آرامش برایشان نازل می شود و خداوند تبارک و تعالی آنها را در جمع کسانی که در نزد او می باشند یاد می کند .»

در حالی که ذکر می کنند خدا را مگر آنکه گردا گرد می گردند واحاطه می کنند ایشان را فرشتگان و می پوشد ایشان را انوار وآثاررحمت وفرود می آید بر ایشان آرام وحضور وآنچه حاصل می شود در آن وقت از نورانیت وطمانیت وحضور قلب جمعیت وذوق وشوق اثر آن است ویاد می کنند این قوم را خدای تعالی در آن جماعت که نزد اویند و مقربان

احمد ابن ربیعه از عباد از اشعث ابن سلیم این حدیث را روایت می کنند در مجمع الزوائد نیز این حدیث نقل شده است. و در بین راویان آن، ابوالحباب کلبی است. و وی فریب کار است و به تحقیق ابن حبان وی را معتمد دانسته و باقی رجال حدیث معتمدند. نگاه کن به کتاب موارد الضمان الفردوس بمأثور الخطاب.

وَرُوِیَ عَنْ زَیْدِ بْنِ اَرْقَمَ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ:مَنْ قَالَ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ مُخْلِصًا دَخَلَ الْجَنَّةَ . قِيْلَ : وَمَا اِخْلَاصُهَا ؟ قَالَ : اَنْ تَحْجزَهُ عَنْ مَحَارِمِ اللهِ . رَوَاهُ الطَّبَرَانِیُّ فِی الْاَوْسَطِ وَ فِی الْکَبِیْرِ اِلَّا اَنَّه ُ قَالَ : اَنْ تَحْجزَهُ عَمَّا حَرَّمَ اللهُ عَلَيْهِ . اَلتَّرْغِيْبُ وَالتَّرْهِيْبُ ص۴۱۴ ـ ج۲ اَلتَّرْغِيْبُ فِیْ قَوْلِ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ.

از حضرت زید بن ارقم روایت شده است که رسول خداﷺ فرمودند: « هر کس (لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ)را با اخلاص بگویددر جنت داخل می شود». سؤال شد که اخلاص آن چیست؟ فرمود:« این که باز دارد صاحب خود را از آنچه خداوند حرام قرار داده است.» طبرانی این حدیث را در اوسط روایت کرده و در کتاب الکبیر نیز این گونه روایت کرده است که : به تحقیق رسول اکرمﷺ فرمودند:« اخلاص آن این است که کلمه توحید او را از آنچه که خداوند بر وی حرام کرده است نگه دارد.

جناب قدس اند از جهت مباهات ومفاخرت کردن به ایشان و اظهار فضل وکرامت آدمیان به ملایکه زیرا که دعوی می کردند تسبیح وتقدیس را برای خود وفساد وسفک دما برای آدمیان.

وَعَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِﷺ : اِنَّ لِلّٰهِ مَلَائِکَةً[1] یَطُوْفُوْنَ فِی الطُّرُق یَلْتَمِسُوْنَ اَهْلَ الذِّکْر ، فَاِذَا وَجَدُوْا قَوْمًا یَذْکُرُوْنَ اللهَ ، تَنَادَوْا : هَلُمُّوْا اِلَی حَاجَتِکُمْ . قَالَ : فَیَحُفُّوْنَهُمْ بِاَجْنِحَتِهِمْ اِلَی السَّمَاءِ الدُّنْیَا ، قَالَ: فَیَسْأَلُهُمْ رَبُّهُمْ، وَهُوَاَعْلَمُ مِنْهُمْ ، مَا یَقُوْلُ عِبَادِیْ ؟ قَالَ : یَقُوْلُوْنَ : یُسَبِّحُوْنَکَ وَیُکَبِّرُوْنَکَ وَیَحْمَدُوْنَکَ وَیُمَجِّدُوْنَکَ ، قَالَ : فَیَقُوْلُ : هَلْ رَأَوْنِیْ ؟ قَالَ : فَیَقُوْلُوْنَ : لَا وَاللهِ مَا رَأَوْكَ ، قَالَ: فَیَقُوْلُ : کَیْفَ لَوْ رَأَوْنِیْ ؟ قَالَ: یَقُوْلُوْنَ : لَوْ رَأَوْكَ کَانُوْا اَشَدَّ لَكَ عِبَادَةً ، وَاَشَدَّ لَكَ تَمْجِیْدًا ، وَاَکْثَرَ لَكَ تَسْبِیْحًا، قَالَ : یَقُوْلُ: فَمَا یَسْأَلُوْنِیْ؟ قَالَ : یَسْأَلُوْنَکَ الْجَنَّةَ ، قَالَ : یَقُوْلُ : وَهَلْ رَأَوْهَا ؟ قَالَ : یَقُوْلُوْنَ : لَا وَاللهِ یَا رَبِّ مَا رَأَوْهَا . قَالَ : یَقُوْلُ : فَکَیْفَ لَوْ اَنَّهُمْ رَأَوْهَا ؟ قَالَ : یَقُوْلُوْنَ : لَوْ اَنَّهُم رَأَوْهَا کَانُوْا اَشَدَّ عَلَیْهَا حِرْصًا ، وَاَشَدَّ لَهَا طَلَبًا، وَاَعْظَمَ فِیْهَا رَغْبَةً ، قَالَ : فَمِمَّ یَتَعَوَّذُوْنَ ؟ قَالَ یَقُوْلُوْنَ : مِنَ النَّار . قَالَ : یَقُوْلُ : وَهَلْ رَأَوْهَا ؟ قَالَ : یَقُوْلُوْنَ : لَا وَاللهِ (یَا رَبِّ) مَا رَأَوْهَا ، قَالَ: یَقُوْلُ : فَکَیْفَ لَوْ رَأَوْهَا ؟ قَالَ : یَقُوْلُوْنَ : لَوْ رَأَوْهَا کَانُوْا اَشَدَّمِنْهَا فِرَارًا، وَاَشَدَّ

۱- حَدَّثَنَا قُتَیْبَةُ بْنُ سَعِیْدٍ : حَدَّثَنَا جَرِیْرٌ ، عَنِ الْاَعْمَش ، عَنْ اَبِیْ صَالِحٍ وَعَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ :اِنَّ لِلّٰهِ مَلَائِکَةً یَطُوْفُوْنَ .الخ رَوَاهُ شُعْبَةُ،عَنِ الْاَعْمَش ، وَلَمْ یَرْفَعْهُ . وَرَوَاهُ سُهَیْلٌ ، عَنْ اَبِیْهِ ، عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ ، عَنِ النَّبِیِّ ﷺ .(صَحِیْحُ الْبُخَارِیِّ بَابُ فَضْل ذِکْرِ اللهِ تَعَالَی ص۹۴۸ـ ج۲ـ سطر۱۳ کِتَابُ الدَّعَوَاتِ الْجُزْءُ۲۶)

لَهَا مَخَافَةً ، قَالَ : فَيَقُوْلُ : فَأُشْهِدُكُمْ اَنِّيْ قَدْ غَفَرْتُ لَهُمْ . قَالَ : يَقُوْلُ مَلَكٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ : فِيْهِمْ فُلَانٌ لَيْسَ مِنْهُمْ ، اِنَّمَا جَاءَ لِحَاجَةٍ ! قَالَ : هُمُ الْجُلَسَاءُ لَا يَشْقَى بِهِمْ جَلِيْسُهُمْ رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ.

یعنی بدرستی که برای خدای تعالی فرشتگانی است که در راهها می گردند و اهل ذکر را می جویند پس چون بیابند گروهی که خدا را ذکر می کنند آواز می دهند و یکدیگر را می خوانند ومی گویند بیایید به سوی حاجت خود که می جستید آن حضرتﷺ فرمود: پس گرداگرد می گیرند اهل ذکر را به بالهای خود تا آسمان دنیا.

آن حضرتﷺفرمودند که:« چون فرشتگان به درگاه خداوند می روند پس خداوند از فرشتگان در مورد اهل ذکر می پرسند وـ حال آنکه خدای تعالــی از فرشتگــان دانا تر به حال ایشــان است ـ : بندگــان من چه می گویند؟» (و فایده سؤال اظهار شرف بنی آدم وصلاح وذکر و تسبیح وتقدس ایشان است وتعریض به ملایکه که به فساد وفسق ایشان گواهی می دادند وتسبیح وتقدیس را به خود نسبت می کردند.)

فرشتگان می گویند: بندگانت بر تو تسبیح می گویند و تکبیر و حمد می گویند و تو را می ستایند . رسول خدا فرمود: خداوند می گوید: آیا مرا دیده اند؟ رسول خدا فرمود: فرشتگان می گویند: نه به خدا قسم تو را ندیده اند خداوند فرمود:اگر ببینند چگونه خواهند بود ؟! فرشتگان می گویند:اگر تو را ببینند بیشتر تو را عبادت و تمجید خواهندکرد و بیشتر به تو تسبیح خواهند گفت! پس خداوندمی فرماید: از من چه می خواهند؟! فرشتگان می گویند: از تو بهشت را می خواهند! خداوند می فرماید: آیا بهشت را دیده اند؟! آنها می گویند: خدایا به خدا قسم ندیده اند! می فرماید اگر ببینند چگونه خواهند بود؟ می گویند: اگر ببینند بیشتر به آن حریص

شده و بیشتر طلب خواهند کرد و میل و رغبت ایشان به آن بیشترخواهد شد ؛ می فرماید از چه پناه می جویند ؟ می گویند : از آتش جهنم ! می فرماید: آیا جهنم را دیده اند؟ می گویند: نه به خدا قسم! خداوند می فرماید: پس اگر ببینند چگونه خواهند بود؟! می گویند: اگر ببینند از آن بیشتر فرار خواهند کرد و بیشتر خواهند ترسید. آن حضرتﷺفرمودند: خدای تعالی به فرشتگان می گوید : که گواه می گیرم شما را بر اینکه بدرستی من این گروه ذاکران را آمرزیده ام آن حضرتﷺفرمودند:« پس فرشته ای از فرشتگان می گوید : در میان ایشان فلان کس است که از ایشان نمی باشد و فقط به سبب حاجتونیازی بهجمع ذاکران آمده است. حقﷻمی گوید:که این گروه همنشینان آنها بدبخت نخواهندبود».

وبی نصیب نمی باشد به سبب ایشان ومصاحبه ایشان همنشینی ایشان اگر چه برای کار دیگر بیاید وهم کاروهم مطلب ذاکران نباشد یعنی آن را نیز بخشیدم وآمرزیدم .

✓ **شعر:**

همنشینـــیّ اولیا چون کیمیا است
کیمیایی خود بدین خوبی کجا است
همنشینـــی اولیـــا چون زر بود
صحـــبتــــشان بـــل ز زر بهتـــر بود
الخصوصـــا همنـــشینی صاحـــبم
صحبتش چون کبریت احمـــر بـــود

✓ **شعر:**

صحبـــت پیر به ز هر عمل است
هر که با او نشست در عمـــل است

این عمـل همچو راز پنهان اسـت

رهبـرت سـوی وصل جانان اسـت

وَعَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ قَالَ : كَانَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ یَسِیْرُفِیْ طَرِیْقِ مَكَّةَ ، فَمَرَّ عَلَى جَبَلٍ یُقَالُ لَهُ جُمْدَانُ ، فَقَالَ: سِیْرُوْا هَذَا جُمْدَانُ ! سَبَقَ الْمُفَرِّدُوْنَ ، قَالُوْا: مَا الْمُفَرِّدُوْنَ یَا رَسُوْلَ اللهِ ؟ قَالَ: الذَّاكِرُوْنَ اللهَ كَثِیْرًا وَالذَّاكِرَاتُ[1]، رَوَاهُ مُسْلِمٌ.

از ابی هریره رضی الله عنه روایت شده است که گفت: آن حضرت ﷺ در راه مکه می رفت پس بر کوهی که آن را جمدان نامیده می شود مرور کرد. (نام کوهی است نزدیک به مدینه به مسافت یک شب) پس آن حضرت ﷺ فرمود:« سیر کنید و تند بروید این است جمدان ونزدیک است مدینه وپیشی کردند تنها روندگان وجدا کنندگان خود را از مردم». گفتند این جماعت پس ماندگان، چیستند مفردان یا رسول الله ﷺ ؟ظاهر آن بود که می گفتند کیستند مفردان و چه کسانند ایشان ؟ ولیکن سؤال از حقیقت مفردان وماهیت کردند گویا که ایشان دریافتند که مقصود آن حضرت ﷺ همین اشخاص که پیشتر، تیزتر رفتند نیستند آنها خود معلوم آمد که چه کسانند. پس آن حضرت ﷺ به جانب حقیقت رفته تفسیر مفردان کرد فرمود:« مفردان آن مردان و زنانی هستند که خدا را بسیارذکر می کنند.

وَفِیْ رِوَایَةِ التِّرْمِذِیِّ قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ:الْمُسْتَهْتِرُوْنَ فِیْ ذِكْرِ اللهِ یَضَعُ الذِّكْرُعَنْهُم اَثْقَالَهُمْ فَیَأْتُوْنَ یَوْمَ الْقِیَامَةِ خِفَافًا.

۱ـ وَعَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ قَالَ : كَانَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ یَسِیْرُفِیْ طَرِیْقِ مَكَّةَ الخ ، (مشکوة ص ۱۱۳ ، ج ۱، كِتَابُ الدَّعَوَاتِ بِالذِّكْرِوَالتَّقَرُّبِ اِلَیْهِ ، مُسْلِمٌ ص ۳۲۱ ،ج۲ ، كِتَابُ الذِّكْرِ بِالدُّعَاءِ وَ التَّوْبَةِ وَالاِسْتِغْفَارِ بَابُ الْحَثِّ عَلَى ذِكْرِ اللهِ تَعَالَى)

مستهترکسی را گویند که به کسی یا به چیزی مولع شده است سخن نمی گوید و جز آن را یاد نمی کند یعنی آن کسانی که در یاد خدا حریص هستند ذکرخدا بارهای گناه ایشان را فرو می نهد پس روز قیامت سبک بار و بی تعلق می آیند.

وَعَنْ اَبِیْ مُوْسَیٰ رضی الله عنه قَالَ:قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ :مَثَلُ الَّذِیْ یَذْکُرُ رَبَّهُ وَالَّذِیْ لَا یَذْکُرُ رَبَّهُ مَثَلُ الْحَیِّ وَالْمَیِّتِ.[1] مُتَّفَقٌ عَلَیْهِ.

از ابی موسی اشعری روایت شده است که گفت : آن حضرت ﷺ فرمود:« حال وقصه آن کسی که یاد می کند پروردگار خود را و آن کسی که یاد نمی کند پروردگار خود را همچو حال زنده و مرده است ذاکر به منزله حی است در ظهور آثار روحانیت از معرفت ذوق وشوق محبت مانند ظهور آثار وافعال جسمانیت در حی وغیر ذاکر بر عکس آن.»

✓ **بیت :**

زندگانی نتوان گفت حیاتی که مراست

زنده آن است که بادوست وصالی دارد

وَعَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ : اِنَّ اللهَ تَعَالَی قَالَ : مَنْ عَادَی لِیْ وَلِیًّا فَقَدْ آذَنْتُه بِالْحَرْبِ[2].

۱-قَوْلُه وَعَنْ اَبِیْ مُوْسَیٰ رضی الله عنه قَالَ:قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ :مَثَلُ الَّذِیْ یَذْکُرُ رَبَّهُ وَالَّذِیْ لَا یَذْکُرُ مَثَلُ الْحَیِّ وَالْمَیِّتِ ، مُتَّفَقٌ عَلَیْهِ . (مشکوة ص۲۱۳ـ ج۱) (کِتَابُ الدَّعَوَاتِ فِی الذِّکْرِ وَالتَّقَرُّبِ اِلَیْهِ۱۲ وَلَفْظُه لِلْبُخَارِیِّ ص۹۴۸ـ ج۲ـ جزء ۲۶ـ کِتَابُ الدَّعَوَاتِ بَابُ فَضْلِ ذِکْرِ اللهِ تَعَالَی)

۲ - قَوْلُه عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ:اِنَّ اللهَ قَالَ : مَنْ عَادَی لِیْ وَلِیًّا فَقَدْ آذَنْتُه بِالْحَرْبِ ، وَمَا تَقَرَّبَ اِلَیَّ عَبْدِیْ بِشَیْءٍ اَحَبَّ اِلَیَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَیْهِ ، وَمَا یَزَالُ عَبْدِیْ یَتَقَرَّبُ اِلَیَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّی اُحِبَّهُ فَإِذَا اَحْبَبْتُه فَکُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِیْ یَسْمَعُ بِهِ ، وَ بَصَرَهُ الَّذِیْ یُبْصِرُ

یعنی آن حضرت ﷺ فرمود: که خدای تعالی فرمود کسی که دوستی از دوستان مرا دشمن بدارد پس به تحقیق او را به جنگ می آگاهانم وخبر می کنم (یعنی به او اعلان جنگ می کنم)در کتاب المرقاه آورده است. قَوْلُه': (آذَنْتُه' بِالْحَرْبِ الخ) اَیْ بِمُحَارَبَتِیْ اِیَّاهُ لِأَجْلِ وَلِیِّیْ اَوْ بِمُحَارَبَتِهِ اِیَّایَ ، فَکَاَنَّه' مُحَارِبٌ بِیْ . قَالَ الْاَئِمَّةُ : لَیْسَ فِی الْمَعَاصِیْ مَا تَوَعَّدَ اللهُ اَرْبَابَهُ اَنَّه' مُحَارِبُه'اِلَّا هَذَا وَ آکِلُ الرِّبَاءِ انْتَهَی.

کلام خداوند متعال(آذَنْتُه' بِالْحَرْبِ)یعنی اعلام جنگ می کنم با او به خاطر دوست خود ویا اعلام می کنم به جنگیدن او با من گویا که با من جنگ دارد. امامان گفته اند: در بین معاصی هیچ معصیت وگناهی نیست که

بِهِ، وَیَدَهُ الَّتِیْ یَبْطِشُ بِهَا ، وَرِجْلَهُ الَّتِیْ یَمْشِیْ بِهَا ، وَاِنْ سَأَلَنِیْ لَأُعْطِیَنَّه'وَلَئِنِ اسْتَعَاذَنِیْ لَأُعِیْذَنَّه'، وَمَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَیْءٍ اَنَا فَاعِلُه' تَرَدُّدِیْ عَنْ نَفْسِ الْمُؤْمِنِ یَکْرَهُ الْمَوْتَ وَاَنَا اَکْرَهُ مَسَاءَتَه'. (صَحِیْحُ الْبُخَارِیِّ ص۹۶۳ ج۲ـ اَلْجُزء ۲۶ـ کِتَابُ الرِّقَاقِ بَابُ التَّوَاضُعِ)

از حضرت ابو هریره ﷺ روایت است که رسول خدا فرمودند:« هر کس با دوستان من دشمنی کند به تحقیق من با او اعلام جنگ می کنم. و نزدیک نمی شود بنده من به من، به وسیله چیزی که به نزد من محبوب تر از فرائض باشد. و همواره بنده من به وسیله نوافل به من نزدیک می شود تا زمانیکه او را دوست بدارم و زمانیکه او را دوست بدارم گوش اومی شوم که با آن می شنود و چشم او که با آن می بیند و دست او که با آن می گیرد و پای او که با آن راه می رود و اگر از من چیزی بخواهد حتما به او می دهم و اگر از من پناه بخواهد حتما به او پناه می دهم و هیچ چیز من را به تردید وادار نمی کند به اندازه تردید من از گرفتن نفس مؤمن که مرگ را ناپسند می داند و من هم ناراحتی او را دوست ندارم».

خداوند مر تکب شونده آن را تهدید به جنگ کرده باشد مگر دردشمنی کردن با اولیای خدا ودر ربا خواری.

وَعَنْ اَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ:قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ: اِذَا مَرَرْتُمْ بِرِيَاضِ الْجَنَّةِ فَارْتَعُوْا، قَالُوْا : وَمَا رِيَاضُ الْجَنَّةِ؟ قَالَ : حَلَقُ الذِّكْرِ .رَوَاهُ التِّرْمِذِیُّ.[1]

حضرت انس رضی الله عنه می فرماید: رسول خدا ﷺ فرمودند:« زمانی که به باغهای جنت گذر کردید خوب بچرید» صحابه گفتند : باغهای جنت چیست؟ فرمودند:« حلقه های ذکر خداوندی است». که مردم مجتمع شده ذکر خدامی گویند که موصل به ریاض جنت است یاذوق وشنیدن آوازهای خوش وسماع آنها و حضوری که در این مجلس ذکر حاصل می شود مثل سماع وذوق نعیم جنت ونمونه اوست شیخ عبد الحق محدث که رئیس محدثین است ، می فرماید که در این حدیث دلیل است بر آنکه تحلیق برای ذکر مشروع است.

وَ عَنِ ابْنِ عُمَرَ[2] رضی الله عنه قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ : لَا تُكْثِرُوا الْكَلَامَ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللهِ ، فَاِنَّ كَثْرَةَ الْكَلَامِ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللهِ قَسْوَةٌ لِلْقَلْبِ ، وَاِنَّ اَبْعَدَ النَّاسِ مِنَ اللهِ الْقَلْبُ الْقَاسِیْ، رَوَاهُ التِّرْمِذِیُّ.

ابن عمر رضی الله عنه نقل می کند که رسول خدا فرمودند:« زیاد سخن نگویید غیر از ذکر خدای تعالی زیرا زیاده گویی غیر از ذکر خدا قلب را سخت می کند». بدرستی که دورترین مردم از خدای تعالی سخت

---

۱ – رَوَاهُ التِّرْمِذِیُّ ص۱۸۹– ج ۲ـ اَبْوَابُ الدَّعَوَاتِ.

۲ـ رَوَاهُ التِّرْمِذِیُّ ، كِتَابُ مِشْكَوةِ الْمَصَابِيْحِ ص۲۱۵ــ كِتَابُ الدَّعَوَاتِ فِی الذِّكْرِ وَالتَّقَرُّبِ اِلَيْهِ.

دلانند. قساوت کنایت است از عدم قبول ذکر خدا وخوف ورجا وجز آن از صفات حمیده.

وَعَنْ اَبِی الدَّرْدَاءِ ﷺ ، قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ :اَلَا اُنَبِّئُکُمْ بِخَیْرِاَعْمَالِکُمْ، وَاَزْکَاهَا عِنْدَ مَلِیْکِکُمْ ، وَاَرْفَعِهَا فِیْ دَرَجَاتِکُمْ ، وَ خَیْرٍ لَکُمْ مِنْ اِنْفَاقِ الذَّهَبِ وَ الْوَرَقِ ، وَ خَیْرٍ لَکُمْ مِنْ اَنْ تَلْقَوْا عَدُوَّکُمْ ، فَتَضْرِبُوْا اَعْنَاقَهُمْ وَ یَضْرِبُوْا اَعْنَاقَکُمْ ، قَالُوْا : بَلَی ! قَالَ : ذِکْرُ اللهِ [1].(رَوَاهُ مَالِكٌ وَ اَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِیُّ وَابْنُ مَاجَةَ)

و از ابی الدرداء ﷺ روایت است که آن حضرت ﷺ فرمودند:« آیا خبر ندهم شما را به بهترین عملهای شما و پاکیزه ترین آنها نزد صاحبتان وبلند کننده ترین عملهای شما درمرتبه های شما وعملی که برای شما بهتر است از خرج کردن زر وسیم وبهتر است برای شما از آنکه با دشمنان خود یعنی کافران رو در رو قرار گرفته پس گردنهای ایشان را بزنید و ایشان گردنهای شما را بزنند یعنی قتال کردن با کفار». صحابه ﷺ گفتند:« بلی آگاه فرما ما را وخبر ده به اینچنین عملی که وصف کردی آن حضرت ﷺ فرمودند: « این چنین عمل ذکر خداست » شیخ عبد الحق ـ قدس سره ـ می فرماید :« از اینجا معلوم می شود که افضل اعمال ذکر خداست واز تصدق وجهاد و قتال در راه خدا نیز افضل است پس آنکه گویند عبادت متعدی فاضلتر از لازمی است کلّیه نیست ومخصوص است به غیر ذکر» .

---

۱ – رَوَاهُ مَالِكٌ وَاَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِیُّ وَابْنُ مَاجَةَ اِلَّا اَنَّ مَالِکًا وَقَّفَهُ عَلَی اَبِی الدَّرْدَاءِ (مِشْکَوةُ الْمَصَابِیْحِ۲۱۵ـ ج۱ـ کِتَابُ الدَّعَوَاتِ فِی الذِّکْرِ وَالتَّقَرُّبِ اِلَیْهِ)(۱۲ـ الترمذی ص۱۷۳ـ ج۲ـ اَبْوَابُ الدَّوَاهِ، بَابُ مَا جَاءَ فِیْ فَضْلِ الذِّکْرِ)

وَقَالَ فِی الْمِرْقَاةِ تَحْتَ قَوْلِهِ : (ذِکْرُ اللهِ الخ) قَالَ ابْنُ الْمَلِكِ : الْمُرَادُ الذِّکْرُ الْقَلْبِیُّ ، فَاِنَّه ُهُوَ الَّذِیْ لَهُ الْمَنْزِلَةُ الزَّائِدَةُ عَلَی بَذْلِ الْاَمْوَالِ وَالْاَنْفُسِ ، لِاَنَّه ُعَمَلٌ نَفْسِیٌّ وَفِعْلُ الْقَلْبِ الَّذِیْ هُوَ اَشَقُّ مِنْ عَمَلِ الْجَوَارِحِ ، بَلْ هُوَ الْجِهَادُ الْاَكْبَرُ . وَلَعَلَّ الْخَيْرِيَّةَ وَالْاَرْفَعِيَّةَ فِی الذِّکْرِ لِاَجْلِ اَنَّ سَائِرَ الْعِبَادَاتِ مِنْ اِنْفَاقِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَمِنْ مُلَاقَاةِ الْعَدُوِّ وَالْمُقَاتَلَةِ مَعَهُمْ اِنَّمَا هِیَ وَسَائِلُ وَ وَسَائِطُ ، فَيَتَقَرَّبُ الْعِبَادُ بِهَا اِلَی اللهِ تَعَالَی ، وَالذِّکْرُ اِنَّمَا هُوَ الْمَقْصُوْدُ الْاَقْصَی وَالْمَطْلُوْبُ الْاَعْلَی . وَيَدُلُّ عَلَی فَضِيْلَةِ الذِّکْرِ قَوْلُه ُتَعَالَی: ﴿فَاذْکُرُوْنِیْ اَذْکُرْکُمْ﴾ «وَاَنَا جَلِيْسُ مَنْ ذَکَرَنِیْ وَاَنَا مَعَهُ اِذَا ذَکَرَنِیْ»[1] وَغَيْرُ ذَلِكَ انْتَهَی.

وَعَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ ﷺ ، عَنِ النَّبِیِّ ﷺ ،اَنَّهُ کَانَ يَقُوْلُ : لِكُلِّ شَیْءٍ صَقَّالَةٌ وَصَقَّالَةُ الْقُلُوْبِ ذِکْرُ اللهِ ، وَمَا مِنْ شَیْءٍ اَنْجَی مِنْ عَذَابِ اللهِ مِنْ ذِکْرِ اللهِ. قَالُوْا : وَ لَاالْجِهَادُ فِیْ سَبِيْلِ اللهِ ؟ قَالَ : وَلَا اَنْ يَضْرِبَ بِسَيْفِهِ حَتَّی يَنْقَطِعَ ، رَوَاهُ الْبَيْهَقِیُّ فِیْ دَعَوَاتِ الْكَبِيْرِ[2].

صاحب مرقات می فرماید درباره قوله (ذکر الله ــ) ابن مالک می فرماید مراد از ذکر ، ذکر قلبی می باشد زیرا فقط این ذکر را منزلت بیشتر بر بخشش اموال و انفس است زیرا آن عمل نفس و فعل قلب است که

۱- قَوْلُه ُ :(وَاَنَا مَعَه ُ اِذَا ذَکَرَنِیْ) عَنْ اَبِیْ هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ :يَقُوْلُ اللهُ : اَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِیْ بِیْ، وَاَنَا مَعَه ُاِذَا ذَکَرَنِیْ . اَلْحَدِيْثَ صَحِيْحُ الْبُخَارِیِّ ص۱۱۰۱ـ ج۲ـ جزء۳۰ـ کِتَابُ الْاَحْكَامِ، بَابُ قَالَ اللهُ تَعَالَی: (وَيُحَذِّرُکُمُ اللهُ نَفْسَه ُ).

۲ –مِشْكَوةُ الْمَصَابِيْحِ ص۱۹۹ـ کِتَابُ الدَّعَوَاتِ ،بَابُ ذِکْرِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَالتَّقَرُّبِ اِلَيْهِ ، الْفَصْلُ الثَّالِثُ.

از عمل اعضا سخت تر است بلکه او جهاد اکبر است. شاید برتر و والاتر بودن ذکربر سایر عبادات ازاین جهت است که سایرعبادات ازقبیل خرج کردن طلا و نقره و رویارویی با دشمن و جنگیدن با آنان فقط وسایل تقرب بندگان به خدای تعالی هستند ودر حقیقت ذکـر همان مـقصـود ومطلـوب اصـــلی و بزرگ می باشد . و قول خدای تعالی بر فضیلت ذکر دلالت می کند آنجا که می فرماید:« یاد کنید من را تا یاد کنم شما را» و « من هم نشین کسی هستم که من را یاد کند و با او هستم تا زمانی که من را یاد کند».

و ازعبدالله بن عمرروایت است از آن حضرت که می فرمود:« هر چیز را از آنچه زنگ می گیردصیقل دهنده ایست وصیقل دهنده دلها ذکر خداست و هیچ چیزی از اعمال ، نجات دهنده تر از عذاب خدا از ذکر خدا نیست». صحابه گفتند : ونه کار زار کردن در راه خدا با وجود آن محنت ومشقت که در آن است ؟ آن حضرت ﷺ فرمودند:« و به مرتبه ذکر نرسد آنکه به شمشیر خود بزند تا آنکه شمشیر بشکند یعنی اگر جهاد به این مرتبه برسد نیز ذکر فاضل تر از آن است».

وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنه قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ:الشَّيْطَانُ جَاثِمٌ عَلَى قَلْبِ ابْنِ آدَمَ ، فَإِذَا ذَكَرَ اللهَ خَنَسَ، وَإِذَا غَفَلَ وَسْوَسَ[1] . رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ.

از ابن عباس روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمودند : شیطان بر دل آدمی می نشیند چون آدمی خدا را ذکر کنـد پـس شیطـان می رود

---

۱ – مِشْكَوةُ الْمَصَابِيْحِ ص۱۹۹ـ كِتَابُ الدَّعَوَاتِ بَابُ ذِكْرِ اللهِ ﷻ وَالتَّقَرُّبِ اِلَيْهِ، الْفَصْلُ الثَّالِثُ.

وجدا می گردد وچون از ذکر خدا غافل وبی خبر گردد وسوسه می کند و اندیشه بد در دل می افکند.

وَ عَنْ مَالِكٍ ،[۱]قَالَ : بَلَغَنِىْ اَنَّ رَسُوْلَ اللهِﷺكَانَ يَقُوْلُ : ذَاكِرُ اللهِ فِى الْغَافِلِيْنَ كَالْمُقَاتِلِ خَلْفَ الْفَارِّيْنَ، وَ ذَاكِرُ اللهِ فِى الْغَافِلِيْنَ كَغُصْنٍ اَخْضَرَ فِى شَجَرٍ يَابِسٍ . وَ فِى رِوَايَةٍ : مِثْلُ الشَّجَرَةِ الْخَضْرَاءِ فِىْ وَسَطِ الْاَشْجَارِ، وَ ذَاكِرُ اللهِ فِى الْغَافِلِيْنَ مِثْلُ مِصْبَاحٍ فِىْ بَيْتٍ مُظْلِمٍ ، وَ ذَاكِرُ اللهِ فِى الْغَافِلِيْنَ يُرِيْهِ اللهُ مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ وَ هُوَ حَىٌّ ، وَ ذَاكِرُ اللهِ فِى الْغَافِلِيْنَ يُغْفَرُ لَهُ بِعَدَدِ كُلِّ فَصِيْحٍ وَ اَعْجَمٍ ،وَ الْفَصِيْحُ بَنُوْ آدَمَ ، وَ الْعَجَمُ الْبَهَائِمُ .(رواه رزين.)

از امام مالک روایت شده است :به من خبر رسید که پیغمبر خدا فرمودند:« ذکر کننده خدا در میان غافلان مانند قتال کننده است بعد ازگریختن همراهان، قتال با کافران همیشه فضل دارد. خصوصا بعد از گریختن جماعت ، و همچو شاخه سبز در درخت خشک است و در روایتی آمده است : مانند در خت سبز است در میان در ختان و یا مانند چراغی است در خانه تاریک و ذکر کننده خدا در میان غافلان، خدای تعالی جای او را از بهشت (یا در خواب و یا در بیداری) می نماید و (به او یقین می بخشد چنانکه گویا می بیند و یا به علم مکاشفه و یا به نزول ملایکه در وقت نزع.) وذکر کننده خدا در میان غافلان برای او(از خطا ها)به عدد کل زبان داران و بی زبانان آمرزیده می شود(زبان داران اولاد آدم)(وبی زبانان حیوانات هستند)

۱ – مِشْكَوةُ الْمَصَابِيْحِ ص ۱۹۹ـ جلد۱ ـ كِتَابُ الدَّعَوَاتِ بِابُ ذِكْرِ اللهِ ﷻ وَ التَّقَرُّبِ اِلَيْهِ

كَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَى: ﴿اِنَّ الَّذِيْنَ قَالُوْا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوْا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ اَلَّا تَخَافُوْا وَ لَا تَحْزَنُوْا وَ اَبْشِرُوْا بِالْجَنَّةِ الَّتِيْ كُنْتُمْ تُوْعَدُوْنَ﴾ [1]

«هر آیینه آنانکه گفتند پروردگار ما خدا است سپس استقامت نمودند بر ایشان فرشتگان فرود می آیند (یعنی نزدیک موت) که مترسید و اندوه مخورید و خوشحال شوید به بهشتی که شما را وعده داده می شد .»

قَالَ فِي الْمِرْقَاةِ تَحْتَ قَوْلِهِ : (كَالْمُقَاتِلِ خَلْفَ الْفَارِّيْنَ الخ) : شَبَّهَ الذَّاكِرَ الَّذِيْ يَذْكُرُ اللهَ مِنْ جَمَاعَةٍ لَمْ يَذْكُرُوْا بِالْمُجَاهِدِ الَّذِيْ يُقَاتِلُ الْكُفَّارَ بَعْدَ فِرَارِ اَصْحَابِهِ مِنْهُمْ ، فَالذَّاكِرُ قَاهِرٌ لِجُنْدِ الشَّيْطَانِ ،وَ هَازِمٌ لَهُ ، وَ الْغَافِلُ مَقْهُوْرٌ ، مُنْهَزِمٌ مِنْهُ ، ثُمَّ شَبَّهَ بِالْغُصْنِ الْاَخْضَرِ الَّذِيْ يُعَدُّ لِلْاِثْمَارِ ، وَ الْغَافِلَ بِالْيَابِسِ الَّذِيْ يُهَيَّأُ لِلْاِحْرَاقِ، ثُمَّ شَبَّهَ ثَالِثًا بِالْمِصْبَاحِ فِيْ مُجَرَّدِ كَوْنِهِ مُضِيْئًا فِيْ نَفْسِهِ ، وَ الْغَافِلَ فِيْ مُجَرَّدِ الظُّلْمَةِ ، انْتَهَى.

در مرقاه در شرح قول حدیث(کالمقاتل خلف الفارین الخ) آمده است : رسول خدا ﷺ ذاکری را که در بین جماعتی که ذکر نمی کنند ذکر خدا می کند، به مجاهدی تشبیه کرده است که بعد از فرار یارانش از کفار، جنگ را ادامه می دهد بنابر این ذاکر لشکر شیطان را شکست داده و مغلوب می سازد و غافل خود از لشکر شکست خورده و مغلوب آنان می شود . سپس ذاکر را به شاخه سبزی تشبیه کرد که برای میوه دادن آماده می شود و غافل را به شاخه خشکی تشبیه کرد که برای سوزاندن آماده می شود. سپس بار سوم ذاکر را در مجرد نور دهنده بودنش به چراغ و غافلان را در مجرد تاریکی به خانه تاریک تشبیه نمود .

---

۱ - سوره حم سجده آیه ۳۰

وَعَنْ اَبِیْ سَعِیْدٍ [۱] قَالَ : قَالَ مُعَاوِیَةُ : اِنَّ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ خَرَجَ عَلَی حَلْقَةٍ مِنْ اَصْحَابِهِ، فَقَالَ : مَا اَجْلَسَکُمْ هَهُنَا ؟ قَالُوْا :جَلَسْنَا نَذْکُرُ اللهَ ، وَ نَحْمَدُهُ عَلَی مَا هَدَانَا لِلْاِسلْام ، وَ مَنَّ بِهِ عَلَیْنَا . قَالَ : آللهِ مَا اَجْلَسَکُمْ اِلَّا ذَلِکَ ، قَالُوا : آللهِ مَا اَجْلَسَنَا اِلَّا ذَلِکَ ، قَالَ : اَمَا اِنِّیْ لَمْ اَسْتَحْلِفْکُمْ تُهْمَةً لَکُمْ ؟ وَ لَکِنَّه اَتَانِیْ جِبْرَئِیْلُ ، فَاَخْبَرَنِیْ اَنَّ اللهَ ﷻ یُبَاهِیْ بِکُمُ الْمَلَائِکَةَ رَوَاهُ مُسْلِمٌ .

از ابو سعید روایت شده است که گفت : معاویه گفت : بدرستیکه پیغمبر خدا بر حلقه ای از اصحاب خود بیرون آمد ، پس گفت چه چیز شما را اینجا نشانده است ؟ صحابه گفتند : نشسته ایم که خدا را ذکر می کنیم و او را به خاطر راه نمودن ما بر اسلام و منت نهادن او با اسلام بر ما حمد و ثنا می گوئیم . آن حضرتﷺ فرمود:« به خدا سوگند ننشانده است شما را و

---

۱ – وَ قَوْلُهُ : (وَ عَنْ اَبِیْ سَعِیْدٍ الخ)عَنْ اَبِیْ سَعِیْدٍ ، قَالَ : خَرَجَ مُعَاوِیَةُ عَلَی حَلْقَةٍ فِی الْمَسْجِدِ، فَقَالَ : مَا اَجْلَسَکُمْ ؟ قَالُوْا :جَلَسْنَا نَذْکُرُ اللهَ ، قَالَ : آللهِ مَا اَجْلَسَکُمْ اِلَّا ذَلِکَ ، قَالُوا : آللهِ مَا اَجْلَسَنَا غَیْرُهُ ، قَالَ : اَمَا اِنِّیْ لَمْ اَسْتَحْلِفْکُمْ تُهْمَةً لَکُمْ ،وَ مَا کَانَ اَحَدٌ بِمَنْزِلَتِیْ مِنْ رَسُوْلِ اللهِ ﷺ اَقَلَّ عَنْهُ حَدِیْثًا مِنِّیْ ، وَ اِنَّ رَسُوْلَ اللهِﷺ خَرَجَ. الْحَدِیْثَ(مِشْکَوةُ الْمَصَابِیْحِ صفحه ۱۹۸ ـ کِتَابُ الدَّعوَاتِ، بَابُ ذِکْرِ اللهِﷻ وَ التَّقَرُّبِ اِلَیْهِ، الْفَصْلُ الثَّالِثُ)

از ابی سعید روایت شده است که گفت : برآمدندحضرت معاویه بر حلقه ای در مسجد داخل شد پس گفت : چه چیزی شما را اینجا نشانده است . گفتند : بنشسته ایم که خدا را ذکر کنیم گفت: به خدا سوگند ننشانده شما را مگر ذکر خدا گفتند: به خدا سوگند ننشانده ما را مگر ذکر خدا . آن حضرت گفت : آگاه باشید به درستی که من شما را به جهت تهمت نهادن دروغ بر شما سوگند ندادم.و کسی به اندازه من از رسول خداﷺ ، کمتر حدیث روایت نکرده است (یعنی به جهت احتیاط ، کمتر روایت می کنم)و بی گمان رسول خدا خارج شدند تا آخر حدیث.

ننشسته اید مگر برای ذکر خدا» (البته حرف قسم از وی محذوف است و بعد از آن حرف استفهام آورده اند و ممدود ساخته اند.) صحابه گفتند : به خدا سوگند ننشانده است ما را جز ذکر خدای تعالی (همزۀحرف استفهام در جواب بمشا کله سؤال است) آن حضرتﷺ فرمود : آگاه باشید بدرستی که من شما را به جهت تهمت نهادن دروغ برشما سوگند ندادم و لیکن جبرئیل عليه السلام نزد من آمد پس به من خبر داد که خدای تعالی مباهات و مفاخرت می کند و به شما بر فرشتگان می نازد.

وَعَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ رضي الله عنه ، قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ : مَا مِنْ قَوْمٍ یَقُوْمُوْنَ مِنْ مَجْلِسٍ لَا یَذْكُرُوْنَ اللهَ فِیْهِ اِلَّا قَامُوْا عَنْ مِثْلِ جِیْفَةِ حِمَارٍ وَ كَانَ عَلَیْهِمْ حَسْرَةً [۱]. (رَوَاهُ اَحْمَدُ وَ اَبُو دَاوُدَ)

از ابو هریره رضي الله عنه روایت شده است : رسول خدا ﷺ فرمودند:« نیست قومی که ازمجلسی برخیزند بدون اینکه ذکر خدارا در آن مجلس کرده باشند مگر اینکه بلند شده اند ازچیزی مانند لاشه خرمرده و آن مجلس برآنها حسرت و نقصان است»

وَ عَنْ اَبِیْ سَعِیْدٍ رضي الله عنه اَنَّ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ سُئِلَ : اَیُّ الْعِبَادِ اَفْضَلُ وَ اَرْفَعُ دَرَجَةً عِنْدَ اللهِ تَعَالَی یَوْمَ الْقِیَامَةِ؟ قَالَ : الذَّاكِرُوْنَ اللهَ كَثِیْرًا وَ الذَّاكِرَاتُ ، قِیْلَ : یَا رَسُوْلَ اللهِ ﷺ :وَ مِنَ الْغَازِیْ فِیْ سَبِیْلِ اللهِ ؟ قَالَ : لَوْ ضَرَبَ بِسَیْفِهٖ فِی الْكُفَّارِ وَ

---

۱ – قَوْلُه وَ عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ (الْحَدِیْثَ) وَ عَنْهُ قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ (وَ فِیْ آخِرِهٖ) وَ كَانَ عَلَیْهِمْ حَسْرَةً (مِشْكَوةُ الْمَصَابِیْحِ ص ۱۹۸ ـ كِتَابُ الدَّعَوَاتِ بَابُ ذِكْرِ اللهِ عزوجل وَالتَّقَرُّبِ اِلَیْهِ الْفَصْلُ الثَّانِیْ)

الْمُشْرِكِيْنَ حَتَّى يَنْكَسِرَ وَ يَخْتَضِبَ دَمًا ، فَاِنَّ الذَّاكِرَ لِلّٰهِ اَفْضَلُ مِنْهُ دَرَجَةً[1].(رَوَاهُ اَحْمَدُ وَ التِّرْمِذِيُّ.)

و از ابی سعید ﷺ روایت است که به تحقیق از رسول خدا ﷺ سؤال شد که کدام یک از بندگان افضلترین آنهاست و درجه آن روز قیامت نزد خداوند بالاتر است؟ فرمودند:« مردان و زنانی که خدا را بسیار یاد می کنند افضلتر و نزد خداوند بلند مرتبه ترند.» سؤال شد : یا رسول الله ﷺ از غازی و جهاد کننده در راه خدا هم افضلتر است؟ فرمودند: اگر غازی با شمشیر خود بر کفار و مشرکین بزند تا شمشیرش بشکند و باخون رنگین گردد باز هم بی گمان درجه و مرتبه ذکر کننده خدا بالاتراست یعنی و اگر غزا و کارزار با کافران به سرحد مذکور رسد باز ذاکر فاضل تر است چه جای مجرد جهاد و کار زار.

وَ عَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ قَالَ : مَا عَمِلَ الْعَبْدُ عَمَلًا اَنْجَى لَهُ مِنْ عَذَابِ اللهِ مِنْ ذِكْرِ اللهِ.[2](رَوَاهُ مَالِكٌ وَ التِّرْمِذِيُّ وَ اِبْنُ مَاجَةَ)

از معاذ بن جبل روایت شده است : بنده هیچ عملی را انجام نداده است که به اندازه ذکر از عذاب خدا نجات دهنده تر باشد .

وَ عَنْ اَنَسٍ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ :لَاَنْ اَقْعُدَ مَعَ قَوْمٍ يَذْكُرُوْنَ اللهَ مِنْ صَلَاةِ الْغَدَاةِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ اَحَبُّ اِلَيَّ مِنْ اَنْ اُعْتِقَ اَرْبَعَةً مِنْ وُلْدِ اِسْمَاعِيْلَ ، وَ

---

۱ – (مِشْكَوةُ الْمَصَابِيْحِ ص۱۹۸ كِتَابُ الدَّعَوَاتِ بَابُ ذِكْرِ اللهِ ﷻ وَ التَّقَرُّبِ اِلَيْهِ الْفَصْلُ الثَّالِثُ)

۲ – قَوْلُه (وَ عَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ قَالَ مَا عَمِلَ الْعَبْدُ) الْحَدِيْثَ(مِشْكَوةُ الْمَصَابِيْحِ ـ ص ۱۹۹ كِتَابُ الدَّعَوَاتِ)

لَاَنْ اَقْعُدَ مَعَ قَوْمٍ یَذْکُرُوْنَ اللهَ مِنْ صَلَاةِ الْعَصْرِ اِلَی اَنْ تَغْرُبَ الشَّمْسُ اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ اَنْ اُعْتِقَ اَرْبَعَةً [۱] رَوَاهُ اَبُو دَاوُدَ .

از حضرت انس رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: « اینکه من بنشینم به همراه آن گروهی که مشغول ذکر خداوند هستند از نماز صبح تا طلوع خورشید برای من بهتر است ازاینکه چهار غلام ازاولاد اسماعیل علیه السلام را آزاد کنم واینکه بنشینم به همراه گروهی که خدا را یاد می کنند بعد از نماز عصر تا غروب آفتاب به نزد من محبوب تر است از این

---

۱ – اَخْرَجَ اَبُوْ دَاوُدَ عَنْ اَنَس رضی الله عنه قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ :لَاَنْ اَقْعُدَ مَعَ قَوْمٍ یَذْکُرُوْنَ اللهَ مِنْ صَلَاةِ الْغَدَاةِ حَتَّی تَطْلُعَ الشَّمْسُ اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ اَنْ اُعْتِقَ اَرْبَعَةً مِنْ وُلْدِ اِسْمَاعِیْلَ.(مِشْکَوةُ الْمَصَابِیْحِ ص ۹۵ـ جلد۱ ـ کِتَابُ الصَّلَوةِ فِی الذِّکْرِ بَعْدَ الصَّلَوةِ)وَ اَخْرَجَ التِّرْمِذِیُّ عَنْهُ قَالَ :قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ : مَنْ صَلَّی الْفَجْرَ فِیْ جَمَاعَةٍ ، ثُمَّ قَعَدَ یَذْکُرُ اللهَ تَعَالَی حَتَّی تَطْلُعَ الشَّمْسُ، ثُمَّ صَلَّی رَکْعَتَیْنِ ، کَانَتْ لَهُ کَاَجْرِ حَجَّةٍ وَ عُمْرَةٍ . قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ :تَامَّةً تَامَّةً تَامَّةً. (مِشْکَوةُ الْمَصَابِیْحِ ص ۹۵ کِتَابُ الصَّلَوةِ فِی الذِّکْرِ بَعْدَ الصَّلَوةِ).

و باز از حضرت انس رضی الله عنه روایت می کند که رسول خدا ﷺ فرمودند: « هر کس نماز صبح را با جماعت بخواند بعد از آن بنشیند و تا طلوع خورشید مشغول ذکر خدای متعال شود و سپس دو رکعت نماز بخواند پس برای او مانند ثواب حج و عمره می باشد و رسول خدا ﷺ به عنوان تأکید فرمودند: ثواب حج و عمره کامل، کامل، کامل.»

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّی ، حَدَّثَنِیْ عَبْدُ السَّلَامِ یَعْنِی ابْنُ مُطَهِّرٍ ، نَا مُوْسَی بْنُ خَلْفٍ الْعَمِّی، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ اَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ:لَاَنْ اَقْعُدَ مَعَ قَوْمٍ یَذْکُرُوْنَ اللهَ تَعَالَی مِنْ صَلَاةِ الْغَدَاةِ حَتَّی تَطْلُعَ الشَّمْسُ اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ اَنْ اُعْتِقَ اَرْبَعَةً مِنْ وُلْدِ اِسْمَاعِیْلَ ، وَ لَاَنْ اَقْعُدَ مَعَ قَوْمٍ یَذْکُرُوْنَ اللهَ مِنْ صَلَاةِ الْعَصْرِ اِلَی اَنْ تَغْرُبَ الشَّمْسُ اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ اَنْ اُعْتِقَ اَرْبَعَةً .

(سنن ابی داود ص ۱۶۰ ـ ج ۲ کتاب العلم ـ باب فی القصص)

که چهارغلام آزاد کنم » ظاهر آن است که این اربعه را نیز از اولاد اسماعیل دارند و احتمال دارند که ندارند به ادعای افضلیت ذکر در اول روز نسبت به آخر و تخصیص به اولاد اسماعیل از جهت شرف و فضل ایشان است بدانکه ظاهراز نشستن با ذاکران، شریک شدن با ایشان در ذکر است و اگر مجرد قعود و مجالست با ایشان مراد باشد نیز صورت دارد. چنانکه حدیث:

« هُمُ الْقَوْمُ لَا يَشْتَقَى بهمْ جَلِيْسُهُمْ » **ناظر در آن است** كَمَا مَرَّ تَفْصِيْلُهُ وَ فِي الْحَدِيْثِ الْقُدْسِيِّ : لَايَزَالُ الْعَبْدُ يَذْكُرُنِيْ وَ اَذْكُرُه ُ حَتَّى عَشِقَنِيْ. **آنان قومی اند که به سبب آنها همنشینان بد بخت نمی شوند. همان گونه که تفصیل این حدیث گذشت و در حدیث قدسی آمده است که بنده بر ذکر من مداومت می کند و من هم بر ذکر او تا وقتی که عاشقم می شود. نتیجه دوام ذکر کمال محبت است که آن را عشق خوانند.**

وَ عَنْ اَبِیْ هُرَيْرَةَ[۱] رضی الله عنه، قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صلی الله علیه وسلم : يَقُوْلُ اللهُ : تَعَالَى اَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِیْ بِیْ ، وَ اَنَا مَعَه ُ اِذَا ذَكَرَنِیْ ، فَاِنْ ذَكَرَنِیْ فِیْ نَفْسِهِ ذَكَرْتُه ُ فِیْ نَفْسِیْ ، وَ اِنْ ذَكَرَنِیْ فِیْ مَلَأٍ ذَكَرْتُه ُ فِیْ مَلَأٍ خَيْرٍ مِنْهُمْ ، (مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ)

---

۱ – وَعَنْ اَبِیْ هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صلی الله علیه وسلم : يَقُوْلُ اللهُ : اَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِیْ بِیْ ، وَ اَنَا مَعَهُ اِذَا ذَكَرَنِیْ ، فَاِنْ ذَكَرَنِیْ فِیْ نَفْسِهِ ذَكَرْتُه ُ فِیْ نَفْسِیْ ، وَ اِنْ ذَكَرَنِیْ فِیْ مَلَأٍ ذَكَرْتُه ُ فِیْ مَلَأٍ خَيْرٍ مِنْهُمْ،

وَ اِنْ تَقَرَّبَ اِلَیَّ بِشِبْرٍ تَقَرَّبْتُ اِلَيْهِ ذِرَاعًا ، وَ اِنْ تَقَرَّبَ اِلَیَّ ذِرَاعًا ، تَقَرَّبْتُ اِلَيْهِ بَاعًا وَ مَنْ اَتَانِیْ يَمْشِیْ اَتَيْتُه ُهَرْوَلَةً.(صَحِيْحُ الْبُخَارِیِّ ص۱۱۶ ج۲ جزء ۳۰ كِتَابُ الْاَحْكَامِ بَابُ قَالَ اللهُ وَ يُحَذِّرُكُمُ اللهُ نَفْسَه ُ)

از ابی هریره روایت شده است آن حضرت ﷺ فرمود:«خدای تعالی می فرماید من نزد گمانی که بنده ام نسبت به من دارد هستم یعنی گناه او را می آمرزم چون طلب آمرزش کند و توبه او را قبول می کنم چون توبه کند و از گناهان باز آید و اگر عفو امید دارد، عفو می کنم و اگر عقوبت گمان می برد، عقوبت می کنم (اشارت است به ترجیح جانب رجاء) و من با بنده و قریب او هستم به توفیق در آوردن نور حضور و شهود در دل وی وقتی که مرا یادمی کند. پس اگر وی مرا در ذات خود یعنی پنهان، یاد کند من او را در ذات خود یعنی پنهان یاد می کنم و ثواب او را می دهم و اگر مرا در جماعتی از آدمیان یاد کند ، من هم او را در جماعتی بهتر از آن جماعت که جماعت ملایکه مقربین باشند یاد می کنم .»

شیـخ عبـد الحق ـ قدس سره ـ می فرماید که این حدیث دلیل بر جواز ذکر جهر است و آنکه به این حدیث بر افضلیت ملایکه از بشر استدلال می کنند . طیبی گفت : مراد از ملاء ، ملایکه مقربین و ارواح مرسلین است نه ملایکه فقط و احسن آن است که خیریت از جهت نزاهت و تقدس و قرب و علو برای ملائکه ثابت است و این با افضلیت بشر از جهت کثرت ثواب به جهت تعبد با وجود موانع و عوارض جسمانی منافات ندارد.

وَ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ بُسْرٍ ، قَالَ : جَاءَ اَعْرَابِیٌّ اِلَی رَسُـوْلِ اللهِﷺ ،فَقَـالَ : اَیُّ النَّاسِ خَیْرٌ ؟ فَقَالَ : طُوْبَی لِمَنْ طَالَ عُمْرُہٗ وَ حَسُنَ عَمَلُہٗ ، قَالَ : یَا رَسُـوْلَ اللهِ اَیُّ

و هرگاه بنده خود را به اندازه یک وجب به من نزدیک کند به اندازه یک ذرع به او نزدیک می شوم و اگر بنده به اندازه یک ذرع به من نزدیک شود ، به اندازه دوذرع به او نزدیـک می شوم . و اگر بنده قدم زنان به سوی من بیاید . من شتابان به سوی او می روم .

اَلْاَعْمَالِ اَفْضَلُ ؟ قَالَ : اَنْ تُفَارِقَ الدُّنْيَا وَ لِسَانُكَ رَطْبٌ مِنْ ذِكْرِ اللهِ[1] (رَوَاهُ اَحْمَدُ وَ التِّرْمِذِیُّ)

و از عبد الله بن بسر روایت است که گفت : عرب بادیه نشینی نزد رسول خدا ﷺ آمد پس گفت: کدام یک از مردمان بهترینند؟ فرمودند: خوشا به حال کسی که عمرش دراز و عملش نیک باشد. اعرابی گفت: کدام یک از عملها بهترین عمل است؟ آن حضرت ﷺ فرمودند:« فاضل ترین عملها آن است که از دنیا جدا شوی (بمیری) در حالی که زبان تو از ذکر خدا ، تر است ». تر زبانی کنایه از سهولت و آسانی و روانی زبان است چنانکه خشکی زبان عبارت از ضد آن است یا کنایه از مداومت بر ذکر تا قریب به موت است که هنوز زبان از ذکر خشک نشده باشد که بمیرد.

وَ عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ ، قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ :اِنَّ اللهَ تَعَالَى يَقُوْلُ : اَنَا مَعَ عَبْدِیْ اِذَا ذَكَرَنِیْ وَ تَحَرَّكَتْ بِیْ شَفَتَاهُ[2].(رَوَاهُ الْبُخَارِیُّ)

یعنی بدرستی که خدای تعالی می گوید من با بنده خودم به رحمت و اعانت و توفیق می نگرم وقتی که مرا ذکر می کند و به ذکر من هر دو لب او می جنبد و شیخ عبد الحق ـ قدس سره ـ گفت : چنانچه بعضی فقها می گویند که ذکر منحصر به ذکر لسان است چنانچه به زودی ذکر آن می آید . نویسنده می گوید که احادیث در شأن ذاکرین بسیار وارد گردیده

۱-مِشْكَوةُ الْمَصَابِيْحِ ص ۱۹۸ـ كِتَابُ الدَّعَوَاتِ ، بَابُ ذِكْرِ اللهِ ﷻ وَ التَّقَرُّبِ اِلَيْهِ ، الْفَصْلُ الثَّانِیْ

۲ - مِشْكَوةُ الْمَصَابِيْحِ ص ۱۹۹ كِتَابُ الدَّعَوَاتِ ، بَابُ ذِكْرِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ التَّقَرُّبِ اِلَيْهِ ، اَلْفَصْلُ الثَّالِثُ

است و در اینجا بیست و یک حدیث را ذکر نمودیم از جهت که.«اَلْقَلِيْلُ يَدُلُّ عَلَى الْكَثِيْرِ وَ الْقَطْرَةُ تُنْبِئُ عَنِ الْبَحْرِ وَ الْغَدِيْرِ.»قلّت یعنی کمی دال برکثرت است و قطره از دریا وغدیر خبر می دهد و باقی آن را ذکر ننمودیم تا این مختصر به طوالت نینجامد.

شیخ عبدالحق که رئیس محدثین است می فرماید:« که مراد از لفظ ذکر که در این احادیث وارد گردیده یا مراد ذکر به دل باشد یا به زبان و افضل آن است که به زبان و دل هردو باشد و اگر به یکی باشد پس به دل تنها فاضل تر است» این چنین گفت نووی در شرح مسلم و بعضی فقها گویند که ذکر نمی باشد مگر به زبان و ادنی مرتبه وی آن است که بشنواند خود را بر قول مختار و بی آن معتبر نیست چنانکه در قرائت و طلاق و عتاق و آنچه به دل است آن فعل قلب است از قسم علم و تصور است و ذکر نیست. چنانکه قرائت نیست و ذکر، نام چیزی است که فعل لسان است و معلوم نیست که مقصود ایشان چیست و اگر مراد، آن است که فعل قلب را ذکرگویند در لغت نامه نیست. پس این چیزی است که در کتب لغت است در صحاح و قاموس گفته است که ذکر ضد نسیان است و این خود، فعل قلب است آنچه فعل لسان است آن را نیز ذکر می گویند.

پس لفظ ذکر مشترک باشد میان فعل قلب و فعل لسان و در قرآن مجید می فرماید:﴿وَاذْكُرْ رَبَّكَ اِذَا نَسِيْتَ﴾«پروردگار خود را یاد کن زمانی که فراموش نمودی.» پس ذکر به معنی قول و کلام نیست و اگر به معنی کلام باشد کلام نیز نفسی و لفظی است پس چرا ذکر نیز قلبی و لسانی نباشد و اگر مراد آن است که فضایل و خواص که وارد شده است در شأن ذکر مرتب می گردد بر فعل لسان ثابت نیست هر چیزی را که فعل قلب است و بر آن متر تب نیست.



این نیز قول بی دلیل است مراد نباشد بعداز آنکه ذکر نام وی باشد و اگر مراد آن است که افضل آن است که به زبان باشد با مواطات قلب، آن سخن دیگر اســت و نزاع در آن نیســت و نزد مشــایخ طریقت ـ قدس الله اسرارهم ـ ذکر دونوع است: قلبی و لسانی و اثر قلبی اقوی و اعظم و اکثر از ذکر لسانی است ؛ بلکه به حقیقت ذکر قلبی است و حقیقت ذکر نزد ایشان، نسیان ماسوی الله است و قیاس بر قرائت و عتاق فاسد است زیرا که در شرع صریحًا ثابت شده است که اینها فعل لسانند و مترتب نمی شود احکام بر آن بدون فعل لسان و ذکر این چنین نیست و شاید که مقصود ایشان آن است که معتبر در اذکار و اوراد که در شرع وارد شده اند چنانکه تسبیح و تحمید و تکبیر در نماز و بعد از نماز و امثال آن، فعل لسانی است و مرتب نمی گردد ثواب بدان مگر به فعل لسان چنانکه در قرائت در نماز. و دلالت می کند بر این معنی کلام جزری در اول حصن حصین به نظر در سیاق کلام آن که یاد کردن به دل اصلا ذکر نگویند ویاد خدا نداند و ثواب و نتیجه بر آن مترتب نیست محل نظر است« وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمُرَادِهِمْ»

دیگر بدانکه جهر مذکور مشروع است بی شبهه چنانکه در حدیث آمده است که من ذکرنی فی ملا [1]مقابل من ذکرنی فی نفسه و از ادله آن

۱ـ عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ ، قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ : یَقُوْلُ اللهُ : اَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِیْ بِیْ ، وَ اَنَا مَعَهُ اِذَا ذَکَرَنِیْ ، فَاِنْ ذَکَرَنِیْ فِیْ نَفْسِهِ ذَکَرْتُه ُ فِیْ نَفْسِیْ ، وَ اِنْ ذَکَرَنِیْ فِیْ مَلَأٍ ذَکَرْتُه ُ فِیْ مَلَأٍ خَیْرٍ مِنْهُ ، وَ اِنْ تَقَرَّبَ اِلَیَّ بِشِبْرٍ تَقَرَّبْتُ اِلَیْهِ ذِرَاعًا ، وَ اِنْ تَقَرَّبَ اِلَیَّ ذِرَاعًا تَقَرَّبْتُ اِلَیْهِ بَاعًا ، وَ مَنْ اَتَانِیْ یَمْشِیْ اَتَیْتُه ُ هَرْوَلَةً.(ترجمه قبلا گذشت) (صَحِیْحُ الْبُخَارِیِّ ۱۱۰۱ـ جلد اول جزء ۳۰ ـ کِتَابُ الْاَحْکَامِ بَابُ قَوْلِ اللهِ وَ یُحَذِّرُکُمُ نَفْسَهُ)

است قول حق ﷻ ﴿كَذِكۡرِكُمۡ آبَآءَكُمۡ﴾[1]ابن عباس می گوید نمی شناختم من برگشتن مردم را از نماز در عهد رسول الله ﷺ مگر به ذکر (رواه البخار ی و غیره) و جهر ذکر در تکبیرات عید و در ادبار صلوۀ و در ثغور و اسفار و جز آن نیز دلیل آن است تاآنکه فرمود آن حضرت ﷺ در وقتی که بلند کردند صحابه آوازهای خود را به ذکر و فریاد برآوردند:

اَيُّهَا النَّاسُ اِرۡبَعُوۡا عَلَى اَنۡفُسِكُمۡ فَاِنَّكُمۡ لَا تَدۡعُوۡنَ اَصَمَّ وَ لَا غَائِبًا

فرمود ای مردمان بر نفسهای خود نرمی و آسانی کنید پس به درستی که شما کر و غایب را نمی خوانید. مضمون (اِرۡبَعُوۡا) دلالت دارد که منع از جهت شفقت است نه از جهت عدم جواز و به تحقیق ذکر کرده است آن حضرت ﷺ به اذکار و ادعیه در مواطن کثیره چنانکه در حفر خندق و حمل سنگ و خشت برای مسجد و جز آن و همچنین آنچه آمده است از سلف صحابه ومن بعدهم همه اینها دلالت داردبرجوازجهرواجتماع برای ذکر.

همچنین ذکر کرده است صاحب رد محتار و صاحب حموی و باقی کتب که ذکر جهر، جایز است، لکن حضرت خواجه نقشبند ـ قدس الله سره الاقدس ـ ذکر جهر را منع نموده اتباع او را لازم است که مخالفت از امر متبوع خود نسازید و ذکر خفی را لازم وقت خود گردانید تا که به مقامات عالیه مشرف شوید در قلقله لسانی بی حرارت باطن کارنمی گشاید باید متوجه منظر رب العالمین گردید که قلب است.

---

۱ ـ ﴿فَاِذَا قَضَيۡتُمۡ مَّنَاسِكَكُمۡ فَاذۡكُرُوا اللّٰهَ كَذِكۡرِكُمۡ آبَآءَكُمۡ اَوۡ اَشَدَّ ذِكۡرًا﴾ سوره بقره آیه ۲۰۰ «پس چون ارکان حج خویش را ادا کردید پس خدای را یاد کنید یعنی در منا مانند یاد کردن پدران خویش و بلکه زیاد تر یاد کند.»

وَ عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ اَنَّه ُ قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِﷺ :یَدْخُلُ الْفُقَرَاءُ الْجَنَّةَ قَبْلَ الْاَغْنِیَاءِ بِخَمْسِ مِائَةِ عَامٍ نِصْفِ یَوْمٍ رَوَاهُ التِّرْمِذِیُّ.

حضرت ابو هریره ﷺ روایت می کند که رسول خدا ﷺ فـرمـودند: « فقرا پانصد سال زودتر از اغنیا وارد بهشت می شوند و نصف روزآخرت است.»

قَالَ سَیِّدِیْ عَبْدُالْغَنِیِّ فِیْ کِتَابِهِ الْحَدِیْقَةِ النَّدِیَّةِ : وَ یُمْکِنُ اَنْ یُرَادَ بِالْفُقَرَاءِفِیْ هَذَا الْحَدِیْثِ فُقَرَاءُ اللهِ تَعَالَی الَّذِیْنَ حُبُّ اللهِ فِی قُلُوْبِهِمْ یَمْنَعُهُمْ مِنَ الْمَیْلِ اِلَی غَیْرِهِ وَ اِنْ کَانُوْا اَغْنِیَاءَ بِالْاَمْوَالِ الْکَثِیْرَةِ ، فَاِنَّهُمْ یَسْبِقُوْنَ اَغْنِیَاءَ الدُّنْیَا الَّذِیْنَ حُبُّ الدُّنْیَا فِیْ قُلُوْبِهِمْ یَمْنَعُهُمْ مِنْ حُبِّ اللهِ تَعَالَی ، وَ اِنْ کَانُوْا فُقَرَاءَ مِنْهَا ، لَایَمْلِکُوْنَ شَیْئًا اَصْلًا ، فَاِنَّ الْغِنَی غِنَی النَّفْسِ بِاللهِ تَعَالَی لَا غِنَی الْیَدِ بِالْمَالِ ، اِنْتَهَی.

شیخ عبد الغنی در کتاب حدیقهٔ الندیه می فرماید:« ممکن است مراد از فقرا در این حدیث فقرای خداوندی باشد. آنهایی که محبت خدا در دلهای شان آنها را از غیب و تمایل به طرف غیر خدا منع می کند اگر چه اموال زیادی هم داشته باشند. ایشان، بر اغنیای دنیا سبقت خواهند گرفت یعنی کسانی که محبت دنیا در دلهای شان آنها را از محبت خدا منع کرده است گر چه اغنیای دنیا اصلا چیزی از دنیا نداشته باشند(به جهت محبتشان به دنیا اغنیای دنیا محسوب می شوند) چرا که در حقیقت غنا، غنا و بی نیازی نفس به وسیله خداوند بلند مرتبه است. نه غنای دست با مال.»

وَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ اَنَّهُ قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِﷺ :اِطَّلَعْتُ فِی الْجَنَّةِ فَرَأَیْتُ اَکْثَرَ اَهْلِهَا الْفُقَرَاءَ ، وَ اطَّلَعْتُ فِی النَّارِ فَرَأَیْتُ اَکْثَرَ اَهْلِهَا النِّسَاءَ(رَوَاهُ الْبُخَارِیُّ وَ مُسْلِمٌ)

ازحضرت ابن عباس ﷺ روایت شده است که رسول خدا ﷺفرمودند: «من بر اهل جنت مطلع شدم پس دیدم بیشتر اهل جنت فقیران هستند و همچنین اهل جهنم رامشاهده‌کردم دیدم که بیشتراهل جهنم‌زنان هستند».

قَوْلُه': (اِرْبَعُوْا) حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ عَنْ اَيُّوْبَ ، عَنْ اَبِیْ عُثْمَانَ ، عَنْ اَبِیْ مُوْسَیؓقَالَ :كُنَّا مَعَ النَّبِیِّﷺ فِیْ سَفَرٍ ، فَكُنَّا اِذَا عَلَوْنَا كَبَّرْنَا ، فَقَالَ النَّبِیُّﷺ:« اَيُّهَا النَّاسُ ، ارْبَعُوْا عَلَی اَنْفُسِكُم ،فَاِنَّكُمْ لَا تَدْعُوْنَ اَصَمَّ وَ لَا غَائِبًا ،وَ لَكِنْ تَدْعُوْنَ سَمِيْعًا بَصِيْرًا ». ثُمَّ اَتَی عَلَیَّ وَ اَنَا اَقُوْلُ فِیْ نَفْسِیْ : لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ، فَقَالَ :« يَا عَبْدَاللهِ بْنَ قَيْسٍ ، قُلْ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ، فَاِنَّهَا كَنْزٌ مِنْ كُنُوْزِ الْجَنَّةِ». اَوْ قَالَ :«اَلَا اَدُلُّكَ عَلَی كَلِمَةٍ هِیَ كَنْزٌ مِنْ كُنُوْزِ الْجَنَّةِ ؟ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ».[۱]

حضرت ابو موسی ﷺ روایت می کند که در سفری همراه رسول خدا ﷺ بودیم زمانی که بر بلندی می رفتیم تکبیر می گفتیم رسول خداﷺ فرمودند:« ای مردم بر نفسهای خود نرمی کنید زیرا شما کر و غایبی را نمی خوانید و لکن ذات بینا و شنوایی را می خوانید » و بعد از آن نزد من آمدند ومن با خود آهسته «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ»را می گفتم فرمودند: « ای عبدالله بن قیس بگو« لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ »چون گنجی از گنج های بهشت است. و یا گفت: آیا تو را آگاه نسازم بر کلمه ای که گنجی از گنجهای بهشت است و آن کلمه «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ» است.»

۱- صَحِيْحُ الْبُخَارِیِّ جزء۲۶ ـ ص۹۴۴ ـ كِتَابُ الدَّعَوَاتِ بَابُ الدُّعَاءِ اِذَا عَلَا عَقَبَةٍ

قَوْلُه ُ وَ عَن ابْن عَبَّاس ، عَنْ عِمْرَانَ بْن حُصَيْن ، عَن النَّبیِّ ﷺ قَالَ : اطَّلَعْتُ فِی الْجَنَّةِ فَرَأَيْتُ اَكْثَرَ اَهْلِهَا الْفُقَرَاءَ ، وَ اطَّلَعْتُ فِی النَّار فَرَاَيْتُ اَكْثَرَ اَهْلِهَا النِّسَاءَ.[1]

قَوْلُهُ (عَنْ اَبیْ هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ : يَدْخُلُ الْفُقَرَاءُ الْجَنَّةَ)[2]

(ترجمه این حدیث در صفحات قبل گذشت.)

قَالَ سَيِّدِیْ عَبْدُ الْغَنِیِّ فِیْ كِتَابهِ الْحَدِيْقَةِ النَّدِيَّةِ : اَو الْمُرَادُ بالْفُقَرَاءِ فِیْ هَذَا الْحَدِيْثِ الْفُقَرَاءُ اِلَی اللهِ تَعَالَی ، وَ اِنْ كَانُوْا اَهْلَ الْاَمْوَال الْكَثِيْرَةِ حِيْثُ لَمْ يَكُوْنُوْا مُفْتَقِرِيْنَ اِلَی شَیْءٍ مِنْهَا ، فَوُجُوْدُهَا عِنْدَهُمْ وَ عَدَمُهَا سَوَاءٌ ، فَلَا يَفْرَحُوْنَ بزيَادَتِهَا ، وَ لَا يَحْزَنُوْنَ عَلَی نُقْصَانهَا ، اِنْتَهَی.

شیخ عبد الغنی می فرماید:« مراد از فقرا در این حدیث، فقراء الی الله می باشند گرچه صاحب اموال زیادی باشند، به طوری که به چیزی از آن محتاج نباشد. پس بودن ونبودن آن در نزد شان برابر است و بر زیاد شدن آن خوشحال نمی شوند و بر کم شدن آن غمگین نمی گردند .» و بر شما مخفی مباد ای سالکان این صفات که سیدی عبد الغنی در شأن فقرا الله که اولیاء الله اند ذکر نموده، همه این صفات در شأن والد ماجدی، عالم ربانی و عارف صمدانی، قطب فلک ارشاد، غوث ابدال و اوتاد، رئیس اولیاء الزمان و اکمل کملاء الدوران، اعنی قبله گاهی و ارشاد پناهیم صادق است اگر تمام اموال و امتعه و کنوز و معادن این دنیای دنی به تصرف ذات اقدس ایشان گردد،مانند دانه خردله درطبیعت گلگون ایشان فرحت وسرور حاصل

---

۱ – صَحِيْحُ الْبُخَارِیِّ جزء ۲۶ ص ۹۵۵ جلد ۲ كِتَابُ الرِّقَاق ، بَابُ فَضْل الْفُقَرَاءِ

۲ – الْحَدِيْثَ مِشْكَوةُ ص۴۴۷ ـ كِتَابُ الرِّقَاقِ بَابُ فَضْلِ الْفُقَرَاءِ الْفَصْلُ الثَّانِی

نخواهد شد و اگر تمام املاک و اموال و امتعه و اسباب دنیایی که از جهت معاش روزگار به هم رسانیده اند همه از بین بروند و تمام اهل بیت ایشان از بنون و بنات و ازواج همه بمیرند(مثلی که ایوب عليه السلام را واقع گردید) به خدا قسم است اگر مانند ذره ای طبیعت گلگون ایشان ملول و محزون گردد. حاصل سخن آن که وجود و عدم این اشیا بر ذات مقدس ایشان علی السوی است(كَمَا شَاهَدْتُه' وَ امْتَحَنْتُه' مَرَارًا) **اگر کسی گوید هر گاه وجود دنیا و عدم آن بر اولیاء الله برابر است، پس تعلق و کوشش ایشان به دنیا چرا باشد؟ جواب گویم که حضرت مجدد الف ثانی می فرماید: که قبای اولیاء الله صفت بشریت ایشان است.**

كَمَا وَرَدَ فِی الْحَدِيْثِ الْقُدْسِیِّ : « اَوْلِيَائِیْ تَحْتَ قَبَائِیْ لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِیْ.» اَلْمُرَادُ مِنْ هَذَا الْقَبَاءِ الْقَبَاءُ الْبَشَرِيَّةُ ، وَ حَدِيْثُ «كُنْ فِی النَّاسِ كَاَحَدٍ مِنَ النَّاسِ .»

همان گونه که در حدیث قدسی آمده است که:« اولیاء من زیر قبای منند که غیر از خودم کسی آنها را نمی شناسد.» مراد از این قبا، قبای بشر بودن آنهاست و حدیث:« در بین مردم مانند یکی از آنها باش.» نیز تأیید بر این است.

یعنی به هرچه سایرمردم بدان محتاجنداین بزرگواران نیزمحتاجند، ولایت، ایشان را از احتیاج برنمی آرد و همچنین این بزرگواران در اکل و شرب و مباشرت به اهل و عیال و مؤانست به ایشان باسایرمردم شریکند. تعلقات شتّی که از لوازم بشریت است از خواص و عوام زایل نمی گردد. پس هر که نظر او به ظاهر اهل الله افتاد، محروم گشت و خسران دنیا و آخرت نقد وقت او آمد.و دیگر خلوت در انجمن که حضرت شیخ عبدالخالق غجدوانی فرموده عبارت از همین است که ظاهر با خلق و باطن با حق باشد.

قَالَ فِی الْاَنْهَار الْاَرْبَعَةِ لَفْظُ دربمَعْنَی فِیْ وَ انجمن بمَعْنَی الْمَجْلِس وَ الْمَجْمَعِ اَی الْخَلْوَةُ فِی الْجُلُوْس، وَ هِیَ عِبَارَةٌ عَنْ کَوْنِ قَلْب السَّالِكِ مَشْغُوْلًا بِالْحَقِّ سُبْحَانَهُ ، مُتَوَجِّهًا اِلَیْهِ فِیْ جَمِیْعِ الْحَالَةِ مِنَ الْقِرَاءَةِ وَ التَّکَلُّم ، وَ الْاَکْلِ ، وَ الشُّرْب ، وَ الْقُعُوْدِ ، وَ الْقِیَامِ ، وَ الْمَشْی ، وَ غَیْرِ ذَلِكَ . وَ مِنْ هَذَا قَالُوا: الصُّوْفِیُّ بَائِنٌ وَبَادٍ کَائِنٌ ، اَیْ کَائِنٌ فِی الْخَلْقِ بِحَسْبِ الظَّاهِرِ ، وَ بَائِنٌ عَنِ الْخَلْقِ بِحَسْبِ الْبَاطِنِ.

صاحب انوار اربعه می فرماید : (در) به معنی (فی) می باشد و انجمن به معنی مجلس و جمع است، یعنی خلوت در مجلس که عبارت است از مشغول بودن قلب سالک به حق تعالی و توجه به سوی او در جمیع حالات از قرائت و سخن گفتن ، خوردن ، آشامیدن ، نشستن ، ایستادن ، راه رفتن و غیره و از این سبب است که بزرگان گفتند : صوفی دور و منقطع است و موجود و حاضر است یعنی در بین خلق به حسب ظاهر موجود و حاضر است و از خلق به حسب باطن دور است .

وَ قَوْلُه ُ تَعَالَی:﴿رِجَالٌ لَّا تُلْهِیْهِمْ تِجَارَةٌ وَّ لَا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللهِ﴾[1] وَاقِعٌ عَلَی هَذِهِ الْحَالَةِ لَهُمَا ، قَالَ النَّقْشِبَنْدِیُّ قَدَّسَ اللهُ سِرَّهُ اِنْتَهَی.

خداوند ﷻ می فرماید: مردانی هستند که تجارت و خرید و فروش ایشان را از ذکر و یاد خدا باز نمی دارد . و بر این حالت بر هر دو گروه خواص آن پدیدار است . زینهار هزاران بار زینهار به صورت ظاهر اولیاء الله تعالی ننگری تا هلاک نشوی. بلکه بر باطن ایشان نگر که ممتلی از نور حق است

---

۱ - سوره نور آیه ۳۷

چرا که همین ظاهر بینی، ابو جهل و ابو لهب را از دولت اسلام محروم ساخت و در خسران ابدی انداخت.

✓ **مثنوي :**

ای بسا کس که به صورت راه زد قصد صورت کرد بر الله زد

چندصورت‌بینی‌ای‌صورت‌پرست هر که معنی دید از صورت برست

دیده صورت پرستی را ببند تا شوی از نور معنی بهره مند

✓ **بیت :**

صورت پرست غافل معنی چه داندآخر

کان با جمال جانان پنهان چکاردارد

نصیب فقراء بالله و ذاکران از این آیات و احادیث که در سابق گذشت چونکه این قدر آیات و احادیث که در مدح و ثنای شما وارد گردیده باید که شب و روز در آشکارا و نهان و در ملاء و نفس خود به ذکر حق جل جلاله مشغول باشید کاملا در اندیشه باشید و انکار آن نکنید و از مجادله و مکالمه با ایشان اعراض فرمایید به فرموده حق جل جلاله :

قَالَ اللهُ تَعَالَى:﴿وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِيْنَ يَمْشُوْنَ عَلَى الْاَرْضِ هَوْنًا وَّ اِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُوْنَ قَالُوْا سَلَامًا﴾[1] **یعنی بندگان یا پرستندگان خدای اضافت**

۱- سوره فرقان آیه۶۳« و بندگان خدا آنانند که می روند بر زمین به آهستگی و چون سخن گویند به ایشان نادانان گویند سلام بر شما باد »

یعنی جواب مردمان بی عقل و نا فهم را به طریق مسالمت آمیز می دهند وقتی که آن بی عقلان پر خاش می کنند، بندگان خاص الله با آنها رو در رو قرار نمی گیرند و به آنها جنگ و جدل نمی کنند، بلکه به صحبت ملایم و پسندیده آنها را از حق رد می کنند طباعت آنها چنان است مثلی که در وقت جاهلیت گفته شده

برای تخصیص و تفضیل است آنانند که می روند برروی زمین از روی تواضع یا به سکینه و وقار و چون خطاب کنند مر ایشانرا نادانان و سخن بی ادبانه در افکنند، گویند ایشان در جواب قولی با سلامت. یعنی سخنی گویند که در آن سالم باشند از مآثم. مراد ترک تعرض سفها است و اعراض از مجادله و مکالمه ایشان كَمَا قَالَ الْمُحَقِّقُ الرُّوْمِيُّ قُدِّسَ سِرُّهُ :

✓ **نظم :**

اگــر گویند زراقــی و سالــوس

بگوهستم‌دوصدچندان ومی رو

وگــر ازخشم دشنامی دهندت

دعاکن خوش‌دل وخندان‌می‌رو

در فصول آورده که چنانچه اسم رحمان خاص است به حق سبحانه، این عباد نیز خاص بارگاه قرب اند و دیگر حق ﷻ چون اراده کند که فضیلت و بزرگی شخصی را که در او پنهان باشد آشکارا گرداند، حاسدان را به حسد و عیب گویی او مبتلا سازد.

كَمَا قَالَ فِيْ رَدِّ الْمُحْتَارِ : وَ الْحَسُوْدُ سَبَبٌ فِی السِّيَادِ مِنْ حِيْثُ اِنَّهُ سَبَبٌ لِلشَّرِّ مَا انْطَوَی مِنَ الْفَضَائِلِ.

✓ **شعر:**

اَلَا لَا يَجْهَلَنْ اَحَدٌ عَلَيْنَا فَنَجْهَلَ فَوْقَ جَهْلِ الْجَاهِلِيْنَا

آگاه باشید هیچ کس بر ما جهالت نکند و الا ما بیشتر از جهالــت نادانــان بــر او جهل می نماییم این بود صفت بندگان خاص رحمن (تفسیر کابلی ص۲۶۹۹ــ جزء۶ و قال الذین ــ سوره فرقان)

همان گونه که در ردالمحتار آورده گفته: حسود سبب سیادت و بزرگ شدن محسود است به علت اینکه سبب شر فضایل محسود است. کَمَا قَالَ الشَّاعِرُ

✓ **بیت:**

وَ اِذَا اَرَادَ اللهُ نَشْرَ فَضِیْلَةٍ

طَـوِیَّةٍ اَتَاحَ لَهَا لِسَانَ حَسُوْدٍ

همان گونه که شاعر می گوید: چون حق سبحانه وتعالی نشر بزرگی شخصی را که در او پوشیده باشد اراده نماید پس زبان حاسدان را به ذم و قبح او دراز می گرداند و مشغول می سازد . و دیگر از عهد پیغمبر ﷺ زمان ما هیچ دوستی از دوستان خدای تعالی نخواهند بود مگر آنکه به حسد حاسدان متأذی بودند. غمگین مشوید که محسودان از زمره اهل کمالند.

کَمَا قَالَ فِیْ رَدِّ الْمُحْتَارِ : فَاِنَّ الْحَسَدَ لَا یَکُوْنُ اِلَّا لِذَوِی الْکَمَالِ الْمُتَّصِفِیْنَ بِاَکْمَلِ الْخِصَالِ ، وَ فِیْ مَعْنَاهُ مَا یُنْسَبُ اِلَی عَلِیٍّ کَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ:

همان گونه که صاحب ردالمحتارمی نویسد:به درستی که جز صاحبان کمال که به کاملترین خصلتها متصف هستند مورد حسد قرار نمی گیرند چنانچه در شعری که نسبت داده شده به حضرت علی رضی الله عنه می فرماید.

✓ **شعر:**

اِنْ یَحْسُدُوْنِــیْ فَاِنِّــیْ غَـیْرُ لَائِمِهِمْ

قَبْلِیْ مِنَ النَّاسِ اَهْلُ الْفَضْلِ قَدْ حُسِدُوْا

یعنی اگر حاسدان به من حسد کنند ایشان را ملامت نمی کنم از جهت آنکه بزرگان که قبل از من گذشته اند، حسد کرده شده اند.

فَـدَامَ بِیْ وَبِهِمْ مَابِـــیْ وَمَابِهِــمُ

وَ مَاتَ اَکْثَـرُنَا غَیْــظًا بِمَـا یَجِـــدُ

یعنی هیشه حسد حاسدان در حق من و در حق بزرگان پیشین بوده است پس بیشتر بزرگان و رهبران ما به همان غیرت و قهر خود که به سبب حسد حاسدان ایشان را طاری شده بود از دار غرور به دار سرور رحلت نمودند و از جوار شیطان به جوار رحمان انتقال نمودند وَ کَمَا قَالَ الشَّاعِرُـ

✓ **بیت :**

هُمْ یَحْسُــدُوْنِــیْ وَ شَــرُّ النَّاسِ کُلُّهِمُ

مَــنْ عَاشَ فِی النَّاسِ یَوْمًاغَیْرَ مَــحْسُوْدٍ

آنها به من حسودی می کنند و بدترین تمام انسانها کسی است که در میان مردم یک روز زندگی کند در حالی که به او حسودی نشود.

✓ **بیت:**

اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم

که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیاراست

بحث هشتم

در اثبات فرض تقدیری

﴿ وَ اذْكُرْ رَّبَّكَ فِيْ نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَّ خِيْفَةً وَّ دُوْنَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصَالِ و لَا تَكُنْ مِّنَ الْغَافِلِينَ﴾[1] **ویاد کن پروردگار خود را در ضمیر خود به زاری و ترس کاری ویاد کن پروردگار خود را به کلام پست تر از بلند آوازی، بامداد و شبانگاه و مباش از غافلان .**

اَیْ بِاَوْقَاتِ الْغُدُوِّ، وَ هُوَ مَصْدَرُ غَدَا يَغْدُوْ غُدُوًّا اِذَا دَخَلَ فِي وَقْتِ الْبُكْرَةِ يَعْنِیْ اَوَّلَ النَّهَارِ ، فِي الْقَامُوْسِ الْغُدْوَةُ بِالضَّمِّ الْبُكْرَةُ ، اَوْمَا بَيْنَ صَلَاةِ الْفَجْرِوَ طُلُوْعِ الشَّمْسِ،وَ الْآصَالُ هِيَ جَمْعُ اَصِيْلٍ وَهُوَ الْعَشِيُّ يَعْنِیْ آخِرَالنَّهَارِ. (اَیْ بِاَوْقَاتِ).**یعنی در وقتهای صبح و غدو مصدر غدا، یغدو، غدوا است وقتی که در صبح داخل شود یعنی اول روز در قاموس نوشته شده است(الغُدوة) با ضم عین یعنی صبح یا ما بین نماز صبح و طلوع خورشید(وَالْاٰصَالُ)جمع اصیل و آن عشا یعنی آخر روز است.**

وَقَالَ الْبَغَوِیُّ : هُوَ مَا بَيْنَ الْعَصْرِ وَ الْمَغْرِبِ . خَصَّ هَذَيْنِ الْوَقْتَيْنِ بِالذِّكْرِ لِفَضْلِهِمَا ، وَ الْمُرَادُ اِدَامَةُ الذِّكْرِ كَمَا يَدُلُّ عَلَيْهِ قَوْلُهُ تَعَالَى : (وَ لَا تَكُنْ مِّنَ الْغَافِلِيْنَ) يَعْنِیْ لَا تَغْفُلْ مِنَ اللهِ اَصْلًا فِيْ وَقْتٍ مِنَ الْاَوْقَاتِ.[2]

امام بغوی می فرماید:«آصال ما بین نماز عصر و مغرب می باشد مخصوص نمود آن دو وقت را (یعنی صبح و عصر) برای ذکر به جهت فضیلت

---

۱ - سوره اعراف آیه ۲۰۵

۲ - تفسیر مظهری ص ۴۵۵ جلد ۳ـ۴ سوره اعراف ـ الجزء التاسع

آن دو وقت ومنظور مداومت ذکراست همان گونه که خداوندمی فرماید:(و نباش از جمله غافلان) یعنی هیچ گاه از یاد خدا غافل مباش.»

عَنْ اَنَسٍ ﷺ ، قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ : لَاَنْ اَقْعُدَ مَعَ قَوْمٍ يَذْكُرُوْنَ اللهَ تَعَالَى مِنْ صَلَاةِ الْغَدَاةِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ اَحَبُّ اِلَيَّ مِنْ اَنْ اُعْتِقَ اَرْبَعَةً مِنْ وُلْدِ اِسْمَعِيْلَ ، وَ لَاَنْ اَقْعُدَ مَعَ قَوْمٍ يَذْكُرُوْنَ اللهَ تَعَالَى مِنْ صَلَاةِ الْعَصْرِ اِلَى اَنْ تَغْرُبَ الشَّمْسُ اَحَبُّ اِلَيَّ مِنْ اَنْ اُعْتِقَ اَرْبَعَةً . **(رواه ابوداود) (این حدیث حضرت انس در صفحه های ما قبل ترجمه شد.)**

قَوْلُهُ:(عَنْ اَنَسٍ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ : الخ)**جَامِعُ الْاَحَادِيْثِ شماره ۱۶۸۵۷ ـ سطره ۱۵ـ جلد۵ ـ** اللام مع الالف لِلْجَامِعِ الصَّغِيْرِ وَ زَوَائِدِهِ وَ الْجَامِعُ الْكَبِيْرُ لِلْاِمَامِ السِّيُوْطِيِّ (سوره الاعراف آیه ۲۰۵) ﴿بُكْرَةً وَّ اَصِيْلًا﴾اَیْ اَوَّلَ النَّهَارِ وَآخِرَهُ ،وَ تَخَصِيْصُهُمَابِالذِّكْرِ لَيْسَ لِقَصْرِالتَّسْبِيْحِ عَلَيْهِمَا دُوْنَ سَائِرِالْاَوْقَاتِ،بَلْ لِاِنَافَةِ فَضْلِهِمَاعَلَى سَائِرِ الْاَوْقَاتِ لِكَوْنِهِمَا تَحْضُرُ هُمَا مَلَائِكَةُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ.[1]

﴿بُكْرَةً وَّ اَصِيْلاً﴾**یعنی اول و اخر روز . مخصوص بیان نمودن این دو وقت به خاطر کوتاه کردن ذکر گفتن بر این دو وقت بدون اوقات دیگر نمی باشد. بلکه به خاطر بیشتر بودن فضیلت این دو وقت برسایروقتها می باشد. چون دراین دو وقت فرشته های شب و روز حاضر می گردند.**

قَالَ النَّبِىُّ ﷺ : وَ لَاَنْ اَقْعُدَ اَذْكُرُاللهَ مِنْ طُلُوْعِ الْفَجْرِ اِلَى طُلُوْعِ الشَّمْسِ ، اُكَبِّرُهُ وَ اُحَمِّدُهُ ، وَ اُهَلِّلُهُ ، وَ اُسَبِّحُهُ ، اَحَبُّ اِلَيَّ مِنْ اَنْ اُعْتِقَ رَقَبَةً مِنْ وُلْدِ اِسْمَاعِيْلَ ، وَ لَاَنْ اَذْكُرَ اللهَ مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعَصْرِ اِلَى اَنْ تَغِيْبَ الشَّمْسُ اَحَبُّ اِلَيَّ مِنْ

---

۱ ـ تفسیر روح المعانی ص ۴۰ جزء ۲۲

اَنْ اُعْتِقَ اَرْبَعَ رِقَابٍ مِنْ وُلْدِ اِسْمَاعِيْلَ.[۱] **پیامبراکرمﷺفرمودنداینکه من بنشینم وازطلوع فجرتاطلوع خورشید خدا را ذکر کنم و او را تکبیر و حمد وتهلیل و تسبیح گویم برای من بهتراست ازاینکه یک غلام از فرزندان اسماعیل علیه السلام را آزادکنم . و اینکه خدا را ذکر کنم بعد از نماز عصر تا غروب خورشید برای من بهتر است از اینکه چهار غلام از فرزندان اسماعیل علیه السلام را آزاد کنم .**

قَالَ النَّبِیُّ ﷺ : وَ لَاَنْ اُجَالِسَ قَوْمًا يَذْكُرُوْنَ اللهَ مِنْ صَلَاةِ الْغَدَاةِ اِلَى طُلُوْعِ الشَّمْسِ اَحَبُّ اِلَیَّ مِمَّاطَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ،وَلَاَنْ اَذْكُرَاللهَ مِنْ صَلَاةِ الْعَصْرِاِلَى غُرُوْبِ الشَّمْسِ اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ اَنْ اُعْتِقَ ثَمَانِيَةً مِنْ وُلْدِاِسْمَاعِيْلَ دِيَةُ كُلِّ وَاحِدٍمِنْهُمْ اِثْنَا عَشَرَ اَلْفًا(ط).وَابن السنی فی عمل یوم ولیلة(هب)عَنْ اَنَسٍ رضی الله عنه.[۲] **پیامبراکرمﷺفرمودند: اینکه من بنشینم به همراه قومی که ازنمازصبح تاطلوع خورشید خدا را ذکر می کنندبرای‌من بهتراست ازآنچه خورشیدبرآن طلوع می کند.واینکه من از نمازعصرتا غروب خورشید خدا را ذکر کنم نزد من بهتر است از اینکه هشت غلام از فرزندان اسماعیل که دیه هر یک ازآنان دوازده هزاردینار است راآزاد کنم.ذکر بزرگ، قرآن عظیم الشأن است که بیان آداب اوقبلا ذکر شد.**

این آیه بعضی آداب ذکرالله رابه طورعمومی بیان کرده یعنی روح ذکر، این است و قتی که به زبان ذکر می کند باید دل نیز متوجه مذکور باشد تا وقتی که مزه و لذت ذکر را در یابد و زبان و دل هر دو مشغول ذکر

---

۱ ـ (رحم ،طب) عَنْ اَبِیْ اُمَامَةَ رضی الله عنه ، جَامِعُ الْاَحَادِيْثِ لِلْجَامِعِ الصَّغِيْرِ وَ زَوَائِدِهِ ، وَ الْجَامِعُ الْكَبِيْرُ ، قِسْمُ الْاَ قْوَالِ ، اللَّامُ مَعَ الْاَلِفِ ـ اکمل ص ۲۴۸ ،۷۰ ـ ۵ للامام السیوطی(رح)

۲ـ (جَامِعُ الْاَحَادِيْثِ لِلْجَامِعِ الصَّغِيْرِ وَزَوَائِدِهِ ، وَالْجَامِعُ الْكَبِيْرُ ، قِسْمُ الْاَقْوَالِ ، اللَّامُ مَعَ الْاَ لِفِ اکمال ص۲۴۶ ـ۷۰ ـ ۵)

باشد. و در وقت ذکر لازم است که به فکر و رغبت و محبت و ترس خدا را یاد کند و چنین وضعیتی با هیأت برای خود اختیار کند مانندی که یک شخص ترسناک که به نزد پادشاه بزرگ داد و فریاد می کند. شاید که در لهجه و هیأت ذاکر، اثر تضرع وترس آشکار شود.

از عظمت و جلال ذکر و مذکور پست شدن صدا یک امر طبیعی و قدرتی می باشد.« وَخَشَعَتِ الْاَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ اِلَّا هَمْسًا»در روز قیامت پست می شود صداها پس شنیده نمی شود مگر آواز نرم از این جهت از ذکر بسیار بلند گفتن، منع فرمودند و اگر به رغبت و توجه خدا را پوشیده یا بلند یاد کند الله نیز او را به همان طریق یاد می کند. پس برای عاشق از این نیک بختی چه بهتر باشد .[1]

چون‌که بعضی از اشقیا در رساله های‌خود نوشته اندکه‌تکراراسم ذات استهزاء به خداوند متعال است ـ نعوذ بالله ـ و در دل مسلمانان راه وسوسه شیطان‌پیدامی‌کنندوملت مسلمان راازراه یزدان ﷻمی‌لغزانندبرای اینکه نظربه مطالعه وملاحظه این آیات قرآنی واحادیث نبوی ﷺ است به مسایل پر خرافات و تبلیغات پر تکذیبشان فریب نخورند و به ذکر الهی ﷻ اوقات خود رامعمور سازند فلهذا چند آیه شریفه برای ازدیاد ترغیب طالبان ورضای یزدانﷻدرمعرض بیان ارقام نموده شدتاکه برای سالکان طریقت، سبب ازدیاد آتش شوق و ذوق و محبت شود و به دیگر افعال حسنه و اعمال نافله وقت مصرف نکنند. بلکه تمامی اوقات خود را به ذکر الهی معمور سازند که ذکر الهی از تمامی عبادات نافله افضل و اعز و اجل و اکبر است.

۱- تفسیر کابلی ص۱۰۶۶ـ جلد ۳ـ پاره قال الملأ ـ سوره اعراف

بحث نهم
در بیان اثبات
ذکر با آیات

کَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَی آیه کریمه :

﴿وَ لَذِکْرُ اللهِ اَکْبَرُ وَاللهُ یَعْلَمُ مَا تَصْنَعُوْنَ﴾ [1] «و هر آیینه یاد کردن خدا بزرگتر است از همه و خدا می داند آن چه می کنید.»

﴿وَ لَذِکْرُ اللهِ اَکْبَرُ﴾ «و هر آیینه ذکر خدای بزرگتر است» از ذکر همه چیزی زیرا که ذکر او طاعت است و ذکر غیر او، طاعت نیست یا بزرگتر است از آن که کسی قدر او را بشناسد یا بزرگتر از آن است که ذکر دیگر با او معارضه کند. [2]

﴿اَیْ اِنَّهُ اَفْضَلُ الطَّاعَاتِ﴾[3]«ذکر خداوند با فضیلت ترین عبادات است.»

وَ قَالَ سَلْمَانُ ﷺ : ذِکْرُ اللهِ اَکْبَرُ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ وَ اَفْضَلُ [4]

و سلمان ﷺ گفت که: ذکر خداوند از هر چیزی بزرگتر و فاضلتر است.قَوْلُه تَعَالَی ﴿وَ لَذِکْرُ اللهِ اَکْبَرُ ﴾ مِنْ غَیْرِهِ مِنَ الطَّاعَاتِ «و هر آیینه یاد خداوند از تمام عبادات دیگر بزرگتر است.» (جلالین شریف)

---

۱ - سوره عنکبوت آیه ۴۵

۲ -تفسیر حسینی ص ۹۸

۳ -خازن ص ۴۵۲ ـ ج ۳ سوره۲۹ـ جزء اتل ما اوحی ۲۱

۴ -مدارک التنزیل حاشیهٔ تفسیر خازن ـ ص ۴۵۱ ـ جلد ۳

قَالَتِ الْحُكَمَاءُ وَ اِنَّمَا كَانَ الذِّكْرُ اَفْضَلَ الْاَشْيَاءِ لِاَنَّ ثَوَابَ الذِّكْرِ الذِّكْرُ ، وَ قَالَ اللهُ ﷻ: ﴿فَاذْكُرُوْنِیْ اَذْكُرْكُمْ﴾ وَ يَشْهَدُ لِذَلِكَ قَـوْلُ النَّبِـیِّ ﷺ: **وبعضی حکما گفته اند: بدرستیکه بهترین چیزها ذکر است زیرا ثواب ذکر، ذکر است. که خداوند می فرماید: « پس مرا یاد کنید،تا شما را یاد کنم » و بر آن قول رسول خدا ﷺ شاهد است که می فرماید:**

يَقُوْلُ اللهُ ﷻ ﴿اَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِیْ بِیْ وَ اَنَامَعَهُ حِيْنَ يَذْكُرُنِیْ فَاِنْ ذَكَرَنِیْ،فِیْ نَفْسِهِ ذَكَرْتُهُ فِیْ نَفْسِیْ ، وَاِنْ ذَكَرَنِیْ فِیْ مَلَأٍ ذَكَرْتُه فِیْ مَلَأٍ خَيْرٍ مِنْهُمْ﴾ وَقِيْلَ: ﴿وَ لَذِكْرُ اللهِ اَكْبَرُ ﴾ اَیْ اِنَّهُ اَفْضَلُ الطَّاعَاتِ بِدَلِيْلِ مَا رَوَی اَبُو الدَّرْدَاءِ ﷺ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ : اَلَا اُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرِ اَعْمَالِكُمْ وَ اَزْكَاهَا عِنْدَ مَلِيْكِكُمْ ، وَ اَرْفَعِهَا فِیْ دَرَجَاتِكُمْ ، وَخَيْرٍ مِنْ اِعْطَاءِ الذَّهَبِ وَ الْوَرَقِ وَ اَنْ تَلْقَوْا عَدُوَّكُمْ فَتَضْرِبُوْا اَعْنَاقَهُمْ ؟ وَ يَضْرِبُوْا اَعْنَاقَكُمْ قَالُوْا : مَا ذَاكَ يَا رَسُوْلُ ؟ قَالَ : ذِكْرُ اللهِ ﷻ.[1] ﴿فَاذْكُرُوْنِیْ اَذْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوْا لِیْ وَ لَا تَكْفُرُوْنِ﴾ [2]**«پس یاد کنید مرا یاد می کنم شما را و سپاس گویید مرا و ناسپاسی من نکنید.»**

و مراد ازین ذکر نه ذکر زبان است، بلکه ذکر دل و جان است و در نهایت حال از سلطان العارفین پرسیدند که چرا از شما ذکر زبان کمتر می شنوم؟ فرمود:« که زبان بیگانه است که در میان نگنجد» و شیخ ابوبکر واسطی فرموده است:« حقیقت ذکر نسیان ذکر است و قیام به مذکور» و درین باب فرزند صفی الدین علی را رباعی است:

---

۱ - کشف الاسرار و عدة الابرار جزء ۲۱ سوره عنکبوت ص۳۹۲ ـ ج ۷

۲ - سوره بقره آیه ۱۲۵

✓ **رباعی:**

جز یاد توام از دل ناشاد بــرفت

وزسینه هوای گل وشمشادبرفت

مستغرق ذکر تــو چنانم که اگر

در ذکر توام غیر تو از یاد برفت[۱]

و در تفسیر عزیزی آورده است که یاد کنید مرا به زبان مثل تلاوت کلام من و یاد نام من در حلقه های ذکر ابدال، کمــال توجــه و اســتغراق در حضور بی کیف که نصیب اهل سلوک و اشغال است وذکر من کنید به زبان و دل و جوارح[۲]

وَقَوْلُهُ تَعَالَى:﴿ فَاذْكُرُوْنِيْ﴾ بِالصَّلَوةِ وَالتَّسْبِيْحِ وَنَحْوِهِ ﴿اَذْكُرْكُمْ ﴾ وَ قِيْلَ مَعْنَاهُ اُجَازِيْكُمْ ، وَ فِي الْحَدِيْثِ عَنِ اللهِ : مَنْ ذَكَرَنِيْ فِيْ نَفْسِهِ ذَكَرْتُهُ فِيْ نَفْسِيْ وَ مَنْ ذَكَرَنِيْ فِيْ مَلَأٍ ذَكَرْتُهُ فِيْ مَلَأٍ خَيْرٍ مِنْ مَلَئِهِ[۳] وَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿ فَاذْكُرُوْنِيْ﴾ وَ لَا تَتْرُكِ الذِّكْرَ لِعَدَمِ حُضُوْرِكَ مَعَ اللهِ فِيْهِ ، فَرُبَّمَا ذِكْرٌ مَعَ غَفْلَةٍ يَجُرُّ لِذِكْرٍ مَعَ حُضُوْرٍ الخ . فَاِذَا وَلِعَ الْقَلْبُ تَارَتِ الْاَعْضَاءَ فَلَا يَقْدِرُ الشَّيْطَانُ عَلَى وَسْوَسَةٍ لِقَوْلِهِ تَعَالَى:﴿اِنَّ الَّذِيْنَ اتَّقَوْا اِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوْا الخ﴾ [۴]

---

۱ -تفسیر حسینی ص ۴۶

۲ -تفسیر بیضاوی ص ۱۱۶

۳ -تفسیر خازن ص ۱۰۲ ـ ج۱

۴ سوره اعراف آیه ۲۰۱ ـ تفسیر صاوی حاشیه جلالین ص ۶۵

و فرموده خدای تعالی: یاد کنید مـرا بـه وسـیله نمـاز خوانـدن و تسبیح گفتن و مانند آن تا شما را یاد کنم. و گفته شده درمعنای آن به شما جزا می دهم و در حدیث است که خداوند فرموده است:« هـر کـس مـرا در نفس خود یاد کند من او را در نفس خود یاد می کنم. و هر کس مرا در میان جمعی یاد کند، من او را در میان جمع بهتری (یعنی ملایکه) یاد می کـنم .» و گفته خدای تعالی «یاد کنید مرا» یعنی ترک نکن ذکر مرا بـه علـت عـدم حضور قلب در ذکر و چه بسا ذکری که به غفلت انجام می شودو به ذکـر بـا حضور می انجامد. پس زمانی که قلب مشتاق و حـریص گشـت بـر اعضـا مسلط می شود پس شیطان قدرت بر وسوسه ندارد. به جهـت قـول خـدای تعالی که می فرماید: «کسانی که تقوا اختیار کردند زمانی که مسـاس کنـد ایشان را گروهی از شیاطین ، آنها ذکر می کنند.» [1]

﴿اَلَّذِيْنَ يَذْكُرُوْنَ اللهَ قِيَامًا وَّ قُعُودًا وَّ عَلَى جُنُوْبِهِمْ﴾[2] «آنانکه یاد می کنند خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوی خویش خفته »

✓ **بیت :**

در شب و روز بجز یاد تو در خاطر نیست
بلکه درخلوت جان غیر توکس حاضرنیست

مراد، ذکر دل است زیرا که دوام ذکر لسانی ممکن نیست. امـا ذکـر دل را فتوری و قصوری نمی باشد پس مراد ازین ذاکـران، صـاحبدلانند کـه مشغول به ذکر دل و جان اند.[3]

---

۱ -تفسیر صاوی ـ حاشیه جلالین ص۶۵
۲ - سوره آل عمران آیه ۱۹۱
۳ - تفسیر حسینی ص ۱۵۹

وَ قَالَ اَکْثَرُالْمُفَسِّرِیْنَ : الْمُرَادُ بِهِ الْمُدَاوَمَةُ عَلَى الذِّکْرِ فِیْ غَالِبِ الْاَحْوَالِ

الخ اکثر مفسرین می گویند:مراد از آن مداومت بر ذکردر اکثرحالات می باشد .[1]

﴿اَلَّذِیْنَ یَذْکُرُوْنَ اللهَ قِیَامًا وَّ قُعُودًا وَّ عَلَى جُنُوْبِهِمْ﴾که آن سه کس اند: یکی الله را به زبان یاد کرد و به دل غافل بود این ذکر ذاکران ظالم است که نه از ذکر خبر دارد نه از مذکور. دیگری او را به زبان یاد کرد به دل حاضر بود این ذکر مقصود است و حال مزدور در طلب ثواب است و در آن طلب معذور و سوم او را به دل یاد کرددل ازاو پر و به زبان از ذکر خاموش مَنْ عَرَفَ اللهُ کَلَّ لِسَانِهِ این ذکر سابق است که زبانش در سر ذکر شد و ذکر در سر مذکور دل مهر شد و مهر در سر نور جان در سر عیان شد و عیان از بیان دور ذکر دام نهاد و غیرت دانه ریخت. مزدور، دام دید بگریخت. عارف، دانه دید بر دام آویخت. پیر طریقت گفت : ذکر همه آن است که به زبان داری . ذکر حقیقی آنست که در میان جان داری . توحید نه همه آن است که او را یگانه دانی. توحید حقیقی آن است که او را یگانه باشی و از غیر او بیگانه باشی .[2]

﴿وَ اذْکُرْ رَّبَّكَ فِیْ نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَّخِیْفَةً وَّ دُوْنَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصَالِ وَ لَا تَکُنْ مِّنَ الغَافِلِیْنَ﴾ [3]

---

۱ -تفسیر خازن ص۳۳۶ ـ ج۱ـ سطر۶ و مدارک التنزیل و حقائق التأویل حاشیهٔ علی خازن ص ۳۳۶ ، ج ۱ سوره ۳ جزء لن تنالو ۴

۲ -تفسیر کشف الاسرار و عدة الابرار تفسیر خواجه عبدالله انصاری ص ۳۹۶ ، ج ۲

۳ - سوره اعراف آیه ۲۰۵

«و یاد کن پروردگار خود را در ضمیر خود به زاری و ترس کاری و یاد کن پروردگار خود را به کلام پست تر از بلند آوازی بامداد و شبانگاه و مباش از غافلان.»

﴿وَاذْكُرْ﴾ اگرچه ظاهر خطاب به آن حضرتﷺ است اما در حقیقت خطاب به جمع است. اوست که می فرماید که از من غافل مباشید و بعضی از این امت در تحت این خطاب در آمده و در نیمه شبها از خداوند متعال التماس به این ذکر نموده به سعادت شعور و حضور مع الله مستسعد گشته به دوام آگاهی مشرف شده اند. و ذکر و طاعات ایشان دایم در دل است و ظاهر نیست. چون طریقه سنیه خواجهای نقشبند ـ قدس الله اسرارهم ـ [1]

و مراد ازین آیه کریمه مراعات فرض تقدیری است یعنی پس از نماز صبح تا آفتاب بر آمدن و پس از نماز دیگر تا وقت شام ساکت نشستن درین آیه شریف ثابت است و مامور بها به طور استحباب است.[2]

وَقِيْلَ : الْمُرَادُ اِدَامَةُ الذِّكْرِ بِاسْتِقَامَةِ الْفِكْرَ [3]

و گویند مراد از آن ادامه دادن ذکربه همراه استقامت فکر می باشد.

﴿وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِيْ نَفْسِكَ﴾یاد کنندگان الله تعالی سه مردانند یکی به زبان یاد کرد دل از آن بی خبر یکی به زبان و دل یاد کرد اما کارش پرخطر که گفته اند: «وَالْمُخْلِصُوْنَ عَلَى خَطَرٍ عَظِيْمٍ » یکی به زبان خاموش و دل درو مستغرق چنانکه پیر طریقت گفت الهی : چه یاد کنم که خود همه

---

۱ -تفسیر حسینی ص ۳۷۳

۲ -تفسیر خازن ص۱۷۳ـ ج۲ ـ طریقة الراشدین ـ ص۷ سطر ۵

۳ -مدارک التنزیل حاشیه خازن ص ۱۷۳ـ ج ۲ ـ سوره الانفال

یادم من خرمن نشان خود فراباد نهادم (وَ كَيْفَ اَذْ كُرُه ٗ مَنْ لَسْتُ اَنْسَاهُ) ای یادگار جانها ویاد داشته دلها و یاد کرده زبانها به فضل خود مارا یاد وبه یاد لطفی مارا شاد کن [1]

﴿وَاذْكُرُوا اللهَ كَثِيْرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ﴾ [2]«و خدا را بسیار یاد کنید باشد که رستگار شوید.»

﴿وَاذْكُرُوا اللهَ كَثِيْرًا﴾ درین آیه تنبیه است بر آنکه باید که بنده را هیچ شغل از ذکر خدای باز ندارد.

✓ **نظم:**

توبه هرحالی که باشی روزو شب یک نفس غافل مباش از ذکر رب

درخوشی ذکرتوشکر نعمت است در بلاها التجا با حضرت است [3]

✓ **بیت:**

درهیچ مکان نیم زفکرت خالی

در هیچ زبان نیم ز فکرت غافل [4]

وَفِيْهِ تَنْبِيْهٌ عَلَى اَنَّ الْاِنْسَانَ لَايَجُوْزُ اَنْ يَخْلُوَ قَلْبُه ٗ وَ لِسَانُهُ عَنْ ذِكْرِاللهِ. [5]

و در این هشداری است برای انسان که جایز نیست تا قلب و زبانش از ذکر خدای تعالی خالی باشد.

---

۱ -تفسیر کشف الاسرار و عدةالابرار تفسیر خواجه عبد الله انصاری ص ۸۳۳- ج۳

۲ -سورهٔ انفال آیه ۴۵

۳ -تفسیرحسینی ص۳۸۷

۴ -تفسیر حسینی ص ۴۶۳

۵ -تفسیر خازن ص۲۰۰ـ ج۲ـ سطر۱۸ـ سوره الانفال و مدارک التنزیل حاشیه خازن ۵

قَوْلُه ُ تَعَالَی: ﴿وَاذْكُرُوا اللهَ كَثِيْرًا﴾ بِقُلُوْبِكُمْ وَ اَلْسِنَتِكُمْ (تفسیر خازن) ، وَ فِيْهِ اِشْعَارٌ بِاَنَّ عَلَى الْعَبْدِ اَنْ لَا يَفْتِرَ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ اَشْغَلَ مَا يَكُوْنُ قَلْبًا وَاَكْثَرَ مَا يَكُوْنُ هَمًّا ، وَ اَنْ تَكُوْنَ نَفْسُه ُ مُجْتَمِعَةً لِذَلِكَ وَ اِنْ كَانَتْ مُتَوَزِّعَةً عَنْ غَيْرِهِ[1]

قول خدای تعالی«یاد کنید خدای تعالی را زیاد» یعنی به دلها و زبانهای خود. و در این اعلانی است که بنده هیچ گاه نباید سستی کند و همیشه بر ذکر خدای تعالی مشغول بوده و متوجه ذکر خداوند متعال باشد تا جایی که امکان دارد . و ذات او جمع کننده برای آن باشد و اگر چه از غیر گریزان باشد .

﴿وَاذْكُرُوا اللهَ كَثِيْرًا﴾ لِاَنَّ الْمُنَافِقِيْنَ لَا يَذْكُرُوْنَ اللهَ اِلَّا قَلِيْلا[2] **کلام خداوند بلند مرتبه «خدا را بسیار یاد کنید» زیرا منافقین خداوند را بسیار اندک یاد می کنند.**

﴿يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللهَ ذِكْرًا كَثِيْرًا وَّ سَبِّحُوْهُ بُكْرَةً وَّ اَصِيْلًا﴾[3]

«ای مسلمانان خدا را بسیار یاد کنید و او را صبح و شام به پاکی بخوانید.»

﴿يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ﴾**سلمی ـ قدس سره ـ فرمود که مراد از ذکر کثیر، ذکر دل است چه دوام ذکر به دل بود به زبان ممکن نیست**[4]

قَوْلُه ُتَعَالَی:﴿ذِكْرًا كَثِيْرًا﴾ قَالَ ابْنُ عَبَّاس ﷺ:لَمْ يَفْرِضِ اللهُ ﷻ عَلَى عِبَادِهِ فَرِيْضَةً اِلَّاجَعَلَ لَهَا حَدًّا مَعْلُوْمًا ، ثُمَّ عَذَرَ اَهْلَهَا فِيْ حَالَةِ الْعُذْرِ غَيْرَ الذِّكْرِ،

---

۱ - مدارک التنزیل حاشیه الخازن ص۱۸۶ـ ج۲ـ سطر۱۶

۲ -کشف الاسرار و عدة الابرار معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری ـ ص۲۸ـ ج ۸

۳- سوره احزاب ـ آیه ۴۱و ۴۲

۴ - تفسیر حسینی ص ۹۵۰

فَاِنَّهُ لَمْ يَجْعَلْهُ حَدًّا يَنْتَهِىْ اِلَيْهِ ، وَلَمْ يَعْذِرْ اَحَدًا فِىْ تَرْكِهِ اِلَّا مَغْلُوْبًا عَلَى عَقْلِهِ ، وَاَمَرَهُمْ بِهِ فِى الْاَحْوَالِ كُلِّهَا ، فَقَالَ تَعَالَى:﴿اَلَّذِيْنَ يَذْكُرُوْنَ اللهَ قِيَامًا وَّ قُعُوْدًا وَّ عَلَى جُنُوْبِهِمْ﴾ وَقَالَ اللهُ تَعَالَى: ﴿وَاذْكُرُوا اللهَ ذِكْرًا كَثِيْرًا﴾ يَعْنِىْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ فِى الْبَرِّ وَالْبَحْرِ ، وَفِى الصَّحَةِ وَالسُّقْمِ ، وَفِى السِّرِّ وَالْعَلَانِيَّةِ (بُكْرَةً وَّ اَصِيْلًا) فِيْهِ اِشَارَةٌ اِلَى الْمُدَاوَمَةِ لِاَنَّ ذِكْرَ الطَّرَفَيْنِ يُفْهَمُ مِنْهُ الْوَسَطُ.

در مورد کلام خداوند بلند مرتبه (ذکرا کثیرا) حضرت عبد الله بن عباس رضی الله عنه می فرماید:« خدای تعالی بر بندگان خود فریضه ای را فرض نکرده است مگر این که برای آن حدی مشخص، قرار داده است . سپس در حال معذوریت اهل آن را معذور داشت غیر از ذکر، زیرا او حد مشخصی برای آن قرار نداده است و کسی را بر ترک آن معذور نکرده است مگر کسی که عقل او مغلوب گردیده باشد (یعنی دیوانه و یا بیهوش شده باشد .) و آنان را به ذکر در همه احوال امر کرده است آنجا که فرمود (خدا را در حالت ایستاده، نشسته و بر پهلو یاد کنید) . همچنین فرمود :(خدای تعالی را بسیار ذکر کنید) یعنی در شب و روزو در خشکی و دریا و در سلامتی و بیماری و پوشیده و آشکارا﴿بُكْرَةً وَّ اَصِيْلًا﴾ اشاره است بر مداومت ذکر زیرا وقتی دو طرف آن مشخص شد در وسط آن باید ذکر گردد» [1]

﴿فَاِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَوةَ فَاذْكُرُوا اللهَ قِيَامًا وَّقُعُوْدًا وَّعَلَى جُنُوْبِكُمْ﴾[2] **«پس چون نماز تمام گردید خدارا ایستاده و نشسته و برپهلوی خویش یاد کنید.»**

گفته اند مراد یاد کردن خداوند است در همه احوال [3]

---

۱ -تفسیر خازن ص۵۰۴ ــ طر۱۲ــ سوره الاحزاب

۲ -سوره النساء آیه ۱۰۳

۳ - تفسیر حسینی ص۲۰۳

وَقَوْلُه' تَعَالَی:﴿فَاذْكُرُوا اللهَ ...﴾ وَاَثْنُوْا عَلَی اللهِ فِیْ جَمِیْعِ اَحْوَالِکُمْ .[۱] اَیْ دُوْمُوْا عَلَی ذِکْرِ اللهِ فِیْ جَمِیْعِ الْاَحْوَالِ [۲]

و قول خداوند متعال﴿فَاذْكُرُوا اللهَ...﴾ یعنی خداوندرا در تمامی احوال ثنا گوئید .[۳]یعنی بر ذکر خداوند در تمام احوال مداومت کنید .[۴]

بدانکه این نماز، رازی است میان بنده و خدا که درین راز، هم نیاز است وهم ناز. امروز نیاز است و فردا ناز. امروز رنج است و فردا گنج. امرو ز باری گران فردا روح و ریحان. امروز کدّو کار وفردا کام وبازار. امروز رکوع و سجود وفردا وجود وشهود. و از شرف نماز است که رب العالمین یکصد و دو جایی که در قرآن ذکر آن کرده وآن سیزده نام نهاده صلوه و قنوت وقرآن و تسبیح وکتاب وذکر ورکوع وسجود وحمد واستغفار وتکبیر وحسنات وباقیات. ومصطفیﷺ فرمود :«اَلصَّلَوةُ مِعْرَاجٌ»**نماز معراج است.وفرمود :** «اَلصَّلَوةُ مَأْدُبَةُ اللهِ فِی الْاَرْضِ» **نماز مهمانی خداوند در زمین است.و علمای سلف گفته اند:**«اَلصَّلَوةُ عَرْشُ الْمُرِیْدِیْنَ ، ونُزْهَةُ الْعَارِفِیْنَ ، وَوَسِیْلَةُ الْمُذْنِبِیْنَ ، وَ بُسْتَانُ الزَّاهِدِیْنَ.» **نماز عرش مریدان و سیاحت و تفریح عارفان و وسیله گنه کاران و باغ زاهدان است.**

و گفته اند : برای نماز گزار هفت کرامت است هدایت وکفارت ورحمت وقربت ودرجت ومغفرت[۵]﴿ وَاذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيْرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ

---

۱ -تفسیر خازن ص۴۲۶

۲ -تفسیر مدارک التنزیل ص۴۲۶ حاشیه خازن

۳ -تفسیر خازن ص۴۲۶

۴ - تفسیر مدارک التنزیل ص۴۲۶ حاشیه خازن

۵ -تفسیرکشف الاسرار وعدة الابرارخواجه عبدالله الانصاری (رح) ج۲ـ ص۶۷۵ الی ۶۷۵

وَالْاِبْكَارِ﴾[1]«و پروردگار خودرا بسیار یاد کن و او را در شامگاهان و صبحگاهان تسبیح گو.» گفته اند که ذکر خدا را سه درجه است اول ذکر ظاهر به زبان از ثنا و دعا وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى:﴿وَاذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيْرًا﴾ دیگر ذکر خفی به دل وَذَلِكَ فِيْ قَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿اَوْ اَشَدَّ ذِكْرًا﴾ وَ قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : خَيْرُ الذِّكْرِ الْخَفِيُّ وَ خَيْرُ الرِّزْقِ مَا يَكْفِيْ. بهترین ذکر، ذکر خفی است و بهترین رزق مقدار کفایت آن است. و دیگر ذکر حقیقی است و آن شهود ذکر حق است تو را.

و این قول خداوند است که فرمود: (یاد کن خدا را زمانی که فراموش کردی) چنین است که زمانی که خود را فراموش کردی در ذکر خود ، بعد فراموش کردی نفس ذکر را، در ذکر خود، و سپس فراموش کردی همه ذکرها را در ذکر حق، تو راهمه ذکر حاصل شد.﴿وَ اذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَّ اَصِيْلًا﴾[2]«ویاد کن نام پروردگار خود راصبح وشام»قَوْلُهُ تَعَالَى:﴿اُذْكُرْ رَبَّكَ ﴾بالتَّسْبِيْحِ وَالْاِسْتِغْفَارِ ...[3]قِيْلَ : الْمُرَادُ مِنَ الْاٰيَةِ هُوَ الذِّكْرُ بِاللِّسَانِ ، وَالْمَقْصُوْدُ اَنْ يَكُوْنَ ذَاكِرَ اللّٰهِ تَعَالَى فِيْ جَمِيْعِ الْاَوْقَاتِ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ بِقَلْبِهِ وَبِلِسَانِهِ.[4]

مراد از این آیه ذکر با زبان است و مقصود چنین است که شخص در تمامی اوقات در شب و روز با قلب و زبان خود ذکر کننده خدا باشد .
﴿فِيْ بُيُوْتٍ اَذِنَ اللهُ اَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيْهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيْهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾ [5]

---

۱ -سوره ال عمران آیه ۴۱

۲ - سوره دهر آیه۲۵

۳ - مدارک التنزیل حاشیه علی الخازن ص۲۰۷ (سوره کهف صفحه ۱۸)

۴ -تفسیر خازن ص۳۶۷ــ ج۴

۵ - سوره نور آیه ۳۶

در خانه هایی که خداوند بلند مرتبه امر فرموده است که در آن نـام خداوند بلند کرده و یاد شود در آنجا صبح و شـام خـدا را ، بـه پـاکی یـاد می کنند و گویند بیوت عبارت از چهار خانه است که به امر و نهی متصـدی عمارت آن پیغمبران بودند. کعبه معظمه که به سعی خلیل و مدد اسـماعیل تمام شده است: و بیت المقدس که رفع قواعد در ایام خلافـت داود و اتمـام آن بر دست سلیمان اتفاق افتاده و مسجد مدینه و مسجد قبا که عمارت آن هر دو به اشارت حضرت مصطفیﷺ بود [1]در این آیات متبرکات اثبات فـرض تقدیری یعنی پس از نماز فجر تا آفتاب بر آمدن و پس از نماز دیگر تا وقـت شام ساکت نشستن بالکل امر شرعی و حکم الهی اسـت چنانچـه در آیـت شریف فوق ذکر ﴿وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِيْ نَفْسِكَ﴾ الایـة و در عبـارت تفسـیر خـازن مذکور شده است و در آیه شریف ﴿وَ سَبِّحُوْهُ بُكْرَةً وَّ اَصِيْلًا﴾ و در این سه آیـه شریف مبارکه که متصل است هم اثبات فرض تقدیری و هم در این دو وقـت جواز ذکر لسانی و یا تسبیح و تلاوت قرآن شـریف ثابـت مـی شـود. مگـر فضیلت در ساکت نشستن است و هم امر ذکر دایمی فرموده شده کـه ذکـر دایمی ما سوای ذکر قلبی متصور نیست که ذکر لسانی را حـوایج و آفـات و ضرورت به تکلم وغیره می باشد و دل فارغ برای ذکر است و این هر دو چیز عبارت از ذکر دایمی و حضور و آگاهی و قرب یزدانی و مراد فـرض تقـدیری است از اشـراف اعمال حضـرات ما طریقه نقشبنـدیه مجددیه ـ قَدَّسَنَا اللهُ بِاَسْرَارِهُمْ السَّارِیْ ـ می باشد و تمامی اساس طریقه شریفه ایشان را بر وفـق کتاب الله ﷻ و حدیث نبویﷺ است و طرد غفلت و حضور رب العـزت اهـم مهمات است قَوْلُه' تَعَالَى ﴿وَ يُذْكَرَ فِيْهَا اسْمُهُ﴾ يُتْلَى فِيْهَا كِتَابُهُ وَ هُوَ عَامٌّ فِيْ كُلِّ

---

۱ - تفسیر حسینی صفحه ۷۸۱

ذِكْرٍ. «و در آن خداوند یاد می گردد» یعنی کتابش در آن خوانده می شود و این آیه در هر ذکری عام است و بر تمام اذکار شامل می گردد.[۱]

﴿وَاذْكُرْ رَبَّكَ اِذَا نَسِيْتَ﴾[۲]«یادکن پروردگار خود را وقتی که فراموش کنی » که حقیقت ذکر، فنای ذاکر است. در مذکور حضرت شیخ الاسلام ـ قدس سره ـ فرموده که ذکر حقیقی آن است که دل ذاکر در سیر مذکور شود و جان وی در سیر نور عیان دور از بیان بلکه

✓ **مثنوی :**

نی بیان می گنجد اینجا نی‌عیان

نی من و نی ماونی نام و نشان

ذکر و ذاکر محو گردد بالتمام

جملگی مذکور آمد و السلام[۳]

وَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَاذْكُرْ رَبَّكَ بِالتَّسْبِيْحِ وَالْاِسْتِغْفَارِ ...﴾ [۴]﴿وَاذْكُرْ رَبَّكَ اِذَا نَسِيْتَ﴾

قَالَ عَكْرَمَةُ : مَعْنَاهُ اذْكُرْ رَبَّكَ اِذَا غَضِبْتَ ، وَ قَالَ وَهَبٌ : مَكْتُوْبٌ فِي الْاِنْجِيْلِ يَا ابْنَ آدَمَ اذْكُرْنِيْ حِيْنَ تَغْضَبُ اَذْكُرْكَ حِيْنَ اَغْضَبُ فَلَا اَمْحَقُكَ فِيْمَنْ اَمْحَقُ ، وَاِذَا ظُلِمْتَ فَلَا تَنْتَصِرْ فَاِنَّ نُصْرَتِيْ لَكَ خَيْرٌ مِنْ نُصْرَتِكَ لِنَفْسِكَ.

عکرمه در معنی این کلام خداوند می فرماید: یعنی « یاد کن خدا را دروقت خشم خود» حضرت وهب می فرماید: «که در انجیل نوشته شده

---

۱ – مدارک حاشیه خازن صفحه ۳۵۵ـ جلد۳

۲ – سوره کهف ۲۴

۳ – سوره کهف۲۴

۴ – مدارک التنزیل حاشیهٔ علی الخازن صفحه ۲۰۷ ج۳

است؛ ای فرزند آدم مرا در وقت غضب خود یاد کن تا تو را در وقتی که غضبناک می شوم یاد کنم پس تو را هلاک نکنم در میان کسانی که هلاک می کنم و زمانی که بر تو ظلم شد ، انتقام نگیر زیرا نصرت من برای تو بهتر است از نصرت کردن تو برای نفس تو.»[۱]

﴿اَلَا بِذِكْرِ اللهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوْبُ﴾[۲] **«آگاه شوید که به یاد خدا دلها آرام می گیرند.» وسلمی(رح) در حقایق آورده که آرام دل عوام به تسبیح و دعا باشد و اطمینان دل خواص به صفات عُلی و آرام دل علمای ربانی به حقایق اسماء حسنی؛ امادل موحدان آرام نیابد الا بمشاهدهٔ لقاء و هو المقصد الا قصی[۳]**

قَوْلُهُ تَعَالَى:﴿تَطْمَئِنُّ الْقُلُوْبُ﴾ يَعْنِيْ بِذِكْرِهِ تَسْكُنُ قُلُوْبُ الْمُؤْمِنِيْنَ وَيَسْتَقِرُّ الْيَقِيْنُ الخ .[۴] **و کلام خداوند بلند مرتبه (تطمئن القلوب) یعنی با ذکر خداوند بلند مرتبه قلبها آرام می شودو یقین در قلب انسان جای می گیرد .**

وَ قَالَ مُقَاتِلٌ : تَسْتَأْنِسُ قُلُوْبُهُمْ بِالْقُرْآنِ ، اَلَا بِذِكْرِ اللهِ اَيْ بِسَبَبِ ذِكْرِهِ تَطْمَئِنُّ قُلُوْبُ الْمُؤْمِنِيْنَ.**مقاتل در معنی این کلام خداوند می فرماید: یعنی «دلهای مؤمنان با قرآن انس می گیرد.**﴿اَلَا بِذِكْرِ اللهِ﴾[۵]**یعنی به سبب ذکر خداوند دلهای مؤمنین آرامش حاصل می کند».**

۱-تفسیرکشف الاسرار و عدة الابرارتفسیرخواجه عبدالله انصاری ص۶۷۷ـ ج۵
۲ - سوره الرعد ۱۳ آیه۲۸
۳ -تفسیر حسینی صفحه۵۴۲
۴ - خازن و مدارک التنزیل ص ۶۵ ـ سوره الرعد۱۳ ـ ج۲
۵ -تفسیرکشف الاسراروعدة الابرارتفسیرخواجه عبدالله انصاری(سوره رعد۱۳ـ ص ۱۹۸ ـ ج۵)

﴿رِجَالٌ لَّا تُلْهِيْهِمْ تِجَارَةٌ وَّ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِاللهِ ﴾[1] «مردانی که سوداگری و خرید و فروش ایشان را از یاد کردن خدا باز نمی دارد .»

محققان بر آنند که چون بیع و شرا که اعظم اشغال دنیوی است ایشان را از ذکر مانع نبود؛ باقی اشغال به طریق اولی مانع نباشد. صاحب کشف الاسرار آورده که ظاهر ایشان با خلق است و باطن ایشان در شهود اسماء و صفات حق و به حقیقت این روش خواجگان ماوراءالنهر است. آورده اند که ملک حسین کرد که والی هرات بود از حضرت خواجه قطب الاقطاب خواجه بهاءالدین نقشبند ـ قدس سره ـ پرسید :که در طریقه شما ذکر جهر و خلوت وسماع می باشد؟ فرمود:« که نه نمی باشد » پس گفت : « بنای طریقه شما چیست؟» فرمودند:« که خلوت در انجمن به ظاهر با خلق و به باطن باحق».

✓ **بیت :**

از درون شو آشنا و از برون بیگانه باش

این‌چنین‌زیباروش‌کم می‌بود اندرجهان

آنچه حق تعالی می فرماید:﴿لَّا تُلْهِيْهِمْ تِجَارَةٌ وَّ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِاللهِ﴾ اشارت به این مقام است و حضرت حقایق پناهی ـ قدس سره ـ در بیان این طریقه انیقه فرموده اند :

✓ **رباعی:**

سر رشته دولت ای برادربه کف آر   وین عمر گرامی به خسارت مگذار

دایم‌همه‌جاباهمه کس درهمه حال   می دار نهفته چشم دل جانب یار[2]

---

۱ – سوره نور آیه۳۷

۲ –تفسیر حسینی صفحه۷۸

وَ قَوْلُه ' تَعَالَی:﴿عَنْ ذِکْرِاللهِ﴾ بِاللِّسَانِ وَ الْقَلْبِ الخ وَ الْمَعْنَی : لَا تِجَارَةٌ لَهُمْ حَتَّی تُلْهِیَهُمْ کَاَوْلِیَاءِ الْعُزْلَةِ یَبِیْعُوْنَ ، وَیَشْتَرُوْنَ ، وَ یَذْکُرُوْنَ اللهَ مَعَ ذَلِكَ.[1]

با زبان و قلب. معنی این چنین است که نــه تجــارتی هســت بــرای ایشان تا باز دارد آنها را از ذکر خدا ماننــد اولیــای عزلــت مــی فروشــند و می خرند و با وجود آن خدا را ذکر می کنند

﴿اُدْعُوْا رَبَّکُمْ تَضَرُّعًا وَّ خُفْیَةً اِنَّه ' لَا یُحِبُّ الْمُعْتَدِیْنَ﴾ [2]**«پروردگار خــود را زاری کنان و پوشیده از مردمان بخوانید هر آیینه او از حــد گذرنــدگان را دوست نمی دارد.»**

قَوْلُه ' تَعَالَی:﴿تَضَرُّعًا﴾ یَعْنِیْ اُدْعُوْا رَبَّکُمْ تَذَلُّلًا وَ اِسْتِکَانَةً وَ تَمَلُّقًا الخ [3] قَوْلُهُ تَعَالَی:﴿خُفْیَةً﴾ یَعْنِیْ سِرًّا فِیْ اَنْفُسِکُمْ وَ هُوَ ضِدُّ الْعَلَانِیَةِ ، وَالْاَدَبُ فِی الـدُّعَاءِ اَنْ یَکُوْنَ خَفِیًّا لِهَذِهِ الْاٰیَةِ . قَالَ الْحَسَنُ : بَیْنَ دَعْوَةِ السِّرِّ وَ دَعْـوَةِ الْعَلَانِیَـةِ سَـبْعُوْنَ ضِعْفًا الخ . [4]**قول خداوند:﴿تَضَرُّعًا﴾ یعنی خدای خود را بااظهارخواری و وقــار وبسیارگویی بخوانید.قول خداوند:﴿خُفْیَةً﴾ یعنــی پنهــان درخودتــان وایــن ضدآشکاراست وادب دردعااین است که خفی وپنهانی باشدبه دلیل همــین آیه حسن گفت:بین دعای پنهان ودعای آشکارهفتادبرابرفرق است.**

﴿اُدْعُوْا رَبَّکُمْ تَضَرُّعًا وَّ خُفْیَةً﴾ اَیْ تَذَلُّلًا لَاعَلَانِیَّةً یَقُوْلُ : اِذَا دَعَوْ تُمُوْهُ فَتَذَلَّلُوْا لَهُ .

---

۱ - مدارک التنزیل و حقائق التأویل حاشیه علی الخازن ص۳۵۵ ــ ج۳ ــ سوره نور۲۴

۲ -سوره اعراف آیه ۵۵

۳ -تفسیر خازن صفحه ۱۰۳ــ ج۳

۴ -تفسیر مدارک حاشیه الخازن صفحه۱۰۳ جلد۲

می گوید : چون او را خوانید خود را بیفکنید و به زاری اورا خوانید به آشکارا و پنهان«خفیه»بکسر خا قرائت بوبکر است ازعاصم ای سراً وسکوتًا [1]

﴿اَللهُ نَزَّلَ اَحْسَنَ الْحَدیْثِ کِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِیَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُوْدُ الَّذِیْنَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِیْنُ جُلُوْدُهُمْ وَ قُلُوْبُهُمْ اِلَی ذِکْرِ اللهِ﴾ [2]«خدا نازل ساخت بهترین سخن کتابی که بعضی آیات او مانند آیات دیگر است از شنیدن آن پوست آنانکه از خدا می ترسند، می لرزد، بعد از آن پوست و دل ایشان به سوی ذکرخدا نرم می شود.» قَوْلُه تَعَالَی:﴿تَقْشَعِرُّ﴾ اَیْ تَضْطَرِبُ وَ تَشْمَئِزُّ ﴿ مِنْهُ جُلُوْدُ الَّذِیْنَ یَخْشَوْنَ﴾ وَالْمَعْنَی تَأْخُذُهُمْ قُشَعْرِیْرَةٌ ، وَهِیَ تَغَیُّرٌ یَحْدُثُ فِیْ جِلْدِ الْاِنْسَانِ عِنْدَ ذِکْرِالْوَعِیْدِ وَالْوَجَلِ وَالْخَوْفِ الخ .[3] اَیْ تَضْطَرِبُ وَتَتَحَرَّکُ الخ [4]

قول خداوند:﴿تَقْشَعِرُّ﴾ یعنی مضطرب می شود، تغییررنگ می دهد (از آن پوستهای کسانی که می ترسند) معنی این گونه است که آنها را قشعریره می گیرد که قشعریره عبارت است از تغییری که در پوست انسان هنگام یاد کردن آیات وعید و هنگام ترس و وحشت پدید می آید . یعنی مضطرب می شود و حرکت می کند.

﴿وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِیْنَ الَّذِیْنَ اِذَا ذُکِرَ اللهُ وَجِلَتْ قُلُوْبُهُمْ﴾ [5]«ای محمد نیایش کنندگان را بشارت ده آنان که چون خدا یاد شود دلهای ، ایشان بترسد .»

---

۱ -تفسیر کشف الاسرار وعدة الابرار تفسیر خواجه عبدالله انصاری صفحه ۶۳۵ ـ ج۳

۲ - سوره زمر آیه ۲۳

۳ - تفسیرخازن ج۴ ص۵۷

۴ - مدارک التنزیل حاشیه علی الخازن ج۲

۵ -سوره حج آیات ۳۴و۳۵

﴿وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِيْنَ﴾و شبلی رح فرموده که مژده ده مشتاقان را به سعادت لقاء که هیچ مژده ازین فرح افزاتر نیست پس در صفت مخبتین می گوید:﴿الَّذِيْنَ اِذَا ذُكِرَ اللهُ﴾آنانکه چون یاد کرده شودخدای تعالی نزدیک شان﴿وَجِلَتْ قُلُوْبُهُمْ﴾بترسد دلهای ایشان از هیبت اشراق اشعه جلال ربانی و طلوع انوار عظمت جاودانی. خواهند که خود را پروانه وار به شعله شمع جمال بسوزند و دیده همت از نظر به غیر وجه مقدس حضرت قدیم بر دوزند.

✓ **بیت :**

دیده ازغیر تماشای تو بر دوخته باد

زآتش عشق توجان ودل ماسوخته باد [1]

قَوْلُهُ تَعَالَى:﴿وَجِلَتْ قُلُوْبُهُمْ﴾ فَزَعَتْ لِذِكْرِهِ اِسْتِعْظَامًا لَّهُ وَ تَهَيُّباً مِنْ جَلَالِهِ وَعِزِّهِ وَسُلْطَانِهِ الخ [2]. وَاعْلَمْ اَنَّ هَذِهِ الْمَرَاتِبَ الثَّلَاثَ اَعْنِيْ :الْوَجَلَ عِنْدَ ذِكْرِاللهِ وَ زِيَادَةَ الْاِيْمَانِ عِنْدَ تِلَاوَةِ الْقُرْآنِ ، وَ التَّوَكُّلَ عَلَى اللهِ مِنْ اَعْمَالِ الْقُلُوْبِ.**خداوند می فرماید:﴿وَجِلَتْ قُلُوْبُهُمْ﴾یعنی به خاطر ذکر خداوند به جهت بزرگ شمردن خداوند و ترسیدن از عظمت و عزت و پادشاهی خداوند وحشت زده می شود و بدان بی گمان این سه مرتبه یعنی ترس در هنگام ذکر خداوند بلند مرتبه و اضافه شدن ایمان در موقع تلاوت قرآن و توکل بر خداوند ، از اعمال قلوب می باشد.** [3]

---

۱ - تفسیر حسینی ص۷۳۵

۲ - مدارک التنزیل حاشیه خازن

۳ - تفسیر خازن ـ ص۱۷۷ـ ج۲ ـ سوره الانفال

﴿اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ الَّذِيْنَ اِذَا ذُكِرَ اللهُ وَجِلَتْ قُلُـوْبُهُمْ﴾ [1] «جز این نیست که مؤمنان آنانند که چون خدا یاد شود،» دلهای ایشان بترسد. چه هر کس کــه در تحت سطوات غلبه نورا نیت حق، مضمحل و مقهور شد او را پروای ماسوا نمی ماند بلکه غیر حق به دیده شهود او در نمی آید.

✓ **بیت :**

هر که او در بحر مستغرق شود

فــارغ از کشتی واز زورق شود

غــرقۀ دریــا بجــز دریا ندید

غیــر دریا هست بر وی ناپدید [2]

﴿ يَدْعُوْنَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَّ طَمَعًا وَّ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُوْنَ﴾ [3] «پروردگار خود را باترس و امیدواری می خوانند و از آنچــه بــه ایشــان روزی دادیــم خــرج می کنند.»

✓ **بیت :**

به نیم شب که همه مست خواب خوش باشند

مــن و خیال تـــو و ناله های درد آلــود [4]

قَوْلُهُ تَعَالَى:﴿يَدْعُوْنَ﴾ دَاعِيْنَ ﴿رَبَّهُمْ﴾ عَابِدِيْنَ لَه' الخ [5] ﴿يَدْعُوْنَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَّ طَمَعًا ﴾

---

۱ -سوره انفال آیه ۲

۲ -تفسیر حسینی ص۳۷۵

۳ -سوره سجده آیه ۱۶

۴ - تفسیر حسینی ص۹۳۳

۵ -مدارک التنزیل حاشیۀ خازن ص۴۷۸ جلد۳

قول خداوند متعال :﴿يَدْعُوْنَ﴾ **یعنی در حالیکه پروردگارشان را می خوانند و در حالیکه او را عبادت می کنند.**

قَالَ ابْنُ عَبَّاس : خَوْفًا مِنَ النَّارِ وَ طَمَعًا فِی الْجَنَّةِ . **ابن عباس در تفسیر این آیه گفت : (خدایشان را می خوانند به جهت ترس از آتش و طمع در بهشت.)**

﴿وَلَا تُفْسِدُوْا فِی الْاَرْضِ بَعْدَ اِصْلَاحِهَا وَادْعُوْهُ خَوْفًا وَّ طَمَعًا﴾ [1] **«و درزمین بعد اصلاح آن فساد نکنید و او را به ترس و امید بپرستید.»**

و از شروط ذکر، اظهار عظمت خداوند متعال ـ جل شأنه ـ است و خوف و طمع از ارکان ذکر است که بدون لحاظ خوف و طمع ذکر بلا فایده می شود و بدون حضور و عظمت و جلالیت یزدانی ،ذکر منجربه عقاب خواهد شد که بی ادبی است والله اعلم مثل که عوام به وقت کار کردن یا الله می گویند.

قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَلَا تُفْسِدُوْا فِی الْاَرْضِ﴾ ـ لَا تَعْصُوْا فِی الْاَرْضِ فَيُمْسِكَ اللهُ الْمَطَرَ وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ بِسَبَبِ مَعَاصِيْكُمْ

یعنی در روی زمین نافرمانی خدا نکنید پس اگر چنین کنید خداوند باران را نگه می دارد و زراعت شما را به جهت نافرمانی ازبین می برد .[2]

قَوْلُهُ تَعَالَى:﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِیْ رَسُوْلِ اللهِ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللهَ كَثِيْرًا﴾ [3] **«هرآیینه پیامبرخدا برای شما مقتدا و**

---

۱ - سوره اعراف آیه۵۶

۲ -تفسیر خازن ص۱۰۳ ـ ج۲ ـ سورة الاعراف

۳ - سوره احزاب آیه ۲۱

الگوی نیکی است برای کسی که به ثواب خدا و روز آخرت امید دارد و خدا را بسیار یاد می کند.»

و مر آن کسی را که یاد کرد خدا را (کثیراً) بسیار به دل و زبان (تفسیر حسینی ص۹۴۳) متابعت و پیر وی حضرت رسالت پناهﷺ همان کسی را نافع است که ایمان به خدا وندﷻ و قیامت داشته باشند.

قَوْلُهُ تَعَالَی:﴿أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ اَیْ قُدْوَةٌ صَالِحَة اَی اقْتَدُوْا بِهِ اِقْتِدَاءً حَسَناًالخ﴿وَ ذَکَرَ اللهَ کَثِیْرًا﴾ اَیْ فِیْ جَمِیْعِ الْمَوَاطِنِ عَلَی السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ الخ (تفسیر خازن) ﴿وَ ذَکَرَ اللهَ کَثِیْرًا﴾ اَیْ فِی الْخَوْفِ وَ الرَّجَاءِ وَالشِّدَّةِ وَ الرَّخَاءِ.

قول خداوند متعال:﴿أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾یعنی پیشوائی صالح است به معنای اینکه بر ویﷺ نیک اقتدا کنید. و در همه حال خدا را بسیار یاد کنید در آسانی و سختی، هنگام ترس و امید و در وقت شدت وسستی. [1]

﴿وَ لَا تَنِیَا فِیْ ذِکْرِیْ﴾[2]**و در یاد کردن من سستی مکنید .**

﴿وَلَا تَنِیَا﴾ اَیْ لاَتَفْتِرَا مِنَ الْوَنَی وَ هُوَ الْفُتُوْرُ وَ التَّقْصِیْرُ [3]

﴿وَلَا تَنِیَا﴾**یعنی: سستی نکنید که مأخوذ از ونی بمعنای سستی و کوتاهی است.**

قَوْلُهُ تَعَالَی:﴿وَلَا تَنِیَا﴾ اَیْ وَلَا تَضْعُفَا ﴿فِیْ ذِکْرِیْ﴾ اَیْ لَا تُقَصِّرَا فِیْ ذِکْرِیْ. **یعنی سستی نکنید یا کوتاهی نکنید در ذکر من.**[4]

---

۱ -تفسیر مدارک التنزیل حاشیهٔ علی الخازن ص۴۹۲ ج۳ سورهٔ احزاب

۲ - سوره طه آیه ۴۲

۳ - خازن ص۲۵۴ ج۳

۴ -تفسیر خازن و مدارک التنزیل ص۲۵۴ ج۳ سورهٔ ۲۰

﴿وَلَا تَنِیَا فِیْ ذِکْرِیْ﴾ اَیْ لَا تَضْعُفَافِیْ اَنْ تَذْکُرَانِیْ فَاِنَّ ذِکْرَکُمَا اِیَّایَ یُقَوِّیْ عِزَّکُمَا ، وَ قِیْلَ : مَعْنَاهُ لَا تَفْتِرَا وَ لَا تُقَصِّرَا فِیْ تَبْلِیْغِ ذِکْرَی النَّاسَ.

قول خداوند متعال:﴿وَلَا تَنِیَا فِیْ ذِکْرِیْ﴾ «از اینکه مرا یاد کنید سستی نکنید » چون ذکر کردن شما مرا عزت شما را تقویت می کند و بعضی گفته اند که معنای آن چنین است : در تبلیغ ذکر به مردم سستی و کوتاهی نکنید. [1]

﴿وَاَقِمِ الصَّلَوةَ لِذِکْرِیْ﴾ [2]**«و نماز را برای یاد کردن من بر پا دار. »**

وبپای دار نماز را﴿لِذِکْرِیْ﴾برای آنکه مرا یاد کنی در آن تا تورا من تنها یاد کنم . [3]

قَوْلُهُ تَعَالَی:﴿وَ اَقِمِ الصَّلَوةَ لِذِکْرِیْ﴾(۷۵) لِذِکْرِیْ اَیْ لِتَذْکُرَنِیْ فِیْهَا.**یعنی تا در نماز مرا یاد کنی** [4]

آورده است و ذکر خداوند متعال جل جلاله کرده باشد و حق سبحانه و تعالی به حضرت موسی و هارون ـ علیهما السلام ـ امر کرده اند که در ذکر من سستی مکنید و ادای نماز برای ذکر من بکنید و مشایخ عظام ماـ قدس الله تعالی اسرارهم و افاض علینا برهم ـ که به دولت حضور و آگاهی تام بواطن شریف ایشان مشرف شده ،پس برای طرد غفلت از قالب شریف به نماز با نیاز و نوافل و تلاوت قرآن کریم اشتغال می فرمایند به خلاف مرید و سالک مبتدی که باطن و لطایف او از امراض و ذمایم اخلاق پر شده باشد، ضرور

---

۱ -کشف الاسرار و عدة الابرار خواجه عبد الله انصاری(رح) ص۱۲۶ـ ج۶

۲ - سوره طه آیه۱۴

۳ - تفسیر حسینی ص۶۸۱

۴ -تفسیر خازن و مدارک التنزیل ص۲۵۰ـ ج۳ـ سوره طه

بالضرور برای او ذکر اسم ذات ونفی و اثبات لازم تر است از تعطیل او به نوافل و این حکم هم خاص برای سالکان نقشبندی است.و شغل به نوافل برای ایشان مناسب است.

﴿وَاَقِمِ الصَّلٰوةَ لِذِكْرِیْ﴾**در اینجا سه قول گفته اند یکی آن است که نماز به پای دار** (لِتَذْكُرَنِیْ فِیْهَا)**تا مرا در آن یاد کنی ، که شریفترین ذکر آنست که در نماز بود. قول دیگر**وَاَقِمِ الصَّلٰوةَ طَلَبًا لِذِكْرِیْ حَتّٰی اَذْكُرَكَ **نماز به پای دار به جهت طلب ذکر من که هر که مرا یاد کند من او را یاد کنم همچنان که گفت:**﴿فَاذْكُرُوْنِیْ اَذْكُرْكُمْ﴾ **قول سوم** اَقِمِ الصَّلٰوةَ مَتٰی ذَكَرْتَ اَنَّ عَلَیْكَ صَلٰوةً وَالْمَعْنٰی لِتَذْكِیْرِیْ اِیَّاكَ بِهَا **می گوید هرگاه که فراموش شودبرتو نماز، چون یادآیدنمازکن درهنگام یاپس هنگام که آن را،من به یادتو دادم.**

وَ مِنْهُ قَوْلُ النَّبِیِّ ﷺ : اِنَّ مَنْ نَسِیَ صَلٰوةً اَوْ نَامَ عَنْهَا فَلْیُصَلِّهَا اِذَا ذَكَرَهَا، اِنَّ اللّٰهَ جَلَّ جَلَالُهُ یَقُوْلُ: ﴿وَاَقِمِ الصَّلٰوةَ لِذِكْرِیْ﴾ **و از آن جمله قول پیامبر اکرم ﷺ است که فرمودند :« هرکس نمازش را فراموش کرد و یا خوابید از آن پس بخواند آن را زمانی که به یاد آورد زیرا خدای عزوجل می فرماید بر پا دار نماز را برای ذکر من».**[1]

﴿فَاِذَا اَفَضْتُمْ مِّنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوْهُ كَمَا هَدَاكُمْ﴾ [2]**«پس آنگاه که از عرفات بازگردید پس خدارانزدیک مشعر الحرام یاد کنید و خدا را چنانچه شما را راه نموده است یاد کنید.»**

---

۱ -کشف الاسرار و عدة الابرار خواجه عبد الله انصاری (رح) ص۱۰۴ــ ج۶

۲ – سوره بقره آیه۱۹۸

قَوْلُه تَعَالَی:﴿فَاذْكُرُوا اللهَ﴾ وَالَّذِیْ عَلَيْهِ جُمْهُوْرُ الْعُلَمَاءِ اَنَّ الْمُرَادَ بِالذِّكْرِ هُوَ الدُّعَاءُ ، وَالتَّلْبِيَةُ ، وَالتَّسْبِيْحُ ، وَالتَّحْمِيْدُ ، وَالتَّهْلِيْلُ ، وَالتَّكْبِيْرُ.**جمهور علماء می فرمایند : مراد ازقول**﴿فَاذْكُرُوا اللهَ﴾**دعا ،تکبیر، سبحان الله، الحمد لله و لا اله الا الله می باشد.** [1]

﴿فَاِذَا اَفَضْتُمْ مِّنْ عَرَفَاتٍ﴾ **چون باز گردید از عرفات**﴿فَاذْكُرُوا اللهَ﴾**یاد کنید خدای را**﴿عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ﴾**نزدیک مشعر الحرام**﴿وَاذْكُرُوْهُ كَمَا هَدَاكُمْ﴾**و یاد کنید وی را چنانکه شما را راه نمود**[2]

﴿فَاِذَا قَضَيْتُمْ مَّنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ اَوْ اَشَدَّ ذِكْرًا﴾ [3]

«پس چون ارکان حج خویش را ادا کردید پس خدای را یاد کنید یعنی در مِنی، مانند یاد کردن پدران خویش و بلکه زیاده تر یاد کنید. »

مثل که در حالت جهالت شما به زیادت محبت ذکر پدران خود می کردید که منعم ظاهری و مربی جسمانی است و خداوند متعالﷻ **که منعم حقیقی و مربی جسمانی و روحانی و خالق ورازق شما است به ذکر شما بالکل حق دار است لازم است که او را ذکر کنید. بر خاص و عام ذکر رحمن لازم و مناسبتر است**

قَوْلُهُ تَعَالَی:﴿فَاِذَا قَضَيْتُمْ مَّنَاسِكَكُمْ﴾**چون فارغ شوید از مناسک حج خویش**﴿فَاذْكُرُوا اللهَ﴾**یادکنید وبستایید خدای را**﴿كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ﴾**چنانکه پدران خود را می ستایید ویاد می کنید**﴿اَوْ اَشَدَّ ذِكْرًا﴾**و در افزونی نیکویی**

---

۱ - تفسیر خازن ص۱۲۹ ج۱

۲ - کشف الاسرار وعدة الابرار خواجه عبدالله انصاری (رح) ص۵۲۴ ـ ج۱

۳ - سوره بقره آیه۲۰۰

ذکر سخت تر از آن ﴿فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَّقُولُ﴾ از مردمان کسی است که می گوید: ﴿رَبَّنَا﴾ خداوندا ﴿آتِنَا فِی الدُّنْيَا﴾ بده مارا از دنیا ﴿وَمَالَه' فِی الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ﴾ و او را در خیر آن جهان هیچ نصیب نیست ﴿وَ مِنْهُمْ مَّنْ يَّقُوْلُ﴾ و از ایشان کس است که می گوید: ﴿رَبَّنَا﴾ خداوندا ﴿آتِنَا فِی الدُّنْيَا حَسَنَةً﴾ ما را در ین جهان نکویی ده ﴿وَّفِی الْآخِرَةِ حَسَنَةً﴾ و در آنجا هم نکویی ده ﴿وَّ قِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾ و از ما باز دار عذاب آتش را ﴿اُولَئِكَ﴾ ایشانند ﴿لَهُمْ نَصِيْبٌ﴾ که ایشان را است بهره ﴿مِّمَّا كَسَبُوْا﴾ از آنچه کسب کردند. هم این جهانی و هم آن جهانی ﴿وَاللهُ سَرِيْعُ الْحِسَابِ﴾ و خدای زود شمارست و آسان توان [1]

﴿وَاذْكُرُوا اللهَ فِیْ اَيَّامٍ مَّعْدُوْدَاتٍ﴾ ویاد کنید خدا را در چند روز شمرده شده یعنی ایام مِنی .[2]

و تکبیرات تشریق برای وجوب است با شروط که شهربودن و غیره احکام است و در باقی اوقات به طور استحباب(وَاللهُ اَعْلَمُ)[3] مگر فتوی بر این است که تکبیرات تشریق تابع نماز مکتوب است .

﴿وَلِلّٰهِ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوْهُ بِهَا﴾[4] «و خدای راست نامهای نیک پس بخوانید او را به آن نامها »

---

۱ -کشف الاسرار و عدة الابرار رح ص۵۴۰ ـ ج۱ـ جزء۲ سوره بقره آیه۲۰۰ و ۲۰۱و ۲۰۲

۲ - سوره بقره آیه۲۰۳

۳ - صاوی ص۸۷ ـ ج۱ تفسیر خازن ص۱۴۳ـ ج۱) (صاوی ص۸۷ ـ ج۱ تفسیر خازن ص۱۴۳ـ ج۱

۴ - سوره اعراف آیه۱۸۰

صاحب کشاف گفت:« که خدا را صفات نیکوست چون عدل و احسان و خیر و رحمت و بی مثلی و امثال آن او را بدان اوصاف بستایید» و گفته اند متخلق شوید با اخلاق ربانی ومتصف گردید به صفات حقانی[1]

وگفته اند : این آیه دلیل است که اسم ومسمی یکی است نام ونامور که می گوید﴿لِلَّهِ الْاَسْمَاءُ﴾و اگر هر دو یکی نبودی اسماء غیرالله را بودی نه الله را و فایده لله باطل شدی واین نامها بر بندگان خویش اظهار کرد وایشان را در آموخت تا بر خوانند او را به آن نامها و بدانند او را و بشناسند چنانکه گفت تعالی و تقدس﴿فَادْعُوْهُ بِهَا﴾[2]

﴿قُلِ ادْعُوا اللهَ اَوِادْعُوا الرَّحْمَنَ اَيَّامَّا تَدْعُوْا فَلَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾ [3]

«بگو بخوانید خدای را یا بخوانید رحمان را هر کدام که بخوانید ، خوب باشد. پس خدای راست نامهای نیکو»

هر کدام را بخوانید برابر است و نیکوتر و بر آن معنی حق را خوانده باشید[4]

﴿قُلْ﴾ يَا مُحَمَّدُ ﴿ادْعُوا اللهَ﴾ يَا مَعْشَرَالْمُؤْمِنِيْنَ ﴿اَوِادْعُواالرَّحْمَنَ﴾ اِنْ شِئْتُمْ يَعْنِيْ قُوْلُوْا يَا اَللهُ ، وَاِنْ شِئْتُمْ قُوْلُوْا يَا رَحْمَنُ ﴿اَيًّا مَّا تَدْعُوْا﴾ يَعْنِيْ اَيَّ اَسْمَاءِ اللهِ تَدْعُوْا﴿فَلَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾

---

۱ -تفسیر حسینی ص۳۶۷ (تفسیر خازن ص۱۶۲ــ ج۲)
۲ -کشف الاسرار و عدة الابرار تفسیر خواجه عبد الله انصاری (رح) ص۸۰۰ ــ ج۳
۳ - سوره اسراء آیه ۱۱۰
۴ -سوره بنی اسرائیل آیه۱۱۰ (تفسیر حسینی ص۶۳۴ ــ تقسیر خازن ص۱۹۶ ــ ج۳)

ای محمد مؤمنان را بگوی خواهید مرا به نام الله یابه نام رحمن خوانید . الله را نود و نه نام است. نامهای نیکوی پاک بسزا به هر چه خوانید از این نامها او را بخوانید.[1]

﴿وَ اَقِیْمُوْا وُجُوْهَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ وَّ ادْعُوْهُ مُخْلِصِیْنَ لَهُ الدِّیْنَ﴾ [2]**«و فرموده است که راست کنید روی خود را یعنی به سوی کعبه نزدیک هر نماز و بپرستید او را برای او خالص کرده عبادت را.»**

اَیْ وَاعْبُدُوْهُ مُخْلِصِیْنَ الْعِبَادَةَ وَالطَّاعَةَ وَالدُّعَاءَ لِلّٰهِ تَعَالٰی عَزَّوَجَلَّ لَا لِغَیْرِهِ.

یعنی او را عبادت کنید در حالیکه طاعت و عبادت و دعا را برای خدای عَزَّوَجَلَّ خالص می کنید . نه برای غیر او.[3]

خلوص نیت شرط تمامی عبادات است چنانچه حق سُبْحَانَهُ وَتَعَالٰی تکرار وتأیید این بسیار کرده اند و سردار دو جهان نبینا حضرت محمد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ هم گفته اند اِنَّمَا الْاَعْمَالُ بِالنِّیَّاتِ، وَ اِنَّمَا لِکُلِّ امْرِءٍ مَا نَوَاهُ **.یعنی ثواب اعمال مربوط به نیت است و نصیب هر شخص چیزی است که آن را نیت کرده است.**

﴿وَ مَا اُمِرُوْا اِلَّا لِیَعْبُدُوا اللهَ مُخْلِصِیْنَ لَهُ الدِّیْنَ﴾ [4]

«و فرموده نشد ایشان را مگر آنکه خدای را عبادت کنند در حالیکه خالص ساخته برای او پرستش را خالص می کنند.»

---

1 - کشف الاسرار و عدة الابرارمعروف به تفسیرخواجه عبدالله انصاری (رح)ص۶۳۲ ـ ج۵

2 - سوره اعراف آیه ۲۹

3 - تفسیر خازن ص۸۷ ج۲ و تفسیر حسینی ص۳۲۳

4 - سوره بینه آیه۵

﴿مُخْلِصِیْنَ لَهُ الدِّیْنَ﴾«پاک کنند گان برای خـدا، »خـود را یعنـی از شک والحاد پاکیزه باشند.[1] وَهُوَ تَنْبِیْهٌ عَلَی مَا یَجِبُ مِنْ تَحْصِیْلِ الْاِخْلَاصِ و ایـن قول تنبیهی است بر آنچه که از حاصل کردن اخلاص واجب است.[2]

برمریدان صادق و سالکان مخلص لازم است کـه در ذکـر و فکـر و سکوت خود ، نیت رضای خداوند متعالﷻ داشته باشند و نه نیت پیـری و لنگر و مقامات وکشوف و غیر بلکه طالب مولاﷻ بوده باشد. هر گاه سـالک مخلص خواست برای حصول رضای الهـی ذکرخداونـد متعـال راﷻ دایمـا مشغول باشد با رابطه پیر مقتدا و مرشد راهنما ان شاء الله در جنت به همراه صالحان داخل خواهد شد كَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَی:﴿وَالذَّاكِرِیْنَ اللهَ كَثِیْرًا وَّالـذَّاكِرَاتِ اَعَدَّ اللهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَّ اَجْرًا عَظِیْمًـا﴾[3] **«و مردان یاد کننده خدای رابـه بسـیاری و زنان یاد کننده مهیا کرده اسـت خـدای تعـالی بـرای ایشـان آمـرزش و مزد بزرگ»**

قَوْلُـهُ تَعَـالَی:﴿وَالـذَّاكِرِیْنَ اللهَ كَثِیْـرًا﴾بِالتَّسْـبِیْحِ وَالتَّحْمِیْـدِ وَالتَّهْلِیْـلِ وَالتَّكْبِیْرِ ، وَ قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ وَالْاِشْتِغَالُ بِالْعِلْمِ مِنَ الذِّكْرِ الخ. **قول خداوند متعـال «و کسانی که خداوند را بسیار یاد می کنند» با (سبحان الله والحمد لله و لا الـه الا الله والله اکبر) گفتن ، و خواندن قران و مشغول شدن به علم از جمله ذکر است.[4] و کثرت ذکر برای مردمان و زنان مؤمنان و مؤمنات سـبب مغفـرت و جنت است.**

---

۱ -تفسیر حسینی ص۳۸۱

۲ -تفسیر خازن ص۴۲۸ـ ج۴

۳ - سوره احزاب آیه ۳۵ (تفسیر حسینی ص۹۴۷)

۴ - مدارک التنزیل حاشیه تفسیر خازن جزء ومن یقنت سوره الاحزاب ص۵۰۰ ـ ج۳

که به صیقل ذکر الهـی کـدورت و زنـگ و ظلمـت آنـان ، مصـفا و پاک می شود، پس به خلوص نیـت طاعـت و عبـادت خداونـد ﷻ را کـرده می تواند بکند و به حمایت آتش عشق و نور ذکر یزدانی نجـات از وسـاوس شیطانی می شود.

قَوْلُهُ: ﴿وَالذَّاكِرِيْنَ اللهَ كَثِيْرًا وَّ الذَّاكِرَاتِ﴾ وَ قِيْلَ : الـذَّاكِرِيْنَ اللهَ كَثِيْـرًا وَّ الذَّاكِرَاتِ بِالتَّسْبِيْحِ وَ التَّحْمِيْدِ وَالتَّهْلِيْلِ ، وَ قِيْلَ : التَّالِيْنَ لِلْقُرْآنِ (اَعَدَّ اللهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَّ اَجْرًا عَظِيْمًا).قول خداوند«و مردان و زنانی که خداوندرا بسیاریاد می کنند» گفته اند که زنان و مردانی که خداوند را با تسبیح (و الحمد لله) و (لا الـه الا الله) گفتن یاد می کنند. و گویند : که زنان و مردان بسیار ذکر کننده یعنـی قرآن خوانانی که خداوند بر ایشان آمرزش وپاداش بزرگ آماده کرده است.[1]

﴿وَاَدْعُوْ رَبِّيْ عَسَى اَلَّآ اَكُوْنَ بِدُعَاءِ رَبِّيْ شَقِيًّا ﴾ [2]

«و پروردگار خود راعبادت خواهم کرد امید آنسـت کـه بـه سـبب پرستش پروردگار خود بد بخت نباشم.»

شاید آنکه نباشم به خواندن وپرستیدن خدای خود نا امید وبی بهره ، تنبیه است بر آنکه شما از خواندن بتان، بی بهره وضایعید ومن امیدوارم که از حق تعالی البته بهره تمام گیرم .

✓ **بیت :**

حاجت زکسی خواه که محتاجان را
بـی بهره نکـرد او ز انـعـام عمیـم[3]

---

۱ -کشف الاسرار و عدة الابرار خواجه عبدالله انصاری (رح) ص۴۷ ــ ج ۸

۲ - سوره مریم آیه۴۸

۳ -تفسیر حسینی ص ۶۷۰

﴿قَدْ اَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى﴾ [۱] «هرآيينه رستگار گشت هر که پاک شد وياد کرد نام پروردگار خود را پس نماز گزارد.»

بدرستی که رستگاری يافت آنکه پاک شد از کفر ومعصـيت ويـاد کرد نام پروردگار خود را به دل وزبان خويش [۲]

﴿وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ﴾ يَعْنِي الشَّهَادَةَ ﴿فَصَلَّى﴾ يَعْنِيْ وَصَـلَّى مَـعَ الشَّـهَادَةِ ، وَهَذِهِ الْكَلِمَاتُ تَجْمَعُ اَرْكَانَ الْاِيْمَانِ اَيِ التَّزَكِّيَ ، وَ التَّصْدِيْقَ ، وَالذِّكْرَ ، وَ الشَّهَادَةَ، وَالصَّلَوةَ ، وَ الْعَمَلَ.

(و اسم پروردگـار خـودرا يـادکرد)يعنی کلمـه شـهادت راگفـت . (فَصَلَّى)يعنی و نمازخواندبه همراه شهادت.اين کلمات ارکان ايمانراجمع مـی کنديعنی:پاکسازی نفس از گناهان ، تصديق ،ذکر، شهادت ، نماز و عمل [۳]

﴿يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوْا اِذَا نُوْدِيَ لِلصَّـلَوةِ مِـنْ يَّـوْمِ الْجُمُعَـةِ فَاسْـعَوْا اِلَـى ذِكْرِاللهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ﴾ [۴]«ای مسلمانان چون اذان داده شود بـرای نمـاز در روز جمعه پس بشتابيد به سوی ياد کردن خدا و بگذاريد خريد وفروش را»

به سوی ياد کردن خدای که نماز است وخطبه يعنـی رغبـت کنيـد بدان وسعی نماييد در آن [۵]

﴿هَذَا ذِكْرٌ﴾ [۶]«اين قرآن پند هست» .

---

۱ - سوره اعلی آيه ۱۵و۱۴

۲ - تفسير حسينی ۱۳۶۲و۱۳۶۴وتفسير خازن ـ ص۲۳۷ـ ج۳

۳ - کشف الاسرار وعدة الابرار خواجه عبدالله انصاری (رح) ص۴۶۲ـ ج۱

۴ - سوره جمعه آيه۹

۵ -تفسير حسينی ص۱۲۶۶ وتفسير خازن ص۲۸۵ـ ج۴

۶ - سوره ص آيه۴۹ و تفسير حسينی ص ۱۰۳۱ و خازن ص ۴۶ـ ج۴

﴿اِنَّا اَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الـدَّار﴾ «هر آيينه ما یک روی ساختیم ایشان را برای خصلتی پاک که یاد کردن آخرت است.»[1]

ذکرآخرت سبب عبادت کردن است وبرای ذکر آخرت حق تعالی جل جلاله انبیا ـ علیهم السلام ـ را منتخب کرده است که برای خلق خداوند یادداشت حالات آخرت از جنت و نعمت و دوزخ و لعنت و غیره برای ایشان توضیح کنند وبه جای انبیاـ علیهم السلام ـ به طور نیابت اولیای کرام ـ علیهم الرضوان ـ قایم وجای نشین شده است چونکه برای ذکرآخرت بهترین خلق خداوندمتعال که انبیاـ علیهم السلام ـ است موظف شده بود و برای ذکر رب العزت که خالق آخرت است اشخاص بزرگترین که اولیای کرام است، ضرور بالضرور است که موظف شود تا که خلق رابه ذکر خالق خود مستعد گردانند ، چونکه ذکرآخرت قابل یک روی و یک سوی و توجه تام است ذکر الهی به طریق اولی است﴿اِنَّا اَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الـدَّار﴾ نافع مضاف خواند بی تنوین وَالْمَعْنَى اَخْلَصْنَاهُمْ بِذِكْرِ الدَّارِ الْآخِرَةِ ، وَ اَنْ يَعْمَلُوْا لَهَا ، وَيَدْعُوا النَّاسَ اِلَيْهَا ، وَيَرغَبُوْهُمْ فِيْهَا.یعنی ما آنها را یکرو و خالص ساختیم برای خصلتی پاک یعنی یادکردن آخرت وبرای این که عمل کنندبرای آن ومردم رابه آن دعوت و ترغیب کنند.[2]

﴿وَالَّذِيْنَ اِذَا فَعَلُوْا فَاحِشَةً اَوْ ظَلَمُوْا اَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللهَ فَاسْتَغْفَرُوْا لِذُنُوْبِهِمْ﴾[3]

---

[1] - سوره ص آیه۴۶ ـ تفسیر حسینی ۱۰۳۱تفسیر خازن ص۴۶ـ ج۴

[2] - کشف الاسرار وعدة الابرار معروف به خواجه عبدالله انصاری (رح) ص۲۵۶ـ ج ۸

[3] - سورۀ آل عمران آیه ۱۳۵

«و آنانکه چون کار زشت کنند یا ستم کنند بر خود یاد کنند خدا را پس آمرزش خواهند برای گناهان خود.»

﴿ذَکَرُوا اللّٰهَ بِلِسَانِهِم اَوْبِقُلُوْبِهِمْ﴾ **«خدا را با زبانها یا قلبهایشان یاد کنند.[1]»**

ذکر الهی سبب ندامت بر کارهای زشت است هر کس که از بد اعمالی خود پشیمانی کند واز رب العزت طلب آمرزش کند، حق تعالی جل جلاله مغفرت وجنت می دهد ان شاءالله این همه از ثمرات ذکر است .

﴿اِلَّا الَّذِیْنَ آمَنُوْا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَکَرُوا اللّٰهَ کَثِیْرًا ﴾ [2]**«مگر آنانکه ایمان آوردند وعملهای شایسته کردند و بسیار ذکر خدا کردند.»**

قَوْلُه' تَعَالَى:﴿وَذَکَرُوا اللّٰهَ کَثِیْرًا﴾ اَیْ کَانَ ذِکْرُ اللّٰهِ وَتِلَاوَةُ القُرْآنِ اَغْلَبَ عَلَیْهِمْ مِنَ الشِّعْرِ وَاِذَا قَالُوْا شِعْرًا قَالُوْهُ فِیْ تَوْحِیْدِاللّٰهِ تَعَالَى ، وَالثَّنَاءِ عَلَیْهِ ، وَالْحِکْمَةِ ، وَالْمَوْعِظَةِ ، وَالزُّهْدِ ، وَالْأَدَبِ وَمَدْحِ رَسُوْلِ اللّٰهِ ﷺ وَالصَّحَابَةِ وَالصُّلَحَاءِ ، وَنَحْوِ ذَلِكَ مِمَّا لَیْسَ فِیْهِ ذَنْبٌ ، وَقَالَ اَبُوْیَزِیْدَ : الذِّکْرُ الْکَثِیْرُ لَیْسَ بِالْعَدَدِ وَالْغَفْلَةِ لَکِنَّه' بِالْحُضُوْرِ.

قول خداوند متعال: « و مگر کسانی که خداوند را بسیار یاد کنند» یعنی یاد خداوند و تلاوت قرآن بر آنها از شعر خوانی غالب تر باشد و وقتی شعری هم بگویند در توحید خداوند متعال و ستایش او و در حکمت و نصیحت و پرهیزکاری و ادب و مدح و ستایش رسول اکرم ﷺ وصحابه و صلحا و مانند اینها می گویند از آن شعری که در آن گناه نیست.

---

۱ - حاشیه تفسیر خازن ص۳۰۲ـ ج۱سوره آل عمران ـ آیه ۱۳۵

۲ - سوره شعراء آیه۲۲۷

ابویزید (رح) گفت: که ذکر زیاد به همراه غفلت ذکر نیست بلکه ذکر زیاد به همراه حضور قلب متحقق می گردد.

﴿فَقَالَ اِنِّیْ اَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَیْرِ عَنْ ذِکْرِ رَبِّیْ حَتَّی تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ﴾

«پس گفت هر آیینه دوست داشتم این اسبان را از قبیل رغبت به مال اعراض کنان از ذکر پروردگار تا آنکه پنهان شد آفتاب در پرده [1]»

یعنی نماز عصر فوت شد گفت باز گردانید این اسبان را بر من پس شروع کرد دست رسانیدن به ساقها وگردن یعنی ذبح کرد وساق آنها را بریده از جهت غیرت بر ذکر خدای تعالی والله اعلم.

وَقَوْلُه : ﴿عَنْ ذِکْرِ رَبِّیْ﴾ عَلَی ذِکْرِ رَبِّیْ ، وَالذِّکْرُ هَهُنَا صَلَاةُ الْعَصْرِ بِدَلِیْلِ قَوْلِهِ : (بِالْعَشِیِّ)وَکَانَتْفَرْضًا عَلَیْهِ وَسُمِّیَتِ الصَّلَوةُ ذِکْرًا لِاَنَّهَا مَشْحُوْنَةٌ بِالذِّکْرِ. مِنْ قَوْلِهِ ﷻ ﴿وَ اَقِمِ الصَّلَوةَ لِذِکْرِیْ﴾ [2] ﴿وَیُذْکَرُفِیْهَا اسْمُهُ﴾ [3] اَیْ یُصَلَّی فِیْهَا [4]

قول خداوند متعال: ﴿عَنْ ذِکْرِ رَبِّیْ﴾ یعنی بر ذکر پروردگارم در این جا ذکر نماز عصر می باشد به دلیل فرموده خدای تعالی ﴿بِالْعَشِیِّ﴾ و نماز عصر بر (حضرت سلیمان) فرض بود و نماز را ذکر نامید . زیرا پر از ذکر است چنانچه خداوند می فرماید : (برپا دار نماز را برای ذکر من.) (و در آن نام خدا یاد می شود) یعنی درآن نماز گزارده می شود .

---

۱ - سوره ص آیه۳۲ ــ تفسیر حسینی ص۱۰۲۸ تفسیر خازن ص۴۲ ــ ج۴

۲ - سوره طه آیه ۱۴

۳ -سوره نور آیه ۳۶

۴ - کشف الاسرار وعدة الابرار معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری (رح) ص۳۴۸ ــ ج۸

﴿وَنُوْحًا اِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَه ُفَنَجَّيْنَاهُ وَاَهْلَه ُمِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيْمِ﴾[1]

«ویاد کن نوح را چون دعا کرد پیش از این پس قبول کردیم دعـای او را ونجات دادیم او را وکسان او را از اندوه بزرگ»

اگر بر سالک با همـت ثقـل طریقـت وبـار ریاضـت وغـم هجـرت وسیلابهای فتن وهمهای کدورت وظلمت وارد وعـارض شـود و از حملـش ناتوان وعاجز شود، پس به طور دعا والتجا واستمداد ندا به قاضی الحاجـات کند وتوجه کامله به لفظ اسم جلاله یعنی الله یا به لفظ هو ویا دیگر لفظ بـه کمال عجز واستغاثه با رعایت ادب برای رفع کدورت ورفع بلیـات وتسـهیل عروجات ونزول فیوضات و ورود انوار وتجلیات وحصول جذبات کنـد، امیـد است که به فضل وعنایت الهی بـاطن شـریف او وبـواطن تمـامی مخلصـان وشاگردان او در نجات کامله از طوفان غفلت وجهالت وظلمت مانده شـود و این ندا را به اصطلاح مشایخ ما که حضرات نقشبندیه ــ رحمهـم الله ــ است توجه می گویندوبه اصطلاح مشایخ عظام طریقه قادریه ــ رحمهـم الله ــ آن را نعرهٔ حیدری می گویند واین توجه ونعره حیدری به نظریه تمامی مشایخ عظام(قَدَّسَ اللهُ تَعَالَى اَسْرَارَهُمْ وَاَفَاضَ عَلَيْنَا بِرَّهُمْ وَفَيْضَهُمْ وَ اَنْـوَارَهُمْ) چهـار طرف بالکل محمود بلکه مقصود است. واکثر مشـایخ عظـام از طـرق اربعـه خصوصا حضرات از نقشبندیه مجددیـه معصـومیه امانیـه ــ رحمهـم الله ــ احوالات طریقت ومقامات حقایق ومعارف مربوط بـه توجـه شـریف مرشـد مقتدا و شیخ و اصل راه نمایی کرده اند و ثبوت او به استنباط از مفهوم ایـن آیات شریف و از آیات آینده معلوم خواهد شد والله اعلم .

---

۱ – سوره انبیا ء آیه۷۶ ــ تفسیر حسینی ص ۷۱۷

﴿وَاَیُّوْبَ اِذْ نَادَی رَبَّه' اَنِّیْ مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَ اَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِیْنَ﴾ [۱]

«و یاد کن ایوب را چون ندا کرد به جناب پروردگار خویش به آنکه مرا رسیده است رنج و تو مهربان ترین مهربانانی.»

﴿وَذَا النُّوْنِ اِذْ ذَّهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ اَنْ لَّنْ نَّقْدِرَعَلَیْهِ فَنَادَی فِی الظُّلُمَـاتِ اَنْ لَّا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّیْ كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِیْنَ﴾ [۲]

« ویاد کن ذوالنون را چون رفت خشم خورده پس گمان کـرد کـه تنگ نگیرم بر وی پس نداکرد در تاریکیها به آن که هیچ معبـود بـه حـق نیست به جز تو.تو پاکی. هر آیینه من از ستمکاران بودم .»

﴿وَاذْكُرْ عَبْدَنَا اَیُّوْبَ اِذْنَادَی رَبَّه'اَنِّیْ مَسَّنِیَ الشَّیْطَانُ بِنُصْبٍ وَّعَذَابٍ﴾ [۳]

«ویاد کن بنده ما ایوب را چون ندا کرد به پر ورد گار خود که دست رسانیده است مرا شیطان به رنجوری و درد.»

(وَاذْكُرْ عَبْدَنَا اَیُّوْبَ)كَانَ اَیُّوْبُ فِیْ زَمَانِ یَعْقُوْبَ بْنِ اِسْحَاقَ وَامْرَاَتُه' نیـا بِنْتَ لَایَانَ (اِذْ نَادَی رَبَّه' اَنِّیْ مَسَّنِیَ الشَّیْطَانُ بِنُصْبٍ وَّعَذَابٍ.) [۴] **(ویاد کن بنده ما ایوب را) ایوب در زمان یعقوب بن اسحاق ــ علـی نبینـا و علـیهم الصـلاة والسـلام ــ زندگی می کرد و وقتـی که خداوند را خواند به این که بی گمان شیطان مرا به رنجوری و درد رسانیده است، زنش نیا دختر لایان بود.**

۱- سوره انبیاء آیه ۸۳- تفسیر حسینی ص ۷۱۹

۲ - سوره انبیاء آیه۸۷

۳ - سوره ص آیه۴۱

۴ - کشف الاسرار وعدة الابرار خواجه عبدالله انصاری (رح) ص۳۵۴ــ ج۸

﴿وَزَکَرِیَّا اِذْ نَادَی رَبَّه ُ رَبِّ لَا تَذَرْنِیْ فَرْدًا وَ اَنْتَ خَیْرُالْوَارِثِیْنَ﴾[۱]

«ویاد کن زکریا را چون ندا کرد به جناب پروردگار خود ای پروردگار من مگذار مرا تنها و تو بهترین وارثانی .»

﴿وَزَکَرِیَّا اِذْ نَادَی رَبَّه ُ﴾ اَیْ وَ اذْکُرْ لَهُمْ قِصَّةَ زَکَرِیَّا.**یعنی برای اصحاب قصه زکریا را تعریف کن.**[۲]

﴿ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَه ُ زَکَرِیَّا اِذْ نَادَی رَبَّه ُ نِدَاءً خَفِیًّا﴾ [۳]

«این است بیان بخشایش پروردگار تو بر بنده خود زکریا چون ندا کرد پروردگار خود را به دعای پنهان.»

به جای آورد که دردعا اخفاء سنت است فرموده و پسندیده الله تعالی است‌که می گوید﴿اُدْعُوْا رَبَّکُمْ تَضَرُّعًا وَّ خُفْیَةً﴾[۴]**و پیامبر ﷺ فرمودند:** خَیْرُ الدُّعَاءِ الْخَفِیُّ وَ خَیْرُ الرِّزْقِ مَا یَکْفِیْ [۵]

﴿فَاصْبِرْ عَلَی مَا یَقُوْلُوْنَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوْعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوْبِهَا وَمِنْ آنَایءِ الَّیْلِ فَسَبِّحْ وَاَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَی ﴾[۶]

«پس صبر کن بر آنچه می گویند وتسبیح گو با حمد پروردگار خویش پیش از برآمدن آفتاب وپیش از غروب آن وبعضی از ساعتهای شب و طرفهای روز تسبیح گو ، باشد که خشنود شوی.»

---

۱ - سوره انبیاء آیه ۸۹

۲ - کشف الاسرار وعدة الابرار خواجه عبدالله انصاری ــ ص۳۰۳

۳ - سوره مریم آیات ۲و۳

۴ - سوره اعراف آیه ۵۵

۵ - تفسیر کشف الاسرار وعدة الابرار خواجه عبد الله انصاری ص۷ ــ ج ۶

۶ - سوره طه آیه۱۳۰

﴿وَمِنْ آنَایءِ الَّیْلِ فَسَبِّحْ﴾ اَیْ مِنْ سَاعَاتِهِ [۱] اِنَی وَ اَنَی وَهِیَ صَلَوةُ الْمَغْرِب وَالْعِشَاءِ﴿وَاَطْرَافَ النَّهَار﴾ یَعْنِیْ صَلَوةَ الظُّهْر ، وَسُمِّیَ وَقْتُ الظُّهْر اَطْرَافَ النَّهَار لِاَنَّ وَقْتَه عِنْدَ الزَّوَال ، وَهُوَ طَرَفُ النِّصْفِ الْاَوَّل انْتِهَاءً وَطَرَفُ النِّصْفِ الْآخِر ابْتِدَاءً ، وَقِیْلَ: الْمُرَادُ مِنْ آنَاءِ اللَّیْل صَلَوةُ الْعِشَاءِ ، ومِنْ اَطْرَافِ النَّهَار صَلَوةُ الظُّهْر وَالْمَغْرِب لِاَنَّ الظُّهْرَ فِیْ آخِرِ الطَّرَفِ الْاَوَّل مِنَ النَّهَار وَفِیْ اَوَّل الطَّرَفِ الْآخِر ، فَهُوَ فِیْ طَرَفَیْن مِنْهُ، وَالطَّرَفُ الثَّالِثُ غُرُوْبُ الشَّمْس وَعِنْدَ ذَلِكَ یُصَلَّی الْمَغْرِبُ (لَعَلَّكَ تَرْضَی) بِثَوَابِهِ فِی الْمِیْعَادِ ، وَقِیْلَ: تَرْضَی بِالشَّفَاعَةِ وَ مِثْلُه: قَوْلُه ﴿ وَلَسَوْفَ یُعْطِیْكَ رَبُّكَ فَتَرْضَی﴾ وَقَرَأَ الْكَسَائِیُّ وَ اَبُوْبَكْرٍ عَنْ عَاصِمٍ تُرْضَی بِضَمِّ التَّاءِ اَیْ یُرْضِیْكَ اللهُ بِكَرَامَتِهِ .

وَفِی الْخَبَرِالصَّحِیْحِ عَنْ جَرِیْرِبْنِ عَبْدِ اللهِ قَالَ:كُنَّا جُلُوْسًا عِنْدَرَسُوْلِ اللهِﷺ. فَرَأَی الْقَمَرَ لَیْلَةَ الْبَدْرِ ، فَقَالَ : اِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرَوْنَ هَذَا الْقَمَرَ لَا تُضَامُّوْنَ فِیْ رُؤْیَتِهِ فَاِنِ اسْتَطَعْتُمْ اَنْ لَا تُغْلَبُوْا عَلَی صَلَوةٍ قَبْلَ طُلُوْعِ الشَّمْس وَقَبْلَ غُرُوْبِهَا فَافْعَلُوْا ثُمَّ قَرَأَ ﴿وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوْعِ الشَّمْس وَقَبْلَ غُرُوْبِهَا ﴾

و قول خداوند «و از آناء شب پس تسبیح گو» یعنی از ساعات شب تسبیح گو و (اَنَی و اِنَی) نماز مغرب و عشا است (و در دو طرف روز) یعنی نماز ظهر . و بدان خاطر نماز ظهر را اطراف نهار می گویند چون وقت آن وقت زوال است که آن طرف آخر نصف اول و طرف اول نصف آخر روز می باشد. و گویند مراد از﴿آنَایءِ الَّیْل﴾نماز عشاء و از﴿ اَطْرَافَ النَّهَار﴾نماز ظهرومغرب می باشد.چون ظهر درآخر طرف اول روز و در اول طرف آخر روز

---

۱ - کشف الاسرار و عدة الابرار خواجه عبدالله انصاری (رح) ص۱۷۹ ـ ج۶

است.پس نماز ظهر در دو طرف روز است و طرف‌سوم روز هنگام غروب خورشید است که در آن وقت نماز مغرب خوانده می شود. باشد که تو ای پیامبر بر ثواب آن در روز قیامت راضی شوی و گویند: که(**لعلک ترضی**) یعنی باشد که بر شفاعت راضی گردی، و مثل این است قول خداوند (زود است بدهد تو را پروردگار تو پس راضی شوی) کسائی و ابوبکر از عاصم روایت کرده اند که او ترضی را بضم تاء خوانده است که در این صورت معنای آن چنین می شود : (باشد که خداوند تو را به کرامت و عطای خود راضی کند)

در خبر صحیح است که حضرت جریر بن عبد الله ﷺ روایت می کند : در خدمت رسول الله نشسته بودیم که پیامبر خدا ماه شب چهارده را دید پس فرمود:« شما خواهید دید پروردگار خود را همچنان که می بیند این ماه را غالب کرده نمی شوید در دیدن او (یعنی بدون اینکه چیزی از ابر و یا ازدهام و مانند آن جلوی دید شما را بگیرد صاف و بی پرده خواهید دید.) پس اگر قدرت دارید که غالب نشوید بر نماز قبل از طلوع خورشید و قبل از غروب آن به جای آورید آن دو نماز را پس بعد از آن تلاوت فرمودند: (به پاکی یاد کن پروردگارخود را قبل از طلوع خورشید و قبل از غروب آن) [1]

﴿يُسَبِّحُوْنَ الَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُوْنَ﴾ [2]«تسبیح می گویند شب وروز سستی نمی نمایند.»

۱- کشف الاسرار وعدة الابرار معروف به تفسیر خواجه عبد الله انصاری ص۱۹۷ـ ج۶

۲ - سوره انبیاء آیه۲۰

چون که تمامی حیوانات ومخلوقات ذکر الهی وتسبیح وتقدیس می کنند وبه تسبیح الهی خسته نمی شوند ،لازم است که بنی آدم هم دائمًا ذکر الهی ،عادت خود کند وذکر الهی موجب تزکیه وحلالی حیوانات حلال گوشت است وبدون نام خداوند متعال اگر چیزی ذبح کند، مردار می شود همچنین تأثیر در تزکیه نفوس بشریه می دارد که به ذکر الهیه نفوس بشریه از تکبر وعجب وانانیت وغیره اوصاف مذمومه مزکی و مصفا می شود.

﴿يُسَبِّحُوْنَ الَّيْلَ وَالنَّهَارَ﴾ يُنَزِّهُوْنَ اللهَ عِنْدَ الْوَلَدِ، وَالزَّوْجَةِ، وَالشَّرِيْكِ، وَعَمَّا لَايَلِيْقُ بِهِ الدَّوَامُ.﴿لَا يَفْتُرُوْنَ﴾اَیْ لَا يَضْعُفُوْنَ عَنْهُ، وَقِيْلَ: لَا يَفْتُرُوْنَ اَیْ لَا يَشْغَلُهُمْ عَنِ التَّسْبِيْحِ رِسَالَةٌ، وَيَجْرِی التَّسْبِيْحُ مِنْهُمْ مَجْرَی النَّفَسِ مِنَّا لَا يَشْغَلُنَا عَنِ النَّفَسِ شَیْءٌ فَلِذَلِكَ تَسْبِيْحُهُمْ دَائِمٌ.

(تسبیح می گویند شب و روز) یعنی خدا را از داشتن فرزند و همسر و شریک و از هر چیزی که لیاقت مداومت ندارد، منزه و پاک می دانند (سستی نمی نماید) یعنی ضعیف نمی شوند در یاد کردن خدا. و بعضی گفته اند:﴿لَا يَفْتُرُوْنَ﴾ یعنی رسالت ایشان را از تسبیح گفتن باز نمی دارد. و تسبیح آنها به منزله نفس کشیدن ما است که هیچ چیزی ما را از نفس کشیدن بازنمی دارد.به همین جهت تسبیح ایشان دائمی می باشد.[1]

﴿وَلِكُلِّ اُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِّيَذْكُرُوا اسْمَ اللهِ عَلَى مَارَزَقَهُمْ مِّنْ بَهِيْمَةِ الْاَنْعَامِ﴾

«و برای هر امتی طریق قربانی معین ساختیم نام خدا را بر آنچه به ایشان از چهار پایان مواشی عطا نموده است یاد کنند.»

---

۱ - کشف الاسرار وعدة الابرار خواجه عبد الله انصاری ص۲۲۶ ـ جلد۶

﴿وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِّنْ شَعَائِرِ اللهِ لَكُمْ فِيْهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ﴾ [۱]

«و شتران قربانی را ساخته ایم برای شما از شعائر خدا . شما را در آن نیکی است پس یاد کنید نام خدا را برنحر آن بر چهار پایی ایستاده»

﴿وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللهِ فِيْ اَيَّامٍ مَّعْلُوْمَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِّنْ بَهِيْمَةِ الْاَنْعَامِ﴾ [۲]

و یاد کنند نام خدا را در روزی چند دانسته شده و بعد از وی بر ذبح آنچه خدای تعالی ایشان را از قسم چهار پایان مواشی روزی داده ا ست.

✓ **فایده**

چنانچه به نام خداوند متعال، حیوانات مواشی حلال می شودو گوشت ایشان قابل خوردن می گردد هکذا به ذکر الهی به نفوس بشری از اوصاف بهایمی مزکی و مصفا می گردد و اوصاف او قابل مقبولیت بر درگاه رب العزت می شود وذکرخدای تعالی را تمامی مخلوقات علوی و سفلی می کنند.

كَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَى:﴿اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ الطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيْحَهُ وَاللهُ عَلِيْمٌ بِمَا يَفْعَلُوْنَ﴾ [۳]

«آیا ندیدی که خدا را به پاکی یاد می کند هر که در آسمانها و زمین است و مرغان بال گشاده هر یکی را دانسته است خدا دعای او را وتسبیح او را و خدا دانا است به آنچه می کنند. »

---

۱ - سوره حج آیه ۳۶

۲ - سوره حج آیه ۲۸

۳ - سوره نور آیه ۴۱

وَفِیْ مَعْنَیَ الْآیَةِ ثَلَاثَةُ اَوْجَهٍ ــ اَحَدُهَا :کُلُّ مُسَبِّحٍ وَمُصَلٍّ قَدْ عَلِمَ اللهُ صَلَوتَه' وَ تَسْبِیْحَه' ،وَ الثَّانِیْ: کُلُّ مُسَبِّحٍ وَ مُصَلٍّ مِنْهُمْ قَدْ عَلِمَ صَلَوةَ نَفْسِهِ وَتَسْبِیْحَهُ الَّذِیْ کَلَّفَه'،وَالثَّالِثُ : قَدْ عَلِمَ کُلٌّ مِنْهُمْ صَلَوةَ اللهِ وَتَسْبِیْحَهُ، وَالْاَوَّلُ اَظْهَرُ لِقَوْلِهِ :(وَاللهُ عَلِیْمٌ بِمَا یَفْعَلُوْنَ.)

در معنی آیه سه وجه است: اول این که خداوند نماز و تسبیح هر تسبیح کننده و نماز خواننده را می داند. دوم این که به تحقیق هر تسبیح گوینده و نماز خواننده، نماز نفس خود و تسبیحی را که به آن مکلف شده است می داند. وسوم این که بدرستی هر یک از ایشان نماز خداوندی و تسبیح او را می داند. اما قول اول واضح تر است. چون خداوند متعال می فرماید: (که خدا خبر دار است به آنچه انجام می دهند) [1]

﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِی السَّمَوَاتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ وَهُوَ الْعَزِیْزُ الْحَکِیْمُ﴾[2]

«به پاکی یاد کرد خدا را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و اوست غالب با حکمت»

﴿سَبَّحَ﴾ لِاَنَّهُ اِفْتِتَاحُ السُّوْرَةِ بِتَعْظِیْمِ الرَّبِّ فَحَسُنَ اِعَادَتُه' وَالْاِسْتِفْتَاحُ بِهِ کَالْاِعَادَةِ بِبِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیْمِ فِیْ کُلِّ سُوْرَةٍ لِلتَّیَمُّنِ وَالتَّبَرُّكِ ، وَقِیْلَ : اِنَّ سُبْحَانَ اللهِ کَلِمَةٌ اَحَبَّهَا اللهُ وَرَضِیَهَا فَاَحَبَّ اَنْ یُقَالَ، وَالْمَعْنَی قَدَّسَ اللهَ وَنَزَّهَه'کُلُّ شَیْءٍ خَلَقَه'، فَکُلُّ مَا خَلَقَه'جَعَلَه'عَلَی وَحْدَانِیَّتِهِ دَلِیْلًا وَلِمَنْ اَرَادَ اَنْ یَعْرِفَ اِلَهِیَّتَهُ طَرِیْقًا وَسَبِیْلًا اَتْقَنَ کُلَّ شَیْءٍ ، وَذَلِكَ دَلِیْلُ عِلْمِهِ وَحِکْمَتِهِ.

---

۱ - کشف الاسرار وعدة الابرار خواجه عبد الله انصاری (رح) ص۵۴۱ ــ ج۶

۲ - سوره صف آیه ۱

﴿سَبَّحَ﴾در اینجا نیز تسبیح گفت: چون افتتاح سوره به تعظیم پروردگار است پس تکرار آن و شروع با آن نیک گردید. همانند شروع به ﴿بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيْمِ﴾در هر سوره که برای تیمن (نیک فالی و خجستگی) و تبرک جستن به آن است.بعضی گفته اندکه(سُبْحَانَ اللهِ) کلمه ایست که خدا آن را دوست دارد و از آن راضی است پس دوست دارد که گفته شود پس معنی آن می شود که خدا را به پاکی یاد کرد. هر چیزی که او خلق کرده است ، پس هر چه را که خداوند خلق کرده است آن را دلیل بر یگانگی خود گردانیده است. و برای کسی که قصد دارد که بشناسد الهیت او را، راه و روشی که آن محکم تر از هر چیزی است قرار داده است و این خود دلیل بر علم و حکمت او است. [1]

﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِى السَّمَوَاتِ وَمَا فِى الْاَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوْسِ الْعَزِيْزِ الْحَكِيْمِ﴾ [2]

«به پاکی یاد می کند خدا را هر آنچه در آسمانها است و آنچه در زمین است خدا پادشاه نهایت پاک غالب با حکمت است.»

﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ﴾ «به پاکی می ستاید الله را »(مَا فِى السَّمَوَاتِ وَمَا فِى الْاَرْضِ) هرچه در آسمانها و در زمین است . [3]

۱ - کشف الاسرار وعدة الابرار خواجه عبد الله انصاری (رح) ص۸۳ ـ ج۱۰

۲- سوره جمعه آیه۱

۳ - کشف الاسرار وعدة الابرار خواجه عبد الله انصاری (رح) ص۹۳ ـ ج۱۰

﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِى السَّمَوَاتِ وَمَا فِى الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيْرٌ﴾ [1]

«به پاکی یاد می کنند خدای را آن چه در آسمانها است و هر آنچه درزمین است. و ستایش مخصوص خداست و او بر هر چیزی قادر است.»

قَوْلُه ُ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِى السَّمَوَاتِ وَمَا فِى الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ﴾وَ هُوَ كَمَالُ الْقُدْرَةِ وَنَفَاذُ التَّصَرُّفِ﴿وَلَهُ الْحَمْدُ﴾وَهُوَ حَمْدُ الْحَامِدِيْنَ لَه ُوَحَمْدُه ُسُبْحَانَه ُ لِنَفْسِهِ، وَحَقِيْقَةُ الْحَمْدِ الثَّنَاءُ بِذِكْرِ الْأَوْصَافِ الْجَمِيْلَةِ وَ الْأَفْعَالِ الْجَزِيْلَةِ.﴿لَهُ الْحَمْدُ﴾

(و این تسبیح گفتن آنچه در آسمانها و زمین است کمال قدرت خداوند و نفوذ تصرف اومی باشد) آن ستایش ستایش کنندگان، بر او و ستایش خدای تعالی بر نفس خویش است و حقیقت حمد ثنا و ستایش ، با ذکر کردن اوصاف پسندیده و افعال ارزشمند است. [2]

﴿يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِى السَّمَوَاتِ وَمَا فِى الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ﴾ [3]

«به پاکی یاد می کنند او را هر چه در آسمانها و زمین است و او است غالب با حکمت »

﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِى السَّمَوَاتِ وَمَا فِى الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ﴾ اِفْتَتَحَ اللهُ سُبْحَانَهُ هَذِهِ السُّوْرَةَ بِتَقْدِيْسِهِ وَتَمْجِيْدِهِ وَقُدْرَتِهِ عَلَى اَهْلِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ،

---

۱ سوره تغابن آیه۱

۲ - کشف الاسرار وعدة الابرار معروف به تفسیر خواجه عبد الله انصاری ص۱۲۶ ــ ج۱۰

۳ - سوره حشر آیه ۲۴

وَ اَنَّ کُلَّ شَیْءٍ مِنْهَا یُبَرِّئُه مِنَ السُّوْءِ ، وَ هُوَ الْعَزِیْزُ الْمَنِیْعُ الْمُنْتَقِمُ مِنْ اَعْدَائِهِ الْمُعِزُّ لِاَوْلِیَائِهِ الْمُحْکِمُ لِاَفْعَالِهِ اِمَّا بَیَانًا و نُطْقًا وَاِمَّا بُرْهَانًا وَخَلَفًا [1]

خدای سبحان این سوره راباتقدیس و تمجید خود و قدرت خود بر اهل آسمانها و زمین شروع نمود و اینکه به تحقیق هر چیزی درآسمانها و زمین پاکی خدای تعالی رااز عیب بیان می کند .واوغالب وباز دارنده و انتقام گیرنده ازدشمنان خود،عزت دهنده به دوستان خود،قاطع و محکم کننده افعال خویش یا ازروی بیان ونطق ویاازروی برهان وجانشین می باشد.

﴿فَخَرَجَ عَلَی قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَاَوْحَی اِلَیْهِمْ اَنْ سَبِّحُوْا بُکْرَةً وَّعَشِیًّا﴾ [2]

«پس از محراب عبادت بر قوم خود بیرون آمد پس به سوی ایشان اشارت کرد که صبح وشام تسبیح گویید.»

﴿کَیْ نُسَبِّحَکَ کَثِیْرًا ـ وَّنَذْکُرَکَ کَثِیْرًا﴾[3]**تا تو را تسبیح گوییم و تو را بسیار یاد کنیم.** (حضرت موسی علیه السلام) **این می گوید وچون که تمامی اقسام مخلوقات از جمادات ونباتات و حشرات و حیوانات به ذکر و تسبیح رب العزت مشغول هستند، بنی آدم را غیرت کامله به کار است که خدای خود را فراموش نکند ، وساوس شیطانی به ذکر الهی دفع کند تا که از متقیان کاملان شمرده شود**﴿وَّنَذْکُرَکَ کَثِیْرًا﴾ بِالدُّعَاءِ وَ الثَّنَاءِ عَلَی کُلِّ حَالٍ **(با دعا و ستایش بر هر حال تو را یاد می کنیم.)** [4]

---

۱ - کشف الا سرار و عدة الابرار خواجه عبدالله انصاری ص۵۷ ـ سوره الحشر ـ ص ۵۹

۲ - سوره مریم آیه۱۱

۳ - سوره طه آیه ۳۴ و۳۳

۴ - کشف الاسرار وعدة الابرار خواجه عبدالله انصاری (رح) ص۱۲۰ ـ ج ۶

﴿اِنَّ الَّذِیْنَ اتَّقَوْا اِذَامَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّیْطَانِ تَذَکَّرُوْافَاِذَا هُمْ مُّبْصِرُوْنَ﴾ [1]

«هر آیینه متقیان، چون وسوسه ای ازشیطان به ایشان برسد خدا را یاد می کنند، پس ناگهان ایشان بینا (آگاه)می شوند.»

﴿هَذَا ذِکْرُ مَنْ مَّعِیَ وَذِکْرُ مَنْ قَبْلِیْ﴾[2]«این است کتاب آنانکه بامن اند و کتاب آنان که پیش ازمن بودند. »

یعنی تو رات وانجیل وسایر کتب سماوی در آنجا نگردید و از آنها که بدانها دانایند بپرسید که در همه کتب منزله نیست الا امر به توحید و نهی از شرک .[3]

﴿وَمَنْ اَعْرَضَ عَنْ ذِکْرِیْ فَاِنَّ لَه مَعِیْشَةً ضَنْکًا وَّنَحْشُرُه یَوْمَ الْقِیَامَةِ اَعْمَی﴾[4]

«و هر که از یاد کردن من رو گردان شود پس برای او زندگانی تنگ است و او را روز قیامت نابینا بر انگیزیم .»

﴿وَمَنْ اَعْرَضَ﴾و هر که روی بر تابد﴿عَنْ ذِکْرِیْ﴾ از حدی که سبب یاد کردن من است یا اعراض کند از کتاب من﴿فَاِنَّ لَه﴾پس به تحقیق مر او راست﴿مَعِیْشَةً ضَنْکًا﴾زشتی تنگدستی در دنیا یعنی در کسب حرام افتد یا به عمل بد مبتلا گردد یا قناعت از او بستانند وبه دام حرص درماند و گفته اند : معیشت تنگ ،عذاب قبر است. [5]

---

۱ – سوره اعراف آیه ۲۰۱

۲ – سوره انبیاء آیه ۲۴

۳ – تفسیر حسینی ص۷۰۷

۴ – سوره طه آیه ۱۲۴

۵ –تفسیر حسینی ص۷۰۰

✓ **تفسیر**

یعنی آن انسان که از یاد خدا غافل باشد و تنها زندگی فانی دنیا را مقصد خود گردانیده زندگی بر او مکدر و تنگ می شود. اگر چه به ظاهر دارای مال و ثروت و عیش و عشرت باشد. مگر به خاطر اینکه در قلب او قناعت نیست و قلب او پر از حرص است همیشه به فکر ازدیاد و ترقی مادیت، پریشان و سرگردان است و آرامش ندارد و به فکر این است که صد او هزار شود و هزار او میلیون شود و میلیون او میلیارد شود. همیشه دراین فکر غرق است. ترس مرگ که همه به او یقین دارند و ترس زوال ملک و مال مثل سوهان، عمر او را می کاهد. نگاه کنید به عشرتگران در اروپا و آمریکا که بعضی آنها یک یا دو ساعت و خوش قسمتان آنها چهار ساعت استراحت می کنند و میلیاردرهای بزرگ به غم و مصیبتهای بسیاری گرفتارندکه بسا اوقات زندگی برایشان تنگ می شود و مرگ را بر زندگی ترجیح می دهند و دست به خود کشی می زنند و چنین واقعات بسیار به وقوع پیوسته است. نصوص و تجربه ها بر این گواه است که آرامش و اطمینان و سکون قلبی در این دنیا بجز یاد الله به هیچ چیز دیگر حاصل نمی شود. ﴿اَلَا بِذِكْرِ اللهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوْبُ﴾[1] **«آگاه شوید به یاد خدا دلها آرام می گیرند»**

---

۱ -(سوره رعد آیه۲۸) تفسیر کابلی ــ ص۲۳۴۷ـ جلد۴

بحث دهم

در بیان اثبات ذکر با احادیث

ذَاکِرُ اللهِ فِی الْغَافِلِیْنَ مِثْلُ الَّذِیْ یُقَاتِلُ مَعَ الْفَارِّیْنَ، وَذَاکِرُ اللهِ فِی الْغَافِلِیْنَ مِثْلُ الْمِصْبَاحِ فِی الْبَیْتِ الْمُظْلِمِ ، وَذَاکِرُ اللهِ فِی الْغَافِلِیْنَ کَمَثَلِ الشَّجَرَةِ الْخَضْرَاءِ فِیْ وَسَطِ الشَّجَرِ الَّذِیْ قَدْ تَحَاتَّ مِنَ الصَّرِیْدِ ، وَذاکِرُ اللهِ فِی الْغَافِلِیْنَ یُعَرِّفُهُ اللهُ ﷻ مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ ، وَذاکِرُ اللهِ فِی الْغَافِلِیْنَ یَغْفِرُ اللهُ لَهُ بِعَدَدِ کُلِّ فَصِیْحٍ وَاَعْجَمٍ.

ذکر کننده خداوند در میان غافلین، مثل جنگ کننده بافرار کنندگان از جنگ است. ذکرکننده خدا درمیان غافلین همانندچراغ در خانه تاریک و مثل درخت سبز در میان درختانی که از سرما و خشکیدن بر زمین افتاده باشد است. و خداوند بر او جایگاه او را در جنت نشان می دهد. و خداوند برای اوبه اندازه هرسخنوروگنگ می آمرزد.[1] اَعْظَمُ النَّاسِ دَرَجَةً الذَّاکِرُوْنَ اللهَ[2] **بزرگترین مردم از نظر درجه ذاکرین الله هستند.**

اَکْثِرُوْا ذِکْرَاللهِ تَعَالَی عَلَی کُلِّ حَالٍ فَاِنَّهُ لَیْسَ عَمَلٌ اَحَبَّ اِلَی اللهِ وَلَااَنْجَی لِعَبْدِهِ مِنْ ذِکْرِ اللهِ تَعَالَی فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةِ. **در هر حالی خدا را بسیار ذکر کنید زیرا هیچ عملی نزد خداوند محبوب تر ، و برای بنده نجات دهنده تر از ذکر خدا نیست نه دردنیا و نه درآخرت**[3] اِنَّ ذِکْرَ اللهِ شِفَاءٌ وَاِنَّ ذِکْرَ النَّاسِ دَاءٌ. **بدرستیکه یاد خداوند شفای دردها ویاد مردم درد می باشد.**[4] لَذِکْرُ اللهِ فِی

---

۱ - عن ابن عمرکنز العمال ص۴۲۶ ــ ج۱

۲- عن ابی سعیدکنز العمال ص۴۲۶ ج۱

۳-کنز العمال ص۴۲۶ ــ ج۱- عن معاذ

۴- عن مکحول مرسلًا کنز العمال ص۴۲۶ ــ ج۱

الْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ خَيْرٌ مِنْ حَطْمِ السُّيُوْفِ فِيْ سَبِيْلِ اللهِ. [۱]**هرآینه ذکر خداوند در صبحگاه و شامگاه بهتر از شمشیر زدن و شکستن آن در راه خدا است.**

اَلَّذِيْنَ لَا تَزَالُ اَلْسِنَتُهُمْ رَطْبَةً مِنْ ذِكْرِ اللهِ يَدْخُلُ اَحَدُهُمُ الْجَنَّةَ وَهُوَ يَضْحَكُ. [۲]**کسانی که همیشه زبانشان به ذکر خداوند تازه است در بهشت داخل می شوند در حالیکه خندان می باشند.**

(يَا اَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا اللهَ) جَاءَتِ الرَّجْفَةُ تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ جَاءَتِ الرَّجْفَةُ تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ جَاءَتِ الْمَوْتُ بِمَا فِيْهِ. **رسول خدا می فرماید : ای مردم خدا را یاد کنید لرزه آمد (یعنی قیامت نزدیک واقع شدن است) از پس وی در آید از پس در آینده (یعنی صور دوم اسرافیل) مرگ با آنچه در آن است از تکالیف و مشقات خودآمد .(حم ت ک عن ابی)** [۳]يَقُوْلُ اللهُ تَعَالَى:﴿اَخْرِجُوْا مِنَ النَّارِ مَنْ ذَكَرَنِيْ يَوْمًا اَوْ خَافَنِيْ فِيْ مَقَامٍ﴾ (ت ك عَنْ اَنَسٍ) **رسول خدا ﷺ می فرماید : الله پاک امر می کند از آتش بیرون آرید کسی را که یک روز مرا یاد کرده یا از من در جایی ترسیده است .** [۴] اِنَّ اللهَ اِذَا ذَكَرَ شَيْئًا تَعَاظَمَ ذِكْرُهُ (ل عن معاویه)**رسول خداﷺ می فرمایدبه درستی که وقتی الله چیزی را یاد کند یاد او بلند گردانیده می شود (یعنی درجه او)**[۵]

---

۱ - (عن انس) کنــز العمال ص۴۲۶

۲ - (ابو الشیخ فی الثواب عن ابی الدرداء)کنزالعمال ص۴۲۷

۳ - کنزالعمال ص۳۲۷ج۱

۴ - کنز العمال ص۴۲۷ ــ ج۱

۵ - کنز العمال ص۴۲۷

﴿اَكْثَرَهُمُ اللهُ ذِكْرًا﴾ **خداوند ایشان را بسیار ذکر می کند (حم طب عن معاذ و انس)** قَالَا: سُئِلَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ اَیُّ الْمُجَاهِدِیْنَ اَعْظَمُ اَجْرًا وَاَیُّ الصَّائِمِیْنَ اَعْظَمُ اَجْرًا وَكَذَا الصَّلَوةُ وَالزَّكَاةُ وَالْحَجُّ وَالصَّدَقَةُ قَالَ: فَذَاكِرُه ُ.**از حضرت انس و معاذ**رضی الله عنه **روایت است که هر دوی شان گفتند : از رسول** ﷺ **سؤال شد که کدام یک از مجاهدین مزدش بزرگتر است و کدام یک از روزه داران نسبت به مزد بزرگتر است و همچنین نماز و همچنین زکات و حج و خیرات؟پیامبر** ﷺ **فرمود: ذکر کننده الله مزدش از همه بیشتر است.**[1]

اَكْثِرُوْا ذِكْرَ اللهِ فَاِنَّه ُلَيْسَ شَیْءٌ اَحَبَّ اِلَى اللهِ وَلَا اَنْجَى لِعَبْدِهِ مِنْ خَشْيَةٍ فِی الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ مِنْ ذِكْرِ اللهِ تَعَالَى ، وَلَوْ اَنَّ النَّاسَ اجْتَمَعُوْا عَلَى مَا اُمِرُوْا بِهِ مِنْ ذِكْرِ اللهِ لَمْ يَكُنْ مُجَاهِدٌ فِیْ سَبِيْلِ اللهِ ، وَاِنَّ الْجِهَادَ شُعْبَةٌ مِنْ ذِكْرِ اللهِ.[2]**خداوند را بسیار یاد بکنید زیرا هیچ چیزی نزد خداوند ، محبوبتر و برای بنده نجات دهنده تر از ترس در دنیا و آخرت ، از ذکر خداوند نیست . اگر مردم جمع شوند به آن چه از ذکر خدای تعالی به آن امر شدند«پس مجاهدی در راه خدا پیدا نمی شود و جهاد نیز شاخه ای از ذکر الله می باشد.»**[3]

مَنْ عَجَزَ مِنْكُمْ عَنِ اللَّيْلِ اَنْ يُكَابِدَه ُ،وَ بَخِلَ بِالْمَالِ اَنْ يَنْفَقَه ُ، وَجَبُنَ عَنِ الْعَدُوِّ اَنْ يُجَاهِدَهُ، فَلْيُكْثِرْ مِنْ ذِكْرِ اللهِ.[4]**هر کس از شما که از بیدار ماندن در شب و به مشقت افتادن با عبادت عاجز باشد و بر انفاق مال خویش بخل بورزد و از جهاد و مقابله با دشمن بترسد پس خدا رازیاد یاد کند،**

---

۱ -کنز العمال ص۴۲۸ ــ ج۱

۲ - هب و ضعفه عن معاذ

۳ –کنز العمال ص۴۲۸ ــ ج۱

۴ - طب هب و ابن النجار ابن عباس رضی الله عنه **،کنز العمال ص ۴۲۹**

مَنْ اَهَالَهُ اللَّيْلُ اَنْ يُكَابِدَهُ، وَبَخِلَ بِالْمَالِ اَنْ يَنْفَقَهُ، وَجَبُنَ الْعَدُوَّ اَنْ يُقَاتِلَهُ، فَلْيُكْثِرْ اَنْ يَقُوْلَ : سُبْحَانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ ، فَاِنَّهَا اَحَبُّ اِلَى اللهِ مِنْ جَبَلِ ذَهَبٍ وَفِضَّةٍ يُنْفَقَانِ فِيْ سَبِيْلِ اللهِ. [۱] وَ لَفْظُ ابْنِ شَاهِيْنَ فَاِنَّهُمَا اَحَبُّ اِلَى اللهِ مِنْ جَبَلِ ذَهَبٍ وَفِضَّةٍ يَنْفَقُهُمَا فِيْ سَبِيْلِ اللهِ .(وهو ضعيف).**هر کس از رنج بیدار ماندن در شب عاجز باشد و بر انفاق مال خویش بخل بورزد و از رویارویی با دشمن و جهاد در راه خدا بترسد ، پس بسیار زیاد بگوید** (سُبْحَانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ) **زیرا این نزد خدا محبوبتر از کوه طلا و نقره ای است که در راه خدا خرج شوند. و در روایت ابن شاهین این گونه است:(چون آن دو نزد خداوند از کوه طلا و نقره که در راه خدا خرج شوند بهتر است) ولی این لفظ ضعیف است.**

ذَاكِرُاللهِ فِى الْغَافِلِيْنَ كَالْمُقَاتِلِ عَنِ الْفَارِّيْنَ، وَذَاكِرُ اللهِ فِى الْغَافِلِيْنَ كَالْمِصْبَاحِ فِى الْبَيْتِ الْمُظْلِمِ ، وَذَاكِرُ اللهِ فِى الْغَافِلِيْنَ يُعَرَّفُ لَهُ مَقْعَدُهُ وَلَا يُعَذَّبُ بَعْدَهُ ، وَذَاكِرُاللهِ فِى الْغَافِلِيْنَ لَهُ مِنَ الْاَجْرِ بِعَدَدِكُلِّ فَصِيْحٍ وَ اَعْجَمٍ ، وَذَاكِرُ اللهِ فِى الْغَافِلِيْنَ يَنْظُرُ اللهُ اِلَيْهِ نَظْرَةً لَا يُعَذِّبُه اَبَدًا، وَذَاكِرُ اللهِ فِى السُّوْقِ لَهُ بِكُلِّ شَعْرِهِ نُوْرٌ يَوْمَ يَلْقَى اللهَ.

ذکر کننده خداوند در بین غافلان مانند مجاهدی است که بعد از فرار همراهان جهادمی کند و مانند چراغی در خانه ای تاریک است و ذکر کننده خداوند بین غافلان جایگاهش از بهشت برایش نشان داده می شود. و بعد از آن عذاب داده نمی شود و برایش به شمار هر سخنور و گنگ اجر و پاداش است و خداوند بر او نظری می کند که بعد از آن هیچ وقت او را عذاب نمی دهد و یاد کننده خدا در بازار برایش به اندازه تمامی موهایش

---

۱ - ابن شاهین وابن عساکر عن ابی امامه

نور است روزی که خداوند را ملاقات می کند. [1] اَلذِّکْرُیَفْضُلُ عَلَی النَّفَقَةِ فِیْ سَبِیْلِ اللهِ مِائَةَضِعْفٍ.[2] **ذکرصدبرابربرخرج کردن درراه خدافضیلت دارد** یَفْضُلُ الذِّکْرُ عَلَی النَّفَقَةِ فِیْ سَبِیْلِ اللهِ سَبْعَمِائَةِ ضِعْفٍ. [3] **ذکر هفتصد برابر بر خرج کردن مال در راه خدا فضیلت دارد .** (ابن شاهین فی الترغیب فی الذکرعن معاذ وانس)ولیس فی سنده من تکلم فیه سوی ابن لهیعهاِنَّ مَا تَذْکُرُوْنَ مِنْ جَلَالِ اللهِ،وَتَسْبِیْحِهِ،وَ تَحْمِیْدِهِ،وَ تَکْبِیْرِهِ،وَ تَهْلِیْلِهِ یَتَعَاطَفْنَ حَوْلَ الْعَرْشِ لَهُنَّ دَوِیٌّ کَدَوِیِّ النَّحْلِ یَذْکُرْنَ بِصَاحِبِهِنَّ،اَفَلَایُحِبُّ اَحَدُکُمْ اَنْ لَایَزَالَ لَهُ عِنْدَ الرَّحْمَنِ شَیْءٌ یَذْکُرُ بِهِ؟

آنچه را که از جلال خداوند تعالی و تسبیح ، حمد،تکبیر و تهلیل خداوند ذکرمی کنید . این اذکار به دور عرش طواف می کنند و برایشان صدایی مانند صدای زنبور عسل است در حالی که صاحبان خود را یاد می کنند.آیا کسی از شما دوست ندارد که برایش همیشه در نزد پروردگارش چیزی باشد که او را یاد کند؟ (الحکیم عن النعمان بن بشیر) [4]

کَمَا لَا تَلْتَقِی الشَّفَتَانِ عَلَی قَوْلِ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ کَذَلِكَ لَا تَحْجُبُ عَنْ اسَمَاءٍ سَمَاءٌ حَتَّی یَنْتَهِیَ اِلَی الْعَرْشِ لَهَا دَوِیٌّ کَدَوِیِّ النَّحْلِ تَشْفَعُ لِصَاحِبِهَا. **چنان چه روایت شده است همانطور که لبها به گفتن** (لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ) **حرکت نمی کند همان طور آسمانی از رفتن به سوی آسمانها باز نمی دارد. تا اینکه به عرش**

---

۱ - عن ابن عمر کنز العمال ص۴۳۰ ــ ج۱
۲ - عن معاذ انس ــ کنزالعمال ص۴۳۰ ــ ج۱
۳ – کنز العمال ص۴۳۱ ــ ج ۱
۴ - کنز العمال ص۴۳۱ ــ ج۱

برسد و برای آن صدایی همانند صدای زنبور عسل است در حالیکه برای گوینده خود شفاعت می کند . [۱]

اَوْحَى اللهُ تَعَالَى اِلَى مُوْسَى: اَتُحِبُّ اَنْ اَسْكُنَ مَعَكَ بَيْتَكَ؟ فَخَرَّ لِلَّهِ سَاجِدًا، ثُمَّ قَالَ: فَكَيْفَ يَارَبِّ تَسْكُنُ مَعِيْ فِيْ بَيْتِيْ ؟ فَقَالَ : يَا مُوْسَى اَمَا عَلِمْتَ اَنِّيْ جَلِيْسُ مَنْ ذَكَرَنِيْ وَحَيْثُمَا الْتَمَسَنِيْ عَبْدِيْ وَجَدَنِيْ؟!

خدای تعالی به حضرت موسی وحی کرد آیا دوست داری که با تو همنشین باشم در خانه تو؟ پس حضرت موسی به سجده افتاد سپس گفت : «پروردگارا چگونه با من در خانه من همنشین می شوی؟» فرمود:« ای موسی مگر نمی دانی که من همنشین کسی هستم که مرا یاد کند و هر جا که بنده ام مرا بجوید مرا می یابد.» ابن شاهین فی الترغیب فی الذکر عن جابر وفیه محمد بن جعفر المدائنی قال احمد لا احدث عنه ابدا عن سلام بن مسلم المدائنی متروک عن زید العمی لیس بالقوی. [۲]

قَالَ مُوْسَى : يَا رَبِّ وَدِدْتُ اَنْ اَعْلَمَ مَنْ تُحِبُّ مِنْ عِبَادِكَ فَاُحِبُّهُ، قَالَ اِذَا رَأَيْتَ عَبْدِيْ يُكْثِرُ ذِكْرِيْ فَاَنَا اَذِنْتُ لَهُ فِي ذَلِكَ وَاَنَا اُحِبُّهُ،وَاِذَا رَأَيْتَ عَبْدِيْ لَا يَذْكُرُنِيْ فَاَنَا حَجَبْتُهُ عَنْ ذَلِكَ وَاَنَا اُبْغِضُهُ.

حضرت موسی گفت: « خداوندا دوست دارم که بدانم چه کسی از بندگان خود را بیشتر دوست داری؟ پس او را دوست بدارم .» فرمود : « زمانی که دیدی بنده من مرا به کثرت یاد می کند ، پس من به او در این کار اجازه داده ام و او را دوست می دارم و زمانی که دیدی مرا یاد نمی کند

---

۱ - الدیلمی عن جابر ـ کنز العمال ص۴۳۲ ـ ج۱

۲ -کنز العمال ص۴۳۲ ـ ج۱

پس من او را از ذکر باز داشته ام و او را دوست ندارم.».(قط فِی الْاَفْرَادِ وَابْنُ عَسَاكِرَعَنِ ابْنِ عُمَرَ) [۱]

قَالَ مُوْسَى : يَا رَبِّ اَقَرِيْبُ اَنْتَ فَاُنَاجِيْكَ؟ اَمْ بَعِيْدٌ فَاُنَادِيْكَ ؟ فَاِنِّىْ اُحِسُّ حِسَّ صَوْتِكَ وَلَا اَرَاكَ فَأَيْنَ اَنْتَ ؟ فَقَالَ اللهُ : اَنَا خَلْفَكَ وَ اَمَامَكَ وَعَنْ يَمِيْنِكَ وَعَنْ شِمَالِكَ،يَا مُوْسَى اَنَا جَلِيْسُ عَبْدِىْ حِيْنَ يَذْكُرُنِىْ،وَاَنَا مَعَهُ اِذَا دَعَانِىْ.

حضرت موسی فرمود :« خدایا آیا تو نزدیکی که تو را مناجات کنم؟ یادوری که تو راصدا کنم زیرا من صدای تو را احساس می کنم و لیکن تو را نمی بینم خدایا تو کجایی؟»خدای متعال فرمود:«من پشت سرتو، پیش روی تو،به طرف راست تووبه طرف چپ توهستم ای موسی من‌همنشین بنده خود هستم زمانی که مرایادمی کندومن همراه اوهستم زمانی که مرامی خواند.» [۲]

يَقُوْلُ اللهُ ﷻ :اِذَا كَانَ الْغَالِبُ عَلَى الْعَبْدِ الْاِشْتِغَالَ بِیْ جَعَلْتُ بُغْيَتَهُ وَلَذَّتَه فِیْ ذِكْرِیْ فَاِذَا جَعَلْتُ بُغْيَتَه وَلَذَّتَه فِیْ ذِكْرِیْ عَشِقَنِیْ وَعَشِقْتُه، فَاِذَا عَشِقَنِیْ وَ عَشِقْتُه رَفَعْتُ الْحِجَابَ فِیْ مَابَيْنِیْ وَبَيْنَه وَصَيَّرْتُ ذَلِكَ تَغَالُبًاعَلَيْهِ لَا يَسْهُوْ اِذَا سَهَا النَّاسُ ،اُولَئِكَ كَلَامُهُمْ كَلَامُ الْاَنْبِيَاءِ ، اُولَئِكَ الْاَبْدَالُ حَقًّا، اُولَئِكَ الَّذِيْنَ اِذَا اَرَدْتُ بِاَهْلِ الْاَرْضِ عُقُوْبَةً اَوْعَذَابًاذَكَرْتُهُمْ فَصَرَفْتُ ذَلِكَ عَنْهُمْ(جل عَنِ الْحَسَنِ مُرْسِلًا). [۳]

خدای تعالی فرمود:« زمانی که بنده در بیشتر اوقات مشغول من باشد، و لذت او را در ذکر خود قرار می دهم و زمانی حاجت و لذت او را در ذکر خود قرار دهم، عاشق من می شود و من عاشق او می شوم و زمانی که

---

۱ -کنز العمال ص۴۳۳ ــ ج۱

۲ -الدیلمی عن ثوبان کنز العمال ص۴۳۳ــ ج۱

۳ -کنزالعمال ص۴۳۴ ــ ج۱

عاشق من شد، و من نیز عاشق او شدم حجاب را از میان خود و اوبرمی دارم و عشق خودرا بر او غالب می گردانم که هیچ گاه مرا فراموش نکند زمانی که مردم فراموش کردند. و این گونه افراد سخن ایشان ، سخن پیامبران است و حقًا ایشان ابدال می باشند. زمانی که بر اهل زمین عقوبت یا عذابی را قصد کنم ایشان را یاد می کنم پس عذاب خود را از اهل زمین بر می گردانم .»

قَالَ اللهُ تَعَالَی:مَنْ شَغَلَهُ ذِکْرِیْ عَنْ مَسْأَلَتِیْ اَعْطَیْتُهُ قَبْلَ اَنْ یَسْأَلَنِیْ [1].

خداوند متعال فرموده است: کسی که یاد من او را از طلب کردن از من باز دارد به او قبل از طلب کردنش مقصودش را می دهم. یَقُوْلُ اللهُ تَعَالَی : مَنْ شَغَلَهُ ذِکْرِیْ عَنْ مَسْأَلَتِیْ اَعْطَیْتُهُ فَوْقَ مَا اَعْطَی السَّائِلِیْنَ (خ) فِیْ خَلْقِ اَفْعَالِ الْعِبَادِ (وَابْنُ شَاهِیْنَ فِی التَّرْغِیْبِ فِی الذِّکْرِ وَاَبُوْ نَعِیْمٍ فِی الْمَعْرِفَةِ) [2]**خداوند متعال می فرماید : کسی که یاد من اوراازطلب نمودن ازمن بازداردبه اوعطا می کنم بالاتر از آنچه که به درخواست کنندگان عطا می کنم.**

حَدَّثَنَا عَبْدُ الْحَمِیْدِ بْنُ بَیَانٍ الْوَاسِطِیُّ ، ثَنَا خَالِدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ عَنْ یُوْنسَ ، عَنْ حَمِیْدِ بْنِ هَلَالٍ ، عَنْ حِصَّانِ بْنِ الْکَاهِلِ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ، عَنْ مَعَاذِ بْنِ جَبَلٍ ، قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ : مَا مِنْ نَفْسٍ تَمُوْتُ تَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَاَنِّیْ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ یَرْجِعُ ذَلِكَ اِلَی قَلْبٍ مُوْقِنٍ اِلَّاغَفَرَ اللهُ لَهَا. [3]**عبد الحمید بن بیان واسطی از خالدبن عبد الله و او ازیونس از حمیدبن هلال و وی از حصان بن کامل ازعبد الرحمن بن سمره ازحضرت معاذ بن جبل روایت می کندکه**

---

۱ - حل والدیلمی عن حذیفة کنز العمال ص۴۳۴ـ ج۱

۲ - هب عن ابن عمر عب عن جابر کنز العمال ص۴۳۴ ـ ج۱

۳ - ابن ماجه ص۲۷۷ باب فضل لا اله الا الله

رسول خدا فرمودند:«هیچ نفسی نیست که بمیرد و گواهی دهد بر(لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ)و بررسالت من و این سخن او بر قلب یقین کننده رجوع کند مگراین که خداوند متعال اورا می آمرزد.» حَدَّثَنَا اِبْرَاهِیْمُ بْنُ الْمُنْذِرِ الْخَزَامِیُّ،ثَنَا زَکَرِیَّا بْنُ مَنْظُوْرِ،حَدَّثَنِیْ مُحَمَّدُ بْنُ عُقْبَةَ عَنْ اُمِّ هَانِیْ ، قَالَتْ: قَالَ رَسُوْلُ اللهِﷺ : لَااِلَهَ اِلَّااللهُ لَایَسْبِقُهَا عَمَلٌ وَلَا تَتْرُكُ ذَنْبًا[1].

حضرت ام هانیرضی الله عنها روایت می کند که رسول خدا فرمودند :« هیچ عملی بر(لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ) سبقت نمی گیرد و این کلمه گناهی رانمی گذارد».

حَدَّثَنَاعَبْدُالرَّحْمَانِ بْنُ اِبْرَاهِیْمَ الدِّمَشْقِیُّ، ثَنَا مُوْسَی بْنُ اِبْرَاهِیْمَ بْنِ کَثِیْرِ بْنِ بَشِیْرِبْنِ الْفَاکِهِ قَالَ :سَمِعْتُ طَلْحَةَ بْنَ خَرَاشِ ابْنِ عَمِّ جَابِرقَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ عَبْدِاللهِ یَقُوْلُ:سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللهِﷺیَقُوْلُ:اَفْضَلُ الذِّکْرِلَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ،وَاَفْضَلُ الدُّعَاءِ الْحَمْدُ لِلَّهِ.[2]

عبد الرحمن بن ابراهیم دمشقی برای ماروایت نمودکه موسی بن ابراهیم بن کثیربن الفا که گفت:ازطلحه پسرخراش ابن عم جابر شنیدم که میگفت : ازجا برابن عبداللهرضی الله عنه شنیدم که می گفت ازرسول خدا ﷺ شنیدم که فرمودند:« بهترین ذکر،(لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ)و بهترین دعا(اَلْحَمْدُ لِلَّهِ) می باشد».عَنْ اَبِیْ سَعِیْدِ الْخُدْرِیِّ رضی الله عنه اَنَّ رَسُوْلَ اللهِﷺ قَالَ: لَیَذْکُرَنَّ اللهَ اَقْوَامٌ فِی الدُّنْیَا عَلَی الْفَرْشِ الْمُمَهَّدَةِ یُدْخِلُهُمُ اللهُ فِی الدَّرَجَاتِ الْعُلَی(اَخْرَجَهُ حَبَّانُ ، کَذَا فِی الدُّرَرِ رَوَاهُ اَبُوْ یَعْلَی عَنْ اَبِیْ سَعِیْدِ الْخُدْرِیِّ . وَاَخْرَجَهُ الطَّبَرَانِیُّ فِیْ کِتَابِ الدُّعَاءِ

---

۱ - ابن ماجه ص۲۷۷ باب فضل لااله الاالله

۲ - ابن ماجه ص۲۷۷ باب فضل الحامدین

لَهُ مِنْ حَدِيْثِهِ اَيْضًا اِلَّا اَنَّ عِنْدَهُ رِجَالًا بَدَلَ قَوْمٍ وَالْبَاقِيْ سَوَاهُ، رَوَاهُ ابْنُ حَبَّانَ فِيْ صَحِيْحِهِ وَقَالَ:رَوَاهُ اَبُوْيَعْلَى وَابْنُ حَبَّانَ عَنْ اَبِيْ سَعِيْدٍ حَرَزَ عَلَى الْحِصْنِ الْحَصِيْنِ.)[1]

ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند:« به تحقیق گروهی در دنیا خداوند را بر روی فرشی پهن شده یاد می کنند و خداوند ایشان را در درجات بالای جنت داخل می کند ».ابن حبان این حدیث را روایت کرده است همچنین در کتاب درر ابی سعید خدری روایت کرده است و طبرانی در کتاب دعایش این حدیث را از حدیث ابو یعلی روایت کرده است مگر بی گمان در روایت وی بجای «قوم» «رجال» است و باقی حدیث برابر است و ابن حبان در صحیح خود روایت نموده است که ابو یعلی و ابن حبان آن را از ابی سعید روایت کردند.

عَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صلی الله علیه و سلم : يُنَادِيْ مُنَادٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: أَيْنَ أُولُوالْاَلْبَابِ؟ قَالُوْا: اَيَّ أُولِى الْاَلْبَابِ تُرِيْدُ؟ قَالَ ﴿الَّذِيْنَ يَذْكُرُوْنَ اللهَ قِيَامًا وَّقُعُوْدًا وَّعَلَى جُنُوْبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُوْنَ فِيْ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾[2]

ابو هریره رضی الله عنه روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: منادی در روز قیامت ندا می دهد که: صاحبان عقل و خرد کجا هستند ؟ سؤال می شود که کدام خردمندان را اراده می کنی؟ ندا می رسد که: «آنان که خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوی خویش خفته یاد می کنند و در آفرینش آسمانها و زمین تأمل می کنند و می گویند: ای پروردگار ما این را باطل نیافریده ای ، توپاک هستی پس ما را از عذاب آتش نگاه دار.»

---

۱ -ص۲۲ وَقُلْتُ وَيُؤَيِّدُهُ الْحَدِيْثُ

۲ - سوره آل عمران آیه ۱۹۱

عُقِدَ لَهُمْ لِوَاءٌ فَاتَّبَعَ الْقَوْمُ لِوَائَهُمْ ، وَقَالَ لَهُمُ : ادْخُلُوْهَا خَالِدِیْنَ . اَخْرَجَهُ الْاِصْبَهَانِیُّ فِی التَّرْغِیْبِ کَذَا فِی الدُّرَرِ.**برای آنها پرچمی بسته می شود پس گروه ذاکران (که آیه فوق بر آن دلالت می کند.) به پرچم خـود می پیوندند و به آنها گفته می شود : برای همیشه به بهشت داخل شوید.**

اَلذِّکْرُ نِعْمَةٌ مِّنَ اللهِ فَاَدُّوْا شُکْرَهَا[1].**ذکر نعمتی از جانب خدا است. پس شکر آن را بجا آورید.**

ذِکْرُ اللهِ شِفَاءُ الْقُلُوْبِ. [2]**ذکر خدا شفای قلبهاست.**اَکْثِرُوْا ذِکْرَ اللهِ حَتَّی یَقُوْلُوْا: مَجْنُوْنٌ [3].**خداوند را بسیار یادکنید تا بگویند که دیوانه است.**اَکْثِرُوْا ذِکْرَاللهِ تَعَالَی حَتَّی یَقُوْلَ الْمُنَافِقُوْنَ: اِنَّکُمْ مُرَاؤُوْنَ [4].**خداوند را بسیار یاد کنید تا اینکه منافقان بگویند شما ریا کار هستید.** اُذْکُرْ اللهَ فَاِنَّهُ عَوْنٌ لَكَ عَلَی مَا تَطْلُبُ. [5]**خدا را یاد کن زیرا این برای تو کمکی است در آنچه طلب می کنی.** اُذْکُرُوا اللهَ ذِکْرًا خَامِلًا قِیْلَ : وَمَا الذِّکْرُ الْخَامِلُ؟ قَالَ: الذِّکْرُ الْخَفِیُّ [6].**یاد کنید خداوند را ذکر خامل. سؤال شد : ذکر خامل چیست ؟ فرمود : ذکر پوشیده.**اَسْعَدُ النَّاسِ بِشَفَاعَتِیْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ مَنْ قَالَ: لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ خَالِصًا مُخْلِصًا مِنْ

---

۱ - فر عن نبیط ابن شریط کنزالعمال ص۴۱۴جلد ۱

۲ - فی عن انس کنز العمال ص۴۱۴جلد ۱

۳ - حم ع حب ک هب عن ابی سعید-کنزالعمال ص۴۱۴ ـ ج۱

۴ - ص حم فی الزهد هب عن ابی الجوزاء مرسلاکنز العمال ص ۴۱۴جلد۱

۵ - اِبْنُ عَسَاکِرَ عَنْ عَطَاءِ ابْنِ اَبِیْ مُسْلِمٍ مرسلا کنز العمال ص۴۱۵ ج ۱

۶ - ابن المبارک فی الزهد عن ضمرة بن حبیب مرسلا کنز العمال ص۴۱۵ ج ۱

قَلْبِهِ.[1] **نایل ترین (خوشبخت ترین) مردم به شفاعت من در روز قیامت کسانی هستند که** (لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ)**را از خلوص قلب بگویند.**اَکْثِرُوْا مِنْ شَهَادَةِ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ قَبْلَ اَنْ یُحَالَ بَیْنَکُمْ وَبَیْنَهَا وَ لَقِّنُوْهَا مَوْتَاکُمْ.[2] **شهادت** (لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ) **را بسیار بگویید پیش از آنکه بین شما و بین آن مانعی ایجاد شود . و آن را به مردگان خود تلقین کنید.**اِنَّ اللهَ حَرَّمَ عَلَی النَّارِ مَنْ قَالَ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ یَبْتَغِیْ بِذَلِكَ وَجْهَ اللهِ.[3] **بدرستی که خداوند متعال آتش دوزخ را بر کسی که فقط برای رضای خدا(لااله الاالله)بگوید حرام نموده است.(ق عن عتبان بن مالک)**

اِنَّ لِکُلِّ سَاعٍ غَایَةً وَ غَایَةَ ابْنِ آدَمَ الْمَوْتُ ، فَعَلَیْکُمْ بِذِکْرِ اللهِ فَاِنَّه یُسَهِّلُکُمْ وَیُرَغِّبُکُمْ فِی الْآخِرَةِ[4].**بدرستی که برای هر تلاش کننده ای پایانی است وپایان فرزندان آدم مرگ است.پس برشمابادکه مشغول ذکرخدای تعالی باشیدزیرا آن مرگ رابرشماآسان می کندو بر آخرت راغب می گرداند.**

اَقْرَبُ مَایَکُوْنُ الرَّبُّ مِنَ الْعَبْدِ فِیْ جَوْفِ اللَّیْلِ آخِرِهِ فَاِنِ اسْتَطَعْتَ اَنْ تَکُوْنَ مِمَّنْ یَذْکُرُ اللهَ فِیْ تِلْكَ السَّاعَةِ فَکُنْ.[5]

نیمه شب وقتی است که در آن بنده به خدا نزدیکتر است . پس اگر توان داری از جمله کسانی باش که در آن وقت به یاد خدای تعالی مشغول می باشند.

---

۱ - عن ابی هریره کنز العمال ص ۴۱۵ ج ۱

۲ -عن ابی هریره کنز العمال ص۴۱۵ ج۱

۳ - کنز العمال ص ۴۱۵ ـ ج ۱

۴ - البغوی عن جلاس بن عمرو کنزالعمال ص۴۱۶ ج۱

۵ - کنز العمال ص۴۱۶ ـ ج۱

عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ رضی الله عنه قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صلی الله علیه وسلم : جَدِّدُوْا اِیْمَانَکُمْ ، قِیْلَ : یَا رَسُوْلَ اللهِ وَ کَیْفَ نُجَدِّدُ اِیْمَانَنَا؟ قَالَ: اَکْثِرُوْا مِنْ قَوْلِ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ[1].

از ابی هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: ایمان خود را تازه کنید! گفته شد :یا رسول خدا صلی الله علیه وسلم چگونه ایمان خود را تازه کنیم؟ فرمود (لا اله الا الله) را زیاد بگویید.

حَدَّثَنِیْ جِبْرِیْلُ قَالَ : یَقُوْلُ اللهُ تَعَالَی : لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ حِصْنِیْ فَمَنْ دَخَلَه اَمِنَ مِنْ عَذَابِیْ.[2]

رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: حضرت جبرئیل علیه السلام به من گفت: خدای تعالی می فرماید (لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ) دژ من است. هر کس در آن داخل شود از عذاب من در امان است.

حَضَرَ مَلَكُ الْمَوْتِ رَجُلًا یَمُوْتُ ، فَشَقَّ اَعْضَائَه فَلَمْ یَجِدْ عَمَلًا خَیْرًا ، ثُمَّ شَقَّ قَلْبَه فَلَمْ یَجِدْ فِیْهِ خَیْرًا، فَفَكَّ لَحْیَیْهِ فَوَجَدَ طَرَفَ لِسَانِهِ لَاصِقًا بِحَنْكِهِ یَقُوْلُ : لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ، فَغُفِرَلَه بِكَلِمَةِ الْاِخْلَاص.[3]

ملک الموت بر بالین شخصی که در حال مردن بود حاضر شد پس اعضای بدن او را باز کرد و عمل خیری در آنها ندید. بعد از آن قلب او را شکافت پس در آن عمل خیرندید ، پس فک او را باز کرد آنگاه دید کناره زبان او به کامش چسبیده است و(لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ)می گوید پس به احترام کلمه

---

۱ - عن ابی هریرة کنز العمال ص۴۱۶ ج۱

۲ -اِبْنُ عَسَاكِرَ عَنْ عَلِیٍّ **-کنز العمال ص۴۱۶ ج ۱**

۳ - اِبْن اَبِی الدُّنْیَا فِیْ كِتَابِ الْمُحْتَضِرِیْنَ**- هب عن ابی هریره -کنزالعمال ص۴۱۷ ج۱**

اخلاص آمرزیده شد. خَیْرُ الذِّکْرِ الْخَفِیُّ ، وَخَیْرُ الرِّزْقِ مَا کَفَی[1]. **بهترین ذکر ها ذکر پنهان است و بهترین رزق آنچه کفایت کند.** عَلَامَةُ حُبِّ اللهِ تَعَالَی حُبُّ ذِکْرِ اللهِ وَ عَلَامَةُ بُغْضِ اللهِ تَعَالَی بُغْضُ ذِکْرِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ. [2]**علامت محبت خداوند تعالی، محبت یاد او و علامت دشمنی خداوند با یاد خدا است.**

مَنْ قَالَ : لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ نَفَعَتْهُ یَوْمًامِنْ دَهْرِهِ یُصِیْبُه قَبْلَ ذَلِكَ مَا اَصَابَهُ [3]. **کسی که لا اله الا الله بگوید این کلمه او را از شر آنچه که قبل از گفتن این کلمه در عمرش می رسد را دفع می کند .**

مَنْ قَالَ : لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ مُخْلِصًا دَخَلَ الْجَنَّةَ. [4]**هر کس با اخلاص بگوید (لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ)داخل جنت می شود.**

مَنْ کَانَ آخِرُ کَلَامِهِ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ[5]. **هر کس که آخرین سخن او(لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ)باشد داخل جنت خواهد شد.**

اَوْلِیَاءُ اللهِ الَّذِیْنَ اِذَا رُؤُوْا ذُکِرَاللهُ .[6] **اولیای خدا کسانی هستند که هر زمان دیده شوند خداوند بلند مرتبه یاد شود**

---

۱ - عن سعد کنز العمال ص۴۱۷ ــ ج۱

۲ - عن انس کنز العمال ص۴۱۷ ــ ج۱

۳ - عن ابی هریره کنز العمال ص۴۱۸ ج۱

۴ - عن ابی سعید کنز العمال ص۴۱۸ ــ ج۱

۵ - عن معاذ کنز العمال ص۴۱۸ ج۱

۶ - الحکیم عن ابن عباس کنزالعمال ص۴۱۸ ج۱

اَفْضَلُکُمُ الَّذِیْنَ اِذَا رُؤُوْا ذُکِرَاللّٰهُ تَعَالَی لِرُؤْیَتِهِمْ.[۱] **بهترین شما کسانی هستند که با دیدن آنها خداوند بلند مرتبه یاد شود .**

عَنْ اَنَس رضی الله عنه :خِیَارُ اُمَّتِیْ اِذَا رُؤُوْا ذُکِرَ اللهُ، وَشِرَارُ اُمَّتِی الْمَشَّاؤُوْنَ بِالنَّمِیْمَةِ الْمُفَرِّقُوْنَ بَیْنَ الْاَحِبَّةِ الْبَاغُوْنَ لِلْبَرَاءِ الْعَنَتَ.[۲] **بر گزیدگان امت من کسانی هستند که از دیدنشان یاد خدا آید. بد ترین امت من کسانی هستند که به سخن چینی در بین مردم راه می روند و در بین دوستان تفرقه ایجاد می کنند و در بین نیکان فساد می اندازند.**

خِیَارُکُمُ الَّذِیْنَ اِذَا رُؤُوْا ذُکِرَ اللهُ ، وَ شِرَارُکُمُ الْمَشَّاؤُوْنَ بِالنَّمِیْمَةِ الْمُفَرِّقُوْنَ بَیْنَ الْاَحِبَّةِ الْبَاغُوْنَ لِلْبَرَاءِ الْعَنَتَ[۳].**(ترجمه این حدیث در بالا گذشت.)**

خِیَارُکُمْ مَنْ ذَکَّرَکُمْ بِاللهِ رُؤْیَتُه، وَزَادَ عَمَلَکُمْ مَنْطِقُه، وَ رَغَّبَکُمْ فِی الْآخِرَةِ عَمَلُه. [۴]**بهترین شما کسی است که دیدن او شما را به یادخدا بیندازد. و سخن او اعمال شما ر ا بیشتر کند وعمل او شما را به آخرت ترغیب و تشویق نماید .**

اَلَا اُنَبِّئُکُمْ بِخِیَارِکُمُ الَّذِیْنَ اِذَا رُؤُوْا ذُکِرَاللهُ[۵].**(این حدیث در صفحه قبل ترجمه شد.)**

---

۱ - الحکیم عن ابن عباس کنز العمال ص۴۱۹ ج۱

۲ - عن عبد الرحمن ابن عاصم رطب عن عبادة بن الصامت- کنز العمال ص۴۱۹ ج۱

۳ - عن ابن عمر کنزالعمال - ص۴۱۹ ج۱- فی الجامع الصغیرابن عمرو

۴ - الحکیم عن ابن عمرو کنز العمال ص۴۱۹ ــ ج۱

۵ - عن اسماء بنت یزید کنزالعمال ص۴۱۹ ــ ج۱

اِنَّ مِنَ النَّاسِ مَفَاتِيْحَ لِذِكْرِ اللهِ اِذَا رُؤُوْا ذُكِرَ اللهُ.[۱] **به تحقیق بین مردم کسانی هستندکه کلیدهای ذکر خداوندمی باشد هرگاه دیده شوند،خداوند متعال یاد شود.**

ثَمَنُ الْجَنَّةِ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ. [۲]**بهای بهشت(لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ)می باشد.**

عَلَيْكُمْ بِذِكْرِ رَبِّكُمْ وَصَلَوَاتِكُمْ فِيْ اَوَّلِ وَقْتِكُمْ فَاِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ يُضَاعِفُ لَكُمْ. [۳]**بر شما است که پروردگارتان را ذکر نمائید و نمازهایتان را در اولین وقت آن بخوانید زیرا خدای متعال برای شما چند برابر می کند.**

عَلَيْكُمْ بِلَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَالْاِسْتِغْفَارِ فَاَكْثِرُوْا مِنْهُمَا، فَاِنَّ اِبْلِيْسَ قَالَ : اَهْلَكْتُ النَّاسَ بِالذُّنُوْبِ وَاَهْلَكُوْنِيْ بِلَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَالْاِسْتِغْفَارِ ، فَلَمَّا رَأَيْتُ ذَلِكَ اَهْلَكْتُهُمْ بِالْاَهْوَاءِ وَهُمْ يَحْسَبُوْنَ اَنَّهُمْ مُهْتَدُوْنَ. [۴]

بر شماست که بسیارلَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ بگویید و بسیار استغفار کنید زیرا شیطان می گوید مردم را با گناهان هلاک کردم و آنها مرا با لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ و استغفار هلاک کردند. وقتی که این را دیدم آنها را با هواها و خواهشهای نفسانی هلاک گردانیدم در حالیکه آنان گمان کردند که هدایت یافته اند.

غَنِيْمَةُ مَجَالِسِ الذِّكْرِ الْجَنَّةُ.[۵] **غنیمت مجالس ذکر، جنت است.**

---

۱ - عن ابن مسعود کنز العمال ص۴۱۹ ج۱

۲ - عد وابن مردویه عن انس عبده بن حمید فی تفسیره عن الحسن مرسلا- کنزالعمال ص۴۱۹ ج ۱

۳ - کنزالعمال ص۴۱۹ ـ ج۱

۴ – عن ابی بکر کنز العمال ص۴۲۰ ـ ج ۱

۵ - عن ابن عمر کنز العمال ص۴۲۰ ـ ج۲

كَلِمَتَانِ: اِحْدَاهُمَا لَيْسَ لَهَا نِهَايَةٌ دُوْنَ الْعَرْشِ ، وَالْاُخْرَى تَمْلَأُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ ؛ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَ اللهُ اَكْبَرُ.[1]

دو کلمه است که برای یکی از آنها نهایتی بجز عرش پروردگار نیست ومابین زمین وآسمان را پرمی کند وآن لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَ اللهُ اَكْبَرُ است.

لِكُلِّ شَیْءٍ مِفْتَاحٌ وَمِفْتَاحُ السَّمَاوَاتِ قَوْلُ لَااِلَهَ اِلَّا اللهُ.[2] **برای هر چیزی کلیدی است و کلید آسمانها کلمه لَااِلَهَ اِلَّا اللهُ می باشد.**

اَلذِّكْرُ خَيْرٌ مِنَ الصَّدَقَةِ[3]. **ذکر از صدقه بهتر است .**

لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ يَقُوْلُ : لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ مِائَةً اِلَّا بَعَثَهُ اللهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَوَجْهُهُ كَالْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ ، وَلَمْ يُرْفَعْ لِاَحَدٍ يَوْمَئِذٍ عَمَلٌ اَفْضَلُ مِنْ عَمَلِهِ اِلَّا مَنْ قَالَ مِثْلَ قَوْلِهِ اَوْزَادَ. **هیچ بنده ای نیست که لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ را صد مرتبه بگوید مگر این که خداوند در روز قیامت او را مبعوث می کند چهره او همانند ماه شب چهارده می باشد و در آن هنگام برای هیچ کس عملی بهتر از عمل او بلند نمی شود مگر آنکس که مثل او یا بیشتر از او بگوید.**[4]

لَيْسَ يَتَحَسَّرُ اَهْلُ الْجَنَّةِ عَلَى شَیْءٍ اِلَّا عَلَى سَاعَةٍ مَرَّتْ بِهِمْ لَمْ يَذْكُرُوا اللهَ عَزَّوَجَلَّ فِيْهَا[5]. **اهل بهشت بر چیزی حسرت نخواهند خورد مگر بر لحظه ای که آن را بدون ذکر خدای متعال گذرانده اند.**

---

۱ - عن معاذ کنز العمال ص۴۲۱ ج۱ فی المنتخب ناهیه

۲ - عن معقل بن یسار کنزالعمال ص۴۲۱ ج۱

۳ - ابوالشیخ عن ابی هریرة کنز العمال ص۴۲۱ ج ۱

۴ - طب عن ابی الدرداء کنزالعمال ص۴۲۲ ج۱

۵ - طب هب عن معاذ کنز العمال ص۴۲۴ ج۱

مَا جَلَسَ قَوْمٌ يَذْكُرُوْنَ اللهَ تَعَالَى اِلَّا نَادَاهُمْ مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ : قُوْمُوْا مَغْفُوْرًا لَكُمْ[1].**نیست هیچ قومی و گروهی که برای ذکر خدای متعال بنشینند مگر منادی از جانب آسمان ندا می دهد که بلند شوید در حالی که آمرزیده شده اید.**

مَا جَلَسَ قَوْمٌ يَذْكُرُوْنَ اللهَ تَعَالَى فَيَقُوْمُوْنَ حَتَّى يُقَالَ لَهُمْ: قُوْمُوْا قَدْ غَفَرَاللهُ لَكُمْ ذُنُوْبَكُمْ وَبُدِّلَتْ سَيِّئَاتُكُمْ حَسَنَاتٍ. [2]**نیست هیچ قومی و گروهی که برای ذکر خدای متعال بنشینند و سپس بلند شوند تا اینکه به آنها گفته می شود بلند شوید به تحقیق خداوند گناهانتان را آمرزید و بدیهای شما به نیکی تبدیل شد .**

مَا اجْتَمَعَ قَوْمٌ ثُمَّ تَفَرَّقُوْاعَنْ غَيْرِ ذِكْرِاللهِ اِلَّا كَاَنَّمَا تَفَرَّقُوْا عَنْ جِيْفَةِ حِمَارٍ وَ كَانَ ذَلِكَ الْمَجْلِسُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً.[3]**هیچ قومی نیست که جمع شوندوسپس بدون اینکه خدا را ذکر کنند متفرق شوند مگراینکه همانندکسانی اندکه متفرق میشوند از نعش الاغ مرد هو این چنین نشستی برای ایشان حسرت می باشد.**

مَا قَالَ عَبْدٌ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ قَطُّ مُخْلِصًااِلَّا فُتِحَتْ لَهُ اَبْوَابُ السَّمَاءِ حَتَّى يُفْضِيَ الْعَرْشَ مَا اجْتَنَبَ الْكَبَائِرَ [4].**وهیچ بنده ای با اخلاص(لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ) نمیگویدمگر این که برای اودرهای آسمان گشوده می شود که تا اینکه به عرش پروردگار برسد تا زمانی که از گناهان کبیره دوری کند.**

---

۱ - حم و ایضا عن انس کنزالعمال ص۴۲۲ ج ۱

۲ - طب هب عن سهیل بن الحنظلیه کنز العمال ص۴۲۲ ج ۱

۳ - حم عن ابی هریرة کنزالعمال ص۴۲۳

۴ - ت عن ابی هریرة کنزالعمال ص۴۲۳ ج۱

مَا مِنْ بُقْعَةٍ يُذْكَرُ اسْمُ اللهِ فِيْهَا اِلَّا اسْتَبْشَرَتْ بِذِكْرِ اللهِ اِلَى مُنْتَهَاهَا مِنْ سَبْعِ اَرَضِيْنَ وَ فَخَرَتْ عَلَى مَا حَوْلَهَا مِنْ بُقَاعِ الْاَرْضِ ، وَ اِنَّ الْمُؤْمِنَ اِذَا اَرَادَ الصَّلَوةَ مِنَ الْاَرْضِ تَزَخْرَفَتْ لَهُ الْاَرْضُ. [۱]

هیچ قسمتی اززمین نیست که بر روی آن نام خدای تعالی یاد شود مگر که به نام آن یعنی به ذکر خدا تا هفت طبقه زمین خوشحال می شود و بر آن قطعه های زمین که در اطراف آن است فخر می کند و بنده مؤمن زمانی که قصد نماز کند بر زمین پس زمین ، برای او آراسته می شود.

اِنَّ الْبَيْتَ الَّذِیْ يُذْكَرُ فِيْهِ اسْمُ اللهِ لَيُضِیْءُ لِاَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا تُضِیْءُ النُّجُوْمُ لِاَهْلِ الْاَرْضِ[۲]. **بدرستی هر خانه ای که در آن نام خدا یاد می شود برای اهل آسمان نور می دهد همانند نور دادن ستارگان برای اهل زمین.**

مَا مِنْ سَاعَةٍ تَمُرُّ بِابْنِ آدَمَ لَمْ يَذْكُرِ اللهَ فِيْهَا اِلَّا حَسَرَ عَلَيْهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ. [۳]

هیچ ساعتی نیست که بر فرزند آدمی بگذرد بدون اینکه خدا را در آن ذکر کند مگر این که در روز قیامت بر آن وقت حسرت خواهد خورد.

مَنْ اَطَاعَ اللهَ فَقَدْ ذَكَرَ اللهَ وَاِنْ قَلَّتْ صَلَاتُه وَصِيَامُه وَ تِلَاوَتُه لِلْقُرْآنِ. [۴]

هر کس از خدا اطاعت و فرمانبرداری کند پس به تحقیق خدا را یاد کرده است اگر چه نماز، روزه و تلاوت قرآن او کم باشد.

---

۱ -ابوالشیخ فی العظمه عن انس کنزالعمال ص۴۲۴ ج ۱

۲ -ابو نعیم فی المعر فه عن سابط کنزالعمال ص۴۲۴ ج ۱

۳ -حل هب عن عایشه کنزالعمال ص۴۲۴ ج ۱

۴ -کنزالعمال ص۴۲۵ ج ۱

مَنْ اَکْثَرَ ذِکْرَ اللهِ فَقَدْ بَرِئَ مِنَ النِّفَاقِ[۱].**هر کس به کثرت خدارایاد کند پس به تحقیق ازنفاق دورمی باشد.**

مَنْ اَکْثَرَ ذِکْرَ اللهِ اَحَبَّهُ اللهُ تَعَالَی.**هر کس به کثرت خدا را یاد کند خدای تعالی او را دوست دارد.**

مَنْ ذَکَرَ اللهَ فَفَاضَتْ عَیْنَاهُ مِنْ خَشْیَةِ اللهِ حَتَّی یُصِیْبَ الْاَرْضَ مِنْ دُمُوْعِهِ لَمْ یُعَذِّبْهُ اللهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ.[۲]**هر کس خدا را یاد کند و چشمانش از ترس خداوند پر از اشک گردیده و بر زمین بریزد خداوند او را در روز قیامت عذاب نمی کند.**

ذَاکِرُ اللهِ فِی الْغَافِلِیْنَ بِمَنْزِلَةِ الصَّابِرِ فِی الْفَارِّیْنَ.[۳]**یاد کننده خدا در میان غافلین به منزله صبر کننده در میان فرار کنندگان از جنگ می باشند.**

اِنَّ لِلَّهِﷻسَیَّارَةً مِنَ الْمَلَائِکَةِ یَبْتَغُوْنَ حَلَقَ الذِّکْرِ ، فَاِذَا مَرُّوْا بِحَلَقِ الذِّکْرِ قَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ : اقْعُدُوْا، فَاِذَا دَعَا الْقَوْمُ اَمَّنُوْا عَلَی دُعَائِهِمْ ، فَاِذَا صَلَّوْا عَلَی النَّبِیِّﷺ صَلَّوْا مَعَهُمْ حَتَّی یَفْرَغُوْا، ثُمَّ یَقُوْلُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ : طُوْبَی لَهُمْ لَایَرْجِعُوْنَ اِلَّا مَغْفُوْرًا لَهُمْ.[۴]

برای خدا فرشتگانی است که سیر می کنند و حلقه های ذکر را می طلبند پس زمانی که بر حلقه ذکری، گذر کردند به یکدیگر می گویند که بنشینید. پس زمانی که آن گروه دعا کنند بر دعایشان آمین می گویند و زمانی که بر پیامبر درود می فرستند آنها هم همراه ایشان درود

---

۱ - عن ابی هریرة کنزالعمال ص۴۲۵ ج ۱

۲ -ک عن انس کنز العمال ص۴۲۵ ــ ج۱

۳ - طب عن ابن مسعود کنز العمال ص۴۲۵ ــ ج۱

۴ - ابن النجار عن ابی هریرة (کنز العمل ص۴۳۴ ــ ج۱)

می فرستندتا فارغ شوند. بعد از آن، فرشتگان به یکدیگر می گویند: خوشا به حالشان برنمی گردند مگر برای ایشان آمرزیده می شود .

اِنَّ لِلَّهِ تَعَالَی سَرَایَا مِنَ الْمَلَائِکَةِ تَحُلُّ وَ تَقِفُ عَلَی مَجَالِسِ الذِّکْرِ فِی الْاَرْضِ فَارْتَعُوْا فِیْ رِیَاضِ الْجَنَّةِ، قَالُوْا: فَاَیْنَ رِیَاضُ الْجَنَّةِ؟ قَالَ : مَجَالِسُ الذِّکْرِ ، فَاغْدُوْا، وَ رَوِّحُوْا فِیْ ذِکْرِ اللهِ ،وَاذْکُرُوْهُ بِاَنْفُسِکُمْ ،مَنْ کَانَ یُحِبُّ اَنْ یَعْلَمَ مَنْزِلَتَهُ عِنْدَ اللهِ فَلْیَنْظُرْ کَیْفَ مَنْزِلَةُ اللهِ عِنْدَه فَاِنَّ اللهَ یُنْزِلُ الْعَبْدَ مِنْهُ حَیْثُ اَنْزَلَهُ مِنْ نَفْسِهِ[1].

برای خداوند گروهی از فرشتگان است که بر مجالس ذکر بر روی زمین فرود آمده و می ایستد و به آنان گویند: در باغهای بهشت بچرید. پرسیدند که باغهای بهشت کجاست؟ فرمودند:« مجالس ذکر» پس صبح کنید و شام کنید در ذکر خدای تعالی و یاد کنید خدا را در نفسهای خود. کسی که دوست دارد مقام و مرتبه خود را در نزد خداوند بداند پس باید ببیند منزلت و مقام خداوندی در نزد او چگونه است .زیرا خداوند بنده را در همان مرتبه ومنزلتی قرارمی دهد که بنده خدا را در آن مرتبه قرارمی دهد .

اِنَّ لِلَّهِ مَلَائِکَةً فَضْلًا، یَبْتَغُوْنَ الذِّکْرَ، یَجْتَمِعُوْنَ عِنْدَ الذِّکْرِ، فَاِذَا مَرُّوْا بِمَجْلِسٍ عَلَا بَعْضُهُمْ عَلَی بَعْضٍ حَتَّی یَبْلُغُوا الْعَرْشَ ، فَیَقُوْلُ اللهُ لَهُمْ:،وَهُوَ اَعْلَمُ ، مِنْ اَیْنَ جِئْتُمْ؟ فَیَقُوْلُوْنَ : مِنْ عِنْدِ عَبِیْدٍلَّكَ یَسْاَلُوْنَكَ الْجَنَّةَ ، وَ یَتَعَوَّذُوْنَ بِكَ مِنَ النَّارِ، وَیَسْتَغْفِرُوْنَ ، فَیَقُوْلُ: یَسْاَلُوْنِیْ جَنَّتِیْ فَکَیْفَ لَوْ رَاَوْهَا؟ وَ یَتَعَوَّذُوْنَ مِن نَارِیْ فَکَیْفَ لَوْ رَاَوْهَا؟ فَاِنِّیْ قَدْ غَفَرْتُ لَهُمْ ، فَیَقُوْلُوْنَ: رَبَّنَا اِنَّ فِیْهِمْ عَبْدَكَ الْخَطَّاءَ ، فُلَانٌ مَرَّبِهِمْ لِحَاجَةٍ فَجَلَسَ اِلَیْهِمْ ، قَالَ اللهُ ﷻ :اُولَئِكَ الْجُلَسَاءُ لَا یَشْقَیْ بِهِمْ جَلِیْسُهُمْ.

---

۱ – عند بن الحمید والحکیم (ک) وابن شاهین فی الترغیب فی الذکر عن جابر (کنز العمال ص۴۳۵ ــ ج۱

بی گمان برای خداوند فرشتگانی اضافه بر حفظه است که مجالس ذکر را طلب می کنند و نزد ذکر اجتماع می کنند، یعنی وقتی از مجلس ذکری عبور نمایند بعضی از آنها بر بعض دیگر سوار می شود تا وقتی که بر عرش برسند. پس خداوند در حالی که خود عالمتر است به آنها می فرماید: از کجا آمدید، پس می گویند از پیش بندگانت که از تو بهشت را می خواستند و از آتش امان می طلبیدند و استغفار می کردند.

پس خداوند می فرماید: از من بهشت را می خواهند پس چگونه خواهد بود اگر بهشت را ببینندو از آتش جهنم من امان می طلبند پس چگونه خواهد بود اگر آن را ببینند. به تحقیق من آنها را بخشیدم پس فرشتگان می گویند: خدایا در بین آنها بنده گنه کارت فلانی هم هست که از نزد آنها به جهت حاجتی رد می شد پس با آنها نشست، خداوند عزیز و بزرگ می فرماید: آنان(اهل ذکر)همنشینانی اند که به سبب آنها همنشنیشان بد بخت نمی گردد.[1]

وَقَالَ ابْنُ شَاهِيْنَ:هَذَا الْحَدِيْثُ مِنْ اَحْسَنِ حَدِيْثٍ فِى الذِّكْرِواَصَحِّهِ سَنَدًا .[2] ابن شاهین گفت که این حدیث از احسن ترین و معتبر ترین حدیث در مورد ذکر است و از روی سند هم اصح است.

كُلُّ مَجْلِسٍ يُذْكَرُ اسْمُ اللهِ تَعَالَى فِيْهِ تَحُفُّ بِهِ مَلَائِكَةٌ حَتَّى اِنَّ الْمَلَائِكَةَ يَقُوْلُوْنَ : زِيْدُوْا زَادَكُمُ اللهُ ، وَالذِّكْرُ يَصْعَدُ بَيْنَهُمْ وَهُمْ نَاشَرُوْا اَجْنِحَتَهُمْ.[3]

---

۱ -ابن شاهین فی الترغیب فی الذکر عن ابی هریرة ــ کنز العمال ص۴۳۵ ــ ج۱

۲ - ابو الشیخ کنز العمال ص ۴۳۶ ــ ج۱

۳ - طب عن ابی درداء کنزالعمال ص۴۳۸ ــ ج۱

هر مجلسی که در آن ذکر خدا باشد گروهی از فرشتگان به دور آن حلقه می زنند تا اینکه فرشتگان می گویند: بیایید و اضافه شوید خداوند شما را اضافه کند و آن ذکردر میان آنان بالا می رود درحالی که بالهای خود را باز کرده اند .

لَيَبْعَثَنَّ اللهُ اَقْوَامًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِیْ وُجُوْهِهِمُ النُّوْرُ، عَلَى مَنَابِرِ اللُّؤْلُؤِ ، يَغْبِطُهُمُ النَّاسُ، لَيْسُوْا بِأَنْبِيَاءَ وَلَا شُهَدَاءَ هُمُ الْمُتَحَابُّوْنَ فِی اللهِ مِنْ قَبَائِلَ شَتَّى وَ بِلَادٍ شَتَّى يَجْتَمِعُوْنَ عَلَى ذِكْرِ اللهِ يَذْكُرُوْنَهُ.**خدای متعال در روز قیامت گروهی را البته مبعوث می کند که بر چهره هایشان نور و بر منبرهایی از لؤ لؤ می باشند مردم بر ایشان رشک می برند ، آنها از انبیا و شهدا نیستند آنها محبت کنندگان با هم برای خداوند و از قبایل مختلف و شهر های پراکنده هستندبر ذکر خدا جمع می شوند و او را یاد می کنند.**

قَالَ اللهُ تَعَالَى: اَلَا اِنَّ اَوْلِيَائِیْ مِنْ عِبَادِیْ وَ اَحِبَّائِیْ مِنْ خَلْقِی الَّذِيْنَ يُذْكَرُوْنَ بِذِكْرِیْ وَاُذْكَرُ بِذِكْرِهِمْ [1].**خداوند متعال می فرماید آگاه باشید بدرستی که او لیای من از بند گان من و دوستان من از مخلوق من کسانی هستند که با یاد کردن من آنان یاد می شوند و با یاد آنان من یاد می شوم .**

اَلَا اَدُلُّكَ عَلَى شَیْءٍ هُوَ اَكْثَرُ مِنْ ذِكْرِكَ اللَّيْلَ مَعَ النَّهَارِ وَالنَّهَارَ مَعَ اللَّيْلِ. قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَدَدَ مَا خَلَقَ ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ مِلْأَمَا خَلَقَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَدَدَ مَا فِی السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَدَدَ مَا اَحْصَى كِتَابَهُ،وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَدَدَ كُلِّ شَیْءٍ ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ مِلْأَ كُلِّ شَیْءٍ ، وَسُبْحَانَ اللهِ عَدَدَ مَا خَلَقَ ، وَسُبْحَانَ اللهِ مِلْأَ مَا خَلَقَ ، وَسُبْحَانَ اللهِ عَدَدَ مَا فِی السَّمَوَاتِ ، وَسُبْحَانَ اللهِ عَدَدَ مَا اَحْصَى كِتَابَهُ، وَ

---

۱ - الحکیم حل عن عمرو بن الجموح کنز العمال ص۴۴۰ ــ ج۱

سُبْحَانَ اللهِ عَدَدَ كُلِّ شَیْءٍ ، وَسُبْحَانَ اللهِ مِلْأَ كُلِّ شَیْءٍ، تَعَلَّمْهُنَّ وَ عَلِّمْهُنَّ عَقْبَكَ مِنْ بَعْدِكَ.آیا تو را راهنمایی نکنم بر چیزی که ثواب آن بیشتر از ذکر شبانه روزی تو است. بگو اَلْحَمْدُ لِلَّهِ به تعداد آنچه خداوند خلق کرده است و الحمدلله به پری آنچه خلق کرده است و الحمد لله به تعدادآنچه که در آسمانها و زمین است. الحمدلله به تعداد آنچه می شمارد کتاب او و الحمدلله به تعداد هر چیزی و الحمد لله به پُری آنچه خلق نموده است وسبحان الله به تعداد آنچه خلق کرده است و سبحان الله به پُری آنچه خلق کرده است و سبحان الله به تعداد آنچه در آسمانهاست و سبحان الله به تعداد آنچه می شمارد کتاب او و سبحان الله به تعداد هر چیزی و سبحان الله به پُری هر چیزی این کلمات را یاد بگیر و آن را به کسانی که بعد از تو می آیند نیز بیاموز.[۱]

قَالَ مُوْسَى:یَارَبِّ عَلِّمْنِیْ شَیْئًا اَذْكُرُكَ بِهِ ،وَاَدْعُوْكَ بِهِ قَالَ: یَامُوْسَى قُلْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ، قَالَ:یَارَبِّ كُلُّ عِبَادِكَ یَقُوْلُوْنَ هَذَا ، قَالَ: قُلْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ، قَالَ : لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ یَا رَبِّیْ اِنَّمَا اُرِیْدُ شَیْئًا تَخُصُّنِیْ بِهِ ، قَالَ : یَامُوْسَى لَوْاَنَّ السَّمَوَاتِ السَّبْعَ وَعَامِرُهُنَّ غَیْرِیْ وَالْاَرَضِیْنَ السَّبْعَ فِیْ كَفَّةٍ وَلَااِلَهَ اِلَّا اللهُ فِیْ كَفَّةٍ مَالَتْ بِهِمْ لَااِلَهَ اِلَّا اللهُ.

حضرت موسی گفت: خدایا به من چیزی بیاموز که با آن تو را یاد کنم و بخوانم فرمود: « بگو ای موسی لَااِلَهَ اِلَّا اللهُ » گفت : الهی همه بندگان تو این رامی گویند ،فرمود:بگولَااِلَهَ اِلَّا اللهُگفت :لَااِلَهَ اِلَّا اَنْتَ پروردگارا به

---

۱ – (ابن حضیمه وسمویه وابن عساکر عن ابی امامه عن ابی درداء) کنز العمـال ص۴۴۱ ــ ج۱

درستی که من چیزی می خواهم که مخصوص من باشد .فرمود: ای موسی اگر آسمانهای هفتگانه و آنچه در میان آنها است و طبقات هفتگانه زمین در یک کفه ترازو و لَاإِلَهَ إِلَّا اللهُ **در کفه دیگر باشد** لَاإِلَهَ إِلَّا اللهُ **بر همه آنها غلبه می کند.** [1]مَا مِنْ عَبْدٍ يَقُوْلُ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَكْبَرُ اِلَّا اَعْتَقَ اللهُ رُبْعَهُ مِنَ النَّارِ، وَلَا يَقُوْلُهَا اثْنَتَيْنِ اِلَّا اَعْتَقَ اللهُ شَطْرَهُ مِنَ النَّارِ، وَلَا يَقُوْلُهَا اَرْبَعًا اِلَّا اَعْتَقَهُ اللهُ مِنَ النَّارِ.
نیست هیچ بنده ای که بگوید لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَكْبَرُ **مگر این که خداوند یک چهارم او را از آتش جهنم آزاد می کندو نمی گوید آن را دو مرتبه مگر این که خداوند نصف او را آزاد می کند و نمی گوید آن را چهار مرتبه مگر این که خداوند همه او را از آتش جهنم آزاد می کند.** [2]

يَا مَعَاذُ كَمْ تَذْكُرُ كُلَّ يَوْمٍ؟ اَتذْكُرُ عَشْرَةَ آلَافِ مَرَّةٍ ؟اَلَا اَدُلُّكَ عَلَى كَلِمَاتٍ هُنَّ اَهْوَنُ عَلَيْكَ وَاَكْثَرُ مِنْ عَشْرَةِ آلَافٍ ؟! تَقُوْلُ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ عَدَدَ خَلْقِهِ, لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ زِنَةَ عَرْشِهِ, لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ مِلْأَ سَمَوَاتِهِ ,لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ مِثْلَ ذَلِكَ مَعَهُ, وَاللهُ اَكْبَرُ مِثْلَ ذَلِكَ مَعَهُ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ مِثْلَ ذَلِكَ، لَا يُحْصِيْهِ مَلَكٌ وَلَا غَيْرُهُ.

یا معاذ هر روز چند بار ذکر می کنی آیا در هر روز ده هزار مرتبه ذکر می کنی ؟ آیا تو را راهنمایی کنم بر کلماتی که بر تو آسان تر است و بیشتر از ده هزار مرتبه است؟پس بگو لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ عَدَدَ خَلْقِهِ ، وَ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ زِنَةَ عَرْشِهِ، وَلَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ مِلْأَ سَمَاوَاتِهِ، لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ مِثْلَ ذَلِكَ مَعَهُ ، وَاللهُ اَكْبَرُ مِثْلَ ذَلِكَ مَعَهُ ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ مِثْلَ ذَلِكَ مَعَهُ ، لَا يُحْصِيْهِ مَلَكٌ وَلَا غَيْرُهُ . [3]

---

۱ - والحکیم فی الاماء عن ابی سعید ــ کنز العمال ص۴۴۱ ــ ج۱ الی ۴۴۲
۲ - طب عن ابی الدرداء کنز العمال ص۴۴۲ ــ ج۱
۳ - ابن النجار عن ابی شبل عن جده وکان من الصحابة ــ کنز العمال ص۴۴۲ ــ ج۱

يَا مَعَاذُ مَالَكَ لَا تَأْتِيْنَا كُلَّ غَدَاةٍ ؟ قَالَ : يَا رَسُوْلَ اللهِ اِنِّىْ اُسَبِّحُ كُلَّ غَدَاةٍ سَبْعَةَ آلَافِ تَسْبِيْحَةٍ قَبْلَ اَنْ آتِيْكَ ، قَالَ: اَلَا اُعَلِّمُكَ كَلِمَاتٍ هُنَّ اَخَفُّ عَلَيْكَ، وَاَثْقَلُ فِى الْمِيْزَانِ ، وَلَا تُحْصِيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَ لَااَهْلُ الْاَرْضِ؟! قَالَ: قُلْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ عَدَدَ رِضَاهُ ، لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ زِنَةَ عَرْشِهِ، لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ عَدَدَ خَلْقِهِ ، لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ مِلْأَ سَمَوَاتِهِ، لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ مِلْأَ اَرْضِهِ ، لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ مِلْأَ مَا بَيْنَهُمَا. [1]

پیامبراکرم سوال کردند :«یامعاذ چه شده است که صبحگا هان به نزد ما نمی آیی؟». گفت: « یا رسول الله من هر صبحگاه پیش ازاینکه خدمت شما بیایم هفت هزار تسبیح می گویم » پیامبر خدا فرمود: « آیا به تو کلماتی که آن بر تو آسان تر و در میزان سنگین تر است را نیاموزم کلماتی که فرشتگان و اهل زمین قادر بر شمردن آن نیستند . سپس فرمود: بگولَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ عَدَدَ رِضَاهُ ، لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ زِنَةَ عَرْشِهِ، لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ عَدَدَ خَلْقِهِ ، لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ مِلْأَ سَمَوَاتِهِ، لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ مِلْأَ اَرْضِهِ ، لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ مِلْأَ مَا بَيْنَهُمَا. قَالَ اللهُ تَعَالَى: يَا ابْنَ آدَمَ اِنَّكَ مَا ذَكَرْتَنِىْ شَكَرْتَنِىْ وَمَا نَسِيْتَنِىْ كَفَرْتَنِىْ[2]**خدای متعال می فرمایند: « ای فرزند آدم آنچه یاد مرا کردی شکر کردی وآنچه فراموش کردی نا شکری کردی مرا»** .آجَالُ الْبَهَائِمِ كُلِّهَا مِنَ الْقُمَّلِ وَالْبَرَاغِيْثِ وَالْجَرَادِ وَالْخَيْلِ وَالْبِغَالِ كُلِّهَا وَالْبَقَرِ وَغَيْرِهِ آجَالُهَا فِى التَّسْبِيْحِ فَاِذَا انْقَضَى تَسْبِيْحُهَا قَبَضَ

---

۱ -ابن برکان والدیلمی عن ابن مسعود ــ کنز العمال ص۴۴۳ ــ ج۱

۲ – اِبْنُ شَاهِيْنَ فِى التَّرْغِيْبِ فِى الذِّكْرِ وَ الْخَطِيْبُ وَ الدَّيْلَمِىُّ وَابْنُ عَسَاكِرَ عَنْ اَبِىْ هُرَيْرَةَ وَفِيْهِ الْمُعَلَّى بْنُ الْفَضْلِ لَهُ مَنَاكِيْرُ ــ **کنز العمال ص۴۴۴ ــ ج۱**

اللهُ اَرْوَاحَهَا وَلَيْسَ اِلَى مَلَكِ الْمَوْتِ مِنْ ذَلِكَ شَىْءٌ.[۱] **اجلهای همه حیوانات از حشرات واسبها وقاطرها وگاوها وغیره اجلشان در تسبیح می باشد زمانی که تسبیح ایشان کامل شد خداوند روحهای ایشان را قبض می کند و ملک الموت را از این چیزی نیست.**

مَنْ اَطَاعَ اللهَ فَقَدْ ذَكَرَ اللهَ وَاِنْ قَلَّتْ صَلَاتُه وَ صِيَامُه وَتِلَاوَتُه لِلْقُرْآنِ، وَمَنْ عَصَى اللهَ فَلَمْ يَذْكُرْهُ وَاِنْ كَثُرَتْ صَلَاتُه وَصِيَامُه وَتِلَاوَتُه لِلْقُرْآنِ.[۲]

کسی که خدا را فرمانبرداری کند به درستی که او را ذکر کرده است اگر چه نماز و روزه و قرآن خواندنش اندک باشد و کسی که از خدا نافرمانی کند او را ذکر نکرده است اگر چه نماز و روزه و قرآن خواندنش بسیار باشد. لَا تَزَالُ مُصَلِّيًا قَانِتًا مَا ذَكَرْتَ اللهَ قَائِمًا وَقَاعِدًا اَوْفِىْ سُوْقِكَ اَوْ فِىْ نَادِيْكَ اَوْ حَيْثُمَا كُنْتَ. **و همواره تو نماز گزار و فرمانبردار خدا هستی تا زمانی که خدارا ذکر کنی در حالت ایستاده ونشسته و در بازار ودر انجمن ومجلس خانه ودر هر کجا که هستی.**[۳] وَرَمَزْتُ لِلْبُخَارِىِّ ، وَلِمُسْلِمٍ ، وَلِابْنِ حَبَّانَ ، وَلِلْحَاكِمِ فِى الْمُسْتَدْرَكِ ، وَلِلضِّيَاءِ الْمُقَدَّسِىِّ فِى الْمُخْتَارِ ، وَجَمِيْعُ مَا فِى هَذِهِ الْكُتُبِ الْخَمْسَةِ صَحِيْحٌ فَالْعَزْوُ اِلَيْهَا مَعْلَمٌ بِالصِّحَّةِ سِوَى مَا فِى الْمُسْتَدْرَكِ مِنَ الْمُتَعَقَّبِ فَاُنَبِّهُ عَلَيْهِ ، وَكَذَا مَا فِىْ مُوْطَأِ مَالِكٍ وَصَحِيْحِ ابْنِ خُزَيْمَةَ وَاَبِىْ عَوَانَةَ وَابْنِ السَّكَنِ وَالْمُنْتَقِىْ

---

۱ – عق وابو الشيخ عن انس قال عق لا اصل له و اورده ابن الجوزى فى الموضوعات كنز العمال ص۴۴۵ج ۱

۲ – اَلْحَسَنُ بْنُ سُفْيَانَ طب وَابْنُ عَسَاكِرَ عَنْ وَاقِدٍ مَوْلَى رَسُوْلِ اللهِ ﷺ (ص هب عن ابْنِ اَبِىْ عِمْرَانَ مُرْسَلًا (كنز العمال ص۴۴۶ ـ ج۱)

۳ – هَبْ عَنْ يَحْيَى بْنِ اَبِىْ كَثِيْرٍ– مرسلاكنز العمال ص۴۴۶ ـ ج۱



لِابْنِ الْجَارُوْدِ وَالْمُسْتَخْرَجَاتِ فَالْعَزْوُ اِلَيْهَا مَعْلَمٌ بالصِّحَّةِ اَيْضًا ، وَرَمَزْتُ لِابْنِ دَاوُدَ ، وَلِابْنِ مَاجَةَ ،وَلِاَبِیْ دَاوُدَ الطِّيَالُسِیِّ ، وَلِاَحْمَدَ ، وَلِزَيَادَاتِ ابْنِه عَبْدِاللهِ ، وَلِعَبْدِ الرَّزَّاق ، وَلِسَعِيْدِ بْنِ مَنْصُوْر، وَلِابْنِ اَبِیْ شَيْبَةَ ، وَلِاَبِیْ يَعْلٰی، وَلِلطَّبَرَانِیِّ فِی الْكَبِيْر، وَفِی الْاَوْسَطِ ، وَلِلدَّار الْقُطْنِیِّ ، فَاِنْ كَانَ فِی السُّنَنِ اَطْلَقْتُ وَاِلَّا بَيَّنْتُه ُ، وَلِاَبِیْ نَعِيْمٍ فِی الْحُلْيَةِ، وَلِلْبَيْهَقِیِّ ، فَاِنْ كَانَ فِی السُّنَنِ اَطْلَقْتُ وَاِلَّا بَيَّنْتُه ُ، وَلَه ُفِی شُعَبِ الْاِيْمَانِ، وَهَذِهِ فِيْهَا الصَّحِيْحُ وَالْحَسَنُ وَالضَّعِيْفُ فَاُبَيِّنُه ُغَالِبًا ، وَكُلُّ مَا كَانَ فِیْ مَسْنَدِ اَحْمَدَ فَهُوَ مَقْبُوْلٌ فَاِنَّ الضَّعِيْفَ الَّذِیْ فِيْهِ يَقْرُبُ مِنَ الْحَسَنِ ، وَلِلْعُقَيْلِیِّ فِی الضُّعَفَاءِ،وَلِابْنِ عَدِیْ فِی الْكَامِلِ ،وَلِلْخَطِيْب ، فَاِنْ كَانَ فِیْ تَارِيْخِهِ اَطْلَقْتُ وَاِلَّا بَيَّنْتُه ُ، وَلِابْنِ عَسَاكِرَ ،وَكُلُّ مَا عَزَی لِهَوُلَاءِ الْاَرْبَعَةِ ، وَلِلْحَكِيْم التِّرْمِذِیِّ فِیْ نَوَادِرِ الْاُصُوْل،اَوْ لِلْحَاكِمِ فِیْ تَارِيْخِهِ ، اَوْ لِاِبْنِ الْجَارُوْدِ فِیْ تَارِيْخِهِ اَوْ لِلدَّيْلَمِیِّ فِیْ مَسْنَدِ الْفِرْدَوْس فَهُوَ ضَعِيْف فَيَسْتَغْنِیْ بِالْعَزْوِ اِلَيْهَا اَوْ اِلَی بَعْضِهَا عَنْ بَيَانِ ضَعْفِهِ،وَاِذَا اَطْلَقْتُ الْعَزْوَ اِلَی ابْنِ جَرِيْرٍ فَهُوَ فِیْ تَهْذِيْب الْآثَار ، فَاِنْ كَانَ فِیْ تَفْسِيْرِهِ اَوْ تَارِيْخِهِ بَيَّنْتُه ُ،وَحَيْثُ اُطْلِقَ فِیْ هَذَا الْقِسْمِ اَبُوْبَكْرٍفَهُوَ الصِّدِّيْقُ اَوْعُمَرُ فَابْنُ الْخَطَّاب (الخ).[1]

---

۱ -کنز العمال ص۹ ــ ج۱ الی ص۱۱ ــ ج۱ بحث دیباجه قسم الاقوال من جمع الجوامع

بحث یازدهم
در بیان سبقهای طریقه علیه نقشبندیه

هرگاه که از آیات قرآنی وارشادات الهی ـ جل شأنه ـ معلوم گردید که ذکر خداوند متعال ﷻ چه لسانی وقلبی باشد ازاکبر طاعات واتم عبادات واجل ریاضات و اهم مواصلات واقرب قربات خداوند متعالﷻ می باشد واز عبارات تفاسیر به وضاحت معلوم گردید حقیقت ذکر، فنای ذاکر است در مذکورﷻ واز احادیث نبوی ﷺ معلوم گردید که ذکر الهی فریضه دایمی است بر ذمه بنده که عذر تارک آن به استثنا مغلوب العقل پذیرفته نمی شود.لاجرم برای ادای آن فریضه الهی که بر ذمه بنده به طور دایمی است، ضرورت به تعلیم و تعلم می باشد که به غیر آن ممکن نمی باشد. پس برای حصول این مطلوب، چهار طریقه که عبارت است از حضرات نقشبندیه،قادریه، سهروردیه، چشتیـه، ـ رضوان الله تعالی عنهم اجمعین ـ به طور مسلسل و مدون و معنعن ومدلل برای وصول الی اللهﷻ از سرور کاینات و افضل مخلوقات محمد رسول اللهﷺمنقول شده است که امت مسلمه مرحومه مغفوره به آنها انقیاد واخلاص تمام فرموده اند .

چون که در این ایام پر فتنه برسر جهانیان غلبه نفس وشیطان ومحبت دنیا و جاه وریاست به ایشان ومشکلات کنونی زمان هجوم آورده اند ؛ حتی که به اکثر مردمان مسلمان فرصت به مطالعه کتب اهل الله وتعمق در فن اهل تصوف نمانده است که معلومات مواضع لطایف و مواضع اصول آنهاومبداءتعیین و تربیت آنها ومشارب ومنشاء آنها و ترتیب جریان

ذکر بر لطایف وعروج آنها به طرف اصل ایشان که فوق عرش مجید است و فنای آنها در مذکور ـ جل شأنه ـ وکیفیت فنای وبقا و رجوع قهقری، برای خود معلوم نمایند. فلهذا سطوری چند به الفاظ دل پسند برای سالکان راه یزدان ـ جل سلطانه ـ و مریدان طریقت وعاشقان حقیقت وراه روان معرفت وطالبان واصلت در طرق اربعه به طور نهایت و اختصار لله وفی الله ارقام نمودم تا که راه انوار علم ومعرفت وشمع هدایت در اوطان پر ظلمات، برای سالکان مسالک یزدانی هویدا شود واز وساوس شیطانیه و آرزوهای نفسانیه اماره حیوانیه و خدایع هوائیه مأمون شوند وفقیر پر تقصیر را به دعای خود ممنون سازند.

هرگاه که خالق لا یزال اراده تخلیق حضرت سیدنا آدم ـ صفی الله ـ و اولاد ایشان به محض لطف وکرم خود عنایت فرمود، در هیکل جسمانی مبارک او جواهر مجرده در مواضع معینه مودوع نمود که آن را به اصطلاح مشایخ عظام، لطایف می نامند .

بدان که انسان مرکب از ده لطایف است. پنج از آن از عالم امر است وپنج از آن از عالم خلق است، لطایف عالم امر به مجرد امر الهی که لفظ کن فیکون است پیدا شده اند ولطایف عالم خلق به تدریج با زمین وآسمان تخلیق شده اند . پنج لطایف عالم امر که محل ایشان فوق عرش مجید است: ۱ـ قلب ۲ـ روح ۳ـ سر ٤ ـ خفي ٥ ـ اخفاء

و لطایف عالم خلق که محل ایشان از تحت عرش مجیدالی تحت الثری است:

۱ ـ نفس ۲ـ خاك ۳ ـ آتش ٤ ـ آب ٥ ـ هوا .

و اسباب وصال الهی ومحل نزول انوار وتجلیات یزدانی، همین لطایف عشره است. انسان که تعلق مع الله می گیرد به ذریعه این لطایف عشره می گیرد . انسان که حق تعالی ـ جل شأنه ـ پیدا کرد انموزج عالم

علوی وسفلی در او مجتمع کردند از این سبب آن را عالم صغیر می گویند و زمین وآسمانها وغیره را کبیر می گویند. لطایف عالم امر پنجگانه و جواهر مجرده بیش قیمت که اصل ایشان فوق عرش مجید است، در هیکل جسمانی انسان مودوع کرده اند و مواضع خواص کثیر الحکمه برای ایشان تعیین کرده اند تا که تعلقات انسان با عالم قدس منقطع نشود ولطایف عالم امر که از عالم قدس وعالم نورانی به طرف عالم جسمانی وظلمانی تشریف آوری کرده اند وبه جا یهای نغزدر وجود انسان استقامت کرده اند ،همان وطن مقدس خود را فراموش کردند .وبه عوایق وعلایق ومشکلات جسمانی گرفتار شدند وبه شهوات وتلذذات و انعامات دنیوی مبتلا شدندوتابع این وطن ظلمانی ونفس اماره حیوانی شدند.وهمان عشق ومحبت ومعرفت الهی که ایشان درعالم قدس وعالم نورانی داشتند؛ به سبب اطاعت نفس اماره حیوانی به شهوت وغفلت وجهالت مبدل گشتند.وتمامی لطایف عالم امر وعالم خلق، فرمان پروران نفس امّاره ظالمه و جاهله نشدند. ونفس امّاره که رئیس لطایف عالم خلق است ، سلطنت جابران وحکومت ظالمان بر دولت وجود بشری انسانیه اختیار کردند وتخت شاهی خود را که قلب انسان است، به طور نیابت و وزارت به تصرف شیطان لعین داده است وهواهایی که درتمام دولت وجودبشری منتشر است برای لشکرحکومت،خودرامنتخب کرده اندودعوی الوهیت کرده اندوآیه کریمه﴿فَقَالَ اَنَارَبُّکُمُ الْاَعْلَی﴾[1]نشان حال اوخواهدبودو دربحر جهالت ازذات اقدس خداونددرب العزت بی خبرمانده اند.﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ یَا اَیُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَکُمْ مِنْ اِلَهٍ غَیْرِیْ﴾ [2] اشاره به همین

---

۱ - سوره نازعات آیه ۲۴ «پس گفت من پروردگاربزگوارشماهستم»

۲- سوره قصص آیه ۳۸«و گفت فرعون ای جماعت ندانسته ام برای شما هیچ خدایی غیر خودم .»

نواهد بود. اگر بر همین حالت باقی ماندند درآخرت به همراه عزازیل وباقی کفار در دوزخ ابدی ولعنــت سرمدی گرفتارخواهد شدندـ نعوذ بالله من ذالک ـ واگر رب العزت فضل و عنایت خود را بر سر این بنده خود ارزانی فرماید، پس این بنده را تابع مرید یک ولی کامل ومربی واصل می گرداند وآن پیر کامل و ولی و اصل ،این مرید ومخلص خود را ذکر اسم ذات ولطایف مذکوره تلقین می کند وامر به رابطه شریفه خود برای این مرید مخلص عنایت می فرماید. پس به انوار ذکر الهی وبرکات رابطه شریفه شیخ مربی و توجه نافعه دایمی دوست یزدانی و تقلید مرید صادق متقی مر پیر راهنمای حقانی این نفس اماره و لوامه و راضیه وعبودیه می گردد[1] اخلاق مذمومه کثیره که در لطایف وباطن این مرید می بود تمام به ذریعه کسب و سلوک وذکر ورابطه واقتدا به اخلاق محموده بدل می شود وبه مقتضاء.[2]پس این مرید مخلص در زمره ذاکران و صالحــان واولیــای کرام ـ علیهــم الرضوان ـ داخل می شود واین سالک صادق به همراه مشایخ عظام ـ رحمت الله علیهم ـ سلسله الشریفه خود در جنت مأوای فردوس به فضل یزدانی به روز قیامت داخل خواهد شد ودر این دنیا به سعادت فنا وبقا بالله ورجوع قهقری برای دعوت خلق به خالق سبحانه وتعالی مستعد خواهد شدوبرای ترتیب وتعلیم این مرام به اطمینان حواله کتابها ی معتمده وآیات الله و احادیث نبوی این مسوده حضورپرنورشایقان تقدیم می شود و بالله التوفیق .

۱- مسیرة السا ئرین از صفحه ۴ الی ۵ طریقة الراشدین

۲- حدیث باب المرء مع من احب کتاب الذکر والــدعاء، جلــد۲ ص۳۳۲ مســلم المرء مع من احب مشکوة ص۴۳۷ حدیث شریفه انت مع من ا حببت مسلم ص۳۳۱ ـ ج۲ باب المرء مع من احب کتاب الذکر والدعاء الترمذی ص۶۲

فصـــل اول
در بیان لطا یف عالم امـــر اولین لطیفه از لطایف عالم امر

سبق اول: لطیفه قلب است زیر پستان چپ به فاصله دو انگشت بالای قلب صنوبری یعنی دل به افغانی (ازره)ودر دل صفات مذمومه بسیار است به مثل حقد (کینه در دل داشتن) و حسد و بغض ونفاق و قسوه(سیاه شدن دل) چنانچه حق تعالی جل جلاله بعضی از این امراض ما را خبر داده وآیات بسیاربراثبات این صفات دلالت می کند از ترس طولانی شدن اکتفا بر این آیه شریفه کردیم﴿ ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ اَوْ اَشَدُّ قَسْوَةً﴾ [۱]«سپس دلهای شما بعد از آن سخت شد پس آنها مانند سنگ بلکه سخت تر از آن هستند .» مرید مخلص ذکر اسم ذات به شرط تلقین پیر کامل و رابطه شیخ واصل بر این لطیفه قلب جاری کند تا که ذکر برای او عادت راسخه گردد ، به مثل سمع و بصر که عادت گوش و چشم است.

علامت جریان ذکر بر لطیفه قلب ا ین است که پس از خواب که رجوع به دل خود کند، دلش ذاکر می باشد ویا ذکر هو از دل خود می شنود و غیره علامت هم دارد از ترس طولانی شدن ذکر نکردیم . پس به نظر شفقت پیر مهربان ورابطه مرشد مقتدا که تلقین ذکر داده و جهد بلیغ سالک متقی، این اخلاق قبیحه وصفات مذمومه را به محمودیه بدل می کند مثل معرفت الهی ومحبت یزدانی و صبر بر بلا ومصایب و تواضع وحلم غیره از اینها ودل جای نظر رب العزت می گردد. چنانچه حق تعالی ـ جل شأنه ـ فرموده اند آیه کریمه﴿ اَلَا بِذِكْرِ اللهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ﴾ [۲]«آگاه شوید به یاد خدا

---

۱ – سوره بقره آیه ۷۴

۲ – سوره رعد آیه ۲۸

دلها آرام می گیرند». و دل را تصفیه حاصل می شود؛ پس از تصفیه، قلب منور می شود ونورش زرد است . بعد از آن لطیفه قلب روی به طرف اصل خود می کند و عروج از جسم ظلمانی به عالم نورانی می کند که فوق عرش مجید است تاکه به اصل خود باز می گردد. و از اصل به اصل حتی که به عین ثابته که برزخ ما بین ممکنات و موجوبات است، وصل می شود؛ وبه واسطه عین ثابته به مبتداء تعیین وتربیه خود راکه صفات فعلیه ودر ما بین صفات فعلیه صفت تکوین است واصل می شود ودر مربی خود که صفت تکوین است، فنا می شود . پس از فناتمام صفات فعلیه این سالک ،متخلق با اخلاق آدم صفی الله می شود چون که مبدأ تعیین وتربیه سیدنا آدم صفی الله صفات فعلیه، خصوصا صفت تکوین است بالاصاله و بالتبعیت مبدأ تعیین این سالک که از راه لطیفه قلب واصل شده باشد می گردد.

لهذا مشایخ عظام ــ قدسنا الله باسرارهم ــ می گوید که لطیفه قلب زیر قدم آدم صفی الله است واین سالک آدمی المشرب است. ونبوت او علی حده فوقیت دارد بر ولایت؛ وانوار وتجلیات صفات فعلیه بر او جاری می شوددراین مقام از نظرسالک افعال خودو افعال تمامی مخلوقات مخفی و پوشیده می شودوبجز ازفعل فاعل حقیقی ــ جل شأنه ــ دیگرهیچ چیزی در نظراو نمی آید واین حالت به طورکمال درمراقبه فنای قلب حاصل می شود.

سبــق دوم :لطیفه روح است .کَمَا قَالَ اللهُ جَلَّ شَأْنُه ُ:﴿ وَيَسْئَلُوْنَكَ عَنِ الرُّوْحِ قُلِ الرُّوْحُ مِنْ اَمْرِ رَبِّیْ ﴾[1] «و از تو در مورد روح سؤال می کنند ، بگو روح از فرمان پروردگار من است.»

محلش زیر پستان راست به فاصله دو انگشت بالای(کبد) جگر به افغانی (سینه) و در این لطیفه روح هم صفات مذمومه است مثل سوداء و

---

۱ - سوره اسراء آیه ۸۵

صفراء وآن اوصاف مذمومه که از سوداء وصفراء هر گاهی که سالک مخلص ذکر اسم ذات بر او جاری کند پیدا می شود. با رابطه پیر کامل و مربی واصل خود تا که ذکر، عادت راسخه او گردد مثل سمع وبصر که عادت گوش و چشم است. پس این اخلاق مذمومه به محموده بدل می شود مثل بسط وسرور نزول رحمت الهی و حصول محبت یزدانی و غیرها. پس از تصفیه، لطیفه روح منور می شود ونورش درعالم مثال به مکا شفه معلو م می شود و ظهور نور او علامت تصفیه او است و نورش سرخ است . پس لطیفه روح متوجه به طرف اصل خود می شود وعروج از ورطه ظلمات به ساحت نورانیات می کندتا به اصل خودکه فوق عرش مجید است ،وصل می شود. واز اصل به اصل اصل تا که به عین ثابته وبه ذریعه عین ثابته به مبدأ تعین خود که صفات ذاتیه خصوصا صفت علم است، وصل می شود .قیاس بر لطیفه قلب است از وصال در مربی خود که صفت علم است فنامی گردد پس از فنای تمام، تمام صفات ذاتیه مربی او گردد بدون تفاوت در میان ایشان واین سالک متخلق به اخلاق سیدنا ابراهیم عليه السلام می شود چون که مبدا تعین وتربیت سیدنا نوح وسیدنا ابراهیم ــ علیهما السلام ــ صفات ثبوتیه، خصوصًا صفت علم است بالاصاله والاستقلال والتبعیت واقتدای مبدأ تعین وتربیت این سالک که از راه لطیفه روح وصل شده است می گردد.

لهذا مشایخ عظام ـ قَدَّسَنَا اللهُ بِاَسْرَارِهِمْ ـ می فرمایند که لطیفه روح زیر قدم سیدنا نوح وسیدنا ابراهیم ــ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ــ واین سالک ابراهیمی المشرب است ونبوت او علی حده فوقیت دارد .وانوار وتجلیات صفات ثبوتیه بر لطیفه روح او جاری می شود ودر این مقام، سالک به مکاشفه می بیند که جمیع صفات خود را وصفات تمام مخلوقات وممکنات از ایشان مسلوب شده وقطع شده اند وبه حق تعالی ـ جَلَّ شَأنَه ُـ که وَحْدَه ُ لَاشَرِيْكَ

است منسوب شده اند واین حالت به طور کمال در مراقبه فنای لطیفه روح حاصل می شود . و این لطیفــه روح زیر قــدم دو نبی ـ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ ـ است بدون باقی لطایف زیرا که روح را دو حالت است گاهی منطبعه در بدن خصوصًا جگر بوده باشد وگاهی مجرده مشرقه از بدن جدا باشد. از این سبب گاهی زیر قدم دیگری از انبیا ـ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ ـ است .

سبق سوم : لطیفه ســراست .کَمَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالَی:﴿ فَاِنَّهُ یَعْلَمُ السِّرَّ وَاَخْفَی ﴾[1]«پس وی می داند سخن پنهان را و پنهان تر را. »

محلش فوق پستان چپ به فاصله دوانگشت مایل وسط سینه بالای طحال (سپرز) به افغانی (توری) در این لطیفه هم صفات مذمومه هست مثل خنده کردن به مال دنیا، خوشحالی کردن وغرور وغیره . هر گاهی که سالک صادق ذکر اسم ذات به حضور کامل وبه رابطه شیخ واصل بر این لطیفه سر جاری کند تا که ذکر، عادت مستمره او گردد . پس این اخلاق مذمومه به محموده بدل می شود مثل بکا (گریه کردن) از خوف عقاب قیامت وتواضع (عاجزی کردن) وندامت وپشیمانی کردن بر تقصیر عبادات تا که لطیفه سر محل مشاهده رب العزت می گردد.و سر باریک تر است از روح وروح از قلب اشرف وبهتر است.

پس از تصفیه لطیفه سر منور می شود ونورش در عالم مثال به مکاشفه معلوم می شود وظهور نور او علامت تصفیه اوست ونورش سفید است . پس لطیفه سر متوجه به اصل خود که فوق عرش است می گردد تا که به اصل خود وصل می شود واز اصل خود به اصل اصل حتی که به عین ثابته وبه ذریعه عین ثابته به مبدأتعین خود که صفات شیونات ذاتیه،

---

۱ –سوره طه آیه ۷

خصوصا صفت کلیم است، وصل می شود، چنانچه در بحث لطیفه قلب مذکور شده است.

پس از وصال در مربی خود که صفت کلیم است فنا می گردد.پس از فنا تمام صفات شیونات ذاتیه مربی او می گردد بدون تفاوت در میان ایشان واین سالک متخلق به اخلاق سیدنا موسی کلیم الله می شود چونکه مبدأ تعین وتربیت سیدنا موسی کلیم الله شیونات ذاتیه خصوصاً صفت کلیم است. بالاصاله وبه تبعیت واقتداء مبدأ تعین وتربیت این سالک که از راه لطیفه سر وصل شده باشدمی گردد. لهذا مشایخ عظام ـ قَدَّسَنَا اللهُ بِاَسْرَارِهِمْ ـ می فرمایند که لطیفه سر زیر قدم موسی کلیم الله است واین سالک، موسوی المشرب است. ونبوت او علی حده است فوقیت دارد .وانوار وتجلیات صفات شیونات ذاتیه بر او جاری می شود ودر این مقام، سالک به مکاشفه می بیند که وجود او در ذات اقدس متعال -جل شأنه- مضمحل وکوفته شده مختلط شده ومحو شده است.

سبق چهارم : لطیفه خفی است.کَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَی: ﴿ اِنَّهُ یَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا یَخْفَی﴾[1] «هر آیینه خدا می داند آشکار را و آنچه که پنهان است.» محل آن فوق پستان راست دو انگشت مایل به وسط سینه وبه نزد بعضی مشایخ عظام ـ رَحِمَهُمُ اللهُ ـ لطیفه سر، برابر پستان چپ وخفی، برابر پستان راست است . بالای مراره تلخی(به افغانی تریخی)ودر این لطیفه هم صفات مذمومه است مثل:

۱ـ غضب ۲ـ قهر ۳ـ غلظت

---

۱ - سوره اعلی آیه۷

و غیره هر گاه که سالک صادق، به ارشاد پیر مقتدا ورابطۀ شیخ راهنما ذکر اسم ذات جاری کند ذکر برایش عادت دایمی گردد ، مثل سمع وبصر که عادت گوش وچشم است . پس این اخلاق مذمومه به محموده بدل می شود مثل حزن و غم بر عدم اجرای وظایف بندگی وبکاء (گریه کردن) بر معاصی سابقه وخوف از عذاب الهی وغیر ذلک . پس از تصفیه لطیفه خفی منورمی گردد ونورش در عالم مثال به مکاشفه معلوم می شود وظهور نور او علامت تصفیه اوست ونورش سیاه است. پس این لطیفه از هیکل جسمانی و وطن ظلمانی به طرف اصل خود که فوق عرش مجیداست، عروج می کند تا که به اصل خود وصل می شود واز اصل به اصل اصل حتی که به عین ثابته وبه ذریعه عین ثابته به مبدأ تعین که صفات سلبیه است وصل می شود به مانند لطیفه قلب .

پس از وصال در مربی خود که صفات سلبیه است فنا می گردد واین سالک متخلق به اخلاق سیدنا عیسی روح الله است. چونکه مبدأ تعین وتربیت سیدنا عیسی علیه‌السلام **صفات سلبیه است به طور اصاله وبه تبعیت واقتدا مربی این سالک که از راه لطیفه خفی وصل شده باشد می گردد ،** لهذا مشایخ عظام ـ قَدَّسَنَا اللهُ بِاَسْرَارِهِمْ ـ **می فرمایند که لطیفه خفی زیر قدم عیسی** علیه‌السلام **است واین سالک عیسوی المشرب است .وانوار تجلیات تامی صفات سلبیه بر لطیفه خفی او جاری می شود. در این مقام سالک به مکاشفه می بیند تفرید وتوحید وحده لاشریک از جمیع مظاهر وتجرید بی نیاز تقدس شأنه از جمیع عوالم واین حالت به طور کامل در مراقبه فنای لطیفه خفی حاصل می شود .**

سبـــق پنجم: لطیفه اخفـــی است.کَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَی: ﴿ فَاِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّوَاَخْفَی ﴾[1]

پس وی می داند سخن پنهان را و پنهان تر را . محلش در وسط سینه فوق سر وخفی است بالای کلیتین هر دو گرده به افغانی (گردکان) در این لطیفه هم صفات مذمومه است ، مثل حرص، شجاعت ،جرأت ،شهوت وغیره هر گاه که سالک مخلص که ذکر اسم ذات بر این لطیفه خود جاری کند با رابطه پیر مقتدا تا که ذکر الهی برایش عادت گردد.

پس این اوصاف مذمومه به ضد اینها بدل می شود . پس از تصفیه لطیفه اخفی منور می شود ونورش در دو عالم مثال به مکاشفه معلوم می شود وظهور نور او علامت تصفیه اوست ونورش سخت سیاه تر از نور خفی وبعضی می گویند که نورش اخضر(سبز) است ، پس لطیفه اخفی از جسم کثیف ظلمانی به طر ف عا لم نورا نی که اصل او است و فوق عرش مجید است عروج می کند تا که به اصل خود وصل می شود واز اصل خو د به اصل اصل تاکه به عین ثا بته وبه ذریعه عین ثابته به مبدأ تعین خود که شأن جامع است، واصل می شود مانند لطیفه قلب. پس از وصال در مربی خود که شأن جامع است فنا می گر دد ورب الارباب ـ جَلَّ شَأْنُه ـ مربی او گردد واین سالک سعید متخلق به اخلاق سیدنا و شفیعناﷺ می شود واین سالک خوش نصیب بالا وبسیار فوق است از سا لکان سابقه وانوار وتجلیات ذات بَحْتِ معرات از شیون واعتبارات و شأن جامع وشأن علم بر او جاری می شود وکمال این مقام در مراقبه فنا لطیفه اخفی حاصل می شود.

---

۱ - سوره طه آیه ۷

چون که مبدا ء تعین وتربیت سید نا وشفیعنا وطبیبنا ونبیناﷺ شأن علم است بالا صاله و استقلال وبه طور تبعیت و اقتدا مبدا ءتعین وتربیت این سالک که از راه لطیفه اخفی وصل شده باشد می گردد، لهذا مشایخ عظام ـ قَدَّسَنَا اللهُ بِاَسْرَارِهِمْ ـ **می فرمایند که لطیفه اخفی زیر قدم نبینا ﷺ است و این سالک محمدی المشرب است و نبوت او علی حده فوقیت دارد در ولایت واختلا ف مشارب و تعدد مسالک از برای تیسیر است بر عباد از جهت اختلاف استعدادات ایشان واین رحمت بی پایان پروردگار است آیه کریمه** ﴿ لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَّمِنْهَاجًا وَّلَوْ شَاءَ اللهُ لَجَعَلَكُمْ اُمَّةً وَّاحِدَةً وَّلَكِنْ لِّيَبْلُوَكُمْ فِيْ مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ﴾ [۱] **برای هر گروهی از شما شریعتی وراهی مقرر ساخته ایم و اگر خدا می خواست شما را یک امت قرار می داد و لیکن خواست که شما را بیازماید در آنچه به شما داده است پس به سوی نیکو کاری بشتابید.**

رمزی از این خواهد بودباید دانست که برای وصول به مقصود هر یکی از این طرق خمسه که لطایف است وافی وکافی است اگر چه در فضل و شرف وتفاوت درجات متفاوتند. آیه کریمه﴿ تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِّنْهُمْ مَّنْ كَلَّمَ اللهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ ﴾[۲]**«این پیغمبران بعضی از ایشان را بر بعضی دیگر برتری دادیم یعنی پیغمبرها از ایشان کسانی هست که خدا با او سخن گفت و درجات بعضی دیگر را بلند کرد .» قیاس بر این خواهد شد. هر چند به لا مکانیت قریب تر در شرف بالا تر کسانی که دو مراتب یافته اند .**

---

۱ – سوره مائده آیه ۴۸

۲ – سوره بقره آیه۲۵۳

از اصحاب یک امتیاز دارند وهمچنان اصحاب سه از اصحاب دو و اصحاب چهار از اصحاب سه و اصحاب پنج از اصحاب چهار و تعیین مراتب و تخصیص مشارب امر موهو بی است کسب را درآن اختیار نیست. الا به قشر شدید و کشش زاهد و جذب صحیح از پیر کامل ومربی و اصل.

✓ مصراع: **این کار دولت است کنون تا که را رسد**

این طرق و مراتب خمسه به منزلت ابواب ثمانیه بهشت برینند که هر باب برای دخول به حضور رضا واوج قبول ،کافی ووافی است. هر باب مخصوص هر گروهی باشد و کسانی باشند که استحقاق دو باب داشته باشند و کسانی از این بیش تا آنکه کسانی باشند که از ابواب ثمانیه برای ایشان صدایی خوش آمدید و کلمات ترحیب اهلا و سهلا ومرحبا بلند نواهد شد. و معلوم باد که حضرات مشایخ عظامـ قَدَّسَنَااللهُ تَعَالَى بِاَسْرَارِهِمْ وَ اَفَاضَ عَلَيْنَا مِنْ بَرَكَاتِهِمْ ـ **ولایت لطایف خمسه را به حضـرات انبیای اولوالعـزم**ـ عَلَيْهِمُ الصَّلَوُةَ وَالسَّلَامُ ـ **منسوب می فرمایند. معنیش آن است قربی که سالک را در این لطایف خمسه حاصل می شود آن تابع وبه منزله ظل آن قرب است که انبیاـ علیهـم السـلام ـ را در مقام ولایت حاصل شده است . مقام نبوت آن سروران را شأن دیگر است که درازای آن علوم ومعارف، ولایت هیچ مناسبت ندارد . وحق تعالی ـ جل مجده ـ راغنای ذاتی مسلم است او تعالی و تقدس به عالم وعالمیان هیچ مناسبت ندارد . هر چه به ظهو ر رسیده کر شمه تجلیات اسما وصفا ت آن بی نیازاست که به واسطه آن هر آن وهر جاتازه فتوحات وفیو ضـات بـه تـما م کاینا ت می رسد. چون عالم به تمامی از اول تا آخر مظهر اسماء و صفات واجبی است.**

لهذا هر فرد از افراد انسان لا محا له مظهر صفتی است از صفا ت غیر متناهیه اوـ **تعالی و تقـدس ـ وهر صفت به رنگ گلی است که جزییات**

کثیره غیر متناهیه دارد. زیرا هر صفت را تجلیات بی شمار است وهر تجلی را ظلا ل بی انداز ه و هر ظل را نقا ط بی حد و بی پا یا ن تعلق و ارتباط حضرا ت انبیا ــ علیهم السلا م ــ به کلیات است وتربیت ایشان به آنها شده وتعلق وارتباط سایر ناس به ظلال است که به منزله جزییات می باشند وتربیت ایشان از آن جزییا ت شده است.

فصل دوم

در بیان لطا یف عالم خلق است اول از لطایف عالم خلق نفس است.

سبق ششــم : از سبقات طریقه نقشبندیه مجددیه لطیفه نفس است که رئیس لطایف عالم خلق است محلش در وسط پیشانی است به دلیل قوله عليه السلام : اِنَّهُ قَالَ آخِرُ مَا يَخْرُجُ مِنْ رُؤُوْسِ الصِّدِّيْقِيْنَ حُبُّ الْجَاهِ وَالرِّيَاسَةِ. بی گمان وی فرمود: آخرین چیزی که از سر صدیقین بیرون می رود دوست داشتن جاه و ریاست است. چون که محبت جاه و ریاست صفت لازمه نفس است واو در پیشانی است، معلوم می شود که نفس هم در پیشانی است وبعضی مشایخ عظام می گویند:

که جای نفس زیر ناف است بِدَلِيْلِ قَوْلِهِ عليه السلام: اَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِيْ بَيْنَ جَنْبَيْكَ چنان چه بعضی خلفــای شیــخ بنوری ــ قدس سره ــ همین اختیار کرده است. و این لطیفه نفس، جسم لطیف است مثل لطایف هوا در اجزای بدن ویا روغن در مغز جوز به مثل لطایف عالم امر. ودر این لطیفه نفس اخلاق مذمومه بسیار است بلکه جای تمامی اخلاق مذمومه ومنشأ تمامی افعال قبیحه و آمر تمامی اعمال ممنوعه و مبدأ تمامی شر و فساد، همین نفس است و طبیعت او خلاف تمامی احکام شریعت است وقانون سلطنت او مخالف تمامی دین مبین است و او در سکر شراب کفر و دعوت الوهیت مخمور شده است و بر لطایف عالم امر و عالم خلق اجرای احکام

سلطنت خود می کند وشر وفساد او اشد است از شر وفساد شیطان لعین قبل از تزکیه او . چنانچه حق تعالی ــ جل شأنه ــ آیه های بسیاردرباره نفس عنایت فرموده مثل که می فرماید در حکایت فرعون آیت کریمه﴿ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ اِلَهٍ غَيْرِى﴾ [1]**وایضا**﴿ فَقَالَ اَنَا رَبُّكُمُ الْاَعْلَى﴾ [2]**ودرحکایت یوسف علیه السلام می فرماید**﴿وَمَآاُبَرِّئُ نَفْسِىْ اِنَّ النَّفْسَ لَاَمَّارَةٌ بِالسُّوْءِ اِلَّا مَارَحِمَ رَبِّىْ﴾ [3]**و من نفس خویش را به پاکی صفت نمی کنم هر آیینه نفس امر کننده به بدی است مگر آن وقت که پروردگار من رحم کند** ﴿ قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا ﴾ [4]**«هر آیینه رستگار شد هر که نفس را پاک ساخت و هرآیینه زیان کارشد هر که آن را به اسفل سافلین برد»** ﴿فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى ﴾ [5] **پس هر آیینه جنت جای او است. وایضًا** ﴿ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ ﴾ [6]**«و باید هر شخصی تأمل کند که چه چیز برای خود پیش فرستاده است.» وایضا**﴿ قُوْا اَنْفُسَكُمْ وَاَهْلِيْكُمْ نَارًا ﴾ [7] **خود و اهل خانه خود را از آتش نگه دارید. وغیر از اینها بسیار است لطیفه نفس پیش از تزکیه محل تکبر وغضب وانانیت وغلظه (سختی کردن) وحسد وحقد (نفاقی در دل داشتن) و طول امل وباقی اخلاق مذمومه است هر گاه که سالک، ذکر الهی در لطیفه**

---

۱ - سوره قصص آیه ۳۸« ندانستم برای هیچ خدایی غیر من »
۲ - سوره نازعات آیه۲۴« پس گفت من پروردگار بزرگوارتر شما ام»
۳ - سوره یوسف آیه ۵۳
۴ سوره شمس آیه ۹ و ۱۰
۵ - سوره نازعات آیه ۴۱
۶ - سوره حشر آیه۱۸
۷ - سوره تحریم آیه ۶



نفس، که در ما بین پیشانی است، جاری کند به توجه پیر کامل مکمل ورابطه شیخ مربی واصل نفس مخموره ومکسوره وخبیثه به انوار الهی مزکی می شود این تزکیه نفس بدون توجه و رابطه پیر کامل مکمل، غیر ممکن است الا ما شا الله. هر گاه که ذکر الهی بر لطیفه نفس، سالک را عادت مستمره شود پس لطیفه نفس را منور و مزکی می شود ونوراو خاکستری رنگ است. و بعضی می گویند که سبز است (ازرق)پس از تزکیه نفس لطیفه ربانیه و گوهر بیضاء می شود و محل مشاهده اعیان ثا بته می شود پس این نفس را استهلاک کامله و اضمحلال تامه حاصل می شود تا که به فنا وبقا مستعد می شود واین نفس اول کمر بسته به عداوت خداوند۔ جل شانه ۔ و حزب الله ایستاده است وآخر راضیه ومرضیه می شود و خیر الاخیار می گردد و خیراو زیاد است از خیر اهل تقدیس وتسبیح. بعد از آن لطیفه نفس روی به اصل خود می کند واصل او اصل لطیفه قلب است . باز از اصل خود به اصل اصل می رود تا که به عین ثابته وصل می شود. پس به واسطه عین ثابته به مبداء تعین خود که صفات فعلیه است ودر ما بین صفات فعلیه صفت تکوین است وصل می شود. باز فنا در صفات فعلیه می شود.سالکی را که از این راه وصل باشد، آن را آدمی المشرب می گویند.

معلوم بوده باشد که نفس را **هفت صفت** است : **صفت اول** او امّاره است که امر به بدی و امور شیطانی می کند واو عاشق بر دنیا است و در طلب وصال معشوقه خودتمامی اوقات مصروف است و او مأوای شر ومنبع اخلاق مذمومه و افعال سیئه است.

كَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَى جَلَّ شَأْنُه : ﴿اِنَّ النَّفْسَ لَاَمَّارَةٌ بِالسُّوْءِ ﴾ [1]هر آیینه نفس امر کننده به بدی است علامت او این است که سالک در خوا ب ویا

---

۱ – سوره یوسف آیه ۵۳

مکاشفه می بیند خوک یا بوزینه یا سگ یافیل یاکژدم یا مار یا موش یا کیک یا شپش یا خر یاچیزی از جمادات مثل شراب یا تریاق یا چرس یا آب نجس یا آب ایستاده یا تیره آب می بیند اینها دلالت می کندکه نفس اول اماره است زیرا که در خوک، صفت حرمت ودر بوزینه، صفت سخن چینی است ودر سگ، صفت غضب است ودر فیل، صفت عجب ودر مار، صفت نفاق است ودر کژدم، صفت عذاب است وباقی چیزها بر این قیاس شود واز ترس طولانی شدن ارقام نکردم .

صفت دوم لوامه است که به نور قلب منور شده باشد واز غفلت دایمی به ذکر الهی بیدار شده باشد و شروع به صلاح حال خود کرده باشد واگر به حکم جبلیت و جهالت سابقه خود گناه مرتکب شود زودتر به نور تنبه الهی متنبه می شود وتائب ونادم وپشیمان بر فعل بد خود و به خیر وعبادت مساعدت می کند . و حق تعالی ــ جل شأنه ــ فرموده:﴿ وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ ﴾[1]«وقسم می خورم به نفس ملامت کننده.»

و علامت او این است که سالک در خواب یا مکاشفه گوسفند یا گاو یا شتر یا ماهی یا کبوتر یا بط آبی یا ماکیان یا خروس می بیند ویا چیزی از جمادات مثل خـرما وبـاقـی اثمار ومیوه جات وطعام پخته شده ویا جامه های دوخته شده ویا اسب بی زین ویا شمع بی روشنایی یا جای نان پختن ویا دکان ویا عمارات ومانند اینها می بینند. دیدن این چیزها علامت نفس لوامه است. زیرا که در گوسفند، صفت حلال است ودر گاو، صفت نفع مسلمان است ودر شتر، برداشتن ازار است که تحمل وصبر کامل دارد ودر ماهی، صفت اکتساب حلال است ودر بط آبی، صفت حلال است وعسل و خرما دلالت می کندبر اخلاق پسندیده وطعامهای پخته شده دلالت بر

---

۱ - سوره قیامه آیه۲

آرزوی نفس خود می کند ودیدن میوه ها بر صلاحیت ورهانیدن نفس از کلام کدورات دلالت می کند وتعمیرات وخانه ها وغیره از این جمله مساکن دلالت بر آرامی وسکون نفس می کند ـ والله اعلم وعلمه اتم ـ

صفت سوم نفس ملهمه و او آن است که سالک از وسوسه شیطان وحدیث نفس خلاص و الهامات ملائکه بر او غالب شده باشد وبه تجلیا ت ظلال اسماء وصفات متصف شده باشد ودر این حالت اگر چه بدن وجسم کثیف ، فانی شود مگر نفس بر انانیت خود باقی است قَالَ اللهُ تَعَالَی :﴿ وَنَفْسٍ وَّمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُوْرَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾ [1]«و قسم به نفس آدمی و به ذاتی که درست اندام کرد او را پس الهام کرد نفس را گناهان او را و تقوی و پرهیزگاری اورا.»وعلامت او اینست که سالک در خواب ویا مکاشفه می بیند انسان ناقص مثل زنان و کافران وملحدان ویا فاسق و بی دین وریش بریده ولنگ وکوسه وکر وگنگ و بندگان جاسوس ومست که کشتی گرفتند گردنده گرد شهر ویا کج چشم و غیره زیرا که زنان دلالت بر نقصان عقل می کنند و کافران بر نقصان دین وبی دین وریش تراشیدن بر نقصان، در شرع اوست و لنگ، علامت بر دعوت خلق است به حق و خود او عمل به نصیحت خود نمی کند و کوسه آن که بجا نیـارد اوامر خـداوند متعال ــ جل شأنه ــ را ونابینا وکور دلالت بر آن که پوشیده می کند گواهی وجاسوسی تارک سنت است. مست وسوخته شده صاحب عشق مجاز است ودلال آنکه منع نکند نظر خود از زنا ومحرمات وقصاب سیاه دل است وباقی غیر مذکور اشیاء لطفا بر اشیاء مفصله قیاس شود.

---

۱ – سوره شمس آیه ۷و۸

صفت چهارم نفس مطمئنه و او آنست که به نور قلب منور شده باشد واز صفات ذمیمه خلاص شده باشد وبه صفات حمیده موصوف شده باشد وبه وجه کلی به دل متوجه بوده باشد ودل را به جانب عالم قدس متوجه کرده باشد و به عبادات وطاعات مواظبت کرده باشد واز اضطرابات، مطمئنه شده باشد. فنا برای او حاصل شده باشد وبه تجلیات صفات ثبوتیه و باقی تجلیات متصف شده باشد حتی که خداوند متعال- جل شأنه- به او خطاب فرموده باشد.

بِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿ يَا اَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِيْ اِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِيْ فِيْ عِبَادِيْ وَادْخُلِيْ جَنَّتِيْ﴾ [1]«ای نفس آرام گیرنده به سوی پروردگار خویش باز گرد در حالیکه تو خشنود شده و از تو نیز خشنود گشته پس در زمره بندگان خاص من درآی و به بهشت من داخل شو.» نفس به کسب ولایت کبری مطمئنه می گردد و علامت او این است که سالک در خواب یا در مکاشفه می بیند قرآن شریف و خـواندن او و انبیـاء ـ علیهم السلام ـ و سلطانان و عالمان و مشایخ وقاضیان وکعبه شریفه و مدینه منوره یا بیت المقدس یامسجد جامع یا مساجد یا مدرسه ها یا جای مسکن صالحان یاکتابها ویا آلات محاربه مثل تیر و کمان و شمشیر و خنجر است . و دیدن انبیا ـ علیهم السلام ـ قوت اسلام و ایمان است و دیدن پادشاهان، صرف کردن وجود خود است در ریاضـت و عبـادت خداونـد متعال ـ جل شأنه ـ ودیدن مشایخ عظام واعمال صالحه کردن، اشاره به راهنمایی نفس خود است ودیدن قاضیان، فرمانبرداری امرخداوند متعال است وبیت الله ومدینه منوره و بیت المقدس، دلالت بر صفای و پاکی دل از غش و وسواس می کند و جوامع و مساجد وبیرق ها (پرچم) و آلات جنگ ومحاربه اشاره به

---

۱ - سوره فجر آیه ۲۷ الی ۳۰

وسوسه های شیطانی است.در این مقام عالی برای سالک، مجاهده نفس ومحاربه شیطان روی به آسانی می کند و فتوحات ساری و غنایم لا متناهی در هر آن برایش عطا و مهیا می شود.

صفت پنجم نفس راضیه است و او آن است که انانیت او گم وختم شده باشد وبه فنای حقیقی وبه تجلیات شیونات ذاتیه متصف بوده باشد و نفس به کسب ولایت علیا در حالت فنا راضیه می شود وعلامت او این است که سالک درمکاشفه یا در خواب می بیند ملائک و غلمان وحور براق وزیورهای گوناگون و آفتاب ومهتاب، زیرا که دیدن ملائک وغلمان وحور و براق و زیور با این دلالت بر کمال عقل وتمام عقل قرب رب العزت می کند و دیدن آفتاب ومهتاب دلالت بر معارف الهی می کند.

صفت ششم نفس مرضیه است واو آن است که ردای بقای حقیقی به جان خود پوشیده باشد یعنی به بقاءبالله مستعد شده باشد وزیورهای اعتبارات الذاتیه، در وجود خود داشته باشد وبه هر دو بال خود سیر طیران در اسمای صفات مع ملاحظه ذات بحت که مسمی به شیونات واعتبارات است، سیر کرده باشد. حتی که به ذات بحت معرات الشیونات و اعتبارات رسیده باشد وکسب ولایت علیا به انصرام طی کرده باشد (هَنِيْئًا لِاَرْبَابِ النَّعِيْمِ نَعِيْمُهَا) نعمتهای آن بر صاحبان نعمت گوار باد. وعلامت او این است که سالک در خواب یا در مکاشفه می بیند آسمان هفتگانه و مهتاب وستارگان و رعد و برق و درخشنده شمع و مشعله و قندیلها که روشن باشد. زیرا که دیدن هفت آسمان، اشاره است که نظر سالک به خداوند متعال است و ستاره به نور نفس او دلالت می کند و دیدن آتش به فنای نفس است ورعد اشاره به آگاهیدن و واقف نمودن بر چیزهای آینده است وآفتاب ومهتاب

ونور چراغ به روشنایی دل است .مرید کامل وصادق رجوع به پیر کامل خودمی کند که او را به صفت هفتم وصل کند .

صفت هفتم نفس عبودیه و او آن است که آلت انصراف باشد از تعبد جمیع کمالات و تجلیات و افعال واسماءوصفات وشیونات و اعتبارات و متوجه بود به ذات صرف مطلق که مجرد باشد از اسماء و صفات و این نفس مزین و متجلی به زیورعبودیت و بنــدگی خدا ونــد رب العزت ـ جل شانه ـ بوده باشد و حصول این مقام بیش قیمت به کسب کردن دایره کمالات نبوت ودایره کمالات رسالت اولوالعزم و باقی دوایر طریقه نقشبندیه مجددیه معصومیه تاکه به دایره لاتعین و قیومیت و سیف القاطع منوط است می رسد وعلامت اواین است که سالک در خواب یا مکاشفه حقانی می بیند باران و برف و ژاله (تگرگ) و جوی و چشمه و چاه دریای زیرا که باران دلالت بر رحمت الهی می کند و برف بر زیادت آن و ژاله بر زیادترو پیشتر زدن دلالت می کند و دریاها و چشمه ها و غیره دلالت برتکمیل مراتب اخلاص می کند به واسطه معرفت الهی و باید دانست که هر کس که مرید صادق پیر کامل مکمل باشد و این مرید مخلص رابطه شریفه او همیشه می کند. روح ودل مرید مخلص وصل شیخ مقتدا می شود و پس پیر کامل و مرشد واصل ، ارواح و قلوب مریدان ومخلصان را به طرف خود جذب می کند و بر مقامات عالیه که در عالم امر است یا در عالم خلق است ایشان را برای تعلیم وراهنمایی می گردانند. به این سبب مرید مبتدی درخواب یا در مکاشفه وجدانی یا در حالت محویت علامات صفت نفس راضیه ومرضیه وغیره می بیند ویا می بیند که در عالم قدس طیران می کند یا مقام خود همراه مقامات مشایخ عظام می بیند ودر حقیقت نفس او اماره است وباطن او پلید است. خیال باطله نکند که به منزل مقصود برسیدم ومن صاحب این مقام شدم وباید که به دیدن این چیزها به رابطه پیر مقتدا وبه صحبت

ظاهری وخدمت بدنی مرشد راهنما از حالت سابقه اضافه تر کوشش کند که کمال او وحقیقت طریقه او وصحت مسلک اوبرای او به مشاهده معلوم شد.

سبق هفتم: ذکر سلطان است که بر تمام بدن و از سر تا پای ذکر الهی جاری می کند واو برای تصفیه چهار لطایف عالم خلق که خاک و آب و هوا و آتش که به عناصر اربعه مشهور هستند، مقرر کرده اند وهر یکی از اینها خاصیت علی حده دارد زیرا که خاک خنک وخشک است وثقیل بالذات است که میلان او به طرف اسفل است . وآب خنک و تر است وثقیل بالاضافه است . و هوا گرم ورطب است و خفیف بالاضافه است . وآتش گرم وخشک است وخفیف بالذات است . ودر هر یکی از عناصر اربعه، اخلاق مذمومه است ودر عنصر اول خاک ،کثافت وکدورت وظلمت وجهالت وثقالت وقساوت وغیر از اینها است، هر گاه که سالک ذکر اسم ذات ،بر لطیفه قلبی خود جاری کند تا که موی و استخوان تمامی اعضای بدن او ذکر الهی می کنند حتی که عادت مستمره او گردد پس تزکیه عناصر اربعه و خصوصا عنصر ترابی او می شود واین اوصاف مذمومه او به محموده بدل می شود مثل لطافت بارکی و صفایی وباقی اوصاف بر این قیاس است و علامت صفایی عنصر خاک، این است که در خواب ومکاشفه می بیند که در بیابانها ودشتها سفر ودر خرابه ها سیاحت وگذر می کند . ودر عنصر آب رغبت به اختلاط مردمان وامتزاج همراه آدمیان ومردمان وقبول کردن تأثیر مردمان که به او صحبت اختلاط دارد و تلون(رنگ گرفتن) از مردمان و فراموشی ذکررحمان وآخرت و میل کردن به خواب و غفلت هرگاه که سالک ذکرالهی برلطیفه قالبی جاری کندتاکه ذکر،عادت راسخه اوگرددپس این اخلاق مذمومه اوبه محموده بدل میشود.به مثل عدم قبول تأثیروتلون وغیر ذلک.

وعلامت عبور بر عنصر آبی آن است که سالک در خواب ویا مکاشفه می بیند جویها ودریاها وحوضها وسبزیجات وعنصر سوم در عنصر

هوایی میل کردن است به شهوات نفسانیه و خواهشات باطله وبسیار ملالت کردن وتنگدلی وغمگین شدن وتغییر کردن از حالی به حال دیگر. هر گاه که سالک ذکر سلطان بر لطیفه قالبی جاری کند تا که عادت راسخه او گردد این اخلاق مذمومه او به محموده بدل می شود که ضد این اوصاف باشد مثل عدم توجه به شهوات و فراخ دلی و فرحت اسلامی وخوشحالی دینی وعلامت صفایی .و عبور از عنصر هوایی این است که سالک در حالت خواب یا مکاشفه می بیند که به هوا پرواز می کند به بالا طیران می کند یا پایین می آید ومانند اینها. عنصر چهارم ، در عنصر آتش غضب و تکبر و استعلاء و طلب کردن جاه و ریاست و رفعت است هر گاه که سالک ذکر قالبی عادت دایم خود گرداند، این اوصاف مذمومه به محموده بدل می شود، مثل حلم و تواضع و شکستگی و مرافقت(همراهی) و خموله(گمنامی) و غیر از این ها و علامت صفایی . و عبور از عنصر ناری این است که سالک در خواب یا مکاشفه می بیند که چراغها و مشعله و اشیای روشن کردن و برقها و اشیای محرقه وبعد از آن که عناصر اربعه به توجه مرشد مکمل وبه دوام ذکر قالبی پاک و منور شود. پس این به صورت حال به طرف اصل خود سیر می کند که اصل ایشان اصل لطایف عالم امر است و اصل هوا ، اصل روح است واصل آب، اصل سراست واصل آتش، اصل خفی است واصل خاک، اصل اخفی است هرگاه که به اصول خود وصل شود پس از اصل به اصل اصل رجوع می کند تا که به عین ثابته می رسد و به واسطه عین ثابته به مبداء تعین خود وصل می شود که صفات ذاتیه ودر ما بین صفات ذاتیه، صفت علم است وصفات شیونات ذاتیه ودرمابین صفت کلیم است وصفات سلبیه وشأن جامع است وپس از وصال بازهر یکی در اسم صفت مربی خود فنا می شود. باز به ترتیب مذکور آن را ابراهیمی المشرب وموسوی المشرب وعیسوی المشرب و محمدی المشرب می گویند و اثر مرتــب در این لطایف

عشره بعد از تصفیه در حین فنا این است که هرگاه که پنج لطایف عالم خلق به اصل خود که فوق العرش اصول لطایف عالم امر است، همان اصول لطایف عالم امر، اصول لطایف عالم خلق است وصل شود پس به ترتیب مذکور به مربی خود وصل می شود وفنا در تجلیات مربی خود می شود و فنا لطیفه قلب در تجلی صفات افعال الهیه است.

در این وقت از نظر سالک افعال تمامی مخلوقات، سلب می شود به غیر از فعل و فاعل حقیقی دیگر چیزی در نظر او نمی آید و این حالت در مراقبه فنای لطیفه قلب حاصل می شود.

و فنای لطیفه روح در تجلی صفات ثبوتیه است در این وقت سالک می بیند که صفات تمامی مخلوقات از ایشان سلب شده است و به حق تعالی ـ جل شأنه ـ منسوب شده است بلکه وجود او وجود تمامی مخلوقات و ممکنات منفی و نیست می کند و وجود واجب الوجودـ جَلَّ شَأْنُهُ ـ را مثبت و قایم و دایم می بیند و این حالت در مقام مراقبه فنای لطیفه روح میسر می شود و فنای لطیفه سر در تجلی صفات شیونات ذاتیه است.دراین وقت سالک وجودخودرادروجودحق تعالیﷻمضمحل وغلط شده وکوفته شده می بیندواین حالت درمراقبه فنای لطیفه سرّحاصل می شود.

فنای لطیفه خفی در صفات سلبیه است در این وقت سالک تفرید وتقدیس کامله از مظاهر جمیعه از عوالم کلیه برای خداوند صمدیه ـ جل علی شأنه ـ می کند واین حالت در مراقبه فنای لطیفه خفی حاصل می شود وفنای لطیفه اخفی در مرتبه شأن جامع می شود ودر این حالت در حین فنای سالک متخلق به اخلاق الهیه می شود و می گویند که ولایت لطیفه اخفی، ولایت سیدنا ونبیّناﷺاست.

و فنای این لطایف بعد از دایر ه امکان پیش از ولایت صغری است .
هرگاه که سالک راه خداوندی ــ جل شانه ــ این هفت سبق که مشتمل بر ده لطایف است به کمال رسانیدند و به ترتیب مذکور شغل وکسب طریقت از نزد پیر کامل ومکمل تعمیل نماید پس خرق جمیع حجب ظلمانی ونورانی که در اندک زمانی مثل برق پاره می شود وبه وصل عریانی وتجلی ذاتی برقی دایمی بهره یاب ومستعد می شود چه حق تعالی جَلَّ جَلَالُهُ را حجابات ظلمانی ونورانی هفتاد هزار هست .این حجابات که هفتاد هزار هست به کسب سبقات هفتگانه که پنج از عالم امر است ودو که یک نفس و دوم ذکر سلطان و لطیفه قالبی است، قطع می شود وبه تکمیل هر لطیفه ده هزار حجابات قطع می شود. مثلا به کسب لطیفه قلب، ده هزار وبه کسب لطیفه روح، ده هزار وبه کسب لطیفه سر، ده هزار وبه کسب لطیفه خفی، ده هزار و به کسب لطیفه اخفی، ده هزار وبه کسب نفس، ده هزار وبه کسب لطیفه قالبی ده هزار قطع می شود. جمله هفتاد هزار می شود وجمله طریقه انیقه عالیه نقشبندیه مجددیه امانیه ، فقط هفت قدم است. پنج قدم در عالم امر ودو قدم در عالم خلق است. پس از قطع این هفت قدم مذکور به فنای فی الله و بقای بالله مشرف می شود وبه درجه عالیه و ولایت خاصه رسیده می شود و این لطایف عشره و مذکوره که از طبقه مکنونات به درجه موجوبات می رسد به ذریعه اعیان ثابته وصل به مربی خود می شود و تفصیل اعیان ثابته و تنزلات خمسه وحضرات این است که مرتبه ذات مطلقه مجرده الله تعالی ــ جل شأنه ــ مسمی به احدیت ولا تعین است.

پس صوفیــه صافیــه کرام ــ علیهــم الرضوان ــ به ذریعه علم لدنی وعلم مکاشفه برای خداوند متعال تعینات خمسه وحضرات خمسه وتنزلات خمسه، مقرر کرده اند و از آن در مرتبه وجوب ثابت کردند وسه از آن در مرتبه امکان وآن دو تعینات که در مرتبه وجوب مقررکرده اند مسمی به

وحدت و واحدیت است وهر دو در مرتبه علم است مگر وحدت اطلاق بر علم اجمالی خداوند متعال ﷻ می کند و واحدیت اطلاق بر علم تفصیلی خداوند متعال ﷻ می کند وهمان سه تعینات وتنزلات که در مرتبه امکان ثابت کرده است، آن عالم ارواح وعالم مثال وعالم اجسام است وبرای هر انسان، یک عین ثابته در علم الهی است واین جسم کثیف انسانی که در این عالم ظلمانی است،مثل عکس وسایه برای آن عین ثابته است وآن عین ثابته مثل سایه وعکس است برای اسمی ازاسمهای الهی. پس جسم کثیف انسانی متعلق به عین ثابته شده وعین ثابته متعلق به اسم الهی شده است وآن اسم الهی که تعلق عین ثابته این شخص ازافراد انسان به اوشده است، همان اسم تعین و تربیه این شخص معین از افراد انسان است وا ز این سبب تعبیر عین ثابته به مادر وتعبیر اسم الهی به پدر کرده اند. چنانچه برای ظهور هر انسان در عالم اجسام وعالم ظلمانی به پدر و مادر ضرورت هست که بدون پدر ومادر ظهور وجود انسان، غیر ممکن و یا غیر معتاد است، همچنین در عالم ارواح وعالم مثال وعالم قدس انسان را به مظهر و مربی ضرورت است.

زیرا که روح انسانی از قید نفس حیوانی و عوایق جسمانی و علایق دنیاوی خلاص کردن و نفس اماره وهواء متبعه و عناصر اربعه کثیفه و هیکل جسمانی منکدره اصلاح کردن ونورانی ساختن وازامراض معنوی خلاص شدن واز قطام طفولیت به حلم ربوبیت رسیدن واز طبقه ظلوم و جهولیت به درجه قرب وصلت وعلم ومعرفت رسیدن و پس رجوع قهقری به دعوت خلق الی الحق سرافراز شدن به غیر از اسباب وذرایع، ممکن و یامعتاد نیست. البته مربی کامل و مرشد واصل و مظهر دایم و وسایل اتم وذرایع اکمل می خواهد.

خداوند حکیم وعلیم برای تکمیل مراتب انسانیت وتتمیم منازل عبودیت وحصول قرب الهیه برای هر شخص از افراد انسان اسباب و وسایل در عالم اجسام وعالم ارواح وعالم قدس وغیره مقرر کرده اند. چنان چه در عالم اجسام برای تکمیل مراتب و ادای حوایج جسمانیه مقرر کرده اند به مثل مادر و پدر برا ی ظهور وجود او و تربیت او تا وقت تکمیل عقل و حلم یک سبب ظاهر است و هکذا برای تعلیمات دینی و دنیایی وسیاسی معلم ومکتب ومدارس وغیره اسباب ظاهری است مرتکمیل مراتب جسمانیه و اولیای کرام و مشایـخ عظام ـ رحمهم الله ـ را حق تعالی ـ جل شانه ـ علم باطنی وعلم لدنی وعلم قلبی و علم مکاشفه عنایت فرموده اندپس به منظورآیه کریمه﴿ وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ ﴾[1]و اما به نعمت پروردگار خود خبر ده از بحر علم بی پایان خود به طور رمز واشاره به حکم ضرورت، چیزی به سالکان و مریدان و مخلصان خود که از اعیان ایشان شمرده می شود، اظهار می کند تاکه راه روندگان خداوند متعال و سالکان و طالبان یزدان ـ جل شـانه ـ از نکـات و اشارات رموزات و هدایات ایشان نفع کامله و علم وافره حاصل کنند. جمله از نکات ایشان ـ رَحِمَهُمُ اللهُ ـ این تنزلات خمسه و عین ثابته است و گفته اند که عین ثابته به مثل مادر انسان است که تربیت او در اوطان امکان می کند که مانند خانه ای است پر شده از ظلمت وکدورت واسم الهی که عین ثابته این شخص متعلق اوست به مانند پدر است مرعین ثابته را ، تربیت این عین ثابته در طبقه و حصه موجوبات می کند که تمامی نورانیت و قرب رب العزت است.

---

۱ - سوره وضحی آیه۱۱

✓ **شعر:**

وَلَدَتْ اُمِّیْ اَبَاهَا وَ ذَامِنْ عَجَبَاتِیْ

وَ اَنَا طِفْلٌ صَغِیْرٌ فِیْ حُجُوْرِ مُرْضِعَاتِیْ

مادرم پدر خود را زاییده است و این از عجایب من است در حالیکه من بچه ای کوچک در بغل دایه هایم هستم .

« و عین ثابته اسم الهی را در خارج ظاهر کرد . زیرا که ظاهر کردن تأثیر اسم الهی در خارج برای تربیت اجسام است به واسطه عین ثابته و این ظهور را تعبیر به ولادت کرده اند و مراد از حجور مرضعات ،حجـور اسـمای الهیه است زیرا که مر بی اعیان ثابته همین اسمای الهیه است که در مرتبـه و احدیت است و این تنزلات خمسه، به طور کشف صحیح و اجتهاد جیـد و شهود از بحر علوم غامضه و اسرار الهیه برای تسهیل فهم و ادارک سـالکان راه خداوند متعال ـ جل شأنه ـ و ترغیب طالبـان خداونـد متعـال ـــ جـل شأنه ـ اظهار کرده اند که بدون تعین تنـزلات خمسـه ، تفهـیم سـالکان و تعلیم طالبان وصال الهیه به طرف وصول الی الله و راه فنا و بقای مشکل و یا غیر ممکن بوده است و اگر نه در حقیقت حق تعالی و تقدس از تنزل مرتبـه به مرتبه دیگر منزه و پاک است نه او را تعین است ونه او را ادارک».

فَسُبْحَانَ مَنْ لَمْ یَتَغَیَّرْ بِذَاتِهِ وَلَا بِصِفَاتِهِ وَلَا فِی الْاَسْمَاءِ بِحُدُوْثِ الْـاَکْوَانِ.

پس پاک است ذاتی که بـا ذات و بـا صـفات خـود تغییـر نمـی کنـد و در اسمهایش با به وجود آمدن موجودات تغییر ایجاد نمی شود.از این رو به این تنزلات خمسه به ذات اقدس خداوند متعال ـ جل شأنه ـ هیچ تغیر وتبدیل از این نرسیده زیرا که حق تقدس وتعالی که اراده تخلیق عالم کـرد خـاص برای معرفت ذات پاک مقدسه خود کرده وحال آنکه هیچ مناسبت مـا بـین

خداوندتعالی وما بین عالم نیست آیه کریمه﴿ اِنَّ اللهَ لَغَنِیٌّ عَنِ الْعَالَمِیْنَ ﴾[1] «هر آیینه خدا از عالمیان بی نیاز است.»

پس حق تقدس و تعالی به محض فضل و کرم خود از مرتبه احدیت صرفه به مرتبه وحدت تنزل کرد که آن مرتبهٔ اسما و صفات الهی است . مجملًا باز به مهربانی و رأفت تامه خود از مرتبه وحدت به مرتبه واحدیت تنزل کرد که آن مرتبه اسما و صفات است مفصلا و این مرتبه را مرتبه اعیان ثابته و ظلال الاسما و الصفات می گویند. از سبب تنزل و ظهور خداوند متعال تقدس در مرتبه دوم و دایره امکان که به ظل الظل مسمی است به آن سبب که ظهور تجلی اسما و صفات در مرتبه ثالثه شده است، مثلًا یک شخص به مقابل آیینه می ایستد صورت این شخص به طورکمال در این آیینه معلوم می شود . پس دیگر آیینه به مقابل این آیینه شد همین طور آیینه اول درین آیینه دوم هم معلوم می شود هکذا در آیینه سوم و چهارم و به صورت این شخص هیچ نقصان نمی رسد. چرا که صرف ظهور عکس و نقش صورت او در آیینه متعدده شده و نه تقسیم ذات این شخص. مشایخ عظام ــ علیهم الرضوان ــ این ظهور عکس و صورت را تنزل و ظل می گوید و به این تنزل و ثبوت ظل به ذات اقدس خداوند متعال هیچ تغیری و هیچ تبدیلی و هیچ نقصان عارض نمی کند ، وَ اللهُ اَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ اَتَمُّ.

سبق هشتم: نفی و اثبات است که مشتمل بر تمام لطایف عالم امرو لطایف عالم خلق است واین دروقوف عددی وذکر نفی واثبات می گویند وکیفیت اجرای او این است که اول چیز ی که درخزانه خیال وباطن دارد ازادراکات وشعورات وغیره تمامی رادر قعر القلب محفوظ کند وخودرا از تمامی اشتغالات فارغ سازد. پس خطرات شیطا نی وهواجس نفسانی را

---

۱ - سوره عنکبوت آیه۶

ازباطن خود فارغ کند به خروج نفس خود از بینی تا که بــاطن اوبــرای نفــی واثبات متوجه شود .پس زبان درکام بالا چسبانیده وهردولب به لب ودنــدان به دندان چسبانیده ونفس به زیر ناف بند کرده باشد تاکــه قطــع هــواجس نفس وتسخیر باطن وجمع کردن عزیمت برایش حاصل شود . پس لفــظ (لا) را از ناف کشیده به صورت خیال یک خط مستطیل و مستقیم تصــور کــرده باشد تا که به پیشانی می رسدبا معنی او که نفی است ولفظ(اله) تصورو ملا حظه نماید پس این خط را بکشد از پی شانه تا دوش راست .باز لفظ (الاالله) تصوروملا حظه نماید پس این خط راازسر دوش خود بر تمامی لطایف خمسه کشیده بر دل صنوبری زده باشد به شهادت تامه تاکه تأثیر ذکــر در لطــایف خمسه وتمامی جوارح بدن، ظاهر شود وبه ترتیــب مــذکور محبــوس نفــس تکرار کرده باشد تا که نفس اوتنگ می شود . بعد از آن به عــدد وتــر لفــظ (محمد رسو ل الله) به زبان خیال و تصور نه به زبان سر بگویدونفس خــود را ازبینی بکشد در خواندن کلمه توجه به معنای آن شرط اول است ودرجانــب نفی که کلمه(الا) است لامعبود تصورنماید اگر مرید مبتدی بود ولا مقصــود تصور نماید اگر متوسط بود ولا موجود تصور نماید اگر منتهی بود. ودرجانب اثبات، اثبــات ذات پاک خــداوندمتعــال ــ جل شــأنه ــ تصــور نمایــد اگــر ذاکر منتهی بود درلحاظ معنی (لا) جان خود وتمــامی ممکنــات وموجــود را منفی ونیست و نابود کند و ثبوت ذات مقدس واجب الوجوب الهــی نمایــد و شرط دوم این است که پس ازچند بار این دعارابه نهایت تذلل وعــاجزی بــه زبان خیال بگوید:« اِلَهِیْ اَنْتَ مَقْصُــوْدِیْ وَرِضَــاكَ مَطْلُــوْبِیْ فَــاعْطِنِیْ مَحَبَّتَــكَ وَ مَعْرِفَتَــكَ » به زبانی که می فهمدو می داند به آن زبان بگوید و همــین کلمــه طیبه شریف را تکرار کند تا که حرارت ذکر الهی بر تمــامی بــدن او احاطــه کند وبرایش اضطراب وظهورسکونت وفراخی باطن و استغراق تمکن وحالت

بسط حاصل شود وآب شدن بدن ظلمانی و ظهورتأثیر استهلاک جسمانی وظاهر شدن ستاره ها محودر ذات الهی ازنتایج این ذکر است ودر حبس بسیار مفادات است مثل تسخیر باطن وجمعیت ونفی کردن هواجس نفسانی وحرارت قلب وحصول شوق وذوق ونفی خواطر شیطانی ورقت قلب وترقی محبت وموجب کشف نیز خواهدشد.

ونَفَس بندی به تدریج زیاد کند. مثلا این کلمه طیبه نفی واثبات به ترتیب مذکور اول یک مرتبه بخواند ونفس خود بکشد .باز سه مرتبه بعد نفس بکشد تا که به بیست و یک مرتبه رسد. پس بیست ویک مرتبه ویا بیشتر از آن حصول نتایج روی به ظهور می کند اگر نکرد یقین کند که عمل او باطل است باز از سر بگرداند تا که به ترتیب مذکور به بیست ویک مرتبه می رسد وآن طرف باطن به طرف حق سبحانه وتعالی می شود وتصفیه باطن وتزکیه بدن وتطهیر وتنویر جمیع لطایف حاصل می شود تاکه لطایف او باز روی به اصل خود می کنند وهمه لطایف عشره را عروجی به طرف وصول خود دستیاب شود ونگویند که عروج ونزول به لطایف خمسه امر ولطیفه نفس متصور است نه به لطایف اربعه. یعنی عناصر اربعه زیرا که مراد از عروج غالب طهارت هر عنصر است از اوج تکبر و ترفع و خود بینی و از حضیض پستی و دنائت و رذالت و غیره اخلاق مذمومه و متصف شدن است به مجاهد وجذبات الهی بروی جاری می شود حتی که از فرط جذب ومحبت وزیادت عشق مذکورـ جل شأنه ـ هم از وی فراموش شود بلکه به حضور محض مشرف شود.

✓ **ابیات:**

چون باده شوق تو کند براقی گردد تن و روح جمله مست ساقی
تن مست شراب وروح مست ساقی آن گردد فانی و این گردد باقی

سالک سعید، مدارج امکانی را به مدد او قطـع مـی نمایـد وعـارف خوش نصیب، به معارف وجوبی به برکت او ارتفاع می فرمایـد واوسـت کـه از تجلیات افعال به تجلیات صفات می برد واز تجلیات صـفات بـه تجلیـات ذات می رساند.

✓ **بیت:**

تا به جاروب لا نروبی راه نـرسی در سـرای الا الله

وبرای دور کردن رذایل وازاله ذمـایم کـه در بـاطن رسـوخ یافتـه ومتمکن گشته مثل حسد و کینه و خست و دناءت و عجب ، نخوت و غرور و ریا و کبر و غیظ وغضب و بی صبری و بی قناعتی وامثال آن این کلمه طیبـه از بس نافع تر است به نوعی که به وقت (لا اله)گفتن انتفاء آن خصـلت بـد خـود کنـد کـه از آن رسـتگاری طلـب دارد واز (الا الله) طالـب حـب پروردگار۔ جل شأنه ۔ باشد مثلا برای زوال حسد گوید (لا اله) یعنی نیسـت حسد در من الا الله مگـر محبـت پروردگار ۔ جل شانه ۔ به حضور و بسیار عاجزی بگوید تا آن ذمایم زایل گردد وباطن به وجـه کلـی تصـفیه ومطهـر گردد . تا سالک به دولت حضور وآگاهی وبه فنـای نفـس وتهـذیب اخـلاق مشرف نشده است غیر از نماز فرض و واجب وسنت مؤکده اشتغال به نوافل وتلاوت قرآن مجید واوراد واذکار لسانی وادعیه صحیح نیست. آدمی تـا بـه مرض قلب مبتلا است، هیچ عبادتی او را نافع نیست بلکه صفر اسـت لهـذا اولا ساحت سینه خود را از رذایل صاف کند و دولت حضور وآگاهی را حاصل کند که اعلی ترین اذکار است بلکه مقصود از اذکار همین کار است حضرات نقشبندیه مجـددیه ۔ قدس الله اسرارهم العلیه ۔ بعد از حضور دولت آگاهی و دوام حضور الهی اشتغال به امور یقینیه وعلوم دینیه می فرمایند. به ذکـر شریف لسانی وتلاوت قرآن مجید ومطالعه احادیـث نبویـه ــ عَلَـی صَـاحِبِهَا

السَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ۔ و درود شریف ونماز با نیاز استغفار وتحمید وتکبیر، اوقات شریفه خود را معمور دارند.

✓ **رباعی:**

دل گفت مرا علم لدنی هوس است
تعلیم کن اگر تو را دسترس است
گفتم که الف گفت دگر هیچ مگو
درخانه اگر کس است یک حرف بس است

✓ **بیت:**

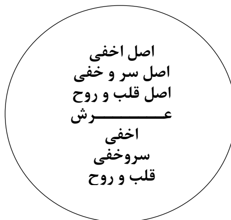
دردم از یار است ودرمان نیز هم دل فدای او شدو جان نیز هم

حصول برکت وظهور عظمت این کلمه را به اعتبار درجات قایل آن است هر چند گوینده عظیم تر، ظهور برکت آن بیشتر. مرید مخلص که این هشت سبق را طی نموده که مشتمل بر لطایف عشره است تا تهذیب لطایف وتصفیه ایشان به توجه شیخ مقتدا و ذکر یزدان ــ جل شانه ــ حاصل شود پس به مراقبات اشتغال فرماید زیرا تمامی طریقت سه چیز اند: ذکر وفکر که به مراقبه مشغول است ورابطه پیر واصل را هنما که بدون مرشد واصل، رفتن برین راه غیر ممکن است. تا این سبق هشتم طبقه اذکار است که اسم ذات ونفی واثبات است واین طیف اذکار اسم ذات ونفی واثبات به منزله الف وباء برای کودکان است. وتعلیم علم لدنی هنوز باقی است وتعلم علم لدنی در باقی سبقات این طریقه انیقیه شریفه مجددیه معصومیه امانیه حاصل می شود مثل مراقبات فنای لطایف و ولایت صغری و ولایت کبری وعلیا حتی که به دایره لاتعین وسیف القاطع وقیومیت می رسد که آخر سبقات طریقه شریفه مجددیه است.پس به طبقه اولیای کاملین ومکملین ومرشدین

واصلین می رسد و این طریقه شریفه نقشبندیه از بـین طـرق ثلاثـه یـک طریقت افضل است.

سبق نهم: اول مراقبات وقوف قلبی است طریقش این است که توجه به سوی قلب خود نماید و توجه قلب به ذات الهی کند و منتظر فـیض الهـی باشدودل را ازخاطر نگهداردتا خواطر غلبه نکنند و این را نگهداشت گویند .

سبق دهم: مراقبه احدیت است نیتش این است « فیض مـی آیـد از ذاتی که جامع جمیع صفات کمالات و منزه از جمیع نقصانات است خاص بـر لطیفه قلب من»



و چون دل را حضور و جمعیت و خطره تا چهار ســـاعت حضور نکنـدعلامت تمامی قطع دایره امکـان کـــه آن را دایـــره اول گفـته اند که ظل ظـل اسماء و صفـات است و بعضی دیـــدن انـــوار را علامت قطع دایـــره دانسته اند نیمه دایـــره امکـــان از زمیـــن تا عرش نیمه دیگـر تـا بـالای عرش است.دایره امکان این است.بدان که هر لطیفه عالم امررا اصلی اسـت فوق العـرش تابه اصل خودنمی رسدفنای اوحاصل نمی شود. چنانچه اصـل قلب، افعال الهی است و اصل روح ، صفات ثبوتیه واصل سر، شیونات ذاتیـه است اصل خفی، صفـا ت سلبیه اسـت واصل اخفی ، شأن جامع است پس به لحاظ این اصول نیزمراقبات می کنند.

سبق یازدهم: مراقبه فنای قلب اسـت طـریقش اینسـت کـه قلـب خودرامقابل قلب مبارک آن حضرت رسالت پناهﷺ قرار داده، به جناب الهی عرض نموده و چنین نیت کرده باشد « الهی تجلیات صفات فعلیـه خـود را که القا کردی از قلب مبارک حبیب خدا حضـرت محمـد ﷺ بـر قلـب آدم ـ صفـی الله ـ به واسطـه پیـــران کباربر قلـــب من القاکن » پس فنـای

لطیفه قلب در تجلی افعالی خواهد شد دراین وقت افعال خود و افعال جمیع مخلوقات از نظر سالک مختفی می شوند بجز فعل یک فاعل حقیقی ـ جل شأنه ـ در نظرش هیچ نمی آید. ولایت قلب راولایت آدم عليه السلام می گویند و سالکی را که از راه این ولایت واصل شود ، او را آدمی المشرب می گویند .

سبق دوازدهم: مراقبه فنای روح است هم چنان روح خود را مقابل روح مبارک حبیب الله حضرت محمد مصطفی ﷺ کرده باید به جناب الهی عرض نموده و چنان نیت کرده باشد« الهی تجلیات صفات ثبوتیه خود را که القا کردی به روح مبارک حبیب خدا حضرت محمدﷺ و از روح مبارک او به روح سیدنا نوح و حضرت سیدنا ابراهیم ـ علیهما السلام ـ به واسطه پیران کبار به روح من القا کن .»پس فنای لطیفه روح در صفات ثبوتیه است. این وقت سالک، صفات خود را از جمیع ممکنات مسلوب ساخته نسبت آنها را به حضرت حق سبحانه و تعالى نماید سالکی که از این راه واصل مقصود گردد او را ابراهیمی المشرب می گویند .

سبق سیزدهم: مراقبه فنای سرّ است چنانچه سِرِّ خود را مقابل سر شریف آن حضرت رسالت پناه محمد رسول الله ﷺ نماید و به جناب الهی عرض نموده و چنان نیت کند « الهی تجلیات شیونات ذاتیه خود را که القا کردی بر سِرِّ مبارک حبیب خود حضرت محمد ﷺ و از سرّاو بر سرّ موسی عليه السلام به واسطه پیران کبار بر سر من القاء کن » سالکی که از این راه ولایت واصل حق ـ جل شأنه ـ شود او را موسوی المشرب گویند. سالک این وقت ذات خود را در ذات حق مضمحل و مستهلک می داند و فنای سرّ در شیونات ذاتیه می باشد.

سبق چهاردهم: مراقبه فنای خفی است هکذا به ترتیب مذکور عمل نماید و نیت کند« الهی تجلیات صفات سلبیه خود را که القا کردی بر لطیفه



خفی مبارک حبیب خود حضرت محمدﷺ و از لطیفه خفی آن حضـرت بـر لطیفه خفی حضرت سیدنا عیسـی ـ علیهما السلام ـ به واسطه پیران کبـار بر لطیفه خفی من القا کن.» سالکی که از این راه واصل حق سبحانه شـود او را عیسوی المشرب گویند در اینجا فنا در صفات سلبیه می باشـد تفریـدو تجرید حق سبحانه از جمیع عالم در این مقام، مشهود سالک می شود.

سبق پانزدهم: مراقبه فنای اخفی است به ترتیب مذکور عمل نماید و چنان نیت کند« الهی فیض تجلیات شأن العلم و شأن جامع خود را که القا کردی بر لطیفه اخفی مبارک حبیب خود حضرت محمدﷺ به واسطه حضرات پیران کبار بر لطیفه اخفی من القا کن » سالکی که از این راه واصل گردد او را محمدی المشرب می نامند و تخلق به اخلاق الله ـ جل شأنه ـ در این مقام سالک را جلوه گر می گردد.

✓ مصرع: تا یار کرا خواهد و میلش به که باشد

سبق شانزدهم: مراقبه دایره ولایت صغری است مورد فیض در اینجا لطیفه قلب است نیتش چنان کند « فیض می آیدازذاتی که همراه من است و بیچون و بیچگون است منشاء دایره ولایت صغری که ظل اسماء وصفات است خاص برلطیفه قلب من»مفهوم آیت شریفه ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ اَيْنَمَا كُنْتُمْ ﴾ [1]

معیت حق تعالی را همراه خود در هر ذره از ذرات ممکنات در لحاظ داشته، مشغول باشد در این مقام ذکر به تحلیل لسانی با توجه قلبی و توجه قلب با حق سبحانه با لحاظ معنی فایده تمام دارد. این دایره ثانی است و دایره ظلال اسماء و صفات است از این جهت ولایت صغری می گویند که ولایت اولیاء است. در این جا سیر در تجلیات افعال الهی می شود و

۱ - سوره حدید آیه ۴ « و او با شماست هر جا که باشید. »

توحید وجودی و شوق و ذوق و آه نعره و استغراق و بیخودی و دوام حضور و نسیان ماسوی که عبارت از فنای قلب است در اینجا حاصل می شود.

سبق هفدهم: مراقبه دایره ولایت کبـری است که ولایت انبیاـ علیهم السلام ـ اسـت و این دایره متضمن سه دایره و یک قوس است و دایره اولی مراقبه اقربیت است. نیتش این است : « فیض می آید از ذاتی که از رگ جان من نزدیک تر است منشاء دایره اولی ولایت کبری که اصل اسماء و صفات است خاص بر لطیفه نفس من مع لطایف خمسه عالم امر» مفهوم آیه شریفه

﴿وَنَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیْدِ﴾[1]«و ما از رگ گردن به آدمی نزدیکتریم.»

و مورد فیض در اینجا لطیفه نفس همراه لطایف خمسه عالم امر می باشد و در اینجا ذکر تحلیل لسانی و یا خیالی نیز مفید است. عروج لطایف خمسه تا همین دایره است .

نصف سافل این دایره مشتمل بر اسماء و صفات زائدتین است و نصف عالی آن مشتمل بر شیونات ذاتیه است .

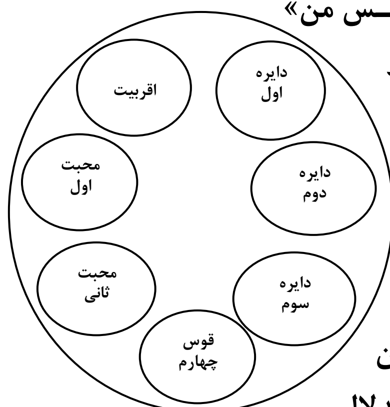
سبق هیجدهم: مراقبه دایره ثانی ولایت کبری است که مسمی به دایره محبت اول است نیتش این است :« فیض می آید از ذاتی که مرا دوست می دارد و من او را دوست می دارم منشأ دایره ثانی ولایت کبری که اصل دایره اول است خاص بر لطیفه نفس من ».

مفهوم آیه شریفه﴿ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّوْنَه ﴾«خداوند ایشان را دوست می دارد و ایشان او را دوست می دارند .» و مورد فیض در این دوایرفقط لطیفه نفس است.

۱- سوره ق آیه ۱۶

سبق نوزدهم: مراقبه دایره ثالث ولایت کبری است مسمی به محبت ثانی است نیتش نیز چنین است : « منشاء دایره ثالث ولایت کبری که اصل دایره ثانی است خاص بر لطیفه نفس من». مفهوم آیه شریفه﴿ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَه ُ﴾ [1]

سبق بیستم: مراقبه دایره رابع ولایت کبری است که مسمی به قوس است نیتش نیز چنین است « فیض می آید از ذاتی که من محب اویم و او محب من است منشاء دایره رابع ولایت کبری اصل دایره ثالث است که مسمی به قوس است خاص بر لطیفه نفس من» مفهوم آیه شریفه ﴿ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَه ُ﴾ ملحوظ دارد در این جا شرح صدر و مقام صبر ودوام شکر حاصل شود و لفظ آثار بر خوداطلاق نکندو متهم ساختن خود رادر نیات و نفس خود را شرور و منقصت دیدن و انتفاء انانیت که وجود خود و توابع آن را به او سبحانه منسوب داشتن و قبول کردن تکلیفات شرعیه که احتیاج به دلیل نماید و استدلالی بدیهی گرددو جذبات واضطرابات اطمینان پذیرد و استهلاک و اضمحلال حاصل شود چنانکه حرص و کبر و حسد و حقد و بخل و عجب وحب جاه و غیره در این مقام، نقد وقت می گردد .

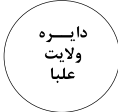


سبق بیست و یکم: مراقبه اسم ظاهر است که مشتمل بر دایره ولایت صغری و دایره ولایت کبری است . نیتش چنین است : « فیض می آید از

۱-سوره مائده آیه ۵۴

ذاتی که بیچون و بیچگونه است و مسمی به اسم الظاهر است خاص بر لطیفه نفس من مع لطایف خمسه عالم امر» سیر در ایــن جــا در تجلیــات صــفاتی است بدون لحاظ ذات .

سبق بیست و دوم : مراقبه دایره ولایت علیا است که مسمی به اســم الباطن است و ولایت ملایکه عظام است ـ علیهم السلام ـــ نیــتش چنــین است:« فیض می آیدازذاتی که مسمی به اسم البــاطن اســت منشــاء دایــره ولایت علیا خاص بر عناصر ثلاثه که باد وآب وآتش است بدون عنصر خاک» ومورد فیض در عناصر ثلاثه می باشد. ذکر تهلیل و صلوت نافله در اینجا موجب ترقی است. عروج و نزول و توجه به



حضور عناصر ثلاثه را حاصل می شود و باطن را وسعت عجیب در باطن بــه هم می رسد و مناسبت به ملایک کرام پیدا می شــودو ملایــک کــرام وی را ظـــاهر خواهـــد شـــد و اســـراری کـــه لایـــق استتاراســـت،ادراک خواهدکرد.سیردراینجا درشیونات و اعتبارات است.

شیون اسمی را گویند که ذات وصفت به هــم مخــتلط باشــد چــون علیم، کلیم و قدیر یعنی ذَاتُ مَنْ لَهُ الْعِلْمُ وَ الْكَلَامُ وَ الْقُـدْرَةُ و ســیر در اســم باطن در صفات خالصه می باشد بدون لحاظ ذات، چون علم و کلام و قــدرت و غیر . وَ ذَلِكَ فَالسَّيْرُ فِي الْعِلْمِ سَيْرٌ فِي الْإِسْمِ الظَّاهِرِ ، وَ السَّيْرُ فِي الْعَلِيْمِ سَيْرٌ فِي الْإِسْمِ الْبَاطِنِ.و آن ثابت است پس سیر کردن در علم ، ســیر کــردن در اســم ظاهراست و سیر در علیم سیر کردن در اسم باطن می باشد. بــه فضــل الله تعالی میسرمی شود و گویا پرنده ای بود بی پر و بال اکنون او را دو جنــاح و بال طیران موجود شد که یکی اسم الظاهر است و دیگر اسم الباطن .الحــال می تواند که به طرف عالم قدس که ذات بحت است، طیران نماید.

سبق بیست و سوم : مراقبه در کمالات نبوت است و مورد فیض لطیفه عنصر خاک است نیتش چنین است : « فیض می آید از ذات بحت که منشاء دایره کمالات نبوت است خاص برعنصر خاک من».حال ومقام و بی تابی وشوق واضطراب دراین جازایل می گردد.نکارت وجهالت و وصل عریان حاصل می شود در اینجا وصول است ، حصول نیست

دایـــره کمالات نبوت

✓ **بیت :**

اتصالی بی تکیف بی قیاس   هست رب الناس را با جان ناس

معارف و حقایق اینجا شرایع است این مقام از انبیا است و تابعان را از اولیاء الله به تبعیت و وراثت حاصل می شود.

سبق بیست و چهارم: مراقبه در کمالات رسالت است نیـــتش چنـــین اســـت « فیض می آید از ذات بحت که منشاء دایره کمالات رســالت اسـت بر هیئت وحدانی من» و مورد فیض در اینجا تا آخــر دایــره لاتعــین هیئــت وحدانی سالک است که بعد ثبوت و تکمیل عنصــر حاصــل شــده عــروج و نـــزول و انجــذاب ، نصیب تمام بـــدن است و تـــــلاوت قــرآن مجیــد و صلوات نافله در کمــالات ثلاثه و حقایق سبعه و غیر آن که مــن بعــد پــیش می آید، ترقی می بخشد. این دایره نسبت به دایره کمالات نبوت چون مغز است و آن پوست است من بعد هر دایره فوقانی نسبت به دایره تحتانی لبّ و قشر است .

دایـــره کمالات رسالت

سبق بیست و پنجم : مراقبه دایـــره کمالات اولوالعــزم است. نیــتش ایـــن است : « فیض می آید از ذات بحـــت که منشــاء دایـــــره کمــالات اولوالعزم است خـــاص بر هیئت وحدانی من» تلاوت قرآن مجید و اذکار و اشتغــال که در صبح و شام و خفتن مأثور گشته از این شروع نماید فایده می بخشد.

دایره کمالات اولوالعزم

سبق بیست و ششم: مراقبه دایره حقیقت کعبه ربانی است ــ زَادَ اللهُ تَعَالَی شرَافَتَهَاــ که عبارت از ظهور سرادقات عظمت و کبریایی ذات الهی است. نیتش این است : «فیض می آید از ذات بحت که مسجود جمیع ممکنات و منشاء دایره حقیقت کعبه ربانی است بر هیئت وحدانی من.» در اینجا عظمت و کبریایی حضرت حق ــ جل شأنه ــ می شود و هیئتی عظیم بر باطن سالک غلبه می کند. و چون فنا و بقا به این مرتبه عظیم الشأن حاصل شود سالک خود را متصف باین شأن می یابد و توجه ممکنات به خود می داند.

دایره حقیقت کعبه ربانی

سبق بیست و هفتم: مراقبه دایره حقیقت قرآن مجید است نیتش این است « فیض می آید از ذات بحت که مبدأ وسعت بی چون حضرت ذات است منشاء دایره حقیقت قرآن مجید است بر هیئت وحدانی من» و هر حرفی را از حروف کلام الله در می یابد و بواطن کلام الله در اینجا ظاهر می شود و برای قرائت قرآن تمام قالب زبان می گردد و در وقت قرائت قرآن مجید، زبان قاری حکم شجره موسوی پیدا می کند. علامت انکشافات انوار قرآن مجید غالبا در او ثقالت پیدا می شود بر باطن عارف وآیه کریمه ﴿ إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا ﴾[1] هر آیینه ما بر تو فرمانی دشوار نازل خواهیم کرد اشارت به این معرفت دارد .

دایره حقیقت قرآن

سبق بیست و هشتم: مراقبه حقیقت نماز است نیتش این است « فیض می آید از ذات بحت که کمال وسعت بی چون حضرت ذات است منشاء دایره حقیقت نماز است بر هیئت وحدانی من »

دایره حقیقت نماز

---

۱ - سوره مزمل آیه ۵

حقیقت قرآن مجیدیک جزء حقیقت نماز است وحقیقت کعبــه جــزء دیگــر است سالکی که از این حقیقت معظمه بهره می یابد در اَنْ تَعْبُدَ اللهَ کَاَنَّکَ تَرَاهُ. عبادت کنی خدا را گو یا که تو او را می بینی. در اینجا به وجــه کمــال روی می دهد . و باین حالت شریفه حضرت خیر الانامﷺ اشارت فرموده اند :

اَلصَّلَوةُ مِعْرَاجُ الـمُؤْمِنِیْنَ ، و اَیْضًا قَالَ : اَقْرَبُ مَا یَکُوْنُ الْعَبْدُ مِـنَ الـرَّبِّ فِی الصَّـلَوةِ.نماز معراج مؤمن است. و همچنین فرمودند : بنــده هــیچ زمــانی مانند هنگام نماز به خداوند نزدیک نمی شود.

سبق بیست و نهم: مراقبه دایره معبودیت صرف اســت : نیــتش ایــن اســت: « فیض می اید از ذات بحت که منشأء دایره معبودیت صرف است».بر هیئت وحدانی من درین موطن وسعت نیز کوتاهی نماید و سیر قدمی تمام می شود و سیر نظری جلوه گر می گردد و در امر قف یا محمد اشارت است به این کوتاه قدمی یعنی ساکن باشی ای محمــدﷺ قــدم پیشــتر مــنه که فوق مرتبــه حقیقــت نمــاز در مرتبه وجوب صادر است و مرتبه تجرد و تنزیه حضرت ذات تعالی و تقــدس است قدم را آن جا جولانگاهی نیست. حقیقت طیبه لَا اِلَه اِلَّا اللهُ در این مقام ثابت می شود و نفی عبادت الهیه غیر مستحقه اینجا موجــود مــی گــردد واثبات معبود حقیقی که به جز او مستحق عبادت نیست در این جا جلوه گر می گردد و کمال امتیاز در میان عابدیت و معبودیت اینجا هویدا می شــود و عابد از معبود کماینبغی جدا می شود .

دایـره معبودیت صرف

سبق سی‌ام: دایـــره حقیقت ابراهیمی است نیــتش ایــن اســت : « فیض می آیــداز ذات بحت که منشاء دایره حقیقت ابـــــراهیمی است بر هیئت وحدانی من » سیر در حقایق الهی موقوف بر

دایـره حقیقت ابراهیمی

تفضل بود و در حقایق انبیا ـ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ ـ موقوف بر محبت است. چنانکه حق سبحانه ذات خود را دوست می دارد. همچنین صفات و افعال خود را دوست می دارد که کدام از این افراد محبت و اعتبار دارد.یکی محبت و دیگر محبوبیت ، ظهور کمالات محبوبیت ذاتیه در حضرت حبیب خداﷺ است و ظهور کمالات محبت ذاتیه در حضرت موسی کلیم الله است عليه السلام و ظهور محبوبیت صفاتی در حضرت ابراهیم خلیل الله و دیگر انبیا عليهم السلام مستحق است در این انبیا عليهم السلام تابع حضرت خلیل الله و حبیب الرحمان محمد مصطفیﷺ به امر ﴿وَاتَّبَعَ مِلَّةَ اِبْرَاهِیْمَ حَنِیْفًا﴾[1] «پیروی کرد ملت ابراهیم را در حالتی که حنیف بود»پیروی کن کیش ابراهیم را حنیف شده به متابعت خلیل الله مأمور است . لهذا صلوات و برکات خود را تشبیه فرموده به صلوات ابراهیم عليه السلام آنجا که تعلیم داده امت خود را بقول اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ عَلَی آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَی اِبْرَاهِیْمَ وَ عَلَی آلِ اِبْرَاهِیْمَ اِنَّكَ حَمِیْدٌ مَجِیْدٌ . اَللّٰهُمَّ بَارِكْ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ عَلَی آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَی اِبْرَاهِیْمَ وَ عَلَی آلِ اِبْرَاهِیْمَ اِنَّكَ حَمِیْدٌ مَجِیْدٌ. و همین درود شریف به کثرت خواندن در این مقام ترقی می بخشد و محبوبیت صفاتی که در عالم مجاز عبارت از خط و خال و قد و عارض است جلوه گر می شود.

سبق سی و یکم : مراقبه دایره حقیقت موسوی است که کنایه از محبت ذاتیه صرف است نیتش این است: «فیض می آید از ذات بحت که محب خود است و منشاء دایره حقیقت موسوی است بر هیئت وحدانی من»

دایره
حقیقت
موسوی

---

۱ - سوره نساء آیه ۱۲۵

در این مقام کیفیت عجیب و قـــوت تمام جلـوه گرمـی شـــود و محبت ذات امـــر ذات خویش را ظاهر می نماید و درود شریف اَللّٰهُـمَّ صَـلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَّعَلَى آلِهِ وَ اَصْحَابِهِ اَجْمَعِيْنَ وَ عَلَى الْاَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِيْنَ خُصُوْصًا عَلَى كَلِيْمِكَ مُوسَى عليه السلام در اینجا ترقی می بخشد .

سبق سی و دوم: مراقبه دایره حقیقت محمدی است که مســمی بــه حقیقت الحقایق است نیتش این است « فیض می آیدازذات بحت که محب و محبوب ذات خود است منشاء دایره حقیقت محمدی خاص بـــر هیئت وحدانی من» در این مرتبه مقدسه فنـــا و بقا به طـرز خاص روی می دهد و اتحاد خاص به آن سرور کاینات ﷺ میسر مـی شـود . تابع به متبوع چنـان شباهت پیدا می کند که اسم تبعیت از میـان برخیزد و چنان متوهم می شود که تابع در رنگ متبوع هر چه مــی گیـرد، از اصـل می گیردگویاکه هر دو از یک چشمه آب می خورند و هر دو در رنگ شیر و شکرند و معنی رفع توسط که اکابر اولیا به آن قایلند اینجا معلوم می شـود. در این مقام در جمیع امور و حرکات و سکنات دینی ودنیوی اتباع محبـوب رب العالمین ﷺ بنا بر کمال مرغوب می شود و کثرت درودشریف در اینجـا ترقی می بخشد . دو میم اسم مبارک محمد ﷺ یکی بر محبـت و دیگـر بـر محبوبیت اشارت می فرماید و حقیقت محمدی که ظهور اول است و حقیقت الحقایق است به این معنی که حقایق دیگر چه حقـایق انبیـای کـرام وچـه حقایق ملائکه عظام ـ علیهم الصلاة والسلام ـ کالظل اند مر او را .

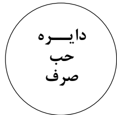
دایـره حقیقت محمدی

سبق سی و سوم: مـــراقبه دا یره حقیقت احمدی است نیتـــش این است :« فیض می آید از ذات بحت که محبوب ذات خـــود اســـت منشاء دایـــره حقیقـت احمـدی اسـت بر هیئـت وحـدانی من»

دایـــره حقیقـت احمدی

در این مقام انکشاف محبوبیت ذاتی می شود که عبارت از ظهــور و ذات محبوب است به نظر ذات قطع نظر از صفات جمیله او که خــط وخــال و عارض وغیره می باشد چنانچه در دایره حقیقت ابراهیمی در میان محبوبیت صفاتی گذشته و در اینجا درود شریف اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّــدٍ وَعَلَــى آلِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَاَصْحَابِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ اَفْضَلَ صَلَوَاتِكَ وَعَلَى عَدَدِ مَعْلُوْمَاتِكَ وَبَـارِكْ وَسَلِّمْ كَذَلِكَ .ترقی می بخشد .

سبق سی و چهارم: مراقبه دایره حب صرف است نیتش ایــن اســت: « فیض می آید از ذات بحت مطلقه که منشاء دایره حب صرف است خاص بر هیئت وحدانی من» بی رنگی و علو لازم این مقام است به سبب قرب این مرتبه از ذات مطلق ولاتعــین زیــرا کــه اول چیزی که ازذات مطلق بر منصّه ظهور آمد حب است که منشاء ظهور ومبداء خلق مخلوقات است. چنانچه حدیث قدسی« كُنْــتُ كَنْــزًا مَخْفِيًّــا فَاَحْبَبْــتُ اَنْ اُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِاُعْرَفَ. گنجی پنهــان بــودم پــس دوســت داشــتم کــه شناخته شوم . پس خلق کردم خلق را تا شناخته شوم. برین مدعا نص قاطع است در حقیقت، حقیقت محمدی همین دایره است آنچه اول ذکر شد ظــل این حقیت است. و حدیث قدسی لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ وَ لَوْلَاكَ لَمَــا اَظْهَــرْتُ الرُّبُوْبِيَّةَ . «اگر تو نمی بودی آسمانها را نمی‌آفریدم و اگر تو می بودی خدایی خود را آشکارنمی کردم». رمزی است از این ماجرا این مقــام مخصــوص بــه خاتم النبیین ﷺاست وحقایق انبیای دیگر در این مقام یافته نمی شوند.



سبق سی و پنجم : دایره لا تعین و حضرت اطلاق است . نیتش ایــن است « فیض می آید از ذات بحت که موجود است به وجود خــارجی و منــزه

است از جمیع تعینات بر هیئت وحدانی مــن » قــدم را اینجــا جولانگــاهی نیست. سیر نظری البته می شود چون که حضرت ذات را انتها نیست نظر بیچاره حیران وسرگردان است تابه کجانظرواقع شود.

دایــره لا تعین

سبق سی وششم: مراقبه دایــره سیف القاطع است نیتش این است «فیض می آید از ذات بحت که منشاء دایره سیف القاطع است خاص برهیئت وحدانی من» در این مقام عالی وجودشریف سالک بالکل قطع می شود مثل سیف القا طع شمشیر برنده و قطع کننده.

دایـره سیف قاطع

سبق سی وهفتم: مراقبه دایره قیومیت است نیتش این است «فیض می آید از ذات بحت منشاء دایره قیومیت است خاص بر هیئت وحدانی من»

دایــره قیومیت

این دایره به جای دایره کمالات اولوالعزم واقع شده است که او ولایت انبیای اولوالعزم اســت ـ علیهم السلام ـ ودایره سیــف القاطع به جای ولایت کبری است که او ولایت اولیای ـ کرام علیهم الرضوان ـ است .

این بیان سبقات و مقامات حضرات ما نقشبندیه مجددیه معصــومیه به طور نهایت اختصار ارقام شدند بِعَوْنِ الْمَلِكِ الْوَهَّابِ اللهِ تَعَالَی و تبارك ایــن مقامات عالیه علی وجهما را به طور حقیقت و کمال نصیب مــاو تمــام اهــل اسلام گرداند. وَ مَا ذَلِكَ عَلَى اللهِ بِعَزِيْزٍ وَ صَلَّى اللهُ تَعَالَى عَلَى خَيْرِ خَلْقِـهِ وَ نُـوْرِ عَرْشِهِ مُحَمَّدِنِ الْمُصْطَفَیﷺ آمِيْنَ .مسيرة السائرين ص۱۶.


9 786007 572160


انتشارات خواجه عبدالله انصاری